

سراج التواریخ

تاریخ افغانستان

جلد چهارم، بخش سوم
وقایع سال‌های ۱۳۲۳-۱۳۳۷ هجری



تالیف و نگارش:
ملا فیض محمد کاتب
ویرایش، مقدمه و فهارس:
دکتر محمد سرور مولایی

سرآج التواريخ



SERAJ
EL-TAVARIKH



جلد چہارم،
بخش سوم
وقایع سال های
۱۳۲۳-۱۳۳۷
هجری

افغانستان و هند
۴
۴
۴

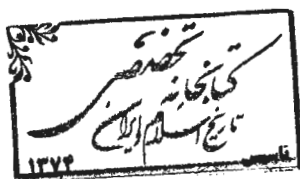
SERAJ EL-TAVARIKH

AFGHANISTAN HISTORY



کابل، جاده آسمایی، جوی شیر، بازار کتابفروشی، کوچه چهارم
موبایل: ۰۷۰۰۲۹۰۱۱۴-۰۷۸۴۱۰۰۹۱۲

سراج التّواریخ



جلد چهارم

بخش سوم

وقایع سالهای ۱۳۲۳-۱۳۳۷ هجری

تألیف و تحریر:

ملا فیض محمد کاتب

مقدمه، تصحیح و فهارس:

دکتر محمد سرور مولایی

کاتب، ملا فیض محمد، ۱۲۷۹ ق. ۱۳۰۹ ش.
سراج التواریخ، تتمه جلد سوم و جلد چهارم / ملا فیض محمد
کاتب؛ ویرایش، مقدمه و فهارس محمد سرور مولایی. کابل:
انتشارات امیری، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری: ۴ جلد
موضوع: افغانستان (تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی)
ISBN: 978-9936-20-074-6



آدرس: کابل، جوی شیر، بازار کتابفروشی، کوچه چهارم
شماره تماس: ۰۷۰۰۲۹۰۱۱۴ - ۰۷۸۴۱۰۰۹۱۲

سراج التواریخ، جلد چهارم، وقایع سالهای ۱۳۲۳-۱۳۳۷ هجری

مؤلف و تحریرکننده: ملا فیض محمد کاتب

مقدمه، تصحیح و فهارس: دکتر محمد سرور مولایی

حروفچینی و صفحه‌آرایی: فرید پویان

ناشر: انتشارات امیری

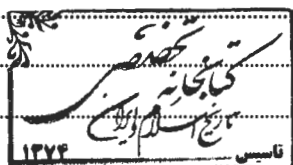
سال چاپ: اول، ۱۳۹۰ خورشیدی

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

حق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

- وقایع ماه محرم سنه ۱۳۲۳ هجری نبوی صلعم..... ۱
- جور و ستم غیر مشروع بر مردم هزاره ۱
- حرکت شهزاده حیات‌الله‌خان جانب قطغن و بدخشان ۲
- امضای تجدید عهد دولتین افغانستان و انگلیس ۳
- انتشار اشتہار تجدید معاہدہ دولتین افغانستان و انگلیس ۳
- ذکر سرقت و غارت تبعہ دولتین افغانستان و ایران ۴
- ملازمت داکتر غلام‌محمدخان ہندی ۶
- زیان دولت ایران در تحدید حدود سیستان ۷
- ورود شهزاده حیات‌الله‌خان در قطغن ۸
- وقایع ماه صفر سنه ۱۳۲۳ هجری ۹
- مراجعت فراریان هزاره و غیرہ ۱۰
- جشن لقب سراج‌الملة والدین ۱۰
- اشتہار عام به نام مردم هزاره ۱۰
- حکام شیعه مامور هزارہ جات شدن ۱۲
- نزاع رعیت و حاکم چخانسور ۱۳
- رحل و ترحال شهزاده حیات‌الله‌خان ۱۳
- مأمور اہتمام امور ملازمین خارجہ شدن حاجی شاہینگ خان ۱۴
- مبذول الطاف شاہانہ شدن محمدعلی خان ۱۴
- غذاری و خیانت کاری غلام نام هزارہ ۱۵
- وقایع ماه ربیع الاول سنه ۱۳۲۳ هجری ۱۶
- نقل عریضہ مردم کوهستان و گنیہ پدر مہربان نہادن‌شان بر ذات شاہانہ ۱۷
- دستور اجرای امور دادن حضرت والا بہ دوست محمدخان ناظم ۲۱
- ماموریت عمال قطغن و بدخشان ۲۲



- ۲۲ فوت منشی محمدیوسف خان
- ۲۳ آگنده شدن خندق باغ نواب به امر والا
- ۲۴ قتل میرآخور یحیی و مراجعت حضرت والا از کوهستان
- ۲۴ ورود سردار عبدالله خان در فیض آباد بدخشان
- ۲۴ شورش مردم بدرخیل بنداری
- ۲۵ ورود موکب همایونی در کابل
- ۲۵ سوختن دژین محرر اوراق که حجت آن به دست است
- ۲۶ نقل رقم میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک
- ۲۷ شرح حال فراریان هزاره قلعه نو هرات
- ۲۸ پناهنده ظل حمایت این دولت شدن سلطان میرحسین
- ۲۹ شرح صدقه دادن مردم مهاجر افغان
- ۳۰ وقایع ماه ربیع الآخر سنه ۱۳۲۳ هجری
- ۳۱ جشن میلادی و بخشش حضرت والا
- ۳۱ نفاق انداختن غلامنبی خان در بین فوج جدرانی و منگلی
- ۳۲ وقایع ماه جمادی الاولی سنه ۱۳۲۳ هجری
- ۳۳ انتشار اشتهاری که از پیش در هفتم ربیع الاول سمت نگارش یافت
- ۳۴ تشکیل ریاست قوم اسحاقزایی و نورزایی
- ۳۵ مأمور حصول علم شدن رعایای ترکستان از مردان بخرد
- ۳۵ مبالغ افزون از مصارف لشکری و کشوری ترکستان آمدن
- ۳۶ ورود سید محمود کنری در جلال آباد
- ۳۶ تزئید تنخواه سرهنگ محمود خان
- ۳۷ نوکر گرفتن دولت انگلیس از مردم هزاره
- ۳۸ پذیرفته نگشتن عرض و استدعای والدۀ غلام علی خان
- ۳۸ مراجعت بعضی از مردم هزاره از مشهد
- ۳۹ خیانت بعضی از ترکمانان نسبت به دولت
- ۴۰ صدور امر تعمیر و مرمت سرکهای داخله مملکت
- ۴۰ اجازت مراجعت یافتن بعضی از فراریان
- ۴۰ مأمور تحویل داری شدن محمد اکبر خان

۴۰	اجرای عریضه قانونی فرمودن حضرت والا.....
۴۴	عایدات این سال میمنه.....
۴۴	تصرف متغلبانه مردم ملاخیل بر املاک هزاره.....
۴۶	تعیین ماه پنجاه رویه برای مدرسه حفظ قرآن نمودن والا.....
۴۶	مبلغ مصرف قلعه السراج پروان.....
۴۷	وقایع ماه جمادی الاخرای سنه ۱۳۲۳ هجری.....
۴۸	جور و ستم افغان بر مردم هزاره.....
۵۰	وارد سکهر شدن عبدالباقی خان.....
۵۰	حواله پوست قره گلی و تعداد پوست امسال.....
۵۰	کارروایی سردار عبدالله خان نایب شهزاده حیات الله خان.....
۵۱	مراجعت فراریان غلزایی.....
۵۱	وقایع ماه رجب سنه ۱۳۲۳ هجری.....
۵۲	ابتدای مأموریت میرزا.....
۵۲	شرح حال صاحبزاده بهاء الدین خائن.....
۵۳	تهیه اسباب سواران کشاده.....
۵۳	شفاعت سپهسالار فرامرزخان جانیان محکوم به قتل را.....
۵۴	جرم شدن شخص دختر ده به مأمور دولت.....
۵۴	ثابت شدن مصادرات کمیدان عبدالرحمن.....
۵۵	شرح حال نورمحمد خان ناظم دربار هرات.....
۵۶	سوء کردار مأمورین اهل سنت دولت به مردم هزاره.....
۵۷	نقل منشوری که میرزا غلام محمدخان به قیصور داد.....
۶۲	سوء اخلاق بعضی از مردم کوهدامن کابل.....
۶۲	نقل سجل قاضی در باب حکم خود او که نزد دیگر قاضی ارسال دارد.....
۶۳	عزل میرزا محمدقاسم خان از سردفتری هرات.....
۶۴	صدور اشتهار عدم استرداد املاک فروخته شده ملت.....
۶۵	خودسری و بی مبالاتی میرزا محمدرسول فضول.....
۶۶	وصول وکلای مردم ترکستان در کابل.....
۶۷	بهای پوست امسال قره گلی.....

- ۶۸..... ممنوع شدن جنرال عبدالغفار خان از سلام شهزاده غلام‌علی خان
- ۶۸..... اجازت حرکت خواستن شهزاده حیات‌الله خان از بهارک
- ۶۹..... وقایع ماه شعبان سنه ۱۳۲۳ هجری
- ۶۹..... کارروایی‌های برگد احمدجان خان به امر شهزاده حیات‌الله خان
- ۷۰..... حدود بدخشان و پامهر و چترار و کافرستان
- ۷۰..... اجرای جراید و اخبار در افغانستان
- ۷۱..... ورود موکب والا در غزنین و نوازش رعیت
- ۷۲..... وقایع ماه رمضان سنه ۱۳۲۳ هجری
- ۷۳..... تمرد و طغیان سعیدعلی خان و غیره ملکان منگل
- ۷۴..... عزم مفاسقت نمودن امیرجان سپاهی و به قتل رسیدن او
- ۷۵..... شرح حال مهاجرین قوم طوری
- ۷۶..... جراحت یافتن پنجاه‌باشی، خیرالله، از دست منگل‌های تبعه انگلیس
- ۷۸..... تعیین مردم سرحدیه تبعه دولتین افغانستان و انگلیس
- ۷۸..... منکر شدن انتظام طرق سرحد و نصب علایم فاصله
- ۸۰..... ذکر مهاجرین دوروی نکوهیده‌خوی سرحد جنوبی
- ۸۱..... استحکام سمت جنوبی و دفع اختلال مردم سرحدی
- ۸۴..... شرارت و وحشی‌گری مهاجر و غیره مردم سرحد
- ۸۵..... منازعت قوم بازوخیل و تاروخیل
- ۸۵..... مطیع و منقاد شدن جهان‌داد و نقل منشور والا
- ۸۶..... مأمور شدن وفد استرداد اموال مسروقه تبعه دولتین
- ۸۸..... استدعای در کابل آمدن ملا پیونده مسعودی
- ۸۸..... تکرار عرض امین‌المکاتیب در باب املاک به جور فروخته شده رعیت
- ۹۰..... تجاوز کردن مأمورین انگلیس از سرحد
- ۹۰..... انتشار اشتهار طلب اعانه برای اجرای امور دینیه
- ۹۳..... سرقت محیلانه بعضی مردم گردیز
- ۹۴..... شرارت دزدان توابع خوست و ارگون
- ۹۵..... وقایع ماه شوال سال ۱۳۲۳ هجری

- ۹۵..... شرح حال یوسف نام جاسوس روس
- ۹۶..... مصادرات فوجدار و تحصیلدار و کدخدایان کوه سپین
- ۹۷..... تأسیس ارمباغ برای سیر و تماشای زنان کابل
- ۹۸..... تهی از حارس شدن بنادر سرحدیه جنوبی
- ۹۹..... مفاسقت عابدحسین نام وقایعنگار انگلیس در قندهار
- ۱۰۰..... فوت زوجه سردار گل محمدخان
- ۱۰۱..... مشمول عواطف خسروانه شدن مخترین هر سه بولک اداره تحریرات
- ۱۰۲..... مکافات یافتن نورزاییان که میخ به مقعد غلام رسول زده بودند
- ۱۰۳..... وقایع ماه ذیقعدة سنة ۱۳۲۳ هجری
- ۱۰۲..... فرمان خلاف امر پادشاهی دادن میرزا غلاممحمدخان
- ۱۰۳..... خرید ده هزار میل تفنگ
- ۱۰۴..... انتشار اشتهاجر اجرای احکام
- ۱۰۵..... حفظ قرآن کردن سردار نصراللهخان
- ۱۰۶..... صدور استحكام و انتظام سرحد جنوبی به نام معین السلطنة
- ۱۰۸..... احداث قلعه جدید در موضع گنده غندی
- ۱۱۰..... هجرت اختیار کردن سپاهیان اسلامیة دولت انگلیس
- ۱۱۱..... وقایع ماه ذیحجة سنة ۱۳۲۳ هجری
- ۱۱۱..... جاسوس مأمور کردن قونسل روس در هرات
- ۱۱۲..... راه دادن حاکم خوست حامل مکتوب انگلیس را
- ۱۱۲..... جسارت و دخالت سرحدداران روس به خاک این دولت
- ۱۱۳..... شرح حال اشار سرقت شعار جدران و وزیر از تبعه دولت انگلیس
- ۱۱۴..... تفریق عرایض حضور شهریاری
- ۱۱۵..... میراب مأمور کردن حضرت والا در انهار کوهدامن و کوهستان
- ۱۱۶..... مکشوف افتادن پول مسکوک قدیم در هرات
- ۱۱۷..... معزول شدن عباسخان از حکومت کنر
- ۱۱۷..... روی از اقامت خاک ایران برتافتن بعضی افغانان
- ۱۱۸..... عطای منصب به تعلیم یافتگان جدیدالاسلام

- وقایع سال ۱۳۲۴ هجری..... ۱۱۹
- گزارش کوایف ملک تمزان هزاره..... ۱۲۰
- آمدن عبدالعزیزخان از ایران در کابل..... ۱۲۱
- شرح حال خسران مآل میرزامحمد رسول، نویسنده حکمران هرات..... ۱۲۲
- تعیین تنخواه حاکم هزاره جاغوری و مالستان..... ۱۲۳
- وقایع ماه صفر سنه ۱۳۲۴ هجری..... ۱۲۴
- استدعای تبدیلی قشلاق به ییلاق نمودن محمداسحق خان..... ۱۲۴
- اجازت مراجعت یافتن سلطان محمدخان و عطاءالله..... ۱۲۵
- خواهش اعزاز خود نمودن نماینده دولت انگلیس در قندهار..... ۱۲۶
- معفو شدن پسر سردارگل محمدخان..... ۱۲۶
- مراجعت محمدایوبخان از بلوچستان..... ۱۲۷
- روی به سوی این دولت آوردن سیستانیان..... ۱۲۷
- جور و ستم شیرمحمد حواله دار به ناقلین سیستان..... ۱۲۸
- شرارت و مقاتلت قوم نورزایی با قوم گرک..... ۱۲۹
- طول و عرض چخانسور و لاش و جوین..... ۱۲۹
- سیر و سیاحت شهزاده غلامعلی خان..... ۱۳۰
- شرح احسان والا به مردم کوچی و کفران کردن ایشان..... ۱۳۰
- افزون شدن مشاهره میرعلم خان، حارس بندر خیرآباد..... ۱۳۲
- عواید پوست قره گلی سنه ۱۳۲۳ هجری..... ۱۳۳
- به پای رفتن جشن لقب سراج المله والدین..... ۱۳۳
- معفو آمدن پسر ملا سعیدمحمد کوسج..... ۱۳۴
- شرح حال ملا حسین هزاره..... ۱۳۴
- خیانت و فرمان جعلی میر احمدشاه خان..... ۱۳۵
- عواید خالصه و ضبطی قندهار..... ۱۳۵
- رفتار میرزا عبدالاحمدخان با مردم غزنین..... ۱۳۵
- معفو شدن غلامنبی خان کمیدان..... ۱۳۶
- گم و فرار شدن هزاره پنجصدخانه..... ۱۳۷
- وقایع ماه ربیع الاول سنه ۱۳۲۴ هجری..... ۱۳۸

بی اعتنایی و عدم پرداخت حکمران ترکستان در خدمت دولت.....	۱۳۹
ورود داکتر ستاین انگلیس در سرحد بدخشان و واخان.....	۱۴۰
تعیین لباس رسمی برای افسران لشکری و کشوری.....	۱۴۱
دعوی ناحق پسر عبدالرحمن قاینی.....	۱۴۸
فساد دلاله زنان که در خانه‌های بیگانگان آمد و شد می‌کنند.....	۱۴۹
وقایع ماه ربیع‌الآخر سنه ۱۳۲۴ هجری.....	۱۵۱
فوت سپهسالار فرامرزان مرحوم.....	۱۵۲
وصول حاجی شاه‌بیگ خان در کابل.....	۱۵۲
تعطیل تعمیر رباط سراجیه و تمرّد مردم جدران که از پیش گذشت.....	۱۵۲
اقدام در تصرف خاک این دولت کردن دولت انگلیس.....	۱۵۴
جواب رقیمه پلیتکل اجنت کرم که به امر والا رقم شد.....	۱۵۵
شرح حال و سرقت مال میرزا محمدابراهیم خان.....	۱۵۶
ملاقات غلام‌رسول خان و محمداسماعیل خان و محاسده ایشان.....	۱۵۷
مأمور اقامت و فلاح ترکستان شدن مردم هزاره.....	۱۵۸
شرارت و خیانت و فرار مفتی عبدالرزاق.....	۱۵۹
قتل آقامحمد و مباحثه مکتوبی علمای میزان‌التحقیقات با قاضی قندهار.....	۱۵۹
ورود عبدالعزیزخان در کابل.....	۱۶۲
عایدات یکساله پشت‌رود.....	۱۶۲
تبدیل جنرال غوث‌الدین و جنرال عبدالغفارخان.....	۱۶۲
شرح عرض عظیم وردک از جور و مصادرت حاکم.....	۱۶۳
از خدمت دولت محروم شدن سید محمود فوشنجی.....	۱۶۴
تصاحب ناقلین در املاک بلوچیه کیجران.....	۱۶۵
شرح کارروایی مفتشین ماموره دولت.....	۱۶۶
تصرف عبدالوهاب زن و دختر هزاره را.....	۱۶۶
سالک مسلک خلاف شریعت شدن قاضی قلات.....	۱۶۷
وقایع ماه جمادی‌الاولی سنه ۱۳۲۴ هجری.....	۱۶۸
تبناک شدن شهزاده حیات‌الله خان و جنرال غوث‌الدین خان.....	۱۶۹
شرح مجمل حال جنرال عبدالغفارخان.....	۱۷۱

- ۱۷۲..... فوت جنرال غوث‌الدین خان.....
- ۱۷۲..... مامور اقامت منگو شدن فوج قرا باغی.....
- ۱۷۳..... در عهده تعویق افتادن املاک زوجة سردار محمدامان خان.....
- ۱۷۳..... اجازت مراجعت یافتن بازگل وردک.....
- ۱۷۴..... عطای تمغا به مستر تهارنتن انگلیسی.....
- ۱۷۵..... شرارت و مصادرت غلام‌رسول خان پسر سیف آخندزاده.....
- ۱۷۶..... وصول اسباب تعمیر قصر دلکشا از هند در کابل.....
- ۱۷۶..... وقایع ماه جمادی‌الآخرای سنه ۱۳۲۴ هجری.....
- ۱۷۶..... فوت درويزه‌خان و کدخدا علی‌اصغر خان.....
- ۱۷۷..... از خط سرحد عبور کردن سپاهیان انگلیس.....
- ۱۷۹..... عزم انتظام و استحکام بنادر سرحد کردن سردار نصرالله خان.....
- ۱۸۰..... آتش به رباط سراجیه زدن یکی از لمقانیان.....
- ۱۸۱..... دعوت ضیافت ذات شاهانه در کشور هند.....
- ۱۸۱..... وقایع ماه رجب سنه ۱۳۲۴ هجری.....
- ۱۸۲..... انتشار و اشتها دعوت دولت انگلیس.....
- ۱۸۳..... افعال نکوهیده و ناپسندیده عظیم‌الله خان.....
- ۱۸۴..... مراجعت تبعیدیان مملکت.....
- ۱۸۴..... سرقت پیشه کردن جمال‌زایبان افغان و هزاره تیموری.....
- ۱۸۷..... مکشوف افتادن طلای مسکوک شاهان مغولیه.....
- ۱۸۸..... وقایع ماه شعبان سنه ۱۳۲۴ هجری.....
- ۱۹۱..... سرقت و شرارت افغانان پشاور.....
- ۱۹۳..... مرفوع‌القلم شدن مزارع سادات میمنده.....
- ۱۹۳..... مراجعت فراریان هزاره دایزنگی و بازگشتن ایشان.....
- ۱۹۴..... انتشار اشتها عریضه قرطاس.....
- ۱۹۵..... وقایع ماه رمضان سنه ۱۳۲۴ هجری.....
- ۱۹۶..... وقوع زلزله در ترکستان افغانی.....
- ۱۹۶..... جاسوسی دولت روس اختیار کردن خواجه نجم‌الدین.....

سُرقت و غارت نورزاییان.....	۱۹۷
شرارت و قتل و غارت افغانان تابعهٔ فراه.....	۱۹۸
ترمیم مسجد قصبهٔ فراه به امر والا.....	۱۹۸
سُرقت کشکچیان سپاه نظام.....	۱۹۹
شوریدن اهالی سیستان بر قونسل انگلیس.....	۱۹۹
اعلان سفر هندوستان حضرت والا.....	۲۰۰
افزون شدن تنخواه سید عمر و طلب کابل شدن عیال و اطفال جنرال غوث‌الدین خان.....	۲۰۲
وقایع ماه شوال سال ۱۳۲۴ هجری.....	۲۰۳
تهیّۀ اسباب سفر نمودن حضرت والا.....	۲۰۳
سیاست دزدان هرات.....	۲۰۳
تعیین خلعت و انعام اسلام آورندگان اهل هنود.....	۲۰۴
شرح حال آخندزاده محمد صدیق نیازی.....	۲۰۵
طلب کابل شدن اهل و عیال سپهسالار فرامرزخان مرحوم.....	۲۰۵
احداث محافظ‌خانه در سرحد چخانسور.....	۲۰۶
مسدود نمودن غلام احمدخان، نهر جدید سیستانیان را.....	۲۰۸
مفاسقت و مفاجرت قونسل انگلیس در قندهار.....	۲۰۹
اسلام آوردن سلطانی زوجهٔ کنیه نام از اهل هنود.....	۲۱۵
کارروایی حاکم لعل‌پوره در برانگیختن مردم سرحدیه.....	۲۱۶
خیانت و خسارت سردفتر قندهار.....	۲۱۷
صدور حکم والا به مأمور کردن مأمورین مخالف هم.....	۲۱۸
اقدام بر قتل ناحق کردن سرحداران انگلیس.....	۲۱۸
شوهر اجنبی خواستن زوجهٔ عطا محمد.....	۲۱۹
افزون شدن تنخواه مهردل خان.....	۲۲۰
استحکام سرحد نمودن دول افغان و روس و ایران.....	۲۲۰
مراجعت غلام‌حسن خان بیات و نادم شدن او.....	۲۲۱
مورد الطاف شاهانه شدن عبدالعزیزخان.....	۲۲۱
وارد اسمار شدن میان سعید شاه بُنیری.....	۲۲۲
عرض و استدعای مراجعت نمودن فراریان افغانستان.....	۲۲۳

- ۱۷۲..... فوت جنرال غوث‌الدین خان.....
- ۱۷۲..... مامور اقامت منگو شدن فوج قراباغی.....
- ۱۷۳..... در عهده تعویق افتادن املاک زوجه سردار محمدامان خان.....
- ۱۷۳..... اجازت مراجعت یافتن بازگل وردک.....
- ۱۷۴..... عطای تمغا به مستر تهارتن انگلیسی.....
- ۱۷۵..... شرارت و مصادرت غلام‌رسول خان پسر سیف آخندزاده.....
- ۱۷۶..... وصول اسباب تعمیر قصر دلکشا از هند در کابل.....
- ۱۷۶..... وقایع ماه جمادی‌الآخرای سنه ۱۳۲۴ هجری.....
- ۱۷۶..... فوت درويزه‌خان و کدخدا علی‌اصغر خان.....
- ۱۷۷..... از خط سرحد عبور کردن سپاهیان انگلیس.....
- ۱۷۹..... عزم انتظام و استحکام بنادر سرحد کردن سردار نصرالله خان.....
- ۱۸۰..... آتش به رباط سراجیه زدن یکی از لمقانیان.....
- ۱۸۱..... دعوت ضیافت ذات شاهانه در کشور هند.....
- ۱۸۱..... وقایع ماه رجب سنه ۱۳۲۴ هجری.....
- ۱۸۲..... انتشار و اشتها دعوت دولت انگلیس.....
- ۱۸۳..... افعال نکوهیده و ناپسندیده عظیم‌الله خان.....
- ۱۸۴..... مراجعت تبعیدیان مملکت.....
- ۱۸۴..... سرقت پیشه کردن جمال‌زاییان افغان و هزاره تیموری.....
- ۱۸۷..... مکشوف افتادن طلای مسکوک شاهان مغولیه.....
- ۱۸۸..... وقایع ماه شعبان سنه ۱۳۲۴ هجری.....
- ۱۹۱..... سرقت و شرارت افغانان پشاور.....
- ۱۹۳..... مرفوع‌القلم شدن مزارع سادات میمنده.....
- ۱۹۳..... مراجعت فراریان هزاره دایزنگی و بازگشتن ایشان.....
- ۱۹۴..... انتشار اشتها عریضه قرطاس.....
- ۱۹۵..... وقایع ماه رمضان سنه ۱۳۲۴ هجری.....
- ۱۹۶..... وقوع زلزله در ترکستان افغانی.....
- ۱۹۶..... جاسوسی دولت روس اختیار کردن خواجه نجم‌الدین.....

.....	سرقت و غارت نورزاییان	۱۹۷
.....	شرارت و قتل و غارت افغانان تابعهٔ فراه	۱۹۸
.....	ترمیم مسجد قصبهٔ فراه به امر والا	۱۹۸
.....	سرقت کشکچیان سپاه نظام	۱۹۹
.....	شوریدن اهالی سیستان بر قونسل انگلیس	۱۹۹
.....	اعلان سفر هندوستان حضرت والا	۲۰۰
.....	افزون شدن تنخواه سیدعمر و طلب کابل شدن عیال و اطفال جنرال غوثالدین خان	۲۰۲
.....	وقایع ماه شوال سال ۱۳۲۴ هجری	۲۰۳
.....	تهیّهٔ اسباب سفر نمودن حضرت والا	۲۰۳
.....	سیاست دزدان هرات	۲۰۳
.....	تعیین خلعت و انعام اسلام آورندگان اهل هنود	۲۰۴
.....	شرح حال آخندزاده محمدصدیق نیازی	۲۰۵
.....	طلب کابل شدن اهل و عیال سپهسالار فرامرزان مرحوم	۲۰۵
.....	احداث محافظخانه در سرحد چخانسور	۲۰۶
.....	مسدود نمودن غلام احمدخان، نهر جدید سیستانیان را	۲۰۸
.....	مفاسقت و مفاجرت قونسل انگلیس در قندهار	۲۰۹
.....	اسلام آوردن سلطانی زوجهٔ کنیه نام از اهل هنود	۲۱۵
.....	کارروایی حاکم لعل پوره در برانگیختن مردم سرحدیه	۲۱۶
.....	خیانت و خسارت سردفتر قندهار	۲۱۷
.....	صدور حکم والا به مأمور کردن مأمورین مخالف هم	۲۱۸
.....	اقدام بر قتل ناحق کردن سرحداران انگلیس	۲۱۸
.....	شوهر اجنبی خواستن زوجهٔ عطا محمد	۲۱۹
.....	افزون شدن تنخواه مهردل خان	۲۲۰
.....	استحکام سرحد نمودن دولت افغان و روس و ایران	۲۲۰
.....	مراجعت غلام حسن خان بیات و نادم شدن او	۲۲۱
.....	مورد الطاف شاهانه شدن عبدالعزیزخان	۲۲۱
.....	وارد اسمار شدن میان سعید شاه بنیری	۲۲۲
.....	عرض و استدعای مراجعت نمودن فراریان افغانستان	۲۲۳

- شرح عرض و استدعای محمد محسن سلطان هزاره ۲۲۴
- دختر و نواده فروشی امین الدوله محمد زایی ۲۲۵
- دستبرد ذکاخیلان در حدود پشاور ۲۲۶
- وقایع ماه ذیقعدہ سنہ ۱۳۲۴ هجری ۲۲۷
- سرحد و وسعت و تعداد رعایای تبعه حکومت خوست ۲۲۸
- ورود موکب والا در پشاور ۲۳۰
- حرکت والا از پشاور جانب لاهور و سند ۲۳۱
- فرود آمدن حضرت والا در سرهند ۲۳۲
- وصول موکب والا در آگره ۲۳۳
- ملاقات دوستانه والا با ویسرا ۲۳۵
- از راه بازدید نزد والا آمدن ویسرای ۲۳۶
- گلگشت و سیر باغ نمودن حضرت والا ۲۳۸
- استرداد اموال مسروقه دزدان افریدی ۲۳۹
- ادای نماز جمعه نمودن حضرت والا در آگره ۲۴۰
- تماشای سپاه نظام نمودن حضرت والا ۲۴۱
- دعوت لارڈ کچنر حضرت والا را به مهمانی ۲۴۱
- دعوت سرجان هوت، حضرت والا را به مهمانی ۲۴۲
- وقایع ماه ذیحجه سنہ ۱۳۲۴ هجری ۲۴۳
- خرید بوت نمودن حضرت والا ۲۴۳
- صيد کردن حضرت والا ۲۴۴
- وارد اجمیر شدن حضرت والا ۲۴۴
- ورود حضرت والا در دهلی ۲۴۵
- ورود حضرت والا در کلکته ۲۴۶
- وقایع سال ۱۳۲۵ هجری ۲۴۷
- در کابل آمدن عیال سپهسالار فرامرزان ۲۴۸
- وقایع ماه صفر سنہ ۱۳۲۵ هجری ۲۴۹
- جور و ستم سید حسن پسر سید علی نقی ۲۵۱

۲۵۱	 ورود حضرت والا در کابل
۲۵۲	 عزل و نصب دو نفر حاکم از انهار بلخ
۲۵۲	 شرح حال آقا رضا و ولی محمد پسر عظیم‌بیگ
۲۵۳	 استعفای لعل‌گل‌خان از حکومت و تصمیم عزم سیاحت والا
۲۵۴	 عریضه و کتاب شاهنامه بهوپا نام زردشتی
۲۵۵	 وقایع ماه ربیع‌الاول سنه ۱۳۲۵ هجری
۲۵۶	 جشن ملت‌ی لقب سراج‌الملّة والدّین
۲۵۷	 نصب بیرق دولتی در افغانستان
۲۵۹	 شرح حالت و جور و مصادرت حاکم قلات
۲۶۰	 مشمول عواطف خسروانه شدن رحمت‌الله هزاره
۲۶۱	 سفر و سیاحت حضرت والا در اطراف مملکت
۲۶۶	 وقایع ماه ربیع‌الآخر سنه ۱۳۲۵ هجری
۲۶۶	 ورود حضرت والا در قندهار
۲۶۸	 پاسخ‌نامه مذکوره ویسرای
۲۷۰	 وقایع ماه جمادی‌الاولی سنه ۱۳۲۵ هجری
۲۷۱	 شرح حال میران‌خان بلوچ
۲۷۳	 وقایع ماه جمادی
۲۷۴	 مورد الطاف شاهانه شدن پسر ابراهیم خان
۲۷۵	 شرح حال سیداسماعیل هروی
۲۷۶	 برحال شدن وظیفه ملا اختر دیوانه
۲۷۶	 وقایع ماه رجب سنه ۱۳۲۵ هجری
۲۷۶	 خریدن پنا‌باد از مشهد مقدّس
۲۷۷	 ورود حضرت والا در میمنه
۲۷۸	 منازل بین آبیگ و قطنغن
۲۷۸	 منازل کابل و ترکستان
۲۷۹	 وقایع ماه شعبان سنه ۱۳۲۵ هجری

- ۲۸۰ ورود موکب همایونی در مزار شریف
- ۲۸۰ باریدن برف بی‌هنگام در کابل
- ۲۸۱ وقایع ماه رمضان سنه ۱۳۲۵ هجری
- ۲۸۲ مرمت و تعمیر مدارس تاشقرغان
- ۲۸۲ مبالغ نذرانه مردم کشوری قندهار
- ۲۸۳ ترتیب و تنظیم اسباب روز ورود والا در کابل
- ۲۸۴ سررشته هزاره ناقلین در ترکستان
- ۲۸۵ وقایع ماه شوال سنه ۱۳۲۵ هجری
- ۲۸۶ ورود موکب همایونی در کابل
- ۲۸۷ مواجب حسین‌قلی جرّاح نظام
- ۲۸۸ وقایع ماه ذیقعد سنه ۱۳۲۵ هجری
- ۲۸۸ وقایع ماه ذیحجه سنه ۱۳۲۵ هجری
- ۲۸۸ استحکامات نقاط مستعده سرحد جنوبی
- ۲۸۹ تعیین جاسوس در پشاور و پنجاب و سند
- ۲۹۰ وقایع محرم سنه ۱۳۲۶ هجری
- ۲۹۱ محاربه دولت انگلیس با طوایف سرحد
- ۲۹۲ اذن مراجعت افغانستان یافتن فراریان
- ۲۹۳ شرح حال عطاءمحمد سرحددار چاربرجک
- ۲۹۳ فوت غلام‌حسین خان حاکم بهسود
- ۲۹۴ محاربه غزاة با انگلیسان در حدود الوارگی
- ۲۹۴ صلح‌خواهی کارکنان دولت انگلیس
- ۲۹۵ دوچار غیرت دلیران افغان شدن انگلیسان
- ۲۹۶ ورود موکب والا در منزل نمله
- ۲۹۷ نزول رایات عالیات در جلال‌آباد
- ۲۹۸ وقایع ماه صفر سنه ۱۳۲۶ هجری
- ۲۹۹ شرح حال میرزا عبدالعزیز نکوهیده افعال

تغییر حاکم غزنین و فراه.....	۳۰۰
مسدود شدن راه خیبر و ملاگوری.....	۳۰۱
وقایع ماه ربیع الاول سنه ۱۳۲۶ هجری.....	۳۰۲
عازم جهاد شدن میرصاحب جان، معروف به شیخ پادشاه.....	۳۰۲
ورود لارد کچنر در پشاور.....	۳۰۳
نفاق بین الاقوامی انداختن لارد کچنر.....	۳۰۴
سوختن دیهات قوم گداخیل از دست انگلیسان.....	۳۰۴
به چاره کار افتادن و دچار هراس شدن انگلیسان.....	۳۰۵
مراجعت فوج سکه از نیراه در پشاور.....	۳۰۶
وصول شیخ پادشاه و حضرت صاحب بتخاک به قرب حربگاه.....	۳۰۷
آگاه شدن حضرت والا از محاربات مذکوره.....	۳۰۷
به تقدیم رسیدن جشن ملّتی.....	۳۰۸
ممانعت حضرت بتخاکی غزاة را از جهاد.....	۳۰۹
ترغیب کردن میرصاحب جان مردم را به جهاد.....	۳۰۹
مکاتبه امتناع غزا و جهاد.....	۳۱۰
ارقام فرمودن حضرت والا در باب ترک جهاد.....	۳۱۱
قتل گلاب سنگه هندوی ساکن کجه.....	۳۱۲
عزم تنبیه و تهدید غزاة جزم کردن انگلیسان.....	۳۱۳
به شورش افتادن و عزم جهاد کردن عموم.....	۳۱۴
وقایع ماه ربیع الآخر سنه ۱۳۲۶ هجری.....	۳۱۵
تاخت و تاز شکرخان بر انگلیسان.....	۳۱۶
صدور منشور والا در منع جهاد به نام صالح محمدخان.....	۳۱۷
عمل به حکم والا نکردن و دست از غزا نکشیدن مجاهدین.....	۳۱۸
ممانعت حضرت والا مردم را از غزا.....	۳۱۸
در پی چاره انتشار غزاة افتادن انگلیسان.....	۳۱۸
در تشویش و اضطراب افتادن انگلیسان.....	۳۲۰
حمله غزاة بر قلعه الوارگی.....	۳۲۰

- ۳۲۱ صدور امر والا در ممانعت غزاة از جهاد
- ۳۲۱ مکاتبه روس کیپل و غلام جیلانی خان
- ۳۲۲ انتشار اشتها در امتناع از جهاد
- ۳۲۴ نشر انتشار عام از کوايف جهاد
- ۳۲۵ آوازة ناخوشي انداختن حضرت والا را انگلیسان
- ۳۲۶ شرارت و جهالت مردم سمت جنوبی
- ۳۲۶ قرنطین معابر و بنادر پشاور از حدوث وبا
- ۳۲۷ اجازت حمله و یورش دادن والا، دولت انگلیس را بر قوم مهمند
- ۳۲۷ انتشار اشتها اجازت حمله و یورش دولت انگلیس
- ۳۲۸ نقل منشور والا که به میر صاحبان نوشت
- ۳۳۰ جور و ستم افغان مهاجر و ناقل بر مردم هزاره
- ۳۳۱ آهنگ حمله کردن تبعه این دولت بر مردم طوری و معروض داشتن ایشان
- ۳۳۴ شرح غدر و جور حاکم قلعه نو
- ۳۳۴ قانون تعارف و تحایف حکام ولایات
- ۳۳۵ جشن میلاد و وزن ذات شاهانه به نقره
- ۳۳۵ وقایع ماه جمادی الاولی سنة ۱۳۲۶ هجری
- ۳۳۶ سلب و خلع اسلحه نمودن کارکنان روس اشرار جمشیدی را
- ۳۳۶ حدوث مرض وبا در کتر علیا
- ۳۳۷ ورود عبدالوکیل خان در هرات
- ۳۳۷ سرقت شدن بیرق دولتی اندراب
- ۳۳۸ شرارت مردم کوچی قوم اسحق زایی
- ۳۳۹ شرارت سعید احمد بیگ جمشیدی
- ۳۴۰ مبلغ اعانة دایمه مدرسه و انجمن علیکده لاهور و وظیفه غلام محی الدین
- ۳۴۱ وقایع ماه جمادی الاخرای سنة ۱۳۲۶ هجری
- ۳۴۲ شرح املاک و عریضه محمد رضا بیگ هزاره
- ۳۴۳ نقل فرمان ضیاء الملة والدین
- ۳۴۴ حکم حضرت والا سراج الملة والدین

۳۴۵.....	پاسخ جان محمدخان حاکم دایزنگی
۳۴۵.....	صدور حکم والا از عرض جان محمدخان
۳۴۶.....	شرح حال خسران مآل سعیداحمد بیگ و سعیدمحمد بیگ
۳۴۷.....	تبعید محمد یعقوب خان باجاوری
۳۴۷.....	شرح شرارت صدباشی محمد نذیر
۳۴۹.....	تمرد نمودن و در کابل نیامدن محمد اسماعیل خان سفیر
۳۴۹.....	مامور سفارت شدن حاجی شاه بیگ خان
۳۵۰.....	شرح حال فتح الله خان حاکم فراه
۳۵۳.....	شرح حال سعیداحمد بیگ و سعیدمحمد بیگ شیر
۳۵۴.....	شرح حال صدباشی محمد نذیر و جانبداران او
۳۵۴.....	وقایع رجب سنه ۱۳۲۶ هجری
۳۵۵.....	شرح شرارت سعیداحمد بیگ و سعیدمحمد بیگ جمشیدی
۳۵۶.....	اشترای هجده دست موزیکان نظامی
۳۵۷.....	قتل دو تن سپاهی در دشت کلایی
۳۵۸.....	ناکام بازگشتن بایی زایبان قوم مهمند از کابل
۳۵۹.....	مأمور حکومت جلال آباد شدن سردار محمدعظیم خان
۳۶۰.....	وقایع ماه شعبان سنه ۱۳۲۶ هجری
۳۶۰.....	بازگشتن فراریان مغویه سعیداحمد بیگ و سعیدمحمد بیگ
۳۶۱.....	حدوث مرض وبا در کابل
۳۶۱.....	شرح حال الله ویردی خان و برادر او
۳۶۲.....	شرح حال و مراجعت پسران یعقوب علی خان عرب
۳۶۳.....	تنزل وبا در کابل و اطراف آن
۳۶۴.....	وقایع ماه رمضان سنه ۱۳۲۶ هجری
۳۶۴.....	تأسیس مشروطه نهادن داکتر غنی پنجابی
۳۶۵.....	تبدیل یافتن بعضی [انواحی] سرحدیه روس در طغیان آب
۳۶۶.....	تخفیف یافتن مرض وبا در کابل
۳۶۶.....	وقایع ماه شوال سال ۱۳۲۶ هجری

- ۳۶۷..... شرح شرارت و جهالت قوم گرگ
- ۳۶۸..... پوند عوض روپیه گرفتن میرزا غلام حیدر خان از دولت انگلیس
- ۳۶۸..... اقدام در قتل کردن داکتر انگلیس
- ۳۶۸..... وقایع ماه ذیقعدہ سنہ ۱۳۲۶ هجری
- ۳۷۰..... وقایع ماه ذیحجہ سنہ ۱۳۲۶ هجری
- ۳۷۱..... شرح حال شهنواز خانم، دختر سردار سکندر خان
- ۳۷۲..... تبدیل یوم جشن ملتى لقب سراج الملة والدين
- ۳۷۳..... وقایع سال ۱۳۲۷ هجری نبوی (ص)
- ۳۷۳..... جور فتح الله خان و عدل حضرت والا
- ۳۷۴..... زراعت بادنجان رومی در قطغن و بدخشان
- ۳۷۵..... عدالت حضرت والا
- ۳۷۵..... خیانت سرحددار چاربرجک
- ۳۷۶..... نقض عهد و حثت سوگند ملا نجم الدین و عظیموی آهنگر
- ۳۷۶..... شرح حال محمد اسماعیل خان و سعید احمد بیگ جمشیدی
- ۳۷۷..... وقایع ماه صفر سال ۱۳۲۷ هجری
- ۳۸۰..... دچار نقرس شدن والا
- ۳۸۱..... وقایع ماه ربیع الاول سنہ ۱۳۲۷ هجری
- ۳۸۱..... خیانت خسرو زاده عظیم الله خان ترجمان
- ۳۸۳..... مراجعت حضرت والا از جلال آباد در کابل
- ۳۸۳..... نقل دستور العمل قاضی عبدالشکور خان
- ۳۸۷..... وقایع ماه ربیع الآخر سنہ ۱۳۲۷ هجری
- ۳۸۸..... نتایج عدم باز پرس و عدم سیاست حکومت
- ۳۸۹..... فرار اختیار کردن سعید میر شاه نام، حارس بندر پیرولی
- ۳۹۰..... شرح مصادرات فتح الله خان و حکم والا
- ۳۹۲..... فوت محمد موسی خان قایم مقام حاکم چخانسور
- ۳۹۲..... وقایع ماه جمادی الاولی سنہ ۱۳۲۷ هجری

فهرست مطالب / بیست و یک

۳۹۳	شرارت و قتل و غارت مردم طوری.....
۳۹۵	قتل حاکم لمقان.....
۳۹۶	شرح حال ملاّ عبدالقیوم از قوم صافی.....
۳۹۶	الواح مقابر امیر شیرعلی خان و برادران او.....
۳۹۷	وقایع ماه جمادی الاخرای ۱۳۲۷ هجری.....
۳۹۷	شرح عداوت خاندان معاذالله خان مرحوم.....
۳۹۹	وقایع ماه رجب سنه ۱۳۲۷ هجری.....
۴۰۶	شرح حال و فوت محمدعیسی خان.....
۴۰۷	وقایع ماه شعبان سنه ۱۳۲۷ هجری.....
۴۰۷	پدید آمدن سکوک قدیمه در هرات.....
۴۰۸	فوت نظر محمدخان عمله باشی.....
۴۰۸	امداد خواستن مشروطه خواهان ایران از این دولت.....
۴۱۱	وقایع ماه رمضان سنه ۱۳۲۷ هجری.....
۴۱۲	مراجعت عبدالقادرخان و امین الله خان از شالکوت در کابل.....
۴۱۲	در کابل رسیدن نقره یامو.....
۴۱۳	وقایع ماه شوال سنه ۱۳۲۷ هجری.....
۴۱۳	شرح حال قاضی بابا مراد خان.....
۴۱۴	شرح حال قاضی میر عماد الدین.....
۴۱۵	وقایع ماه ذیقعدّه سنه ۱۳۲۷ هجری.....
۴۱۶	در سیاست مُدُن که تاریخ نتیجه آنست.....
۴۲۱	شرح حال سید عبدالقادر ناقل هروی.....
۴۲۲	وقایع ماه ذیحجه سنه ۱۳۲۷ هجری.....
۴۲۳	وقایع ماه محرم سنه ۱۳۲۸ هجری.....
۴۲۳	جاسوس دولت روس و پسر محمداسحق خان.....
۴۲۴	شرح حال خواجه تیمورشاه و خیال خام او.....
۴۲۵	وقایع ماه صفر سنه ۱۳۲۸ هجری.....

- ۴۲۶.....شرح حال شمس‌الدین خان از احفاد سعیدمحمدخان
- ۴۲۷.....شرارت سعیداحمد بیگ جمشیدی و خسارت و بدی او
- ۴۲۸.....وقایع ماه ربیع‌الاول سنه ۱۳۲۸ هجری
- ۴۲۸.....افزون شدن تنخواه سرتیب حسام‌الدین خان
- ۴۲۸.....خیانت و غدر صدباشی گل محمدخان
- ۴۳۰.....ابتدای موتررانی در کابل
- ۴۳۱.....وقایع ماه جمادی‌الاولی سنه ۱۳۲۸ هجری
- ۴۳۳.....مدنیت غیر فاضله که سه نوعند:
- ۴۴۰.....وقایع ماه جمادی‌الآخرای سنه ۱۳۲۸ هجری
- ۴۴۰.....شرح حال روضه‌خوانان در کابل
- ۴۴۲.....وقایع ماه رجب سنه ۱۳۲۸ هجری
- ۴۴۲.....حدوث مرض وبا در کابل
- ۴۴۳.....وقایع ماه شعبان سنه ۱۳۲۸ هجری
- ۴۴۳.....عزم مردم هرات بر تسخیر مشهد مقدس
- ۴۴۵.....ثابت و قایم داشتن حضرت والا قدغن دولت را
- ۴۴۶.....وقایع ماه رمضان سنه ۱۳۲۸ هجری
- ۴۴۸.....وقایع ماه شوال سنه ۱۳۲۸ هجری
- ۴۴۹.....نوازش فرمودن حضرت والا بر اهل معارف
- ۴۵۰.....تشریف بردن حضرت والا در جبل‌السراج
- ۴۵۰.....وقایع ماه ذیقعدہ سنه ۱۳۲۸ هجری
- ۴۵۱.....وقایع ماه ذیحجه سنه ۱۳۲۸ هجری
- ۴۵۲.....وقایع ماه محرم سنه ۱۳۲۹ هجری
- ۴۵۲.....اغماض و لحاظ مأمورین دولت نسبت به مردم هزاره
- ۴۵۴.....وقایع ماه صفر سنه ۱۳۲۹ هجری
- ۴۵۵.....وقایع ماه ربیع‌الاول سنه ۱۳۲۹ هجری

۴۵۵.....	صدور حکم والا از عریضه غلام قادر خان
۴۵۶.....	غدر و خیانت عمال و ضباط بنادر.....
۴۵۷.....	وقایع ماه ربیع الآخر سنه ۱۳۲۹ هجری.....
۴۵۹.....	وقایع ماه جمادی الاولی سنه ۱۳۲۹ هجری.....
۴۵۹.....	شرح حال محمد عظیم خان، نبیره سردار محمد اسحق خان.....
۴۶۱.....	عزل فتح الله خان و میرزا محمد امین خان.....
۴۶۱.....	وقایع ماه جمادی الاخری سنه ۱۳۲۹ هجری.....
۴۶۲.....	شرح حال ناقلین هزاره در ترکستان.....
۴۶۳.....	وقایع ماه رجب سنه ۱۳۲۹ هجری.....
۴۶۴.....	جشن ملتی لقب سراج الملة والذین.....
۴۶۴.....	وقایع ماه شعبان سنه ۱۳۲۹ هجری.....
۴۶۴.....	شرح تکفیر غلام رضا و محمد رضا پسر او.....
۴۶۶.....	وقایع ماه رمضان سنه ۱۳۲۹ هجری.....
۴۶۷.....	وقایع ماه شوال سال ۱۳۲۹ هجری.....
۴۶۸.....	وقایع ماه ذیقعد سنه ۱۳۲۹ هجری.....
۴۶۸.....	رواج یافتن فن عکاسی در کابل.....
۴۶۹.....	ابراز فسق قاضی چخانسور.....
۴۷۱.....	وقایع ماه محرم و صفر سنه ۱۳۳۰ هجری نبوی.....
۴۷۱.....	تمرد و طغیان قوم منگل.....
۴۷۲.....	وقایع ماه ربیع الاول و ربیع الآخر سنه ۱۳۳۰ هجری.....
۴۷۴.....	وقایع ماه جمادی الاولی و اخرای سنه ۱۳۳۰ هجری.....
۴۷۴.....	به شدت انجامیدن بغاوت قوم منگل.....
۴۷۶.....	مقابله هواخواهان دولت با اشرار منگل.....
۴۷۷.....	جنگ موضع بهاک و مغلوب شدن اشرار.....
۴۷۹.....	وقایع ماه رجب و شعبان سنه ۱۳۳۰ هجری.....

- ۴۸۰..... شرح حال ناقلین سیستانی.....
- ۴۸۲..... شرح ناقلین هزاره.....
- ۴۸۲..... فتح منگل و اطاعت قوم احمدزایی.....
- ۴۸۴..... وقایع ماه رمضان و شوال سال ۱۳۳۰ هجری.....
- ۴۸۵..... مراجعت ناقلین تبعه دولت ایران.....
- ۴۸۶..... نهضت فرمای غزنین شدن حضرت والا.....
- ۴۸۶..... شرح حال و سرقت مال ملاً منهاج الدین.....
- ۴۸۸..... سقوط اعتبار از طومار ممیزین مأموره دولت در باب املاک هزاره جات.....
- ۴۹۰..... رفتار سارقین قوم وزیری با برادران اسلامی و مذهبی خود.....
- ۴۹۰..... شرارت سارقین قوم سلیمان خیل.....
- ۴۹۲..... وقایع ماه ذیقعد و ذیحجه سنه ۱۳۳۰ هجری.....
- ۴۹۴..... نقل عهدنامه قبایل متوطنه سرحد و قوم منگل.....
- ۴۹۶..... شرارت و جهالت و وحشیت قوم منگل و غیره.....
- ۵۰۱..... وقایع ماه محرم و صفر سنه ۱۳۳۱ هجری.....
- ۵۰۲..... گرفتار امراض صعب العلاج شدن سردار گل محمدخان.....
- ۵۰۳..... وقایع ماه ربیع الاول و ربیع الآخر سنه ۱۳۳۱ هجری.....
- ۵۰۵..... عزم سفر گردیز کردن حضرت والا.....
- ۵۰۶..... شرارت قبایل سرحد.....
- ۵۰۷..... آمدن محمد اکبرخان پسر سردار محمد اسحق خان در کابل.....
- ۵۰۸..... وقایع ماه جمادی الاولی و اخرای سنه ۱۳۳۱ هجری.....
- ۵۰۸..... شورش فوج هرات.....
- ۵۰۹..... طلب کابل شدن جنرال عبدالرحیم خان و کوتوال و پسر او.....
- ۵۱۰..... شرح تعمیر سد غزنین.....
- ۵۱۲..... وقایع ماه رجب و شعبان سنه ۱۳۳۱ هجری.....
- ۵۱۳..... منع نمودن حاکم پنجاه عبور تبعه این دولت را از راه غیر معروف.....
- ۵۱۳..... موهبت حکمران هرات نصف بهای لباس افسران نظام را.....
- ۵۱۴..... نقل منشور والا که در پاسخ توبه نامه سپاه هرات رقم فرمود.....

فهرست مطالب / بیست و پنج

۵۱۵.....	جشن ملّتی لقب سراج الملّة والدّین
۵۱۵.....	شرح حال ملّا عبدالقیوم وردک
۵۱۷.....	اعانه دادن حضرت والا و ملّت افغان به مردم طرابلس غرب
۵۱۹.....	تجاوز کارکنان دولت روس به خاک این دولت
۵۲۰.....	وقایع ماه رمضان و شوال سال ۱۳۳۱ هجری
۵۲۰.....	شرح اراضی خالصه بالامرغاب
۵۲۱.....	مأمور شدن عبدالکریم خان به حکومت افغان مهاجر و هزاره
۵۲۱.....	شرح عدالت مأمورین منصف دولت
۵۲۴.....	وقایع ماه ذیقعدّه و ذیحجه سنه ۱۳۳۱ هجری
۵۲۵.....	شورش اهالی قندهار
۵۲۷.....	وقایع ماه محرم و صفر سنه ۱۳۳۲ هجری
۵۲۷.....	مأمور حکومت قندهار شدن محمد یونس خان
۵۲۸.....	مأمور حکومت قندهار شدن محمدیونس خان
۵۲۸.....	شرارت و جهالت قوم گرک نورزایی
۵۲۹.....	شرح حال ناقلین سیستانی و لونی خان کاکر
۵۳۰.....	شرح حال خداداد خان، پسر محمدسعید خان
۵۳۲.....	افزودن حضرت والا بر تنخواه سپاه
۵۳۳.....	نامزدی اخت السراج به محمدیونس خان
۵۳۳.....	سعایت قونسل روس از عبدالله خان
۵۳۴.....	مذاکره کارکنان دولت روس در باب بندجوی قریش
۵۳۶.....	سواد پاسخ نامه حاکم عشق آباد
۵۳۸.....	وقایع ماه ربیع الاول و ربیع الآخر سنه ۱۳۳۲ هجری
۵۳۹.....	شورش فوج نظام فراهی
۵۴۰.....	شرح حال و هجرت مرادبای ترکمان
۵۴۲.....	تائب و نادم گردیدن سعیدمحمد بیگ جمشیدی
۵۴۳.....	انتشار اشتهار افزونی تنخواه سپاه نظام
۵۴۳.....	شرح حال لونی خان مهاجر قوم کاکر

- ۵۴۵ قرارداد دولت ایران در حق المرور تبعه افغانستان
- ۵۴۶ مامور اقامت فراه شدن کرنیل دوست محمدخان
- ۵۴۷ وقایع ماه رجب و شعبان ۱۳۳۲ هجری
- ۵۴۷ به پای رفتن جشن ملّتی سراج الملّة والدّین
- ۵۴۸ ورود محمدنعیم خان در هرات
- ۵۴۸ سفارش تنخواه محمودخان در جزینی
- ۵۴۹ شرح حال اراضی و عقار قوم مسکه
- ۵۵۰ وقایع ماه رمضان و شوال سال ۱۳۳۲ هجری
- ۵۵۲ شرح حال محمدرضار نام، جاسوس قونسل روس
- ۵۵۲ فوت داکتر عبدالقادرخان
- ۵۵۳ مفاست و بد اخلاقیّت رحیم ساخلو
- ۵۵۴ وقایع ماه ذیقعدہ و ذیحجه سنه ۱۳۳۲ هجری
- ۵۵۵ نصب علایم فاصله و تعطیل و تتمیم آن
- ۵۵۷ وقایع ماه محرم و صفر سنه ۱۳۳۳ هجری
- ۵۵۸ ضبط شدن تفنگ تجارتی بازرگانان افغان
- ۵۵۸ شورش فوج مقیم گنگ دژ
- ۵۶۰ جنگ عمومی و دعوت سلطان معظم عموم اسلام را به جهاد
- ۵۶۳ وقایع ماه ربیع الاول و ربیع الآخر سنه ۱۳۳۳ هجری
- ۵۶۳ شرح حال رفیع الممالک، فرستاده دیگر عاصم بیگ
- ۵۶۵ مکاتبه کارکنان این دولت در باب علاءالدین با کارکنان دولت ایران
- ۵۶۶ تسوید پاسخ شیخ محمدحسین که حضرت والا رقم کرد
- ۵۶۸ پاسخ مقتضیات رفیع الممالک
- ۵۶۹ وقایع ماه جمادی الاولی و جمادی الاخرای ۱۳۳۳ هجری
- ۵۷۰ تشکیل جدید سپاه نظام
- ۵۷۱ شرارت و سرقت و غارت قوم زرکزی
- ۵۷۲ مکاتبه در باب دهباشی علاءالدین شیر مغرور

فهرست مطالب / بیست و هفت

غرق شدن کشتی در نهر فراه.....	۵۷۳
وقایع ماه رجب و شعبان سنه ۱۳۳۳ هجری.....	۵۷۴
نقل رقمی که به میرزا غلام محمد خان اعطا شد.....	۵۷۶
تعیین مصارف جشن ملّتی.....	۵۷۷
سوء تفهّم و تصورات ساذجه دولت انگلیس.....	۵۷۸
عجز و ناتوانی دولت ایران.....	۵۷۹
نزاع و عناد حکمران هرات با محمدنعیم خان.....	۵۷۹
خرابی نمودن سیل در حدود مرغاب.....	۵۸۲
وقایع ماه رمضان و شوال سنه ۱۳۳۳ هجری.....	۵۸۳
حدوث وبا در کابل.....	۵۸۴
فوت مولوی عبدالرؤف خان.....	۵۸۴
هلاک شدن سپاهیان نظام انگلیس.....	۵۸۵
وقایع ماه ذیقعه و ذیحجه سنه ۱۳۳۳ هجری.....	۵۸۶
شرح حال سالم دزد.....	۵۸۶
مقتول شدن ابوالقاسم سراج.....	۵۸۷
وصول وفد و فرستادگان دول ترک و آلمان و آستریه در کابل.....	۵۸۸
وقایع ماه محرم و صفر سنه ۱۳۳۴ هجری.....	۵۹۱
شرح اجاره داری حاجی مهدی.....	۵۹۲
شرح روضه خوانی مخفیانه قزلباشیه کابل.....	۵۹۳
وقایع ماه شعبان و رمضان سنه ۱۳۳۴ هجری.....	۵۹۴
شرح حال و انقلاب احوال مردم عصر حاضر.....	۵۹۶
مأمور حکومت ترکستان شدن سردار محمد عثمان خان.....	۵۹۹
خلوت و مذاکره والا با وفد دول ثلاثه.....	۵۹۹
وقایع ماه محرم و صفر سنه ۱۳۳۵ هجری.....	۶۰۱
ظهور امر غریب در لمقان.....	۶۰۳
وقایع ماه ربیع الاول، ربیع الآخر، جمادی الاولی و جمادی الآخر ۱۳۳۵ هجری.....	۶۰۴

- آهنگ فتنه کردن عبدالکریم خان، پسر امیر محمد یعقوب خان..... ۶۰۵
- وقایع ماه رجب و شعبان و رمضان سنه ۱۳۳۵ هجری..... ۶۰۶
- وقایع ماه محرم و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر سنه ۱۳۳۵ هجری..... ۶۰۷
- فرار اختیار کردن شهزاده محمد کبیر خان..... ۶۰۸
- نقل رقم سید اکرم شاه هروی..... ۶۱۰
- شکار دشت و تلال بهاولی..... ۶۱۱
- اعطای القاب و تعیین خدمت اهالی حرم..... ۶۱۲
- وقایع چهار ماه دوم سال ۱۳۳۶ هجری..... ۶۱۵
- وقایع ماه شعبان و رمضان و ذیقعد و ذیحجه سنه ۱۳۳۶ هجری..... ۶۱۶
- قتل مسجدی خان بیات و یارانش..... ۶۱۷
- وقایع ماه محرم و صفر و ربیع الاول و آخر و جمادی الاولی سنه ۱۳۳۷ هجری..... ۶۱۸
- به آتش سوختن نایب السلطنه کتب امامیه را..... ۶۱۹
- حرکت موکب همایونی از کابل جانب جلال آباد..... ۶۲۰
- حرکت والا از جلال آباد جانب لمقان..... ۶۲۲
- قتل حضرت والا به دست قاتل نامعلوم گمراه..... ۶۲۳
- ذکر امارت شش روز و چند ساعت امیر نصرالله خان..... ۶۳۶
- نقل نامه امیر نصرالله خان..... ۶۴۳
- واقعات روز شنبه بیستم جمادی الاولی..... ۶۵۱
- وقایع روز یکشنبه بیست و یک جمادی الاولی..... ۶۵۶
- ورود شاه علیرضا خان در جلال آباد..... ۶۵۷
- وقایع روز دوشنبه بیست و دوم جمادی الاولی..... ۶۶۰
- تاج پوشی امیر نصرالله خان..... ۶۶۰
- بخشش امیر نصرالله خان و افزودن به تنخواه سپاهیان..... ۶۶۲
- نقل نامه مردم کابل که به امر امیر امان الله خان نوشته بودند..... ۶۶۵
- نقل نوشته سردار محمدیونس خان..... ۶۶۷

۶۶۸.....	نقل اشتهار امیر امان الله خان.....
۶۷۱.....	حکایت نمودن ملاّ غلام محمدخان از حالت کابل نزد امیر نصرالله خان.....
۶۷۸.....	خلع کردن نصرالله خان خود را از امارت و مانع شدن میرزا محمدحسین خان او را.....
۶۷۸.....	سخنان تسلیت بنیان میرزا محمدحسین خان.....
۶۸۰.....	جستجو کردن نصرالله خان ملاّ غلام محمدخان را.....
۶۸۱.....	فتوای حاجی عبدالرزاق خان در عدم صحت امارت امیر امان الله خان.....
۶۸۳.....	موارد ده گانه رأی میرزا محمدحسین خان.....
۶۸۵.....	عیناً نقل رقیمة جناب مستطاب، حاجی عبدالرزاق خان.....
۶۸۶.....	مذاکره شیراحمدخان و محمودلی خان.....
۶۸۷.....	امضاء کردن و رد نمودن اهل شوری، مواد رقیمة مستوفی را.....
۶۹۴.....	وقایع روز سه شنبه بیست و سوم جمادی الاولی سنه ۱۳۳۷ هجری.....
۶۹۶.....	نامه مردم جلال آباد که به مردم کابل رقم شد.....
۷۰۰.....	وقایع روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی سنه ۱۳۳۷ هجری.....
۷۰۵.....	آهنگ فرار کردن مصاحبان خاص.....
۷۰۶.....	فسخ عزم فرار کردن مصاحبان خاص.....
۷۰۷.....	وقایع روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه ۱۳۳۷ هجری.....
۷۰۷.....	نقل تبریک و بیعت نامه نصرالله خان.....
۷۰۹.....	خاتمه یافتن کار جلال آباد و فرار حاجی عبدالرزاق خان.....
۷۱۰.....	وقایع روز جمعه بیست و هشتم جمادی الاولی ۱۳۳۷ هجری.....
۷۱۱.....	گرفتار شدن میرزا محمدحسین خان.....

وقایع ماه محرم سنه هزار و سه صد و بیست و سه هجری نبوی صلعم

در روز چهارشنبه غره محرم اشتهااری که در باب وکیل مامور محفل شوری و نزد حکام کردن عموم رعایا در روز هشتم ذیحجه سال گذشته اصدار یافته و امر طبع شده بود و وعده ذکرش داده آمد، از طبع برآمده، انتشار یافت.

جور و ستم غیر مشروع بر مردم هزاره

و هم در تضاعیف واقعات مسطور، بعضی از مردم توخی و ترکی و علی خیل و هوتکی و درانی که در هزاره جات قرب قندهار و قلات، زمین خریده بودند، از تصاحب کردن مهاجرین و ناقلین در املاک مردم هزاره دلتنگ گردیده و زیست خود را با ایشان صعب و دشوار دیده، طالب بهای املاک خریدگی خود شدند و چون شرعاً فسخ بیع و شرا جایز نبود و مردم هزاره توان دادن پول نداشتند، قاضی هزاره جات به حضور سردار نصرالله خان نایب السلطنه نگاشته دستورالعمل خواست و او فرمان کرد که بهای زمین را از هزاره اگر پول دارند یا ندارند، گرفته به مشتریان بدهد و زمین را رایگان تسلیم مهاجرین و ناقلین کند و از صدور این حکم هزارگان زنان و دختران و پسران خود را با آنکه اشتهاار منع و قدغن و ابتیاع و اشتراک هزاره چنانچه گذشت انتشار یافته بود، از ضرب چوب محصل فروخته و بهای ملک فروخته شده خود را داده، جریده جان و بی خانمانان راه ممالک خارجه برگرفتند.

و مقارن این حال، سید جعفرخان برادرزاده سید محمود کنری از اجازت مراجعت یافتن عم خود به ذریعه محمد اسمعیل خان سفیر عریضه نگار حضور والا شده خواستار عفو تقصیر و اجازت مراجعت از حسن ابدال در افغانستان شد.

و حضرت والا در روز هفتم محرم به سفیر مذکور رقم فرمود که پس از عهدنامه به قرآن مجید نگار دادن و امضا کردن و در کابل فرستادن او یک هزار و

دو صد روپیه کله دار به نام زاد و توشه راه از طرف دولت به او داده گسیل کابلش نماید.

و هم در این روز برگد صالح محمد خان از طلب کابل و به منصب جنرالی ترفیع یافتن برگد عبدالغفار خان و مأمور میمنه شدن او چنانچه گذشت، مأمور قندهار شد. و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، عبدالغیاث خان کمیدان فوج سفرمینا که مأمور حفر کردن و کافتن معدن طلای قندهار چنانچه گذشت شده بود، در مدت مدیدی دو صد و چهار مثقال و هشت نخود زرناب و پنج صد و بیست مثقال سنگ غیر مذاب حاصل کرده ارسال کابل نمود و در پایان کار چون اخراجاتش از عایدات آن افزون در شمار آمد متروک گشت.

حرکت شهزاده حیات الله خان جانب قطغن و بدخشان

و هم در این ایام، شهزاده حیات الله خان که مأمور نایب الحکومتی قطغن و بدخشان چنانچه گذشت شده و به تجهیز اسباب سفر اقدام نموده بود، از حضور پدر تاجدار والا گهر خود رخصت حرکت حاصل کرده، در روز چهارشنبه محرم که سهواً ورود او در علاقه سیاه گرد غوری روز محرم سنه گذشته رقم شد، رهگرا و مرحله پیمای منزل مقصود آمده وارد علاقه سیاه گرد غوری شد و در حین توقف چاریکار که دو روز جهت حصول علم و استحضار بر تهیه علوفه و پاک بودن راه عبور مکث و درنگ فرموده بود مردم زیادی از جور و ستم کدخدایان و حاکم خود عارض گردیده داد خواه شدند و هم چنین در منازل تتم دره و برج گل جان و سیاه گرد عارض آمده و او مراسم بازپرس و عدالت و احیای حق و اماتۀ باطل به پای برده، از حسن رفتار خویش نسبت به غنی و درویش معروض داشته، رضایت خاطر والا را نسبت به خود حاصل نمود و از آنجا با سردار عبدالله خان و احمدجان خان طبیب و کرنیل افتخاری که به عطای نشان خدمت و افزونی تنخواه چنانچه گذشت، سرافراز و به ترفیع منصب برگدی ممتاز گردیده بود، و با اردوی هم رکاب خویش از آنجا راه نورد مهبط مقصود شده در روز سیزدهم محرم وارد بامیان گشت.

و در روز چهاردهم از سبب تحویل آفتاب به برج حمل و تجدید سال نیلان‌نیل در آنجا درنگ فرمود.

امضای تجدید عهد دولتین افغانستان و انگلیس

و هم در این روز تجدید عهدی که ضیاء‌الملء والدین مرحوم با دولت انگلیس در میان نهاده بود با مستر لوئیس ولیم دین سی‌اسی‌ای وزیر خارجهٔ حکومت هند که با شش تن از انگلیسان چنانچه گذشت وارد کابل شده و سه ماه و چهارده روز به مذاکره و مباحثه به سر برده و هربار که از در حصول مقاصد و مآرب خود شرفیاب بار می‌شد، در همهٔ امور منافع و مضار راجع به دولتین سخن می‌راند در میان آمده، چنین قرار داده و امضا شد که اصول سابقه و اساس گذاشتهٔ گذشته که در زمان حیات ضیاء‌الملء والدین مرحوم ملحوظ و مسلوک بوده است، از طرفین هیچ عدول و تجاوز در هیچ امری از امور نخواهد شد زیرا در زمان مزبور غلط و غطا و سوء تفهیمی در میان نیامده است و از ارتباط و اتساق این معاهده چنانچه باید اشتهار عام انتشار داده آمد.

و از آن سوی شهزاده حیات‌الله‌خان که یک روز در بامیان چنانچه آنفاً گذشت درنگ نموده بود در روز پانزدهم محرم از آنجا برخاسته وارد سیقان و کهمرد شد و محمدعلی‌خان وکیل سیقانی مقدم او را گرامی داشته، مراسم اعزاز و احترام و مهمانی چاکرانه به تقدیم رسانید و از آنجا نهضت فرما شده، در روز هجدهم در منزل دواب میخ زرین فرود گشت و در روز نوزدهم از آنجا سرگذشت عبور از کوه و دشت و حال سعادت‌اشتمال خویش را به حضور والا برنگاشت.

انتشار اشتهار تجدید معاهدهٔ دولتین افغانستان و انگلیس

و مقارن این حال در روز پنج‌شنبه بیست‌وسوم محرم اشتهار استقرار و تجدید معاهدهٔ دولتی افغانستان و انگلیس که آنفاً رقم شد انتشار یافت. همان بود که: «از طرف دولت برتانیه برطبق همان اصول و اساس ماضیه که در زمان حیات حضرت قبلهٔ مرحوم بوده باشد، حکم منظوری برای وزیر خارجهٔ هند رسید و در تاریخ

چهاردهم محرم الحرام عهدنامه سابقه استحکام داده شد و ضرور گشت که از این امر عموم خدمتگاران و هواخواهان و جمهور رعایا را آگهی بدهیم، بنابراین پس از اظهار و اطلاع دادن خاطر جمعی زیاد به شما داده می‌شود که حسب دلخواه سرکار ما که در آن خیر و بهبود دولت و مسلمانها بوده باشد، مدعا به دست آمد و از حضور ما هیئت وفد برتانوی به کمال رضایت و خرسندی رخصت بازگشت به سوی هند یافت. یعنی پس از اتمام استحکام عهدنامه به قدری که خیر دولت شما را ملاحظه نمودیم اعزاز و احترام‌شان فرمودیم و در عرصه توقف‌شان در کابل نیز در اکرام‌شان سعی کافی و جهد وافی به روز آوردیم که خدمه دولت ما به قدر طاقت بشریت خود در عزت و حرمت ایشان کوتاهی نکردند و به جهت آگاهی و خاطر جمعی شما این اشتها نگار و انتشار داده شد.»

ذکر سرقت و غارت تبعه دولتین افغانستان و ایران

و از دیگر سوی در خلال احوال مذکور، غلام یکی از قاطنین موضع ادرسکن، تابع هرات، یک نفر کنیز آقای خود را از در مفاسقت با یک رأس اسب برداشته در علاقه خوفاً از توابع خراسان مملکت ایران برد و مردم ادرسکن به تعاقب او برخاسته، چون بعضی از سارقین تبعه این دولت مال و منال تبعه آن دولت را به سرقت غارت کرده بودند، متعاقبین به گمان سارقین گرفتار شده، هفت هزار و ششصد و پنجاه قران و هفت رأس اسب و تفنگها و شمشیرها و پا افزارهای ایشان را حاکم خوفاً به نام تاوان اموال مسروقه تبعه دولت متبوعه و حکومت خود گرفته، ایشان را رها داد و ایشان نزد حکمران هرات شده داد خواستند و محمدسرورخان نایب‌الحکومه آنجا مکتوبی بر استرداد مال و متاع آنها به نام حاکم خوفاً و مکتوبی به نام عبدالله‌خان کارگزار این دولت در مشهد نگار داده مصحوب خود آنان فرستاد که اگر حاکم خوفاً از مسترد نمودن اموال اینان سر باززند، عبدالله‌خان با والی خراسان طریق مذاکره و استرداد اموال ایشان بپیماید، و ایشان در خوفاً و مشهد رفته، بی‌نیل مرام به منزل و مقام خود بازآمده و از عرض راه دو رمه گوسپند از اهالی خوفاً را به تقاص مال خویش با خود آوردند و از قفای اینان یک نفر سلطان نظامی از تبعه دولت ایران، راه تقاص برگرفته، پنجاه و

هشت نفر اشتر از مردم بلوچیۀ سکنۀ غوریان را به غارت برد و بلوچان در هرات شده مکتوب حکمران آنجا را به نام عبدالله خان کارگزار در مشهد مقدس حاصل کرده و او با والی خراسان طرح مذاکره و استرداد اشتران ایشان را انداخته، پاسخی که قاطع مناقشه و مباحثه باشد، از والی نشنید و نیز در اثنای این حال، بارهای قند و قاطرهای مکاریان قندهاری از تبعۀ این دولت را عده‌ای از دزدان مجهول الحال از قرب سرحد خوفا غارت کردند و در این باب نیز والی خراسان اظهار و گفتار عبدالله خان را وقعی ننهاده گفت که: مردم ادرسکن قرار اظهار خودشان به تعاقب غلام و کنیز برخاسته و اتهام مبلغی از نقد را بر حاکم خوفا بسته که گویا به تجارت در آنجا رفته و پول نقد با خود داشته بوده‌اند، نه این که از راه تعاقب غلام و کنیز در آنجا شده بوده‌اند. بایست ادعای گریختن غلام و کنیز را که کرده بودند، اظهار پول نقد زیاد با خود داشتن نمی‌کردند و اگر ادعای پول را کرده بودند ادعای غلام و کنیز را باید نمی‌نمودند و از این تناقض اظهار ایشان و به غارت برداشتن شان رمه‌های مردم خوفا را معلوم می‌گردد که ایشان سارق بوده‌اند نه متعاقب و تاجر. پس در این صورت هروقت که رمه‌های تبعۀ دولت ایران را رد کردند، بر سبیل تبادل بالمقابل اشتران بلوچیه که به تقاص آن آورده شده‌اند مسترد خواهد شد. و عبدالله خان از این گفتار والی خراسان استرداد بالمقابل را پذیرفته، او از قرارداد عبدالله خان دو نفر سلطان را در نزد محمدرسورخان به هرات فرستاد که پس از به دست آوردن گوسپندان خوفای‌ها اشتران را رد فرماید و ایشان در هرات آمده محمدرسورخان چهارده هزار قران تاوان مبلغ نقد و اسب و اسباب ادرسکنیان را بر عهده هردو تن نهاده، گوسپندان را تسلیم ایشان کرد که پس از وصول در مسکن خود این پول را برای مردم ادرسکن برسانند.

و مقارن این حال، مکتوب عبدالله خان از معلوماتی که حاصل کرده نگار داده بود به محمدرسور خان رسید که گوسپندان را ندهد که کارکنان دولت ایران از دادن اشتران سرباز خواهند زد و همه را عوض مبلغ قرار داد تاوان مال مردم ادرسکن که می‌گویند تهمت کرده‌اند و فرستادگانش اگر آن را بر ذمت خود گرفته بدهند خواهند شمرد و هر دو تن سلطان به فراست از مکتوب عبدالله خان دانسته گوسپندان را به بهانه چرایش تا موضع زنده‌جان برانند که از سرحد عبور دهند و

محمدسرور خان عده‌ای از ابطال رجال را گماشته، گوسپندان را در جلگای هرات بازگردانید و هر دو تن سلطان از مشاهدت این حال دوصد روپیه به میرزا محمدرسول مکتوب‌نویس و پیشکار محمدسرور خان به رشوت دادند که اجازت بردن گوسپندان را برای‌شان حاصل کند و او این پول را در کیسهٔ مأمول خود انداخته، محمدسرور خان ماجرا معروض داشت و حضرت والا ارقام فرمود که گوسپندان ایرانیان را بدهد، بعد اگر ایشان اشتران را رد نکردند، طریق تقاص را خواهیم نمود.» و هر دو تن سلطان قبل از پرتو وصول افکندن این منشور مأیوسانه بازگشته، چون اشتران تبعهٔ این دولت را کارکنان آن دولت تلف و حیف و میل کرده به دست نمی‌آمدند، قرار هر واحدی از آنها را بیست و پنج تومان ایران که یکصد و بیست‌وپنج روپیهٔ کابلی در شمار آید بر عهده گرفتند که تاوان بدهند. و عبدالله خان نپذیرفته از هر نفر دوصد روپیه که چهل تومان ایران به شمار بود خواهان شد و معروض داشت و حضرت والا رقم فرمود که: «گوسپند را تسلیم ایرانیان کرده، همان بیست‌وپنج تومان را بپذیرند که مبدا ایرانیان از آن هم پشیمان شوند.» و چون نقد و جنس مردم ادرسکن که در ابتدا ادعا کرده بودند دروغ بود، چراغ افروخته‌شان بی‌فروغ گردیده، تاوان اشتران و گوسپندان به صاحبان آنها رسید.

و از دیگر سوی در نصف شب جمعه بیست‌وچهارم محرم، برگد دوست محمد خان از درد دل و مرض ذات‌الجنب در مزارشریف پدرود جهان کرد.

ملازمت داکتر غلام محمد خان هندی

و مقارن این حال از عریضه و استدعای داکتر غلام‌نبی خان هندی که در کابل روز ملازمت و خدمت این دولت به‌سر می‌برد، غلام محمدخان برادر او که در مریض‌خانهٔ پشاور طریق خدمت دولت انگلیس می‌سپرد، قبولیت ملازمت این دولت حاصل کرده در روز بیست‌وپنجم محرم محمداسماعیل خان سفیر را ارقام رفت که: «او را بر طبق دیگر داکتران که ملازمت این دولت اختیار کرده‌اند زاد راه و راحله از طرف دولت داده گسیل کابل نماید.»

و هم بدو رقم فرمود که: «چهل هزار روپیه کله‌دار به میرزا غلام‌حیدرخان مهتمم پست‌خانه اسلامیۀ پشاور بدهد که اشیاء و اجناس فرمایشی حضرت والا را از قبیل اسباب عکاسی و غیره خریده ارسال بدارد.»

و هم در روز دوشنبه بیست‌وهفتم محرم، سفیر مذکور را ارقام شد که: «اوارجه و حساب سال گذشته خود را ارسال کابل نماید تا قطع شده با حساب این سال مخلوط و ممزوج نگردد.»

و هم در این ایام، وفد دولت انگلیس که در کابل برای تجدید معاهده و چنانچه گذشت کامیابانه رخصت یافته بود، در پشاور شد.

زیان دولت ایران در تحدید حدود سیستان

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، از تجدید حدود سیستان و چخان‌سور نمودن کرنیل مکمهان انگلیس که در روز نوزدهم ذیحجه چنانچه گذشت تعیین حد و خط فاصل را انجام نموده راه مراجعت پیش گرفت، سرتیب میر معصوم‌خان حاکم سیستان و میرزا موسی‌خان نایب‌الوزراء خارجه کارگزار آنجا و مستنصرالملک مستوفی دیوان با هم متفق گردیده، با امین نظام و سرحددار رهسپار نثار خاطر شده و با هم سخن رانده به ذریعۀ تلگراف در مشهد مقدس و طهران آگهی دادند که امین نظام با مکمهان انگلیس در ساخته، اراضی معموره و بایره و آجام و صحاری و جبالی را که به صدها سال قبل در تصرف اهالی سیستان و از مملکت ایران محسوب بوده‌اند، چون اراضی ممت حدود طراقو و مزارع معمورۀ حدود سیخ‌سر و دیه علی‌مردان و نیزارهای تخت‌شاه و سخی و کله‌مرغی و شلغمی و میکشی و غیره نیزار و مراتع و هامون و جبال به تصرف تبعۀ دولت افغانستان درآورده، نرد صداقت باخته است. و از این تلگراف آنان از طهران به نام مستنصرالملک به ذریعۀ تلگراف امرشد که خود در مواضع مذکوره سیر و گردش نموده از اراضی مخروبه و معموره و مرتع و آجام و کوه و هامون که از خاک سیستان به طرف افغانستان رفته باشند، قطعه قطعه معین و معلوم کرده، مفصل و مشروح معروض دارد. و مستنصرالملک با کارگزار و سلطان میرحسین که واقع حدود و شخص دانا و ماهری بود، عازم نهبندان شدند که شروع حصول علم از

آنجا و کوه سیاه کرده، قطعاتی را که داخل خاک افغانستان در قید سیاهه تا کوه ملک سیاه در آورده باز گردند و به ذریعۀ تلگراف در مشهد و طهران آگهی دهند. و آخندزاده فقیرمحمدخان که به ذریعۀ وقایع نگار سیستان آگاه شد، ماجرا سراپا معروض داشته این را نیز نگاشت که در حین تعیین حدود خط فاصل به این خصوص بر کرنیل مکمهان اعتراض کرده گفته بودند و او جواب داده بود که همین نقشه و قرار داد خود را به حضور دو پادشاه فرستاده و اجازت حاصل کرده، بعد نصب ستون های فاصله را نموده ام. و از قرار همان قرارداد هیچ مخالف و منحرف نیست. باز هم اگر گفتگو داشته باشید، ناچار نقشه ها را نزد فارن سکرتر وزیر امور خارجه هند می فرستم که او با وزیر خارجه ایران به مواجهۀ تمامت وزرای دولت مذاکره و مقاوله نموده تعیین و باطل کند. و حضرت والا از عریضه و این رقیمة آخندزاده فقیرمحمدخان در روز بیست و هفتم مذکور ماه محرم به او رقم فرمود که هر چه ایرانیان بر زبان و در میان آرند به حضور بنگارد.

ورود شهزاده حیات الله خان در قطن

و مقارن این حال شهزاده آزاده سردار حیات الله خان که جانب قطن قطع مسافت می فرمود به روز بیست و هشتم محرم در موضع مقابل پل خونی واقع غوری نزول اجلال نموده. از دیگر سوی در خلال رحل و ترحال، شهزاده ممدوح و جنرال محمد عمر خان مقیم اندراب از استماع مژده و نوید حرکت شهزاده در حدود بامیان و غوری، سپاه نظام آنجا را در تحت امر و نظارت کرنیل عبدالوهاب خان قرار داده، خود جریده راه پذیره برگرفته، پنج منزل طی طریق نمود و در موضع تاله و برفک هزارۀ شیخ علی درک سعادت رکاب بوس کرده، رخصت مراجعت یافت. و در وقت وصول موکب سعادت کوکب شهزاده در اندراب با تمامت سپاه نظام و خواص و عوام رعیت دوباره مراسم پذیره به تقدیم رسانیده از اندراب تا یک منزلی علاقه قطن چاکرانه با شهزاده راه خدمت سپرده بعد رخصت یافته در اندراب بازگشت و مشغول و مواظب خدمت مرجوعۀ خود شد.

وقایع ماه صفر سنه هزار و سه صد و بیست و سه هجری نبوی صلعم

مراجعت فراریان هزاره و غیره

در خلال احوالی که رقم پذیرفته آمد، هشتاد و دو خانه که ذکور و اناث ایشان سه صد تن به شمار بودند، از اشتهاری که از پیش چنانچه گذشت انتشار یافته بود، از فراریان توابع و نواح هرات که در خاک خراسان مملکت ایران از جور و ستم کارداران و مأمورین حکومت رفته بودند بازگشته در موطن و مسکن خود قرار گرفتند و از قفای آن سه صد و پنجاه و نه خانه از فراریان مردم هزاره نیز از اشتهار مذکور که یک هزار و هفتصد و چهل و دو نفر به حساب بودند، در روز غره صفر وارد هرات گردیده محمدرسورخان حکمران آنجا، عداد هر قوم و سکنه هر موضع از هزاره جات را جداگانه به نام حکام ایشان به مهر و امضای نایب الحکومتی پادشاهی فرمان داد که ایشان را در مسکن و موطن اصلی ایشان جا و مأوی دهند؛ و چون اراضی و مزارع ایشان را افغان مهاجر و ناقل تصاحب کرده بودند، و هم امر مخالفت مذهب و تعصب، کارفرما بود، کسی متوجه حالت و تسلیت ایشان نگردیده، و دچار ذلت و عسرت گردیده مأیوسانه راه فرار جانب ممالک خارجه برگرفته، دوباره از این مملکت دل برکنده به فوج نظام انگلیس ملازمت اختیار کردند؛ و هم در خراسان رفته به کسب و تحصیل معاش به امر مزدوری پرداخته در پایان کار از تقرر معاهده در بین دولتین افغانستان و ایران از تبعه آن دولت در شمار آمدند که این امر را وقایع نگار عهد اعلیحضرت امیر امان الله خان غازی با سواد مواد عهدنامه دولتین ثبت و ضبط تاریخ این پادشاه خواهد کرد.

و مقارن حال در روز دوشنبه چهارم صفر، میرزا عبدالاحمدخان غزنوی از خدمتی که با برادر خود محمدجانخان در غزنین کرده، فوج پیاده جدید از قوم تاجیک گرد آورده بود، به منصب برگد و برادرش به منصب کرنیلی ممتاز و سرافراز گشت.

جشن لقب سراج الملة والدین

و در روز جمعه پانزدهم ماه صفر اول ثور ماه شمسی مطابق آمده، جشن و چراغان و شیلان و صرف حلویات و آیین‌بندان لقب سراج الملة والدین به پای رفت.

و در خلال این حال، مادر صاحبزاده بهاءالدین خان از مکتوب پسر خود که در بخارا چنانچه گذشت مأمور فروش پوست قره‌گلی شده و به والده خود سی هزار روپیه را به نام زید و بکر و عمر و خالد نگاشت که به ذریعه عریضه استدعای حصول و تحویل آن را به خزانه دولت در عوض تقاوی که برای تجارت گرفته است از حضور والا نماید، به عز عرض رسانیده، لوی‌ناب خوش‌دل خان را ارقام رفت که قرض او را پس از ثبوت حصول کند و چون اصل تقاوی را که از دولت گرفته و با خود برده بود و بر ذمه کسانی که سیاهه ایشان فرستاد دین نداشت، چیزی و پیشیزی حاصل نیامده خودش مبلغی از بهای پوست قره‌گلی را نیز به دست خیانت چنانچه بیاید با خود برداشته از بخارا فرار وادی خسارت دنیا و آخرت، و سرای واقع توپچی‌باغ او که از شش الی هشت هزار روپیه می‌ارزید، ضبط دولت گشت و مبالغی از مال دولت را تلف کرد.

اشتهار عام به نام مردم هزاره

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، اشتهاری به استصواب آرای اهالی شورای خاص و امضای حضرت والا در روز بیست و دوم رمضان سال گذشته به نام عموم مردم هزاره نگار یافته و در این ایام از طبع برآمده انتشار پذیرفت که عیناً نقل آن این است: «چون قبل از این مردم هزاره نسبت به دولت افغانستان که خود ایشان نیز از تبعه آن‌اند مخالفت ورزیده کیفر کردار خویش دیدند، در این وقت سرکار ما چشم از شرارت و حرکت مذمومه گذشته تمامت رعیت خود که از هر مذهب و قوم باشند پوشیده، در آینده فعل و عمل همه را به خدا و خود ایشان حواله نموده، همان بود که مردم اوزبک و غیره را که از دیرباز در پاتخت و دیگر مواضع

و محال نظر بند و محبوس بودند رها و اجازت رفتن در موطن و مسکن اصلی ایشان دادیم و نخواستیم مردم هزاره که یک رکن از ارکان چهارگانه رعایای ما چون درانی و غلزایی افغان و اقوام اوزبک و تاجیک و هندو و غیره در شماراند، از احسان پادشاهی محروم و بی بهره باشند. پس امری را که جهت ترفیه حال و اوضاع روزگار آگاهی داده می نگاریم که تا کنون املاک و اراضی ایشان به مهاجر و ناقل افغان داده می شد، بعد از این ملک و مسکن و زمین خود را خود متصرف بوده به مهاجر و دیگر کس داده نمی شود و کسانی که از راه فرار در ممالک خارجه رفته قرار گرفته اند قرار این منشور اجازت و دستور دادیم که در موطن و مسکن خود بازآمده آرام و آسوده شوند و از جمله ایشان چندانی که میر و میرزاده باشند حاضر حضور آیند که ایشان را دیده سر رشته زیست و انتظام مهام ایشان فرموده شود که مرفه الحال روز به سر برند و کسانی که کدخدا و ارباب یا از اعداد رعیت باشند، در موطن و مساکن خود بیایند و اگر ملک ایشان به مهاجر داده نشده باشد، حکم کردیم که بعد از این داده نشود و مواضعی که به مهاجر داده شده، پس گرفته و مسترد فرموده نمی شود و عوض آنها از اراضی و مزارع خالصه جات دولتی نهر جدید کشیده و آباد و قابل زراعت نموده به ایشان داده می شود که آسوده و مرفه الحال شوند و اگر تا ماه میزان این سال ثیلان نیل در موطن و مساکن خود نیامدند، مزارع ایشان را بایر و لم یزرع گذاشته، باز به مردم مهاجر می دهیم و این حکم نسبت به عموم مردم هزاره حتمی الاجرا است، الا مردم هزاره شیخ علی کوه که موضع تاله و برفک است و مردم چارصده و قوم سلطان دایزننگی که بازآمدن فراریان این سه قوم را نیز از خارج در داخل مملکت منظور داریم، ولیکن به ملک و موطن و مسکن اصلی خود ایشان نمی گذاریم که ساکن و متمکن شوند، اما در دیگر مواضع و محال جای اقامت به ایشان می دهیم.» و از صدور این اشتهار مرحمت آثار، اکثر مردم هزاره از راه «حب الوطن من الایمان» بازآمده در عوض آن که راحت می شدند و مزرعه و کلاته می یافتند، زحمت و ذلت و جور و ستم از حکام و مأمورین دولت دیده و از مراجعت پشیمان گردیده بازپس رفتند و برعلاوه آن چون حکام و عمال هزاره جات همواره و بلامضایقه از کدخدایان و اربابان ایشان خواهان هزاران روپیه نقد و جنس شده، و ایشان از هراس این که اگر

از خواهش حاکم و مأمور دولت سرباز زند، ایشان را مفسد و شریر قرار داده و محبوس و دچار فشار حکومت می‌نماید و از خود خزانه جنس و نقد ندارد، ناچار بر اعداد رعیت حواله کرده از یک لک روپیه که برای حاکم گردآورده هزار روپیه را اربابان حق‌الزحمت تردد خود و خرج محصل متصرف می‌آیند و از این رو در افواه سمر و مشتهر گردیده و می‌گردد که مردم هزاره را اربابان خود ایشان فراری ساخته و می‌سازند و این قدر حس به میان نمی‌آید که حاکم در حقیقت و نفس‌الامر، مأمور احیای حق و امانه باطل و دفاع مظالم است، چرا به وظیفه خود عمل نکرده اربابان را از گرفتن مال رعیت باز نمی‌دارد؟ و می‌گذارد که مبالغی گرفته نه را بدهند و یکی را خود متصرف شوند؟ از این در بقیه مردم هزاره نیز فرار و از دست مردم کوچی افغان در آذر و آزاراند و کسانی که از ناتوانی مانده اند راهی نمی‌یابند که بگریزند و امید که از توجهات جهان‌درجات اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان غازی که از کمال مرحمت نسبت به این قوم پیشنهاد دارند رمقی بیابند و نام این پادشاه و هزاره در تاریخ به نیکی یاد شود.

حکام شیعه مأمور هزاره‌جات شدن

و پس از انتشار و اشتهار مذکور نظر به این که حکام هزاره که همواره از مردم اهل سنت بوده جور و ستم و اخذ رشوت به ایشان از قوه به فعل آورده‌اند، به استصواب آرای هیئت شورای خاص و امضای حضرت والا از مردم شیعه قرار داده شد که حاکم در هزاره‌جات مأمور شود، چنانچه در روز بیست و سوم صفر غلام حیدرخان پسر محمدافضل خان قوم قرت در هزاره جاغوری و محمداسماعیل خان پسر محمدتقی خان جوانشیر در مالستان و غلام حسین خان پسر حبیب‌الله خان جوانشیر در هزاره بهسود از خوانین قزلباشیه کابل و میر محمدحسین خان پسر حاجی میر اويس خان بالاحصاری سابق مستوفی‌الممالک که در این وقت سردفتر تشخیص بود، از سادات قزلباشیه به حکومت کلان و هر سه تن به حکومت جداگانه هر سه محال مأمور شدند و دو سه سالی در حکومت آنها مردم هزاره روز راحت و رفاهت به سر برده، بعد همان آتش در همان ریخته و خاک جور بر سر هزاره ریخته آمده الآن کماکان گشت.

نزاع رعیت و حاکم چخانسور

و هم در خلال این حال، در بین آخذزاده فقیرمحمدخان، حاکم و سرحددار چخانسور و محمدایوبخان فوفلزایی، حاکم قلعه فتح و میر جعفرخان و کدخدا علی اصغرخان، ناقلان سیستانی و کدخدایان چخانسور، از جور و ستم آخذ زاده مذکور نزاع روی داده، کدخدایان آنجا از زیاده ستانی و مصادرت او به ستوه آمده و در فراه نزد سردار محمدعظیمخان شده داد خواستند و او ایشان را طلب فراه نموده، آخذزاده و محمدایوب تقاعد ورزیده، حاضر نیامدند و سردار معزی‌الیه، محمدعزیز پسر خود را با عبداللهخان، ممیز حق و باطل قرار داده مأمور چخانسور فرمود که حق رسانی نمایند و ماجرا معروض حضور داشت و حضرت والا در روز دوشنبه بیست و پنجم صفر آخذزاده فقیرمحمدخان را که بار بار و به تکرار خیانت و خسارت او نسبت به دولت و رعیت به مسمع فیض مجمع رسیده، نیک آگاه بود، طلب کابل فرمود و برگد غلام احمدخان را از فراه مأمور سرحداری چخانسور نمود و هم محمدسرورخان حکمران هرات را ارقام کرد که: «محمد موسی‌خان را که در حین تحدید و تعیین حدود در آنجا حاضر بوده و نیک و بد را می‌شناسد، از هرات به نام قایم مقام آخذزاده مأمور چخانسور کند و آخذزاده فقیرمحمدخان در کابل آمده و چندی به این در و آن در طریق چاپلوسی پیموده چنانچه بیاید وداع زندگی گفت.

رحل و ترحال شهزاده حیات‌الله خان

و از دیگر سوی شهزاده حیات‌اللهخان که از اندراب چنانچه گذشت رایات عالیات را پرچم‌کشا و هواسا ساخته بود، وارد خان‌آباد شده و جشن لقب سراج‌الملّة والدین را در آنجا به پای برده و چند روز درنگ کرده، علم از حالت احاد و افراد اعداد رعیت و عمال دیوان و ضبّاط حاصل نموده و مرهم گذار جراحات قلوب ستم‌دیدگان شده، بعد از آنجا برخاست و از راه قندز مرحله پیمای تالقان شده در روز بیست و پنجم مذکور ماه صفر احمدجانخان طیب و برگد افتخاری را از

عرض راه مأمور سیر و گردش سرحد و مشاهدت محافظت خانه‌های ساحل نهر جیحون از حضرت امام الی قلعه زال کرد که إن شاء الله کارروایی‌های در موقعش رقم خواهد شد.

و هم در خلال احوال مسطور، محمدعسی‌خان از مأمور شدن سردار عبدالله‌خان محمدزایی به نیابت شهزاده حیات‌الله‌خان مأمور اهتمام کار صندوق عدالت شده، منشور منصب برگدی به نام کرنیل محمدحسن‌خان مقیم خوست در روز بیست‌وششم صفر صدور یافت.

و هم در خلال احوال مسطور یک نفر از اهل هنود شکارپور به دین اسلام مشرف شده قرار مقرر سه صد روپیه نقد و یک توب چوخای ماهوت پنج مثقاله و یک طاقه لنگی زرین بیست روپیه از دولت به او عطا شد.

مأمور اهتمام امور ملازمین خارجه شدن حاجی شاه‌بیگ خان

و هم در این هنگام حاجی شاه‌بیگ‌خان که رفتن او در مکه از پیش گذشت، تأسیس رباط را از طرف دولت افغانستان چنانچه اشارت شد در آنجا نیافته و آداب حج به جای آورده مراجعت کرد و پس از حصول شرف دستبوس، مأمور اهتمام ملازمین خارجه شده ارقام رفت که: «هر که از ممالک خارجه برای ملازمت و خدمت این دولت بیاید، مکتوب او را در باب اجرای امور آن منظور دانند و منشور والا [را] ثبت دفاتر کرده اصل آن را جهت تمسک و سند خودش پس تسلیم او کنند.»

مبذول الطاف شاهانه شدن محمدعلی‌خان

و هم در خلال احوال مذکور، حضرت والا رایات عالیات را طرف جلال‌آباد شقه‌کشا فرموده و از آنجا نهضت‌فرمای لمقان گردیده، محمدعلی‌خان حاکم آنجا را که تعمیرات و امور علاقه لمقان را نیک انتظام داده بود مشمول الطاف خسروانه فرموده، نشان خدمت از طلا و یک قبضه شم شیر، بازوبند طلا و سه هزار روپیه نقد به او عطا فرموده مفاخر و مباهی ساخت.

غداري و خيانت‌کاري غلام نام هزاره

و از ديگر سوي در تضاعيف واقعات مسطور، غلام نامي از مردم هزاره، که در هنگام تمرّد و طغيان ورزیدن و مضمحل و مستأصل شدن فرقه باغيه در حالت صباوت خویش با برادر خود راه فرار جانب شالکوت پيش گرفته و چندی در آنجا روز يتیمی و جلا وطنی به سر برده و برادرش در سلک سپاه نظام انگليس منسلک ملازمت گرديده و خود او به رشد و بلوغ رسیده و در قندهار آمده، چند تن مرد و زن هزاره را برداشته و خواهر خود را که در خانه یکی از اهالی قندهار رهسپار کنیزی بود نیز به دست آورده و رهگرای مراجعت جانب شالکوت شد، و در بندر کدنی همه گرفتار و احضار قندهار گرديده، محبوس زندان کوتوالی آمدند و سه سال در زندان روز ذلّت و توقيف به سر برده از جمله غلام نام مذکور با ميرزا محمدجعفر نام قندهاری معرفت هم مذهبی پيدا کرده و او واسطه رهایی وی شده و شخصی را ضامن داده از محبس برآمد و چهار سال ديگر خود را غلام ميرزا محمدجعفر گفته نزد او روز خدمت گذرانيد. پس نزد وقايع‌نگار دولت انگليس در قندهار ملازمت اختيار کرده، چون نزد ميرزا محمدجعفر تحصيل علم کرده نوشتن را نیک آموخته ماهر شده بود و معرفت و آشنایی تام با مردم قندهار حاصل کرده اکثر از کنيزان مدخوله و غير مدخوله و زنان مستوره اهالی شهر و نواح قريبه آن را به کيادی و شيبادی و وسايط و وسايل و ذرايع دلاله زنان اغوا کرده نزد وقايع‌نگار خيانت کار همی برد و کنيزان را با مال و منال، از خانه‌های آقايانش به وسوسه و دسيسه کشيده گسيل خارج مملکت همی کرد، تا که دختر زرگری از قزلباشيه سکنه بازار هرات را نزد او برده و دختر خود را بدو سپرده پس از هتک معجز عصمت خویش تقاعد ورزیده، اظهار ايجاب و قبول زناشویی کرد و ماجرای قال و قيل کسان دختر و وقايع‌نگار فاسق بد اختر نزد نایب‌الحکومه کشيد و هم‌چنين سרیتی حيدر نام عامل صابون خانه مفقود گرديده، از نزد آن بدبخت نامسعود مکشوف افتاد و از عرايض وقايع‌نگاران قندهار، حضرت والا بر تمامت اين ماجرای ناروا آگاه گشته، سردار محمدعثمان خان حکمران قندهار را با خامه انباه ارقام کرد که: «به کمال زودی اين افعال شنيعه را به کرسی ثبوت نشانیده معروض دارد تا کيفر کار غلام و وقايع‌نگار نکوهيده فرجام در کنارشان نهاده آيد.»

و این امر به مضمون بدأالاسلام غربیاً و سيعود کماکان، به معرض بازپرس نیامد. گویا اهالی قندهار از شجاعت حالت اولیة خود که در سنه ۱۲۵۵ هجری به هنگام استیلای سپاه انگلیس بر آن دیار از دست جسارت انداختن یک نفر کوره در عرض راه به دختری، چه خسارات عظیمه بر دولت انگلیس وارد آمده چه ذلت‌ها دید که صفحات تاریخ بر تباهی و اضمحلال او گواهی می‌دهد، مع‌الأسف که ابنای عصر حاضر، خود را از نژاد آن شیرمردان غیور در شمار نیاورده، ننگ و عار اسلامیت را فراموش کرده، خویش را به یکبارگی از شجاعت و رشادت سبک‌دوش ساختند که دال‌خوران هندی و کاسه‌لیسان فرنگی، هتک عصمت ناموس کرده، هیچ ایذا و آزاری نمی‌بینند و در روز دوشنبه بیست‌ونهم صفر ملاً قب‌خان احمدزایی از تغییر ملاً محمدمسلم که چشمش معیوب شده بود به قضاوت تگاب مأمور شد:

وقایع ماه ربیع‌الاول سنه هزار و سه صد و بیست‌وسه هجری

از آن سوی حضرت والا که از جلال‌آباد در لمقان شده و در آنجا محمدعلی‌خان وکیل را چنانچه گذشت، به عطای نشان خدمت و شمشیر مفاخر و مباهی ساخته، رایات مراجعت جانب کابل افراخته و نزول اجلال فرموده بود، در اوایل ماه ربیع‌الاول عزم سیر و گردش در تمامت محال مملکت و نوازش تسلیت و نوازش رعیت و اجرای عدالت جزم کرده، نخست طریق سیاحت جانب کوهستان واقع شمالی دارالسلطنه و جنوبی کوه هندوکش برگرفت و عموم مردم آنجا به ذریعة میرزا محمدحسین‌خان مستوفی‌الممالک از قاطنین مردم سعیدخیل که از رتبه پستی به درجه اعلای استعداد و هستی رسیده، امروز از توجه چاکر پرورانه حضرت والا از حضیض وبال پا نهاد اوج اقبال‌شده، رئیس و بزرگ تمامت مردم شمالی در

شمار بود، این عریضه را که خود او در روز جمعه هفتم ربیع الاول با خامه خویش رقم کرد خاتم امضا بر نهاده تقدیم حضور والا نمودند و آن این است:

نقل عریضه مردم کوهستان و گنیه پدر مهربان نهادن شان بر ذات شاهانه

«هزاران هزار سرهای ما و اولاد ما نثار سم آن خنگ باد که حامل آن وجود گردیده که ما آن را مرحمت خداوند تبارک و تعالی و نعمت سماوی دانسته و می‌دانیم. چون زبان نداریم که این شکر نعمت منعم حقیقی را به جا آوریم، الا این که حسب الامر واجب الوجود، برای صحت و سلامتی این وجود شکر می‌نماییم و در بدل ازدیاد مرحمت وعده که در مقابل شکر گردیده، ترقی دین و دولت خودها را به بقای وجود مسعود مبارک می‌خواهیم که ما موجودات درزیر سایه مرحمت پایه آن آسایش نماییم بعد از اظهار شکر نعمت منعم حقیقی و دعای سلامتی وجود مسعود همایونی، آن عریضه خودها را رقم عبدیت خودها قرار داده، زن‌ها و دخترهای خود را کنیز و جان و پسران خود را در این خط به لفظ غلام و ملکیت داخل نموده، پیشکش قدم مبارک نمودیم تا در ملک و مال چه خواهد رسید. بعد از عرض و اظهار این دو مدعا ثالث این که اظهار صداقت و خدمات ماضی و حال خودها را به خواجه و مخدوم خودها در میان آوریم که شناخته شویم که بودیم و که هستیم و چه بودیم و چه هستیم و چه خواهد بودیم؟ چون مرحمت و مهربانی عنایت حضور انور همایونی از آن درجه که ماییم هزاران در هزار زیاد می‌باشد، از این جا گذر نموده هیچ تفصیل و عرض آن را ضروری نمی‌شماریم، لکن چون آن را دانسته‌ایم و این را هم می‌دانیم و می‌خواهیم که از آن راه همگنان و هم‌چشمان داخل و خارج خود را از این غلامی خودها آگاه نموده تا بر آنها تفاخر از این راه نماییم، گوش‌های خود را سزاوار آن حلقه غلامی در شمار داریم که ثبوت این مدعا را در آن ملاحظه نمایند و ثبوت آن را بر آن نماییم و رابع، چون مرحمت حضور انور از درجه پدر بر ما زیادت دارد و اخلاص و صدق ما از درجه فرزند إن شاء الله تعالی زیاد، شهرت و ثبوت پدری حضور انور هر چند که اظهر من الشمس است تفصیل یک جزو آن این خواهد بود که پدر از راه مرحمت متوجه احوال اولادان خود خواهد بود که از صدمه و گزند

داخلی و خارجی آن را حفظ نموده در استعداد و ترقی و تربیت آن کوشش نماید، حال که در این سه سال و چند ماه که زمان جلوس میمنت مأنوس می‌باشد، در داخل و کارهای آن دیده شد که چه غم‌خوارشی‌ها در بین نیامد، تا آن بود که کل اهل اسلام به اتفاق به یکدل و زبان وجود مسعود مبارک را چراغ دین خودها مخاطب نموده، حال این‌که آفتاب می‌دانند؛ این‌که صورت استحکام و انتظام افغانستان همچنان‌که بسته داخل می‌باشد، سلسله آن خود را محکم در خارج دارد، زیرا که ضرر خارجی نسبت به داخلی مقدم بوده، وقتی که روزها در معامله خارجی اشتها به سمع غلامان رسیده که آن را روح تازه خودها در شمار داریم و این را ضرور و واجب می‌دانیم که این شیوه و مرحمت حضورشان را که در معامه خارجی شده بی‌نام و نشان نگذاریم، لهذا خودها را چون در خدمت و صداقت پیشقدم دیگر برادران دین خود می‌شماریم، می‌خواهیم که شروع لفظ این نام و پیش نمودن این نشان از طرف این حقیران شود و آنچه که در بدل جمیع صدق و اخلاص مایان که در آینده بر روی کار بیاید، این خواهد بود که این پیش قدمی مایان را منظور حضور انور فرمایند که تا در کارهای نیک دین و دولت حکم آیه وافی هدایه «والسابقون السابقون اولئک المقربون» را در خانه خودها آوریم و لفظی‌را که ما غلامان در نظر به قرار اصطلاح خودها داریم پدر مهربان خواهد بود، زیرا که وجود مبارک را حضرت خداوند تبارک و تعالی پدر اهل اسلام مقرر داشته و باز هر که از برادران ما به خود زبان خواهد داشتند، هر کدام به زبان خودها این لفظ را داخل زبانها و عرایض خودها نمودند آنچه که آرزو و خواهش ما باشد، پیشقدمی در مطلب مذکور خواهد بود. البته که این فقره را زیاد بر زیاد امیدواریم که تا در قبولیت آن کامیاب گردیده و فردا با خودها حاضر حضور نماییم. خامس، درخواست ما این خواهد بود که از پدر مهربان خودها این را هم امیدواریم که هم‌چنان که برای نشیمن وجود مبارک خودها دارند، مایان نیز خودها را در سالی دو سه ماه مستحق این می‌دانیم که به شرف حضور انور و در زیر پرتو انوار خورشید سیر پادشاه خود منور باشیم، لهذا تمنا داریم که خواه در موضع پروان و یا به این موضع بگرام، جای نشیمن وجود مبارک به قدر ملاحظه‌ای که خودشان بفرمایند، بر مایان سر رشته آبادی آن را مرحمت نمایند که

در هر سال فی نفس از ذکور ما، پنج روز خدمت، زیاده به جز دعای بقای عمر و ترقی دولت پادشاه اسلام پناه خودها مدعا و مطلبی نداریم، تحریر یوم جمعه هفتم ربیع الاول» و حضرت والا در ازای این عریضه و تقدیم نشان پدر مهربان و استدعای ایشان، اول در عوض حلقه غلامی به تمامت بزرگان ایشان نشان‌های صداقت اعطا فرمود دوم، یک درجه در منصب درجه اول و دوم سرکردگان ایشان که به درب بار راه احضار و شرف جلوس بر کرسی اعتبار حاصل داشتند ترفیع داده، دوازده نفر از پسران و برادران ایشان را در افواج پیاده جدید خود آن مردم که مرتب و منتظم آمده، قدم خدمت در راه دین و دولت نهاده بودند، به عطای منصب زرمشر کلان هزار نفر که در اصطلاح به کرنیل نام برده می‌شود و نایب زرمشر، ممتاز و سرافراز نمود، سوم، چون به واسطه ادعاطیلی اجاره‌داران جمع مالیات اراضی و عقار و اشجار مثمره و انگور باغ‌شان زیاده از اندازه ثبت و ضبط دفتر شده بود، افزونی جدید را از دوش ایشان برداشته امر کرد که مالیات مزارع و مسابقات‌شان را مطابق و مساوی پلوان شریک ثبت دیوان نمایند، چهارم، تومانی دو روپیه کابلی که عشر عواید زراعات و باغات و غیره ایشان در شمار می‌آمد، به نام تخفیف معاف و مرفوع القلم فرمود و سر رشته تأسیس و تعمیر و احداث انگور باغ و بادام باغ‌های ایشان را به لحاظ افزون آمدن انگور و مویز و دوشاب و سرکه و بادام که موجب حصول ثروت و رونق بازار استعداد و اقتصاد داشت، جداگانه مرحمت نموده اجاره گرفتن بادام‌شان را موقوف کرد. پنجم، انتظام و سر رشته نکاح پلی‌شان را که از باکره ده روپیه برای دولت و دو روپیه برای قاری خطبه و نیم روپیه برای بهای مهرنامه معین و مقرر آمده، از ثبیه شش‌ونیم روپیه گرفته می‌شد و این امر در عهد ضیاء المله والذین حتمی الاجرا و دائمی الحصول شده بود، وعده داد که درجات استعداد غنی و درویش از پیش برده خواهد شد و مزده اجرای آن را در ثانی قرارداد. ششم، اوقاف ایشان را قرار امر شرع مطهر وعده اجرا داد که نیز در ثانی به محل اجرا خواهد آمد، هفتم، سر رشته حفر و اجرای آنهار جدید در اودیة بی‌آب‌شان را جداگانه معین نموده میرآب‌ها معین و مقرر فرمود. هشتم، در باب حکام بزرگ و کوچک یعنی علاقه‌دار و غیره مأمورین دولت را که در بین رعیت اقامت اجرای امور مکلفه داشتند، امر برخاست کرده، اجرای خدمات

معینه را قرار عهد امیر شیرعلی خان مرحوم و سابق از آن بر عهده خوانین و رؤسای خود ایشان نهاد و قرار تصدیق اعداد رعیت بر نیک‌دیانتی و خیرسگالی ایشان را رئیس و مجری امور قرار دهد. نهم، در باب ساختن باروت و استعمال آلات جارحه از قبیل تفنگ و شمشیر و کارد و خنجر و سیلاوه و قداره و سر نیزه که ضیاء‌الملّة والدّین مرحوم عموم رعیت را مخلوع‌السلاح ساخته، دفع قتل و غارت و سرقت و فتنه و شورش و تمرد و طغیان نموده بود، با خامه خاص رقم کرد که: «چون از طرف امرای سابقه به واسطه بی‌اعتباری و عدم اعتماد دولت بر اطاعت و متابعت رعیت و کثرت بغاوت، ساختن باروت ممنوع و قدغن بود و به جز در کارخانه دولتی دیگر کس مرتکب ساختن و پرداختن نمی‌توانست شد، چون سرکار ما رعیت خود را از راه دین و شریعت سیدالمرسلین فرزند خود می‌شمارد، ساختن باروت و استعمال اسلحه را عام اجازت دادیم و در این حکم عموم اهالی افغانستان مجازاند که پس از تاریخ نشر اشتها هر واحدی از اعداد رعیت که باروت بسازد و تفنگ بخرد از خود اوست و معاف می‌باشد و در خصوص تقدیم نمودن لقب پدر مهربان و نشان آن که در مکاتیب و اظهارات زبان ضمیمه دیگر القاب سرکار ما باشد، عرض و استدعای شما را با نشان قبول فرمودیم. زیرا هر چند که سن و سال ما به درجه‌ای نرسیده است که از راه سن و سال حق پدری را نسبت به شما و عموم رعیت داشته باشیم، باری از راه دین، حق پدری را دارا خواهم بود و شما حق فرزندی را نسبت به من خواهید داشت و گاهی انکار این مناسبت را نخواهم نمود و به مثابه پدر، بل زیاده از آن نسبت به شما مهربان بوده، شما را فرزندان بسیار عزیز خود دانسته و می‌شمارم، اما این اظهار شما را که خواستار آمده‌اید به دیگر برادران شما آگهی خواهم داد که اگر آنان نیز مرا پدر خود بدانند و از من شیوه و شیمه پدری را دیده و امید مراحم پدرانه را از من داشته باشند، البته پس از امضا و تصدیق و مراجعت در کابل که بزرگان و سرکردگان شما با این نشان حاضر حضور شوند، قبول خواهم نمود و نیز هر یکی از برادران شما که به لفظ و لغت خود پدر را به کلمه دیگری نام می‌برد، با دیگر القاب من منقسم و منظم خواهد کرد و به واسطه پیشقدمی شما؛ لفظی که درج نشان مذکور باشد، پدر مهربان خواهد بود نه اصطلاح دیگر برادران

شما؛ و از سبب سبقت ورزیدن شما در این امر، آن نشان را در روی سینه بی کینه خود خواهم آویخت.» و تا این جا در پاسخ مردم کوهستان مرتسم داشته پس از مراجعت در کابل چنانچه بیاید، در روز شنبه چهارم جمادی الاولی به ذریعه انتشار اشتهاار عموم ملت را آگهی داده همگنان از راه پذیره این لقب مقرون به عریضه نگاری شدند.

و هم در این ایام محمد اسمعیل خان محمدزایی، مأمور کوتوالی هرات شده در پایان کار، در محاربه موضع هندو باغ با دولت انگلیس چنانچه وقایع نگار عهد امیر امان الله خان غازی در تاریخ مؤلف خود نگار خواهد داد، خدمات شایسته به تقدیم رسانید.

و حضرت والا پس از اجرای امور مذکور در روز مزبور در موضع عبدالله برج عزم احداث قلعه معقلی در موضع پروان بر تپه واقع آنجا جزم کرده، پروان را موسوم به جبل السراج فرمود و هم از عرض و استدعای پسر غلام محمد کوهستانی خود او از شور تپه بلخ طلب موطن و مسکن و سرپرستی اهل و عیال خود شده، فتح محمد خان الکوزایی مأمور حکومت آنجا گشت.

دستور اجرای امور دادن حضرت والا به دوست محمد خان ناظم

و مقارن این حال، در روز یکشنبه نهم ربیع الاول حضرت والا از عرض و دادخواهی مردم کوهستان، ایشک آقاسی دوست محمد خان را که به خطاب ناظم حضور سرافراز گردیده بود، به استماع عرض و اغاث داد ضعفای رعیت گماشته، دستوری داد که: «امور متعلقه شرع اطهر را فرمان و حکم رقم کرده پس از مهر و امضای خود نزد سردار محمد رفیق خان که به تازگی به خطاب امین المقابله مخاطب آمده و مهربی به این اسم از طرف دولت به او تفویض شده بود بفرستد که او به مهر امین المقابله مزین کرده، پس از او به مهر مهر آثار پادشاهی مشرف آمده، تسلیم او شود که به عرض چیان بدهد و امور متعلقه دفتر را یومیه درج طومار و جریده نموده نزد میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک و نایب سالار لشکری و کشوری بفرستد که او اجرا نماید و امور متعلقه سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله را ثبت فهرست کرده، هر روز نزد او برده و دستور العمل حاصل نموده اجرا نماید و امور

متعلقه حضور را ثبت و درج طومار نموده، در هفته یک روز تقدیم حضور کند و در وقت تقدیم نمودن آن باید عرض چیان در درب بار حاضر باشند، تا اگر بعضی از ایشان ذاتاً لازم حاضر حضور شدن باشد احضار نماید.» و او در این سفر قرار مسطور به کار پرداخته عارضین را برطبق دستورالعمل مذکور داد همی داد و تا روز مراجعت حضرت والا درکابل اعداد رعیت را از کار حکومت متشکر و مسرور همی ساخت.

ماموریت هال قطغن و بدخشان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، حاجی میرزا محمدابراهیم خان هروی که شرح خدمات او و به روی روز آوردن غبونات کارداران هرات و طلب کابل و محبوس و رها شدنش در جلد سوم گذشت، به سردفتری بدخشان و میرزا محمدخان به سردفتری قطغن و منشی دوست محمدخان هروی به تحریر مکاتیب شهزاده حیات الله خان نایب الحکومت آنجا مأمور شدند.

و مقارن این حال، احمدجان خان طیب و برگد افتخاری، نایب شهزاده ممدوح که به امر شهزاده راه سیر و سیاحت سرحد کنار جیحون چنانچه گذشت برگرفته بود، در روز دهم ربیع الاول وارد تالقان شده از انتظام مهام سرحد و آماده بودن علوفه سرحدداران به حضور شهزاده نگاشته و شهزاده نیز وارد تالقان گردیده از کارروایی و سرگذشت خویش معروض داشته، رضایت خاطر مهرمآثر حضرت والا را نسبت به خود حاصل کرد و در روز سیزدهم ربیع الاول احمدجان خان مذکور را مأمور مشاهده معدن نمک واقع چال قطغن فرمود و رنجبران و کارگران معدن نمک عواید نمک را مضاعف عمل و دخل سابق از او بر سیل اجاره درخواست کرده و او به عرض شهزاده رسانیده منظور گشت.

فوت منشی محمدیوسف خان

و از دیگر سوی در خلال این حال منشی محمدیوسف خان که از تغییر و طلب کابل شدن فضل احمدخان مأمور حکومت فیض آباد بدخشان شده بود، پدرود جهان کرده، شهزاده حیات الله خان، سردار عبدالله خان نایب خود را پیشتر از خود

مأمور آنجا نمود و مقارن این حال میر نبی خان کوهستانی که از حضور والا مأمور حکومت خان آباد حضرت امام و قندز به نیابت شهزاده حیات الله خان شده و هم رکاب سعادت انتساب او رفته بود، به امر شهزاده مواظب حکومت مواضع مذکوره گشت و در پایان کار محمد یعقوب خان پسر منشی محمد یوسف خان متوفی از غلام بچه گان خاص حضرت والا به منصب ایشک آقاسی حضور امیر امان الله خان غازی نایل و واصل آمده، خدمات او را وقایع نگار این [پادشاه] ثبت تاریخ عهد سعادت مهد او خواهد کرد.

آگنده شدن خندق باغ نواب به امر والا

و هم در خلال وقایع ماه ربیع الاول تگرگ زراعات مردم چهاردهی کابل را ضایع ساخته، شایان عطای تخفیف از مالیات دیوانی نمود و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه با ملک محمد اصغر خان دیه افغانی به امر والا طریق تفریق و حصول علم ضایعات زراعات مردم مذکور برگرفته و نظریات حاصل کرده معروض داشتند و نیز در شب هفدهم ربیع الاول فتح محمد خان کوتوال و غلام قادر خان نایب او که مأمور آگندن خندق باغ نواب شده بودند و ملک محمد اصغر خان از گرفتاری در حصول علم از ضایعات زراعات مردم چهاردهی مساهلت ورزیده، کشاورزان و دهقانان را با قولبه و الاغ های ایشان به آگندن آن نگماشته به تعویق افتاده بود، به حضور والا نگاشتند که ملک مذکور اهمال خود را در تعطیل کار خندق حواله به مشاهدت مزارع مردم چهاردهی نموده تا کنون خندق مزبور آگنده نشده هم چنان مانده است و حضرت والا در روز هفدهم ربیع الاول ارقام نمود که: «احمقی و خرگسی شما معلوم حضور شد. اگر چنانچه تا وقت مراجعت موکب همایونی در کابل، خندق مذکور آگنده نبود هر آینه شما و کدخدایان چهاردهی و اطراف کابل را در اطراف خندق از پا خواهم آویخت.» و از جمله به ملک محمد اصغر خان رقم نمود که: «از خداوند برایت خواهان عقوبتم اگر تا آمدنم کار خندق تمام نشده بود إن شاء الله همان خداوند ترا از دست من به سیاست خواهد رسانید.» و هم محمد نعیم خان جنرال نظامی حارس ارگ شاهی را فرمان کرد که بالای ایشان کارفرما بوده خندق را بیاکند.

قتل میرآخور یحیی و مراجعت حضرت والا از کوهستان

و هم در این ایام، میرآخور یحیی خان قوم جوانشیر قزلباش را که مرتکب خطایی شده بود، از عریضه وقایع خفیه نگار به ذریعه آینه خبر داده، محمدنعیم خان او را بر دهن توپ بسته پاره پاره ساخت.

و در شب بیستم ربیع الاول، جنرال محمداکرم خان معروف به کاکو جان پسر سردار فقیرمحمدخان مرحوم را که هم رکاب اردوی معلی مرحله پیما و با فوج نظام مأمور اقامت عبدالله برج شده بود، ارقام رفت که: «در منازل چارگانه مواضع کور زمان و رخه و امرز و بچغور تهیه علوفه و آذوقه اردوی معلی نماید که در وقت معاودت رایات عالیات و موکب سعادت کوکب حشمت سمات تنگی ارزاق روی ندهد.» چنانچه ذات شاهانه پس از سیر علاقه پنجشیر وارد عبدالله برج گردیده از آنجا به راه باغ عالم و کارنده در شکردره و گلدره و فرزه واستالف و استرغج و سنجددره و توبدره و هوفیان و ده قاضی سیرکنان رحل و ترحال نمود.

ورود سردار عبدالله خان در فیض آباد بدخشان

و مقارن این حال سردار عبدالله خان که از فوت منشی محمدیوسف خان به امر شهزاده حیات الله خان چنانچه گذشت راه فیض آباد برگرفته بود، در روز بیست و چهارم ربیع الاول وارد آنجا شده، از کابل محمداسحق خان پسر شاه دوله خان مأمور حکومت آنجا گشت و تا وصول او در آنجا سردار عبدالله خان طریق حکومت درنوشت.

شورش مردم بدرخیل بنداری

و از دیگر سوی در روز بیست و پنج ربیع الاول علی محمدخان پسر سردار ولی محمدخان ابن امیرکبیر دوست محمدخان که از تغییر سردار گل محمدخان چنانچه گذشت، مأمور حکومت ارگون شده بود، با صد تن پیاده و بیست و یک تن

سواره نظام از فوج مقیم آنجا، راه سیر و گردش جانب علاقه مرغه از موطن قوم وزیری برداشته و مردم بدرخیل بنداری ورود او را در موطن خویش ناگوار و موجب ایذا و آزار خود پنداشته، طریق تمرد و تنمر پیش گرفتند و از دادن مالیات دیوانی سر برتافته جانب وادی شرارت و طغیان شتافتند. و علی محمدخان با سواره و پیاده که همراه داشت، توان تنبیه و تهدید آن فرقه گمراه را در خود ندیده، از برگرد محمدصدیق خان مقیم خوست، یک فوج پیاده نظام و دو ضرب توپ به معاونت خواسته، او از استدعای وی سر باز زده طالب فرمان پادشاهی شد. و ماجرا معروض داشت و حضرت والا دوست محمدخان ناظم دربار را که در کوهستان چنانچه گذشت مأمور اجرای عرایض و امور رعایا فرموده بود، مأمور حصول علم از سبب تمرد و طغیان آن مردم کرده، علی محمدخان را طلب کابل نمود که گردن از ربه اطاعت برتافتن آن قوم جهول لجوج را شفهاً بیان کرده سببش را در محل تبیان آرد. و از کابل آمدن و رفتن ایشک آقاسی دوست محمدخان در آنجا آن مردم نیروی مشاجرت با دولت در بازوی آرزوی خود ندیده سر متابعت فرود آوردند.

ورود موکب همایونی در کابل

و از آن سوی حضرت والا که رایات عالیات را به سیر و سیاحت کوهستان شقه کشا و هوافرسا ساخته و چنانچه گذشت نهضت فرمای مراجعت آمده بود، در روز بیست و ششم ربیع الاول در کابل نزول اجلال فرمود.

سوختن دَینِ محرّر اوراق که حجت آن به دست است

و در خلال این احوال به خصوص دوهزار و چهارصد و هشتاد و پنج روپیه که محرّر اوراق از کرم خدا خان غلام بیجه شغنی و خزانه دار زمان شهزاده گی حضرت والا نه هزار و پنجصد روپیه را طلا برای محمد مهدی خان تحصیلدار بولک لک روپیه گی و اربابان هزاره دایزنگی و دایکندی در سنه ۱۳۱۷ هجری قرض گرفته و ایشان این مبلغ را به کوتوال میرزا محمد حسین خان و غیره کارکنان پایه سریر امارت که با عبدالوهاب خان حاکم خود طرح معاندت انداخته، او را به فرمان پادشاهی در کابل آورده بودند، رشوت داده و او را دچار انزجار سیاست حکومت

ساخته، در محبس عتاب و عقاب چنانچه گذاشت انداختند، مبلغ مذکور را پس از حصول مرام به کرم خدا خان رسانیده، از جمله این مبلغ باقی مانده حجت دادند و تا این وقت نرسانیده محرر اوراق از مال خود ادا نموده، به عرض والا رسانید و وکیل اربابان دایزنگی موسم به سیدغلامحسن پسر شاه علیگک به ذریعه فرمان در کابل آمده، دو هزار و چهارصد و هشتاد و پنج روپیه را قرار سه قسط حجت داد و تا کنون که سنه هجری به هزار و سه صد و چهل و سه منصرم و منقضی آمده، این مبلغ به دست نیامد و اربابان ظلم و جهول هزاره ادای آن نکرده، دین مذکور را به ذمت خود برای مسئولیت روز آخرت گرفتند.

نقل رقم میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک

و در روز پنجشنبه بیست و هفتم ربیع الاول، از عطای نشان مکمل به الماس و منصب خانی سمت شمالی و نایب سالار ملکی و نظامی به میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک رقم مخصوص عطایای مذکوره به امر و امضای حضرت والا با خامه میرزا عبداللطیف خان منشی حضور و سرکرده شعبه دوم اداره تحریرات نگار یافته به یادگار به میرزا محمدحسین خان داده شد که: «نظر به حسن خدمت و صداقت و نیکومنشی و پاک طینتی و خیراندیشی میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک نسبت به دولت قوی صولت خداداد او را به منصب بلند و رتبه ارجمند مستوفی الممالک و جنرال نظامی و ملکی سرافرازی داده بودیم، در هذا السنه ثیلان ثیل که موکب مسعود والا جهت سر رشته و سامان و خبرگیری و استمالت رعایای سمت شمالی تشریف فرمای علاقه کوه دامن و کوهستان گردیدند، او که عهده خانی و کلانی علاقه مذکوره را نیز از حضور رأفت ظهور والا حاصل داشت، حسن کفایت و کاردانی و خلوص عقیدت و جان فشانی خود را بیشتر از پیشتر در پیشگاه حضور عاطفت صدور والا جلوه و بروز داد، خاطر خطیر همایونی را از حسن قابلیت و استعداد و ظهور صلاحیت و سداد او خرسندی حاصل گردیده، برعلاوه منصب مستوفی الممالک رتبه رفیع المرتبه نایب سالار نظامی و ملکی و لباس رسمی منصب و نشان الماس برای افتخار و مباهات او عطا فرمودیم تا بین الامثال والاقران مفتخر و مباهی بوده، بیشتر از پیشتر سالک طریق صداقت و

هواخواهی باشد.» و او به مضمون فرموده شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی رحمه‌الله علیه:

زمین شوره سنبل برنیارد درو تخم امل ضایع مگردان
نیکویی با بدان کردن چنانست که بد کردن به جای نیک مردان

کفران نعمت ورزیده و مال دولت و رعیت را دزدیده در پایان کار از تصاعد آه و دعای بیچارگان بر آسمان اجابت، دچار نعمت و عذاب و عقاب پادشاهی گردید و به امر امیر امان‌الله‌خان غازی بر درخت آویخته به کمال فضاحت و رسوایی خاک هلاکت بر سرش ریخته گشت و دعا و داد و فریاد جوردیدگان به اجابت مقرون آمد. و هم یازده طغرا رقم مرحمت شیم دیگر در روز مذکور به نام خوانین و بزرگان مردم کوهستان اعطا و یک درجه منصب ایشان ترفیع و اعتلا یافته، نشان صداقت از طلا به هر یک داده شد.

شرح حال فراریان هزاره قلعه نو هرات

و مقان این حال مردم هزاره قلعه نو تابع هرات که پس از تمرد و طغیان ورزیدن خود فرار فراز و وهاد ذلت و عسرت گشته بودند و مزارع و مراتع ایشان به چند خانه از مردم قوم ترکی عطا گردیده بود، از انتشار اشتها مراجعت آثار مرحمت دثاری که از پیش گذشت، از وادی ادبار در مساکن خود آمده قرار گرفتند و خواستار اراضی و عقار خود آمدند و محمدسرورخان حکمران هرات معروض داشته برنگاشت که املاک بعض خانوارهای آنها به چند خانه از مردم ترکی داده شده و در سالی نه هزار روپیه نقد و جنس مالیه ملک ایشان که در تصرف مردم ترکی است از هزاره قهقهه قلعه نو که فرار نکرده‌اند گرفته شده و می‌شود و اکنون قرار اشتها مردم هزاره قهقهه اراضی خود را با پنجاه و دو هزار و سه صد و نود و یک قران خود را که حاصل ملک را مردم ترکی متصرف و مالیه را ایشان داده‌اند و بیست‌وشش هزار و یکصد و نود پنج روپیه کابلی و یک ربع یک روپیه در شمار می‌آید می‌خواهند و حضرت والا از پس دادن املاک‌شان تصریحاً تحریر فرموده رقم کرد که: «ملک از سالها در تصرف هر که بوده مالیه را از او گرفته، به مردم

هزاره عوض مبلغی که داده و در خزانه دولت رسانیده‌اند بدهد و پس از این هر که ملک را متصرف شود مالیه را بدهد.»

پناهندهٔ ظل حمایت این دولت شدن سلطان میرحسین

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، میرحسین نام سلطان نظامی که از طرف علی‌اکبرخان حاکم قاین و سیستان مأمور انتظام مهام و اجرای امور آن موضع و مقام بود از رفتن علی‌اکبرخان در طهران، امین‌نظام سیستان از حسد با او خصومت‌ورزیده او تاب مقاومت در مقابل تهمت امین‌نظام که نسبت به دو بسته و می‌بست در خود ندیده، با اهل و عیال خویش روی حصول راحت به سوی ظل حمایت این دولت نهاده از سیستان طریق چخانسور پیش گرفت و نزد محمدعزیز خان پسر سردار محمدعظیم‌خان که به امر پدر خود از فراه جهت تصفیة نزاع کدخدایان و محمدایوب‌خان حاکم قلعه‌فتح و آخندزاده فقیرمحمدخان چنانچه گذشت در چخانسور رفته و اقامت گزیده بود، آمد و او از وصول وی به پدر خود آگهی داده، پدرش سردار محمدعظیم‌خان با خامهٔ تسلیت به سلطان میرحسین نوشت که تا صدور حکم والا در آنجا روز راحت به سر برد تا که مداری به معاش روزگارش قراردادده آید و هم به سردار محمدعثمان حکمران قندهار آگهی داد و او معروض داشته حضرت والا در روز شنبه بیست و نهم ربیع‌الاول احکام و ارقام فرمود که: «او را با اهل و عیالش در قندهار خواسته و کویف حالش را از خودش اظهار گرفته معروض دارد و تا صدور حکم ثانی مصارف و معاش او را به نام مهمانی از طرف دولت بدهد.» بنام غیرت و حمایت این دولت را که آزرده‌دلان و پناهندگان از تبعهٔ دولت ایران را با مخالفت مذهب تا کدام درجه اعزاز و احترام نموده و می‌نماید و آن دولت با اتحاد مذهب، فراریان هزاره و قزلباش را که از سالها داخل خاک مملکتش شده و می‌شوند، چیزی و پشیزی از آن دولت به رسم حمایت ندیده و نمی‌بینند و باز هم رفته و می‌روند.

شرح صدقه دادن مردم مهاجر افغان

و هم در خلال این حال قاضی عبدالشکور خان سرپرست مهاجرین و ناقل افغان، به ذریعۀ عریضه به حضور والا آگاهی داد که مردم مهاجر از اصابت جراحت به دست فیض محمدت پیوست همایونی که در محرم سال گذشته به وقوع پیوسته بود، دوهزار و هشتصد روپیۀ قندهاری که یک هزار و ششصد و پنجاه روپیۀ کابلی در شمار آید، به نام صدقه فراهم کرده و به من آگاهی داده سر رشته خواسته بودند و من به حضور نگار داده، حضرت والا رقم فرموده بود که آن را ارسال کابل بدارم تا به فقراء و مساکین داده شود و من سرکردگان مهاجرین را از نگارش والا آگه و امر کردم که این مبلغ را گرد آورده تسلیم خزانه دار قندهار نمایند که او گسیل کابل کند و حضرت والا از این عرض و نوشتن او رقم فرمود که: «از رقیمۀ شما در آن وقت مفهوم شده بود که این مبلغ نزد شما حاضر و موجود است، چنانچه خود نوشته بودید که ایشان این مبلغ را فراهم کرده سر رشته می خواهند و اکنون می نویسید که فراهم می شود، پس معلوم گشت که در این امر خبط و خطا کرده اید. اینک خبر داده می شود که اگر دادن این مبلغ به رضا و میل خاطر رعیت نبوده و شما از خود نوشته اید یا حبه و دیناری اضافه طلبی شده و کسی آزار دیده بود، از شما باز پرس شدید خواهد شد.»

از این جا و از کمک به دولت دادن عموم مردم مهاجر و ناقل که در سنۀ هزار و سه صد و چهل و سه هجری به ذریعۀ ایشک آقاسی دوست محمدخان یکصد و بیست نفر در وقت غائله و شورش مردم جنوبی و دخالت عبدالکریم خان پسر امیر محمد یعقوب خان مرحوم در منازعت و مخالفت با دولت به معاونت فرستادند، اخلاص و صداقت ایشان که نصف هزاره جات را که یکصد میل در یکصد میل طول و عرض جغرافیایی آن است، رایگان متصرف شده اند، معلوم و غدر و خیانت مردم هزاره را که از جمله یک قوم بهسود چنانچه از پیش رقم شد افزون از پانزده هزار روپیه از سبب جراحت مذکور به نام صدقه داده و عموم هزارۀ در داهیۀ مذکوره هزاران نفر به کمک دولت فرستادند، مفهوم می گردد، و بر علاوه ترک معاونت دولت، خدایداد خوازک در لوی جرگه شامل آمده، از عطای دوهزار روپیۀ نقد و برحالی تنخواه سرافراز گردیده چون در ملک هزارۀ قلندر و مسکۀ

جاغوری که متصرف شده است بازگشت، با دیگر ناقلین و مهاجرین طریق مخالفت دولت و معاضدت بغات سلیمان خیل و منگل و غیره درنوردید و چندی از مردم هزاره جاغوری را که به معاونت دولت برخاسته بودند بکشت و زنان ایشان را به اسیری برده، پاس احسان دولت و امر شریعت مصطفویه را نکرده بغی ورزید.

وقایع ماه ربیع الآخر سنه هزار و سه صد و بیست و سه هجری

در اوایل این ماه شهزاده حیات الله خان سیرکنان و داد دهان، وارد فیض آباد بدخشان شده، جنرال حاجی گل خان با عموم مردمی لشکری و کشوری مقیم و متوطن آنجا مراسم پذیره به تقدیم رسانیده، شهزاده از آنجا به عزم بیلاق در موضع بهارک شده فروکش کرد و به کار حکومت و نظم و نسق ولایت پرداخت.

و از دیگر سوی در خلال این حال، اهل هنود سکنه مملکت افغانستان از اشتهاری که در باب دستار بستن ایشان چنانچه گذشت انتشار یافته بود، سر باز زده و اعتنا به منع و قدغن پادشاهی نکرده دست از عادت مستمره خود بازداشتند و حضرت والا از این خطای ایشان اغماض عین و صرف نظر کرده، در روز یکشنبه هفتم ربیع الآخر این اشتهار را مجدداً امر طبع و انتشار نمود که به جز از دستار زرد کاهی رنگ، از الوان مختلفه سرخ و گلنار و سیمایی و فیروزه ای و غیره بر سر نبندند و پا از درجه ذمت و امان بیرون نگذارند و اگر خلاف ورزیده ترک امر پادشاه نمودند. از شخص مخالف یکصد روپیه جرم گرفته داخل خزانه دولت نمایند.» و از این روز به بعد تا روز پنجشنبه بیست و پنج ربیع الآخر واقعه که قابل ثبت و رقم باشد به روی روز نیفتاده در شب.

جشن میلادی و بخشش حضرت والا

و روز مذکور جشن میلادی حضرت والا، به کمال زینت و اجلال از آیین‌بندان و چراغان و شیلان و صرف حلویات به پای رفت.

و هم در این روز حضرت والا از کثرت دین و عسرت معاش امیرمحمد خان قوم صافی و سپهسالار نظامی آگاه گردیده، بیست هزار روپیه به وی عطا و غلامحیدر خان خزانه‌دار را رقم کرد که: «تا چهار ماه قرار هر ماهی پنج هزار روپیه به او داده یکجا ندهد که فضول خرجی کرده خود را هم‌چنان محتاج و در عالم احتیاج گذارد.»

نفاق انداختن غلام‌نبی خان در بین فوج جدرانی و منگلی

و از دیگر سوی در خلال حال مسطور، محمدعباس خان برادر سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله که حکومت علاقه کثر داشت، از غرور و پندار خویش که خود را محمدزایی و از قوم قریب خاندان شاهی می‌دانست، اعتنا به اشتهاری که در باب زن نخواستن حکام از رعیت تبعه حکومت خود اصدار یافته و تأکید و امر قتل مباشر رفته بود نکرده، از مردم کثر زن خواسته، در روز یکشنبه بیست و هشتم ماه ربیع‌الآخر از حکومت آنجا معزول و در تحت حراست محافظت طلب کابل‌شده اما به واسطه محمدزایی و از اقربای خاندان شاهی بودن خود، از قتل و زجر مال مأمون آمد.

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، از انتشار اشتهاری که به نام عموم رعیت در باب انتخاب‌خان و سرکرده چنانچه گذشت اصدار و توزیع یافت، غلام‌نبی خان پسر سپهسالار غلامحیدر خان مرحوم به طمع ریاست قومی با آن که دارای منصب کرنیل نظامی بود، از منصب‌داران فوج نظام قوم جدرانی و منگلی خواهان رضانامه خوانی به نام خود شده و بعضی به او رضانامه داده، برخی او را از قوم تاجیک سکنة علاقه چرخ گفته از رضانامه دادن سر باز زدند و گفتند خان و رئیس ما ببرک‌خان جدرانی است و این امر باعث نزاع طرفین شده، در بین فوج نفاق واقع گشت و یک تن در بین کشته گردیده و قتل او را از دست خود مخفی داشته ابراز دادند که با زنی دچار و گرفتار مفاسقت شده از دست شوهر او کشته

گشته است و این نفاق سپاه نظام و شقاق غلام‌نبی‌خان از عریضه وقایع خفیه‌نگار به‌گوش راست‌نیوش حضرت والا رسیده، شهزاده عنایت‌الله‌خان معین‌السلطنه را که به نیایت سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه امور افواج نظام را اجرا می‌داد، در روز دوشنبه بیست‌ونهم ربیع‌الآخر رقم فرمود که امر رضانامه خانی دادن برای مردم کشوری بود نه لشکری و غلام‌نبی‌خان کرنیل نظامی که به خلاف قاعده مرتکب این امر شده و نزاع و نفاق در بین فوج انداخته است، در خفا از علمک‌خان کمیدان فوج جدران و منگل پرسیده علم بر صدق و کذب این‌کار حاصل نموده معروض دارد.» و او به تحقیق و تفتیش سریه پرداخته چون محقق گشت و کردار غلام‌نبی‌خان به صدق انجامید، حضرت والا نظر به خدمات شایسته سپهسالار غلام‌حیدرخان مرحوم پدر او که تاریخ به محاسن خدمت و محامد اخلاص و اخلاق او گواهی می‌دهد و جلد سوم این کتاب مستطاب مشتمل تذکار اوصاف اوست، از بازپرس و سیاست اغماض نموده هیچ نفرمود و هم‌چنین در پایان کار چنانچه بیاید از سبب حصول همین رتبه خانی و ریاست قومی، با میرزا عبدالاحمدخان غزنوی که رتبه خانی و ریاست مردم مغربی را یافته بود، خصومت و عناد ورزیده به اتفاق مسجدی‌خان بیات که او نیز هوای خانی و ریاست ایلاتی در سر داشت، به قتل میرزا عبدالاحمدخان اقدام کرده محبوس گشت و غلام‌نبی‌خان رهایی یافته، مسجدی‌خان به یاسا رسیده و در دهن توپ بسته گردیده پاره پاره و از عالم حیات کناره گشت.

وقایع ماه جمادی‌الاولی سنه هزار و سه صد و

بیست‌وسه هجری

در روز شنبه چهارم جمادی‌الاولی، حضرت والا شرح الطاف و عطایای خود را که نسبت به مردم کوهستان در روز هفتم ربیع‌الاول چنانچه گذشت مبذول فرموده، بود درج اشتھاری که: «در همان موقع ثبت و وعده ذکر انتشارش داده شد فرموده

از جمله عنوان آن را که در آنجا رقم نگردیده در این جا که انتشار داده آمد می نگارد که:

انتشار اشتها ری که از پیش در هفتم ربیع الاول سمت نگارش یافت

«چون در این سه سال و چند ماه از روز جلوس خود بر اورنگ سلطنت آنچه گرفتاری و نگرانی که در کارهای داخلی شمایان داشتیم، شکر حضرت خداوند را می آوریم که اندک خاطر مبارک را از آن درجه پریشانی کلان جمع در حساب داریم. لهذا در این روزها قصد و اراده خودها را در پرداخت ملک و پرورش رعیت و آبادی بعضی از مساکن شمایان مصمم نمودیم که خدا بخواهد از این کوشش خودها نیز کامیاب گردیده، ملک و رعیت خود را آباد و خرم ملاحظه کنیم. چون این خیال مبارک ما به اصل مدعای ما نمی رسد الا این که این زحمت را به وجود خودها می گرفتیم، لهذا چنان عزم و قصد نمودیم که خدا بخواهد بعد از این تاریخ در جمیع علاقه جات سلطنت خودها گردش نموده سر رشته های فوق را جاری بداریم بنابراین ابتدای حرکت موکب همایونی را از سمت شمالی کابل گرفتیم. همان بود که مع الخیر در علاقه مذکوره وارد گردیده و مع الخیر موکب همایون والای ما رونق افزای دارالسلطنه کابل شده آنچه روی دادی که در سمت مذکور به روی کار آمده به جهت آگاهی شمایان لازم تحریر و اطلاع را دیده می نویسیم که: چون داخل علاقه مذکوره گردیدیم، اول آنچه که از طرف رعایای مذکور به حضور انور ما پیش شد عریضه ای بود بدین مضمون که سرایا چنانچه اشارت شد در تضاعیف واقعات ماه ربیع الاول رقم شده است در آنجا رجوع شود و تمامت عبارات و کلمات و مضامین مذکوره روز هفتم ربیع الاول درج این اشتها ری که از اثر خامه سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله است فرموده در خاتمه آن این عبارات را که نگاشته خامه سردار معزی الیه است نگار داد که بنابراین حسن صداقت و اخلاص مندی مردمان سمت مذکور و نوازش همایونی که شامل حال شان شده به قسم اشتها ری برای شمایان خبر داده شد این که اندازه مهربانی های ما را دانسته و سنجیده و در حساب آورده، ملقب به لقب پدر مهربان نمودند و من نیز شما و آنها را بلاشک و شبهه فرزندان عزیز ملتی خود می دانم و از طرف

شمایان در این باب و لفظ انتظار جواب آن را داریم. زیاده از خداوند برای شمایان عزت و ترقی‌های دین و دنیا را خواسته و خواهانیم. فقط تحریر یوم شنبه چهارم جمادی‌الاولی.»

و از انتشار این اشتهار عموم طوایف و قبایل سکنه مملکت افغانستان عرایض پذیرایی لقب پدر مهربان را گسیل پایه سریر امارت داشتند و حضرت والا به اقتضای آراء و امضای جمهور ملت خود را با ضمیر صافی پدر ذکور و اناث رعیت دانسته و رفته رفته از راه پدری و دختری زنان اعیان بار و اهل کار و خدمه صداقت شعار را در جشن‌های زنانه که در هر سال سه چهار بار ترتیب می‌داد دعوت بزم سور و سرور خویش همی فرمود و ذات شاهانه‌شان با نفس نفیس تنها داخل مجلس زنانه همی‌شد و چون نام پدری و دختری در بین بود، کسی نمی‌توانست رو پوشید و بعضی از شوهران ایشان را از این امر موی غیرت بر اندام راست شده، زنان خود را از اشتغال در محفل جشن بازمی‌داشتند، لیکن از خوف سیاست هیچ نمی‌توانستند گفت، تا کار به جایی رسید که هر که عذری نهاده زن خود را نمی‌فرستاد، محمدعلی خواجه‌سرای و سردار دختر که از عهد ضیاء‌الملّة والذّین مرحوم لباس مردانه پوشیده به مثابه مردان نشست و برخاست همی کرد، در خانه او شده از عذرش علم حاصل می‌نمودند اگر واقعاً مرضعه یا مریضه می‌بود فهوالمطلوب و الا شوهرش مورد عتاب می‌شد.

تشکیل ریاست قوم اسحاق‌زایی و نورزایی

و در روز دوشنبه ششم جمادی‌الاولی، حبیب‌الله‌خان محمدزایی از حضور والا به سرپرستی تمامت مردم کوچی و ییلاق‌گزین پشت‌رودی از قبایل قوم اسحق‌زایی و نورزایی که از راه ییلامیشی در ترکستان افغانی رفته و مسکن قشلامیشی گرفته بودند، مأمور گردیده دستورالعملی به وی مفوض گشت که ایشان را به مثابه مردم متوطنی ملک و کدخدا بست قرار داده، نفوس تبعه هر ملک را در قید تعداد و شمار آورد، بعد به رضا و میل خاطر چند تن ملک، یکی را به خانی منتخب نموده سپس به رضا و رغبت تمامت خوانین یکی به بزرگی و ریاست عموم بردارد و تعداد نفوس مجموع همه را گسیل حضور نماید تا به اندازه شان و لیاقت هریک

تنخواه از دولت معین و مقرر گردد و هر واحدی از خوانین هزارخانه را در تحت نظارت و ریاست خود داشته، از مسافت شش گروه، خانوار ما تحت خود را دورتر از فرودگاه خانواری دیگر خان و رئیس نگذارد که فروکش کنند که یکی به استظهار و حمایت دیگری سدوار استوار بوده، روز راحت و رفاهت به سر برند و از دستبرد سارق و ناهب محفوظ و مصئون باشند و چهارصد تن سوار کشارده از ایشان سالک مسلک خدمت دولت آمده شریک و سهیم خوان احسان پادشاهی شوند و از اسلحه و آلات حربیه ایشان معلومات و نظریات حاصل کرده مکشوف دارد که چه قدر اسلحه دارند و چه قدر ندارند؟» و از این قبیل هفت فقره درج دستورالعمل او فرموده مأمور ترکستان نمود.

مأمور حصول علم شدن رعایای ترکستان از مردان بخرد

و هم در خلال این حال، سردار عبدالله خان حکمران ترکستان به فرمانی که به نامش شرف اصدار یافت که نظر به وسعت صفحه ترکستان و افزونی کار آن دو تن از اشخاص بخرد با فهم و فراست را در سمت مشرقی و مغربی آن مأمور سیر و سیاحت و تحصیل علم از حالت رعیت و راحت و رفاهت و ذلت و عسرت ایشان و معموریت ولایت نظریات حاصل نموده به او آگهی دهند و او همه را در محل اجرا آورده ترفیه عباد و تعمیر بلاد به روی کار آرد. و او حاجی محمودخان تایمنی سابق حاکم هزاره بهسود را که مأمور سرپرستی مال و مواشی دولتی در ترکستان بود، در محال سمت مغربی بلخ و فتح محمدخان سابق حاکم بامیان را در مواضع سمت مشرقی آن مأمور کرد و محمدایوب خان پسر محمدسرورخان پروانی [را] به حکومت بامیان نامزد نموده معروض داشت و فرمان منظوری این کارروایی او در روز ششم مذکور ماه جمادی الاولی به صدور پیوست.

مبالغ افزون از مصارف لشکری و کشوری ترکستان آمدن

و هم در این ایام ده لک و شصت هزار روپیه و هشتصد دانه طلای مسکوک از بهای سنگ لاجورد و یاقوت را که محمدشریف خان ایل بیگی در بخارا به معرض ابتیاع آورده در مزارشریف فرستاده بود، با نوزده لک و شانزده هزار و ششصد و

چهارده رویه و پنجاه و دو فلوس و هشتصد دانه طلا که در خزانه ترکستان فراهم، از تنخواه چهار ماه سپاه افزون در شمار آمده بود، به امر حکمران آنجا گسیل کابل گشت و سه لک و نود و سه هزار و نهصد و دوازده را جهت صرف چهار ماه مذکور فوج نظام نگاه داشته شد.

ورود سید محمود کنری در جلال آباد

و هم در این ایام سید محمودخان کنری که به ذریعه عریضه اجازت مراجعت در افغانستان خواستن و عهدنامه در قرآن مجید نوشتن و ارسال داشتن و معفو و مجاز گشتن و دوازده هزار رویه کله دار از دولت موهبت یافتن او از پیش گذشت، وارد جلال آباد شده حضرت والا از عریضه خود او و حاکم جلال آباد بر ورود او در آنجا آگاه گشته، در روز ششم مذکور ماه جمادی الاولی، قلعه واقع قریه چپرهار میرزا محمدعظیم خان را از قلاع ضبطیه دولت، برای اقامت اهل و عیال و اطفال او تعیین نموده خودش را طلب کابل فرمود و بنواخت.

و هم در این روز از عریضه و استدعای میرزا محمداسلم خان سردفتر پشت رود که قبل از تغییر یافتن خود و مأمور شدن میرزا محمدامین خان لمقانی در آنجا، طناب برای جسر نهر هیرمند خواسته و نگاشته بود که از دوست محمدخان توخی مقیم کراچی خواسته شود، دوست محمدخان را ارقام رفت که: «سه رشته طناب که هر یک دو صد و چهل وار انگلیسی در طول بوده دارای پنج و نیم اینچ قطر باشد خریده از راه قندهار گسیل گر شک نماید که عبور قوافل و قاطعان سبیل معطل نمانده زحمت درنگ نینند.»

تزئین تنخواه سرهنگ محمود خان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، سرهنگ محمودخان سرحددار با کوتوال مقیم تخته بازار روسیه که وارد نقطه فاصله آن حدود شده بود، در باب عبور و مرور قوافل و غیره مهمات سیاسیه مذاکره و مقاوله نموده و سخنان معقوله در پاسخ اسوله او گفته از مباحثه و مکالمه خود با او به حکمران هرات نگار داده، او آن را در کابل فرستاد و حضرت والا از کلمات متینه او که ادا کرده بود، تنخواه

او را با آن که چندی قبل چنانچه گذشت افزوده بود، بر یکی نیم اضافه نموده در روز سیزدهم جمادی الاولی رقم کرد که: «هر چند تنخواهی که از دولت دارد، یک روپیه را یک و نیم ثبت دفتر نموده یکصد را صد و پنجاه و هم چنین سه هزار را چهار هزار و پنجم صد روپیه در هر سال به او بدهند.

نوکر گرفتن دولت انگلیس از مردم هزاره

و هم در خلال احوال مسطور، از وصول اشتهار مراجعت آثار فراریان تبعه این دولت در مشهد مقدس مردم هزاره که از سنه ۱۳۰۸ هجری به بعد چنانچه جابه جا رقم شده آمد، هزاران تن خانه دار و مجرد، چه از تصاحب افغانان مهاجر و ناقل بر املاک و اراضی ایشان و چه از جور و ستم مأمورین حکومت، فرار کرده در مشهد و نواح قرار گرفته، روز ذلت و عسرت به سر می بردند، امیدوار شده آهنگ مراجعت در افغانستان کردند و قونسل دولت انگلیس مقیم مشهد مقدس که دولت متبوعه او همواره در صدد کاستن قوه اجتماعی دولت و ملت افغانستان ساعی و جاهد است، هزارگان را جوق جوق و دسته دسته به ذریعه پول نزد خود خواسته و از قتل و غارت و زنده به آتش سوختن پدران و برادران و تاراج مال و اسارت اهل و عیال و اطفال و قید و حبس اکثر از رجال ایشان و از عطای اراضی و عقار و موطن و مسکن ایشان به افغان به یاد آورده، بعضی را به نوید و مژده انعام و تعیین مشاھر و معاش از آمدن در افغانستان بازداشته، اساس نوکر گرفتن برای فوج نظام انگلیس گذاشت و دسته دسته از هزارگان را نوکر گرفته و پول افزون داده از راه سیستان در شالکوت گسیل نمودن آغاز نهاد. و حضرت والا از عریضه عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد، بر ماجرا آگاه شده فرامین عدیده به نام مأمورین دولت که در هزاره جات اقامت داشتند و حکام ولایات ارقام و ارسال فرمود که: «به مردم هزاره ایذا و آزار نرسانند و ایشان را زحمت نداده نرنجانند که ترک موطن و مسکن خود نکرده ملازمت فوج انگلیس و اقامت در خاک مملکت ایران و دیگر ممالک اختیار نکنند.» و با صدور این منشور، مأمورین و حکام دولت از تعصبی که در نهاد دارند و خواهان اتفاق و اتحاد دولت نیستند و نسبت به آن قوم راه جور و ستم می سپارند، مردم هزاره اکثر از این مملکت جلا و آواره شده تا

کنون که ماه ذیحجه سنه ۱۳۴۳ هجری است پیهم فرار ممالک خارجه شده و می‌شوند و اکنون اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان غازی که بر افزودن قوه اجتماعی عموم اهالی اسلام جد و جهد دارد و روابط اتحاد و اتفاق را به روی کار آورده است، امید که باقی‌مانده این قوم آسوده و راحت شده فرار اختیار نکنند.

پذیرفته نگشتن عرض و استدعای والدۀ غلام‌علی‌خان

و هم در این هنگام والدۀ ماجده شهزاده غلام‌علی‌خان از مزارشریف ترکستان به ذریعۀ عریضه استدعای اجازت مزاجت پسر خود را کرده، حضرت والا در روز سیزدهم مذکور جمادی‌الاولی رقم فرمود که: «شمارا چه تلاش گرفته؟ شهزاده محمد عمراجان و دو تن پسران خودم از ارجمند غلام‌علی‌خان در عمر بزرگتراند، تا حال عروسی آنها نشده، هرکار به خود وقت و زمان دارد.» و او از این نگارش والا صبر اختیار کرده در موقعش برای پسر خود زن خواست.

مراجعت بعضی از مردم هزاره از مشهد

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، محمدشفیع خان پسر جرس‌علی‌خان مالستانی و صمدعلی‌خان پسر بنیادعلی‌خان برادر و محمداکبرخان پسر خود او و صفدرعلی‌خان پسر میر صفرقلی‌خان هزارۀ بهسود و محمدقاسم و محمدقلی و سیف‌علی و ارباب قاسم نامان که بعضی از زندان هندکی حال موسوم به چهلستون و برخی از سراچۀ علی‌عسکرخان قرت و نبذی از زندان کابل و ملک و خانۀ خود فرار کرده در مشهد قرار گرفته بودند، از پرتو وصول‌افکندن اشتہاری که از پیش گذشت، آهنگ مراجعت در افغانستان کرده نزد عبدالله‌خان کارگزار این دولت در مشهد اظهار عدم زاد و راحلۀ راه کرده، او معروض حضور داشت و حضرت والا در روز پنج‌شنبه شانزدهم جمادی‌الاولی رقم فرمود و حکمران هرات و عبدالله‌خان را اجازت داد که تا ده هزار روپیه قرار لیاقت و شأن هریک از اعیان و بزرگان هزاره را که عزم مراجعت جزم کنند، یکصد و دو صد الی چهارصد و پنجمصد روپیه توشۀ راه به قرض داده رهسپار کابل کنند و این حکم را نسبت به عموم مردم هزاره به محل اجرا آرند و ادانی ایشان را از بیست الی چهل روپیه به عنوان

قرض بدهند تا که بزرگان ایشان پس از وصول در کابل و شرفیابی حضور به تعیین تنخواه نایل آمده قرض خود را از تنخواه خویش ادا نمایند و کهتران ایشان به قسط چهار سال ادای دین خود کنند.

خیانت بعضی از ترکمانان نسبت به دولت

و هم در خلال احوال مذکور، ملاّ نوبت نام ترکمان، که از طرف این دولت خدمت وقایع‌نگاری در ماوراءالنهر داشت و ده تن به زیردستی او مشغول خدمت و کار مذکور بودند، از وسوسه شیطانی و هواجس نفسانی با کارکنان دولت روس در ساخته و با آگهی و معلومات دادن از احساسات و انتظامات و واقعات دولت و مملکت افغانستان و شوارع و طرق آن به روسیان پرداخته، مشاھر و معاشی از آن دولت برای خود حاصل کرد، و روزمحمد نام برادر او از معبر پتکی‌سر عبور نموده، ملاّ حسین نام، حارس آنجا که او را سردار عبدالله‌خان حکمران ترکستان در خفاء مأمور استکشاف این غدر و خیانت او کرده بود، او را ندای آمدن در نزد خود داده وی به سیاق «الخائن خائف» رو به گریز نهاد و داودشاه نام از سواران نظام که به حراست سرحد قیام و اقدام داشت با همدم نوکر ملاّ حسین در عقب او تاخته و به اسپش جراحت رسانیده دستگیرش کردند و چون در وقت گریختن بکس و کیف کاغذ و مکاتیبی را که با خود داشت در میان جنگل انداخته بود، آن را جسته نیز به دست آوردند. بعد او را با کیف و کاغذ هایش نزد حکمران ترکستان احضار نموده، مکتوبی به خط و لغت روسی و هفت‌قطعه مکتوب دیگر که از جمله یکی مشتمل بر ذکر منازل و معابر طرق سه‌گانه بلخ و کابل بود و در هر منزل به هندسه علامه گذاشته داشت، از بکس او به دست آمد و به یقین پیوست که آن لعین و برادر نمک‌حرام و خصم اسلامش خدمت جاسوسی دولت روس را گرفته‌اند محبوس گشت. و حضرت والا از عریضه حکمران ترکستان بر ماجرای مذکور آگاه گردیده در روز شانزدهم مذکور جمادی‌الاولی ارقام فرمود که: «محبوساً او را گسیل کابل نماید.» و او پس از وصول در کابل به مکافات کردار ناسزاوار خود رسیده کیفر دید.

صدور امر تعمیر و مرمت سرکهای داخلهٔ مملکت

و در روز هجدهم این ماه، حضرت والا که در هنگام سیر و سیاحت خود در کوهستان که به شرح رفت، سرکها و طرق و شوارع دولتی آنجا را که به امر حضرت ضیاءالملّه والدّین مرحوم ساخته و پرداخته و پس از ارتحال او خراب شده بودند، یباب مشاهده کرده، به نام حکام هر موضع و مقام ادارهٔ مملکت اشتهاری انتشار داد که هرکدام سرک واقع علاقهٔ تحت حکومت خود را که به فرمایش و سعی و کوشش ضیاءالملّه والدّین ساخته و اکنون خراب گردیده باشد، مرمت و آباد کنند که مستحدثات آن مرحوم که به زحمات شاقه و مصارف فوق‌الطافه آباد گشته‌اند به هدر نمی‌رود و به نام آثار خیریه آن مغفور برحال و یادگار بماند.

اجازت مراجعت یافتن بعضی از فراریان

و هم در روز هجدهم مذکور جمادی‌الاولی از عریضه و استدعا و عهدنامه فرستادن بیست‌وهفت تن از فراریان این مملکت در هند فرمان اجازت مراجعت ایشان درکابل اصدار یافته و هم امیرمحمدخان پسر سردار محمداسلم‌خان مرحوم را اجازت و دستور آمدن از هند، در کابل داده شد.

مأمور تحویل‌داری شدن محمداکبرخان

و مقارن این حال در روز دوشنبه بیستم جمادی‌الاولی، منشور تحویل‌داری پوست قره‌گلی و مبالغ بهای آن به نام محمداکبرخان پسر حبیب‌الله‌خان جوانشیر که با صاحبزاده بهاءالدین چنانچه گذشت مأمور بخارا شده و صاحبزاده در روز هفتم ماه صفر این سال فرار وادی گمنامی گشت، صدور یافت.

اجرای عریضهٔ قانونی فرمودن حضرت والا

و هم در این هنگام با تشکیل و تأسیس یافتن دوایر حکومتی در مرکز از قبیل دربار سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه و شهزاده عنایت‌الله‌خان معین‌السلطنه و

شهزاده امان‌الله خان عین‌الدوله و خوش‌دل خان لوی‌ناب نایب‌الحکومه و محکمه شرعیه و محکمه میزان‌التحقیق شرعیه و محکمه اجلاس امور متفرقه و اجلاس تحقیقات کوایف محبوسین و شورای خاص و شورای عام و محکمه کوتوالی و اداره مستوفیت و اداره امین‌نظام و امین‌الزکات و امین‌الوجوهات که همه به اجرای امور ملکی و ملتی و عواید دولتی و احیای حق و امانه باطل و داده‌ی مستغیثین و بازپرس مظلومین مأمور بودند و هزاران روپیه از بیت‌المال به نام مشاھر و معاش و تنخواه می‌بردند و چندین نفر به زیردستی هر یک از سرکردگان دوایر از قبیل عرض‌بیگی و ایشک‌آقاسی و منشی و کتاب و چوب‌دار و یساول و غیره مواظب و مشغول کار بوده روز خدمت می‌گذرانیدند و از عدم غوررسی ایشان، اکثر از جوردیدگان که اجرای تمامت امور را وظیفه متحتمه ذمت والا نهمت شاهانه می‌دانستند و ذات اقدس را شرعاً و قانوناً مجری احکام شرعیه و اوامر و نواهی الهیه و حامی و حارس عموم رعیت می‌شناختند، از امور متعلقه خود به هریکی از دوایر مسطوره که اجرا نمی‌یافت مأیوس گردیده، به ذریعه عریضه رسمی که حضرت ضیاء‌الملة والذین مرحوم به هر قطعه و لوحه‌ای از آن سه روپیه کابلی محصول بر عارض قرار داده و یومیه جواب استکتاب می‌فرمود و در اجرای استدعای عارض تعطیل و درنگ نمی‌نمود، به حضور والا عرض و استدعای داد کردن آغازیده و در معابر و مسالک و راه‌های عبور موکب همایونی فریاد برآورده داد همی‌خواستند و حضرت والا نظر به کثرت دایرات و رجال ظاهرالصلاح ذی‌درایات که مأمور بودند، برای انسداد راه استماع و عرایض لایحه مخصوص عرض عموم ملت امر طبع کرده، در یک روی آن شرایط و موادی نگار و قرار ذیل قرار داد و روی دیگر آن را جهت نگارش مطالب سفید نهاد و ده روپیه محصول هر فقره از فقرات معروضه را با نیم‌روپیه بهای کاغذ و ثلث یک‌روپیه حق‌الزحمت فروشنده آن وضع نمود که گویا یک فقره عرض را ده روپیه و پنج سدس یک روپیه مقرر نمود و شرایطی را که در ظهر آن رقم نموده طبع فرمود اینست: «در فقرات (۱) غلام و کنیز و (۲) جنایات و (۳) ضرب و شتم و (۴) جراحات و (۵) قلع دندان و (۶) استرداد املاک ضبطی و (۷) طلب امداد نقدی و جنسی به هر یک از مواد هفت‌گانه رقم کرد که عارض دو تکت ده روپیه‌گی خریده در موضعی که در

جبین لایحه معین و رقم شده است، نصب نماید و در هر یک از فقرات پانزده گانه (۱) تقاوی و (۲) افزونی منصب و (۳) ابتیاع ملک و خانه و قلعه ضبطی و (۴) ادعای خدمت و (۵) ملازمت و (۶) املاک مخروبه و قنات لاملک و (۷) قتل عمد و (۸) ادعای طلبی مال بیت‌المال و (۹) به‌دست آوردن مال مسروق از دول خارجه و (۱۰) قطع دست و (۱۱) قطع پای و (۱۲) زنا و (۱۳) لواطت و (۱۴) طلاق و (۱۵) نکاح، یک تکت ده روپیه‌گی نصب کند و در هر یک از فقرات یازده گانه دیت (۱) خون و (۲) اخذ رشوت و (۳) قرض و (۴) میراث و (۵) سرقت و (۶) بی‌غوری و جور و ستم حاکم و کاردار در باب نقد و جنس (۷) اغماض اهالی محکمه شرعیه و اضافه‌ستانی و (۸) مصادرت و کاردار و (۹) مضاربت و (۱۰) محصل برای حقوق و دیون و (۱۱) مهر نکاح، از یک روپیه الی دوصد روپیه یک تکت و از دوصد الی چهارصد، دو تکت و از چهارصد الی ششصد روپیه، سه تکت و همچنین هر قدر که مبلغ معروض زیاد باشد از هر دوصد روپیه یک تکت نصب کند و در باب زمین از یک بسوه الی دو جریب یک تکت و از دو جریب الی چهار جریب دو تکت و همچنین برای هر دو جریب زمین که زیاده شود یک تکت زیاد نماید و هر یکی از فقرات سی و چهارگانه را در تحت عنوان علی‌حده درج جدول کرده در مقابل خانه‌های جدول آن این شرایط را رقم و طبع نمود: «لایحه قرطاس هذا به جهت دادرسی رعایای دولت خدا داد افغانستان از حضور انور والا مقرر گردیده و تعداد هرگونه تکت عرض در جدول هذا معین می‌باشد که هر یک از رعایا در باب یک فقره از فقرات مندرجه جدول که به حضور عرض کند، از روی جدول معلوم کرده، به اندازه همان فقره عرض خود تکت خریداری کرده در قرطاس هذا ملصق نموده عریضه خود را به حضور انور والا ارسال دارد که غوررسی آن به عمل آورده شود و جواب او گفته شود و جواب عارض بعد از رسیدن به حضور از یک روز الی مدت چهل روز جواب فرموده می‌شود إن شاء الله و برای او می‌رسد و اگر عارض فقره عرض خود را بر مدعی علیه خود ثابت کرد، بهای تکت و قرطاس خریداری او از مدعی علیه بر علاوه حق‌داری او گرفته و به عارض داده می‌شود و اگر بی‌غوری حاکم و کاردار را به اثبات رسانید، بدون جرم و بازخواست پادشاهی قیمت تکت و کاغذ از حاکم و کاردار گرفته به عارض داده می‌شود و این

محصولات مقررہ از برای عرض حضور والا می باشد که هر کس از رعایا فقره عرض خود را خاص از حضور انور طالب جواب باشد، محصولات فوق را داده و تکت خود را گرفته در قرطاس هذا نصب نماید و اگرچه از حضور انور جهت غوررسی رعایا چند جا مقرر شده مثل: حضور ارجمند عزیزالوجود نایب السلطنه و نور چشم معین السلطنه و محکمه عالیہ شرعیہ و نایب الحکومہ و کوتوال که برای عرض به حضور آنها تا حال محصول گذاشته نشده و هر شخصی که به حضور عریضہ تکت وار می کند، تاریخ عریضہ خود را بنویسد. اگر تاریخ نداشت منظور نیست و گرفته و جواب داده نخواهد شد و برای سر رشته و اجرای این کار از حضور مہر علی حدہ تاریخ دار داده شده تا به هر روزی که عریضہ به او برسد همان مہر را در عریضہ بنهد تا در تاریخ آن غلطی و جال سازی نشود و از چهل روز نگذرد و اگر عارض از اطراف و ولایات عریضہ خود را به حضور ارسال بدارد، محصول داک را علی حدہ و علاوہ بر مبلغ مقرر قرار رجہ داکخانه خواهد داد. این طرف قرطاس هذا که هدایت و اقسام عرض نوشته شده ظہر عریضہ می باشد، باید عارض فقرات عرض خود را در روی این کاغذ که ہمہ سفید می باشد و نشان دولت دارد بنویسد و تکت های عرض خود را دوطرفہ نشان دولت نصب کند چنانچہ موضع نصب ہم نوشته شده و چون که تکت ها و قرطاس هذا را از سرکار دکاندار خریده، وقتی که او بفروشد رویہ دوپیسہ اضافہ از قیمت نفع دکاندار مقرر شد از رویہ دوپیسہ زیادہ تر نفع نگیرد انتہی».

و از این عریضہ و قرطاس رسمی و تکت در روز بیست و یکم جمادی الاولی صدها و ہزاران در ولایات و مواضع حاکم نشین فرستادہ شدہ در محل اجرا آمد و ہم تمامت آن برای رسانیدن بہ مطالعہ ساطعہ والا، ایشک آقاسی حضوری مأمور گردیدہ یک نفر نویسندہ و یک نفر محرر زیر دست او با دو نفر پیادہ جهت رسانیدن عریضہ معین گشت و با تعیین وعدہ چهل روز جواب عریضہ، ہزاران قطعہ بہ ادارہ معینہ رسیدہ و صندوق ها مملو گشتہ در سالی بہ جز دوبار در کابل و جلال آباد خوانندہ و جواب گفتہ نمی شد و در بعضی عرایض قرار مواد مقررہ از یک الی دو ہزار رویہ تکت خریدہ و نصب می شد و عارض بہ نیل مرام واصل نمی گشت کہ در حقیقت و نفس الامر، اجرای این عریضہ محض راحت ذات

شاهانه و ترک عرض آشنا و بیگانه به حضور بود، ورنه هیچ عرضی به محل اجرا نیامده از صدها یکی به وسایط و وسایل جواب خلاف مقصد و مرام یافته ناکام می‌گشت. و حضرت امیر امان‌الله‌خان غازی آن را تغییر داده و مضمون تکت ده روپیه را در جبین عریضه طبع فرموده ترک تکت جداگانه متعدده فرموده یک تکت در فقرات متعدده قرار داد و عرایض یک روپیه‌گی که در تحت یک قرانی وضع نمود مخصوص حضور عموم مأمورین دولت معین‌کرده، عرایض مخصوص حضور را هم چنان به ایشک‌آقاسی حضوری برحال داشته، جواب نوشتن را به خط او و دستوری داد.

عایدات این سال میمنه

و از دیگر سوی آخندزاده عبدالرحیم‌خان حاکم میمنه، دولک روپیه از عواید آن ملک که از مصارف کشوری افزون در شمار آمده بود گسیل کابل داشته و یک لک و نود هزار و بیست و هفت روپیه را جهت مخارج لشکری نگاه داشته، این مبلغ در روز بیست و هفتم جمادی‌الاولی واصل خزانه عامره گشت.

تصرف متغلبانه مردم ملاخیل بر املاک هزاره

و در خلال احوالی از پیش رقم شده آمده مردم ملاخیل کوچی متصرف مزارع و مراتع جلگای حجرستان هزاره دایه و فولاده که تا قلعه شیر تمامت مزارع و مساقات را چنانچه گذشت تصاحب کرده املاک و اراضی وصی محمد و قبر قوم جرغی هزاره بهسود از جمله بولک‌لک روپیه‌گی [را] نیز به امر قاضی عبدالشکور خان سرپرست مهاجر و ناقل افغان متصرف شده ملک اکرم و طوطی نامان و غیره ملاخیلان املاک آن قوم را به دست تغلب آوردند و چون داخل حکم پادشاهی نیامده و قاضی عبدالشکور خان خودسر داده بود محمدحیدرخان تحصیلدار بولک لک روپیه‌گی به حضور سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه معروض داشته و او از سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله که امور ملک هزاره را به افغان دادن به او محول و مرجوع بود، پرسیده و هم مردم هزاره جداگانه نیز عرض کرده او از ملا مشکین ممیز و مساح مزارع و مساقات هزاره‌جات که به افغان قرار هر واخدی سه

جریب زمین اعلی یا چهارونیم جریب از اعلی و اوسط و ادنی داده می‌شد، استفسار فرمود و او نوشت که املاک مردم مذکور را قاضی عبدالشکورخان بدون حکم و فرمان پادشاهی به مردم ملاخیل داده است و اعتمادالدوله به نایب‌السلطنه معروض داده او فرمان کرد که: «از عرض تحصیلدار و تحقیقی که شده است، املاک مردم هزاره را از دست ملاخیل برآورده تسلیم خود ایشان نمایند و مزاحم حال هزارگان نشوند.» و مردم ملاخیل دست از تصرف غاصبانۀ خود باز نداشته، قرب سی و سه هزار روپیه مالیات آن را نیز نداده بر مردم هزاره حواله شد و هزارگان قرار فرمانی که به دست داشتند به میر محمدحسین خان حاکم کلان هزارۀ بهسود جاغوری و مالستان عرض کرده داد خواستند و او ماجرا سراپا معروض داشته، حضرت والا در روز بیست و هفتم مذکور ماه جمادی‌الاولی رقم فرمود که: «مزاحم حال قوم ملاخیل نشود.» و در این نگارش والا دست تصرف برنداشته مالیات آن پا در هوا بماند و مردم هزاره در عهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی عارض گردیده کامیاب نشدند و برعلاوۀ داد نیافتن، میر زمان‌الدین خان والی ایالت کابل مأمور تسلیت مردم هزاره شده و به واسطۀ امین‌الله خان غلزایی پدر زن شهزاده پسر ملک سلطان محمد خان ملاخیل در حجرستان مهمان ملاخیلان شده و تفنگچه موزرس خود را به شهزاده بخشوده و دیگر ملکان ملاخیل را که چهارهزار روپیه به او پیشکش داده از اربابان هزاره سعایت کردند، خلعت داده از سعایت ملاخیلان ارباب لعلی را به ضرب چوب و لت و کوب خسته و اهالی بار خود را امر تف کردن بر روی او و او را با ارباب جمعه پسر بازار که هر دو تن ارباب مردم وصی محمد و قبر بودند، محبوس فرمود و نه نفر از اربابان هزارۀ بهسود و دایزنگی را با خود در کابل محبوس آورده، مردم ملاخیل از این نوازش او که به ایما و اشاره ایشان مردم هزاره را نکوهش نموده جسور گردیده، چهل و دو نفر مرد و زن و پسر و دختر را با چهار جلد کلام‌الله که هزارگان آن را شفیع ساختند، از قوم چهارصد خانۀ هزارۀ دایزنگی واقع قرب حجرستان زنده به آتش سوخته و رؤس سوختگان را هزارگان با قرآن‌های سوخته در کابل آورده، چون این امر به تحریک والی و امین‌الله خان از قوه به فعل آمده بود، از مردم ملاخیل مراسم بازپرس به روی روز نیامد.

و هم در تضاعیف واقعات مذکوره این سال زراعات هزاره یکه اولنگ را ملخ ضایع و تلف ساخته، مردم آنجا طالب تخفیف مالیات آمده کامیاب نشدند.

و هم در این ایام ملا میر احمدغوث پسر ملا میر علم ده افغانی که محمدغوث برادر بزرگ او با وفور فضل و دانش مذهب تشیع اختیار کرده و محبوس و متوفی گشته بود و او روز خدمت به تصحیح کتب مطبوعه مطبع دولتی کابل به سر می برد و بدون مشاھرہ گاه به بیگاه می رسانید، از حضور والا به ذریعه خواستار معاش شده، در روز بیست و هفتم مذکور جمادی الاولی به سردار عنایت الله خان معین السلطنه ارقام رفت که: «او را مأمور قضاوت نماید.» چنانچه او از حضور شهزاده خلعت قضا در بر کرده مضمون این رباعی را بر خود راست آورد:

همی گشت در شهر شخصی ز جرجان که قاضی شود، صدر راضی نمی شد
خری داد رشوت که تا گشت قاضی اگر خر نمی بود قاضی نمی شد

تعیین ماه پنجاه روپیه برای مدرسه حفظ قرآن نمودن والا

و هم در این ایام عریضه شیخ غلام محی الدین وکیل انجمن حمایت اسلامیة لاهور به ذریعه مولوی نجف علی خان که با داکتر عبدالغنی خان برادر خود جهت تأسیس مدرسه تحصیل علوم به دستور جدید طلب کابل شده و مدرسه حبیبیه را تشکیل داده بودند، به مطالعه ساطعه حضرت والا رسیده چون نوشته بود که اهلیه عقیقه ام فوت شده و حسب وصیت او در ماهی پنجاه روپیه کله دار از وظیفه معینه مستمره سالانه یک هزار و سه صد و هشتاد روپیه خود که از دولت افغانستان دارم جهت صرف مدرسه حفظ قرآن مجید داده و می دهم و امر معاشم به عسرت انجامیده است و حضرت والا در روز بیست و هفتم مذکور جمادی الاولی کارکنان این دولت در هند را رقم فرمود که: «در سالی ششصد روپیه کله دار بر سیل استمرار به او بدهند.»

مبلغ مصرف قلعه السراج پروان

و هم در این ایام، از نام جبل السراج بر علاقه پروان نهادن قلعه معقله بدانجا اساس نهادن حضرت والا که از پیش گذشت، سی و دو لک روپیه کله دار را که از

عطیه سالانه دولت انگلیس باقی مانده بود، رقم فرمود که در جبل السراج برای صرف تعمیر قلعه مذکوره برسانند و هم عبدالکریم خان و حاجی ملاء عبدالحق و منصورخان و ملاء عبدالقدوس و دین محمد خان و ملاء مشکین و ملاء خیرالدین مأمور تصفیه نزاع و تردید اموال مسروقه تبعه دولتین افغانستان و انگلیس شده، راه جلال آباد برگرفتند و حسب المرام کار را انجام دادند.

وقایع ماه جمادی الاخرای سنه هزار و سه صد و بیست و سه هجری

از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، علی جان و علی اکبر نامان از اربابان هزاره متوطنه علاقه دهرآود تابع قندهار که اراضی و عقار ایشان را ایشک آقاسی دوست محمدخان ناظم بر مردم افغان داده و آن دوتن را در زندان کابل محبوس ساخته و پس از حبس هفت سال به امر حضرت والا از زندان رها و مأمور اقامت قطغن و روز فلاحه در آنجا به سر بردن شده بودند، از فراهم آمدن دوصد خانه احاد و افراد قوم خود که از راه جلاوطنی در دره صوف موطن هزاره دای میرداد تابع بلخ روز عسرت و ذلت به شام می رسانیدند آگاه شده، قرار اشتهاری که انتشار یافته بود و از پیش گذشت، هر دو تن فرمان اجازت رفتن به ملک خود را از شهزاده حیات الله خان نایب الحکومه قطغن و بدخشان حاصل کرده معروض داشتند و از دوصد خانه قوم خود در دره صوف و پریشانی روز گار و مزرعه به کار داشتن ایشان نگاشتند و حضرت والا در روز دوشنبه پنجم جمادی الاخری به سردار عبدالله خان حکمران ترکستان رقم فرمود که: «هر دو تن را با خانواری قوم ایشان در نواح بلخ زمین و تقاوی و جیره قرار ناقلین دیگر مردم هزاره بدهد.» و از این روز به بعد هر دو تن با بعضی از قوم خود که راه رفتن در ممالک خارجه نیافتند، مقیم ترکستان افغانی شدند.

جور و ستم افغان بر مردم هزاره

و هم در خلال احوال مذکور خدایداد خوازک از قوم سلیمان خیل که به ذریعه خنجرخان و عین الدین خان نامان غلام بچه و قاضی ملا مشکین چنانچه گذشت املاک هزاره قلندر را قرار امر پادشاهی متصرف شده بود، با مردم بزدار و کوچی قوم خروتی و کاکر و علی خیل سکنة مقر که املاک پل جنگلی و ترکانک و اولوم لالا و گزک و تنهاچوب و آب قول و ارغنداب هزاره از مردم قوم مسکه جاغوری را به تغلب و بدون [اذن] دولت متصرف شده بودند، اکتفا به قتل و غارت ماسبق خود که گذشت نکرده، دست یغما و تاراج به مال و منال مردم هزاره کشود و هزارگان که از بازپرس حکومت از نهب و غارت سابقه آنان مأیوس شده بودند، به مضمون:

روز مصیبت که نماند گریز دست بگیر و سر شمشیر تیز

لاعلاجانه به مدافعت برخاستند و خدایداد با مردم خروتی و کاکری و علی خیل شعبه سلیمان خیل به ازدحام عام، روی حمله و یورش به سوی پل جنگلی نهادند و چهار تن از هزارگان را کشته و اجساد ایشان را قطعه قطعه کرده، سرهای ایشان را قطع نموده، با خود برداشتند و سه تن دیگر را مجروح ساخته، هجده نفر زن و دختر را به اسیری گرفتند و هزارگان را مغلوب نموده، کس نزد مردم دفتانی کوچی متصرف املاک زرتک هزاره و زاوولی فرستاده، ایشان را دعوت بر معاونت خویش کردند که هزاره را از یک سر از پیش بردارند و آنان عازم رفتن و معاونت نمودن شده، محمد اسماعیل خان که از تغییر گل احمدخان مأمور حکومت آنجا چنانچه گذشت شده بود، به میر محمد حسین خان حاکم کلان بهسود و مالستان و جاغوری نگاشته ماجرا باز داشت و او سراپا معروض پایه سریر امارت نمود و خدایداد با یاران و یاوران خود ملک علم نام خروتی و پکار نامان را از متفقین خویش نزد محمد ظفرخان حاکم مقر فرستاده پیام دادند که چون غلام حیدرخان قرت از قوم قزلباش از تغییر جلندرخان مأمور حکومت هزاره جاغوری شده، از راه اتحاد مذهب جانب داری هزارگان را خواهد کرد، اینک این دو نفر نزد شما فرستادیم که حقیقت حال را از اظهار ایشان معروض حضور والا بدارید چنانچه او

از پیام خدایداد و یاوران او و این دو تن عریضه‌نگار حضور گشت که حضرت والا از املاک مردم هزاره به ایشان عطا و امر دادن کرده، از غفلت کارداران در عهده تعویق افتاده، کسی زمین به ایشان نداد تا که دادمحمدخان پیشخدمت مأمور آمده، در سنگماشه جاغوری قلعه و ملک سردار شیرعلی‌خان را به ایشان سپرد و مردم هزاره ایشان را از آنجا به قهر و قسر رانده، چهار نفر مرد و دو نفر زن و دو نفر پسر را به قتل رسانیدند و شیرمحمد قوم سلیمان‌خیل که با سعیداحمد و برات نامان برادران خود و ده نفر اشتر و دوهزار روپیه در ارزگان برای اشتراک غله می‌رفتند، در موضع گزک واقع قرب پل جنگلی، هشت تن هزاره اشتران و روپیه نقد ایشان را غارت کردند و حضرت والا از عریضه میر محمدحسین‌خان و محمدظفرخان که مخالف هم نوشتند، در شک افتاده و نظر به شیعه بودن میر محمدحسین‌خان عرض او را حمل بر غرض و تعصب نموده، در روز نهم جمادی الاخری ایشک‌آقاسی خواجه محمدخان، برادر ایشک‌آقاسی دوست محمدخان ناظم سابق سرپرست مهاجر و ناقل را که در این وقت به قندهار بود، رقم فرمود که: «از راه تمیز حق و باطل و صدق و کذب طرفین افغان و هزاره، آهنگ جاغوری کرده ملزم و غیرملزم را معلوم و نزاع بین را مقطوع نماید و هم میر محمدحسین‌خان را فرمان شد که با دو بیرق پیاده ساخلو از بهسود جانب غوری رهگرایی مقصود شود و به اتفاق خواجه محمدخان معلومات و نظریات صحیحه حاصل کرده معروض دارند و اگر در آنجا به درستی دفع نزاع و خصومت نمی‌شد، ده تن از هر یک طرفین افغان و هزاره گسیل کابل نمایند و نیز هر یک ایشان خود را ممیز و مفتش جداگانه قرار نداده، اصل و ماده نزاع و فرع آن را به اتفاق تفتیش کرده تحقیق کنند. چنانچه در پایان کار ده تن از هر یک جانبین طلب کابل‌شده و از افغان کسی نیامده از عریضه حاکم سابق و قاضی و دفتری جاغوری که از پیش در وقت دخول خدایداد به خاک جاغوری گذشت، عریضه میر محمدحسین‌خان ثبت الزام افغانان آمده، هزارگان مخلع و حق به دست بازگشتند، اما اراضی و عقار ایشان مسترد نگشت.

وارد سکهر شدن عبدالباقی خان

و مقارن این حال، عبدالباقی خان الکوزایی شوهر خواهر محمودبیگ پسر سردار غلام محمدخان طرزی مرحوم که از عریضه و استدعای خود چنانچه گذشت اجازت مراجعت از شام و ارض قدس در افغانستان راه برگرفته بود با زوجه عقیقه خود وارد بندر کراچی شده و از آنجا به واسطه مرض طاعون برخاسته در شهر اقامت موقتی گزید و شرحی از پریشان حالی خود به ذریعه حبیب الله خان برادرزاده محمودبیگ طرزی که از تغییر و مأمور اهتمام امور طرق شدن کرنیل غلام قادرخان توخی به نیابت امین العسس فتح محمدخان کوتوال سرافرازی یافته بود، به حضور والا نگاشت و حضرت والا یک هزار و پنجصد روپیه کله دار به او عطا و امر رسانیدن فرموده، او از وصول این مبلغ آسوده حال در کابل آمده مورد الطاف شاهانه شد.

حواله پوست قره گلی و تعداد پوست امسال

و از آن سوی حکمران ترکستان هفتاد و هفت هزار و ده جلد پوست قره گلی سالم و یکصد و شصت و پنج جلد تکه و پاره، بر یکصد و سیزده نفر اشتر حمل و از راه فروش در بخارا نقل داد و در روز پنجشنبه یازدهم جمادی الاخری محمد اکبر خان پسر حبیب الله خان جوانشیر را که از فرار صاحبزاده بهاء الدین چنانچه گذشت به تحویل داری پوست قره گلی و بهای آن نامزد شده جهت حساب پوست مذکور در مزار طلبیده و او دو هزار و ششصد سم کاغذ منات روسی از بهای پوست قره گلی که با خود آورده بود و شش لک و هفده هزار و سه صد و سی تنگه بخارایی در شمار آمد، رخصت رفتن در بخارا فرمود که پوست های مذکور را تسلیم و تحویل شود.

کارروایی سردار عبدالله خان نایب شهزاده حیات الله خان

و از این سوی محمد اسحق خان که از فوت منشی محمد یوسف خان مأمور حکومت فیض آباد بدخشان شدنش از پیش گذشت، در روز چهاردهم جمادی الاخری وارد

آنجا گردیده مواظب امور موظفه خویش گشت. و از وصول او در آنجا سردار عبدالله خان که به امر شهزاده حیات الله خان که از پیش رقم گشت مأمور فیض آباد شده بود، به مکتوب شهزاده ممدوح راه سیر و سیاحت و داد و دهش و گردش جانب شهر بزرگ و غیره مواضع و محال برگرفته و علاقه جات تابعه بدخشان را به نظر دقت دیده و محافظ خانه های یازده گانه کنار نهر جیحون را تا رستاق مشاهده کرده و رعایا را از تسلیات وافیه دل به جای آورده و مجله ملخ خورده گی مزارع مردم آن حدود را به مژده عطای تخفیف به دست آورده، چنانچه بیاید معروض حضور داشت.

مراجعت فراریان غلزایی

و درروز دوشنبه بیست و هشتم جمادی الاخری از عریضه و استدعای عفو تقصیر و عهدنامه فرستادن چهارده نفر فراریان جنایتکار قوم اندر و ترک و غلزایی و غیره که در سنه ۱۳۰۴ هجری چنانچه در جلد سوم گذشت تمرّد و طغیان ورزیده و با دولت جنگیده و مغلوب و فرار شده بودند، اجازت مراجعت و عفو خطیئت یافته در موطن و مسکن خود آمده قرین راحت و رفاهت شدند.

وقایع ماه رجب سنه هزار و سه صد و بیست و سه هجری

در روز یکشنبه سوم ماه رجب، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه میرزا فیض محمد کشمیری را که به زیردستی میرزا غلام محمد خان وردک، سردفتر بولک اول اداره تحریرات حضور و منشی خارجه، مواظب خدمت کتابت بود، به کاتبی حضور خود برده و هم میرزا غلام محمد خان از محررن تحت امر منشی مذکور مأمور پشاور شده از تغییر این دو تن چنانچه از پیش اشارت رفت، میرزا داد محمد خان و میرزا باز محمد خان پسران محمد سالم خان فوغل زایی، اولین به تنخواه سالی ششصد روپیه و دویمین به تنخواه سالی چهارصد روپیه به محرری

زیر دست میرزا غلام محمد منشی مأمور شدند و در پایان کار هر یک رفته رفته به درجهٔ علیای اعتبار و اعتماد و تنخواه بسیار نایل و واصل آمدند.

ابتدای مأموریت میرزا

و مقارن این حال، از عریضه و استدعای میرزا محمد اکبر خان قزلباش که از عرصهٔ بیست سال به سردفتری امور خانگی حضرت والا روز خدمت به صداقت به سر برده طریق اخلاص در پیش داشت، در روز دوشنبه چهارم رجب سه صد و چهل روپیه بر تنخواه او افزون شده، اصل و اضافهٔ آن در سالی یکهزار روپیه به شمار آمد.

شرح حال صاحبزاده بهاءالدین خائن

و از دیگر سوی صاحبزاده بهاءالدین که از بخارا فرار کردن و راه خیانت پیمودنش از پیش گذشت و مبلغ زیادی از مال دولت را با خود برداشته و از جمله بیست و سه هزار منات را که هر واحدی از آن افزون از سه روپیهٔ کابلی و تخمیناً هفتاد و پنج هزار روپیه به حساب می‌آمد، تسلیم ارباب جمشید مجوس زردشتی مقیم بخارا کرده، پس از وصول در مسکاب، ارباب مذکور به ذریعهٔ تلگراف به گماشتهٔ خود آگهی داده این مبلغ را در آنجا تسلیم او کرد و صاحبزادهٔ خائن از مسکاب در طهران شده عزم ملازمت و خدمت نزد کارکنان دولت ایران جزم کرد و وقایع‌نگار آنجا به عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد آگهی داده او معروض داشت و حضرت والا برنگاشت که: «ملازمت و غیر ملازمت و اقامت او را محقق و معلوم کرده معروض دارد.» اما صاحبزاده از عدم معرفت در نظر ایرانیان معتمد نیامده، رتبهٔ چاکری نیافت و از طهران به راه عربستان عازم قسطنطنیه گردیده یاوه و مفقود گشت.

تهیه اسباب سواران کشاده

و هم در این ایام، از بی‌اوضاعی و عدم اسباب و سامان سواران کشاده به خاطر شفقت مظاهر والا خطور کرده در روز چهارم مذکور ماه رجب، اشتهار عام به نام حکام عموم هر موضع و مقام نگار و انتشار داد که: «سواران کشاده در هر سال ده یک تنخواه خود را خیمه و سلاح و اسباب سپاهیانه و سامان سفر خریده، کم کم و رفته رفته تهیه آلات و ادوات لازمه خویش کنند و اگر ترک این حکم کرده معمول نداشتند، در اخیر هر سال ممیز و مفتش از حضور مأمور گردیده، معلومات نظریه حاصل می‌کند. اگر چنانچه اسلحه و اسباب خود را به قدر ده یک تنخواه آماده نکرده بودند و حاضر و موجود نداشتند، عشر تنخواه او را به اجبار از دست خودشان سامان سفر برای‌شان خریده، یک عشر را زجرأ جرم خواهند گرفت و در این صورت خمس تنخواه خود را نقد مالک نخواهند شد.»

و از آن‌سوی مقارن این حال، سردار عبدالله‌خان از کارروایی و حصول معلومات و نظریات خود که از محافظ‌خانه‌های ساحل جیحون و حالت رعیت و مجله ملخ خورده‌گی چنانچه گذشت حاصل کرده و وعده ذکرش داده آمد، در روز پنجم رجب معروض حضرت والا رجوع سنجش مصارف مرمت‌کاری محافظ‌خانه‌ها را به خود او و احمدجان برگد افتخاری فرموده رقم فرمود که: «پس از تعیین و تشخیص مخارج آنها معروض داشته قرار امری که از حضور شرف صدور یابد همه را مرمت کنند.» و در باب ضایعات ملخ هیچ نفرموده گویا تخفیف نداد.

شفاعت سپهسالار فرامرزخان جانیان محکوم به قتل را

و از دیگر سوی در خلال احوال مذکور برادرزاده ملا عبدالله خوافی و دو نفر از موزیک‌چیان نظامی و یک نفر سپاهی و یک نفر غلام ملا عبدالله مذکور که هر یک از شانزده الی هفده سال عمر داشتند، از هرات فرار اختیارکرده از راه بادغیس مرحله‌پیمای خاک مقبوضه و مستعمره دولت روس شدند و در عرض راه موضع کمرکلاغ واقع بادغیس گرفتار دست ملا ابراهیم و یک نفر اویماق هروی آمدند و ایشان همه را نزد سپهسالار فرامرزخان احضار نموده و او معروض داشته حضرت والا رقم فرمود که: «هر پنج نفر را به دار سیاست آویخته کیفر دهد و به هر یک از

ملاً ابراهیم و شخص اویماقی یکهزار قران که مجموع یکهزار روپیۀ کابلی در شمار آید به نام انعام عطا کند.» و سپهسالار از نیک‌خواهی و خیرسگالی اصدار این حکم را شکر حمل کرده با خامۀ شفاعت شرحی از عدم جنایت قابل قتل ایشان نگاشته خواستار عفو ایشان گشت و حضرت والا شفاعت او را پذیرفته در روز نهم رجب رقم فرمود که: «ایشان را به‌دار نیاویخته محبوس دایمی نماید که تا حیات دارند محبوس باشند.

جرم شدن شخص دختر ده به مأمور دولت

و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، صدباشی محمدشریف‌خان مقیم قلعه فتح واقع چخان‌سور را یارمحمد ساکن قشلاق نهر نوآباد در خانه خود دعوت مهمانی کرده، پس از صرف طعام قند و رومال به محضر اهل مجلس نزد صدباشی نهاده، دختر خود را به نام زناشویی بدون وکالت به تولیت پدری به او ایجاب نمود و او قبول کرده بعد از بیم انتشار اشتها منع و قدغن مأمورین دولت از زن خواستن از مردم تبعۀ حکومت خود، نزد محمدایوب‌خان حاکم قلعه فتح شده از در مشورت استصواب رأی خواست و او معروض داشته حضرت والا نظر به قدغنی که فرموده بود رقم فرمود که: «صدباشی دختر یارمحمد را به حبالة ازدواج خود در نیاورده اگر پدر بدون خواهش اقدام در این کار کرده باشد، چهارهزار روپیۀ از او زجرأ گرفته داخل خزانه دولت نماید.»

ثابت شدن مصادرات کمیدان عبدالرحمن

و هم در خلال این حال ایشک‌آقاسی محمدسرور خان که از جور و ستم و مصادرات کمیدان عبدالرحمن‌خان که با اتواب مأموره هرات از کابل به راه هزاره‌جات رهنورد آنجا شده و نسبت به مردم هزاره از قوه به فعل آورده به نام او تحقیق چنانچه گذشت صادر شده بود، مبلغ یازده هزار و یکصد و چهل و دو روپیۀ مصادرات مطابق در قید سیاهۀ تحقیق و حصول علم خود آورده معروض داشت و حضرت والا در روز شانزدهم رجب او را که طلب کابل چنانچه گذشت شده و نظربند بود، محبوساً گسیل هرات فرموده رقم کرد که حق‌رسانی نماید و از

صدور این منشور مبلغ مذکور از او حصول شده، معلوم نشد که به مردم هزاره رسید یا نرسید.

شرح حال نورمحمد خان ناظم دربار هرات

و هم در خلال احوال مسطور، نورمحمدخان سابق ناظم دربار ایالت هرات که خدمات شایسته کرده در عهد ضیاءالملّة والدّین مرحوم با عموم مأمورین و کارکنان هرات چنانچه گذشت طلب کابل شده و پس از محاسبات امور متعلّقه خود در کابل زن خواسته و در عهد سعادت‌مهد حضرت والا مشمول عواطف خسروانه گردیده مأمور گداختن و ریختن سنگهای وزنی از چودن معدن هرات شده، ایشک‌آقاسی محمدسرور خان حکمران هرات که از سعایت حافظ‌جی حبیب‌الله‌خان و غیره دسیسه‌بازان متعصبه آنجا طریق عداوت و بغضاء با شیعیان می‌سپرد و چنانچه بیاید حسینه‌های آن مردم را خراب و بیاب ساخته، عموم شیعه سکنه هرات را بست‌نشین مزار فیض‌آثار خواجه عبدالله انصاری سقی‌الله ثراه و جعل الجنّة مثواه ساخت، با او سر ابا از مأموریتش جنبانیده، خواست فیض‌محمد نام گلوله‌ریز را مأمور کار مذکور کرده، نورمحمدخان را از خدمت دولت بازدارد و از خوان احسان پادشاهی و منصب پنج‌سواری او را محروم سازد، چنانچه شرحی از خدمت‌گزاری و صداقت‌شعاری و بیکاری فیض‌محمد نگار داده خواستار مأموریت او به کار مزبور شد. و حضرت والا که نظر ملاطفت به جانب قدمت خدمت و اخلاص صداقت چاکران دولت که از هر مذهب و ملت بودند داشت و در امور دولتی و سیاستی و اجرای کار سلطنتی اگر چه در ظاهر بسی متعصب می‌نمود، فرق در بین سنی و شیعی و یهودی و نصرانی و بودایی و مجوسی نمی‌گذاشت و هر یک را به اندازه قدرت و خدمتش وقر و وقع می‌گذاشت، رقم فرمود که: «نورمحمدخان از حضور مأمور کار مسطور شده، هر قدر سنگ وزنی که فیض‌محمد از چودن ریخته و ساخته و پرداخته باشد، اگر خلاف نمونه‌ای که از حضور به نورمحمدخان داده و به او هدایت و ارشاد فرموده شده است باشند، تاوان آن را نایب‌الحکومه که وصف فیض‌محمد و سعایت نورمحمد خان را کرده

است بدهد» و او با صدور این منشور نورمحمدخان را از خدمت دولت دور داشته به کار مذکور نگماشت و از چاکری محرومش گذاشت.

سوء کردار مأمورین اهل سنت دولت به مردم هزاره

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، سردار گل محمدخان سابق حاکم ارگون که از تغییر او علی محمدخان پسر سردار ولی محمدخان مرحوم چنانچه گذشت مأمور حکومت آنجا گشته او طلب کابل شده بود، از تغییر قاضی عبدالشکور خان سرپرست مهاجر و ناقل افغان که قرار جبریده و طومار تمیز و تفتیش نمودن سردار فتح الله خان، قرب نود و شش لک روپیه از جیره و تقاوی مهاجرین و ناقلین به واسطه او و ایشک آقاسی دوست محمدخان به اعداد مهاجر و ناقل در صورت عدم نفوس ملک و زمین و جیره و تقاوی داده شده، به دولت خسارت و زیان رسیده بود، مأمور سرپرستی مهاجرین و ناقلین گردیده، املاک و اراضی علاقه جات گیزاب و تمزان و تابوت و چهارده خاک و غیره از هزاره جات را که به خلاف دستورالعمل حضرت ضیاء المله والذین مرحوم که تنها علاقه چوره را چنانچه در جلد سوم گذشت به مهاجرین قوم اچکزایی عطا فرموده بود داده بودند، عزم از تصرف افغان کشیدن و تفویض مردم هزاره نمودن کرد و خواست که قرار اشتهاری که انتشار یافته و مردم هزاره به ذریعه آن از داخل و خارج مملکت راه مراجعت جانب موطن و مساکن خود برگرفته، نظر به وعده صادقه پادشاهی هزاران نفر گرد آمده بودند، هزارگان را در موطن و مسکن اصلی و آبایی شان جا و مأوی دهد و احیای حق و امانه باطل کند و از این عزم و اراده او بزرگان و سرکردگان مهاجرین و ناقلین متصرفه مزارع و مراتع و مساقات هزاره جات عریضه ای مصحوب قیصور نام به پایه سریر امارت فرستادند و میرزا غلام محمد نامان وردک سردفتر بولک اول اداره تحریرات حضور و منشی خارجه با آن که هزاره جات متعلق به میرزا عبداللطیف خان منشی حضور و سرکرده بولک دوم اداره مذکوره بود و بایست میرزا غلام محمدخان دخالت در کار هزاره و مهاجر و ناقل افغان نمی کرد، چون دانست که میرزا عبداللطیف خان شیعه است و عریضه مهاجرین و ناقلین را حواله و راجع به دستورالعمل پادشاهی کرده، املاک

مذکوره را از دست افغان کشیده و به هزاره سپرده می‌شود، لاجرم از راه تعصب عریضه مذکوره را از دادن به میرزا عبداللطیف‌خان بازداشته و خود از قیصور گرفته به روی لفافه آن به خط دیگری تقدیم نمودن آن را به حضور والا به ذریعه خود رقم کرد و منشوری برخلاف دستور مقرر مسطر داشت و در روز شانزدهم مذکور ماه رجب ه و به اعتماد مهر و امضای خود به مهر امین‌المقابله رسانید و به اعتبار آن مزین به مهر مهرآثار پادشاهی رسانیده تسلیم قیصور و احمدخان ناقل نمود که:

نقل منشوری که میرزا غلام محمدخان به قیصور داد

«اراضی مواضع مذکوره قرار دستورالعمل به واسطه دوست محمدخان و قاضی عبدالشکورخان داده شده‌اند که اکثر از عرصه سه و چهار سال است که زحمت کشیده باغ و خانه و جای زیاد آباد کرده‌اند. این عبارت مدل آن است که گویا ارض موات بوده و مهاجرین آن را آباد کردند و از پی آن نوشت که حالا که سردار گل محمدخان ایشان را از تمزان کوچیدن کرده و گفته است که به مردم هزاره واگذار شوند زیرا تمزان متعلق حکومت هزاره دایکندی است و مهاجرین پنجصد و بیست خانه در آنجا می‌باشند، اگر حرکت داده شوند پراکنده و متفرق می‌شوند.» این عبارت از عریضه مهاجرین که خود را در تمزان پنجصد و بیست خانه نوشته بودند درج فرمان کرد که اگر فعلاً شمار شوند با آن که بیست سال گذشته و توالد و تناسل ایشان زیادتی پذیرفته است، از سی الی چهل خانه زیاده‌تر نیستند و این را که در فرمان درج کرد که متفرق می‌شوند، گویا دانسته بود که کوچی نمی‌باشند و حال آن که همیشه با آن که ملک هزاره را گرفته‌اند کوچنده و متفرق هستند و از قفای آن در فرمان نوشت که هشتصد خروار غله به مهر قاضی و حجت خود از مال سرکار جیره برده‌اند و این را که نوشت گویا از عریضه مفتی و ممیز قندهار که از پیش چنانچه گذشت نگار داده بودند که مهاجرین ده‌خانه را صدخانه به شمار اظهار نموده جیره و تقاوی از دولت برده‌اند بی‌خبر بود اگر نه چنین رقم نمی‌نمود و در تالی آن درج فرمان کرد که دو هزار و پنجصد خروار گندم قرار برآورد دفتری قندهار، در یکسال به نام بخشش برده‌اند این را برای آن

نوشت که کثرت تعداد نفوس مهاجر متصرف املاک تمزان را ثابت کند که ایشان به تحقیق پنجصد و بیست خانه‌اند و حال آن که قرار عریضه ملّا محمدامین مفتی محکمه شرعیه قندهار که از پیش گذشت و نوشته بود که مهاجرین ده خانه را صد خانه و ده نفر را صدنفر گفته یک بر ده جیره برده‌اند، که گویا قرار عرض و نوشته او پنجصد و بیست خانه ایشان در حقیقت و واقع پنجاه و دو خانه بوده و از جمله سه هزار و سه صد خروار جیره که برده بودند سه صد و سی خروار را مستحق بوده‌اند که سه‌سالة ایشان نهصد و نود خروار در شمار آید و از جمله سه هزار و سه صد خروار یکساله که سه ساله‌اش نه هزار و نهصد خروار به میزان رود هشت هزار و ده خروار فزون برده بودند که سردار فتح‌الله‌خان درج طومار تفتیش خود کرده به حضور آورد و از پس آن در فرمان نگار داد که تقاوی تا حال که باید در سال چهارم حواله می‌شد برای‌شان حواله نشده، زیرا اگر حواله می‌شد ایشان پراکنده شده وجه سرکار تلف می‌شد و تا این‌جا رقم کرده بعد در فرمان نوشت که بنا بر عرض مهاجرین و ناقلین مرقوم می‌شود در این خصوص به شما ای به سردار گل‌محمدخان دستور داده شده بود فقرات دستورالعمل ملاحظه شد در جزء فقره دوم مرقوم گردیده که مواضع (۱) کتی و (۲) کیساب و (۳) تمزان و (۴) بیری و (۵) برمنی که از جمله هزاره مالیده سنگ و بزر قندهار بوده بعضی به دست مهاجر و ناقل و برخی به دست خود میرهای ایشان است به دیگر حاکم‌نشین بدهد، ثبت این دستورالعمل دیده نشد که ثبت می‌شد و نیز در این‌که نوشت در دیگر حاکم‌نشین بدهد تصریح نکرد که کدام یک از مهاجر و ناقل و هزاره را به دیگر حاکم‌نشین بدهد و توضیح نیز ننمود که چه بدهد؟ آیا زمین و مزرعه بدهد؟ یا خود ایشان را تعلق به حکومت و تبعیت دیگر حاکم بدهد؟ از آن بود که امر را مبهم دارد تا خودش مورداعتراض نیاید و از زیانی که به دولت و قوت اجتماعی ملت برسد مسئول و مستنطق نشود و از پس آن در فرمان نوشت که در این مجمع تمزان نیز داخل می‌شود لیکن چون جای بسیار دارد و چند خانه مهاجر جای گرفته و باقی هزاره را که از علاقه دایکندی افغان کشیده این‌جا را برای حاکم‌نشین دایزنگی و دایکندی گذاشته نفری مهاجر علاقه مذکور را در علاقه خود آورده جا بدهد در این نگارش خود نیز تصریح نکرد که تمزان درجمع کدام یک از مهاجر و

ناقل داخل می‌شود؟ و این‌که نوشت چند خانه مهاجر جای گرفته گویا پنجصد و بیست خانه مذکوره اول فرمان را فراموش کرده چند خانه نوشت و توضیح نیز ننمود که این چند خانه در کجا جای گرفته و جای بسیار که دارد تمزان است یا غیر آن؟ و دیگر در کلمه افغان کشیده حرف (را) را که علامه مفعول است رقم نکرده آن را فاعل جمله فعلیه از علاقه دایکندی کشیده قرار داده مفعولیت را به عبارت ماقبل که و باقی هزاره را باشد مرتبط ساخت و امر را در بین دو جمله مبهماً پرداخت و در این‌که نوشت نفری مهاجر علاقه مذکوره را در علاقه خود آورده جا بدهد، نیز توضیح و تصریح نکرد که علاقه مذکور مفرد کدام یک از تمزان و کتی و کیساب و بیری و برمنی است؟ و این‌که در جای خود آورده جای بدهد؟ آیا در جای سردار گل محمدخان در پشت‌رود یا در جبل کوژک جای خود مهاجرین قوم اچکزایی جا بدهد و اگر مراد از علاقه تمزان برای حاکم‌نشین دایزنگی و دایکندی و کشیدن چند خانه مهاجر از آن بود، پس چرا تا کنون که سنه هجری به هزار و سه صد و چهل و سه منصرم و منقضى گردیده، مهاجر از آنجا کشیده و محکمه حکومتی قرار داده نشد و مهاجرین را سردار گل محمدخان در ملک خود یا علاقه تحت حکومت خود از تمزان ایشان را کشیده جای نداد که از تحت حکومت دایزنگی و دایکندی خارج می‌شدند و حال آن که از این نگارش مبهم تا عهد امیر امان‌الله‌خان غازی تعلق حکومت دایزنگی بودن تمزان معوق مانده، در عهد این پادشاه اتحادخواه اسلام متعلق به حکومت دایزنگی گشت و مهاجرین آنها مسلوب‌الید از طرف خود نیامده، تنها هزاره آنجا به تحت حکومت دایزنگی درآمد و از قفای عبارت جا بدهد مذکور در فرمان، مسطور نمود که چون در فقرات شما یعنی سردار گل محمدخان به باعثنی تحریر یافته بود که یعنی چند خانه مهاجر است و حال از عریضه آنها ظاهر است که قرب هشتصدخانه می‌شوند و به حرکت‌شان نقصان کلی در بیت‌المال و ضرر زیاد به هشتصد خانه عاید می‌گردد در این نوشته خود اظهار مهاجرین را که مدعی بودند بدون گواه مثبت دانسته ششصد خانه اول فرمان را هشتصد خانه و باز از بیم بازپرس ذکر زیان ششصد خانه کرد، گویا در اینجا تصور کرد که برعلاوه ملک تمزان به دوصد خانه زیاده از ششصد خانه بقیه آن را که در دست هزاره است نیز بدهد ولی اندیشید که

مبادا تحقیق و از او پرسیده شود برای دفع مسئولیت خود ذکر ششصد خانه را تصریح نمود و در تالی عبارت عاید می‌گردد مزبور در فرمان نوشت که اکنون برای شما یعنی سردار گل‌محمدخان امر و ارشاد می‌شود که نفری مهاجر و ناقل که در تمزان هستند جابه‌جا باشند، مزاحم‌شان نشوید سرکار والا چند خانه تصور فرموده بودند حال که نفری‌شان زیاد است بی‌جا نمی‌شوند لیکن برای شما امر است که تحقیق ملک گرفتگی‌شان را می‌کنید که از قرار دستورالعمل و نفری نفوس خود اضافه نگرفته باشند اگر اضافه گرفته بودند آن را مسترد کرده و از قید جریب کشیده بعد از علم آوری به عرض می‌رسانید که نفری مهاجر و ناقل تمزان چه قدر نفری و زمین متصرفه‌شان چه قدر املاک و باقی زمین اضافه گی‌شان چه قدر می‌باشد؟ انتهى» در این فرمان که تصور حضرت والا را سازج و نگارش خود را به محل تصدیق آورده حکم نوشت و پس از آن امر تحقیق افزون و کم گرفتن زمین را نگار داد، یقین کرد که کسی تحقیق نمی‌کند. چنانچه در پایان کار ناظر محمدصفرخان و عبدالکریم و سردار عبدالله‌خان مأمور تحقیق شده احیای حقوق به روی روز نیامد و هزارگان محرومانه فرار اختیار کردند و هم‌چنین مثل سردار گل‌محمدخان محمداسلم‌خان حاکم علاقه‌دهراود پیادگان ساخلو تحت امر خود را با جمعی از هزارگان که از انتشار به امید استرداد املاک و اراضی و عقار خود حاضر و فراهم آمده بودند، قرار فرمان حکومتی ایالت قندهار در مواضع کیساب و تمزان و گیزاب مأمور فرمود که مردم مهاجر و ناقل را آگهی دهند که بکوچند که مردم هزاره متصرف حق و ملک خود می‌شوند و مهاجرین و ناقلین نزد سردار محمدعثمان‌خان حکمران قندهار عارض شده از او جواب شنیدند که قرار اشتها به نام محمداسلم‌خان نگار داده شده تا رسیدن سردار گل‌محمدخان به قندهار درنگ کنند، بعد از روی تحقیق جواب گفته می‌شود و مهاجرین و ناقلین از شنیدن این جواب از سردار محمدعثمان‌خان عزم عریضه‌نگار دادن به حضور والا کرده از جمله محمدعلم‌خان الکوزایی از گروه ناقلین معروض داشته که به امر محمداسلم‌خان حاکم و فرمان حکومت قندهار چون از شهر باز گشتم عیال و تعلقات و اقوام در عرض راه به من دررسیده گفتند که پیادگان ساخلو محمداسلم‌خان و هزارگان ما را به اجبار و اکراه از خانه‌های ما کشیده و یک دخترم پامال و هلاک

گردیده جو و گندم ما را هزارگان متصرف شدند. و میرزا غلام محمدخان در پاسخ این عریضه او و عریضه عبدالنبی خان مهاجر و رحمدل خان ناقل و عریضه سردار گل محمدخان که امر بیرون شدن آنها را قرار دستورالعمل خود کرده و از کارروایی خود نگار داده بود، به نام سردار معزی‌الیه رقم کرده به مهر مهرآثار پادشاهی رسانید که شما بالای مردم مهاجر و ناقل و هزاره حاکم و بالای مهاجر قندهار سرپرست و نگران مقررید، چگونه در حق این مردم این گونه حرکت شده و به سردار محمدعثمان خان حکمران قندهار خبر نداده متوجه احوال ایشان نشده‌اید سرکار والا در اشتها مردم فراری هزاره صریحاً نوشته‌اند که هر قدر نفری که قبل از این ملک‌شان به مهاجرین داده آن ملک و زمین پس گرفته نمی‌شود در بدل آن از دیگر زمین‌های خالصه سرکاری که جدید جوی کشیده و آباد و قابل زراعت می‌شود، ملک و زمین داده می‌شود، پس چگونه و به کدام سند خانواری نفری مذکورون را که سه چهار سال سکونت داشته‌اند محمداسلم خان کشیده و شما متوجه نشده‌اید؟ شما و او خبر دارید یا نه که از طرف سرکار چه قدر نقصان کلی به روی کار آمده تا که آنها جابه‌جا شده‌اند؟ پس لازم که بسیار به زودی سر رشته نفری مذکور را که واپس جابه‌جا شوند بنمایید و این حرکت هرگاه به واقعی باشد خلاف قاعده اشتها کار کرده‌اید، باید به خلاف امر و اشتها کار نشود.» و هم‌چنین در باب مهاجر و ناقل گیزاب و تمزان و تاله و تابوت و چهارده خاک به نام خود ایشان نوشته به مهر پادشاهی رسانید. از این گونه رفتارهای متعصبین است که اتفاق اسلام بدل به نفاق شده باعث تنقیص قوه اجتماعی اسلامیه به روی روز آمده به مضمون «بدالاسلام غریباً و سیعود کمان کان» اهالی اسلام ضعیف و مخالفین دین مبین قوی گشت تا که اعلیحضرت امیر امان‌الله خان که اتحاد اسلام‌خواهانه او تاریخ عصر حاضر را متلاً و درخشان ساخت، این تعصبات جاهلانه به مساعی جمیله او از میان برداشته شده در ظاهر پیش آمد اتحاد و اتفاق اسلام هویدا و در باطن هنوز به واسطه بعضی متعرضین آثار نفاق و تعصب پیداست.

سوء اخلاق بعضی از مردم کوهدامن کابل

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، جانان نامی از مردم قراباغ کوهدامن کابل دین محمد نام پدر خود را در عشاء هنگامی از ضرب پیش قبل به قتل رسانیده نخست فرار اختیار کرده بعد گرفتار دست فتح محمدخان فوجدار آنجا شده، او به امر حضرت والا آن شریر پدرکش را با ارسال نام برادرش و ورثه مقتول نزد عبدالرحیم خان حاکم چاریکار فرستاده، او رجوع قطع مخاصمه جانبین را به محکمه شرعیه فرمود و قاضی آنجا فیصله شرعیه خود را ارسال کابل نموده، از حضور والا جهت امضای صحت و عدم صحت آن، آن را نزد علمای میزان تحقیقات شرعیه فرستاد و ایشان امضا بر صحت آن نکرده، در پشت آن رقم و امضا کردند که قانون شرعی صورت فیصل خط این است.

نقل سجل قاضی در باب حکم خود او که نزد دیگر قاضی ارسال دارد

بسم الله الرحمن الرحيم می گوید قاضی فلان ابن فلان قوم فلان که متولی است مر عمل و احکام شرع را به چهاریکار علاقه کوهستان و کوه دامن و غیره نواحی آن که نافذالقضاء و احکام است در میان اهل چاریکار مذکور و نواحی آن از جانب پادشاه عادل و عالم حضرت سراج المله والذین امیر حبیب الله خان قوم درانی ثبت الله ملکه و عز نصره، به روز فلان در شهر فلان سنه فلان که حاضر شد در محکمه چاریکار در مجلس قضا در روز فلان ماه فلان باز که در مقام تحریر نمودن حکم برسد لازم که بنویسد که بعد از آن التماس نمود از من همین مدعی که مشهودله است حکم کردن را برای خود بر این مشهود علیه به درستی که ثابت شد نزد من برای وی در حضور خصم او که این مشهود علیه است و خواست نوشتن سجل و فیصله خط را برای خود در این حکم و شاهد گرفتن را بر آن تا برای او حجت شود در آن حکم، پس قبول کردم التماس او را و خواستم از الله تعالی خیر را در آن و نگاهبانی را از کجی و لغزیدن و از افتادن در خطا و خلل و خواستم محکمی را برای رسیدن به حق و حکم کردن مر همین مدعی را به دیت بر فلان و فرمودم نوشتن فیصله خط را که حجت شود برای او و شاهد گردانیدم بر آن حاضران اهل

مجلس خود را از اهل علم و عدالت و امانت و حفظ از خیانت و همه در روز فلان و سنه فلان بود - لیکن در فیصله هذا معلوم کنند که اثبات وکالت وکیل مذکور بالمشافهه شده است و یا این که به شاهی شاهدان و شرکت مقتل را میان مردم اهل محله نیز معلوم کنند که به شاهی شاهدان شده است یا به اقرار مردم مذکور؟ و کل دیت شرعی سه و نیم هزار روپیّه پخته می شود و فی نفری دوازده پیسه را نیز معلوم کنند که همین دوازده پیسه در سه سال فی نفری لازم می شود یا در هر سال؟ تا از همان قرار حکام معمول دارند.» و حضرت والا در روز شانزده مذکور ماه رجب از مطالعه این سجل اهالی میزان التحقیق رقم فرمود که: «ایرادات و اعتراضاتی که اهالی محکمه میزان التحقیقات شرعیه به صورت حال مذکور گرفته و وارد آورده اند، مفصل برای شما مرقوم شده است می نگاریم که چرا در امور شرعیه این قدر بی پروایی کرده صورت حال غلط را مهر و امضا می نمایند؟ باید صورت حال مذکور را مطابق احکام کتاب مستطاب الهی صحیح و درست نوشته و مهر کرده ارسال حضور بدارید تا موافق احکام شرع شریف حکم بازخواست صادر فرماییم.

عزل میرزا محمد قاسم خان از سردفتری هرات

و هم در این [ایام]، میرزا محمد قاسم خان کشمیری سردفتر هرات، شرحی از جور و ستم میرزا محمدرسول نام قوم تاجیک غزنین که نزد محمد سرور خان حکمران هرات به تحریر مکتوبات روز خدمت به سر می برد معروض داشته، حضرت والا عرض او را حمل بر دسایس زمان سنجش او در کابل که با رفقای پنج گانه خود به شش کلاه چنانچه در جلد سوم به شرح رفت از زبان حضرت ضیاء المله و الدین سمر و مشتهر گشته و بدکرداری او معلوم ذات شاهانه بود نموده او را معزول و در روز یکشنبه هفدهم رجب، میرزا محمد حسین مستوفی الممالک [را] رقم فرمود که: «دیگری را مأمور سردفتری هرات کند.» و او میرزا محمد حسین خان پسر میرزا عزیز الله خان کشمیری را مأمور کرد.

صدور اشتهار عدم استرداد املاک فروخته شده ملّت

و هم در این ایام، مردمی که از انتشار اشتهاراتی که از حضور والا چنانچه گذشت پیهم اصدار و توزیع یافت، در سوء تفاهم افتاده از راه طمع خام عرایض عدیده در باب املاک خودها که به نام قوم‌داری و شفعه‌داری از دست میرزا محمدحسین‌خان مستوفی‌الممالک در عهد ضیاء‌الملّة والذّین مرحوم به بهای ارزان و اجبار و اکراه چنانچه در جلد سوم جابه‌جا رقم گشت به فروش رفته بودند، ارسال پایۀ سریر سلطنت نموده استدعای استرداد آنها را کردند و سردار عبدالوهاب‌خان امین‌المکاتیب از جمله صدها عریضه که همه به یک منوال بودند از در حصول دستورالعمل یکی را تقدیم حضور والا کرده به عرض رسانید که قرب خمس اراضی و عقار اهالی مملکت و خانه‌های رعیت از ضرب چوب محصل به قوم‌داری و شفعه‌داری به کمتر از نصف و ثلث بها فروخته شده، اکنون تمنا و استدعا کرده‌اند که مشتریان اصل مبلغ خود را گرفته مزارع و مساقات و خانه‌های ایشان را واگذار شوند و چون در آن بر مشتریان نیز به اجبار و اکراه فروخته و زیاده از بهای آنها را صرف محصل و اهل دیوان کرده بودند، حضرت والا به حکم عام در نپذیرفتن عرایض انام بر سبیل اشتهار اصدار فرموده عموم اهالی مملکت را آگاه ساخت که: «از این مسئله بحث نرانند و هرج و مرج به روی کار نیارند که رعیت و مأمورین دولت را دچار گرفتار مخاصمت ناهنجار آن روزگار آیند».

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، شیرخان نامی از پیاده‌گان ساخلو مقیمۀ یک‌ه‌اولنگ دختر شش‌ساله خالق‌داد نام هزاره از مردم آنجا را از سکنه قریه جنگلک در چمن برده از خواهش نفس اماره افضا کرد و محمدظفرخان حاکم آنجا آن فاسق فاجر را محبوس فرموده، ماجرا معروض داشت و حضرت والا در روز هفدهم مذکور ماه رجب رقم فرمود که: «زانی جانی را در زندان داشته و تحقیقات شرعی به تقدیم رسانیده معروض دارد و هر حکمی که صادر شود به محل اجرا آرد».

خودسری و بی‌مبالاتی میرزا محمدرسول فضول

و مقارن این حال، میرزا محمدرسول نویسنده حکمران هرات در روز بیستم ماه رجب از خودسری که داشت و به استظهار نایب‌الحکومه که نفع‌رسان او بود روز بی‌مبالاتی در اقدامات به افعال شنیعه می‌گذاشت، در محکمه کوتوالی شده یک تن از سپاهیان فوج پیاده نظام لهوگردی را از راه بازپرس امر سرقت احضار فرمود و از ضرب چوب او را سخت خسته در زندان زجر و توبیخ انداخت و در عصر این روز پنج نفر از سپاهیان فوج مذکور در چارباغ نزد میرزا رسول شده اظهار پارسایی و عدم سرقت او کردند و استدعای اطلاق از حبس نموده، او به درشتی و زشتی پاسخ داد و سپاهیان در خشم شده نزد جنرال عبدالاحدخان ماجرا بازداشتند و او پسر خود کمیدان عبدالواحد خان را با سپاهیان در خانه میرزا محمدرسول فرستاده از نیکوکاری و خیرسگالی سپاهی به او پیام داد و او پیام جنرال مذکور را نیز وقعی نهاده، ترهات سرود و سپاهیان مأیوسانه در کاشانه خود شده، روز بیست‌ویکم رجب که تمامت سپاه نظام در قواعدها حاضر آمده مشق مستمر و مقرر خود را به پای بردند، همگنان اسلحه خود را به کوت سپرده از جمله فوج پیاده لهوگردی از تفنگ در کوت نهادن سر باز زده به سلطان‌محمد خان کرنیل خود اظهار نمودند که تا میرزا محمدرسول را مقتول نسازیم، تفنگ خود را تسلیم نخواهیم کرد و کرنیل هر قدر عذر آورد و اندرز کرد نپذیرفته و برگد فتح‌محمدخان آگاه گشته به سرعت و شتاب خود را نزد سپاهیان فوج لهوگردی رسانید و نصیحت و موعظت کرده قرآن را شفیع معذرت خود ساخت نیز نپذیرفتند و سپهسالار فرامرزخان که پهلوی در بستر مرض سوده داشت شنیده، کس فرستاده پیام داد. پیام او نیز به معرض قبول نیفتاده به او پیام دادند که نمک‌خوار پادشاه اسلام و مطیع و منقاد و غلام سپهسالار و نایب‌الحکومه و تمامت منصب‌داران خود هستیم ولیکن تاب و توان سقط و دشنام و زجر و توبیخ میرزا محمدرسول فضول را نداریم و با این نایب‌الحکومه مختار کار است و سپهسالار باعث فخر و اعتبار ما سپاهیان بی‌وقار که از ما بازپرس جنحه و خیانت فرمایند، نه میرزا محمدرسول تاجیک جهول. و چون سخن بدین‌جا رسیده کار دشوار گشت، ناچار برگد نظام‌الدین‌خان که مریض و در خانه خود بود، سراسیمه خود را

رسانیده به نصیحت و هر حیلتي که دانست و توانست، ایشان را از فضیحت بازداشته ساکت ساخت و خلع سلاح نمود و سپهسالار به نایب‌الحکومه نوشت که از عرصه بیست و پنج سال است کار نظام و سرحدات را به وضع شایسته به پای برده در همه امور نزدیک و دور به وظایف متحتمه خود اقدام نموده به درستی انتظام دادم و اکنون یقین دارم با این که نویسنده شما زحماتم را بر باد داده در اخیر عمر بدنامم خواهد کرد و خسارت بر دولت وارد آورده نامش را پس خواهد کرد. و نایب‌الحکومه از این نوشته او میرزا محمدرسول را تهدیدی کرده، روز دیگر از در معذرت در ارگ نزد سپهسالار شده به زبانی که می‌دانست عذر خواسته آتش خشم او را فرو نشانند و از آنجا در خانه برگد نظام‌الدین خان رفته، به آب مداخت غبار کدورت از چهره او بشست و عفو تقصیر نویسنده خود را که نافع خودش و مضر اعداد رعیت بود، بخواست و مشاجره را به مصالحه دفع کرده، از عرایض وقایع‌نگار هرات حضرت والا بر ماجرای مفسدت آیات مذکور آگاه گردیده، از نظر ملاطفتی که به واسطه علیاحضرت سراج‌الخواتین جانب عموم خاندان پدر آن بانوی مشکوی عفت و عصمت انداخته داشت، هیچ نفرموده این قدر رقم کرد که: «میرزا محمدرسول را چرا این قدر اختیار داده‌اید که حرکات او به این درجات فتنه‌انگیزانه می‌رسد؟» و در پایان کار از ایذا و آزار محمدرسول که به عموم رسیده، مبالغ هنگفتی از جمهور خواص و عوام انام به هر رسم و نام برای نایب‌الحکومه گرفته، جو و ستم مصادرت او و منفعت رسانیدنش به نایب‌الحکومه سمر و مشتهر گشت و چنانچه بیاید، نایب‌الحکومه به عزم دفع مسئولیت خود او را مقطوع‌الانف و محبوس فرموده گسیل کابل نمود و به امر والا به دهن توپ بسته و قطعه قطعه گشته به کیفر کردار ناهنجار خویش رسید.

وصول وکلای مردم ترکستان در کابل

و هم در این ایام، ده تن وکلای مردم ترکستان با پاسخ اشتها لقب پدر مهربان که مردم کوهستان چنانچه گذشت به ذات شاهانه نهاده بودند انتشار یافته، از عموم ملت امضا و رضایت این لقب میمون خواسته شده بود، با تحف و هدایای کثیره از نقد و جنس در کابل آمده شرفیاب بار شدند و مورد الطاف شاهانه گردیده مخلع

و سرافراز بازگشتند، و از جمله دو تن در کابل جهت امری معطل شده پس از اجرای آن در روز بیست و یکم رجب رخصت مراجعت یافتند.

و مقارن این حال در روز بیست و دوم رجب، حضرت والا که عزم سیاحت مملکت و تسلیت عموم رعیت جزم کرده چنانچه گذشت از این اراده شاهانه خود اشتها را انتشار داده اهالی ولایات و محال ملت را در انتظار ورود مسعود موکب سعادت کوکب همایونی انداخته بود، عزم تهیه سامان سفر و سیر غزنین نمود.

بهای پوست امسال قره گلی

و از دیگر سوی در روز بیست و ششم رجب، چند تن از بازرگانان بخارا نزد ملا محمدغوث خان مأمور اتباع پوست قره گلی مال التجاره این دولت شده، ده انده از پوست مذکور را قرار دسته چهارصد و بیست و چهار تنگه خواستار اشتراء آمدند و او نپذیرفته، حاجی میان الهی بخش و کریم بخش پشاورى اقدام در خرید آن کرده، هفتاد هزار تنگه بر بهایی که بخارایان ادعای اشتراء کرده بودند افزوده، آن ده انده را به بیست و یک لک و سی و هشت هزار و پنجصد و پنجاه تنگه و شصت و دو فلوس بخریدند و از این مبلغ هفتاد و چهار هزار و هشتصد و چهل و نه تنگه و چند فلوس را کارکنان حکومت بخارا به نام زکات و امینانه تهجایی گرفته، یک توب چوخای ماهوت و سه توب چوخای شاهی و دو توب ململ و دو طاقه کلا به ملا محمدغوث خان و محمدیوسف خان نایب او و دو ثواب چوخای ماهوت و شاهی و یک توب ململ و یک طاقه کلاه به محمد اکبر خان و دو ثوب چوخای شاهی و یک توب ململ و یک طاقه کلاه به میرزا نجم الدین خان نویسنده بیع و شرای پوست قره گلی و دو ثوب چوخای قاقمه و یک طاقه کلاه به محمد شریف خان و یک هزار تنگه نقد به اسم صرف آش خانه، به ملا محمدغوث خان قرار رسم و رواج آن حکومت دادند و از جمله ملا محمدغوث خان دو بیست تنگه به اسم و رسم بقچه باغی عطا کرد.

ممنوع شدن جنرال عبدالغفار خان از سلام شهزاده غلام‌علی خان

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، جنرال عبدالغفارخان پسر سردار شادمحمدخان مرحوم که از قندهار چنانچه گذشت طلب کابل شده مأمور اقامت بلخ و مزارشریف شد، شهزاده غلام‌علی خان مقدم او را گرامی داشته، از در احترام به مهمانی و دعوتش فرمود و نایب‌الحکومه با عموم منصب‌داران لشکری از آش طفیلی او متلذ و شادکام آمده، بعد وی در هر روز که مخصوص بار افسران نظام بود از دهدادی که اقامتگاه سپاه است، وارد مزارشریف گردیده از راه چاکری به درب دولت‌سرای شهزاده همی‌شد و مراسم سلام خادمانه به تقدیم رسانیده بعد حاضر بار همی‌گشت تا که شهزاده یک رأس اسپ بدو بخشود و او ماجرا معروض داشت و حضرت والا با خامه انباه رقم فرمود که در رفتن خویش به درب سرای شهزاده از نایب‌الحکومه به مشورت اجازت خواسته برود و الاً طریق سلام نزد او پیش نگیرد.

اجازت حرکت خواستن شهزاده حیات‌الله خان از بهارک

و از دیگر سوی شهزاده حیات‌الله خان نایب‌الحکومه قطغن و بدخشان در موضع بهارک چنانچه گذشت رحل بیلاق انداخته بود، از شدت سرمای شب و ردائت هوای روز سنبله ماه شمسی از آنجا عزم حرکت جزم کرده در روز چهارشنبه بیست‌وهفتم رجب عریضه‌نگار حضور پدر تاجدار خویش شده، اجازت از آنجا در فیض‌آباد شدن خواست و از آنجا به اجازت حضرت والا چنانچه بیاید برخاسته وارد ارگو شد و این اجازت خواستن او از اطاعت و سعادت خود او بود که بلااجازت پدر خویش حرکتی نمی‌کرد، ورنه این قدر امر قابل و شایان خواهش دستوری نبود که از پدر والايش می‌نمود. آری پسر باید چنین متابعت پدر کرده کسب سعادت دارین نماید.

وقایع ماه شعبان سنه هزار و سه صد و بیست و سه هجری نبوی صلعم

کارروایی‌های برگد احمدجان خان به امر شهزاده حیات‌الله خان

از آن سوی شهزاده میامن و ساده، سردار حیات‌الله خان اجازت حرکت از بهارک یافته، نهضت‌فرمای فیض‌آباد شد و در روز دوازده شعبان در موضع ارگو نزول اجلال فرموده از آنجا داد دهان و پژوهش حالت رعیت‌کنان در روز نوزدهم شعبان در کشم فرود گشت و همه جا رحل و ترحال نموده در فیض‌آباد بار قشلاق کشود و چون در خلال احوالی که رقم شد، استماع نموده بود که دو تن انگلیس در مفصل راه چترار و حوض واقع زیر کوتل اسپچه آمده و سیر و سیاحت کرده بازگشته‌اند و آن حدود داخل نقشه محدوده امضا شده دولتین افغانستان و انگلیس نیست.

حدود بدخشان و پامهر و چترار و کافرستان

از شنیدن این خبر در تضاعیف واقعاتی که ثبت و ضبط گشت، قبل از حرکت خود از موضع بهارک احمدجان خان طیب و برگد اعزازی نایب خود را مأمور مشاهده و کشیدن نقشه آن حدود نمود و او راه سیر و سیاحت و مشاهدت برگرفته، از موقع بهارک وارد موضع مینجان شد و حدود شرقی آنجا را که حد مشترک کافرستان حال موسوم به نورستان و چترار است، سراسر گشته و نقشه مغربی آن را برداشته از آنجا به کوتل دو راه مفصل مذکور چترار شد و به زیر کوتل فرود گردیده، مکشوف داشت که قرار تحدید و تقسیم دولتین و تعیین خط فاصل کوتل مینجان و سلسله کوه و کوتل‌های کافرستان نماینده و مفرز حدود کوتل آب‌ریزه سمت چترار است که طرف مشرق آن متعلق به دولت انگلیس و جانب مغربش حصه افغانستان است و قرار قاعده و قرار داد پادشاهی آمدن آن دو تن انگلیس در آن موضع، از حدود حوض واقع دامن کوتل مفصل دو راه، ناجایز و

غیرمستحقانه بوده و نیز معلوم کرد که قبل از آن نیز یک نفر انگلیس در آن حدود آمده و تفنگ به روی کشاد داده شده است و از آنجا به طول سلسله این جبل که کوتل زیبای و مواضع نقصان و خارتیزه و غیره‌اند، راه سیر و سیاحت و مشاهدت برگرفته و تا نقطه سرحد و اخان واقع شغنان قطع مسافت کرده، تمامت آن کوتل‌ها و سلسله کوهی که از پامهر جدا شده نیک دیده نقشه مکملی بر داشته به نحوی نمود که آن حدود از کوتل مفصل دو راه تا پامهر گسترده شده، سلسله کوهی است که طرف شرق آن حدود انگلیسیه و جانب غربش حدود و حق افغانستان است و با آن که حدود مشترکه و حواشی سرحدیه کلیتاً به هر جانب که نظر انداخته شود، افغانستان با انگلیس تحدید و تعیین حدود کرده است ولیکن این حد طولانی که از مسافت یکصد میل افزونتر است در هیچ جایی از نقشه امضا شده ذکر از آن نشده است که گویا مسأحان انگلیس به مغالطه و تدلیس در عهدنامه نامی از آن نبرده‌اند که جدا و مفروز بودن آن حدود به طریق تعیین و تحدید حدود و یا بر سبیل مکتوب یاد شده باشد نشده است و این سلسله کوه که دارای معبر پنج راه عبور و مرور وسیعه و بزرگ است و حد فاصل دولتین می‌باشد هم‌چنان مهمل و نامفصل مانده است. و چون این حدود نهر جیحون و از حد نهر پنج موضع تعیین و تحدید و شرکت حد روسیه و افغانستان می‌باشد و از نهر پنج نهر جیحون را در نقشه برداشته تا حد غاران معین و مشخص کرد و حد شمالی آن را که از روس و حد جنوبیش را که از افغانستان است، نیک تصریح و توضیح نموده معین کرد و از پامهر تا قلعه زال حدود فاصله افغانستان و انگلیس و روس را درج نقشه نموده، نقشه را با دیگر نظم و نسقی که در امور رعیت و وضعیت ولایت در محل اجرا آورده بود، حاضر حضور شهزاده نمود و او سراپا معروض داشته چنانچه بیاید رضایت خاطر والا را نسبت به خود حاصل کرد.

اجرای جراید و اخبار در افغانستان

و از این سوی حضرت والا که در روز بیست و دوم رجب چنانچه گذشت تصمیم سیر و سیاحت غزنین و تسلیت توابع و نواح آن را عزم کرده بود در اواخر ماه شعبان از راه لاهوگرد نهضت فرمای آنجا شد و چون به استصواب آرای شورای

خاص و امضای حضرت والا قبل از حرکت موکب همایونی محرر اوراق با مولوی عبدالرؤف خان کاکری مأمور تحریر و نشر و توزیع سراج الاخبار که تا این هنگام نشر اخبار در افغانستان به روی کار نیامده، اهالی ممالک خارجه از حالات داخله این مملکت و اوضاع سیاست و حکومتش آگاه نبودند آمده بود، محرر عاجز از زیردستی مولوی مذکور سر باز زده خواستار دایر نمودن و به روی کار آوردن آنرا تنها خواستار آمد و مولوی به ذریعه عریضه سعایت کرده، ایشک آقاسی عبدالقدوس خان اعتمادالدوله از لهوگرد با خامه خاص خود حکم نامه ای فرستاده نیازمند را به اجرای نشر و توزیع اخبار به اتفاق او نمود و حقیر پرتقصیر بر عهده قبول ننهاد تا که محمود بیگ طرزی چنانچه بیاید اقدام در این کار کرده، به نگارش و نشر و توزیع سراج الاخبار افغانیه مواظب گشت و عاجر عاثر به تحریر سراج التواریخ مأمور و سرافراز گشت.

ورود موکب والا در غزنین و نوازش رعیت

و حضرت والا در غزنین نزول اجلال فرموده، از این ایام تا اواخر عشره ثانیه ماه رمضان در آنجا روز تسلیت رعیت و عیش و عشرت به سر برد و در خلال ایام توقف میرزا عبدالاحمدخان تاجیک و مسجدی خان بیات، مهمانی شاهانه از قوه به فعل آورده رضایت خاطر مهرمظاهر حضرت والا را نسبت به خود حاصل کردند و هم رؤسا و سرکردگان هزاره بهسود جاغوری و مالستان که با میر محمدحسین خان حاکم کلان و غلام حسین خان و محمد اسمعیل خان و غلام حیدر خان حکام کوچک و محلیه خود را از راه پذیره در غزنین آمده بودند با خوانین قوم تاجیک و اندر و ترک غلزایی و هزاره چهاردسته و محمدخواجه و جیغتو قرب سه لک روپیه از نقد و جنس به رسم هدیه به تقدیم حضور والا نمودند و از جمله میرزا عبدالاحمدخان به خان مغربی منصوب گردیده فرمان رضایت ترجمانی که با خامه خاص ارقام یافت، برای فخر و مباهات به مسجدی خان بیات مرحمت شده، او آن را به کمال مفاخرت و یادگار در دروازه قلعه خود در آینه افتخار گرفت و محمدالله خان پسر حبیب الله خان و محمدعلی خان از بنابر گلستان خان هزاره به منصب کرنیل و اجیدن افتخاری و بازعلی خان پسر پاینده محمد خان مالستانی به

منصب کبتانی و هم‌چنین چند تن دیگر از مردم هزاره به مناصب صوبه‌داری اعزازی و عطاء خلّاع و لباس رسمی سرافرازی یافتند و دوازده هزار روپیه از حضور والا به نام تخفیف به مالیات رعایای افغان و هزاره و تاجیک غزنین دایمی مرحمت و عنایت گشت. و میرزا عبدالاحمدخان از راه حصول اعتبار بین‌الاقوامی جمعی از فقراء را شرفیاب بار ساخته خلعت‌ها برای‌شان گرفت و از جمله برای هر واحدی از حاجی بدوان و باباقربان و دادی کریم و صاحبزاده لطف‌الله و بابا ابراهیم و حاجی ملا گل نامان از قوم تاجیک در سالی دوصد روپیه به نام وظیفه مستمره از جزیت‌الهنود با رقم تعیین و تأیید آن حاصل کرد و مجموع این وظایف در سالی یکهزار و دوصد روپیه در شمار آمد و رضانامه عموم طوایف هزاره که به نام محرر اوراق به لایحه مطلا و مذهب نگار داده قرار انتشار اشتهازی که از پیش گذشت، تسلیم میرزا عبداللطیف‌خان منشی حضور کرده بودند که نیازمند از طرف تمامت طوایف هزاره قرار امر والا در پایه سریر امارت روز خدمت دولت و اجرای امور رعیت به سر برد مأمور آید از نزد منشی مذکور مفقود شده تقدیم حضور نگشت و پس از مراجعت حضرت والا مجدداً مردم هزاره رضانامه اعتماد ختامه‌ای نگار دادند و آن را عاصی عاثر از گرفتاری در کار تحریر این تاریخ تقدیم ننموده، ثبت این تاریخ چنانچه گذشت ننموده، حضرت والا در اوایل عشره ثالثه ماه رمضان نهضت‌فرمای مراجعت شده در کابل نزول اجلال فرمود و کسانی که به منصب افتخاری نایل گردیده بودند، به امر سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله به امید تعیین تنخواه در کابل حاضر آمده و چند روزی به درب بار تکاپو نموده چون مناصب افتخاری تنخواه نداشت، هر یک به قدر منصبی که یافته بود از دوصد الی هزار روپیه به نام شکریه منصب به دولت داده، راه منزل و مسکن خویش مأیوسانه پیش گرفتند.

وقایع ماه رمضان سنه هزار و سه صد و بیست و سه

هجری

از آن سوی حضرت والا در روز بیست و دوم رمضان وارد قلعه سردار ولی محمد خان مرحوم حال، موسوم به مهتاب باغ، شده در روز بیست و سوم به دارالسلطنه نزول اجلال فرمود و در تضاعیف واقعات مسطور، پسر سردار ولی محمد خان مرحوم مذکور به ذریعه عریضه قرای پستی جدران و رزانه و کیهان را که به فاصله دو کروه از ارگون دور واقع اند، با قریه زرگ و نیکه و تنگی جدران که از خوست دور و نزدیک ارگون اند و قریه جات گردیز چون سرخ دیوار و قلعه فقر و مستاخان و چله و خواجه خیل که در قرب ارگون اتفاق افتاده اند، خواستار شد که از جمع تبعه خوست وضع و در جمع حکومت ارگون ضم شوند. و حضرت والا حواله این خواهش او را به میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک راجع فرمود که قرار سر رشته و بست دفتر اجرا کند و او مواضع مذکوره را که به دفتر خوست مربوط بود، مجزی و در جمع ارگون مرتبط نفرمود.

تمرد و طغیان سعید علی خان و غیره ملکان منگل

و از دیگر سوی در خلال این حال، عشرت و گلی و بهاء الدین و میر بیگ و ایاز از ملکان قوم منگل متوطن موضع میرزکه و خویشاوندان ملک لندی خان، که دختر او را چنانچه گذشت طلاق فرموده، بود با سعید علی خان پسر ملک لندی ربه اطاعت ار رقبه انقیاد دولت بر آورده تمرد ورزیدند و از راحله دادن برای علوفه رسانیدن جهت افواج مقیمه خوست و حرسه بندر پیوار سر باز زدند و هم از نفی دادن برای تعمیر رباط سراجیه طریق نافرمانی گرفتند و بار تکلیف خود را بر دوش مردم جانی خیل و مسی خیل از قوم منگل انداختند و ملکان این دو قوم نزد شاه پسند خان فوج دار منگل شده، از تحمیل آن، سبک دوشی خواستند و استدعا کردند که عرض ایشان را به پایه اورنگ امارت نماید و او چند کرت ملکان دیگر

قبایل منگل را نزد سعیدعلی خان و همراهانش فرستاده، به شاهراه اطاعت دعوت کرد و ایشان از کوه جهالت فرود نیامده کلام نیکو و حرف صواب نگفتند تا که فوجدار مزبور بهاءالدین مذکور فوق را که وکیل ورثه آزاد نام مقتول بود، به نام فیصل نمودن دعوی خون به محکمه حکومت طلبید و او اطاعت نکرده از حاضر آمدن سرباز زد و فوجدار از نیامدن او چهارتن از پیادگان نظام را مأمور احضار ورثه مقتول نموده، ایشان را نیز به ضرب سنگ و چوب و لت و کوب از پیش رانده عودت دادند. بعد خود فوجدار نزد ایشان شده معلومات حاصل کرد که ایشان از عزم فوجدار مسبوق گردیده، بعضی جانب خوست و برخی نزد حاکم آنجا و نبذی در چمکنی و پاره‌ای در خانه‌ها شده پراکنده گشته‌اند و فوجدار آدم گماشته ایشان در جبال پناهندند و از جمله کسانی که به ضرب چوب خسته بودند سعیدامیر نام پس از ده روز فوت شد و فوجدار ناچار گردیده ماجرا معروض داشت و حضرت والا به حاکم خوست رقم تحقیق صدق و کذب نمودن این معامله کرد و او ایشان را خواسته متمرّدین توان اقامت در مقابل نیروی حکومت در بازوی بغاوت خود ندیده از راه ضراعت پیش آمده سر اطاعت فرود آوردند و بر فراز کوه جهالت شدن خود را حمل بر جور و ستم و مصادرت فوجدار خویش کردند و حاکم ماجرا معروض داشته حضرت والا نظر به وضعیت ایشان اکتفا به همان مطیع و منقاد شدن نموده دیگر هیچ نفرمود.

عزم مفاسقت نمودن امیرجان سپاهی و به قتل رسیدن او

و هم در خلال احوال مسطور، امیرجان نامی از سپاهیان فوج پیاده نظام چاریاری مقیم ارگون، شب در خانه عطاءالله نام سپاهی که خود او به امر کشیک نوبتی قیام داشت شده خواست به اجبار و اکراه با زوجه عقیقه او از در مخالطت و مفاسقت درآید و آن مستوره در به روی او بسته به خانه راه نداد و بامدادان ماجرا به شوهر غیور خود بازداشته، او به بهانه کشیک و پاسبانی در شب آینده از خانه خود بر آمده و از راه مغالطه مراجعت کرده، در کمین کین نشست و امیرجان به ساعت قبل از نصف شب باز در خانه او شده آن زن عقیقه هر چند عذر و الحاح نموده قرآن را شفیع ساخت که دست خیانت به او نیازد وی نپذیرفته دست مفاسقت به

سوی او برد و آن شیر زن به ضرب پیش قبض شش زخم بدو رسانیده، شوهر خود را ندا کرد و او نیز از کمین برخاسته چند زخم به وی رسانید. بعد او با تن مجروح در حجره خود رفته برگد محمدصديق خان در روز شب مذکور از جراحت یافتن او آگاه گشته سبب پېرسيد و اميرجان به زبان فریت اظهار نمود که یک روپيه بر عطاءالله دين داشتم به ساعت هشت شب مرا به خانه خود خواسته، بیست و چهار زخم پیش قبض به من رسانید و شب دیگر امیرجان جان، به قابض ارواح سپرده، محمدصديق خان عطاءالله را محبوس فرموده زوجه اش را در جای مأمون محفوظ و محروس نمود و ماجرا معروض داشت و مجله شرعیه که از هر سه تن قرار مسطور حاصل کرده بود نیز ارسال کرد، و حضرت والا چون عطاءالله گواه نداشت رجوع فیصل و قطع ورثه مقتول را با عطاءالله در محکمه شرعیه فرموده، از این که امیرجان به آلت جارحه مقتول شده بود، بر عطاءالله حکم قصاص شد.

شرح حال مهاجرین قوم طوری

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، پنجاه و شش خانوار از قوم طوری متوطن علاقه کرم متصرفه دولت انگلیس که دوصد و سی و هشت نفر در شمار بودند، از راه هجرت نزد عطاءمحمدخان حاکم جاجی آمده خواستار جا و مأوی در علاقه لهوگرد شدند و سردار نصرالله خان نایب السلطنه از عریضه حاکم مذکور که به حضور والا رسیده محول به او شد، به حاکم مذکور رقم فرمود که: «ایشان را فعلاً از سرحد دورتر جای و از روز ورود ایشان در خاک افغانستان قرار هر واحدی از ذکور و اناث را که از چهار سال برتر عمر داشته باشد در ماهی سه سیر و سه چارک به وزن کابل آرد گندم داده، از بزرگان ایشان رسید حاصل کند. بعد سه چهار نفر ایشان را وکیل قرار داده گسیل کابل نماید و به قدر کفایت هر یک از وکلاء زاد و راحله راه از دولت بدهد و او قرار این حکم ایشان را راحت و آسوده ساخته، در پایان به علاقه لهوگرد کلاته و قلعه به ایشان عطا گردید قرین رفاهت شدند و تا حال روز مواظبت و دعا به دوام دولت اسلام می باشند و از این رفتار محاسن بار این دولت علیه که با وجود مخالفت مذهب نسبت به مردم شیعه به

روی روز آمده و می‌آید، اگر هزار جان و مال خود را نثار راه خدمت این دولت کند گویا هیچ نکرده است، زیرا هزار خانه که از مردم هزاره از دست مأمورین متعصبه فرار خاک خراسان شده‌اند، با اتحاد مذهب چیزی و پیشیزی از دولت بی‌حمایت ایران ندیدند و تمام به کد یمین و عرق جبین تحصیل امر معاش کرده و می‌کنند و اگر چنانچه کار کنان این دولت اقتضا و پیروی حمایت دولت متبوعه خود کنند و مردم شیعه را آزار و اذیت نرسانند، لازم می‌آید که تبعه خود دولت ایران پناهنده ظل حمایت این دولت شوند و ربقه اطاعت به ربقه انقیاد نهند ولی افسوس که کارگزاران متعصب چهره اتفاق را به ناخن جور می‌خراشند و بنیاد اتحاد اسلام را به تیشه بیداد می‌تراشند.

جراحت یافتن پنجاه‌باشی، خیرالله، از دست منگل‌های تبعه انگلیس

و هم در تضاعیف واقعات مسطور، خیرالله‌خان پنجاه‌باشی مقیم و حارس بندر کوتگی راه سیاحت و مشاهدت جانب محافظ‌خانه واقع موضع منه برگرفته، پنج نفر از مردم قوم لیوانی که عقب چوب می‌رفتند با او همراه شدند و آنگاه که در کوه مندهیر رسیدند، از بین جنگل واقع قرب زیارتگاه واقع طوطیا، صدای ضرب تبر شنیده چون متوجه شده نگریستند، سه تن از مردم منگل تابع انگلیس را سرگرم قطع کردن درختان ارچه بدیدند و ایشان از پنجاه‌باشی رمیده بگریختند و یکی از ایشان دستگیر شده دوتن دیگر آواز برآورده اغاثت، نمودند ناگهان از فریاد ایشان پنجاه تن از قوم ایشان حاضر آمده دو زخم تبر و یک زخم پیش‌قبض بر پنجاه‌باشی رسانیدند و درعین گیرودار چند تن از مردم قوم لیوانی پدیدار گردیده، منگلیان از دیدار ایشان بگریختند و لیوانیان پنجاه‌باشی را با تن زخم‌دار در محافظ‌خانه واقع کوتگی برسانیدند. بعد او ماجرا به عظام‌محمدخان حاکم جاجی و چمکنی نگار داده، و او جراح جهت مرهم نهادن و به التیام آوردن جراحت وی مأمور کرده مردم قوم لیوانی را نزد خود طلبید و ایشان را مسئول داشته معترض گردید که شما قبل از این التزام‌نامه‌ها داده بودید که حارس حدود اطراف و نواح خود بوده، مانع سرقت و جرح و قتل و غارت باشید، بنابراین رفته معلومات و نظریات حاصل کنید که این امر وحشیانه از دست کدام قوم به وقوع پیوسته است

و ایشان رفته مردم منگل سکنه مواضع گوبه زن و تری و سرسرنگ را گرد آورده گفتند که چرا از راه عدم استحقاق داخل خاک مملکت دولت اسلام شده مرتکب چنین امور خلاف شیوه اسلامی و آدمیت شده و می‌شوید؟ آنان پاسخ دادند که شما رعیت و تابع پادشاه اسلام و ما مطیع و منقاد و تبعه دولت انگلیسیم، پس چه رعایت همجواری و پاس اتحاد اسلامی و قومی و نژاد داریم که از حد خود پا پیش نگذاریم؟ پس هر چه از دست شما آید و هر کار که بتوانید به ما مضایقه و دریغ روا مدارید و ایشان این پاسخ اتحاد اسلام‌شکنانه آنان را نزد عظامحمدخان گذاشته بازداشتند.

نمی‌دانم ملانمایان نفاق و فتنه‌انگیز که در هر قلعه و قریه و قشلاق جا و سقناق دارند، چرا عموم حرف شنوندگان خود را امر معروف و نهی منکر که از لوازم فروغیه دین مبین خاتم‌المرسلین است و هدایت و ارشاد نکرده به موعظت و نصیحت از قتل و جرح و غارت و اسارت همدیگر باز نمی‌دارند و دلالت بر اتحاد و اتفاق نمی‌نمایند؟ و همه را رهگرای این امر و خطاب عام خدای نمی‌کنند که او تعالی فرموده است «وَ اغْتَصِبُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا» و رهنمایی اطاعت و متابعت پادشاه اسلام ننموده، متذکر این کلام نمی‌شوند «لیس لاحد من المسلمین ان یختار غیرالمسلم للامارة علیه» تا از اطاعت خود به دولت نصارا مفاخر و مباهی نیامده، بر برادران اسلامی خود تفاخر و تبخر نمایند، حکومت کفر را بر اسلام ترجیح نداده، ایشان را بر اسلام مستولی و مسلط نسازند و مسئول خدا و رسول نیامده در شکنجه اسارت بیگانگان آئین سیدالمرسلین نیفتند و در عوض این‌که مواظب این‌گونه امور دینی و مذهبی شوند تا می‌توانند آتش نفاق می‌افروزند و یکی را بر قتل و غارت و اسارت دیگری تحریک و ترغیب می‌نمایند و خانمان‌ها را سوخته قوه اجتماعیه اسلامی را می‌شکنند و هرگز از خواب غفلت و جهالت بیدار و در کارهای دنیا و آخرت هوشیار نمی‌شوند!!

تعیین مردم سرحدیّه تبعه دولتین افغانستان و انگلیس

الغرض عظامحمدخان ماجرای مذکور را معروض داشته، چون طرق و معابر مردم تبعه خارجه که چوب از جبال متعلقه افغانستان می‌بردند به حضرت والا معلوم نبود از او استفسار شده او نگار داد که اصل کوتل پیوار حق و حصه دولت افغانستان و دامنه شرقی آن که محل وقوع قرای پیوار و علاقه کرم است، در تصرف مستعمرانه انگلیس می‌باشد و مردم متوطنه مواضع هفت‌گانه آگدره و سرسرنگ و کوتری شیخ کاول و تری منگل و گوبه‌زن و گیدو و مجرغون که همه در زیر کوتل اتفاق افتاده‌اند، از تبعه دولت انگلیس‌اند و از موطن مردم مذکور که مواضع مسطوره باشد، تا سر کوتل پیوار دو گروه مسافت است و جمله قریه غجرغون مسکن مردم خروتی و دیگران همه موطن قوم منگل‌اند و درختان را از جنگلی که قطع کرده می‌برند، تمام در خاک افغانستان واقع است و مردم آگدره و سرسرنگ از راه چارخانه سرکوتری و قیمقی و چپری آمده درخت‌ها را بریده می‌برند و مردم تری و کوتری شیخ‌کاول از حد بالا حصار سرکوه و مسکن مردم گوبه‌زن و گیدو از راه واقع سر گوبه‌زن و چم‌مرغه و مردم غجرغون از جاده اسپین‌تنگی و ظفرچپری داخل خاک افغانستان شده سرقت می‌نمایند. و حضرت والا از این تفصیل و تشریح او رقم فرمود که: «چون تا کنون سر رشته کلیه در بین دولتین در این خصوص به روی کار نیامده است، خود عظامحمدخان مواظب حراست حدود خویش بوده واقعات و واردات را معروض دارد که حاضر و موجود بوده، پس از تأسیس سر رشته مربوطه به کارکنان آن حدود آگهی داده انضباط و انتظام داده شود.»

منکر شدن انتظام طرق سرحد و نصب علایم فاصله

و هم در خلال این حال، کرنیل گل‌حمید خان معروض داشته برنگاشت که در سنوات ماضیه سردار شیرین‌دل خان مرحوم قرار احکام ضیاء‌الملّه والدین مغفور معابر و مسالک سرحدیه را چنان انتظام داده و قرار نهاده بود که به‌جز از طرق پنجگانه کوتل پیوار و پتان و جاجی میدان و چرخ‌خی و طورابه، دیگر معابر همه

مسدود بوده، اشیاء و اجناس ممنوعه دولت را کسی جانب خارج مملکت حمل و نقل ندهد و تأکیدات زیاد در انضباط و انسداد سرحد کرده یکهزار و پنجصد روپیه به نام جریمه التزامنامه گرفته بود که احدی رفت و آمد در خارج و داخل نکند و نیز حارس و سرحددار از طرف خود جدا مأمور مواظبت و حراست سرحد کرده بود و پس از فوت او امور سرحدیه خلل پذیر گردیده و هم سردار مرحوم مذکور، نه حجره محافظخانه به سمت شرقی و هفت محافظخانه جانب سرحد جنوبی بنیاد نهاده آباد کرده بود که تا زمان حکومت سردار محمدانورخان و شرفالدینخان در هریک از محافظخانههای شانزدهگانه اعدادی از ابطال رجال قیام و در محافظت اقدام داشتند و اکنون تمامت آن محافظخانهها عموماً خصوص محافظخانههای واقعه مواضع بیتی و شیندند متصل مشرقی دلپلچۀ گربز و نریزه تنی که محل عبور و مرور زیادند، حارس ندارند و عبدالرحمنخان حاکم در امور سرحداری وقوف تام ندارد که ربط و ضبط امور سرحدیه را بنماید، چنانچه حضرت ضیاءالملّة والدین مرحوم علایم و امیال فاصله را از سنگ نسو و رخام امر ساختن و نصب و افراختن کرده و در خواست فرستاده چون سردار شیریندل خان مغفور جان به قابض ارواح داده ازدار فانی روی به سوی سرای جاودانی نهاد، آنها را کسی نیافراخته نپرداخت و سردار محمدانورخان که از فوت آن مرحوم مأمور حکومت شد، چهار میل از امیال مذکوره را در سرحد پتان نصب کرده بقیۀ آنها در موضع جاجی میدان بماند تا که استاد عظیم معروف به عظیموی آهنگر مأمور سوراخ کردن و نصب نمودن آنها در نقاط فاصله گردیده و او در آنجا حاضر آمده مسموع گشت که رمیاران و شبانان مردم طوری سنگهای علایم فاصله را که خام افراخته شده بودند، دوپست گام از خط فاصل جانب خاک افغانستان نصب و از محل معین تغییر داده‌اند و استاد عظیمو از شنیدن این خبر خواست که سنگهای مذکوره قرار اظهار مردم جاجی میدان در نقاط معینه فاصله نصب کند و سرحدداران انگلیسیه به افسر خود آگهی دادند که کارکنان دولت افغانستان از حد خویش تجاوز کرده پای تصرف در خاک مقبوضۀ انگلیس پیش نهاده‌اند و افسر ایشان از کرم حاضر سرحد آمده، استاد عظیمو را از نصب عمائد فاصله در نقاط معینه اصلیه مانع گشت و عمودها همچنان در سرحد بماند و خط فاصل از قلۀ

سگارام چوکی سپیدکوه واقع بین کرم و جلال آباد تا محافظ خانۀ واقع استیا طبیعی است که مردم کرم علایم فاصله را تغییر داده نمی‌توانند زیرا همه بر آبریزۀ حقوقیه واقع‌اند و از محافظ خانۀ واقع استیا تا موضع سلیمان چوکی غیر طبیعی است که تحدید و تعیین خط فاصل سرحد آن فعلی و صنعتی است و در این حدود اراضی و مزارع و مراتع مردم طوری و پتان با هم مخلوط‌اند و اگر چنانچه بخواهند علایم فاصله را تغییر می‌توانند بدهند و از سلیمان چوکی تا ناله تروه واقع تک و مفصل جاجی میدان و درکه میله قدرتی و بر سر آب ریزه اتفاق افتاده‌اند و از آنجا تا ترکلان ژری صنعتی و فعلی است که اکثر شبانان مردم طوری بخواهند می‌توانند حد فاصل را تغییر دهند و نیز در بین هر دو محافظ خانۀ مسافت هشت الی نه گروه فاصله است، اگر در بین آن دو محافظ خانۀ دیگر محافظ خانۀ احداث و آباد نشود، حراست معابر و مسالک معروف و غیر معروف متعسر بل متعذر است و حضرت والا نقل این عریضه و رقیمة عطامحمدخان حاکم جاجی و چمکنی را به عبدالرحمن خان حاکم خوست ارسال داشته برنگاشت که: «معلومات و نظریات خود را در این باب استکتاب نماید که سررشته انتظام آن حدود فرموده و به پای برده شود.»

ذکر مهاجرین دوروی نکوهیده‌خوی سرحد جنوبی

و از دیگر سوی در خلال احوالی که ثبت و رقم شد، اکثر از مردم افاغنه دولت انگلیس از راه هجرت داخل خاک جنوبی این مملکت شده و روز چند به سر برده، پس از آن که با خصم و معاند خود بند و بستی در خفیه به روی کار می‌آوردند و یا از طرف کارکنان دولت انگلیس تسلیت و مژده راحت و رفاهت می‌یافتند، مراجعت می‌کردند و نیز جمعی دیگر از سبب معاندت و مخاصمت خانگی و بین قومی یا مشاهدت فشاری از کارکنان انگلیسی خود را مهاجر قرار داده و در خاک این دولت آمده جیره و تقاوی و مزرع و مرتع حاصل کرده، باز به همان عادت جبلت خود باز همی‌گشتند. چنانچه مردم قوم ختک آمدند و رفتند و بعضی که از پیش آمده و نرفته با برخی که در این هنگام همی‌آمدند از آمد شد خفا در خارج باز نه ایستاده بلکه در خارج رفته ایذا و آزار به خصمای خود از

تبعه دولت انگلیس همی‌رسانیدند و هم‌چنین کسانی که از خاک این دولت مرتکب خطا و خیانتی شده در خاک آن دولت همی شدند با عده‌ای از دزدان یار گردیده بر تبعه این دولت ایذا و آزار و اضرار وارد همی کردند و اگر چه کارکنان این دولت از مهاجرین التزام‌نامه‌های ترک شرارت خطا و خیانت همی گرفت، ایشان ترک عادت وحشیت و منافقت خویش نکرده مباشر امور مختلفه فتنه‌انگیزانه همی‌شدند. و ماجرا از عریضه عبدالرحمن‌خان حاکم خوست به مسمع فیض مجمع والا رسیده ارقام فرمود که: «کسانی که به صدق هجرت کرده داخل خاک این دولت می‌شوند و او علم و یقین از حالت ایشان حاصل کند که به جز هجرت دیگر مدعا و مقصد و منافقت نداشته باشند، قرار سر رشته متعینه جیره به ایشان بدهد، باید در قرب سرحد گذاشته نشوند، زیرا از این‌گونه مهاجرین که در حقیقت و نفس‌الامر ایشان را مفاجرین بایست نام برد در نواح غزنین و هزاره‌جات و غیره محال بسی مفاسد از قبیل سرقت و غارت به روی روز آورده نسبت به اعداد رعیت ایذا و آزار می‌رسانند و حکومت از غفلت مأمورین دولت بر ارتکاب به افعال ذمیمه ایشان آگاه نگردیده، مفاسد عظیمه از قوه به فعل خواهد آمد و موجب هرج و مرج خواهد شد.»

استحکام سمت جنوبی و دفع اختلال مردم سرحدی

و در خلال این واقعات، حضرت والا عده‌ای از اتواب غرابین و شش پوندی و قاطری را با بسیار از تفنگ پناه‌پر و قورخانه مکفی جهت استحکام سرحد و دفع شرارت اقوام و قبایل سمت جنوبی گسیل ارگون و ادامت اقامت آنها در آنها فرمود. و از دیگر سوی جهان‌دادخان احمدزایی از قبایل سمت جنوبی که تمرّد و طغیان ورزیدن و فرار هند و دوچار ذلت و عسرت شدن او و تائب و نادم گردیدن و عهدنامه فرستادن و عفو تقصیر و اجازت مراجعت خواستن و مجاز و معفو و در کابل آمدن و مأمور حکومت آیبک شدن و سیاه‌چشمی ورزیدن و از آنجا خود سر و متمرّدانه در مچلغو به قلعه خود رفتن و تمرّد کردن او و سردار عبدالقدوس‌خان به او نوشتن و او را طلب کابل نمودن و نیامدنش از پیش گذشت، کفران نعمت اختیار، رهگرای بغاوت شد و حضرت والا اشتهاری مشعر بر خسارات و جنایات

او و احسانات دولت نگار داده، مصحوب محمدسرورخان پسر ملک پیردوست احمدزایی که شرارت و مفسدت پدرش و در سلک پیشخدمتان دربار منسلک آمدن خود او در جلد سوم گذشت، به نام بزرگان مردم جاجی و چمکنی و خوست و ارگون و حکام و افسران سپاه نظام مقیم مواضع مذکوره و گردیز و زرمّت چون عظامحمدخان حاکم جاجی و چمکنی و عبدالرحمنخان حاکم خوست و علیمحمدخان حاکم ارگون و عبدالعزیزخان برگد مقیم جاجی و محمدحسنخان برگد مقیم خوست و محمدقاسمخان کرنیل مقیم زرمّت و محمدصدیقخان برگد مقیم ارگون و قبایل اقوام حسن خیل و شالی خیل و اندر و سهاک و مردم سکنه دره و عیسی خیل و الله دین خیل و لعل گل خان حاکم گردیز و جنگی خیل و ابراهیم خیل و مردم جاجی و چمکنی و کتواز و جدران و منگل فرستاده انتشار داد که: «اهل و عیال و منسوبان جهان داد بدنهاد را در هر موضع که برسند و رهسپار طریق فرار شوند، نخست جد و جهد نموده دستگیر نمایند و احتیاط را مرعی داشته در بین ایل و الوس خود جا و پناه ندهند و ترک ننگ افغانیت نسبت به ایشان کرده، رهگرایی حمایت دولت و اتحاد اسلامیت و قومیت شوند.»

و از آن سوی جهان داد شرارت و جهالت نهاد شقاوت و ضلالت بنیاد، در قلعه واقع مچلغوی خود درآمده به تهیه آلات حرب عزم جزم کرده آهنگ رزم نمود و لعل گل خان حاکم گردیز از عزم رزم او آگاه گردیده و توان محاربت را با او در نیروی بازوی خود ندیده به محمدقاسمخان کرنیل مقیم زرمّت آگهی داد که: «زور من به جهان داد نمی رسد که با او بیاویزم و بستیزم و او به استصواب رأی و استصلاح خدمت دولت که در زرمّت مرحله پیمای خدمت بودند، پنجصد تن از فوج پیاده نظام را با دو ضرب توپ به سرعت باد و شتاب سحاب، در قرب قلعه او رسانیده اشتهار مذکور نیز رسیده منتشر گشت و از وصول آن راه چاره به روی جهان داد مسدود گردیده، از کمک و امداد قبایل مسطوره که اغوای ایشان را در خاطر داشت ناامید شد و از قلعه خود اندکی دور برآمده در مقابل سپاه نظام مزبور جای مدافعت گزید و زد و خوردی کرده آخر الامر تاب اقامت نیاورده مغلوبانه در قلعه درآمد، درب قلعه بریست و با تبعه خود به فراز باره و بروج شده دست

مدافعت کشود و اعداد لشکر نظام از خاک سنگری ساخته اصابت گلوله تفنگ را از خود بازداشتند و در نصف شبی سه تن از مردم جدران که از طرف قوم خود برای جهان دادخان پیام اتحاد و اتفاق در بغاوت آورده بودند، نزدیک قلعه او رسیده خواستند که به قلعه درآمده و تعلیمات از او حاصل کرده باز گردند و به اغوا والقای او لوای بلوا برافراخته با دولت طریق بغاوت سپارند، اما دستگیر سلطان محمدخان کبتان شده از رسیدن در نزد جهان داد بازماندند و جهان داد در بامداد این شب لشکر نظام و هر دو ضرب توپ را در مقابل درب قلعه و اطراف خود دیده در یأس و هراس افتاد و خود را دچار وخامت و تبه فهمیده، ناچار ملای خود را با قرآن مجید نزد کرنیل محمدقاسم خان فرستاده و قرآن را شفیع قرار داده به زبان ضراعت امان خواست، و او ملأ و قرآن را نزد حاکم گسیل داشته استصواب امان دادن و ندادن جست؛ و جهان داد از دیر بازگشتن فرستاده خویش بسی خایف و ترسناک آمده، با خامه انابت توبه و عهدنامه نگار داده با پسر و برادرزاده خود نزد حاکم فرستاد و حاکم به اتفاق کرنیل محمدقاسم خان وثیقه عهد او را با کلام مجید که شفیع جنایت و خطیث خود قرارداد بود و پسر و برادرزاده اش گسیل کابل نموده، کار را از محاربت و قتل و غارت به صلح و مسالمت انجام دادند و برخلاف بعضی حکام و افسران نادان ناکرده کار نظام به سر انگشت محاسن تدبیر او را رام و پذیرام ساختند و کلام را به کشیدن تیغ از نیام نرسانیدند از این جاست که گفته اند:

سگ کار دیده بگیرد پلنگ ز روباه رمد شیر نادیده جنگ

بسا منصب داران بی دانش اند که حرف جزیی را به مفاصد کلی منجر ساخته آتش فتنه می افروزند و خانه از خود و بیگانه را می سوزند و بسا اند که از روی دانش، سعایت و نکوهش توپ و تفنگ را به سخن و محامد و محاسن رفتار و کردار تبدیل داده خون نمی ریزند و به جنگ و ستیز نمی آویزند.

شرارت و وحشی‌گری مهاجر و غیره مردم سرحد

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، عده‌ای از سرقه مهاجر و غیره در اطراف قریه شاه طوری به قصد سرقت و غارت سیر و گردش اختیار کرده و فرصت به دست آورده، دواب و مواشی اهل قریه را غارت کردند و ایشان نزد علی محمدخان حاکم ارگون شده داد خواستند و او ایشان را امر و تأکید کرد که هر وقت از مردم وزیری سکنه خارج از خاک این دولت که پاسپرد نداشته باشند، و مترددینی که گمان دزد بر ایشان کنند، خواه از مردم داخل و خواه از خارج بودند و دارای پاسپرد نباشند گرفتار و نزد او احضار نمایند و از جمله ملک محمد کدخدای مردم شاه‌طوری، چند تن از مردم مسعود وزیری را از تبعه دولت انگلیس با چند تن دیگر که گمان سرقت و شرارت به ایشان داشت، از این امر سردار علی محمدخان به دست آورده، اسلحه ایشان را ضبط نمود و دوازده تن را گرفتار ساخته دیگران فرار کرده گرفتار نیامدند. و پس از به روی روز آمدن این‌کار، ماجرا نزد علی محمدخان بازداشته و او کس به تعاقب گریختگان گماشته، ملک نظر محمد را امر به احضار دوازده تن گرفتار کرده چون پاسپرد از حاکم غزنین به دست نداشتند و اظهارات گوناگون و بوقلمون نمودند، ایشان را در توقیف‌خانه درآورد و الله‌میر نام قوم احمدزایی اظهار نمود که از مردم سکنه موضع دانه از خاک مقبوضه و مستعمره دولت انگلیسم و در فوج نظام انگلیس ملازمت داشته به واسطه سرقت گرفتار و پس از چندی رها و از نوکری موقوف گردیدم و چون او نیز پاسپرد و سند ملازمت و محبوس و رها شدن خود را به امضای کارکنان دولت انگلیس نداشت، او را در توقیف‌خانه بداشت و دیگران بعضی خود را متوطن خاک مارچ و برخی متمکن موضع چنارارگون از داخل مملکت گفته یک نفر که از قوم وردک و برای اشتراک اجناس در ارگون رفته بود، اظهار نمود که من از زمرة دیگران نیستم و علی محمدخان همه را از اظهارات رنگارنگ ایشان که گوناگون سخنان گفتند، محبوس نگاه داشته ماجرا به حضور نگاشت. و حضرت والا ارقام فرمود که: «ایشان را هم‌چنان در زندان بدارد و در باب آنانی که خود را از مهاجرین سکنه توابع و نواح غزنین گفته‌اند، به ذریعه مکتوب حالت ایشان را از حاکم آنجا پرسیده و معلومات حاصل کرده بنگارد که بازپرس کرده کیفر داده شوند.»

منازعت قوم بازوخیل و تاروخیل

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطوره، مردم بازوخیل و تاروخیل از قاطنین موضع مجلغو بر سر حصه و تقسیم آب با هم درآویخته مجروح شدند و یک نفر از ضرب شمشیر و هفده نفر از صدمه سنگ زخم برداشته، دندان شش نفر سقط گردید و از دسته بازوخیل خان و سعید و فتح و جلاد نامان از گلوله تفنگ و یازده نفر از ضرب سنگ جراحت برداشته، مسمات گل بی بی به قتل رسید و لعل گل خان حاکم گردیز قرار عرض و اظهار ورثه کشتگان و کسان زخم یافتگان، قتله و جرحه را محبوس فرموده ماجرا معروض داشت. و حضرت والا ارقام نموده عموم جانبین را از قاتل و ورثه مقتول و جارج و منسوبان مجروح و شاملین نزاع و مجادله تمام طلب کابل فرمود و مطابق نظام نامه حکومت و قواعد شریعت، دفع نزاع و سیاست نمود.

مطیع و منقاد شدن جهان داد و نقل منشور والا

و مقارن این حال از عهد و انابت نامه جهان داد احمدزایی که کرنیل محمدقاسم خان و لعل گل خان چنانچه گذشت ارسال حضور نموده بودند، حضرت والا به خود جهان داد نگار داد که شرحی از اطاعت و انقیاد و عهدنامه سابقه وش فیع و میانجی قرار دادن قرآن را برای پذیرفتن عهد و میثاق حالیه خود رقم کرده از عناد عبدالقادر و فقیرمحمد و محمدسرور نامان شکایت کرده بودید که مرا بدنام و متهم ساخته اند و استدعای ملازمت پسر و برادرزاده های خود را کرده بودید که قرار سابق به همان خدمات خود برحال و سرافراز آیند و از ماجرا لعل گل خان حاکم و محمدقاسم خان کرنیل نظامی و ملا جلاب الدین خان قاضی و ملا عبدالرحمن خان مفتی و عرب شاه خان و فقیرمحمدخان نیز از مستدعیات شما رقم نموده بودند که جواب آن را ارقام و ارسال و امر نمودیم که به شما برسانند و نگار دادیم که از وعد و وعید پادشاهی در بیم و امید و نیک آگاه شده بدانید که قرار وعده سرکار ما جان و مال و ملک و اولاد و ناموس شما در امان خواهند بود، زیرا وعده ما خلاف و دروغ نیست و قرار وعید ما همه در محل خطر و زیان بوده برباد خواهند

رفت و هم‌چنانکه در وعده ما خلاقی نیست در وعید ما نیز خلاف نخواهد بود و همانا این نگارش ما را مأمورین دولت به شما رسانیده خواهند بود و از پرتو وصول آن، جانب راحت و امن و رفاهت اولاد و منسوبان و ناموس خود را اندیشیده عازم تقبیل سده علیا شده خواهید بود و سرکار ما بر طبق وعده صادقه خود با شما همان ملاطفت و مرحمت و عفو خطیث شما که مندرج منشوراند، رعایت خواهد نمود. و اگر چنانچه طرف ناآرامی خود میل داشته باشید، مأمورین و چاکرانی که در آنجا مأمور و مواظب خدمت‌اند، هریک از وعد و وعید را به محل اجرا خواهند آورد و اکنون مجدداً می‌نگاریم که حکم و وعده و وعید سرکار ما همان است که ارقام پذیرفته است. پس اگر سر و مال و اولاد و ناموس و علائق خود را در امن می‌خواهید و سلامت همه را به کار دارید، بلا تعطیل و درنگ آهنگ آمدن به حضور کنید تا نوازش ما قرار مندرجات همان منشور به منصه ظهور پیوندد و شما در مهد امن و امان و راحت و رفاهت آرام و آسوده شوید و الا اگر سر و مال و اولاد و ناموس خود را تباه می‌کنید بکنید. خدمه و چاکران دولت امور وعیدیه را نسبت به شما از قوه به فعل خواهند آورد.» و او از این ملاطفت شاهانه قوی‌دل گردیده، جبین ضراعت‌سای عتبه علیا آمده مورد التفات شاهانه گشت و چون منافق بود و همواره راه حصول رخصت می‌پیمود در پایان کار چنانچه بیاید، بغاوت اختیار کرده مردم منگل را به فتنه برانگیخت و لقمه توپ شد.

مأمور شدن وفد استرداد اموال مسروقه تبعه دولتین

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، از سرقت و قتل و غارت تبعه سرحدیه دولتین افغانستان و انگلیس که در توابع و نواح خوست و جلال‌آباد و ارگون از دستبرد اشرار جانبین به روی روز افتاده خانمان‌های همدیگر خود را با اتحاد قومیت و ملیت و ایلیت و دین و مذهب برباد حوادث و نهب داده بودند. از استدعای ویسرای کشور هند که خواستار دفع نزاع و حق‌رسانی رعایای جانبین و استرداد دواب و مواشی و مال و منال طرفین و ادای دیه سفک دماء کرد. حضرت والا، عبدالکریم‌خان سابق حاکم و ملا عبدالحق‌خان قاضی جلال‌آباد و منصورخان

حاکم و ملا عبدالقدوس خان قاضی مقر، سابق قاضی پنجشیر و دین محمدخان و ملا مشکین، سابق قاضی مقر و ملا خیرالدین قاضی بیدک را وفد مصلحیه قرار داده، مأمور رفتن در سرحدات شرقی و جنوبی کرد و به ذریعۀ اشتهار حکام ارگون و خوست و جاجی و چمکنی و لهوگرد و گردیز و زرمت و غزنین و مقر و جلال آباد چون علی محمدخان و عبدالرحمن خان و عظامحمدخان و عبدالرسول خان و لعل گل خان و فتح الله خان و غلام حسین خان جنرال و نوراحمدخان و محمدحسین خان سرهنگ را با رعایای سکنة توابع و نواح محال مذکوره ارقام و آگاه فرمود که برای فیصل و قطع بعض معاملات مسروقه و منهوبه و قتل و تاراج که در بین تبعۀ سرحدیۀ دولتین به روی کار آمده و روزگار طرفین را تیره و تار ساخته است، مقرر و مأمور آمدند و کار نویسندگی ایشان به میرزا میر محمدعلی خان سابق سرکرده بولک اول اداره تحریرات و خارجه و میرزا عبدالرحیم خان مفوض گردیده، البته وارد علاقہ جات مذکوره خواهند شد و از طرف دولت انگلیس نیز هیئتی تشکیل یافته گسیل خواهد آمد، بنابراین آگاهی و استحضار داده شد که اولاً تمامت واردات و معاملات و جنایات و خسارات واصله را که از رعایای آن دولت نسبت به تبعۀ این دولت به روی روز آمده اند فراهم آورد تا روز ورود این هیئت با عداد مردمی که زیان به ایشان وارد آمده است، آماده خواهند کرد و مردم جور دیده زحمت کشیده [را] آگاه خواهند نمود که بیجا و غایب نباشند و سند اثبات مدعای خود را کامل حاضر و موجود داشته باشند تا در وقت مذاکره از جواب عاجز نیایند و گاهی که هیئت مصلحیه وارد و حاضر آیند، فقرات فراهم آورده خود را بلا درنگ تسلیم هیئت مصلحیه کنند تا ایشان با فقراتی که در اداره تحریرات رسیده و از آنجا برداشته با خود برده اند، مقابله کرده، بعضی فقراتی که به اداره تحریرات حضور نرسیده باشد، درج طوماری که با خود برده اند بنمایند. ثانیاً در باب مخارج و مصارف این هیئت دستورالعمل جداگانه در دست خود دارند که مهر و امضای پادشاهی را دیده، قرار همان دستورالعمل اجرای کار ایشان را خواهند کرد که در علوفه و آذوقه و راحلۀ خود محتاج نشوند. و این هیئت وارد سرحد شده با کمال متانت حق رسانی و دفع منازعت از قوه به فعل آورده پس از انصرام مدتی در کابل بازگشت.

استدعای در کابل آمدن ملاپیونده مسعودی

و هم در خلال احوال مسطور، ملاپیونده مسعودی که از فوت و ارتحال حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم تا این هنگام از راه تسلیت در تعزیت و قرائت فاتحت در کابل نیامده بود، مکتوبی نزد علی محمدخان حاکم ارگون فرستاده استدعای اجازت آمدن نمود و او مکتوب آن عالم ربانی و فاضل روحانی را ارسال حضور داشته، حضرت والا برنگاشت که: «آمدن ملای مذکور از راه تعزیت فوت امیر مرحوم و تبریک و تهنیت جلوس میامن مأنوس ما به حضور عیب و ایرادی ندارد، لیکن افزون از بیست الی سی نفر همراه خود نیاورد.» و از پرتو وصول افکندن این اجازت، شرفیاب حضور آمده، پس از ادای مراسم تعزیت و تقدیم تهنیت مراجعت کرد.

تکرار عرض امین المکاتیب در باب املاک به جور فروخته شده رعیت

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که رقم شد، کسانی که زیان قوم‌داری و شفعه‌داری دیده و بی‌ملک و خانه و جای گردیده بودند از اشتهاری که در باب پذیرفته شدن مستدعیات ایشان چنانچه گذشت انتشار یافته بود قانع نگردیده، نظر به الطاف شاهانه و انتشار اشتهارات عادلانه، دوباره عرایض همگنان که املاک ایشان به اسم قوم‌داری مأمورین باقی‌ده دولت ضبط و به شفعه‌داری فروخته شده، به اداره تحریرات پی از محال ولایات رسیده استدعای حق‌رسی کردند و سردار عبدالوهاب خان امین المکاتیب از خیرسگالی و نیک‌افعالی خویش دوباره معروض حضور داشت که شاید امری در خصوص استرداد املاک و سرای‌های ضعفای رعیت که به نام قوم‌داری و شفعه‌داری به نصف و ثلث بهای حقیقی خود فروخته شده‌اند صادر گردیده، مراسم احیای حقوق به روی روز آید و اعداد رعیت آسوده و مرفه‌الحال شوند و برنگاشت که: «املاک کسانی که در عهد ضیاءالملّة والدّین مرحوم به واسطه باقیات و جرم و غیره به نام شفعه‌داری یا حکم اجباری فروخته و ضبط شده است، اکنون عرایض بسیاری در این خصوص مشعر بر دو مطلب در

اداره تحریرات رسیده و پیهم می‌رسد اول، این‌که املاک ایشان در آن وقت از تقاضا و شدت مأمور و محصل به نصف و ثلث بهای اصلی و حقیقی خود به فروش رفته که در ابتیاع و اشتراک آن غبن فاحش به روی کار آمده است. دوم، بعضی عرض کرده و می‌کنند که املاک و اراضی و عقار ما به تاوان پدر و برادر و برادرزاده و اقوام قریبه و بعیده ما به غبن فاحش در معرض بیع و شراء درآمده‌اند در هر دو صورت استدعا دارند که اشخاص مشتری، بهایی را که داده‌اند پس از ثبوت غبن فاحش در نزد حاکم شرع مطهر گرفته، املاک و سرای‌های ما را رد نمایند.» و حضرت والا در این امر که والد ماجدش عمل به کریمه «لا تزر وازرة وزر آخری» نکرده و بدون رضای مالک و به خلاف شرع انور به اکراه و اجبار در محل اجرا آورده بهای همه را تحویل خزانه دولت فرموده بود، نظر به این‌که مال میراث از هر ممر که باشد به وارث حلال است و مشغول‌الذمه مورت می‌باشد، در پاسخ عرض سردار عبدالوهاب‌خان رقم فرمود و سد عرایض نمود که: «استرداد این قسم خانه‌ها و املاک بسیار مشکل است و مطلق چاره ندارد زیرا در زمانی که بقایای دولت یا دیگر حقوق بلااستحقاق اجباراً بر ذمت آنان قرار گرفته و محصل‌های شدید برای حصول مأمور بوده و به‌جز همان ملک و خانه دیگر مکنّت و ثروت و محلی نداشته یا از حضور قبله امجدم به واسطه حضور مبلغ باقی و خلاصی آنان از شکنجه محصل، امری صادر فرموده که املاک و خانه‌های ایشان را به هر قدر مبلغی که بها نهاده باشند به کاستن سدس آن که یک رویه ده شاهی به شمار آید و یا کمتر، حکماً و جزماً به شفعه‌داری بفروشند یا خود ایشان به آرزوی استخلاص خود از دست محصل بهای آن را اندک معین کرده فروخته‌اند. حالا چگونه امر پس دادن آنها بشود؟ پس باید عرض هیچ یکی در این خصوص شنیده نشود.» و از این نگارش والا کسانی که املاک و مزارع و مساقات ایشان به امر دولت فروخته و بهایش در خزانه اندوخته شده بود، مأیوس و از حقوق خود محروم گردیدند.

تجاوز کردن مأمورین انگلیس از سرحد

و از دیگر سوی در خلال این حال، شش [تن] از خدمه دولت انگلیس با سه تن از مردم منگل تبعه دولت متبوعه خود مسافت دو کروه از خط فاصل سرحد دراین سوی تجاوز کرده و هفده تن از قوم لیوانی جاجی از تبعه این دولت سر راه عبور ایشان را گرفته از جمله سه تن را دستگیر کردند و شش نفر فرار نموده به دست نیامدند و عبدالعزیزخان برگد هر سه تن را مقید داشته، ماجرا به حضور نگاشت. و حضرت والا در روز پانزدهم ماه رمضان در حین توقف غزنین که هنوز لوای مراجعت جانب کابل کشاد نفرموده بود ارقام فرمود: «هر واحدی از قوم لیوانی را که اقدام در این امر کرده و بر مرام فایق آمده‌اند، یک طاقه لنگی زرین به نام خلعت و انعام عطا کند که مجموعاً هفده طاقه به شمار آید.» و هم نگار داد که: «از طرف خود به حاکم علاقه کرم بنویسید که اشخاص تبعه دولت متبوعه شما از راه بی‌قانونی با سلاح حرب، داخل خاک این دولت شده بودند و ما ایشان را با اسلحه‌ای که داشتند، نزد شما رجعت دادیم و در باب بازپرس این‌گونه حرکات مخالفانه هرگونه که مجاز باشید در محل اجرا خواهید آورد و در آتیه از حالت تبعه دولت مطاعه خود آگاه بوده نخواهید گذاشت که مرتکب حرکت خلافی شده در این‌گونه امور اقدام نمایند.»

انتشار اشتهار طلب اعانه برای اجرای امور دینیّه

و هم در خلال احوال مذکور، به استصواب آرای اهالی شورای خاص و امضای حضرت والا اشتھاری با کتب سپید زیاد در باب طلب اعانه برای اجرای امور دینیّه نگار و انتشار یافت که: «بر ضمایر دیانت‌ذخایر کافه مسلمین صلاحیت‌کیش و عامه مؤمنین خیراندیش مخفی مباد که در این زمان میمنت اقتران که زمام مهام امارت و فرمانروایی دولت خداداد افغانستان را حضرت احدیت جل ذکره در قبضه اقتدار بنده راجی رحمت رب العلمین، سراج‌الملّه والدین ما نهاده و ربه اطاعت و انقیاد اوامر و نواهی ما را بر ربه تمامت سکنان ملت اسلامیّه افغانستان گذاشته و مسلک واحد «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» را فرض و

لازم داشته است، پس سرکار ما در ازای شکریه این نعمت عظمی و عطیت کبری بر ذمت همت والا نهمت خود واجب و لازم پنداشته‌ایم که اوقات خویش را در اجرای احکام شریعت غراء و ایجاد اسباب رفاه خلق‌الله صرف نماییم، إن شاء الله تعالی، و احکام شریعت ملت بیضا که مبنی بر دو بنای عبادات و معاملات است و از عبادات فی‌الجمله خاطر لطف مظاهر والای ما را به مضمون هدایت مقرون «ظنوا المؤمنین علی انفسهم خیراً» اطمینانی حاصل است و اولاً در ترتیب و انتظام بنای معاملات به توسط و اهتمام علمای کامل و فضیلتی عامل به ترویج مسایل قویه متفق‌علیها و ترک و تردید روایات ضعیف، مختلف‌فیها توجه فرمودیم تا کتابی که منقول و مستنسخ از جمیع کتب معتبره فقهیه باشد و نتایج و فواید آن پس از چاپ نمودن و از طبع برآمدن جلوه ظهور خواهد نمود به تألیف رسید و در باب بنای عبادات چون در این هنگام موبک خجسته‌کوکب همایونی جهت سررشته سامان و تهیه اسباب رفاه و حصول معلومات از حالت رعایای متوطنه سمت شمالی دارالسلطنه، رونق‌افزای علاقه کوهدامن و ریزه‌کوهستان گردید و اکثر امور آن مردم به توجه خاطر عاطفت‌مظاهر ما انتظام پذیرفته، چون به دره پنجشیر تشریف‌فرما شدیم و در آن کهسار به فکر دقیق و نظر عمیق ملاحظه شد، اکثر مردم آنجا از مسایل ضروریه شرعیه و اصول و فروع دینیه و عقاید لازمه و روش و رفتار مذهبی و اسلامی خود به علت عدم تعلیم و تعلم بی‌خبر به نظر آمدند و از این‌جا قیاس کرده می‌شود که البته بعضی از مردم سکنه دیگر کوهستانات مملکت افغانستان نیز به همین منوال خواهند بود و راه بی‌دانشی در امور دینیه خواهند پیمود. و از آنجا که همواره خاطر حق‌مظاهر ما متوجه احیای سنت و کتاب و اجرای اوامر و نواهی خطاب صواب و رفع بدعت و دفع جهالت و ضلالت است، رأی هدایت انتها اقتضا نمود که سررشته امر معروف و نهی منکر و انتظام و تأسیس تعلیم و تعلم مسایل ضروریه دین مبین و سلوک به مسلک هدایت و اجتناب از طریق و معبر غوایت و جهالت به‌نوعی برای مردم کوهستانات افغانستان نهاده آید که احدی از این حصه بی‌بهره نماند. پس به این قسم مقرر نمودیم که بیست و چهار هزار روپیه کابلی در یکسال نه همه‌ساله، از عواید جزیت‌الهنود و در سالی دوهزار روپیه از عین‌المال خود با هر قدر مبلغی که از ریع و دخل اوقاف بعد

از وضع مشاھره و معاش ائیمه صلوات و مؤذنان مساجد دارالسلطنه کابل که جدید تجویز و تأسیس می شود افزون آید، برای مصارف این امر خیر داده شود که به خرج برسد، لیکن به این قرار که سیاهه هر محل از محال و قریه از قری به معرفت حاجی ملا عبدالرزاق خان ملای حضور دیانت ظهور تقدیم گردد بعد در مواقع لازمه که معلم نباشد، معلم و در مواقعی [که] مسجد نباشد مسجد مقرر و آباد گردد و قرار استعداد مردم هر محل مسجد ساخته و پرداخته آید و مشاھره و معاش معلم از مبالغ مذکور معین شود تا اهالی هر قریه و دهکده در مسجد نزد معلم شده مسایل ضروریه و لازمه دینیه خود را از قبیل عقاید ضروریه اصول دینیه و مسایل فروعیه از امثال وضو و غسل و تیمم و نماز و روزه و زکات و حج و جهاد و حلال و حرام و غیره امور مذهبیہ بیاموزند. و بعضی اشخاص که سواددان و قوه خواندن دارند، از روی کتب دینیه و مذهبیہ بخوانند و کسانی که قوه خواندن ندارند، شفاهاً تعلیم گرفته، از ضروریات دین مبین مستحضر شوند و در هر علاقه که در تحت یک محکمه شرعیہ باشد یک نفر عالم متدین به طور محتسب و ممتحن با دستورالعمل جداگانه مقرر می شود که در قریه جات علاقه تابع مأموریت خود گردش کرده، از کبار و صغار اهل قریه به امتحان، علم حاصل کند که کدام یک از مسایل ضروریه مذهبیّه خود بهره یاب گردیده و کدامین محروم و ناکامیاب مانده اند؟ بعد از آن که این تأسیس فیض توفیق به تأیید خداوند به روی کار آمد و عموم از مسایل ضروریّه خویش مثل عقاید و نماز و روزه و جهاد و اطاعت و انقیاد پادشاه مسلمان عصر خود آگاه و دانا شدند و توجه خاصّه پادشاهی منتظم و مروج گشت **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** تعالی تمام اهل اسلام سکنه این مملکت به راه مستقیم شریعت مستحکم آمده از این فیض عظیم بی بهره و نصیب نخواهند ماند و ثمره و نتیجه آن موجب ترقی دین و دولت و باعث راحت و رفاهت ملت و اتحاد و اتفاق اسلامیت و مورث ارتباط قوه اجتماعیت خواهد بود، زیرا هر ملت به واسطه دین که اساس روحانیت است، صورت اتحاد و اتفاق و اجتماع گرفته محکم و استوار می گردد و بدون دین به قیل و قال بی اساس که مأخذ صحیحہ نداشته هرگز قوام نگیرد و دوام نپذیرد و نیز نخواستیم که برادران اسلامی ما از این فیض دنیا و عقبی و فانی و جاوید بی بهره و نصیب باشند،

بنابر آن این کتب سپید را مقرر فرمودیم که هرکس به رضا و خواهش و میل خاطر خود ابتغاء لمرضات الله، از مشاھر و معاش خود خواه یکبار و خواه سال به سال، برای مصارف خیریه مذکوره بدهد، در زیر اسم خود را در این کتاب امضا نماید که این قدر مبلغ می‌دهم تا به خواست خداوند سر رشته این امر به درستی قوام پذیرفته دوام گیرد و عموم در این ثواب شریک و سهم گردد و هم‌چنین اشخاص بی‌تنخواه و مشاھر که خود را از حصول این فیض محروم نسازند در اوراق سپید این کتاب اسم خود و پدر و جای و کسب و مبلغ خود را که خیال دادن آن کند بنویسند که إن شاء الله امری که پیشنهاد خاطر ماست اجرا و انجام یافته، ثواب دائمی برای ما و شما باقی بماند انتهی.»

و از انتشار این اشتها اگرچه مبالغی فراهم آمد، صورت اجرا نیافت، تا امیر امان‌الله خان غازی تعقیب این امر نموده، اساس مکاتیب عدیده نهاد و عموم رعیت قرار رویه سه پیسه بر مالیات اراضی و عقار خود بر سیل دوام افزوده، بیست یک مالیات افغانستان که تقریباً سه کرور رویه به شمار می‌آید افزون گردیده، تخمیناً پانزده لک رویه برای مصارف این امر بر وزارت جلیله معارف همه‌ساله عاید آمد.

سرقهت محیلانۀ بعضی مردم گردیز

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت مسمات بی‌بی کو بنت امیر و بی‌بی آراسته بنت بخشی هردو تن زنان علی‌گل نام متوفی، شام هنگامی در خانه مسمات حوا زوجه یارگل نام گردیزی شده از طرف شوهر او گفتند که شوهرت در خانه ماست، مبلغی را که در صندوق است بدهید و او آن مبلغ را برداشته در خانه علی‌گل رفت و بنگی و خوش‌دل پسران علی‌گل و میرعلم و مندو و جاجی و خدادوست و محمد دوست نامان را نشسته دیده، شوهر خود را در میان آنان نیافت و زنان علی‌گل با این شش نفر که در خانه ایشان نشسته مترصد سرقهت بودند، دهن زوجه یارگل را بر بسته و رویه را از نزد او گرفته، شب‌شب با دهن بسته او را در خانه خدادوست رفیق خود رسانیدند و هم‌چنین پس از نصف شب مسمات نارنج را نیز آورده با او ملحق کردند و نارنج به نوعی که دانست و توانست پس از زحمات نقل مکان که از اظهار خود او ثبت می‌شود، خود را در محکمه شرعیه نزد

قاضی رسانیده اظهار کرد که نیم شبی میرعلم نام پسر رسول خان در خانه ام آمده قرض خواست و گفت قرض شما را با تنزیل آن می‌دهم و یکصد روپیه که داشتم برداشته و در خانه میرعلم برده، دیدم که محمد دوست و خدادوست و بنگی و خوش دل و مندو نامان نشسته‌اند. همه ایشان آن پول را از نزدم گرفته و دهنم را بسته شب‌اشب در خانه محمد دوستم بردند و در آنجا مسمات حوا را نیز نشسته دیدم و شب دیگر خدادوست و محمد دوست و مندو هر سه تن ما دو تن را از آنجا کشیده و در علاقه قوم منگل رسانیده در خانه بداشتند که نام مالک آن را نمی‌دانم و ایشان ما را تسلیت داده گفتند که رفته برای هردوی شما لباس مردانه آورده و شما را به تغییر لباس در تیراه برده می‌فروشیم و در آنجا از خانه‌ای شوهر خود آسوده‌تر می‌شوید. و روز مالک خانه در صحرا رفته، ما دو تن برآمده به جای خود آمدیم و لعل گل خان حاکم و قاضی گردیز کس فرستاده آن دزدان آدم فروش امر احضار کردند و از جمله خوش دل و بنگی که در کابل آمده بودند به دست نیفتاده، هم چنین محمد دوست و خدادوست با اهل و عیال خود فرار گردیده پدیدار نیامدند و میرعلم و مندو را فرستاده حاکم حاضر آورده، ایشان از کردار ناهنجار خود انکار نمودند و ایشان از هردو تن ضامن گرفته ماجرا معروض داشتند. و حضرت والا در روز پانزدهم مذکور ماه رمضان رقم فرمود که: «میرعلم و مندو را محبوس کرده، از شوهران حوا و نارنج پیرسند که چه می‌گویند و از زنان علی گل متوفی نیز جويا شوند که او را برای چه در خانه خود برده بودند؟ بعد معروض دارند.» و هم کوتوال کابل را آگهی داد که بنگی و خوش دل را به دست آورده محبوس کند.

شرارت دزدان توابع خوست و ارگون

و مقارن این حال، هفت تن از فوج پیاده نظام هروی در روز بیستم رمضان از محافظ خانه که قیام حراست در آن داشتند، جهت علوفه در ارگون شدند و از آنجا سه تن ایشان هر یک محمد کریم و تاج محمد و رمضان جانب اقامتگاه خود بازگشته در بین هنگام عشاء و شام در حد کوه واقع قرب سروبی رسیده، دزدان بر هرسه تن بتاختند و از ضرب گلوله تفنگ محمد کریم و تاج محمد و رمضان مقتول

گردیده و قرار اظهار هر دوتن مجروح دزدان از قوم خروتنی بودند. و محمدصدیق خان برگد پس از اطلاع سلطان محمدخان کرنیل را مأمور مشاهدت مقتل کرده، او یک میل تفنگ دزدان را که در جای ایشان مانده بود، با اظهار سپاهیان مجروحه نزد برگد آورده او آن را ارسال کابل نمود و حضرت والا رقم کرد که: «سعیدخان را که سپاهیان از آوازش شناخته‌اند محبوس نموده، از بزرگان آن تفحص کند و معلومات حاصل کرده معروض دارد که مراسم بازپرس و سیاست به روی روز آید تا دیگری مرتکب چنین اقدامات نشود.»

وقایع ماه شوال سال هزار و سه صد و بیست و سه هجری

در روز غره شوال، مراسم عید سعید فطر از ادای نماز و شلیک یکصد و یک ضرب تبریک در عیدگاه و سی و یک ضرب توپ در حین جلوس ذات شاهانه بر تخت محفل عید در سلام‌خانه و صرف شیلان عام و عطایای حلویات به خواص و عوام و بذل عیدی به پای رفته، در روز دوم شوال به عادت مرسومه تمامت اعیان بار از لشکری و کشوری از در تبریک عید نزد سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه شده از صرف طعام و اخذ حلویات متلذ و شیرین‌کام آمدند و در روز سوم بعضی از خواص به درب حرمرای شاهی از راه تبریک عید، به سلام بانوی مشکوی حرم احترام علیاحضرت سراج‌الخواتین حاضر گردیده، از اخذ حلویات مقضی‌المرام گشتند.

شرح حال یوسف نام جاسوس روس

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، محمدیوسف نامی از مردم اسلام نوعی متوطن ماورای نهر جیحون پا از راه مستقیم شریعت آئین حضرت ختمی مرتبت بیرون نهاده به امید حصول معاش دنیا، آخرت خویش را بر باد داد و جاسوسی دولت روس اختیار کرده وارد مزارشریف شد و خود را حاجی و سالک

مسلك مكه معظمه اظهار نموده راه تحصيل معلومات و نظريات از اوضاع حكومت و رعيت و اجراى امور و چگونگى سياست اين دولت و تعيين طرق و معابر و مواضع و محال پيمودن گرفت و از كردار و رفتار جاسوسانۀ خویش در انظار غنى و درویش مظنون به تجسس و تفتيش سریه آمده گرفتار گشت و دچار استنطاق گردیده، اقرار و اظهار كرد كه از جانب كاركنان روسى مأمور نقشه كشى مزارشريف و توابع و نواح و طرق شوارع آن و جاسوسى ام و منصب صوبه دارى دارم و نیز شنایر نام يهودى كه دارای منصب كبتانى است با چند نفر به هر طرف مأمور و ره سپر نقشه كشیدن آمده است. و سردار عبدالله خان حكمران تركستان اين اظهار او را ارسال كابل داشته خودش را در تحت حراست نظر بداشت. و حضرت والا در روز هشتم شوال برنگاشت كه: «او را به حفاظت گسيل كابل نموده شنایر يهودى را با سایر رفقاییش نیز اگر به دست آمد رهسپار دارالسلطنه نماید كه همه از راه هند تبعید شوند.»

مصادرات فوج دار و كدخدایان كوه سپین

و هم در خلال این حال، شرحی از جور و ستم و مصادرت عبدالغفارخان علاقه دار كوه سپین كه به توسط كدخدایان مردم آنجا نسبت به اعداد رعیت از قوه به فعل آورده، دود آه مستمندان را به اوج دعا متصاعد ساخته بود، از عرایض وقایع نگاران آنجا به گوش دادنیوش حضرت والا رسیده میرزا محمدحسین خان مستوفى الممالك مأمور تحقیق و تحصيل علم بر صدق و كذب این كردار فوج دار شد و او عرب شاه نامی [را] مأمور تمییز و تفتيش حق و باطل و امر كرد كه در كوه سپین رفته، از مصادرت كدخدایان كه از اعداد رعیت و تحصيلدار مبالغی گرفته اند معلومات حاصل نماید و اگر بى سند گرفته باشند، رسید رعایا را از كدخدایان و سند كدخدایان را از تحصيلدار تحصيل و تسلیم ایشان كند.» و از وصول و ورود او در كوه سپین ضعفاى رعیت آن سرزمین از مصادرات و جور و ستم عبدالغفارخان علاقه دار و كدخدایان خود نزد او عارض شده داد خواستند و مبالغی را سیاهه و پا به مهری داده از جمله مستان نامی به عرض رسانید كه علاقه دارم به اتهام سرقت مال تجار به زندان توقیف انداخته ملاك مال با من دعوى و مخاصمه

ندارند و دزد می‌پندارند و عرب‌شاه از اظهار او به عبدالغفار خان علاقه‌دار نگاشته، سبب حبس و توقیف او و عرض رعایا پیرسید و او پاسخ نداده حاضر نیز نیامد و از این سرکشی و تمرد او لعل‌گل‌خان حاکم گردیز به ذریعه ناظر محمدصفر خان امین‌الاطلاعات، به حضور والا آگهی داد و ناظر مذکور از حضور امر تحقیق و مصادرت فوج‌دار را به نام لعل‌گل‌خان به صدور آورد و از این عریضه لعل‌گل‌خان و صدور امر والا عبدالغفار خان آگاه شده، عریضه او را حمل به تحریک و ترغیب عرب شاه ممیز نمود و شرحی از سوء سلوک او نسبت به خود با نامه سعایت به حضور والا نگاشت که عرب‌شاه‌خان ممیز و مفتش علاقه زرمتم به امور مرجوعه و موظفه من خود را دخیل کرده، کسانی را که نزد خود جلب و طلب می‌نمایم ایشان را مانع می‌شود، چنانچه شهباز و الله داد و الوخان و عمرا نامان در محکمه علاقه‌داری حاضر و عارض آمده اظهار کردند که از هندوستان جانب اوطان خود می‌آمدیم در حد کوه سپین پانزده نفر دزد ما را غارت کرده شناخته نشدند که از کدام قوم بودند و دو نفر بقال که همراه عارضین بودند اظهار نمودند که مستان و بوستان نامان از قاطنین کوه سپین با دزدان بودند و من هر دو تن را جلب و امر احضار نموده عربشاه ایشان را از حاضر آمدن بازداشته مأمور مرا بی‌نیل مرام بازگردانیده است و مقارن این حال، عربشاه از جای خود راه محکمه شرعیه برگرفته، ملک لعل‌میر و ملک شیردل با پسران و برادران خود که پهلونشین و نفع‌رسان عبدالغفارخان علاقه‌دار بودند، سر راه او شده از ضرب گلوله تفنگ و سیلاوه و پیش قبض جراحات صعب به او رسانیدند و ماجرا از عریضه لعل‌گل‌خان به مسمع فیض مجمع والا رسیده، در روز دوازدهم شوال ارقام رفت که: «جارحین را با مجله شرعیه گسیل کابل و تحویل محکمه کوتوالی کند، چنانچه ایشان در کابل رسیده به اندازه‌ای که سزاوار بودند زجر و توبیخ و مکافات دیدند.

تأسیس ارم باغ برای سیر و تماشای زنان کابل

و هم در این حال، عرایض عموم قبایل و طوایف افغان از درانی و غلزایی و غیره در پاسخ اشتهاری که از لقب پدر مهربان دادن مردم شمالی به ذات شاهانه انتشار

یافته بود، به لفظ مهربان پلاری و از دیگر طوایف همان لفظ پدر مهربان متوالیاً رسیده همه ضبط دوسیه دولت گشت و حضرت والا از وصول این عرایض لقب پدر مهربان خود را پدر ذکور و اناث عموم مردم افغانستان فرض کرده، ذکور را به منزله پسران و اناث به مثابه دختران خویش شمرد و باغ امیر شیرعلی خان مرحوم واقع شمال مغرب شهر کابل و ده افغانان را ارم باغ نام نهاده، زنان عموم اهل شهر را اذن دخول در آن باغ داد و دونفر از کلانتران موسپید شهر را به نوبت به درب باغ مأمور نشستن و حراست عصمت زنان نمود و گاه گاهی ذات شاهانه در آن باغ تشریف برده و تنها در باغ درآمده، دخترخواندگان خود را از مصاحبت خسروانه خرسند و شادخاطر همی ساخت و از این رفتار پدرانۀ ذات ملوکانه بعضی غیرتمندان نسبت به زنان خود بدگمان شده در خلا و ملا، از کردار حضرت والا سعایت و شکایت همی کرده، زنان خود را از رفتن در آن باغ مانع آمدند و اکثر که طالب جاه و عزت خواه بودند، از این امر ابا نکرده، زنان خود را از رفتن در باغ و صحبت دخترانه کردن با ذات قدسی سمات شاهانه مانع نشده بازداشتند که حضرت والا از ایشان نرنجد و پایه رتبه اعتبار ایشان را نکاهد.

تهی از حارس شدن بنادر سرحدیه جنوبی

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، محمدحسین نام ضابط بندر قندیل با میرزا ملنگ نویسنده خود را از نزد پیادگان نظام فوج محمدی که به حراست آن بندر قیام داشتند، فرار اختیار کرده در خاک مقبوضه دولت انگلیس پناهنده شدند و علی محمدخان حاکم ارگون از عدم ضابط و عامل در بندر مزبور معروض داشته برنگاشت که: «آن بندر و بندر و معبردار شرن توی از عدم ضابط و محافظ و اقامت نفری اندک در بندر شرن توی و عبور مردم کوچی قوم ناصری و غیره ییلاق گزین توابع غزنین و هزاره جات که از آن بندرات مرور آمد و رفت دارند و هزاران خانه یکجا و متفق شده به تغلب و زبردستی می گذرند و از هر دو سوی لکها روپیه از مال التجاره به قاچاقی حمل و نقل داده خراج به دولت نمی دهند. باید انتظام استحکام بنادر و معابر سمت جنوبی از قوه به فعل آید که در عواید دولت خسارت روی ندهد، و حضرت والا از این نگارش او در روز چهاردهم شوال

شهزاده عنایت‌الله خان معین‌السلطنه را که امور نظام به نیابت سردار نصرالله خان نایب‌السلطنه به او مفوض بود فرمان کرد که: به قدر لزوم حراست از اعداد فوجی مأمور اقامت بنادر سمت جنوبی نموده استحکام نماید و کتب ثبت احکام او که این امر را به محل اجرا آورد یا نیاورد، به دست نیامد که رقم می‌شد و از این که پس از این ثبت و رقم می‌شود چنان معلوم می‌گردد که کارکنان حضور شهزاده مذکور از عدم کفایت و درایت پرداختی در استحکام بنادر مذکوره نکردند.

مفاسقت عابدحسین نام وقایع نگار انگلیس در قندهار

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، غلام‌صدیق خان از حضور شهزاده عنایت‌الله خان معین‌السلطنه مأمور حکومت هزاره ترکمان و سرخ و پارسا شده و از کابل راه آنجا برگرفته در روز شانزده شوال از ایصال به مقر حکومت خود آسوده حال گشت.

و هم در خلال واقعات مسطوره عابدحسین نام منشی که از طرف دولت انگلیس در قندهار اقامت قونسلگری و وقایع نگاری داشت، به توسط مادر مسمات ونکر دلاله زوجه یک تن از سواران نظام را به خود رام کرده، از وصلش کام مفاسقت حاصل کرد و از زمانی که در قندهار بود، با او راه مفاسقت و مفاجرت همی‌پیمود تا که از اقامت قندهار تغییر یافته، زن مذکوره را با زوجه سید عباس نامی از سادات قندهار که با منشی مذکور طریق ملازمت می‌سپرد در دو صندوق چوبین که سوراخ‌های شبکه‌آسا از برای دخول هوا در آنها کرده بود جای راحت حمل و نقل داده و بر هر دو صندوق قفل زده و سید عباس یک روز قبل از حرکت منشی از در خفا راه نکوهیده منشی جانب شالکوت برگرفته و سردار محمدعثمان حکمران قندهار از نگارش امور خفیه نویسان بر کیند ایشان آگاه گشته، به سرحداران این دولت نگاشت که ایشان را به دست آرند و روز دیگر منشی احوال و انتقال بدکنشی خود را بر رواحل نهاده به راه افتاد و حرسه بندر کدنی از نگارش سردار محمدعثمان خان سیدعباس بدمنش را گرفتار ساخته در قندهار احضار نمودند و در تحت استنطاق آمده اظهار راز نکرد.

فوت زوجة سردار گل محمد خان

و مقارن این حال مکتوب سرحددار کدنی از اظهار حسن قلی نام تاجر به درب بار قندهار رسید که منشی عابدحسین از در کج کنشی، زن سید عباس و زوجة یک نفر از سواران نظام را در صندوق آورده در چمن آورده بود و تاجر مذکور به حاکم چمن آگهی داده او هر دو زن را از صندوق منشی کشیده نزد خود آورده است و سردار محمدعثمان خان از این نوشته سرحددار کدنی، سیدعباس را امر عقاب و عذاب کرده از وی اظهار گرفت که به رهنمونی عبدالنبی نام افغان غلزاری که نزد عابدحسین منشی رهنورد بد منشی بود، من ملازمت اختیار کرده و خود عبدالغنی با ماما نام قایمی و ملک شاه محمد و ملوک نامان همواره در جای منشی آمد شد داشتند و از معلومات ملک به او آگهی می دادند و هر یکی از دولت انگلیس در ماهی بیست و پنج رویه مشاھر و معاش می گرفتند و نازکو نام زوجة یک نفر سواره نظام را مادر ونکر دلاله نزد منشی مذکور همیشه می آورد و می برد و یک روز پیشتر از حرکت خود مرا امر رفتن جانب چمن کرده، خودش زوجة مرا با نازکو در صندوق انداخته، عزم با خود بردن نمود و سلطان محمد و غلام حیدر کلانتر و محمدرضای عطار و سیدقاسم همسایگان منشی با هاشم نام در بام و شام نزد منشی آمد و رفت می کردند و سردار محمدعثمان از این اظهار سیدعباس که از خوف و هراس عقاب و عذاب کرد، فتح باب صواب نموده، همه اسامی مذکوره و مادر ونکر دلاله را در زندان کوتوالی محبوس فرموده، ماجرا به حضور والا رقم نمود. و حضرت والا در روز چهارشنبه بیست و سوم شوال ارقام فرمود که: «همه را با غل و زنجیر گسیل کابل نماید که به ایشان کیفر داده شود.»

و مقارن این حال، زوجة سردار گل محمدخان سرپرست مهاجر و ناقل افغان، سابق حاکم ارگون که با سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله، سابق ایشک آقاسی، نسبت خواهی داشت، از تب و درد گرده در روز یکشنبه بیست و هفتم شوال از دارفانی ارتحال نمود.

و در روز بیست و نهم این ماه غلام رسول خان سابق مأمور منصفی اشیاء خریداری دولتی از تغییر میرزا فضل احمد کشمیری مأمور اقامت بمبی شد.

مشمول عواطف خسروانه شدن مخّربین هرسه بولک اداره تحریرات

و هم در این روز حضرت والا در مرحمت و احسان به روی کتاب بولک‌های سه‌گانه اداره تحریرات حضور کشوده، درسالی یکصد روپیه بر تنخواه میرزا خان‌بابا خان پسر میرزا احمدعلی‌خان از احفاد آقا حسین وزیر قوم قزلباش افزوده، اصل و اضافه آن سالانه هفتصد روپیه در شمار آمد و پنجصد روپیه بر تنخواه میرزا عبدالغیاث‌خان برادر میرزا عبداللطیف‌خان منشی حضور از اولاد میرزا عبدالغفارخان مستوفی عهد نادرشاه افشار افزوده، اصل و اضافه آن در سالی یکهزار روپیه، ثبت دفتر استمرار گشت و چهارصد روپیه بر تنخواه میرزا نورمحمدخان افزون فرموده، اصل و اضافه آن سالانه هفتصد روپیه به حساب آمد و سه صد روپیه بر تنخواه میرزا محمدحسن‌خان پسر میرزا محمدیعقوب‌خان خوش‌نویس استاد تعلیم خط ذات شاهانه، افزوده اصل و اضافه آن سالانه هشتصد روپیه ثبت و ضبط دفتر تشخیص گردید و یکصد روپیه بر تنخواه میرزا محمدقاسم‌خان پسر میرزا محمدامین‌خان بن ملا نصرخان افزوده، اصل و اضافه آن در سالی پنجصد روپیه در شمار آمد، این جمله از محرّبین بولک دوم تحت امر میرزا غلام‌محمدخان کار می‌کرد تغییر یافته، نزد علی‌احمدخان ایشک‌آقاسی ملکی مأمور تحریر عرایض آب و هوا و اسعار اجناس ماکوله شد و دوصد و پنجاه روپیه بر تنخواه میرزا غلام رضاخان پسر میرزا عبدالهادی‌خان که به زیردستی میرزا عبداللطیف‌خان در بولک دوم اداره تحریرات حضور کار می‌کرد افزوده، اصل و اضافه آن در سال پنجصد روپیه به حساب آمده، خود او به کاتبی زیردست میرزا سلطان‌احمدخان مأمور گشت و دوصد و شصت روپیه بر تنخواه خواجه عبدالحکیم‌خان افزوده و اصل و اضافه آن در سالی نهصد روپیه ثبت دفتر شد و سه صد روپیه بر تنخواه میرزا غلام‌حیدرخان افزوده، اصل و اضافه آن در سالی هشتصد روپیه به شمار آمد و یکصد روپیه بر تنخواه میرزا عبدالستارخان افزون فرموده، اصل و اضافه آن ششصد روپیه در سالی به حساب رفت که در این وقت به تحریر مکاتیب شورای سراج‌الملّة والدین مواظب بود و از این افزونی تنخواه هر یک از محرّبین بولک‌های سه‌گانه اداره تحریرات حضور، رقم جداگانه نیز به

امضای خاص به هر واحدی عطا شد و در پایان کار، هرکدام به خدمت بزرگی رسیده دارای مواجب زیادی شدند که هر کدام در مقام خود به شرح خواهد رفت.

مکافات یافتن نورزاییان که میخ به مقعد غلام رسول زده بودند

و مقارن این حال مجله شرعیّه سی نفر از قوم نورزایی که میخ به مقعد ملّا عبدالرسول فرو برده و با زوجّه او چنانچه گذشت به اجبار و اکراه زنا کرده بودند و حضرت والا رجوع فصل و قطع مخاصمت جانبین را به شرع شریف فرموده بود، به حضور رسیده ارقام رفت که: «مرتکبین امر شنیع را محبوس و ملّا عبدالرسول و پسر او را بدون حبس گسیل کابل نمایند که کیفر داده آیند.»

وقایع ماه ذیقعدّه سنّه هزار و سه صد و بیست و سه

هجری

فرمان خلاف امر پادشاهی دادن میرزا غلام محمدخان

در خلال احوال مسطور، دادمحمدخان پیشخدمت که مأمور ملک هزاره را به افغان دادن شدنش از پیش گذشت، املاک موضع ده مرده و گلزار هزاره جاغوری را که خدمت به دولت کرده و بغاوت نورزیده بودند و تصدیق نامه های خدمت از بزرگان لشکر کشوری و افسران عسکری در دست داشتند، از تعصب در قید مساحت جریب درآورده، تفویض ملک علم خان قوم خروتی از طوایف کوچی کرد و هزارگان از انتشار اشتهاری که از پیش گذشت و در آن به نگار رفته بود که: «تا حال هر قدر از املاک مردم هزاره که به مردم مهاجر و ناقل افغان داده شده، پس از این داده نمی شود.» تبعه ملک مذکور را که خود را دوصد و هجده نفر می گفتند، راه تصرف در اراضی و عقار خود نداده، افغانان عریضه نگار حضور شدند و میرزا غلام محمدخان وردک سربولک اداره تحریرات و منشی خارجه، در روز شنبه سوم ماه ذیقعدّه فرمانی نگار داده و به اعتبار مهر و امضای خود به

امضای سردار عبدالوهاب خان امین‌المکاتیب و مهر سردار محمدرقیق خان امین‌المقابله و به اعتبار امضا و مهر آنها به مهر مهرآثار پادشاهی رسانیده برای سردار گل‌محمدخان، سرپرست مهاجر و ناقل افغان فرستاد که اگر واقعاً چنین باشد که افغانها معروض داشته‌اند، چرا مردم هزاره را از خودسری مانع نشده املاک ده مرده و گلزار را سپرد ملک علم‌خان نکرده‌اید؟ و در صورت واقعی بودن عرض او باید تعداد نفوس و جریب املاک مذکور را علم آورده، تسلیم ملک‌خان نمایید و مردم هزاره را از مزاحمت او و قومش مانع شوید.» و از صدور این منشور امر اشتهار به هدر رفته همان تکت دادمحمدخان که خود سر به افغانان داده بود حجت قاطعه قرار داده شد و ثلث ملک قوم مسکه و هیجده هزاره جاغوری در تصرف قوم خروتی و کاکر و وردک و علی خیل فرع سلیمان خیل رفت.

خرید ده هزار میل تفنگ

و از دیگر سوی در خلال این حال، عظیم‌الله خان پسرعباس خان سدوزایی که ملازمت این دولت اختیارکردن و مأمور ترجمانی مکاتیب انگلیسیه شدن او در جلد سوم به شرح رفت، مأمور خرید اسلحه و رفتن در هند شده، از خبری که به ذریعه تلگراف بی‌سیم برای شرکت فاربس فاربی کمپانی از اروپا در هند رسیده و آگهی داده بود که پنج هزار میل تفنگ لی این فلید، یعنی جاغوردار قرار هر واحدی بدون مصارف حمل و نقل تا هند به سه پوند اشتراء شده و در ماه جنوری به ذریعه آبگوت گسیل هند گردیده و پنج هزار میل دیگر در ماه فیروزی به دست آمده و فرستاده می‌شود به حضور والا آگهی داد. و حضرت والا در روز چهارم ذیقعه رقم فرمود که: «چون نمونه تفنگ را قبل از خریدن نفرستاده و نمی‌فرستد، هرآینه در آیند ده هزار تفنگ را می‌خریم، به این شرط که فشنگ تفنگهای مذکور در کار خانه‌ها متروک نشده ساختن آن جاری و ساری باشد و خود تفنگ معیوب نبوده، میل و اسباب آن عیب نداشته باشد و پس از قبول کردن این شرط بهای آن ده هزار میل تفنگ داده خواهد شد و الا قبول نداریم و نمی‌خریم.»

و هم در این ایام حضرت والا از کابل تشریف‌فرمای جلال‌آباد شده رحل قشلاق بگسترد.

انتشار اشتهار اجرای احکام

و مقارن این حال از اهمال و اغفال حکام و قضات و غیره مأمورین دولت که در اجرای فرامین و احکام پادشاهی که از عرایض ضعفای رعیت از ادارات حکومت مرکزیه اصدار یافته تعطل و بطالت ورزیده معمول نمی‌داشتند، و هر عارضی دو و سه بار به تکرار عریضه‌نگار گردیده تا که خود حاضر آمده حکم اکد حاصل کرده، نیز کارش اجرا نمی‌یافت، در روز ششم ذیقعه به نام تمامت حکام و قضات و عمال و ضباط بر سبیل اشتهار ارقام رفت که: «از وصول فرمان فوراً اقدام در بازپرس و تحقیق کرده و احیای حقوق نموده معروض دارند و در صورت اهمال و اغفال، هر قدر روزی که پس از وصول احکام تعویق و تعطیل به روی روز آرند، قرار هر روزی یکصد روپیه جرم بدهند.» و با صدور این منشور مأمورین دولت که همواره از جاده عدالت و حسن سیاست و استمالت و تسلیت رعیت دوراند، امور غربای رعیت را به عهده تعویق انداخته ساخته اجرای آن نمی‌شدند تا که احاد و افراد جوردریده و ستم کشیده حقوق ضایع شده اعداد ملت، قرین یأس آمده از عرض و استغاثت محروم گشتند. و حضرت والا از کمال عدالت این امر را مروج و مرسوم فرمود که هر مدعی اقرارنامه به ادارات حکومت مرکزیه بدهد که اگر دعوی خود را بر مدعی علیه ثابت نتواند و در محکمه شرعیه ملزم و ملوم شود، مخارج آمد و رفت او و جریمه عرض غلط خود را بدهد تا راه دعاوی ناحق مسدود گردیده کسی ادعا و عرض بی‌جا نکند و پس از اقرارنامه دادن، مدعی علیه او طلب کابل شده مراسم بازپرس و داددهی و غوررسی و احیای حقوق به روز آید؛ و از این بنیاد عدالت‌نهاد بسی ذوی الحقوق مدعی‌علیهم خویش را طلب کابل نموده به داد همی‌رسید و اگر حکام اهمال و اغفال در گسیل داشتن مدعی علیه خود نموده به محض پرتو وصول افکندن منشور او را نمی‌فرستاد، به قدر غفلت و بطالت خود جرم همی‌شد. چنانچه از عرض و اقرارنامه دادن، سید میرحسین نام ساکن ناهور غزنین، مدعی علیه او به فرمان سردار عنایت‌الله‌خان معین‌السلطنه از هزاره جاغوری طلب کابل شده و عبدالکریم‌خان حاکم آنجا در فرستادن او غفلت نموده، دوهزار و دوصد روپیه جرم داد. و هم‌چنین بسیاری از

حکام مورد اعتراض گشته جرم همی داد و از این رو جووردیدگان و مستحقان به داد همی رسید و پس از شهادت حضرت والا، این امر متروک گردیده الآن کماکان حکام بر مرام خویش واصل و نایل آمدند.

حفظ قرآن کردن سردار نصرالله خان

و هم در این هنگام، سردار نصرالله خان نایب السلطنه که اقدام در حفظ کلام ملک علام کرده بود، قرآن مجید را تمام حفظ کرده حافظ تام گشت و هم اسمای شهدای احد را که در عهد کودکی خویش به رشته نظم کشیده بود، امر پاک نویس کرده به دست نیامد که مطلع و مقطع آن ثبت تاریخ می شد و به نام او در روزگار به یادگار و پایدار می ماند.

و هم در این ایام چهارصد روپیه نقد و یک طاقه لنگی بیست روپیه گی و یک طاقه کلاه قرص زرین به کشن نام اهل هنود که به دین اسلام مشرف شده، قرار مرسوم از دولت عطا شده موسم به عبدالرشید گشت.

و مقارن این حال از عریضه شهزاده حیات الله خان نایب الحکومت قطغن و بدخشان که احمدجان خان طبیب و برگد اعزازی نایب خود را چنانچه گذشت مأمور حصول معلومات و نظریات سرحدات بدخشان کرده و او نقشه مفصل آن حدود را حاضر آورده و شهزاده آن را ارسال کابل و معروض داشته بود و وعده ذکر پاسخ عریضه او داده آمد، در روز سیزدهم ذیقعه به امر و امضای والا برای او ارقام رفت که: «از حسن کاردانی و فکر رسا و ذهن ذکای آن ارجمند سعادتمند خاطر شفقت مظاهر والا را کمال بهجت و سرور روی داد و در باب کوتل دو راه چترار و عدم ذکر طول کوتل مذکور تا حد پامهر إن شاء الله پس از غور و خوض سر رشته کافی و انتظام وافی به روی کار خواهد آمد که خط فاصل و حدود مفروزه پایدار و استوار آید و حق و حصه هر یک از دولت افغانستان و انگلیس و روس معلوم و مشهود باشد.

صدور استحکام و انتظام سرحد جنوبی به نام معین السلطنه

و هم در این ایام، سردار علی محمدخان حاکم ارگون که از عدم استحکام و انضباط و انتظام بنادر ارسک و خرگی تنگ و نظیم نری واقعۀ سرحد کتواز و بندر و معبر گومل معلومات و نظریات حاصل کرده بود، معروض داشته برنگاشت که: «در بنادر چارگانه مذکوره دویست تن پیاده ساخلو از مردم سلیمان خیل و خروتی که برسبیل قومی و اجباری گرفته و مأمور حراست شده‌اند و حفاظت آنها را بدون تعیین مشاھر و معاش از طرف دولت بر عهده خویش نهاده‌اند و هر یکی از این دوصد نفر در سالی سه الی چهارصد روپیه از اعداد قوم خود قرار ریزش و قسمت می‌گیرند و در خدمت غفلت و بطالت ورزیده، طریق اھمال می‌سپارند. چنانچه در بندر ارسک از جمله پنجاه نفر یک تن مقرر ندارد و در بندر خند شش نفر اقامت دارند و صدباشی پیادگان ساخلو قوم سلیمان خیل دو سال در کابل روز تعطیل به سر برده و اکنون در خانه مراجعت نموده، او را به قهر و قسر مأمور اقامت آن بندر کرده‌ام و مردم سلیمان خیل و خروتی از خوف این که هر واحدی از این دویست تن در سالی سه و چهارصد روپیه از ایشان گرفته مواظب حراست بنادر متعهده خود نمی‌شوند و اگر خلل و زیانی روی دهد چون ایشان حراست آنها را تعاهد کرده‌اند، مورد اعتراض و مجرم دولت می‌شوند، می‌خواهند که مبالغی که آنها از رعیت می‌گیرند بر مالیات اراضی ایشان افزوده ایشان موقوف و در عوض ایشان دولت از اعداد سپاه نظام مأمور حراست و استحکام بنادر مذکوره فرماید که ایشان از تعهد برکنار بوده، دچار فشار سیاست حکومت نیایند.» و چون این مبلغ در سالی قرب هشتاد هزار روپیه در شمار می‌آمد و مشاھرۀ دوصد تن پیاده نظام که در ماهی هر واحدی دوازده روپیه مشاھرۀ داشت و در سالی بیست و هشت هزار و هشتصد روپیه مشاھرۀ ایشان به میزان می‌رفت، حضرت والا استدعای آنان را پذیرفته در روز نوزدهم ذیقعدہ شہزادہ عنایت‌اللہ خان معین‌السلطنه را رقم و امر کرد که: «مردم سلیمان خیل و خروتی در حین توقف موکب همایونی در غزنین نیز این عرض و استدعا را کرده پذیرفته آمده بود، بنابر آن باید سررشته انتظام و استحکام بنادر مذکوره به ذریعۀ دیگر حرسه کرده، همان

سالی سه صد و چهارصد روپیه اعداد قومی نفری حرسه سابقه را در ابواب جمع مالیات آن دو قوم ثبت و ضبط دیوان سلطنت نماید»

و چون تحریر وقایع عهد سعادت‌مهد حضرت والا به اجوره معینه و قرار داد متعینه بر عهده محرر اوراق نهاده آمده و اجوره آن به ازدیاد فوق‌العاده منجر شد و معین دارالتألیف وزارت معارف که مؤسس این کتاب است، از سعایت ابنای زمان اندیشیده، امر موهوم محدود را مقید به تعداد صفحات متعینه فرمود، لهذا کتب ثبت فرامین و احکام معین‌السلطنه و نایب‌السلطنه و عین‌الدوله و اعتمادالدوله و غیره ادارات مرکزیه را که به امر والا واقعات و واردات را در محل اجرا می‌آوردند، ترک کرده به ایجاز و اختصار اقناع نمود و از کارروایی‌های قابل ذکر تاریخ ایشان صرف نظر کرده.

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، دویست تن پیاده ساخلو از قوم احمدزایی که در بنادر سه‌گانه سرحد وازخواه چون غاره و قندیل و شرن‌توی مأمور اقامت حراست بودند، کمتر از پنجاه نفر در آنها مقیم و مستقر مانده دیگران پراکنده و منتشر شدند و کارکنان دولت انگلیس از این رو اقدام در تجاوز کرده، از محافظ‌خانه خود که در موضع کاریز قمرالدین ساخته و پرداخته بودند، برخاسته موقع سره‌چاهان را برای اقامت حرسه سرحد خویش قرار دادند و از عدم حراس در بنادر سه‌گانه مذکوره مأمورین دولت انگلیس از محافظ‌خانه‌های واقعه مواضع کانی و چه‌چوبی و غیره در محافظ‌خانه سره‌چاهان راه تردد و رفت و آمد کشودند و رود شرن‌توی که خط و حد فاصل است و در اخیر قندیل امر را اجراء کرده ملحق به رود آنجا می‌شود و از آنجا گذشته و راه متر قوسن در همین رودخانه واقع و از سبب پیچ و تاب جریان آب گاهی راه عبور در خاک دولت انگلیس و گاهی در خاک این دولت مرور می‌نماید و سردار علی‌محمدخان از تجاوز کارکنان دولت انگلیس و تشریح حدود فاصله مذکوره معروض داشته، در روز بیستم ذیقعه شهزاده عنایت‌الله‌خان معین‌السلطنه را ارقام شد که: «بنادر سه‌گانه مسطوره را نظم و نسق نهاده انتظام و استحکام دهد که کارکنان انگلیسیه مرتکب تجاوزات غیر مستحقانه نشوند.»

احداث قلعه جدید در موضع گنده غندی

و هم در این حال از عریضه بیست و هفتم ماه شوال برگد عبدالعزیزخان مقیم سمت سرحد جنوبی، به گوش راست نیوش حضرت والا رسید که بنادر پیوار و اطراف آن که متصل خاک مقبوضه و مستعمره دولت انگلیس می باشند و بعضی معابر و طرق که محل عبور و مرور قوافل قاچاقیه و خراج پذیرند چون بندر خرشوتل و تخته گی و لکری و حضارک و غیره که بر بندر کوتل پیوار مشرف اند و اشرار فتنه جو و جهال ضلالت خو که از سعادت و دولت روبرتافته آهنگ دخالت و اقامت در خاک دولت انگلیس می نمایند، از معابر مذکوره در عرصه یک ساعت از خط فاصل سرحد می گذرند و اقامتگاه فوج این دولت، مسافت هشت کروه از این بنادر و معابر دور اتفاق افتاده، از بندر کوتل پیوار تا بنادر مذبوره یک و نیم کروه مسافت است و هم دوازده قریه از مردم قوم جاجی بالاتر از اقامتگاه سپاه این دولت در قرب سرحد مقیم و متمکن اند و اگر کدام هنگامی دولت انگلیس عزم مداخلت در خاک این دولت حزم کند و تنگ بر مرکب رزم بریندد و یا حمله بر فروکشگاه سپاه اسلام نماید، البته با مردم جاجی متوطن بالاتر از اقامتگاه سپاه، از درهم مزاجی، امتزاجی حاصل کرده مزاحم لشکر این دولت خواهد شد و بلامانع و حائلی داخل خاک این مملکت خواهد آمد و یکصد تن پیاده نظام در کوتل پیوار قیام و در حراست اقدام دارد و نمی تواند که حراست بنادر مذکوره کند، زیرا ایشان مقیم یک موضع و بنادر و معابر متعدد و زیادند و طرق غیرمعروف و جنگل بسیار دارد. اگر رای جهان آرا اقتضا فرماید متصل بنادر مذکوره در حد گنده غندی قلعه نظام ساخته و پرداخته آید، فواید چند عاید خواهد گشت. اول، دهنه های تمامت مسالک غیر معروفه مسدود و مستحکم می شود و دوم، مردم جاجی که از فوج این دولت بالاتر مسکن دارند، از این قلعه جدیده فروتر اتفاق می افتند. سوم، قلعه نظامی واقع موطن قوم علی خیل که در حال اقامتگاه سپاه است، دارای چند زیان متصوره می باشد، زیرا موضع مستعدّه مشرفه بر خود بسیار دارد و اگر خصم حزم حمله کند، در مقابل آن برخاستن و مدافعت کردن دشوار است و سربند آب این قلعه چنان دور است که اگر دشمن بخواهد آب را از فوج این دولت بازدارد، به آسانی بازمی دارد و اگر در کنده غندی قلعه احداث و آباد شود، آب در میان قلعه

واقع می‌گردد و موضع مستعد و مشرفی برخوردار ندارد. دیگر این که در بنادر پیوار گمرکچیان مأمورند و اکثر مردم تجار و قوافل از طرق غیرمعروفه به قاچاق در داخل و خارج آمد و رفت می‌نمایند و از جمله مردم قوم مندوزایی کوچی با اسب تجارتی و احمال پسته و بادام و روغن و غیره اجناس و اشیا که هزاران روپیه خراج آنها در شمار می‌آیند، همواره به قاچاقی برده و می‌برند. چنانچه در این ایام چند سوار از تجار غیر قوم مندوزایی در شب از بندر عبور نموده و پیادگان گمرک با چند تن از قوم جاجی تعاقب ایشان کرده، از جمله یک نفر عبدالرحمن نام از ساکنین قریه کلنگار لهوگرد را دستگیر کردند و دیگران داخل خاک مقبوضه دولت انگلیس شده، از توتکی معلومات به دست آمد که ایشان پنجاه و دو رأس اسب نریان و مادیان به قاچاقی با خود برده‌اند و چون این اسپان به توسط عبدالرحمن کلنگاری از بندر و راه غیرمعروف عبره داده شده بودند، او را در کبال نزد سردار محمدیونس خان امین‌الوجوهات گسیل داشته، عده‌ای از ملکان و کدخدایان قوم جاجی را که قوافل و تجار را از طرق غیر معروفه در خفا و به قاچاقی عبور می‌دادند و امداد مترددین بلاپاسپرد را می‌نمودند و در خاک خارج مملکت می‌رسانیدند، نیز نزد امین‌الوجوهات در کابل فرستادم.» و حضرت والا از این عریضه در روز بیست‌ویکم ذیقعدہ رقم کرد که: «این استدعای تأسیسات و تبدیلات مجده و استحداث قلعه مقله شما مبنی بر دو اساس است اول، باید شخص فهیم و مهندس دانا و فخیم مأمور آمده از آن حدود و مواضع علم حاصل کند که رای او و اقتضای شما با هم مطابقت می‌کند یا نمی‌کند؟ دوم، در این موسم زمستان که تمامت آن جبال در زیر برف مستور و مسالک و معابر مسدود صعب‌العبور است، پس در چنین امور اقدام کردن متعذر و غیر میسور است. در سال آینده اگر لازم دانستیم انتظام و استحکام آن حدود را مطرح توجه خواهیم نمود.» و اگر چه قلعه متینی در موضع کنده غندی بنیاد و آباد گشت، ولی ذات شاهانه از تن آسانی و راحت طلبی که شب و روز گرفتار عیش و عشرت بود و طریق سفر در وطن و شکار مرغ و ماهی و نخجیر می‌پیمود و همواره به کوچاکوچ، از یک موضع در دیگر موقع به سر می‌برد و با زنان، وقت سور و سرور می‌سپرد، امور مهمه دولتی در عهده تعویق افتاده به محل اجرا نمی‌آمد.

و مقارن این حال از عرض و استدعای تجار قوم خروتی که در سالی یک هزار و دوصد رویه قرار هر نفر از اشتر سدس یک رویه که قبل از تعیین و تقرر سرگله به دولت می دادند و پس از تعیین سرگله که در جلد سوم گذشت، نیز آن را مأمورین دولت وضع نکرده از ایشان می گرفتند و در حین توقف غزنین موکب والا عرض و استدعای معاف و اخفاف آن را کرده و منظور افتاده بود، در روز بیست و دوم ذیقعه اشتهار معاف و مرفوع القلم شدن آن انتشار پذیرفته به نگار رفت که: «از ابتدای سال یونتئیل سنه ۱۳۲۴ این مبلغ را معفو و مرفوع القلم دانسته از ایشان نگیرند.»

هجرت اختیار کردن سپاهیان اسلامیة دولت انگلیس

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور خلیل و گل ثمر و گل وزیر و بخت میر نامان از قوم مده خیل وزیر که در سلک سپاه نظام انگلیس سالک ملازمت بودند، با عیال و اطفال خود که پانزده تن در شمار بودند و چهار میل تفنگ پناه پر و شصت فشنگ، روی از خدمت آن دولت برتافته، از راه هجرت، جانب خوست بشتافتند و محمد حسن خان برگد نظامی ایشان را نزد بیرک خان جدرانی جای اقامت و یک ماهه خرج از دولت داده از قفای ایشان مکتوب پلتیکل اجنت دره توجی وزیرستان در خوست رسیده، چون استدعای رجعت دادن آنان کرده بود، برگد مذکور معروض داشته با مکتوب او ارسال کابل نمود و چون حضرت والا در جلال آباد نهضت فرمای قشلاق گزیدن شده و سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله که هم رکاب در آنجا رفته بود، از طرف خود در روز بیست و چهارم ذیقعه رقم کرد که: «ایشان را با تفنگ و فشنگ که با خود آورده اند در کابل نزد سردار نصرالله خان نایب السلطنه گسیل نموده، در پاسخ پلتیکل اجنت دره توجی زبانی پیام دهد که ایشان رهسپار کابل شده اند هرچه صاحب دولت در باب ایشان [فرماید] مختار است.»

و از دیگر سوی در روز دوشنبه بیست و ششم ذیقعه عبدالشکور خان تجارباشی قندهار که نام او در جلد سوم به تکرار نگار یافته است، از تب محرقه پدرود جهان فانی کرده روی به سوی سرای جاودانی نهاد.

وقایع ماه ذیحجه سنه هزار و سه صد و بیست و سه هجری

جاسوس مأمور کردن قونسل روس در هرات

از دیگر سوی در خلال احوالی که نگارش پذیرفته آمد، قونسل دولت روس از مشهد مقدس راه پیشرفت فسانه و فسوس دولت متبوعه خویش جانب تربت حیدریه را پیش گرفته، در آنجا عباس علی نامی را شبی نزد خود خوانده در ماهی بیست منات که هرواحدی از آن در این هنگام در افغانستان به معاملات داد و گرفت و ابتیاع و اشترا، به سه روپیه کابلی و چند پیسه مروج بود، که گویا بیست منات شصت و اند روپیه کابلی در شمار می آمد، مشاھرہ برای او تعیین کرده، قرار داد که در هرات شده از حالت حکومت و رعیت و حسن و قبح سیاست و تنافر و تمایل نسبت به دولت و واقعات و حوادث ولایت معلومات و نظریات حاصل کرده به او آگهی دهد، و از این طریق خدمت منافعت اختیار کردن عباس حق ناشناس و قرارداد خناس موسوس ضمائر ناس، یکی از هواخواهان حق سپاس اسلام به عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد آگهی داد و او به حکمران هرات نوشته، وی به سرحدداران اطلاع دهی نموده امر و تأکید بر گرفتار نمودن او نمود. و ایشان نجف علی نام برادر عباس علی مذکور را که وارد غوریان شده رهگرا و مرحله پیمای هرات بود و دو قطعه برات و حواله جاتی مندرج از مبلغ سه هزار و پنجصد و پنجاه قران که یک هزار و هفتصد و هفتاد و پنج روپیه کابلی در شمار بود، به مهر و امضای محمدحسین تاجر به نام آقا میر هراتی شریک او به دست داشت گرفتار کردند و حکمران هرات سوار گماشته او را در هرات احضار فرمود. و او نزد نایب الحکومه آنجا اظهار کرد که از راه حصول همین حواله عازم هرات شده و در غوریان رسیده، چیزی پوست خریده و بهای آن را ادا نموده، لیکن پوست را قابض و متصرف نشده بودم که مرا در هرات آوردند و محمدسرورخان حکمران

آنجا، نظر به مکتوب عبدالله خان کارگزار که عباس علی برادر او را جاسوس روس نگار داده بود محبوس فرموده، ماجرا معروض داشت. و حضرت والا در روز شنبه غره ذیحجه رقم فرمود که: «او را از حبس رها و جانب مشهد مراجعت دهد.» و در روز دوشنبه دهم ذیحجه، حضرت والا مراسم عید سعید اضحی را از ادای صلوٰه و شیلان و صرف حلویات و شلیک توپ تبریک در جلال آباد و سردار نصرالله خان نایب السلطنه در کابل به پای برد.

راه دادن حاکم خوست حامل مکتوب انگلیس را

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، سه بار پی هم دو نفر سوار از طرف مستر والتر فیل انگلیس خریطه مکاتیب او را در خوست نزد عبدالرحمن خان حاکم رسانیده و شب را به سر برده، در بامداد آن به هر بار دو تن سوار نظام به امر عبدالرحمن خان راه بدرقگی با ایشان تا خط فاصل سرحد بسپردند، و ماجرا از عریضه وقایع نگار آنجا به مسمع فیض مجمع والا رسیده، در روز پنجشنبه سیزدهم ذیحجه به ذریعه فرمان سبب این امر را از عبدالرحمن خان پرسید و او علیث فلیثی معروض داشته، جواب با صواب نتوانست استکتاب کردن، و حضرت والا به بردباری خویش از این خاک کاری او صرف نظر کرد و او به خود رسیده ترک این معامله نمود و پس از این از نقطه فاصله سرحد مکاتیب را تسلیم شده، سواران انگلیس راه دخول در خاک خوست نداد.

جسارت و دخالت سرحداران روس به خاک این دولت

و هم در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، عده مردم جمشیدی بارهای پسته را به گاوان خود حمل و جانب خاک مقبوضه و مستعمره دولت روس نقل داده گرفتار دست سرحداران این دولت آمدند و از جمله دو تن گریخته به روسیانی که در موضع چشمه محمدحسن اقامت حراست داشتند آگهی دادند و روسیان به معاونت ایشان برخاسته، از خط فاصل عبور کردند. و پیادگان ساخلو مقیم سرحد این دولت آگاه گشته، آهنگ گرفتار کردن ایشان نمودند که از اهل قافله حامل

پسته خواهند بود و روسیان سه بار به زبان و لغت پیش نیاید گفته و ایشان نفهمیده روی برنرفتند و روسیان ایشان را هدف گلوله تفنگ ساخته، یک نفر را بر خاک هلاک انداختند. بعد پیادگان ساخلو مرگ را معاینه دیده ناکام بازگشتند و یزال روسیه آگاه گردیده سپاهیان جسور سلحشور خود را محبوس نمود و هر دو تن جمشیدی که روسیان را به معاونت خویش برانگیخته بودند، گریخته به دست نیامدند. و حضرت والا از عریضه حکمران هرات بر ماجرا آگاه گشته، یکهزار قران به ورثه پیاده ساخلو که مقتول شده بود در روز پانزدهم ذیحجه موهبت فرمود.

شرح حال اشرار سرقت شعار جدران و وزیر از تبعه دولت انگلیس

و هم در خلال احوال مسطور، هشت تن از اشرار طریق سرقت سپار تبعه دولت انگلیس که سه تن ایشان از قوم جدران و پنج تن از قوم وزیری بودند، از راه نهب و غارت مال و منال رعیت این دولت، وارد سرحد تنی و جدران از خاک این مملکت شدند و شیرعلی خان فوجدار علاقه تنی آگاه گردیده به عبدالرحمن خان حاکم خوست خبر داد و او به غلام حسین خان فوجدار جدران و شیرعلی خان نوشت که همت بر گرفتار کردن آنها گماشته، به هر ذریعت و وسیلتی که بدانند و بتوانند به دست آرند. و شیرعلی خان از نوشته حاکم خوست مردم قریه کوخه و حصار را مأمور نموده و ایشان با دزدان دچار شده، همدیگر را هدف گلوله تفنگ ساختند و دزدان تاب مقاومت نیاورده، راه سرحد جدران بر گرفتند.

و از جانب دیگر غلام حسین خان از نگارش حاکم خوست، صمدخان نامی را مأمور حصول معلومات از حالت دزدان کرده و او ایشان را با چشم تجسس دیده، از بودن ایشان در سرحد جدران به غلام حسین خان آگهی داد که در کوه پهبیکی اقامت و ترصد سرقت دارند و غلام حسین خان عده ای از رعایای تبعه حکومت خود را مأمور گرفتار کردن دزدان نموده با هم درآویختند و در عین مجادله مردم قریه دومانده جدران از راه امداد به کمک مأمورین غلام حسین خان رسیده، دزدان را با اسلحه شان گرفتار کردند و غلام حسین خان آنان را با هفت میل تفنگ و یک میل تفنگچه و شش قبضه پیش قبض، نزد عبدالرحمن خان حاکم خوست فرستاد و او ایشان را در تحت استنطاق کشیده اظهار کردند که به عزم سرقت و غارت مال

و متاع مردم جدران از تبعه دولت افغانستان که در علاقه بنون و داور رفته و مزدوری کرده باز می‌گردند در این حدود آمده با هم قرار داده بودیم که اگر مسافری قوم جدران به دست نیامدند، در قریه زمچه جدران شده معاملات داد و ستد سه نفر جدرانی رفقای خود را که با اهل آن قریه دارند به مصالحت قطع و مراجعت کنیم. و او از این اظهار هر هشت تن را محبوس کرده، ماجرا معروض داشته و حضرت والا در روز پنج‌شنبه هفدهم ذیحجه رقم فرمود که: «ایشان را مغلول گسیل کابل و داخل زندان کوتوالی کند.» چنانچه واصل محبس کابل آمده خوراک کیک و شیش زندان سیاست شدند.

تفریق عرایض حضور شهریاری

و هم در این ایام به استصواب آرای هیئت شورای خاص و اقتضاء امضای حضرت والا، عرایض مخصوصه حضور همایونی که از داخل و خارج در هر سه بولک اداره تحریرات حضور برطبق دستور عهد ضیاءالملّة والذین مرحوم می‌رسید و تمامت امور کلیه و جزئی به ترتیب تاریخ در هفته دو روز، دوشنبه و پنج‌شنبه، احکام پادشاهی در پاسخ همه اصدار و نگار یافته و برای عارض مزین به مهر و امضای همایونی به ذریعه پوسته و غیره فرستاده می‌شد و گویا تمامت واقعات و واردات مملک به یک اداره واصل گردیده و از یک منبع زلال صافی و وافی خارج و جاری می‌گشت و مهمات امور و غیره جمع بوده پراکندگی نداشت، صورت تفریق یافته امر والا صادر گشت که تمامت عرایض کلیه و جزئی خارج و داخله که به اداره تحریرات واصل می‌گردد، سردار عبدالوهاب‌خان، مکاتیب سرکرده هر سه بولک اداره تحریرات همه را بر سه حصه تفریق نموده، از جمله یکی را که اجرائش متعلق و مخصوص ذات شاهانه باشد، نیز سه قسمت کند: یکی، عریضه ضروریه که باید فوراً و بلادرنگ به حضور برسد. دوم، عریضه‌ای که زیاده از یک هفته اگر جوابش در عهده تأخیر افتد زیانبار آرد. سوم، عریضه اطلاع‌دهی از امور و حوادثی که بیرون از حصول آگهی شایسته پاسخ نباشد و یا باشد، هر پنج حصه مخصوصه حضور را به توسط محمدزمان‌خان خازن‌الکتب، پسر سردار غلام‌محمد خان طرزی مرحوم، گسیل حضور داشته او به ترتیب

مسطور تقدیم نماید و امین‌المکاتیب بر روی لفافه عرایض فوریه و هفتتیه و جواب‌طلب و غیر جواب طلب، با خامه تصریح واضح بنگارد که محمدزمان‌خان از مشاهده آن به ترتیب مذکور معمول بدارد و دو حصه دیگر را به مامورین و کارگزاران دولت بفرستد که امور مندرجه آنها را به محل اجرا آرند و از این تفریق عرایض و تأسیس ادارات که از پیش گذشت، عموم امور پراکنده و منتشر گردیده، هر دری درباری و هر سری سالاری شد و مراسم بازپرس جور و تعدی که وظیفه محتومه سلطنت است از عدم خوف از پرسش پادشاهی، مفقود گشت و رفته رفته عرایض ضروری و غیر ضروری در عهده تعویق افتاده، در طومار صبوری پیچیده آمد و کارکنان دولت جسور و جری گشته، عهد بازپرس و داددهی سپری شد. و هم در این خصوص نظام‌نامه مشتمل بر شصت قاعده به شورای خاص مؤلف و مرتب گردیده و به امضا رسیده، همه متروک و مستدرک گشت و به دست نیامد که ثبت تاریخ می‌شد.

میراب مأمور کردن حضرت والا در انهار کوهدامن و کوهستان

و هم در روز هفدهم مذکور ماه ذیحجه، حضرت والا از کمال رعیت‌پروری و دفع نزاع شرکای آب انهار کوهدامن و کوهستان، محمدایوب‌خان پسر سردار محمدعلم‌خان را در نهر چاریکار و محمدقاسم‌خان برادر او را در نهر ماهیگیر، که امیر تیمور گورکان در وقت یورش خود از سمرقند بر کشور هند در عرصه دوازده روز آن را به دستیاری لشکر تحت رایت خود چنانچه در تزکش مسطور است، حفر و از آب غوربند در آن سرزمین اجرا نمود، و شیرعلی‌خان پسر شهسوارخان را به نهر خواجه و بازمحمدخان پسر دادمحمدخان را به نهر شکرده و گلدره و فرزه و محمدصدیق‌خان پسر دلاورخان را در نهر استالف و امیرمحمدخان پسر سردار فیض‌محمدخان را در نهر ده‌دو و کره‌تاز و خم‌زرگر و محمدرفیق‌خان را در نهر بگرام از اراضی عین‌المال واقع آنجا به میرآبی نامزد و مأمور فرمود که در سهام آب خواص و عوام کسر و زیان روی نداده، نزاع واقع نگردد و هرکدام به حصه معینه خود قانع گردد.

مکشوف افتادن پول مسکوک قدیم در هرات

و از دیگر سوی مولاداد نامی از قاطنین قریهٔ تولک هرات چندی از نقرهٔ مسکوکۀ سلاطین ماضیه را که به دستش آمده بود، چهل و شش دانه را به یک نفر هندوی بزاز بازار هرات به بهای صحن داده و او آنرا نزد میرزا محمدرسول نویسندهٔ محمدرسورخان نایب‌الحکومه برده و او به نایب‌الحکومه گفته مأمور تفتیش و تحقیق و حصول معلومات شد و او مولاداد را به زیر محاکمه و استنطاق آورده، استحضار حاصل کرد که از زوجۀ محمد نام آن را گرفته است و چون این اظهار او خلاف واقع بود، زجر و توبیخش فرمود و او از صدمۀ عذاب و عقاب به راستی جواب گفت که: پنجصد دانهٔ دیگر از همین مسکوک را به کاروانسرای اوزبکان نهفته‌ام و چون در آنجا شده بکافتند، یکهزار و چهارصد دانه را به دست آورند، بعد مولا داد گفت همهٔ این پول را صالح‌محمد نام کابلی در مشهد به من داده بود که به کابل در خانۀ او برسانم و آنگاه که صورت تفتیش و تحقیق بدین‌جا رسید، محمدرسورخان نایب‌الحکومه او را محبوس فراش خانۀ خویش فرمود و او خود را دچار فشار عقاب و عذاب فهمیده، چاقوی عبدالجبار نام ساق‌سلیمانی را به بهانۀ تقلیم اظفار خویش گرفته و شالکی به عنوان خواب به روی خود کشیده حلقوم خود را ببرید که جان از عذاب خلاص کند ولیکن از این جرح و ذبح هلاک نگشته، محمدرسور خان ماجرا معروض داشته به حضور نگاشت که: «در سنۀ لوی‌ئیل مبلغ هنگفتی از مسکوک قدیمه کشف شده، سپهسالار فرامرز خان همه را در کابل فرستاده و از آن در هرات نمانده است که با این پول جدید‌الکشف مقابله و دانسته می‌شد که از همان پول یا غیر آن است و پنج دانه از جملهٔ این پول را ملفوف عریضۀ خود گسیل کابل نمود که با آن پول که میرزا شیرعلی‌خان بیات چنانچه گذشت مکشوف نموده و سپهسالار همه را در کابل فرستاده بود، مقابل کرده شود. و پس از این عریضۀ او محمداکبر نام قوم تاجیک از متوطنین قریهٔ چقرتان هرات اظهارنامۀ شرعی به امضای قاضی نزد محمدرسورخان نایب‌الحکومه حاضر آورد که چهار کیسۀ مهر و لاک کرده مملو از مسکوک قدیم که دو هزار آن را به کلمۀ طیهه منقش بود، از مال حاجی حسین تاجر هروی به عاریت در نزد بود که در مشهد برده به محمدحسن نام برادرش تفویض نمایم و در موضع فریمان

مولا داد مذکور آن را به سرقت از نزد برداشته است و خود مولاداد نیز به سرقت مبلغ مذکور اقرار کرده اعترافنامه شرعی داد، و حکمران هرات هر دو اظهار و اعترافنامه را گسیل کابل نمود. و حضرت والا در روز هجدهم ذیحجه رقم فرمود که: «مبلغ به دست آمده را ارسال کابل داشته، مولا داد را از محبس رها دهد.» و از صدور این حکم، پول حاجی حسین به هدر رفت.

معزول شدن عباس خان از حکومت کنر

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، سردار عباس خان پسر سردار سلطان محمدخان مرحوم که حاکم کنر علیا و از انتشار اشتها منع و قدغن زن خواستن حکام که در سنه ۱۳۲۱ چنانچه گذشت اصدار یافته و آگاه بود، زن از تبعه حکومت خود خواسته و با زوجه خود و پدر و برادر او و کدخدای قریه که زن از آن گرفته و قاضی که خطبه نکاح خوانده بود چنانچه گذشت محبوس کابل شده چون شرفیاب بار گشت محمدعباس خان اظهار بی خبری از اشتها کرده از حکومت موقوف و در روز هجدهم مذکور ماه ذیحجه عبدالرحمن خان پسر محمداکرم خان مأمور حکومت آنجا گردیده دیگران نیز معفو شدند.

روی از اقامت خاک ایران برتافتن بعضی افغانان

و هم در این هنگام، شیرمحمدخان و فتح علی خان و میرحسن خان و لعل محمد خان و محمدخان و آقا جان خان و محمدخان غیر مذکور و صمدخان و جان محمد خان و تاج محمدخان و محمدیوسف خان و مرادخان و محمدکبیرخان و حسین خان و شریف خان و تاج محمدخان غیرمسطور، از قوم توخی غلزایی، که به امر نادرشاه افشار اجداد ایشان از موطن خود تبعید و مقیم سیستان شده بودند، روی اطاعت از دولت و تن اقامت از مملکت ایران برتافته، به مضمون «کل شیء یرجع الی اصله» و سیاق این مصراع: (آب اگر صد پاره گردد باز هم آشناست)

در چخانسور نزد برگد علام احمدخان خواستار اجازت آمدن با اهل و عیال خود در خاک افغانستان شدند. و او به حکمران هرات نوشته، وی معروض حضور داشت. و حضرت والا در روز بیست ذیحجه برنگاشت که: «به اجبار و اکراه آنان

را دولت افغانستان در این [کشور] نمی‌خواهد، اگر به میل خاطر و خواهش خود آمدند، البته قرار دیگر ناقلین، به ایشان جیره و تقاوی و زمین و مسکن داده می‌شود که قرین راحت و رفاهت آیند.»

و مقارن این حال، یافته‌گی میرزا شیرعلی خان پسر احمدعلی خان بیات که سپهسالار در کابل فرستاده و خود میرزای مذکور به امید استرداد آن به حضور آمده، مدتی روز طمع به سر برد، به او داده نشده از حضور والا ارقام رفت که: «مبالغ کافته و یافته او قرار امر شرع مطهر، حق بیت‌المال است. به کاشف و یابنده داده نمی‌شود.»

عطای منصب به تعلیم یافتگان جدیدالاسلام

و هم در اثنای این حال، احاد و افراد جدیدالاسلام کافرستان، حال موسوم به نورستان، که در سلک سپاه نظام سالک خدمت دولت شده و تعلیم مسایل دینیّه و قواعد مقننه نظامیه یافته بودند، هریک به مراتب درجات اعلی و اوسط و ادنی از امتحان برآمده، از جمله یکصد و شصت نفر، یازده نفر به منصب صوبه‌داری و هفتاد و پنج نفر به منصب حواله‌داری امتیاز یافته سرافراز شدند، و پنجاه نفر که لازم امتحان برآمده، چون کوچک و کودک بودند، داخل نظام نگردیده در ماهی یک روپیه تنخواه ایشان افزون گردیده، ارقام رفت که از غره محرم سنه ۱۳۲۴ هجری تنخواه مناصب ایشان را بدهند.

و از دیگر سوی، در روز بیست و هشتم ذیحجه، تب عارض ذات خجسته صفات شهزاده حیات‌الله خان، نایب‌الحکومه قطغن و بدخشان شده، پس از دوران پنج نوبت صحت یافته، هم‌چنین تمامت عمله و خدمه‌اش، از تغیر آب و هوای کابل و بدخشان که با هم مخالفت دارد، تیناک و صحت‌یاب آمدند.

وقایع سال هزار و سه صد و بیست و چهار

هجری نبوی (ص)

در روز سه شنبه سوم محرم، ملا سکندر خان از تغییر ملا وسیم گل خان، که جور و ستم کرده رشوت گرفته بود، به قضاوت محکمه شرعیه کتر علیا مأمور شد. و در روز پنجم این ماه، میرزا عبدالله خان به سردفتری جلال آباد و میرزا عبدالوهاب خان به سردفتری لمقان نامزد گشت.

و در روز هشتم محرم، سردار عبدالله خان حکمران ترکستان، پانزده لک روپیه نقد و دو لک و نود و دوهزار دوصد سوم کاغذ منات روسی، که قرب نه لک روپیه کابلی در شمار می آید، با یکصد و شصت و دو نفر اشتر که دولت خریده بود، از مزار شریف گسیل کابل کرد.

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مسطوره، امیر عبدالله پسر امیر علی نام از اهل اسلام مملکت افریقا با وکالت نامه ای که از عظماء و شرفاء و اعیان و بزرگان اسلامیة آن مملکت به دست داشت، به عزم تقبیل سده علیای سلطنت این مملکت و حصول بعضی مطالب مخفیة، وارد کلکته شده از محمد اسمعیل خان سفیر این دولت خواهش پاسپرد راه کابل کرد که به شرف دستبوسی والا واصل و نایل آید. و او در روز سیزدهم محرم، به سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله، برادر خود، رقم کرده و او پس از یک ماه و بیست و شش روز، چنانچه بیاید، رقمه او را تقدیم حضور والا کرد، اجازت آمدن در کابل برای او حاصل نمود.

و مقارن این حال، در روز دوشنبه شانزدهم محرم، به یکی از اهل هنود سکنه آقاسرای کوه دامن، که به شرف دین اسلام مشرف شده بود، سه صد روپیه نقد و یک ثوب چوخای پنج مثقاله و یک طاقه لنگی بیست روپیه گی به وی قرار مرسوم مقرر عطا و نام غلام محمد بر وی نهاده شد.

گزارش کوايف ملک تمزان هزاره

و هم در خلال احوال مسطوره، حضرت والا از قشلاق گاه جلال آباد، به عزم سير و تماشا تشريف فرمای دره نور شده، سردار نصرالله خان نایب السلطنه، از عرض و استغاثت مردم هزاره متوطنه علاقه تمزان که فرمان حضرت ضیاء المله و الذین مرحوم به دست داشتند که ملک ایشان به افغان داده نمی شود و قاضی عبدالشکور خان آنرا به چند خانه مهاجر افغان داده و در شورای خاص سراج المله، امضای کشیدن افغان از آن علاقه به روی روز آمده، و آنها چنانچه گذشت، به ذریعه میرزا غلام محمدخان وردک فرمان تصرف آن علاقه کرده، هزارگان در کابل دادخواه آمده، نزد سردار معزی الیه عرض و استدعای احیای حقوق خویش کرده. او از سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله، که از اعضای شورای خاص و این وقت در جلال آباد به خدمت والا بود، به ذریعه فرمان استفسار فرمود. او به حضور نایب السلطنه، در روز هفدهم محرم رقم کرد که: «در باب علاقه تمزان در ماده دوم دستورالعمل سردار گل محمدخان ارقام و امضا شده بود که چند خانه از افغان مهاجر در تمزان است و آن علاقه بزرگ و دارای جای بسیار است، آن چند خانه مهاجر از آنجا کشیده و به دیگر جا مسکن داده شود. بعد عریضه مردم مهاجر با چند نفر ایشان به دارالسلطنه رسیده فریاد برآوردند که در تمزان جای برای ما تنگ آمده، نفری ما در میدان مانده و سه سال است که ما مردم زحمت و خواری ها کشیده ایم و هرکسی که این عرض را به حضور والا نموده، در این ماده داخله دستورالعمل، به خوبی، علم از احوال ما و علاقه تمزان نداشته است و از اندراج ماده در دستورالعمل گل محمدخان، عموم مهاجرین و ناقلین در یأس و هراس افتاده اند، و این عرض ایشان به معرفت ایشک آقاسی محمدشاه خان، برادر بزرگ ایشک آقاسی دوست محمدخان، در شوری به حضور همایونی تقدیم شد. و حضرت والا به غلام خود فرمود که «سرکار ما به پریشانی و سرگردانی مهاجرین روادار نبوده و نخواهد شد و در ماده مذکوره که ذکر شده از سبب آن بوده که چند خانه از مهاجر در تمزان خواهد بود، حالا که نفری زیاداند جابه جا باشند» و این را فرموده امر کرد که فرمانی به اسم سردار گل محمدخان و هم به نام خود مهاجرین جای گزین، جهت دلجویی و خاطر جمعی ایشان تحریر شود. چنانچه این

دو فرمان را قبل از رفتن موکب همایونی در غزنین، رقم و به حضور والا حاضر نموده و به دستخط مبارک امضا فرموده به اسم ایشک آقاسی دوست محمدخان ناظم، به عارضین رسانیدم و نقل آنها در بولک اول اداره تحریرات متعلق به میرزا غلام محمدخان است، برای میرزا محمدایوب خان کاتب دوم نیز نوشتم که فوراً از روی ثبت آنها نقل و استنساخ کرده، به حضور نایب السلطنه برساند، کوایف تمزان را سراپا حالی می شود که حق به طرف مهاجرین بوده است.»

از این حق به طرف مهاجرین بودن نوشتن اعتمادالدوله، قارئین تاریخ نیک خواهند دانست که در اصل و واقع، ملک تمزان که مردم هزاره از آبا و اجداد خود، از عهد چنگیز و امیر تیمور، تاکنون، این ملک را در دست داشته اند، گویا از افغان که در آن وقت بدان حدود هیچ نبودند، گرفته بوده اند و حالا افغان صاحب حق خود شدند، زهی مروّت و خهی انصاف اسلامی که ملک غیری را به غیری، صاحب حق گفته، می دهد!!

و هم در روز هفدهم مذکور ماه محرم، محمدگل خان نماینده دولت انگلیس، که از تغییر منشی عابدحسین زن دزد، مأمور اقامت قندهار شده بود، دوچار مرض ضعف معده گردیده و از راه استعلاج در هند شده، یک نفر خادم خود را قائم مقام و مقیم قندهار قرار داد.

آمدن عبدالعزیز خان از ایران در کابل

از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که ثبت شد، عبدالعزیز خان پنج هزار روپیه از دولت به نام زاد راه و راحله راه چنانچه گذشت به موهبت گرفته و از اصفهان در طهران و از آنجا در مشهد آمده، راه این مملکت برگرفته بود وارد هرات شد، و از کثرت احتیاج و قلّت مایحتاج خویش نزد محمدسرورخان حکمران هرات اظهار کرده و او به فرمانی که به نامش چنانچه از پیش رقم گشت اصدار یافته بود، دوهزار و پنجمصد روپیه به عنوان قرض به او داده، رهنورد کابلش نمود. و حضرت والا از عریضه حکمران هرات، به دفتری تشخیص و مستوفی الممالک اگهی داد که به دو سال، از تنخواهی که برای او معین خواهد شد، وضع کند.

شرح حال خسران مآل میرزا محمد رسول، نویسنده حکمران هرات

و هم در خلال احوال مذکور، محمدرسورخان نایب‌الحکومه هرات، میرزا محمدرسول نامی از رذیل‌زادگان غزنین را در حین مأمور حکومت شدن خود، از کابل همراه برده و او را مکتوب‌نویس حضور خویش و ذریعه حصول منابع و وسیله اخذ رشوت و پیش‌کار مصادرت قرار داده، زمام مهم همه امور نزدیک و دور را در کف اقتدارش نهاده و اختیار تامش داده، پس از چندی که روز خدمت به تحصیل منایا و مستدعیات او به سربرده فاعل هرکار گشت، او را از راه انتظام مهم، مأمور غوریان کرد. و از میل خاطری که نایب‌الحکومه به سویش داشت، قرار هواجس نفسانی و وساوس شیطانی که عادتش شده بود، راه مناهی و ملامی پیمود. در ارتکاب قبایح افعال و ذمائم اعمال قیام نموده، در هیچ امری از منهیات و محرمات و مفاسقات و مفاجرات فرو گذاشت نکرد. و پس از مراجعتش در هرات، نایب‌الحکومه از بیم آن که اهالی هرات و نواح آن را، به واسطه او تاخته و مبالغ هنگفتی به ذریعه او گرفته در اندوخته خود انداخته، و در افواه سمر و مشتهر گردیده بود، رفتار ناهنجار او را که در غوریان و سرحد، از قوه به فعل آورده بود، حجت الزامش قرار داده، به عزم دفع مظالم خود که به معرفت او نسبت به مردم به روی کار آورده بود، خواست که همه را بر او حمل کرده، خویش را بری سازد. باری در این بار از کردار او اغفال و اهمال اختیار کرده و هیچ نگفت، و مأمور قلعه نو و مرغابش نموده، در خفا شخصی را جاسوس افعالش قرار داد که از کردار و رفتار و حرکات جزئیّه و کلیّه او معلومات و نظریات حاصل کرده آگهی دهد. چنانچه از اوضاع و حرکات و خیانات و مصادرات و لواطت و زناکاری به توسط جاسوسی که مأمور کرده بود، علم حاصل کرد. پس از مراجعتش در هرات، نگارش جاسوس خود را حجت الزام قرار داده، محبوس و مال و متاعش را ضبط کرد. و از زندان به درب بارش احضار فرموده، در محضر عام و مواجهه اعیان ملک و افسران نظام، لب به سقط و دشنامش کشود و افعال قبیحه و اعمال ذمیمه او را که نسبت به خواص و عوام، از قوه به فعل آورده، به جمهورا نام جور و برخود جفا کرده بود، یک یک برشمرده نام برد و ملزم و ملامتش ساخته، بروتش را امر کردن کرد. و آن نامرد ستمگر را امرد ساخته، بینی‌اش را قطع فرمود. و پس

از مثله و مفتضح کردنش، شرحی از افعال قبیحه چون زنا و لواطت و شرب مدام و غیره او را، که با زنان و پسران انام کرده بود، با اعمال مذکوره فوق او ضم و درج عریضه خود کرده، ارسال حضور داشت. و بیست و شش رأس اسب او را که در خفا، به مردم برای حفظ و حراست داده بود و هریک را خود شخصی که در نزدش بود، حاضر آورده، همه را داخل اصطبل دولت کرد و خود نایب الحکومه با قاضی و دفتری اول و دوم و کوتوال و چند تن از اعیان بار، در خانه او شده به تفحص و تجسس، چهل هزار و پنجصد و شصت روپیه نقد و سه صد و نوزده دانه طلا و سه هزار و چهارصد و سی و پنج روپیه کله دار، از زیر زمین که نهفته بود برآورده، با فروش و ظروف و اثاث البیت و البسه زنان و مردانه و زیور آلات و اسلحه او ضبط نمود. و به این نیرنگ یک لک روپیه نقد و جنس او را به محل ابراز آورده، مصادرات خود را که ده چند این مبلغ و به ذریعه او حاصل کرده بود، در تحت پرده این ابراز بنهفت. و حضرت والا چنانچه بیاید، در روز دوازدهم صفر از عریضه مذکور او، میرزا محمدرسول ظلوم جهول را طلب کابل فرموده به توپ بربست و اعضا و جوارحش را درهم شکست.

تعیین تنخواه حاکم هزاره جاغوری و مالستان

و مقارن این حال، کرنیل غلام حیدر خان پسر محمدافضل خان، از احفاد سبхан وردی خان، قوم قرت قزلباش که در سنه ۱۳۱۰ هجری چنانچه در جلد سوم گذشت، از تمرد و طغیان مردم هزاره، او با فوج پیاده نظام قزلباشیه از خدمت دولت سبکدوش گردیده و تا این هنگام روز عزلت و زاویه نشینی به سر می برد و به استصواب آرای شورای خاص و امضای حضرت والا، او به حکومت هزاره جاغوری و محمد اسماعیل خان قوم جوانشیر به حکومت مالستان و غلام حسین از اولاد خان شیرین به حکومت هزاره بهسود و میر محمد حسین خان، سابق مستوفی الممالک و بعدها سردفتر تشخیص، مأمور حکومت هر سه محل مذکوره به بالادستی آن سه تن شده بودند. پس از عرضه چهل و هشت روز از وصول خود در جاغوری، به ذریعه عریضه، استدعای تعیین تنخواه کرده، حضرت والا در روز

بیست و دوم محرم، در سالی هزار و دو صد رویه برای او و هزار و دو صد رویه برای محمد اسمعیل خان حاکم مالستان معین و مقرر فرمود.
و مقارن این حال، در روز پنجشنبه بیست و ششم محرم، تیراعظم، از برج حوت در برج حمل نقل و تحویل داده، سال یونتئیل ترکی مجدد و هوا معتدل و زمین مخضر و نزهت آگین شد.

وقایع ماه صفر سنه هزار و سه صد و بیست و چهار هجری

استدعای تبدیلی قشلاق به ییلاق نمودن محمد اسحق خان

در این ماه از عریضه محمد اسحق خان پسر سردار محمد شریف خان، برادر امیر شیرعلی خان مرحوم که پدرش در زمان مسافرت و غربت و جلاوطنی، چنانچه در جلد سوم گذشت، در بغداد پدرود جهان کرده، خود او چنانچه از پیش رقم شد، با زوجه و پسران سردار محمد هاشم خان مغفور، ربقه اطاعت این دولت را به رقبه انقیاد نهاده، از بذل عطا و تعیین تنخواه مفتخر و مباحی گردیده بود، به ذریعه عریضه، استدعای تبدیل اقامت گاه دایمی خود را که در راولپندی بود، در موسم گرما به شالکوت بلوچستان و در زمستان در موضع بهری و سکهر نمود که با محمد عثمان برادر و تعلقات خود در آن دو موضع یا سکهر اقامت قشلاق و ییلاق گزینند. و چون در عریضه خود خواهش نگارش نامه سفارش از دولت به نام کارکنان دولت انگلیس در این باب کرده بود، حضرت والا، به محمد اسمعیل خان سفیر ارقام فرمود که: «بودوباش و زیست و معاش او در مواضع مذکوره، از طرف دولت برتانیه آزاد خواهد بود و حاجت به سفارش نامه نخواهد داشت، زیرا ایشان اطاعت و انقیاد را اختیار کرده رهسپار خدمت این دولت اند و برای خدمه این دولت در هند و خاک مقبوضه و مستعمره آن دولت، قید و بست و منعی نیست، و اگر باشد علم حاصل کرده معروض دارد که سفارش نامه به ویسرای کشور هند به نگارش رود.»

اجازت مراجعت یافتن سلطان محمدخان و عطاءالله

و مقارن این حال، سلطان محمدخان پسر محمدعثمان خان از نبایر سردار کهندل خان مرحوم، که مصدر خطا و خیانت و جنحه و خیانتی نسبت به دولت شده و نایب میرسلطان خان کوتوال، از حال خسارت اشتمال او به حضرت ضیاءالملّة والدین آگهی داده، به امر آن مرحوم تبعید و مأمور اقامت قطغن شده و از آنجا در وقت تمرد و طغیان سردار محمداسحق خان پسر امیر محمداعظم خان مرحوم، که در تضاعیف سنه ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ هجری به شرح رفت، سردار متمرّد مذکور وارد قطغن شده، او در نزد وی رهسپار اطاعت و خدمت گردیده و با او از راه فرار، در ماوراءالنهر رفته بود و روز عسرت و ذلت تا این هنگام به سر می برد، به اسم شهزاده حیات الله خان نایب الحکومه قطغن و بدخشان معروض داشته، شرحی از ذلت و فقر و مسکنت خود برنگاشت و استدعای عفو تقصیر و اجازت مراجعت در افغانستان نمود. و هم چنین عطاءالله نام، قوم علی زایی، متوطن الاصل قریه شیوکی کابل، که پیشه طبابت داشت و با سردار محمداسحق خان در سمرقند رفته، علم حکمت طبیعی و فن داکتری را در آنجا به درجه کمال حاصل کرده بود، و در اوایل حال در اسپتال سپاه نظام ترکستان، خدمت این دولت می نمود، به ذریعه عریضه طالب عفو خطیث و اجازت معاودت گشت. و شهزاده عنایت الله خان عریضه هر دو تن را گسیل کابل داشته، حضرت والا در روز هشتم ماه صفر، به شهزاده معزی الیه رقم فرمود که: «هر وقت سلطان محمدخان پناهاده خاک افغانستان شود، ششصد روپیه کابلی به او زاد و توشه راه داده گسیل کابلش نماید. و هم به عطاءالله خان بنگارد که: در آمدن به کابل مجاز است. اگر آمد به اندازه دانش او تنخواه و معاش از دولت معین و مقرر خواهد گشت.»

و از صدور این منشور هردو تن در کابل آمده مشمول عواطف خسروانه شدند. و هم در این ایام، منصورخان از تغیر عبدالرحمن خان، که مرتکب راه دادن سواران حامله مکاتیب دولت انگلیس در خوست، چنانچه گذشت شده بود، مأمور حکومت آنجا شد.

خواهش اعزاز خود نمودن نماینده دولت انگلیس در قندهار

و در خلال احوالی که به شرح رفت محمدگل خان، نماینده دولت انگلیس در قندهار، که از تغییر منشی عابدحسین زن دزد فاسق و فاجر، مأمور آنجا شده بود، قبل از حرکت خود برای علاج ضعف معده خویش جانب هند که در روز هفدهم محرم گذشته با سردار محمدعثمان خان حکمران قندهار به مذاکره پرداخته، خواستار آمد که عابدحسین، مأمور سابق در موسم گرما از شهر بیرون در باغ میرزا تقی، روز ییلاق به سر همی برد، به من نیز اجازت داده شود، و نیز اختیار حارس و پاسبان که از جانب دولت افغانستان با او مأمور کشیک و حراستند در تحت امر و اختیار خودم باشد. دیگر این که برای نماینده دولت انگلیس در کابل، به روزهای بارعام کرسی در سابق ایام در تحت کرسی کرنیل معین و مقرر بوده، اکنون در زیر کرسی جنرالان معین و جهت نشستن او مقرر است، باید در دربار قندهار کرسی نشیمن من بعد از برگد باشد. و سردار محمدعثمان خان از ملتسمات او به سردار عبدالوهاب خان امین المکاتیب نگار داده، او رقیمة وی را به مطالعة حضرت والا رسانید. و حضرت والا ارقام فرمود که «حارس و کشیک او را نصف سواره و نصف پیاده مأمور کرده، در موسم گرما تا وقتی که نایب الحکومه آهنگ ییلاق گاهی نکند، او در شهر بوده بعد که نایب الحکومه از شهر در ییلاق گاه برود، برای او در برون شهر، از جایهای دولت بدهد و کرسی او را در روز بار در جایی که مأمورین سابقه دولت انگلیس می نشسته اند، تعیین نماید.»

معفو شدن پسر سردار گل محمدخان

و مقارن این حال، از عریضه و استدعای سردار گل محمدخان، نایب سالار افتخاری و سرپرست و حاکم مهاجرین و ناقلین افغان، توبت و انابت محمدکریم خان پسر او، که پدرش از ارگون چنانچه گذشت مأمور تقبیل سده علیا نموده و او از راه نافرمانی و شرارت در پشت رود به خانه خود رفته، از عرض پدرخویش محبوس گشته بود، معفو گردیده از زندان رها گشت.

مراجعت محمدایوب خان از بلوچستان

و هم در این ایام، از عریضه و استدعای محمدایوب خان پسر محمدرحیم خان ابن سردار محمدعلم خان مرحوم، که در بلوچستان روز ذلت و عسرت به سر می برد، در روز نهم ماه صفر اجازت آمدن به او و اهل و عیالش داده شده در افغانستان آمد و مشمول عواطف خسروانه گشت.

و مقارن این حال، از عریضه محمدسرورخان، حکمران هرات، که در باب جنحه و جنایات میرزا محمدرسول نویسنده خود، چنانچه گذشت نگاشته و ارسال داشته بود و وعده ذکر پاسخ آن داده آمد، در روز دوازدهم ماه صفر حضرت والا رقم فرموده انباه و آگاهش نمود که: «در امور متعلقه ذات شاهانه، چون بینی بریدن و به قتل رسانیدن و حبس فرمودن کسی اقدام نکند؛ و به حضور اطلاع داده هر امری که صدور یابد، معمول بدارد و مال و متاع نقد و جنس میرزا محمدرسول را تسلیم کارکنان دولت نموده، خود او را محبوس گسیل کابل کند» چنانچه پس از وصول لقمه توپ شد.

و هم در این ایام، در ماهی بیست روپیه به نام محمد رضای چارصده که یکصد و نود و هشت و نیم خانه مالیده، مساوی از بیست و پنج هزار و هفتاد من بذرافشان اراضی مزروعی و دو حجر آسیاب خارج جمع را مکشوف داشته، داخل بست دفتر چقچران نموده بود، تنخواه معین گشت.

روی به سوی این دولت آوردن سیستانیان

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، کدخدا حسین نام سیستانی و کدخدا داد، که در سیستان دارای اراضی و عقار و کدخدایی بودند، از دولت ایران روی اطاعت برتافته، از راه طلب راحت و رفاهت به سوی ظل حمایت این دولت شتافت و با بیست و هفت تن از منسوبان خود، به مثابه سردار سعیدخان پسر سردار شریف خان مرحوم که با چهل خانوار قوم خود آمده، در موضع جروکی، مزرعه و کلاته از دولت یافته و میرجعفرخان و کدخدا علی اصغرخان و کدخدا علی خان برادر او که در موقع میرآباد حاره داده شده بودند، وارد چخانسور گردیدند. و سردار محمدعظیم خان حاکم فراه، هر دو تن را در قریه کدخدا ابراهیم خان

شاهورزایی، از توابع نادعلی، مأمن و مسکن مرحمت و عنایت نموده، نوازش شایسته نسبت به ایشان به تقدیم رسانید.

و در خلال [این احوال] محمدنور نام پسر آخندزاده عبداللطیف، از طلب کابل شدن آخندزاده فقیرمحمدخان حاکم و سرحددار چخانصور عم خود، که از پیش گذشته از عامل و ضابط چخانصور آزار و ایدای بسیار دیده و رنج و زحمت کشیده، شبی [با] اهل و عیال خویش، راه فرار جانب سیستان پیش گرفت.

و هم در این ایام، مرض مسری طاعون در بین مردم گاودار سیستانی، که در نی اقامت بیلامیشی داشتند حادث گشته، معابر و مسالک آمد و شد مسدود و قرنطین شده، عبور و مرور ممنوع و قدغن موقتی گردید.

جور و ستم شیرمحمد حواله‌دار به ناقلین سیستان

و از دیگر سوی در خلال احوال مذکور، شیرمحمد نام حواله‌دار پیادگان نظام، در میرآباد به خانه میرجعفر ناقل سیستانی که قبل از این چنانچه گذشت در کابل آمده در باغ بابرشاه مغول شرفیاب بار شده از عطای سی و شش نفر سوار کشاده قرین افتخار شده و غلام حیدرخان و غلام حسن خان پسرانش با رضاقلی خان پسر و حاجی نام خواهرزاده کدخدا علی اصغر خان، به اقامت کابل و خدمت حضور مأمور و برای هر واحدی از سه تن اولین، در سالی هشتصد روپیه و برای حاجی چهارصد روپیه تنخواه معین و مقرر گردیده بود، شده عیال و اطفال او از خوف هتک عصمت خویش راه بیابان پیش گرفتند. و از جمله زوجه میرجعفرخان در به روی شیرمحمد بر بسته، خود پشت به در زده او را از دخول در خانه مانع گشت. و او دروازه را به ضرب لگد شکسته پشت و پهلو و سینه آن ضعیفه را از ضرب چوب و مشت و لگد بخست و غله موجوده خانه او را به غارت برداشته در قریه کنک حمل و نقل داد. و میرجعفرخان از این جور و ستم شیرمحمد حواله‌دار، معروض داشته، حضرت والا به سردار محمدعظیم خان نگاشت که: «مراسم بازپرس به تقدیم رسانیده، شیرمحمد را زجر و توبیخ نماید.» و چون امر بازخواست از قوه به فعل نیامد، ایشان مأیوس گردیده، در پایان کار در سیستان مراجعت کرده، از مراحم ین دولت بری و بیزار شدند. و کدخدا علی و غلام حسن خان که در کابل

بودند، و رضاقلی خان که عوضش کدخدا علی خان در کابل آمده او در چخانسور رفته بود، با حاجی در شب از کابل فرار کردند.

شرارت و مقاتلت قوم نورزایی با قوم گرک

و هم در تضاعیف وقایع مسطوره، یارخان و لعل محمد و امیرپنج و غلام محمد نامان از قوم نورزایی، با پنجاه تن از اعداد ایل خود، در خیل که در اصل فیض الله است و بلوچ و حبو و احمدخان نامان قوم گرک شده، اظهار کردند که سه نفر اشتر بر ذمه مهیار نام قرض داریم و طالب ادای آنیم، و مهیار انکار آورده مذاکره جانبین منجر به مناقشه شد. و نورزاییان از هنگامه جویی و بهانه خویی، یک تن از قوم گرک را با تیر تفنگ مقتول و مجنون نامی را مجروح ساختند، و در عین گیر و دار، شاه تو نامی از قوم گرک که دورتر ایستاده و تفنگ در دست داشت، یارخان و لعل محمد و امیر پنج و غلام محمد نامان را هدف گلوله تفنگ نموده، ایشان را از جوش و خروش شرارتی که داشتند بازداشت. و اهالی ایل گرک راه فرار یافته به کوه شتافتند و مال و متاع خود را فروهشته، راه پناه در کوه نوشتند. و تبعه یارخان هشتاد و پنج هزار رویه از اموال نقد و جنس الوس گرک را به دست غارت برداشته با خود بردند. و اهل خیل گرک با اهل و عیال خود، تهی دست، نزد حاکم سیستان شده ماجرا بازداشتند. و او به سردار محمدعظیم خان نگاشته، او معروض پایه سریر امارت داشت و حضرت والا رجوع فیصل مخاصمه و منازعه جانبین را به محکمه شرعیه فرموده، امر انقطاع و انفصال دعوی را به شرع مطهر نمود.

طول و عرض چخانسور و لاش و جوین

از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، سردار محمدعظیم خان حاکم فراه را که سردار سعیدخان قوم بلوچ محمدخیل را در موضع جروگی جا و ماوی داده و معروض داشته حضرت والا رقم فرموده بود که: «او را مسافت پنجاه گروه دور از خط فاصل سرحد مسکن دهد» و او از عرض و طول مساحت سطحیه چخانسور معروض داشته برنگاشت که سردار سعیدخان که با چهل خانوار از بلوچستان در چخانسور و از آنجا در فراه آمده، در موضع جروگی مسکن و ماوی

داده شده است و علاقه چخان‌سور از ابتدا تا انتها در طول جنوبی و شمالی در مقابل و محاذی خاک سیستان ایران اتفاق افتاده، عرض آن در بعضی مواضع مسافت یک کروه در برخی مواقع سه کروه تا دوازده کروه وسعت دارد و از خط فاصل سرحد زیاده از این مبادعت و مفاصلت ندارد و علاقه لاش و جوبین نیز مثل چخان‌سور است و دیگر ناقلین سیستانی چون میر جعفرخان و کدخدا علی‌اصغرخان و غیره که در چخان‌سور آمده‌اند، محمدایوب‌خان حاکم قلعه فتح، در مسیرآباد که مسافت دو کروه از خط فاصل سرحد دور واقع است، ایشان را جای و ماوی داده، و حضرت والا از این نگارش او در روز دوازدهم مذکور ماه صفر رقم فرمود که: «در محل کده و خاشرود علم آورده اگر مزارع خالصه و ضبطی به قدر کفایت زیست و معاش سردار سعیدخان باشد، معروض دارد، و خود او با منسوبانش تا صدور حکم ثانی در همان موضع جروگی آرام بوده بی‌جا نشود.» و هم سردار مذکور در باب کدخدا داد و کدخدا حسین، ناقلان سیستانی که آمدن ایشان در چخان‌سور رقم گشت، از جا دادن ایشان در قریه کدخدا ابراهیم از توابع نادعلی معروض داشته، حضرت والا در روز دوشنبه چهاردهم صفر ارقام فرمود که: «قرار دیگر ناقلین با ایشان سلوک و مدارا و مواسا نماید»

سیر و سیاحت شهزاده غلام‌علی‌خان

و هم در این ایام، شهزاده غلام‌علی‌خان، مقیم مزارشریف، به ذریعه عریضه از حضرو والا اجازت سیر و گل گشت باغ و عمارت دولتی، واقع تاشقرغان و تماشای گل نرگس و شکار حاصل کرده، در روز بیست و چهارم صفر، با عبدالحکیم خان پسر سردار عبدالله‌خان حکمران ترکستان، رهگرا و مرحله‌پیمای آنجا شده پس از به سر بردن بیست روز، شادخاطر مراجعت کرد.

شرح احسان والا به مردم کوچی و کفران کردن ایشان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، حبیب‌الله‌خان محمدزایی، که از راه تعیین رئیس و خان و تعداد نفوس و بیست و یک هزار خانه را یک جماعه، از مردم

کوچی، قوم اسحقزایی و نورزایی، که در عهد ضیاءالملّة والدین مرحوم، مأمور اقامت و موطن گزیدن بادغیس هرات شده و سر از فرمان باززده، در توابع و نواح میمنه و بلخ و آیبک، قشلامیشی گزیده و در بهار به هزاره جات آمده بیلامیشی می کردند چنانچه گذشت مأمور گشت، ایشان از گفتار افواه عوام که طنین انداز آن مواضع و مقام آمد که حبیب الله خان به امر حضرت والا، نخست نفوس ذکور هر دو قوم مذکور را در قید شمار آورده، بعد از ایشان در سلک سپاه نظام انسلاک می دهد، پراکنده و منتشر شده در صحاری و بوادی مقرر گزیدند. و حبیب الله خان از عقب ایشان در کوه و دشت شده و از نوازشات پادشاهی و کماهی حال و خیال نیک حضرت والا نسبت به ایشان آگهی داده، همه را دل به جای آورد و قرب چهار هزار خانوار را در قشلاقگاه های میمنه و بلخ و آیبک رجعت داده، یک هزار خانه را به این سوی نهر مرغاب در حد موضع چیچک تو و غار اصحاب کهف، که به غلط به این نام معروفست، تا قول بالا که معروف به غلیله و قلیله می باشد و یک هزار خانه را از قول بالا تا جلدیز، از توابع میمنه، و یک هزار خانه را از میمنه تا اندخود و یک هزار خانه را از اندخود تا آیبک، با بزرگان و سرکردگان منتخبه ایشان جای و مأوی داده، در بعضی مواقع، مسافت یک و نیم الی دو کروزه از سرحد دور، تمکن گزیدند و دوصد و پانزده سوار کشاده از جوانان ایشان برای خدمت دولت منتخب نموده، چون ایشان در سال ۱۳۲۱ هجری قرار خیلی یکصد روپیه و در سال ۱۳۲۲ هجری سه صد روپیه با مبلغ یک لک تنگه، از بابت مال قاچاقی خود، که به راه غیر معروف، در خاک مقبوضه و مستعمره دولت روس برده می فروختند، به عبدالرحیم خان حاکم میمنه اجباراً داده بودند و او داخل خزانه دولت کرده بود، به ذریعه حبیب الله خان معروض داشته داد خواستند. و چون ذات شاهانه را از گفتار مرحمت آثار حبیب الله خان، نسبت به خود مهربان دیدند، با خامه مغالطه نگار داده، سعایت و شکایت از عبدالرحیم خان به روی روز آورده، طالب پس دادن مبلغ مذکور خود شدند. و حضرت والا از آخذن زاده عبدالرحیم خان به ذریعه منشور پرسیده، او از حقیقت حال ایشان معروض داشته برنگاشت که: «ایشان از شرارتی که در نهاد دارند و همواره راه نافرمانی می سپارند، سیزده هزار و سه صد و هشتاد و یک رأس گوسپند را، از راه غیر معروف به قاچاقی بدون خراج گمرک، در

کرکی برده و فروخته و خراج آن را قرار امر پادشاهی مضاعف بر عهده گرفته و ادا نموده‌اند، اجباراً از ایشان حصول و عاید خزانه نشده است» حضرت والا از این نگارش او عرض غلط ایشان را نشنیده، مبلغ مذکور را مسترد نفرمود.

افزون شدن مشاهره میر علم خان، حارس بندر خیرآباد

و مقارن این حال، حضرت والا از عریضه و استدعای سردار عبدالله خان حکمران ترکستان، در سالی یکصد و شصت روپیه مشاهره و معاش میر علم خان [را] که به امر ضیاءالملّة والدّین مرحوم، مأمور اقامت و حراست بندر خیرآباد واقع وسط تاشقرغان ترکستان و قندز و قطغن شده، و مشاهره‌اش کفایت معاش روزگارش نمی‌کرد افزون فرموده، اصل و اضافه آن سالانه چهارصد روپیه به شمار آمد؛ و برخلاف این هنگام، در عهد سعادت‌مهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، مشاهره و معاش خدمه و مأمورین دولت چنان زیادتى گرفت که ادنی مأموری کمتر از سالی هشتصد الی هزار روپیه مشاهره نیافت، و از کثرت دواير وزارتخانه‌ها و قونسل‌ها و وزیر مختارها و سفراء و محصلین علوم در اروپا، که هر یک کمتر از ده و دوازده الی پانزده هزار روپیه تنخواه سالانه کمتر نیافت، و مأمورین از واحد، منجر به متعدّد شده یک کار به دست چند نفر افتاد، و عواید افغانستان به منصّه عدم کفایت جلوه‌گر آمد؛ و از این رو در خراج گمرکات افزونی زیاد به روی کار آمده، نوکر گرفتن اجباری قرار قرعۀ تعداد نفوس و عرایض خریداری عامه، ساری و جاری گشت. و از هر که قرعۀ ملازمت اجباری به نامش افتاد، از چهارصد الی ششصد روپیه، در صورت عدم قبول، ملازمت گرفتن آغاز نهاده شد. و هم تذکرۀ نفوس، نخست هر واحدی از ذکور، سدس یک روپیه قرار داده شده و این تذکره منتشر و پراکنده گردیده معاجلاً از پی آن هر قطعه از تذکره نیم روپیه معین گشت. و از این احداثات بار عامه گران آمد.

عوايد پوست قره گلی سنه ۱۳۲۳ هجری

و هم در خلال احوال مسطور، ملا محمد غوث خان، مأمور فروش پوست قره گلی در بخارا، هفتاد و شش هزار و یکصد و بیست پوست قره گلی را از کبودچه و غیر آن، که در سال گذشته از مزار شریف در آنجا فرستاده شده بود، به بیست و یک لک و هشتاد و پنج هزار و ششصد و چهل و دو تنگه و بیست و چهار فلوس به تجار بخارا، قرار دسته پنجمصد تنگه و یک جلد پرتو بفروخت و از عریضه او حضرت والا آگاه شده رقم فرمود که: «همه را طلای روسی خریده ارسال کابل نماید.»

به پای رفتن جشن لقب سراج المله والدین

و مقارن این حال، روز شنبه بیست و ششم صفر با روز اول ثور ماه شمسی مطابق آمده، حضرت والا که از سیر و سیاحت دره نور در جلال آباد، نهضت فرمای مراجعت شده و از آنجا پس از نوروز، راه معاودت کابل برگرفته نزول اجلال فرموده بود، مراسم جشن ملیتی لقب سراج المله والدین را از آیین بندان و چراغان و شیلان عام و صرف حلویات و عیش و سور و سرور به پای برد.

معفو آمدن پسر ملا سعید محمد کوسج

و هم در این ایام، ملا تاج محمد نام پسر ملا سعید محمد خان ممتحن معروف به کوسج، که از سوء سلوک خویش و بدروشی و کج گنشی [که] نسبت به عموم علماء و سادات از قوه به فعل آورده و در ضبط اوقاف و قطع وظایف جورها و ستمها به روی کار آورده، عامه خلق را به خود دشمن ساخت. و چنانچه در جلد سوم گذشت، از سوء ظن به معاندت عامه، فرار اختیار کرد، با پدر خود در هند رفته و در موضع چمن از خدمت پدر خود روی برتافته و پدرش گرفتار گشته در زندان کابل وداع زندگی گفت، او در مکه معظمه زاده الله شرفاً شده و از آنجا در مصر و آفریقا رفته و از آنجا به راه ایران در مشهد مقدس آمده و از آنجا وارد میمنه شده، ملا مصطفی خان قاضی آنجا به ذریعه عریضه ضراعت مضمون و نمیه شفاعت مشحون، استدعای عفو تقصیر و اجازت آمدن او را در کابل کرد. و

حضرت والا از خطایای پدرش اغماض عین نموده به مضمون کریمه «لا تزُرْ وَاِزْرَةَ وِزْرٍ اُخْرٰی» او را اجازت آمدن در کابل داد.

و هم در این ایام، آخندزاده عبدالرحیم خان حاکم و میرزا غلام محمدخان دفتری میمنه، چهارلک رویه که از مصارف لشکری و کشوری سنه ۱۳۲۳ هجری آنجا افزون به شمار آمده بود، با دو نیمچه به وزن میمنه، معادل چهار نیم سیر و پنج خورده به وزن کابل، مومیایی ارسال دارالسلطنه نمودند.

و هم در این هنگام، پنجصد و شانزده رأس گوسپند که رمه داران قطغن، از راه غیر معروف به قاچاقی، جانب ماوراءالنهر می راندند در بندر و معبر خشت تپه گرفتار دست سرحدداران شده، چون از جانب دولت ممنوع و قدغن بود، ضبط دیوان حکومت گشت.

شرح حال ملا حسین هزاره

و از دیگر سوی ملاحسین نام، پیشخدمت دربار معلی، پسر حسینی از هزاره مالستان، که در عهد ضیاءالملّة والدین مرحوم، مأمور زکات قطغن شده و مبالغ زیادی اخذ و جر نموده و در کابل آمده، در روز بیست و پنجم ربیع الآخر سنه ۱۳۱۹ هجری، اواخر عهد آن مرحوم، تحصیلدار بقایای هرات و توابع آن گردیده و سی و سه تومان و سه هزار دینار تبریزی به تنخواه او افزون شده، اصل و اضافه آن پنجاه و هفت تومان و سه هزار دینار، معادل نهصد و پنجاه رویه کابلی در شمار آمد، و از اخذ رشوت و مصادرت او به ذریعه وقایع نگار، حضرت والا آگاه گردیده، به حکمران هرات رقم فرمود که: «متوجه احوال خسران مآل او شده، از حقیقت حالت پرضلالت او آگاهی دهد که مراسم باز [پرس] به تقدیم رسد.» و او از نوشته یکی از دوستان خود، برنگارش والا آگاه گشته، در ظاهر پا به دامن عدم اخذ رشوت پیچید و در باطن مبالغ هنگفتی را دارا شده کسی از او نپرسید.

خیانت و فرمان جعلی میر احمدشاه خان

و هم پس از حبس خود میر احمدشاه خان، ملک التجار و ضبط مال و منال او که از فرمان جعلی او در باب بیست و پنج هزار منات چنانچه گذشت محبوس گردیده بود، دوباره به گوش دادنیوش والا رسید که او در باب وجوه سایر و گمرکات دامان، فرمان جعلی نگار و به مستاجر آن داده تا حال برحال است. و نیز منشوری در باب استرداد و بخشش باغ مستاجر مذکور را، که در عوض قرض محمد عثمان پدر نظام قندهاری دولت اشتراء نموده بود، ساخته و به او داده، باغ را متصرف شده است. افسر نظامی قندهار را ارقام رفت که: «هر دو فرمان ساخته گی میر احمدشاه خان را به دست آورده ارسال کابل نماید که اصل ندارد و در دفاتر پادشاهی ثبت آنها نیست.»

عواید خالصه و ضبطی قندهار

و هم در این هنگام از پرسش حضرت والا، عواید املاک خالصه و ضبطی قندهار مکشوف افتاد که در سالی پنج هزار و سه صد و هشتاد و سه تومان و سه هزار و نهصد و سی دینار تبریزی قندهاری، معادل یک لک و شش هزار روپیه کابلی و قرب نیم روز در شمار آید، نقد و چهار هزار و چهارصد و بیست و یک هزار و سی و دو من قندهار گندم، و هشتصد و هجده خروار و شصت من غیره حبوبات و هشتصد و چهارده خروار و شصت و یک من جو، و دوصد و نود چهار خروار و سی و دو من جواری، و چهل و هفت خروار و چهارده من و سی آثار آرد و شالی در شمار می آید.

رفتار میرزا عبدالاحمد خان با مردم غزنین

و هم در خلال واقعات مسطوره، عموم رعایای غزنین از جور و ستم و مصادرت شیر احمدخان، برادر میرزا عبدالاحمدخان غزنوی کوتوال آنجا، به ستوه آمده گروه ها گروه از حاکم غزنین داد خواستند. و حاکم او را در تحت استنطاق آورده، بلکه چهار دست و پایش را به ذریعۀ چهار نفر معلق در هوا برداشته، به ضرب

چوب سخت بخست. و میرزا عبدالاحمدخان که در کابل بود و طریق خدمت در دیوان سلطنت می‌پیمود و در این هنگام اعتماد و اعتباری حاصل داشت، به عرض رسانیده به ذریعۀ فرمان برادر خود را با کسانی که با او دعوی داشتند و به حاکم غزنین عرض کرده بودند، طلب کابل فرمود. و پس از وصول جانبین در مرکز عبدالاحمدخان که به غمّازی و ساز مخالف‌نوازی زبان شیوا و ید طولا داشت، به جال‌سازی و واسطه‌بازی و معرفت و آشنایی کارکنان پایه سریر امارت، برادر خود را از بازپرس حکومت و سوگند یاد کردن در محکمه شریعت رهانیده، بزرگان رعیت را که طالب حق زیردستان خود از او بودند، به حیل و دساست به مزاحمت و مشقّت فوق‌العاده دوچار ساخت، تا که از احیای حقوق و دعاوی شقوق خود ابراء کرده، از شکنجه ایذا و آزار او نجات یافتند.

معفو شدن غلام‌نبی‌خان کمیدان

و هم در تضاعیف واقعیاتی که از پیش گذشت، غلام‌نبی‌خان ناصری کمیدان فوج پیاده کوتوالی، از خیانت و جنایتی از خدمت و منصبی که داشت محروم و معزول گردیده، به ذریعۀ عریضه و توبه‌نامه ضراعت مضمون و نمیقۀ انابت‌مشحون، عفو تقصیر خواست. و حضرت والا نظر به قدامت خدمتش، که از عهد شهزادگی ذات شاهانه، به منصب کپتانی طریق خدمت و حصول امانی در پیش داشت، عفوش فرموده به منصب اجیدن چهارصد سوار نظام حاضریش تولواره و حکیم سنایی و میدانی و لهوگردی سربلندی بخشود، و رفته رفته، در پایان کار به منصب جلیل جنرالی رسید، و هم محمد عمرخان پسرش به این منصب واصل و نایل آمده، در عهد امیر امان‌الله‌خان غازی در وقت تمرّد و طغیان قبایل سمت جنوبی، خدمات شایسته به تقدیم رسانید که إن شاء الله، تاریخ و وقایع‌نگار عهد این پادشاه، کارروایی و صداقت‌شعاری او را ضبط و ثبت خواهد کرد.

گم و فرار شدن هزارهٔ پنجصدخانه

و هم در خلال این حال، از عرض ارباب درویش علی وکیل مردم هزارهٔ پنجصد خانهٔ گیزاب، که املاک ایشان را مردم مهاجر افغان متصرف شده بود، حکم والا به نفاذ پیوست که: «هرواحدی از ذکور ایشان را هفت و نیم سیر بذرافشان زمین زرعی و زنان و اطفالشان را سه سیر و سه چارک تخم افشان در هزارهٔ دایزنگی بدهند.» و چون املاک میران هزاره دایزنگی مسترد شده، از پسران ایشان که پس از قتل پدران خود در کابل محبوس بودند، دستهٔ میراسپور مخصوص رکاب شاهی تشکیل یافت، زمین به آنها داده نشده، همه فرار خارج مملکت و ترکستان افغانی شدند.

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطور، سردار گل محمدخان، نایب‌سالار افتخاری و سرپرست و حاکم مهاجرین و ناقلین افغان، از جور و ستم افغان و مظلومی و ناتوانی مردم هزاره، قرین هم و غم شده، معروض داشت و برنگاشت که: «امور مردم مهاجرین و ناقلین هزاره‌جات، قرار دستور حضور منظم است و مهاجرین سکنهٔ توابع و نواح قندهار و پشت‌رود، دست تسلط و استیلا ندارند و ایذا و آزار به کسی نمی‌رسانند. مبدا از ناتمامی و بی‌سرانجامی امور مهاجرین آن دو موضع، که نمی‌توانند به مثابهٔ مهاجرین هزاره‌جات که غالب و قاهرند و خود امور خود را به تغلب نظم و نسق داده و می‌دهند، مورد ایراد و اعتراض شده مسئول آیم و در حالت ضعف پیری و موسپیدی، خدمات بیست‌وپنج ساله‌ام برباد رود و زوجه‌ام نیز فوتیده، فکر و خیالی که از بار عیال‌داری و خانه‌خرابی داشتم، زایل گردیده امیدوار آزادی خودم که به اجازت حضرت والا به موطن اصلی خود، در پشت‌رود رفته، املاک و اراضی و مزارع خود را بر عیال و اولاد خویش قسمت نموده، بعد ره‌گرای مکهٔ معظمه شوم. و پس از مراجعت آنجا، هر یک از پسرانم که منظور نظر مهرمنظر والا و مطبوع طبع مرحمت‌افزا گردد و شایسته‌اش داند، طلب حضور ملاطفت ظهور آمده، به عوض من به خدمت دولت مأمور و سرافراز گردد؛ و برای خودم اگر رأی همایون اقتضا فرماید به نام وظیفه چیزی مرحمت و عنایت گردد یا نگردد، از دعای دوام دولت سر باز نخواهم زد.» و حضرت والا از این عریضه و استعفای او در روز چهارشنبه بیست‌ونهم سفر با خامهٔ عتاب

استکتاب فرمود که: «اگر از دستت برمی آید خوب و هوالمطلوب و الا حاضر شوید و هر قدر کاری که کرده باشید با خود آورده، از حضور بگذرانید، بعد دیگری به عوض شما مأمور سرپرستی مهاجرین خواهد شد. و در باب پسران شما، خود از جهالت و ناهلیت ایشان از آنان راضی نبوده و نیستید، پس سرکار ما چه امید خدمت از ایشان خواهد کرد؟»

وقایع ماه ربیع الاول سنه هزار و سه صد و بیست و چهار هجری

از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم گشت، قونسل دولت روس، امیر محمد نامی از مردم قندهار مقیم و خانه دار سیستان را به دادن زر نوکر گرفته، از راه جاسوسی و حصول معلومات از حالات حکومت و رعیت افغانستان، مأمور سیر و سیاحت این مملکت کرد. و محمد موسی خان قایم مقام حاکم و سرحددار چخانسور، از نگارش وقایع نگار سیستان، بر مأموریت او آگاه شده، به سردار محمد عظیم حاکم فراه نگاشت و او امیر محمد نامی را که برخلاف پندار وقایع نگار، که از قندهار و خانه دار سیستان نوشته بود، از مردم فراه و ساکن چاربرجک، واقع متصل فراه، گرفتار ساخته در زندان انداخت. و در روز جمعه نهم ربیع الاول معروض داشته حضرت والا رقم فرمود که: «تحقیق درست نموده علم حاصل کند که مبدا او را به اتهام گرفتار این دام کرده باشد؛ و اگر راست بود البته مکافات خواهد دید.» و در پایان کار این امیر محمد غیر از امیر قندهاری مقیم سیستان مکشوف افتاده، از حبس رها شد و آن امیر محمد به دست نیامد.

و مقارن این حال شهزاده غلام علی خان، که اجازت سیر و سیاحت حاصل کردنش از حضور والا رقم شد، در روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاول از راه مراجعت وارد مزار شریف شد.

بی‌اعتنایی و عدم پرداخت حکمران ترکستان در خدمت دولت

و هم در این هنگام جنرال عبدالغفارخان، شرحی از بی‌اعتنایی سردار عبدالله‌خان حکمران ترکستان و عدم پرداخت او به ترمیم باغ و بوستان و تعمیرات دولتی، معروض داشته برنگاشت که: «دوازده لک درخت بید و چنار به امر حضرت ضیاء‌الملک والدین مرحوم در پشت قلعه نظام، واقع دهادی، که در عهد آن پادشاه احداث و آباد شده به هردو جانب سرک غرس گردیده و همه به کمال رسیده بودند، از نرسیدن آب و قطع کردن سپاهیان نظام و رعایای نواح آن مقام، تلف و خشک گشته، از جمله قرب ده‌هزار اصله برحال مانده است. و هم‌چنین باغ هزار جریب که به امر آن فرمانفرمای مرحوم ساخته و دو جانب خیابانهای آن از غرس درخت بید و چنار و سه‌صد جریب آن یک دست از اشجار میوه‌دار و سه‌صد جریب جو و باقی رشقه‌کار قرار داده شده پرداخته آمده بود، خراب و بیاب گردیده. این کاشتن رشقه و جو را برای آن امر کرده بود که اسپان اصطبل توپخانه بی‌علف و به اطراف متفرق نشده، یکجا آماده و مهیا باشند، تا در وقت حاجت تعطیل حمل و نقل اتواب به روی روز نیاید، و هم رعیت از حواله علف و جو به ستوه نیامده، و نیز در جنب باغ هزار جریب به امر آن مرحوم احداث اصطبل شده آباد گردیده بود، که موازی چهارصد ذرع در طول آباد و پوشانیده شده، اکنون از سی‌الی چهل ذرع برحال مانده دیگر همه خراب و اخشابش تلف و ضایع گشته است. و نیز شهر تخته‌پل که از ابنیه امیر محمدافضل‌خان مرحوم است خراب گردیده است.» و حضرت والا را از مطالعه این عریضه جنرال عبدالغفارخان چین به جبین و گره در ابرو افتاده، بواعث خرابی آنها را به ذریعه منشور معایت دستور پیرسید. و حکمران ترکستان به عادت جبلت عموم افراد نوع انسان که در حین مسئولیت خود، از عصیان، خویش را با وجود خطاکاری و گران‌باری، ملوم و ملزم ندانسته به مناظره می‌پردازد، حتی در تمرّد و طغیان خود از خدا در روز جزا، با شیطان مجادله می‌آغازد، که من ملامت نیستم، توام مخالف و از راه راست منحرف ساختی، به‌تازگی مأمور حکومت ترکستان شدن خود را عذر نهاده، از اقدام خویش در ترمیم و تعمیر آنها، اگر کرده و اگر نکرده بود، معروض داشته شرحی از بی‌مبالاتی و عدم اعتنای حکمران سابق و غیره مأمورین، به کار دولت، برنگاشت

که: «همه را در تحت مرمت گرفته جد و جهد دارم که قرار امر ضیاء الملة والذّین مرحوم آباد شوند و حکم آن با دوام بوده منهدر نشود؛ و خرابی شهر تخته‌پل را که بلدۀ معموره‌ای بود، حواله به امر آن مرحوم کرده رقم نمود که در وقت احداث قلعه دهدادی به فرمودۀ خود آن [مرحوم] شهر خراب و اسباب و اخشابش برای تعمیر قلعه مذکوره حمل و نقل داده صرف شده اند.»

و حضرت والا در روز چهارشنبه بیست و یکم ربیع‌الاول رقم فرمود که: «این نگارش و حواله خرابی شهر تخته‌پل که شما به حضرت قبلۀ امجد نموده‌اید، از خرد دور و شایان عدم شعور است، زیرا عموم سلاطین را از آدم تا خاتم عادت و آیین چنین بوده و هست که اخلاف همواره بر تکمیل تعمیرات اسلاف کوشیده و می‌کوشند تا بلدان و امصار و مستحدثات، رفته رفته تکمیل یابند و حلیۀ معموریت در بر کرده دوام گیرند و به یادگار استوار بمانند. و اگر چنین نبودی آثار [ی] از کردار آبای علویه به چشم ابنای سفلیه ننمودی و گیتی صورت آرایش و هیئت فزایش نگرفتی.» تا اینجا به حکمران ترکستان رقم کرده بنگاشت که: «قرار دستورالعملی که در سال گذشته برای داکتر عبدالقادرخان، سرپرست تعمیرات دولتی ترکستان داده شده، اصطبل و باغ هزار جریب و غرس اشجار اطراف سرکهای دهدادی و غیره را مرمت و آباد نماید.

و هم در این ایام، از مطالعه کتاب پادشاه نامۀ شهاب‌الدّین شاه‌جهان مغول، که از دهلی نهضت‌فرمای سیر و تماشای کابل شده و موسم دوام اظهار اشجار مثمره و ریاحین باغ و بوستان این ولایت درج عهد سلطنت خود فرموده است، حضرت والا اشتها شگفتن اشجار میوه‌دار و غیره ریاحین بوستانی و کوهستانی و وقت وصول ربیع و دخل مزارع را انتشار و نگار داد که از هر یک و موسم آن که می‌شگفت و می‌رسد، درج عرایض حکام که در باب آب و هوا و اسعار مرزوقات در ماهی دوبار نگار می‌دهند کرده آگهی بدهند.»

ورود داکتر ستاین انگلیس در سرحد بدخشان و واخان

و از دیگر سوی، در خلال احوال مذکور، داکتر ستاین نام انگلیس از استدعای ویسرای کشور هند و اجازت حضرت والا که به خواهش ویسرا داده، راه سیاحت

و سیر و مشاهدت سرحد بدخشان را تا علاقه واخان و از آنجا در مملکت چین شدن برگرفته، در روز بیست و یکم مذکور ربیع الاول وارد موضع مستوج شد. و چون اشتران حمال و اثقال او خسته و لاغر و ناتوان گردیده بودند و کوتل بروغیل نیز برف زیاد داشت و نمی توانست که با اشتران راحله خود طی مسافت و از آن کوتل عبور کند، به منصورخان حاکم واخان و کرنیل خان شیرین خان که هر دو تن با آقسقالان مردم واخان به امر شهزاده حیات الله خان، که حضرت والا به او آگهی داده و امر کرده بود که مراسم پذیره او را به تقدیم رسانند، از عرصه بیست و پنج روز در نقطه فاصله سرحد منتظر ورود او نشسته بودند، نوشته هشت رأس اسب سواری و پانزده رأس یابوی بارگیر از ایشان التماس نموده، آگهی داد که از موضع مستوج کوچیده پس از هفت روز وارد واخان می شوم. و ایشان قرار فرمان شهزاده حیات الله خان و امر و اجازت جنرال حاجی محمدگل خان که آگهی داده بودند، اسب و بارگیر برای او فرستاده و پس از وصولش در سرحد، با او هم عنان گردیده تا واخان و از آنجا تا کوتل وخجیر واقع شش منزلی واخان، در مراجعتش از آنجا همراهی و اعزاز و احترام و حراست کرده با هم وداع نمودند. و او یک جلد کلام الله چاپی و یک دوربین دو میل و یک عدد قطب نما و یک قطعه عکس تمثال خود را به کرنیل خان شیرین خان، به نام هدیه و تحفه و یادگار، داده اظهار کرد که در مراجعت خود از چین به راه فیض آباد در کابل رفته، از آنجا رهنورد هند خواهم شد.

تعیین لباس رسمی برای افسران لشکری و کشوری

و از دیگر سوی در خلال احوالی که از پیش رقم گشت، از لباس غیر رسمی و هر قسم و هر رنگ، لیس و چرمه دوزی، در ایام بار و صرف نهار هفته دو روز، شنبه و سه شنبه، که یک روز مخصوص منصب داران اعزازی کشوری و یک روز خاص افسران لشکری بود، از عهد ضیاء الملة والدین پوشیده و می پوشیدند، لباس رسمی قرار داده، لباس هریک را بر طبق منصب و درجه اش معین فرموده اشتهاهی انتشار و نگار داد که: «سپهسالار و نایب سالار کرتی از ماهوت گلنار که دو سینه و کف و یخن و طاس پشت، لیس دوزی و دکمه برنجی و طاس کف و یخن و پشت،

ماهوت سیاه و مغزی ماهوت سپید، و سردوشی جای جالر زرین باشد در بر کنند، و پطلون نیز از ماهوت گلنار لیس دو انچ عرض دار در پا کشیده، کمر بند از لیس زرین، گل و اسباب طلا و کریج بنددار و قفلک دار که بر روی قفلک نشان محراب و منبر باشد، بر کمر بسته کلاه پیک دار بر سر گذارند و بوت سیاه به پا کنند؛ و جنرال، کرتی، دوسینه از ماهوت گلنار، کف و یخن و طاس پشت از ماهوت سیاه و لیس دوزی و مغزی از ماهوت سپید و سردوشی جالردار دکمه برنجی با پطلون از ماهوت سیاه لیس دو انچ عرض دار پوشیده، کمر بند از لیس زری قفلک دار انگلیسی ساخت با کریج بند اسباب طلا بر روی گل نشان محراب و منبر بر کمر بند و کلاه پیک دار جنرالی بر سر نهد و بوت سیاه در پا کند. و برگد، کرتی دو سینه از ماهوت سیاه کف و یخن و طاس پشت لیس دوزی و کف و یخن و طاس از ماهوت گلنار و دکمه برنجی و مغزی گلنار، سردوشی جالردار زری با پطلون از ماهوت سیاه لیس و دو انچ عرض دار پوشیده، کمر بند قفلک دار انگلیسی ساخت با کریج بند و اسباب طلا و بالای گل نشان محراب و منبردار، بر کمر بسته، کلاه برگدی بر سر کرده، بوت سیاه بپوشد. و کرنیل، کرتی دو سینه از ماهوت سیاه و طاس و کف و یخن لیس دوزی ماهوت گلنار، کف و طاس پشت هم رنگ و دکمه برنجی مغزی گلنار سردوشی دار با پطلون از ماهوت سیاه لیس دو انچ عرض دار پوشیده، کمر بند لیس و قفلک دار انگلیسی ساخت، با کریج بند و اسباب نقره که به روی گل آن نشان محراب و منبر باشد بر کمر بندد، کلاه کرینلی بر سر، بوت سیاه به پا کند و کمیدان و اجیدن کرتی از ماهوت سیاه، دو سینه دوخته کف و یخن و طاس و لیس دوزی مغزی ماهوت گلنار دکمه برنجی با سردوشی کمیدانی و پطلون از ماهوت سیاه مغزی دار از ماهوت گلنار، کمر بند از لیس و قفلک دار انگلیسی ساخت با کریج بند و اسباب نقره که بالای گل آن نشان محراب و منبر باشد، با کلاه کمیدانی و بوت سیاه بپوشند. و کبتان فوج پیاده و رساله دار از فوج سواره، کرتی دو سینه از ماهوت سیاه کف دار و طاس دار مغزی گلنار یخن لیس دوزی، دکمه برنجی با سردوشی معمول کبتان و پطلون از ماهوت سیاه، پتی از ماهوت سرخ دو انچ بر و کمر بند لیس قفلک دار انگلیسی ساخت با کریج بند اسباب برنجی که بالای گل آن نشان محراب و منبر باشد، با کلاه کبتانی و بوت سیاه

پوشند. و صوبه‌دار و جماعه‌دار، کرتی دوسینه از ماهوت سیاه کف و یخن و طاس و مغزی‌دار و یخن گلنار و دکمه برنجی و پطلون از ماهوت سیاه، پتی‌دار از ماهوت گلنار دو انچ، با کمریند از لیس قفلک‌دار اسباب برنجی که بالای گل آن نشان محراب و منبر باشد و کریج بنددار با کلاه صوبه‌دار و بوت سیاه بپوشند. و هم‌چنین به منصب‌داران افتخاری و اعزازی امر لباس رسمی پوشیدن کرد. و نیز لباس علماء و سادات و معمرین اهل بار را، که دارای منصبی نبودند، رسمی قرار داده وضع آن را معین فرمود که دستار از لنگی سپید پشاور بر سر بسته و کلاه زرین و وازکت آستین‌دار از کشمیره یا ماهوت سیاه، دکمه شاخی و بالاپوش چوخای رومی که دو گل در پیش یخن دوخته باشد، بدون لیس و چرمه، از کشمیره یا ماهوت ساده ساخته، عوض پطلون شلوار از ماهوت یا کشمیره با بوت سیاه از چرم براق یا سیاه بپوشند. و خوانین بی‌منصب کلاه قره‌گلی و پیرهن سپید کف و کالردار، با وازکت از ماهوت یا کشمیره سیاه، دکمه سیاه و کرتی دراز ماهوت و کشمیره سیاه و بوت سیاه بپوشند. و از این روز به بعد، لباس انگلیسی و دستمال شکل صلیب برگردن بستن و انواع کلاه بر سر نهادن، در افغانستان مرسوم و مروج گشته و رفته رفته، زنان اهل حرم شاهی نیز، لباس و کلاه انگلیسی‌پوش گردید.

و هم در خلال احوالی که رقم شده آمد، طوایف کوچی، که همواره مال‌التجاره زیادی را از خارج در داخل و از داخل در خارج به قاچاقی و شقاق و شلتاقی، حمل و نقل داده تجارت همی کردند و خراج معین و مقرر گمرک را نداده، به تغلب و زبردستی رفت و آمد [می] نمودند؛ و حضرت ضیاء‌المله والذین، عزم ممانعت ایشان از آمدن در افغانستان جزم کرده و خواست که به مثابه قوم ناصری، که در اوایل سلطنت خود از قاچاقی نمودن ایشان از دخول در خاک این مملکت ایشان را منع و قدغن فرمود تا که ایشان دوچار ذلت و عسرت شده، بار بار و به تکرار توبه‌نامه فرستاده، خواستار عفو تقصیر و اجازت آمدن در افغانستان گشته و آن مرحوم چنانچه در جلد سوم گذشت، ایشان را راه نداده تا که در سنه ۱۰۳۷ زنان خود را با قرآن در ترکستان به حضور آن مغفور فرستاده به رعایت فرقان معفو و مجاز آمده، عهدنامه از ترک قاچاقی و سرقت و شلتاقی دادند. و پس از

عهدنامه دادن باز ترک عادت نکرده، با عموم طوایف کوچی مواظب همان کردار ناهنجار شدند. و آن مرحوم در سنه ۱۳۱۸ هجری پس از آنکه داخل خاک افغانستان شدند، ملکان و سرخیلان تمامت طوایف کوچی را به اجبار احضار کابل فرموده، از همه قبایل عهدنامه‌ها همه به یک مضمون گرفته، ضبط دیوان سلطنت نمود. و پس از آن نیز عهدشکنی را که پیشه و عادت دائمی ایشان است، به روی کار آورده، ترک رفتار ناهنجار خویش نکردند. و حضرت سراج المله ولالین از کردار ناسزاوار و نقض عهد و پیمان ایشان برآشفته، از روی همان عهدنامه که داده بودند، همه را طلب کابل فرموده، قراری در میان نهاد و آن نیز از شرارت و جهالت طوایف کوچی چون نقش بر آب افتاده و الآن کماکان، رتق و فتقی به روی روز نیامده، همان راه عدم اطاعت و انقیاد همی پیمایند و رعایت و لحاظ عهد خود را هرگز نمی‌نمایند. و نقل آن عهدنامه منقوضه این است که: «اظهار و اقرار می‌داریم که چون در سالهای گذشته، از طرف دولت مأمورینی که مقرر بودند، در هر زمان که عیال و اقوام ما مردمان از خارج در داخل و از داخل در خارج دخول و خروج می‌نمودند، به نهایت بی‌حرمتی آنها را جستجو کرده، بر بارهایی که زنان ما سوار می‌بودند، همه را دست می‌زدند تا کار منجر به بی‌سیرتی و هتک عصمت می‌شد تا که میان از این امر معروض داشتیم و حضرت ضیاء‌المله ولالین از کمال رعیت‌پروری و اسلام‌نوازی و قوم‌پرستی، این تکلیف را از دوش ما برداشته، چنان منع و قدغن فرمودند که احدی را قدرت دیدن جانب بارهای عیال ما نبود، و بعضی از نادانان رو از جاده حق‌شناسی برتافته و ناسپاسی کرده، در بین این قسم بارهای خود مال‌های ممنوعه و قدغن شده پنهان و بی‌خراج گمرک، از چبوتره گمرکات و بنادر عبور دادن آغاز نهادند. تا که این احوال به سمع فیض مجمع والا رسیده، ما دوصد و پنج نفر ملکان را طلب حضور نمودند و از کردارهای زشت و نازیبای ما که در داخل و خارج مرتکب شده و می‌شدیم، یک‌یک برشمرده، بر زبان مشورت سخن راندند و استفسار نمودند که پس از این با شما مردم چگونه سیر و سلوک شود که ترک کردار و رفتار سابق بنمایید و دولت به زحمت نیفتاده شما را زجر و توبیخ نکند؟ اگر نه فوج دولت اسلام الحمدالله اندک نیست که ضبط و استحکام معابر و مسالک و شوارع و طرق نتواند کند، بلکه می‌توانیم که در هر

بندر و معبر، از سه الی چهارصد نفر جهت بازپرس خود سری شما مأمور نماییم، یا خود شما سر رشته مکفیه در بین می‌گذارید که حاجت به گماشتن فوج نشود، زیرا شما را قوم خود می‌دانیم و راضی نیستیم که زحمت و اذیت به شما برسد، و این اتحاد قومیت و نژاد از جانب خداوند است که مسلمانان را برادر قوم قرار داده، در صورت اختلاف نژاد نیز امر بر اتفاق کرده است. پس در هیچ امر باید خلاف امر پروردگار به روی کار نیاید. در جایی اگر چنین امر است در جای دیگر بر شما دادن خراج و برما گرفتن آن از راه استحقاق فرض آمده است. هرگاه شما در دادن آن حکم خدا را قبول نکنید، هر آینه ما در گرفتن آن مأمور و مجبوریم و تاب مخالفت از امر خدا را نداریم و به هر عنوانی که باشد، حتی المقدور باید امر او تعالی را آوریم و ما مردم از مراحم بالیه و الطاف حالیه ذات شاهانه که بر حالت خود نظر نمودیم، از خجالت آب گردیده، سرانفعال بر زمین فرو بردیم و خجلانه فروتنی کرده به عرض رسانیدیم که این دفعه نیز از حضور مرحمت ظهور، درباره مایان مرحمتی به صدور رسد، و مایان به عهد خدا و رسول چنان اقرار می‌داریم که در باب گذشته هر که هر چه کرده و مال تجارتی به جز اشیای خوردنی خود، به قسم پنهانی برده و آورده باشد، حضرت والا از آن عفو فرموده درگذرند. و پس از این، این گونه اشخاص اگرچه پدر و برادر ما باشد، پنهان ننموده آشکار کنیم و خود او را حاضر آورده، هرچه در بازپرس و مکافات او از حضور امر شود، بر خود منت‌گذاریم و شکرگزار شویم و امر مبارک را به جا آورده، در آینده چنان کنیم که خود ما ملکان و سرکردگان قبایل در وقت رسیدن در بندر و معبر، از راه داخل و خارج، به بسیار احتیاط تفحص و تجسس کرده، هر که هر چه غیر از اجناسی خوراکیه خود، بی‌اجازت و بدون خراج گمرک ببرد و بیاورد، به عهد خدا ظاهر نموده حتی درباره برادر و فرزند خود دریغ و لحاظ و چشم‌پوشی نکنیم. و اگر خلاف این عهد خود نمودیم از برکت تجارت، که به واسطه قصد و نیت پادشاه در بین ما جاری است، مأیوس گردیده، به وعید خداوند که برای خلاف‌ورزیدگان وعده غضب‌های گوناگون او تعالی است گرفتار شویم و نیز اقرار می‌داریم که نظر به سر رشته و انتظام حضور که نسبت به عموم، خصوص نسبت به مایان نهاده و قرار داده شده است، استعداد و زیست حیات و راحت و رفاهت

خود را منوط و مربوط به نوازش و پرورش پادشاه خود دانسته و می‌دانیم و در ازای اعطاف و الطاف ملوکانه، بر خود واجب و لازم می‌شماریم که سر و جان و مال خود را از صاحب دولت خود دانسته و بعد از صدور امر حضور، همه را در راه دین و خدمت دولت صرف و نثار نماییم؛ و در حال چنان اقرار می‌داریم که هر زمان خدمت دولت در باب اتّحاد برادری و ایلیت و قومیت پیش آید، آن خدمت را بر جمیع امور مقدم دانسته، کسب و غریبی خود را ترجیح نداده، اولی و ضرور بشماریم و این را عبادت درگاه احدیث شمرده، بلادرنگ و پیش از همه آریم. و در باب کرایه چون تاحال از حضور مبارک و بیت‌المال مسلمانان کابل به ما رسیده، بعد از این را هم بر خود از طرف دولت مرحمت می‌دانیم، لیکن در وقت حرکتی که بر مسلمانان لازم شود، آن را نسبت به خود در حضور پادشاه اسلام که خلیفه‌ی خدای علّام است، در خدمت دین و حرکت خود بادیگر مسلمانان چنان استوار و پایدار خواهیم بود که غفلت را لحظه‌ای بر خود و قوم خود جایز ندانسته، شب و روز خود را فرق نخواهیم نهاد. و اظهار ما در این وقت و بر این خط از این رو می‌باشد که مردم مسلمانان افغانستان از هشت نفر، یک نفر خود را برای این خدمت مخصوص و جدا و مقرر نموده‌اند، چون ما خودها را در امر دین پیشقدم و مال خود را از نیت و حسن توجه و سر رشته پادشاه اسلام خود می‌دانیم، این اقرار خود را در اینجا داخل و درج نمودیم، که هرگاه دیگر مال‌داران افغانستان این قرار داد و عهدنامه ما را با پادشاه دیده قبول نماید، میان نزد خدا از سابقین باشیم و یاد شویم. انتهى.» و چون نمیه ایشان تقدیم حضور آن مغفور شد و مکشوف گشت، از جرم و تاوان نسبت به خود نگار نداده، از عزم و جزم دادن پهلوی کرده رقم ننموده بودند، آن مرور فرمود که احوط و اولی آن بود که بازخواست و زجر مالی و سیاست حکومتی را در صورت خلاف‌ورزی خود، متعهّد می‌شدند، زیرا بازپرس و زجر بالمال امر ضرور دینوی است و کسی از خوف آنکه حالا و فعلاً خود را در تحت سیاست می‌داند، مرتکب امر خلاف و نقض عهد نمی‌شود و الاً بازخواست و زجر و زیان مالی را بر خود لازم و ثابت ندانسته غفلت خواهد ورزید. و پس از اغفال و اهمال ایشان و نقض عهد خود باعث بربادی مال و اهل و عیال خویش خواهند شد، و بر علاوه آن عذاب و عقاب

اخروی از نقض عهد و پیمان نمودن‌شان همچنان بر حال و ذمت ایشان خواهد ماند. و از این گفتار آن مرحوم، عهدنامه مذکوره خود را مذیل به عبارات و کلمات ذیل نموده و خاتم اقرار و امضا بر نهاده به کارکنان اداره گمرک مرکزی سپردند که: «چون عهدنامه فوق‌الذکر، از حضور والا گزارش یافت، از کمال غمخواری و نهایت دینداری و اسلام‌شعاری از توجه خاصی که نسبت به ما طوایف دارند، به زبان مرحمت ترجمان فرمودند که از فقره‌ای که پس از خلاف ورزیدن و نقص عهد کردن خود غضب خداوند را بر خود راجع کرده‌اند، بهتر آن بود که بازپرس و زجر مالی را بر ذمت قبول می‌نهادند و زجر مالی و سیاست حکومتی را در صورت خلاف‌ورزی خود متعهّد می‌شدند زیرا بازپرس و زجر بالمال، امر ضرور دنیویست و کسی از خوف آنکه حالا و فعلاً خود را در تحت سیاست می‌داند، مرتکب امر خلاف و نقض عهد نمی‌شود والا بازخواست و زجر و زیان مالی را بر خود لازم و ثابت ندانسته غفلت خواهد ورزید و پس از اغفال و اهمال ایشان و نقض عهد خود باعث بربادی مال و اهل و عیال خویش خواهند شد و بر علاوه آن عذاب و عقاب اخروی از نقض عهد و پیمان نمودن‌شان هم‌چنان خواهد ماند. پس بنابراین به مضمون؛ کلام‌الملوک ملوک‌الکلام، فرمایش مبارک را سراسر خیر خود دانسته لازم دیدیم که این عهدنامه خود را در بازپرس ظاهری و دنیوی نیز منوط و مربوط داشته، مؤثق و مستحکم کنیم که بوجه من‌الوجه هیچ یک ما غافل نبوده و ساعی در دوام و استحکام و ثبات عهد خود باشیم و از این رو می‌نویسم و اساس می‌گذاریم که هرکس از ما و اقوام ما، خلاف و نقض این معاهده نماید و دیگران اغماض نموده پنهان کنند، کسی که مال‌التجاره می‌برد خراج معین آن را که نداده است مضاعف بدهد و رئیس و ملک قبیله او که از ابراز آن مال اغماض نموده است، به قدر خراج گمرک آن مال، جریمه بدهد و پدر و پسر و برادر او که جداگانه تجارت داشته باشند، هر یک از ایشان مبلغ خراج معین گمرک را زجرأ بدهد و عم و خال و عمزادگان و خال‌زادگان او نصف خراج معین گمرک آن مال را بدهند و پسران خاله و عمه ربع آن را بدهند تا از بیم این جریمه از حالت خیانت همدیگر خود، به کمال جد و جهد آگهی حاصل نموده، خلاف وعده و معاهده نکرده، در ثبات و استحکام عهد و پیمان بنمایند تا دوچار خسارت و

شداید نشوند و هر که مال ممنوع و قدغن شده را ببرد، خود آن مال ضبط گردیده، در باب خراج آن قرار شرح فوق به محلّ اجرا آورده شود. انتهى.» چون طوایف و قبایل کوچی از این عهد خود که در روز سه‌شنبه بیست‌وششم رجب سنه ۱۳۱۸ هجری به دولت دادند، اعراض نموده نقض آن کردند و تا کنون که ماه ذیحجه ۱۳۴۳ هجری و زمان نگارش این داستانهاست، از خیانت‌کاری و خسارت‌شعاری و رشوت‌خواری و جانب‌داری مأمورین غدار دولت و لجاجت و جهالت مردم کوچی، همان آش و همان کاسه برقرار مانده، انتظامی به روی کار نیامده است، ثبت تاریخ شد که مطلعین و قارئین از اخلاق رذیله این قوم آگاه گردیده، بدانند که عهد و سوگند ایشان هرگز استوار و برقرار نیست و نباشد.

دعوی ناحق پسر عبدالرحمن قاینی

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، میرزا محمدحسین نامی از قزلباشیه هرات، عزم عروسی دوشیزه میرزا محمدشریف‌خان از قزلباشان آنجا را که پدر دختر به امر حضرت ضیاء‌المله والذین مرحوم با عموم عمال و ضباط هرات و نواح آن چنانچه در جلد سوم به شرح رفت، از راه قطع محاسبات خود در کابل آمده و تا عهد امارت سراج‌المله والذین محبوسانه در کابل قرین اندوه وهم بوده، عروسی او در عهده تعویق افتاد. و در عصر این پادشاه عموم گرفتاران سیاست دولت، اطلاق و رخصت مراجعت یافتند، او در کابل فوت شده، دامادش جزم کرد که زوجه خود را در خانه خویش برد و محمدشریف نام پسر عبدالرحمن قاینی، از اهل سنت و جماعت، دعوی ایجاب و قبول دختر میرزا محمدشریف متوفی را، که از دیر باز نامزد او بود، برای خود دعوی ایجاب و قبول کرد و سور و سرور عروسی او را که تهیه اسباب و سامان عرس نموده بود، به ماتم و سوک مبدل ساخت و به توسط میرزا محمدرسول غزنوی، نویسنده حکمران هرات، قبل از گرفتار و مثله شدن او که گذشت، دختر و مادرش [را] در فشار شکنجه انزجار کشید و هردو تن ناچار گردیده پناهنده بست مزار برکت‌آثار خواجه عبدالله انصاری رحمه‌الله الباری علیه شدند. و از آنجا آن دوتن با میرزا محمدحسین عریضه نگار حضور آمده، حضرت والا نظر به جانب‌داری نایب‌الحکومه هرات و

بی‌وقاری مردم شیعه در نزد او، جانبین را طلب کابل فرمود که شرعاً قطع و فیصل ذات بین شود. و محمدشریف‌خان که در حقیقت و نفس‌الامر دعوی ناحق دایر کرده می‌خواست زن او را در آغوش وصل خویش کشد، از بازپرس عادلانه حضرت والا در یأس و هراس افتاده از دعوی خود ابرا نمود و حکمران هرات ابرنامه او را به امضا و مهر قاضی ارسال کابل داشته، عذر فرستادن ایشان را در کابل خواست. و حضرت والا در روز پنج‌شنبه بیست‌ودوم ربیع‌الاول رقم فرمود که: «خوب شد در آنجا رشتهٔ مخاصمهٔ جانبین قطع گردیده، زحمت‌یاب رهگرا و مرحله‌پیمای کابل شدن نیامدند.»

و هم در این ایام، جنرال محمداکرم‌خان معروف به کاکو جان، پسر سردار فقیر محمدخان مرحوم، که از یک چشم کور و با سردار والاتبار محمدایوب‌خان چنانچه در جلد سوم گذشت، در ایران رفته و پس از مدتی از سردار معزی‌الیه رنجیده‌خاطر گشته، در افغانستان آمد و به این منصب جلیل نایل گردید. در محفل بار وصف اسپ قراباغ از توابع شیراز را کرده، حضرت والا در روز بیست‌وهفتم ربیع‌الاول، حکمران هرات و عبدالله‌خان کارگزار ین دولت در مشهد رقم فرمود که: «به مبلغ پنج هزار روپیه کابلی دو رأس اسپ قراباغی قرار هر واحدی به پنج هزار قران برای سواری ذات همایونی اشتراء و گسیل کابل نمایند.» و در پایان کار اسپی که در خور و شایسته زین و لجام و برگستوان و ستام شاهی باشد، به دست نیامده، عبدالله‌خان مبلغ مذکور را که حکمران هرات نزد او فرستاده بود، به فرمان والا قالین و قالینچه خریده ارسال کابل نمود.

فساد دلاله زنان که در خانه‌های بیگانگان آمد و شد می‌کنند

و هم در تضاعیف واقعات مسطور، دلاله زنی، در خانهٔ محمدیوسف نام بارکزایی، از قاطنین شهر قندهار شده و آن مرد غیور، حسب‌الفرمایش نیاکان با شعور خویش، که خلفاً بعد سلف به یاد داشت و زن اجنبیه را بدتر از مرد اجنبی می‌پنداشت، او را اجباراً از خود کشیده و آن دلاله محيله برآشفته او را تحذیر و تخویف کرده گفت خواهی دید و زهر تلخکامی از من خواهی چشید. این را گفته از خانهٔ او بیرون شد و چند تن دزد را که او هادیۀ سرقت ایشان بود، شبی در

خانه در آورده، مبلغ پنج هزار روپیه مال و متاع او را در ربود، و بامدادن اثر پای پنج تن از دزدان را جانب اقامتگاه سپاه نظام برده، و اثر پای سه نفر از ایشان را با اثر پای دلّاله مذکوره، طرف شهر کهنه برداشتند، و اثر جویان از عقب این سه تن در رسیده، از جمله سه تن دزدان، بگی نام، ایشان را هدف گلوله تفنگ ساخته و باز نام، برادر بگی، نیز تفنگ کشاد داده یکی از اثر جویان متعاقبه را جراحت رسانید و ایشان دلیرانه حمله کرده، باز جارح را با دلّاله کیّاده دستگیر کردند و از آن پنج نفر دزدانی که جانب لشکرگاه پویان بودند، نیز باران نامی دستگیر گشت و هرسه تن گرفتارشدگان را نزد سردار محمدعثمان حکمران قندهار احضار نموده، ایشان انکار آوردند و سردار معزّی‌الیه، امر به زجر و توبیخ هرسه تن نموده، ایشان اموال مسروقه خود را که قبل از غارت کردن خانه محمدیوسف‌خان از دیگر خانه‌ها به سرقت برده بودند بنمودند. و همه را از خانه اختر نامی برآورده، به درب بار حاضر کردند. و باران نام دزد، نهادن مال محمدیوسف‌خان را در نزد محمدرسول از پیادگان فوج نظام نورزایی و ذکریا نام موزیک‌چی، اظهار کرده، و اختر و محمدرسول و ذکریا و تاج‌محمد نامان که از گرفتار شدن رفقای خود در هراس افتاده رو به فرار نهاده بودند، به دست نیامدند، و مال محمدیوسف‌خان از گریختن آنان حاصل نیامده، سردار محمدعثمان‌خان ماجرا معروض داشت. و حضرت والا امر تحقیق و تفتیش فرموده، او از تفحص و تجسس ثانوی خود برنگاشت که: «سه نفر از دزدان را با دلّاله زن دهقانان محمدیوسف‌خان دستگیر نموده حاضر آوردند و برادر بگی نام دزد، انکار آورده، دو تن از دهقانان را که از ضرب گلوله تفنگ و شمشیر جراحت رسیده بود به هریکی چهل روپیه کابلی مرهم بها داده، جراح مأمور التیام زخم‌شان کردم و دو تن دیگر را که برادر بگی را گرفتار ساخته بودند دو طاقه لنگی زرین و دو ثوب چوخا خلعت دادم.

و مقارن این حال، طور نام حواله‌دار، باران، برادر اکبر آهنگر را که دزد معروف و مشهور است حاضر آورده، گفت که محمدرسورخان از قاطنین قلعج‌آباد اظهار کرد که این باران نام، خانه‌ام را دزدیده، اینک پیرهنم برتن اوست و من از این اظهار او باران[را] گرفتار و احضار کردم و از گفتار طور حواله‌دار، من باران را امر عقاب و عذاب نموده از اظهار او چیزی اموال مسروقه را از خانه اختر نام دزد به

دست آوردم و چون خود اختر حاضر نبود، زن دلاله و سرمست نام، پدر شوهر او را در زندان سیاست جای دادم و سرمست در محبس فوت شده، پس از آن زوجه دلاله و زوجه اختر و برادر بیگی و باران را هم چنان محبوس بداشتم و زجر و توبیخ سخت فرموده، ایشان محمدرسول نام پیاده نظام قوم نورزایی و طالب نام موزیکچی را با تاج محمدنام رفیق خود، دزد قرار دادند. و از اظهار ایشان فوراً محمدرسول و تاج محمد را امر احضار کردم و طالب موزیکچی که فرار اختیار کرده، بود به دست نیامد و در باب بگی نام دزد پشت رو دی، به سردار محمدامان خان حاکم آنجا نوشتم که او را به دست آورده محبوس و گسیل قندهار کند. و مال محمدیوسف خان تاکنون مکشوف نیفتاده، دزدان نیز استعداد ندارند که تاوان آن را قرار نظام نامه حکومتی بدهند.» و حضرت والا در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول از این رقیمه مفصله سردار محمدعثمان رقم فرمود که: «تحقیقات و تفتیشات لازمه همین است که کرده اید. و پس از این نیز اگر تفحص و تجسس کرده چیزی از مال محمدیوسف خان را به دست آورید حق رسانی خواهید کرد.» و این قضیه جزئی که ثبت شد محض نمونه حسن سیاست و عدالت حضرت والا است، که در چنین امور چون وظیفه متحتمه ذات شاهانه ایشان بود، اقدام نموده ترک بازپرس نمی فرمود تا فتنه از جزئیات به کلیات منجر نیامده، مفسده به روی روز نیاید و ملک و مملکت قرین راحت و رفاهت باشند.

وقایع ماه ربیع الآخر سنه هزار و سه صد و بیست و چهار هجری

و از آن سوی، در خلال واقعاتی که رقم شد، از تغییر محمدگل خان نماینده دولت انگلیس که از تغییر عابدحسین زن دزد، چنانچه گذشت مأمور قندهار شده و به ضعف معده گرفتار آمده، چنانچه از پیش به شرح رفت، راه معالجه جانب هند

برگرفت، محمدعلی خان مأمور اقامت آن دیار گردیده، در روز جمعه هشتم ربیع الآخر وارد قندهار شده به جای او قرار گزید.

فوت سپهسالار فرامرزخان مرحوم

و هم در این ایام، سپهسالار فرامرزخان، مقیم هرات و خادم صادق دولت، پدرود زندگی کرد. و هم در این وقت قطعه عکس محمودخان درگزی، نمک‌خوار خوان احسان این دولت، که به ذریعۀ سپهسالار مبرور ارسال حضور داشته بود، به ملاحظۀ حضرت والا رسیده در روز شنبه نهم ربیع الآخر یک قطعه تمثال مِهرمثال همایونی با یک دستگاه ساعت قاب طلا به اسم جنرال عبدالاحدخان مقیم هرات، برای او ارسال گردیده ارقام رفت که: «از ملاحظۀ این تمثال گویا خود او را دیدیم و در ازای آن من هم تمثال خود را با یک ساعت قاب طلای اعلی به نام یادگار فرستادیم، که نصف ملاقات ما برای او حاصل آید. و از آنجا که حضرت ضیاءالملة والذین مرحوم او را شخصاً و او نیز از ملاقات آن مرحوم محظوظ گردیده و از اخلاصی که او نسبت به ذات مرحومی داشته و من بارها از زبان ایشان شنیده‌ام او را به همان چشم که ایشان ملاحظه می‌فرمودند ملاحظه می‌کنم، و اولاد من نیز باید اولاد او را به واسطۀ همین علاقه و ارتباطی که از گذشته در بین بوده، آینده هم، چشم ملاحظه و مراعات داشته باشند.»

وصول حاجی شاه‌بیگ خان در کابل

و هم در این ایام، حاجی شاه‌بیگ خان، که از راه نیابت حضرت والا و عزم تأسیس رباط برای حجاج افغانستان در مکه چنانچه گذشت رفته بود، بازآمده به شرف دست بوس نایل گشت.

تعطیل تعمیر رباط سراجیه و تمرّد مردم جدران که از پیش گذشت

و هم در این هنگام میرزا فتح محمد نام، نویسنده رباطات سراجیه، از اسباب و بواعث تعطیل و تعویق آن که تاکنون در منازل جدران تعمیر نیافته و انجام

نپذیرفته بود، از هراس بازپرس معروض داشته، حواله تعطّل آن را به شرارت مردم آنجا کرده، برنگاشت که: «در سال گذشته ثیلان‌نیل، عرصه چهار ماه کار تعمیر رباط در اجرا بوده، دیوار حایط آن به ارتفاع چهار ذرع رسید و حجرات اندرون آن با مسجد و اصطبل هیچ اساس نهاده و کار کرده نشد. و باعث تأخیر تعمیر آن چهار فقره آمد. اول، ملک طوطی نام سه هزار رویه از قوم جدران گردآورده گفت در کابل رفته جمع جدران را از خوست موضوع و در جمع گردیز مربوط می‌دارم، و آن مبلغ را حیف و میل کرده جمع قوم مذکور را وضع نتوانست کند. دوم، محمدزمان خان صدباشی، دعوی داشت که در تحت امر و رایت ببرک خان، ملازمت و خدمت نمی‌کنم تا که از حضور والا، صدباشی مذکور، با پیادگان ساخلو تحت رایت خود مأمور اقامت ارگون‌شده، چون از کابل در نواح خوست بازگشت، دیگر پیادگان ساخلو را نیز تحریض به عرض و خود را از تحت رایت ببرک خارج و ترغیب به داخل شدن تحت امر خود نمودن آغاز نهاد، که شاید به این وسیله به ترفیع منصب نایل گردد. چنانچه ایشان به تحریک او معروض داشته از ببرک خان تبرّا جستند و امر والا نفاذ یافت که: «اگر به زیردستی ببرک خان خوش و رضا باشند فهوالمطلوب و الا از ملازمت محروم شوند.» و از صدور این حکم پیادگان ساخلو که از ببرک خان خوشنود نبودند، بنادر را فروهشته راه خانه‌های خود در نوشتند. سوم، مخامد نامی را، عجب و افضل و انار نامان به قتل رسانیده، حاکم خوست ایشان [را] به اداره حکومت جلب فرموده، از امر حاکم سر باز زدند و ورثه مقتول از طلب ثار مورث خود مایوس گردیده محرومانه در خاک خارج مملکت شدند و اعداد رعیت از مشاهدت این حالت، از دادن مالیات دیوانی و کار رباط سر باز زدند و تمرّد ورزیده طریق طغیان برگرفتند و حاکم خوست به امر والا در جدران شده، به اندرز و نصیحت از ایشان توبه‌نامه‌ها حاصل کرده، در تحت فرمان آورد. چهارم، کلابت نام جدرانی از جا و ماوای خود فرار خارج مملکت گردیده، دست غارت و تاراج و ایذا و آزار به مال و منال و تن و جان مردم و اخیل کشود. و پس از چندی در خوست بازگشته، حاکم آنجا از او ضامن‌ها گرفته، قرار داد که دیگر در خارج مملکت نرود و از ضامن خود نیندیشیده، با اهل و عیال خویش راه مرغه وزیر پیش و در آنجا سکنی اختیار کرد و مرد نکوهیده‌خوی فتنه‌جوی و دو

روی آنجا با خود همدست و همدستان ساخته، عزم ایذا و آزار و غارت و تاراج تبعه این دولت جزم نمود و از جمله زراعات صدباشی روح‌الله‌خان را قطع کرده، حاکم نام جدرانی را به قتل رسانیده و حاکم خوست عده‌ای از مردم وزیری و قوم کلابت را در تحت ضرب و شتم کشیده، ایشان برآشفتنند و مکاتیب او را تمام به آتش جهالت سوختند. و از پیش این اسباب چارگانه تعمیر رباط در عهده تعویق افتاد.» و حضرت والا در روز پانزدهم ربیع‌الآخر رقم و منصورخان حاکم خوست را امر بازپرس کرد.

اقدام در تصرف خاک این دولت کردن دولت انگلیس

و از دیگر سوی، در خلال احوال مسطور، دو نفر انگلیس با عده‌ای از مردم هند مأمور نقشه کشیدن از کوتل پیوار تا موضع پرمل علاقه وزیری شده، چون وارد سرحد آمدند، حاکم خوست اعداد رعیت و حرسه بنادر سرحد را آگهی داده، تعلیم و القا نمود که اگر آنان به عزم نقشه کشیدن از خاک مقبوضه دولت متبوعه خود تجاوز کرده داخل خاک این دولت شوند، به زبان ملایمت و مدهانت ایشان را مانع شوند و اگر نپذیرفتند ایشان را در حد خودشان باز داشته به او آگهی دهند، تا معروض داشته دستورالعمل حاصل نمایند. و آنان آهنگ تجاوز و تصرف در خاک این دولت کرده، علایم فاصله که از چوب ساخته و در خاک این دولت افراخته بودند، تبعه و حرسه سرحدیه این دولت ایشان را مانع شده، ایشان در خاک خود بازگردیده اقامت گزیدند. و بعضی حدود محافظ خانه‌های سرحد دولت متبوعه خود را درج نقشه نموده، مواظب نقشه مفصله کشیدن شدند.

و مقارن این حال، دو مکتوب از پلتیکل اجنت علاقه کرم به یک مضمون نزد حاکم خوست رسیده نوشته بود که: «در این روزها به امر گورنمنت عالی هند، سروی پاری یعنی کارکنان نقشه در حدود کرم متصل سرحد دولتین، کار نقشه را انجام می‌دهند، اما متأسفانه اظهار می‌شود که دو سه بار از تبعه و یک بار از سپاهیان دولت افغانستان، در امور سرحدیه دولتی مزاحمت رسیده، چون در بین دولتین رابطه اتحاد و وداد مستحکم است، به آن مهربان رقم می‌شود که از راه مهربانی رعایا و سپاهیان دولت متبوعه خود را از این اقدامات نامشروع که مسموع آمده‌اند

باز دارد، و کسانی را که مرتکب این گونه فتنه و فساد در سرحد می‌شوند، گوشمال بسزا دهد، تا در آینده انسداد این نوع واقعات در میان آید.» و در طی این مکتوب خود از نقشه کشان رقم کرده بود که کارکنان سروی پاری، در علاقه کرم به حدود سرکار انگلیس، کار محوله خود را انجام نموده در حدود متعلقه افغانستان مداخلت نمی‌کند.» و حاکم خوست ماجر را سراپا نگاشته هر دو مکتوب او را ارسال کابل داشت.

جواب رقیمة پلیتکل اجنت کرم که به امر والا رقم شد

و حضرت والا از نگارش او و عریضه عبدالرحمن خان حاکم سابق خوست که با نوشته‌های سابقه پلیتکل اجنت کرم را که ارسال داشته بود، در روز هجدهم ربیع‌الآخر به منصورخان رقم فرمود که: «از طرف خود به پلیتکل اجنت کرم بنویسد که: دوست محبت و موافقت بنیان، ایس و اترفیل بهادر پلیتکل اجنت افسر کرم را واضح خاطر مودت متأثر این که نامه بیست‌ونهم ماه اکتبر سنه ۱۹۰۵ عیسوی مطابق بیست‌ونهم شعبان سنه ۱۳۲۳ هجری که به نام حاکم سابق بود، به نظر پیوست، مرقوم بود که در این ایام به حکم گورنمنت عالی هند، سروی پاری یعنی کارکنان نقشه در حدود کرم متصل سرحد دولتین، کار نقشه را انجام می‌دهند، اما متأسفانه اظهار می‌شود که دو سه بار از تبعه و یک‌بار از سپاهیان دولت افغانستان در امور سرحدیه دولتی، مزاحمت رسیده. چون در بین دولتین رابطه اتحاد و وداد مستحکم است، به آن مهربان رقم می‌شود که از راه مهربانی رعایا و سپاهیان دولت متبوعه خود را از این اقدامات نامشروع که مسموع آمده‌اند باز دارد. و کسانی را که مرتکب این گونه فتنه و فساد در سرحد می‌شوند، گوشمال بسزا دهد تا در آینده انسداد این نوع واقعات در میان آید. و مخفی مباد که کارکنان سروی پاری، در علاقه کرم به حدود سرکار انگلیس، کار محوله خود را انجام نموده در حدود متعلقه افغانستان مداخلت نمی‌کنند، بر نوشته آن در حدود متعلقه دولت برتانیه، البته اختیار نقشه و غیره امور را کارداران دولت مذکور دارند و به هر قرار که نقشه برمی‌دارند خود می‌دانند، لیکن در علاقه دولت افغانستان اجازت نقشه کشیدن را ندارند. وقتی که در علاقه خود گردش کنند، البته از طرف کارداران دولت

افغانستان چیزی گفته نمی‌شود، مگر آن مهربان به سروی پاریهای مذکور بفهماند که از خط فاصل عبور کرده داخل خاک افغانستان نشوند، که البته ممنوع خواهد شد.»

شرح حال و سرقت مال میرزا محمدابراهیم خان

و هم در خلال احوال مسطور، میرزا محمدابراهیم خان از اولاد و نبایر میرزا عبدالغفارخان، مدارالمهام نادرشاه افشار، که از آبا و اجداد خود رهنورد طریق خدمت این دولت بود، در اوایل سلطنت حضرت ضیاءالملّة والذّین مرحوم، چنانچه در جلد سوم گذشت، خدمات شایسته به تقدیم رسانیده، میرزادگان آنجا را که تمرّد و طغیان ورزیدند بر باد حادثات داد و در پایان کار به دسایس میرزا محمدحسین خان سردفتر سنجش، که خلقی را به حیل و مکیدت تباه ساخت، گرفتار شکنجه ادبار آمده اراضی و عقارش تمام ضبط و به عوض مبلغی که میرزا محمدحسین خان از راه عدم استحقاق حواله کرد و فروخته و بهایش در خزانه دولت انداخته آمد. بعد از حبس رها و هرچه داشت هبا گشت و از راه حصول امر معاش، از کابل در هرات نزد میرزا محمدیعقوب خان پسر خود، که در آنجا طریق خدمت دولت می‌سپرد شده و او سه دانه طلا و پنج هزار روپیه به پدر زار و مضطر خود داده، او همه را طلا خریده از راه میمنه و بلخ آهنگ مراجعت کابل نمود و در قلعه نو، واقع شش منزلی هرات، شب و رودش در اردوی میرزا محمدرسول که او را حکمران هرات چنانچه گذشت، پس از مراجعتش از غوریان مأمور حصول معلومات و نظریات از حالات مردم آنجا کرده بود اتفاق افتاد. و به امر او در خیمه میرزا محمدعلی نامی فرود آمد و هنگام صرف طعام شام در خیمه میرزا محمدرسول شده دیر نزد او نشست و در وقت مکث و درنگ او در خیمه میرزا محمدرسول به ایما و اشاره [او] آن مبلغ را با یک قاب ساعت، از خرجین او به سرقت بربردند. و او بامدادان بی‌خبرانه بر اسب خود سوار و رهسپار گشت و در موضع المار، از توابع میمنه رسیده، از سرقت پول خویش مستحضر و رهسپار مراجعت شد. و میرزا محمدرسول که آن را خود در کیسه حرص و آز خود انداخته بود، از میرزا محمدعلی که محمدشریف پسر عبدالرحمن قایمی، که در

شرارت و خبث طینت معروف و با او هم خیمه بود، حجت گرفته به میرزا محمدابراهیم خان سپرد. و از جمله دو هزار قران که یک هزار رویه کابلی در شمار می آید، به او داده رهنورد کابلش فرمود. و او در این هنگام که میرزا محمدرسول گرفتار قبایح اعمال خود طلب کابل شده به یاسا رسید، عریضه نگار حضور والا شده در روز دوشنبه هجدهم مذکور ماه ربیع الآخر ارقام رفت که: «بقیه مبلغ مسروق او را قرار حجت، از میرزا محمدعلی حصول و گسیل کابل نمایند.» و حکمران هرات تمام مایملک او را در معرض بیع درآورده، چیزی به دست آورد. و در پایان کار از سبب افلاس مبلغ مندرج حجت، از وی کامل حاصل نگردیده، فرمان شد که قرار نظام نامه حکومتی از محمدشریف و یارو نام نوکر او، که با میرزا محمدعلی در یک خیمه بوده اند، تاوان گرفته برای میرزا محمدابراهیم خان بفرستد.

ملاقات غلام رسول خان و محمداسمعیل خان و محاسده ایشان

و از دیگر سوی، در خلال احوال مسطور، غلام رسول خان صوفی که از تغییر میرزا افضل احمدخان، چنانچه گذشت، مأمور اقامت بمبی و اشتراک بعض اجناس و اشیای فرمایشی دولت و غیره امور شده و از کابل راه آنجا برگرفته بود، در رام باغ واقع امرتسر پنجاب، با محمداسمعیل خان سفیر این دولت ملاقی شده و با هم تکلمی نکرده، محمد اسمعیل خان به سیاق الخائن خائف نظر به خیانات خود که مرتکب و مباشر شده بود، او را نسبت به خود ناموزون و از جاده اتفاق با خویشتن در خدمت دولت و شرکت در منفعت شخصیه بیرون دیده، در یأس و هراس افتاد و با خامه سعایت عریضه ای مبنی بر شکایت برنگاشته، اوضاع او را به نکوهیدگی بازداشت. و حضرت والا در روز هجدهم مزبور ربیع الآخر رقم فرمود که: «سرکار ما از اطوار مخالفانه شما و صوفی غلام رسول خان که در میان دارید، نیک می داند. اگر چنانچه شما درباره او و او درباره شما چیزی نوشته و همدیگر را به بدی یاد کرده، دیوار هم را تیشه سعایت بتراشید و روی یکدیگر را به ناخن شکایت بخراشید، شنیده نخواهد شد، زیرا گاهی که محک امتحان به میان آید، عالی از رخیص و صافی از غش امتیاز خواهد یافت، و کردار پسندیده از رفتار نکوهیده

فرق شده، برای شاکی زیان ناپاکی عاید خواهد گشت و حسن و قبح سلوک جانبین و صداقت و خیانت طرفین، نسبت به خدمت دولت مکشوف خواهد افتاد.»

مأمور اقامت و فلاحت ترکستان شدن مردم هزاره

و از دیگر سوی، در تصاعیف واقعاتی که به شرح رفت، فراریان خارجه و داخله مردم هزاره، از انتشار اشتهارات استمالت آیات مراجعت سمات بازگشته، جمع کثیر و جم غفیری در کابل انجمن شدند. و چون مزارع و مراتع و مساکن ایشان را افغانان ناقل و مهاجر تصاحب و تصرف کرده بودند، دوچار ذلت و عسرت آمده، دولت در اندیشه و فکر جای و مسکن دادن به ایشان و رفع کذب از اشتهار خود افتاده، ناگهان محمدنبی خان پسر غلام علی خان مالستانی، که از سبب خود سر در کابل از ضابطی معدن نمک واقع چال قطغن آمدن خویش، چنانچه گذشت محبوس و پس از مدتی رها شده بود، نجات خود را از کابل آب حیات می دانست، به ذریعه عریضه عده ای از هزارگان، که از آمدن در کابل پشیمان گردیده راه بیرون شدن از مملکت نداشتند، استدعای اقامت و کسب فلاحت در ترکستان افغانی کرد و دولت که در باب جا و ماوی دادن قوم هزاره متحیر مانده بود، این عریضه را عقده گشای رای مملکت آرا یافته، استدعای ایشان را بپذیرفت و محمدنبی خان به سرپرستی ایشان نامزد گردیده و در ترکستان شده، تا ماه محرم این سال یک هزار و یکصد و چهار خانوار از مردم هزاره بی ملک و ملک دار فراهم آورده، برای بعضی جیره و تقاوی حاصل کرد و برخی معطل به تحقیق تعداد نفوس خود تا بهار مانده، از عریضه سردار عبدالله خان حکمران ترکستان، ماجرا حالی رای والا شده، در روز هجدهم مسطور ربیع الاول ارقام رفت که: «قرار دستورالعملی که از طرف دولت در دست محمدنبی خان است، مزرع و جیره و تقاوی و مسکن به ناقلین هزاره بدهد که پراکنده نشوند.»

شرارت و خیانت و فرار مفتی عبدالرزاق

و هم در خلال واقعات مسطور، ملا عبدالرازق مفتی محکمه شرعیه دارالسلطنه کابل، از خطا و خیانتی که در امور شرعیّه کرده مرتکب امر نامشروعی شده و از دولت و سعادت رو برتافته، جانب خاک مقبوضه دولت انگلیس شتافته بود، حاکم جلال آباد را ارقام رفت که: «عم و عمزادگان او را مواخذہ نماید و به ایشان بفرماید که او را تا عرصه سه ماه به دست آورده حاضر کنند و الا دوازده هزار روپیه، جرم خیانت او و تاوان مال دولت را که مفتی مغرور حیف و میل کرده است بدهند.» و حاکم جلال آباد یک نفر مفتی مأمور بالاباغ کرده، مال و متاع او را در قید سیاهه ضبط آورد و پنج نفر چون ملا برهان الدین و سراج الدین و شیراحمد و عبدالمجید و دادمحمد نامان را کوتوال جلال آباد، بنی اعمام او قرار داده گرفتار و حبس کرد و تمسک از ایشان حاصل نمود، که تا سه ماه مفتی عبدالرزاق را حاضر آورند والا دوازده هزار روپیه بدهند. و ایشان معروض داشته خود را قوم او نگار دادند و از عمزادگی او انکار آوردند. و حضرت والا در روز چهارشنبه بیستم ربیع الآخر به نوراحمدخان حاکم جلال آباد رقم فرمود که: «نسبت قرابت ایشان را با ملا عبدالرزاق، محقق و معلوم داشته بنگارد که پاسخ عریضه ایشان نگاشته‌اید و در پایان کار بنو اعمام بودن ایشان نسبت به ملا عبدالرزاق مکشوف افتاده، از عرایض غلط ایشان که به سردار نصرالله خان، نایب السلطنه کرده و فرمان حاصل نموده و به ناظر محمدصفرخان امین الاطلاعات نیز نگاشته، مکاتیب و فرامین حاصل نموده بودند، که جرم از ایشان گرفته نشود، ماجر از عریضه حاکم جلال آباد، حالی رای والا گردیده، ارقام فرمود که: «اگر پنجاه طغرا فرمان در خصوص معافیت جرم خود بیاورند، قبول نکرده یا ملا عبدالرزاق را از ایشان بخواهد و یا دوازده هزار روپیه بگیرد.»

قتل آقامحمد و مباحثه مکتوبی علمای میزان التحقیقات با قاضی قندهار

و از دیگر سوی، در خلال احوال مذکور، دین محمد نامی، از فوج پیاده نظام کوتوالی قندهار، آقامحمد نامی از فوج مذکور را از ضرب گلوله تفنگ به قتل رسانیده گرفتار آمد. و حکمران قندهارش به زیر استنطاق کشیده، وی اظهار نمود

که آقامحمد با زوجه‌ام طریق مفاست می‌سپرد و او را با زوجه خود مشغول زنا دیده، به قتل رسانیدم و زوجه‌ام بگریخت. و زوجه [او] انکار نموده، دین‌محمد با ورثه مقتول، مأمور محکمه شرعیّه شد. و زوجه آقامحمد نزد قاضی حاضر آمده اظهار کرد که شوهرم از عرصه پنج‌سال با زوجه دین محمد، از راه مفاست طریق وصال می‌پیمود، که گویا شوهرم را به حق کشته، من از تقاص قصاص ابرا کردم. و از ابرای او قاضی و غیره اهالی محکمه شرعیّه، حکم سقوط قصاص و امر به تادیه دیه کردند و زن را از حق‌الدیه‌اش که ابرا کرده بود، بازداشتند و حکم کردند که بقیه دیه را پس از وضع حصه زن مبریه، به دیگر ورثه، قرار حصص شرعیّه برسانند. و حکمران قندهار فیصل‌نامه را ارسال کابل داشته، از حضور والا جهت ابراز صحیح و سقیم بودن این حکم، محوّل به علمای میزان‌التحقیقات شد. و ایشان در چند جای آن ایراد و اعتراض وارد آورده، به امر والا پس در قندهار فرستادند که صورت حال از حکم صحیح ارسال دارند. و ملا میر امرالله‌خان قاضی قندهار، اعتراضات علمای میزان‌التحقیقات را که سرکرده ایشان حاجی ملا عبدالرازق‌خان بود، تردید و تشریح و درج دو ورق نموده، ارسال کابل فرمود. و باز از حضور والا رجوع جواب استکتاب علمای میزان‌التحقیقات و دفع قاضی قندهار به علمای میزان‌التحقیقات شد و ایشان تردید دفعی که قاضی و اهالی محکمه شرعیّه قندهار گفته و نوشته بودند نموده، رقم و امضا کردند که در خصوص ایراد جواب اول که قاضی قندهار نوشته که هرگاه علمای میزان‌التحقیقات شرعیّه تأمل می‌کردند، این ایراد را وارد نمی‌کردند، زیرا تاریخ جرح و قتل در دعوی و اقرار مدعی‌علیه، یک روز و یک ساعت است و نیز قاتل اقرار کرده است که از ضرب من فوت شده است. در این خصوص اگر قاضی انصاف را پیشه خود کند بر علمای میزان‌التحقیقات شرعیّه عتاب نخواهد کرد، زیرا شرط در فیصله‌جات آنست که اولاً دعوی مدعی به شرایط به تمامه نوشته می‌شود. اگر قرار شرعی دعوی مدعی صحت یافت، از مدعی‌علیه جواب آن پرسیده می‌شود و اگر به قرار شرعی دعوی مدعی صحیح بشود، بر مدعی‌علیه اصلاً جواب لازم نیست و صحت این فیصله را که قاضی می‌کند، به سبب اقرار مدعی‌علیه می‌کند و حال آنکه اقرار مدعی‌علیه، بعد از دعوی مدعی شده و هرگاه در عدم بیان آن چیزی خلل نمی‌بود،

چرا حاجت به این تحویل می‌افتاد که حالا کرده است؟ به هر تقدیر چون که فیصل مذکور به حضور خود قاضی شده و تاویل آن را نیز خود او کرده، بنابراین ایراد مذکور به سبب ضم شدن تحویل مزبور زایل شد. درباب مقدار باقی دیت بعد از سقوط حصهٔ زوجهٔ مقتول، که در این نقل فیصل نوشته‌اند که مبلغ سه هزار و شصت و دو روپیه و یک قران می‌شود صحیح است. و در نقل سابق آن سه هزار و دو صد روپیه و ده شاهی نوشته بود که تفاوت آن یکصد و سی و هشت روپیه و یک عباسی می‌شود، هرگاه قاضی نقل سابق را ملاحظه می‌نمود إن شاء الله تعالی، علمای میزان التحقیقات شرعیّه موجب عتاب نمی‌شدند. و در باب این که قاضی نوشته که مدّعی علمای میزان التحقیقات شرعیّه، اظهار علمیت است، هرگاه قاضی موصوف نیک تأمل می‌کرد این حرف را نمی‌نوشت، زیرا قرار کتب فتاوی و غیره از شرایط و آداب فیصل بسیاری نوشته نشده که به خود قاضی هم معلومست، هرگاه مدّعا اظهار علمیت نمی‌بود، البته ایرادهای دیگر هم نوشته می‌شد، بلکه آنچه ضرور و لابدّ منه باشد، همان نوشته می‌شود. در باب این که نوشته‌اند که قاضیان جدید والله اعلم که از عهدهٔ این چنین جوابها بدر شوند و با وجودی که مقرری ایشان به واسطهٔ علمای کابل شده و علمای کابل امتحان علمی‌شان را که به قرار سر رشته پادشاهی گرفته‌اند، جواب ده آن می‌باشند، اجاره‌دار این نیستند که قاضیان سهو و خطا شوند، بلکه لازم انسان سهو و خطاست. و این که نوشته که در صورتی که افضای جرح را به موت کرده باشد، حاجت به قید صاحب‌الفراشی نیست، عجب است که بدون صاحب‌الفراش چگونه آن را مفضی می‌دانند؟ باید که بیان افضا به قید صاحب‌الفراش شود، تا از قضای آن متحقّق شود. و هرگاه به هر لفظ هر دعوی صحیح شود، باید که هر شخص که دعوی قتل را بر کسی کند، به همین قدر دعوی او صحیح شود که این مدّعی‌علیه، مورث مرا به قتل رسانیده حاجت تفصیل چه دارد؟ و از حضور والا صورت این اعتراضات و تردیدات فقیهانهٔ جانبین، که در دفع ایراد و اعتراض یک دیگر نوشته بودند، گسیل قندهار شده، در روز بیستم ربیع‌الآخر به حکمران قندهار ارقام فرمود که: «قاضی آنجا را نزد خود خواسته، ایراداتی را که اهالی محکمه شرعیّه میزان التحقیقات شرعیّه، بر

نقل فیصل او گرفته‌اند، به او دانسته نموده، فیصل خط صحیح و درست از نزد او به دست آورده ارسال بدارد.»

ورود عبدالعزیزخان در کابل

و مقارن این حال، عبدالعزیزخان که وارد قندهار شده و دوهزار روپیه به نام زاد و راحله راه به فرمانی که از پیش‌گذشت گرفته، با اهل و عیال خود و عبدالاحدخان نبیره سکندر احمدخان وارد کابل و مورد تفقدات شاهانه شد.

و مقارن این حال در شب بیست‌وپنجم ربیع‌الآخر، جشن سال سی و پنجم مولود مسعود والا، از آیین‌بندان و چراغان و مراسم نای و نوش و سور و سرور به پای رفته، در روز آن به هر یک از بلدان و امصار اداره مملکت، بیست‌ویک ضرب توپ تبریک مستمر کشاد داده شده، عموم مأمورین دولت و جمهور اهالی رعیت، این روز را به آزادی از کار و امور مرجوعه به سر بردند.

عایدات یکساله پشت‌رود

و هم دراین روز، سردار محمدامان‌خان، حاکم پشت‌رود، چهار لک روپیه قندهاری که دو لک و سی و سه‌هزار و سه‌صد و سی و شش روپیه و ثلث یک روپیه کابلی در شمار و از مصارف لشکری و کشوری آنجا افزون آمده بود، جانب خزانه کابل حمل و نقل داد.

تبدیل جنرال غوث‌الدین و جنرال عبدالغفارخان

و مقارن این حال، حضرت والا از راه تبدیل مقام جنرال عبدالغفارخان را از دهدادی، واقع متصل مزار شریف، که از عریضه او که در باب خرابی باغ هزار جریب و اصطبل دولتی و بلده تخته‌پل چنانچه گذشت، سردار عبدالله‌خان را رقم تنبیه و تهدید رفت، عناد در بین واقع گردیده، مأمور اقامت میمنه و جنرال غوث‌الدین‌خان [را] مأمور اقامت دهدادی فرموده. عبدالغفارخان در آنجا شده

جنرال غوث‌الدین خان در روز چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الآخر، وارد مزارشریف آمده در دهمادی اقامت خدمت گزید.

شرح عرض عظیم وردک از جور و مصادرت حاکم

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که از پیش به شرح رفت، محمدعظیم نامی از مردم سکنه علاقه شنیز قوم وردک، از جور و ستم غلام حسین خان پسر حبیب‌الله خان جوانشیر حاکم آنجا، قبل از طلب کابل و مأمور حکومت هزاره بهسود شدن او، نزد غلام حسین خان سابق حاکم غزنین، که هنوز طلب کابل نشده و به منصب جنرالی نایل نیامده مأمور جلال‌آباد نشده بود، شده، دادخواست. و بیست هزار روپیه مصادرات او را به شمار آورد. و او غلام حسین خان را از قلعه شیخ یاسین که محل اقامت حکومتش بود، در غزنین احضار فرموده در تحت استنطاق و محاکمه کشیده و راه جور و تعدی نسبت به او پیش گرفت. و غلام حسین خان، از ایذا و آزار حاکم غزنین، که به او رسید، عریضه‌نگار شده، از حضور والا ارقام رفت که: «خود حاکم غزنین در علاقه وردک رفته، تحقیق و تفتیش جور و ستم و مصادرت غلام حسین خان را کرده و به او مزاحمت ننموده، طومار قلمداد رعیت را ارسال کابل کند.» و از صدور این منشور غلام حسین خان از ایذا و آزار حاکم غزنین مأمون گردیده، بعد محمدعظیم در کابل آمده نزد سردار نصرالله خان نایب‌السلطنه عرض کرده دادخواست، که غلام حسین خان به اتفاق تحصیلدار بولک لک روپیه‌گی و کدخدایان دیهات، از قریه آنخی و تنگی، قرار خروار مالیه‌دهی پنج روپیه و از قریه و دره خداداد قرار خروار هشت روپیه، به نام تارتق، که مجموع بیست هزار روپیه به شمار آید گرفته و به دولت نرسانیده است و اکنون به ذریعه محمدافضل خان نایب تحصیلدار از خرواری یک روپیه فراهم می‌نماید. و هم دیه خون سه نفر مقتول را غلام حسین خان به معرفت محصل، قرار هر واحدی از ذکور بالغ قوم وردک، سه و نیم روپیه می‌گیرد. و هم مبالغ ذمگی عزیز نامی را بدون فرمان به امر خود قوم‌داری نموده، از اقوام او پول گرفته و می‌گیرد. و از این عرض او، سردار نصرالله خان معروض داشته، مجموع مبالغ قلمدادی او را پنجاه و هشت هزار و هشتصد و چهار روپیه و ثلث یک روپیه و

هفت فلوس نقد، و هشتصد و چهل و نیم تیر چوب چنار، به میزان مصادرت حاکم آورده برنگاشت. و حضرت والا محمدعظیم را امر حبس کرده، رخت خواب و دو هفته طعام و چای برای او مقرر فرموده و احکام نمود که: «اگر این مبلغ را بر حاکم ثابت کرد، حاکم مواخذه و مکافات داده شود و الا خود محمدعظیم که هتک حرمت حکومت و تهمت نموده است، به قتل و یاسا رسد.» و جانبین مأمور محکمه اجلاس امور متفرقه، که سرکرده آن سردار محمدیوسف خان پسر امیرکبیر دوست محمدخان مرحوم بود شده، چیزی و پشیزی بر غلام حسین خان ثابت نگردیده چنانچه گذشت، به حکومت هزاره بهسود مأمور گشت و محمدعظیم نیز از حکمی که حضرت والا به قتلش کرده بود، معفو گردیده از حبس رها شد.

از خدمت دولت محروم شدن سید محمود فوشنجی

و هم در خلال واقعات مسطوره، سید محمود نام قندهاری از سادات فوشنج، که در عهد ضیاءالملّة والذّین مرحوم به هوای ملازمت و خدت دولت، از قندهار در کابل آمده و چندی نزد میرابوالقاسم خان سردفتر تشخیص، که آن مرحوم چنانچه گذشت، اسم او را از سبب کینت حضرت ختمی مرتبت تغییر داده میر محمد قاسم گذاشت، روز زیردستی و کتابت سیاق به سر برده، بعد به اتفاق میرزا محمدحسین خان و میرزا عبدالرؤف خان و میرزا شیرعلی خان و میرزا غلام حسن خان و میرزا محمدقاسم خان، هر شش تن از اهل سنت و جماعت، که هر یکی نزد یکی از سرکردگان اهل دیوان روز محرری سپرده داشتند، ادعای ساختن و پرداختن خلاصه افغانستان کرده بر مرام نایل آمدند، و آتش جور و جفا افروخته خانمانها را بسوختند. و از جمله میرزا غلام حسن و میرزا شیرعلی از ارتکاب در خیانت و اخذ رشوت، به دار سیاست آویخته خاک بدنامی بر فرق هردو تن ریخته شد. و میرزا محمدحسین خان رفته رفته به منصب کوتوالی کابل و استیفای دیوان اعلی نایل آمده، میرزا عبدالرؤف خان به منصب کرنیلی واصل گشت، و میرزا محمدقاسم خان به سردفتری هرات مأمور گردید، و سید محمود، که اظهار علم فضل می کرد، رخصت مراجعت در قندهار حاصل کرده و دوهزار روپیه از دولت به نام تقاوی و تجارت قرض گرفته، از کابل در آنجا رفت و نزد حاکم سابق

قندهار، که از طلب حضور و محبوس شدن میر محمدحسین خان، مأمور حکومت آنجا شده بود، خود را به دساست و حیلت جای کرده، دست دخالت به امور حکومتی و خدمات دولتی برد. و حضرت والا از عرایض قندهار بر کار مکیدت بار سیدمحمود آگاه شده ارقام فرمود که: «مردم قندهار فریبده‌اند و حاکم را فریفته به جور و جفا و بدنامی می‌کشانند، کسی از چاپلوسان آن دیار را نزد خود راه ندهد، و از جمله سیدمحمود که ذات شاهانه او را می‌شناسد، نزد خود راه داده می‌خواهد که او دفتر جداگانه تشکیل دهد و کار را بر رعیت و دولت مشکل کند. زینهار که او را دخیل کار دولت و حکومت نسازد؛ و اگر به او کار داده می‌شد، در کابل کار بسیار بود، چرا رخصت قندهار می‌شد؟ و اگر او را به کار دخیل کند، باز خواست سخت را سزا خواهد آمد.»

تصاحب ناقلین در املاک بلوچیه کیجران

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، قاضی عبدالشکورخان، سرپرست مهاجرین، قبل از تغییر یافتن خود و مأمور شدن سردار گل محمدخان، از تعصبی که در نهاد داشت، اراضی و عقار هزار خانه‌وار از مردم بلوچیه کیجران تابع قندهار را که شیعه مذهب بودند و در سالی سی و دو هزار روپیه مالیه به دولت می‌دادند و در وقت تصاحب کردن گروه مهاجر در علاقه دهراود هزاره، از متعلق این علاقه بودن مزارع و مراتع خود، در یأس و هراس افتاده، از حضور ضیاءالملّه والذین استدعای ایمنیت کردند. و آن مرحوم چون ایشان در وقت تمرّد و طغیان هزاره، به دولت خدمت نموده تصدیق‌نامه به دست داشتند، فرمان عدم دادن املاک ایشان را به مهاجرین و ناقل عطا کرده بود، از جمله سی و پنج خروار بذرافشان از مزرعه و کلاته ایشان را به محمدعلم نام الکوژی و سی خانوار از مردم پشت‌رودی، که از خود نیز زمین و ملک داشتند، داد. و ایشان عریضه‌نگار حضور شده به قاضی عبدالشکور ارقام رفت که جواب با صواب مطابق سنت و کتاب مرقوم دارد. و او که املاک عموم هزاره را از اهل بغاوت و اطاعت، مفتوح‌العنوه می‌دانست و عزم نیست و نابود کردن گروه شیعه افغانستان را جزم کرده به مردم مهاجر و ناقل افغان، چنانچه گذشت سپرد، بر وفق خاطر خود معروض داشته،

ملاک املاک کیجران را گم و آواره ساخت و خانمان ایشان را به دست جور بتافت.

شرح کارروایی مفتشین ماموره دولت

و هم در تضاعیف واقعات مسطورہ، مفتشین و ممیزی که در بدو جلوس میامن مأنوس، در تمامت ولایات و محالات و قصبات و قریہجات و دیہات اداره مملکت، از راه حصول معلومات و نظریات حالات رعیت و انکشاف مصادرات مأمورین دولت، از قضات و حکام و عمال و ضباط لشکری و کشوری مأمور شده بودند، هر یک طوماری مندرج از جور و جفا و مصادرت و رشوت ایشان در کابل آورده، پیہم تقدیم حضور والا نموده، تفویض میرزا محمدحسینخان مستوفی الممالک همی شدند، کہ مراسم بازپرس و احیای حق و امانت باطل، به روی روز آورده، ملت و رعیت را قرین راحت و رفاهت سازد. و او کہ بجز راه اغراض شخصی و خواهش نفسی نمی پیمود، ہم چنان مطوی و ملتوی داشته، از هریک مأمورین دولت، رشوت گرفته، ہیچ رفاهت و راحتی عاید حالت رعیت نگشت و کسی به حق خود نرسید.

تصرف عبدالوہاب زن و دختر ہزارہ را

و از دیگر سوی، عبدالوہاب نام کہ قاضی عبدالشکورخان او را بہ نیابت خود گماشته، در حین سرپرستی مہاجر و حکومت خود در قندہار رفتہ بود، زوجہ منکوحہ مدخولہ یوسف علی و دختر باکرہ نظرعلی نامان از ہزارہ قوم صحبت خان دای چوپان را، بہ تغلب در آغوش مفاست کشیدہ، آن دوتن ہزارہ کہ بجز خدا در عالم زیست دادرسی نداشتند، از تمامت مأمورین دولت، جنرال شیر محمدخان اندری [را] مستغاث خود پنداشتہ، نزد او عرض و استدعای داد کردند. و او ہر دو تن را بہ نام حاکم ارزگان تعلیقہ دادہ او عبدالوہاب را بہ ذریعہ جلب نامہ، طلب محکمہ شرعیہ نمود. و عبدالوہاب از امر حاکم سر باززدہ حاضر نیامد. و سلطان محمدخان حاکم مکتوب جنرال شیر محمدخان [را] ثبت کتاب رسمی کردہ، در ذیل آن استکتاباً از او سؤال فرمود. و او در پاسخ نوشت کہ مخاصمت شرعیہ

متعلق به قاضی است نه به حاکم و جنرال نظامی. پس هر که دعوی زن و دختر خود را دارد، اعلام شرعی حاصل کند تا در محکمه شرعیه حاضر آمده دفع بگویم. و حاکم ارزگان از جهالت و لجاجت او، خود را در احضار او عاجز و ناتوان دیده، به جنرال شیر محمدخان نوشت که: «باوجود منع و قدغن ابتیاع و اشترازی زنان و دختران هزاره و زن خواستن مأمور دولت از رعیت تبعه حکومت، خود عبدالوهاب زن شوهردار و دختری را که به اجبار در بستر ضجیعت خود کشیده است، نه واگذار می‌شود و نه در محکمه حاضر می‌آید.» و جنرال شیرمحمد خان ماجرا معروض داشته، عبدالوهاب را ارقام رفت که: «حاضر محکمه شرعیه شده، جواب دعوی هزارگان را بگوید.» و او عمل به حکم پادشاهی نیز نکرده، چون بازپرس مردم هزاره را از طرف حکومت، سرسری و بی‌اساس دانسته بود، نه زن و دختر را مسترد کرد و نه در محکمه شرعیه حاضر شد. و از این‌گونه زنان و دختران هزاره، هزاران تن از سنه ۱۳۰۸ هجری تا سنه ۱۳۳۹ به اکراه و عدم رضا در تصرف مسلمانان افغانستان رفته، توالد و تناسلی به روی روز آمده، حلال و حرام با هم خلط و ملط گشت. تا که امیر امان‌الله‌خان غازی این دست‌اندازی در زنان اجنبیه را خلاف شریعت حضرت نبی تازی دیده، تمامت کنیزان ام ولد و غیره را اطلاق فرموده، رسم اتحاد و اتفاق اسلام در میان نهاد و رفع اختلاف و این فعل زشت و قبیح فرمود.

سالک مسلک خلاف شریعت شدن قاضی قلات

و مقارن این حال، قاضی محکمه شرعیه قلات، طریق خلاف شرع مطهر پیش گرفته، زن وجیهه و خوشگل صالح نامی را به اجبار و اکراه مطلقه ساخته، در عده، به خانه خود درآورد و از صورت حال دعوی یک نفر از سپاهیان توپخانه، هجده روپیه گرفته، سی و پنج روپیه از قبالة بیع و شرای مبلغ یکهزار روپیه که حق مرسوم آن پنج روپیه بود، مأخوذ داشت. و دوصد و شصت نفر اشتر را به التماس شجاع و امیرمحمد نامان با پنج هزار رأس گوسپند، بدون گذشتن شهود و ثبت مجله سقطی داد. و چهار و نیم روپیه از یک قطعه اعلام همی‌گرفت که اصل محصول رسمی آن از طرف دولت، هفده فلوس که ربع یک روپیه و دو فلوس

معین بود، و دعوی و مخاصمه شرعیّه را در خانه خود فیصل همی کرد. و از این کردار او احمدجان خان، برادر غلام حیدرخان سپهسالار مرحوم توخی، و ملّا محمدوزیر مفتی، معروض حضور داشته برنگاشتند که: «در موضعی که قاضی شرع شریف مرتکب چنین امور خلافیه شود، سایر مردم چه کردار و رفتار خواهند کرد، و رسم دین را چه نوع از میان خواهند برداشت؟ اگر پادشاه اسلام سدّ این فتنه نفرماید، مفاسد عظیمه به روی روز خواهد افتاد.» و حضرت والا سند و حجت نگارش آن دوتن را طلب نموده و ایشان فرستاده در بین مکاتیب اداره تحریرات ملتوی بماند. و مراسم بازپرس از قوه به فعل نیامد و عدم اجرای این گونه امور، همه از عدم دانش و اخذ رشوت نویسندگان حضور بود، که به محلّ اجرا نیامد و وظیفه متجتمّه حکومت قضا و فنا می گشت.

وقایع ماه جمادی الاولای سنّه هزار و سه صد و

بیست و چهار هجری

از دیگر سوی، در خلال احوالی که رقم گشت، خدایداد خوازک از قوم سلیمان خیل، که با چند خانه از قوم علی خیل شعبه سلیمان خیل و بزدار قوم خروتنی و کاکر، املاک هزاره جاغوری قلندر را از رود پل جنگلی و ترگانک گزک و آب قول و تنهاچوب و ارغنداب و الوملالا تا قرب هزاربز از املاک هزاره دای چوپان را به اسم خنجر و عین الدین نامان غلام بچه، و داد محمدخان پیشخدمت، چنانچه گذشت، تصاحب و تصرف کرده، قتل و جر و غارت و تاراج هزارگان را از قوه به فعل آورده، از عدم بازپرس حکومت جری و جسور شده بود، در روز دوشنبه دوم جمادی الاولی رجال خروتنی و کاکری و اندری را فراهم آورده بر قریه پل جنگلی که هزارگان به امید برجا ماندن در آن اقامت محصورانه داشتند، حمله کرده چهار تن از بزرگان هزاره را از پا درآورده، به دم تیغ و تبر پاره پاره کرد و چند تن را جراحت رسانیده، سه نفر مرد و هجده زن را با پسران و دختران ایشان،

اسیر به دست آورد. و هزارگان اطراف و نواح قریبه و بعیده آن قریه را در تنگنای انحصار درآورده، دوچار ذلت و انکسار نمود. و میر محمدحسین خان حاکم کلان هزاره بهسود و جاغوری و مالستان، از مکتوب محمداسمعیل خان حاکم مالستان، بر وقوع این واقعه جارحانه نامسلمانه آگاه شده، به ذریعه عریضه از حضور والا اجازت رفتن خود را از بهسود در جاغوری و قطع منازعت کردن خواست که با صد تن پیاده ساخلو، جان محمد خان خزانه دار مرحوم، از بهسود و صد تن پیاده ساخلو قندهاری مقیم پس کوه، و صدتن پیاده ساخلو مقیم سنگماشه جاغوری، در پل جنگلی شده، رفع غایله مقاتله افغان و هزاره کند. و حضرت والا به او که شیعه بود، اجازت نداده دفع منازعت را به سردار نصرالله خان نایب السلطنه راجع فرمود. و او به ایشک آقاسی خواجه محمدخان، که از قندهار چنانچه گذشت امر رفتن را در آنجا کرده بود، نوشت و او که به اقتضا و پیروی ایشک آقاسی دوست محمدخان، برادر خود، بودن هزاره را در مملکت افغانستان جایز نمی شمرد، جانبداری افغانان اختیار کرده، کار را دشوارتر ساخت. چنانچه از عدم اقدام او در عدالت، سردار عبدالله خان تیموری مأمور شده او نیز از راه اختلاف مذهب، ترک حمایت هزاره کرد و مراسم بازپرس از قوه به فعل نیامد.

تبناک شدن شهزاده حیات الله خان و جنرال غوث الدین خان

و مقارن این حال، جنرال غوث الدین خان که از میمنه مأمور اقامت دهدادی چنانچه گذشت شده بود، دچار تب محرقه گردیده در روز جمعه ششم جمادی الاولی پهلوی بر بستر شدت درد نهاد و چنانچه بیاید، در روز شانزدهم این ماه پدرود جهان کرد. و مقارن این حال، در روز سه شنبه دهم جمادی الاولی، شهزاده حیات الله خان نایب الحکومه قطغن و بدخشان را تب لرز و نوبت عارض شده، پس از چهارده روز به فضل خداوند و علاج ملا نظر محمدخان طبیب، صحت یاب گشت. و از تغییر سربلندخان که از عرض و دادخواهی رعایا، طلب کابل شده بود، میرزا محمد اکبرخان، داماد جنرال میراحمدخان مرحوم سفیر سابق این دولت در هند را مأمور حکومت رستاق نمود.

و در خلال این حال خدایداد خوازک مردم هزاره را که از خوف بازپرس و سیاست حکومت نمی‌توانستند اقدام در مدافعت افغانان کنند، مقهور و مغلوب خود دانسته، با پنجاه سوار و صد تن پیاده از گروه مهاجر و ناقل، بر مردم هزاره سه‌پای و زاولی تاخته، مال و منال و اهل و عیال ایشان را غارت و اسیر کرده. چند تن را قتل و جریح ساخته، سیل مراجعت درنوشت. و سی نفر از زنان هزاره افتان و خیزان و الامان‌گویان و بر سر و صورت زنان، نزد محمداسمعیل‌خان حاکم مالستان شده، فریادکنان داد خواستند. و او معروض داشته، از حضور والا بازپرس این جور و جفا نیز، به سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه، مفوض و مرجوع گشت.

و هم در خلال احوال مسطور، فراریان هزاره زرتک و پیک و زاولی و سلطان احمد و پشه و شیرداغ و ارزگان و قلندر و شوی و بوباش و چله‌کور و هیزم‌تو، معروف به اوزمه‌تو، و حجرستان و گرکابه و گیزاب و چوره و سه‌پای دایزنگی و چهارشینیه و کیساب و لرزاب و دهرآود و تیرین و درفشان و غیره، که مزارع و مساقات و مساکن ایشان به افغانان مهاجر و ناقل چنانچه جابه‌جا رقم شده، داده شده بود، از انتشار اشتهاستمال رجعت آثار اجتماعیت اسلامیّت‌دثار که در سنه ۱۳۲۰ هجری شرف توزیع و اصدار یافت، پیهم از هند و سند و سیستان و خراسان و عربستان و ماوراءالنهر، به هزاران امید و آرزوی استرداد منزل و موطن و مسکن خود گرد آمده، و از طرق جلال‌آباد و کرم و قندهار و هرات و بلخ داخل مملکت افغانستان گردیده، از سعایت کارکنان متعصبه دولت که حضرت والا را به انواع حیل و خدیعت از آبادی و معموریت و اجتماعیت هزاره تخویف و تحذیر کرده گفتند که: «این قوم اگر جمع آمده صورت جمعیت گیرند، بر دولت شوریده باعث فتنه و تخریب مملکت شوند.» پادشاه را به دروغ و خلف وعده منسوب نموده، اراضی و عقار ایشان را مسترد نکردند و هزارگان مأیوس آمده، دوباره به زحمات شاقه و تکالیف فوق‌الطاقه در ممالک خارجه رفته، از جمله اندکی از قفای محمدنبی‌خان مالستانی، در ترکستان افغانی شده، در نواح بلخ ماوی گزیدند. و هم سردار گل‌محمدخان سرپرست مهاجرین و ناقلین افغان، که پس از انتشار اشتها مذکور و تغییر قاضی عبدالشکورخان، مأمور و مجازشده بود که برطبق دستورالعمل دولت هر یکی از مردان را سه جریب و از زنان را که کبیر و کبیره باشد دو جریب

زمین داده، هر قدر زمین که افزون آید، به مردم فراری هزاره مسترد کند، ممیز و مساح از مردم افغان که ایذا و آزار هزاره را جزء ایمان می‌پندارد، با مهاجر و ناقل مأمور کرده، هر یکی از صد الی دویست سه صد جریب زمین، به نام ده و بیست جریب تکت داده، برای مردم هزاره باقی نگذاشتند. و از جمله مردم میرآدینه و زاوولی و زرتک و پیک به عرض رسانیده فرمان حاصل نمودند که: «مزارع و مراتع ایشان به کسی از افغان داده نشود.» و این منشور را سردار عبدالقدوس خان، ضبط نموده به نام میر محمدحسین خان نوشت و او چون شیعه بود، جرأت اقدام در اجرای این حکم نتوانست. و مردم دفتانی و غیره سیاه‌خانه‌های کوچی به تحریک ملا نعمت‌الله مفتی، ریع و دخل این هزارگان را تلف و غلف دواب و مواشی خود کرده، املاک مذکوره را به تغلب متصرف شدند. و محمد اسمعیل خان حاکم مالستان، ماجرا سراپا معروض داشته، از حضور والا جوع باز پرس آن نیز در روز شنبه چهاردهم جمادی الاولی، به سردار نصرالله خان مفوض شد. و او که از تعصب به حمام خاص خود، که سقای هزاره آب می‌انداخت، نجس دانسته غسل نمی‌کرد، در هیچ یک از امور مذکور نپرداخت.

و از دیگر سوی، در خلال این حال، خدایداد خوازک، اموال منهوبه و زنان اسیر کرده مذکوره خود را در خانه خویش رسانیده، باز به ترکناز اقدام نمود و با ازدحام تامی از مردم خروتی و کاکری و اندری کوچی، بر مردم مسکه و هیجه هزاره جاغوری تاخته، سه نفر را از دم تیغ گذرانیده، سه تن دیگر را مفقودالثر و یاوه ساخت. و از این دستبرد او غلام حیدرخان حاکم و ملا عبدالرحیم قاضی جاغوری و عزیزالله خان حاکم دای‌چوپان هزاره که املاک ایشان را مردم مهاجر و ناقل تصاحب کرده بودند و او حاکم افغانان و هزاره هیجه بود، معروض داشته، از حضور مفوض به نایب السلطنه آمد او هیچ نپرسید.

شرح مجمل حال جنرال عبدالغفار خان

و مقارن این حال، جنرال عبدالغفار خان، که از وصول جنرال غوث‌الدین خان، از راه تبدیل مقام، مرحله پیمای میمنه شده بود، در روز یکشنبه پانزدهم جمادی الاولی آنجا شده و در آنجا همی بود تا که پس از قتل امیر حبیب‌الله خان سراج‌المله

والدین، از اعلان امارت سردار نصرالله خان، جانب دار او شده، سکندر خان فرارش باشی، خالوی امیر امان الله خان غازی، حاکم آنجا را، در تحت فشار و انزجار آورده، پس از تقرر امیر معزّی الیه بر تخت سلطنت، طلب کابل و سی هزار روپیه جرم و زاویه نشین خمول گشت.

فوت جنرال غوث الدین خان

و در روز شانزدهم جمادی الاولی، جنرال غوث الدین خان، که در روز ششم این ماه چنانچه گذشت، به تب محرقه گرفتار شده بود پدرود زندگی کرد. و از او شش پسر، چون سعد الدین خان به سن پانزده سال و محمد اسحق خان به عمر نوزده سال و چهار تن دیگر صغیر با شش نفر دختر صغیره و دوتن زوجه و هفت نفر جاریه از او باقی مانده، از عریضه حاجی ملا عزیز خان، برادر جنرال مرحوم، حالی رای والا شده، در پایان کار سعد الدین خان پسر او در نزد امیر امان الله خان غازی، چنان رتبه اعتماد و اعتبار یافت که به مزاجت و ضجیعت دختر حضرت سراج المله والدین که با شهزاده محمد کبیر خان نسبت خواهر اعیانی داشت، نایل و واصل آمد و به مضمون:

کهنتران مهتران شوند بسی کم کسی زاد مهتر از مادر
رتبه دامادی پادشاه یافت.

مأمور اقامت منگو شدن فوج قرا باغی

و در روز هفدهم جمادی الاولی، فوج پیاده نظام هزاره قرا باغی، که از مردم هزاره محمد خواجه و چهار دسته و جیغتوی غزنین، در عهد ضیاء المله و الملین مرحوم چنانچه گذشت، در سلک نظام منسلک آمده و از تمرّد و طغیان قوم منگل، مأمور خوست و اقامت چمکنی شده و آن قوم را در تحت فرمان آورده، کرنیل محمد اکبر خان نایب برگد پسر غلام محمد خان ولد رجب علی خان، افسر این فوج، به اتهامی که از پیش گذشت، به یاسا رسید، طلب کابل شده مأمور اقامت موضع

منگو، از توابع لمقان آمدند. و پس از چندی چون هزاره بودند و دولت به ایشان اعتماد نداشت، از افسر [و] سپاهی ملغی گشت.

در عهدهٔ تعویق افتادن املاک زوجة سردار محمدامان خان

و هم در خلال این حال، سردار محمدامان خان پسر سردار محمدزمان خان بن امیرکبیر دوست محمدخان مرحوم که شرح عسرت و ذلت او در هند و راه ندادن حضرت ضیاءالملة والذین او را در افغانستان، در جلد سوم گذشت، و حضرت والا او را به اجازت آمدن داده، مأمور حکومت پشت رود کرده، و وعده داده بود که املاک قلعهٔ نه برجه، واقع هندکی، حال موسوم به چهلستون، سردار عبدالغنی خان پسر نواب عبدالجبارخان برادر امیر دوست محمدخان مغفور که به میراث به زوجة محمدامان خان مانده و ضبط دولت شده بود، به او بعد از ثبوت داده شود. نظر به این وعده حضرت والا، از پشت [رود] معروض داشته برنگاشت که: «سردار عبدالغنی خان مرحوم قطعه قطعه زمین جداگانه خریده و قبالة حاصل کرده بود، یک قطعه قبالة نیست که قرار فرمایش ارسال شود.» و این را رقم کرده استدعای استرداد سرای نشیمن عبدالغنی خان و حمام واقع شهر کابل و اراضی نه برجه آمد. و حضرت والا رقم فرمود که: «قبالات خود را مصحوب یکی از خدمه و نوکران معتمد خود بفرستد تا دیده و بعد آنچه امر گردد معمول داشته آید.» و چون سردار معزی‌الیه، به تقریب وداع زندگی گفته و زوجه‌اش نیز مرد و دخترش در خانه پسر و نوهٔ سردار محمدعظیم خان پسر دوست محمدخان مرحوم از در مزاجت درآمده و یک دختر او ضجیعهٔ نایب سالار محمدعمرخان شد، کسی در استرداد ملک و قلعه و سرای و حمام مذکوره اقدام نکرد و هم چنان بماند.

اجازت مراجعت یافتن بازگل وردک

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، بازگل پسر گلزار، قوم وردک، که از معاندت با دولت فرار کرده، خدمت دولت انگلیس بر ذمت نهاده در محافظ‌خانهٔ قلعه عبدالله خان، واقع دامن شرقی جبل کوژک و مغربی علاقه فوشنج اقامت

داشت، مکتوبی به سید حسن بغدادی که به اجازت حضرت والا از شالکوت راه کابل برگرفتن و وارد جلال‌آباد شدن او از پیش گذشت فرستاده، نگار داد که از موطن اصلی خود مهجور و در خارج مملکت گرفتار زحمت و عسرت شده، بسی دلتنگ و ناصبورم. اگر آن جناب در نزد حضرت والا، رتبت و مکانتی داشته باشد، به شفاعت اجازت مراجعتم را در افغانستان حاصل کند. و او که به نام اولاد حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه‌الله، روز احترام در کابل و درب بار به سر می‌برد، مکتوب او را به حضرت والا نموده، از شفاعت او منظور افتاد. و دوست محمدخان توخی مقیم کراچی را فرمان رفت که یک هزار روپیه کلّه‌دار از دولت به او موهبت نموده، گسیل کابل بدارد. و هم به خود[او] مرقوم شد که این مبلغ را گرفته و در کابل آمده به توسط میرزا محمدحسین خان مستوفی‌الممالک شرفیاب حضور شود.

و در روز پنج‌شنبه نوزدهم جمادی‌الاولی، لوئیس دبلو دین، فارن سکرتر هند را ارقام رفت که: «سه لک روپیه کلّه‌دار از مبالغ عطیّه مستمرّه دولت متبوعه خود، برای اشتراک اشیاء و اجناس کارخانه‌جات و تعمیرات و صندوقخانه جنسی دولت افغانستان، به صوفی غلام‌رسول‌خان گماشته این دولت در بمبئی بدهد.» و این منشور را ملفوف رقیمه اسمی خود صوفی مذکور ارسال فرمود که این مبلغ را اخذ و قبض نموده، قرار فرمایشات و هدایت حضور، از اسباب و اشیای کارآمد دولت خریده، ارسال کابل نماید.

عطای تمغا به مستر تهارنتن انگلیسی

و در روز شنبه بیست‌ویکم جمادی‌الاولی، نشان صداقت و خدمت از طلا، که به امر والا برای تهارنتن چرمگر انگلیس، که امر ساختن آن‌شده و خود او رخصت یافته رفته بود، در هندوستان ساخته و پرداخته گردیده پس از وصول آن به حضور، نزد محمداسماعیل خان سفیر فرستاده و نمره مسکن او نگار داده آمد که در رسانیدن آن به او سرگردانی روی ندهد.

شرارت و مصادرت غلام رسول خان پسر سیف آخندزاده

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، غلام رسول خان پسر سیف آخندزاده اسحق زایی، که پدرش در عهد ضیاء الملة والدین مرحوم، از سبب چهارده فرد گاو به غارت بردن از هزاره دایکندی چنانچه گذشت، محبوس طلب کابل شده، پدرود جهان کرده بود، با لعل محمد نایب بولک لک رویه گی، که خودش تحصیلدار آن بود و عبدالقادر خان برادر عبدالرؤف تحصیلدار و ملک گلرنگ، که همه ساله در میمنه و نواح بلخ، طریق بیلامیشی می سپردند، مبالغ زیادی از قبایل کوچی و بادیه نشین پشت رودی که به فرمان ضیاء الملة والدین مرحوم، مأمور اقامت دایمی بادغیس هرات گردیده و در آنجا به عزم ترک فرمان اقامت نورزیده، خودسرانه در آن حدود قشلامیشی و تکامیشی اختیار کرده بودند گرفته، و از جمله غلام رسول خان که نسبت به دیگران بسی زشت خو و نکوهیده و درشت گو و جفاکش بود، در بین قبایل مردم مذکور درآمده و خود را ضابط و عامل محصولات صکوکات مرسومه و گمرکچی و رئیس و تحصیلدار قرار داده، قبایل مسطور، از جور و جفای او از بلخ تا قطغن پراکنده و منتشر شدند. و او از عادت که در مصادرت داشت، نزد سردار عبدالله خان حکمران ترکستان شده، به مدهانت و حیلت فرامین عذیده و ده تن سوار نظامی به نام تحصیل وجوه دولتی حاصل کرد، که هر قدر نفر که او از مردم کوچی برای ملازمت دولت که حضرت والا چنانچه گذشت فرموده بود، گرد آورد و رضانامه خانی و ریاست خود را حاصل کند، حکام محل نزد او حاضر نمایند. چنانچه با این مناشیر حکومت ترکستان سندات و رسیدات تحصیلداری خود را که مبالغی گرفته رسید داده بود، به اجبار و اکراه از نزد مردم کوچی به دست آورده و رسید رسید را نداده، مبالغ زیادی با پنج نفر برادران خود، که با سوار زیادی در هر خیل و قبیله فرود می شد گرفته، از ایشان خواستار رضانامه خانی و سرکردگی خود شد. و ایشان از مصادرت و جور و جفای او به فغان آمده، بیست و شش [نفر] از ملکان ایشان عریضه نگار حضور آمدند. و حضرت والا در روز سه شنبه بیست و چهارم جمادی الاولی رجوع باز پرس جور و ستم او را به سردار نصرالله خان نایب السلطنه فرمود و او از داد دهی تغافل نمود. غلام رسول زیاده تر جری و جسور گشت و از مردم مبلغها گرفته ایشان را آزارها داد. و

بر علاوه مردم کوچی از راه پیلامیشی داخل هزاره دایزنگی شده، اکثر آن مردم را فرار وادی ادبار ساخت. و در تحت محاکمه و بازپرس نیامد.

وصول اسباب تعمیر قصر دلکشا از هند در کابل

و هم در این هنگام، میرزا غلام سرورخان، برادرزاده میرزا غلام محمدخان، سردفتر بولک اول اداره تحریرات و منشی خارجه، با اسباب و آهن آلات قصر دلگشا که در تحت تعمیر بود و از هندوستان و اصل پشاور شده بودند، آنها را حمل و نقل داده راه کابل برگرفته بود، از جلال آباد برخاسته در بهاولی مکاریان، از عدم زاد راه نزد او شکایت کرده، او معروض داشت و حضرت والا در روز شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی به حاکم و دفتری و محمداسلم خان خزانه دار جلال آباد رقم فرمود که: «دو هزار رویه کابلی، بلادرنگ، به معرفت ملازم خزانه آنجا، نزد میرزا غلام رسول برسانند که به نام مدد خرج به عراده به آنها بدهد، که از عدم خرج به زحمت و ذلت دوچار شده و از راه نوردیدن بازمانده، پس از این از حمل و نقل دادن احمال و اثقال این دولت بری و بیزار نشوند و دولت به بدی سمر و مشتهر نگردهد.»

وقایع ماه جمادی الاخرای سنه هزار و سه صد و

بیست و چهار هجری

فوت درویزه خان و کدخدا علی اصغر خان

در خلال احوالی که به شرح رفت، درویزه خان پسر میر افضل خان، سرخیل و رئیس قوم و قبایل بادیه نشین و ییلاق و قشلاق گزین نورزایی، از مرض سل، در مرتع سیاه بند، پدرود زندگی کرده، در روز دوشنبه هفتم جمادی الاخری، سردار محمدخان حاکم پشت رود، از ارتحال او به حضور آگهی داده، موجب اسف ذات شاهانه آمد و دعای مغفرت برای [او] نمود.

و هم کدخدا علی اصغر خان ناقل سیستانی، که در علاقه چخانسور مزرعه از دولت یافته و از عطای منصب سی و شش سواری و تنخواه سر و سوار، افتخار حاصل کرده، برای رضاقلی خان پسر او هشتصد رویه سالانه تنخواه معین گردیده چنانچه گذشت، مأمور اقامت کابل شده بود، از گزیدن مار وداع زندگی گفت و بازماندگان و منسوبان او، جان محمدخان پسر مهترش را به کدخدایی برداشته، رضانامه به او دادند. و محمد موسی خان، قایم مقام حاکم چخانسور، ماجرا معروض داشته، خود جان محمدخان با رضانامه خویش و تصدیق و امضای حاکم و قاضی طلب کابل شده، او از جور و ستم شیرمحمد حواله دار، که نسبت به زنان و فرزندان و اهل خانه میر جعفرخان چنانچه گذشت، از قوه به فعل آورده و همه از خوف جفای او سر در بیابان نهاده بودند، و مراسم بازپرس به روی روز نیامد، رنجه خاطر شده، از آمدن در کابل ابا نمود. و کدخدا علی خان عمّ او، با غلام حسن خان پسر میر جعفرخان چنانچه از پیش اشارت شد، جور مأمورین ایران را بر رحم پادشاه افغانستان ترجیح، به مکتوب کدخدا جان محمدخان از کابل فرار کرده، پس از وصول این دو تن در چخانسور، روی از مراحم این دولت برتافته، از راه مراجعت در سیستان شتافتند.

و هم در خلال این حال، کارکنان دولت روس، خواجه نجم الدین نامی از مردم کوه دامن کابل را به تعیین مشاھر و معاش و نوید وعده انعام، دل به دست آورده، مأمور جاسوس کرد. و او با لباس درویشی و سر و پای برهنه و موی ژولیده بر دوش افتاده، وارد نواح فراه شد و گرفتار دست فراست سردار محمدعظیم خان حاکم آنجا گردیده، در زندان طریق خلاف اسلامیت پیمودن خود، مقید و محبوس گشت. و حضرت والا از عریضه سردار محمدعظیم خان آگاه گردیده او را محبوساً طالب کابل و حبس دایمی فرمود.

از خط سرحد عبور کردن سپاهیان انگلیس

و از دیگر سوی، در خلال این حال، علی محمد و امان جان نامان، از سپاهیان فوج نظام انگلیس، که جدید از جوانان رشید افغان و غیره اعداد اسلام، مرتب و منتظم شده بود، از محافظ خانه واقع موضع لکه تی، که در آنجا اقامت حراست داشتند، از

خط فاصل سرحد عبور کرده و پاینده محمدنام از پیادگان سپاه نظام این دولت، ایشان را از این اقدام مسئول داشته، پاسخ شنید که یک رأس قاطر ایشان مفقود شده، اگر او دیده باشد، به ایشان بنماید. و او هر دو تن را نزد فوجدار جاجی میدان احضار نموده، او هر سه تن را محبوس و گسیل خوست کرد. و خیرمحمد خان صوبه‌دار و حارس بندر و مقیم محافظ‌خانه جاجی میدان، احوال سپاهی تحت امر خود و هر دو تن سپاهیان انگلیس را از علاقه‌دار مذکور پرسیده، او در پاسخ صوبه‌دار نوشت که: «چون از پاینده محمد سپاهی پرسیده شد، اظهار کرد که سپاهیان انگلیس از راه اشترای روغن حاضر آمدند. من با ایشان همراهی کردم، که پس از خریدن روغن و اشیای محتاج‌الیها، ایشان را مراجعت دهم.» از اظهار خود او هر سه تن در خوست فرستاده شدند. و پاینده برخلاف این رقمیه علاقه‌دار که با خامه اتهام نگار داده بود، نزد حاکم خوست اظهار کرد که: «از محافظ‌خانه طریق اشترای روغن برگرفته، در جاجی میدان می‌رفتم و این دو نفر سپاهیان انگلیس، به قدر شصت ذرع از خط فاصل گذشته سرگرم رهنوردی بودند. چون از ایشان پرسیدم گفتند که: یک رأس قاطر ما مفقود گردیده، از اثر و عقب آن آمده‌ایم. من هردو تن را نزد فوجدار بردم و هر دو تن سپاهیان انگلیس نیز مکتوباً مطابق اظهار او نگار دادند که عقب قاطر خود آمده بودیم.» و در این اثنا مکتوب حاکم کرم به حاکم خوست رسیده چون استدعای رها و مراجعت دادن هر دو تن سپاهیان انگلیس را کرده بود، برگد غلام‌جیلانی‌خان ماجرا معروض داشته بنگاشت و دستوری خواست که عبور ملازمان خارجه از خط فاصل سرحد دوگونه است: یکی برای کار خود مجسس و تعاقب مال مثل این دو نفر است و دیگری حامل مکتوب است. پس در هر دو صورت امید اجازت است که حامل مکتوب و عابر غیر مکتوب نزد حاکم خوست حاضر آورده شوند، یا مکتوب را حامل آن را رخصت مراجعت دهد. و حضرت والا در روز هفدهم جمادی‌الآخری رقم فرمود که: «این دو نفر را به بدرقگی سوار، در محافظ‌خانه واقع لکه تی که نزد مأمور انگلیس فرستاده، از طرف خود به او بنویسد که: «علی محمد و امان‌جان نامان، از راه مخالفت و بی‌قانونی داخل خاک افغانستان شده و گم شدن قاطری را بهانه دخالت خود ساخته. چون هر دو تن در تحت امر شما می‌باشد، این خادم دولت

اسلام، نظر به دوستی و اتحاد دولتين، هر دو تن را نزد شما گسيل داشتم که تسليم شده رسيد آن را بفرستيد. و پس از اين اگر چنين حرکات خلاف قاعده و قانون، از سپاهيان تحت امر و نظارت شما به روى روز آيد، البته بلاعذر، به حضور والا آگهى داده و از حضور، به امنای دولت برتانيه ارقام خواهد رفت که بازپرس خلاف ورزيدن ايشان را در محل اجرا آرند. و در باب تردد و عبور و مرور سپاهيان آن دولت در خاک افغانستان، اگر کدام مکتوبی نزد حاکم خوست رسیده و حامل مکتوب آن را خود آورده و بازگشته باشد، اکنون نیز به همان دستور برقرار خواهد بود، زیرا اگر حالا مکتوب مأمورين انگليس را، حارس سرحد گرفته حامل آن را رخصت مراجعت دهد، حرفيست جديد، که سر رشته و انتظام آن که مراد تسليم شدن مکاتيب است کرده می شود، که از خط فاصل حامل مکتوبات دولتين، داخل خاک يکديگر نشود؛ و اگر از راه خودسری داخل شوند و به دست آیند و حامل مکتوب نباشند، تحت الحفظ ايشان را نگاه داشته و خوراکه داده معروض و هر امری که صادر گردد معمول بدارد.»

عزم انتظام و استحکام بنادر سرحد کردن سردار نصرالله خان

و از ديگر سوي، در خلال واقعات مسطور، سردار نصرالله خان نایب السلطنه، از اختلال و عدم استحکام بنادر و معابر سرحدیة سمت جنوبی آگاه گردیده، عزم انتظام آن جزم کرد و به لعل گل خان حاکم گردیز نوشته، او را مأمور حصول معلومات و نظريات فرمود او همه جا سير و گردش کرده، از بنادر و معابر و محافظ خانه های سرحدی و کمبود اعداد حرسه و اسلحه ايشان، علم حاصل نموده، معروض داشت و برنگاشت که: «سه محافظ خانه در موقع پتان واقع و در اول آنها سه تن دهباشی و بيست نفر سپاهی و در دوم، یک نفر دهباشی و شش نفر از اعداد هشت نفری رعیتی که به قرعه مأمور آمده اند با دوتن گمرکچی و در سوم، چهارتن از افراد قرعه مقيم اند و تفنگ دبل رودی در دست دارند و در بنادر کيان و هزار درخت و المرء موطن قوم جاجی، از چند سال است که یکصد تن پیاده ساخلو، تحت رایت صمدباشی گل اميرخان با گمرکچيان اقامت دارند، و اين بنادر سه گانه در نفس علاقه جاجی واقع و حراست هر یکی به دو سه نفر می شود. و اگر چنانچه

رأی والا اقتضا فرموده امضا نماید که بقیه نفری این بنادر، که از اندازه زیادند، مأمور اقامت بنادر سرحدیه آیند، نیکو خواهد بود، که حراست و استحکام آنها بشود و در بنادر پنج گانه، واقع فراز کوتل پیوار و کوتگی و منه و شوتل چیری و اغزن صد تن پیاده نظام در اولین، با تفنگهای بغل پر انگلیسی و در دومین، هفت تن نظامی و هفت نفر از احاد قرعه و دو نفر گمرکچی و در سومین، یک نفر دهباشی با ده تن پیاده ساخلو، از مردم جاجی و هشت نفر از افراد قرعه و در هر یک از چهارمین و آخرین، یک نفر دهباشی با چهار نفر از قرعه مواظب حراستند و در بندر هزاردرخت که از سرحد دور و در بین میرزکه، از توابع گردیز و جاجی اتفاق افتاده و عامل و ضابط گمرک با سی تن پیاده ساخلو از دسته صدباشی گل امیرخان در آن اقامت و حراست دارند و در سنوات ماضیه از احاد و افراد قرعه و پنجاه نفر از پیادگان ساخلو قوم وردک، در بنادر مذکوره به زیردست حاکم گردیز رهنورد خدمت و مشغول حفاظت بودند؛ و اکنون یکصد و دوازده نفر از احاد قرعه و پنجاه نفر پیاده ساخلو قوم وردک حاضر، و بقیه غایبند.» و حضرت والا از این نگارش او، در روز بیستم جمادی الاخری به سردار نصرالله خان که در استحکام و انتظام بنادر اقدام و به لعل گل خان ارقام حصول معلومات و نظریات کرده بود، رقم فرمود که: «همواره امور سرحدیه و داخلیه از عدم پرداخت مأمورین غدار خیانت کار دولت، که در ظاهر [اظهار] اسلامیت و اخلاص و صداقت کرده، خود را دخیل خدمت می نمایند و در باطن و حقیقت بعجز اغراض شخصی و خواهشات نفسی به راه راست سالک نمی شود، تمامت امور خلل پذیر آمده و می آیند. باید قرار عهد ضیاء الملة والذین مرحوم تأسیسات درستی در استحکام و انتظام بنادر و معابر سرحدیه نهاده، تمامت اسباب و آلات آن را تکمیل نماید.»

آتش به رباط سراجیه زدن یکی از لمقانیان

و مقارن این حال، در شب دوشنبه بیست و هفتم جمادی الاخری، کدामी از مردم لمقان، که زحمت در کار تعمیر رباط سراجیه، که به بیگار و بدون مزد، کار همه رباطات بر عهده رعیت نهاده شده و رنج دیده بود، در رباط واکج محمدعلی خان،

عرض راه کابل و لمقان، آتش زده دروازه آن با دکان متصل دروازه و سه باب عمارت زیر دروازه سوخته گشت.

دعوت ضیافت ذات شاهانه در کشور هند

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که به شرح رفت، دولت انگلیس از معاهده و اتحاد و ودادی که در بین منعقد و مرتبط و استوار و پایدار بود، در میان آورده به یاد آورد، و حضرت والا را به مکاتبت و مفاوضت از راه دوستانه، دعوت ضیافت متحدانه در کشور هند کرد. و در مکاتیب مرسوله خود اظهار مراد و مطلب از مودت دولتين و خرسندی از ذات شاهانه نموده نگار داد که: «این ضیافت همایونی، خارج از امور سیاسی، محض ملاقات و سیر و شکار و سیاحت هند خواهد بود.» و حضرت والا از احساسات مدرکه روابط دوستانه، دعوت آن دولت را پذیرفته در روز سه شنبه سلخ جمادی الاخری تمامت اکابر و اعیان کشوری و افسران لشکری و غیره اشراف ملّتی حاضرۀ دارالسلطنه را در سلام خانه عام، که روز دربار مرسوم نظام بود، دعوت فرموده اظهار دوستانه و خواستار متحدانۀ دولت انگلیس را در محل بیان آورده همه را مستحضر نمود و از اجابت دعوت او اشتهار عام نگار داده امر طبع و انتشار کرد. که إن شاء الله مضامین و عبارات آن در موقع نشر و توزیعش رقم خواهد گشت و صورت تذکار خواهد یافت.

وقایع ماه رجب سنۀ هزار و سه صد و بیست و چهار

هجری

از روز چهارشنبه غره ماه رجب تا روز پنجم این ماه، متصل و لاینقطع باران باریده و در بین یک ساعت و دو ساعت از شدت به قلّت گراییده، پل تکاب و پل داک لمقان را طغیان آب خراب کرده، تمامت اخشاب آنها را بربرد.

انتشار و اشتهار دعوت دولت انگلیس

و مقارن این حال، در روز یکشنبه پنجم رجب، اشتهار قبول دعوت ضیافت دولت انگلیس از طبع برآمده، چنانچه وعده ذکر آن داده شد. انتشار پذیرفت. که: «چون سرکار ما مردم افغانستان را غم شریک دین و دولت دانسته و می‌داند و نمی‌خواهد که ایشان از هیچ امری از امور مملکت و ملت و دولت آگاه نباشند، چنانچه در سنه گذشته ثیلان‌نیل ۱۳۲۳ هجری که سر لوئیس دین با عده‌ای از طرف دولت متعهده ملت افغان، از راه استحکام معاهده سابقه، به حضور ما حاضر آمده، تشیید مبانی اتحاد و وداد قرار تأسیس سابق محکم و استوار آمد، و برای استحضار خواطر جمهور نزدیک و دور، اختصاراً آگهی داده شد و عموماً مستحضر خواهند[بود] و اکنون از طرف دولت بهیّه برتانیه مکاتیب عیدیه به عنوان دعوت دوستانه و ضیافت متحدانه، به نام میرشکار، در کشور هند بدین مضمون واصل آمدند که: «چون عهدنامه طرفین در سال گذشته تمام و انجام گشته و راه استحکام در نوشته است، اگر از راه اتحاد و وداد دولتی و هم عهدی تشریف‌آور کشور هند شده، پس از ملاقات دوستانه و سیاحت بعض بلاد و محال هندوستان و سیر و شکار، ذات شاهانه نهضت‌فرمای مراجعت در مملکت خواهد شد. و این امر در انظار و آفاق و به نیکی سمر و مشتهر خواهد گشت.» و از جایی که قبول این گونه دعوت و پذیرفتن این نوع التماس، از طرف دولت و ملت اهم و ضرور می‌نماید، دعوت آن دولت را رد ننموده پذیرفتیم، و وعده داده قرار نهادیم که إن شاء الله تعالی در روز غره ماه ذیقعه سنه ۱۳۲۴ هجری، از موضع جلال‌آباد نهضت‌فرما و رهگرا گردیده، چندی در مراسم ادای آن ضیافت به سر برده بازخواهیم گشت. و از این ایجاب و قبول دعوت، عموم ملت را آگهی دادیم که الله‌الحمد عهدنامه ملت و دولت افغان و مطالب دولتی آن هرچه بوده در سال گذشته، صورت ارتباط و استحکام پذیرفته است، و قبول این دعوت صرف برای ملاقات دوستانه است. تحریر سلخ جمادی‌الآخری.»

افعال نکوهیده و ناپسندیده عظیم‌الله خان

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مسطور، عظیم‌الله خان پسر عباس خان سدوزایی، که ملازمت و خدمت این دولت اختیار کردن او و از هند در کابل آمدن و مأمور ترجمه کردن مکاتیب انگلیسی شدنش، در جلد سوم گذشت و در این هنگام، به امر حضرت والا چنانچه رقم شد، در هند برای اشرای بعض اشیای کار آمد دولت رفته بود، از جایی که با انگلیسان میل خاطر داشت و ایشان را ولینعم و ذوی الحقوق خویش می‌پنداشت، با آنها طریق مصاحبت و مجالست پیش گرفته، از حالات دربار کابل و عادات ذات شاهانه معلومات به ایشان دادن اختیار کرد. چنانچه با دختران دین جیف کمشنر ملاقات نموده، با خود دینو لارد میتو در خلوت، سخن رانده و دعوت کرنیل محمداسلم خان را برای معلومات دادن قبول کرده، و به مهمانی در جای او شده، راست و دروغی بر طبق خاطرخواه آنها گفته، ایشان را از خود راضی و خرسند ساخت. و ناظر محمدعلم، خادم این دولت در کراچی، از این افعال او معروض داشته شرحی از غدر و خیانتش برنگاشت که: «او و کسانی که روز تبعید و معاندت دولت افغانستان در کشور هند و پنجاب و پشاور و شالکوت به سر می‌برند، عموماً میل خاطر جانب دولت انگلیس دارند و طریق جدّ و جهد می‌سپارند که مکانتی برای عاقبت خود پیدا نموده، رتبه و مقامی حاصل نمایند. اگر چنین نباشد، عظیم‌الله خان که مأمور و گماشته دولت اسلامی است، چه حاجت و حجت دارد که با انگلیسان در خلوت مجالست و مصاحبت نماید و زبان به مذاکرت و مکالمت کشاید؟» و حضرت والا، از حسن نیت و صدق ارادت خویش، که نسبت به عموم چاکران دولت داشت و نظر به پاکی طینت، همه را ممنون و مشکور احسان خود می‌دانست، در روز دوشنبه ششم رجب رقم فرمود که: «امور سر و علن عظیم‌الله خان به شما تعلق ندارد، هر کس می‌داند و جواب مسئولیت خودش.» از این پاکی طینت و صدق نیت شاهانه‌اش بود، که در پایان از آهنگ قتل ذات خسروانه نمودن خائنین، میرزا محمدحسین خان مستوفی و غیره هواخواهان، آگهی داده نپذیرفت و در حراست شخص خویش نکوشید تا که به قتل رسید.

مراجعت تبعیدیان مملکت

و هم در خلال احوال مذکور، امیرقلی خان پسر سردار شاه مردان قل خان و محمدعظیم خان پسر میرزاخان جبارخیل و محمدعظیم خان پسر محمدحکیم خان و عبدالرشیدخان پسر عبدالمجیدخان، که روز تبعید در پشاور و راولپندی به شب عدم امید می‌رسانیدند و دوچار ذلت و عسرت غربت بودند، به ذریعه عریضه ضراعت مضمون و عهدنامه اطاعت و ترک خیانت مشحون، استدعای اجازت مراجعت کرده به اجابت مقرون آمده، به موطن اصلی خود بازگشتند و به راحت و رفاهت دمساز شدند.

سرقت پیشه کردن جمال زاییان افغان و هزاره تیموری

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، سعیدمحمد پسر بدین نام جمال زایی با نورمحمد و خرمن و امیر نامان و غیره نه نفر، که سیزده تن در شمار بودند، از راه سرقت و غارت در سرحد دولتین افغانستان و ایران، مقام شرارت گزیده مال و منال تبعه دولتین را به نهب و سرقت برداشته، از این خاک در آن خاک و از آن خاک برده و آورده، روزگاری بدین منوال طریق جهالت و ضلالت همی سپردند. و در پایان کار از سرحد داخل خاک ایران شده، در سرحد خواف و باخزر سکنی گرفتند. و همواره از توابع و نواح هرات، مال و متاع تبعه این دولت را تاخته در خاک ایران و از تبعه آن دولت را دزدیده در هرات می‌فروختند. و از این در، تحصیل ثروت و مکنت نموده، دارای استعداد شدند. و عاقبت الامر امیر نام پسر کهندل با عده‌ای از همراهان خود که جمعی از حرام‌خواران و زیانکاران گرد آمده، همدست و همدستان شده بودند، در راه با حامل مکاتیب قونسل دولت انگلیس، که در مشهد اقامت داشت، دوچار شدند و با هم درآویخته سوار چاپار انگیس مجروح گشت و به هر وسیله که دانست و توانست خود را با تن زخم‌دار در تربت حیدریه کشیده، از آنجا در مشهد شد. و قونسل دولت انگلیس، فرق در بین سجدی‌الملک حاکم تربت، و شجاع‌الملک هزاره، که خدمت حراست سرحد داشت نکرده، از شجاع‌الملک که در خلل اندازی و ترکتازی سرحد نزد از خود و بیگانه سمر و مشتهر بود، به ذریعه تلگراف در تهران سعایت و شکایت کرد و از

طهران به والی مشهد حکم شد که امیر نام دزد را از شجاع‌الملک هزاره بخواند. و آصف‌الدوله والی خراسان با خامه عتاب به او استکتاب کرد که امیر نام دزد را گسیل مشهد کند. و او که در حقیقت بانی این‌گونه امور و شر و شور بود، تساهل ورزیده، دو تن از مشهد مأمور شده امیر نام و همراهانش را از شجاع‌الملک خواستار آمدند. و شجاع‌الملک ناچار گردید از در دفع مسئولیت خود با سوار بسیار بیرون شده، راه تفحص و تجسس امیر نام برگرفت و در بین قبایل تیموری و هزاره و افغان بادیه‌نشین و ییلاق‌گزین شده، ایشان امیر نام و رفقایش را آگاه کردند. و او با اهل و عیال خود در جنگلستان دولک درآمده پنهان گشت. و شجاع‌الملک آگاه گردیده از قفای [او] به جنگل درآمد. و امیر و سعیدمحمد فرار کرده، نورمحمد و خرمن که در زیر زمین مامن و مسکن ساخته و پرداخته بودند، ساخته جنگ و کشاد دادن تفنگ شدند. و خرمن دزد با یک نفر هزاره از تبعه شجاع‌الملک کشته گشته، نورمحمد از آنجا تاب نیاورده بگریخت. و شصت رأس گوسپند با مال و منالی که داشتند بر جا مانده در دست شجاع‌الملک و سوارانش افتاد. بعد خود شجاع‌الملک از راه تجسس و تفحص امیر دزد و رفقای او در نیازآباد شده و سوارانش جدا افتاده، راه سنجان از توابع خواف برگرفتند. و دزدان با عده‌ای از رومه‌داران تیموری و افغان، با سواران شجاع‌الملک گرفتار پیکار آمده، یک نفر از سواران او و یک نفر از رومه‌داران به قتل رسید. و دزدان توقف و درنگ را دشوار دانسته، از راه فرار جانب نواح هرات شده، در خاک این دولت قرار گرفتند. و از جمله سعیدمحمد از راه خفا داخل شهر هرات شده، از در حیل، خود را نزد محمدسرورخان جنرال افتخاری و حکمران هرات رسانیده، به زبان فریت سخن آغازیده اظهار کرد که: «در سنوات ماضیه از تهی‌دستی و وفور دین به مردم بلوچیه، که خواهان قرض خود بودند جنگیده، و ایشان نزد نوراحمدخان پسر قاضی سعدالدین‌خان، سابق حکمران هرات، عارض آمده داد خواستند و او چهارتن سوار گماشته و من آگاه گشته، قبل از وصول سواران او، با برادران و نزدیکان خود که خانوار به شمار می‌آمدند، فرار اختیار کردم و سه سال است که در خاک ایران مقام فرار گزیدیم. و چند روز قبل امیر محمد پسر کهن‌دل نام فوفل‌زایی گوش و بینی برادرزاده محمدرضاخان شجاع‌الملک هزاره و سرحددار دولت ایران

را بریده و او را مثله ساخته. شجاع به انتقام برخاسته، مال و متاع امیر نام را غارت کرد و بدان اکتفا ننموده، مال و منال مرتضی خان قوم قریب امیر نام را نیز با بیست و دونفر اشتر به یغما و تاراج برد و دو تن برادرزاده او را با خود محبوس برداشت که تا امیر نام را به دست ندهند، هم چنان مقید و متوقف زندان باشند. و بزرگان قوم مرتضی خان، اظهار عدم معلوم بودن امیر نام کرده، گفتند که برادر او در خانه سعید محمد هست. و در این وقت که او نزد محمد صدیق خان حاکم جناباد قائنات بود، شجاع الملک از گفتار رؤسای قوم مرتضی خان در خانه سعید محمد شده، برادر امیر نام را گرفتار و مال و اسباب هردو تن را غارت و خود ایشان را با عیالشان محبوس کرده با خود در محسن آباد برد. و من آگاه شده در شب با سه نفر به عزم استخلاص آنان، سر راه شجاع الملک برگرفته، با او درآویختم و یک نفر آدم و سه رأس اسب را به خاک هلاک انداخته و یک نفر از رفقایم نیز کشته گشته، عیال و مال و منال منهوبه را به تغلب به دست آوردیم. و چون نه نفر محبوس و بیست و پنج نفر اشتر و پنجصد رأس گوسپند را سواران شجاع الملک برداشته با خود می بردند، روز دیگر من تعاقب کرده با سواران شجاع الملک که دواب را جدا و اسیران را جدا از پیش می راندند در رسیده، نخست سر راه سوارانی را که اسیران را در پیش داشتند برگرفته، سه نفر آدم و هشت رأس اسپان ایشان را به قتل و سقط واصل کردم و دو رأس اسب از همراهانم نیز سقط شدند و در پایان کار اسیران را با ده نفر اشتر، به دست آورده، پانزده نفر اشتر و پنجصد رأس گوسپند را با مال و متاعی که در دست سواران شجاع الملک بودند با خود بردند. بعد من ماجرا به ذریعه تلگراف به شاه ایران عرض کرده، شجاع الملک و چند تن سلطان مورد عتاب شاه شدند و من تاب اقامت خود را در خاک ایران ندیده، در موضع اسفزار آمده اینک خود را حاضر بار نمودم. و حکمران هرات از اظهارات دروغین او مشعوف گردیده ماجرا معروض داشت، که برای او تحصیل مکان و احترامی کند. و حضرت والا رقم فرمود که: «از قرینه اظهار سعید محمد مفهوم می شود که سخنان او سراپا دروغ باشد، باری چون پناه در ظل حمایت این دولت آورده است، از او ضامن های متعمد گرفته بگذارد که کسب معاش خود را به هر نوعی که می داند بنماید. و هم از عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد، پرسیده معروض

دارد.» و او از عبدالله‌خان به ذریعۀ مکتوب پرسیده او قراری که نگار یافت به حکمران هرات نگاشته و پرده از روی راز برداشته در روز هشتم رجب برنگاشت که: «اظهارات او سراپا دروغ و چراغ بی فروغ است.» و ماجرای مذکور را بر طبق مسطور، از نگارش عبدالله‌خان رقم کرد. و حضرت والا رقم فرمود که: «سعیدمحمد را با هر که در هرات آمده، محبوس و گسیل کابل کند و دیگر رفقای او را نیز به دست آورده دفع فتنه از سرحد نماید.»

و مقارن این حال، در روز چهاردهم رجب از عریضه لعل‌گل‌خان حاکم گردیز، که شرح مفصلی چنانچه گذشت در باب استحکام و انتظام بنادر و معابر سرحد جنوبی رقم کرده بود، مجدداً سردار نصرالله‌خان نایب‌السُّلْطَنه را ارقام رفت که: «غفلت نورزیده امور سرحدیه را استحکام و انجام دهد.»

مکشوف افتادن طلای مسکوک شاهان مغولیه

و از دیگر سوی، در روز بیست‌ونهم رجب، یک عدد قطی مسین، از پایۀ گلین خانه سیدحسین نام قنّاد از قاطنین هرات، به دست خان‌محمد نامی که در آنجا به اجرت کار می‌کرد افتاده، از بین آن شصت و یک دانه طلای مسکوک به نام اورنگ زیب از سلاطین مغولیه، که یکصد و چهل و شش مثقال به میزان وزن آمد، با بیست و هشت دانه طلای مسکوک به نام محمدشاه هندی، از سلاطین مغولیه، که شصت و هشت مثقال به وزن بود و مجموع هشتاد و نه دانه مکشوف گردید. و سیدحسین همه را از او گرفته و او به حکمران هرات آگهی داده او به فرمان والا همه را به حضور فرستاده به شخص یابنده، به جز غم، هیچ نداد.

وقایع ماه شعبان سنه هزار و سه صد و بیست و چهار هجری نبوی

در خلال احوال مسطور، ذات شاهانه از مشاهدت جهالت و عدم معرفت مردم کوهستان در امور دینیه، خصوص مردم پنجشیر، که در هنگام سیر و سیاحت سمت شمالی، چنانچه گذشت، از حالات جهل و نادانی آن مردم معلومات حاصل کرده بود، و اشتهار انتشار داده، اهالی افغانستان را تکلیف اعانت چنانچه از پیش رقم شد نمود، مجدداً در پی اجرای آن افتاد. در یکسال بیست و چهار هزار روپیه از وجوه جزیه الهنود و دوهزار روپیه همه ساله از عین شاهانه عطا کرده، در روز سه شنبه سوم شعبان، اشتھاری نگار و در تمامت مملکت انتشار داد که: «در این زمان میمنت اقتران که زمام مهام امارت و فرمانروایی دولت خداداد افغانستان را حضرت احدیت، جلّ ذکره، در قبضه اقتدار بنده راجی رحمت ربّ العالمین، سراج المله والذین نهاده، و ربقه اطاعت و انقیاد اوامر و نواهی ما را بر ذمّت تمامت مردم سکنه مملکت افغانستان در سلک واحد «اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» فرض و لازم قرار داده است، در مقابل شکریه این نعمت عظمی و عطیه کبری، بر ذمّت همّت والانهمت خود، واجب و لازم پنداشته ایم، که پیوسته اوقات خویش را در اجرای احکام شریعت غراً و ایجاد اسباب رفاه خلق الله صرف نماییم. پس احکام شریعت غراً که در حقیقت مبنی بر دو بنا است که یکی عبادات و دیگری معاملاتند، از عبادات فی الجمله خاطر خطیر ما به مضمون حدیث هدایت مشحون «ظَنُّوا لِلْمُؤْمِنِينَ خَيْرًا»^(۱) مطمئن بوده اولاً در ترتیب و نظم و نسق معاملات به اسم علمای کامل و فضیلاى عادل به ترویج مسایل قویه و ترک روایات ضعیفه توجه فرمودیم، تا کتابی که نقل از جمیع کتب معتبره فقیه است و

۱. کاتب در حاشیه چنین استدراک کرده است: آیه کریمه است که المؤمنین علی انفسهم خیراً، نه

حدیث. چون درج اشتھار بود، عدول ننمود.

نتایج و فواید آن بعد از چاپ جداگانه جلوه ظهور خواهد نمود به تألیف رسید و در باب بنای عبادات چون دراین هنگام موکب خجسته کوکب همایونی، جهت سر رشته و سامان و خبرگیری رعایای سمت شمالی دارالسلطنه، رونق افزای کوه دامن و ریزه کوهستان شدند، اکثر آن مردم به توجه خاص شاهانه انتظام یافته در دره پنجشیر تشریف فرما گردیدند. و در آن کوهستان که به فکر دقیق و نظر عمیق ملاحظه شد، اکثر از مردم آنجا از مسایل ضروریۀ شرعیّه و اصولیه و فروعیۀ دین و عقاید لازمه و شعایر اسلامیّه و راه و روش دینداری و مسلمانی خود، به علت عدم تعلیم و تعلّم و امر معروف و نهی از منکر، عاری و بی خبراند. و از اینجا قیاس می توان کرد که البته بعضی مردم دیگر کوهستانات مملکت دولت خداد افغانستان نیز بدین منوال خواهند بود. و از آنجا که پیشنهاد خاطردیانت و حق مظاهر سرکار ما همواره متوجّه احیای سنّت و امانت بدعت و تزییل جهل و ترویج علم و معرفت است، رأی هدایت انتما، چنان اقتضا نمود که امر معروف و نهی منکر و انتظام تعلیم و تعلّم مسایل ضروریۀ دینیه و سلوک و اتّصال به راه هدایت و اعراض و اجتناب از طریق ضلالت و جهالت، به نوعی برای مردم کوهپایه های افغانستان ساری و جاری گردد که احدی از محسّنات اخلاقیّه و اوامر و نواهی شرعیّه، بی بهره و نصیب نماند. پس به این دستور مقررّ و منظور فرمودیم که مبلغ بیست و چهار هزار روپیه در یکسال، از وجوه جزیه الهنود و در سالی دوهزار روپیه، در هر سال، از عین المال خود، با هر قدر مبلغی که از حاصلات اوقاف پس از وضع مشاھر و معاش ائمه صلوات و مؤذنان مساجد و معابد دارالسلطنه که جدید تجویز می شود و عاید گردد، برای مصارف این پیشنهاد و اجرای دینیات داده شود که به خرج رسد، لیکن به این شرط که سیاهه هر قریه و قصبه و محل، به معرفت فضایل و معارف آگاه، حاجی ملا عبدالرازق خان ملای حضور، به مطالعه ساطعه ما برسد. بعد از آن در مواضع لازمه که معلّم نباشد، معلّم مقررّ و مأمور آید و در مواقعی که مسجد نباشد، به قدر گنجایش آن مسجد ساخته و پرداخته، مشاھر و معاش معلّم از آن عواید داده شود تا مردم سکنه هر قریه در مسجد نزد معلّم شده، مسایل لازمه دین خود را از قبیل عقاید ضروریّه و وضو و نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد و حلال و حرام و مباح و مکروه و سنّت و

کتاب و غیره را بیاموزند. و بعضی اشخاص سواد دان از روی کتب دینیّه درس گرفته، اشخاص بی سواد به یاد تعلیم بگیرند، تا از ضروریات و اوامر و نواهی دینیّه مستحضر گردیده ملکهٔ ایشان شود. و علاقه‌ای که در تحت یک محکمه شرعیّه باشد، یک نفر عالم متدّین به طور محتسب و ممتحن، با دستورالعمل جداگانه مأمور آید که در قریه‌جات و دیهات آن علاقه گردش کرده از کبار و صغار قریه و دیه امتحان بگیرد و بداند که کدام اشخاص از ضروریات مذکورهٔ دین و اطاعت پادشاه مسلمین عصر خویش دانا و عامل و کدام اشخاص کانا و جاهل‌اند؟ و پس از آنکه این سر رشته فیض سرشته به توفیق خداوند و توجّه خاطر دیانت مظاهر ما جاری گردید، رونق و انتظام گرفت، *إن شاء الله تعالی* عموم اهل اسلام سکنهٔ مملکت افغانستان، به راه شریعت غرا، ثابت و استوار آمده، از این فیض عظیم بی نصیب نخواهند ماند و نتایج و فواید آن موجب ترقی دین و دولت و ملّت و راحت و رفاهت رعیت و تعمیر بلاد و ترفیه عباد و حصول مرام معاشیه و معادیه خواهد شد، زیرا تمامت امور دنیوی و اخروی، منوط و مربوط به دین و آئین است و در صورت بی‌مبالاتی در امر دین، زودا زود، ملّت و دولت و مملکت قریب و قرین تخریب خواهد گشت و عموم خسرالدنیا و الآخره خواهند شد. و نیز نخواستیم که برادران دینی ما از این عمل خیر، بی‌بهره و حصه باشند. پس کتب سپید به نام اعانه ترتیب دادیم که هر کس به رضا و خواهش خود از مرسومه‌داران دولت ابتغاء لمرضات الله از مشاهره و معاش معین خود، خواه یک‌بار خواه بر سیل دوام و استمرار، برای مصارف این امر خیر بدهد در زیر اسم خود که درج کتاب می‌کند، مبلغی معین نموده امضا کند که به خواست باری تعالی، استقرار برای مصارف این امر خیر بدهد در زیر اسم خود که درج کتاب می‌کند مبلغی معین نموده امضا کند که بخواست باری تعالی استقرار و استحکام این امر، به روی روز آمده در ثواب با سرکار ما شریک و سهمیم باشند، و اشخاص بی‌مشاهره و معاش مرسوم که بخواهند خود را از این فیض جاودانه محروم نساخته به این ثواب شریک شوند، در اوراق سپید کتاب اسم خود و پدر و قوم و مسکن و پیشهٔ خود و مبلغی را که می‌دهد بنویسد که *إن شاء الله* به توجه مجذّانه شاهانه، امر مذکور انجام پذیرفته ثواب آن پایدار و برقرار بماند و هر حاکم هر قدر مبلغی که فراهم

آید، تسلیم خزانهدار همان علاقه نموده رسید حاصل کند و رسید را به معرفت میرزا غلام محمدخان منشی امور خارجه ارسال حضور نماید که رسید برایش ارقام و ارسال فرموده شود.»

و این تأسیس را داکتر عبدالغنی خان هندی، سرکرده مدارس علوم جدید و صنایع بدیعه، که تازه چنانچه گذشت تأسیس یافته بود، مانع گردیده به مساعی و مجاهدات او اگر چه اظهار عدم اجرای این امر خیر را نکرد، به روی روز نیافتاده مکاتیب کنونی به روی کار آمد و باعث ترقی افغانیان شد.

و مقارن این حال فیضو نامی از قبیله جلالزایی قوم توخی، چند قطعه سنگ از جبال علاقه شوی هزاره صحبت خان، که در آنجا مزرع و مرتع گرفته بود، به دست آورده در روز هفتم شعبان معروض داشته برنگاشت که «این احجار خالی از چیزی از فلزات نخواهد بود، زیرا در بین بعض آن چون نقره و دانه های سرخ به مثابه یاقوت می باشد.» و حضرت والا به خیال آنکه ملک شوی را افغان مهاجر و ناقل متصرف نشده در دست هزاره جاغوریست، به میر محمدحسین خان حاکم کلان هزاره بهسود و مالستان و جاغوری، که از سه الی ده منزل از حکومت او دور بود، فرمود که: «علم حاصل نموده معروض دارد.» و او در شوی که تحت حکومت ارزگان بود رفتن نتوانسته، هم چنان بماند و به روی روز نیامد که معدن نقره و یاقوت مکشوف افتاده عاید دولت گردد. الحق که معادن انواع فلزات در جبال هزاره جات و غیره کوهستانات افغانستان بسیارند، ولی از عدم اهالی، در فن کان شناسی، تا کنون مکشوف نگردیده، امید که به کوشش محصلین مدارس کثرالله امثالهم، به روی روز آمده جلوۀ بروز دهد.

و در خلال این احوال، حضرت والا از راه شکار مرغ و ماهی، در علاقه لهوگرد نهضت فرما شد. ریایات عالیات را پرچم کشا و هواپیما نموده روز چند در آنجا به سر برده مراجعت نمود.

سرقت و شرارت افغانان پشاور

و هم در خلال این حال، عده ای از فراریان مردم پیشاور که از راه سرقت و شرارت در هزارناو، از خاک سرحد این دولت آمده اقامت گزیده بودند، راه سرقت و

غارت جانب علاقه‌نیازیان و نواح پشاور برگرفته، شصت رأس خر را برداشته رهسپر مراجعت شدند. و آنها را در جا و ماوی خود رسانیده، باز راه ترک‌تاز برداشتند. و سردار نوراحمدخان حاکم جلال‌آباد، آگاه گردید و کس در اقامتگاه ایشان گماشته امر کرد که آنانرا در محکمه حکومت احضار نماید تا از کار ناهنجار خود ممنوع فرموده آیند و ایشان که به سرقت رفته و در خانه خود نبودند، فرستاده او بی‌نیل مقصود مراجعت نمود. و سرهنگ محمدحسین، مقیم و حارس بندر دکه، نور عابدین‌خان صدباشی، مقیم محافظ‌خانه واقع بندر نیازیان را ارقام کرد که دزدان را پس از مراجعت‌شان در بندر دکه احضار نماید. و آنگاه که ایشان از سرقت و غارت کامیابانه باز آمدند، صدباشی نورعابدین‌خان ایشان را با خود تکلیف رفتن در بندر دکه نمود. و ایشان که دزد بودند و از بازپرس حکومت خوف در دل داشتند، از رفتن نزد محمدحسین‌خان در دکه سرباز زدند و فردای آن خران و اموال مسروقه خود را برداشته، روی پناه به سوی دره نیازیان نهادند. و صدباشی نور عابدین‌خان، دو تن از پیادگان ساخلو تحت رایت خود را امر باز آوردن ایشان کرده، ایشان به کوه جهالت برشده، هردو تن را هدف گلوله تفنگ ساختند، و یک تن را به قتل رسانیده، از آواز تفنگ اقوام صدباشی عابدین‌خان، آهنگ رفتن کرده پنج نفر از دزدان را دستگیر نمودند و از جمله یک نفر را برادر شکرخان دزد معروف هزارناوی، از دست آنان برآورده، نزد شکرخان برد، و چهار تن دیگر را ایشان در دکه نزد سرهنگ محمدحسین‌خان حاضر آوردند که ایشان را با ورثه مقتول در محکمه شرعیّه جلال‌آباد گسیل نمایند. چنانچه او جانبین را رهنورد جلال‌آباد فرموده، ماجرا معروض داشت، و حضرت والا در روز دوازدهم شعبان حاکم جلال‌آباد را رقم فرمود که: «دزدان مجبوسه را در محکمه کوتوالی بفرستد که مراسم بازپرسی از قوه به فعل آمده، خون مقتول به هدر نرود» و در کابل امر شرع مطهر، نسبت به ایشان از قوه به فعل آمده ورثه مقتول نایل به مقصود و اصل به حق خود شدند.

مرفوع القلم شدن مزارع سادات میمندی

و مقارن این حال، در روز پانزدهم شعبان از عریضه و استدعای سادات میمندی از نبایر و احفاد سلطان ابراهیم قتال علیه رحمة الله المتعال؛ که در موضع فرسی از نواح و توابع هرات، مسکن دارند، مزارع واقع علاقه میمند ایشان قرار سابق، از مالیه دیوانی معاف و مرفوع القلم، گردیده رقم عنایت مرتسم به ایشان عطا شد. و هم مزاری از سید قتال نام در جلال آباد متصل دروازه بهسود واقع و زیارتگاه خواص و عوام است و معلوم نیست که این مزار از کدام سید قتال است.

مراجعت فراریان هزاره دایزنگی و بازگشتن ایشان

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، پنج هزار خانوار از فراریان متوطنه مواضع سرچنگل و لعل و کرمان و نرگس و غرغری و سرخ کهک و پنجاب و سرخ جوی و خوردک تخته و فاتون و تخت و جوی تیمور و ورث و سه پای و یکه اولنگ و غیره، از اشتهار استمالت و معاودت آثاری که انتشار یافته بود، از ترکستان و هرات و خراسان و ماوراءالنهر و غیره ولایات باز آمده، بعضی از ایشان را جان محمدخان حاکم دایزنگی قرار اشتهار، تقاوی از دولت داده، برخی را هم چنان به حالت خود ایشان به عسرت و ذلت گذاشت و در عین به منازل و مساکن خود قرار گرفتن ایشان بقایای سر یا زندگی و سنوات فرارشدگی ایشان، از دفتر پادشاهی حواله و امر حصول شد. و ایشان از عدم استطاعت در یأس و هراس افتاده و از بازآمدن نادم گردیده، آهنگ فرار کردند و جان محمدخان ماجرا معروض داشته، استدعای قسط و مواسا و مدارا کرد. و حضرت والا در روز دوشنبه نوزدهم شعبان به سردار نصرالله خان نایب السلطنه احکام و ارقام فرمود که ایشان را قرین راحت و رفاهت نماید. و او چنانچه باید به حالت ایشان نپرداخته، دوباره راه فرار برگرفتند و نیست و نابود [شدند] و از جمله سیدعظیم نام در مشهد مقدس، خود را سرکرده فراریان هزاره دایزنگی و دایکندی قرار داده و دست جور و جفا برتبعه دولت ایران کشوده، هزارگان را به لجاجت و جهالت سمر و مشتهر ساخت،

و همه را مورد اعتراض دولت ایران کرده، نگذاشت که آن دولت پرداختی به حالت پرمالالت ایشان کند.

انتشار اشتهار عریضه قرطاس

و هم در روز بیست و نهم رجب، اشتهار عرایض قرطاسی که از پیش به شرح رفت، و در هر تکت و لایحه آن سدس یک رویه کم یازده رویه کابلی مروج و مرتسم آمد، امر طبع و در روز نوزدهم مذکور ماه شعبان انتشار و نگار پذیرفت که: «اگر تا چهل روز جواب صادر نگشت، مبلغ بهای تکت و عریضه خود را از دولت پس بگیرند» و از این عرایض در تمامت مواضع حاکم نشین صدها قطعه فرستاده شده، محصول پست‌خانه نیز بر عهده عارض نهاده آمد و با آن به جز سالی یک یا دو دفعه، از ده الی بیست عریضه جوابی برخلاف استکتاب یافته، دیگر همه در صندوقها افتاد کسی پاسخ نیافت و اگر می‌یافت، برخلاف استدعای عارض می‌بود. چنانچه اگر کسی ادعای خدمت می‌کرد، جواب صادر می‌شد که زمین داده نمی‌شود و اگر کسی داد می‌طلبد ارقام می‌رفت که گاو پیر کنجاره خواب می‌بیند. اما حضرات نایب السّلطنه و نایب الحکومه و معین السّلطنه و عین الدوله داد دهی و غوررسی به سزا می‌فرمودند و یومیه درب بار ایشان از ازدحام دادخواهان عبور و مرور متعسر و متعذر می‌بود و آنهم به ذرایع و وسایل ایشک‌آقاسیان راه عرض می‌یافتند و الا مشکل بود که با ایشک‌آقاسی نیز برسند و در بیرون بار شب یا روز، میرزای ایشک‌آقاسی را دیده به ذریعه او با ایشک‌آقاسی رسیده، بعد به عرض کردن نایل می‌شدند و کامیاب و ناکامیاب می‌آمدند.

و مقارن این حال، جناب مستطاب ملّا پیونده مسعودی، رئیس روحانی قوم وزیر و مسعود که استدعای اجازت آمدن در کابل چنانچه گذشت کرده و مجاز گردیده بود، که از بیست الی سی نفر افزونتر با خود نیاورد، جناب ایشان با یکصد و ده نفر از بزرگان قوم خود، در روز بیست و ششم شعبان وارد ارگون شده و از آنجا در کابل آمده شرف [یاب] حضور شده، کامیاب مراجعت کرد و به نیل مرام واصل آمده بازگشت.

وقایع ماه رمضان سنه هزار و سه صد و بیست و چهار هجری

در اوایل این ماه، از عریضه و استدعای سردار محمد عثمان خان حکمران قندهار و مجله تصدیق خدمت در شاه خان و ملا محمد رحیم خان، سرحداران و مقیمان قلعه جدید شاهی، واقع کدنی، در سالی سه صد و شصت روپیه قندهاری که دو صد و ده روپیه کابلی به شمار آید، برای ملا محمد یوسف نام خطیب مسجد قلعه مذکوره، به نام مشاھرہ معین و مقرر گشت.

و هم در این [ایام] لعل گل خان گردیزی، که از طرف دولت، حکومت آنجا داشت، به اسم نیک محمد خان پسر خود که از کودکی در سلک غلام بچه گان سالک خدمت اندرون حرم حرم احترام شاهی بود، و علیا حضرت، سراج الخواتین، مادر عفت سیر شهزاده امان الله خان عین الدوله او را از راست کاری و درست رفتاری و نیک کرداریش پسر خوانده، اهالی حرم عصمت توأم، از او در حجاب نبودند، و به منصب ایشک آقاسی حضوری رسیده تا آخر عمر طریق خیر سگالی و ستوده خصالی همی سپرد، رخصت و اجازت سفر مکه معظمه زاده الله شرفاً یافته، و شیر محمد خان پسر خود را قایم مقام حکومت خویش قرار داد، طریق بیت الحرام پیش گرفت و پس از ادای مناسک حج مراجعت کرده، از تبرکاتی که با خود آورد، حصه ای ارسال حضور والا نمود.

وقوع زلزله در ترکستان افغانی

و مقارن این حال در روز پنجشنبه ششم رمضان، زلزله شدید در ترکستان به روی روز آمده، اکثر جدران و منارهای بالاحصار دولتی، واقع شبرغان، خراب و منهدم گشت.

و هم در خلال احوال مسطور، محمد شریف خان ایل بیگی، که در بخارا اقامت فروش سنگ لاجورد و یاقوت حاصل آمده از معدن جگد لک داشت، به فرمان

سردار نصرالله خان، نایب السّلطنه که به امر والا رقم و امضا کرد، بقیه سنگ لاجورد و یاقوت را که به فروش نرسیده بود، با مبالغ بهای فروخته شده آنها، تسلیم ملّا محمدغوث خان مأمور فروش پوست قره گلی کرده، خود از راه قطع محاسبات خویش رهگرا و مرحله پیمای کابل شد. و در روز شنبه پانزدهم رمضان، از قریب شدن موعد سفر هند حضرت والا، تسوید اشتهار استحضار خواطر عموم بر این سفر خجسته آغاز فرخنده فرجام، امر ارقام شده و پس از طبع، چنانچه بیاید درروز بیست و یکم رمضان توزیع یافت و در روز شانزدهم رمضان به ملّا محمدغوث خان، مأمور فروش پوست قره گلی در بخارا ارقام رفت که: «بیست لک تنگه بهای پوست مذکور را که در این سال عایده شده است، طلای مسکوک و مروّج دولت روس خریده ارسال دارد.» چنانچه او این مبلغ را سکه خریده ارسال خزانه کابل نمود.

جاسوسی دولت روس اختیار کردن خواجه نجم الدّین

و از دیگر سوی، در خلال احوال مذکور، خواجه نجم الدّین نامی، از مردم کوهدامن کابل، نزد قونسل دولت روس در سیستان شده، ملازمت جاسوسی اختیارکرد و به لباس درویشی از سیستان راه چخانسور برگرفت. و وقایع نگار سیستان، به مددخان حاکم لاش وجوین، از ملازمت و جاسوسی او آگهی داده، او به سردار محمدعظیم خان حاکم فراه نوشت. و او خواجه نجم الدّین را گرفتار نموده، در تحت استنطاق کشید و او اظهار کرد که از کابل راه زیارت مزار لعل شهباز قلندر، واقع کراچی برگرفته و پس از حصول شرف زیارت به راه شالکوت در کوه ملکسیاه و سیستان آمدم و عزم رفتن در مشهد مقدّس جزم کرده، چون در سیستان مرض طاعون بود، راه چخانسور و فراه بر گرفتم که در قندهار به زیارت خرقه متبرکه نایل شوم. و سردار محمدعظیم خان او را محبوس فرموده ماجرا معروض داشت. و حضرت والا در روز شانزدهم مذکور رمضان رقم فرمود که: «او را هم چنان مقید و مغلول، گسیل کابل کند تا به حبس دائمی وداع زندگی گوید.

سرقت و غارت نورزاییان

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، شیرجان نام از قبیله گرک قوم نورزایی با سیزده تن از سرقت پیشگان قوم خود، بر بلوچان سکنه نواح لاش و جوین تاخته یکهزار و یکصد راس گوسپند به غارت برداشت و یک نفر رمیار را به قتل رسانیده. بلوچان نزد مددخان حاکم لاش و جوین عارض آمده داد خواستند، و او کس نزد شیرجان فرستاده تعلیم کرد که به هر وسیله‌ای که بداند و بتواند او را با گوسپندان مسروقه در فراه، نزد سردار محمدعظیم خان احضار نماید. و شیرجان از فرستاده مددخان، سرباز زده تمرّد ورزید. و سردار معزی‌الیه آگاه شده، عده‌ای را مأمور کرد که او را به گفتار ملایم مصالحت‌آمیز با گوسپندان حاضر آورند. و شیرجان با فرستادگان سردار محمدعظیم خان آهنگ جنگ نموده، ایشان بی نیل مرام بازگشتند و او برآشفته بیست تن سوار مأمور فرموده، امر تغلب حاضر آوردن او کرد. و ایشان چهارصد راس گوسپند را آورده، از هفتصد راس دیگر شیرجان انکار آورد و مامورین سردار مذکور، باز راه به دست آوردن بقیه گوسپندان برگرفتند و محمدعمرخان نورزایی، نایب سردار محمدعظیم از در قومی به حمایت شیرجان برخاسته، به عزم این که ضرری از حکومت به او نرسد، سواران سردار محمدعظیم خان را از رفتن بازداشته، خود آوردن گوسپندان منهوبه را برعهده گرفت و نزد شیرجان شده به تعلیم و تلقین او را به صحرای جهالت دوانید. و سردار محمدعظیم خان ماجرا معروض داشته، در این اثنا شیرجان با فرستادگان سردار محمدعظیم خان که دوباره مأمور کرد درآویخته و یک نفر بلوچ را کشته، ایشان بی مقصود مراجعت نمودند. و محمدعمرخان از عریضه سردار محمدعظیم خان از حمایت و تعلیم و تلقینی که به شیرجان کرده بود هراسیده، دوباره با بیست تن سواره راه برگرفته، ششصد و یازده راس گوسپند و بعضی از دزدان را به دست آورده، خود شیرجان در بیابان پنهان شد. و گوسپندان را به مالکانش سپرده گرفتاران را باده نفر اشتر ایشان در فراه فرستاده و اهل و عیال دزدان را از ته گرشک در خاشرود کوچ و حمل و نقل داد و حضرت والا از عریضه سردار محمدعظیم خان در روز هجدهم رمضان، سردار نصرالله خان را امر بازپرس و سیاست دزدان کرد.

شرارت و قتل و غارت افغانان تابعه فراه

و هم مقارن این حال، شهباز و شهنواز و ملهم نامان از مردم سکنه قلعه خاک سپید تابع فراه، بر گل محمد و بابر و امیر نامان قوم نورزایی وعده از دیگر مردم سکنه نواح فراه و اناردره هرات، که متفقانه راه اناردره برگرفته و بر سر چاه رباطکهنه شاه عباسی فرود شده، سرگرم تغذیت و حصول راحت از ذلت قطع مسافت بودند، وحشیانه تاخته با شمشیر آخته، دست تاجو نام اناردره ای را از اصابت جراحت بی حرکت ساخته و قطع نموده برخاک انداختند، و هم بر دست امیر نام دزد جراحت رسیده، از هم جدا شدند. و اهل قافله بار بر راحله نهاده در شهر کهنه فرود آمدند و تاجو مقطوع الید در آنجا هلاک گردیده، همراهانش او را دفن خاک کردند و ماجرا نزد سردار محمدعظیم خان حاکم فراه بازداشته. او از محی الدین خان و محمدزمان خان ساکنان خاک سپید، از حالت شرارت دزدان پرسیده، ایشان آنان را دزد و شریر اظهار داشته، بعد سردار معزی الیه، هر سه تن دزد را که یکی از ایشان چنانچه گذشت بردست جراحت یافته بود، گرفتار ساخته. از وقوع این قضیت به حضور والا نگاشت، و چون خود ایشان اقرار به سارق بودن خویش کرده بودند، حضرت والا در روز نوزدهم رمضان حکم و رقم نمود که: «هر سه تن را به دار سیاست کشیده، عبرت بینندگان و شنوندگان سازد تا دیگری بر عابریں سیبل نسازد و رخنه در دیوار امن و راحت سالکین نیندازد.»

ترمیم مسجد قصبه فراه به امر والا

و هم در این روز از عریضه و استدعای سردار محمدعظیم خان، حضرت والا هفت هزار روپیه برای صرف ترمیم مسجد قصبه فراه، که سردار میر افضل خان مرحوم، آن را بنا نهاده و آباد کرده و خراب شده بود، داده امر نمود که: «ترمیم و تعمیر آن را از آجر و حجر تمام و انجام نماید که زود خراب نگردیده دیر بپاید.»

سرقت کشکچیان سپاه نظام

و هم در خلال این حال، نظام‌الدین و حمیدالله نامان، از پیادگان فوج نظام مزاری که به امر کشیک و پاسداری نوبتی قیام داشتند، شبی در سرقت اقدام کرده، دکان محمدقاسم نامی را که در بازار فراه و متصل موضع وضع صندوق عدالت واقع بود، سوراخ کرده سه هزار و بیست و پنج روپیه کابلی نقد و مال و متاع اندرون دکان را به سرقت برداشتند و هر دو تن محبوس گردیده، چون سرقت برایشان ثابت گشت. نظام‌الدین به استره خود را ذبح و هلاک نموده. حضرت والا از عریضه سردار محمدعظیم‌خان فرمان کرد که: «حمیدالله را به توپ بسته، پاره پاره سازد.» و هم در این وقت، از عریضه و استدعای محمد موسی‌خان قایم‌مقام حاکم چخانسور، که آخذن‌زاده فقیر محمدخان حاکم سابق آنجا، از غدر و خیانت خود، چنانچه گذشت، طلب کابل شده بمرد، و او از هرات به نام قایم مقامی مأمور آنجا شده بود و در سالی هشتصد روپیه تنخواه داشت، موجب آخذن‌زاده فقیر محمدخان به نام او معین و مقرر گشت.

شوریدن اهالی سیستان بر قونسل انگلیس

و از دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، مرض طاعون در سیستان حادث آمده، داکتران دولت انگلیس که با قونسل دولت متبوعه خود در آنجا بودند، زنانی را که از مرض مذکور پدرود حیات می‌کردند، به گرلک هتک عصمت و توهین شریعت و آئین اسلامیت، شکم‌دریده تحقیق و تدقیق سرایت مرض طاعون در اعصاب و عروق و اعضای رئیسه نمودن آغازیدند؛ و اهالی سیستان از این امر خلاف طریقه انیقه اسلام و ایمان، از غیرت اسلامیت برآشفته، لوای بلوا اعتلا دادند و بر قونسل‌خانه انگلیس ریخته، جدارش را از بن برانداخته خراب ساختند. و قونسل انگلیس از مامورین این دولت که در چخانسور بودند، معاونت خواستند. و ایشان که در شعار و اوامر و نواهی اسلامی از عموم فرق اسلام، متعصب و غیورترند و در این‌گونه امور ناصبور گردیده، جان و مال را نثار راه دین می‌نمایند امداد نداده، انگلیسان از اتفاق اسلام و عدم نفاق ایشان در امور دینیه و مذهبی، پلتیک خود را موثر ندیده مایوس شدند و پا به دامن الزام و اصطبار پیچیدند.

اعلان سفر هندوستان حضرت والا

و هم در روز جمعه بیست و یکم ماه رمضان، اشتهار آگهی دادن به عموم ملت و رعیت سکنه مملکت افغانستان، از آهنگ سفر هند کردن حضرت والا که حرکت موکب سعادت کوکب را در روز غره ذیقعه چنانچه گذشت قرار داده و وعده نهاده بود و تسوید امر باسمه نمودن آن گذشت و وعده انتشارش داده آمد، از طبع برآمده قطعات عدیده نزد شهزاده حیات الله خان نایب الحکومه قطغن و بدخشان و سردار عبدالله خان حکمران ترکستان و ایشک آقاسی محمد سرور خان، نایب الحکومه هرات و سردار محمد عثمان خان، والی قندهار و محمد علی خان کرنیل افتخاری، حاکم لقمان و عبدالرسول خان حاکم لهوگرد و عبداللطیف خان حاکم کوهدامن و عبدالمجید خان حاکم ریزه کوهستان و سلطان علی خان حاکم چاریکار و لعل گل خان حاکم گردیز که خودش چنانچه گذشت در مکه رفته بود، و حاکم چمکنی و عظامحمد خان حاکم زرمت و علاء الدین خان حاکم میدان و سید جعفر خان حاکم وردک و فتح الله خان حاکم غزنین و سهراب خان حاکم پنجشیر و جمعه خان کوتوال پمقان و محمد ظفر خان حاکم مقر و دوست محمد خان حاکم ارگون و نور احمد خان حاکم جلال آباد و عبداللطیف خان حاکم ترکمان و پارسا، و نور احمد خان حاکم قلات و شاه دوله خان حاکم غوربند و غلام محمد خان حاکم تگاب و زبردست خان برگد نظامی و حاکم اسمار و عبدالغفور خان حاکم نجراب و منصور خان حاکم خوست و سید عبدالقادر خان حاکم کافرستان، حال موسوم به نورستان، فرستاده، از تعیین روز حرکت رایات عالیات، از کابل جانب جلال آباد و از آنجا هند، آگهی داده رقم گشت که: «عرایض و واردات مملک را به ذریعه پست، نزد سردار عبدالوهاب خان، امین المکاتیب بفرستد که او در این سفر مسرت اثر تقدیم حضور نموده، خاطر مهمر مظاهر والا را از حالت رعیت و مملک مستحضر سازد.»

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، مال و متاع تجارتی بازرگانان بدخشان را که از بدخشان جانب یارکند حمل و نقل داده، در عهد ضیاء الملة والدین مرحوم، کارکنان دولت روس در منزل آق باش واقع پامهر،

چنانچه گذشت ضبط کرده و حضرت مغفور مذکور، تاوان آن را از خزانه دولت به تجار عطا فرموده بود، ویس نام قونسل روس در چترار و کارگزار حدود پامهر متعلقه آن دولت، چون بلاموجب و استحقاق ضبط شده بود، به جنرال تاج محمدخان نوشت که پنج هزار سوم بهای آن را که پانزده هزار و چندصد روپیه کابلی در شمار آید داخل بانک شده، اکنون مسترد می شود، کسی را مأمور اخذ و قبض آن نماید. و او معروض داشته، حضرت والا روز یکشنبه بیست و سوم رمضان، به جنرال مذکور رقم فرمود که: «آن مبلغ را از بانک دولت روس به دست تصرف آورده، چون تاوان آن از دولت داده شده است، طلا گرفته ارسال کابل نماید.»

و از دیگر سوی در خلال این حال، زوجه صاحبزاده بهاءالدین که خود او از راه خیانت از بخارا چنانچه گذشت فرار اختیار کرده، مبلغ زیادی را از بهای پوست قره گلی که مأمور فروش آن بود، با خود برداشته در مسکاب و از انجا در طهران رفته، مفقودالاثر والخبر گشت، از خون بازپرس دولت از منسوبان خود که در کابل بودند، ملا محمد غوث خان، مأمور فروش پوست قره گلی در بخارا را نزد خویش خواسته، یک عدد قطی انقیه که چهار دانه یا قوت در چهار زاویه سطحه روی آن و یازده قطعه الماس هر یک به حجم دانه ماشی منصوب و خود آن از طلا ساخته و پرداخته شده بود، با یک عدد صراحی دسته دار و یک عدد سطل کوچک و هفت عدد پطنوس هشت رخ دسته دار و دوازده پیشقاب کوچک و هفت عدد قندگیر و دو عدد چاینک بزرگ و کوچک و دوازده عدد گیلان آب آشامی سرپوش دار و یک عدد قنددانی و یک عدد شیردانی و دو جای صاف مشبک و یک عدد پنجه غذاخوری همه از نقره، که شکل محراب و منبر نشان مخصوص دولت علیه افغانستان را از لاجورد در هر یک آنها منقش کرده و در تحت نشان نام و لقب سراج المله والدین را به لاجورد رقم نموده، برای تحفه حضور والا ساخته و پرداخته بود، تسلیم او کرد. و هم سندات بیست هزار سوم را که قرب شصت و پنج هزار روپیه کابلی در شمار می آمد و شوهرش جهت مصارف معاشیه او از مسکاب نزد محمدزمان خان کابلی معاون خود از مسکاب فرستاده بود، بدو سپرد. او سند مکتوبی به مهر و امضای قاضی کلان، مندرج از آلات مذکور حاصل کرده، دوصد و چهل تنگه به نام مهرانه قاضی و نوکر قوش بیگی قرار رسم و رواج بخارا

داده، ماجرا معروض داشت. و حضرت والا در روز دوشنبه بیست و چهارم رمضان به ملاّ محمدغوث خان رقم فرمود که: «مال و منال صاحبزاده غدار خیانت کار را با مبالغ دولت که نزد او بوده و او برای مؤنت زوجۀ خود نزد محمدزمان فرستاده است، تحقیق و تفتیش نموده و به دست آورده معروض بدارد. و هر امری که صادر گردد به محلّ اجرا آرد.»

افزون شدن تنخواه سیدعمر و طلب کابل شدن عیال و اطفال جنرال غوث الدین خان

و هم در روز بیست و پنجم رمضان از عریضه و استدعای سیدعمرخان سرکرده سواران کشاده ترکستان و تصدیق سردار عبدالله خان حکمران آنجا که از خدمت گزاری و اخلاص و صداقت شعاری او نسبت به دولت نگار داده، ملفوف عریضه او فرستاده بود، دو هزار روپیه بر تنخواه سالانه او افزون گردیده، اصل و اضافه آن در سالی پنج هزار و پنجصد روپیه معین و مقرر و ثبت دفتر گشت. و هم در این روز زنان و فرزندان و دختران جنرال غوث الدین خان مرحوم که فوتش از پیش رقم شد، از مزارشریف [عازم] کابل شده، ارقام رفت که در لهوگرد، به قلعه و مسکن اصلی خود فرود آیند و روز زیست به سر برند. و در پایان کار سعدالدین خان پسر او به ازدواج یکی از دختران حضرت والا مفتخر و مباهی گردید که إن شاء الله تعالی خدمات شایسته در خور این وصلت او را وقایع نگار عهد سعادت مهد امیر امان الله خان غازی ثبت و ضبط تاریخ خواهد کرد.

وقایع ماه شوال سال هزار و سه صد و بیست و چهار هجری

تهیة اسباب سفر نمودن حضرت والا

در روز یکشنبه غره شوال، مراسم عید سعید از قبیل ادای نماز و فیر یکصد و یک ضرب توپ تبریک در وقت گردش ذات شاهانه، از راه تبریک به مواجهه صفوف سپاه نظام در چمن عیدگاه، موسوم به چمن حضوری و شلیک سی و یک ضرب توپ، در حین مراجعت حضرت والا و نشستن بر تخت سلامخانه عام و صرف شیلان و حلویات و عطای خلایع عیدی به قضات و اهل افتای محکمه شرعیّه به پای رفته، در روز دوم وسوم اعیان و بزرگان بار، به سلام و تبریک عید در حضور سردار نصرالله خان نایب السلطنه و درب حرمرای شاهی، نزد بانوی مشکوی حرم محترم خسروانه، علیاحضرت سراج الخواتین شده، به عادت مستمره از اکل طعام و اخذ حلویات محظوظ و شیرین کام گشتند. بعد حضرت والا به تهیة سامان سفر هند پرداخته، مواظب تشکیل و ترتیب اردوی معلی و اسباب و اشیای سوغاتی برای ویسرای و زوجه و دختر او و غیره شده، تا اخیر این ماه همه را آماده و مهیا فرموده، قرار وعده که داده و موعدی که نهاده بود، در ماه ذیقعد چنانچه بیاید، رایات عالیات را از کابل، جانب جلال آباد و از آنجا جانب پشاور شقه کشا نمود و اجرای امور هر سه شعبه اداره تحریرات حضور را تاحین مراجعت موکب سعادت شاهی، به سردار نصرالله خان محول و مرجوع فرمود.

سیاست دزدان هرات

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، از جمله بیست نفر دزد که در هرات گرفتار آمده بودند، و سرقت و شرارت ایشان شرعاً و عرفاً به ثبوت پیوست. به فرمان حضرت والا یک نفر به دار سیاست کشیده شده، دست هشت نفر قطع و یک نفر حبس دایمی و شش نفر محبوساً در کابل گسیل طلب گشت. و در روز

شنبه هفتم شوال، لعل محمد دزد به دار سیاست آویخته و هلاک گردیده، چهارصد روپیه از خزانه دولت، تاوان مال مسروق به مالک آن عطا شد.

و هم در این زمان، به فرمان حضرت والا، در محلات شهر هرات کلانتر، به مثابه کابل معین گردیده، قرار شمار خانوار تحت نظارت هر واحدی از کلانتران، فی خانه یک روپیه از دولت تنخواه مقرر آمده، اسم محله به گذر تبدیل یافت و هم چهار هزار روپیه برای صرف تعمیر قبّه مزار فیض آثار سلطان میر عبدالواحد شهید واقع هرات، که حضرت ضیاءالملّة والدّین مرحوم، امر احداث و تعمیر آن نموده و معطل مانده بود، از دولت عنایت گشت که ساخته و افرخته گردد.

تعیین خلعت و انعام اسلام آورندگان اهل هند

و هم در این هنگام دستورالعمل معین و مقرر خلعت و انعام اسلام آورندگان اهل هند، که از عهد ضیاءالملّة والدّین مغفور مقرر آمده بود، برای ایشک آقاسی محمدسرورخان فرستاده و نگار داده شد که: «اسلام آورنده از قوم برهمن را هشتصد روپیه نقد و یک توب چوخای نه مثقاله و یک طاقه لنگی زرین چهل روپیه گی و یک طاقه کلاه قرص زرین، و برای قوم سکه ششصد روپیه نقد و یک توب چوخای هفت مثقاله و یک طاقه لنگی زرین سی و پنج روپیه گی و یک طاقه کلاه قرص؛ و برای قوم دکره چهارصد روپیه نقد و یک توب چوخای پنج مثقاله و یک طاقه لنگی بیست و پنج روپیه گی و یک طاقه کلاه قرص و برای قوم هروره سه صد روپیه نقد و یک توب چوخای پنج مثقاله و یک طاقه لنگی زرین بیست روپیه گی بدون کلاه، و برای هریک از اناث اقوام مذکوره که به دین اسلام مشرفه آید، سه صد روپیه و به اولاد صغار ایشان که بالتّبع اسلام گفته می شوند، چهل روپیه خلعت و انعام از دولت بدهد. و هم چنین عموم حکام ولایات و محال را آگهی و دستورالعمل داده شد.

شرح حال آخندزاده محمدصدیق نیازی

و هم در خلال این حال، از عریضه و استدعای حکمران هرات، که توصیف و تعریف آخندزاده محمدصدیق قوم نیازی را که مواظب خدمت رسامی و سرلوحه سازی و تذهیب و ترقیم مکاتیب و اشتهارات مذهب و ارقام مخصوصه بود نگار داد، در سالی دوصد رویه تنخواه برای او معین گشت. و این آخندزاده در پایان کار، به فرمان سردار نصرالله خان در کابل آمده، با او مصاحب و همدم گشت. و رتبه اعتماد و اعتبار و احترام یافته، اکثر از کتب مذهب امامیه اثنا عشریه را که در کتاب خانه سردار معزی الیه بودند، به تحریک و فتوای او، جناب والا مناقبش در حالتی که بوت به پا داشت، رعایت اسم خدا و رسول و آیات و احادیث نکرده، به زیر پا در خشم مالیده و در آتش انداخته بسوخت، و در ماه ربیع الاول مرتکب این امر شده، چنانچه بیاید، در روز بیست و پنجم جمادی الاولای سنه ۱۳۳۷ هجری از جلال آباد مجبوس در کابل خواسته شده، در زندان سیاست امیر امان الله خان غازی، به مکافات عدم رعایت اسمای باری تعالی و آیات و احادیث به بدترین حالی، پدرود جهان کرد. و آخندزاده مذکور از خدمت محروم گردیده در هرات رفت که ان شاء الله تاریخ و سوانح عمری نگار این پادشاه اتحاد اسلامخواه، به تفصیل مآل او، خامه رانی و آمه فرسایی خواهد کرد.

طلب کابل شدن اهل و عیال سپهسالار فرامرزان مرحوم

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، عیال و اطفال و خدمه سپهسالار فرامرزان، که غلام بود و به مضمون، العبد مع مافی یده لمولاه با مال و منالش طلب کابل شده، از راه قندهار وارد دارالسلطنه گشت و غلامان او که از مردم هزاره بودند، مأمور خدمت محکمه کوتوالی کابل گردیده نوکرانش موقوف و مأمور خانه های خود شده، سیریتی هایش که از مردم هزاره بودند، آزاد گشته، از جمله یکی را که کل اختیار خانه او بود، کاظم علی پسر بازعلی خان جاغوری به زنی خواست و دختر ملا سنجر بارکزیی زوجه او که کدبانوی حرمش بود، رخصت مراجعت یافت. و مال و اسباب و زیور آلات زنانش ضبط دولت گردید،

همه با البسه او در عهد امیر امان‌الله خان غازی فروخته شد، و کلاه سپهسالاری او را با نشان طلا یکی از دکانداران بازار کابل خرید.

احداث محافظ خانه در سرحد چخانسور

و هم در این ایام، از عریضه و استدعای محمد موسی خان، حاکم چخانسور، پنج هزار روپیه برای صرف تعمیر محافظ خانه جدید، در مقابل محافظ خانه سرحدیه دولت انگلیس و ایران، واقع کوه ملک سیاه منظور گردیده، ارقام رفت که بنیاد نهاده آباد نماید.

و مقارن این حال، محرّر اوراق از امر والا که در سال گذشته در وقت مأمور شدن سردار گل محمدخان به سرپرستی گروه مهاجر و ناقل افغان صادر گردیده بود، که: «چند تن از مردم هزاره نیز با او رهسپار شوند، تا اراضی و عقار هزارگان را که بدون فرمان، مردم افغان متغلب متصرف شده‌اند واگذار گردیده، از عدم حضور مأمورین هزاره رسم اغماض و لحاظ در میان نیاید، و هم مساحت مزارع و مراتعی که افغان افزون از دستورالعمل مقرر متصرف شده‌اند، به حضور مأمورین هزاره پیمایش شود، که هم مردم افغان، زمین زیاد نگیرد و هم هزاره فرار نشود.» و این امر را سردار نصرالله خان نایب السلطنه به محلّ اجرا نیاورده، از مردم هزاره کسی را مأمور نفرموده، چون از عموم مردم هزاره وکالت خط به دست داشت، به ذریعه عریضه‌ای یادآوری کرده رقم نمود که: «فدای حضور ملاطفت ظهور عدالت نشور والا شوم. چون به مدلول «ان الذین عندالله الاسلام» رشته اتحاد و اتفاق اسلامیّت عموم رهروان طریق انیق آیین محمدی به مودای «کل من قال لا اله الا الله محمد رسول الله، مسلم بالاتفاق» مرتبط و منعقد است، و رتبه اساس اجتماعیه ایشان به فحوای «لا تقولوا لمن القى اليهم السلام لست مؤمناً موحداً» ما مردم هزاره گروه مهاجر افغان را به سیاق سراپا وفاق «انما المومنون اخوه» برادران دینی و خلان روحانی خویش دانسته، به مضمون صدق مشحون «ياايهاالذين امنوا ادخلوا فيالسلام كافه» رعایت و حمایت ایشان را که از اطاعت کفر سر برتابیده جانب مملکت اسلام شتابیده‌اند. قطع نظر از حکم پادشاه لازم و متحتّم می‌شماریم و قرار کریمه «والذين امنوا و هاجروا و جاهدوا في سبيل الله والذين آووا و نصّوا اولئک

هم‌المؤمنون حقاً لهم مغفرة و رزق كريم» جا و ماوی دادن و یاری کردن ایشان را موجب ثبات ایمان و مورث وفاق و باعث جمعیت و اتفاق می‌پنداریم، و کارکنان و مأمورین متعصبه دولت برخلاف این عقیده و پندار ما بیچاره‌گان، سالک مسلک و ساوس شیطانی و هواجس نفسانی شده و گوش هوش به نهی «ولا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الى الحکام لتأکلوا فریقاً من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون» که خداوند منع فرموده نهاده، مزارع و مساقات چهار لک خانوار را بر طبق مرام خود و وفق «فبدل الذین ظلموا قولاً غیرالذی قیل لهم» به پنج هزار و هفتاد و شش نفر ذکور و اناث و پسران و دختران مهاجر و ناقل داده‌اند چنانچه یک نفر از ایشان در چند موضع، مرز و مرتع به خلاف دستورالعمل پادشاهی متصرف آمده، صدمه و لطمه بزرگ بر قوه اجتماعیه اسلامیّه داخله مملکت و تمدن بشریت رعیت دولت و وسعت ارزاق و کثرت تعداد نفوس زده‌اند، که از این کردار ناهنجار ایشان، خسارت و زیان زیاد در عواید و فواید دولت نیز وارد آمده است، و اکنون انتشار اشتهارات مراجعت آیات عدالت سمات هزاران خانوار نفوس از فراریان مردم هزاره از خارج و داخل مملکت، که اراضی و عقار ایشان را افغان مهاجر و ناقل تصاحب کرده است گردآمده، از عدم مسکن و مزرع و مرتع، حیران و سرگردان و مترصد و منتظر اجرای امر و احسان حضرت والا که فرموده‌اند می‌باشد، که شخص امین با دینی را که خادم صادق دولت و خیرخواه ملت باشد ممیز این امر قرار داده، با یک نفر مساح از خود مردم هزاره، که در پیمایش اراضی مثلث را از مربع و مسدس را از ذوالشرف، فرق بتواند و تفریق در اشکال هندسی نهد و عده‌ای از میرزادگان که به حضور در دسته میراسپور ملازمت دارند و دو نفر مستاح از افغان مأمور شوند، تا به اتفاق ممیز و مفتش، اراضی و مزارع متصرفه مهاجر و ناقل را در قید طناب و تعداد جریب آورده، برطبق دستورالعمل پادشاهی، مزرع و مرتع به نفوس ذکور و اناث ایشان بدهند، که حلّ این مسئله به وجه صواب به‌روی روز آمده، ذغدغه در خاطر والا و غربای هزاره نماند. و گروه مهاجر و ناقل افغان، باید از قوه به فعل آمدن این کار خجسته‌آغاز فرخنده‌فرجام، رنجه خواطر و دلگیر نبوده، جاده‌پیمای طریق ممنوع «ولا تکنوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعدما جائهم البینات و اولئک لهم عذاب الیم» نشوند و افتراق و اختلاف

را در دل و دماغ راه ندهند و باید به بودن مردم هزاره در این مملکت راضی باشند، زیرا نظر به اتّحاد اسلامیّت و اطاعت دولت و قوّه اجتماعیّت حامی و معاضد هم دیگرند. و اگر اراضی متصرفه ایشان از تعداد نفوس ایشان کمی کند، مردم هزاره حاضرند که از املاکی که در دست تملک دارند به ایشان بدهند و هم‌چنین آنان نیز بایست به خسارت دولت و تشّت و قلت مملّت و تفرقه اجتماعیّت راضی نشوند، و افزون از دستورالعمل پادشاهی که هر واحدی از ذکور، سه جریب و اناث دو جریب است زمین نگیرند. و به مردم هزاره بگذارند، تا جانبین برادروار، زیست و گذران نموده، به همان قدر معین و مقررّ قناعت ورزند. و چون حضرت والا، پارسال فرموده بود که چند تن از مردم هزاره نیز با سردار گل‌محمدخان بروند، و ایشان توان مخارج سفر را نداشتند، و هم فراریان ایشان حاضر نیامده بودند، فرموده والا به تعویق افتاد. اکنون یادآوری شد که امر جهان مطاع به عمل اجرا آید.»

و حضرت والا در ذیل این عریضه محرّر اوراق، در شب یکشنبه هشتم ماه شوال رقم و امضاء فرموده که: «سررشته این فقره از حضور به نایب‌السّلطنه گفته شده، به او عرض نمایید که جواب شما را بگوید.» و او که مردم هزاره را کافر و از اهل هنود و مجوس بدتر می‌دانست، اقدام در اجرای امر والا نکرده، مردم هزاره که گرد آمده بودند، منتشر و به ممالک خارجه رهسپر شدند.

مسدود نمودن غلام احمدخان، نهر جدید سیستانیان را

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شده آمد، مردم سیستان تبعه دولت ایران دو نهر جدید برای سقایّت مزارع خود به فاصله یکصد و بیست گام از خط فاصل، در خاک افغانی حفر کرده، مجرای آب زراعات ایشان را در زمین حصه این دولت قرار دادند و برگد غلام‌احمدخان ایشان را از بردن آب مانع گردیده، از کابل نقشه تحدید و تصفیه و تعیین آن حدود بخواست. و حضرت والا در روز نهم شوال نقشه‌ای را که مکمهان انگلیس، تعیین حدود و خط و نقاط فاصله چنانچه گذشت نموده بود، ارسال فرموده، نهر جدید سیستانیان مسدود گشت.

مفاسقت و مفاجرت قونسل انگلیس در قندهار

و هم در تضاعیف واقعات مسطورہ، قونسلان دولت انگلیس، که از راه تغییر و تبدیل، پی هم و متتابعاً، مأمور اقامت و وقایع‌نگاری قندهار و حصول معلومات و نظریات سیاسیہ و اقتصادیه دولت و رعیت و حالت رفاهت و مشقت و تنفر و تمایل و رغبت طبایع ملت نسبت به حکومت می‌شدند، و در سرای واقع اندرون و باغ بیرون شهر میرزا محمدتقی‌خان قزلباش، که سابق از طرف دولت انگلیس مأمور قونسلگری و وقایع‌نگاری قندهار بود، و ملک و باغ و سرای خویش را فروہشته و در شالکوت رفته، طریق خدمت آن دولت می‌سپرد، جا و مسکن گزیده، آزادانہ گاهی در سرای واقع اندرون شهر و ہنگامی در باغ او، روز بہ سر می‌بردند. و سردار محمدعثمان‌خان حکمران قندهار پس از وصول خود در آنجا رسید. عابدحسین قونسل دولت مذکورہ را کہ طریق مفاسقت با زنان فاسقہ می‌پیمود و پیوستہ مواظب و مشغول مناہی و ملاہی می‌بود، از رفتن و اقامت گزیدن در باغ بیرون شهر میرزا محمدتقی‌خان منع فرمود کہ آن فاسق از دست کسان غیرتمند زنان فاجرہ بہ قتل نرسد، و دولت مورد اعتراض دولت انگلیس نگردد. و از ممانعت او معروض حضور داشتہ، حضرت والا رقم فرمودہ بود کہ: «در ایام تموز کہ خود سردار مذکور بیلاق‌گزین خارج شهر شود، برای اقامت او نیز در قرب فروکش‌گاہ خود کہ نتواند اقدام در امور منہیہ کند، جای اقامت از طرف دولت معین نماید و الا ہم‌چنان در شهر بودہ بیرون نرود.» و پس از سید عابدحسین، کہ مفاسقت و سرقت او زنان را از پیش گذشت، محمدعلی‌خان نامی از تغییر گل‌محمدخان، از طرف دولت انگلیس، مأمور قندهار شدہ، خدمہ و اسپان خود را در این ہنگام در باغ میرزا محمدتقی‌خان جای دادہ، خود در سرای اندرون شهر او مسکن و مقام گزید. و سردار محمدعثمان‌خان او را تکلیف اقامت در سرای دولتی کردہ، او سر باززدہ پاسخ داد کہ از سنوات ماضیہ تاکنون قونسلہای دولت برتانیہ در سرای میرزا محمدتقی‌خان روز اقامت بہ سر بردہ، من نیز در سرای او بودہ در دیگر جا مقیم نخواہم شد. و سردار محمدعثمان‌خان از این جواب او معروض حضور داشتہ کہ: «مأمورین انگلیس، سرای و باغ میرزا محمدتقی‌خان را حق و ملک دولت متبوعہ خود می‌دانند؛ و حال این کہ مستحق

این امر نیستند که سرا و باغ و جایی را از دولت مذکوره در داخل مملکت افغانستان بشمارند و در تصرف مالکانه خود داشته باشند و آزادانه گاهی در شهر و هنگامی در باغ به سر برده، مرتکب امور نامشروع شوند و اضرار کلیه به روی کار آرند و مفسد عظیمیه برانگیزند. چنانچه سید عابدحسین به معرفت سیدعباس نام، زنان فاسقه اجنبیه را در باغ برده، طریق فسق می‌پیمود. و بدان اکتفا نکرده دو نفر زن را در صندوق انداخته با خود در هندوستان برد. و نظر به فسق و فجور مأمورین انگلیس و وخامت و اضرار عواقب کار، بایست مأمور انگلیس به مثابه کابل در سرای دولتی و در اندرون ارگ حکومتی با خدمه خود یکجا بوده آزادانه تردد نکنند. و سرای و باغ میرزا محمدتقی‌خان، که خودش فرار است، باید قرار مزارع و مساقات و مساکن دیگر فراریان، ضبط دولت شود. و اگر حکم ضبط باغ و سرای او نباشد، بایست خود او کسی را مشرف و سرپرست آن مأمور نماید. و حضرت والا روز دوشنبه نهم مذکور ماه شوال ارقام فرمود که: «قبل از این قونسل و مأمور دولت انگلیس که در قندهار آمده و در هرجا که مسکن می‌گزیده‌اند نام مأمور و مقام او را معروض دارد که با ویسرای مکاتبه در میان آمده، مقامی برای اقامت ایشان از طرف دولت معین گردد که نتوانند اقدام در امور نامشروع نموده، باعث فتنه شوند.» و چون نیز نوشته بود که: «قونسل انگلیس، مکاتیب خود را از قندهار به ذریعه نوکران خود ارسال می‌دارد و مکتوبات انگلیسان از هندوستان آمده در هرات و مشهد مقدس می‌روند و از هرات وارد قندهار گردیده، در شالکوت و هند می‌روند، به اسم پست‌خانه این دولت آمد شد می‌نمایند و این امر نیز برخلاف قاعده و سررشته دارالسلطنه است. باید مکاتیب را به ذریعه خدمه خود نفرستند، زیرا که در وقت عبور و مرور و قطع طریق، چپ و راست تردد کرده و معلومات و نظریات، از حالات داخل مملکت حاصل می‌نمایند و نفوذ خود را در قلوب عموم جای می‌دهند؛ و نیز مردم افغان خدمه انگلیس را به غایت بد می‌بینند و حفاظت یک نفر حامل مکاتیب آن دولت در بیابان و بیغوله دشوار می‌نماید. چنانچه در سابق محمدیعقوب‌خان اچکزایی که حراست راه قندهار و شالکوت برعهده خویش داشت، طریق خلاف پیش گرفته محبوس گشت. و از حبس او مردم اچکزایی برآشفته، مکاتیب دولت انگلیس را در حدود منزل تخته‌پل

غارث نمودند، و هرچند تفحص و تجسس به کار رفت، تا کنون معلوم نیفتاد. پس باید نظر به این اضرار فتنه‌آور، مکتوبات دولت انگلیس قرار کابل به ذریعۀ پست‌خانه این دولت ارسال و مرسول گردد.» و حضرت والا در پاسخ این نوشته حکمران قندهار رقم فرمود که: «سررشته و قاعدۀ مجریۀ بیست و شش سالۀ ارسال و مرسول مکاتیب دولت انگلیس را بنگارد که اگر خلاف‌ورزیده باشند، قاعدۀ مستحسنة نهاده آید.»

و هم در خلال احوال مذکور، خدمۀ محمدعلی‌خان قونسل انگلیس، که در باغ میرزا تقی‌خان جای داشتند، زنان فاحشه را از شهر و اطراف، در باغ درآورده شب و روز، ایشان را در بستر مفاسقت و آغوش مفاجرت کشیده، کام حاصل همی کردند. و سردار محمدعثمان آگاه گردیده، عبدالقادرخان صوبه‌دار را با یک نفر حواله‌دار از سپاهیان کوتوالی و پنج نفر سپاهی، مأمور کرد که از فراز دیوار در باغ شده، علم حاصل نمایند. و ایشان رفته، خود محمدعلی‌خان را در باغ ندیده، تبعۀ او را مخمور و سرمست بادۀ ناب فهمیده، یکی از ایشان که شراب نیاشامیده و بیخود نگردیده بود، از سبب دخول اینان در باغ پرسیده، ایشان به دروغ پاسخ دادند که دزدی گریخته و بدین سوی راه برگرفته به جستجو و گرفتار کردن او آمده‌ایم و این را گفته از باغ برآمدند، و از زنان فاحشه کسی را ندیدند و از راه دفع توهم و سوءظن آنان، در اندرون دیگر باغ شده چنان ظاهر داشتند که در طلب دزد طی طریق و تفتیش می‌کنند، و پس از گردشی بازگشته، روز دیگر محمدعلی‌خان، حاضر بار حکومت قندهار آمده، به زبان فریه اظهارکرد که در شب گذشته، هشتاد نفر در اندرون باغ شده، تبعه و خدمه‌ام را به ضرب چوب خسته و مال و متاع اندکی را به غارت برده‌اند و حکمران قندهار در پاسخ اظهار دروغین او فرمود که هفت تن از راه جستجوی دزد، در باغ درآمده و تفتیش کرده برآمده‌اند، نه هشتاد نفر بوده و نه چیزی را برداشته‌اند، و این اظهار شما از آنست که اگر مرتکب کار خلافی در اندرون باغ شوید، کسی از خوف اتهام داخل آن نشود و او که از کردار ناهنجار خود و تبعۀ خود آگاه بود، ساکت و خجل گردیده، سردار محمدعثمان‌خان ماجرا معروض داشت. و حضرت والا برنگاشت که: «مراقب و

متوجه بوده، اگر مرتکب ملامتی و مناهی شوند، معروض دارد که سدّ رخنه مفاسقت و مفاجرت آنان به روی روز آید.»

و از دیگر سوی در خلال این حال، جانمحمدخان، حاکم دایزنگی به فرمان شهزاده اعظم، سردار عنایت‌الله‌خان معین‌السلطنه، عزم تحصیل مبالغ بقایایی که برذمه سید شهنشاه نام بامیانی و دو نفر شریکان او، از بابت اجاره زکات دواب و مواشی و مرغزارهای هزاره دایزنگی و دایکندی بود، جزم کرده، احمدگل نام حواله‌دار تحت امر محمدشریف‌خان تحصیلدار سمت شمالی کابل را که مأمور حصول باقیات این سمت بود، با عده‌ای از سپاهیان نظام، با سید شهنشاه مأمور نمود که او را در خانه‌اش، که در این وقت در موضع تخت از مسکن میرحسن‌بیگ مقتول دست ضیاء‌الملّة والدّین مرحوم بود برده، حق دولت را اخذ و قبض نمایند. و سید اکبرشاه پسر سیدحسین که خواهرش در بستر مزاجت و مضاجعت سید شهنشاه، روز معاشرت می‌گذاشت، از ورث میر ناصربگ خالوی خود در تخت رفته، ضامن سید شهنشاه شد، و او را با زوجه‌اش در نصف شب از تخت کشیده با خود در ورث آورد. و جانمحمدخان سید اکبرشاه را که ضامن شده بود، در خوردک تخته نزد خود طلبید در تحت حراست بداشت که سید شهنشاه را حاضر آورد. و کسان و منسوبان او آگاه گردیده عده‌ای از سواره و پیاده، به درب زندان حاضر گردیده، او را به تغلب از نزد زندان‌بانان به دست آورده با خود بردند. و جانمحمدخان، جماعه‌ای را با محمد اکبرخان نایب تحصیلدار، امر به احضار او کرد، و سید اکبرشاه درب قلعه به روی مامورین جانمحمدخان بسته، ایشان در اطراف قلعه جای محاصره گزیده، از شرارت و بغاوت او به جانمحمدخان آگهی دادند. و او با قاضی و دو نفر مفتی، از خوردک تخته که محل حکومتش بود در ورث شده، سید اکبرشاه، که با عده‌ای از منسوبان خود، مسلح در بیرون دروازه قلعه، به آهنگ جنگ جای‌گزیده بود، از پدیدارشدن جانمحمدخان در اندرون قلعه شده، درب تمرّد بریست و به فراز برج صعود داده آواز برآورد و جانمحمد خان را نهیب کرد که نزدیک نیاید که از گلوله تفنگ رهگرای گورتنگ خواهد گشت. و قاضی و مفتی نزدیک قلعه شده، سید اکبرشاه ایشان را تخویف و تحذیر نموده دور براند، بعد چاره خویش را در مقابل حکومت و طرف شدن با دولت به

جز تسلیم ندیده، از قلعه برآمد و طریق اطاعت پیش گرفت. و جان محمدخان او را در خوردک تخته برده ماجرا معروض داشت. و حضرت والا در روز دهم سوال به سردار نصرالله خان نایب السلطنه نگاشت که: «او را طلب کابل و بازپرس و تنبیه و تهدید نماید و در کابلش امر اقامت فرماید که دیگر مرتکب شرارت و فتنه نتواند شود.» و او از وصول فرمان سردار نصرالله خان به حیل و مکیذی که در نهاد داشت، جان محمدخان را فریفته، خود را از آمدن در کابل بازداشت تا که میر یزدان بخش بیگ پسر میر ناصر بیگ خالوی خود را، شب در بستر خواب، از ضرب گلوله تفنگ به قتل رسانید، از عرض خیرالله بیگ و حبیبالله بیگ، برادران یزدان بخش بیگ، که در دسته میر اسپور ملازمت داشتند و همکاب سعادت انتساب حضور والا روز خدمت می گذاشتند، باده دوازده تن رفقا و اهل و عیال خود محبوس طلب کابل شده، پس از مدتی رفقایش با عیال و اطفال خویش به تعبید و مأمور اقامت و امر فلاح در پشت رود، از توابع قندهار گردیده، خود سید اکبر شاه مأمور اقامت دایمی در نهر فتح بگرام واقع کوهستان کابل آمد و با کارداران محکمه کوتوالی در ساخته، از رفتن در آنجا نیز، خود را بازداشت و تا وقت جلوس میامن مأنوس امیر امان الله خان غازی در کابل روز اقامت به سر برده، امر معاش به دسیسه و حيله از دادخواهان هزاره، که از راه عرض و استدعای بازپرس مظالم در کابل می آمدند، پیش راهی به دفاتر و دروب بار کرده، تحصیل می نمود. و در وقت محاربت دولت افغانستان با دولت انگلیس، بر سر حصول استقلال افغانستان و مغلوب و منهزم شدن افواج افغانیه از رزمگاه موضع دکه و رسیدن افواج انگلیس و در ماساول و به تاراج رفتن عمارات پادشاهی، واقع جلال آباد و بمباری طیاره های انگلیسی در آنجا و وصول یک طیاره در کابل و در تزلزل افتادن و از شهر در بیرون شتافتن اهالی کابل، محرر اوراق که داخل شورای خاص بود، مأمور هزاره جات شده و سید اکبر شاه با ملا حین قل پسر ملا یوسف علی خان، روضه خوان معروف مرحوم و محمد محسن خان پسر اقبال بیگ سه پای دایزنگی، از عرض و استدعای نیازمندان نگارنده، مأمور هزاره جات شدند. و برخلاف پندار دولت که مردم هزاره را معاند سلطنت می دانست و در چنین وقت از شوریدن و فتنه به روی روز آوردن هزارگان خایف بود، طوایف باقیمانده هزاره هفت لک و

شش هزار و هفتصد روپیه نقد و صد راس اسب با جل و افسار، به نام اعانه جهاد به دولت دادند و در حین گردش به هزاره جات ملّا حسین قل پسر ملّا یوسف علی، که مردم هزاره را تحریک تحریض بر قتل و غارت مردم کوچی افغان می کرد و نامه نگار مانع می شد، طریق معاندت برگرفته در خفا، امری را که خود پیشنهاد داشت، با خامه اّتهم به نام نگارنده به حضور والا نگاشت و شهریار غازی خفاءً به او رقم فرمود که: «متوجه حرکات و سکناات و افعال و اقوال خادم دولت بوده، پس از وصول در کابل نامه اعمال عاجز را بنماید تا بازپرس فرموده شود.» و نیازمند پس از مراجعت از هزاره جات مأمور خدمت در وزارت خارجه شده، ثبت این عریضه حسین قل و فرمان شهریار غازی را دیده، بسی در تعجب و تحیر افتاد و حواله دروغ و اّتهم او را به خدا کرد. و او با عبدالعزیز خان، مأمور سفارت طهران شده و در آنجا نیز از عادتى که داشت، با میر محمدعلی خان کاتب سفارت، طریق عداوت برداشته طلب کابل شد. و پس از چندی مأمور حکومت اسفزار گردیده و در آنجا نیز مرتکب مفاسقت و مفاجرت آمده، از عرض و استدعای رعایای آنجا، طلب هرات و با ذلت و عسرت دوچار گشت و به حیل و خدیعت، قایم مقامی حاکم دولت یار را از نزد شجاع الدوله، وزیر امنیه که مأمور انتظام مهمام هرات گشته بود، حاصل کرد. و در آنجا به امور خلاف شرع اقدام کرده، از دست شوهر زنی که با او تفسق ورزیده بود، در حین سواری که بر اسب تند و سرکشی سوار بود، و شوهر زن تفنگ کشاد داده و اسب چموشی کرده او را بر زمین زده هلاک شد. و پسر بزرگش عبدالواسع قبل از هلاکت خودش، پدرود جهان کرد و زن و دختر و پسرش در به در و خاک به سرآمده، گمنام بادیه مکافات کردار ناهنجار او گشتند. نگارنده با همان صبری که ورزید، هنوز در قید حیات و سرگرم نگارش این واقعات است.

و هم چنین سید اکبرشاه از شرارت و مفسدتی که داشت با سیدحسین پدر خود به امر حضرت ضیاءالملّة والدین طلب کابل و مامور اقامت دایمی شده، و در وقت مأمور شدن سردار عبدالقدوس خان به تسخیر هزاره جات، خود را در نزد او جای کرده، به امر نویسندگی اقدام و جمع کثیر و جم غفیر، از مردان و زنان و دختران و پسران هزاره را به اّتهم، در قتل و اسر داده و پس از آنکه در کابل آمد،

جمعی از زنان و دوشیزه‌گان هزاره را از محبس به نام نسج‌برک برآورده، در قلعه میرزا جواد، کارخانهٔ برک‌بافی ترتیب داد و زنان و دختران را پردهٔ عصمت دریده و از حوالهٔ پشم بره، مردم هزاره را به فغان آورد. چنانچه در جلد سوم گذشت، محبوس سیاه‌چال شده به مساعی سردار عبدالقدوس‌خان رها شد. و در عهد امیر امان‌الله‌خان غازی به رئیس محکمهٔ اصلاحیهٔ دایزنگی نامزد گردیده، دورنگی‌ها به روی روز آورد، تا که معزول گشت که إن شاء الله نامه‌نگار این پادشاه غیور، غازی از چال‌سازی و غم‌ازی سید اکبرشاه و ملا حسین‌قل اغماض ننموده، مفصل نگار خواهد داد.

اسلام آوردن سلطانی زوجهٔ کنیه نام از اهل هندو

و از دیگر سوی، در خلال این احوال، مسمات سلطانی زوجهٔ کنیه سنگه نام، از احفاد کمیدان دهرم سنگه، قوم قریب مهارجه رنجیت‌سنگه، والی سابق لاهور و پنجاب، که شرح حالش در جلد دوم سراج‌التواریخ گذشت، از علاقهٔ کوهات، که شوهرش در آنجا حرفهٔ زراعت و فلاحت داشت، با برادران خود که در موضع کھی شنوار می‌آمدند در آنجا آمده، و برادرانش او را به حکم‌چند نامی، از اهل هندو، هشتصد و هشتاد رویه بفروختند و شوهرش از اثر او و برادرانش در شنوار آمده، ماجرا به خود معلوم کرد[ند]. به حضور حاکم شنوار عارض گردیده استدعای استرداد زوجهٔ خود نمود. و حاکم ماجرا به نوراحمدخان حاکم جلال‌آباد نگاشته، او جانبین را به حضور خویش خواست و کنیه سنگه شوهر زن، دین اسلام اختیار و زوجه‌اش نیز به تبعیت او گراییدهٔ آیین اسلام آمد. و نوراحمدخان فوراً عقد مزاجت جانبین را در همان مجلس منعقد فرموده، هر دو تن را قرار مقرر، از عطای مبلغی از نقد و خلعت شادخاطر نمود. و حکم چند که از کیش اسلام ابا و امتناع داشت بر سئگم مرام فایق نگردیده، از مبیعه و ثمنی که داده بود محروم گشت. و کنیه سنگه به محمدامین و زوجهٔ مسلمه‌اش به سلطانی بی‌بی، موسوم گردیده، حضرت والا از عریضهٔ حکمران جلال‌آباد نگار داد که: «از هر دو تن، زن و شوی، ضامن بگیرد که در هندوستان نرفته، روی از اسلام برنتافته، رهنورد ارتداد نشوند.»

کارروایی حاکم لعل پوره در برانگیختن مردم سرحدیه

و از دیگر سوی، در خلال واقعات مسطور، سید غلام حسن خان حاکم لعل پوره، قبایل اقوام مهمند و افریدی و مردم سکنه باجاور و سواد و بنیر را به واسطه اندرز و نصیحت و موعظت علماء و سادات، از اطاعت و متابعت دولت انگلیس روگردان و در انقیاد این دولت و اتحاد و اتفاق با برادران افغانیه ایشان چنان مایل و راغب ساخت که با هم قرار داده مواضعه نهادند که هر که از حمایت و معاونت ایشان ابا نماید، نماز جنازه او را اگر بمیرد نخوانده، کافر و خارج از دین اسلام بشمارند. و انگلیسان از این امر آگاه شده، محمد صدیق خان و محمد شاه خان مهمند را از راه برهم زدن این اتحاد و اتفاق طوایف مهمند و افریدی و یوسف زایی و خلیل و باجآوری و غیره، مأمور کوهستان مهمند کرده، فسانه و فسون ایشان کارگر نیفتاد. چنانچه محمد اکرم خان برادر محمد شاه خان، عریضه اطاعت و عهدنامه بیعت و اختیار خدمت این دولت، نزد سردار عبدالقدوس خان، اعتمادالدوله فرستاد، و ابطال رجال قوم خود را گردآورده، با برادر و عمزاده خود که مواظب استمالت طوایف مذکوره آمده بودند، درآویخت و چند تن را جراحت رسانیده، خون بریخت و غالب گردیده، مبعوثین دولت انگلیس را مخدول و منکوب و مغلوب کرد و پاسخ عریضه از ارتباط و استحکام رشته معاهده دولتین به نگار نرفت. و چون عریضه خود را به اسم سید غلام خان مذکور فرستاده بود طالب جواب آن شد. و او معروض حضور داشته برنگاشت که: «قصبه لعل پوره مرکز طوایف مهمند است و قبایل این قوم بزرگ، اکثر در جبال متعلقه دولت انگلیس و خارج از خاک محدود دولت اسلام، ساکن و متوطن اند و از سالها خوانین و بزرگان ایشان، لکها رویه تنخواه و انعام از حکومت اسلام برده و می برند و صرف اطعام و خلایع قبایل سکنه جبال کرده و می کنند، و از جمله اکبرخان از نبایر سعادت خان مهمند، که در اوایل حال، سالی یک لک روپیه و اکنون پنجاه هزار روپیه از دولت متبوعه اسلامی خود می برد و مأمور و مشغول خدمتی از خدمات دولت نمی باشد، و از این رو گویا مبالغ هنگفتی به مفت از دولت به هدر می رود و اگر چنانچه مخفیانه از دولت به من اجازت داده شود، اسباب و اغتشاشی را به روی کار آورده، عاید

روزگار انگلیسان خواهم کرد که داستانهای باستان و محاربات ملأ نجم‌الدین مرحوم را فراموش کنند و به هوش آیند که شجاعان غیور افغان، هرگز تا قیام قیامت ربه‌ اطاعت دولت انگلیس را به ربه‌ انقیاد ننهند و دمار از روزگار ایشان برآورند. و تا کنون هر قدر مبلغی که صرف این کار شده، همه به قرض بوده است، زیرا که بدون نان دادن و خلعت و انعام عطا کردن، این امر از پیش نمی‌رود. و حضرت والا در روز دوازدهم ماه شوال، در پاسخ او ارقام فرمود که: «هر قدر مبلغی را که خرج این کار سعادت‌بار کرده است معروض دارد که جواب فرموده و وجه داده شود.»

خیانت و خسارت سردفتر قندهار

و هم در این ایام، میرزا عبدالرزاق خان، سردفتر قندهار، شرحی از غدر و خیانت نندلعل هندو سردفتر سابق آنجا معروض داشته برنگاشت که: «قبل از مأمور شدن من، تمامت امور قندهار خراب گردیده، شیرازة جمعیت مهام گسیخته و پراکنده گشته است و از زمان سردفتری نندلعل هندو، نود و پنج لک روپیه قندهاری با چند هزار خروار غله پنج‌ساله در ملک باقی‌مانده و از جمله پنجاه لک روپیه را من به تحصیلدار سپرده، امر حصول کرده‌ام. و چون اکثر عمال و ضباط، که حق دولت بر ذمت ایشانست، فوت و فرار کرده‌اند، این مبلغ که حواله شده نیز امکان حصول ندارد و از جمله این بقایا، یازده لک روپیه قندهاری را در سنه پارس‌نیل ۱۳۲۰ هجری از دفتر به نام خزانه‌دار نگار داده و مهر خود و مهر حکومتی را بر آن نهادم که حجج تجار را تسلیم شده رسید بدهد. و از این مبلغ نیز تا کنون هفت لک روپیه باقیمانده است، و هم سه لک و هفتاد هزار روپیه را مردم مهاجر در خزانه حواله داده، در وقت تفتیش فتح‌الله‌خان، مردم مهاجر نوشتند که از جمله شصت و هشت هزار روپیه به نام ما از خزانه گرفته و به ما نداده است، که این نوشته مهاجرین در دفتر اول حضور، نزد دیوان نرنجن‌داس، در کابل است.»

صدور حکم والا به مأمور کردن مأمورین مخالفهم

و حضرت والا در روز دوازدهم مذکور ماه شوال به سردار نصرالله خان نایب السّلطنه رقم فرمود که: «بازپرس و تحقیق حقوق دولت و خیانت و خسارت ندلعل را نموده حصول فرماید و هم پس از این اگر چه در شورای خاص سراج المّله امضاء کرده‌ام که از مردم شیعه به سردفتری ملک و افسر نظام مأمور نشود، باید از سنی و شیعه و هندو که با هم مخالفند مأمور امور دولت کند که یکی رقیب دیگر بوده، نتوانند مال دولت و ملّت را حیف و میل و سرقت کنند. چنانچه نرنجن که هندوست تا کنون رعایت ندلعل را از راه هم‌کشی کرده، حقوق دولت را در زاویه نسیان گذاشته است و میرزا عبدالرزاق خان که مسلمان و برخلاف هندوست، خیانت و خسارت او را ابراز داده اغماص جایز شمرده است و از اینجاست که شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی رحمة الله علیه می‌فرماید:

«دوهم جنس دیرینه هم قلم	نباید فرستاد یکجا بهم
چو دانی که همدست گردند و یار	یکی دزد گردد یکی پرده‌دار
چو دزدان ز هم باک دارند و بیم	رود در میان کاروانی سلیم»

اقدام بر قتل ناحق کردن سرحدداران انگلیس

واز دیگر سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، پنج تن از بازرگانان قوم سلیمان خیل متوطن علاقه رزمت، به عزم تجارت در موضع توتگی علاقه کرم شده و در حین مراجعت، سرحدداران دولت انگلیس ایشان را از رفتاری که برخلاف قانون آن دولت به روی کار آورده بودند برگردانیدند. و از جمله دوتن گریخته داخل خاک این دولت شدند و سه تن دیگر را بر کوه صعود داده بکشتند. و حاکم گردیز ورثه مقتولین را نزد حاکم توتگی فرستاده پیام داد که اجساد کشتگان را به ایشان بنماید و بدهد، و حاکم آنجا نعوش مقتولین را بی‌سر یافته به دست بازماندگان ایشان داد. و سرحدداران را که مرتکب قتل آنان شده بودند حبس فرمود. و عده‌ای از انگلیسان و نوآبان به عزم نسق و نظم آن سامان وارد توتگی شده، هشت تن از سرحدداران را بیست و چهار و برخی از بقیه ایشان را ده و

بعضی را هشت سال حکم حبس کردند. و هم هجده فرد گاو از مردم پتان را که دزدان قوم طوری به سرقت برده بودند، مسترد کرده، دزدان را محبوس نمودند. و حضرت والا از عریضه حاکم گردیز بر ماجرا آگاه گشته، در روز چهاردهم شوال، به منصورخان حاکم خوست رقم فرمود که: «در ازای این کردار و رفتار دوستانه انگلیسان، گاو و گوسپندان تبعه دولت متبوعه ایشان را که تبعه این دولت به تقاص آورده باشد، مسترد کند.»

شوهر اجنبی خواستن زوجه عطا محمد

و هم در خلال وقایع مذکوره، عطا محمدخان علیزایی متوطن و متمکن راوشان واقع صوفیان هرات، که در سلک سواران کشاده، سالک خدمت دولت بود، مأمور اقامت و اجرای امری در مرغاب شده، مسمات بی بی خورد زوجه او که با محمد اعظم نامی نسبت بنتیت داشت، در غیاب شوهر خود عبدالرحمن نام قوم خوگیانی را وکیل امر نکاح و عقد مزاجت خویش قرار داده، در حباله ضجیعت عبدالشکور نامی درآمد. و حکمران هرات از عرض و دادخواهی یکی از اقوام قریبه عطا محمدخان، عبدالشکور را احضار فرموده. وی اقرار مناکحت و ادعای مزاجت زوجه عطا محمد را به وکالت عبدالرحمن برای خود نمود. و عبدالرحمن پس از احضار بارشدن، از وکالت خویش و عقد نکاح او را انکار آورده، عطا محمدخان به امر حکمران هرات، از مرغاب حاضر آمده، با زوجه خود و عبدالشکور مأمور محکمه شرعیه گشت. و اهالی محکمه شرع مطهر، حکم بر تعزیر عبدالرحمن و موکله او کرده فتوی دادند، که به جز تعزیر، دیگر زجر تقصیری بر ناکح و منکوحه شرعاً وارد نمی گردد. و پس از تعزیر، عطا محمدخان و عموم سواران کشاده هرات و قوم او زبان به استغاثت کشوده اظهار کردند که اگر به محض چند دُره تعزیر شرعی اکتفا ورزیده آید و از مرتکب چنین افعال باز پرس حکومتی و سیاست، از قوه به فعل نیاید، بسا کسان، زنان خدمه دولت را، که در جایی مأمور کاری و غایب شوند، بی باکانه در عقد نکاح خواهند درآورد. و حکمران هرات از عرض و داد و فریاد آنان ماجرا معروض داشته، حضرت والا در روز پانزدهم شوال احکام و ارقام نمود که: «زوجه عطا محمدخان را به خود او

تفویض کند که در سیاست‌گاه رجمش کشد و گُشد و از ملایی که عقد نکاح منعقد کرده است یک‌هزار روپیه جرم بگیرد و از عبدالرحمن پس از ثبوت وکالتش، سه هزار و پنجصد روپیه جرم اخذ نماید و اگر توان ادای این مبلغ را نداشته باشد، دوازده سال محبوسش فرماید، تا دیگری اقدام در چنین مناکحت نکند.»

افزون شدن تنخواه مهردل خان

و هم در این ایام، از عریضه و استدعای مهردل خان، حاکم کهسان، که از فراریان رکاب سعادت انتساب حضرت ضیاء‌الملة والدین مرحوم بود و در ماوراءالنهر و سمرقند، حاضر خدمت و چاکری بوده این تفاخر را حاصل داشت، درسالی چهارصد روپیه بر تنخواه او افزود آمده، اصل و اضافه آن هشتصد روپیه معین گشت.

استحکام سرحد نمودن دولت افغان و روس و ایران

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که ثبت و رقم گشت، دولت روس عده‌ای از سوار قزاق با یک ضرب توپ، در موضع چقماق و سیاه‌خوله و غیره مأمور اقامت و حراست و گردش سرحد کرده، هم‌چنین دولت ایران دوهزار سوار در مواضع مستعده از سرحد خاک مملکت خود، در مقابل محاذ دولت افغانستان تعیین اقامت و حراست و سر نقاط فاصله کرد. و جنرال عبدالاحدخان، از مکتوب صدباشی عبدالسلام خان سرحددار و مقیم دهنه ذوالفقار، دوپست سوار دیگر بر علاوه دوصد سوار که ادامت اقامت و خدمت حراست در نقاط سرحد داشت، از فوج نظام و دوصد سوارکشاده مأمور کرده امر نمود که این ششصد سوار، در مواضع مستعده واقعه بین محافظ‌خانه‌ها و آبگاههایی که سوار محافظ مقیم نباشد و در محافظ‌خانه و آبگاهی که افزون از سوار سابق، اهم و ضرور باشد منقسم و مقیم حراست و سیر و سیاحت شوند. و سرتیب زرّین خان با منصب داران این سواران نظام، مدام در محافظ‌خانه‌ها گردش کرده، از واقعات و واردات آگهی دهند. و از این ششصد سوار، یکصد از غوریان تا دهنه ذوالفقار، یکصد از چهل‌دختران تا قلعه ولی و

دو صد از کهسان تا قلعه کاهان جای‌گزیده، دو صد باقی در موضعی که اقامت دارند، بر حالت خود باشند.

مراجعت غلام‌حسن خان بیات و نادم شدن او

و مقارن این حال از عریضه و استدعای اجازت مراجعت غلام‌حسن خان پسر غلام رضاخان بیات، که از سبب تبعید شدن خان باباخان پسر عم خود، اخراج مملکت شده بود و در مشهد مقدس طریق ضیق معاش و ذلت می‌پیمود، حکمران هرات را ارقام رفت که: «یکصد روپیه زاد و توشه راه به او فرستاده و از مشهد خواسته گسیل کابل کند.» و او پس از وصول در کابل مشمول عواطف خسروانه نگردیده، به مثابه دیگر فراریان هزاره و قزلباش، که از انتشار اشتها، امیدوار احسان شهریار و الاتبار گردیده، از ماوراءالنهر و خراسان و شالکوت و سند و هند و غیره ممالک مراجعت کرده، بر مرام نایل نگشتند و پشیمان شدند، از آمدن خود در افغانستان نادم شد و زبان حالش مترنم این مقال گردید:

تو دانی که دیدن به از آگهیست همیشه درون شنیدن تهیست

مورد الطاف شاهانه شدن عبدالعزیز خان

و هم در خلال این حال، عبدالعزیز پسر سردار عبدالله خان مرحوم، که از ایران در کابل آمدنش از پیش گذشت، مورد الطاف بیکرانه ملوکانه گردیده، مزارع و قلعه و سرای نشیمن سردار سلطان‌احمدخان مغفور جد امجد او که ضبط دیوان سلطنت بودند مسترد گردیده، به او و عبدالمجیدخان برادرش که در چخانسور چنانچه گذشت، به عزم احداث فتنه وارد آمده و محاربه نموده مغلوب گردید و پس از چندی از راه ضراعت در کابل آمده بود، مفوض شد. و به سردار سکندرخان مقیم اصفهان، که در این هنگام به طهران بود، ارقام رفت که: «ریع و دخل حصه موروئه خود را از عواید این اراضی و عقار نگار دهد که تسلیم دختر و نواده‌اش شود یا با تنخواهی که از این دولت دارد به خود او فرستاده آید؟» و هم‌چنین از عریضه و استدعای محمودخان در جزینی ارقام شد که: «پانزده هزار قرانی که از این دولت تنخواه مستمری دارد و از راه محرمانه همواره به او رسیده و می‌رسد تا که زنده

باشد به خود او و پس از فوتش به ورثه او تا که این دولت برقرار باشد می‌رسد، و باید تعداد نفوس ذکور و اناث وارثهای خود را بنگارد که در ثانی سرگردانی عاید حال ایشان نشود.» چنانچه پسر او در عهد امیر امان‌الله خان غازی، با این منشور ملاطفت دستور در کابل آمده، به نگارنده که از شرف ملازمت و خدمت حضور محروم و مهجور است، معلوم نگشت که از برحالی آن اشارتاً می‌نگاشت و إنّ شاء الله وقایع نگار عهد سعادت‌مهد ذات شاهانه ایشان، از برحالی و موقوفی آن ذکر خواهد کرد.

وارد اسمار شدن میان سعید شاه بُنیری

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، میان سعیدشاه از سادات سکنه علاقه بُنیر، اولاد پیربابا، که معمر و محاسن‌سپید شده در اواخر عهد ضیاء‌الملّة والدّین مرحوم از سواد تبدیل مکان کرده، در بنیر به سر می‌برد، در این هنگام از نفوذ و اقتدار دولت انگلیس در آن حدود دلتنگ گردیده، آهنگ هجرت و اقامت در افغانستان کرد. چنانچه با اهل و عیال خود در اسمار نزد زبردست‌خان آمده، از او خواستار پاسپرت شد که در بدخشان یا ترکستان افغانی اقامت ورزیده، بقیه عمر خود را در ظل حمایت این دولت، صرف دعای دوام سلطنت اسلامی کند. و اویش با چهار نفر از عیال و اطفال که با خود داشت، محترمانه معطل به اجازت حضور والا نموده، به پایه سریر امارت. و حضرت والا که سرگرم تهیّه سفر هند و اسباب و اشیای سوغاتی و ارمغان شاهانه بود، که در روز اول ذیقعه چنانچه وعده داده و قرار نهاده بود که از کابل رایات عالیات را شقه‌کشا فرموده جانب هند رهگرا و مرحله [پیما] نماید، در روز پانزدهم مذکور شوال رقم کرد که: «در وقت ورود موکب سعادت‌کوکب همایونی در جلال‌آباد او را گسیل حضور نماید، که قراری به مدار رفاهت روزگارش نهاده آید.»

عرض و استدعای مراجعت نمودن فراریان افغانستان

و هم در این ایام، از عرایض ضراعت مقرون و مستدعیات خشیت مضمون و عهدنامه‌های ترک خیانت و عدوات مشحون، اجازت مراجعت مشمول تبعیدیان و فراریان داخله مملکت، که در خارج روز ذلت و عسرت به سر می‌بردند، چون امان‌الله‌خان پسر ارسلان‌خان و امین‌الله‌خان و فتح‌خان و عبدالجبارخان پسران معاذالله‌خان قوم جبارخیل غلزایی از متوطنین حصارک و محمدشریف‌خان پسر کمال‌خان از قوم مذکور، متوطن لمقان و میر اصغرخان پسر میرحیدر خان متمکن پمقان و عبدالغفورخان مهمند و اسلم‌خان پسر محمدزمان‌خان از احفاد ایشک‌آقاسی محمدیوسف‌خان، و ولی‌محمدخان پسر عبدالحمیدخان فوغلزایی از نابیر سردار جهان‌خان و محمدحسین و مولوی محمدیوسف پشاور که همه به اسم میرزا غلام‌حیدرخان پسر غلام‌رضا وردک که امر اهتمام پست‌خانه اسلامیۀ پشاور در دست داشت، ارسال حضور داشتند. و از جمله دو نفر اخیر که عزم هجرت کرده و معروض داشته بودند. محمداسماعیل‌خان سفیر را ارقام رفت که: «بعضی از این اشخاص در هند و برخی در پشاور و نبذی در موضع کوچیان از توابع پشاور اقامت دارند، از حالات ایشان معلومات و نظریات حاصل کرده بنگارد که دانسته حضور گردیده، جواب ایشان به وجه صواب فرموده شود.» و در پایان کار از مساعدت اختر اقبال، اجازت مراجعت در افغانستان یافته از جمله امین‌الله‌خان در عهد امیر امان‌الله‌خان غازی، به ریاست محکمه اصلاحیه مأمور گردیده، از خیرسگالی و ستوده‌افعالی با زمان‌الدین‌خان والی ایالت مرکزی از پسران شهزاده حسن بدخشانی، مأمور تفتیش جور و اعتساف حکام و عمال و طوایف کوچی افغانستان در هزاره‌جات شده، نه نفر از کدخدایان هزاره را از بهسود و دایزنگی در کابل آوردند که بایست در ملک نبوده فرار قطع شوند. و از جمله ارباب مسجدی و داراب‌علی‌بیگ کوه بیرونی فوتیده، هفت تن دیگر ایشان خواستار معاونت دولت در محاربت بغاة سمت جنوبی گردیده و رخصت یافته، باعده‌ای از دیگر هزارگان، قرب شش هزار نفر، در کابل حاضر آورده امداد شایسته نسبت به دولت نمودند و مورد الطاف شاهانه گردیده، جمعی دارای مشاوه و تنخواه آمدند. و امین‌الله‌خان در عین قتال و جدال به حکومت سمت جنوبی مأمور شده، کاری

که می‌بایست نمود، از دستش برنیامد. و فتح‌محمدخان و عبدالجبارخان برادران او که با کمال و دارای خصال حمیده بودند، در وزارت جلیله معارف و غیره وزارت مأمور آمده، مواظب و مشغول خدمات شایسته شدند. و میر زمان‌الدین‌خان که خلقی از جور و ستم او در فغان بودند، مأمور حکومت هرات شده از اثر آه مظلومان پس از رسیدن در آنجا، به مرگ فجاء ناکام گشت و از دنیا در نزد خواص و عوام بدنام گذشت.

و هم در خلال احوال مذکور، بهادرشاه خان کرنیل عهد امیر شیرعلی‌خان مرحوم، که با سید پرویزشاه‌خان مغفور پمقانی، نسبت عم‌زادگی داشت و از عرصه بیست سال در هند روز غربت و ذلت جلاوطنی می‌گذاشت، به ذریعه عریضه و عهدنامه عفو تقصیر و اجازت مراجعت در افغانستان خواسته پذیرفته آمد. و هم‌چنین غلام‌محی‌الدین پسر پیر محمدخان بارکزی از راولپندی در کابل آمده، قرین راحت و رفاهت گشت.

شرح عرض و استدعای محمدمحسن سلطان هزاره

و از دیگر سوی، محمدمحسن سلطان از هزارگان ارزگان، که مزرع و مرتع و موطن و مسکن او و قومش را چنانچه گذشت، مهاجرین و ناقلین افغان متصرف شده و او با عده‌ای از اعداد قوم خویش راه فرار جانب شالکوت پیش گرفته، روز غربت به سر می‌برد، از انتشار اشتهارات مراجعت‌آیات فراریان که از پیش گذشت، چند خانه از قوم خود را از آنجا جانب قندهار کوچ داد و خود مترصد صدور حکم والا و صدق و کذب اشتهار، درنگ نموده در موضع چمن توقف گزید، که از جانب این دولت هرگونه معاملتی که نسبت به آنان به روی روز و در میان آید، به آمدن یا نیامدن گراید. و کارکنان دولت انگلیس، این عزم او را مخلل اراده دولت متبوعه خود، که از فراریان قبایل هزاره، فوج نظام مرتب و منظم می‌کرد دیده، او را نظربند و گسیل شالکوت نمودند. و او از آنجا به حضور والا معروض داشته برنگاشت که: «اگر مطابق اشتهار مزرعه و مسکن به مثابه ناقلین به عوض اراضی و عقار او با جیره و بذر و تقاوی مرحمت و عنایت شود، خود او باتمامت قوم خویش راه مراجعت پیش خواهد گرفت.» و چون در وقت رفتن هزارگان جانب

خارج این مملکت، مردم افغان دست غارت و اسارت به مال و زنان و دختران ایشان کشوده، زحمت و اذیت زیاد وارد آورده، در شهر قندهار، زنان و دختران ایشان را کنیز اشتراپی خود گفته و در محکمه شرعیه گواه ابتیاع و اشتراء گذرانیده متصرف شده بودند، نوشت که: «پس از ورود در قندهار به مثابه اوایل کار، گواهان ناحق گذرانیده، زنان و دختران ایشان را در ملک یمین خود نکشند و هم مردان ایشان را به هرجا نکشند و قتل و اسر و غارت، چنانچه در آنوقت به روی آوردند، از قوه به فعل نیاورند.» و حضرت والا در پاسخ این عرض و استدعای او رقم فرمود که: «هر وقت که آمدید، سررشته معاش و زیست شما فرموده می‌شود و کسی بدون حکم و فرمان به عیال و اطفال شما دست تصرف نمی‌کشد.» و هزارگان که زحمات شاقه و مشقات فوق‌الطافه، از قتل و اسر و غارت زیاد دیده بودند و هم از آمدن فراریان خود از ممالک خارجه در افغانستان و به مرام نایل نشدن ایشان شنیده، اقدام در مراجعت نکردند و اکثر در فوج نظام انگلیس ملازمت اختیار نمودند. و تاکنون که بیست و هفتم محرم سنه هزار و سه صد و چهل و چهار هجریست و بیست و چهار سال می‌گذرد، از این‌گونه اشتهاارات دولت و مستدعیات هزارگان غربت گزیدگان، بسا به روی روز آمده، از تعصب خدمه دولت که اعتبار را از میان برداشته‌اند، کسی از مردم هزاره‌جات مراجعت نکرده، بلکه صدها خانه فرار کرده و می‌کنند و امید که پس از این حکام و مامورین دولت اقتفا و پیروی خیالات اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان غازی نموده، در لطف و مرحمت به روی مردم هزاره بکشایند، و اگر حمایت بازآمدگان ایشان را نکنند، شاید بقیه ایشان را از مملکت به جور و اعتساف در اکناف و اطراف پراکنده و منتشر ن سازند.

دختر و نواده‌فروشی امین‌الدوله محمدزایی

و از دیگر [سوی]، در تضاعیف واقعاتی که رقم شده آمد، بهادرخان محمدزایی، که در عهد امیر شیرعلی‌خان مرحوم، فرار اختیار کرده و در هند دختر امین‌الدوله را به حباله ازدواج خود درآورده، در امرتسر روز غربت به سر می‌برد و پدر زن او دختر دیگر خود را به راجه جهان‌داد نامی به زنی داده، پس از چندی زوجه راجه فوت شد و چون امین‌الدوله دیگر دختری نداشت که به طمع حصول مرام و

ذخارف دنیوی، به راجه داده کام حاصل می‌کرد، دختر چهارده‌ساله بهادرخان، داماد خود را که از دختر او داشت، عزم دادن به راجه کرد. و بهادرخان ابا نموده، امین‌الدوله مادر دختر او را که دختر او بود، به حیلت و خدیعت پدری، با خود متفق ساخته هنگامی که بهادرخان در جایی رفت، زوجه او و دختر و دو پسر صغیرش را سوار اسب کرده نزد راجه فرستاد، که دختر را به حباله ازدواج خویش در آورد. و این امر در طبیعت غیور بهادرخان ناگوار افتاده، ماجرا به حضور والا نگار داد. و حضرت والا در پاسخ او رقم فرمود که: «اگر چنانچه خداوند زوال نعمت و تغییر آن را از شما نمی‌کرد و نعمای الهی را از شرارت و جهالت بر خود تغییر نمی‌دادید و خدا شما را خاسر نمی‌ساخت، راه افغانستان بسته و مسدود نبود. عریضه می‌کردید که طلب کابل می‌شدید، و چون ملک کفر را محلّ حصول آرزوی خویش دانسته در آنجا متوقف و مسکن‌گزین شدید. خوب شد که به یک دختر خلاص شد و زوجه شما را کسی به خود رام کرده نبرد و خواهد برد.»

دستبرد ذکاخیلان در حدود پشاور

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، اشرار قوم ذکاخیل افریدی، دست سرقت و حمله و غارت بر نواح پشاور در کشوده، ترکتازهای سخت نمودند. و از جمله در روز هجدهم شوال مطابق پنجم ماه دسمبر سنه ۱۹۰۶ میلادی، چهل نفر از قوم ذکاخیل و دوازه نفر از قوم سنگوخیل، متوطن نختارناو شنوار از تبعه این دولت بر موضع بدهبیر، واقع فاصله هشت میل از پشاور. تاخته، چهار نفر هندو و یک نفر مسلمان و چهارده نفر اشتر و دو رأس اسب بگی تانکه و چند راس الاغ و چند فرد گاو را به غارت برداشته با خود آوردند. و هم دو نفر سپاهی پلیس حارس سرحد را اسیر گرفته، در نختارناو محبوس نگاهداشتند، که گرفتاران [را] به پول نقد که عادت ایشانست، مبادله و معاوضه نمایند. و نیز در روز بیست‌وهشتم شوال، مطابق پانزدهم دسمبر سنه مذکوره، عده‌ای بر موضع پلپی حمله نموده، محافظ‌خانه آنجا را غارت کردند و پنج میل تفنگ را با خود آوردند و با یک نفر صاحب‌منصب انگلیس، که با یک دسته فوج در آن نواح اقامت داشت، دوچار گردیده، او را هدف گلوله تفنگ ساختند و کارکنان آن دولت، اشرار ذکاخیل را که

از تبعه دولت متبوعه ایشان بودند، گرفتار ساخته در توقیف‌خانه انداختند. و بزرگان قوم ضیاءالدین به شفاعت محبوسین برخاسته، استدعای اطلاق و استخلاص ایشان کردند و هم اقرار و اظهار نمودند که اینان سارق و شریر نیستند؛ و دزدان را به مهمانی آب و نان داده‌اند و کسانی که شریر و دزد بوده‌اند، با اکثر از ذکاخیلان در جلال‌آباد رفته‌اند، که امیر افغانستان ایشان را حمایت و محافظت نماید. و از این اظهار ضیاءالدین خیلان، کارکنان دولت انگلیس محبوسین [را] معطل به تحقیق و تفتیش داشته، ماجرا به ویسرا نگاشتند و او چنانچه عنقریب بیاید، به حضرت والا نگار داده استدعای ممانعت تبعه این دولت را از قتل و غارت و ترک حمایت تبعه آن دولت کرد.

وقایع ماه ذیقعدہ سنہ ہزار و سہ صد و بیست و چہار

ہجری

در خلال احوال مذکور، سامان سفر و دعوت مهمانی دولت انگلیس را از اشیاء و اجناس نفیسہ ارمغان و انعام در خوردشان شاہان بزرگ، از پوستین و قالین و کرک و برک و قاقمہ و پتو و غیرہ کہ ہمہ از افغانستان و ترکستان متعلقہ بہ عمل می‌آمد ساز کردہ، بہ موجب وعدہ کہ دادہ و قراری کہ نہادہ بود و در او آخر ماہ شوال از دارالسلطنہ، اردوی معلی و رایات سعادت آیات را جانب جلال‌آباد کوچ دادہ، در اهتزاز آورد و چون تا این وقت راہ جلال‌آباد ساختہ و پرداختہ نیامدہ بود، بہ سواری اسب رہگرا و مرحلہ پیمای کشور ہند شد و در جلال‌آباد نزول اجلال فرمودہ، در حین توقف آنجا ویسرای کشور ہند، در روز دوشنبہ غرہ ذیقعدہ، مطابق ہجدهم ماہ دسمبر سنہ ۱۹۰۶ میلادی در خصوص تاخت و تاز اشرا ر قوم ذکاخیل و سنگوخیل کہ گذشت، بہ حضرت والا نگارداد کہ: «دوستدار امر می‌نماید کہ از بابت ترکناز و دوبار تاختن جماعہ‌ای از تبعہ افغانستان برخاک دولت برتانیہ، بہ پرنس اجنت کابل یعنی سردار نصراللہ خان نایب السلطنہ اگہی و

تعلیمات داده شود، که مراتب بازپرس را به استحضار خاطر آن مشفق مکرم برساند.» و نیز به سردار معزی‌الیه نوشت که: «چون سرکار والا عنقریب از دره خیبر عبور اجلال خواهند فرمود، حسب‌الفرمایش والا که از پیش رقم فرموده است، به شما اطلاع می‌شود که طایفه ذکاخیل افریدی، درعرض چند ماه ماضی، باعث زحمات زیاد گردیده و چندی قبل بر بلوک پشاور، دو تاخت بسیار سخت نموده‌اند.» و از اینجا به بعد قضیه مذکور را که آنفاً رقم شد، سراپا درج رقیمه خود کرده نوشت، که: «ذکاخیلان که در جلال‌آباد پناه‌گزین شده‌اند، به واسطه که ایشان دزد و شریرند امکان ندارد که با آنها قراری داده شود. بنا به فرمایش و نگارش والا، به شما تعلیمات داده می‌شود که مراتب سرقت و غارت آنها را به سرکار والا اطلاع بدهید، تا ذات شاهانه ایشان مسبوق باشند که مبدا در وقت نزول موکب والا در نواح خیبر، اعداد این قوم جاهل وحشی، مصدر اغتشاشی شوند و نیز حسب‌الامر والا، به شما اطلاع و دستورالعمل داده می‌شود که به سرکار امیر صاحب آگهی بدهید که ویسرای کشور هند این امر را قرین اتحاد خواهد دانست که سرکار والا، امر و مقرر نمایند که سپاهیان پلیس و غیره گرفتاران دزدان را با دواب و مواشی منهبه فوراً مسترد نمایند.»

و سردار نصرالله‌خان از این نوشته ویسرای کشور هند، و رقیمه‌ای که پس از این نوشت چنانچه بیاید، به حضرت والا در هند آگهی داد.

سرحد و وسعت و تعداد رعایای تبعه حکومت خوست

و هم در این ایام، برگد محمدحسن‌خان، از فرمایش ناظر محمدصفرخان که به امر حضرت والا به او نگار داده بود، علایم و نشانهای چهل و نه گانه نقاط فاصله جنوبی و مسافت مباعدت کوتل پیوار و انبارخانه غله دولتی خوست و موطن قوم جاجی و وسعت سطحیه علاقه خوست را با علاقه‌جات فوج‌دار و علاقه‌دار نشین آن، معین و مرتسم نموده به حضور والا فرستاد که از موضع خواجه‌خرم واقع سرحد موطن قوم مقبل که جانب شرقی خوست اتفاق افتاده، تا موضع لرم ثوکه، بیست و نه نشان و از آنجا تا موقع نورکان و اثر واقع جنوب خوست، بیست نشان و علامت فاصل و اکثر بر قلل جبل و اقل در اراضی هموار علاقه جاجی میدان

واقع و منصوبند. و از جمله پنج نشان از جانب این دولت و پنج نشان از طرف دولت انگلیس در زمین سهل و هموار به مقابل هم ساخته و افراخته و از جمله این ده نشان، دو نشان انگلیس از آجر و حجر دیگران از سنگ پرداخته شده‌اند و از کوتل پیوار تا انبار خوست چهل کروه مسافت و از کوتل مذکور تا موطن مردم جاجی چهارکروه مسافت است. و وسعت علاقه خوست از چهار جانب چهار منزل و دارای سی هزار خانوار و چهار علاقه‌دار نشین چون جدران و منگل و تنی و جاجی میدان است و موضع موسوم به بالا حصار، در بین خط فاصل سرحد واقعست. و از این نگارش برگد مزبور، و سعت خوست و تعداد خانوار محکوم و تابع و علاقه‌دار نشین و بروج فاصله سرحد آن، به صراحت و وضاحت مفهوم حضرت والا گردیده، اینک ثبت تاریخ گشت که معین و معلوم قارئین باشد.

و هم مقارن این حال، حاکم گردیز به ذریعه عریضه از حضور والا استدعا کرد که: «در مواضع کدی جاجی و خرشوتل جاجی و قیمتی جاجی و تنگی استیا اگر محافظ‌خانه احداث و آباد شود و در هریک از این محافظ‌خانه‌های جدیدۀ چارگانه، ده تن از پیادگان ساخلوتحت رایت صدباشی گل‌امیرخان و غیره مأمور اقامت و حراست گردد، هرآینه راه عبور و مرور سارقین و مفسدین و قاچاقیان مسدود و مستحکم خواهد آمد.» و حضرت والا به سردار نصرالله‌خان امر و رقم فرمود که: «کسی را مأمور نموده، علم حاصل کند که اگر برعلاوه بنادر نه‌گانه سرحد و غیر سرحد چون پیوار و پتان و میرزکه و کونگی و منه و کیان و هزاردرخت و استیا و تنگی در این مواضع نیز محافظ‌خانه شایسته و ضرور باشد، احداث و آباد فرماید.»

و هم در این ایام، محمدحسن نام، خادم و فرستاده نوروزخان بلوچ خارانی، با یک نفر از خدمه او، چند نفر اشتر مهاری و غیره اشیاء که نوروزخان قرار استمرار مصحوب او ارسال حضور داشته بود، وارد کابل شده از عقب اردوی معلای هم‌کاب والا، راه جلال‌آباد برگرفت و در روز جمعه پنجم ماه ذیقعه، وارد آنجا شده در روز ششم، تحفه و تنسوق مذکور را تقدیم حضور نموده، مصارف هر دو تن قرار همه‌ساله، به اسم مهمانی، حواله محکمه کوتوالی گشت. و در روز دوشنبه هشتم ذیقعه، یک ثوب چوخای ابرۀ کشمیری لیس و چرمه‌دوزی و یک ثوب چوخای کمخواب چرمه‌دوزی و یک طاقه شال خلیل‌خانی برای خود نوروزخان و

یک‌ثوب چوخای ماهوت پنج‌مقاله و یک طاقه شال خلیل‌خانی به محمدحسن‌خان فرستاده‌او، با دوصد روپیه نقد عطا و مرحمت شده رخصت مراجعت یافت. و در روز نهم ذیقعه، حضرت والا، ملک خدابخش‌خان فرستاده‌کارکنان دولت انگلیس را که برای استرداد اموال مسروقه و گرفتاران سارقین ذکاخیل افریدی و سنگوخیل شنواری، که در موضع نختارناو، چنانچه گذشت آورده بودند، وارد جلال‌آباد شد، شرف بار داده از استدعای او فرمود که: «می‌دانید نختارناو در کدام نقطه واقع است آیا از خاک مقبوضه دولت انگلیس است یا از خاک حصه افغانستان؟ و مردم سکنه آن از کدام قوم می‌باشد؟ که اموال مسروقه و اسرای محبوسه، مسترد فرموده شود.» و او از این فرمایش حضرت والا به ویسرا نگار داده، او چنانچه بیاید پس از مراجعت حضرت والا از هند در کابل به حضور نگاشته، خواستار استرداد آن شد.

ورود موکب والا در پشاور

و از این سوی، موکب سعادت کوکب حضرت والا، از جلال‌آباد رهگرا و مرحله‌پیمای پشاور شده واردوی معلی را در موضع باساول تا هنگام مراجعت همایونی امر فروکش و اقامت نموده، با جمعی از اعیان بار و منشیان حضور چون میرزا غلام‌محمدخان و میرزا عبداللطیف‌خان و میرزا عبدالرشیدخان و غیره اهل کار و اردوی مختصری از پیاده و سوار، در روز چهارشنبه هفدهم ذیقعه که روز غره آن را چنانچه گذشت، روز حرکت موکب همایون کوکب از جلال‌آباد قرار داده بود، واصل نقطه فاصله سرحد گردیده، افسران و مهمانداران و خدمه‌ای که از طرف دولت انگلیس مأمور پذیره آمده بودند، و در سرحد به پای استقبال باسواران نظام رده برکشیده، چشم ایصال اجلال موکب همایونی در انتظار داشتند، مراسم پذیره و اعزاز و احترام به تقدیم رسانیده و موزیک سلامی نواخته، هم‌کاب سعادت‌انتساب، به ساعت دوازده از نصف روز مذکور، وارد منزل الوارگی، واقع اندرون دره خیبر از منازل اول خاک دولت انگلیس شدند. و در حین وصول موکب همایونی و نزول اجلال فرمودن ذات شاهانه، کارکنان آن دولت، رسوم و آداب شایان شأن پادشاهان بزرگ به پای برده و اعزاز و احترام تام از قوه به فعل

آورده و توب تبریک ورود سعادت نمود والا را افزون از توب تبریک ورود شاهان سابقه افغانستان، که بیست و یک ضرب کشاد می دادند، ده ضرب و مجموع سی و یک ضرب کشاد دادند و روز پنجشنبه هجدهم ماه ذی قعدة، ذات شاهانه را با خدم و حشم به سواری کالسکه از آنجا حرکت داده چون تهیه اسباب خوردنی و نوشیدنی و آشامیدنی و توقف دو ساعت را از مِمّا تَشْتَهی الأَنْفُس و تَلَذّ الاغْنین، در ایستگاه ریل واقع جمروود نموده بودند، به کمال اجلال در آنجا فرود آوردند. و پس از صرف طعام و شربتیات و چای و قهوه، از آنجا به سواری ریل خاصه، با خدمه خاص رکاب عشرت انتساب، نزدیک عصر، در ایستگاه ریل واقع پشاور که به فاصله یک میل از شهر دور ساخته و پرداخته اند فرود آوردند. و در حین وصول موکب همایونی در این ایستگاه منصب داران لشکری و کشوری، که از هر قوم و قبیله گردآمده به پای ترصد استقبال ایستاده و رده برکشیده بودند، مراسم پذیره به جای آورده و سی و یک ضرب توب تبریک ورود ذات شاهانه کشاد داده، موزیکان سلامی بنواختند و همگان شرف مصافحه و دستبوس حاصل کرده، از ایستگاه تا درب عمارت مخصوص و فرودگاه ذات ملوکانه، در دو سوی راه شوسه، افواج سواره و پیاده نظام که صف پذیره و احترام مقدم والا آراسته بودند، حضرت والا به سواری کالسکه، آهسته از بین هر دو صف، طی مسافت و عبور کرده، به درب عمارت مخصوصه نزول اجلال فرموده. و در اینجا برعلاوه اعزاز و احترامی که به تقدیم رسانیدند و عمارت فرودگاه شاهانه را به طرز و رسم اروپا زیب و زینت داده آیین بندان کرده بودند، از طرف جارج ادورد شاهنشاه انگلیس، در عوض لقب و خطاب هزهاینس (جنابعالی) که مخصوص امرای سابقه افغانستان بود، خطاب هزمجستی (اعلیحضرت) که مخصوص فرماندهان خودمختار است، به ذات قدسی سمات همایونی دادند، به تذکار و تبریک آن زبان کشاد داده.

حرکت والا از پشاور جانب لاهور و سند

پس از توقف سه روز، در روز دوشنبه بیست و دوم ذی قعدة، به ساعت ده قبل از نصف روز، از درب عمارت خاصه شاهی به سواری کالسکه با خدمه خاصه، عزم حرکت جانب راولپندی و لاهور کرده، منصب داران لشکری و افتخاری کشوری،

که با سپاه نظام از درب عمارت تا ایستگاه ریل به دو طرف، صف احترام و مشایعت کشیده بودند، مراسم وداع و مشایعت به تقدیم رسانیده، در وقت نشستن بر ریل موازیکان وداع نظامی به نواختن درآمده، سی و یک ضرب توپ حرکت کشاد دادند. و هم‌چنین در نوشهره، واقع فاصله بیست و هفت میل از پشاور، افواج نظام و افسرانی که در آنجا مقام داشتند و صف پذیره آراسته بودند، موزیک سلامی در نوا آورده، سی و یک ضرب توپ تبریک وصول در آنجا کشاد دادند. و چون ریل شاهانه وارد پل آهنین نهر اُتک، شرف‌بخش وصول گشت، حضرت والا به عزم مشاهده و مناظره آن پل که یکی از مستحدثات عجیه روزگار و از دولت انگلیس، تعمیر آن به یادگار است فرود آمده، پس از دیدن قوایم مستحکمه و سقف زیرین که محل عبور قوافل و سقف زیرین آن که مخصوص مرور ریل است، به ریل برنشته به ساعت نیم پس از نصف روز، در راولپندی پرتو وصول افکند. و در این‌جا نیز صفوف فوج نظام از افسر و سپاهی و عموم مردم کشوری، مراسم پذیره و لوازم احترام و تبریک ورود را از فیر توپ و نواختن موزیکان برطبق پشاور، به جای آوردند. و حضرت والا با خدمه خاص در موقعی که چای و میوه آماده کرده، بر نطع شاهانه چیده بودند، از ریل فرود گشته پس از چای و میوه، صفوف نظام را پیاده مشاهده کرده، بعد بر ریل برنشست و نماز مغرب را در موضع مندر با جماعه‌ای از اسلامیان آن نواح، که از راه دیدار پادشاه اسلام انجمن شده بودند، به جماعت کرده و در ریل نشسته در موقع جهلم که مسافت یکصد و هشتاد و سه میل از پشاور دور اتفاق افتاد و طعام شام را در آنجا آماده کرده بودند، به ساعت هشت از اول شب نزول اجلال و صرف طعام نموده، بعد حرکت فرمود.

فرود آمدن حضرت والا در سرهند

و به ساعت ده قبل از نصف روز سه شنبه، بیست و سوم ذیقعد، رونق‌افزای سرهند شریف گشت. و چون در این‌جا از طرف ریاست پتیاله که سرحد و نواح آن متعلق به حکومت اوست و در جای بلندی بارگاه شاهانه از قبیل سایه‌بان‌های اعلای زردوزی و غیره آراسته شده و با ستونهای طلا و نقره افراخته و مزین گردیده بود فرود آمد، و برکسی‌های لایقه و خاصه با خدمه خاص جلوس نموده،

ملتزمین رکاب میمنت‌انتساب، در خیامی که مخصوص ایشان افرخته گشته بود بر کرسی‌ها نشستند. و از ایستگاه ریل تا موضع مرتفعی که برای ذات شاهانه و خدمه رکاب آراسته و دو هفته غذای نهار و شام را از ماکولات و مشروبات محله ترتیب داده بودند، پاندا از اقمشه نفیسه گسترده و به هردو طرف راه، سپاه نظام صفوف پذیره و احترام کشیده انتظار داشتند. مراسم پذیره از فیر توپ و نواختن موزیک تبریک ورود و سلامی و غیره اعزاز و اکرام به پای بردند. و آنگاه که حضرت والا از فرودگاه از ریل به سواری کالسکه نزول اجلال در مصرف طعام فرموده غذا نوش نموده، قدری خواب استراحت کرده، به ساعت پنج پس از نصف روز به عزم زیارت مزار فیض آثار حضرت امام ربّانی، مجدّد الف طی طریق کرده، در مضجع آن موحد، زمانی دعای خیر در حق عموم اسلام نموده مراجعت فرمود. و پس از صرف غذای شام به ساعت نه از اول شب بر ریل نشسته به ره نوشتن پرداخت و به ساعت هفت از اول روز چهارشنبه بیست و چهارم ذیقعد رونق‌افزای ایستگاه ریل واقع موضع تندله گشت. و در این جا صرف ناشتا و چای فرموده به راه افتاد.

وصول موکب والا در آگره

و به ساعت دو پس از نصف روز در آگره، که محل ملاقات دوستانه و مضیف ضیافت متحدانه قرار داده بودند، واصل گشت و در ایستگاه ریل این شهر مینوهر، لفتنت گورنر، نایب‌الحکومه مغرب شمالی کشور هند و جنرال تمامت افواج مقیمه این بلده باشکوه با منصب‌داران لشکری و افسران افتخاری کشوری و اعیان و اشراف اطراف، که گروه‌ها گروه از راه پذیره و سلام پادشاه اسلام، گرد آمده و به پای ادای احترام ورود موکب همایونی ایستاده رده برکشیده بودند. در حین فرود آمدن حضرت والا از ریل مراسم اعزاز و اکرام پذیره و سلام و تبریک ورود از نواختن موزیکان و فیر سی و یک ضرب توپ و غیره احترامات به جای آوردند، و از ایستگاه ریل تا جایی که کالسکه‌های سواری خاصه و خدمه حضور را حاضر و برپای داشته از اقمشه نفیسه پاندا گسترده، ایستگاه ریل و اطراف آن را مزین و از بیرق‌های ملون مرتّب ساخته آیین‌بندان کرده، به شکوه هر چه تمامتر پرداخته، و هم

از آنجا تا بارگاه خاص و فرودگاه ذات حشمت اختصاص والا و اردوی معلی، که قرب مسافت دو کروه راه بود، در دو جانب خیابان، افواج نظام متّصل و ملتصق هم، صفوف تقدیم احترام و ادای سلام آراسته، چشم انتظار در راه داشتند که حضرت والا به سواری کالسکه رهنورد فرودگاه معین و مخصوص که مهبط عالی و وسیعی را مضرب خیام خدمه و احشام قرار داده خیمه خاصه والا را به عمود و ستون نقره افراخته و کرسی‌های زیاد پر زیب و زین، پهلوی هم چیده، خیمه‌های خدمه و اعداد اردو را از لشکری و کشوری، که ملتزم رکاب فرحت انتساب بودند، به ساز و سامان هر چه مزین‌تر، آراسته و در مقابل هر خیمه انواع ریاحین کاشته و فروکش‌گاه را سراسر آیین‌بندان کرده، با اعلام ملوّنه پیراسته بودند گردیده چون پا نهاد قرب سراپرده خاص شد، فارن سکرتر کشور هند و مصاحبین ویسرای، که در آنجا حاضر و به پای انتظار ورود مسعود و الا ایستاده و بیست و یک هزار روپیه کله‌دار، به نام نذرانه سلامتی وجود عاقبت محمود همایونی، بر میز خاص حضور نهاده بودند، پیش آمده ذات شاهانه را به احترام فایق و اعزاز لایق، از کالسکه فرود آوردند، و حضرت والا رو به خیمه خاص نهاده، ایشان چاکرانه از قفا گام زن آمدند. و در وقت جلوس والا بر کرسی خاص میامن اختصاص فارن سکرتر اذن دخولی یافته از جانب ویسرای اظهار خوش آمد مقدم سعادت مرتسم نموده، لوازم تشکر به پای برد و حضرت والا نیز از سلامتی ویسرای استفسار فرموده پذیرگیان [را] رخصت مراجعت و انصراف داد. و در روز پنج‌شنبه بیست و پنجم ذیقعد ویسرای حضرت والا را در جای خود دعوت ملاقات رسمی کرده، از نیامدن او به خدمت والا و دعوت کردنش نزد خود، بعضی از دولت‌خواهان مکّدر خاطر گردیده حمل بر تحقیر ذات شاهانه و توقیر عدم دوستانه ویسرا کرده، باهم گفتند که بایست او به سلام والا که مهمان دعوتی بود آمده، اکتفا به سلام و پیش آمدن فارن سکرتر نمی‌کرد و بعد حضرت والا به بازدید او و ملاقات رسمی می‌شد. باری حضرت والا این روش او را حمل بر مرسومات اروپاییه کرده منظور نمود.

ملاقات دوستانه والا با ویسرا

چنانچه به ساعت ده قبل از نصف روز مذکور، فارن سکرتر و مصاحب‌های ویسرای باعده‌ای از افسران کشوری و لشکری و دسته‌ای از سواران نظام بادی‌گارد که مخصوص ویسرای و در حقیقت کشکچی اویند، و تا این روز این سوارها مأمور تقدیم اعزاز و احترام کسی نشده بودند و نمی‌شدند باکالسکه خاصه درجه اول، مأمور اعزاز و اکرام و حاضر کمپ حضور والا شدند. و حضرت والا قبل از حرکت خویش سردار محمدآصف‌خان، مصاحب خاص و علی‌احمدخان و محمدسلیمان ایشک‌آقاسیان کشوری و لشکری و محمدنادرخان برگد افواج خاصه رکاب‌شاهی را با فتح‌محمدخان امین‌العسس و محمدرفیق‌خان امین‌المقابله و نایبان هردو تن ایشک‌آقاسیان و شاه‌ولی‌خان رکاب‌باشی و محمدهاشم‌خان سراوس و شاه‌محمودخان سرخان اسپور و احمدشاه‌خان سر میراسپور و عظیم‌الله‌خان ترجمان و بعضی از صاحبان ماموره و فرستاده ویسرای امر رفتن در جای او کرده، قرار داد که در آنجا صف‌آرا شده منتظر ورود موکب والا باشند. و خود حضرت والا از قفای آنان با سردار محمدیوسف‌خان و فارن سکرتر در کالسکه خاصه نشسته، دیگر منصب‌داران و مصاحبان ویسرای که شرف‌اندوز حضور آمده بودند، به دیگر کالسکه‌ها جای‌گرفته، رهنورد مجلس ملاقات گشت، و از آن سوی ویسرای از قرب خیمه خود تا مسافت چهارصد گام را زان اعداد سپاه نظام، صف‌آرای احترام مقدم والا ساخته. چون ذات شاهانه به قرب خیمه او پرتو وصول افکند، ویسرای با عده‌ای از منصب‌داران بزرگ دولت متبوعه خویش، به پای‌پذیر برخاسته تا درب خیمه که مهبط والا بود، گام زن احترام آمد. و در وقت فرود شدن حضرت والا از کالسکه، موزیکان در نوا آمده، سی‌ویک ضرب توپ تبریک ورود کشاد داده شد. و ویسرا دست اتحاد و مصافحه در دست موانست پیوست والا داده، دست به دست، باهم داخل خیمه شدند. و ویسرای به کمال مسرت و بشاشت اظهار تبریک و تهنیت و تشکر ورود موکب مسعود والا را نموده، حضرت والا قبل از جلوس بر کرسی یک‌یک از اعضای هیئت خدمه خاصه حضور خود را که در اندرون خیمه ویسرا اذن دخول و اجازت مشرف بودن حضور داشتند، به او معرفی نمود و ویسرای از در تعظیم و تکریم حضور و احترام خدمه شاهانه، چند گام از جای

خود برداشته با هر کدام دست مصافحت داده اظهار فرحت و مسرت نمود و پس از پرسش حال و پژوهش احوال همگان، بر کرسی معین خویش قرار گرفته بساط چای در میان آمد، و ویسرای از جای خود برخاسته و تمامت منصبداران، به رعایت عزت و رتبت او به پا ایستادند، و ویسرای پیاله چای را پیشخدمت آسا به دست برداشته، تقدیم حضور والا کرد. و حضرت به پاس حفظ احترام او، از کرسی برخاسته پیاله را به تعظیم گرفته توقیرش نمود و بر کرسی نشسته چای بیاشامید. و پس از صرف چای و ملاقات دوستانه، جلوس در این مجلس پانزده دقیقه طول کشیده بعد حضرت والا برخاسته، ویسرای با تمامت منصبداران انگلیسیه و اعداد حاضره محفل ملاقات، تادم کالسکه‌ها مشایعت کرده، خود ویسرای با حضرت والا دست تودیع داده، بعد در خیمه خویش بازگشت. و حضرت والا در کالسکه نشسته، فارن سکرتر و مصاحبان ویسرای و منصبداران حاضره، به پاس احترام ذات دانش‌سمات والا و هیئت جمعیت خدمه رکاب‌مسرت شاهی، در کالسکه‌های جداگانه جای مشایعت و حرکت گزیدند و سواران بادی‌گارد در جلو کالسکه همایونی، به طی مسافت اعزاز و اکرام پرداخته، پس از وصول موکب فرحت مناسب اقدس والا در فرودگاه خاص، رخصت انصراف یافته بازگشتند.

از راه بازدید نزد والا آمدن ویسرای

و به ساعت سه بعد از نصف این روز، ویسرای که وعده بازدید داده و مواضعه نهاده بود، حضرت والا بالمقابل تهیة و تدارک اسباب و سامان اعزاز و احترام مقدم ویسرای نموده، عمله و خدمه حضور را به لباس رسمی متلبس فرمود و سردار محمدآصف‌خان را مقابل فارن سکرتر و فتح‌محمدخان امین‌العسس را با امین‌المقابل و نایبان هردو تن ایشک‌آقاسیان ملکی و نظامی، که مصاحب حضور بودند، در مقابل مصاحبهای ویسرای و ارباب مناصب ماموره او، و محمدهاشم‌خان سرسراوس و شاه‌ولی‌خان رکاب‌باشی را با سواران سراوس و رکابی، در مقابل سواران بادی‌گارد که قبل از حرکت حضرت والا جانب جای ویسرای چنانچه گذشت، مأمور تعظیم و تکریم آمده و با ذات شاهانه راه احترام پیموده بودند، مأمور کرد که نزد ویسرای شده با او رهگرایی حضور شوند، و از خدمه خاصه

کسانی را که دارای منصبی بودند، اجازت نشستن در مجلس حضور داشتند، امر کرد که هریک پس از وصول ویسرای ودخولی او در خیمه خاص حضور، هر یک بر کرسی درجه و رتبه منصب خود بنشینند و کسانی که منصب ندارند در اندرون و بیرون بارگاه، به مراتب و درجات خود، دو صف آراسته بر پا بایستند و صد تن از پیاده نظام را با موزیک نظامی در جنب خیمه خاص به فاصله اندکی جای ایستادن نموده، صد تن دیگر را با سواران نظام خاصه رکاب شاهی، در دو طرف خیابان پیش روی بارگاه، صف آرا فرمود که به مثابه اعداد رجال نظام درب خیمه ویسرای، به پا ایستاده به ادای سلام و تقدیم احترام ورود ویسرای گرایند. و پس از این تهیه و تدارک، مصاحبان ویسرای با عده ای از منصب داران دولت برتانیه، قبل از ویسرای به رسم و عادت دولت متبوعه خود، به سواری کالسکه حاضر درب بار گردیده، مترصد ورود ویسرای به پای انتظار ایستادند. و از قفای آنان ویسرای با سردار محمد آصف خان که در یک کالسکه با هم نشسته و چهارتن دیگر چون امین العسس و غیره نام بردگان مأمور، با منصب داران آن دولت به سواری کالسکه های جداگانه و سواران سراوس و رکابی، که مأمور یساولی ویسرای شده بودند. و ویسرای از غایت وثوق و اعتماد به دوستی و اتحاد دولتین، ایشان را در جلو و عقب کالسکه خود جای حراست و طی مسافت داده، از سواران بادی گارد و غیره خدمه دولت متبوعه خویش، کسی را همراه و محافظ نگرفته، راه محفل حضور والا برداشت. و چون وارد خیابان مقابل بارگاه حضور والا شد، صد تن پیاده و سواران نظام رکاب شاهی، که در دو طرف آن، صف پذیره کشیده بودند، به ادای سلام نظامی و نواختن موزیک افغانی پرداختند و هم چنان دست سلام بر جبهه احترام داشتند و سرگرم نوای روح افزای موزیکان بودند که کالسکه ویسرای در قرب خیمه بار واصل آمد. و این وقت صدتن دیگر از پیاده گان نظام که در پهلوی خیمه خاص والا به پا ایستاده و رده برکشیده بودند، به نوای موزیک نظامی، مراسم سلامی به پای بردند. و ویسرای در نزدیک درب بار از کالسکه فرود گردیده، حضرت والا به طرز احترامی که از او نسبت به خود دیده بود، تا درب خیمه، قدم ادای احترام پیش نهاده، او اعضای هیئت جمعیت معیت خود را که با او همراه آمده و هر یک در جلو کرسی خود ایستادند معرفی کرده،

حضرت والا با هر کدام به اندازه جاه و مقامش احوال‌پرسی و ملاطفت لفظی نموده همه را اجازت نشستن داد. و پس از جلوس همگان بر کرسی‌های مرتبه مراتب خویش، جای‌داران خاصه حضور، بساط چای حاضر آورده، حضرت والا هم‌چنان که ویسرای اقدام در احترام ذات شاهانه کرده بود، استیکان چای خود را برداشته موقرانه تقدیم کرد. و ویسرا از کرسی برخاسته استیکان چای را به تعظیم از دست والا تسلیم شده بیاشامید. و ویسرای پس از صرف و تجرّع چای اظهار تبریک و تهنیت ورود مسعود والا را نموده، پرسش حال و پژوهش احوال خجسته مآل کرد و به زبان التماس عرض نمود که بسیار ممنون و متشکر خواهم شد که حضرت والا به ساعت پنج عصر، از راه تماشای باغ و بوستان و گلستان به لباس غیر رسمی، تشریف‌فرما و رونق افزای جای او شود. و حضرت والا منظور فرموده بعد ویسرا اظهار کرد که ازدیر نشستن من تکلیف و ملال عاید حال فرخنده‌خصال خواهد گشت و در وقت این اظهار، زمان قعود و جلوس به پانزده دقیقه منتهی گردیده بود، به کمال خرسندی و بشاشت برخاسته، با سواران سراوس این دولت رهگرای مراجعت شد. و حضرت والا به مثابه اقدامات خود او در احتراماتی که در جای خویش نسبت به ذات شاهانه به تقدیم رسانیده بود، تا درب خیمه مشایعت کرده و دست مواعده داده بازگشت و او از راهی که آمده بود در جای خود رفت. و در این بازدید حضرت والا رسوم و آداب دوستانه که از وی نسبت به خود مشاهده کرده بود، به سویه و رویه اسلامیانه، فایق از آن ادا و تلافی فرمود.

گلگشت و سیر باغ نمودن حضرت والا

و هم به ساعت پنج عصر این روز، که وعده سیر و گلگشت چنانچه گذشت به او داده بود، با عده‌ای از خدمه خاصه به سواری کالسکه در جای ویسرای تشریف و رونق‌افزا گشت. و پس از وصول اجلال در قرب موضع گاردن پارتی^(۱)، که باغ و جای ویسرای در آنجا واقع‌اند، ویسرا و زوجه او با راجگان ایالات و ریاسات کشور هند وعده کثیری از منصب‌داران کشوری و لشکری، از راه احترام و پذیره

به قرب کالسکه والا حاضر آمده، نخست خود ویسرا بعد زوجه او با حضرت والا مصافحت محبت و مودت نموده و ویسرای یک یک از راجگان را معرفی کرده، حضرت والا با هر کدام به اندازه رتبه و مقامش دست مصافحت مودت داده، به زبان الفت پرسش حال فرمود. بعد با ویسرا و زوجه او به سیر باغ شده، پس از تفرج و تماشا برکرسی خاص برنشست و پس از صرف چای و ملاقات و مصاحبت دوستانه، که تا وقت نماز مغرب به پای رفت، حضرت والا به عزم ادای نماز برخاسته و با ویسرا و زوجه او مراسم موادعت به تقدیم رسانیده، نماز مغرب را در آنجا ادا نموده، به سواری کالسکه و هم‌عنانی سواران معینه مقرر، در خیمه خاص ورود و فرود گشت.

استرداد اموال مسروقه دزدان افریدی

و هم در روز پنج‌شنبه بیست و پنجم مذکور ماه ذیقعه، اموال مسروقه را که دزدان ذکاخیل افریدی و سنگوخیل شنوار با چند تن اسیر در موضع نختارناو، از بین پشاور و موضع تنی، چنانچه گذشت تاخته آورده بودند، مسترد کرده از جمله چهارنفر گادی‌ران را رخصت داده، پنجم و بیست رویه کابلی عوض استخلاص گرفته، هشت فرد گاو را که نیز در بدل این مبلغ قرار داده بودند که مسترد کنند، ندادند و در نختارناو نگاه داشتند، تا که پنجم و بیست رویه دیگر صاحبان گاوان داده، گاوهای خود را متصرف شدند.

و در روز جمعه بیست و ششم ذیقعه حضرت والا عزم تماشا و نظارت تاج محل که مدفن و مضجع شهاب‌الدین، شاه‌جهان مغول مرحوم و زوجه مغفوره اوست جزم کرده، به ساعت نه قبل از نصف روز، به سواری کالسکه در آنجا شده، آن بنای عالی را که از یادگارهای عجیبه آن پادشاه خلدآرامگاه؛ و از متصرف شدن دولت مخالف آیین‌محمدی، بسی آسف‌آور و حزن‌انگیز است، مشاهده نموده، پس از قرائت سوره فاتحه و اخلاص مراجعت فرمود و صرف نهار کرده به ساعت دو پس از نصف روز، تن به لباس نماز جمعه آراسته، در مسجد جامع، که احداث و تعمیر نظیر آن معبد رفیع، از قوت و اقتدار منیع سلاطین عصر کنونی بعید می‌نماید شده، و حشر و ازدحام تامی از خواص و عوام فرق مختلفه انام که در دوجانب راه

عبور حضرت والا به تماشا ایستاده، مراسم سلام و احترام آوردند و تا که ذات شاهانه داخل مسجد گشت، خلق انبوهی از اسلام که برای ادای نماز گردآمده و از کثرت در صحن و بامهای مسجد تا حد بازار جای گزیده بودند، تمام به پا ایستاده به شوق و شغف هر چه تمامتر سلام دادند و التماس قرائت خطبه و امامت از وجود مسعود والا کردند.

ادای نماز جمعه نمودن حضرت والا در آگره

و حضرت والا ملتمس ایشان را به اجابت مقرون فرموده پس از ادای صلوٰة سنت، بر منبر صعود داده، خطبه مختصره‌ای، به کمال فصاحت و بلاغت، مشتمل بر حمد و نعت الهی و حضرت رسالت‌پناهی و آل و اصحاب او و دعای بقا و استعلائی سلاطین مسلمین قرائت نموده، نام نامی خویشتن را نیز در جمع پادشاهان یاد کرد و به مصلائی [نماز] ایستاده، در نماز مقتدای انام شد و پس از ادای نماز و دعا در حق عموم اهل اسلام، به سواری کالسکه به منزل خاص بازگشت.

و چون حضرت والا را ویسرای دعوت محفل چیترا کرده بود، در شب شنبه بیست و هفتم ذیقعد، به ساعت هشت از اول شب، به لباس رسمی با منصب‌داران انگلیسیه، که به پای ادای احترام حاضر آمده بودند، بر کالسکه‌ها نشسته هم‌عنان سواران مقررۀ عقب و جلو کالسکه، رهنورد عمارت دعوتگاه شد و راجگان و رؤسای ریاسات هندوستان که به طفیل حضرت والا خواسته شده و حاضر آمده، به پای ادای احترام ایستاده بودند، مراسم تکریم و تعظیم به تقدیم رسانیدند. و حضرت والا بر زبر تختی که دارای سه مرتبه از سنگ مرمر ساخته و پرداخته و دو کرسی به راست و چپ، فراز آن نهاده بودند برشده بر کرسی دست راست جلوس فرموده، ویسرای بر کرسی دست چپ نشست و فارن سکرتر نشان مکلفی از طرف دولت برتانیه که اعلیحضرت شاهنشاه انگلستان فرستاده بود، و بر علاوه القاب سابقه که جی‌سی‌ایم‌بی بودند، در مکاتیب اسمی والا درج می‌کردند، سه کلمه دیگر چون جی‌سی‌بی منقّر کرده بودند، که مجموع کلمات سابقه و مجده حالیه، جی‌سی‌ایم بی‌جی‌سی‌بی بودند، حاضر آورده به دست ویسرا داد و او آن را به اعزاز و اکرام گرفته و از کرسی برخاسته خواست که بر سینه بی‌کینه والا بیاویزد، و حضرت والا

نیز به پاس احترام نشان و ویسرای از جای برخاسته، بعد ویسرای بر طرف راست سینه والا بیاویخت و او صاف آن را به لفظ انگلیسی که در اصطلاح خود «اسپیچ» می‌گویند بیان کرد. و حضرت والا در این محفل نیم ساعت درنگ فرموده بعد با ویسرا از کرسی برخاسته دوش به دوش هم با لارد کچنر کماندر جیف، در انگور باغی که نهار را در آن چیده بودند تشریف برده، در مجلس خاص صرف طعام نمود. بعد با هم مواعدت کرده در منزلگاه خاص مراجعت فرموده.

تماشای سپاه نظام نمودن حضرت والا

و ساعت هشت قبل از نصف روز شنبه بیست و هفتم ذی‌قعدة، به سواری کالسکه طریق تماشای سپاه نظام مقیم آگره با لباس رسمی برگرفته و ویسرای نیز حاضر گردیده از کالسکه فرود آمدند و با ویسرای دست محبت و مصافحت داده، بعد سوار اسپ شده و هر دو تن پهلوی هم اسپ رانده و لارد کچنر به فاصله دو ذرع از قفای حضرت والا به راه افتاده و دیگر تمامت منصب‌داران از عقب لارد کچنر، به طی طریق گراییده از جلو صفوف عبور کردند. و در جایی حضرت والا عنان از رفتن بازکشیده بایستاد، تا که تمامت افواج از حضور گذشته، جنرال کل را حضرت والا تحسین و آفرین بر انتظام نظام فرمود. و او از تحسین والا اظهار تشکر و امتنان کرده، بعد حضرت والا با ویسرا دست تودیع داده، روی مراجعت به فرودگاه خاص نهاد.

و از دیگر سوی در این روز، دزدان ذکاخیل افریدی و سنگوخیل شنوار، چهل و سه نفر اشتر را از سرای واقع موضع تنی، به سرقت برداشته در نختارناو آوردند و در پایان کار صاحبان آنها چهار هزار و پنجصد روپیه داده اشتران خود را پس بردند.

دعوت لارد کچنر، حضرت والا را به مهمانی

و از آن سوی، لارد کچنر سپهدار تمامت سپاه نظام هندوستان، حضرت والا را در شب یکشنبه بیست و هشتم ذی‌قعدة، در جای خود دعوت مهمانی کرده، حضرت والا به ساعت هشت قبل از نصف شب، با لباس رسمی و سواری کالسکه و

عده‌ای از خدمه خاصه، تشریف‌فرمای جای او شده. و لارد کچنر کماندرجیف، با تمامت منصب‌داران نظام، تا جلو کالسکه به پای پذیره و احترام پیش آمده، چون حضرت والا از کالسکه فرود گشت، همگان کلاه سلام و تعظیم از سر برداشته، مراسم پذیره و احترام به تقدیم رسانیدند. و لارد کچنر دست محبت و اتحاد و مصافحت به حضرت والا داده، با هم داخل سراپرده دعوت دوستانه شدند و به کرسی‌هایی که به کمال زیب و زین ترتیب داده در ردیف هم نهاده بود نشستند، و صحبت و ملاقات مودّتانه به پای رفته، پس از صرف طعام حضرت والا به مقام خاص خویش عودت نمود. و به ساعت ده قبل از نصف روز یکشنبه بیست‌وششم ماه ذیقعه، به سواری کالسکه، دوباره راه تماشای تاج‌محل و روضه رضوان آرامگاه شاه‌جهان برگرفته، از آنجا با لارد کچنر، کماندر جیف، در لعل قلعه آگره، که از ابنیه عالیّه محیرالعقول و بغایت صعب‌البناء است، تشریف برده پس از مشاهدت آن به فرودگاه خاص مراجعت نمود و شب را به راحت به سر برده، به ساعت نه قبل از نصف روز دوشنبه بیست‌ونهم ذیقعه، نخست به سواری موتر رهگرا و مرحله‌پیمای تماشای جنگ مصنوعی سپاه نظام حاضر آگره شده و تا جایی به سواری موتر طی مسافت فرموده، بعد به سواری اسپ نهضت‌فرما گردیده. در اینجا عکس تمثال مهرمثال حضرت والا و منصب‌دارانی را که شب در دعوت لارد کچنر و محضر مهمانی شامل بودند، با هیئت جنگ مصنوعی برداشتند. بعد حضرت والا به فروکش‌گاه خاص باز گردیده، پس از ادای نماز عصر رهگرای تماشای پولو (چوگان‌بازی) شده به ساعت هفت از اول شب سلخ ذیقعه در قلعه آگره به تماشای چراغان و آتش‌بازی تشریف برد و در سمن برج آن قلعه متین خداآفرین، که برای نشستن حضرت والا و ویسرای و لارد کچنر آراسته بودند، صعود داده.

دعوت سرجان هوت، حضرت والا را به مهمانی

پس از تماشای انواع آتش‌بازی در جای سرجان هوت لفتننت گورنر، فرمانفرمای ممالک متحدّه مغربی و شمالی هندوستان که به مهمانی دعوت کرده بود، تشریف‌فرما و رونق‌افزا گشت. و اسباب و ادواتی که جهت اعزاز و احترام ذات

شاهانه، مرتب ساخته و به آئین شاهانه پرداخته بود به مشاهدت افتاده، فرحت افزای طبیعت والا آمد. و پس از صرف طعام شام و صحبت مودت ارتسام، در مقام خویش مراجعت نمود. و به ساعت نه قبل از نصف روز سلخ ماه مذکور، از در غیر رسمی و وداع تشریف فرمای جای ویسرا شده و پانزده دقیقه به او صحبت تودیعانه کرده، به ساعت یک بعد از نصف روز به سواری موتر مرحله پیمای تماشای سکهن دره، که مدفن جلال الدین اکبر از شاهان مغولیه در آن خانه واقع و مسافت بیست و دو میل، از فرودگاه خاص دور بود گردیده، و مزار شیخ شاه سلیم چشتی علیه الرحمه را در سلیم گر، موسوم به فتحپور سکهری، زیارت و تماشای مسجد و عمارات متحده جلال الدین اکبر مذکور را کرده در فرودگاه شاهی معاودت فرمود. و در عصر این روز لارد کچنر، شرفیاب حضور والا شده و چند نفر از اردلیان حضور را نزد خود خواسته، التماس قواعد تفنگ به نواختن شیپور و ورزش و جمناستک از ایشان نمود. و پس از مشاهده مشق امور مذکور، تحسین سپاهیان افغانی و اظهار خوشی از تکمیل تعلیم ایشان کرده و صرف جای نموده رخصت مراجعت یافته بازگشت. و حضرت والا شب چهارشنبه غره ذیحجه را بر بستر راحت غنودن به سر برد.

وقایع ماه ذیحجه سنه هزار و سه صد و بیست و چهار

هجری

خرید بوت نمودن حضرت والا

در روز چهارشنبه غره ذیحجه حضرت والا که به عزم مراجعت، با ویسرا چنانچه گذشت وداع کرده جزم حرکت فرموده بود، خدمه حضور و عمله رکاب سعادت انتساب را امر کوچ نموده، پس از به راه افتادن ایشان از آگره جانب دهلی، ذات شاهانه شان رهگرای تماشای کارخانه کوپراین کمپانی واقع کانپور شده، پنج هزار زوج بوت، برای نظام بخرید و یک فرد از یک زوج را با خامه خاص نشان ملکیت

نهاد، تسلیم کمپانی مذکور و فرد دیگرش را دستخط نموده، به کارکنان حضور سپرد، که مطابق آن همه را پس از یک ماه ساخته و پرداخته، تفویض کارکنان این دولت نماید. و در روز دوشنبه ششم ذیحجه، میرزا غلامحیدرخان، مهتم پست‌خانه اسلامیّه واقع پشاور را طلب دهلی فرموده، پس از شرفیاب حضور شدن او، آن یک فرد نشان‌کرده را به او سپرد و امر کرد که کمپانی کوپراین پس از موعد یک ماه بوتها را تمام و انجام نموده به ذریعۀ تلگراف به او خبر خواهد داد و او با این فرد نشان شده حاضر کانپور گردیده، بوتها را با آن مقابله کرده، بعد از معادله با خود درپشاور حمل و نقل داده گسیل کابل کند.

صید کردن حضرت والا

و پس از سررشته این امر به ساعت ده از شب سه شنبه، در کرنال نزول اجلال فرموده با عده‌ای به سواری موتر، رهنورد شکار گردیده وارد صیدگاه که قرب بیست کروه از کرنال دور افتاده است شد و در قرب جنگل شکار، بر پیل‌هایی که جهت شکار احضار نموده بودند، به صید افکندن از قاز و مرغابی و طاووس پرداخته، شکار خوب و مرغوبی نمود و گویند شیری را که انگلیسان رام کرده داشتند، بی‌خبرانه در جنگل رها دادند که شجاعت حضرت والا را بیازمایند و حضرت والا هیچ نه‌راسید به کمال سکنه و وقار، آن شیر را در حالی که بر ذات شاهانه حمله کرد به ضرب گلولۀ تفنگ از پا درآورده انگلیسان را از شجاعت افغانیه در ورطۀ حیرت انداخت. و رستم‌علی‌خان و عمرخان و زورعلی‌خان نوابان کرنال که مراسم اعزاز و احترام مقدم شاهانه را از پذیره و فیر توپ تبریک و غیره سامان و اسباب مهمانی آماده کرده و به تقدیم رسانیدند، حضرت والا از ایشان خرسند گردید اظهار لطف نسبت به ایشان نمود و هنگام شکارگاه برگشته به سواری ریل مرحله‌پیمای اجمیر شد.

وارد اجمیر شدن حضرت والا

و به ساعت ده قبل از نصف روز چهارشنبه هشتم ذیحجه در اجمیر رونق‌افزای وصول گشت و به سواری کالسکه، در مزار فیض‌آثار حضرت خواجه معین‌الدین

چشتی شده و مراسم زیارت آن صوفی صافی عالی مقام و دعای خیر در حق عموم اهل اسلام به پای برده و راه مراجعت سپرده، در جایی که برای استراحت ذات والا قرار داده و آلات و ادوات شاهانه نهاده بودند فرود گشت، و پس از صرف ناهار و ادای نماز ظهر، به سواری موتر راه تماشای میوکالج، مدرسه علمیه پسران راجگان و نوابان و اعیان و بزرگان که تحصیل علوم می نمایند برگرفته، پس از حصول معلومات و نظریات برحالت معلمین و طلاب و قاعده و قانون تحصیل و درجات و مراتب تکمیل شاگردان مدرسه، عازم تماشای کارخانه جات شده و علم حاصل کرده، به سواری ریل، نهضت فرمای شهر دهلی شد.

ورود حضرت والا در دهلی

و پس از پرتو وصول افکندن در آنجا، به روز جمعه دهم ذیحجه، با خدمه و عمله رکاب، به سواری کالسکه به عزم ادای نماز عید، تشریف فرمای عیدگاه شده و از منزل خاص تا آنجا، مسافت سه میل طی طریق نموده، در دو طرف شارع مرور کالسکه، جمع کثیر و جم غفیری از نقیر و قطمیر فرق مختلفه مسلمان و هند و عیسوی و زردشتی و چینی و جاپانی و عیسوی و کلیمی، که برای دیدار جمال مہر مثال حضرت والا، به پا ایستاده بودند، مراسم سلام و احترام به تقدیم رسانیدند. و حضرت والا داخل مسجد شده، نماز عید را با گروه اسلام ادا و در حق عموم اسلام دعا کرده به منزلگاه خاص مراجعت فرمود. و به ساعت دو از این روز فیروز، با همان لباس نماز عید، برای ادای نماز، جمعه تشریف فرمای مسجد جامع دهلی شده و نماز را با ازدحام عام اهل اسلام که در اندرون و بیرون و بام مسجد رحل گسترده بودند، ادا نمود و در فروکش گاه خاص برگردید. عموم مردم از اهل اسلام و انگلیس و رایان و راجگان و علماء و فضلاء را بار عام تبریک عید داده و هر قوم دسته دسته و گروه گره را طلب حضور فرمود و با هر کدام، به روش سلاطین بزرگ اسلام، پرسش حال و پژوهش احوال نموده، مراسم تبریک عید سعید را از صرف حلویات و احترامات و غیره مرسومات به پای برد. و به ساعت چهار پس از نصف روز شنبه یازدهم ذیحجه، به سواری ریل از دهلی عازم کلکته شده، در روز دوشنبه سیزدهم ذیحجه وارد آنجا شد.

ورود حضرت والا در کلکته

و در حین ورود مسعود در آنجا، از فراز پاندازی که گسترده و اطراف راه عبور و محل نزول را آیین‌بندان کرده، طاقها افراخته و رواقها ساخته و پرداخته و افسران نظام با موزیکان و صفوف سپاه نظام، به پای تقدیم احترام و پذیره ایستاده و صف کشیده بودند، خرامان خرامان عبور کرده و در وقت فرود شدن از ریل، مراسم تبریک ورود و استقبال را از نواختن موزیکان و شلیک توپ و سلام به جای آوردند. و از ایستگاه ریل به سواری کالسکه در فرودگاه اردوی معلّی شده، در عمارت خاصی که به زیب و زینت هرچه تمامتر آراسته بودند، تشریف‌فرما گشت. و در اینجا نیز برطبق آگره و دهلی، تهیه اسباب و سامان درست شاهانه برای تمامت خدمهٔ رکاب، علی‌قدر مراتب کرده، و خیام مناسب حال هر فردی افراخته و میز و کرسی و کاغذ و قلم و مقراض و سگریّت نهاده و چیده بودند، هر یک به خیمهٔ مخصوصهٔ خویش شده، بر کرسی عزّت و راحت بیارامید. و روز[ی] چند در کلکته رحل درنگ به آهنگ گلگشت و مشاهدهٔ نظارت‌گاهای با نضاری و خضارت انداخته، ساختهٔ سیر و گردش و تماشا شد. بعد از آنجا به سواری ریل رهگرا و مرحله‌پیمای بندر معمورهٔ بمبئی گردیده، به ساعت سه پس از نصف روز سه شنبه، بیست‌وهشتم ذیحجه، در آنجا پرتو وصول افکند. و گورنر کشوری بمبئی که در رتبه و شأن، تالی ویسراست، با تمامت منصب‌داران لشکری و افتخاری و عموم سپاه نظام آن مقام و اعیان و اشراف، از رایان و راجگان و علماء و سادات و بازرگانان، که در ایستگاه ریل صفوف پذیره آراسته و به پای ادای احترام مقدم والا منتظر ورود سعادت و فرحت نمود ایستاده بودند، مراسم استقبال و تبریک وصول و فرود، از نواختن موزیکان و کشادن اتواب و سلام و اعزاز و اکرام به تقدیم رسانیدند. و حضرت والا در ایستگاه از ریل فرود آمده به سواری کالسکه رهنورد عمارت مخصوصه، که جهت راحت و رفاهت والا قرار داده و به کمال زیب و زینت آراسته و کرسی‌ها نهاده بودند، پرتو هبوط افکند. و اهالی سکنهٔ شهر و اطراف که از اکناف جمع آمده از هر ملّت و نحلتی که بودند و از درب عمارت تا ایستگاه ریل بر صف شده قیام داشتند، اظهار خرمی و انبساط کردند و تا که ذات

شاهانه داخل راحت گاه خاص شد، همگنان ترانه ساز زنده باد پادشاه اسلام و پاینده باد و درخشنده بی زوال باد دولت اسلامیه آمدند، و نواهای عشرت و مسرت کشیده، پس از دخول حضرت والا در عمارت خاص، راه مقام خویش پیش گرفتند.

وقایع سال هزار و سه صد و بیست و پنج هجری نبوی (ص)

اگر چه حسب قرار داد و پروگرام سیر و سیاحت و تفرج و شکار حضرت والا در امصار کشور تا غره محرم بود و بایست در روز پنجشنبه اول این ماه مطابق چهاردهم ماه فروری سنه ۱۹۰۶ عیسوی از بمبئی نهضت فرمای کابل می شد، اما آب و هوای جزیره بمبئی را حضرت والا در طبیعت شاهانه گوارا و فرحت افزا دیده، توقف و درنگ در بهاولپور را با آهنگ شکار کردن در آنجا نپسندید و روزها مکث آنجا را بر ایام توقف بمبئی افزوده، تا روز دوشنبه دوازدهم محرم، مطابق بیست و پنجم فروری، در آنجا رحل اقامت انداخت.

و از دیگر سوی، در خلال این حال، سعیداحمد بیگ جمشیدی، که از شرارت و مفسدی خویش چنانچه گذشت، با سعیدمحمد بیگ و عبدالرحمن خان نبیره خان آقا، از کابل گریخته و خون ناظر کریم از خدمه دولت را ریخته، پانهاده خاک مقبوضه دولت روس شده، در بیابان ضلالت و جهالت به افروختن آتش فتنه و سرقت و غارت پرداخته و گرفتار دست اولیای دولت آمده، در زندان هرات محبوس و مغلول و مقید گردیده بود، از زندان، اسپی برای گریختن آماده فرموده، در شب جمعه دوم محرم، بند از پای خود برداشته از محبس برآمد و راه فرار برگرفته، در چارسوق شهر با محمد موسی خان کمیدان پسر محمد اسمعیل خان کوتوال دوچار گردیده، با نوکر خود که اسپ او را از عقب می کشید گرفتار گشت

و فردای این شب، کوتوال هر دو تن را نزد محمدرسورخان، حکمران هرات حاضر نموده و او بند بر دست و پای ایشان انداخته محبوس سخت فرمود.
و از آن سوی حضرت والا، دوازده محرم مطابق بیست و پنجم فبروری، که حرکت موکب همایونی را از بمبئی جانب کابل، چنانچه آنفاً گذشت قرار داده بود، از آنجا حرکت فرموده، روز جمعه شانزدهم محرم مطابق اول ماه مارچ را موعد وصول در لاهور و روز دوشنبه نوزدهم محرم مطابق چهارم ماه مارچ سنه ۱۹۰۶ میلادی را دخول در خاک سرحد افغانستان قرار داد و از بمبئی وارد کلکته شد.

در کابل آمدن عیال سپهسالار فرامرزان

و مقارن این حال، در روز چهارشنبه چهاردهم محرم، محمدرسورخان حکمران هرات به فرمانی که از پیش چنانچه گذشت به نامش شرف اصدار یافته بود، اهل و عیال و منسوبان سپهسالار فرامرزان مرحوم [را] به حراست و پاسداری و بدرقگی شانزده تن سواره و شانزده تن پیاده نظام و یک نفر طبیب و یک نفر عطار و به قدر کار آمد سفر، از ادویه ضروری، گسیل کابل فرمود و محمدعمرخان را به تحویل داری مال و اسباب او و میرزا غلام رضا خان را به نویسندگی آن گماشت و از راه قندهار مرحله پیمای کابل کرد. و در کابل مال و متاع او ضبط دولت شده، از جمله زنان و کنیزانش، دختر ملا سنجر بارکزی، رخصت مراجعت در هرات یافته، دیگران پراکنده و با بیگانگان دمساز زناشویی گردیده، غلامانش که از مردم هزاره بودند در محکمه کوتوالی کابل مأمور خدمت شدند.

و مقارن این حال، حضرت والا از کلکته جانب پشاور رهگرا و مرحله پیمای گشته، در روز جمعه شانزدهم محرم، مطابق اول ماه مارچ، وارد لاهور گردید. و افسران لشکری و کشوری که با سپاه نظام در ایستگاه به پای پذیره ایستاده و رده کشیده بودند، مراسم استقبال و احترام ورود موکب همایونی را از نواختن موزیکان و کشاد دادن سی و یک ضرب توپ تبریک نزول، به تقدیم رسانیدند. و حضرت والا از ایستگاه به سواری کالسکه قطع مسافت فرموده، در اردوگاه معلی نزول اجلال نمود. و پس از صرف نهار به ساعت دو از روز مذکور، در مسجد جامع تشریف برده نماز جمعه و دعای خیر در حق عموم اسلام آورده، بعد به فرودگاه

خاص مراجعت کرد. و پس از درنگ دو سه روز در لاهور، به ساعت دوازده از شب دوشنبه، نوزدهم محرم، مطابق چهارم ماه مارچ، قرار مواضعه مذکوره، از لاهور به سواری ریل حرکت کرده به ساعت نه قبل از ظهر نصف روز این شب، وارد راولپندی شد. و در ایستگاه ریل واقع آنجا صرف چای و ناشتا نموده، در حین فرود شدن از ریل، افسران لشکری و کشوری و اعیان و اشراف شهر و اطراف که به پای پذیره ایستاده بودند، مراسم استقبال از نواختن موزیکان و شلیک توپ و غیره اعزاز و احترام به جای آوردند. و پس از صرف ناشتا و آشامیدن چای، رهگرای پشاور گردید. و از آنجا هم عنان فرحت و بشاشت حرکت کرده، در روز بیستم محرم وارد بندر دکه، از خاک مملکت با دیانت خویش گشت. و از بساؤل اردوی معلی را که به سالاری سردار عنایت الله خان فروکش کرده بودند، جانب جلال آباد امر کوچیدن نمود و در روز بیست و چهارم محرم، در جلال آباد نزول اجلال فرموده، تا نوروز درنگ نمود. و در این سفر مهمانی رسمی که اسباب و سامان راحت و رفاهت را دولت انگلیس به اجارده داده و بعضی از خدمه حضور که به دنائت طبیعت و عدم نجابت معروف و مشهور بودند، ادوات و اسباب زینت و کار آمد را از قبیل روجایی های کاج و چاقو و سگریت دان و مقراض و قطی صابون و غیره را از روی میزها سرقت نموده با خود سوغات نکوهیده نامی آوردند. چنانچه از این معامله وحشیانه در جراید و روزنامه ها بسی عبارات خجالت آیات درج و نشر و توضیح داده آمد و باعث انفعال عموم گردیده مرتکبین این کار ناهنجار هیچ در خاطر نیاوردند، و در روز دوشنبه بیست و ششم محرم، از ورود مسعود موکب والا در جلال آباد، به ذریعه اشتهار در تمامت مملکت و عموم بلدان و امصار آگهی داده شده ملت و رعیت خرسند و فرحت مند گشت.

وقایع ماه صفر سنه هزار و سه صد و بیست و پنج هجری

و از آن سوی، در خلال احوالی که به شرح رفت، دزدان قوم ذکاخیل افریدی و سنگوخیل شنواری که دو نفر از پیاده گان پلیس سرحدی دولت انگلیس را با چهار

نفر هندو چنانچه گذشت، با چند نفر اشتر و چند فرد گاو و چند راس الاغ و پنج میل تفنگ از موضع بده‌بیر و پیتی، به غارت و سرقت و اسارت آورده و از جمله هندوها دو نفر را در نختارناو و دیگران را در دیگر جا محبوس داشته، در عوض مبلغی به رسم مبادلت می‌خواستند، از جمله دو نفر پلیس را ملک قمری نام افریدی، دوصد روپیه از خود داده، پس از حبس دو ماه و چند روز، خلاص کرد. و از جمله هندوها یک نفر را پس از توقیف سه و نیم ماه پول گرفته رها دادند، و در روز پنجم ماه صفر او را به دست کسانش سپردند. و گنگارام نام را در نختارناو نگاه داشته ندادند. و دوتن دیگر را در دیگر جا مقید بداشتند. و سرتیب شیرمحمد خان با یک نفر حارس بندر دکه و عده‌ای از خاصه‌داران، در نیازیان شده و با دزدان در باب استخلاص اسرای هندوان و دواب منهوبه، مذاکره و سوال و جواب کرده، چون افریدیان از تبعه دولت انگلیس بودند، از گفتار او سر باززده واقعی ننهاندند. و سنگوخیلان که با آنان در سرقت متفق و از تبعه این دولت بودند، از سرقت و اسارت انکار آورده، او را بی مرام مراجعت دادند.

و مقارن این حال، در روز جمعه هفتم صفر سال قوی ثیل ترکی مجدد آمده، آفتاب جهان‌تاب از برج حوت در حمل، نقل و تحویل داد. و هم در این ایام، از وصول اشتهار ورود موکب مسعود والا در جلال‌آباد، به فراه، سردار محمدعظیم خان حاکم آنجا یک هزار و یکصد قران که پنجمصد و پنجاه روپیه کابلی در شمار بود، به نام نذرو خیرات صحّت و سلامت ذات شاهانه و مراجعتش از کشور هند، تحویل خزانه فراه کرده رسید آن را ارسال حضور نمود.

و در خلال احوال مسطور، سردار عبدالله‌خان تیموری، که از حضور سردار نصرالله‌خان نایب‌السّلطنه، به امر و اشاره حضرت والا، مأمور تفتیش و مقاتلات هزاره قوم مسکه و هیچه جاغوری و ناقلین افغان، که املاک و مساکن هزارگان را چنانچه گذشت، به تغلب تصاحب کرده بودند شده بود، تا روز یکشنبه نهم ماه صفر کار تحقیق و تفتیش خود را به دقت هرچه تمامتر به پای برده، صورت حال الزام و ملام افغانان را ارسال حضور نایب‌السّلطنه نمود. و او از تعصبی که در نهاد داشت، اغماض نموده بازپرس نفرمود. و املاک هزارگان تا کنون [که] ماه صفر سنه ۱۳۴۴ قمری هجری و زمان تسوید این وقایع است، هم‌چنان در تصرف

افغانان مانده هزارگان مایوسانه در مشهد مقدس و شالکوت بلوچستان و غیره ممالک خارجه رفته، دل از موطن و مسکن و مولد و مدفن آبایی خود برکنند.

جور و ستم سید حسن پسر سید علی نقی

و هم نایب السّلطنه مذکور، سیدعلی نقی پسر شاه علی اکبر مرحوم را، از تغییر غلام حیدرخان پسر محمدافضل خان مرحوم قوم قزلباش قرت را، که بر الزام افغانان مزبور امضا کرده بود، به حکومت هزاره جاغوری مأمور کرد. و آن سید جلیل القدر، اگر چه شیعه و پیرخانه هزاره بود، استحکام و دوام حکومت خود را در جور و ستم نسبت به هزاره دانسته، طریق عدم انصاف و اعتساف پیش گرفت. و از جمله سیدحسن خان پسرش یک نفر دختر شش ساله هزاره را به اکراه به کنیزی گرفته و او را ملک یمین پنداشته، بدون حصول رضای پدر و مادرش آن صغیره را اقضا نموده، از مباشرت و مخالطت بی رحمانه خویش هلاک ساخت. و هم چنین محمدالله خان پسر حبیب الله خان بن گلستان خان هزاره و سرور بی خدای قوم بارکزیایی و فضل پسر حقوی قصّاب و جان علی خان هزاره جیغتو، پهلونشینی حاکم غزنین اختیار کرده، در امور منهیه اقدام نموده، بسی ایذا و آزار به کبار و صغار رعیت همی رسانیدند.

ورود حضرت والا در کابل

از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، حضرت والا از جلال آباد عازم کابل شده، پس از نوروز فیروز رهگرا و مرحله پیما آمد، و سردار نصرالله خان در سه جا از خیابان مقابل ارگ شاهی تا قرب پل فرنگی واقع شرابخانه، طاق ظفر بر بسته، در روز ورود والا به کابل، مراسم سور و سرور، از شلیک توپ و پذیره عموم به پای رفت.

و هم شهزاده حیات الله خان، نایب الحکومه قطغن و بدخشان، مراسم جشن و چراغان و آیین بندان و کشاد دادن پنجاه و یک ضرب توپ تبریک ورود والا در جلال آباد، که از پیش گذشت، به تقدیم رسانیده و در روز شنبه دهم صفر از اجرای این جشن به حضور والا نگاشت.

و هم‌چنین حاجی محمدگل خان جنرال و سردار عبدالله خان حکمران ترکستان و محمدسرور خان حکمران هرات، و سردار محمدعثمان خان حاکم قندهار و حاکم غزنین، آیین‌بندان و جشن و چراغان و فیر پنجاه و یک ضرب توپ، در فیض‌آباد بدخشان و بلدان مذکوره به روی روز آوردند.

و مقارن این حال، محمدیوسف خان نایب ملاً محمدغوث خان، مأمور فروش پوست قره‌گلی، ظروف نقره صاحبزاده بهاء‌الدین را که به نام تحفه حضور والا ساخته و خودش از بخارا فرار اختیار کرده زوجه او، چنانچه گذشت، آنها را با حجج مبلغ از معاملات شوهر خود، به ملائی مذکور تفویض کرده در مزارشریف آورده، در روز شانزدهم صفر تسلیم سردار عبدالله خان حکمران ترکستان کرد.

عزل و نصب دو نفر حاکم از انهار بلخ

و هم در این ایام، سردار معزی‌الیه، محمداعظم خان حاکم نهر دولت‌آباد و پیرمحمدخان حاکم نهر فیض‌آباد از انهار بلخ را، که جور و ستم نسبت به رعایای محکومه خود جایز شمرده، طریق مصادرت سپرده بودند معزول، و پاینده محمد خان غلزاری را به حکومت نهر دولت‌آباد و میرزا عبدالخالق خان را به نهر فیض‌آباد مأمور فرموده. چون حکام بزرگ، بلا امر و اجازت حضرت والا، دستور عزل و نصب مامورین دولت را نداشتند، معروض داشته، شرحی از جور و اعتساف و عدم رحم و انصاف آن دوتن برنگاشت. و حضرت والا رقم فرمود که: «اگر واقعاً آن دوتن شایان عزل بوده و راه ستم پیموده‌اند، معروض دارد که دیگری مأمور حکومت از حضور شود.»

شرح حال آقارضا و ولی محمد پسر عظیم‌بیگ

و هم در این [ایام] آقا رضا نام پسر محمداسماعیل خان هزاره خلج، از نبایر خداپنده سلطان، که در عهد حضرت ضیاء‌الملّة والدین مرحوم، با غلامرضا بیگ برادر علاّتی و بزرگ خود که در وقت تمرّد و طغیان اشرار هزاره، خدمات شایسته به دولت کرده نیک‌نام و فرخنده فرجام گردیده بود، دعوی ارث در املاک پدری خود

دایر نموده، چون از سبب شرارت و بغاوت محمدعظیم بیگ خالوی خود که جنگها با دولت نموده و گرفتار آمده به یاسا رسیده و آقارضا طلب و مأمور قامت کابل شده و به حضور والا پس از ارتحال ضیاءالملّة والدّین مغفور، عرض و استدعای برحالی جیره معینۀ خود و اجازت رفتن در ملک کرده، از شرارت و مفسدتی که بازار و دیهات به حیلّت و دساستی که دانست و توانست، به قرض گرفته فرار مشهد مقدس شد. و از غلام رضاییگ برادر خود، به ذریعۀ مکتوب، عفو تقصیر خواست و او از حضور والا استدعای عفو و اجازت مراجعت او را نموده منظور گشت. و در کابل آمده تا عهد امیرامان الله خان غازی به همان جیره معینۀ سابقۀ زمان نظربندی خود، روز به سر برده بود، در آشکارآباد دایزنگی موطن و مسکن خالوی مذکور خود شده، خواهر ولی محمد پسر خالوی خود را که در مسلک خدمۀ حرم حضرت سراج الملّة والدّین منسلک بود، به زنی خواسته و با ولی محمد، همدست و همدستان شرارت شده، به امور خلاف قاعدۀ حکومت اقدام نمودند. و هم ولی محمد با خالۀ خود، به نام زیارت عتبات عالیات، در شالکوت نزد علی دوست کبتان شده، و خود را نزد او، بزرگ عموم مردم هزاره اظهار کرده، و مبلغی از نقد و جنس به فریه از او حاصل نموده پس آمد. و تاکنون روز شرارت در ملک به سر می برد.

و هم در این هنگام، سردار محمدامان خان حاکم پشت رود، شرحی از انهدام قلعه حکومتی آنجا معروض داشته، شش هزار روپیه صرف ترمیم و تعمیر خرابی های آن را برنگاشت. و حضرت والا منظور فرموده رقم نمود که: «همین مبلغ را صرف مرمت و تعمیر آن کند و پس از اتمام کار آن، مفتش و ممیز مأمور می شود، اگر کمتر از این مبلغ به صرف رسیده بود، یک روپیه را پنج روپیه از او گرفته خواهد شد.»

استعفای لعل گل خان از حکومت و تصمیم عزم سیاحت والا

و هم در این ایّام، از عریضۀ مورخه شانزدهم صفر حاجی لعل گل خان حاکم گردیز، که نیک محمدخان پسر سعادت توامان او در سلک غلام بچه گان خاص و به سرجماعۀ ایشان منخرط بود، و عاقبت الامر به منصب ایشک آقاسی حضور نایل

آمد، حالی رای والا شد که مشارالیه از ضعف قوای طبیعی و نقاهت پیری و رنجوری استعفا از حکومت و خدمت دولت کرده است. و حضرت والا در روز بیست و چهارم صفر، که سفر سیر و سیاحت تمامت اطراف افغانستان را عزم و مدنظر داشت و به تهیّه سامان این سفر سعادت اثر روز می گذاشت، برای او نگاشت که: «اکنون در گردیز به خانه خود بوده، پسر شما کار حکومت جاجی را بنماید و در وقتی که ذات شاهانه از سفر سیر اطراف افغانستان باز گردیده در کابل نزول افکن اجلال شود، شرفیاب حضور آید، که قرار به مدار معاش روز گار شما نهاده آید که موجب امیدواری دیگر خدمه کهن سال دولت شده خود را از خوان احسان محروم نپندارند و نا امید نیایند.»

و مقارن این حال، از عریضه و عهدنامه ضراعت مضمون و عفو تقصیر و استدعای اجازت مراجعت مقرون عبدالرحیم خان پسر بهاءالدین خان عبدالرحیم زایی، که در پشاور روز ذلّت و عسرت و غربت به سر می برد، حضرت والا او را مشمول عواطف خسروانه فرموده، در روز بیست و هشتم صفر اجازت آمدن در کابل داد.

عریضه و کتاب شاهنامه بهوپا نام زردشتی

و هم در این ایام وسای بهرام جی، بهوپو نام زردشتی، از محبوسان مقیمه بمبئی، عریضه نگار حضور والا شده برنگاشت که: «یک جلد کتاب شاهنامه قلمی و مذهب تصویردار، به قیمت یک لک روپیّه کله دار نزد اوست، اگر حضرت والا میل اشتراک آن را داشته باشد، البته گسیل پیشگاه حضور خواهد شد.» و چون نوشته که یک هزار سال از تحریر و استنساخ آن گذشته است، حضرت والا در روز بیست و هشتم صفر در پاسخ او رقم فرمود که: «حضرت سلطان محمود انارالله برهانه در سنه ۴۲۱ هجری پدرود زندگی کرده و کتاب شاهنامه را فردوسی در قرن چهارم از ظهور اسلام تصنیف کرده و در عهد او به رشته نظم درآورده که گویا قرار سنه هجریه که اکنون ۱۳۲۴ سال گذشته و اوایل سنه ۱۳۲۵ هجری می باشد آن کتاب قرب صد سال قبل از تصنیف خود، در حیّز تسطیر درآمده خواهد بود، و

این یکی از معجزات زردشت، به عقیده او در شمار خواهد آمد. باری سرکار ما آن کتاب را به کار ندارد و نمی‌خرد.»

وقایع ماه ربیع الاول سنه هزار و سه صد و بیست و پنج هجری

چون حضرت والا در سفر سیاحت کشور هند و دعوت مهمانی دولت فخمیه برتانیه، سی هزار ذرع انگلیسی جیم پخته رنگ بیست و هفت انج عرض، قرار ذرعی هفت آنه، به مبلغ سیزده هزار و یکصد و پنج روپیه کله‌دار، از مسترموسرملس کمپانی و پانزده هزار ذرع سرج سپید نخین بیست و شش انج عرض، قرار ذرعی هفت و نیم آنه، به هفت هزار و سی و یک روپیه و چهار آنه و یک هزار و هفتصد گز سرج پشمی پنجاه و چهار انج عرض، قرار ذرعی دو روپیه و چهار آنه، از داری‌وال به هشت هزار و سه صد و بیست و پنج روپیه خریده بود، مجموع بهای همه بیست و هشت هزار و چهارصد هشتاد یک روپیه کله‌دار و چهار آنه در شمار آمده و مقرر بود که این مبلغ را مقدم از تصرف مال بدهد؛ و در نزد میرزا غلام حیدرخان وجه نقد موجود نبود، در اوایل ربیع الاول، فارن سکرتر کشور هند را فرمان رفت که: «یک لک روپیه کله‌دار، از مبالغ عطیه مستمره دولت متبوعه خود، به میرزای مذکور بدهد، که بهای اجناس مذکوره را ادا نموده، بقیه آن را از دیگر اشیاء که دولت فرمایش کرده و بکند، خریده و داده ارسال کابل نماید.»

و مقارن این حال، در روز شنبه ششم ربیع الاول، به سردار عبدالله خان حکمران ترکستان که دو نفر از حکام انهار بلخ را بدون اجازت و امر حضور، چنانچه گذشت، معزول نموده بود، مجدداً رقم و تاکید فرمود که: «حکام و مامورین دولت را بلا اجازت حضور والا و نایب السلطنه، معزول نکرده خود را مسؤول نسازد و در زیر اعتراض و عتاب نیاورد، که به محاکمه کشیده خواهد شد. و اگر چنین نبوده و هر سری، سرداری و هر دری، درباری و هر خری سالاری باشد، پس ذات شاهانه و امنای مرکزی چه کنند و به کدام کار اقدام نمایند؟»

جشن ملتّی لقب سراج الملة والدّین

و روز یکشنبه هفتم ربیع الاول با اول ثور مطابق آمده، جشن ملتّی لقب سراج الملة والدّین از شیلان و صرف حلویات و چراغان و آیین‌بندان به پای رفت.

و هم در این ایام، حضرت والا تصمیم عزم بر انتصاب و افراختن اعلام دولتی کرده، برای ادارات دولتی و حکومتی، حتی رباطات طرق و شوارع که به امر والا ساخته و پرداخته شده بود، در روز پنج‌شنبه یازدهم ربیع الاول، امر ساختن بیرق دولتی از پارچه ابریشمین سیاه، با نشان محراب و منبر، که علامت دولت علیّه افغانستان است کرد. و هم از این به ذریعۀ اشتهار، در تمامت بلدان و امصار آگهی داده شد که: «در روز نصب نمودن و افراختن رایت دولتی به فراز طبل نوبتی و ادارات حکومتی، حلویات قرار اعیاد قسمت نمایند و شیلان کرده توپ تبریک آغاز این کار سعادت‌بار کشاد دهند و بیرقها را در طلوع آفتاب، پرچم‌کشا ساخته در غروب آفتاب شقۀ آنها را فرود آرند.»

و از دیگر سوی، در خلال واقعاتی که به شرح رفت، سردار عبدالله خان حکمران و عبدالغفار خان جنرال افواج نظام ترکستان، به فرمان حضرت والا که به نام ایشان اصدار یافته بود، مهندس و نقشه‌کش مأمور کرده، نقاط و مواضع اعلام فاصله و محافظ خانه‌های سرحدیه را معین کرده، قرار نقشه در مواقع خشت‌تپه واقع سرحد تاشقرغان که محلّ محافظ‌خانه است و از آنجا تا قلعه زال از توابع و سرحد قندز قطعن که قرب ده کروه مسافت است، در بین هر دو سرحد محافظ‌خانه جدید احداث نموده، از محافظ‌خانه واقع آبی‌کول سرحد و تعلق آقچه که از این محافظ‌خانه تا قره‌تپه بزرگ، مسافت شش کروهست و محافظ‌خانه نداشت، در قره‌تپه، امر محافظ‌خانه ساختن کرده، و نیز در موضع قره‌تپه کوچک، که محافظ‌خانه آلتی‌چناق از آنجا دور بود و حرسۀ سرحد مقیم این محافظ‌خانه از سرقت و غارت و ناامنی راه آگاه نمی‌شدند، امر تعمیر محافظ‌خانه نمودند. و هم‌چنین از برج فاصل واقع نقطه آق‌دنبک تا برج واقع موضع امام‌نظر، که مسافت چهار کروه فاصله است و محافظ‌خانه نبود، امر ساختن محافظ‌خانه نمودند. و در هر چهار موقع محافظ‌خانه‌های چارگانه جدید چاه‌آب امر حفر کردند. و از

اجراآت این کار معروض داشتند و نیز برنگاشتند که: «تمامت بروج فاصله سرحد خراب گردیده، بجز نصف برج فاصل واقع آبی کول دیگری آباد نیست. و از برج فاصل واقع سلطانرباط که در عرض راه کرکی و جانب شمال اندخود واقع است، تا برج فاصل واقع موضع طرق چی که اخیر علاقه اندخود و ابتدای خاک میمنه و جانب غرب اندخود اتفاق افتاده، و قرب چهل گروه مسافت است امکان احداث محافظ خانه و حفر چاه آب نیست.» و حدود مذکور را درج نقشه کرده، مصحوب چغل نام نقشه کش ارسال حضور نمودند. و حضرت والا که عزم سیر و سیاحت اطراف مملکت را جزم فرموده بود، در روز یکشنبه چهاردهم ربیع الاول به آن دوتن رقم فرمود که: «هر وقت موکب سعادت کوکب همایونی از راه سیاحت، پرتو افکن آن صفحه و سامان شد، سر رشته بروج فاصله و تعمیر آنها را در نقاط لازمه خواهد فرمود.» و این رقم را مصحوب چغل نام مذکور مرسل فرمود.

نصب بیرق دولتی در افغانستان

و مقارن این حال درروز هجدهم ربیع الاول، بیرق دولتی که حضرت والا چنانچه گذشت، امر ساختن نموده بود پرداخته گردیده، ذات شاهانه با نفس نفیس و عده ای از مصاحبین خاص و خدمه حضور، به فراز گنبد چارسوق، از مستحدثات حضرت ضیاء الملة والذین مرحوم، که طبل نوبتی نیز در آنجاست شده، به دست مبارک آن را نصب و فاتحه خیر نمود و حاضرین را از عطای حلویات متلذ و شیرین کام ساخته مجدداً اشتهار عام نگار و انتشار داد که: «رای والا اقتضا فرموده که افعال پسندیده و اعمال حسنه که خلاف شریعت و شعایر اسلام نباشد و موجب ترقی دولت و نیک نامی ملت آید، چنانچه در دیگر دول و ملل خودمختار اسلامیة نیز جاری و ساریست و به مضمون «خُذْ مَاصِفِی دَعْ مَاکِدِرِ» در دولت و مملکت ما نیز شایع و جاری گردد، و از جمله نصب بیرق دولتی است که نشان دولت و علامت خودمختاری ملت می باشد، و در بلدان و امصار ملل و دول خودمختار اسلامی و خیره منصوب و افراخته است. پس خیال سعادت اشمال والای [ما] اقتضا نمود که این بیرق در هر شهری از شهرهای مملکت دولت افغانستان افراخته گردد. چنانچه در دارالسلطنه نصب فرموده لازم شمردیم که در دیگر بلاد

نیز نصب و افراخته آید. و یک نفر نجار با یک نفر ~~مخاد~~ که در ساختن چوب و آهن بیرق ماهرند، با بعضی اسباب و آلات فرستادنش از کابل لازم می نمود، فرستاده شدند که می رسند و اگر دیگر آهنگر و درودگر به کار باشد با چوب شایسته که در خورد باشد، برای ایشان مهیا و آماده سازند، تا برطبق سر رشته و دستوری که دارند، بیرق را ساخته برافرازند و چادر بیرق که دارای نشان محراب و منبر و مخصوص دولت افغانستان باشد، از حضور فرستاده می شود و نقشه ای از کاغذ نیز نمونه محراب و منبر ساخته ارسال می گردد تا آن را در خزانه نگاهداشته، هر زمانی که چادر بیرق کهنه گردد و تبدیل آن لازم آید برطبق نمونه، چادر جدید ساخته افراخته شود. و جای نصب بیرق را بر موضعی از ادارات حکومتی که بلندتر و از ابنیه عمارات دولتی باشد قرار دهند، چون ارگ و چارسوق و غیره و روز افراختن آن بایست روزی باشد که چادر آن را به فراز چوب می آویزند، نه روزی که چوبش را نصب می کنند، زیرا چوب آن پیشتر منصوب می گردد و در روز بالا کشیدن چادر بیرق، باید نایب الحکومه و حاکم با قاضی و اهالی محکمه شرعیّه و منصبدار بزرگ نظام و سایر افسران لشکر و کشور و سپاه نظام، با لباس رسمی و علماء و سادات در پای بیرق حاضر بوده، نایب الحکومه و حاکم بیرق را برافرازند و در وقت افراختن نخست شکر مراحم خدا و دعای دوام دولت اسلام را نموده، بعد چادر را بالا کشند و پس از افراختن چادر افسران و ملازمان نظام، ادای سلام بیرق را به قانون نظام قرار سلامی که مخصوص ذات شاهانه است، به تقدیم رسانند و سی و یک ضرب توپ تبریک و سلام کشاد دهند و مقداری از حلویات که لازم آنجا باشد، قسمت کنند و جمعیت علماء و سادات و افسران نظامی و ملکی در آن روز در دربار حکومتی از طرف دولت صرف نهار و طعام نمایند و مبلغ سه صد روپیّه کابلی برای صرف حلویات و طعام روز مذکور معین و منظور دانند که از معاملات آنجا به خرج رسانند. و وقت افراختن و فرود آوردن، چادر بیرق را به فراز چوب، یومیّه در بام و شام، به وقت طلوع و غروب آفتاب و نواختن طبل نوبتی معین کنند، که در صبح افراخته و در شام فرود آرند. و باید روز نیک و ساعت سعدی را برای افراختن چادر برگزینند، چنانچه هر وقتی که چادر بیرق واصل گردد، نایب الحکومه و حاکم به استصواب قاضی و علماء روز

خجسته و ساعت فیروزی را اختیار کرده، در همان روز و ساعت چادر بیرق را بر افرازند و صرف طعام و حلویات را مخصوص همان روز ارتفاع چادر بیرق دولتی دانسته، دایمی نپندارند.» و مبلغ صرف طعام و حلویات هر بلد و محل حاکم نشین را درج اشتهار خود آن محل و موضع فرموده رقم نمود که غزنین سه صد روپیه، قلات دوصد روپیه، قندهار پنجصد روپیه، مقر دوصد روپیه، کدنی صد روپیه، جلال آباد سه صد و پنجاه روپیه، دکه صد روپیه، هرات پنجصد روپیه، مزارشریف پنجصد و دیگر بلاد و قصبات را از قطغن و بدخشان و غیره از دو الی پنجصد روپیه تعیین کرده، از این روز به بعد بیرق دولتی در افغانستان مرسوم و مروج گشت و هم بیرقی مخصوص ذات شاهانه قرار داده به فراز قبه دروازه ارگ شاهی آمد و قرار داده شد که در غیاب حضرت والا، چادر آن فرود آورده و در احضار همایونی افراخته گردد.

شرح حالت و جور و مصادرت حاکم قلات

و هم در خلال واقعات مسطوره، جلال الدین نامی از قوم توخی، با عده ای از ضعفای جور دیده و ستم کشیده که از مصادرت و نهب و غارت احمدجان خان، برادر سپهسالار غلام حیدرخان توخی حاکم خود که روی از دولت و سعادت بر تافتن و فرار اختیار کردن و در خاک مقبوضه دولت انگلیس رفتن برادر او و معفو آمدن و مراجعت کردن و در منزل شش گاو مردنش، در جلد سوم گذشت، و به سنت سنیه دولت که همواره معاندین مرتجع سلطنت را مأمور حکومت و دخیل کارهای دولت می فرمود، چنانچه او رابه حکومت قلات مأمور نموده و او نور جور و ستم نسبت به رعیت به سر برده بود، در کابل آمده به عرض باریافتگان حضور رسانیدند و احمدجان خان طلب کابل و رجوع گفتگو و فصل و قطع دعادی ایشان به محکمه اجلاس امور متفرقه، که سرکرده هیئت آن سردار محمدیوسف خان پسر امیرکبیر دوست محمدخان مرحوم بود شده، و مدتی مخاصمه و مذاکره جانبین طول کشیده، از لحاظ و اغماض اهالی، اجلاس دعوی ایشان فیصل پذیر نگشت تا که از عریضه جلال الدین مذکور، وکیل قوم توخی، محمداسحق خان تحصیل دار، در روز هجدهم مذکور ربیع الاول طلب کابل شد، زیرا که او تمامت مصادرات

احمدجان‌خان را به‌حواله و امر او از رعیت گرفته به احمدجان‌خان داده و می‌داد. و پس از وصول او در کابل انکار آورده، حقوق رعیت از چشم‌پوشی هیئت اجلاس به هدر رفت. و از جمله دوهزار روپیه که بر ذمت سردار فقیرمحمدخان حاکم سابق قلات از مال دولت باقی افتاده و احمدجان‌خان آن را از رعیت حصول و خود صرف کرده بود، به امر والا یکهزار و چهارصد روپیه تنزیل آن افزوده و مجموع سه هزار و چهارصد روپیه، بر احمدجان‌خان حواله شد و هفت هزار و پنجصد روپیه بهای بادام تجار قبیلۀ جان‌خیل که خان و فوفل و شاه‌زمان نامان نوکران احمدجان‌خان گرفته و به خود او داده بودند، و از جمله شش هزار روپیه حق رعیت و یکهزار و پنجصد روپیه حق دولت می‌شد، نیز حکم حواله و حصول و امر شد که: از رعیت را به رعیت و از دولت را به دولت برساند. و هم چهل و چهارهزار روپیه که احمدجان‌خان و محمداسحق‌خان تحصیلدار از خزانه دولت به نام خرید غلۀ انبار دولتی گرفته و احمدجان‌خان آن را متصرف شده، غله را رعیت داده بود، حواله و امر تحویل کردن به خزانه دولت شد، و رعایا محروم‌الحق گردیده، چیزی و پشیزی عاید و حاصل ایشان نگشت. و در پایان کار چنانچه بیاید، احمدجان‌خان از ادای حقوق مذکوره، عناد دولت در دل جای داده، به نام مشروطه داخل هیئت اجتماعیۀ اهل فتنه گشت که إن‌شاءالله در موقعش رقم خواهد شد.

مشمول عواطف خسروانه شدن رحمت‌الله هزاره

و هم در روز پنج‌شنبه هجدهم مذکور ماه ربیع‌الاول، فرمان مزرع و مرتع و تقاوی و جیره، قرار دیگر ناقلین به رحمت‌الله‌خان فیروزکوهی [که] از تبعۀ محمدرضاخان شجاع‌الملک هزاره و سرحددار دولت ایران بود و روی خدمت از دولت مذکوره برتافته: با پنج خانه در هرات آمده، عزم اقامت در ظل حمایت این دولت داشت، مرحمت و عنایت شده ارقام رفت که: «ایشان را بعید از سرحد به قرب شهر هرات منزل و مسکن و مزرع بدهند تا فتنه در سرحد به روی روز نیاورند و مرتکب امر خلافی نشوند.» و خود شجاع‌الملک با آنکه در نزد امنای دولت ایران رتبه و مقام و در امر سرحدداری اقدام داشت، بسی خسارت و زیان به دولت خود همی‌رسانید.

مرتکب امور خلاف حکومت و سیاست همی شد، و طریق غدر و خیانت همی پیمود.

و مقارن این حال جلد اول و دوم سراج التواریخ که پس از تسوید و تحریر، تقدیم حضور والا شده و به امر اقدس امضای صحت و سقمت واقعات مندرجه آن، محول به سعدالدین خان قاضی القضاة و میرعلی جان خان خطیب و میرزا محمد یعقوب خان خوشنویس و سید عظامحمدشاه خان خوشنویس و میرزا محمد امین خان منشی حضور و میرزا غلام قادر خان نویسنده مطبع دولتی و غیره شد، و از جمله میرزا محمد یعقوب خان و سعدالدین خان و میرزا محمد امین خان و میرزا غلام قادر خان و محرر اوراق یومیه حاضر گردیده، و هر دو جلد را تصحیح واقعات نموده، چون سعدالدین خان بعض واقعات را نسبت به پدر و جد خود داده، به خلاف تاریخ نویسی اغراض نفسی نمود، و حضرت والا آگاه گردیده، تنخواه او و نگارنده و میرزا محمد امین خان و میرزا محمد یعقوب خان و میرزا غلام قادر خان را معطل و عتاب نموده، امر تجدید تصحیح و تنقید فرموده کرة بعد اولی و مرة بعد آخری، حک و اصلاح شده بود، در روز بیست و سوم ماه ربیع الاول، در حینی که ذات شاهانه تشریف فرمای اماج توپ زدن در چمن خواجه رواش می شد، عبدالکریم خان پسر قاضی سعدالدین خان تقدیم حضور نموده و عدۀ ملاحظه و نوازش نگارنده پس از مراجعت ذات شاهانه از سفر سیاحت و سیر اطراف افغانستان داده آمد.

سفر و سیاحت حضرت والا در اطراف مملکت

و در روز چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الاول، اردوی کیهان پوی را با رایات عالیات از راه غزنین، جانب قلات و قندهار مرحله پیما و شقه کشا فرموده، خود به سواری اسب که هنوز راه ساخته و موتر (اوتوموبیل) در افغانستان به کار نیفتاده بود، نهضت فرمای منازل مقصود و رهگرای طی مراحل سفر مسعود عاقبت محمود شد. و در روز جمعه بیست و ششم ربیع الاول مطابق دهم ماه می سنه ۱۹۰۷ میلادی در خصوص سرقت و غارت دزدان ذکاخیل افریدی و سنگوخیل شنوار، از تبعۀ دولتین، که از پیش به شرح رفت و در خصوص استرداد اموال مسروقه و استطلاق

اسراء ملک خدابخش خان. قبل از سفر هند حضرت والا، در جلال آباد چنانچه گذشت، به عرض حضور رسانیده و حضرت والا امر بر تحقیق وقوع موضع نختارناو که اموال منهوبه و اسراء را در آنجا آورده بودند فرموده، چون بر عهده تعویق افتاده به انجام نرسید، ویسرای کشور هند به حضور والا نگار داده استدعای استرداد اموال مسروقه و اطلاق اسراء کرد. و به تکرار اظهاری که از پیش کرده بود پرداخته، واقعات دزدان مذکوره را سرپا رقم و درج نامه خود نمود که: «به تاریخ هجدهم ماه دسمبر گذشته مطابق غره شهر ذی قعدة سنه ۱۳۲۴ هجری، دوستدار امر نموده بود که از بابت دو چپاول سختی که جماعتی اشخاص از حدود افغانستان به خاک دولت برتانیه نموده اند، به پرنس اجنت کابل (سردار نصرالله خان نایب السلطنه) اطلاع و تعلیمات داده شود که مراتب را به استحضار آن مشفق مکرم برساند و مضمون مکتوبی که به پرنس اجنت کابل (سردار نصرالله خان) در این باب نوشته شده بود از این قرار بود که چون سرکار امیر صاحب عماقرب از دره خیبر عبور خواهند فرمود، حسب الفرمایش به شما اطلاع داده می شود که طایفه ذکاخیل افریدی، در عرض چند ماه گذشته باعث زحمت زیاد گردیده اند. و چندی قبل در بلوک پشاور، دو چپاول بسیار سخت نموده اند. یعنی به تاریخ پنجم ماه دسمبر سنه ۱۹۰۶ عیسوی مطابق هجدهم شوال سنه ۱۳۲۴ هجری یک دسته چهل نفر، که از قرار معلوم اغلب آنها ذکاخیل بوده اند، اما دوازده نفر از قوم سنگوخیل سکنة نختارناو واقع خاک افغانستان نیز همراه داشته اند، و بده بیر را که به فاصله هشت میل از پشاور واقع است، چپاول نموده اند و چهارنفر هندو و یک نفر مسلمان و چهارده نفر اشتر و دو راس یابوی تانکه و چند فرد گاو و چند راس الاغ را برداشته برده اند. و هم دو نفر سپاهی پلیس نظامی سرحدی را هم گرفته همراه خود بردند، که سپاهیان مذکور فعلاً در نختارناو حبس می باشند. و پس از آن به تاریخ پانزدهم ماه دسمبر سنه ۱۹۰۶ عیسوی مطابق بیست و هشتم شوال سنه ۱۳۲۴ هجری، جماعتی بر پیتی حمله نموده، قراولخانه آنجا را تاراج کرده، پنج میل تفنگ را برداشته با خود برده اند و به یک صاحب منصب انگلیسی که با یک دسته فوج، اتفاقاً در آن نواح موجود بود، تیر تفنگ خالی نمودند و نتیجه برمه، یعنی اقدامات اخذ انتقام نسبت به ذکاخیلانی که در حدود دولت برتانیه بودند

نموده شد، این گردید که طایفه ضیاءالدین حاضر شده استدعای استخلاص اشخاص طایفه خودشان را که گرفتار آمده بودند نمودند. و مشارالیهم اعتراف دارند که چپاوکننده‌ها را مهمان نموده بوده‌اند، و از قرار راپرت، اغلب ذکاخیلان در جلال‌آباد رفته‌اند، به این امید که سرکار امیر صاحب آنها را نگاهداری خواهند نمود. پس به این واسطه امکان ندارد که با آنها قراردادی شود، لهذا حسب‌الفرمایش به شما تعلیمات داده می‌شود که مراتب مندرجه فوق را به سرکار امیر صاحب اطلاع بدهید تا سرکار ایشان قبل از وقت مطلع باشند. در صورتی که مبدا این اشخاص بی‌شعور در وقت تشریف داشتن سرکار ایشان در نواح خیبر، اغتشاشی بنمایند. و نیز حسب‌الامر به شما دستورالعمل داده می‌شود که به سرکار امیر صاحب اطلاع بدهید که نایب‌السلطنه هند این امر را قرین اتحاد خواهند دانست و اگر چنانچه امیر صاحب امر و مقرر فرمایند که سپاهیان پلیس و سایرین را که چپاوکنندگان برده‌اند، با حیوانات مسروقه فوراً استرداد نمایند، عین محبت و وداد خواهد بود. و این که در تاریخ بیست و ششم ماه دسمبر سنه ۱۹۰۶ عیسوی مطابق نهم ماه ذیقعه سنه ۱۳۲۴ هجری، که آن مشفق مکرم مهربان محبت نموده، ملک خدابخش‌خان را اذن شرفیابی داده و مشارالیه تعلیمات دوستدار را آورده، راپرت نمود که آن مشفق مهربان به مشارالیه فرموده‌اند که اطلاع ندارم نختارناو در چه نقطه واقعست؟ و ساکنین آنجا کدام طایفه می‌باشند؟ و در باب واقعیاتی که اطلاع داده شده است، خبری به آن مشفق مکرم قبلاً نرسیده است، اما مقرر خواهند فرمود که تحقیقات مجدانه نموده شود و جواب این فقره را بعد از آن خواهند فرمود و حالا که چهار ماه منقضی گردیده و از آن مشفق مکرم، دیگر هیچ محاوره در این باب به دوستدار نرسیده است، دوستدار میل نداشت که در حین توقف آن مشفق مکرم در هندوستان در این باب به آن مشفق مکرم زحمت بدهد، اما اکنون که بحمدالله تعالی آن مشفق مکرم به خوشی و خرمی به دارالخلافه خود مراجعت فرموده‌اند، لابد توجه مخصوص آن مشفق مکرم را به این فقره معطوف می‌نماید، که بعد از چپاوهای مندرجه فوق، چپاوهای دیگر هم بعضی اشخاص در خاک دولت بهیة برتانیه نموده‌اند، و بعد از ارتکاب آن، در حدود افغانستان پناه‌گزین شده‌اند، که ذکر آن بعد از این می‌آید. اما دوستدار اول می‌خواهد در باب چپاو

بده‌بیر و بیّی بیشتر تفصیل بدهد، چون آن مشفق مکرم مهربان از محل وقوع
 نختارناو مطلع نمی‌باشند، دوستدار محض اطلاع آن مشفق مکرم می‌نگارد که جای
 مذکور نزد نیازیان است که در ننگهار، در ملک شنواری واقع است، و مال تاراج
 کرده و اشخاص گرفتار شده را بعد از چپاو بده‌بیر و بیّی در آنجا برده بودند، و از
 برای استخلاص محبوسین وجه استخلاص مطالبه می‌نمودند. و مقارن اواسط ماه
 فروری سنه ۱۹۰۷ عیسوی، دو نفر سپاهی پلیس نظامی سرحدی را بعد از آنکه
 متجاوز از دو ماه در خاک آن مشفق مکرم مهربان در حبس بودند، قمری نام ملک
 افریدی به میل خود دوصد روپیه وجه استخلاص به ملتان نام، سرکرده و سارق
 معروف ذکاخیل در نختارناو داده پس آورد و از چهار نفر هندو که در بده‌بیر
 گرفتار شده بودند، ظاهراً فقط دو نفر را در نختارناو برده بودند و از جمله یک نفر
 را بعد از حبس سه ماه و نیم، طایفه ذکاخیل به قریب بیستم ماه مارچ سنه ۱۹۰۷
 عیسوی مطابق پنجم صفر سنه ۱۳۲۵ هجری خلاص نمودند. از قرار اظهار این
 شخص کنگارام، رفیق او، هنوز در نختارناو حبس می‌باشد؛ و مرد پیر و ناخوش
 است و احتمال دارد که بمیرد. و نیز مشارالیه اظهار می‌دارد که در اوایل ایام توقیف
 او، یک سرتیپ افغان که شیراحمدخان نام دارد با یک نفر تھانه‌دار و مستحفظین
 خاصه‌دار به نیازیان آمده، در باب او از چپاوکنندگان بعضی سوالها نمود و با
 خودش هم حرف زد، اما هیچ اقدامی در باب کمک او ننمود و سپاهیان پلیس هم
 بیان او را عموماً تصدیق می‌نمایند، و نیز سپاهیان اظهار می‌دارند که اموالی که از
 خاک دولت بهیّه برتانیه به تاراج برده بودند، علانیه و آشکار در نختارناو فروخته
 می‌شود و شنواری و ننگهاری‌های آن حول و حوش در آنجا جمع گردیده، فروش
 را می‌بینند و اموال مسروقه را همواره رعایای افغانستان می‌خرند. مشارالیه هم نیز
 اظهار می‌دارند که از دو راس یابوهای تانکه که از بده‌بیر به سرقت برده بودند، یک
 رأس را صدباشی نختارناو و نیازیان خریده است و یک رأس دیگر را میان‌صاحب
 نختارناوی اتباع نموده است. و اشخاص مذکوره چند میل از تفنگهایی را که از
 قراولخانه بیّی به تاراج برده بودند، به چشم خودشان در نختارناو دیده‌اند، و
 دوستدار از تفصیل کامل تمام چپاوهای دیگر که دسته‌های ملتان ذکاخیل که در
 نختارناو پناه گزینند مرتکب شده‌اند به آن مشفق زحمت نمی‌دهد. و فقط دو فقره

دیگر را ذکر می‌نماید که در باب همه شهادت گواه بلاشتباه می‌باشد که اموال مسروقه را در حدود افغانستان برده بوده‌اند و یکی از آن دو به تاریخ یازدهم ماه جنوری سنه ۱۹۰۷ عیسوی مطابق بیست و پنجم ذیقعد سنه ۱۳۲۴ هجری، چهار نفر گاری‌چی و هشت فرد گاو را از مابین پشاور و تنی گرفته بودند و آدمها را مرخص کرده، گاوها را در نختارناو برده‌اند و ملکان آنجا بعد از آن پنجصد و بیست روپیه کابلی وجه استخلاص داده، گاوان مذکوره را پس گرفتند. دوم به تاریخ چهاردهم جنوری سنه ۱۹۰۷ عیسوی مطابق بیست و هفتم ذیقعد سنه مزبور هجری، چهل و سه نفر اشتر را از سرای تنی تاراج نموده و اغلب آنها را در نختارناو برده، بعد مالکان آنها چهارهزار و پنجصد روپیه کابلی وجه استخلاص داده، آنها را پس گرفتند. و دوستدار اکنون تفصیل مکفی داد تا آن مشفق مکرم مهربان یقین کنند که وضع حالات موجوده خیلی بعید از اطمینان است و دوستدار از شنیدن این فقره خوشنود گردیده است که آن مشفق مکرم مهربان، شخصاً به این افریدیهای چپاوکننده اظهار بی میلی نموده‌اند. آری لازمست که قدری بیشتر از این اقدام شود و دوستدار از آن مشفق مکرم مهربان خواهش می‌نماید که به طور درست در انسداد این وضع و حالات که تحمل آن بیشتر از این امکان ندارد، با دوستدار همراهی فرمایند و اتباع دولت بهیة برتانیه را تا چندین ماه در خاک مملکت خود آن مشفق مهربان توقیف نموده وجه استخلاص مطالبه نموده‌اند. و تا وقتی که این خیال باقی باشد که آن مشفق مکرم مهربان بگذارند که اشخاص هرزه، خاک افغانستان را به طریق محل بنیان افعال استعمال نمایند، امید بهتری داشتن بی‌ثمر می‌باشد. و دوستدار از مشفق مکرم مهربان خواهش می‌نماید که امر و مقرر فرمایند که آن هندوی بدبخت را که تقریباً از پنج ماه در افغانستان حبس می‌باشد، اگر زنده باشد، فوراً خلاص بکنند و اموالی را که دسته‌های نختارناو به تاراج برده‌اند و هنوز وجه استرداد گرفته مسترد ننموده‌اند با تفنگ‌هایی که از قراولخانه بیی برده‌اند، حکماً مسترد نمایند. و دوستدار امیدوار است که آن مشفق مکرم مهربان به خواهش دوستدار عمل خواهند کرد و طوری اقدام خواهند نمود که تا ممکن شود دسته‌های قاتلین و اشخاص هرزه را مثل آنهایی که مرتکب جرایم مذکوره گردیده‌اند بتوانند در خاک افغانستان در نزدیک سرحد بمانند و دوستدار

یقین دارد که امنیت سرحدی سریعاً بهتر خواهد شد و این امنیت حقیقی خواهد بود و بیشتر دوام خواهد داشت. از این که احتمال دارد از اقدامات در تنبیه امری که دولت علیه هندوستان مجبوراً برخلاف این طوایف نهب و غارت کننده بنماید بشود و از واسطه بودن طایفه مذکوره در عین سرحد دولت علیه هندوستان خیلی اکراه داشته و دارد که چنین اقدامات به عمل بیاورد. به این ملاحظه که مبدا اقدامات در امور مذکوره، باعث شیوع اغتشاش مبسوطی بشود که در غیاب آن مشفق مکرم مهربان از کابل و تشریف داشتنش در سفر سیر و سیاحت مملکت، اسباب زحمت زیاد گردد و دوستدار ممنون و مشعوف خواهد شد که آن مشفق مکرم مهربان جواب این مراسله، عاجلانه ارسال فرمایند و دوستدار کمال پاس و لحاظ را که نسبت به آن مهربان دارد ظاهر می سازد. او خود را دوست صادق آن مشفق می شمارد، فقط دهم ماه می سنه ۱۹۰۷ میلادی.

وقایع ماه ربیع الآخر سال هزار و سه صد و بیست و پنج هجری

ورود حضرت والا در قندهار

از این سوی، حضرت والا که راه قندهار چنانچه گذشت برگرفته بود، در روز هشتم ربیع الآخر به ساعت نه قبل از نصف روز در منزل باغ قندهار، که یکی از عمارات عالیه دولتی به فاصله دومیل بیرون از شهر قندهار واقع است، پرتو وصول افکننده نزول اجلال فرمود. و عموم اهالی شهر و اطراف قریه آن دیار از لشکری و کشوری، مراسم پذیره و احترام مقدم سعادت توام را به تقدیم رسانیده، مبلغی از نقد و جنس به نام نذر ورود موکب همایونی کشیدند. و مامورین دولت از نظامی و ملکی عریضه چهل هزار رویه یک ماه تنخواه خود را به اسم هدیه حضور تقدیم کردند. و حضرت والا این مبلغ را منظور فرموده، امر کرد که برای سپاه نظام قندهار و منصب داران ایشان لباس رسمی نظامی بسازند و هم مبلغ پیشکش مردم

کشوری را فرمود که صرف مرمت و تعمیر بروج و بارهٔ حصار شهر کنند. و نامهٔ مذکور ویرسا در روز چهارشنبه نهم ربیع الآخر، در قندهار نزد کارکنان حضور واصل گردیده، چون استدعای استعجال صدور جواب آن را نموده چنانچه بیاید، در روز شانزدهم این ماه پاسخ آن رقم و مرسول گشت.

و مقارن این حال شخصی از مردم قندهار، تاریخی را به نام هدیه تقدیم حضور والا نموده، حضرت والا به سردار نصرالله خان نایب السلطنه رقم فرمود که جلد اول و دوم سراج التواریخ را که اتمام پذیرفته و حین حرکت موکب همایونی تقدیم حضور شده بود، ده نفر نویسنده از دفاتر پادشاهی مأمور کرده به کمال زودی تحریر و نقل فرموده، ارسال حضور نماید. و او محرر اوراق را طلبید، امر به اتمام این کار کرد، و نگارنده که از یکسال تا این حال مشاھرۀ معینه اش چنانچه گذشت، معطل به تکمیل این کتاب گردیده بود، از عدم مشاھرۀ از کار سرباززد. و نایب السلطنه برحالتش ترحم نموده در سالی هزار روپیه تنخواه معین فرموده امر کرد که هفتصد روپیهٔ آن را فعلاً حواله گرفته اصل تنخواه معطل شده را که در سالی سه صد و بیست روپیه است، چون حضرت والا معطل فرموده است، پس از اتمام کتاب مذکور هر قدر که به شمار آید، از این تاریخ به بعد، یکجا حواله بگیرد و از این ترحم و نوازش او با ده تن از نویسندگان دفاتر شاهی به نقل و استنساخ هر دو جلد پرداخته، در عرصهٔ بیست روز تمام و به ذریعهٔ دو تن سواره نظام ارسال نموده، در هرات به حضور والا رسیده، و در سفر سیر و سیاحت هر دو جلد را سراپا، خود همایونی مطالعه کرده، پس از وصول در کابل، به محمودبیگ طرزی سپرده، امر حک و اصلاح واقعات و عبارات کرد، و نگارنده به همان حکم نایب السلطنه به تسوید و تحریر جلد سوم مواظب گشت و حضرت والا پس از نگارش فرمان نقل و استنساخ نمودن کتاب مذکور به نام سردار نصرالله خان، در روز شانزدهم ربیع الآخر که وعدهٔ ذکرش آنفاً داده آمد، پاسخ نامهٔ مطوله و مفصلهٔ مزبورهٔ ویرسای کشور هند را رقم و امضا و ارسال فرمود که:

پاسخ‌نامه مذکوره و یسرای

«در وقتی که ملک خدابخش اظهار هر دو حمله دزدان افریدی را در نزد نمود، روزهایی بود که دوستدار خود را از کارهای دولتی فارغ دانسته، در تدارک اسباب سفر هندوستان مواظب و مشتاق ملاقات دوستان آن سامان بود، و در آن صورت همان‌قدر جواب را نسبت به ملک مذکور کافی شمردم، زیرا که از طرف کارکنان دولت افغانستان که در آن موضع اقامت خدمت دارند، احوالی در آن باب نرسیده و به مطالعه نپیوسته بود. و آنگاه که مرحله‌پیمای هندوستان و رهگرای حصول ملاقات دوستان آمده تا که مراجعت نموده وارد کابل شدم، سه ماه و چندی به سر رفته منقضی گشت. و از پی آن به عزم سیر و سیاحت و حصول معلومات و نظریات اطراف افغانستان، نهضت‌فرمای قندهار گردیدم. پس چهار ماه و اندی که در این خصوص مذاکره و مکاتبه در میان نیامد، بواعش همین بود که رقم شد و اکنون به آن مهربان می‌نویسم که نختارناو موضعی از مواضع شنوار تعلق افغانستان و تخمیناً فاصله دو گروه از موقع بازار علاقه تیراه واقع است و در موضع بازار ظاهر است که قوم ذخه خیل افریدی که در شرارت و جهالت و بدی معروفند، ساکن و متوطنند و همیشه در تعدی و دست‌اندازی و سرقت و غارت مال و منال رعایای طرفین و تبعه دولتین، از عداوت و خصومتی که به واسطه قرب سرحد و همجواری با همدیگر دارند، نسبت به یکدیگر صرفه و دریغ و مضایقه نمی‌کنند و از سالهای دراز است که اعمال قبیحه و افعال رذیله خود را بردوش دیگری انداختن و غیری را متهم ساختن عادت گرفته‌اند، و در هر هفته نامی به اتهام نهاده، در هر ماه پیامی بر وفق مرام خویش به آن دوست داده و می‌دهند. چنانچه آن دوست از اظهار و گفتار ساقط از اعتبار آن با خامه اعتماد نوشته‌اند که چهل نفر از آن طایفه بوده و دوازده نفر از مردم سنگوخیل، سکنه نختارناو علاقه افغانستان را با خود همراه داشته‌اند. در این صورت می‌شود که در حق آن دوازده نفر، تهمت و افترا کرده باشند، زیرا در خصوص این امور مستلزمه شر و شور در آن هنگام از کرنیل ولی‌احمدخان مقیم شنوار استفسار شده و او تصریحاً این‌قدر معروض داشته و نگاشته بود که مردم ذخه‌خیل، خارج علاقه دولت افغانستان به حیل و فریت، چند نفر اشتر را در نختارناو نزد شخصی به عاریت گذاشته. چون من آگاه

شدم آن شخص را لساناً زجر و توبیخ و تنبیه و تهدید نموده، ضامن‌های سر از او گرفتم، که اگر در وقت حاجت به او احتیاج افتد، ضامنان حاضر نمایند. دیگر چیزی از کویف مندرجۀ مکتوب آن مهربان ننوشته بود. و نیز مشارالیه مأمور و مستعد است که لوازم غور و تحقیق را در باب اشتران مذکوره کرده، دوباره به این دوستدار معروض بدارد و اکنون مؤکداً به نام مأمورین این دولت که در آن سرحد اقامت خدمت و حراست دارند فرمان شد که مساعی جمیله در تحقیق و تفتیش بقیۀ امور مصدوره به‌کار برده، به زودی معروض دارند تا پس از حصول استحضار و آگاهی، آنچه لازم بازپرس باشد، بنابر و داد و اتحاد دولّین، از قوه به فعل آید. و آنچه را که لازم و قابل استحضار خاطر آن‌دولت گرامی بدانیم، به ذریعۀ محبّت‌نامه جداگانه آگاهی دهیم. آن مهربان خاطر دوستی مظاهر را آسوده دارند که این دوستدار هرگز روادار نبوده و میل ندارد که رعایا و تبعۀ طرفین را از اقدامات مخالفانه، تشویش و اضطرابی روی دهد که در بین ایشان منجر به گفتگوی شود.»

و هم نقل این مکتوب و نامه ویسرای را که از پیش رقم شد، با منشور جداگانه به کرنیل ولی احمدخان مقیم شنوار، ارسال فرمود و از اینجا سخن پیچ و تاب پیدا کرده، از امور مذکوره و از این‌که دولت روس و انگلیس مملکت ایران و افغانستان را به تازگی در بین خود تقسیم و تعیین حدود کرده، دولت انگلیس حضرت والا را تکلیف به امضای آن نمود. ملت شجیعۀ افغان مسموع گردیده منجر به التهاب نایره قتال شد و در بین طوایف و قبایل افغانان سرحد و دولت انگلیس که بعضی از رؤسای ایشان را از راه حیلّت در پشاور خواسته قید فرمود. چنانچه بیاید آتش حرب شعله ور گشت و در روز سه‌شنبه بیست‌ونهم ربیع‌الآخر، خیرالدین پسر فخرالدین معروف به ساسن قنّاد، که درعهد حضرت ضیاء‌الملّة ولّین مرحوم، پدر مذکورش منصب قنّادباشی و به مثابه حاکم مستقلی در کابل حکمفرما و فرمانروا بود و به منزله امیر روز می‌گذاشت و نسبت به ضعفای در انواع جور و ستم فروگذاشت نمی‌کرد و آخرالامر فوت شده، پسرش صغیر بماند و نزد محمدعظیم نام فوغل‌زایی خالوی خود، از بی‌اوضاعی و عدم معاش، قرار گرفته در قندهار روز به سر می‌برد. خالوی مذکورش عرض حال او را به حضور والا نموده، مشمول عواطف خسروانه گشت. چنانچه نظر به ملازمت پدرش در خدمت دولت، به

سالی ششصد روپیّه کابلی تنخواه برای او معین و مقرر گردیده، امر شد که: «به شرط حیات و وصل او به مرحله بیست سالگی این مشاھرہ را گرفته در مکتب تحصیل علوم نماید و پس از آنکه تکمیل یافته دانا شود، به اندازۀ لیاقت مأمور خدمتی گردد.»

وقایع ماه جمادی الاولای سال هزار و سه صد و بیست و پنج هجری

حضرت والا در روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی، پس از توقف بیست و هفت روز در قندهار آهنگ هرات فرموده، رایات عالیات را جانب فراه شقّه کشا نمود. و در ایام توقف قندهار، بسی نظم و نسق شایسته به روی کار نهاده، عموم مردم آن دیار را از الطاف شاهانه و اعطاف بیکرانه که مبذول حالشان آمد مرهون احسان و متشکر و قرین امتنان خویش ساخت. و هم غلام حیدرخان پسر سردار محمد عمر خان مرحوم را که از عریضه و استدعای خودش، اجازت آمدن در افغانستان به او داده شده و در قندهار آمده بود، شرفیاب حضور گردیده مورد مراجع ملوکانه گشت.

و در روز دهم جمادی الاولی از عرض راه فراه، سردار نصرالله خان نایب السلطنه را فرمان کرد و او را از قندهار امر روی به سوی کابل نهادن نموده رقم فرمود که: «مشارالیه در اول ماه میزان از قندهار، رهسپار دارالسلطنه گردیده چون وارد کابل شود، یک دربند سرای از خانه های ضبطی دولت، که به قدر گنجایش اهل و عیال او باشد، تسلیم او کند. بعد که موکب والا رونق افزای کابل آمد، قراری به مدار معاش روزگار او نهاده خواهد شد که قرین راحت و رفاهت آید.» بعد از صدور این منشور، ذات شاهانه مسرورانه، در روز نوزدهم جمادی الاولی در فراه نزول اجلال فرمود و سپاه نظام آن مقام و چخانسور، در روز بیستم ماه مذکور تنخواه یکماه خود را به نام نذرانۀ ورود موکب سعادت کوکب همایونی تقدیم کرده منظور

و امر شد که به مثابه افواج قندهار برای خود ایشان لباس رسمی نظامی از این وجه بسازند.

و در روز جمعه بیست و سوم جمادی الاولی، عظامحمدخان و دینمحمدخان نورزایی کدخدایان قریه چجه، از توابع فراه را، که در وقت ورود موکب والا در آن قریه نان و آب کشاورزانه و چند رأس گوسپند کبابی تقدیم کرده، شرفیاب حضور شدند، مشمول الطاف شاهانه گردیده، برای هر واحدی از هر دو تن، در سالی شصت روپیه نقد و یک خروار گندم به نام استمرار و دوام معین و عنایت فرمود و رقم نمود که: «مادام حیات ایشان، کارکنان فراه این مبلغ و مقدار را به هر دو تن بدهند.»

و هم در خلال احوال مسطور، در روز سیزدهم جمادی الاولی، از منزل کرشک، نصراللهخان را ارقام نمود و از عریضه و استدعای ملاّ اويسالدين خان قافله‌باشی آگهی داده، امر کرد که: «ده هزار روپیه برای اشتراي پوست خام گاومیش جهت کارخانه چرمگری دولت به او بدهد که خریده در کارخانه مذکوره برساند که کارش معطل نماند.»

شرح حال میران خان بلوچ

و هم در خلال واقعاتی که به شرح رفت، از عریضه مورخه پانزدهم رمضان سنه ۱۳۲۴ هجری میران خان پسر ولیمحمدخان قوم بلوچ و متوطن موضع بکتی، از توابع جیلّم آباد پنجاب، که از عرصه نه سال هجرت اختیار کرده، در ظل حمایت قرار گرفته و نگار داده بود، حالی رای والا شد که دختر نواب شهبازخان زوجه منکوحه مدخوله او نزد پدر خود است و می‌خواهد که نزد شوهر خود بیاید، پدرش او را با فرزندان و خدمه وی مانع آمده نمی‌گذارد که بیایند؛ و نیز سیاهه جزو مال و ملک و نفری متعلقه خود را نگار داده بود، که زوجه یک نفر، و محمدعمر نام پسر سیزده ساله یک نفر، دختران نه ساله و یازده ساله دو نفر، خدمه ذکور هشت نفر چون سوبا و ازوری و بسام و بدرو و کیامدان و باش و قاضی نامان و برادر کوچک قاضی و خدمه اثاث نیز هشت نفر هر یک داوولی و دولتی و سیول و جادی و رانی و خانی و قاتی و خواهر دولتی، و مایملک خود را در قید

سیاهه چنین آورده بود: املاک جوی گرماب که در بین شهر می‌رود و شبانه روز و پنجاه کیل بذرافشان زمین آن است و ثلث یک رشته از شهر جیل‌آباد که از نهر اتک کشیده شده و بندروزی که بذرافشان آن سی کیل است و یک قطعه واقع قرب آن یازده کاسه بذرافشان آن و قطعه دیگر کاسه بذرافشان و زمین سرکس که در بین عارض و جان‌محمد و نواب مشترک و شصت کاسه بذرافشان است و زمین‌تان که در بین او و جان‌محمد و لعل‌محمد مشترک و شصت کاسه بذرافشان و زمین پین نام واقع شیلۀ شاهی که در بین او و جان‌محمد و نواب مشترک و یکصد و بیست کاسه بذرافشان است و زمین مشهور به سنگ‌سله که یازده کاسه بذرافشان و دو قطعه زمین معروف به چمب، سیزده کاسه بذرافشان و دو قطعه دیگر پنج کاسه و هشت کاسه بذرافشانند و اراضی خشکابه که از رود آبیاری می‌شود و یکی شیلۀ مشهور به ترقی چهار بند و چهل کاسه بذرافشان، دیگر شیلۀ هود و نه بند خاص یکصد کاسه بذرافشان تنها مال اویند و ده بند به شراکت جان‌محمد و شصت کاسه بذرافشان و شیلۀ کاشی هجده بند که ثلث آن مال او و مجموع یکصد کاسه بذرافشان و شیلۀ سمري واقع در بین شیلۀ مذکوره که بیست کاسه بذرافشانست و چون در عریضه خود استدعای عیال و مال و ملک خود را کرده و تبعیت دولت افغانستان نام برده بود که بایست قرار قواعد بین‌الدول و حقوق بین‌الملل از دست اجنبی برآورده به او سپرده شود، حضرت والا به روز سوم جمادی‌الاولی در حین توقف قندهار، به محمد اسمعیل خان سفیر این دولت در هند، نگار داد که: «از عرض استدعای او به فارن سکرتر هند آگهی داده و حسب قاعده عدالتی دولت برتانیه که حق کسی را ضایع نمی‌کند و مراسم دوستی و اتحاد دولتین که در بین مرتبط است، شهبازخان را از عزمی که خارج از قاعده دولتی پیشنهاد کرده است بازدارد، و اهل و عیال و اولاد و منسوبان عارض را اجازت آمدن در این مملکت دوست و متحد و هم‌عهد دولت متبوعه خود بدهد، و املاک او را اگر کسی از مردم آنجا به میل خاطر و روی رغبت خریدار باشد، قرار رسم و رواج آن مرز و بوم، خریده‌بهای آن را تسلیم سفیر این دولت کند و او به حضور بنگارد که از خزانه این دولت به عارض داده شود، و اگر کسی به

اشترای آن مایل و راغب نباشد، سیاهه بهای خانه و ملک او را محقق و معلوم نموده معروض دارد، بعد آنچه خیر و صواب باشد امر و اجازت داده خواهد شد.» و در پایان کار، خریدار ملک او به روی کار آمده، مبلغ زیادی، عاید میران خان شد و موجب انتشار صیت عدالت دولت انگلیس گشت. و هم اصل عریضه او را ارسال فرمود که به فارن سکرتر بنماید تا نیک دانسته شود. و حضرت والا پس از نوازش عموم رعایا از فراه، مرحله پیمای هرات شده، روز چهارشنبه بیست و هشتم جمادی الاولی که از روز حرکت قندهار تا این روز بیست روز زحمت حرارت آفتاب و شدت حرارت هوا و کثرت خاک و غبار راه را کشیده بود، در چهار باغ هرات نزول اجلال فرموده، در این روز عموم مردم لشکری و کشوری از قوی و ضعیف و وضع و شریف، مراسم پذیره و احترام مقدم سعادت توام را به تقدیم رسانیده، رضایت خاطر مهرمظاهر را نسبت به خود حاصل نمودند.

وقایع ماه جمادی الاخرای سنه هزار و سه صد و بیست و پنج هجری

در روز یکشنبه سوم جمادی الاخری، جمال الدین خان پسر قجرخان بارکزی از متوطنین اسفزار را که از منزل درواچی تا هرات رایات عالیات را راه بلدی کرده مورد الطاف شاهانه شده بود، نوازش فرموده به خلعت گرانمایه و منصب ده سواری مفاخر و مباهی نمود. و در روز یکشنبه هفدهم جمادی الاخری در ماهی سه سیر و سه چارک به وزن کابل گندم و ده قران نقد از حضور والا برای ملا یارمحمد قصیرالقامت هروی جهت معاش مرحمت و معین گشت و او در پایان کار به کابل آمده، دختری از خاکرویان و کناسان را، که پدر و مادرش نزد او برای تعلیم قرآن و نماز و آداب مسلمانی و عقاید دینی گماشته بودند، در حالت صغارت هتک عصمت و رفع بکارت کرد و از شرارت و جهالتی که داشت در کوی و برزن و معبر با هر زن و مرد پیر و جوان و صغیر و کبیر که دوچار می شد، ناسزا و سقط

گفته تحقیر همی نمود و این نبود مگر از همان ماهی پنج روپیه نقد و سه سیر و سه چارک گندم که حضرت والا عطا کرد. او را که نجابت نداشت، رسوا و دیوانه ساخت. چنانچه از این جاست که شیخ سعدی علیه‌الرحمه می‌فرماید:

زمین شوره سنبل بر نیارد درو تخم امل ضایع مگردان
نکویی با بدان کردن چنانست که بد کردن به جای نیک مردان

و در روز سه‌شنبه نوزدهم جمادی‌الآخری از عریضه و استدعای عبدالله‌خان کارگزار این دولت در مشهد، از راه استعجال و سرعت طلب هرات شده، شرف بار و عزّ دیدار تعلیمات در پیشرفت مهمّات سیاسیات حاصل کرده، رخصت مراجعت یافت.

مورد الطاف شاهانه شدن پسر ابراهیم خان

و هم در این روز، خان‌جهان خان پسر سردار ابراهیم‌خان بلوچ سنجرانی، از تبعه دولت ایران و متوطن سیستان، که پدرش در عهد ضیاء‌الملّة والدّین مرحوم، چنانچه گذشت، روی از اطاعت آن دولت برتافته، در ظلّ حمایت این دولت جای راحت و پناهگاه رفاهت یافته و پس از چندی از دار فنا به دار بقا شتافته بود، مورد تفقّد و الطاف شاهانه‌شده، از عرض و التماس او، سردارمحمدعثمان‌خان، حکمران قندهار را نگار رفت که: «منصور خان و کریمداد نامان فرستادگان او را پس از وصول در قندهار، در خور شأن ایشان خرج داده، گسیل کابل نماید که قراری به مدار روزگار خان‌جهان نهاده آید. و هم هردو تن را از هرات تا قندهار دوصد روپیه زاد راه مرحمت و عطا فرمود.» و چون تمامت مزارع و اراضی واقع شیله قریه نادعلی، از توابع چخان‌سور را تا قلعه فتح و قلعه میرآباد، از مملکات خود گفته و ادّعای آباد و قابل زراعت نمودن اراضی موضع طرّوق را نیز کرده و درج عریضه خود نموده بود، که اگر این مستدعای او مسترد نگردیده عطا و مرحمت شود، یک خانه از قوم بلوچ در سیستان اقامت ننموده، همه در تحت حمایت دولت آمده، ربقه اطاعت به رقبه انقیاد نهند، حضرت والا به حکمران قندهار نگار داد که: «حقیقت خواهشات او را معلوم و محقّق داشته معروض دارد

که جواب او فرموده شود.» و در پایان کار از غرض جویی و تعصّب سردار محمدعثمان خان، که نخواست که او اراضی مذکوره، را آباد کرده و متصرف شود به نیل مرام نایل نگشت و پس به خاک ایران رفت.

شرح حال سید اسماعیل هروی

و در روز چهارشنبه بیستم جمادی الاخری، حاجی سید اسماعیل خان هروی، که قرب دوازده سال از موطن و مسکن اصلی خود فرار اختیار کرده و با اهل و عیال خود در مملکت دولت ترک عثمانیه، روز غربت و جلاوطنی به سر برده، خواهر زن حبیب الله بیگ، پسر گل محمد خان بن سردار غلام محمد خان طرزی مرحوم را به زنی خواسته، در این هنگام به موطن و مقام بازآمده بود، شرفیاب گردیده مشمول عواطف خسروانه گشت و اجازت مراجعت در افغانستان حاصل کرده فرمان پادشاهی مزین به امضای خط خاص جهت پاسپرد او مرحمت شده ارقام رفت که: «پس از وصول او با عیال خود در هرات قرار اظهار خودش که در سالی پنج هزار روپیه از دولت عثمانی تنخواه دارد، پنج هزار روپیه کابلی سالانه، برای او و عیالش، تنخواه معین و مقرر می شود.» و هم زاد و توشه راه او را از هرات، تا دمشق مبلغی نقد عطا شده، منشوری به نام دوست محمد خان توخی، نماینده تجارتی این دولت در کراچی، به او مفوض گشت که پس از ایصال او از دمشق در کراچی، سه هزار روپیه کلّه دار جهت مصارف راه او از آنجا تا هرات از دولت بدهد. و او قرار مسطور، در هرات آمده از آنجا به خواهرش زوجه خود که ملاقات خواهرش دامنگیر ضمیرش گشت در کابل آمده و زوجه اش با خواهر خود، که فیض ملاقات حضرت والا را در گاه و بیگاه حاصل داشت، به ملاقات شاهانه نایل و به مراد دل واصل آمد و از درک لذت ملاقات حضرت والا از رفتن با شوهر خود در هرات، سر باز زده. به اجبار از شوهر خود طلاق گرفته، اقامت کابل اختیار کرد. و رقمی که به او عطا و مرحمت شده بود پس گرفته و به آتش سوخته گشت، و بر ثبت آن که در کتب دفاتر پادشاهی ضبط بود، خط ابطال کشیده آمد؛ و خود او از درد آنکه زوجه اش را حضرت والا به اکراه و اجبار مطلقه فرمود،

برخلاف دولت و حکومت شده، در پایان کار با بقایای از اشرار تصمیم عزم بر قتل امیر امان‌الله‌خان غازی کرده، به یاسای کیفر کردار ناهنجار خویش رسید.

برحال شدن وظیفه ملا اختر دیوانه

و در روز شنبه سلخ جمادی‌الآخری، در سالی چهل رویه نقد و چهار خروار غله و ده رأس گوسپند و بیست بار چوب و یک ثوب چوخای شاهی و یک طاقه عمامه ململ و یک کله قند کلان، وظیفه مستمره ملا اختر نام معروف به لوانی (دیوانه) از قوم اسحق‌زایی، که از دولت مقرر داشت و خودش فوت شده بود، به نام محمداکبر و محمدانور پسرانش، برحال و ثبت دفتر جاوید گشت و رقم دائمی از حضور والا به هر دو برادر داده شد.

وقایع ماه رجب سنه هزار و سه‌صد و بیست و پنج هجری

خریدن پناباد از مشهد مقدس

در ایام توقف والا در هرات، عبدالله‌خان کارگزار ین دولت را در مشهد ارقام رفته، کاغذ نوت دوهزار رویه کله‌دار به ذریعه پُست نزد او فرستاده و امر شد که پناباد نیم قرانی از مسکوک رایج دولت ایران که ربع رویه کابلی در شمار است، برای عطا به فقراء و مساکین از مشهد فوراً خریده ارسال دارد. و او سه هزار و ششصد و پنجاه و شش پناباد را که در اصل نهصد و چهارده رویه کابلی به حساب می‌آید، به یک هزار و هشتصد و بیست و هشت قران بدون صرف خریده بخريد. و چون مبادله نقد به نقد بود و صرف گرفتن ربا می‌نمود، بازرگانان مشهد به سیاق کریمه «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا ان کنتم مؤمنین فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فلکم رؤوس أموالکم و لا تظلمون» چون کاغذ نوت را به رویه ایرانی مبادله کرده و رویه را به پناباد بدل نمود، صرف نگرفتند. و هم‌چنین ششصد و هشتاد و هشت دانه ربع قران را از دیگر

تاجر به یکصد و هفتاد و دو قران خرید، چهار هزار و پنجمصد قران که افزون در شمار آمد، معروض داشت که: «هزار کله‌دار کاغذ نوت را به پنج هزار و چهارصد و نود روپیه ایرانی فروخته، بعد به روپیه، پناباد گرفته، این مبلغ از پناباهای خرید شده افزون آمده، دیگر پناباد به دست نیامد.» و پنابادها و ربع پنابادها را با این عریضه مصحوب بهسود نام کوهستانی ملازم پُست‌خانه در هرات، به حضور والا فرستاد و در روز جمعه ششم رجب به حضور واصل گردیده، ارقام رفت که: «مبلغ باقی را فیروزه اعلیٰ خریده ارسال نماید.»

و پس از وصول آن، موکب سعادت‌کوکب والا، که در هرات بسی نوازش به مردم فرموده و نظم و نسق کافی نمود، در روز شنبه هفتم رجب از راه میمنه، نهضت‌فرما و مرحله‌پیمای بلخ گشت. و چون مرمت و تعمیر حصار قلات را در حین توقف قندهار به سردار محمدعثمان حکمران آن دیار فرموده بود، از عریضه و استدعای او، در روز چهارشنبه هفدهم رجب، مسجدی‌خان بیات، حاکم وردک را از عرض راه میمنه ارقام شد که ده نفر استادکار دیوار گلین که ماهر باشند از مردم وردک مأمور قلات کند و او از پرتو وصول افکندن این منشور، ده تن را مأمور کرده ایشان دیوار حصار آن حصن حصین را مرمت و آباد نمودند.

ورود حضرت والا در میمنه

و موکب همایونی سیرکنان و داددهان، به ساعت یازده قبل از نصف روز شنبه بیست‌ویکم رجب، وارد و رونق‌افزای میمنه شد، و عموم مردم لشکری و کشوری، مراسم پذیره و احترام و اکرام مقدم همایونی را به تقدیم رسانیده، چهار روز در آنجا توقف و درنگ فرمود و آهنگ نوازش و داد و دهش نموده، عموم را از تسلیات واقیه و بیانات کافیه دل‌به‌جای آورد و روز چهارشنبه بیست‌وپنجم رجب از آنجا عازم و رهسپار بلخ و مزار فیض‌آثار شده، به روز شنبه بیست‌وهشتم رجب، شهزاده حیات‌الله‌خان نایب‌الحکومه قطغن و بدخشان را با برگد محمدحسن‌خان از عرض راه آقچه و میمنه که راه عبور اردوی معلی را محمدنبی‌خان مالستانی سرپرست هزاره ناقلین و جاگزین ترکستان به اجاره گرفته و به دستیاری هزارگان نیک نیک ساخته و پرداخته بود، و حضرت والا مشاهده نموده فرمان کرد که: «راه

منازل نوبهار و قلعه شیر و خواواک را از سنگ و خس و خاک و خاشاک پاک کنند.» و هم سهراب خان حاکم پنجشیر را رقم فرمود که: «طریق منزل دشت ریوت را قبل از وصول موکب همایونی در آنجا از خاک و خاشاک پاک ساخته، بیوت و حجرات رباط واقع منزل مذکور را، چون تا وقت ورود در آنجا، هوا سرد و شب بغایت برد می شود، صاف نموده بیاراید.»

منازل بین آیبک و قطغن

و هم عبدالغیاث خان، خانه سامان باشی، معروف به خان جی را که مأمور آرایش و پیرایش منازل و در این وقت به مزارشریف بود، ارقام نمود که: «چون فعلاً در مزارشریف کاری ندارد، خود او با معماران و بنایانی که همراه دارد، از آنجا به راه آیبک طی مسافت نموده و از آیبک به منزل رباطک و از آنجا در غوری و از آنجا در بغلان و از آنجا در نهرین و از آنجا در یرم و از آنجا در منزل تل میر غازی شده و از آنجا به بعد، چهار منزل دیگر که در علاقه سردسیر واقع اند و تا وقت ورود موکب مسعود همایونی سرما شدید می گردد، باید منازل چارگانه نوبهار و قلعه شیر و خواواک و دشت ریوت آراسته و حجره های ایشان پیراسته گردد، که ذات شاهانه با عمله و خدمه خاص در منازل مذکوره شب به سر می برد و جایی را که برای حضور معین می کند، بهتر و پاک تر باشد و همه را با گل و لای و کاه اندوده روزنهای سقف ها را آینه نصب نماید و شش توپ صحن، با شش توپ چیت، از مزار با خود برداشته صرف چاندنی و کشیدن دیوار حجره مخصوص شاهانه کند.»

منازل کابل و ترکستان

و در روز یکشنبه بیست و نهم رجب، احمدقلی خان ملازم ستاره دولت (آینه خبر برق) و مأمور مساحت و پیمایش طرق مابین بلدان و امصار را نگار داد که: «با عمله و فعله زیر دست خود از مزارشریف برخاسته در منازل بیست و سه گانه گورمار و نوآباد و تاشقرغان و صیاد و حضرت سلطان و آیبک و رباطک و بازار جای غوری و بغلان و نهرین یا علی آباد و برم و تل میر غازی و نوبهار و قلعه شیر و قلعه نظامی خواواک و دشت ریوت و دوآب پچغور و رخه و گلپهار و چاریکار و

قرباغ و دگو و دارالسلطنه شده، پیمایش و مسافت و تعداد گروه نموده، در هر گروهی، وجم و نشان نصب کند و پس از وصول در منزل گلبهار چون راه دو رشته می‌شود یکی جدید که بالا و در دامن کوه کشیده شده و جانب چاریکار رفته است و دیگر قدیم که به زیر و فوق نهر غوربند رفته است، در راه جدید نصب علامه گروه نماید و نیز از کابل تا قلعه حسن و عبدالعزیز که خود او نصب و جمع کرده است و پل ساخته و پرداخته آمده است، حاجت مساحت ندارد. و نیز به مشارالیه رقم فرمود که: «اکنون چون از طرف ترکستان مساحت می‌کند احتمال که در مساحت و اذرع گروه، تفاوت و تخلفی به روی روز آید، و تعداد وجم و علایم که باید نصب شود، از حد قلعه ولی یا قلعه حسن و عبدالعزیز تا نشان دروازه بزرگ ارگ شاهی، بیست یا بیست گروه و علامت نصب می‌شود و بایست از علامه دروازه ارگ به بعد چنین نصب کند: قصر شهرآرا و قلعه نه‌برجه و ده‌کپک و کوتل خرس‌خانه، حال موسوم به خیرخانه، ولی دزد خانه، و تپه خورد نهال توت و درخت توت‌کهنه، واقع مقابل موضع کوشکین و قلعه مرادبیگ و قلعه صوفی‌حاجی‌بیگ و رباط سراجیه واقع دکو و سرای‌خواجه و قلعه فرهاد، واقع کلکان و قلعه ریگی و رباط سراجیه، واقع قرباغ و قلعه ناصرخان و رباط قدیم و تکیه چیکل و لمقانی و خواجه سه‌یاران و پل چاریکار و قلعه حسن و عبدالعزیز و قلعه ولی.» و پس از اصدار و ارقام احکام و مراتب مذکوره، که در حین ره‌نوردی و مرحله‌پیمایی به روی روز آمده، در محل اجرا افتاد و موکب همایونی سرگرم طی طریق همی بود.

وقایع ماه شعبان سنه هزار و سه‌صد و بیست و پنج هجری

در روز جمعه چهارم ماه شعبان، موکب همایونی در آقچه پرتو نزول افکنده و عموم اهالی شهر و اطراف را از فرمایشات تسلیت‌آیات مرحمت و شفقت‌سمات،

متشکر و ممنون ساخته و انتساق و انتظامی در امور مهمه رعیت و حکومت نهاده، در روز شنبه یازدهم شعبان از آنجا رو به مزارشریف آورده، روز سه‌شنبه چهاردهم شعبان، به زیارت مزار خیر و برکت آثار خواجه ابونصر پارسا تشریف‌فرما شد، و در سالی یکصد روپیه نقد و دو خروار به وزن کابل گندم به نام وظیفه مستمره، برای ایشان سعیدنظر خواجه از نابیر خواجه موصوف و یکصد روپیه نقد به دیگر ذراری صغیره و کبیره و ذکور و اناث از نژاد او از مبالغ پیشکش عطا کرده، وظیفه مذکوره را ثبت دفتر جاوید فرمود.

ورود موکب همایونی در مزار شریف

و در روز جمعه هفدهم شعبان، در مزارشریف پرتو افکن وصول گردیده، افسران لشکری و اعیان کشوری و علما و سادات و عموم وضع و شریف و قوی و ضعیف شهر و اطراف، که با سپاه نظام، صفوف پذیره آراسته به پای احترام مقدم همایونی ایستاده بودند، مراسم استقبال و تبریک ورود مسعود به تقدیم رسانیده، سی و یک ضرب توپ کشاد داده، لوازم سلام و تحیت و اکرام به پای بردند، و موکب مسعود، به ساعت ده قبل از نصف روز مذکور، در باغ شاهی نزول اجلال فرمود. و در روز بیستم شعبان به ذریعه فرمان از سردار نصرالله خان نایب‌السلطنه، ششصد و پنجاه و شش دست لباس رسمی نظامی از کابل برای چهارصد و شانزده نفر ملازمان سواره نظام خاصه رکاب شاهی اول و دوم و دویست نفر سوار نظام خود اسبه و چهل نفر ملازمان توپخانه، که لباس رسمی جینی ایشان که در کابل به وقت حرکت موکب همایونی عطا و مستعمل و کهنه شده بود، طلب فرمود.

باریدن برف بی‌هنگام در کابل

و هم در این وقت، به روز هفدهم میزان ماه شمسی، یک روز و یک شب، مسلسل در کابل و اطرافش برف باریده نیم ذرع برف بر زمین ریخت و اشجار زیاد از ثقلت برف که بر اغصان و اوراق آنها نشسته بود، از بن بیفتاد و خرابی زیاد به انگور و فالیز و سبز برگ رسیده، هوا سردی گرفت.

و در روز بیست و هشتم شعبان از عریضه و استدعای افواج نظام ترکستان که به مثابه سپاه مقیم هرات و قندهار، یک ماه تنخواه خود را به نام نذرانه صحت و سلامت ذات شاهانه و تبریک ورود وجود مسعود درج آن کرده بودند، منظور نظر عاطفت گستر گردیده، امر اقدس به نفاذ پوست که: «برای خود لشکر ظفریکر، لباس رسمی نظامی بسازند.» و در هنگام توقف در مزار شریف، امور مهمه لشکر و کشور را نظم و نسق نهاده، عموم رعایا از الطاف ملوکانه و نوازش بیکرانه، دل به جای آورده همه را ممنون و متشکر ساخت.

وقایع ماه رمضان سنه هزار و سه صد و بیست و پنج هجری

در روز شنبه یازدهم رمضان، سالی ششصد روپیه کابلی، برای خواجه محمداشاه مرغلانی که از جور و ستم کارکنان دولت روس، قرین حسرت و افسوس گردیده و هجرت اختیار نموده، در مزارشریف اقامت و قرار گزیده بود، با چهار خروار گندم به نام وظیفه مستمره دوامیه معین و عطا فرموده، در روز یکشنبه دوازدهم رمضان، از مزارشریف به عزم کابل، رایات عالیات را شقه کشا فرموده، از عرض و استدعای سردار عبدالله خان حکمران ترکستان، به نام هر یکی از عاشور و آتہ بیگ نامان اندخودی که در وقت سیر و گردش حکمران مذکور، در اطراف و سرحدات ترکستان افغانی، راه بلدی و خدمت نموده و پس از آن هر دو تن، مأمور قراولی دشت اندخود گردیده و خدمت شایسته به تقدیم رسانیده، بدون تنخواه مواظب خدمت دولت بودند، در سالی سه صد روپیه مشاھرہ و معاش معین و مقرر گشت. و هم سه نفر از کالسکه چیان دولتی که در مزارشریف مشغول خدمت حکومت بودند، مشمول عواطف خسروانه آمده، برای هر واحدی در سالی سه صد و شصت روپیه و برای هر یکی از دو تن زیر دست ایشان که مأمور کالسکه رانی بودند، در سالی یکصد و شصت روپیه تنخواه مرحمت و مقرر گشت.

مرمت و تعمیر مدارس تاشقرغان

و در حین پرتو نزول اجلال افکندن موکب همایونی در تاشقرغان، مدارس سه گانه آن بلده را که اساس نهاده و آباد کرده میروالی و اسمعیل بای و میرغلام بیگ و از مرور دهور، خراب و بیاب گردیده از رونق افتاده بودند، امر مرمت و تعمیر نمود و دوازده نفر مدرّس و یک نفر سرپرست و امین دخل و خرج تعیین فرمود و در روز شانزدهم رمضان، سه باب دکان واقع زیر تیم تاشقرغان را با یک پیک مزرعه از جوی قجر وقف مدارس مزبوره کرده قرار داد که صرف چراغ و نان و آب طلاب کنند.

مبالغ نذرانه مردم کشوری قندهار

و از آن سوی سردار محمدعثمان خان حکمران قندهار در روز نوزدهم رمضان معروض داشته برنگاشت که: «در وقت ورود موکب مسعود والا در قندهار، یک لک و سی و نه هزار و دو صد و هفتاد روپیه کابلی را که مأمورین دولت و قائدین رعیت به نام نذرانه تقدیم کرده و امر شده بود که شصت و هفت هزار و شصت و چهار هزار روپیه حاضر و موجود را خدمه همراکاب بردارند. چنانچه این مبلغ تسلیم محمولی خان، سرجماعه غلام بچه گان گردیده، از جمله بقیه آن یک هزار روپیه به فقرا و مساکین قوم اسحقزایی عطا شده و چهل و دو هزار و ششصد روپیه که پس از نهضت فرما گردیدن موکب همایونی جانب هرات و ترکستان واصل و عاید آمده است، مصحوب غلام حیدرخان برادر خود ارسال حضور و کابل نمودم و از جمله مبالغ نذرانه هشت هزار روپیه امر صرف مرمت و گلکاری مزار حضرت جی صادر گردیده، از عدم وصول حکم مکتوبی، کار آن معوق و معطل است و بیست و هفت هزار و هفتصد و نود روپیه دیگر در تحت تحصیل است و پس از حصول ترسیل می شود.» و آنگاه که این عریضه از مطالعه ساطعه حضرت والا شرف گزارش یافت ارقام رفت که: «قرار رسید غلام حیدر خان، خزانه دار حکمران قندهار و غیره در تحویلی خود مجرا و محسوب داند.» ولیکن از جمله این مبلغ هفتاد و چند هزار روپیه به دولت رسیده بقیه حیف تحویلداران

شد و ذات اقدس والا از تاشقرغان رهگرای طی مسافت شده در روز چهارشنبه بیست و دوم رمضان در آیینک شرف بخش و رونق افزای وصول آمد.

و در اینجا عریضه میرزا غلام حیدرخان مهتم پستخانه اسلامیة پشاور به مطالعه ساطعه حضرت والا رسیده چون از دست کوند ندادن صدی ده روپیه بهای جین و سرج، که از داری وار کمپانی اشتراء شده بود و چنانچه گذشت بهای آن بیست هزار و یکصد و پنجاه و شش روپیه در شمار آمده، دست کوند آن دوهزار و پانزده روپیه و هشت آنه و یک پیسه و یک پایی به حساب می آید نگاشته بود، در روز شنبه بیست و پنجم رمضان در پاسخ او ارقام رفت که: «جین و سرج و یکصد عراده قاطری را که از کانپور خریده شده اند، بدون صدی ده روپیه دست کوند گرفتن، گسیل کابل کند.» و پول دست کوند را چون مرسوم و مروج تجار هند است، خود میرزای مذکور گرفته، عزم تملک آن را داشت، این عریضه را نگاشته خجّت عدم مسئولیت خود را به دست آورد.

ترتیب و تنظیم اسباب روز ورود والا در کابل

و هم در این ایام، از عریضه سردار نصرالله خان که سر رشته منتظم و مرتب نمودن روز ورود موکب همایونی را در دارالسلطنه از حضور خواسته بود، حضرت والا در روز چهارشنبه بیست و نهم رمضان بدو ارقام فرمود و در باب بستن طاق نصرت و شلیک توپ و پذیره مقدم همایونی، هدایت و ارشاد نمود که: «روز ورود موکب سعادت کوکب همایونی در کابل هنوز معین نشده است، لیکن ذات شاهانه پس از وصول به قرب دارالسلطنه، یک شب در عمارت باغ بلند توقف کرده، فردای آن از راه قصر شهر آرا طی مسافت را از خیابان و سرک نمره هفت اختیار نموده، از جلو عمارت باغ چرمگر عبور و از مفصل چهار راه، جانب خیابان نمره شش مرور خواهد کرد و از خیابان دست چپ و سرک نمره سه، روی به سوی خیابان نمره اول نهاده و از سرک و خیابان بزرگ، اسپ حشمت و جلال رانده، داخل دروازه ارگ شاهی خواهد گشت. و از اعیان شهر و افسران لشکری و منصب داران افتخاری، پنج الی ششصد نفر جهت پذیره انتخاب کرده در هر جا که مطبوع و پسند خاطر خود نایب السلطنه باشد بر صف نموده امر ایستادن کند، که در وقت

ورود موکب همایونی در باغ بلند، با سردار مدافع، شهزاده محمدعمرخان و سردار صنایع شهزاده امین‌الله‌خان و عین‌الدوله شهزاده امان‌الله‌خان حاضر بار آمده، درک ملاقات و شرف دستبوس نمایند. و پس از سلام مراجعت به منزل و مقام کنند. و فردای آن که موکب همایونی وارد شهر می‌شود، اشخاص منتخبه مذکوره، هرکدام و مقام به پای سلام ایستاده، مراسم تعظیم و احترام مرسومه به جای آرند، دیگر تکلیف حاضر آمدن به محفل بار نکشند و ملاقات‌گاه آن سوی باغ بلند را که همه‌ساله، حضرت ضیاء‌الملّة والذّین مرحوم رونق‌افزا و بزم‌آرای محفل جشن متفقیّه ملیّه اسلامیّه می‌شد قرار داده، بارگاه شاهی را در آنجا آراسته و چهار پنج سایه‌بان افراخته و مرتّب و مزین ساخته بپیراید که حاضرین به شرف ملاقات حاضر آمده و نیم ساعت درنگ کرده رخصت شوند و طاقهای تبریک وصول و ورود را در هر موقعی که مناسب و سزاوار باشد بیاراید و برپا دارد.»

سر رشته هزاره ناقلین در ترکستان

و مقارن این حال محمدجعفرخان، برادر محمدنبی‌خان مالستانی سرپرست نقله هزاره در بلخ و توابع آن، که خود او قبل از ورود موکب والا در مزارشریف فوت شده بود، در منزل غوری واصل فرودگاه اردوی معلی شده به ذریعه میرزا عبداللطیف‌خان منشی حضور به عزّ عرض والا رسانید که محمدنبی‌خان برادر او یکهزار و پنجاه و هشت خانه از مردم هزاره را که املاک و موطن و مسکن ایشان در تصّرف افغان مهاجر و ناقل درآمده است، در مواضع سرپل و بوینه قره و سوزمه قلعه و بغایی بالاکنّت و کورک و قشلاق آق‌تاش جا و مأوی داده، خود محمدنبی‌خان از پرتو وصول افکندن موکب همایونی در مزار شریف، به سرپل فوت شده، مردم ناقل هزاره بی‌سرپرست مانده‌اند و حضرت والا محمدجعفرخان را از این عرضش مشمول مراجع ملوکانه فرموده، مأمور سرپرستی ناقلین هزاره نمود و هم سه هزار روپیه از عرض و استدعای سیدشاه تراب و سید نجم‌الدین نامان، کدخدایان ناقلین هزاره به نام تقاوی، جهت تأسیس آبادانی در موضع دری‌بند سرپل عطا و ارزانی داشته رقم کرد که: «در مواضع مذکوره که محمدنبی

خان مرحوم هزارگان را مسکن و مأوی داده است، دیگر کسی از هزاره جای ندهند و هر قدر خانوار که بیایند، در دیگر مواقع مزرع و مقام دهند.»

و در روز پنجشنبه سلخ رمضان، فرمان منصب سرپرستی ناقلین هزاره را به محمدجعفرخان عطا کرده نگار داد که: «ششصد و هشت خانوار که در مواضع سوزمه قلعه و بغایی بالاکنت و کورک و قشلاق آق تاش و شاه چنار و چهارباغ، از توابع سرپل، و چهارصد و پنجاه خانه و سه صد خانه دیگر که در خود سرپل و بوینه قره و یکصد و پنجاه خانه در پل یرق، به امر محمدنبی خان اقامت گزیده اند، جابه جا بوده دیگر ناقلین را در دیگر جا مسکن و مأوی دهند.» و هم در این روز از عریضه سپاه نظام قطغن و بدخشان که نصف تنخواه یک ماه خود را به نام شکرانه ورود مقدم فیض مرتسم والا درج آن کرده استدعای قبول آن را نموده بودند، منظور گردیده، امر شد که برای خود ایشان لباس رسمی نظام بسازند.

وقایع ماه شوال سنه هزار و سه صد و بیست و پنج هجری

روز جمعه غره شوال، ذات شاهانه مراسم عید سعید فطر را از ادای نماز و صرف طعام و حلویات و شلیک توپ مرسوم، در قطغن به پای برده، در روز سه شنبه پنجم شوال، علی احمدخان ایشک آقاسی ملکی را جهت تهیه و اجرای بعض امور ضروریه سفر و ترتیب منازل اردوی مملکت پوی، پیشتر امر رفتن و راه پیمودن کرده، قرار داد که پس از وصول در موضع اُمرز پنجشیر و حرکت از آنجا یک زنجیر پیل پالانی بدون حوزه در آنجا بدارد، که مبادا در وقت گذشتن از نهر به کار شود و تا کابل منازل را مرتب و منظم کند. و ذات شاهانه پس از ورود در پنجشیر، سعیدجان خان را از تغییر سهراب خان که تهیه سیورسات اردو را به وجه نیکو نکرده غفلت نموده بود، مأمور حکومت پنجشیر فرمود.

و در روز پنج‌شنبه چهاردهم شوال، به نواب مستطابه عصمت‌مآبه، علیاحضرت سراج‌الخواتین رقم فرمود که: «در روز ورود موکب مسعود همایونی به کابل، به جز والدات و زوجات و عمت شاهانه و بعضی را که خودش لازم بداند، دیگر احدی از زنان اهالی بار را دعوت نکند که از وفور زنان در حرمسرا مشغله و ولوله به روی کار نیاید.»

ورود موکب همایونی در کابل

و از پس این نگارش در روز یکشنبه هفدهم شوال، در بین ساعت ده و یازده، موکب سعادت‌کوکب همایونی، در باغ بلند پرتو وصول و شرف نزول افکند و اعیان بار قرار دستورالعمل مذکور که به نایب‌السلطنه نگار داده بود، مراسم پذیره و استقبال به جای آورده و از فیض دیدار شادخاطر گردیده در شهر بازگشتند. و روز هجدهم شوال با دبدبه و اجلال شاهانه، وارد ارگ شاهی آمده، کمر راحت و رفاهت رنج و زحمت سفر بکشد. و در عرض راه قصر شهرآرا و شهر، کرنیل عبدالقادرخان طرق را که خیابان را نیک چنانچه بایست مصفی نکرده بود، از ضرب تازیانه، زجر و توبیخ و تنبیه و تهدید فرمود.

و چون پس از سفر هند، که در تضاعیف واقعات سنه ۱۳۲۴ هجری رقم گشت، حضرت والا نظر به مأمورین متعدده چون ایشک‌آقاسی ملکی و نظامی و خارجه و حکومت کابل و نایب‌السلطنه و معین‌السلطنه و عین‌الدوله و مستوفی و امین‌العسس و امین‌الوجوهات و امین‌المعاون و امین‌المقابله و غیره که برای کار چنانچه گذشت آمده بودند، ترک امور حکومتی و بازپرس مظالم رعیتی و معاملات تجارتی و اقتصادی و سیاسی و مملکتی و ملتی کرده، کار پراکنده و متشر گشت و امور عیش و عشرت و تن‌آسانی و راحت و صیدافگنی و غیره و کوچا کوچ یومیه و اسفار وطنیه به ایشک‌آقاسی حضوری متعلق گشت و اداره تحریرات که عرایض و واردات و واقعات در آنجا واصل گردیده اجرای احکام می‌شد، در حالت بطالت و عطالت افتاد. و هم در نگارش این جلد از کتاب مستطاب سراج‌التواریخ نگارنده، پس از خدمت سی‌وشش سال که عمر گرانمایه به هیچ بفروخت و زمان شباب را به شیب رسانید، از ملازمت ملغی گردیده، به

قرارداد اجوره مأمور تسوید وقایع شد و کتب ثبت ادارات متعدده مذکوره از عدم پرداخت به دست نیامد وقایع جزئی و کلیه را وسعت فراهم آوردن و نگار دادن از حیث امکان بعید دیده، قلیلی که از ادارات سه گانه تحریرات حضور به دست آمد، پس از این رقم و ثبت خواهد کرد و عذر ترک ترتیب را که برخلاف آنچه تا اینجا ثبت شد از قارئین کرام خواهد خواست که از نگارش تمامت واقعاتم معذور پندارند و مورد ملامتم نسازند.

مواجب حسین قلی جراح نظام

الغرض در روز بیست و هشتم شوال از عریضه حسین قلی نام جراح، که در ماهی پانزده رویه تنخواه داشت و در خدمت مرضای سپاه نظام، روز صعوبت و ضیق معیشت می گذاشت، سردار نصرالله خان، نایب السلطنه را ارقام رفت که: «امتحان و تصدیق دانش او را از داکتران ماهره حاصل کرده معروض دارد.» چنانچه او درجه و لیاقت مشاهره و معاش او را در ماهی سی رویه حاصل کرده تقدیم حضور والا نموده در ماهی پنج رویه بر تنخواه افزود شده، ماهانه بیست رویه معین گشت. و باز او بی صبری کرده عرض نمود و عرضش پذیرفته نیامد و رفته رفته در اواخر به تنخواه سالی هزار و هفتصد رویه نایل و واصل گشت. و این را از آن درج تاریخ کرد که مأمور خدمت عهد سعادت مهد امیر امان الله خان غازی، متشکر و ممنون الطاف شاهانه او باشند که ادنی مأموری از هشتصد الی هزار رویه کمتر تنخواه نمی برند و اکثر از سه هزار و چهار هزار الی هفت و هشت هزار رویه در سال فروتر نمی گیرند.

وقایع ماه ذیقعدہ سنہ ہزار و سہ صد و بیست و پنج

ہجری

چون در سفر عشرت اثر ہند، حضرت والا ماشین نساجی اقمشہ پشمینہ را از مستر ای مک رابرٹ، سرکردہ ولن ملس کمپانی مقیم کانپور، اشترا فرمودہ و تا این وقت در کابل نرسیدہ بود و حضرت والا [را] اشتیاق تام در تأسیس و اجرای کار نساجی پشمینہ در افغانستان بود و عزم جزم داشت کہ این امر را جاری ساختہ دولت و ملّت افغان را از احتیاج ملبوس برہاند و حراست ثروت و اقتصاد مملکت را بہ روی روز آورده، پول نقد افغانستان در ممالک خارجہ نرود، پس در روز پنج شنبہ بیستم ماہ ذیقعدہ فرمانی بہ امضای خامہ خاص بہ نام مستر مذکور مسطور فرمود کہ: «ہر قطعہ از ماشین پشمینہ بافی را کہ خریدہ و بہای آن دادہ شدہ است، اگر چنانچہ حمل و نقلش بہ ذریعہ اشتر بشود کہ ہراندہای از بار اشتر سہ اندروت بہ وزن آید کہ یک بار شش اندروت باشد، در پشاور بہ میرزا غلام حیدر خان برساند کہ او جانب کابل حمل و نقل دہد و قطعات بزرگ و ثقیل آن را کہ اشتر نتواند بردارد، از راہ قندہار تا چمن، بہ ذریعہ ریل گسیل نماید تا از آنجا بہ وسیلہ عرادہ گاوی یا اسپی، در کابل آورده و با ہم وصل گردیدہ بہ کار انداختہ شود.»

وقایع ماہ ذیحجّہ سنہ ہزار و سہ صد بیست و پنج ہجری

استحکامات نقاط مستعدہ سرحد جنوبی

از دیگر سوی، در خلال احوالی کہ بہ شرح رفت، علی محمدخان حاکم ارگون کہ از کابل راہ آنجا برگرفته و شش روز در خوست برای امری درنگ کردہ بود، بہ امر و فرمان سردار نصر اللہ خان نایب السّلطنہ، راہ تسلیت و دلجویی رعیت و مشاہدت محافظ خانہای نقاط سرحد، کہ بہ او ارشاد و ہدایت کردہ بود و اندرز

و نصیحت قوم منگل و جدران، که بعضی از ایشان وضع مخالفانه اختیار کرده، جاده پیمای ضلالت و غوایت شده بودند برگرفته، با غلام جیلانی خان برگد و ملا عبدالکریم خان قاضی، ابتدای گردش و سیر خود را از راه منگل قرار داده و صد تن پیاده نظام در مقام میدان خوله منگل اقامت حراست فرموده، اعداد سکنه قریه دم را، که از جور و ستم سعادت خان علاقه دار و به کوهسار فرار نهاده پراکنده و منتشر شده بودند، در منزل و مسکن ایشان عودت داد. و حرسه محافظ خانه واقع بندر میرزکه را تبدیل کرده داخل علاقه جدران شد و یکصد تن از فوج پیاده نظام در قریه روزی، و یکصد تن در موضع المره مأمور اقامت نموده، عده ای را در محافظ خانه موقع اسپر و صد تن در محافظ خانه واقع زیروک جای حراست داد؛ و صد تن را که در موضع کیان اقامت داشتند، از راه تبدیل در محافظ خانه واقع اسپین گوند و سورکوخ، به حراست گماشت و در روز دوشنبه غره ذیحجه از این ترتیبات و تنظیمات و استحکامات نمودن خود که به روی کار آورد معروض داشته، رضایت خاطر شفقت مظاهر والا را نسبت به خود حاصل کرد.

و درروز جمعه پنجم ذیحجه جنرال عبدالاحدخان مقیم هرات، به مرض سکنه و فجاً وداع زندگی کرد.

و در روز چهارشنبه دهم ذیحجه، مراسم عید سعید اضحی از ادای نماز و شلیک توپ، تبریک و صرف شیلان و حلویات به پای رفته، عموم اعیان و اشراف لشکری و کشوری و علماء و سادات متلذ و شیرین کام شدند.

تعیین جاسوس در پشاور و پنجاب و سند

و مقارن این حال، میرزا غلام حیدرخان، مهتم پست خانه اسلامیة در پشاور، که در سنه ۱۳۲۳ هجری طلب کابل شده و حضرت والا به او فرموده بود که: «چهار نفر را قرار هر واحدی در ماهی بیست رویه کله دار مشاهره جهت جاسوسی و وقایع خفیه نویسی و حصول معلومات و نظریات صحیحه موقعه، مأمور نماید.» جلال الدین نام فوفل زایی را مأمور کار مذکور کرده و او در سنه ۱۳۲۴ هجری از عریضه و استدعای خود طلب کابل شده در عوض آن سید جمیل پسر سعدالدین نامی را با سه تن دیگر مأمور کرده، او نام خود را به روی لفافه نوشتن، به نام میرزا

افضل احمد تغییر داده به کار پرداخت. و میرزا غلام حیدرخان از مأموریت و تغییر اسم او و دیگران معروض داشته منظور افتاده، در روز دوشنبه پانزدهم ذیحجه، مرقوم رفت که: «علم‌آوری و مقرری خود او و رقعہ‌ای که در باب مخبرین و جاسوسان خفیه به هر که بدهد و مأمور کار کند منظور هست، مگر از جاسوسان سابقه نباشند، که کس ایشان را بشناسد و ابراز راز به روی روز آید.»

و از دیگر سوی خلال احوالی که رقم شده آمد، از حبس و قید نمودن کارکنان دولت انگلیس ماچک نام گداخیل و بعضی از اعیان ذکا یا ذخه‌خیل افریدی و غیره افغانان سکنهٔ جبال سرحد مشرقی و جنوبی را، از سبب سرقت و غارت دزدان ذکاخیل افریدی و سنگوخیل شنواری، که از پیش رقم شد و مکاتبهٔ دولتی در میان آمده، دفع شرارت و اجرای امنیت به روی کار نیامد و از جهت تقسیم مملکت ایران و افغانستان، در بین دولت روس و انگلیس، طوایف افریدی و مهمند و اروکزیایی و قبایل سکنهٔ تیراه و غیره به تحریک و تحریض سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه، محبوسین را بهانهٔ ساخته به قتل و جدال دولت انگلیس پرداختند و لوای بلوا اعتلا داده، دهل حرب نواختند و کارکنان دولت انگلیس، ساختهٔ جنگ گردیده، آهنگ سوق دادن جیش از راه کوهات و باره و خیبر، جانب کوهستان سرحد کردند و مردم افریدی از این عزم دولت انگلیس آگاه گشته، عده‌ای از بزرگان ایشان به مضمون‌الحرب خدعه به روز سه‌شنبه هشتم محرم در پشاور شدند.

وقایع محرم سنهٔ هزار و سه‌صد و بیست و شش هجری

چون بزرگان قوم افریدی به عزم فریب دادن و از لشکر کشیدن بازداشتن دولت انگلیس، در روز هشتم محرم در پشاور، نزد کماندر جیف وارد شدند، با او سخن رانده قرار دادند که عرصهٔ یک ماه افواج مأمورهٔ تنبیه و تهدید و سرزنش مردم سکنهٔ جبال سرحد، متعلق دولت متبوعهٔ خود را از رفتن و جنگ کردن بازدارد تا ایشان با مردم ذکا یا ذخه‌خیل از در کنگاش سخن رانده، ایشان را مستمال و مطیع

و متقاد سازند و اگر رقبه اطاعت به رقبه انقیاد نهاده در تمرّد و طغیان خویش محکم و مستحکم شوند، جیش در جنبش آرد و او با کمشنر پشاور به فراست دانستند که این مهلت خواستن ایشان برای آنست که تهیه سامان و آلات حرب کرده، آهنگ جنگ کنند. پس در پاسخ ایشان گفتند که ما را بسیار و بار بار فریب داده و گول زده‌اید و اکنون حکم فوج کشیدن از مرکز گورنمنت صادر گردیده، فوج ضرور می‌رود و در موضع بازار با شما تذکار و بندوبست به روی کار می‌آید.

محاربه دولت انگلیس با طوایف سرحد

و ایشان این سخن را از جیف کمشنر شنیده به سرعت بازگشتند و به تعجیل و شتاب هرچه تمامتر به تهیه آلات و ادوات جنگ و گرد آوردن دلیران نام و ننگ کوشیدن، مواظب و مشغول شدند. و کارکنان دولت انگلیس به سوق دادن لشکر و جنبش جیش پرداخته و فوج پیاده نظام از قوم یوسف‌زایی و یک فوج گورکی، که از هند به سواری ریل رهنورد پشاور شده بودند، در روز چهارشنبه نهم محرم در پشاور فرود آمدند و از قفای آن در شب به حمل و نقل اسباب و سامان حرب پرداخته، متتابعاً و متوالیاً در پشاور فرود آوردن آغاز نهادند، و قورخانه و ادوات جنگ و فوج، پیهم و مخفیانه وارد همی‌کردند. و اکثر افواج حاضر آمده جانب جمروود والوارگی، واقع اندرون خیبر، راه برگرفتند. و برای ارسال مکاتیب و حصول علم به حالات حرب، پست‌خانه جداگانه در پشاور تعیین کردند که کسی از پیش‌آمدهای جنگ آگاه نشود؛ و هم به کارکنان این دولت که در پشاور اقامت داشتند، خصوص قافله‌باشی، به ذریعه پیاده پلیس آگهی دادند که از روز دهم محرم راه جمروود از عبور و مرور قوافل و مسافرین جانب جلال‌آباد مسدود می‌شود که کسی رفت و آمد نکند و از راه تنگی نهر کابل رهگرا و مرحله‌پیما گردیده از پشاور در موضع اسپرسنگ و از آنجا در تنگی و از آنجا در الوارگی بروند و بیایند.

و در شب این روز، دلیران افغان بر جمروود تاخته، شش نفر از فوج سوجر «گوره» را به خاک هلاک انداختند و تفنگهایشان را به غنیمت برداشتند. و از این

سوی در روز مذکور، سردار عبدالله‌خان حکمران ترکستان، نود بار اشتر پوست قره‌گلی از مزارشریف برای تجارت رهسپار بخارا فرمود.

و از آن سوی میرزا غلام‌حیدرخان از واردات و عزم محاربات دولت انگلیس با طوایف و قبایل سرحد که نگار داده شده معروض داشته، حضرت والا در روز شانزدهم محرم به او برنگاشت که: «در هفته دوبار علی‌الدوام والاستمرار از واقعات سرحد و محاربات دولت انگلیس و قبایل سرحدیه نگار دهد و تا خاتمه جنگ شش نفر جهت حصول معلومات از حالات حرب نگاهداشته، هر واحدی را قرار ماهی بیست روپیّه کله‌دار، دوماهه چهل روپیّه بدهد که معلومات و نظریات حاصل نموده به او برساند و او به حضور بنگارد.»

اذن مراجعت افغانستان یافتن فراریان

و در روز چهاردهم محرم قبل از صدور این فرمان که به نام میرزای مذکور ارقام رفت، از عریضه و عهدنامه و استدعای عضو تقصیر و اجازت مراجعت در افغانستان غلام‌قادرخان، برادرزاده جنرال سیف‌الدین‌خان، متوطن شیخ عادل و دختر سیف‌الدین‌خان و عبدالغفورخان و عبدالرؤف‌خان و عبدالرشیدخان، پسران جنرال مرحوم مذکور و محمداسحق‌خان پسر طوطی‌خان کرنیل عهد امیر شیرعلی‌خان مغفور، و هم‌چنین پناه‌گزیدگان لاهور و سید عبدالرحمن‌خان پسر میرمصطفی‌خان هروی، مقیم هند، و سید کامران پسر سیدجعفرخان متوطن تگاب مقیم پشاور و حاجی ذوالفقارخان پسر ایشک‌آقاسی شیر محمدخان قوم درانی، مقیم لاهور و ملا عبدالسلام و جلال‌الدین برادر و پسر ملک‌عباس‌خان قوم غلزایی از قبیله عمرخیل، متوطن میدان کابل، که از سالها به واسطه معاندت دولت جلای وطن و مبتلای کربت ذلت و غربت و محن بودند، اجازت مراجعت در افغانستان مرحمت و عنایت گردیده فرمان شد که: «پس از وصول ایشان در کابل، شهزاده امان‌الله‌خان عین‌الدوله همگان را شرفیاب حضور نموده، هرچه از خیر و صواب که منظور باشد نسبت به ایشان به منصّه ظهور خواهد رسید.»

شرح حال عظامحمد سرحددار چاربرجک

و هم در خلال احوال مسطور، سردار محمدعثمان خان، حکمران قندهار، شهنواز نامی از مردم گرمسیر را به سرحدداری و اقامت چاربرجک مأمور نموده، عظامحمدخان را که پدرش مأمور خدمت سرحد چاه‌گی و از دست بدخواهان دولت چنانچه در جلدسوم گذشت کشته شده بود، از سرحدداری آنجا معزول فرمود. و عظامحمدخان عریضه‌نگار حضور آمده، شرحی از خدمات پدر و سرحدداری آنجا و تنخواه سر و سوار داشتن خود برنگاشت. و حضرت والا در ماه محرم به حکمران قندهار رقم فرمود که: «او از خدمت صادقۀ دولت است و از پدر به خدمت سرحدداری مأمور بوده و تنخواه سرو سوار به نام سرحدداری داشته، چرا او را از امر مرجوعش بازداشته است؟ بایست که او قرار سررشته سابقه مشغول سرحدداری خود بوده، اگر دستورالعملی لازم باشد به او بدهد که بیشتر اقدام در اجرای خود نماید.» و هم به خود او از صدور این منشور آگهی داده شد.

فوت غلام حسین خان حاکم بهسود

و هم در این ایام، غلام حسین خان پسر حبیب‌الله خان جوانشیر، از اولاد خان شیرین خان، که حکومت هزارۀ بهسود داشت، دوچار و گرفتار مرض فالج گردیده و به ذریعۀ عریضه‌ای اجازت آمدن برای علاج خود خواسته و اجازت یافته، چون از حرکت عاجز گردیده بود، در همان‌جا فوت شده، نعشش را در کابل حمل و نقل داده در مزار شاه مردان به قبرستان خود مدفون گشت.

و مقارن این حال، در روز پنج‌شنبه هفدهم محرم، حضرت والا با اردوی معلی به سواری اسب، رهگرا و مرحله‌پیمای قشلاق‌گاه جلال‌آباد شده، از منزل سرخ‌پل کبک‌هایی را که در منزل جگدک و عرض راه شکار کرده بود، به نام سردار نصرالله خان نایب‌السلطنه و علیاحضرت سراج‌الخواتین، که تا این وقت او را از تمامت بانوان مشکوی حرم محترم شاهی دوست‌تر داشت و روز غایت محبت با او می‌گذاشت، ارسال فرمود.

محاربه غزاة با انگلیسان در حدود الوارگی

و از آن سوی دلیران قوم عادل خیل و سنگوخیل مهمند و شنوار با زنان خود و مردم پشه‌ای و باندرو و نیازیان و پچر خوگیانی و بشبلاق و بتی‌کوت، به فتوای علماء و القای سردار نصرالله‌خان نایب‌السّلطنه، که در خفا از حضرت والا ایشان را تحریک به جنگ کرده ترغیب همی نمود، رایات بلوا و غزا اعتلا داده، در روز هجدهم محرم محاربه سخت روی داده، دوصد و شصت نعل از کشتگان فوج گوره را از حد الوارگی انگلیسان جانب پشاور حمل و نقل دادند و کارکنان دولت انگلیس از حاضر حربگاه شدن قبایل تبعه این دولت، که از نواح جلال‌آباد و لمقان و کنر برخاسته آراسته جنگ شده بودند، اشتعال نایره قتال را حمل بر تحریک حضرت والا کرده، باب مکاتبه بکشود. و حضرت والا که از کنه ماجرا آگاه نبود، انکار آورده، حاکم شنوار و جلال‌آباد ورود کامه و غیره را رقم فرمود که آن مردم را از مقاتلت بازدارند. و ایشان به ممانعت پرداخته، شورشیان سرحد و علماء نسبت عدم دیانت به حضرت والا نموده زبان به بدگویی کشودند، و از این میل خاطر داشتن حضرت والا به عجب دولت انگلیس، ملت را نسبت به خود بدظن ساخته، در پایان کار این امر باعث قتل او شد.

صلح‌خواهی کارکنان دولت انگلیس

و مقارن این حال مردم قوم افریدی در موضع چینه (چشمه) ولی واقع چوره، حمله و یورش برده، در روز بیستم محرم از بام تا شام با فوج انگلیس طرح محاربه انداخته، احاد و افراد زیادی از طرفین دست از حیات شستند؛ و انگلیسان کار را دشوار دیده طالب صلح شدند و خواستند که شجعان افغان را به حیل از ستیز و آویز بازداشته، بر مرام فایق آیند. و افغانان پذیرای صلح نشده پاسخ دادند که انگلیسان در اول با ما قرارداد کرده بودند که یکبار تا موضع چینه شده و اشرار را گوشمالی داده و رشته تنبیه و تهدید در گردن تنمر نهاده و مساکن ایشان را آتش زده و سوخته باز می‌گردند؛ و اکنون برخلاف قرارداد طریق خلاف پیمان پیش گرفته، اگر راست می‌گویند از موطن مردم افریدی بیرون رفته ترک اقامت و تصرف کنند، بعد ما مردم افریدی جواب صلح‌خواهی را خواهیم گفت والا تمامت طوایف

سکنهٔ جبال سرحد آتش افروز کینه و عناد گردیده، رهنورد غذا و جهاد خواهند شد و بنیاد فساد را استحکام داده در جنگ دوام خواهد ورزید. و انگلیسان از این اظهار و بیان دلیران افغان در یأس و هراس افتاده دل به مرگ دادند و یومیه در اطراف فروکش گاه خود با غزاة رزم آرا شده روز کشمکش به سر بردن آغاز نهادند و کار پیکار برایشان دشوار آمده، شجیعان میدان کارزار افغان از کثرت دسته دسته و جوق جوق گرد آمدن قبایل اطراف و پیوستن در حرب گاه توانای نبرد و استوار گشتند.

دوچار غیرت دلیران افغان شدن انگلیسان

و انگلیسان روزانه به مدافعت پرداخته شبانه در موضع چوره لشکرگاه خود، به هزارگونه هراس و وسواس ساختهٔ حراست و پاسداری خویش همی شدند. و پیهم افواج زیاد از پشاور و غیره مواضع جانب سرحد پویان همی آمدند و کلاً در موضع چینه ولی، که از موقع بازار قرب سه کروه جانب پشاور اتفاق افتاده است، انجمن همی گشتند و قوت گرفته در روزی دو فوج پیاده و یک فوج سواره با چهار ضرب توپ راه تخریب مسکن و ماوای واقع حلوایی ملک ددی خان برگرفته، خواستند او را تنبیه و تهدید کنند و زد و خوردی نموده ناکام به مقام خویش بازگشتند. و در حین مراجعت عثمان و ملتان نامان با عده‌ای از افریدیان، چند تن از ایشان را رهگرای آخرت ساختند و سه نفر از افریدیان شربت شهادت نوشیده، در عین داروگیر میراکبر نام مخبر و جاسوس انگلیس، راه مراوده با افریدیان پیش گرفته ایشان را هدایت و دلالت بر مصالحت و مسالمت کردن آغاز نمود. و از جمله قبایل افریدی بزرگان قبیلهٔ ذکا یا ذخه خیل که موجب و مصدر این فتنه بودند، گفتار او را وقعی ننهادند از رفتن در نزد انگلیسان و طریق پیمودن، سر باز زدند. و از شروع قتال تا روز بیستم مذکور ماه محرم دوصد و شصت تن از انگلیسان را عاری از جان کردند.

و از دیگر سوی در خلال اشتعال نایرهٔ قتال، میان صاحب اچینی، ساکن موضع بروکه، که از متوطنین اچین پشاور و مأذون و خلیفهٔ ملأ نجم الدین مرحوم ساکن و مدفون هدهٔ جلال آباد و به میان قمرالدین موسوم و به واسطهٔ حاجی ملا عبدالرزاق

قوم اندر، برای تألیف کتاب سراج الاحکام از پیش طلب کابل شده بود، نیز راه جهاد برگرفته هنگامه آرای غزا گشت و به صوفی صاحب تکاب و حضرت صاحب بنخاک نوشت که: «اگر بهشت و لقای خداوند می خواهند وقت حصول آنست که باید عازم جهاد شوند.» و این دو تن اگر چه در ظاهر از خوف و هراس بازپرس حضرت والا اقدام در رفتن نتوانستند، ولی در باطن مردم کابل و اطراف آن را ترغیب و تحریک به غزا کرده، عموم اهالی تکاب و نجراب و کوهدامن و کوهستان و لهوگرد و وردک و میدان و کابل و قریه جات قریبه آن، بیرقها افراشته شور و آشوب جهاد بنیاد کردند. وهم ناظر محمد صفرخان و حاجی عبدالرازق خان که به ایما و اشاره و گرم پستی سردار نصرالله خان محرک این کار بودند، به تحریض و ترغیب عموم پرداخته، حضرت والا هر دو تن را در ارگ شاهی محبوس فرموده، چنانچه گذشت، به عزم اطفای این نایره پرغایله راه جلال آباد برداشت. و در روز دوشنبه بیست و یکم محرم چنانچه رقم گشت، کبک هایی را که در عرض راه شکار کرده بود، برای نایب السلطنه و علیاحضرت ارسال فرمود.

و هم در خلال احوال مسطور ملک فیروزخان کمر به جهاد بر بسته، به گرد آوردن دسته های دلیران پرداخت و میرزا غلام محمدخان او را خواسته بند بر پای ترددش انداخت و از مقید و مغلول شدن او، ملک رحمت الله آگاه گردیده عم زادگان خود را از حرب گاه در بشیلاق طلب کرد و در عین این حال، ملک محصل خان، از قوم گداخیل باجاور، با ملک لشکر نام و ششصد نفر مرد مسلح از قوم مهمند و افریدی و جوانان قوم خود به اتفاق ملک سربازخان متوطن موضع نهار عثمان خیل باجاور، بر شهر پشاور شبیخون زده، یک محله از محلات مسجد محبت خان را غارت و قرب دولک و پنجاه هزار روپیه نقد و جنس به غنیمت آوردند. و از این دستبرد و غنیمت آنان عموم مردم اطراف و نواح جلال آباد و لمقان به طمع افتاده رهگرا و مرحله پیمای غزا و جهاد شدند.

ورود موکب والا در منزل نمله

و مقارن این حال، حضرت والا در روز بیست و سوم محرم در منزل نمله و باغ مستحدث شهاب الدین شاهجهان مغول، که در سنه هزار و پنجاه هجری آن را

احداث و غرس اشجار فرموده است، نزول اجلال فرموده در شب پنجشنبه بیست و چهارم محرم واقعات و محاربات مسطوره را در این منزل از عرایض نور احمدخان برگد افتخاری، حاکم جلال آباد و سرهنگ جیلانی خان مقیم و حارس بندر دکه و میرزا محمدغوث خان عامل وجوه سایر آنجا و محمدافضل خان و محمداکبرخان کمیدان و کرنیل فوج نظام مقیم موضع سرکانی آگاه شده، قبل از نماز بامداد با خامه خاص به عزم این که ذات شاهانه اش مظنون بدعموم نشود، به حاکم شنوار و علاقه دار رود کامه نگاشت که: «مردم تبعه این دولت را به حکمت ظاهرالعمل از رفتن در خارج مملکت و معاونت غزاة اگر بتوانند و ممکن باشد باز دارند والا منع نکنند و بازدارند که حکم ردّت و طرد بر ذات شاهانه ننمایند و نگویند که اسلام را از جهاد امر خدا و رسول بازداشته حمایت انگلیس و اعانت نصارا می کند.»

نزول رایات عالیات در جلال آباد

و پس از نوشتن و فرستادن این مکتوب در روز بیست و چهارم محرم، از منزل نمله رایات عالیات را در اهتزاز آورده و دو منزل یکی کرده در باغ شاهی جلال آباد نزول اجلال فرموده، و هم در این روز میرزا غلام حیدرخان مهتم پست خانه اسلامیة پشاور دوصد و بیست و دو صندوق مملو از تفنگ که حضرت والا در سفر دعوت مهمانی کشور هند خریده و در پشاور رسیده بود، با نهصد و هفتاد و هشت صندوق فشنگ بر چهارصد نفر اشتر کرایه ای حمل و به بدرقگی نظامیان انگلیس، از راه تنگی جانب جلال آباد نقل داد و هفتصد و پنجاه صندوق فشنگ را که دارای پانزده لک فشنگ بودند، از عدم بارگیر معطل به بدرقه دوم کرده معروض داشت که دو هزار و هشتصد سر نیزه که در پنجاه و شش صندوق است، با صد لک فشنگ و ده هزار میل تفنگ و سه هزار و هشتصد سر نیزه از کراچی واصل پشاور آمده، متوالیاً گسیل کابل خواهند شد و شش هزار و دوصد سر نیزه در کراچی است و هنوز در پشاور نرسیده اند.

و در خلال این حال، عموم مردم شنوار، به فتوا و تحریک و تحریض علماء، آهنگ جهاد کرده، چهار هزار نفر مرد نبرد و چهارصد نفر زن علمدار رهسپار غزا

شدند. و هم‌چنین از رودات جلال‌آباد و لمقان و تکاب و نجراب، بجز مردم خوگیانی، رهگرا و مرحله‌پیمای قتل‌شده، اطراف اصناف افواج انگلیس را دایره‌آسا تنگ گرفته، و یومیه در هنگام عصر آهنگ جنگ نموده، و از شام تا بام، استعمال آلات و ادوات حرب کرده ترک تقاعد کردند. و از جمله طوایف و قبایل حسن خیل سکنه اغز و حیدرخیل و رحیم داد خیل و قاطنین چهل‌گزی و صندوق و بابرخیل و سلیمان‌خیل و ساکنین چکوت و مردم احمدخیل ده‌بالای قوم مندوزایی، قرب هزار کس، بیرق جهاد افراخته دهل‌کوبان و غزلخوانان و رقص‌کنان روی به سوی تیراه نهادند که با مردم آن حدود شرکت و معاضدت در محاربت ورزند.

و از آن سوی در روز بیست و چهارم مذکور محرم، روس کیپل انگلیس پل‌تیکل اجنت دره خیبر با صاحبزاده عبدالقیوم در موضع کاکره چینه، با مردم افریدی مجلس کنکاش صلح آراسته، پس از مذاکرات با هم قرار دادند که مردم افریدی اموال مسروقه و منهوبه تبعه دولت انگلیس را رد کرده بزرگان ایشان ضامن و کفیل پس دادن آنها شوند و انگلیسان پنجاه و پنج میل تفنگ به نام گروگان داده، پس از تسلیم کردن اموال مسروقه تفنگها را تفویض نمایند و هم تنخواه ذخه یا ذکاخیلان را که به واسطه سرقت و غارت و شرارت ایشان معطل کرده‌اند بدهند و فوج خود را از ملک و موطن قوم افریدی بیرون کشند.

و تمامت واقعات مذکوره، در عصر روز یکشنبه بیست و هفتم محرم، از عرایض غلام‌جیلانی سرهنگ سرحددار مقیم دکه و محمدیعقوب‌خان حاکم شنوار و محمدافضل‌خان مقیم غنی‌خیل و صدباشی گل‌محمدخان مقیم گردی سرکانی به مسمع فیض مجمع حضرت والا رسیده، مناشیر عدیده در منع مردم از محاربت دولت انگلیس بر طبق امر شرع انور اصدار فرمود که ذات شاهانه و دولت متبوعه خود را مورد اعتراض و عیب و شین خلاف معاهده نکنند. و هم در شب بیست و هشتم محرم، با خامه خاص به میرزا غلام‌محمدخان منشی خارجه رقم کرد که: «جاسوس مخفی مأمور کرده، معلومات و نظریات صحیح و مطابق واقع حاصل نموده، به حضور آگهی دهد که به گفتار بعض اشخاص اعتماد و اعتبار نیست.» و او ریدی‌گل نام، پیاده دفتر خود را با خواجه محمدرسول چپرهایری و سید کمال

کامه‌ای، مأمور حصول معلومات صحیحه و وصول آن به حضور والا کرد و ماه محرم به شورش غزاة و افروزش آتش جهاد به سر رفته منصرم و منقضی گشت.

وقایع ماه صفر سنه هزار و سه صد و بیست و شش

هجری

چون حشر و ازدحام عام غزاة به کثرت و امر محاربت به شدت انجامیده کار بر انگلیسان دشوار گشت و دوچار فشار و انزجار گردیده، چاره نجات از حیل و مکیدت به روی روز آوردن جست و اقدام در پلتیکات سیاسی کرده، به امور خادعانه پرداختند.

و مقارن این حال، در روز شنبه چهارم صفر، امان‌الله‌خان و محمدشریف‌خان و محمدیوسف‌خان، که فرار بودند و روز ذلّت غربت در هند به سر می‌بردند و از عریضه و عهدنامه و استدعای عفو تقصیر و اجازت مراجعت خود، مجاز و در جلال‌آباد آمده بودند، به توسط علی‌احمدخان ایشک‌آقاسی ملکی، شرفیاب حضور والا گردیده، یکهزار روپیه جهت زاد و توشه راه جلال‌آباد و کابل ایشان عطا و مرحمت گردیده با تعلقات خویش راه کابل پیش گرفتند.

شرح حال میرزا عبدالعزیز نکوهیده افعال

و از دیگر سوی، در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، میرزا عبدالعزیز نام، از مردم سکنه موضع گورمار توابع بلخ، در مزارشریف که خدمت نویسندگی انبار جو دواب و مواشی دولتی بود و از غدر و خیانت و غبنی که نسبت به علوفه دولت از قوه به فعل آورده بود، از خوف حساب‌دادن و دوچار بازپرس شدن خود، فرار ماوراءالنهر اختیار کرده و به استمال و تسلیت سردار عبدالله‌خان، حکمران ترکستان در مزارشریف باز آمده، به امر او مواظب قطع محاسبات خویش شد و در هنگامی که سردار معزی‌الیه هم‌کاب سعادت‌انتساب والا در سفر سیر و سیاحت

اطراف مملکت که گذشت، از مزارشریف راه تاشقرغان و آیبک و غوری برگرفت، فرصت یافته به مضمون «الخائنُ خائف» دوباره با عیال و اطفال خویش راه فرار پیش گرفت و مادر پیر زمینگیرش، از کنار نهر جیحون بازگشته، خود او با زوجه و اولاد خویش از نهر عبور نموده و حاکم پتکی‌سر، آگاه شده به افسر و حکمفرمای روسی خبرداد و او نظر بر رذالت و بی‌سروپا بودن و تلّون مزاج و هردم خیالی او که در آنجا اول بار رفته و قرار گرفته و مراجعت نموده دوبار بازگشته بود، در آن حدودش نگذاشت جای گزیند چنانچه حیران و سرگردان گردیده در توابع و نواح بخارا اقامت خانه به دوشی گزید و دوچار ذلّت و عسرت و بی‌سرو سامانی شده، سردار عبدالله‌خان در روز پنجم صفر از حال خسران‌مآل او معروض داشته و حضرت والا برنگاشت که: «از ضامن و تعداد مبلغ ذمّگی او که از وجوه دولت تلف و حیف و میل کرده است معروض داشته از ضامنانش حصول کند.» و هم فرمان کرد که: «عمارات مستحدثه حضرت ضیاء‌الملّة والدین مرحوم تعمیر شده در ترکستان، چون لشکرگاه نظام دهدادی و باغ سپهسالار و سلام‌خانه عام و غیره عمارات مزارشریف و لنگرخانه و دروازه نظرگاه و دروازه قاسم‌خانی و شفاخانه و عمارات متعلّقه روضه متبرّکه مقدّسه و قصر جهان‌نمای تاشقرغان و غیره را مدنظر داشته مواظب مرمت آنها باشد که خراب گردیده زحمات و فرمایشات آن حضرت خلدمنزلت، به هدر نرود و ثبت تاریخ یادگار گردد.

تغییر حاکم غزنین و فراه

و در روز چهارشنبه هشتم ماه صفر، غلام‌حیدرخان پسر سردار محمدعمرخان که آمدنش در قندهار از پیش رقم شد و از آنجا در کابل آمده بود، از تغیر فتح‌الله‌خان، مأمور حکومت غزنین و فتح‌الله‌خان از تغیر سردار محمدعظیم خان، مأمور حکومت فراه و سردار محمدعظیم‌خان طلب حضور شده ارقام رفت که: «پس از وصول فتح‌الله‌خان در آنجا بلادرنگ آهنگ شرفیابی حضور کند و فتح‌الله‌خان جریده در فراه شده اهل و عیالش به فرصت از قفای او طی مسافت فراه کنند.» و محمدالله‌خان پسر حبیب‌الله‌خان هزاره محمدخواجه، ملازمت و خدمت فتح‌الله‌خان اختیار کرده با او در فراه رفت.

مسدود شدن راه خیبر و ملاگوری

و از دیگر سوی کارکنان دولت انگلیس، که دوچار انحصار ازدحام غزاة چنانچه گذشت شده بودند، در عصر روز دوشنبه بیستم صفر در بازارهای شهر پشاور، آوای جهر و ندای آشکار دردادند که راه خیبر و ملاگوری از تردد و آمد شد و حمله و یورش مجاهدین افغان مسدود و مخوف گردیده است. کسی از تجار و غیره از این دو راه نرود که دوچار خسارت و نهب و غارت می‌شود. و حضرت والا از عریضه میرزا غلام حیدرخان مهتم پست‌خانه اسلامیة پشاور، بر انسداد هر دو ره آگاه شده، رقم فرمود که: «از طرف خود به میر منشی جیف کمشنر بنویسد که از تسدید جاده خیبر و ملاگوری استماع افتاده، الحمدلله دوستی و اتحاد دولتین افغانستان و انگلیس کما فی‌السابق برحال و برقرار است و در سرحد هم غایله‌ای نمی‌باشد، چرا راه مسدود گردیده؟ امید که جواب نگاشته آید.» و از آن‌سوی انگلیسان دو فوج پیاده و یک فوج سواره مأمور اقامت و استحکام و حراست مواضع حدود تیری‌سنگ و مته تا حدود قریه‌جات شب قدر، واقع قرب جبل موطن قوم گوداخیل کرده، مردم گوداخیل از این تعینات و استحکامات دولت انگلیس که از نفاق و عداوت خانگی ایشان به روی روز آمد، نیروی بازوی ستیز و آویز ایشان قرین ضعف و توهین گشت. و اگر نفاق و عناد با هم نمی‌داشتند انگلیسان نمی‌توانستند که مواضع مذکوره را به ابطال رجال نظام، استحکام دهند. و از اینجاست که در هرجا و موقع که دولت انگلیس در اجرای امور خود درماند، به نفاق‌انگیزی پرداخته، منویات مستعمره خود را از پیش برده و می‌برد و مقارن این حال در روز چهارشنبه بیست‌ونهم ماه صفر، برگد علی‌محمدخان قندهاری از قبیله جلیله محمدزایی در هرات پدرود زندگی کرد.

وقایع ماه ربیع الاول سنه هزار و سه صد و بیست و شش

هجری

سردار غلام حیدر خان که مأمور حکومت غزنین چنانچه گذشت شده بود، در روز ششم ربیع الاول وارد آنجا شده، فتح الله خان در روز هشتم ماه از غزنین راه فراه برگرفت. و مقارن این حال در روز یازدهم ربیع الاول مکتوبی که میر صاحب جان، معروف به شیخ پادشاه، از خلفای ملاّ نجم الدین مرحوم به میان صاحب سرکانی نگار داده نزد او فرستاده بود، به مطالعه او پیوسته. چون نوشته بود که: «اگر چه بلوای عام و ازدحام تام مردم کشوری است نه جهاد شرعی و امر پادشاهی، بایست مردانه کوشید و نام ملّت را بلند کرده مخالف دین را خاطر نزنند ساخت.»

عازم جهاد شدن میر صاحب جان، معروف به شیخ پادشاه

و از این نوشته او عموم مردم زیاده تر رهسپر قتال گردیده، نایره جدال را به اشتعال آوردند. و خود میر صاحب جان از پی این رقیمة خویش، به روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول، از اسلام آباد کنر طریق جهاد پیش گرفته، روی عزیمت به سوی علاقه متی، از توابع باجاور نهاد. و در روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاخر با حشر و ازدحام تام، واصل موضع شنکری شده و شب را در آن دره به سر برده روز دیگر راه گنداب برداشت.

و مقارن این حال، دلیران روز میدان جنگ قبیله گداخیل، بر بازار شب قدر تاخته و یکصد و هشتاد تن از سپاه نظام که به حراست و استحکام آن قیام داشتند، به مدافعت پرداخته اغلب از نصف تعداد ایشان هدف تیر تفنگ جانستان گشتند، و دلیران گداخیل بازار را آتش زده تمام بسوختند. و از آن سوی جیف کمشنر از اجتماع و فراهم آمدن غزاة و یورش و دستبرد و حملات ایشان آگاه شده، در روز جمعه شانزدهم ربیع الاول، فوج پیاده نمره پنجاه و هفت را از پشاور جانب بازار رهسپار مدافعت دلیران کارزار ساخت؛ و از قفای آن کثرت شجعان گداخیل و

قَلَت افواج انگلیسیه و عدم توان مقاتلت ایشان را با گداخیل مسموع گردیده، فوج سواره گارد را نیز مأمور رفتن کرد و پس از آن آگاه گشت که از ازدحام و هجوم غزاة را عبور هر دو فوج سواره و پیاده مأموره مذکوره مسدود است و نمی‌توانند مرور کنند، ناچار فوج پیاده نمره پنجاه و نهم را ایضاً با توپخانه از عقب گسیل فرمود و در بین جانبین اندک اندک آلات حرب به کار افتاده، منجر به التهاب نایره قتال و اشتعال آتش جدال شد. و از این سوی صوفی صاحب تکاب و حضرت صاحب بتخاک گریبان صبر و تحمل چاک زده، لشکر زیادی از ابطال رجال سکنه جبال سرحد و نواح جلال‌آباد و لمقان و غیره محال گردآورده امر کردند که هر کس اشیای خوردنی از قبیل آرد و روغن و نان و غیره به قدر کفایت دو سه روزه حرب‌گاه با خود بردارند تا در وقت مقاتلت از عدم قوت، نیرو و قوت ایشان قرین ضعف و رخوت نگردد.

ورود لارد کچنر در پشاور

و مقارن این حال لارد کچنر، دشمن ذاتی و خصم حقیقی آئین محمدی، که رتبه و منصب سپه‌داری کشور هند داشت، از نشر جراید و وصول مکاتیب مشموله جنگ و اوضاع و آهنگ دلیران نام و ننگ افغان، که از پشاور و سرحد به او رسیده قرین دهشت و رهین وحشت گشت، در یأس و هراس افتاده به عزم اقامت پنج روز در پشاور و تهیه آلات رزم، از هند راه سرحد برگرفته وارد پشاور شد و از راه جمروود به قصد تعیین مواضع مستعده و تسدید حمله و یورش غزاة، تا چشمه واقع لندی کوتل، که نقطه فاصله خاک افغانستان و حد مستعمره دولت انگلیس است، طی مسافت کرده از مشاهدت حدود طرفین و مواقع مستعده معلومات و نظریات حاصل نموده، به ویسرای نگاشت و از وخامت کار و عاقبت روزگار شرحی بازداشت. و از آنجا به راه الوارگی در مواضع شلمان و شهدمینه و واسک شده و علم حاصل کرده در پشاور بازگشت، و پایان کار خسارت بار دانسته، از غدت و عدت غزاة در خوف افتاده، افواج مقیمه نوشهره و راولپندی را معاجلاً به سواری ریل خواسته جانب موطن قوم گداخیل گسیل نمود و امر کرد که مساکن ایشان را سوخته گوشمالی به سزا دهند.

نفاق بین الاقوامی انداختن لارڈ کچنر

بعد به موامرت و استصواب رأی جیف کمشنر، قوم اروکزیابی را به خدیعت و حیل و نوید و مژده عطای زر و خلعت به ذریعہ امین اللہ خان و گل پادشاہ و محمد اکبر خان و سید اکبر خان از راہ طلب مصالحت طلبیدہ ایشان را به تزویر و زیرپاشی با برادران دینی و قومی و مذہبی شان رهنورد نفاق و افتراق ساختہ، با ایشان قرار داد کہ یک نفر انگلیس مهندس و دو نفر نقشہ کش مسلمان پنجابی را جهت نقشہ کشیدن طرق و معابر علاقہ جات تیراہ و نیازیان و شنوار و مہمند بہ لباس قومی و عشایر خود ہمراہ بردہ بہ سلامت ایشان را باز آرند. و پس از این نفاق انگیزی دفع شئون خونریزی را بہ خیال خدیعت اشتمال خود جای دادہ، تعلیمات اجرای منویات مکیدت آیات بہ روی روز آورد و عزم جزم کرد کہ ہشتاد ہزار سلاح دار نظام در چہار راہ، از ہر راہی بیست ہزار کس، رہسپار جبال و اودیہ و ققار سرحد آمدہ، ہمہ در یک روز و یک موقع و موعد حملہ نمودہ، تمامت مواضع تیراہ و شنوار و مہمند و اطراف وزیرستان را مسخر و مفتوح و مستمال سازند و تا ہمہ را در تحت اطاعت و فرمان نیاورند، دست از قتال و جدال و کشش و کوشش باز ندارند.

سوختن دیہات قوم گداخیل از دست انگلیسان

و در عین این ترتیبات و تنظیمات، فوج سوارہ و پیادہ کہ با توپخانہ چنانچہ گذشت، مأمور سرزنش و مالش قوم گداخیل و آتش زدن و سوختن مساکن ایشان شدہ و بہ جنگ گراییدہ بودند، بہ راہ بلدی محمد شاہ خان و محمد صدیق خان ہردو تن کاسہ لیسان انگلیسان، کہ ہموارہ از طریق دین و ایمان روی بر تافتہ داشتند، داخل کوہستان متوطنہ گداخیلان شدہ بر دہی از دیہات آنجا حملہ نمودند. و چون آن دیہ از اہل و عیال و ابطال رجال تہی بود، آتش زدہ بسوختند و از آنجا روی بہ سوی دیگر دیہات نہادہ، چون مردم آنها در موضع بازار و اطراف آن سرگرم پیکار و کشش و کوشش کارزار بودند، بہ آتش زدن و سوختن دست بردہ

مشغول خراب کردن شدند و دلیران غزاة از این کردار ظالمانه و رفتار وحشیانه غیر انسانانه انگلیسان در جوش و خروش آمده، از چهار جانب بر فوج مُخَرَّب حمله نموده و داد مردانگی داده، صدمت و خسارت بزرگ از قبیل قتل و غارت بر لشکر انگلیس وارد آوردند. انگلیسان از جنبش دادن جیش جانب کهسار متوطنه قوم مهمند بازمانده عاجز و زبون گشتند و از دخالت در کوهستان عنان کشیده، در پی آن شدند که به زیرپاشی و صلح و مسالمت گروه غزاة [را] پراکنده و منتشر سازند.

به چاره کار افتادن و دچار هراس شدن انگلیسان

و انگلیسها در تدبیر این چاره افتاده، راه حیل می‌جستند که چهار هزار نفر مرد نبرد شاکی‌السلّاح از قوم افریدی به غزاة قوم ملحق گردیده، انگلیسان را زیاده‌تر در وحشت و دهشت انداختند و در تشویش و اضطراب افتادند که مبدا قبایل قوم یوسف‌زایی و مردم سواد و بنیر و دیره‌جات و پنجاب و چترار و کاکر و بریج تا تبت و کاشغر و بلوچ داخل و شامل جنگ شوند و ره‌گرای اتحاد اسلامیت و ایلیت گردیده، دمار از روزگار دولت انگلیس برآرند.

و از این سوی غزاة هفتاد علم پرچم‌کشا ساخته و در تحت هر علمی هزار نفر قرار گرفته مشعوفانه از شوق وصول به درجه شهادت، تصمیم عزم رزم کرده، روز و شب بدون رنج تعب، کف حرب و ضرب بر لب آوردن آغاز نهادند و همه در تحت امر دوازده تن از علماء و مریدان و مأذونان جناب خلدآشیان ملاّ نجم‌الدین مرحوم، رهنورد کشش و کوشش شدند. و از آن سوی لارد کچنر و کماندر جیف کمشنر، از راه تدبیری که اندیشیده بودند، به امر و اجازت هیئت گورنمنت کشور هند، عده‌ای از کاسه‌لیسان خود را با پسران محمدشاه‌خان و محمدصدیق‌خان نزد علمایی که سالار و سپهدار غزاة بودند، فرستاده صلح‌خواه آمدند. و جواب عدم قبول صلح و مسالمت شنیده بی‌نیل مرام بازگشتند. و علماء خواهش انگلیس را نپذیرفته به فرستادگانش گفتند که چون شرعاً قتل فرستاده جایز نیست، دست از تهلیک شما بازداشتیم که: «با انگلیسان بگویند و خبر باز برید ورنه همه از دم تیغ

می‌گذشتید و اگر چنانچه خود محمدشاه‌خان و محمدصدیق‌خان طریق میانجی برگرفته پیش آیند، به جز هلاک خود دیگر چیزی نخواهند دید و به مرام نخواهند رسید، زیرا هردو تن برخلاف دین و آئین اسلام، اقدام در مرام خصم دین محمدی نموده و می‌نمایند.» و لاردکچنر از شنیدن این خبر، پیشرفت دسایس خود را صعب و متغذر دانسته، دست تنخواه دادن به قوم سه‌پای افریدی کشوده ایشان را از جوش و خروش ساکت نمود و دیگر طوایف و قبایل را به عزم نفاق‌انگیزی و خونریزی بین‌الاقوامی تنخواه نداده به وعده امیدوار ساخت که شاید دست از جنگ کشیده به امید حصول تنخواه و انعام آهنگ صلح کنند. و مردم ذکا یا ذخه‌خیل را وعده دادن تنخواه نداده، به روی روز افتادن این هنگامه را حمل بر سرقت و غارت ایشان که از پیش گذشت کرد و از این معامله مدسسانه لارد کچنر، مردم ذکاخیل از دادن تنخواه به دیگران رشک و حسد برده و از غیرت به خود پیچیده، بی‌باکانه زبان به این اظهار کشودند که اگر مسلمان و پیرو قرآن و دارای ایمان بودیم مضاعف مضاعف تنخواه غنیمت به دست خواهد آوردیم والا راه حصول سعادت شهادت خواهد سپردیم.

مراجعت فوج سکه از تیراه در پشاور

و از این تنخواه به بعضی دادن و برخی ندادن لارد کچنر، به واسطه اختلاط جنود عقل و ارتباط رنود جهل و امتزاج عوالم علوی با عالم سفلی، جهل غالب و عقل مغلوب آمده، نفاق بین‌الاقوامی به روی روز افتاده و رفته رفته دولت انگلیس بر مرام و حصول کام نایل و واصل گشت

و از دیگر سوی در خلال این مقال، فوج پیاده نظام قوم سکه از محاربه علاقه تیراه بازگشته وارد پشاور شد مأمور جبال مهمند گردیده زبان شکایت و تظلم از ظلم و اجحاف و جور و اعتساف دولت انگلیس کشودند که دیروز از جنگ آمده و از خستگی نیاسوده و تمغای خدمت نیافته، امروز ما را به جنگ مردم مهمند می‌فرستند، پس هرگز جنگ نخواهیم کرد و آهنگ صداقت در خدمت نخواهیم نمود و لارد کچنر گوش به گفتار فوج سکه نداده، سه‌صدتن از فوج سفرمینا را نیز برای ساختن معابر و شوارع، جانب جبال متوطنه قوم مهمند مأمور نمود و مقارن

این حال دلیران قوم گداخیل، راه انتقام یک نفر از مردم خود را، که در حمله شب قدر که گذشت گرفتار گردیده بود، برگرفته بر شب قدر تاختند و شش تن از بزرگان مردم آنجا را اسیر به دست آورده.

وصول شیخ پادشاه و حضرت صاحب بتخاک به قرب حربگاه

مقارن این حال، افواج انگلیس که در موضع تیری و متی فروکش کرده از صف آرایی و هنگامه پیرایی برکنار و فارغ بودند، جانب معرکه کارزار حرکت کردند. و از این سوی میر صاحب جان که راه گنداب چنانچه گذشت برگرفته و حضرت صاحب بتخاک که در ابتداء از بیم سیاست پادشاهی تقاعد ورزیده و پس از استماع هیاهو و شور و غوغای غزاة، ترک اندیشه سیاست سلطنت کرده، چنانچه گذشت رهگرای جهاد شده بود، به او پیوست. هردو تن پا نهاد سرحد گردیده، با بیست هزار مرد نبرد در مواضع قریه قندهاری و گریز و گلی و کمالی از موطن قوم حلیم زایی فروکش کردند و مترصد حمله و یورش اقامت گزیده، گوش به آواز راز نشستند.

آگاه شدن حضرت والا از محاربات مذکوره

و حضرت والا از عریضه محمد اکبر خان کرنیل، مقیم موضع سرکانی، بر واقعات مسطوره آگاه شده، در روز یکشنبه هجدهم ربیع الاول به او رقم فرمود که: «متوجه و مُجدّ بوده از احاد و افراد سپاه نظام کسی را نگذارد که با غزاة شریک جنگ شود، زیرا شامل شدن فوج نظام در حرب، دولت را مورد اعتراض و دوچار اشکالات می کند و اعداد رعیت که خودسرانه و بی اجازت اقدام در جنگ کرده و می کنند و گوش به اندرز و نصیحت دولت نداده و نمی دهند و ترک محاربت با دولت متعهد و محب نکرده و نمی کنند و اگر زیاده تر به مقام زجر و منع ایشان برآمده شود، فتنه در داخل مملکت به روی روز آمده، با دولت طریق مخالفت و عداوت خواهند برداشت. پس ایشان را از آهنگ ایشان باز نباید داشت.»

و از دیگر سوی در روز هجدهم مذکور ماه ربیع الاول، شکر نام دزد معروف هزارناوی با سه صد تن از دلیران قوم خود عزم گرفتار کردن ملک غلام‌خان از جانب‌داران انگلیس و متوطن موضع پندبایی را، از علاقه قوم حلیم‌زایی، جزم کرده رهگرای مورد مقصود گشت و او مسبوق گردیده، از راه فرار نزد آقایان خود در پشاور رفت و پسر او با یک نفر زن و یک میل تفنگ هفت تیر و دو میل تفنگ پنج تیر، با تمامت غله و مال و مواشی که در قلعه داشت، به دست شکر افتاده همه را با خود آورد. و ملک محصل‌خان با پرخاش‌خوان و جنگجویان قوم خود به شکرخان دزد ملحق و معاضد گشت.

به تقدیم رسیدن جشن ملّتی

و مقارن این حال، روز نوزدهم ربیع الاول، با اول ثور ماه شمسی مطابق آمده، جشن ملّتی لقب سراج‌الملّة والدّین از صرف شیلان و حلویات و آیین‌بندان و چراغان در تمامت امصار و بلدان و مواضع حاکم‌نشین به پای رفت. و در خلال این حال، حضرت صاحب بتخاک از وصول مناشیر ممانعت تقریری که حضرت والا چنانچه گذشت، در باب ممانعت از جهاد و عدم جواز آن در صورت امر نکردن پادشاه نگار داده بفرستاد. تمامت غزاة را که به دورش انجمن شده بودند، به زبان تبلیغ ارشاد کرده فرمود که فراهم و جمع آمدن ما و شما در کوهستان موطن قوم مهمند برای آنست که دولت انگلیس از حدود خود تجاوز کرده، عزم تخریب و تنبیه و تأدیب قوم گداخیل جزم نمود؛ و اکنون که آن دولت از جای خود حرکت نکرده، جهاد و غزای ما و شما شرعاً، به کتاب و سنّت راست و درست نمی‌آید، امّا مستعد و آماده جنگ بوده مترصد اقدامات و تجاوزات انگلیس می‌باشیم. و گویند که این تبلیغ آن جناب هم از صدور منشور والا و هم از عطای زر دولت انگلیس که مبلغی نزد او تقدیم کرده به روی روز آمده، ترک جهاد کرد و مردم را ابلاغ نمود.

ممانعت حضرت بتخاکی غزا را از جهاد

باری با وجود این تبلیغ او، دوهزار مرد نبرد مسلح با نایب آخذزاده نجم‌الدین مرحوم، از نیازیان آهنگ غارت و تاراج قلعه نظامی واقع الوارگی کرده چون به قرب لندی کوتل رسیدند مکتوب صوفی صاحب فقیرآباد به ایشان رسید که بازگردند از این رو که مکتوب حضرت صاحب بتخاک از علاقه مهمند واصل گردیده که تا کنون محاربه جاری و ساری نگردیده و انگلیسان از مواقع توقف و درنگ اقدام در تجاوز نورزیده‌اند و ایشان از قرائت این مکتوب صوفی مذکور، ترک حمله گفته بازگشتند.

ترغیب کردن میرصاحب جان مردم را به جهاد

و مقارن این حال، مکاتیب میر صاحب‌جان، معروف به شیخ پادشاه، از کهسار مهمند مبنی بر تحریک غزا به نام مأذونها و خلفای آخذزاده نجم‌الدین مرحوم و میان صاحب سرکانی و سید حضرت‌شاه تگری برخلاف مکتوبات حضرت بتخاکی رسیده، چون نوشته بود که تمامت مردم را گرد آورده به عزم جهاد رهگرا و پا نهاد کوهستان مهمند شوند و از میان صاحب و حضرت تگری در سرکانی با هم ملحق و ملاقی شده، ترانه‌ساز جهاد و انباز غزا گشتند و زبردست‌خان برگد نظامی از عزم و اراده هر دو تن آگاه گردیده به ایشان نبشت که: «بی‌امر و اجازت پادشاه اقدام در غزا نکنند، زیرا دولتین افغانستان و انگلیس رشته معاهدت و مواحدت با هم منعقد و مرتبط دارند و آن دولت حمل این شورش را بر این دولت کرده به ناقض عهدش نسبت دهد و تا آن دولت نقض عهد نکرده و امیر اسلام امر ننماید، شرعاً با انگلیس غزا درست نباشد. و ایشان از نوشته برگد زبردست‌خان در سرکان توقف گزیده، دیگر مردم را نیز از رفتن در کهسار مهمندیه بازداشته مانع شدند.

مکاتبة امتناع غزا و جهاد

و گروه غزاة از این ابا و امتناع میرصاحب جان و میان صاحب، سه تن از علماء را نزد ایشان فرستاده پرسیدند که آیا ایشان به امر و اجازت پادشاه یا بدون حکم و دستور حضورش اقدام در جهاد نموده‌اند؟ در هر دو صورت باید بدانیم و از امر و عدم امر امیر مطبوع و مطاع خود آگاه و رهگرای امر و نهی او شویم. و میر صاحب جان و حضرت تگری، در پاسخ غزاة عدم صدور امر والا را در باب جهاد پیام دادند و غزاة از پیام آن دو تن به برگد زبردست خان رقم کرده این را نیز نوشتند که: «چون آخندزاده نجم الدین مرحوم، میرصاحب جان را متولی خود قرار داده و میان نیز در جلال آباد به حضور حضرت والا تولیت او را قبول کرده بودیم که هر امر و نهی شرعی در تکالیف دینیه که از طرف پادشاه اسلام حکم شود، به موامرت و مصلحت هم آن را در محل اجرا خواهیم آورد و خود فقراء که در باب جهاد تحقیقات کرده معلومات حاصل نمودیم، همانست که نصرانیان در حد خودند، پس در این صورت غزا و دفاع لزوم شرعی ندارد» و برگد زبردست خان غزاة و هردو تن مقتدای مذکوران ایشان را از امتناعی که در باب غزا به روی روز آوردند تحسین و آفرین گفته، ماجرا معروض حضور والا داشت. و در روز بیستم ربیع الاول وقایع مذکوره را سراپا بنگاشت.

و مقارن این حال، در روز جمعه بیست و دوم ربیع الاول، سید غلام حسن خان حاکم لعل پوره از واردات سرحد و حالات غزاة به حضور والا معروض داشته برنگاشت که: «عموم طوایف و قبایل رهنورد جهاد گردیده و حالات ایشان تا کنون مفهوم و محسوس نگردیده است که چه عزم دارند و مشغول چه امرند و افواج انگلیس مضطربانه در موضع دیری از حد و خاک مقبوضه خود مقیم و تارک حرکتند و از علاقه جات مملکت دولت اسلام، مردمان بی اوضاع و ناقابل جنگ، عازم و مرحله پیمای غزا می باشند و بین خودانه از پیهم دسته دسته جانب کوهستان مهمند می روند و من از این حرکت خیلی پریشانم زیرا کسی که محرک این شورش است خود را مورد نکوهش ندانسته می گوید که به امر والا غزا می کنیم و این گفتار خود را در بین، سمر و مشتهر ساخته مردم را ترغیب و القا به

جهاد می‌نماید و اگر چنانچه اظهار شفاهی آنانی که حرکت خود را نسبت به امر والا می‌دهند راست و مطابق واقع باشد، پس من نیز خود را یکی از چاکران دولت و فداییان دین و وطن و ملت می‌شمارم که جان خویش را نثار دین و دولت کنم و از دستم کارهای کلیه و امور مهمه برآمده و برمی‌آید و مترصد صدور امر والا می‌باشم که رهنورد منزل مدعا و مقصود شوم. و اگر آنان به فریه و دروغ، چراغ حیل و مکیدت را فروغ داده و می‌دهند، نیز سر رشته‌ای فرموده و داده آید تا آن را تکلیف فرضیه دانسته عمل نمایم، زیرا انگلیسان ایقاد آتش این فتنه را نسبت به ذات شاهانه داده و می‌دهند و در این صورت از افعال و اوضاع رنگارنگ فرنگ ایمن و مطمئن نباید بود و اگر چه خداوند حافظ و ناصر دین مبین اسلام است، باز هم با توکل زانوی اشتر بستن از بخردی و حراست خویشتن و حفاظت مملکت از شئون مردی است، زیرا که مصرع «چو عدو زند دو زانو، نخوری فریب رنگش» و اکنون که این حالت پیش آمده است، بی‌اندیش نباید شد و هر چند انگلیسان تجاوز و پیشقدمی نکرده در حد خود اقامت حراست دارند ولی از دسایس و خیالات حیل آیات ایشان غافل نباید گشت.»

ارقام فرمودن حضرت والا در باب ترک جهاد

و حضرت والا در روز یکشنبه بیست و سوم ربیع الاول، از عریضه مذکوره برگرد زبردست‌خان برای خود و در روز بیست و چهارم به عبدالرحمن‌خان قایم‌مقام حاکم جلال‌آباد ارقام و با خامه خاص امضا فرمود که: «مردم تبعه این دولت را از جنگ باز دارند و خود را شامل تحریک و ترغیب ایشان به جهاد نکنند و به میرصاحب و حضرت تکرری پیام دهند که چون دولت افغانستان با دولت انگلیس رشته پیمان در میان دارد، تا وقتی که آن دولت نقض عهد نکند و پای تجاوز پیش نهد، قرار امر شرع مطهر، غزا و دفاع جایز نیست و از حضور هم در این خصوص امری صدور نیافته است، پس تا زمانی که دولت انگلیس در حدود متصرفه و مستعمره خود بوده، اقدام در تجاوز نکند ایشان را باید که مرتکب کار ناهنجاری نشوند و غرباء و فقرا را فراهم آورده بی‌موجب به قتل ندهند.»

و از دیگر سوی در خلال این حال، میر محمد عثمان خان متولی مزار فیض آثار خواجه عبدالله انصاری (رح) با میر مصطفی خان و میر غلام نبی خان از عریضه و استدعای خود اجازت آمدن در کابل یافته و از هرات راه دارالسلطنه برگرفته، پس از وصول در کابل به عزّ تقبیل سدهٔ علیا و مرام خویش نایل آمدند.

و هم در روز بیست و چهارم مذکور ماه ربیع الاول، فتح الله خان حاکم سابق غزنین که مأمور حکومت فراه چنانچه گذشت شده و راه آنجا برگرفته بود، وارد محل حکومت خود گردیده، سردار محمد عظیم خان قرار امر والا جریده راه کابل برداشته، اهل و عیالش را پسرانش از قفای او رهگرا ساختند.

و مقارن این حال در روز بیست و پنجم ربیع الاول، حضرت والا به امضای خامهٔ خاص، در بیاض عریضهٔ مذکورهٔ سید غلام حسن خان حاکم لعل پوره رقم فرمود که: «در باب امر جهاد تا کنون من هیچ نگفته و امر نکرده‌ام و چون با دولت انگلیس تأسیس معاهده نهاده رشتهٔ عهد منعقد و مستحکم دارم، اقدام نقض عهد تا وقتی که خود آن دولت ناکث آن نشود نکرده، قرار امر شرع انور مرتکب شکستن عهد نخواهم شد. هر که هر چه گفته و می‌گوید از خود اوست، من چیزی نفرموده‌ام. شما مشغول کار خود باشید و به گفتار افواهی و واهی گوش ندهید.»

قتل گلاب سنگه هندوی ساکن کجه

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، گلاب سنگه پسر سنت سنگه نامی، از اهل هندو سکنهٔ کجه، از توابع جلال آباد، با زوجه و دختر خود در خانهٔ پدر خویش در قریهٔ لاغر جوی، از قرای رود کوت شده در وقت مراجعت او، محبوب و بهادر نامان، از دزدان سکنهٔ موضع نری آب و علم شاه و رسول و زینل نامان از مردم ده بالای شنوار و غلام صدیق و داود، از مردم سکنه از اغز موطن قوم شنواری، در حد نری آب او را کشته، زوجه و دختر و مال و اسبابش را که هشتصد روپیه در شمار می آمد متصرف شدند و دختر وزن او را در علاقهٔ کرم از خاک مقبوضهٔ دولت انگلیس، به گلی چند نام هندو به هزار و دوصد روپیه کله دار بفروختند و سنت سنگه پدر مقتول مذکور، نراین سنگه نامی را به جستجوی زن و دختر پسر خود گماشته، او هر دو تن را در خانهٔ مشتری مزبور یافته، علم حاصل

کرد که پسر او را دزدان مسطوره کشته و زن و دختر او را به مبلغ موصوف فروخته‌اند. و پدر مقتول پس از حصول علم، نزد حاکم جلال‌آباد عارض گردیده دادخواست؟ و حاکم داد نداده او عریضه نگار حضور شد. و هم نراین‌سنگه با خامه استشهد از حصول معلومات خود نگاشت و حضرت والا در روز بیست و هفتم ربیع‌الاول که چندی قبل از جلال‌آباد نهضت‌فرمای کابل شده رحل راحت گسترده بود، به عبدالرحمن‌خان قایم‌مقام حاکم جلال‌آباد رقم فرمود که: «تحقیقات شرعی و عرفی به تقدیم رسانیده معروض دارد که داد داده آید.» و او به لحاظ هندو بودن مقتول و مسلمان بودن قتله او اغماض نموده، تحقیق و تفتیش نکرده خون آن ذمی به هدر رفت.

و از آن سوی سردار محمدعظیم‌خان که از پیش اشارت شد، پس از وصول فتح‌الله‌خان در فراه، به روز بیستم و هفتم مذکور ربیع‌الاول راه کابل برگرفته، چون واصل گشت به مصاحبت خاص حضرت والا و محفل حضور شامل آمد و پس از چندی از فوت سردار غلام‌حیدر خان، مأمور حکومت جلال‌آباد و از آنجا مأمور حکومت غزنین شد.

عزم تنبیه و تهدید غزاة جزم کردن انگلیسان

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، کارکنان دولت انگلیس از حصول معلومات به عدم مداخلت حضرت والا در امر جهاد، پای سرزنش و تنبیه و تهدید غزاة فشردن آغاز نهاده، عزم فشار دادن ایشان جزم کرد و مردم کوهستان سرحد که امر غزا را به دل و جان تمنا داشتند، رهگرای مقاتلت شده، از اقدامات خود به حضرت صاحب تکرری آگهی دادند. و هم مردم قوم حلیم‌زایی، سکنه گندآب، نزد او شده به جوش و خروش هرچه غائله‌تر اظهار کردند و استدعا نمودند که از قید و بند و سیاست حکومت نیندیشیده، از راه مسلمانی با مجاهدین معاضدت و هم‌عنائی کند. و از این اظهار فتنه‌بار آنان، حضرت صاحب کس نزد انگلیسان فرستاده پیام داد که بزرگان قوم حلیم‌زایی [را] از قید و گرفتاری رها دهند و ترک حرکت و مداخلت بطن جبال متوطنه قوم مهمند کنند، والا خودم إن شاء الله از همه پیشتر جانب لشکر انگلیس رهسپر خواهم شد. و پس از این پیام با میرصاحب‌جان

اقدام به امر جهاد کرده، طوایف مهمند را در بین خود چنین قسمت نمودند که: غزاة موجوده حاضر آمده در تحت رایت حضرت صاحب قرار کارزار گرفته، قبایل حتمان خیل و قندهاری و بایی زایی و متی با کسانی که از طرف باجور به عزم غزا می آیند، در تحت رایت و امر میر صاحب جان رهسپار پیکار شوند و او با طوایف تحت امر خود کنکاش کرده، به هر نوعی که با هم قرار دهند، حمله و یورش نمایند. و حضرت صاحب حسب این مواضعه و قرارداد، در روز پنجشنبه بیست و هشتم ربیع الاول در مزار غازی واقع قرب چوریت، اقوام و قبایل حصه خود را خواسته با ایشان عزم رزم جزم کرد.

به شورش افتادن و عزم جهاد کردن عموم

و از آن سوی انگلیسان از آهنگ و شور و فغان غازیان آگاه شده، بی تابانه یک هزار و دو صد میل تفنگ با فشنگ از پشاور در الوارگی فرستاده، بعضی را به سپاهیان نظام مقیمه آنجا و برخی را به مردم سکنه آنجا، که عهده دار پیکار شده بودند دادند. و از دیگر سوی عموم مردم از مواضعه و قرارداد و عزم جهاد میر صاحب جان و حضرت صاحب تکرری آگاه گردیده، بلا درنگ آهنگ غزا کردند. چنانچه میان صاحب از موضع چپر، واقع حصارک غلزاری، با سه هزار نفر مرد پرخاش خر برخاسته پا نهاد قریه کلایی شد و صوفی صاحب فقیر آبادی نیز با جمعی با او ملحق گردیده مردم شنوار، برتر از عمر هفت سال تا هشتاد سال، بعضی با سلاح و سلیب جنگ و برخی بدون سلاح، دهل کوبان و یا چهاریارگویان و الله اکبر و لا اله الا الله محمد رسول الله خوانان و نعره زنان با بیرقهای افراخته، روی به سوی کلایی نهادند. و هم چنین عموم اهالی رودات نه گانه جلال آباد، از اطراف نزد صوفی صاحب در کلایی شده ازدحام عام و اجتماع تام در آن مقام گرد آمد. و در آنجا و در موقع بشلاق، از تنگی جا انجمن گردیده و حمله را از راه تنگی خیبر و الوارگی که دارای قلعه معقل و متینی است، بر پشاور نپسندیده و سخت و دشوار دیده، آخذ زاده ملا محمد رسول را در تیراه نزد مردم قوم افریدی فرستادند و استدعای راه عبور از آن سوی کردند، به عزم این که از موضع بازارک، واقع تیراه و سه سولی، بر پشاور بتازند و آنها راه داده، صوفی صاحب فقیر آبادی و میان صاحب چپری و

ملاً صاحب نایب و مأذون آخندزاده نجم‌الدین مرحوم، از موضع سنگوخیل شنوار با دوازده هزار تن مرد سلاح‌دار از قبایل خوگیانی و شنواری و جبّارخیل غلزایی در روز بیست‌ونهم ربیع‌الاول راه جهاد جانب بازارک تیر برگرفتند. و انگلیسان بزرگان قوم حلیم‌زایی را که به مجاهدین راه عبور دادند بودن گرفتار ساخته و حضرت صاحب تکرّی چنانچه گذشت، پیام اطلاق آنها را داد. پیام او را نشنیده همه را در تحت حفاظت نظر بداشتند و همّت به چاره کار و اطفای نایره پیکار گماشتند.

وقایع ماه ربیع‌الآخر سنّه هزار و سه‌صد و بیست و شش هجری

در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، یک نفر از سپاهیان نظام انگلیس مقیم الوارگی، یک تن حواله‌دار [را] تکلیف جهاد و ترک اطاعت آن دولت نموده، او از جهالت و عدم دیانت سر باز زده، از ضرب گلوله تفنگ آن سپاهی کشته شد و قاتل از راه فرار در دکه، نزد جیلانی‌خان سرهنگ، پناه گزید و انگلیسان از خوف و دهشت زیاد که به ایشان رو داد، ترک قرارداد دولتی کرده از بدرقه همراه قوافل دره خیبر گماشتن دست معاهده بازکشیده، خواستند نقض عهد کنند و قوافل را از راه تنگی و الوارگی جانب دکه عبور دادن آغاز نهادند، تا اگر آسیبی به ایشان رسد معلومات از حرکات غزاة که از تحریکات این دولت است یا نیست حاصل کنند و نقض عهد را حمل بر دولت اسلام نمایند. و محمد یعقوب‌خان حاکم شنوار و زین‌العابدین لعل‌پوره‌ای و نصرالله‌خان حاکم مهمند درّه، پس از حصول معلومات صحیحّه از واقعات مسطورّه به عبدالرحمن خان، قائم مقام حاکم جلال‌آباد، که خود حاکم با حضرت والا در کابل آمده بود در روز شنبه غره ربیع‌الآخر نگاشته آگهی دادند. و او ماجرا سراپا معروض داشته.

تاخت و تاز شکرخان بر انگلیسان

در خلال احوال مذکور، شکرخان دزد معروف هزارناوی با صدباشی عالمگیرخان، برادر خود و یکصدو بیست نفر از دلیران جنگجو و غیره جمعی که راه غزا چنانچه از پیش گذشت برگرفته و در کوه مته کمین کین گزیده بود، بر محافظخانه واقع دیری، که شش فوج پیاده و یک فوج سواره نظام محصورانه در آنجا قیام داشتند، تاخته و در قرب فروکش گاه عساکر انگلیس فوراً سنگر افراخته به محاربه پرداخت و جنگ صعب و خونریزی دست داده دو فوج پیاده و یک فوج سواره سکه از سپاه نظام انگلیس و شصت تن از تبعه شکرخان کشته و تباه شدند. و علم الدین صدباشی، برادر شکرخان، پنج جراحت تیر تفنگ برداشته و از بام تا شام جنگ دوام نموده بود. شکرخان برادر مجروح خود را برداشته در هزار ناو بازگشت و از وقوع این نبرد دستبرد شکرخان، حضرت صاحب بتخاک که با پنجاه هزار مرد نبرد در موضع غنی خیل واقع گنداب و میر صاحب جان و سیدپادشاه تکری با سی هزار تن در موقع کمالی، واقع چهار کروهی دیر، و محمدعلی خان پسر صفدرخان ناوگی با بیست هزار تن در چک دره، و مولوی صاحب کامه در قرب و متصل دیر، با جمعی دایره آسا اطراف سپاه انگلیس را گرفته به عزم رزم اقامت داشتند، به تعجیل و شتاب افتاده دوچار پیچ و تاب آمدند که عزم رزم کرده، افواج انگلیس [از] اقامتگاه های ایشان برداشته تمام برابند ولیکن از پرتو وصول افکندن فرامین پادشاهی که مشعر بر ترک جهاد و فرو گذاشت کینه و عناد به نام ایشان صادر گردیده بود و از پیام انگلیسان که گرفتار حیرت و حرمان آمده، به زبان ملایمت و بیان مدهانت به مردم مهمند دادند که دولت انگلیس در هیچ وقت عزم خصومت با ایشان جزم ندارد و مصارف جسر نهر کابل را از ایشان نمی گیرد، ترک حمله و یورش کرده، موقع غارت و قتل و تاراج انگلیس را از دست دادند. و از جمله مردم مهمند در پاسخ این پیام انگلیسان جواب فرستادند که محافظخانه واقع دیری را از بین موطن ایشان بردارند و انگلیسان که دولت خود را قوی قوا و غنی و نامور دنیا می دانستند، قبول این ادعای مردم مهمند را نکردند که نام دولت ایشان پست می شود.

صدور منشور والا در منع جهاد به نام صالح محمدخان

و این ماجرا سرایا از عریضه صالح محمد خان کرنیل حالی رای والا شده، در روز غره مذکوره ماه ربیع الآخر به امضای خامه خاص رقم فرمود که: «اگر کدخدایان رعیت و تبعه این دولت، آهنگ جمعیت و جنگ کنند، ایشان را مانع شده بگویند که جهاد قرار امر شرع مطهر، مشروط و منوط به اجازت پادشاه وقتست و از جایی که دولت افغانستان با دولت انگلیس عهد و پیمان در میان دارد و انگلیسان از حدود خود نیز تجاوز نکرده‌اند و پادشاه حکم ننموده است، پس ایشان چگونه فراهم آمده از راه خلاف شرع به جهاد می‌روند و به ممانعت خدا و رسول نمی‌گروند؟»

عمل به حکم والا نکردن و دست از غزا نکشیدن مجاهدین

و باوجود صدور این منشور و ممانعت کرنیل صالح محمدخان غزاة را از جهاد، صوفی صاحب فقیرآبادی از مقاتلت و شجاعت شکرخان در موضع دیری به غیرت افتاده، مکتوبی به نام مردم رود حصارک و مزینه و شنواری و قوم مندوزایی فرستاده نگار داد که: «حرب اسلام و انگلیس وقوع یافته، هر که به دین متین خاتم المرسلین ثابت قدم و به عقیده اسلامیت راسخ دم بوده، غیرت و حمیت ایلّیت در خود دارد و در موضع کلایی واقع رود مهمند دره شود و با من و گروه اسلامی که از رودات جلال آباد اقدام به جهاد کرده‌اند، همدست و همدستان غزا آید.» و از وصول این مکتوب او، مردم مواضع مذکوره گردآمده و تهیه اسباب جنگ و اشیای سفر کرده، چنانچه بیاید راه رزم برگرفتند و در کلایی نزد صوفی انجمن آرای نبرد شدند و او از راه تیراه عازم غزا گردیده، مکتوبی به مردم آنجا فرستاده دعوت بر معاونت کرد و هم پسر ملک خواص خان افریدی، که قلعه و ملک و باغ سپهسالار حسین علی خان مرحوم از ضبطی‌های این دولت به او و پدرش مرحمت شده بود و دران اقامت داشت، از کابل با ده نفر از نوکران خود رهگرای جهاد شده، با مهمندخان برادرزاده ملک فیروزخان افریدی و قوم او در تحت رایت صوفی

صاحب قرار کارزار گرفتند. و قوم مندوزایی از طوایف شنواری بیرقها افراخته وارد موضع اشپول و ساخته تاختن گشتند.

و مقارن این حال، روس کیپل انگلیس، پلیتکل اجنت خیبر، کار را متعسر دانسته به اتفاق صاحبزاده عبدالقیوم خان کدخدایان قبایل سه گانه قوم افریدی سکنه تیراه را طلبیده ایشان را تکلیف کردند که فوج نظام پلیس و حارس سرحد و حفاظت راه پشاور و الوارگی، مأمور مدافعت غزاة در دیری و متی شده است باید ایشان به عوض اعداد آن، از آحاد و افراد هر قبیله قرار قسمت مالیه نفری بدهند که تنخواه به ایشان داده به حفاظت سرحد و حراست راه مواظب آیند.

ممانعت حضرت والا مردم را از غزا

و این ماجرا سراپا از نوشته محمدامین خان تحصیلدار بولک هفتم لک روپیه گی جلال آباد، مستحضر عبدالرحمن خان قایم مقام حاکم آنجا گردیده و از عریضه او حالی رای والا شده ارقام رفت که: «شخصی معتمدی را نزد صوفی صاحب فرستاده به او پیام دهد که امر پادشاه به غزا صادر نگشته، شما چگونه بدون حکم، مردم را فراهم آورده اقدام به جهاد کرده اید؟» و هم نگار داد که: «مردمی را که گردآمده اند نیز بفهماند که در منازل و مساکن مراجعت نمایند، زیرا بجز وخامت نتیجه نکو نخواهد داد و شورش و بلوای عامه بدون حکم و اجازت پادشاه وقت از شریعت مستقیمه دین احمدی منحرف است، چرا در وقتی که دولت اسلام با نصاری متعاهد باشد و نصرانیان اقدام در تجاوز نکنند، سنت و کتاب اجازت نقض عهد نمی دهد که بر مملکت مقبوضه نصاری بتازند و خود را در معرض خطر جانی و مالی اندازند.»

در پی چاره انتشار غزاة افتادن انگلیسان

و از آنسوی انگلیسان کار را بر افواج مقیمه دیری از هجوم و ازدحام غزاة تنگ و بدفرجام دیده، در پی تدبیر انتشار مجاهدین افتادند که حیلتي به روی روز آورده و نفاق در بین ایشان انداخته همه را به خدیعت پراکنده و منتشر سازند. چون دو

قطعه مکتوب نزد بزرگان غزاة فرستاده نگار دادند که: «قرار استصواب رأی جنرال افواج حاضر آمده این سرحد و خیراندیشی و نیکوسگالی او که خونریزی را از شئون بشریت دور و به رؤیت بدویت و وحشت و سبوعیت نزدیک فهمیده و نمی‌خواهد که خونها ریخته و خانه‌ها از آتش حرب سوخته گردد و پس باید اعیان قبیله بایی‌زایی از قوم مهمند بجز از مردم خوگاخیل، در شب قدر حاضر آیند که از حکم گورنمنت با ایشان سخن رانده و از وخامت و خسارت محاربت و حسن عاقبت مصالحت و مسالمت و فواید و نتایج ترک مناقشت و مجادلت به ایشان فهمانده شود.» و غزاه هر دو مکتوب را انگیزنده نفاق و اندازنده افتراق در بین خود دانسته، در پاسخ انگلیسان رقم کردند که: «ما نیز در بین خویش طریق کنگاش پیش‌گرفته داریم و از هر قرار که آرای ما قرار یافت جواب قطعی خواهیم داد و در باب هر یک از جنگ و صلح و آمدن و نیامدن در شب قدر، موضعه‌ای خواهیم نهاد.» و پس از این مکاتبت مردم بایی‌زایی، به عزیمت مقاتلت که در دل جای داده بودند، محکم و استوار استقامت نموده، دیگران از مناشیر حضرت والا که گذشت، فسخ عزم رزم کرده، طریق انتشار اختیار کردند ولیکن از گفتار و اصرار علماء پراکنده نشده، میرصاحب‌جان در چمرگند به مسجد آخندزاده نجم‌الدین مرحوم مقتدای خود، کمین‌گزین کین گردید و حضرت صاحب با لشکر تحت رایت خویش در موضع گلی، از موطن قوم اتمرخیل، اقامت‌گزیده، سردار خان گردابی در بین مردم مهمند، تا معلوم شدن حالت مصالحت و محاربت درنگ نمود؛ و عموم قبایل مهمند با او سوگند اتحاد و اتفاق در میان نهاده قرار دادند که اگر کارکنان دولت انگلیس از دساست و تلبیس خود دست باز نکنند و ترک منویات خود نکرده وسواس در دل‌های مسلمانان اندازند، به جنگ گرایند و از تمامت مردم مهمند، با زبان نام گداخیل، که محمد روز برادر او چندی قبل از التهاب نایره شورش در پشاور نزد انگلیسان رفته و در پهلوی محمدشاه‌خان مهمند، از قاطنین لعل‌پوره جای‌گزیده مواظب کاسه‌لیسی انگلیس گردیده بود و طریق نفاق انگیختن در بین غزاة می‌پیمود، با سردارخان یار نشده دیگران عموماً پذیرفتار امر و نهی او گشتند.

در تشویش و اضطراب افتادن انگلیسان

و انگلیسان از سر باززدن و نرفتن بزرگان قوم بایی‌زایی در شب قدر و پراکنده نشدن غزاة با آنکه فرامین و احکام منع جهاد از حضور والا اصدار می‌یافت، حمل غزا را به تحریک دولت افغانستان نموده و دل از تشویش و اضطراب پاک ننموده، در یأس و هراس افتادند و از خوف حمله و یورش غزاة و نهب و غارت ایشان، قورخانه و اسباب فاضل از کار آمد را از قلعه الوارگی در جمروود حمل و نقل داده، چهارصد نفر سپاهی جدید از مردم شنوار، قرار هر واحدی در ماهی ده روپیة کله‌دار تنخواه مقرر و با چهارصد نفر از سپاهیان قدیم افریدی در ملک نظام رهسپر حراست قلعه الوارگی ساختند و یک نفر با عده‌ای از فوج سواره و پیاده توپخانه، در جمروود مأمور اقامت کرده مواضع مستعده را استحکام دادند.

حمله غزاة بر قلعه الوارگی

و در روز شنبه غرة مذکور ماه ربیع‌الآخر، صوفی صاحب با لشکر تحت امر و رایت خود از استحکامات دولت انگلیس که به روی روز آوردند، گفتار صلح‌انگیز مدهانت ایشان را حمل بر تدلیس کرده، بر قلعه الوارگی حمله‌ور گشت و انگلیسان از دور غزاة را سرگرم تاختن دیده، فوراً دو فوج سواره از پشاور گسیل جمروود نمودند و صوفی صاحب با قلعه‌گیان الوارگی جنگ کرده و به قتل و غارت دست نیافته، قلعه را به محاصره بداشت و از تمامت ماجرای مذکوره، سردارخان گردابی از کوهستان مهمند، به عبدالرحمن‌خان، قائم‌مقام حاکم جلال‌آباد نگار داده، او در روز یکشنبه دوم ربیع‌الآخر معروض حضور والا داشت. و در روز دوشنبه سوم ربیع‌الآخر مطابق چهارم ماه می سنه ۱۹۰۸ میلادی، میر عبدالرشید، منشی جیف کمشنر، به میرزا غلام‌حیدرخان مهتم پست‌خانه اسلامیة پشاور نوشت که: «راه خیبر از حمله غزاة تا آگهی دادن کرت ثانی مسدود و حرکت قوافل از این روز به راه مذکور ممنوع خواهد بود.» و او رقیمة منشی عبدالرشیدخان را ارسال حضور داشته، حضرت والا برنگاشت که: «باید تا آگهی دادن دفعه ثانی و اجازت حرکت قوافل از پشاور، رهگرا و مرحله [پیمای] جلال‌آباد نشوند.»

و از این سوی از افواه و سمر شدن حمله صوفی صاحب بر قلعه الوارگی و اقامت گزیدن غزاة در مواضع گلی و چمرکند و مهمند، اهالی شهر و اطراف کابل که در ابتدا بیرقها چنانچه گذشته، افراخته و هنگامه آرای جهاد شده، از حبس ناظر محمدصفرخان و حاجی ملا عبدالرازق خان منتشر گردیده بودند، دوباره شور و غوغا برآورده، دسته دسته و جوق جوق، از راه خفا مرحله پیمای سرحد شدن آغاز نهادند.

صدور امر والا در ممانعت غزاة از جهاد

و حضرت والا آگاه گشته، بنابر حفظ شرایط عهدنامه دولتین افغانستان و انگلیس، در روز سه شنبه چهارم ربیع الآخر، فتح محمدخان امین العسس و کوتوال کابل را فرمان کرده رقم فرمود که: «بعضی از اشخاص بخرد و معتمد را مأمور کند که به خفیه متوجه کوچه ها و بازارها بوده، اگر بعضی از علماء و رعایا اظهار جهاد در کھسار سرحد جلال آباد نماید و [بگویند] من در آنجا می روم، آن شخص را گرفتار و در محکمه کوتوالی احضار نماید و او وی را هدایت و اندرز ترک غذا کرده، از حرکتش مانع شود، زیرا امر جهاد از حضور صادر نگردیده است، بایست بی خبرانه و خودسرانه به آوازه و افسانه، اقدام در چنین کار ناپایدار نکنند و مأمورینی که چنین اشخاص را نزد او یا نایش احضار نمایند، باید ایشان را حاضر حضور کنند تا مقید و مغلول شوند و در دیهات شش گروهی اطراف شهر نیز جاسوس بگمارند تا عازمین جهاد را احضار کوتوالی نموده، دفع این معامله و رفع این غایله به روی کار آید.»

مکاتبه روس کیپل و غلام جیلانی خان

و در خلال این حال، روس کیپل پلتیکل اجنت خیبر، از ازدحام و اجتماع غزاة در اطراف قلعه الوارگی و مسدود شدن راه قوافل که گذشت، به سرهنگ غلام جیلانی خان حارس بندر دکه و سرحددار مشرقی نگار و آگهی داد که: «قوافل کابل و جلال آباد را تا انقطاع و انفصال رشته قتال از حرکت بازداشته نگذارد که جانب

الوارگی رهنورد شوند که مبدا دوجار غارت و تاراج آیند.» و او این رقیمة روس کیپل را گسیل کابل داشته، حضرت والا در روز چهارم مذکور ربیع الآخر رقم فرمود که: «غلام جیلانی خان از طرف خود به او بنگارد که مراسله شما رسید، چون نوشته‌اید که در حدود الوارگی لشکر زیاد از اهالی افغانستان و رعایای هر مجسطی (اعلیحضرت) امیر افغان داخل شده و مشغول حرب‌اند، باید تا وقت فصل و قطع جنگ، آمد شد قوافل را معطل بدارم، به پاس خاطر و ملاحظه رقیمه دوستدار عبور و مرور قوافل منع و معطل فرموده می‌شود و در باب لشکر که نوشته‌اید از رعایای سراج‌الملّة والدین والا می‌باشند، چنان نخواهد بود که آن مهربان سوء تفهّم و گمان کرده‌اند زیرا دوستدار، حراست و نگاهداری بنادر و معابر متعلقه دولت متبوعه خود را به خوبی کرده کسی را راه عبور نداده‌ام، البته آن مردم که از علاقه تیراه و غیره رعایای دولت متبوعه آن مهربان خواهند بود و در آن حدود خود را از تبعه دولت افغانستان نام می‌برند. باری در محافظت بنادر و معابر از این جانب به یاری خداوند فروگذاشتی نشده و نمی‌شود.»

انتشار اشتهار در امتناع از جهاد

و هم در روز مذکور از مراسلات ویسرای کشور هند، که امر جهاد را حمل بر تحریک ذات شاهانه نموده، دلایل و براهین بهانه‌جویانه می‌نگاشت و پیهم از حضرت والا ممانعت غزاة را از محاربت می‌خواست، بر سبیل اشتهار به نام عبدالرحمن خان، قائم مقام حاکم جلال آباد و زبردست خان برگد نظامی و محمدعلی خان حاکم لمقان، نگار و انتشار پذیرفت که: «شنیده می‌شود از اهالی تبعه این دولت که متوطن سمت مشرقی می‌باشند، به عزم جهاد پا نهاد کوهستان متوطنه قوم [مهمند] می‌شوند و حال آنکه کارکنان دولت انگلیس از حدّ خود تجاوز و در خاک افغانستان مداخلت نکرده‌اند، پس بنابر آن اطلاع داده می‌شود که اگر راست بوده و رعایای این دولت چنین عزم و خیال داشته باشند، از جایی که در بین دولتین افغانستان و انگلیس مسلک مودّت و معاهدت مفتوح است و معبر معاندت و مخاصمت مسدود، این گونه حرکات لزوم ندارد و تا وقتی که از جانب آن دولت نکث عهد در میان نیاید، این دولت نیز رعایت معاهده و محافظه حقوق

آن را نسبت به خود واجب می‌داند. پس باید آن مردم را به زبان ملایمت‌اندرز و نصیحت کرده بفهمانند که در صورتی که دولت انگلیس به عهد خود برقرار و استوار بوده، پای تجاوز از حد خود پیش نگذارد، حضرت والای ما هرگز رضا به چنین غزا نخواهد. بایست از این خیال خسران‌مآل دست بردارند و ایشان را از رفتن بازدارند و حقایق را معروض دارند و بزرگان رعایای تبعه حکومت خود را از مضمون این منشور به‌درستی و ملایمت و حسن‌عاملی آگاه نموده، حتی‌الامکان در ممانعت ایشان از غزا بکوشند و جانب احتیاط را نیز مرعی دارند و بسیار سخت‌گیرند تا مبدا حکم کفر بر دولت و مأمورین آن کرده، فتنه و فساد بزرگی در داخل مملکت حادث کنند. و اگر نرفتند، فهوالمطلوب والا مرقوم دارند تا به عاملی و تدبیر، تدارک خجسته و بایسته فرموده و به روی کار آورده شود.

و مقارن این حال، علاوه بر اشتعال نایره قتال و جدال، در روز چهارم مسطور ربیع‌الآخر مرض وبا در پشاور عارض آمده تا روز ششم این ماه ده و بیست نفر در هر روز، گرفتار گردیده راه قبرستان درنور دیدند. و در روز چهارشنبه پنجم ربیع‌الآخر یک نفر سپاهی که در الوارگی یک نفر حواله‌دار را از ابا نمودنش از غزا چنانچه گذشت به قتل رسانیده در بندر دکه نزد جیلانی‌خان سرهنگ پناهنده آمده و عبدالرحمن‌خان، قایم مقام حاکم جلال‌آباد، شرح حال غزاة را با حالت او از نوشته محمد یعقوب‌خان حاکم شنوار و زین‌العابدین‌خان لعل‌پوره‌ای و نصرالله‌خان حاکم مهمند دره، در روز غرة ربیع‌الثانی معروض داشته بود، در باب سپاهی مذکور و ماجرای مسطور عریضه او ارقام رفت که: «سپاهی قاتل حواله‌دار را از نزد سرهنگ خواسته گسیل کابل کند و به صوفی اطلاع بدهد که امر امیر به جهاد نفاد نیافته و هم رشته معاهده دولتین افغانستان و انگلیس منعقد و مرتبط است که نقض آن به روی روز نیامده. دولت انگلیس از حد خود تجاوز و در خاک این دولت مداخلت نکرده. پس از کجا و چرا شور و آشوب در بین مردم انداخته تبعه و رعیت این دولت [را] به هرجا و هرطرف که خیال دارد با خود ببرد و بدون صدور امر پادشاه به این‌گونه امور اقدام می‌کند؟ باید از این فتنه و آشوب دست برداشته، مردم را رخصت مراجعت دهد که به منازل خود روند به کار و کسب معاش خود بگروند که وقت درویدن زراعت است و تحصیل امر معیشت. از این

هنگامه‌جویی و نکوهیده‌خویی چه حاصل؟ و جهاد ایشان بدون اجازت پادشاه از کجا جایز است؟ و به خلاف شرع انور و امر پادشاه اقدام در کار جهاد کردن لازم نیست. باید با مردمی که انجمن شده‌اند، از هنگامه‌طلبی دست برداشته در خانه‌های خود بازگردند.»

و هم در روز پنجم مذکور ماه ربیع‌الآخر، پاسخ عریضه مورخه دوم این ماه عبدالرحمن خان قایم مقام حاکم جلال‌آباد که از مکتوب سردارخان گردابی چنانچه گذشت معروض داشته بود، مرقوم رفت که: «از طرف خود به سردارخان بنویسید که از حضور امیر امر جهاد عام صادر نشده، او خودسر و بدون اجازت رفته است، باید در جلال‌آباد مراجعت نماید.»

نشر انتشار عام از کوایف جهاد

و مقارن این حال از کثرت استدعا و جواب و سوال و یسرای کشور هند، حضرت والا در روز پنج‌شنبه ششم ربیع‌الآخر به نام عموم حکام ولایات اشتھاری نگار داده انتشار داد که. «مبادا از سخنان افواهی و واهی تمامت ملت افغانستان آهنگ جهاد کرده، فتنه و فساد بزرگی حادث آید.» چنانچه در اشتھار درج و رقم فرمود که: «در این زمان مناقشه‌ای در بین مردم یاغیستان مهمند، متوطن جبال سرحد مشرقی، و دولت انگلیس پدید آمده، بعضی از علماء و مشایخ شامله این مناقشه در اکثر مواضع به فریہ اعلان و سمر و مشتھر ساخته‌اند که به امر و اراده و اجازت سرکار والا، جهاد و غزا می‌کنند تا از این اعلان بی‌اصل و خلاف واقع، مردم بایشان معاضد و معاون گردیده رهگرایی مقصد و مدعای فتنه‌انگیزانه آنان شوند و دولت و ملت را دوچار اشکالات لاینحل سازند. بنابراین آگهی و نگار داده می‌شود که اگر این خبر و چنین اعلانی در علاقه حکومتی هر یک سمر و منتشر گردد، آن را دروغ و چراغ بی‌فروغ دانسته، پیرامونش نگردند. زیرا در این باب اجازتی از دولت به روی روز نیامده است، زیرا که دولت انگلیس از حدود و علاقه مستعمره خود تجاوز و اقدام در مداخلت به خاک افغانستان ننموده است و رشته عهدی که به خیر دولت و ملت اسلام در بین مرتبط است، هم‌چنان مستحکم و برقرار می‌باشد و آن دولت تاکنون نقض عهد نکرده، در معاهده خود راسخ‌دم و ثابت‌قدم می‌باشد.

پس باید امری به روی کار نیاید که خلاف عهدنامه‌ای که به خیر اسلام مربوط است باشد و از سبب قوم مهمند سکنه سرحد، نکث پیمان در میان آید و بنابراین تمامت حکام را آگاه فرمودیم که مستحضر و آگاه باشند و از پیش آمدها و واردات در بین رعایای محکومه خود همواره معروض دارند.»

آوازه ناخوشی انداختن حضرت والا را انگلیسان

و از آن سوی دولت انگلیس قبل از انتشار این اشتها که راه چاره هیچ نیافتند، آوازه ناخوشی و بستری بودن حضرت والا را سمر و در افواه مشتهر ساختند و میرزا غلام حیدر خان، مهتم پست‌خانه اسلامی در پشاور، که در هفته دوبار متتابعاً و متوالیاً خطوط مزین با خامه خاص والا، ضیابخش دیده بصیرتش می‌شد و آوازه دروغ را باور نکرد، باز هم به عزم این که فرمانی مشتمل بر صحت مزاج و حاج والا حاصل کرده به هواداران دولت اسلامی بنماید، از این آوازه معروض داشته و از حضور به امضای خامه خاص مرقوم رفت که: «مردم آن مملکت آزادند و از معصیت دروغ گفتن باک ندارند که در حقیقت با مادر خود زنا می‌کنند، پس هر چه بخواهند می‌گویند و کارکنان انگلیس نیز خبر دولت متبوعه خود را در هر چه ببینند، خواه راست خواه دروغ، در افواه سمر و مشتهر می‌سازند. باری وجود مسعود ما را صحت نعمت حاصل و امور دولت و ملت و مملکت بر وفق مرام واصل است.»

و از دیگر سوی در خلال این هیاهوی، نری از مردم سکنه علاقه چمکنی طریق شرارت و سرقت برگرفته و چندی به قتل و غارت روز ضلالت به سر برده، در روز شنبه هشتم ربیع‌الآخر جهت امری که دایی و درهمی نمی‌ارزید، درآویخته خونس ریخته گشت و مردم طوری سکنه کرم، از اقدام در جنگ او با وجود کشته شدنش، برآشفته قدم جرأت و بصالت پیش نهادند و وارد موضع کتیره از خاک این مملکت گردیده، به قلعه حضرت شاه قوم پتان درآمدند و زوجه و پسر شش‌ساله و یک‌نفر مزدور او را از ضرب گلوله تفنگ جراحت رسانیدند و چنانچه بیاید حضرت والا از عریضه شیرمحمدخان حاکم جاجی و چمکنی، بر ماجرا آگاه

گردیده، سردار نصرالله خان نایب السّلطنه را امر کرد که اقدام در مذاکره و حصول قصاص و دیه مجروحین کند.

شرارت و جهالت مردم سمت جنوبی

و هم در خلال این حال، عده‌ای از قبیله تاروخیل و غیره قوم احمدزایی، سکنه موضع مچلغو که از ذلّت و خواری و بی‌استعدادی همه‌ساله از راه تحصیل امر معاش و بودوباش در خاک مقبوضه و مستعمره دولت انگلیس رفته از آنجا در موطن خود مراجعت می‌کنند، در این سال از حدوث مرض وبا، پیشتر از ایام معاودت هرساله خود در مچلغو بازآمده، مرض مسری مذکور با ایشان امرار و عبور نموده، شصت تن از بزرگ و کوچک ایشان تا رسیدن در مچلغو گرفتار مرض وبا شده، پدرود جهان کردند و در نواح خوست سرایت کرده، اجل رسیدگان از صدمه این مرض قطع رشته حیات نمودند. و هم در این ایام، عظامحمدخان از تغییر شیرمحمدخان، پسر حاجی لعل‌خان گردیزی، به حکومت گردیز مأمور و سرافراز گشت.

قرنطین معابر و بنادر پشاور از حدوث وبا

و مقارن این حال از حدوث مرض وبا در پشاور، که میرزا غلامحیدرخان چنانچه گذشت، به حضور آگهی داد. در روز سه‌شنبه یازدهم ربیع‌الآخر، غلام جیلانی خان، سرهنگ سرحددار و حارس بندر دگه را با عبدالرحمن خان قایم مقام حاکم جلال‌آباد فرمان رفت که: «بنادر و معابر معروف و غیر معروف را در تحت حراست داشته کسی از گرفتارآمدگان مرض وبا را اجازت عبور جانب جلال‌آباد و توابع و نواح آن ندهد و کسانی را که دوچار مرض نبوده سالم باشند، پس از توقیف چند روز راه مرور بدهند.» و با وجود استحکام معابر و وضع قرنطین به مضمون این بیت:

با قدر در نمی‌توان آویخت

با قضا در نمی‌توان ساخت

در روز جمعه چهاردهم ربیع‌الآخر، مرض وبا از راه سرایت هوا، در جلال‌آباد حادث و عارض آمده، پنج نفر از قاطنین شهر گرفتار هیضه و رهسپار آخرت شدند.

اجازت حمله و یورش دادن والا، دولت انگلیس را بر قوم مهمند

و مقارن این حال دولت انگلیس از در امتحان سوء تفاهم خود، که حمل شورش مردم سرحد و امر جهاد را به تحریک حضرت والا پنداشته بودند، به ذریعۀ نامه از حضرت والا اجازت جیش در جنبش آوردن و قبایل مهمند و غیره را تنبیه و تهدید نمودن و گوشمالی دادن خواستند، و حضرت والا اجازت نگار داد و رفع توهم و سوء تفاهم آن دولت را از خود کرد که: «مقاتلت نمودن آن دولت با قبایل مهمندیۀ تبعۀ خود و گوشمالی دادن مر ایشان را مختار است، اما به قبایل مهمندیۀ ای که متعلق به افغانستان‌اند، مداخلت نکرده مزاحمت نرساند و اقدام در تجاوز به موطن ایشان نکند.»

انتشار اشتہار اجازت حمله و یورش دولت انگلیس

و از این استدعای دولت انگلیس و اجازت دادن حضرت والا در روز چهارشنبه نوزدهم ربیع‌الآخر بر سیبل اشتہار جمهور ملت سکنة مملکت افغانستان و تمامت حکام امصار و بلدان را ارقام رفت که: «در این وقت امنای دولت انگلیس به این دولت از عزم خود آگهی و اجازت خواسته‌اند که فوج از راه سرزنش قوم و قبایل متمرّدۀ مهمند، که رعیت دولت برتانیہ درشمارند، وارد سرحد می‌گردد و پاسخ ایشان از حضور شرف صدور یافته است که عزم و اراده که نسبت به مردم مهمند متعلق خود جزم دارند مختارند و به مردم مهمند متعلق این دولت تجاوز و مداخلت را جایز نشمارند. پس از این التماس آن دولت و اجازت این دولت اطلاع و آگهی داده می‌شود که فوج انگلیس از راه گوشمالی و تنبیه و تهدید مردم متمرّد و متمرّد مهمند متعلق دولت متبوعۀ خود می‌رسد و هرگونه منازعت و مقاتلتی که با آن مردم از پیش برآید مختار است و به مردم مهمند متعلق این دولت مزاحم

نمی‌شود و مداخلت در خاک افغانستان نمی‌نماید. پس باید رعایای این دولت آگاه بوده با مردم متمرّد مهمند شامل و داخل جنگ نشوند.»

نقل منشور والا که به میر صاحبان نوشت

و هم به میر صاحبان اسلامپوری معروف به شیخ پادشاه رقم شد که: «قبل بر این به گوش کذب نانیوش ما رسیده بود که خود شما با بعضی از اذن‌یافته‌گان و مریدان جناب آخندزاده ملاّ نجم‌الدین مرحوم، چون حضرت صاحب بتخاک و میان صاحب کامه و صوفی صاحب فقیرآباد و پسر او و غیره، از طریق حصول نذرانه مستمرّه همه‌ساله که دارند، در جبال متوطّنه قوم مهمند و غیره مواضع سرحدیه که آنها را از خاک دولت اسلامیّه و متبوعه دانسته می‌رفتید و نزد مریدان و مخلصان خویش گردش کرده، نذورات حاصل می‌کردید و از جمله در این هنگام که شما در آن موضع و مقام شدید، از قضا اختلافی در بین سرحدداران دولت انگلیس و قبایل قوم مهمند و غیره روی داده عده‌ای از طرف آن دولت مأمور آن حدود و سرزنش آنها شدند و در اثنای حال قتال و جدال شما یان که در آن مواضع حاضر و مشغول نذرانه گرفتن بودید، از غیرت دینداری حمایت اسلامی را ملحوظ داشته درنگ کردید و توقف شما به گوش بعضی از مریدان و پیروان شما رسیده، برخی از ایشان به شوارع و طرق غیر معروف خفاء جاده‌پیما گردیده خود را در نزد شما رسانیده، جمعیتی زیادی فراهم گشتند و آیا که در وقت حمله و یورش طرفین قبایل مهمند و انگلیس حاضر و شامل معرکه کارزار بوده‌اید یا نه؟ ولیکن اولیای دولت برتانیه از سوء تفاهم اجتماع و حرکات عمومیه را از شما تصوّر نموده، به حضور والای ما از شما شکایت دوستانه کردند و سرکار ما حالات مسموعه فوق‌الذکر را در پاسخ ایشان ارقام فرمودیم. اکنون رقم می‌شود که در آن وقت اگر چه برای تحصیل نذرانه روانه و داخل آن حدود و نواح شده بودید، بایست از حضور برای خود ضرور اجازت رفتن در آن مواضع حاصل می‌نمودید، زیرا که رفتن بی اجازت سراپا زیان دارد و در خیالات از خود و بیگانه نقصان واصل می‌سازد و باز در وقتی که حاضر آنجا و بر واردات ناظر بودید، لازم و محتّم بود که ملاحظه نتایج خیر و شر و نفع و ضرر دولت متبوعه و ملت خود را می‌کردید و

اضافه بر همه، مردم یاغیستان مهمند و غیره به سبب مدعا و شامل کردن دیگر مردم را با خود همراه بعض مریدان شما که ملاحظه نقض عهد دولت متبوعه و خیر ملت خود را نمی فهمیدند و در دل نداشتند، آوازه دروغ غزا را از جانب سنی الجوانب ما، بی سبب و موجبی بلند و سمر و مشتهر ساختند که به سرحد و ثغور مشرقی شورش زیاد و هیاهوی بی اساس و بنیاد، به روی روز آورده بنیاد فشار نهادند و زبان شکایت و اعتراض امنای دولت متعهد و متحد کشور هند را، که هم عهد دولت اسلامست، دراز کرده در شر و شور انباز و هم آواز شدند. پس حضور ما افسوس از عدم فکر و حس و وجدان آن مردم از این دارد که چرا به راحت و رفاهت خود و ترقی دولت و ملت اسلام خرسند و رضامند نبوده، بی سبب خود را در رنج و تعب انداخته دوچار ورطه هلاک و گرفتار تموج فلاکت می کنند؟ و چون آن حرکت شما و مریدان شما بی اجازت و صدور امر حضور بوده و دولت متعهد شما نیز تا حال دخالت و پیش قدمی در خاک مملکت دولت متبوعه شما نکرده است، غزای شما را شرعاً جایز نشمرده، بدین وسیله جابه جا شدن شما را خیر دولت و ملت دانسته با خامه هدایت این کلمات به حیث تحریر درآمده مبنی بر مراجعت شما تسطیر یافت که به مجرد قرائت آن و استماع هدایت و ارشاد خجسته انجام فرخنده بنیاد همایونی، رهگرای اطاعت و متابعت سلطانی گردیده معاودت نمایید و در منازل خویش قرین راحت و رفاهت آمده، مستفید و مستفیض امن و امان شوید. و اینک سرکار ما این حرکت بی اجازت شما و تبعه شما را تجربت امور آتیه قرار داده می نگارد که ماضی ما ماضی و برای استقبال ارقام می شود که اشتعال نایره قتال مهمند و غیره قبایل متنمره با انگلیسان هنوز در التهابست، لامحاله مردم مهمند باز به حرکت و شمولیت شما به مجاریت شایق بل محتاجند و وسایل و وسایط گوناگون به روی کار خواهند آورد که شما را شامل و شریک حرب و معاون خود قرار دهند، ولی شما را هدایت و اندرز می نمایم که نقایص حرکت ماضیه شما در فوق ذکر شده مسبوق آمدید و نیک را از بد درک کردید. پس باید مشایخ و مآذین جناب آخذن زاده نجم الدین مرحوم را خود شما به هر ذریعه و وسیله ای که بدانید و بتوانید و ملاحظه خیر و پاداش را از این کلمات پرفواید سعادت علامات بنمایید دانسته کرده، آویزه گوش هوش شان سازید که در

آتی از شما و ایشان بدون امر و اجازت حضور حرکتی به منصّه ظهور نرسد که خسارت و زیان مال و جان عاید دولت و ملّت آید و چون دولت انگلیس تا کنون ناقض عهد و ناکث پیمان نشده و بر عهد خود محکم و استوار است و تجاوز و مداخلت در خاک دولت متبوعه شما نکرده است، پس لازم و ضرور است که دولت اسلام نیز به طریق اولی به عهد خود برقرار و استوار باشد و تا بتواند سعی و جد جهد کند که نکث عهد به روی روز نیاورده و وداد و اتحاد را به مخاصمت و عناد مبدل نسازد و بار بدنامی نقض عهد را بر دوش نکو سرانجامی خود نگذارد؛ و اگر چنانچه دولت انگلیس مرتکب خلف عهد گردیده مباشر نقض پیمان شود، هرآینه در آن وقت اول کسی که سر و مال و اولاد خود را نثار راه دین و دولت کرده روح پرفتح مزگای معلای حضرت رسول و اکابر آئین اسلامی را با ادای فرایض جهادیه از خود شاد کند من خواهم بود إن شاء الله تعالی و پس از آن شما و تمامت نفوس تبعه دولت افغانستان حالیه آسوده خاطر و عازم باشید که به یاری ایزد باری و شرط حیات و مرور ایام، تهیه اسباب و آلات غزا خواطر عموم اهالی اسلام را به ترتیبات شایسته و انتظامات بایسته آسوده و مطمئن خواهم ساخت.» و از اینجا به بعد با خامه خاص رقم زد کلک هدایت سلک کرد که: «مراد از نگارش این فرمان اینست که گذشته گذشت، چیزی گفته نمی شود، اما در آینده هرگاه خود شما یا دیگر خلفای آخندزاده نجم الدین مرحوم رهگرای این طور غزوات شدید، مورد بازپرس شدید خواهید گشت، زیرا که بدون امر و اجازت پادشاه اسلام غزا جایز نیست. دیگر این که دولت انگلیس در حالتی که به عهد خود برقرار و استوار باشد و از جای خود حرکت و تجاوز نکند، شکستن عهد بر اسلام ناجایز است، مسئله شرعیّه و خیر دولت و ملّت را به شما نوشتم که عمل کنید. فقط.»

جور و ستم افغان مهاجر و ناقل بر مردم هزاره

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، مردم مهاجر و ناقل کوچی و وطنی، بر مردم قوم مسکه و هیچه هزاره جاغوری که املاک و اراضی بعضی ایشان را چنانچه از پیش [ذکر] شد متصرف گردیده بودند، تاخته مال و متاع

زیادی با دو نفر پسر صغیر خورد سال غارت و اسیر نمودند؛ و سید علی نقی شاه، که از تغییر غلام حیدرخان پسر محمدافضل خان، به حکومت جاغوری مأمور شده بود، به کمیدان نظامی که در قلعه سنگماشه سردار شیرعلی خان مرحوم اقامت داشت، امر استرداد اموال منهوبه و هر دو تن اسیر کرد و او ملک خواجه محمد نام و خدایداد خوازک را که سرکرده و لشکرکش مهاجرین و ناقلین بودند و از عدم بازپرس حکومت و جانب‌داری و استظهار مأمورین دولت، همواره مال و منال و زن و فرزند هزارگان را به غارت و اسارت متصرف می‌شدند، احضار فرموده، هر دو تن اقرار و اعتراف خط شرعی از بعضی از اموال و اسرای هزاره دادند که مسترد کنند و چون رخصت یافته پس رفتند، از ادای مال و اسرا سرباز زدند و سید علی نقی شاه یازده ماده از تاراج و غارت و اسارت اموال و زنان و دختران و پسران هزاره و تصاحب کردن افغانان مذکوره اراضی و مزارع واقع پل جنگلی و ترکانک و علی‌داد و الوملالا و گزک و ارغنداب و تنهاچوب قوم مسکه و هیچه را بدون حکم و فرمان پادشاهی معروض داشته، چون بازپرس و استرداد املاک مذکوره از پیش چنانچه گذشت، به سردار نصرالله خان نایب السلطنه از شورای خاص سراج‌الملة محول و مرجوع چنانچه گذشت شده بود، در روز شنبه بیست و دوم ربیع‌الآخر سردار معزّی‌الیه را از حضور والا ارقام رفت که إن شاء الله به عرض حضور رسانیده سررشته حاصل بدارد و او که به بودن مردم هزاره در افغانستان رضا نبوده، حق‌رسی و بازپرسی نفرموده تا که خودش پدرود جهان کرد.

آهنگ حمله کردن تبعه این دولت بر مردم طوری و معروض داشتن ایشان

و هم در خلال این حال، مردم آگام و پچیر و وزیری و عمرگی خیل خوگیانی، متوطنه دامنه شمالی سپیدکوه از توابع جلال‌آباد، که از قتل و غارت و دستبرد قوم طوری سکنه کرم خاک مقبوضه و مستعمره دولت انگلیس از دیرباز دوچار ترکتاز بودند و چاره آن را نمی‌توانستند، لاجرم به ستوه آمده از غیرت افغانی عزم رزم با قوم طوری جزم کردند که یا خود را نیست و نابود سازند و یا بتازند و از آن قوم انتقام کشند و اعیان و بزرگان ایشان اقدام در این امر را بدون اجازت دولت قرین وخامت و بازپرس و سیاست حکومت دانسته به عبدالرحمن خان، قایم مقام حاکم

جلال‌آباد، معروض داشته برنگاشتند که: «عموم مردم سکنه علاقه رودخویانی گرد آمده با هم قرار داده‌اند که از راه تقاص و انتقام بر مردم قوم طوری بتازند و از ممانعت و اندرز و نصیحت، ایشان فسخ این عزم نکرده ترک اراده خود نمی‌کنند. باید خود که از طرف پادشاهی به قایم مقامی حکومت مفاخر و مباهی است، در علاقه خوگیانی تشریف آورده ایشان را از اقدام در این مرام بازدارد تا فتنه به روی روز نیاید.» و هم نوشتند که: «مردم بادیه‌نشین و بیلاق‌گزین ایشان که از زمان باستان در درجات سپیدکوه بیلاق‌جا و چراگاه دارند و همه‌ساله در مراتع خود شده، روز بیلامیشی به سر می‌بردند و در این سال از درآویختن و خون ریختن قبایل قوم مهمند و اقوام افریدی و تیراهی و غیره با دولت انگلیس و ساز مقاتله ساز کردن و ترک‌تاز نمودن ایشان، از خوف تلف مال و هلاک جان که از مردم قوم طوری در دل دارند، ترک در کوه و قرب خط فاصل سرحد رفتن کرده، پای اجبار به دامن اضطبار پیچیده دارند و نمی‌توانند که در مراتع خود بروند و هم‌چنان پا شکسته و دل از رشته حمایت گسسته، در قشلاق‌گاه خود قیام ورزیده‌اند، زیرا اگر عزم رفتن در کوه و قرب سرحد جزم کنند، چون دارای اسلحه آلات محاربت و مدافعت نیستند، مردم طوری حمله کرده، ایشان را غارت و اسیر و تاراج می‌نمایند و علاوه بر پیش رو بودن این صعوبت و دشواری، چند هزار رویه کارکنان دولت از جلال‌آباد برای خرید چوب تعمیرات دولتی به ایشان داده چوب می‌خواهند و محصلین در خانه‌های ایشان نشسته تقاضای چوب دارند و مخارج نان و آب شب و روز خود را از مرغ و کباب می‌خواهند و ایشان از بیم تطاول و تعدی مردم طوری در کوه رفته نمی‌توانند که چوب بیاورند. پس ناچار خرج و مهلتانه به محصل‌ها می‌دهند، پس در این صورت و چنین حالت و پیش‌آمد این معاملت، چند چیز از دولت به‌نام حمایت جهت حراست سر و مال و ناموس خود و اجرای کار سلطنت استدعای مرحمت می‌نمایند. اول، تفنگ و اسلحه سرکاری به رسم عاریت داده، ضامن پس دادن که هر وقت دولت بخواهد از ایشان گرفته شود و اگر سلاح از دولت عنایت نشود، چون ایشان توان و قدرت اشتراک تفنگ و فشنگ از خود ندارند، مبلغی نقد از دولت به عنوان قرض عطا گردد و حجت گرفته قرار قسط از ایشان حصول شود. دوم، اگر رأی ملک‌آرا اقتضا فرماید که در

کوه محافظخانه احداث و آباد گردد و حارس از جانب دولت مأمور اقامت و حراست آید، امکان تأسیس این امر ندارد، زیرا که افزون از پنجاه الی صد نفر مأمور اقامت حراست نخواهد گشت و با این قدر تعداد قلیل حفاظت محافظخانه و مواضع مستعده و کوه و کمر و مدافعت خصم پرخاش خر، متعذر بل متعسر است و دلیل ندارد، زیرا که حمله و یورش کنندگان قوم طوری در هیچ هنگام کمتر از هشتصد و هزار نفر مرد سلاح دار نمی باشد، پس صد نفر با هزارتن تاب مقاومت و مقاتلت نخواهد آورد؛ و نیز محافظخانه باید دور از منازل ایل و الوس بنیاد و آباد گردد و این نیز مانع از حسن حراست است، زیرا که تا مردم آگاه شود و به کمک حرسه محافظخانه برسد، کار از دست و تیر از شصت خواهد رفت و اگر یک فوج پیاده نظام مأمور حمایت و اقامت حفاظت آید، علوفه و آذوقه آن از توان ضعیف رعیت بر نمی آید. چنانچه همه ساله و علی الدوام چهار فوج پیاده و سواره در موسم تمازت و حرارت هوا از جلال آباد در آگام آمده، عرصه چهار ماه فروکش کرده ییلاق می گزینند و قوت و قدرت مصارف این افواج و فوج مستحفظ را هرگز ندارند. پس نظر به این دلایل و براهین اگر اسلحه یا وجه نقد به ایشان داده شود، خود ایشان حراست خود را می توانند کنند.» و عبدالرحمن خان که از مرض وبا در جلال آباد بسی خایف و هراسان بود، این عریضه را تمسک یافته، محمدیوسف خان بابری و کمیدان اعزازی را به قایم مقامی خویش گماشته، راه علاقه کجه پیش گرفت و روز پنجشنبه بیست و هفتم ربیع الآخر وارد آنجا شده از این استدعای بزرگان مردم خوگیانی و غیره و از گرفتار مرض و با گردیدن محمداسلم خان خزانه دار و یک نفر از فوج سواره نظام معروض داشت. و حضرت والا برنگاشت که: «در جلال آباد بازگشته تعداد مرضی و اموات یومیه را بنگارد و او که از [وبای] مذکور در یأس و هراس هلاک خود بود، چنانچه بیاید نظم و نسق امور مردم خوگیانی و غیره [را] عذر نهاده، اقامت خود را در آنجا اصوب و اولی جلوه داد.

شرح غدر و جور حاکم قلعه نو

و از دیگر سوی در خلال این حال، امیر محمدخان، حاکم هزاره قلعه نو، از توابع هرات که در حین توقف موکب همایونی به سفر سیر و سیاحت اطراف مملکت در آنجا ضعفای رعیت از جور و تعدّای او به عرض رسانیده رجوع تحقیق و تفتیش و بازپرس تظلمات او به محمدسرورخان حکمران هرات شده بود، از شدت تحکم محمدسرورخان که نسبت به دیگر حکام و خواص و عوام همواره مسلوک داشت در هرأس و یأس افتاده از هرات روی فرار به سوی پشت‌رود نهاده در خانه خود آمد و حضرت والا از عریضه محمدسرورخان که شرحی از مصادرات او نگار داد، به سردار محمدامان‌خان حاکم پشت [رود] ارقام رفت که: «او را محبوس و گسیل حضور نماید» و او آگاه گردیده از پشت‌رود گریخته در کابل واصل گشت و در تحت استنطاق درآمد، بدون حبس خود را به دادن رشوت از بازپرس و محاکمه برهانید و بازپرس اموال رعیت در آخرت بماند.

قانون تعارف و تحایف حکام ولایات

و هم در خلال واقعات مسطور، پس از وصول فتح‌الله‌خان در فراه که از تغییر سردار محمدعظیم‌خان چنانچه گذشت، مأمور حکومت آنجا شده بود، اعیان و بزرگان رعایای محکومه آنجا بر طبق رسم و رواج دایمه خود، مبلغی از نقد و جنس و اسب و کنیز و اشتر و غیره به نام تحفه و تعارف به او داده و همه را، که هفت هزار و یکصد و چهل روپیه در شمار آمد، در کیسه از خود انداخته کتمان این راز نمود. و حضرت والا از عرایض ملا جان‌محمد خان و پاینده محمد خان و محمدعلی‌خان مفتشین و ممیزین امور خفیه کشوری آگاه شده، ارقام فرمود که: «چون تنخواه از بیت‌المال دارد و مردم به لحاظ و پاس احترام دولت به او داده‌اند، باید همه را تحویل خزانه نقدی و جنسی و اصطبل دولتی کرده، کنیز را که هزاره و مسلمان است و در تحت ملک یمین در نمی‌آید، آزاد کند.» و این امر که از عهد ضیاء‌الملّه والدین مرحوم تا این هنگام نسبت به عموم مأمورین و حکام دولت معمول بود، رفته رفته از میان برداشته شد. هر گدایی که به واسطه پاره مأمور

کاری شد، دارای مکنت و ثروت معتابهایی گردیده، کسی باز پرس ننموده بر علاوه آنچه رعیت به رضا و رغبت خود می دادند، ادنی حاکمی کمتر از صد هزار روپیه از ضعفای رعیت به جور و اکراه و مصادرات حاصل نکرده، قصور معمور و اقطاع موفور را مالک آمده، غنی فقیر و مسکین در ثروت امیر گشت.

جشن میلاد و وزن ذات شاهانه به نقره

و هم در خلال احوال مذکور در روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر که بعضی واقعات صادره این ماه با خامه سهو قبل از ذکر این روز رقم شد، جشن میلاد میمنت بنیاد سال سی و هفتم از عمر حضرت والا از صرف شیلان عام و حلویات و چراغان و آیین بندگان به پای رفته، از جمله سنوات ماضیه و مستقبله در این سال ذات شاهانه خود را که در پادشاه نامه شهاب الدین شاه جهان مغول، از وزن کردن او خود را در سالی دو دفعه به روز میلاد شمسی و قمری خویش به نقره و طلا موازنت کرده در هر دوبار به فقرا و ارامل و ایتام بذل و عطا می فرمود خواننده، به نقره وزن کرده، نه سیر و یک چارک کابل در وزن و هفت هزار و یکصد و نود و چهار در شمار آمد به مصاحبان خاص و غیره اشخاص آن را عطا فرموده در دیگر سنوات ترک کرد.

وقایع ماه جمادی الاولی سنه هزار و سه صد و بیست و

شش هجری

در خلال احوالی که به شرح رفت، سعید احمد بیگ و سعید محمد بیگ و عبدالرحمن خان و غیره قوم و پسران خان آقای جمشیدی، که خود خان آقا به امر حضرت ضیاء الملة والدین از مودت و موالات اختیار کردن با دولت روس به یاسا رسید، و چنانچه گذشت روی از سعادت و حمایت دولت برتافته، از کابل فرار اختیار کرده در سرحد هرات و خاک مقبوضه روس رفته، فتنه ها به روی روز

آورده و بعد از مدتی تائب گشته و اذن مراجعت یافته و در لهوگرد جا داده شده، باز گریخته و سعیداحمد بیگ محبوس زندان هرات گردیده و از زندان در شب برآمده گرفتار آمده کرّة بعد اولی و مرّة بعد آخری، فرار اختیار کرده در غرّه ماه جمادی الاولی با غلام رضا نام جمشیدی و سی نفر سواره وارد شیخ جنید شدند.

سلب و خلع اسلحه نمودن کارکنان روس اشراَر جمشیدی را

و در روز پنجشنبه دوم این ماه، کارکنان دولت روس ایشان را خلع اسلحه نموده، سبب فرار اختیار کردن ایشان را از کابل پیرسیدند و از سعیداحمد بیگ پاسخ شنیدند که در افغانستان دلتنگ گردیده آهنگ اقامت در ظل حمایت دولت روس کرده‌اند و نیز نزد روسیان اظهار نمود که املاک و اراضی و مزارع و مراتع زیادی که از کشک و بالامرغاب و ماروچاق تا بند سلطان واقع‌اند، قرار قبالة که به دست دارم حق و ملک من است و افغان به جور و اکراه و تغلب همه را تصرف کرده است. اینک قبالة‌های خود را به دولت روس می‌دهم که تصاحب کند و کارگزار شیخ جنید این اظهار او را حق و استوار دانسته، به ذریعه احمدبیگ به امید مژده و نوید دولت روس در پنجه شده، فراریان جمشیدی و غیره را که از افغانستان جور و ستم دیده رهگرای آن حدود گردیده بودند گردآورده، همه امر و نهی او را به عهد و سوگند به‌گردن اطاعت نهاده، قرار دادند که از رعایای سرحدیه این دولت انتقام کشند و هم از فراریان هزاره قلعه نو استمداد و اتفاق و اتحاد جسته، ایشان بیست سوار به کمک او فرستادند و به سرقت و نهب و اسر و غارت اقدام کرده، مرتکب شرارت و ضلالت شد.

حدوث مرض وبا در کُتر علیا

و مقارن این حال، در روز شنبه چهارم ماه جمادی‌الاولی، مرض وبا در قریه خاص کُتر علیا از راه سرایت حادث و شش نفر گرفتار و فوت و بستری شدند و از دیگر سوی عبدالرحمن خان قایم مقام حاکم جلال‌آباد که از عریضه و استدعای بزرگان قوم خوگیانی و غیره چنانچه گذشت در کجه شده و حضرت والا ارقام فرموده که:

«در جلال‌آباد بازگشته، از مرضاء و اموات دوچارشدگان مرض وبا معروض دارد» و او که از بیم مرض مهلك وبا مخوف بود، عریضه آن مردم را که از پیش گذشت عذر اقامت خود در آگام تراشیده، شرحی از چنین و چنان می‌کنم معروض داشته در روز هفتم جمادی‌الاولی برنگاشت که: «اگر در جلال‌آباد بروم نظم و نسق امور مردم خوگیانی و دفع حمله و یورش سارقانه مردم طوری معطل مانده خلل روی می‌دهد.» و حضرت والا چنانچه بیاید اجازت توقف و درنگ او را در آگام نگار داد.

و مقارن این حال از چهارم جمادی‌الاولی تا روز پنج‌شنبه نهم این ماه، از مرض وبا که در کتر علیا حادث آمده بود، هشتاد نفر از گرفتاران و فوت و مریض در شمار آمد. و هم‌چنین از روز چهارم مذکور که مرض مزبور در غنی‌خیل پدید آمده بود تا این روز پنج نفر از فوج سواره و پیاده نظام گرفتار و رهسپار قبرستان شدند. و هم در بشلاق سرایت کرده موجب هلاکت اجل‌رسیدگان شده و از دیگر سوی به واسطه افغانان کوچی در قراباغ غزنین مرض وبا حادث گردیده و از دو سوی شرق و غرب، قریه به قریه سرایت نموده تا که در کابل چنانچه بیاید رسید. و در روز دهم جمادی‌الاولی پاسخ عریضه عبدالرحمن‌خان که آنفاً وعده ذکرش داده شد، اصدار یافته به نگار رفت که: «در آگام متوقف بوده، انتظام مهمام مردم خوگیانی و دفع حمله مردم را بنماید.»

ورود عبدالوکیل‌خان در هرات

و مقارن این حال عبدالوکیل‌خان جنرال، که از فوت عبدالاحدخان مأمور هرات و به منصب نایب‌سالاری نایل شده چنانچه گذشت، از کابل رهسپار گردیده بود در روز چهاردهم جمادی‌الاولی وارد هرات و مواظب خدمات مرجوعه خود گشت.

سرقت شدن بیرق دولتی اندراب

و از دیگر سوی در روز شانزدهم جمادی‌الاولی، چادر بیرق دولتی افراخته شده در اندراب قطغن را به روشنی روز دزدیده، کوتوال آنجا بیرق‌دار را محبوس کرد و به واسطه اخذ رشوت از پسر حاکم اندراب که پدرش برای اجرای امری در خان‌آباد

رفته بود، کتمان سرقت آن نموده، به ذریعۀ براتعلی نام خیاط، چادر دیگر ساخته و نشان محراب و منبر را بر آن دوخته بیفراخت و از عریضۀ وقایع نگار آنجا به سمع فیض مجمع حضرت والا رسیده و فرمان تحقیق و بازپرس صادر گردیده، چون دزد معلوم نبود کسی گرفتار سیاست نیامد و از این نزاکت و عدم بازپرس و سیاست، رفته رفته کار به جایی رسید و دزدان و رهنان چنان به کثرت انجامید که در عهد امیرامان الله خان غازی تمامت معابر صورت مقابر برگرفته، مسالک مهالک گشت. حتی شهر و اطراف کابل دوچار فشار و سرقت و قتل و غارت آمده، سلسلۀ امن و امان گسیخته آمد و این امر از عدم کفایت وزراء و مأمورین دولت ساری و جاری گشت.

و از دیگر سوی، محمدرحیم نام، برادرزادۀ جنرال نجم الدین خان که در وقت تمرّد و طغیان سردار محمد اسحق خان گرفتار و در کابل [برادر] سیاست کشیده شده و عبدالعزیز پسر جنرال مذکور از عریضۀ و استدعای مراجعت و عهدنامه فرستادن خود چنانچه گذشت، از ماوراءالنهر در مزارشریف و از آنجا همکاب والا در کابل آمده بود، با اهل و عیال او وارد مزارشریف شده و حکمران آنجا پنجصد روپیۀ به نام زاد و توشۀ راه به او داده، به فرمان والا زمستان را در آنجا گذرانیده و راه کابل برگرفته بود، در این ایام وارد دارالسلطنه آمده، همگان قرین راحت و رفاهت شدند.

شرارت مردم کوچی قوم اسحق زایی

و هم در خلال احوال مسطور، دوست محمد و فضل محمد و محمد صدیق و محمد ایوب و جمعه خان و محمد نعیم نامان، قوم اسحق زایی، از بادیه نشینان و ییلاق گزینان سیاه بند و پشت رود، که در عهد ضیاء الملة والدین چنانچه در جلد سوم گذشت مأمور ییلامیشی و زراعت کاری و اقامت دایمی در علاقۀ بادغیس هرات شده و از راه تمرّد، برخلاف امر و قرارداد پادشاهی، ترک اقامت در بادغیس کرده، از حد میمنه تا بدخشان متفرّق و سقناق نشین و ییلاق گزین گردیده بودند، یک هزار و دوصد و چهل رأس گوسپند را به عادت مستمره و شرارت دایمۀ خویش از راه غیر معروف برداشته خواستند که در ماوراءالنهر برده بفروشدند و محمد قاسم

خان دفعه‌دار با شش تن سوار نظام از حرسه بندر آلتی چناق تابع شبرغان، سد راه و مانع از عبور ایشان گردیده، از جهالت و وحشتی که دارند به جنگ گراییده گوسپندان را در دور خود سنگر قرار دادند و چند رأس گوسپند از تیر تفنگ اینان و دو رأس اسب خلیفه شیرمحمد و مراد نامان از ضرب گلوله تفنگ آنان سقط و مجروح شده، آخر الامر سواران نظام غالب آمدند و ایشان را با رمه نزد جنرال محمد عمرخان در دهدادی حاضر آوردند و او نزد سردار عبدالله خان حکمران ترکستان در مزارشریف فرستاده، از اقرار افغانان که به بردن گوسپندان خود در خارج مملکت کردند و حکمران مذکور یک هزار و دوصد و هفده رأس گوسپند و پنج رأس حمار و دو میل تفنگچه شش تیر و یک میل تفنگ ایرانی و یک قبضه تلوار ایشان را ضبط و تحویل کارکنان دولت فرمود.

شرارت سعیداحمد بیگ جمشیدی

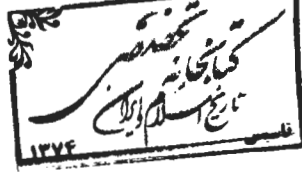
و از آن سوی سعیداحمد بیگ جمشیدی که جمعی را از اشرار گرد آورده عزم سرقت و غارت چنانچه گذشت جزم کرده بود، در روز هفدهم جمادی‌الاولی به اراده فراهم نمودن اشرار، راه شیخ‌جنید برگرفته، در دل قرار داد که جمعی را از آنجا برداشته در کشک نزد جمشیدیان شود و مردم آنجا را طوعاً و کرهاً با خود یار و مددگار سازد و چنانچه بیاید با هفتاد و پنج سوار داخل علاقه کشک شد. و از دیگر سوی مرض وبا که در روز چهارم ربیع‌الآخر در جلال‌آباد حادث شده بود، عرصه پنجاه روز دوام نموده، در روز بیست و چهارم جمادی‌الاولی دفع و رفع گشت.

و از آن سوی عبدالحمید نام تیراهی، از جمله جاسوسانی که میرزا غلام‌حیدر خان مهتم پست‌خانه دولتی در پشاور به وقایع خفیه‌نگاری چنانچه گذشت مأمور کرده بود، فوت شده عبدالاحمد نام برادر او را به همان تنخواه ماهی بیست روپیه کله‌دار مأمور کرده، عهدنامه ترک خیانت در حاشیه قرآن از او گرفته، در روز بیست و پنجم جمادی‌الاولی معروض داشته برنگاشت که: «از جمله چهار نفر جاسوس که قرار فرمان والا در سنه ۱۳۲۳ هجری مأمور وقایع خفیه‌نگاری شده‌اند، از فوت عبدالحمید، عبدالاحمد نام برادر او مأمور گردیده است.» و از

حضور والا حکم منظوری صادر گردیده رقم شد که: «از متجسّسین سابقه نباشد، زیرا که آنها را عموم مردم می‌شناسند.»

مبلغ اعانه دائمه مدرسه و انجمن علیکده لاهور و وظیفه غلام محی الدین

و مقارن این حال در روز بیست و نهم جمادی الاولی، فرمان اجرای مبلغ مستمره دائمه انجمن حمایت اسلامی لاهور و مدرسه علیکده و وظیفه شیخ غلام محی الدین خان، وکیل انجمن مذکور، که حضرت والا به نام اعانه مرحمت و معین فرموده بود، به نام میرزا غلام حیدرخان اصدار و نگار یافت که: «مبلغ نوزده هزار و سه صد و هشتاد و روپیه به نام وظیفه سالانه شیخ غلام محی الدین که ذات شاهانه از عین المال خود معین و مقرر فرموده است، که به سلسله درازی مقرر و بر حال باشد، به ایشان برساند و جهت سهولت رسانیدن این مبلغ، سر رشته چنین قرار داده شد که همه ساله در اوایل ماه فروری انگلیسی حواله این مبلغ را که عبارت از نوزده هزار و سه صد و هشتاد و روپیه کله دار باشد از حضور به نام مهتم پست خانه اسلامی پشاور فرستاده شود که به موجب آن، حواله از کارکنان دولت انگلیس گرفته در اواخر ماه مارچ به اراکین انجمن موصوفه و مدرسه مذکوره و شیخ مزبور آگهی بدهد که وکلای ایشان با تصدیق از اخذ مبلغ حاضر پشاور آمده، هر کدام حصه معینه خود را یکجا اخذ نموده، به مصارف خیریه مواضع مسطوره برسانند و این تجویز را به اراکین مذکوره نیز رقم فرمودیم که همواره معمول دارند و مهتم پست خانه، خواه میرزا غلام حیدرخان و خواه دیگری که باشد این سر رشته را جاری داشته، به صدور فرمان مجلد معطل ندارد و اکنون رقم می‌شود که سی و سه هزار و هفتصد و شصت و روپیه کله دار به اسم فارن سکرتر دولت هند از بابت طلبات دولت افغانستان امر تحریر و ترسیل شد که از او گرفته به ایشان برساند و باقی مانده تاریخیه ۲۲ ماه مارچ سنه ۱۹۰۷ میلادی مطابق هفتم صفر سنه ۱۳۲۵ هجری تا بیستم ماه مارچ سنه ۱۹۰۷ میلادی مطابق هفدهم صفر سنه ۱۳۲۶ هجری یکساله دوازده هزار روپیه پیشکی از تاریخ بیست و یکم ماه مارچ سنه ۱۹۰۸ میلادی مطابق بیست و هفتم ماه صفر سنه ۱۳۲۷ هجری که نیز یکساله به شمار آید، دوازده هزار روپیه کله دار که مجموع بیست و چهار هزار به شمار آید، تسلیم وکیل



آنها به عنوان پیشکی از تاریخ اول ماه فروری سنه ۱۹۰۸ میلادی مطابق ۲۷ ذیحجه سنه ۱۳۲۵ هجری لغایت ۳۱ ماه جنوری سنه ۱۹۰۹ عیسوی مطابق ۸ محرم سنه ۱۳۲۷ هجری که یکساله شود و هزار و هفتصد و شصت روپیه کله‌دار به شیخ غلام محی‌الدین خان وکیل انجمن موصوف، عوض باقی‌مانده وظيفه تاریخی سنه ۱۳۲۵ هجری یکهزار و سه صد و هشتاد روپیه که این تقسیم پیشکی از سنه ۱۳۲۶ هجری تا ۲۷ صفر سنه ۱۳۲۷ هجری مطابق ۲۰ ماه مارچ سنه ۱۹۰۹ عیسوی یکسال در حساب آورده شده نیز یکهزار و سه صد و هشتاد روپیه که مجموع چهارهزار و یکصد و چهل روپیه در حساب آید، قرار فوق به ایشان برساند و هر سال قرار مسطور حواله از حضور می‌رسد و مهتم پست‌خانه بر سبیل مذکور به ایشان برساند.» و از صدور این حکم، به صوفی شیخ غلام محی‌الدین وکیل انجمن حمایت اسلام لاهور و نواب مولوی مشتاق‌حسین خان دبیر و غیره امنای مدرسه‌العلوم علیکده و مولوی عبدالله خان تویکی شمس‌العلماء صدر انجمن و منشی شمس‌الدین دبیر انجمن حمایت اسلام آگهی داده شد.

وقایع ماه جمادی‌الآخرای سنه هزار و سه‌صد و بیست و شش هجری

در خلال واقعات ماه گذشته، سلطان‌احمدخان فرار ماوراءالنهر، که از دیر باز از شهر و دیار خود جلا و به غربت و ذلت مبتلا بود، و عبدالرحمن‌خان پسرش در مزارشریف درک سعادت تقبیل رکاب عاطفت‌انتساب همایونی و فرمان اجازت مراجعت پدر خود را حاصل کرده بود، سه‌هزار روپیه قرار فرمان والا در بخارا از ملا محمدغوث‌خان مأمور فروش پوست قره‌گلی گرفته و ره‌گرای مراجعت آمده، در روز شنبه چهارم جمادی‌الآخری وارد مزارشریف شد و یکهزار روپیه از خزانه آنجا قرض و با اهل و عیال خود راه کابل برگرفته، پس از وصول مشمول الطاف شاهانه گشت.

و هم در این ایام محمدرضابیگ پسر حیدر علی بیگ ولد میر محمدحسن بیگ نیکور دایزنگی که جدش در اوایل عهد حضرت ضیاءالملة والذین مرحوم از عداوت و خصومتی که با میر رضا قلی بیگ داشت، با اهل و عیال خود طلب کابل و مأمور اقامت شده و غلام حسن بیگ و حیدر علی بیگ مذکور و غلام حیدر بیگ پسرانش با محمدرسور بیگ پسرزاده اش، به امر آن مرحوم در سلک سواران نظام خاص دسته دوم رکاب شاهی منسلک خدمت گردیده، چنانچه در جلد سوم گذشت، قرار داده شد که رضاقلی بیگ در سالی پنجم صد روپیه از حاصل املاک محمدحسن بیگ در کابل برای او بفرستد.

شرح املاک و عریضه محمدرضابیگ هزاره

و محمدرضا بیگ در عهد حضرت سراج الملة وللین در دسته میراسپور خاص رکاب شاهی به منصب پنجاه باشی سرافراز و ممتاز خدمت گردیده شرف حضور حاصل داشت، به ذریعه عریضه قرطاس، دو تکت ده روپیه گی در آن نصب کرده معروض داشت که: «اراضی و مزارع واقع مواضع گردبید و شنیه و هر دو سرای واقع فاطون و دهن خوک کشته و لوخک و قلعه سرخ و ده غلامان و آبک و دهن سنگک و الکاه و تنیه گنبد و شنیه رباط و توب قافزار و پشته های سبزی همه زرخرید و مورثه جد پدری خود را با سالی پنجم صد روپیه حاصل آنها که قرار حکم ضیاءالملة والذین مرحوم بر ذمه محسن بیگ و رضاقلی بیگ نهاده شده و ایشان نداده اند، در سنه ثیلان ثیل ۱۳۲۳ هجری عرض کرده فرمان حاصل نموده بودم که به حق خود برسم و از سبب اسفار کشور هند و سیر و سیاحت اطراف مملکت حضرت والا و گردش موکب همایونی در غزنین و کوهستان و جلال آباد و غیره که رهسپار خدمت بودم، حق رسانی ام بر عهده تعویق افتاده. اکنون مجدداً استدعای احیای حق خود را دارم.» و حضرت والا از ثبت فرامین عهد ضیاءالملة والذین مرحوم و کارداری میرزا محمدنبی خان دبیر مبرور استحضار و علم حاصل نموده، در روز ششم جمادی الاخری، به جان محمدخان حاکم هزاره دایزنگی ارقام فرمود که قبل بر این محمد رضای عارض در سنه ثیلان به عرض رسانده بود، املاک

مذکوره واقع علاقه سرخ جوی دایزنگی از جدّم می‌باشند و در بین محمدحسن بیگ جدّم و رضا قلی‌بیگ دعوی دایر گردیده و مخاصمه هر دو تن به حضور ضیاء‌الملة والدین مرحوم رسیده، آن مغفور به جدّم امر کرد که از جمله مزارع مسطوره، یک خانه زمین به میر رضا قلی‌بیگ بدهد و چون او حق نداشت، جدّم سر باز زده قبول امر نکرد و حضرت مرحوم مبرور برآشفته جدّم را با اهل و عیالش در کابل امر اقامت نموده سرزنش فرمود و سه نفر پسرانش را در رساله شاهی دوم و یک نفر نوه‌اش را در سلک پیشخدمتان دربار معلی و حضور سالک خدمت کرده، املاک مزبوره [را] تسلیم میر رضا قلی‌بیگ نموده، قرار داد که در سالی پنجصد روپیه از بابت ریع و دخل آنها به جدّم در کابل برساند. چنانچه تا زمان تمرّد و طغیان اشرار هزاره این مبلغ را همه‌ساله داده بعد از آن نه آن دوتن ادای این مبلغ کردند و نه املاک مذکوره قرار املاک دیگر میران مستمره ضبط دولت گشت و هم‌چنان در تصرف محسن‌بیگ و رضا قلی‌بیگ بماندند و خود رضا قلی‌بیگ در سال بغی و طغیان هزاره ارتحال نموده، پس از او املاک مسطوره بی‌موجب در دست محسن‌بیگ افتاده. چون عموم میرزادگان هزاره مورد عفو کریمانه شاهانه گردیده، اجازت و رخصت مراجعت در ملک خود یافتند، از جمله املاک مذکوره مرا، محسن‌بیگ واگذار نشد.»

نقل فرمان ضیاء‌الملة والدین مرحوم

و از این عرض او رجوع به دفتر دبیر مرحوم فرموده، معلومات حاصل نمودیم و ثبت فرمان حضرت ضیاء‌الملة والدین به نام شما که در آن وقت نیز حاکم دایزنگی بوده‌اید، مکشوف گشت. این که در باب میر رضا قلی‌بیگ معروض داشته و نگاشته‌اید که: «حسب‌الفرمان همایونی رعایای یتقور در تحت امر و اطاعت او قرار داه شده، رشته متابعت و فرمانبرداری و میری و کلانی او را بر گردن طوع و رغبت نهادند و بعضی از املاک علاقه گوادر و گنداب که در قدیم تعلق به میر محمدحسن‌بیگ داشته و تا حال در تصرف او بوده نیز تسلیم و تفویض رضاقلی بیگ شدند و هم از تمامت اربابان و آقسقالان رعایا التزام اطاعت و متابعت برای رضاقلی‌بیگ گرفته به او مفوض گشت که از امر و اطاعت مجوزه او سرباز نزنند و

هرگاه کسی از امر او سر باز زده از راه استغاثت به حضور بیاید، از حضور تنبیه و تهدید و سرزنش او از قوه به فعل آید تا دیگری از اطاعت او سرکشی نکند.» حالی رای والا گردیده همان قطعات اراضی و مزارع که در دست میری محمد حسن بیگ بوده‌اند و در زمان سلطنت سرکار ما از کسی به اجبار و اکراه نگرفته و از قدیم و قبل از نوبت حکومت ما آنها را در دست تصّرف و تملک داشته و حالا به میر رضا قلی بیگ متعلق گشته‌اند، صرف همان املاک را می‌خواهم که در دست او باشند و غیر آنها، املاک حق و مایملک احدی را باید متصّرف نشود و اگر گواذر و گنداب نیز داخل همان قطعات متملکه میر محمد حسن بیگ بوده‌اند خوب کردید که تسلیم رضا قلی بیگ نمودید و اگر غیر از آن قطعات باشند، مجدداً برخورد معلوم کرده احوال را مفصّل و مصرّح معروض دارید.»

حکم حضرت والا سراج المله والدین

پس از این حکم ضیاء المله والدین مرحوم و عریضه شما که از دفتر ثبت فرامین زمان و پسر مرحوم به دست آمد، به شما امر و ارشاد می‌نمایم که از کیفیت و حقیقت املاک مندرجه عریضه محمد رضای عارض خود شما آگاه خواهید بود و باز هم معلومات و نظریات صحیحه محقه حاصل کرده، اگر از جمله املاک میری و حق دیگری نبوده از املاک زر خرید میر محمد حسن بیگ و موروثه عارض باشند و به مهاجر و ناقل افغان داده نشد باشند، قرار املاک دیگر میرزاده‌ها که از حضور ما مرحمت و مسترد گردیده‌اند، این املاک را به عارض مسترد و مفوض نمایید و اگر محسن بیگ فعلاً متصّرف املاک مذکوره بوده دعوی حقیقت داشته باشد قرآن احکام شرعیّه به انفصال رسانیده، فیصله خط آن را ارسال حضور کنید و اگر از جمله املاک میری و حق دیگری باشند یا دیگر کیفیت داشته باشد، در همین عریضه قرطاسیه محمد رضاییک بنگارید که دانسته شویم و در صورتی که محسن بیگ دعوی شرعی داشته باشد، علم حاصل کنید که اگر شرعاً دعوی مسموع بود، محمد رضاییک از طرف خود وکیل قرار می‌دهد که در آنجا مخاصمه جانبین رفع و قطع گردد یا خرج آمد و رفت او را در صورت الزام خود برعهده می‌گیرد

که محسن‌بیگ در کابل آمده، فصل و قطع دعوی او را بکند، زیرا محمد رضابیگ در دسته میراسپور ملازمت دارد و در آنجا نمی‌تواند بیاید.»

پاسخ جان‌محمدخان حاکم دایزنگی

و جان‌محمدخان در عریضه محمد رضابیگ از تفتیش و تحقیق خود که به روی روز آورد رقم کرد که: «املاک واقع سرخ‌جوی در وقت حکومت سابقه‌ام چه از میری و چه از خود کشته و زرخرید در دست میر محمدحسن‌بیگ بود و ضیاء‌المله والدین مرحوم از تصرف او کشیده تسلیم میر رضا قلی‌بیگ فرمود که بعضی از آن خود کاشته و زرخرید و برخی میری بود و پنجم صد روپیه برعهده میر رضا قلی‌بیگ نهاده و امر شده بود که در هر سال به کابل به میر محمدحسن‌بیگ می‌رساند و تا وقت فوت رضا قلی‌بیگ همه در دست او بود و پس از فوت او محسن‌بیگ و غیره مردم کلان‌زایی می‌گویند که املاک خود کاشته و غیره میر محمدحسن‌بیگ مورثه پدری مانند، لیکن سند و حجت کافی غیر از اظهار میراثی ندارند مگر یک قطعه تعلیقه به مهر و امضای سردار محمداسلم خان مرحوم که چهل و نه سال از اصدار و ارقام آن گذشته و به علی‌گوهربیگ پدر محسن‌بیگ و رضا قلی‌بیگ داده که ملک سرخ‌جوی از میر علی‌گوهربیگ و رضا قلی‌بیگ طایفه کلان‌زایی می‌باشد و از مردم اینجا و اهل خبره که پرسیده شد بعضی می‌گویند که حق محمدحسن‌بیگ است و برخی اظهار می‌کنند که حق محسن‌بیگ است و جانبین به هواخواهی سخن می‌رانند و در این عریضه و نگارش خود مهر و امضای قاضی و اهالی محکمه شرعیه را نیز نموده ارسال حضور داشت.

صدور حکم والا از عرض جان‌محمدخان

و حضرت والا ارقام فرمود که: «در باب ملک زر خرید و میراثی میر محمدحسن‌بیگ که ورثه محسن‌بیگ دعوی حقیقت دارند، اگر شرعاً ثبوت وراثت خود را بنمایند قرار ترکه و تقسیم فرایض‌الله، حق محمد رضابیگ را به خود او سپرده در بین ایشان قرار دادنامه بنگارد که دوباره دعوی بی‌جا نکنند و اگر شرعاً ثبوت

وراثت خود را نتوانند ورثه آن دو تن را بر الزام و دعوی بی جای ایشان آگاه و مستحضر نمایند که از ادعای ناحق دست بردارند و محمد رضاییگ را به حق برساند و فیصله شرعی به محمد رضاییگ بدهد که دوباره ورثه محسن بیگ و رضا قلی بیگ دعوی ناحق با او نکرده، باعث عرض و استغاثه او به حضور نشوند.» و با صدور این حکم عادلانه حضرت والا، محمد رضاییگ به حق خویش نرسیده، مایوسانه در قلعه واقع سرخ کهک خویش قناعت ورزید و از این گونه اغماض و لحاظ از حکام و مأمورین دولت نسبت به ضعفای رعیت خیلی از قوه به فعل آمده، از جمله این یکی با خامه یادگار ثبت و نگار داده شد.

شرح حال خسران مال سعیداحمد بیگ و سعیدمحمد بیگ

و از دیگر سوی سعیداحمد بیگ شیر جمشیدی که با هفتاد و پنج سوار چنانچه گذشت وعده ذکرش داده آمده، رهسپار کشک گردیده بود. در روز سیزدهم جمادی الاخری، داخل علاقه کشک گردیده، و به کوچ دادن فتنه جویان قوم جمشیدی فرصت و ظفر نیافته، دزدآسا طریق مراجعت پیش گرفت و از این تردد و گردش فتنه انگیزانه و سارقانه او و سعیدمحمد بیگ، کرنیل عبدالرئوف خان با دوصد سوار نظام با میر محمد سرور خان حکمران هرات از شهر مأمور اقامت و حراست کشک و مدافعت غارت و سرقت آنان شد. و از آن سوی ایل ترکمان آن بیابان از شرارات و سرقت و غارت سعیداحمد بیگ و سعیدمحمد بیگ در اندیشه منهوب شدن مال و منال و دواب و مواشی خود افتاده، از حکمران پنجاه دولت روس به زبان استغاثت داد خواستند که هر دو تن چارپایان تبعه دولت افغانستان را به سرقت می آورند و افغانان از راه تقاص، اموال ترکمانان را می برند، پس یا آن دو تن با تبعه خود از آن حدود تبعید شوند و یا ترکمانان [را] در مأمنی جای دهد و او پاسخ داد که عنقریب کبورناتر تاشکند وارد پنجاه شده قرار به مدار و تأمین ایشان می نهد که از دستبرد و سرقت و غارت آن دو تن مأمون و محفوظ شوند و ترکمانان از مژده و نوید حکمران پنجاه خود را در مهد امن و امان پنداشته راه خویش جانب صحرای ییلاق گاه خود برداشتند و سعیداحمد بیگ و سعیدمحمد

بیگ چپ و راست تردد سارقانه اختیار کرده، شب به جایی و روز به جایی به سر بردن آغاز نهاده مواظب ترکناز شدند.

تبعید محمد یعقوب خان باجوری

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم گشت، محمد یعقوب خان باجوری که در سلک سواران خان اسپور خاص رکاب فیض انتساب، سالک خدمت بود، به ذریعۀ عریضه استدعای رخصت و اجازت رفتن در باجور کرد و حضرت والا نظر به لشکر کشیدن دولت انگلیس بر مردم مهمند که مبدا در آنجا رفته مرتکب فتنه شود و دولت مورد اعتراض و سوء تفهّمات کارکنان دولت انگلیس آید، برادر او را عوض خواسته و او که در حقیقت و نفس الامر امر محسوس و متصور همایونی را در خیال داشت و می خواست که با برادر خود در باجور رفته با مردم مهمند شامل فتنه شود، از عوض دادن برادر خود ابا و امتناع ورزیده، حضرت والا به تصور اینکه مبدا گریخته و دست به فتنه آویخته، دولت را مسئول سازد، او را با اهل و عیالش از کابل اخراج و تبعید باجور فرمود.

شرح شراوت صدباشی محمد نذیر

و هم در خلال این حال، صدباشی محمد نذیرخان از قاطنین گردی سرکانی که به بدرقگی قوافل و حراست راه خیبر و بندر دکه قیام داشت، با مردم مهمند شامل و داخل فتنه و مفسده شده شریک ترکناز گشت. و غلام جیلانی سرهنگ و حارس بندر دکه شرحی از سفاکی و بیباکی او معروض داشته، حضرت والارقم فرمود که: «هر وقت صدباشی محمد نذیر شیر، از مهمند در دکه بازآید او را گسیل حضور نماید.» و مقارن این حال، فضل جان و پاچان و عیسی خان از قوم معروف خیل، متوطن گردی سرکانی، با پاچان غیر مذکور و بهرام خان و معاذخان از قوم مزبور که در بند هزار اقامت حراست داشتند، زوجۀ سلیم نامی را که چهل و پنج روز از فوت شوهرش گذشته بود و در عدۀ بود، فریفته از راه مفاسقت و خفا او را در خانه پاچان فرستادند و عبدالرسول برادر سلیم فوتی که قرار یاسای احمدشاه مرحوم سدوزایی، عموم افغان زن را به میراث می خواهند و به زن میراث نمی دهند؛

و این دو بدعت از عهد ضیاء الملة والدین در شهرها رفع و دفع گردیده، و در بین روستاییان و کشاورزان و بادیه‌نشینان هنوز بر حال و برقرار است، آن زن را که از برادرش بود، میراث و از خود می‌دانست، با غایب نام عمّ زوجه سلیم، راه تفحص و تجسس برگرفته و درک آن را در خانه پاجان یافته، او نخست انکار از بودن او در خانه خود آورده بود، از عذر و عجز و الحاح آن دوتن اقرار و اظهار کرد که او را آورده‌ایم، اما پس می‌دهم و این را به هردو تن گفته خود در هزارناو رفته کس نزد ملای چکنور فرستاده، او را از راه اصلاح و عذرخواه رهگرایی سرکانی نمود و او در طلوع آفتاب روز پنج‌شنبه هفدهم جمادی‌الآخر وارد گردی سرکانی شده، ریش‌سفیدان و بزرگان آن قریه را در مسجد جامع دعوت کرده و از هر در سخن رانده با هم قرار دادند که ملای مذکور زوجه سلیم را در خانه شوهرش ببرد و اهل مجلس هنوز از جای برنخاسته در مسجد نشسته بودند، که صدباشی محمد نذیر از مهمند در دکه بازگشته و از آنجا در هزارناو شده از قضیت آگاه گشت و از وحشیت و جهالت در غضب شده، با بهرام و معاذ و پاجان و غیره مردم هزارناوی که بیست تن در شمار آمدند، تن به سلاح ترک اصلاح، وارد گردی سرکانی شد و یکی از حضار مجلس جهت امری از مسجد بیرون‌شده و اینان را مسلح و خشمناک دیده به دیگران آگهی داد که چه نشسته‌اید اینک هزارناویان با سلاح و سلیب جنگ در رسیده آهنگ آن دارند که کار را بر شما تنگ سازند و سرکانیان هراسان از نزد ملای چکنور برخاسته خواستند که در خانه‌های خود شوند و هزارناویان که به تحریک صدباشی محمدنذیر عزم رزم جزم داشتند، ایشان را هدف تیر تفنگ ساخته، سرکانیان در خانه‌های خود تاخته تن به سلاح آراستند و با هم درآویخته سه تن از طرفین مقتول و چهار تن مجروح گردید. جلاد نام برادر صدباشی محمدنذیر در حدّ ظهار خود جراحت یافته و تیر از سرین او شکافته بیرون جست و فضل جان را که زن سلیم متوفا را برده بود، از مسجد برآورده هدف گلوله تفنگ و مطروح ساختند. و جیلانی‌خان سرهنگ از این آهنگ وحشیانه و جنگ جاهلانه صدباشی محمدنذیر شریر آگاه شده، به اتفاق حاکم لعل‌پوره و صدتن پیاده ساخلو به سرعت باد و شتاب سحاب در گردی سرکانی شده، صدباشی محمدنذیر را در دکه برده محبوس کرد و او را به حفاظت دو تن سواره و سی تن پیاده ساخلو قرار

فرمان والا که به نامش از پیش چنانچه گذشت اصدار یافته بود، گسیل کابل کرد و نوکران عبدالرحمن خان، قائم مقام حاکم جلال آباد، با جمعی از مردم رعیتی او را از منزل نمله برگردانیده، حاکم به عزم تفتیش حالت محاربتش که به وجه صحیح معروض حضور بدارد، در زندان جلال آباد محبوس نگاهداشت.

تمرد نمودن و در کابل نیامدن محمداسماعیل خان سفیر

و هم در خلال این حال، محمداسماعیل خان پسر سردار سلطان محمدخان مرحوم، که از عهد حضرت ضیاء الملة والدین مغفور تا این هنگام عهده سفارت این دولت در کلکته داشت، از راه تبدیل طلب کابل شده، چون غدر و خیانت زیاد نسبت به دولت از قوه به فعل آورده از حساب دادن خایف بود و خود را ملزوم و ملام می دانست، تمرد ورزیده نیامد و از دولت و سعادت روی برتافته، اقامت هند اختیار کرد، و حضرت والا، حواله بازپرس خیانت و خسارت او را به خدا و روز جزا نموده.

مأمور سفارت شدن حاجی شاه بیگ خان

در روز بیست و دوم جمادی الاخری، حاجی شاه شغنی را، که از غلام بچه گان حضرت ضیاء الملة الدین و تربیت یافته دست آن مرحوم و به سعادت معروف بود و راه صداقت و اخلاصش پیموده و می پیمود، به سفارت مأمور کشور هند شد. و هم در این ایام شیراحمدخان، برادر مسجدی خان بیات، از تغییر محمداسماعیل خان پسر محمدتقی خان جوانشیر، که جانب داری هزاره زرتک را که املاک ایشان را بدون حکم و فرمان پادشاهی قوم دفتانی از افغان کوچی و غلام محمدخان اچکزایی به تغلب تصاحب نموده کرده بود، و سردار نصرالله خان نایب السلطنه از جانب داری و طریق حق سپاری او برآشفته، مأمور حکومت مالستان گردیده و نسبت به هزارگان طریق جور و ستم درنورددیده، از جمله دختر هزاره ای را به نام کنیزی به دیوان نرنجن داس هندو، که سردفتر وجوهات و حساب گیر اجاره او و مسجدی خان برادرش بود، به عنوان رشوت از مالستان فرستاده و نرنجن قشقه در

پیشانی او کشیده و زنار به گردنش آویخته گرویده کیش خویش ساخت و از حکومت پنهان داشته کسی بازپرسی این شناخت نکرد و در پایان کار، دست قدرت پروردگار از آستین قضا برآمده مسجدی خان برادر او به اتهام قتل میرزا عبدالاحمدخان غزنوی گرفتار آمده به دهن توپ آتش بسته و اعضاء و جوارح و اعصاب و عروقش از هم گسسته و هلاک گشت، و زنان و دختران و عروسان هر دو برادر، دوچار هتک عصمت گردیده پرده ناموس ایشان دریده و مال و ملک ایشان ضبط دولت شده به تاراج رفت و پس از آن در عهد امیر امان‌الله خان غازی، عبدالحکیم خان حاکم غزنین زوجه شیراحمدخان را از عرض یکی از نوکرانش که ادعای حقی داشت، سوار مأمور کرده مسافت پنج کروه از خانه‌اش تا شهر غزنین، پیاده و شاطرآسا احضار درب بار فرمود و گیسوهای او را از دو طرف، به دست دوتن سپاهی اجنبی داده و برقع را در محضر عام از سرش برداشته، با سر و روی برهنه و گریبان گشاده و پستان مکشوف افتاده، از ضرب تازیانه سر و سینه و پشت و پهلویش را خسته و کبود و نیلی ساخته و بند آهنین بر پایهای انداخته تسلیم کلانتر محله شهر کرد و مکافات کردار ناهنجار شوهر خویش دیده، پرده عفتش دریده گشت.

شرح حال فتح‌الله خان حاکم فراه

و از آن سوی فتح‌الله خان حاکم فراه، که مأمور حکومت آنجا شدن و تحفه و تنسوق از رعیت گرفتنش از پیش گذشت، در وقت طی مسافت دارالحکومت خود پیمودنش چون وارد منزل خیرآباد شد، بزرگان و سرکردگان آن حدود از راه پذیره پیش آمده، وی در حالت ملاقات به ایشان روی آورده مسئولانه گفت که چرا در منزل یاره و بکوا به استقبال نیامدید؟ و این را گفته ایشان را تخویف و تحذیر نمود که با شما چها خواهم کرد و جزاها و زجرها خواهم داد. بعد که وارد فراه شد اشتهاری به مهر و امضای خود در باب تعیین نرخ اقمشه و اشیای بزازی در چارسوق بازار فراه آویخت و در خلال این حال، هفت تن از سپاهیان نظام را که برای خود یساول و چوب‌دار قرار داده بود، بر احمدشاه نام بزاز که در بازار فراه دکان داشت گماشته، زجر و توبیخ زیاد فرمود که چرا صابون در بازار نیست و او

هرچند فریاد برآورده داد خواست که من بزاز و قماش فروشم و صابون‌پزی را در سنه گذشته قوی‌ئیل، نصراب‌شاه نامی از نزد سردار محمدعظیم‌خان به اجاره گرفته به من تعلق ندارد، حاکم گفتار او را نشنیده در همان شب خسارت و زیان زیادی به احمدشاه بزاز رسانیده بلکه انواع جور از قبیل بستن و زدن و به ستون بستن و آلت رجولیت و خصتین او را به رشته محکم بستن و از آلت آویختن نمود و برعلاوه آن، دسته‌ای از سپاهیان نظام را در دیه‌ها و قریه‌جات گماشته، عموم مردم تبعه حکومت خود را در ورطه و شکنجه عذاب و عقاب انداخته، پول به مصادرت گرفتن آغاز نهاد و با جور و اعتساف انباز و دمساز گردیده، بیرق تعدی و تطاول در اهتزاز آورد. و از این فشار و رفتار ناهنجار او بزرگان مردم تابع حکومت فراه، به اندیشه این‌که پرده عزت و احترام‌شان دریده نشود، طریق هدیه و تحفه دادن و لابه و تملق نمودن برگرفته، مددخان حاکم لاش و جوین یک‌هزار روپیه و ملا سیدمحمدخان، ساکن علاقه گلستان هشتصد روپیه و امیر محمدخان تحصیلدار بولک‌لک روپیه‌گی قبیله بارکزیایی و مردم قزلباش یک نفر کنیز هزارگی و محمدحیدرخان نایب او سه صد روپیه و محی‌الدین‌خان عامل بولک قبیله بارکزیایی و قزلباش سه صد روپیه و غلام صدیق‌خان عامل وجوهات یک‌هزار روپیه و محمدنعیم‌خان علاقه دار بولک بالا شش رأس گوسفند و دو تخته قالیچه به رشوت این‌که او را به علاقه‌داری آنجا برحال کند و فیض محمدخان انباردار سه رأس اسب و پنجاه روپیه و دو زوج جتی زرین داده و به مهمانی در خانه خود دعوتش کرده، یک تخته گلیم شش ذرعی و یک قبضه شمشیر و یک رأس اسب برعلاوه آنچه از پیش تقدیم کرده بود داده، از جمله این اسپش را مسترد کرده، اسب سواری او را که اعلی و در خور زین اعیان بود خواست و محمدحسن‌خان علاقه‌دار خاشرود، دوصد روپیه و عبدالغفورخان تحصیلدار بولک محال، چهارصد روپیه و یک میل دوربین و یک رأس اسب و میرزا احمدخان عامل بولک نورزایی یکصد روپیه و ده سیر قند و یک تخته قالیچه و قاضی محمدحسن‌خان سه صد روپیه و ملا میانجی‌گل‌خان، مفتی محکمه لاش و جوین دو گز و چهارده گره کشمیره و ارباب علی‌مردان خان انباردار لاش و جوین، دوصد روپیه و محمدجعفر خان خزانهدار فراه، چهل روپیه و دو رأس گوسپند و میرزا عبدالله‌خان نویسنده

خزانه، یکصد روپیه و ملاّ عبدالحق خان، قاضی بکوا و خاشرود و فراه، دو تخته قالیچه و میرزا غلام علی خان سردفتر فراه، یکهزار روپیه و یک سرج زین و لجام انگلیسی و یک دست فرش کرک برجندی، همه از مأمورین دولت به او دادند و از کدخدایان رعیت، محمدیونس و محمد عمر ساکنان قبیچه دو تخته قالیچه و محمد نعیم کدخدای قریه رج جل اسپ یک تخته و فتح محمد برادر نصرالله لنگ، چهار رأس گوسپند و احمد شاه بزّاز قبل از محصل مأمور کردنی که رقم شد، گاو یک فرد، قند پنج سیر، چای سه و نیم چارک، شمشیر یک قبضه، چاینک یک عدد پیاله یک درجن، پتنوس یک عدد و محمد عظیم کلانتر بازار از قوم اسحقزایی، متوطن لاش و جوین چهارصد روپیه و محمد رضا خان کناگان یکصد روپیه و محمد محسن خان اسحقزایی ساکن لاش و جوین چهارصد روپیه و غلام حیدر خان خاشرودی یک هزار روپیه و دو فرد گاو و عبدالله خان ساو بیست رأس گوسپند و امیر محمد خان ساو شش رأس گوسپند و محمد زمان خان سپید، هشت رأس گوسپند و محمد رفیق خان کوچی یک رأس اسپ و حاجی عبدالغفور خان دیرک، ده رأس گوسپند و غلام رسول خان دارآباد، شش رأس گوسپند و فتح الله خان دوکن گلیم، دو تخته، قالیچه یک تخته، جل اسپ یک تخته و احمد خان نودیه دوصد روپیه و صمد خان نودیه یک رأس اسپ و محمد نبی خان نودیه یکصد روپیه و الله داد خان و بهار خان ساو چهارده رأس گوسپند و محمد حسن خان دوکن یک میل تفنگ دوازده تیر و ابوبکر خان نوده، اسپ یک رأس، آرد گندم شصت سیر، گوسپند چهار رأس، عبدالحکیم خان گرانی، گوسپند هشت رأس، آرد پنجاه سیر و سید احمد خان دارآباد قالین چهار ذرعی یک تخته و عبدالحق خان یکصد روپیه و محمد شریف خان چهارصد روپیه و عبدالکریم خان یکصد روپیه و حاجی محمد بشیر خان یکصد روپیه و غلام حیدر خان ساو، ده رأس گوسپند و محمد اکبر خان چبیچه قالیچه یک تخته به او داده فعلاً به خیال خود، خویش مأمون از جور و ستم او پنداشتند. و این نقد و جنس از عریضه وقایع نگار فراه به گوش دادنیوش حضرت والا رسیده، در روز چهارشنبه بیست و سوم جمادی الآخر به ذریعه فرمان، این اخاذی را از فتح الله خان پیرسید و او علیث فلیشی معروض داشته، تمامیت این اموال را با آنچه که پس از این در ایام حکومت جایرانه خود حاصل نمود، هضم

کرده شکمش از کثرت پیه، به غایت مطبّل گشت و داکتر آن را دریده دوسیر به وزن کابل پیه برآورد و پس از فوتش زوجه او از این وجوه طلب عازم حج شده پدرود جهان کرد؛ و اندوخته نمروندهاش از در ارث به دست دخترانش افتاده، خودش بار گرانی با خود برد.

و هم‌چنین اغلب از معاندین دولت، که درعهد امیر شیرعلی‌خان رهنورد خدمت او بودند و با پسران و تعلقاتش فرار اختیار کرده و سالها روز ذلّت و عسرت و غربت در ممالک خارجه به سر برده، در عهد ضیاءالملّة والذین مرحوم و عصر سعادت حصر سراج‌الملّة والذین به ذریعه [عریضه] و توبه‌نامه اجازت یافته و در کابل آمده مأمور خدمات دولت شدند، مرتکب این‌گونه جور و اعتساف بعید از انصاف گردیده طبایع ملت را متنفر ساخته، و قصور بدنامی افراخته، اقطاع و حدایق نکوهیده انجامی حاصل کردند و باعث عزلت و محرومیت چاکران صادقه از خدمت دولت آمدند و ملت را زبون و دوچار امور بوقلمون نمودند که شرح حالت هر یک را کتاب جداگانه در خورد نگارش است.

شرح حال سعیداحمد بیگ و سعیدمحمد بیگ شیر

و از آن سوی حاکم پنجاه که ترکمانان را چنانچه گذشت از تاخت و تاز سارقانه سعیداحمدبیگ و سعیدمحمدبیگ به ورود کبورناظر تسلیت داده مأمون و مطمئن‌خاطر ساخت. در روز بیست و چهارم جمادی‌الآخری هر دو تن را با مقصود بیگ هزاره از پنجاه در چمن‌بید خواسته تهریب و تخویف کرده از امری که پیشنهاد شرارت‌بنیاد خود داشتند، تنبیه و تهدید و سرزنش نمود، اما ایشان از شرارتی که در خیال داشتند، از تخویف و تحذیر حاکم پنجاه هیچ باک و هراس نکرده، به وسواس خناس با هم قرار دادند که از راه کوک جایل و چشمه دزدک و چشمه بجلان به عزم کوچ دادن مردم هزاره، داخل قلعه نو شوند، ولیکن از استواری و هوش‌داری سرحدداران نتوانستند کاری از پیش برده به مرام فایق آیند.

شرح حال صدباشی محمد نذیر و جانبداران او

و مقارن این حال، حضرت والا از عریضه میرزا محمدغوث خان، عامل و نویسنده بندر دکه، بر شرارت صدباشی محمدنذیر و حبس او در زندان جلال آباد که از پیش رقم شد آگاه گردیده، در روز بیست و چهارم مذکور ماه جمادی الآخری به عبدالرحمن خان قایم مقام حاکم جلال آباد رقم فرمود که: «آدمان فهمیده با پنجاه نفر از پیادگان نظام مأمور گردی سرکائی و هزارناو کرده، اعداد شامله جنگ را با صدباشی محمدنذیر محبوس گرفتار و رهسپار کابل ساخته تسلیم کوتوال کابل نماید که مراسم بازپرس و زجر و توبیخ حکومتی نسبت به ایشان به پای برده شود» و ایشان در زندان کابل گرفتار آمده و از جمله چنانچه بیاید صدباشی محمدنذیر از زندان گریخته در کوهستان مهمند رفته پناه و ماوی گزیده.

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطور، لارد دین، کمشنر سابق پشاور، در لندن روح نصرانیت به قابض ارواح سپرده و از جراید و روزنامه های آنجا به سمع فیض مجمع والا رسیده، در روز بیست و هفتم جمادی الآخری به میرزا غلام حیدر خان مهمتم پست خانه اسلامیة پشاور رقم فرمود که: «به ذریعه تلگراف ضروری به لیدی دین خبر مبتنی بر تعزیت بدهد که از استماع خبر فوت سر لارد دین شوهر او قرین تأسف و تلّهف گردیده، ذات شاهانه اظهار همدردی در این سوگواری او می کند.» و او خانه لیدی دین را که در نمره پنجاه و چهارم پارتمنت استریت لندن واقع است معلوم کرده و چهل و نه روپیه گله دار و هفت آنه محصول این خبر را داده، از لیدی مذکوره مراسم تشکر و امتنان نسبت به حضرت والا حاصل کرد.

وقایع رجب سنه هزار و سه صد و بیست و شش هجری

در خلال احوالی که رقم شد، سعید احمد بیگ و سعید محمد بیگ جمشیدی، که عزم آتش افروختن و مردم جمشیدی را اغوا کردن و کوچ دادن او در تضاعیف واقعات

ماه جمادی‌الآخری و پیش از آن، جابه‌جا به نگارش رفت، با نبیرگان خان‌آقای جمشیدی چون عبدالرحمن‌خان و غیره از کارکنان دولت روس به خدعه و فسوس خواهش اسلحه به قصد افروختن آتش فتنه نموده و به مامول موصول نیامده و قرین یأس و انفعال شدند؛ و از جمله یک نفر ترک که در توپخانه منصب کپتانی داشت، به رعایت مسلمانی، چند میل تفنگ به ایشان داده چون از عزم ایشان آگاه گشت که برخلاف دولت اسلام رهنورد فتنه و شرارت و قتل و غارتند، تفنگها را از ایشان پس گرفت.

شرح شرارت سعیداحمد بیگ و سعیدمحمد بیگ جمشیدی

و سعیداحمدبیگ با رفقای خود با آنکه از حمایت دولت روس مأیوس گشت، دست از التهاب نایره فتنه برنداشته، بعضی از خانواری جمشیدی که به اغوای او ترک وطن کرده همدست و همداستان شرارت شده بودند، از اسلحه ندادن کارکنان دولت روس به او و خیر و منفعت ندیدن از انبازی و ترکتازی وی، آهنگ مراجعت به موطن و مسکن خود کردند. و او که به فریت و حیلت ایشان را به کوچیدن از منازل ایشان برانگیخته بود، محافظ گماشته مانع از معاودت و عدم معاونت ایشان آمد، چنانچه دو جماعت از قوم شعرباف جمشیدی، که با احمال و ائقال و عیال و اطفال خود راه مراجعت برگرفته سرگرم رحل و ترحال بودند، دسته‌ای از سوار گماشته، ایشان را به قهر و غضب بازگردانید و در بین دیگر فرارگزیدگان تقسیم کرده، گوسپندان ایشان را تمام ذبح و غذای بام و شام همراهان خود نمود و خود سعیداحمد بیگ در اوایل ماه رجب با هشتصد سوار از مردم لجوج بلوچ و کسانی که اغوا کرده با خود برده بود، به اراده سرقت و غارت راه قلعه نو برگرفت و محمداکبرخان، قائم مقام و برادر حسین‌علی‌خان نایب حاکم قلعه نو، که به عزم مدافعت سرقت و غارت و تاخت و تاز آن دوتن با عده‌ای از سوار گشاده و دسته‌ای از سوار نظام و سواران ایل و الوس خود حسین‌علی‌خان به حراست معابر و بنادر سرحد قیام داشتند، از آهنگ ایشان آگاه گردیده به استحکام مواضع مستعده اقدام نمودند و چنانچه بیاید از هرات فوج پیاده نظام به کمک خواستند.

و از دیگر سوی، در خلال این حال، میرزا غلامحیدر از تعزیت‌نامه به ذریعه تلگراف فرستادن به زوجه سر هرلارد دین متوفاً و چهل و نه رویه گله‌دار و هفت آنه محصول دادن آن که گذشت، در روز دوشنبه پنجم رجب معروض داشته، حضرت والا سند مجرای آن را فرستاده نگار داد که: «از وصول جواب آن هر وقت که خبر داد معروض بدارد.»

و مقارن این حال، سعیداحمد بیگ و سعیدمحمد بیگ که عزم تاختن بر قلعه نو چنانچه گذشت جزم کرده بودند، از بیداری و استحکام و استواری محمداکبرخان و برادر حسین‌علی‌خان، توان حمله بر خود ندیده عطف عنان کردند و بیست و پنج سوار از تبعه اشرف ایشان روی به سوی بیابان چلغنی نهاده، یکصد و چهل نفر اشتر از قوم میش مست تبعه این دولت را از بیابان مذکور و نواح گلران به غارت برداشتند و ملاک اشتران به امر زرین‌خان سرتیب در پنجاه نزد کارکنان دولت روس شده، دادخواستند. و حاکم پنجاه ایشان را نزد سعیداحمد بیگ فرستاده امر کرد که اشتران ایشان را مسترد کند و او گوش به امر حاکم پنجاه نداده اظهار تقاص کرد؛ و صاحبان اشتران مأیوسانه بازگشته و رمه‌ای از گوسپندان ترکمانان تبعه دولت روس را، که داخل خاک این دولت شده سرگرم چرایش بودند، به اتفاق سرحدداران در عوض اشتران خود آوردند و هر دو رمه را به امر حکمران هرات نزد خود نگاه داشتند که اشتران خود را به مبادلت در دست آورده گوسپندان را مسترد کنند، و محمد اکبرخان با برادر حسین‌علی‌خان به شام روز شنبه دهم رجب از تردد و این طرف آن‌طرف گردش سارقانه کردن سعیداحمد بیگ و سعید محمدبیگ و تبعه ضاله ایشان آگاه گردیده، مکرراً از هرات فوج پیاده به معاونت خویش و حراست سرحد و مدافعت حمله و سرقت آن دوتن شریرخواستند و حکمران هرات ماجرا معروض داشته، حضرت والا از وصول عریضه او به حضور چنانچه بیاید فوج پیاده مأمور اقامت سرحد فرمود.

اشترای هجده دست موزیکان نظامی

و مقارن این حال در روز یکشنبه یازدهم رجب، مطابق نهم ماه اگست سنه ۱۹۰۸ میلادی، منشور آذر (فرمایش) به نام تریچرد کمپانی مقیم بمبایی در باب ساختن و

پرداختن هجده دست موزیکان فوج نظام و تمامت اسباب و سامان آنها در کارخانه هاکس و کارخانه جورف والن اندس، مشتمل بر وضع دست کونت از بهای آنها، اصدار یافته به نگار رفت؛ و هم فرمان شد که سی و شش هزار و دو صد پنجاه و هشت روپیۀ کلۀ دار و دوآنه و سه پایی جهت بها و باربندی و رسانیدن آنها در پشاور، کارکنان دولت انگلیس، از مبالغ عطیۀ مستمرۀ، که بر عهده دارند، به کمپانی مذکور بدهند و در خصوص منقرّ و منقش نمودن محراب و منبر، نشان مخصوص این دولت را بر آنها فرمایش و نگارش رفت که: «بر بعضی از سامان و آلات و ادوات موزیکانهای این دولت که نقش روغنی است، روغنی و برخی را که کندنای است، محکک و منقرّ سازد و بپردازد.

و مقارن این حال، در روز شانزدهم رجب، هشتاد و دو نفر از بزرگان قوم بایبزیایی شعبۀ طایفۀ مهمند، که از جیش در جنبش آوردن و آهنگ سرزنش قوم مهمند کردن دولت انگلیس که از پیش رقم شد، عزم هجرت و اطاعت این دولت کرده بودند، در گرداب رود کامه نزد سردارخان آمده به استصواب رای او عزم تلثیم سدۀ علیا جزم کرده، به ذریعۀ او حاضر درب بار جلال آباد شدند. و از جانب دولت خرج به ایشان عطا و معین گردیده عبدالرحمن خان قایم مقام حاکم جلال آباد، چنانچه بیاید از عزم و ارادۀ ایشان معروض داشت.

قتل دو تن سپاهی در دشت کلایی

و مقارن این حال، در روز هجدهم رجب محمدیوسف خان کمیدان، مقیم قلعۀ نظامیۀ واقع غنی خیل شنوار، ملّا امیر و لعل محمد نامان از سپاهیان نظام تحت امر خود را مأمور احضار سپاهیان غایب خدمت سکنتۀ قریۀ نشیوه کتر کرده و هر دو تن در بیابان واقع بین کلایی سیاه چوب زربچه و بتی کوت، که از چهار طرف محل عبور و مرور خواص و عوام است، از ضرب تیر تفنگ دزدان مجهوله کشته گشته و تفنگهای هر دو تن به دست دزدان رفتند و عدهای از سپاهیان نظام که مأمور احضار سپاهیان غایبه خدمت متوطنۀ لمقان شده بودند و جانب لمقان راه می پیمودند، نعش هر دو تن را در بیابان مذکور دیده و شناخته در قلعۀ غنی خیل

حمل و نقل داده و دفن کردند و از دزدان که مجهول بودند اثری معلوم نگشت و خون آن دو سپاهی به هدر رفت.

ناکام بازگشتن بایی‌زاییان قوم مهمند از کابل

و در خلال احوال مسطور، عبدالرحمن‌خان، قایم مقام حاکم جلال‌آباد، از ورود بزرگان قوم بایی‌زایی در آنجا که آنفاً گذشت معروض داشته، در روز دوشنبه نوزدهم رجب، ارقام رفت که: «زاد و توشه راه از طرف دولت به ایشان داده با یک نفر شخص هوشیار همه را رهسپار کابل نماید.» و پس از وصول ایشان به درب بار و درک سعادت تقییل سده علیای حمایت‌آثار، چون استدعای اطاعت این دولت و اقامت در موطن خود کردند و این امر ناشدنی بود زیرا مسکن ایشان از اراضی خاک مقبوضه و مستعمره دولت انگلیس در شمار می آمد، ملتمس‌شان مورد قبول نیافته بی نیل مرام و ناکام بازگشتند.

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، احتکار ورزیدگان و قحط و غلاندیشان سکنه لعل‌پوره، یکصد و هفت بار گاو و حمار غله، از داخل این مملکت جانب پشاور حمل داده، مردم حلیم‌زایی سکنه گنداب که رهنورد مخالفت دولت انگلیس بودند و رضا نمی دادند که اشیای ماکوله در پشاور برده شود، مانع و سد راه ایشان گردیده، با هم به نزاع افتادند و دو نفر از لعلپوریان مجروح و یک تن مقتول و مطروح آمده، احوال ایشان را حلیم‌زاییان متصرف شدند. بعد یک نفر از علماء از راه معذرت، نزد حلیم‌زاییان شده رواحل و حوامل منهوبه را مسترد کرد و لعلپوریان غله خود را در گنداب به حلیم‌زاییان فروخته، مجروح و مقتول خود را در لعل‌پوره حمل و نقل دادند و عبدالرحمن‌خان قایم مقام حاکم جلال‌آباد ممیز گماشته خواست که پس از حصول معلومات صحیحه دولت را با انگلیسان که قوم حلیم‌زایی از تبعه ایشان است به مذاکره برانگیزد. ولیکن چون از این‌گونه امور پس از عهد ضیاء‌المله والدین مرحوم در سرحد به منصفه ظهور آمده و می‌آید، مراسم بازپرسی به روی روز نیفتاد.

مأمور حکومت جلال آباد شدن سردار محمدعظیم خان

و هم در این [ایام] سردار محمدعظیم خان، پسر امیرکبیر مرحوم دوست محمدخان، که از حکومت فراه چنانچه گذشت تغییر یافته شرفیاب حضور آمده بود، از تغییر نوراحمدخان، پسر سردار فقیرمحمدخان، که نسبت به ضعفای رعیت جور و ستم و مصادرت از حد و حصر بیرون کرده بود، مأمور حکومت جلال آباد شد و چون نوراحمدخان با عالیه بیگم، زوجه سردار نصرالله خان نایب السلطنه، نسبت پدری داشت، اگر چه در تحت محاکمه و استنطاق آمد، اما لحاظ و اغماض به روی کار افتاده بازپرس مال و منال رعیت و احیای [حق] و امانت باطل از قوه به فعل نیامد و در پایان کار به امر داماد خود به امین الوجوهات نامزد گردید. تا روز قتل حضرت سراج المله والدین، عموم تجار کابل را به تاخت و مبالغ هنگفتی را دارا شده، در عهد امیر امان الله خان غازی با خواهر خود، زوجه ضیاء المله والدین مرحوم به عزم ادای مناسک حج راه مکة معظمه برگرفته و خواهرش در آنجا رحلت کرده، خود او زن خواسته در آنجا اقامت گزید.

و مقارن این حال، در روز بیست و یکم رجب، از سرقت شدن چادر بیرق دولتی بلده اندراب قطغن، که از پیش گذشت، مجدداً از حضور ارقام و تاکید رفت که: «تفتیش درست به تقدیم رسانیده دزد را به دست آرند که جزا داده آید تا دیگری نسبت به دولت جسارت نکند».

و مقارن این حال، حضرت والا از عریضه حکمران هرات که در باب شرارت سعیداحمدبیگ و سعیدمحمدبیگ و کمک خواستن محمداکبرخان و برادر حسین علی خان معروض داشته و نگاشته بود و وعده ذکرش داده آمد، در روز بیست و هفتم رجب احکام و ارقام فرمود که: «صد تن از فوج پیاده نظام برعلاوه اعداد سابقه، مأمور اقامت حراست و معاونت کند».

و هم در این حالت در روز بیست و هشتم رجب، مرض و با که در نواح جلال آباد چنانچه گذشت حادث شده بود، از راه سرایت در دیهات پایان پمقان، واقع نه کروهی شهر کابل حادث گردیده، در روزی سه الی چهار نفر گرفتار شده رهسپار آخرت همی گشتند و از آنجا چنانچه بیاید در شهر کابل عارض آمده باعث هلاکت اجل رسیدگان شد.

وقایع ماه شعبان سنه هزار و سیصد و بیست و شش

هجری

از دیگر سوی، در خلال احوالی که رقم شده آمد، سرورخان حکمران هرات، امور سرحدات آنجا را از ترددات شرارت و ضلالت سمات سعیداحمد بیگ و سعید محمد بیگ دوچار اشکالات و مناقشات دیده، میرزا محمد عمرخان، از احفاد حضرت صوفی اسلام کرخی، که خود او چنانچه در جلد دوم گذشت با دولت ایران مردم را به جهاد برانگیخته و خونس ریخته و به آتش عناد ایرانیان که حکم کفر ایشان کرده بود سوخته گشت، از راه هدایت و استمالت مردم هزاره قلعه [نو] که به اغوای القای آن دو تن شیریر بدضمیر فرار اختیار کرده رهسپار سرقت و غارت و ایذا و آزار از خود و بیگانه شده بودند و او را پیر و مرشد دانسته از امر و نهیش سرباز نمی زدند، مأمور کرد و او در چمن نزد فراریان جهالت توأمان رفته به اندرز و نصیحت ایشان را استمالت و دلالت به مراجعت به موطن و مسکن ایشان نموده خودش در شب پنجشنبه ششم شعبان پدرود جهان کرد و راه آخرت پیمود و نعلش او را از راه چهل دختران جانب کرخ حمل و نقل داده در قبرستان جدش در خاک نهادند.

بازگشتن فراریان مغویه سعیداحمد بیگ و سعیدمحمد بیگ

و قبایل قاقچی و شعرباف و میش مست که فرار اختیار کرده و چهارصد خانه در شمار بودند، به همان موعظت و هدایت او به منازل خود معاودت کرده، قرین راحت و رفاهت آمدند و بزرگان بقیه فراریان از مشاهدت مراجعت آنان نزد سرهنگ زرین خان، سرحددار شده، به دلالت و هدایت و تسلیت او عقب اهل و عیال خود رفتند که در منازل خویش باز آمده اقامت بگزینند. و از این مستمال شدن مغویان، سعیداحمد بیگ و سعیدمحمد بیگ، هر دو تن، دوچار حسرت

گردیده، در ورطه حیرت فروماندند و چنانچه بیاید سعیدمحمدیگ نیز روی از اتحاد و اتفاق سعیداحمدیگ برتافته، از راه اطاعت و حصول اطمینان و تسلیت نزد سرحداران آمد.

حدوث مرض وبا در کابل

و مقارن این حال، در روز سه شنبه یازدهم شعبان، مرض وبا از در سرایت داخل شهر و محلات کابل شده، در روزی بیست الی سی و چهل نفر گرفتار آمده، اکثر صحت یاب و اقل حجاب تیره تراب به سر همی کشیدند و تا روز شنبه بیست و دوم شعبان، مزیت نیافته علی التفاوت در بعض ایام اندک و در برخی بسیارتر، دوچار مرض همی آمدند.

و از آن سوی سعیدمحمدیگ که راه خلاف سعیداحمدیگ چنانچه آنفاً گذشت برگرفته بود، نزد سرحداران حاضر آمده به زبان معذرت و اظهار خجالت از معصیت خویش طالب امان شد و خواستار گشت که اگر حکمران هرات مکتوبی با خامه تسلیت و تأمین او از زجر و سیاست حکومت بفرستد، هرآینه از راه اطاعت مراجعت کرده جبین ضراعت برزمین انابت خواهد سود؛ و حکمران هرات از این مستدعیات در روز دوازدهم شعبان معروض حضور داشته، از ذکت و انکسار و نادام شدن او آگهی داده، خاطر مهرمظاهر والا را از خار خار حدوث فتنه آسوده ساخت.

شرح حال اللهویردی خان و برادر او

و هم در خلال این حال، برادر اللهویردی نامی از قبیله و ایل مرتضایی که با رمة گوسپندان و غیره اموال و احوال خود از راه فرار رو به جانب کشک نهاده سرگرم طی مسافت جهالت شده بود، گرفتار دست سرحداران گردیده و خود اللهویردی که با سه خانوار از قوم خود رهسپار فرار شده و در محافظ خانه واقع مقابل موضع چهل دختران روسیه رسیده بود، نزد سرهنگ زرین خان حاضر آمده، به زبان عذر و الحاح خواستار اطلاق برادر خود از بند گشت و به او مواضعه نهاد که در موطن

خویش بازآید و او برادرش را رها داده، چون راه آوردن اهل و عیال خود برگرفت، سعیداحمد بیگ او را محبوس و یکصد و پنجاه روپیه جرم کرد.

شرح حال و مراجعت پسران یعقوب علی خان عرب

و از دیگر سوی در خلال این احوال، ولی محمد خان کرنیل عهد امیر شیرعلی خان مرحوم از اولاد و احفاد یعقوب علی خان عرب، با برگد یوسف علی خان برادر خود، که با اهل و عیال خویش با سردار محمدایوب خان، پسر امیر مرحوم مذکور، فرار مملکت ایران شده و سردار معزّی الیه با خدمه و عمله خود چنانچه در جلد سوم گذشت، به خواهش حضرت ضیاء المله والذین مرحوم و مساعی دولت انگلیس از ایران محبوسانه در هند برده شد و یوسف علی خان دختر خود را به یکی از شهزادگان قاجاریه داده، روز راحت و رفاهت حاصل کرده داشت، از راه حب الوطن من الایمان، عزم مراجعت در افغانستان و ترک احسان دولت ایران جزم کرده، به ذریعه عریضه و عهدنامه اجازت معاودت با هشتاد تن ذکور و اناث متعلقه خود گشته، عریضه خود را مصحوب یحیی خان پسر خود از طهران در هرات نزد محمد سرور خان نایب الحکومه فرستاده، شرحی از اخلاص خویش نسبت به خدمت و چاکری این دولت نگار داد و او یحیی خان را با عریضه ای مشعر بر بیانات ارومت و نجابت خاندانی ایشان، از طرف خود گسیل کابل فرمود و او شرفیاب بار گردیده مورد عفو و احسان حضرت والا آمد و به امضای خامه خاص رقم و به او تفویض شد که: «سرکار ما از خطیات سابقه شما گذشته و عفو و اغماض نموده، مأمول شما را به چند شرط به انجام مقرون داشته، اجازت مراجعت از ایران در کابل می دهد. شرط اول، چنانکه ما از زلات و عثرات شما گذشتیم، شما نیز ادعای رتبه و مقام و تلافی خدمات گذشته عهد امیر شیرعلی خان مرحوم خود را ننمایید، زیرا نه به گناهان و عصیان گذشته کیفر و نه از خدمات سابقه انعام و کلاه و کمرداده می شود. دوم، تمامت تعلقات و منسوبات شما باید از ایران در افغانستان آمده، احدی در آنجا نماند که با هم ارسال و مرسول مکاتیب و نامه و پیام و سلام را اجرا بدارید. سوم، پس از وصول در کابل و درک سعادت حضور، اگر اراضی و مزارع واقع چهلتن شما از توابع پمقان که در ضبط دولت بوده و به عنوان عهده

براری ادایی مالیات دیوانی آن به کسی از خدمه دولت داده شده باشد، به شما مسترد نمی‌شود و اگر قرار شفعه‌داری یا دیگر امری به فروش رفته باشد، نیز به شما داده نمی‌شود، مگر خود شما مشتری را رضا کرده و بهای آن را داده متصرف شوید. چهارم، بعضی از شما که شایسته خدمت و ملازمت دولت باشد، مأمور خدمت گردیده به قدر کفایت و لیاقتش تنخواه معین و مقرر می‌شود. پنجم، زاد و توشه راه فعلاً به شما عطا و داده نمی‌شود و در وقتی که وارد هرات آمدید و اطمینان برآمدن شما حاصل گشت، سه هزار و پنجصد روپیه کابلی که هفت هزار قران به شمار آید به حکمران هرات امر و ارقام شد که به شما بدهد و شما آن را تا هفت یا ده سال از ربع و دخل مزرعه یا تنخواه خود ادا نمایید.» و ایشان قبول این شروط کرده و در کابل آمده قلعه و ملک ایشان مسترد گشت.

تنزل وبا در کابل و اطراف آن

و در خلال این حال، مرض وبا که به روز یازدهم شعبان در کابل حادث شده تا روز بیست و دوم این ماه چنانچه از پیش اشارت شد، در روز بیست الی سی و چهل نفر گرفتار آمده و اکثر صحت یافته در روز بیست و ششم رو به تنزل و انحطاط نهاده، حضرت والا که در این سال از حدوث این مرض هائله از بلای خدا به پناه او تعالی جای گزید، ترک بیلاق‌گاه پمقان نموده و در عمارت برج شمالی روز راحت و شب استراحت به بخورات و دخانیات تصفیة کثافت هوا به سر می‌برد، در هر هفته از صحت مزاج و هاج و تعداد قلت و کثرت مرضاء و اموات به عموم چاکران دولت در امصار و اطراف مملکت و جمهور رعیت نگار و آگاهی همی‌داد تا که از فضل خداوند به روز هفدهم رمضان، چنانچه بیاید به کلی دفع و رفع و قطع گردید، خوف و هراس اهالی شهر و اطراف به امن و راحت مبدل گشت.

وقایع ماه رمضان سنه هزار و سه صد و بیست و شش

هجری

در روز چهارشنبه سوم رمضان مرض وبا در شهر و اطراف کابل رو به تنزّل نهاده یأس و هراس مردم اندک گشت.

تأسیس مشروطه نهادن داکتر غنی پنجابی

و در خلال واقعاتی که ثبت شده آمد، داکتر عبدالغنی خان پنجابی سرکرده مدرسه علوم جدید که تأسیس آن از پیش رقم شد، به تحریک و ایما و اشاره امنای دولت انگلیس، که از آبا و اجداد کاسه لیس ایشان بود و حمل بلوا و غزای سرحدیه را چنانچه گذشت حمل بر تحریک این دولت کرده، از سوء تفاهم اجتماع غزاة و مجاهدین را ترغیب حضرت والا دانسته، در پی کار اغتشاش و شورش انداختن در داخل مملکت افغانستان افتاده او را به وسایل و ذرایع و نامه و پیام مخفیانه بر تأمین اساس دولت مشروطه برانگیختند و او که قرار امر والا اختیار تام در مدارس و تعلیمات علوم و فنون جدید داشت، آهنگ این کار خسارت بار نموده خواست به مثابه دولت ایران، ملت و مملکت و دولت افغانستان را نیز لگدکوب حوادث روزگار ساخته خراب و بیاب کند، چنانچه بعضی اشخاص را که راه وصول به درب بار در دل داشت و در آرزوی تقرر و مشا هره درم و دینار روز امید به سر برده، تخم نیاز در مزرعه دل می کاشت، از تعیین تنخواه وافر و مشا هره متکاثّر به خود رام و پدرام ساخته و ایشان که در بام و شام از عدم ارومت و نجابت مستدعی تعیین تنخواه دولت بودند، از تملّق و جهالت، سخنان مکیدت آمیز او را که به زبان ظاهر ابراز حصول منفعت داده در باطن ایشان را اغوا می کرد، به گوش هوش جا داده، در خفا مجلس آرای شور و غوغا شدند و از غره رمضان که شبها بازارها مفتوح و چراغان گردیده، راه آمد و شد از خود بیگانه مسدود نمی شد و کسی از کسی در ترّدّد و گردش شب نمی پرسید و صالح و طالح فرق نمی گشت، به نام

دعوت افطار و صرف اسحار گاهی در یک خانه و شبی در دیگر لانه، آشیانه‌گزین محفل مشورت شدند و هرکس را به فربه و فربه و فریب داخل مجلس کرده و در ظاهر داکتر مذکور عریضه مبنی بر حصول ترقیات دولت و ملت و عمران مملکت به حضور والا کرده اجازت اجرای امور منوئه خود را به دیگر نام از حضرت والا به امضای خامه حاصل کرد و آن را زیاده‌تر حجت پیشرفت امور منوئه خفیه خود ساخته و به هر که از بزرگان اقوام و قبایل نشان و مژده نوید داده، به عهد و پیمان داخل مجلس کردن گرفت و جماعه‌ای از اکابر و اصاغر را که از صورت و معنی آگاه نبودند و درک ظاهر را از باطن نمی‌توانستند نمود، در خفا متعهد و مخالف گردانیده تا اوایل ماه صفر سنه ۱۳۲۷ هجری چنانچه بیاید عده کثیری را گرفتار تزویر نموده چنانچه بیاید باعث قتل و حبس و ضبط مال و منال بعضی از ایشان شد که إن شاء الله در موقعش ثبت و رقم خواهد گشت.

تبدیل یافتن بعضی [انواحی] سرحدیه روس در طغیان آب

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات این سال، از طغیان آب نهر جیحون، موضع ارال که بدان سوی نهر واقع و در تصرف دولت روس بود، از تغلب آب بدین سوی نهر واقع آمد و آب نهر دایره‌آسا مجرای خود را از حد موضع نیچی و سمت قبله قراول تپه و امان‌جر تا قزل‌قلعه و برزنگی توغی و حلقه کول تشکیل و قرار و مجرای اولیه خود را تبدیل داد و موضعی که سرحداران روسیه در آن اقامت حراست داشتند، از آب خشکیده بدین سوی نهر اتفاق افتاد. و چون نهر جیحون حد و خط فاصل دولتین است، مواضع مسطوره حسب تقدیر حقی قدیر ضمیمه خاک و حصه طبیعی افغانستان گشت چنانچه روستایان لب به مذاکره و حقوق خواهی غیرمستحقه و غالبانه نگشوده، حضرت والا در روز شنبه ششم رمضان به خدمه دولت که در آن حدود اقامت داشتند رقم فرمود که: «حارس و محافظ و سرحددار در آن مواضع مأمور کرده، مواظب حراست محلیه آن شوند.»

تخفیف یافتن مرض وبا در کابل

و از این تا روز شنبه سیزدهم رمضان مرض وبا در شهر و اطراف کابل روز به روز تخفیف یافته در شب و روزی افزون از شش نفر گرفتار نمی‌آمدند و در روز شانزدهم رمضان از اهالی تمامت محلات شهر و قریه‌جات اطراف، سه نفر دوچار مرض مذکور گردیده، در روز هفدهم کسی گرفتار نیامده تا غرّه شوال مراسم تعزیت و سوگواری مردگان وهم و اندوه بازماندگان ایشان امرار دوام کرده، بعد عموماً قرین راحت و رفاهت شد.

وقایع ماه شوال سال هزار و سیصد و بیست و شش هجری

در روز سه‌شنبه غرّه شوال، مراسم عید سعید از ادای نماز و شلیک یکصد و یک ضرب توپ تبریک در عیدگاه و سی و یک ضرب در وقت ورود و جلوس تخت شاهانه سلام‌خانه عام حضرت والا و صرف شیلان عام و حلویات و عطای عیدی به مسرت و خرمی به‌پای رفته.

در خلال احوالی که از پیش رقم شد، ملا محمد غوث‌خان، مأمور فروش پوست قره‌گلی در بخارا، به فرمان حضرت والا که به نامش شرف اصدار یافته بود، سه هزار تنگه به عنوان موهبت و عطا به ذریعه ملا غلام‌نقشبند تاجر و ساکن قلعه فتوی کابل و خضر محمد نام به سید جعفر خان کنری که فرار و رهسپار طریق ذلت و غربت در ماوراءالنهر بود، به ذریعه [عریضه] و عهدنامه، عفو تقصیر و اجازت مراجعت حاصل کرده بود داده، گسیل مزار شریفش نمود. و این سید جعفر در پایان کار از جانب‌داری دولت انگلیس و طوالت لسان که به حضور امیر امان‌الله خان غازی کرد، به لت و کوب هلاک گشت. و هم‌چنین چهار هزار و سه صد و چهل و هفت تنگه و بیست و یک فلوس به نام زاد و توشه راه بیست و پنج نفر تعلقات

عبدالعزیز خان، پسر جنرال نجم الدین خان داده و چنانچه گذشت رهسپار مزارشریف و کابل ساخته بود، فرمان مجرای آن اصدار یافت.

شرح شرارت و جهالت قوم گرگ

و مقارن این حال در روز یکشنبه ششم ماه شوال، شرحی از شرارت و سرقت و قتل و غارت قوم گرگ که از پیش نیز رقم گشت، فتح الله خان حاکم فراه معروض داشته برنگاشت: «چند خانه از قبیله گرگ قوم نورزایی که نخست در موضع کدنی واقع قرب چمن از سرحد این دولت و دولت انگلیس، توطّن و تمکّن داشته و از آنجا به واسطه شرارت و جهالت و سرقت و قتل و غارت خود فرار اختیار نموده در بیابان واقع میان پشت رود و موضع خاشرود مسکن و ماوی گزیده، در روز سرقت و نهب و غارت به سر برده و از تکالیف و ادای وجوه فرض ذمت خود سر باز زده، تمرّد و طغیان آغاز کرده اند و هم چنین در وقت حکومت سردار محمدعظیم خان به فراه در بین خود نزاع و مجادلت کرده، چند تن را مجروح و مقتول و مطروح ساخته، پس از آن از علاقه جوین رُمّه گوسپندان تبعه دولت ایران را به سرقت آورده، یک نفر از ایرانیان را کشته و محمد عمر خان نورزایی نایب سردار محمدعظیم خان با اجبار و اکراه گوسپندان تبعه دولت ایران را به دست آورده و به ملاکش سپرده و خود را از مسئولیت حکومت فراه جدا پنداشته، در احیان بازپرسی و استنطاق و محاکمه از تبعه حکومت پشت رود قرار داده و بالعکس از مسئول آمدن در نزد حاکم آنجا خود را از تبعه حکومت فراه اظهار می کنند و در هیچ امر، حکومت را نمی پذیرند، چنانچه فتح الله خان به عزم دفع فتنه ایشان در روز هفتم شوال راه خاشرود برگرفته که آنها را کوچ داده در موضع کدنی یا قرب فراه جا داده دفع شرارت و سرقت ایشان را به روی روز آرد، و حضرت والا این عریضه او را مشعر بر ثواب دانسته، چنانچه بیاید استکتاب فرمود که: «آنها را از آنجا کوچ و در دیگر موضعی که نتوانند به سرقت و غارت اقدام کنند، جای دهد.»

پوند عوض روپیه گرفتن میرزا غلام حیدر خان از دولت انگلیس

و مقارن این حال میرزا غلام حیدر خان مهتم پست‌خانه اسلامیۀ پشاور به التماس کارکنان دولت انگلیس، در بدل ده لک روپیه کله‌دار به امر و اجازت حضرت والا طلای پوند از بابت بقیه مبالغ عطیۀ مستمرۀ دولت گرفته ارسال کابل نمود.

اقدام در قتل کردن داکتر انگلیس

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، ملهم نامی از پیادگان ساخلو مقیمۀ کدنی و حرسۀ سرحد، از دست عبدالغفور نام داکتر و ملازم دولت انگلیس که مرتکب امر خلاف قانون و حقوق دولتی شده و او وی را مسئول داشت، به قتل رسیده داکتر که رهسپر وحشیت و جهالت گردیده بود، از مسئولیت امری که اقدام در آن کرده بود، جاسرانه خلاص گردیده، یک‌هزار و پنجمصد روپیۀ کله‌دار دیه خون آن مظلوم را در کابل فرستاد و حضرت والا در روز چهارشنبه بیست‌وسوم شوال به ذریعۀ علی احمدخان ایشک‌آقاسی ملکی تحویل خزانه کابل فرموده، رسید آن را دز قندهار نزد سردار محمدعثمان خان حکمران آن دیار فرستاده نگار داد که: «از خزانه آنجا به ورثۀ ملهم مقتول داده و رسید گرفته ارسال حضور بدارد و هم داکتر قاتل و تبعه و همراهانش را به ذریعۀ بدرقه و حراست تحت‌الدقه تا سرحد گسیل داشته، به کارکنان دولت انگلیس بسپارد که پس از عفو ورثه و اخذ دیه نزدیکان قومی ملهم او را از جهالت و غیرت افغانیت به تیغ عدم استحقاق و بیرون از امر شریعت به هلاکت نرسانند و طریق خلاف آیین سیدالمرسلین نسپارند.

وقایع ماه ذیقعدہ سنہ هزار و سه صد و بیست و شش

هجری

در این ماه ملا محمدغوث‌خان، مأمور فروش پوست قره‌گلی، از اموال‌التجارۀ دولت در بخارا چهارده هزار و پنجمصد و سی و شش قداق و پنجاه و یک مثقال،

که هر قداقی به وزن هشتاد و هشت مثقال است، نقره یامو از منابع بهای پوست مذکور که یکهزار و سه صد و بیست و هشت خشت نقره در شمار آمد، به مبلغ دولک و پنج هزار و هفتصد و هشتاد سُم که سیزده لک و هفتاد و یک هزار و هشتصد و شصت و شش تنگه در حساب می آید، خریده مصحوب محمداکبرخان، پسر حبیب الله خان جوانشیر تحویلدار پوست قره گلی، از بخارا گسیل مزارشریف نمود و در وقت تسلیم خزانه دار آنجا نمودن، به روز اوّل یک خشت نقره از شمار خشت هایی که در یک بار بسته بودند در شمار کم آمده، گفتگو در بین محمداکبر خان و خزانه دار مزارشریف واقع گشت و مذاکره و مقاوله ایشان نزد سردار عبدالله خان حکمران ترکستان کشید و او از لجاجت و منازعت جانبین برآشفته امر کرد که خود محمداکبر خان در کابل رسانیده تسلیم خزانه دار دارالسلطنه نماید و او چنانچه بیاید آن را در کابل آورده تحویل خزانه عامره نمود.

و مقارن این حال در روز پنجشنبه هشتم ذیقعد، حضرت والا در پاسخ عریضه مورخه ششم شوال فتح الله خان حاکم فراه، که در باب اشرار قبیله گرک نورزایی معروض داشته و وعده ذکرش داده آمد رقم فرمود که: «اعداد شرارت نهاد مفسدت بنیاد قبیله گرک را قراری که اذیت و آزار نبینند کوچ و در دیگر موضع که نتوانند در شرارت و سرقت اقدام کنند مسکن و مقام دهد.» و او همه را از صدور این منشور با اهل و عیال و دواب و مواشی ایشان کوچ داده در فراه برد و ایشان چون کوچی و خانه به دوش و بادیه نشین و بیلاق گزین بودند، داد زده و فریاد برآورده و رشوت داده خواستار مطلق العنانی شدند و فتح الله خان پس از حصول کام و مرام خویش ضامن ترک سرقت و شرارت از ایشان گرفته به کدخدایان بادیه نشینان قوم نورزایی سپرده، قرار داد که با دیگر کوچیان از راه بیلامیشی در سیاهبند رفته مواظب تکامیشی باشند و طریق دیگر بیلاق گاه نپویند و ایشان، که هرگز پیرامون عهد و پیمان نگردند، با طوایف کوچی از قبایل ترکی و اسحقزایی و نورزایی که از بکوا و خاشرود و گلستان و کوهستان توابع فراه و علاقه پشت رود، در سیاهبند شده، ایام بهار و تابستان را در آنجا به سر می بردند، طریق چرامیشی برگرفته و رفته رفته راه دخول در مراتع و جبال هزاره دایزنگی و دایکندی کشوده، انواع جو و ستم از قبیل قتل و غارت و اسارت جان و مال و زن

و فرزند و تلف و علف ساختن مردم هزاره از قوه به فعل آوردن آغاز نهاده، از ترکتاز آنها اکثر مردم هزاره فرار و خاکسار شدند.

و در روز شنبه بیست و چهارم ذیقعه، حضرت والا دوصد دانه طلای بخارایی که در این هنگام هر واحدی از آن بیست و یک روپیه کابل در شمار بود و مجموع چهار هزار و دوصد روپیه به حساب آمد از حضور والا به نام عطا و انعام، برای دو نفر جاسوس خفیه نویس کشور هند، که خدمت با صداقت و شایسته به تقدیم رسانیده بودند، با دوصد روپیه، به معرفت سیف الله و محمدعلی نامان فرستاده و نگار داده شد که دوصد روپیه را هر یکی از این دو نفر صد روپیه گرفته و دوصد طلا را به آن دو نفر رسانیده، رسیدش را ارسال حضور نمایند.

و مقارن این حال در روز بیست و هشتم ذیقعه، قنديل نقره که اعلیحضرت والا در سفر دعوت مهمانی به کشور هند، برای آویختن در مسجد جامع دهلی تصمیم عزم ساختن و پرداختن کرده و در کابل امر ساختن نموده بود ساخته و پرداخته گردیده، چون زنجیر آویختن آن نیز از نقره ساخته می شد، میرزا غلام حیدرخان را ارقام کرد که ارتفاع سقف آن را از صحن مسجد معین نموده معروض دارد که زنجیر آن ساخته و فرستاده شود. چنانچه پس از تعیین ارتفاع نقطه آویختن قنديل و ساخته شدن زنجیر ارسال گردیده به نام یادگار حضرت والا در مسجد مذکور آویخته آمد و از آثار خیریه به شمار رفت و هم یک تخته پتوی کابلی برای هر یکی از دو تن متجسس مسطور کشور هند و هر واحدی از سیف الله و محمدعلی که آنفاً رقم شدند، یک جلد پوستین پیش بره ارسال شد.

وقایع ماه ذیحجه سنه هزار و سه صد و بیست و شش

هجری

در خلال احوالی که به شرح رفت، شیرمحمد حواله دار که تعصب او و بغض و عداوتش نسبت به مردم شیعه در ایذا و آزار دانش به عیال و اطفال میرجعفرخان

ناقل سیستانی از پیش گذشت، آهنگ زحمت دادن شیعه‌گان سیستان کرده با دویست تن از کدخدایان و غیره مردم غلزایی، در شب سه‌شنبه پنجم ذیحجه، در دیه دوست محمد، واقع نقطه فاصله خط سرحد، از تبعه دولت ایران شده و مال و منال اهل قلعه را غارت کرده، یک نفر زن را برهنه از جامه خواب برآورده با خود برداشتند و در هر موضعی از مواقع عرض راه آتش آفروخته آن زن بیگناه را هم‌چنان برهنه و مکشوف‌العورت به کنار و روشنی آتش راست ایستاده کرده، یکی پستان او را مالش داده و دیگری به دست فرج او را فشرده و سه دیگر انگشت به مقعد او کرده و مخالطت نیز نموده، باز ایستاده کرده و آزار و اذیت نموده استهزاء همی کردند و آن بیچاره هرچند با چشم گریان آه و فغان برآورده و فریاد زده و نام خدا را برده، رسول را شفیع قرار داده همی گفت عریان و مسلمانم، معافم دارید و طریق خلاف اسلام و شئون آدمیت با من مسپارید، برای خدا و رسول دست از این کردار بازدارید و مرا میازارید، ایشان زیاده‌تر رهسپر وحشیت گردیده و بر تن و عورت برهنه او خندیده، چوب با آتش افروخته را به سوی قبل او برده و در دبرش انگشت فشرده رحم نمی‌کردند و بدین‌حالت او را با خود آوردند و در حجره‌ای انداخته هر چه خواستند کردند. و برگد غلام احمدخان ماجرا معروض داشته، حضرت والا چنانچه بیاید با خامه تنبیه و تهدید رقم فرموده امر بازپرس و زجر و توبیخ شدید نمود.

و مقارن این حال، در روز پنج‌شنبه هفتم ذیحجه، محمداکبرخان از مزارشریف با نقره یامو، که از پیش گذشت و وعده ذکرش رقم گشت، راه کابل برگرفته پس از وصول به دارالسلطنه، همه را تحویل خزانه‌دار کابل نموده راه مراجعت جانب بخارا برگرفت.

شرح حال شهناز خانم، دختر سردار سکندر خان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، سردار اسکندرخان پسر سردار سلطان‌احمدخان مرحوم، ملقب به سرکار، که از راه فرار در ایران رفته در اصفهان قرار گرفته از دولت ایران چنانچه گذشت عطیت و کفالت معاش یافته بود، معروض داشته که: «مسمّاء شهناز دخترم، قدم به مرحله رشد و بلوغ نهاده و

مادرش ترک و شیعه است، اندیشه دارم که او را به کدامی از مردم شیعه داده، ارواح نیاکانم معذب به آتش وصلت کفر خواهند شد و من نمی‌خواهم که مادرش رشته اسلام را با کفر منعقد و مرتبط نماید، پس توقع و رجا دارم که مسمّاء مذکوره در کابل خواسته و به یکی از اکفاءش داده شود و اگر خواسته نشود من از مسئولیت خدا و رسول بری بوده از عدم حمایت شاهانه مسئول و مشغول‌الذمه نیایم.» و حضرت بر عقیده راسخه و تعصّب مذهبیّه و حسن اراده او تحسین و آفرین رقم فرموده در روز شنبه شنبه نهم ذیحجه به حکمران هرات رقم نمود که یکهزار و پنجصد روپیه در مشهد برای زاد و توشه راه آمدن او از ایران در افغانستان بفرستد و او این مبلغ را به ذریعه میرزا بیضاخان وقایع‌نگار این دولت در مشهد، که عریضه سکندرخان به واسطه او ارسال شده بود، به سردار معزی‌الیه رسانیده آن خانم عفت‌توأم با مادر خود در کابل آمده، پس از فوت خورشید سلطان دختر سردار شیرین‌دل‌خان مرحوم به ضجیعت و مزاجت شهزاده امین‌الله‌خان، پسر ضیاء‌الملّه والدین مرحوم دمساز آمد.

تبدیل یوم جشن ملتّی لقب سراج‌الملّه والدین

و در روز یکشنبه دهم ذیحجه، مراسم عید سعید اضحی از ادای نماز و شلیک توپ تبریک و صرف شیلان و حلویات به پای رفته، در روز شنبه شانزدهم ذیحجه، از عدم فواکه و میوه‌جات، حضرت والا جشن ملتّی لقب سراج‌الملّه والدین را که در اول ثور ماه شمسی مرتّب و مزین گردیده به پای می‌رفت، تبدیل و قرار داد که در روز دوازدهم سرطان مراسم جشن به تقدیم رسد، و شب سیزدهم به چراغان و آیین‌بندان به سر برده شود و در روز پنج‌شنبه بیست‌ویکم ذیحجه، حضرت والا ریایات عالیات را از کابل به غرض قشلاق جانب جلال‌آباد، شقه‌کشا و هواپیما فرموده، ذات شاهانه به سواری اسپ و همعنانی اردوی معلّی، از راه تنگی خورد کابل و خاک‌جبار که جدید عزم ساختن این راه جزم کرده و در سال گذشته به کار تعمیر عمارات منازل هفت‌گانه عرض راه کابل و جلال‌آباد پلهای هاشم‌خیل و نمله و ارغج و شیلّه ناحقی پرداخته امر ساختن کرده بود، منار ساعت واقع جنب قصر دلگشا را رأس نهاده رهگرا و مرحله‌پیمای طبل‌آباد شد و سنیرکنان و

صیدافکنان طی مسافت نموده، در روز جمعه بیست و نهم ذیحجه در جلال آباد پرتو نزول افکنده رونق افزای باغ وزیر محمد اکبرخان مرحوم و سردار غلام حیدرخان مغفور گشت و غلام بیچه گان و خدمه خاص را در حجرات باغ شاهی جای داده نام آن را ارگ نهاد و از این روز به بعد، دست به تعمیر عمارات جلال آباد گشاده، قصر سراج العمارت را اساس نهاد و تا سنه ۱۳۳۷ هجری آنجا را به حلیه آبادی و قصور معمور و بیت الخدم و قلعه مهمانخانه عمومی و غیره و غیره درآورده، زیب و زینت زیاده و رونق فوق العاده داد تا که به قتل چنانچه بیاید رسیده، دست از تعمیر ملک و مملکت کشید.

وقایع سال هزار و سیصد و بیست و هفت هجری نبوی (ص)

جور فتح الله خان و عدل حضرت والا

در روز شنبه غره این ماه، فتح الله خان حاکم فراه، که پول به جور و اکراه گرفتن او از رعایا رقم شده آمد، کس نزد ملاجان محمدخان ممیز و مفتش ملکی، که از مصادرات او چنانچه گذشت معروض داشته و حضرت والا با خامه عتاب نگاشته پاسخ مصادرات او را خواسته بود فرستاده، پیام [داد] که فردا مهمان شمایم و او عذر ناتوانی و عدم استعداد و ضعیفی خود را بهانه نهاده پاسخ داد که من عاجز و غریب و مسکینم، تاب و طاقت مهمانی شما را ندارم و فتح الله خان که تنبیه و سرزنش او را از نگارش مذکور او در دل داشت و تخم گوشمالی او را در مزرعه دل می کاشت، عذر او را به گوش قبول جا نداده، روز دیگر با هشتاد سوار و قرب هشتاد نفر پیاده، روی اجبار به سوی خانه او نهاده، به اکراه خود را مهمان ساخت و به مجرد وصول و فرود در خانه او، خدمه اش دو رأس گوسپند بدون اجازت میزبان مذکور سرخودانه، به نام کباب کردن به دست آورده ذبح کردند و پس از آن همراهانش افزون از اندازه برنج و گوسپند و روغن و قند و چای و چرس و بنگ و تنباکو و کاه و جو و همیه و غیره اشیاء از او به جور و اکراه گرفته مالشی بسزا دادند و او از بیم و هراس اسب سواری خود را با دوصد و بیست روپیه، به نام

هدیه پیش کشیده و سواره و پیاده‌ای که با او بودند، طالب رسمانه شده، او از خوف به هر واحدی از یکصد و شصت نفر یک الی دو روپیه [داده] زجر و توبیخ زیاد دیده و زحمت و تعب فوق‌العاده کشید و حرمت خویش بخیرید و حضرت چنانچه بیاید از این آزار و ایدای او از عرایض و قایع [نگار] آنجا آگاه شد و از فتح‌الله‌خان سبب کردار ناهنجارش را پرسیده امر کرد که: «نقد و جنس او را که صرف کرده است وجه نقد داده و رسید حاصل کرده رسیدش را ارسال حضور بدارد.»

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، سردار گل‌محمدخان سرپرست و حاکم ناقلین و مهاجرین افغان، به عزم این‌که علوفه و سیورسات فوج مقیم میرآدینه را که همه‌ساله بر عهده قوم ملاخیل کوچی متصرف ملک حجرستان بود، بر مردم بی‌بضاعت میرآدینه و مالستان و جاغوری و پشه‌ای و شیرداغ هزاره حواله کرده، ایشان را جلای وطن و فرار وادی ادبار سازد، بر مردم ملاخیل حواله نکرده، معطل داشت و بهاء‌الدین‌خان صوبه‌دار با پیاده‌گان نظام دچار ضیق علوفه معاش شده معروض داشتند و حضرت والا در روز پنج‌شنبه ششم محرم، به سردار گل‌محمدخان رقم فرمود که: «علوفه کارآمد انبار سپاه نظام میرآدینه را قرار سنوات ماضیه بر مردم ملاخیل حواله نموده به‌زودی برساند که رفع تنگی معیشت سپاهیان نظام بشود.» و سردار گل‌محمدخان با صدور این منشور به لحاظ مذهبی و اخذ پاره، مردم ملاخیل را معاف نموده بر مردم جاغوری و میرآدینه و مالستان حواله علوفه کرد و این حواله بر عهده مردم هزاره دایمی و برقرار گردیده، سبب فرار اکثر ایشان گشت.

زراعت بادنجان رومی در قطغن و بدخشان

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات سال گذشته، حضرت والا ده رقم از بذور بادنجان رومی که در کابل به امر حضرت ضیاء[الملّة و]الدّین مرحوم کاشته و افزون گشته بود، نزد شهزاده حیات‌الله‌خان نایب‌الحکومت قطغن و بدخشان ارسال فرموده رقم نمود که: «قدری از هر رقم آن در باغ‌های دولتی زرع نموده، مابقی را به مردم رعیت بدهد که بکارند تا شاید زراعت و منفعتش عام و موجب راحت و

وسعت معاش خواص و عوام آید.» و او در روز یازدهم محرم همه را قسمت کرده امر زراعت نمود و حضرت والا از عریضه او رقم فرمود که: «در وقت وصول بر و ثمر آن از هر یک ارسال حضور انور نماید که از نشو و نمو برار آن استحضار حاصل آید.

عدالت حضرت والا

و مقارن این حال در روز بیستم محرم، حضرت والا از عریضه وقایع نگار فراه فتح‌الله‌خان [حاکم] آنجا را که به اکراه مهمان ملاجان محمدخان چنانچه گذشت شده خانه او را تاخته بود، ارقام فرمود که: «به امر نفس اماره مرتکب حرکت خلاف شریعت و قانون حکومت گردیده، خسارت و زحمت به رعیت رسانیده دولت را بدنام کرده‌اید، اگر چنانچه به رضا و میل خاطر خود مهمانی داده باشد، حرفی و عیبی نیست والا تمامت مصارف مهمانی خود را که به خرج رسانیده‌اید، قرار نرخ روز، بهای آن را نقد داده ادا نمایید و اگر ندادید یکی را پنج از شما گرفته دوی آن به میزبان و سه روپیه آن به نام جریمه داده و حصول می‌شود.»

خیانت سرحددار چاربرجک

و از دیگر سوی موسی و فقیر نامان از تبعه دولت انگلیس، نزد محمدامین‌خان عم شهنوازخان گرمسیری که سردار محمدعثمان حکمران قندهار آن دزد شریر را چنانچه گذشت، به سرحدداری چاربرجک مأمور کرده و عطا محمدخان را که خادم صادق دولت بود و راه اخلاص می‌پیمود، تغییر داده و [به] فرمان والا عمل نکرده او را برحال ننموده بود، آمده چهار بار اشتر گندم خریده، خواستند در خارج مملکت حمل و نقل دهند. چون از جانب دولت ممنوع و قدغن بود، فقیر محمد نام، نوکر عطا محمدخان سرحددار صادق سابق، در حدود کوه پشت با آن دو تن دوچار گشته، مانع از بردن گندم در خارج آمد و ایشان او را به قتل رسانیده راه خویش پیش بردند و عده‌ای راه تفحص و تجسس فقیر محمد مقتول برگرفته و نعش او را یافته، متعاقب هر دو تن قاتل افتادند و از عرض راه ایشان را گرفتار و نزد عطا محمدخان احضار نمودند و هر دو تن را نزد فتح‌الله‌خان حاکم

فراه گسیل داشته او ایشان را قید نموده، بعد فتح الله خان و برگد غلام احمد خان و عطامحمد خان ماجرا معروض داشته، حضرت والا ارقام فرمود که: «هر دو تن را سخت محبوس داشته و معلومات حاصل نموده معروض دارند و قرار امری که صادر آید ایشان را کیفر دهند.»

نقض عهد و حنث سوگند ملا نجم الدین و عظیموی آهنگر

و مقارن این حال میرزا محمدحسین خان مستوفی، از مجلس کنگاش و سعی و تلاش داکتر عبدالغنی خان پنجابی که به تحریک دولت انگلیس چنانچه گذشت در خفا محفل شورای مشروطیت تأسیس کرده و قرب پنجمصد نفر از اعیان و اکابر شهر و ایل و احشام قبایل اطراف را با هم متعهد و متحلف ساخته بود و میرزا محمدحسین خان آگاه گردیده و حکومت مشروطه را موجب زوال استقلال و استبداد خود فهمیده، با خامه حیل و خدیعت به حضور والا نگار داد و ملا منہاج الدین نام، معلم شهزاده محمدکبیرخان را با استاد عظیم نام آهنگر کابلی، که از دثانت نژاد خساست نهاد، در کارخانه دولتی به منصب کرنیلی رسیده بود، نزد خود خواسته و از آن دو تن که شامل مجلس بودند، به دساست و مژده و نوید انعام و عطیت، مکتوبی مشعر ببرند و بست قتل ذات شاهانه حاصل کرده، با عریضه خود در جلال آباد به حضور والا فرستاد و آن دو تن که نقض عهد و حنث سوگند کرده بر خدا عاصی شده بودند، طلب جلال آباد گشتند و سردار عنایت الله خان معین السلطنه هر دو تن را به حراست سوار، رهسپار جلال آباد ساخته، ایشان چنانچه بیاید، دین به دنیا فروخته باعث قتل و حبس و ضبط مال و منال جمعی از اهل مجلس شدند که ان شاء الله در موقعش رقم خواهد گشت.

شرح حال محمد اسماعیل خان و سعید احمد بیگ جمشیدی

و در خلال این حال، محمد اسماعیل خان پسر سردار محمد اسحق، که پدرش در اواخر سنه ۱۳۰۵ هجری چنانچه در جلد سوم گذشت، تمرّد و طغیان ورزیده و مغلوب گردیده، از راه فرار در سمرقند رفته جای غربت و ذلت گزیده و او با پدر خود می زیست و سعید احمد بیگ جمشیدی با غده ای از اشرار از سرحد هرات نزد

او شده، مژده و وعده حمله و یورش بر هرات داد، از سمرقند رهگرای صحرای خیالات خام او گشته، با سعیداحمدبیگ و عبدالرحمن خان پسر خان آقای یارم، پادشاه روسیه را دیده و وعده اطاعت به دولت روس داده اظهار کردند که بر کشک یا ماروچاق آهنگ تاختن کرده و آن حدود را از راه حقوق خواهی به دست آورده، خود آنها را تسلیم روس کنند. بعد که قوت و مکتبی حاصل نمودند بر هرات حمله کرده آن را نیز به تصرف آورده به دست روسیان سپارند و خود غلام حلقه به گوش و غاشیه عبودیت بردوش دولت ایمپراطوری روسیه شوند و این اظهار را با یارم پادشاه نموده، عبدالرحمن خان را از راه تهیه اسباب فساد در سمرقند فرستاد و محمداسمعیل خان با سعیداحمدبیگ راه سرریاضی برگرفتند و سرحداران از معلومات و نظریات دادن چاکران صادقۀ خارجۀ دولت، بر اقدامات مفسدت آیات آن اشرار عداوت اندیشگان خصومت پیشگان آگاه گردیده، در هرات به عبدالوکیل خان نایب سالار نظامی آگهی دادند و او معروض داشته، حضرت والا در روز شنبه بیست و نهم محرم که: «سلطنت امری نیست که از چنین ترددات و اقدامات بی اساسانۀ سارقانۀ رخوت پذیر آمده اندیشناک گردد و باک نماید. باری اگر حمله کنند، سزای کار و کیفر کردار خود را دیده عقب زانوی یأس می نشینند و کاری از پیش برده نمی توانند که موجب تشویش و اضطراب چاکران دولت شوند.»

وقایع ماه صفر سال هزار سه صد و بیست و هفت هجری

روز پنجشنبه چهارم صفر، ملاً منهاج الدین و استاد عظیموی آهنگر، که رهسپر نکث عهد و حنث یمین شده پشت به دین دادند و روی به شیطان نهاد، به تعلیم میرزا محمدحسین خان مستوفی از تصمیم عزم جماعۀ مشروطه خواهان بر قتل حضرت والا هم به او و هم به تحریک او، عریضه به سردار عنایت الله خان معین السلطنه داده و از عریضه هر دو تن و نگارش دیگر وقایع خفیه نگاران شهر کابل، که به القای میرزا محمدحسین خان مدبر، به عبارات مختلفه و مضامین واحده به حضور والا رسیده هر دو تن محیل و مدسّس چنانچه گذشت طلب جلال آباد

شده بودند، وارد آنجا شدند، و حضرت والا از کمال عدالت از در حصول علم بر صدق و کذب حقیقت امر قتل خویش، در شب، هر یکی از دو تن را تنها به خلوت خواسته پیرسید و آن دو تن بر طبق تعلیمات میرزا محمدحسین خان و عریضه خود که به اغوا و القای او نگار داده بودند، بیان ماجرای افترا کرده و سوگند غلاظ و شداد یاد نمودند و حضرت والا از سوگند یاد کردن آن دو تن ظاهر مسلمان متیقّن گردیده، در روز دوشنبه هشتم صفر، سید جواهرشاه غوربندی و لعل محمدخان پسر جان محمدخان سابق خزانه دار، که در عهد ضیاءالملله والدین مرحوم پدرش از ترقیدن توپ چنانچه در جلد دوم گذشت هلاک گشت و پادشاه میرخان پسرملک رحمت شاه خان وزیری و نظام الدین خان ارغنده ای از غلام بچه گان خاص و احمدقلی خان قزلباش و غلام محمدخان رستم میمنه ای و محمداسلم خان میرشکار، برادر محمدعلی خان وکیل سیقانی را که از جمله اسامی متعهدین و خدمه و عمله حضور بودند، در دربار عام احضار فرموده، همه را محبوس سخت و امر عذاب و شکنجه و عقاب نمودند و از آن دو تن سیاهه اعداد مشترکه مجلس مشروطه را خواسته، ایشان قرب هفتاد نفر را سیاهه داده، حضرت والا سیاهه ایشان را چون هنوز تلفون جاری و موتر ساری نگردیده بود، شباشب، مصحوب آدم خان پسرملک پیردوست احمدزایی از غلام بچه گان خاص، نزد سردار عنایت الله خان معین السلطنه فرستاده، در روز دوازدهم ماه صفر، از روی سیاهه ملاّ منهاج الدین و استاد عظیمو، داکتر عبدالغنی خان و مولوی نجف علی خان و مولوی محمدچراغ خان برادران او و مولوی محمدحسین خان و مولوی مظفرخان معلمان مدرسه حبیبیه و سیداحمدخان قوم لودی و میرزمان الدین خان، پسر شهزاده حسن بدخشی و غیره جمعی را احضار فرموده، بند ستم بر پا نهاده و چون اکثر در خانه و جای خود نبودند، محصل ها گماشته بعضی را در شب سیزدهم صفر چون محمداختر و محمدانور پسران ناظر محمدصفرخان و سیدقاسم پسر میرغلام محمد چارباغی جلال آبادی و غیره را به دست آورده، از این گرفتار و ضبط کردن خانه های گرفتاران، رعب و هراس عظیمی در قلوب عموم شهریان افتاده، ولوله و غلغله بزرگی در خواطر صغیر و کبیر جای گیر آمد و از جمله سعدالله خان و محمدسرورخان، پسران مولوی احمدجان خان الکوزایی واضع قانون جدید دیوان

افغانستان، که در جلد سوم به شرح رفت و عبدالقیوم خان خواهرزاده او، که خود را پنهان کرده خواستند خود را در افشار نانک جی نزد اعداد سواران نظام خاصه رکاب شاهی، همه از قوم درانی قندهاری رسانیده به جانبی راه فرار بگیرند و هر سه تن در گردنه دیه افغانان به دست آمده، قرب غروب آفتاب روز شنبه سیزدهم صفر لقمه توپ سیاست گردیده هلاک و قطعه قطعه شدند و پس از آن عبدالواسع و عبدالرب، پسران عبدالرؤف کاکری و تاج محمدخان پسر علی محمدخان و قاضی عبدالحق و ملا محمداکبر و میرزا شیرعلی خان بارکزایی چخانسوری و سه تن پسران مستان شاه درویش کابلی و غیره تا روز سه شنبه شانزدهم صفر محبوس شدند و از جمله محرر اوراق که از راه به مطالعه سردار محمدیوسف خان، پسر امیرکبیر مرحوم اجزای جلد اول سراج التواریخ را در قلعه منال، به خانه او رفته بود، روز سه شنبه مذکور از آنجا در شهر آمده هنگام عصر محبوس گردیده با ده تن دیگر تحت حفاظت عده ای از نظامیان از جای معین السلطنه، رهسپار محکمه کوتوالی گردیده با زولانه های ثقیله آهنین مقید آمد و مقارن این حال از عریضه و استدعای غلام بچه گان خاص، سیدجواهرشاه، لعل محمد در جلال آباد، به دست غلام بچه گان داده شده در ریگزار سه کوهه هدف تیر تفنگ آمدند و از جمله قتل، محمدشریف خان پیشخدمت، از احفاد وزیر فتح خان مرحوم پس از قتل سید جواهرشاه که جان به قابض ارواح سپرده بود، با حربه در دهن او زده تا بناگوشش ببرید و پس از آن محمدایوب خان فوفل زایی و کرنیل محمدعثمان خان، پسر محمدسرورخان پروانی، از کابل گریخته و در سرحد قوم مهمند گرفتار آمده، در جلال آباد به توپ پریدند و پس از چندی گرفتاران جلال آباد در کابل فرستاده شده در ارگ شاهی محبوس گشتند و از جمله عبدالحسیب خان و عبدالرحمن خان، پسران سردار عبدالوهاب خان، پسر سردار میر افضل خان مرحوم، پس از تحقیقات و حصول معلومات زیاد چون میرزا محمدحسین خان مستوفی تهمت عزم قتل حضرت والا را چنانچه اشارت شد برهمگنان بسته بود، از دیگران مقدم تر رها گشته و پس از آن به تدریج یکی از پی دیگری رهایی یافته و بیست و یک نفر از منسوبان سید جواهرشاه از غوربند و پنج نفر پسران سرورخان پروانی از جبل السراج، محبوس خواسته شده مال و ملک ایشان ضبط گردید و داکتر غنی و هر دو برادرش با سید احمدخان

لودی و مولوی محمدحسین و پسران سرورخان و پادشاه میرخان و نظام‌الدین و غیره پس از حبس یازده سال، در اول جلوس امیر امان‌الله‌خان غازی، از زندان جور رها گردیده، از جمله مولوی محمدحسین در وزارت معارف به منصب مدیر و پس از چندی به خطاب رئیس تدریسات نایل آمده، سیدقاسم در این وزارت به رتبه مستشار و بعد از چندی به مدیریت جریده امان افغان سرافراز و ممتاز آمده، خدمات شایسته از قوه به فعل آورده، محاسن مبطنه خود را نسبت به دولت ابراز دادند و پادشاه میرخان در هنگام محاربه حصول استقلال دولت افغانستان با انگلیس، کوشش مردانه کرده پس از خاتمه منازعت به حکومت لهوگرد مأمور شده و از آنجا به حکومت هزاره دایزنگی سرافراز آمده و قرب چهارلک روپیه به مصارف در دست جور آورده، خود را از امر معاش آسوده ساخت؛ و محرر اوراق پس از حبس پنج ماه رها گردیده به همان خدمت و چاکری خویش برحال گشت و تا یک هزار و سه صد و چهل و سه قمری روز خدمت به تاریخ‌نگاری به سر برده، بعد بدون صدور خطا و خیانت از ملازمت و خوان احسان دولت محروم و به اجرت به تحریر تکمیل جلد سوم و این جلد پرداخته، بعد از خدمت سی و پنج سال گوشه‌نشین و زاویه‌گزین خمول گشت. و قضیه مشروطه، که اسم آن را اهالی مجلس متعهد نمی‌دانستند و در خیالی که بدان متهم شدند نبودند، از جمله قضایی است که کتاب جداگانه به کار دارد که نگار داده شود، که چه ستم از قوه به فعل آمده، چه جورها به روی روز محبوسین آمد. باری چون نگارنده مزد کار و مقید به اختصار بود، از تشریح آن صرف نظر نمود.

دچار نقرس شدن والا

و هم در خلال گرفت و گذار مشروطه‌خواهان، ذات شاهانه را وجع نقرس مزاحم آمده و چند روز رنج و تعب کشیده در روز نوزدهم صفر صحت‌یاب و قرین راحت گشت و به ذریعه اشتها از صحت مزاج وهاج به بلدان و امصار آگهی داده شد و در روز یکشنبه بیست‌وهشتم صفر سال تخاقوی‌ئیل ترکی مجدد گردیده آفتاب از برج حوت به حمل نقل و تحویل داد.

و از دیگر سوی در خلال احوال مذکور، آقا رضاخان پسر محمداسماعیل خان هزاره خلج، که شرارت او و مأمور اقامت کابل بودنش مسبوق بود، معروض داشته در روز دوشنبه بیست و نهم صفر ارقام رفت که: «در همانجا بوده اگر زمین داشته باشد، متصرف خواهد شد.» و او این نگارش حضرت والا را نزد حاکم دیده از در جسارت با برادر خود غلام رضاییگ دعوی ملک و زمین دایر کرده در کابل آمد که او را اقرار خط شرعی داده طلب حضور نماید، که اگر دعوی خود را ثابت نتواند مخارج آمد و رفت او را بدهد و حضرت والا که از شرارت او آگاه [بود] دوباره امر اقامت در کابل کرد که: هرگز در ملک نرود که مرتکب فتنه می شود.

وقایع ماه ربیع الاول سنه هزار و سه صد و بیست و هفت هجری

در روز غره ربیع الاول، حضرت والا از عریضه برگد غلام احمدخان که در باب هتک عصمت زنی شیعه مذهب او را ارقام فرمود که: «سبب این فعل زشت و این جسارت شیرمحمد حواله [دار] به تحریک کیست؟ حقیقت این شنیعت بدون کم و کاست معروض دارد که سرکار ما از این ننگ و عار گذشت ندارد.» و چون آن زن مخالف مذهب بود و هتک عصمت مخالفین مذهب را مأمورین متعصبه و جهله حکومت مذموم نمی دانند، بازپرسی از قوه به فعل نیامد.

خیانت خسرزاده عظیم الله خان ترجمان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، برخوردار نام، برادر زوجه عظیم الله خان ترجمان لغت انگلیسی، که در سال گذشته قرار ماهی چهل روپیه مشاھرہ و معاش برای او معین و به زیردستی میرزا غلام حیدرخان مهتم پست خانه اسلامیہ مأمور خدمت شده بود، از معلومات و نظریاتی که حاصل می کرد به کارکنان دولت انگلیس آگهی دادن آغاز نهاده، از آن سوی نیز مشاھرہ برای خود

حاصل کرد و میرزا غلام حیدرخان آگاه شده معروض داشت و عریضه او در روز جمعه یازدهم ربیع الاول شرف گزارش یافته، در روز دوازدهم به امر والا از نوکری و خدمت دولت ملغی و موقوف گشت.

و مقارن این حال، داکتر الله جویا خان، خادم این دولت که از راه حصول رخصت در خانه خود رفته بود از حبس داکتر عبدالغنی خان و برادران او آگاه گردیده و عریضه نگار حضور شد و با خامه تبرا از عبدالغنی خان رقم کرد که: «با او در هیچ امری دمساز و انباز نبوده و این که به واسطه او ملازمت و خدمت اختیار کرده، از مهارت خود او که در فن داکتری دارد بوده است که داکتر عبدالغنی بر حالت او مسبوق بود و به حضور والا یاد نموده طلب کابل و خادم دولت شده است و الا با او معرفت و اتحاد و اتفاق نداشته و ندارد.» و هم شکایتی زیاد از نایب السلطنه و معین السلطنه نسبت به خود که تحقیر و اخفافش کرده بودند، درج عریضه خود کرد و حضرت والا چنانچه بیاید در روز بیست و دوم ربیع الاول پاسخ عریضه او را رقم فرمود.

در روز پنجشنبه هفدهم ربیع الاول حضرت والا از جلال آباد به عزم مشاهدت قلعه السراج که جدید امر تأسیس و تعمیر نموده بود در لمقان شده و معماران و بنایان و نجاران را هدایات و ارشادات فرموده، در روز نوزدهم ربیع الاول در جلال آباد بازگشت. و در روز بیست و دوم ربیع الاول پاسخ عریضه الله جویای لاهوری را که وعده ذکرش آنفاً داده آمد ارقام فرمود که: «اگر خیال ملازمت و خدمت دولت دولت افغانستان را در بال دارد یا ندارد معروض دارد و بهانه جویی ننموده ترک رعونت کند.» و او که کفه میزان قدر خود را در کابل ثقیل دیده و حصول کثرت منفعت و وفور تنخواه را مشاهده کرده، در خواب و بیداری، لذت این مملکت از مذاقش زایل نمی شد، ترک نوکری نکرد و رفع توهمات و معلوماتی را که از این ملک حاصل کرده به کارکنان دولت انگلیس می داد، از خود به این عریضه نمود.

مراجعت حضرت والا از جلال آباد در کابل

و مقارن این حال، حضرت والا عزم مراجعت از جلال آباد جانب کابل جزم کرده در روز بیست و سوم ربیع الاول رایات عالیات را شقه کشا و اردوی معلی را مرحله پیمما فرمود و چنانچه بیاید در روز غره ربیع الآخر رونق افزای دارالسلطنه گشت.

و هم در این ایام، از داد و فریاد استغاثت مردم هزاره که املاک ایشان را افغانان مهاجر و ناقل بدون حکم و فرمان پادشاهی به تغلب چنانچه گذشت تصاحب کرده، اقدام در قتل غارت و سرقت و اسارت جان و مال و دواب و مواشی و زنان و دختران متوطنه قرب و نواح مزارع و مراتع متصرفه کرده و هزارگان که بجز خداوند و حمایت دولت دیگر حارس و حافظی نداشته و ندارند، عریضه ها فرستاده و حکام و قضات و غیره مأمورین و مستخدمین دولت نیز از دستبرد و حمله و یورش مهاجرین و ناقلین و قبایل بادیه نشین و ییلاق گزین افغان نگار داده، حضرت والا در روز چهارشنبه بیست و نهم ربیع الاول دستورالعملی را که به قاضی عبدالشکورخان مفوض فرموده و او را در ماه ربیع الاول سنه ۱۳۲۴ هجری چنانچه از پیش گذشت، مأمور سرپرستی مهاجرین و ناقلین جای گزین هزاره جات و توابع قندهار نموده و از تغییر او به سردار گل محمدخان داده بود، مجدداً به ناظر محمد صفرخان [و] عبدالکریمخان پسر سعدالدینخان داده ایشان را مأمور مساحت و پیمایش املاک هزاره که افغان گرفته بود نمود که تا اگر مزرعه و مرتعه زیاده از دستورالعمل پادشاهی گرفته باشند، به مردم هزاره مسترد گردد. و ایشان با آنکه املاک و اراضی و مزارع و مساکن چهارلک خانه هزاره را پنج هزار و هفتاد و شش نفر از ذکور و اناث افغان تصرف کرده بودند، در تعداد جریب افزون از دستورالعمل نکشیدند.

نقل دستورالعمل قاضی عبدالشکورخان

و چون این دستورالعمل ثبت و ضبط نگردیده در موقعش ذکر نشده بود در این جا که به دست آمد رقم گشت و آن اینست:

اول، سر رشته دادن زمین و تقاوی و گرفتن مالیه و جابه‌جا نمودن و خرج و بارگیر به مهاجرین دادن از حضور دستورالعمل جداگانه در دست دارد که بر طبق آن رفتار خواهد کرد و سر رشته و انتظام حکومت مهاجرین و ناقلین را قرار دستورالعمل حکام و نظام‌نامه حکومتی که از حضور کتابچه آن داده شده از قوه به فعل خواهد آورد.

دوم، سر رشته حکومت مواضع و علاقه‌جات متصرفه مهاجرین و ناقلین را که خود او حاکم است چنین مرتب و منتظم نماید که علاقه‌جات مقبوضه مهاجرین و ناقلین را بر چهار حاکم نشین قسمت و معین کند و از این قرار، محال ارزگان و زاولی و سلطان‌احمد و کمسان و زرتک و چوره را به یک حاکم و علاقه دای‌چوپان را با بعضی از مواضع که در ازمئه ماضیه از سنگ و بز قندهار در شمار بوده و بز و گوسپند و سردوز، که در اصطلاح مردم هزاره سنگ نام برده می‌شود، مالیه می‌داده و متصل دای‌چوپان واقع‌اند و قلندر و پشه‌ای و شیرداغ و غیره مواضع سنگ‌بز متعلقه قلات و جاغوری را به یک حاکم و حجرستان و برخی از قریه‌جات سه‌پای دایزنگی و راه ملک و چقماق را به یک حاکم و گیزاب و خلیج و تاله و نبذی از توابع غاف را که به دست مهاجر و ناقل باشند و کیتی و کیساب و تمزان و بیری و برمنی را که از هزاره سنگ و بز قندهار بوده‌اند و اکنون بعضی در دست مهاجر و ناقل افغان و برخی در دست میران خود هزاره می‌باشند، به یک حاکم مفوض نموده در تحت حکومت ایشان قرار دهد و دراین جمع علاقه تمزان نیز داخل می‌شود، اما چون دارای جای بسیار است و چند خانه مهاجر در آنجا ماوی گزیده و هزارگان را که از علاقه دایکند و متوطنه تمزان است، افغانان از آنجا کشیده‌اند، پس باید این‌جا (علاقه تمزان) را برای حاکم نشین دایزنگی و دایکندی گذاشته، نفری مهاجر علاقه مذکوره را در علاقه خود آورده جای بدهند؛ و در این مواضع چهارگانه که مخصوص حاکم نشین‌اند، هرجایی که لایق تعمیر عمارت و آبادی کلان باشد، تفصیل هرجا را بنویسد تا از حضور حکم تعمیر عمارت در آنجا داده شود و در قاعده دوم در باب تمزان نوشته شده بود که در این جمع علاقه تمزان نیز داخل می‌شود اما چون جای بسیار دارد و چند خانه مهاجر در آنجا ماوی گزیده‌اند، نفری افغان کشیده شوند و سردار گل‌محمدخان

مهاجرین را قرار این نوشته از تمزان کوچ داده بود، بعد مهاجرین از راه عرض و استدعای داد به حضور آمده اظهار کردند که قرب ششصد خانواریم و سه چهار سال زحمت کشیده‌ایم و سرکار والا عرض ایشان را منظور فرموده فرمان دادند که مردم مهاجر را از تمزان بی‌جا نکنند زیرا سرکار والا خیال کرده بودند که چند خانه است و چون معلوم شد که نفر بسیار است، پس بی‌جا نشوند و قرار دستورالعمل زمین‌شان داده شود و اگر زیاد گرفته بودند، سیاهه تعداد جریب زیاد گرفته آنها را معروض دارد.

سوم، چون مواضع حاکم‌نشین را معین و از نفری که با او همراهند حاکم مقرر و قاضی و مفتی مأمور کرد، بعد خودش به حکام مأموره خود سر رشته بدهد که قرار دستورالعمل مردمان جاگزیده در هزاره‌جات ایشان را زمین بدهند و آنچه اضافه گرفته باشند، حواشی ملک را از ایشان پس گرفته تمامت اعداد نفری را در داخل علاقه فراهم کند. یعنی اگر از بین اراضی مالیه ده هزاره بهسود و جاغوری و دایزنگی و غیره مزرعه زیاد گرفته باشند به حکام هر جا ایشان را مواجهه نماید تا حاکم، صاحبان اصلیه ملک را تسلیت و اطمینان داده جابه‌جا کند و سبب خاطر جمعی بقیه هزاره شده، باعث امید و رجعت فراریهای ایشان گردد.

چهارم، حکام ماتحت خود را سر رشته بدهد که تکت هر یکی از مهاجرین و ناقلین را ملاحظه نموده، اگر زمان تقاوی‌شان به سر رسیده باشد، سر رشته حصول آن را از ایشان بنماید و اگر زمان گرفتن مالیه از ایشان رسیده باشد، سر رشته اخذ مالیه را بنماید. در زکوة نیز مثل مالیه است و هر دو متحدالحکمند.

پنجم، تمامت اقوام و قبایل مهاجر را در تحت ملک و کدخدا قرار داده و اندازه قوم و رضا بودن ایشان را از تقرر کدخدایی شخصی از ایشان معلوم و بالای ایشان رئیس و خان مأمور کرده، خط رضایت حاصل کند. و چند خان کوچک را در تحت امر یک خان بزرگ قرار دهد تا تمامت ایشان، به خود کدخدا و خان کوچک و خان بزرگ داشته باشند و طومار مندرج از نام آحاد و افراد اعداد خانوار تعلق هر خان را به حضور بفرستند، و اگر از دولت تنخواه داشته باشد، در طومار ذکر کند و اگر تنخواه نداشته باشد، به اندازه خانوار ما تحت آن، از اندک و بسیار، تنخواه معین شود و کدخدایان و خوانین را منع و قدغن بلیغ و اکید نماید که در

بین قوم خود و طایفه هزاره همسایه خود رهسپار خوانین نشوند و نفاق و سرقت را ترک کرده، سالک مسلک آدمیت آیند و ایشان را آگاه کند که اگر مرتکب امر خلافی شوند، مواخذه و بازپرس شدید خواهند شد.

ششم، در اراضی و زمین‌هایی که خراب مانده‌اند و آباد می‌شود، اول خود قاضی عبدالشکور متوجه شود که اگر به واسطه خود اقوام و قبایل مهاجر و ناقل آباد می‌توانست به ذریعه خود ایشان آباد کند و زمین‌هایی را که آباد می‌کند، جداگانه سر رشته بخواهد و اگر از زمینی بود که بدون پادشاهی امکان آبادی نداشت، از حضور سر رشته حاصل نماید.

هفتم، در خصوص اختیار مسکن و مقام خود پس از گردش و حصول علم و نظر، هر موضع را که مرکز بداند و در بین کلّ علاقه باشد و در همه جا رسیده بتواند، آن را برای اقامت خود قرار دهد و معروض دارد که امر تعمیر آن صادر آید.

هشتم، چون سر رشته پل نهر هیرمند شده بود، اکنون مشاهده کند که تعمیر پل تا به کجا رسیده و چه قدر باقی مانده است؟ تا برای انجام آن سر رشته حاصل کند. نهم، حتی الامکان کاری کند که افغانان [را] جمع و یک‌دل و یک‌جهت ساخته و از پراکندگی برآورده، دست ایشان را از ایذا و اضرار بین خانگی ایشان کوتاه سازد و بغایت اهتمام هوش‌داری ایشان را داشته باشد که دست سرقت و غارت به مال و ملک هزاره دراز نکنند و اگر اقدام بر امر خلافی کنند، بلادرنگ معروض دارد و بنگارد تا اشرارشان خواسته و کیفر داده شوند تا از سیاست و زجر و توبیخ حکومت اندیشیده راه مستقیم برگیرند.

وقایع ماه ربیع الآخر سنه هزار و سه صد و بیست و هفت هجری

از آن سوی حضرت والا که در روز بیست و سوم ربیع الاول چنانچه گذشت از جلال آباد راه کابل برگرفته بود، با کمال حشمت و اجلال، در روز پنجشنبه غره ربیع الآخر به دارالسلطنه پرتو وصول افکنده، اعیان بار که رده پذیره برکشیده بودند، از دیدار ذات فیض آثار با سعادت و خوش بینی یار گشتند و از ورود مسعود و نزول محمود و صحت وجود عدالت نمود، به ذریعه اشتهار در روز دوشنبه پنجم ربیع الآخر، به تمامت محال و ولایت و بلدان و امصار آگهی داده، عموم ملت شکرگزار آمد و در روز جمعه نهم ربیع الآخر پای طریقت عدالت پیمای والا که در اوایل ماه صفر از وجع نفرس دچار رنج و تعب گشته و تا روز نوزدهم ماه مذکور ذات اقدس را از شدت درد بیتاب و ناصبور ساخته بعد صحت یاب شده بود، دوباره عود و نکس نموده تا روز بیست و هشتم، وجود عاقبت [محمود] والا را در زحمت و نقت بداشت و از آن به بعد چنانچه بیاید از شدت روی به رخوت و صحت نهاده تا روز سیزدهم جمادی الاول به کلی صحت یافت.

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که به شرح رفت، سعید احمد بیگ و سعید محمد بیگ و عبدالرحمن خان جمشیدی که روی از سعادت و نیکی برتافته به سوی شقاوت و بدی نهاده، از کابل چنانچه گذشت گریخته بودند و در علاقه بادغیس ناظر کریم نام هزاره، از قاطنین آهنگران سرچشمه کابل را، که در آنجا مواظب خدمت دولت بود و به امر حکمران هرات با ده تن سواره نظام طریق تحصیل وجوه و عواید املاک خالصه و ضبطی می پیمود به قتل رسانیده، مال و منالش را به غارت برداشتند و از قفای آنان ده هزار روپیه قرائش را با شش رأس اسب او میرزا فتح محمد و میرزا صفر محمد نامان، نویسندگان او متصرف شدند و از آن وقت تا این هنگام مراسم بازپرس به روی روز نیامده، مسماء فضه، دختر علی گوهر خان، پسر گلستان خان، از هزاره محمد خواجه غزنین، زوجه ناظر کریم،

در روز دوازدهم ربیع الآخر از هرات ماجرا معروض داشته داد خواست و چون حضرت والا از وجع نقرس ترک کار کرده، تن بر بستر بیماری سوده داشت، پاسخ او معطل مانده چنانچه بیاید در روز بیست و هشتم جمادی حکمران هرات را فرمان کرد زوجه ناظر کریم مقتول را به حق برساند.

نتایج عدم بازپرس و عدم سیاست حکومت

و هم در خلال این حال، مردم چهار پدر نیازیان، از قبایل شنوار، میرغلام نامی را از معاندت قومی و مخاصمت خانگی مقتول و مطروح و علی باز نامی را مجروح ساخته، هم چنین اشرار الیاس خیل در موضع دیه بالای شنوار، میرو نامی را به قتل رسانیدند و این جسارت و کشتار بین الاقوامی از حلم و نزاکت طبع والا در بین مردم شنوار و مهمند و کتواز و زرمت و نواح خوست و قوم وزیری و سلیمان خیل و احمدزایی و غیره که همه را حضرت ضیاء الملة والدین مرحوم از حسن سیاست و قدس خشونت به گرفتن جریمه کثیره و عهد و التزامنامه وثیقه و ضامنان معتمده از قتل و غارت بازداشته، دفع خونریزی و کین توی نموده بود و کسی نمی توانست که در تمام افغانستان مرتکب قتل و سرقت و غارت احدی بشود، به روی روز آمده، در عهد این پادشاه عموم طوایف مذکوره و خصوص مردم چهارپدر نیازان و یشای وال شنوار و غیره اقدام در مرام وحشیانه دیرینه خود کرده، شب و روز بر باره و بروج قلاع خود تفنگ در دست نشسته، یکدیگر را هدف گلوله کردن آغاز نهادند و رفته رفته غائله فتنه و سرقت و غارت عام گردیده و دوام ورزیده، معابر صورت مقابر و مسالک هیئت مهالک گرفت؛ و صالح محمدخان کرنیل نظامی مقیم شنوار از این گیرودار اشرار، بدنامی و از عهده کار برنیامدن خود را تصور کرده و دفع فتنه و شر را نتوانسته، ناچار در روز بیست و هشتم ربیع الآخر ماجرا معروض داشته که: «قتال و جدال و عداوت و خصومت در بین مردم شنوار و غیره در جریان آمده، چنان متنمر و متمرّد شده اند که حاکم و قاضی قطع و فیصل پنج رویه معامله داد و ستد مدعی علیه را نمی توانند به روی روز آرند تا چه رسد به بازپرس قتل و جرح و سرقت و غارت و علاوه بر همه این جسارت ها که در طبایع دارند و راه تمرّد می سپارند، با افواج

مقیمه شنوار نیز رفتار وحشیانه اختیار کرده، آحاد و افراد ایشان را در گوشه و کنار در تحت انزجار و فشار می‌کشند. چنانچه از جمله قلعه خرابه‌ای واقع زیر قلعه سرخ از مردم شنوار را سپهسالار در هنگامی که آن قوم شریر را تنبیه و تهدید نموده از رئوس کشتگان ایشان مناری در جلال‌آباد، به فراز تپه جنب قلعه شاه مردخان برافراخت و همه را مطیع و منقاد ساخته، فراز و نشیب را از وجود شاب و شیب اشرا بر پرداخت، به عده‌ای از سپاهیان ذی‌عائلت داده و امر کرده بود که چوب خریده آن را برای نشیمن عیال و اطفال خود آباد کرده، روز تمکن و تمسکن به سر برند؛ و اکنون پس از انقضای بیست‌وسه سال مُلاک قلعه سرخ از خارج مملکت قرار انتشار اشتها مراجعت‌دثار آمده، سپاهیان را سخت گرفته‌اند که سنگ و چوب خود را که صرف تعمیر قلعه و خانه‌های اندرون آن کرده‌اند برداشته، قلعه را به ایشان بگذارند و هم آب فرودگاه سپاه را بازداشته نمی‌گذارند که در مشارب و مآکل و وضو و غسل و جامه شستن خویش استعمال و صرف نمایند.» و حضرت والا که از جور و ستم مأمور کشوری و لشکری دولت نیک آگاه بود و به عدالت و حُسن سیاست کار می‌فرمود که اهالی مملکت صورت و هیئت تمدن و اجتماع یافته از تشّت و افتراق برکنار شوند و قوه اجتماعی به روی کار آمده، دولت و مَلّت نیرومند آیند، در روز ششم جمادی‌الاولی چنانچه بیاید جواب این عریضه کرنیل صالح‌محمدخان را با خامه انباه ارقام فرمود.

فرار اختیار کردن سعید میرشاه نام، حارس بندر پیرولی

و هم در خلال این حال، سعید میرشاه‌خان کاکاخیل، متوطن موقع کلایی که در محافظ‌خانه واقع موضع پیرولی اقامت خدمت و حراست داشت، بی‌شایبه کلفت و زحمتی با اهل و عیال خود، روی از سعادت و راحت و رفاهت برتافته، از راه فرار، در خاک مقبوضه و مستعمره دولت انگلیس شتافت و صالح‌محمدخان کرنیل مقیم شنوار، رساله دار مقیم و حارس محافظ‌خانه واقع غنی خیل را با صد تن سواره نظام به تعاقب او گماشته، چون او از خط فاصل سرحد عبور کرده داخل خاک متصرفه دولت انگلیس شده بود به دست نیامد.

و از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، میر محمد هاشم خان پسر سلطان مراد خان مرحوم، رئیس و سالار نامدار قطغن، که فرار کردن و جلای وطن شدن پدر مغفورش در جلد سوم به شرح رفت، از عریضه و عهدنامه و استدعای عفو تقصیر خود که از انتشار اشتها راجعت فراریان داخله مملکت که از پیش گذشت، ارسال پایه سریر امارت نموده و معفو و مجاز آمده بود، کارکنان دولت روس عیال و اطفالش را از آمدن در قطغن باز داشته مانع آمدند و خود او با هفت تن از نوکران خویش، از نهر جیحون فراراً راه قطغن پیش گرفته عبور کرد و وارد حضرت امام شده، سید حسن خان کرنیل، از اهالی افشار نانکچی، مقدم او را گرمی داشته اعزاز و احترام شایسته نمود و در خان آباد نزد شهزاده حیات الله خان نایب الحکومه قطغن و بدخشان گسیل داشته و او نوازشی فرموده خود او نوکران خویش را مأمور آوردن اهل و عیال خود کرد. و از عریضه شهزاده ممدوح در روز بیست و هشتم ربیع الآخر ارقام رفت که پس از وصول عیال و اطفال خود، شرفیاب حضور و نایل به مأمول خواهد آمد و بایست تا وقتی که رهگرا و مرحله پیمای کابل آید، منزل نیکو برای او معین کند، چنانچه در پایان کار سزاوار الطاف شاهانه گردیده قرین راحت و رفاهت گشت.

و هم در این ایام، سید شاهنشاه نام کارگزار حکومت غوری، چهارخانه از قوم قریب سید جواهر شاه خان را که خودش چنانچه گذشت در جلال آباد از دست غلام بچه گان خاص و حضوری کشته گشت و بیست و یک نفر از نزدیکانش از غوربند محبوس در کابل خواسته شده با محرر اوراق در زندان شیرپور مقید و مغلول بودند، به فرمان شهزاده حیات الله خان از علاقه غوری به دست آورده محبوس و مایملک ایشان را به مثابه دیگران ضبط کرد؛ و در پایان کار پس از دیرگاه همگان از قید رها گردیده در توابع بلخ و مزار شریف تبعید و مقیم شدند.

شرح مصادرات فتح الله خان و حکم والا

و مقارن این حال، فتح الله خان حاکم فراه، که از مصادرات خود چنانچه گذشت مسئول آمده، حضرت والا از او پرسیده رقم فرموده بود که: «وجوه نقد و جنس مأخوذه خود را مبستر کند و الا یکی را پنج از او گرفته دوی آن به صاحبان مال

مصادره و سه آن به نام جریمه داده و گرفته می‌شود.» و معروض داشت و مجلایی به امضای قاضی و خود مردمی که نقد و جنس داده بودند حاصل کرده، به حضور فرستاد که خود ایشان به میل خاطر و رضا و رغبت داده‌اند و حضرت والا رقم فرمود که: «چون مردم آنجا به پاس احترام حکومت که از جانب دولت مأمور شده و از بیت‌المال تنخواه دارد به او داده‌اند، همه را تحویل خزانه و کارکنان دولت کند.» و هم نگار داد که: «پس از مصادرات سابقه، شش هزار و چهارصد روپیه نقد و پنج رأس اسب و شش نفر اشتر و بیست رأس گوسپند و چهار فرد گاو و سه دست فرش و دو تخته قالین و یک قبضه شمشیر و یک دست آفتابه‌لگن و دو عدد متکای پر قو و پنجاه من قند و بیست من خافی برنج، که یکصد و شصت سیر کابل به وزن آید، و شش من روغن و دو بار خرما و دو خروار جو و یک تخته گلیم کلان و یک نفر کنیز اخذ نموده و ذکری از آنها نکرده، چون خود آن مردم مجلایی به رضا و رغبت دادن خود داده و او آن را فرستاده است، سر کار ما از این که حاکم است و به جور و اکراه این مجلاً را حاصل کرده باشد کاری ندارد و نمی‌پرسد و مدّعی شده نمی‌گوید که مجلاً به اجبار و اکراه گرفته شده است و خسارت به خود آن مردم وارد آمده است، باید همه را تحویل کارکنان دولت نماید.» و او از این نگارش حضرت والا که از عریضه ملاجان محمدخان و پاینده محمدخان و محمدعلی‌خان ممیزان ملکی و وقایع‌نگاران امور مخفیه به روی کار آمد، افشا و ابراز دادن مصادرات خود را حمل بر میرزا غلام‌علی‌خان قزلباش و سردفتر فراه کرده، عموم رعایا را برانگیخت که به نام او از وجوه مصادرت و رشوت اگر گرفته باشد یا نباشد قلمداد نموده و گواه قومی گذرانیده بر او ثابت نمایند و او ماجرا معروض داشته، حضرت والا به فتح‌الله‌خان رقم فرمود که: «اشخاصی را که با میرزا غلام‌علی‌خان ادعای دعوی کنند قرار قاعده مقرر در محکمه شرعیّه از ایشان الزام شرعی بگیرد که اگر دعوی خود را ثابت نتوانستند و گواه از غیر قومی که همه در حقیقت و نفس الامر معین و ناصر یکدیگر خوداند نگذرانند، مبلغ نقد و جنس مدعی به را زجر از خود به دولت بدهند که دیگری تهمت بر مأمور حکومت نبندد و اصل الزام را در کابل فرستاده، گواه قومی را قبول نکند و اگر التزام شرعی ندهد دعوی ایشان را نشنود.» و از پرتو وصول افکندن این منشور، چون حاکم

ایشان را تحریک بر دعوی ناحق کرده بود، جرأت و جسارت نتوانسته و خود را خاسر و ملزم دانسته ترک دعوی نمودند.

فوت محمد موسی خان قایم مقام حاکم چخانسور

و هم در این ایام، محمد موسی خان قایم مقام حاکم و سرحددار چخانسور، وداع حیات گفته، برگد غلام احمد خان نعش و اهل و عیال او را در هرات حمل و نقل و در قبرستان نیاکانش دفن فرمود، و در روز بیست و نهم ربیع الآخر ماجرا معروض داشته از فوت او شیردل خان اچکزایی به حکومت و سرحدداری آنجا مأمور گشت.

وقایع ماه جمادی الاولی سنه هزار و سه صد و بیست و

هفت هجری

و از این سو، در روز چهارشنبه ششم جمادی الاولی، حضرت والا در پاسخ عریضه کرنیل صالح محمد خان مقیم شنوار، که با خامه سعایت شرحی از شرارت مردم چهارپدر نیازیان و غیره شنواریان چنانچه گذشت نگاشته و وعده ذکر جواب آن داده آمد، حضرت والا با خامه خاص از آمة تهدید و انباه بدو رقم کرد که: «اصل و حقیقت حالت چنین نیست که نوشته و شکایت کرده اید، زیرا که افسران لشکر و حکام کشور که عزم جور و ستم و مصادرت جزم می نمایند و چشم از به مال و منال ضعفای رعیت کشوده، دست ایذا و آزار دراز می کنند، اگر کسی پاسخی نداد و سری باز نزد، همان است که به منویات عادیّه خود دوام اقدام نموده، طریق کام و مرام خویش می سپارند، و آنگاه که جور ایشان از حد گذشته، روز رعیت چون شب گشت و دانستند که سخن به جایی می رسد، ناچار در پی تدبیر کار افتاده حيله

می‌تراشند و خاک بر سر خباثت و نجاست خود که عالمی را بدان ملوث و آلوده ساخته‌اند می‌پاشند و خدیعت بزرگ ایشان همین است که می‌نگارند و سمر و مشتهر می‌سازند که فلان کدخدایان یا فلان قوم تمرّد ورزیده و سر از حبیب تنمر کشیده ترک اطاعت و انقیاد کرده، رهنورد طغیان گردیده است. چنانچه تا خودم در جلال‌آباد بودم و امر مخفی نمی‌ماند و مکشوف افتاده حقیقت معلوم می‌گشت هیچ نبود، و حالا که من در کابل و دورترم، آب را گل‌آلود کرده ماهی به دام تزویر می‌آورید و به عادت خویش راه جور و جفا می‌سپارید و بجز مکر و شید دیگر کاری ندارید. باری در باب قتل و غارت و شرارت مردم شنوار به سردار نصرالله خان امر شده است که اگر راست باشد، سر رشته و انتظام نماید.» و از این نگارش و فرمایش حضرت والا میرزا غلام‌محمدخان منشی به ذریعۀ عریضه آگهی و نگار داد که: «اگر نظم و نسقی نهاده باشد فهوالمطلوب و الا تفتیش و بازپرس نماید.» و مقارن این حال، درد نقرس که عارض پای معدلت‌پیمای والا چنانچه گذشت شده بود، روبه صحت و تسکین نهاده در روز نهم جمادی‌الاولی ساکن گردیده، در روز سیزدهم این ماه چنانچه بیاید به‌کلی دفع و رفع گشت.

شرارت و قتل و غارت مردم طوری

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که به شرح رفت، مردم قوم طوری متوطن علاقۀ گرم، به تحریک کارکنان دولت انگلیس از سوء تفاهم بلوا و شورش اقوام و قبایل سرحد چنانچه گذشت، حمل بر تحریض این دولت کرده بودند بالمقابل فتنه برانگیختند. چنانچه راه سرقت و غارت تبعۀ این دولت برگرفته زمان و حبیب و عظیمو نامان، از ملکان تبعۀ این دولت [را] به قتل رسانیدند و مردم قوم پتان متمکن موضع دوبندی و اشتیاء، از حمله و یورش طوریان در خوف و هراس افتاده، عزم اشتراک سلاح جنگ و تفنگ و فشنگ جزم کردند و دواب و مواشی خود را از ترس دستبرد و تاراج قوم طوری، در خوست و چمکنی فرستادند و از جمله پنجاه

تن از راه سرقت و غارت بر محافظ‌خانه واقع سرحد خاک مقبوضه دولت انگلیس تاخته، از مدافعت حرسه محافظ‌خانه، کاری از پیش نبرده، بی‌نیل مرام پس گشتند. و اولیای دولت انگلیس از این حمله، پتانان، مردم افریدی و غیره افغانان سرحدی را که از طرف دولت متبوعه ایشان در محافظ‌خانه‌های سرحد قیام حراست داشتند، از عدم اعتماد به ایشان، تبدیل کرده از مردم طوری به حراست گماشتند و هم یکصد تن پیاده نظام و یک ضرب توپ در قلعه نظامی واقع سنگک و خرنجی جای اقامت دادند. و حضرت والا از عریضه حاکم جاجی بر ماجرا آگاه شده، به ویسرای کشور هند رقم فرمود که: «اشرار قوم طوری را از فتنه و شورش باز دارد.» و قبل از آنکه ویسرای به امر والا اقدام در ممانعت قوم طوری کند، یکهزار مرد نبرد از قوم طوری و یک فوج پیاده نظام و دو ضرب توپ در روز یکشنبه دهم جمادی‌الاولی، به بهانه بندجوی خود بستن، پانهاد قرب قلعه پتان، واقع متصل خط فاصل سرحد شدند، و نخست احاد و افراد اعداد قوم طوری برج محافظ‌خانه این دولت را هدف تیر تفنگ ساخته، بعد نظامیان انگلیسیه به کشاد دادن تفنگ پرداختند و برج را از ضرب کلوله توپ پست و خراب کرده، یک برج از قلعه پتان را با نصف دیوار ضلع شرقی آن را نیز ویران کردند. و حسام‌الدین خان کپتان فوج پیاده نظام پمقانی که با محمدعثمان خان بولک‌مشر و چهارده تن سپاهی در محافظ‌خانه بندر پتان اقامت حراست داشتند، از گلوله‌باری زیاد طوریان و انگلیسان به تنگ آمده، محمدحسن نام سپاهی را نزد برگد عبدالعزیزخان فرستاده از اقدامات مخالفانه انگلیسان آگهی دادند.

و در خلال این حال، وجع نفرس پای حضرت والا در روز سیزدهم جمادی‌الاولی که وعده ذکرش داده آمد، به‌کلی دفع گردیده به ذریعه اشتها متحده‌المال، از صحت ذات قدسی سمات در تمامت امصار آگهی داده شد.

و برگد عبدالعزیزخان با حاکم جاجی و چمکنی، سه تن را مأمور کرده پس از حصول معلومات صحیحه، ماجرا معروض داشتند. و حضرت والا در شب پنج‌شنبه چهاردهم جمادی‌الاولی به ویسرای کشور هند رقم فرموده برگد عبدالعزیزخان و حاکم جاجی را ارقام فرمود که: «اقدام در جنگ ننموده، ترک کشاد دادن تفنگ کنند.»

و مقارن این حال، افسر بزرگ مقیم علاقه کرم، حاضر معرکه پرخاش آمده، به ساعت دوازده از نصف روز چهاردهم جمادی الاولی، لشکر قوم طوری و فوج نظامی را رجعت داده دو حصه کرد و یک حصه را در مقابل موضع دند، واقع خاک این دولت و حصه دیگر را در موقع اشتیاء امر اقامت کرده، اطفای نایره قتال نمود و سنگر متین به دور هر دو حصه برافراخته، اساس استحکام موقته نهاد. و از وصول عریضه دیگر برگد عبدالعزیزخان و حاکم جاجی و چمکنی که پیهم معروض داشته شرح حال می نگاشتند، در روز نوزدهم جمادی الاولی هر دو تن را ترقیم و تاکید رفت که: «اقدام در ستیز و آویز ننمایند.» و هم به ویسرای دوباره رقم شد که: «سپاه نظام و اعداد رعیت محکومه خود را از حرکات مخالفانه غیر دوستانه بازدارد.» و از تاکیدات طرفین که به روی روز آمد، آتش شور و شین خاموش گشت.

قتل حاکم لمقان

و هم در این ایام، محمدعلی خان وکیل سیقانی از دست جوordیدگان لمقان کشته گشته، عده ای از مردم آنجا محبوس در کابل آمده، در خاک ترکستان رهسپار تبعید گردیدند و عبدالرحمن خان قایم مقام سابق جلال آباد از مأمور شدن سردار محمدعظیم خان به حکومت آنجا که گذشت، از قتل محمدعلی خان وکیل، مأمور حکومت لمقان شد.

و از دیگر سوی، در خلال واقعاتی که رقم شد، ملا عبدالقیوم نام قوم صافی، که در قراباغ کوهدامن مسکن و مقام داشت، دعوی ایجاب و قبول مزاجت بر دختر فقیراحمدخان مسخره، از مردم ده افغانان کابل، که از عهد امیر شیرعلی خان مرحوم تا این هنگام لیالی و ایام خود را به تمسخر و استهزای خواص و عوام و تقلید حرکات و سکنات اصاغر و اکابر انام به سر می برد، و از این رو لقب مجلس را یافته در بام و شام قرب محفل حضور حاصل و مکنت و ثروتی داشت و از پسر محروم بود، دایر کرد که شاید او را در بستر ضجیعت خود آورده، مایملک پدرش را تصاحب کند.

شرح حال ملا عبدالقیوم از قوم صافی

و چون پدر او قرب بار داشت، ملا عبدالقیوم از ادعای ناحق خود محبوس و پس از دیری رها گردیده به امر حکومت، التزام عدم دخالت در کار و خدمت دولت از او گرفته شد که اقدام در امور شرعیّه و استخدام در فتوی نکند. و او که لجاجت و شرارت را از فطرت داشت، از التزامی که به دولت داده بود نیندیشیده، به ذریعۀ عریضه و دسیسه، استدعای قضاوت محکمۀ شرعیۀ کوهدامن نموده، تبعید و مأمور اقامت در ترکستان شد و با آنکه مال و ملکش ضبط نگردیده بود، در آنجا به حیل و خدیعت مزرعه و جیره و تقاوی از دولت حاصل کرد و هم مکتوب معاف بودن مالیه دیوانی آن را به دساست به دست آورد. پس در نزد ملا بابا مرادخان که از قضاوت محکمۀ شرعیۀ کابل به واسطۀ قاضی القضاة گردیدن سعدالدین خان، سابق حکمران هرات، تبدیل یافته قاضی ترکستان شده بود، به کار محاضر و سجلات شرعیۀ اقدام نمود. و از عریضه و قایع نگار مزارشریف، به گوش راست نیوش حضرت والا رسیده در بیست و هفتم جمادی الاولی از تمامت امور خلافتی که او مرتکب آمده بود پرسید و در پایان کار از راه بازپرس طلب کابل شده، باز به دسیسه و حيله خود را از فشار شکنجه سیاست حکومت رهنانیده راه آمد شد در محکمۀ شرعیۀ گشود و از آشنایی قاضی القضاة و آمد و رفت به دروب خانه های مأمورین دولت، کسی از غدر و خیانت او نپرسید تا که از تشویش و اضطراب بیارامید و قرین رحمت و رفاهت گشت.

الواح مقابر امیر شیرعلی خان و برادران او

و هم در خلال احوال مسطور، سرورخان حکمران هرات، به فرمانی که در سنۀ ۱۳۲۴ یونتیل به نامش اصدار یافته بود، سنگ مرمر از جبل اوبه، تابع هرات خواسته و الواح مقابر امیر شیرعلی خان مرحوم و وزیر محمد اکبرخان مغفور و سردار محمد اکرم خان مبرور، برادران او را که در مزارشریف مدفونند ساخته و پرداخته و تاریخ ارتحال ایشان را محکک و منقّر نموده، چون الواح قبور آنها

بزرگ و ثقیل بودند به ذریعۀ عرادهٔ توپ از هرات در مزارشریف حمل و نقل داده، بر مقابر ایشان نصب فرمود.

و مقارن این حال، در روز بیست و هشتم جمادی الاولی، از عریضۀ زوجۀ ناظر کریم، قتیل دست سعیداحمدبیگ و سعیدمحمدبیگ و عبدالرحمن خان جمشیدی، که از پیش به شرح رفت و مبلغی از مال شوهر او را نویسندگان شوهرش چنانچه گذشت متصرف شده و او عریضه نگار حضور آمد، حکمران هرات را ارقام رفت که حق رسی و غور او را بنماید و چون هزاره بود به حق خود نایل نیامده در پایان کار در کابل آمده و به حق خویش نرسیده، محسن نام، پسر ناظر کریم، نزد نواب عالیۀ اخت السراج، زوجۀ محمدیونس خان پسر سردار محمدیوسف خان، مستخدم کالسکه رانی شده، زوجه اش با پسر دیگر او گوشه گزین فقر و مسکنت گردید و از پاداش خدمت شوهر خود که از مأموریت دولت کشته گشته بود محروم گشت.

وقایع ماه جمادی الاخرای سنۀ هزار و سه صد و بیست و هفت هجری

شرح عداوت خاندان معاذالله خان مرحوم

از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، محمدشاه خان، حاکم نهرآقچه، از انهار هجده گانهٔ بلخ، که به رخصت و اجازت حضرت والا رهگرا و مرحله پیمای مکه معظمه زاده‌ها الله شرفاً شده و پس از ادای مناسک حج مراجعت کرده در کابل شرفیاب بار آمده و به اجازت حضرت والا در تکاب به خانه و جای خود شده، پس از درک ملاقات بازماندگان و اقوام و منسوبان خویش، طریق خدمت دولت پیش گرفته به حکومت سابقۀ خود بر حال گشته، چون وارد آقچه شد، پیرمحمدخان از اولاد معاذالله خان قوم صافی، که با سپهسالار امیرمحمدخان نسبت برادری داشت، در غیاب او از حسد و رشک قومی و عناد خانگی، طریق ایذا و آزار بازماندگان او برگرفته و از معاندت او سلطان محمدخان برادر خود را که با

محمدشاه‌خان رشته اتحاد قومی و طریق اتفاق در میان داشت مجروح ساخت و از ضرب چوب نیز بخست و قوم را آزرده دل و رنجه‌خاطر کرده به‌خصوصت خانگی پرداخت، و نیز به‌تحریک سپهسالار امیرمحمدخان، محمداسلم‌خان پدر زوجه محمدشاه‌خان را به وسایط و وسایل متهم و مجرم قرار داده، به امر حضرت والا با اهل و عیالش در آقچه نزد حاجی محمدشاه‌خان تبعید کرد، و سپهسالار امیر محمدخان، فیروز نام پسر پیرمحمدخان را نایب پدرش قرار داده، او نسبت به پسر محمدشاه‌خان دست ایذا و آزار گشود و دو حجر آسیاب و یک دستگاه پاکوب شالی و باغ پسر محمدشاه‌خان را خراب نموده، مزرعه و کلاته‌اش را از کاشتن باز داشت. و محمدشاه‌خان از مکتوب پسر خود در آقچه بر ماجرا آگاه شده معروض داشت. و حضرت والا که پیرمحمدخان را طلب کابل و در تحت حفاظت داشته بود، در روز دوم جمادی‌الآخری به امضای خامه خاص در پاسخ عرض او رقم فرمود که: «از نفاق و عداوت بین خاندانی شما کمال افسوس دست داد. محمداسلم‌خان خسر شما را من در آقچه فرستادم، زیرا اگر در کابل و تکاب و غیره مواضع می‌بود، البته او را از روی حقیقت یا اتهام مجرم و بدنام ساخته در ورطه عقاب و عذاب سیاست حکومت می‌انداختند و هم خصوصت و عداوت قومی دایمی می‌ماند و الفت و محبت به بغضاء و فحشا منجر می‌گشت و از نفاق تمامت خاندان برباد حادثات رفته نیست و نابود می‌شد. پس به این ملاحظات بودن او در آقچه بهتر از تکاب است تا از همدیگر دور بوده، ذلت عدم حمایت قومی در طبیعت جانبین ناگوار آید و در حالت تنهایی خواستار نیروی پشت و بازوی خویش گردیده، شکرگزار اتحاد شود و از لذت جمعیت خود را برخوردار دانسته، خریدار دیدار یکدیگر گردد.»

و هم در این ایام، حکمران ترکستان دولک رویه که از مصارف لشکری و کشوری آن سامان افزون آمده گسیل کابل نمود و هم بیست رأس خر، ملا محمدغوٹ خان، مأمور فروش پوست قره‌گلی، به فرمان حضرت والا از بخارا خریده، جهت تولید و تکثیر قاطر در مزارشریف فرستاده از آنجا به امر والا در قطغن فرستاده شدند که بر مادیانان دولتی که در آنجا چراگاه دائمی دارند بجهانند و قاطر بر وی روز تولید و توفیر آرند.

و هم مقارن این حال، ملا محمدغوث مذکور، پوست قره‌گلی دولت را که به اجبار از رعیت چنانچه گذشت به بهای اندک اشترا فرموده و هر سال از راه تجارت در بخارا ارسال نموده، به ثمن بسیار اتباع می‌نمود و از سنه ۱۳۲۶ هجری هنوز فروخته نشده در معرض بیع و شراء درنیامده بود، در روز بیست و پنجم جمادی الاخری به حاجی جوهره‌بیگ تاجر بخاری، به مبلغ هجده لک و چهل و هشت هزار و ششصد و سه تنگه فروخته و تمامت این مبلغ را به فرمان حضرت والا نقره یامو خریده گسیل کابل کرد و در دارالضرب دولت بر هر یک از روپیه کابلی یک ربع عیار مخلوط آمده همه مسکوک به سکه رایجه این دولت شد که گویا روپیه مسکو که [در] عهد حضرت سراج‌الملّة والدین دارای یک ربع عیار و سه ربع نقره در شمار است و رفته رفته تجارت پوست قره‌گلی و بادام و پسته و شرخشت و تریاک و غیره، که از عهد ضیاء‌الملّة والدین مرحوم چنانچه جابه‌جا رقم شده آمد متعلق به دولت بود و کسی از اعداد رعیت قدرت تجارت آنها را نداشت و اگر به قاجاق کدामी از طریق غیر معروف به عزم تجارت حمل و نقل می‌داد، ضبط دولت می‌شد و به اجبار از رعیت خود دولت خریده تجارت می‌کرد، از عدالت و حسن عزم و ارادت امیر امان‌الله‌خان که همواره ثروت و مکنت عموم ملت را مد نظر ملاطفت منظر دارد، از دولت سلب گردیده به احاد و افراد رعیت تجارت شرکت قرار داده همه را فایده‌یاب ساخت و دایره جداگانه تشکیل داد که وقایع‌نگار عهد سعادت‌مهد خودش از محاسن خیالات و محامد اجراءات متحدانۀ او ثبت و رقم خواهد کرد.

وقایع ماه رجب سنه هزار و سه صد و بیست و هفت هجری

در خلال واقعاتی که به شرح رفت، فقیر احمدخان حاکم شیرغان دوچار و گرفتار مرض اسهال آمده، از عرصه یکسال تا این حال به معالجه اطباء قرین صحت و

شفاء نیامده منجر به استسقاء گشت و به ذریعه عریضه‌ای استدعای اجازت آمدن در کابل نمود که شاید به علاج داکتر هندی که حاضر خدمت دولت و رعیتند، صحت یاب آید. و حضرت والا در روز دوشنبه غره رجب فرمان اجازت آمدن او را در کابل اصدار فرمود به حکمران ترکستان نگار داد که: «دیگری را به قایم مقامی او مأمور شبرغان کند و درروز سه‌شنبه دوم رجب، شیردل‌خان اچکزایی که از فوت محمدموسی‌خان چنانچه گذشت مأمور حکومت و سرحداری چخان‌سور شده بود، از کابل ره‌گرای آنجا شده پس از وصول، مواظب خدمات مرجوعه خویش گشت.

و مقارن این حال، حکمران ترکستان سه لک روپیه دیگر که از مصارف لشکر و کشور افزون آمده و دو لک را چنانچه آنفاً گذشت ارسال نموده و این مبلغ را از احتیاط آنکه مبدا به کار شود نگاهداشته بود و مصرفی پیش آمد نیامد نیافته، در روز یکشنبه چهاردهم رجب گسیل کابل فرمود.

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطور، ربودن حطار ویجگی فارکوف نام روسی در سمرقند به دین اسلام گراییده پذیرای آیین متین محمدی صلی‌الله علیه و سلم شد و خود را عبدالرحیم نام نهاده، و روسیان او را تحقیر و اخفاف و تبعید کرده و او در مزارشریف آمده مریض و بستری گشت و حضرت والا از عریضه حکمران ترکستان برحال او آگاه شده در روز دوشنبه بیست و دوم رجب رقم فرمود که او را: «پس از صحت یافتن، اسب سواری و زاد راه داده به اعزاز و احترام رهسپار کابل کند.» و از این‌گونه اشخاص با فهم و فراست و دانش و کیاست در اهالی ادیان منسوخته و باطله بسیارند که به دین حق و متین احمدی می‌گرایند و از دین باطل و منسوخ تبرا نموده طریق حق و صدق می‌پیمایند و قرار این آیه کریمه داخل دین اسلام می‌آیند **فَبَشِّرْ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ** یعنی: بشارت بده ای پیغمبر بندگان خاص مرا به بهشت و قرب و رضای من و به جمیع خیرها و سعادهای دنیا و آخرت و ایشان آن چنان کسانی‌اند که چون استماع سخن حق و قول صدق در هر چیزی از امور معقوله و مغیبه حاسه بکنند، تابع می‌شوند و اعتقاد می‌کنند به احسن و نیکوتر آن، یعنی به واسطه و سبب نور علمی که از

اشراق عقل و فیض خداوند در صدور قلوب ایشان می‌باشد و به ذریعه آن نور، حق را از باطل تمیز داده می‌شناسد و حسن را از قبیح می‌دانند و مرتبه ایشان مرتبه حیرت و تقلید و تبعیت نیست، بلکه مرتبه استقلال و بصیرت است و آن جماعت آن‌چنان اشخاصی‌اند که خداوند ایشان را هدایت فرموده و راه نموده است و ایشان دارایان لبّ و عقل و علم و مغزند. چنانچه یکی مثلاً می‌گوید وجود خداوند واجب است و دیگری می‌گوید واجب نیست و عالم و موجودات به خود موجود و برپاست. پس شنونده‌ای که صاحب نور و علم و هدایت خداوندیست، به نور علم خویش می‌فهمد که نیکوتر این دو قول، اول ایشانست زیرا می‌داند که وجود موجودی یا واجب است و عین ذات اوست و از غیر آن نیست و یا ممکن است و خارج از ذات و از غیر اوست و از این دو خالی نیست و می‌فهمد که ممکن عبارتست از چیزی که وجود و عدم نسبت به ذات او مساویست، یعنی می‌شود که موجود شود و هم می‌شود که نشود، پس ممکن از جانب ذات خود وجود ندارد و به طریق اولی لازم است که موجد و آفریننده غیر خود نیز نباشد و از این‌رو لازم می‌آید که اگر وجود خدای واجب‌الوجود که وجودش ذاتیست و از غیر نیست، نباشد، هرآینه هیچ چیز موجود نباشد و حال آنکه موجودات بسیارند و همه شاهد و مکشوف می‌باشند و ما آنها را می‌بینیم، پس می‌داند که خداوند موجود و وجود او تعالی واجب است و می‌فهمد که این قول احسن قولین است. و یکی مثلاً می‌گوید اکنون که لازم شد خداوند باشد، پس همین موجودات مشهوده یا بعضی از آنها خداست و دیگری می‌گوید که خداوند ماسوای اینهاست و مانده اینها نیست و او تعالی چیز نیست نه مثل چیزها، پس مستمع به واسطه نور مذکور می‌فهمد که قول اول، احسن از دوم است، به دلیل این که می‌داند که این موجوداتی که دیده و فهمیده می‌شوند همه حادث و ناقص و محتاج و در تحت امر و حکم غیر خود ذلیل و مغلوب و مقهور می‌باشند و می‌فهمند که این حالات با واجب‌الوجود بودن و مستغنی و بی‌نیاز از غیر و کامل بودن در کمالات به ذات و نفس خود منافات دارند. پس گفته دوم را احسن می‌داند و عقیده خود می‌نماید و تابع آن می‌شود. و یکی مثلاً می‌گوید خداوند واحد و بی‌شریک و دیگری می‌گوید که هر دو است و هر دو در خدایی شریک می‌باشند، پس مستمع با فرّ و هوش

می‌داند که از برای هر دو شریکی، قدر مشترک می‌باید و الاً اشتراک بی‌معنی است و قدر مشترک، سوم آن دو به شمار می‌آید و همچنین مابین هردو از آن سه، قدر مشترک جداگانه‌ای می‌باید. پس بر سبیل قدر مشترک پنج و شش می‌شود و رفته رفته تا حد بی‌حدی و نهایت بی‌نهایتی می‌رسد و نیز می‌فهمد که از برای هردویی حد امتیاز یافتن از یکدیگر می‌باشد و بر این قیاس کلام در حد مشترک منجر به بی‌حدی و بی‌نهایتی می‌گردد و حال آنکه بالبدیهة والتّسلیم باطل است. پس می‌داند که قول اول، احسن است و تابع آن می‌شود. و یکی مثلاً می‌گوید خداوند عادل است و در کردار و گفتار او تعالی شناعت و قباحت و آنچه موجب عتاب است نمی‌باشد و دیگری می‌گوید که عادل نیست و جایز است که گفتار و کردار او مشتمل بر امر قبیحی باشد. پس شنونده‌ای که صاحب نور علم است، می‌فهمد که گفتن یا کردن امر قبیح ناشی نمی‌شود و به روی روز نمی‌آید مگر از جهل یا احتیاج یا اکراه و اضطرار و بدون جهل و حاجت و اکراه وقوع و صدور قبیح را ممتنع و محال می‌داند و می‌فهمد که خداوند از آنجا که وجود مقدسش از غیر نیست و به ذات خود قایم و موجود است و در صفات کمال، از غیر مستغنی و بی‌نیاز است، نه جاهل و نه محتاج و نه مکره و نه مضطر از جانب غیر می‌باشد، پس مرتکب قبیح نمی‌شود و در همه چیز طریق عدالت را می‌فرماید. پس می‌فهمد که قول اول، احسن از دوم است و تابع و معتقد آن می‌شود و یکی مثلاً می‌گوید حسن و قبح امری را عقل ما درک نمی‌تواند کند و دیگر می‌گوید می‌تواند درک نماید. پس مستمع دانا و بینا می‌فهمد که در بین خدا و بندگان او رابطه و واسطه می‌باید و بدون واسطه رابطه در بین بودن خدا و بودن ماسوای او تعالی نمی‌شاید و می‌فهمد که رابطه و واسطه باید مربوط به دوطرف باشد، پس می‌داند که خداوند اولاً یک جوهری را خلق فرموده است که مظهر آثار و تمام صفات کمال اوست و به واسطه آن کشودن باب ارتباط را به سایر موجودات نموده است و آن جوهر به تمام موجودات بعد از مرتبه وجود آنها ارتباط دارد، پس در بعضی به ارتباط وجود عامی و در بعضی به ارتباط وجود خاص معدنی و در بعضی با این دو ارتباط به ارتباط وجود خاص نباتی و نموی و در بعضی با این سه ارتباط به ارتباط وجود خاص حیاتی و حرکتی و در بعضی با این چهار ارتباط به ارتباط وجود خاص

شعوری و ادراکی معقولات و مغیبات، پس می‌فهمد که هر موجودی که ارتباط آن جوهر با او به طریق ارتباط شعوری و ادراکی معقولات است، لامحاله آن موجود ادراک حسن و قبح را که از جمله معقولات و مغیبات است، به قدر حوصله شعور و ادراک خود می‌نماید و می‌فهمد این‌که آن موجود انسان است و آن جوهر عقل می‌باشد. پس می‌داند که حسن و قبیح اشیاء را به عقلی که در ما بنی‌نوع انسان است، فی‌الجمله و به قدر عقل هر یک از ما می‌تواند درک کرد. پس قول دو را احسن دانسته معتقد و تابع آن می‌شود. و یکی مثلاً می‌گوید که در هر عصر رسولی یا خلیفه و امامی در بین خدا و بندگان می‌باید و دیگری می‌گوید که نمی‌باید. پس شنونده با بصیرت می‌فهمد که رابطه مذکوره در بین خدا و بندگان باید که در تمام امور ایشان باشد، زیرا که بندگان استقلال و استغناء به خودی خود ندارند و در همه امور محتاج او و بنده او تعالی می‌باشند و می‌داند که دیگر رابطه و واسطه بدون جوهری که آن را عقل نامیده‌اند نمی‌باشد و نیز می‌فهمد که در هر عصری جمیع افراد بندگان آن عصر، استعداد و قابلیت به تمام ارتباطات عقل که مرتبط به تمام امور ایشان باشد ندارند، سبب اختلاف استعدادات و تفاوت مراتب و درجات ایشان به دلیل وجدان حسّی و عقلی. پس می‌فهمد که در هر عصری از اعصار یک فردی از افراد بندگان باید باشد که استعداد و قابلیت از برای تمام ارتباطات عقل که مرتبط به تمام امور بندگان آن عصر است داشته باشد و این شخص فرد را رسول آن عصر گویند و اگر واسطه رسانیدن فیوضات و ارتباط بوده باشد، آن را خلیفه و امام آن عصر گویند. اگر بعد از رسول، واسطه حفظ نمودن آن فیوضات و ارتباطات شده باشد، پس می‌فهمد که قول اول، احسن است و تابع آن می‌گردد و از جهت مذکوره نیز می‌فهمد که رسولان و خلفا و ائمه اعصار همگی مستعد به یک استعداد نیستند. پس می‌فهمد که ارتباطات عقل بالنسبت به تمام بندگان جمعاً من البدایة الی النهایة به محض وجود ایشان به عمل نمی‌آید مگر اینکه یک فردی و یک شخصی از ایشان بوده باشد که استعداد او محیط و شامل تمام استعدادشان باشد و به این سبب محل تمام ارتباط عقل که بالنسبت به تمام بندگان همه اعصار و کافه خلق می‌باشد بشود و بعد از آن همین فرد و همین شخص مرتبط به کافه بندگان باشد به وسایط و روابط افراد و رسل

دیگر نیز. پس او رئیس کل است و باقی در تحت اویند و می‌فهمد که چنین شخص البته در عالم جبروت و مرتبه وحدت نفس عقل و عین آن جوهریست که رابطه واسطه در بین خداوند و بندگان بوده است به تمام روابط، و می‌فهمد که این رئیس و این شخص به اعتبار روحیت و معنویت باید که مقدم بر کل باشد و به اعتبار جسمانیت و جسدیت و ظاهریت و زمانیت باید که موخر از کل باشد. پس می‌فهمد که او اول المرسلین و خاتم النبیین است و در عصر خودش لامحاله بر کافه خلق رسول می‌باشد:

«سلام علیک ای نبی مکرم مکرم‌تر از آدم و نسل آدم»
سلام علیک ای ز آبای علوی به صورت موخر به معنی مقدم

و اما باقی دیگر از رسل، پس واسطه و رابطه اویند بالنسبت به قوم خود و هر یک در یک عصری و بالنسبت به قومی رسولان و خلفاء و امامان بوده‌اند. و یکی مثلاً می‌گوید که رسیدن به جمیع فیوضات خداوند باید که به واسطه رسول یا خلیفه، یا امام باشد و دیگری می‌گوید که فیوضات بدون وساطت رسول و خلیفه امام به بندگان می‌رسد و مستمع با فطانت از آنجا که فهمید و دانست که رسول یا خلیفه یا امام رابطه و واسطه است و منزلت ایشان بالنسبت به بندگان منزله روحست بالنسبت به جوارح و اعضا، پس می‌داند که وصل فیوضات خداوند به بندگان بدون وساطت رسول و خلیفه و امام ممتنع و محال است، مثل ممتنع و محال بودن رسیدن فیوضات خداوند به جوارح و اعضا بدون وساطت روح، پس قول اول را احسن پنداشته تابع و معتقد آن می‌شود.

و یکی مثلاً می‌گوید عالمی و داری می‌باشد که آن را معاد می‌گویند و تمام خلائق بعد از مردن و فانی شدن از این عالم و از این دار باید که عود به آن دار بنماید و دیگری می‌گوید که نمی‌باشد و خلائق به همین مردن و فانی شدن بالکلیه فانی می‌شوند و دیگر بازگشتن و عودی از برای ایشان نمی‌باشد، پس شنونده عالم و عاقل از آنجا که قدرت و حکمت و عدالت خداوند را فهمیده است و اوضاع و حالات خلائق را در این عالم که دار دنیاست دیده است، هرآینه می‌داند که آمدن خلائق در این عالم و چند روزی به تصدیع و مشقت و نقصان مرتبه و هیجان ذلت گذرانیدن و بعد بالکلیه فانی و زایل شدن و این را غایت و مقصود از خلق

نمودن خداوند موجودات و خلایق را قراردادن و دیگر غایت و مقصودی نداشتن مستلزم عجز خداوند و صدور فعل عبث و بی‌حکمتی و بی‌عدالتی او تعالی می‌باشد و می‌گردد، زیرا که راحت و کمال و عزت و بقا را زیاده بر این که در این دار می‌بیند از برای آنها تجویز می‌کند و ممکن نمی‌داند با وصف وجود، جواز و امکان راحت و عزت و کمال و بقایی که مافوق این عالم باشد و قدرت و مقصود به آن تعلق نگرفته باشد و به پست‌تر و بدتر از آن منحصر شده باشد، یقیناً یا از عجز است و یا از عبث و بی‌عدالتی و یا از جهل و بی‌حکمتی او تعالی، تعالی الله من ذلک غلواً کبیراً، پس قول اول را احسن می‌داند و تابع آن می‌شود.

و یکی مثلاً می‌گوید که بعد از عود نمودن و رسیدن خلایق به دار معاد و کمال یافتن آنها دیگر زوال از برای آنها نیست و باقی به بقای ابدی می‌باشند و دیگری می‌گوید که از برای آنها زوال است و همیشه باقی نمی‌مانند. پس مستمع صاحب بصیرت می‌فهمد که اگر فانی و زایل بشوند و دیگر هرگز خلق کرده نشوند، هرآینه مستلزم عجز خداوند است. چون که باقی بودن ایشان را به بقای ابدی جایز و ممکن می‌داند و عدم تعلق قدرت به ممکنات، موجب عجز است و اگر فانی بشوند و دو مرتبه عود به مثل این دار که دار دنیا است بنمایند، هرآینه مستلزم عبث است و اگر فانی بشوند و بعد عود به داری بنمایند که مافوق دار بقا و خلود و دایمی است، هرآینه مستلزم امر محالی است زیرا داری و کمالی بالاتر از دار بقا و کمال خلود که معنی ابدیت و سرمدیت است تعقل نمی‌توان نمود. پس می‌فهمد که قول اول احسن است و معتقد و تابع آن می‌شود. و بر این قیاس جمیع اشیاء و اختلافاتی را که می‌شوند و به بصیرت نافذه خود یکی از آنها را بر دیگری ترجیح می‌دهد و آن را یقین می‌داند و از حسیض حیرت و تبعیت غیر نجات می‌یابد و عبور می‌کند و پای به ذروه علم و معرفت و قرار و مستقلیت که معنی قدرت عقلانیه است می‌گذارد و بالا می‌رود. آری:

پای بر چرخ نهد هر که ز سر می‌گذرد رشته چون بی‌گره افتد ز گهر می‌گذرد

و حالتی که در آیه مذکوره‌الصدر از برای اهل بشارت ذکر و فرموده شد است که استماع می‌نماید قول را و بعد از آن احسن آنرا تابع می‌شوند، بنابر غالب است، زیرا اختلافی که به سبب احسنیت و غیر احسنیت می‌باشد، غالباً از تعدد و خارج

فهم این کس بهم می‌رسد و الا اگر خود یک شخص به خصوص شقوق مسئله را فرض نماید و بعد از آن احسن آنها را تابع شود، از غیر این که از کسی استماع نماید، نیز داخل معنی آیه و مقصود از آن می‌باشد و این مقوله اگر چه از اسلوب تاریخ دور است و نمی‌بایست رقم می‌شد ولیکن به سیاق کریمه تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ همچنان که بعضی از رهروان طریق حق و صدق از غلبه جهل و ظلمت حمق، روی از حق می‌تابند، برخی از پیروان باطل و غیر محق، از اشراق نور عقل مستبصر گردیده به حق می‌گیرانند و حالت ایشان ثبت تاریخ می‌شود این مقاله را لازم دیده ثبت کرد.

شرح حال و فوت محمد عیسی خان

و از دیگر سوی در تصاعیف واقعاتی که به شرح رفت، از گریختن محمد ایوب خان مشروطه‌خواه و در جلال‌آباد لقمه توپ شدن او که از پیش گذشت، سردار عنایت‌الله خان معین‌السلطنه به فرمان حضرت والا که به نامش در خصوص حبس و ضبط محمد عیسی خان، برادر محمد ایوب خان و مال و منالش اصدار یافته بود، به سردار عبدالله خان حکمران ترکستان رقم نمود که: «او را از حکومت گزریوان معزول و محبوس نموده، گسیل کابل و مال و متاعش را ضبط کند.» و قبل از این نگارش معین‌السلطنه، مردم گزریوان از جور و اجحاف و مصادرت و اعتساف او به ستوه آمده، از حکمران ترکستان داد خواسته و او محمد عیسی خان را به محاکمه و تحت استنطاق کشیده، از مرض آکله فوت گردید. پنج نفر پسر صغیر و سه نفر دختر صغیره دو نفر زوجه و دو نفر جاریه و دو نفر کنیز مدخوله و یک نفر مادر زنش بازماندند و حکمران ترکستان از وصول رقیمة معین‌السلطنه، مال و ضیاع او را ضبط فرموده، مردم گزریوان از مشاهدت این حالت از دعوی نقد و جنسی که با او داشتند براء نموده، حکمران ترکستان ماجرا معروض داشت و حضرت والا در روز بیست و چهارم رجب حکم و رقم فرمود که: «اهل و عیال و اطفال او را از مال و منال ضبط شده خودش قوت لایموت بدهد که هلاک نشوند.»

وقایع ماه شعبان سنه سه هزار و سه صد و بیست و هفت هجری

در خلال احوالی که رقم شد، احمدعلی خان، پسر سردار سلطان علی خان مرحوم و سیف الدین خان پسر سردار غلام محی الدین خان مبرور که از راه معاندت دولت در ماوراءالنهر رفته اقامت ذلت و غربت گزیده بودند، و دوچار فقر و مسکنت گردیده، از صدور اشتهار مراجعت آثار، به ذریعه عریضه و ارسال عهدنامه عفو تقصیر و اجازت معاودت در افغانستان خواسته و مشمول عفو و مقرون حصول اجازت گشته به فرمان شهزاده امان الله خان، عین الدوله، که امور این فراریان ملت بدو مفوض بود، با اهل و عیال خود وارد بندر پتکی سر شدند، و از عدم زاد و راحله راه خود به حکمران ترکستان نگاشته، او بارگیر فرستاده هردو تن را در مزارشریف آورد و با تعلقات و منسوبات ایشان که سی و دو نفر بودند در سرائی فرود نموده معروض داشت. حضرت والا در روز یکشنبه پنجم شعبان رقم فرمود که: «پس از وصول خود در کابل به شرف دستبوس نایل خواهند آمد.» چنانچه به ذریعه عین الدوله شرفیاب بار گردیده، سیف الدین خان مأمور اجلاس محبوسین گردیده، احمدعلی خان با فرمان استرداد اراضی و عقار خود در قندهار رفته، هردو تن قرین راحت و رفاهت شدند. و در پایان سیف الدین خان با میرمقصود خان، که هردو تن در ماموریت های خویش طریق صداقت و اخلاص سپرده روز خیرسگالی نسبت به عموم به سر برده بودند، در عهد امیر امان الله خان غازی در وزارت عدلیه مأمور امضای حق و باطل دعاوی و خصومات محکمه تمیز شدند.

پدید آمدن سکوک قدیمه در هرات

و هم در خلال این حال، صمد نام پسر حبیب الله هروی، مبلغی از نقدین طلا و نقره مسکوک به سکه مجوسیّت و سلطان ابوسعید جغتایی از رودخانه قرب قریه ساق سلمان هرات یافته و حکمران هرات او را محبوس و زجر و توبیخ فرموده،

از جمله پنجاه و پنج دانه طلای مسکوکة مجوسیه و سی و نه طلای مسکوکة سلطان ابوسعید مغولیه را با بیست و شش از نقره مسکوکة باستانی و یکصد و سی و چهار قران از مسکوک سلاطین اسلامی از او گرفته و قرانها را که زرگر گذاخته بود به دست آورده، همه را ارسال حضور والا نمود و حضرت والا در روز هفتم شعبان با خامه خاص رقم کرد که: «یکصد و سی و چهار قران به صمد نام داده او را از حبس رها کند و عقاب و عذاب ننماید.»

فوت نظر محمد خان عمله‌باشی

و مقارن این حال، نظر محمدخان عمله‌باشی، که حضرت والا او را در هنگام ورود موکب سعادت‌کوکب همایونی در سفر سیر و سیاحت اطراف مملکت به مزارشریف ممیز و مفتش حق و باطل و مصادرات مأمورین دولت و بازپرس مظالم اعداد رعیت فرموده و از دیرگاه مریض شده تن بریستر ناتوانی سوده داشت، در روز چهاردهم شعبان پدرود جهان کرد و عبدالحمیدخان پسرش به امر والا در تحت نظارت علی‌احمدخان ایشک‌آقاسی ملکی مواظب خدمت گردیده، در عهد امیر امان‌الله‌خان غازی به منصب معین وزارت داخله [نایل] آمد که إن شاء الله خدمات و تغییرات و تبدلات ماموریت‌ها و ترقی و ترفع مراتب او را وقایع‌نگار عهد امارت این پادشاه ثبت و رقم خواهد کرد و محاسن رفتار و کردارش را رقم خواهد نمود.

امداد خواستن مشروطه‌خواهان ایران از این دولت

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، از تأسیس سلطنت مشروطه در ایران، منازعت و مقاتلت شدیدی در بین ملت و دولت و مشروطه‌خواهان و استبدادیان به روی روز افتاده، مملکت در زیر فشار و انزجار هرج و مرج آمد و از جمله در مشهد مقدس شورش و انقلابی بزرگی روی داده، چهار تن از علماء که به فتوی ملا کاظم خراسانی، خود را رؤسای روحانی مشروطه‌خواهان قرارداد، باعث سفک دماء بی‌گناهان گردیده بودند، به عبدالله‌خان کارگزار این دولت در مشهد نوشتند که: «در این موقع وضع حالیه مملکت و حرکات دولتین روس و

انگلیس برخلاف اسلامیت مشهود و مکشوف افتاده است، آیا ممکن است که به مقتضای عرق فتوت و شجاعت افغانیت و اتفاق و حمایت اسلامیت و حفظ دین مبین حضرت خاتم‌المرسلین اقدام وافی و امداد کافی از طرف امیر افغانستان در دفع و جلوگیری اجانب به روی روز آمده، اسلام مظفر و نیرومند و فیروز گردد؟» و او در پاسخ ایشان چیزی ننوشته لساناً به حامل مکتوب و فرستاده ایشان گفت که در آتی جواب باصواب گفته خواهد شد و مکتوب ایشان را ارسال حضور داشته، شرحی از اشتعال نایره قتال و جدال مشروطه‌خواهان و استبدادیان و تحریکات مغویانه کارکنان دولت روس و انگلیس و فتنه‌انگیزی ایشان در مملکت ایران و بین ایرانیان برنگاشت، و حضرت والا از اثرات مشروطه‌خواهی ایرانیان که در افغانستان نیز سرایت کرده به واسطه داکتر غنی هندی چنانچه گذشت، عده‌ای هنگامه‌آرای مشروطیت گردیده با آنکه از صورت و معنی استبداد و مشروطه آگاه نبودند و هیچ نمی‌فهمیدند، مقلدانه محفل‌آرای کنگاش و شوری شدند و چنانچه گذشت جمعی محبوس و مقتول آمده بودند، در پاسخ عبدالله‌خان رقم فرمود که: «این نوشته آنان برای حصول استمزاج و معلوماتست و می‌خواهد که از عزم دولت افغانستان نسبت به دولت مفتوره ایران اطلاعی به دست آرند و خیالات این دولت را نسبت به خود نیک بدانند. پس شما خوب کردید که پاسخ مجمل دادید. زیاده بر آنچه گفته‌اید نگویید.» و نیز نوشته و معروض داشته بود که: «عده‌ای از بازرگانان افغانستان نزد او حاضر آمده اظهار کرده‌اند که قونسل دولت روس و انگلیس بیرقها به اعداد رعیت و تبعه دولت متبوعه خود که در مشهد اقامت دارند داده و هر یک ایشان بیرقی به فراز جاه و مقام خود افراخته‌اند که ایرانیان ایشان را شناخته و مزاحم ایشان نشوند. پس نظر به حراست و حفاظت تجار افغانی از وی خواستار بیرق یا چاره دیگر شده‌اند و او در پاسخ ایشان گفته است که دولت افغانستان با دولت ایران متعهد نیست و بیرق ایران در افغانستان و از افغانستان در ایران منصوب و پرچم کشا نیامده است و اگر از دستبرد و قتل و غارت ایرانیان در خوف و هراسند پس باید در یکجا گردآمده، حراست و پاسداری خود را بکنند و ایشان این گفته او را پسندیده و چند تفنگدار از او خواستار شدند و او چهار نفر مسلح و تفنگ دست را بر درب سرای نشیمن‌گاه ایشان مأمور اقامت حراست

کرده ایشان را مأمون و مطمئن خاطر ساخته است.» و در ذیل این نوشته و معروض داشته خود چون استدعای بیرق دولتی از کابل در مشهد فرستادن کرده بود، حضرت والا در روز شنبه هجدهم شعبان به عبدالله خان رقم و با خامه خاص امضاء فرمود که: «اگر بدون معاهده دولتین افغانستان و ایران از طرف دولت افغانستان بیرق در مشهد فرستاده و افراخته شود، در ظاهر یک قطعه چادر و چوبی خواهد بود نه تفنگ و توبی، لیکن در باطن حفاظت و حرمت و رتبت آن خیلی مشکل است که محفوظ و مصون داشته شود، چنانچه اگر فرستاده و افراخته شود و کسی نسبت به آن بی حرمتی کند یا کدام تفنگی به سوی آن بگشاید بر دولت افغانستان لازم می آید که یا خود را از سبب هتک حرمت بیرق خود در ورطه تباه و فنا اندازد و باز پرس ترک حرمت آن را بکند، پس چه لازم است که از فرستادن یک بیرق در چنین حالت که دولت ایران در مخاطره تزلزل و اشکالات است، لشکر افغانستان ترک حمایت و اتحاد اسلامی کرده با دولت ایران بجنگد و اجانب را کامیاب ساخته، یک مملکت و دولت اسلامی را در معرض زوال و دمار اندازد. باری ارسال و انتصاب بیرق لزومی ندارد بازرگانان و مسافران افغانیه خود را خود باید حراست و حفاظت کنند و دست تعدی برکسی نگشایند تا مأمون و محفوظ باشند و طریق احتیاط سپرده با مشروطه خواهان و مستبدین جانب و طرف نشده، نزد ایشان رفت و آمد نمایند تا کسی از طرفین ایشان را دخیل و شامل ندیده، اقدام در ایذا و آزار و قتل و غارت و دمار ایشان نکنند.» و اگر چه به عبدالله خان نیک معلوم بود و می دانست که دولت افغانستان در تحت حمایت دولت انگلیس است و همواره قونسل آن دولت معاونت تبعه دولت افغانستان و احیای حقوق و اذفاع مظالم ایشان را می کند و دولت افغانستان قرار معاهده ای که با او در میان دارد نمی تواند مراودات سیاسی و اقتصادی با دیگر دول بدون اجازت و رخصت دولت انگلیس به عمل اجرا آرد و هم اقامت خود را از دولت انگلیس در مشهد می دانست، این رقیمه را در کابل فرستاده خواست که به این نام شورشی بر علیه دولت ایران از جانب دولت افغانستان سمر و مشتهر سازد؛ ولی حضرت والا از فرط دانشی که داشت مستدعیات و خیالات او را واقعی نگذاشت.

و در خلال این احوال حضرت والا عزم عرس مهین فرزند ارجمند خود، شهزاده عنایت‌الله خان معین‌السلطنه را جزم کرده، مسماء دختر محمودبیگ پسر غلام‌محمدخان طرزی را به عقد نکاح و مزاجت او درآورده، هفت شبانه روز از عشره ثلاثه ماه شعبان را به جشن و سرود و سرور و شلیک توپ و تفنگ و عیش و عشرت چنانی به سر برد که از عهد احمدشاه سدوزایی تاکنون هیچ یک از شهزادگان افغان چنین عروسی تاریخی را ندیده بود و محمودبیگ اگر چه در اصل و نژاد از احفاد سردار رحمدل‌خان، برادر علّاتی امیرکبیر دوست محمدخان مرحوم و از خاندان شاهی است، اما قدر و مکانتی را که از این وصلت و مزاجت مسماء ثریا خانم، جناب عالیّه دختر دیگر خود با شهزاده امان‌الله‌خان عین‌الدوله حاصل کرده بر مرام فوق‌العاده نایل آمد دارا نبود.

وقایع ماه رمضان سنه هزار و سه صد و بیست و هفت

هجری

در روز شنبه نهم رمضان، صدباشی محمدنذیر خان، که مرتکب قتل هشت نفر از مردم هزارناوی و گردی سرکانی چنانچه گذشت شد و محبوس گردیده طلب کابل آمده و وعده ذکرش از پیش داده شد، با اهل و عیال خود و هفت خانوار دیگر و هجده میل تفنگ پناه پر و بغل پر انگلیسی از مال و دولت، که با خود داشتند فرار اختیار کرده و روی از از دولت و ساعات برتافته در کهسار موطن قوم مهمند، از خاک مقبوضه دولت انگلیس پناهنده گشت و جیلانی‌خان سرهنگ حارس بندر دکه و سرحددار از فراریدن او به حضور نگار داده، حضرت والا که امور حکومت را بر عهده سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه و شهزاده عنایت‌الله خان معین‌السلطنه و شهزاده امان‌الله‌خان عین‌الدوله و علی‌احمدخان ایشک‌آقاسی ملکی و محمدسلیمان خان ایشک‌آقاسی نظامی و میزرا محمدحسین‌خان مستوفی‌المالک میرزا عبدالاحمدخان نایب او و فتح محمدخان امین‌العسس و خوش‌دل‌خان لوی‌ناب و

غیره نهاده، خود مواظب عیش و عشرت و تفرج سیر و گردش و شکار گردیده ترک کار کرده بود، بعد از دو ماه و سیزده روز این عریضه سرهنگ مذکور به مساعی و جد و جهد میرزا غلام محمدخان منشی خارجه، در روز بیست و دوم ماه ذیقعه چنانچه بیاید جواب یافت.

و هم در روز نهم مذکور ماه رمضان، افندی محمدامین بیگ و داکتر الله جویا خان لاهوری که به اجازت حضرت والا و عریضه و استدعای خود راه کابل برگرفته بودند، وارد بندر و منزل دکه شده و از آنجا در کابل آمده، از تقبیل سده علیا مستعد و قرین ملاطفت گشتند و الله جویا خان مواظب خدمت حضور گردیده، بر مرام نایل آمد.

مراجعت عبدالقادرخان و امین الله خان از شالکوت در کابل

و هم در این ایام، عبدالقادرخان و امین الله خان محمدزایی، از عریضه و فرستادن عهدنامه و استدعای عفو تقصیر خود، اجازت مراجعت از خاک دولت انگلیس در افغانستان یافته و به فرمان مورخه یازدهم رمضان شهزاده امان الله خان، عین الدوله، که امور فراریان خارجه بدو مفوض بود، راه قندهار برگرفته و پس از وصول در آنجا، سردار محمدعثمان خان نایب الحکومه قندهار، به فرمانی که به نامش اصدار یافته بود، زاد و راحله راه از دولت به هر دو تن داده گسیل کابل نمود و در کابل مورد الطاف شاهانه و قرین راحت و رفاهت آمدند.

در کابل رسیدن نقره یامو

و مقارن این حال، در روز یکشنبه هفدهم رمضان، محمدیوسف خان، نایب ملا محمدغوث خان، مأمور فروش پوست قره گلی در بخارا، سیزده هزار و نهصد و بیست و سه قداق و هفتاد مثقال و بیست دال نقره یا مو را که از بهای پوست قره گلی چنانچه گذشت خریده شده بود، از بندر کلفت بر پنجاه نفر اشتر حمل و جانب مزارشریف نقل داد و پس از وصول در آنجا، سردار عبدالله خان حکمران ترکستان آن را در روز بیست و چهارم رمضان، از مزارشریف رهسپار کابل ساخته،

با عیار در دارالضرب دولت مسکوک به سکه مروجّه به نام اعلیحضرت سراج المله والدین والا آمد.

وقایع ماه شوال سنه هزار و سه صد و بیست و هفت

هجری

در روز یکشنبه غره شوال، مراسم عید سعید فطر از ادای نماز و شلیک توپ و شیلان و صرف حلویات مرسومه به کمال مسرت به پای رفته، عموم دعوتیان بار متکذ و قرین افتخار آمدند. و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، کارکنان دولت روس از خراب و بیاب شدن منارات و بروج فاصله سرحد خمیاب، مقدار یکهزار زرع از خط فاصل، بیرقهای افراختن علایم فاصله را بدین سوی نصب کرده و بدون اعتراض، خود ایشان درک تجاوز خویش نموده، از راه ترک تعدی بیرقهای منصوبه خود را برداشته، در نقاط معینه فاصله حقیقه افراخته، به تعمیر بروج فاصله در روز دهم شوال پرداختند.

شرح حال قاضی بابا مراد خان

و از آن سوی سردار عبدالله خان حکمران ترکستان، از شراست خلق و سوء سلوکی که در نهاد داشت و بسی مستبد و با رعونت بود و همواره راه خودسری و لجاجت می‌پیمود، با ملا بابا مرادخان قاضی محکمه شرعیّه مزارشریف طریق تعنیف برگرفته از امر قضاء عزل و کنارش فرمود و ملا محمدغوث خان قاضی تاشقرغان، پسر ملا میرعلم خان دیه افغانی [را] به جای او جالس مسند قضا نمود. و حضرت والا از عریضه وقایع نگار مزارشریف بر ماجرا آگاه گشته، به ملا محمدغوث خان در روز یکشنبه پانزدهم شوال رقم فرمود که: «بلاد رنگ از مسند قضاوت مزارشریف برخاسته، آهنگ تاشقرغان کند و بابا مرادخان بر مسند قضای آنجا چنانچه بود برنشسته، رفع مخاصمات شرعیّه کند.» و بابا مرادخان از

کج روشی و بدمنشی سردار عبدالله خان، در وقت فوتش حاضر نماز جنازه او نشده و نماز جنازه را بر میت او قرار مسایل شرعیّه، جایز نشمرده در پایان کار طلب کابل شده، به منصب قاضی عسکر نایل و مفتخر آمد و تا عهد امیر امان الله خان غازی روز برحالی به سر برده، به امر اعلیحضرت او معزول و رهسپر محرومیت از خدمت دولت و شریعت، جانب تاشقرغان که موطن اصلی و مسکن فعلی او بود شد.

شرح حال قاضی میر عمادالدین

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، ملا میر عمادالدین خان، قاضی آیبک، که به واسطه خطا و خیانت خود در امور شرعیّه، محبوس و مال و منالش ضبط و طلب کابل شده، پس از مدتی مشمول عواطف شاهانه و رها گردیده بود، به ذریعه عریضه استدعای حصول هفت هزار روپیه قرض خود را که بر بعضی از اشخاص به فریه ادّعا کرده بود نمود. و حضرت والا رقم فرمود که: «این دیون خود را در محکمه شرعیّه ثابت کرده بعد اخذ و قبض نمایند.» و چون ناحق بر ذمت کسانی که باعث حبس او شده بودند، ادعای قرض کرده بود، در معرض خجالت و انفعال افتاده و پشت بر دعوی داده، از کابل در ترکستان گریخت و با پسران خود در ایذا و آزار مردم همدست و همدستان شده، به فتنه و شرارت مواظب گشت تا که فرمان پادشاهی در منع او از دخالت در امور اهالی صادر گردیده، پا به دامن ناکامی پیچید و مردم از دست جور و ستم او بیارمید. و از این گونه قضاة که تحصیل علم فقه شریف را برای حصول به مرام دنیوی می کنند بسیارند و همه رؤسا و سره سایر مردمانند و مقبل و مایل و مجنون و عاشق ذخارف دنیای دنیه گردیده، اعراض از دینداری و خداپرستی و آخرت اندیشی خود نموده اند. با آنکه همگان از گروه اهل علم و عقل در انظار بشمارند، مغلوب فرقه جهل گردیده ظلمت جهالت و ضلالت برایشان غالب و قاهر آمده است و فتنه و فساد در جمیع اماکن و بلاد و بر و بحر عالم به هم رسیده، حق در جمیع مراتب و مواقع خود خفی و پنهانی مانده است، حتی به مرتبه ای که به هیچ وجه من الوجوه با هیچکس نمی توان سخن حق را گفت یا کار حق را کرد و حق را توان بروز داد، تا این که با

اهل و عیال و خدم و حشم و تبعه و اسرت خود نیز نمی‌توان که حق را گفت و بروز داد و الا از سبب جهل و عدم علم ایشان به حق، یا از بواعث اغراض دیگر که آنها را از حق شنیدن و حق کردن و حق دیدن منع نموده و باز داشته است، مخاصمت اختیار کرده معاندت، می‌ورزند و حیات و زندگانی را بر گوینده و جوینده حق تلخ و منغص می‌سازند، یا این‌که او را مثل خود گمراه می‌نمایند.

با هر که راست گفتم، در حال خصم من شد

خاموشی از همه به، چون حق نمی‌توان گفت

پس در این ازمنه و ایام خامشی در سخن گفتن و کردار خود را پنهان نمودن و عزلت گزیدن اولی و الزم و واجب از همه چیز است، زیرا صحبت مفسدان و بد عملان مردم نیک را تباه کند.

جامه خویش را سیاه کند

هر که با دیگ همنشین گردد

وقایع ماه ذیقعدۀ سنۀ هزار و سه صد و بیست و هفت

هجری

در خلال احوالی که رقم شد، شیردل‌خان و بهاء‌الدین‌خان و بختیارخان، پسران عبدالقادرخان سرعسکر که از در هواخواهی و همراهی سردار محمداسحق‌خان، پسر امیر محمداعظم‌خان مرحوم، که در اواخر سنۀ ۱۳۰۵ هجری چنانچه در جلد سوم گذشت تمرّد و طغیان‌ورزیده، خائب و خاسر و فرار ماوراءالنهر گردیده با او در سمرقند شده، دوچار ذلّت و عسرت روزگار آمده، لیل و نهار خود را به نکبت و فلاکت می‌گذرانیدند، از انتشار اشتهارات مراجعت آیات مفرورین که از پیش رقم شد، مراجع ملوکانه حضرت والا را شامل حال خسران‌مال خود دیده، به ذریعۀ عریضه و عهدنامه و توبه و عفو تقصیر و اجازت مراجعت از سمرقند در افغانستان خواسته، شهزاده امان‌الله خان، عین‌الدوله را که امور تبعیدیان و فراریان بدو مفوض بود، ارقام رفت که: «ایشان را اجازت آمدن داده، تسهیلاتی به مدار

روزگار ایشان نهاده، قرین راحت و رهین احسان و رفاهت فرماید.» و او ایشان را طلب فرموده، چون وارد مزارشریف شدند، سردار عبدالله خان توخی، حکمران ترکستان، از وصولشان در آنجا در روز چهاردهم ماه ذیقعدہ معروض داشته، چنانچه بیاید حضرت والا در روز بیست و هشتم ذیحجه ایشان را طلب کابل کرد. و مقارن این حال، از عریضه سرهنگ جیلانی خان حارس بندر دگه و سرحددار سمت مشرقی، که در باب فرار اختیار کردن صدباشی محمدنذیرخان در روز نهم رمضان معروض داشته و وعده ذکر پاسخش داده آمد، در روز بیست و دوم ذیقعدہ او را ارقام رفت که: «راه تعاقب او در خارج برنگیرد و دست از استمالت و دلالت آن شیر ضلالت مشیر بردارد که از نفع آن ضررش بیشتر متصور است.»

در سیاست مُدُن که تاریخ نتیجه آنست

و چون از این گونه اشخاص که مایل به سفک دماء و راغب به اسر عبید و اماء در هر مملکت از هر ملّت و نحلّت بسیارند و دائم راه سرقت و قتل و غارت می سپارند لازم آمد که شمه ای از سیاست مُدُن که عبارتست از تدبیر و توجه و نظر نمودن در امور اجتماعیه ای که پس از اجتماعیت منزل می باشد پرداخته آید تا هر یکی از آمر و مأمور وظیفه متحتّمه یکدیگر خود را شناخته، از ذمائم افعال و قبايح اعمال مجتنّب و برکنار بوده، تاریخ عصر و عهد خویش را ملوّث به کردار ناهنجار نسازند و بدانند که متکفلان این نوع از تدبیر و توجه و نظر، حکام و سلاطین و پادشاهانند و وجود حاکم و سلطان و پادشاه در هر عهد و عصر واجب و لازم عقلیست، زیرا آحاد و افراد اعداد بنی نوع انسان، مختلفه الآراء و متفاوت العقول می باشند و داعیه افعال و غایه حرکات و اعمال ایشان در نهایت اختلاف است و هر فردی از ایشان در افعال و حرکات و اعمال خود مقصد و غایتی غیر از مقصد و غایت دیگری را دارد. پس اگر ایشان به مقتضای طبایع و آراء و مقاصد خود واگذاشته شوند، هرآینه همدیگر را مانند درندگان بر و ماهیان بحر می درند و به افساد و افنای یکدیگر مشغول و مواظب می شوند و عالم را در هرج و مرج انداخته، رشته نظام و انتظام را مختل ساخته از هم می کسلانند. پس بالضرور نوعی از تدبیر می باید که به واسطه آن هر یکی را در منزل و محلی که مستحق باشد و

داشته، او را از افعال ذمیمه و اعمال قبیحه مانع گردیده، به حق خودش قانع کند و دست تعدی و تصرف او را از حقوق و مراتب دیگران کوتاه نماید و به شغلی که مناسب حال اوست از اسباب معاونت امور معاشیه و معادیه و دینیه مشغول دارد و این نوع از تدبیر را سیاست مدن نام برند. پس انتصاب و انقیاد و اطاعت نمودن حاکم و سلطان و پادشاهی که متکفل این نوع از تدبیر باشند، بر همه کس لازم و واجب و بداهه حکم عقل است و وجوب آن بر احدی پوشیده و مخفی نمی‌باشد و متفق علیه تمامت ملل و ادیان است و مردم را لابد و ناچار است از امارت امیر و سلطنت سلطانی، خواه آن امارت و سلطنت به طریق نیکویی و نیک‌کرداری، خواه به طریق زشتی و بدکرداری باشد، چنانچه حضرت امیرالمؤمنین در جواب خوارج که می‌گفتند: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ فرمودند که: آری لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنْ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا أَمْرَ وَلَا بُدَّ مِنْ أَمْرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهِ الْكَافِرُ وَيَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيَجْمَعُ بِهَا الْفِيَّ وَيَقَاتِلُ بِهَا الْعَدُوَّ وَتَأْمِنُ بِهَا السَّبِيلُ وَيُؤْخَذُ بِهَا لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ. یعنی بلی نیست حکمی از برای احدی مگر از برای خدا و هر حکم که غیر از حکم خداوند است باطل و بی‌اعتبار است و لکن مراد ایشان از این سخن نه این است، بلکه می‌گویند که مردم را امیر و امامی در کار نمی‌باشد و باید که در جمیع امور رجوع به قرآن و کلام خداوند نموده و حال آنکه مردم را لابد است از امارت امیر و سلطنت سلطانی، خواه آن امارت و سلطنت به نیکویی، خواه به زشتی و بدی باشد، تا آنکه عمل و کار خود را بنماید و در امارت و سلطنت او مؤمن برخوردار گردد و کافر تمتع و فایده ببرد تا که برساند خداوند در آن امارت و در عهد آن دولت هر چیز را به مدت خودش و جمع آید به واسطه آن امارت غنیمت و فواید و مقاتلت و کارزار کرده شود با دشمن و ایمن گردد طرق و شوارع و گرفته شود حق هر ضعیفی از قوی تا آنکه استراحت یابد و آسوده گردد مؤمن و نیکوکاری و آسودگی حاصل شود مردم را از فاجر و بدکردار و مؤمنین و نیکوکاران به امر معاش و معاد دین خود چنانکه شأن و شایان بنی‌نوع انسان است، مشغول گردند. و از این جاست نیز که چون بنی‌اسرائیل از سبب نداشتن امیر و سلطانی مغلوب دشمنان خود گشتند و دیری دربه‌در و ذلیل و منکوب بوده، تا که مشیت خداوند

به غالبیت ایشان تعلق گرفته، از پیغمبر خود خواستار نصب سلطانی شدند، چنانچه خداوند از آنها خبر داده است که: وَقَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَصَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَآبَائِنَا. و نیز حضرت علی کرم الله وجهه فرمودند که السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يَا وَيْلَةَ كُلِّ مَظْلُومٍ یعنی سلطان و پادشاه سایه خداوند است در زمین که پناه می‌برد به سوی او هر مظلوم و ستم دیده و نیز فرموده‌اند: السُّلْطَانُ وَزَعَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ یعنی سلطان پاسبان و بازدارنده و نگاه دارنده است از جانب خداوند در زمین و نیز فرموده‌اند: إِمَامٌ عَادِلٌ خَيْرٌ مِنْ مَظْطَرٍّ أَوَّلٍ وَ أَسَدٌ حَطُومٌ خَيْرٌ مِنْ سُلْطَانٍ ظَلُومٍ وَ سُلْطَانٌ ظَلُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدُومُ یعنی امام و پیشوای عادل بهتر و پرنفع‌تر است از باران بزرگ قطره و شیر درهم‌شکننده بهتر است از پادشاه ظلم‌کننده و پادشاه ظلم‌کننده بهتر است از فتنه دائمی که به سبب نبودن پادشاه دوام داشته باشد، و نیز فرموده‌اند که: سُلْطَانٌ جَائِرٌ أَرْبَعِينَ عَامًا خَيْرٌ مِنْ رَعِيَّةٍ مُهْمَلَةٍ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنَ النَّهَارِ یعنی سلطان ستمگار و جور پیشه در چهل سال بهتر است از رعیتی که مهمل و خودسر باشند در یک ساعت از روز.

و از مضامین آیات و احادیث و فرمایشات حضرت علی کرم الله وجهه علاوه بر مشاهدت و تجربت معلوم می‌شود که نظام امر معاش و معاد بنی نوع انسان و بقاء و انتظام مدن و امصار، بدون وجود سلطان قاهر و توجّه و نظر و تدبیر ساینس مدبّر که ایشان را بر وفق آثار عقل و نور حکمت اتفاق و ایتلاف دهد منتظم نمی‌گردد، معموریت و عمران در روی زمین حاصل نمی‌آید و قاطنین هر مملکتی که سلطان و امیر خود را کماکان اطاعت نکنند، البته رو به خرابی و زوال می‌نهند و تفاوت بقاء و معموریت بلاد و رفاهت عباد در هر عهد و زمان به قدر تفاوت اطاعت و انقیاد نمودن رعیت است سلطان خود را، و تفاوت بقاء و مدت اطاعت و متابعت کردن رعایا سلطان را نیز به قدر تفاوت عدالت و تدبیرفرمایی و مرحمت‌گستری سلطان می‌باشد، و نسبت سلطان به رعیت مانند نسبت روح است به جسد، پس مادامی که روح را صفا و اعتدال باشد جسد را نیز اعتدال و

استقامت و صحت و سلامت می‌باشد؛ و چون روح منکدر و مزاج آن منحرف گردد، هرآینه تمام اعضاء و جوارحی که با آن مرتبط‌اند نیز فاسد و معطل و سقیم و متآلم می‌شود و هم‌چنین سلطان نیز مادامی که در تصرفات و افعال خود بالنسبت به رعیت باصفای نیت و حسن سیرت و استصواب رأی و تدبیر و قوام حکمت که معنی عدالت است می‌باشد، هرآینه رعایا در امر معاش و معاد خود به فراغت و راحت و عافیت و صلاح می‌باشند. و چون سلطان برعکس و برخلاف این صفات باشد، رعایا نیز برخلاف و برعکس آنچه باید و شاید می‌شوند و معنی النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ همین است.

پس شأن و شیوه لازمه سلطان و پادشاه آنست که طریقه ابوت و پدری را نسبت به رعیت به کار برد و در رحمت و تحن و شفقت و تعهد و عطوفت و تلطف و تربیت و طلب مصالح و دفع مکاره و جذب خیرات و رفع شرور نسبت به ایشان که به منزله فرزندانند کشوده، قصور و غفلت نفرمایند؛ و تکلیف و شان و شیوه لازمه رعایا نیز آنست که طریقه فرزندی نسبت به امیران و پادشاهان پیشه خود قرار داده در طاعت و نصیحت و تبجیل و تعظیم و وجوب اکرام و حسن انقیاد کوتاهی نکنند و از مخالفت و عقوق اجتناب نمایند و چون فرزندان عاقل که نسبت به پدران اقتدا می‌کنند به پادشاه اقتدا نموده، بدانند که همان حقوقی که از پدران بر فرزندان است از سلاطین و پادشاهان بر رعایا است و هر چند که سلاطین بد و بلا حقوق باشند، رعیت را باید که بنای بدی و عقوق را نگذارند و مثل فرزند که به بدرفتاری و عقوق پدر صبر می‌کند، باید که رعیت نیز بر بدرفتاری و عقوق سلطان صبر کنند. چون که ذکر و دانسته شد که اطاعت سلطان ظالم نمودن بهتر است از مهمل و معطل گردیدن رعیت؛ مگر دسترس به سلطان دیگر که عادل و بهتر از آن باشد و به جای آن امارت و سلطنت ایشان را بنماید داشته باشند. پس در این صورت عاق و عزل آن لازم و واجب است.

و چون ذکر و دانسته شد که صنعت و علم سیاست عبارت است از توجه و نظر و تدبیر نمودن در امر اجتماعی و احوال مدن و اوضاع عالم و حفظ نمودن مزاج آنها را بر صحت و اعتدال و تصحیح و تجوید نمودن اجزای آنها مثل صنعت و علم طبابت مثلاً که نظر نمودن در مزاج شخص و حفظ صحت آن و

تصحیح و تجوید اعضای آنست، پس معلوم می‌شود که این صنعت و این علم اشرف بر سایر علوم و نفع آن اشمل و تحصیل آن اوجب، و صاحب و دارای آن از صاحبان و دارایان دیگر علوم افضل و اکمل می‌باشند و چنانکه صاحب علم طب مثلاً در هر وقتی که به صنعت و علم خود کامل و ماهر گردید، هرآینه قادر و توانا می‌شود بر حفظ نمودن صحت و اعتدال بدن انسان و ازاله کردن مرض و مواد فاسده را از آن. هم‌چنان صاحب این صنعت و این علم نیز در وقتی که به علم و صنعت خود کامل و ماهر گشت، هرآینه قدرت بر حفاظت صحت مزاج عالم و ازاله فساد و فتنه را از آن به هم می‌رساند و در حقیقت طبیب و حکیم تمام عالم می‌گردد و ثمره علم او مزیل شرور و موجب اشاعت خیرات و مبرات در عالم می‌شود و از اینجا معلوم و مفهوم می‌گردد که مراد از پادشاه و سلطان که متکفل این صنعت است، نه آنست که او را خیل و حشم یا مملکتی باشد، بلکه مراد آنست که به سبب حکمت و مهارت او در فن سیاست و طبابت مدن و عالم، مستحق سلطنت و سزاوار تدبیر مملکت باشد نه دیگری، که از مباشرت او جور و فساد و عدم نظام و فقدان انتظام لازم و به روی کار آید:

عدل و کرم خسروست، ورنه گدایی بود

بهر دو ویرانه دیه، طبل و علم داشتن

چنانچه خداوند در جواب معارضه بنی اسرائیل در خصوص سلطنت طالوت، که می‌گفتند او را وسعتی از مال و مکنی از منال نمی‌باشد، فرموده است که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ یعنی به درستی که خداوند برگزیده است او را بر شما و زیاد فرموده مر او را وسعتی در علم و قوتی در جسم. پس کثرت مال را مدخلی در سلطنت و امارت نیست و نمی‌باشد، بلکه حکمت علمی و قوت جسمی می‌باید.

باری معیشت انسان در دار دنیا باید بر وجهی باشد که مرتبط به امر معاد و صلاح دین و کمال نفس او باشد، پس سلطنت سلطان و امارت امیر که نوع اعظم و اشرف از انواع معیشت است، بایست بر وجهی باشد که پس از رفع هرج و مرج و دفع ضرر و شر در ضمن انتظام امور و مهام مدن و عالم، اهل امصار و بلاد را به

امر اصلاح دین و معاد و کمال نفس و اطاعت و حصول رضایت پروردگار مشغول و مواظب بدارد تا آنکه معیشت ایشان از معیشت حیوانات ممتاز گردد و ثمره بقائیه اخرویه بر آن مترتب آید و از اینجا فرموده‌اند که: **الدِّينَ وَالْمُلْكَ تَوْأَمَانِ لَا يَتِمُّ أَحَدُهُمَا إِلَّا بِالْآخَرِ**. یعنی دین و سلطنت توأم و با هم مربوط و بسته‌اند و هیچ یک از هر دو انجام و اتمام نمی‌پذیرد مگر به یاری و مددکاری دیگر خود. و چون اقامه دین با عدم سلطنت سلطان و عدم نظام معدوم الوقوع است؛ و امارت و سلطنت بدون دین طریقه معیشت و معاشرت حیوانات است و ثمره معادیه اخرویه که شأن معیشت بنی‌نوع انسان است بر آن مترتب نمی‌گردد، زیرا که سلطنت به منزله ارکان است و اساس بی‌ارکان ضایع و ناتمام و ارکان بی‌اساس غیر مستقیم و خراب است، پس امارت و سلطنتی که از برای انسان است و آیات و احادیث در فضیلت آن رسیده است، امارت و سلطنتی است که با دین توأم و مربوط باشد نه غیر آن، و لیکن از جایی که دین را بدون سلطنت و نظام مملکت اصلاً تحقق و وقوعی نمی‌باشد و از برای سلطنت بدون دین **فی الجمله تحقق و منفعتی می‌باشد و حصول نظام مهام و رفع هرج و مرج بر آن مترتب می‌گردد**، بنابر آن خداوند و رسل و پیشوایان سُبُل و هیچ یک از اهل عقل متعرض افناء و تخریب سلاطینی که سلطنت ایشان سلطنت حیوانیت دنیویه و بدون دین بوده است و می‌باشد نشده، آنها را بر خذلان و حال خودشان واگذاشته‌اند و با ایشان مدارا کرده‌اند، زیرا که لا اقل سبب حصول نظام و دفع هرج و مرج که ضد انتظام است بوده‌اند و می‌باشند و هر که اهل آخرت و طالب دین بوده باشد، در ایام سلطنت ایشان به امر دینداری خود مشغول و به خیری موصول می‌گردد. هرچند برای خود دارایان این‌گونه سلطنت نفع دینی و خیر اخروی متصور نیست، بلکه ضرر و هلاکت است و مانند چراغ و آتش‌اند و می‌باشند که در افروختن و سوختن غیر را متفع می‌سازند.

شرح حال سید عبدالقادر ناقل هروی

مع‌القصة در خلال احوالی که رقم شد، سید عبدالقادر نامی از سادات هرات، که از عرصه ده سال فرار اختیار کرده در مملکت ایران قرار گرفته بود، از انتشار

اشتهاری که از پیش گذشت، با یکصد خانوار از مفرورین افغانستان در داخل خاک این مملکت شده و تصدیق تعداد نفری و از قاطنین افغانستان بودن خود را از حاکم لاش و جوین حاصل کرده، حاضر درب بار سردار نصرالله خان نایب السّلطنه آمد و به اسم میزرا عبدالحسین خان منشی حضور او که در خدمت دولت و حمایت مملّت طریق خیر و صلاح می سپرد، فرمانی به دست آورد که او را با خانوار همراه آمده اش در علاقه چخانصور مزرع و تقاوی و بذر و جیره و مسکن بدهند و مأمورین دولت که در آنجا اقامت خدمت داشتند، امر سردار معزّی الیه را اطاعت نکرده و قعی نگذاشتند، تا که سیّد مذکور دوباره در کابل آمده شرفیاب حضور گشت و استدعای اراضی و مزارع قلعه محمد، از توابع نادعلی، را کرد و حضرت والا در روز سه شنبه بیست و سوم ذیقعه، شیردل خان حاکم و سرحددار چخانصور را رقم فرمود که: «پس از حصول علم بر تعداد نفوس خانواری که با سید عبدالقادر حاضر آمده اند، قلعه مستدعیّه او را با تقاوی و بذر و جیره قرار دیگر ناقلین داده، ایشان را قرین راحت و رفاهت سازد که باعث تشویق دیگر فراریان به مراجعت گردد.»

وقایع ماه ذیحجه سنه ۱۳۲۷ هجری

مقارن این حال، در روز پنجشنبه دهم ذیحجه، مراسم عید سعید اضحی از ادای نماز و امور مرسومه دائمه و ذبح قربانی و غیره به پای [رفت] در روز دوشنبه بیست و هشتم این ماه از عریضه مورخه چهاردهم ذیقعه که حکمران ترکستان در باب مراجعت پسران عبدالقادر خان سر عسکر از ماوراءالنهر در مزارشریف چنانچه گذشت معروض داشته بود، مرقوم شد که: «بر وفق دستورالعملی که از جانب دولت در دست تعمیل دارد ایشان را با اهل و عیال شان گسیل کابل کند.»

وقایع ماه محرم سنه هزار و سه صد و بیست و هشت هجری

جاسوس دولت روس و پسر محمداسحق خان

در خلال واقعات مسطور، عبدالواحد نامی که دو نفر از خدمه حضور والا را به روشنی روز، در بازار مقتول و مطروح ساخته فرار اختیار کرد و با نورالله نامی از اهل کابل همراه گردیده، طریق پناه به سوی خاک مقبوضه دولت روس درنوردید و در سمرقند رسیده به حرفت صحافی در دکه‌ای جای گزید و مدتی روز به سر برده، در پایان کار به اسم محمداسمعیل خان پسر سردار محمداسحق خان با کارکنان دولت روسیه معرفت و آشنایی پیدا کرد و خدمت جاسوسی برعهده خویش نهاده، راه ترکستان افغانی پیش گرفت که از حالت مملکت و نزاکت و خشونت حکومت و شیوه و شیمت رعیت معلومات و نظریات حاصل نموده به اولیای آن دولت آگهی دهد. و هم با محمداسمعیل خان قرار داد که دوستان و هواخواهان او و پدرش را دیده ایشان را در خفا به فتنه برانگیزد تا اگر بتوانند کاری به روی روز آورده، آتش افروز شورش شوند و خلل در امر حکومت انداخته، ساخته تمرد و طغیان آیند، شاید اختلالی حادث گشته، در خلال آن محمداسمعیل خان خود را رسانیده، بر مرام فایق و به کام واصل گردد و سردار عبدالله خان حکمران ترکستان از نگارش وقایع نگار سمرقند بر این امر آگاه شده، در روز هفتم محرم معروض داشته، از عزم و اراده محمداسمعیل خان و روسیان برنگاشت و حضرت والا با خامه تأکید بدو رقم فرمود که: «سرحداران را امر بر استحکام معابر و مسالک معروفه و غیره نماید که ساعی و جاهد بوده، اگر به دست آید و او را بشناسند مقید و مغلول و گسیل کابل سازند.»

و از این گونه متجسسین از هند به امر امیر محمد یعقوب خان و سردار محمد ایوب خان و اولیای دولت انگلیس و از ماوراءالنهر به امر خدمه دولت روس و پسران سردار محمداسحق خان، بسی از راه خفا مأمور گردیده و معلومات حاصل

کرده و کاری از پیش نتوانستند برده، هیچ یک بر مرام نایل نیامدند، زیرا کوه موقر را شکافتن و از جای برداشتن ممکن و سهل کار است و سلطنت موقت را چون مؤید به تأیید حضرت رب‌العزت است، مختل ساختن و بساط ریاست و حکومتش را برچیدن صعب و دشوار.

شرح حال خواجه تیمورشاه و خیال خام او

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، خواجه تیمورشاه خان، که از عرصه بیست و چهار سال طریق خدمت دولت سپرده داشت و به تصوّر و خیال خود خویشتن را خادم صادق و اخلاص‌کیش می‌پنداشت و در پایان کار مأمور حکومت نهرقدر و تخته‌پل از انهار بلخ شده و به امر دولت به معاضدت و همدستی پنج هزار و شصت و پنج مرد از قوم و ایل و الوس خود، باغ دولتی واقع تخته‌پل را که خراب و بیاب گردیده بود، در عرصه پنج ماه ساخته نیک پرداخت و در وقت ورود موکب سعادت کوکب والا، در سفر سیر و سیاحت اودیه و ققار و صحاری و انهار مملکت که گذشت، در تخته‌پل دو فرد و غیره اشیای نفیسه، به رسم هدیه و تحفه و نذرانه به درب باغ مذکور به پا ایستاد که تقدیم حضور والا نماید و حضرت والا از گرفتار بودن در انتظام مهام امور لشکری و کشوری او را بار نداده بی‌نیل مرام فرمود و پنجصد روپیه بر تنخواه تیمورشاه خان حاکم نهر بلخ که خدمت شایسته به تقدیم رسانیده بود افزون نموده، در این هنگام او از همنامی خود با او در اشتباه و طمع خام افتاده، از تصوّر سازج با خود اندیشید که البته حضرت والا از حسن خدمت و قدمت ملازمت و احضار تحفه به درب باغ نمودن او و ساختن و پرداختن نسبت به او در لطف گشوده، پنجصد روپیه بر مواجبش افزوده و منشیان حضور با خامه مغالطه، منشور آن را به نام تیمورشاه خان حاکم بلخ مسطور نموده خواهند بود. پس بدین اندیشه معروض داشته شرحی از خدمات خود را که وظیفه متحتمه‌اش بود و بایست امور مرجوعه خود را اجرا می‌نمود، زیرا که تنخواه می‌برد، برنگاشت و یک یک را برشمرده به‌خاطر آورد و حضرت والا در روز چهاردهم محرم در پاسخ او رقم فرمود که: «از خیال، اشتباه در نام خود و

تیمورشاه خان حاکم نهر بلخ کرده است، بر تنخواه او چیزی و پیشیزی افزوده نشده است.»

وقایع ماه صفر سنه هزار و سه صد و بیست و هشت هجری

در خلال احوالی که به شرح رفت، سردار عبدالله خان حکمران ترکستان، طریق تعصب نسبت به گروه ناقلین هزاره که املاک و اراضی و عقار ایشان را مهاجرین و ناقلین افغان چنانچه جابه جا رقم گشت تصرف کرده و اکثر ایشان فرار شال کوت و خراسان ایران شده، اقل ایشان که از عدم بضاعت و زاد راه و راحت توان طی مسافت جانب ممالک خارجه نداشتند، با محمدنبی خان مالستانی چنانچه گذشت، در بلخ و توابع آن رفته، به امر حضرت والا جا و ماوی گرفته و پس از فوت محمدنبی خان، محمد جعفر خان برادرش به فرمان والا مأمور سرپرستی هزارگان شده بود برگرفته، ایشان را با وجود فرمان، جیره و تقاوی و بذر و مزرعه نداده، خواست که همه را از آنجا فرار ماوراءالنهر ساخته از تبعه دولت روس در شمار آرد و محمدجعفرخان محمدشاه خان نهر آقچه را خادم صادق دولت و خیرخواه رعیت دانسته، مکتوبی به امضاء و مهر خود و مواهیر اربابان ناقلین هزاره نزد او فرستاده نگار داد که: «به جز جناب شما دیگر مامورین دولت عموماً و سردار عبدالله خان خصوصاً نمی خواهند و رضا نمی دهند که مردم هزاره زنده مانده برازنده شوند و در این مملکت بوده خدمت حمالی و کنیزی و غلامی اقوام و قبایل افغان و اوزبک و تاجیک و غیره مردم افغانستان را چنانچه دایم کرده اند بکنند و اکنون جمعی از مردم هزاره که از وطن خود جلا و آواره شده، در توابع بلخ مغاره گزین آمده اند، از جور و ستم سردار عبدالله خان و سایر کارداران به ستوه آمده، آماده فرار در خاک دولت روس گردیده اند، لهذا امید می کنند که به ذریعه عریضه سر رشته ای در باب ایشان از حضور والا استدعا نموده مداری در امر

معاش و زیست روزگار ایشان بنهد تا شاید از دولت اسلام محروم و از مملکت اسلامی معدوم نگردیده، مخالفین دین مبین سیدالمرسلین را مجبورانه آقا و مخدوم خود قرار ندهند.» و او معروض داشته با این مکتوب هزارگان ارسال حضور نمود. و حضرت والا در روز غره ماه صفر، اعظم خان پسر جلندر خان کوهستانی را به سرپرستی ناقلین هزاره مأمور ترکستان فرموده، مکتوب محمدجعفرخان و اربابان را حمل بر غرض نمود و محمداعظم خان نیز از تعصب و عناد مذهبی و تعقب، قراری به مدار روزگار هزارگان ننهاد، زیاده‌تر باعث فرار ایشان گشت. چنانچه اغلب که توان داشتند طریق بیرون شدن از مملکت جانب مشهد برداشتند و بعضی که نیروی رفتن در بازوی آرزوی خود نداشتند، هم‌چنان در حالت ذلت و عسرت بماندند و رفته رفته به زحمت و مشقت تحصیل امر معیشت کرده، مکت و ثروتی به‌دست آورده، پس از فوت سردار عبدالله خان، فی‌الجمله راحت و رفاهتی یافتند و اکنون چند هزار خانوار در آنجا سکنی و قرار گرفته روز راحت به سر می‌برند.

شرح حال شمس‌الدین خان از احفاد سعیدمحمد خان

و هم در این هنگام شمس‌الدین خان، پسر شهاب‌الدین خان از احفاد سعیدمحمد خان محمدزایی، که قدم به مرحله شانزده سالگی نهاده و از ذلت و زحمت روزگار پشت بر صبر و شکیبایی داده در ورطه گدایی افتاده بود و در ماوراءالنهر طریق دریوزه می‌پیمود، در بخارا نزد ملا محمدغوٹ مأمور فروش پوست قره‌گلی شده، شرحی از حالت زار و نکبت روزگار خود با زبان عجز و انکسار به گوش او رسانید و متضرعانه خواستار گشت که او را از حمایت اسلامی رهسپار خاک افغانستان سازد و اویش از راه ترحم در مزارشریف فرستاده، سردار عبدالله خان از در ننگ افغانی و تفقد انسانی خرج برای او معین فرموده، در روز شانزدهم صفر از حالت پرمالالتش معروض پایه سریر امارت داشت. و حضرت والا برنگاشت که: «زاد و راحله راه از دولت به او داده با اشخاص پارسا، گسیل کابل کند که چون امر است به دست متمردی نیفتد و متخلّق به اخلاق رذیله نگردد.»

شرارت سعیداحمد بیگ جمشیدی و خسارت و بدی او

و از دیگر سوی در خلال احوال مسطور، سعیداحمد بیگ و سعیدمحمد بیگ جمشیدی، که شرارت و بدی ایشان جابه‌جا رقم شده آمد، به عزم افروختن آتش فتنه آهنگ کوچ دادن رعایای توابع هرات و میمنه از موطن و مسکن ایشان جانب خاک مقبوضه دولت روس کرده، نورعلی نام، نوکر سعیداحمدبیگ را، که خود او اغوا کردن و کوچ دادن رعایای تبعه حکومت میمنه را بر ذمت شرارت خویش گرفت، مأمور نمودند و او در موضع قیصار گرفتار دست خدمه اخلاص شعار دولت گردید. در زندان میمنه محبوس و مغلول گشت، و کجیر نام عم‌زاده سعیدمحمد بیگ، روی دل از او برتافته، در سمرقند نزد سردار محمداسحق‌خان شتافت و خدمت ملازمت او اختیار کرده، از شرارت کنارگزید، و هم عبدالرحمن‌خان که به اغوای سعیداحمدبیگ و سعیدمحمد بیگ از کابل با هردو تن شریک فرار شده و قصد فتنه در نهاد نداشت، از آن دو تن جدا گشته، راه تحصیل معیشت و کسب معارف به دیگر سوی برگرفت و پس از مدتی آخذن‌زاده عبدالرحیم‌خان، که قصد ایذا و آزار کسی را نداشت و با مردم به حسن سلوک روز حکومت می‌گذاشت، از نورعلی ضامن ترک خیانت و شرارت گرفته به دست ضامنانش سپرد و سعیداحمدبیگ و سعیدمحمدبیگ این طرف آنطرف حرکات مغویانه کرده و کاری از پیش نتوانست برده و یکی از ایشان راه آخرت سپرده دیگری در عهد امیر امان‌الله‌خان غازی از راه انابت در کابل آمده و به درب وزارت خارجه جبین ضراعت بسوده، معفو و قرین راحت و مشمول عواطف خسروانه گشت؛ و هم عبدالرحمن‌خان رفیق هر دو تن، که از نجابت خاندانی و ارومت ذاتی از ایشان کنار گزیده بود، در عهد سعادت‌مهد این پادشاه معارف و ترقی‌خواه، در کابل آمده مشمول مراحم خسروانه و در وزارت خارجه مستخدم ترجمانی لغت ترکی و روسی شد و قرین راحت و رأفت و رفاهت گردیده در بین‌الامثال مفاخر شد.

وقایع ماه ربیع الاول سنه هزار و سه صد و بیست و هشت

هجری

در روز سه شنبه نهم ربیع الآخر، برگد غلام احمدخان مقیم چخان‌سور، که در خیرسگالی و ستوده افعالی و حمیده خصالی و نیک خیالی، روز خدمت دولت به سر می برد و راه منفعت رسانی نسبت به عموم رعیت از اعداد سپاه و احاد و افراد ملت، خصوص خدمه صادقه دولت می سپرد و نمی خواست که خدمت کسی از چاکران سلطنت به روی روز آمده، باعث تنفر طبیعتش از ذات کامل الصفات و لینعت گردد، شرحی از خدمت گزاری و اخلاص شعاری حسام الدین خان سر تیپ پیادگان ساخلو، مقیمی چخان‌سور، که در محاربت حضرت ضیاء المله والذین مرحوم با سردار والاتبار محمدایوب خان در قندهار و تمرّد و طغیان اشرار قوم بلوچ و دخالت سردار عبدالمجیدخان، از احفاد سردار سلطان احمدخان مغفور، در خاک چخان‌سور و اصابت جراحت بر ران راست او و سقط شدن اسپش از تیر تفنگ عبدالمجیدخان، که همه در جلد سوم گذشت معروض داشته، از قلّت مشاهره و معاش او برنگاشت.

افزون شدن تنخواه سرتیب حسام الدین خان

و حضرت والا در ماهی سی روپیه بر تنخواه سرتیب مذکور پس از خدمت سی و یک سال افزوده، قرین راحت و رفاهت و مفاخرش فرمود.

خیانت و غدر صدباشی گل محمد خان

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطور، صدباشی گل محمدخان، حارس و سرحددار موضع ماروچاق، از سرحدات هرات، دو تن از کمانیران روسیه را که از موضع ماری نزد کمانیر مقیم موقع تنورسنگی شده بودند، اجازت عبور از نهر مرغاب داده و هردو تن در بین جنگل شکار خوک کرده، از در امتنان و تشکر

احسان صدباشی، هدیه و تحفه به او داده راه خویش پیش گرفتند؛ و صدباشی دست از قلّاشی و اوباشی باز نداشته و به این خیانت که روسیان را در خاک و جنگل این دولت راه دخول داد قناعت و اکتفا ننموده، هفتاد بار اشتر خشت، قرار هر باری به شش روپیه کابلی، به دو نفر از ترکمانان تبعه دولت روس بفروخت و هم چهار نفر دختران هزاره را که در حین عبور پدران و مادران ایشان از سرحد جانب خاک مقبوضه روسیه به رشوت گرفته و قوافل هزاره را راه عبور داده بود، به ترکمانان بفروخت و هم چهارده فرد گاو پیادگان ساخلو تحت رایت او به امر او، از قبیله سرفراز نام افغان بادیه نشین و بیلاق گزین، به سرقت برداشته، همه را به برادران امان گلدی نام ترکمان فروخت و هم چند تن سواره از تبعه سعیداحمدبیگ و سعیدمحمدبیگ جمشیدی، شانزده نفر اشتر را از تبعه و سکنه خاک این دولت به سرقت برداشته و در قلعه ماروچاق برده و سه شب در بین جنگل مخفی نموده، بعد دوصد روپیه به صدباشی محمدگل خان به نام سرتازی و رسم انبازی در سرقت داده، با خود در سرخس رسانیدند. و هم چنین با دزدان توابع میمنه و اویماق چارصده و فیروزه کوه و غیره یار و مددگار آمده، در نهب و غارت مال و متاع و دواب و مواشی از خود و بیگانه دمساز و انباز گشت، و هم واسطه آمدشد میرزا علی نام، نوکر و جاسوس سعیداحمدبیگ، گردیده و او از دواب و مواشی تبعه این دولت، در هر موضع و مرتع علم حاصل کرده و به سعید احمدبیگ آگهی داده، سه بار او به هدایت و راه بلدی میرزا علی تاخته، مال و متاع زیادی را به غارت و سرقت ببرد و از جمله پنج نفر شتر و چهار رأس مادیان را به صدباشی گل محمدخان داده، بقیه را تمام ببلعید و حیف و میل کرد؛ و محمدسرورخان حکمران هرات، به فرمان حضرت والا که به نامش اصدار یافته بود، از راه تحقیق و تفتیش معلومات حاصل کرده، ماجرا سراپا معروض داشت و حضرت والا در روز دوشنبه پانزدهم ربیع الآخر رقم فرمود که: «صدباشی گل محمدخان و گلدی بای ترکمان را در هرات احضار نموده، تحت حفاظت نظر بدارد و معروض داشته، هر امری که صادر گردد و نسبت به هردو تن از قوه به فعل آرد و مردم توابع و نواح سرحد را از خار خار فتنه و اضرار ایشان مأمون سازد.»

ابتدای موترانی در کابل

و چون از سنه بیست و شش هجری عبدالغیاث خان سرافسر فوج سفرمینا، با فوج تحت امر خود و عموم رعایای عرض راه کابل و جلال آباد، به ساختن و پرداختن راه مشغول و مواظب گردیده، از کابل برای تنگی خوردکابل و خاک جبار راه را هموار ساخته و کوتل بلوطک و کوتل باریک آب را به حالت اعوجاج بریده و شایسته موترانی ساخته، در این ایام پرداخته آمد. حضرت والا به جایزه این خدمت، عبدالغیاث خان را به منصب برگدی ترفیع داده، در روز پنجشنبه هجدهم ربیع الآخر، مطابق هشتم ثور ماه شمسی، به سواری موتر که گویا ابتدای اجرای موتر رانی در افغانستان بود، از جلال آباد رهنورد کابل گردیده، اردوی معلی را از قفا امر کوچ داد، و شب را در جگدک به راحت به سربرد و به ساعت دوازده از نصف روز جمعه نوزدهم ربیع الآخر، به دارالسلطنه پرتو وصول انداخته، نزول اجلال فرمود. و در روز شنبه بیستم ربیع الآخر، از حرکت محمود و هبوط مسعود، به ذریعه اشتهار در تمامت بلدان و محال و امصار آگهی و نگار داد که: «به ساعت ده قبل از نصف روز هجدهم این ماه، به سواری موتر رهگر او مرحله پیما گردیده و قدری از راه را که هنوز ساخته و پرداخته و پل افراخته نشده بود به سواری اسب درنوردیده، به ساعت دوازده از روز نوزدهم پرتوافکن وصول در کابل شدیم. و در حین توقف جلال آباد، سراج العمارات و پل آهنین درونته و قلعه السراج لمقان و پل نمله و ارغج و هاشم خیل را چنانچه گذشت احداث فرموده، امر اجرا و نصب پایه های تلیفون از کابل تا جلال آباد فرمود، که گویا تلیفون که از ارگ شاهی تا قصر چهلستون و باغ بابرشاه و قلعه هاشم خان از پیش جاری شده بود، از این روز به بعد از کابل در جلال آباد و هم چنان در پمقان ساری و جاری گردیده، در عهد امیر امان الله خان غازی از کابل در قندهار و خوست اجرا یافته، موترانی به کثرت انجامید.

و هم در این سال نل های چودنی و پایه های برق از هندوستان برای بند تنگی خوردکابل و اجرای برق از پروان حال موسوم به جبل السراج تا کابل خواسته شد

و در پایان کار اتمام و انجام هر دو امر، به حکم پادشاه غازی به روی روز افتاده، رونق تازه و ترتیبات و تنظیمات بلاحد و اندازه به روی کار آمد.

و در روز پنجشنبه بیست و پنجم ربیع الآخری جشن مولود مسعود ذات شاهانه از شیلان و چراغان و آیین‌بندان و صرف حلویات به پای رفته، خواص و عوام شیرین‌کام شدند. و مقارن این حال در روز شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر، سردار عبدالوهاب‌خان امین‌المکاتیب با میرزا محمودخان فوغل‌زایی که در عهد امیر امان‌الله‌خان غازی به وزیری وزارت مالیه سرافرازی یافته، از تغییر میرزا میرهاشم خان به رتبه وزارت مالیه نایل آمد، با عده‌ای از خدمه دولت، مأمور تصفیه تنازعات سرحد جنوبی و شرقی و رفع مخاصمت و قتل و غارت تبعه دولتین که از پیش جابه‌جا رقم شده آمد گردیده، قرار فرمان سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه تا هنگام بازگشت سردار عبدالوهاب‌خان، میرزا غلام‌محمدخان منشی خارجه و سردفتر بولک اول اداره تحریرات حضور، به نیابت او مأمور اجرای امور مکاتبت و احکام دولتی شد و کاروایی‌های او را که در دوسیه دولت ضبط است، نظر به کثرت اجرت تحریر واقعات، که مقید و محدود به صحایف محدوده معدوده شد، به دست نیاورده ثبت و ضبط نکرد؛ و هم ترک مذاکرات و اجراات امور سردار عبدالوهاب‌خان را بدین عذر نمود.

وقایع ماه جمادی الاولی سنه هزار و سه‌صد و بیست و هشت هجری

چون حضرت والا از هلوغ تن‌آسایی و راحت‌طلبی و عیش‌دوستی، امور دولت و ملت و سیاست مدن و داد دهی و غوررسی و احیای حقوق و امانه بواطیل و بازپرس جور و ستم رعیت را ترک کرده، به عیش و عشرت گرایید و مهام سلطنت را به کف کفایت سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه و شهزاده عنایت‌الله‌خان معین‌السلطنه و شهزاده امان‌الله‌خان عین‌الدوله و میرزا محمدحسین‌خان مستوفی

الممالک و ایشک آفاسیان ملکی و نظامی و خارجه و قاضی القضاة و خوش دل خان لوی ناب، حاکم کابل، و فتح محمدخان امین العسس نهاده و هر سری از خدمه حضرات ایشان سالاری و هر دری از منسوبان ایشان دریاری شده، ذات شاهانه به ساعت هشت الی نه با عده‌ای از خدمه خاص به زبر تپه واقع کنار چمن سیاه سنگ، که آن را به تپه السراج موسوم فرموده، برای صرف ناشتا و چای به سواری موتر تشریف برده و تا ساعت ده الی یازده هر روز را در آنجا به سر برده، بعد در نصف روز مراجعت و صرف نهار نموده، عصر در جای دیگر نهضت فرمای تفریح گردیده، در شب حروف مقطعات هجا را چون قطعات آلت قمار، که انگلیسان به روی کار آورده اسباب بازی قرار داده و بر قطعه مندرجه هر حرفی، نام غالب و مغلوب بُرد و باخت را نهاده، با شهزادگان و غلام بچه‌گان خاص و ندمای راز به سر برده، یا چرخک از استخوانها به ذریعه خراط ساخته و به روی میز خاص هر یکی از آنها را به طریق جعاله چرخانیده، از هر که دیرتر می‌چرخید، غالب در شمار آمده باخت و و برد معین را می‌برد و اگر در حرمسرای تشریف می‌برد به همین لعب و بازی صرف ساعات می‌نمود و در اکثر اوقات که تشریف فرمای ییلاق‌گاه جلال‌آباد می‌شد، ناشتا را در شیشم باغ امیر شیرعلی خان مرحوم و عصریه را در تپه ریگزار سید خاکسار صرف کرده، در روزهای جمعه به سرچشمه سلطان‌پور، که در زمان بوداییان معبد اهل هنود بوده و آن چشمه را به اجبار، که تپه خاکی از آثار معبد در آنجا باقی است، خریده و عمارت و حوضی ساخته در آنجا به سر می‌برد و در بعضی روزها به کنار نهر کابل و جلال‌آباد چتر شاهی و سایبان دولتی افراخته، با خدمه خاص در زیر سایبان قرار گرفته، هر دو نفری از چاکران حضور چون اطفال، گلوله بزرگی از گل ساخته و به فاصله اندکی روبه روی هم نشسته، هر یک گلوله گلین خود را جانب گلوله دیگری غلطانیده و گلوله با گلوله تصادم نموده، از هر که می‌شکست و از هم می‌پاشید، مغلوب آمده وجه معین را می‌باخت و در کابل اغلب روزها را به رسم سفر در وطن، در جبل السراج و شکار قلعه لهوگرد، باغ استالف و پمقان و مهتاب قلعه چهاردهی و عمارت چهلستون هندکی و گشتزار بینی حصار و غیره مزارع به شکار مرغ به سر می‌برد، و با زنان ماهروی حوریه‌وش و سروقدان سیمین ساق دلکش، شب و روز

را در عمارت شاهی می‌گذرانید و بر علاوه همه عیش‌ها در سالی دو سه بار، در شب، جشن شاهانه زنانه ترتیب داده و تمام بیرون و اندرون عمارت را آئین‌بندان و چراغان الکتریکی فرموده، زنان اعیان بار را دعوت می‌نمود و چون مردم کوهستان کابل به ذریعه میرزا محمدحسین‌خان مستوفی چنانچه گذشت بر ذات شاهانه لقب پدر مهربان نهاده بودند، همه زنان خود را به منزله دختر شمرده، رو نمی‌پوشیدند و با کثرت گرفتاری در انواع بازی‌ها، در سالی دو بار عرایض قرطاسی ملت را مطالعه و حکمی صادر می‌فرمود. و هم‌چنین سه چهار بار در باب تعمیر عمارات حکمی نموده امر اجرا می‌نمود و نظر به این اشغال، کاری که قابل ذکر و درج تاریخ باشد ننموده، بعضی عمارات و قصور سلطنتی که احداث فرمود در موقع و مقامش ثبت می‌گردد **إن شاء الله تعالی**، دیگر امری را مرتکب نشد چنانچه در تمامت ماه جمادی‌الاولی کاری که کرد این بود که میرزا محمدسرورخان لمقانی و میرزا یوسف‌علی‌خان قزلباش، از ساکنین محله مرادخانی را، از تغییر میرزا غلام‌نبی‌خان و میرزا محمدحسین‌خان، به سردفتری اول و دوم هرات مأمور فرمود و آن هم به واسطه میرزا محمدحسین‌خان مستوفی‌الممالک بود که آن دوتن برای او تحفه و هدیه نفرستاده مردود نظر او شدند، و این دوتن تملّقه‌ها نموده و وعده‌ها داده، مأمور گردیدند؛ و الا ذات شاهانه در فکر نظم و نسق ولایات نبود که ایشان را خادم صادق دولت و خیرخواه رعیت دانسته مأمور می‌فرمود و چون شمه‌ای از حالت سیاست و حکومت حضرت والا در حیّز تذکار آمد لازم آورد که مجملی از مدنیت غیر فاضله که ضد و مخالفت مدنیت فاضله که مراد از آن خلافت خلفای راشدین است رقم گردد تا مطلعین این تاریخ بدانند که مدنیت عصر حضرت والا کدام یک از مدنیت غیر فاضله بوده است.

مدنیت غیر فاضله که سه نوعند:

و آن اینست که حکماء و اهل عقل رزین و فکر متین، مدنیت غیر فاضله را سه نوع قرار داده‌اند.

یکی آنکه اهل مدینه از نور عقل و استعمال قوه نطقیه که آن حقیقت انسانیت انسان است عاری و بری باشند و باعث بر تمدن و اجتماع ایشان قوای دیگر از

واهمه و متخیله که حیوانات به آن ممتازند بشود و در عقاید و اعمال، تابع هوای نفس امّاره حیوانات و به سیرت اهل جاهلیت باشند و این را مدینه جاهله گویند. و دیگر آنکه از استعمال قوه نطقیه خالی نباشد و لیکن قوه نطقیه ایشان، اسیر و مغلوب دیگر قوا باشد و موجب تمدن و اجتماع ایشان همان قوای حیوانیت نیز شده باشد و در عقاید با اهل مدنیت فاصله موافق و در اعمال و افعال مخالف ایشان باشند و خیرات را بدانند و به آن عمل ننمایند و مایل به افعال جاهلیت باشند، و این را مدنیت فاسقه گویند.

و سه دیگر آن که از نقصان نور عقل و فقدان قوه فکریه، نه به سبب عدم آن که طریقه مدنیت جاهلیت است، قوانین چندی در تخیل خود قرار داده آیند و سعادت شیبیه و مانند به سعادت حقیقه اخرویه از برای خود تصوّر نمایند و مبدأ و معادی مخالف آنچه حق است در وهم درآورند و به عقاید و افعالی که هرگز به واسطه آنها به سعادت ابدی و خیر اخروی نتوانند رسند، تمسک جویند و آنها را فضیلت و کمال نامند و تمدن و اجتماع را بر آن متبنی سازند و این را مدنیت ضالّه گویند.

و از برای هر یکی از این سه مدنیت شعب غیرمتناهی است، زیرا که شرور را نهایتی نمی باشد و لیکن شش نوع از انواع مدنیت جاهله که انواع بسیطه آنست، بر سیل نمونه و به جهت ایضاح و مثال عرض و رقم می شود تا مابقی دیگر از آنها مستنبط گردد.

و اول از آن شش نوع را مدنیت ضرورت و دوم را مدنیت نزالت و سوم را مدنیت خست و چهارم را مدنیت کرامت و پنجم را مدنیت تغلب و ششم را مدنیت حریت گویند.

و اما مدنیت ضرورت عبارتست از اجتماع جماعتی که غرض از اجتماع و معاونت ایشان، اکتساب چیزهایی است که ضرورت ابدان است از ماکولات و ملبوسات، خواه وجوه آن مکاسب ممدوح و حلال و خواه مذموم و حرام باشند و افضل اهل این مدینه، که در نزد ایشان به منزله رئیس است، آن است که تدبیر و حیل در سرمایه گرفتن و کسب کردن ضروریات مذکوره را بهتر تواند کند. یا آن که از راق و اقوات را بیشتر به ایشان بخشد.

و مدنیت نزالت که به معنی فرومایگی است، از اجتماع جماعتی که معاونت ایشان به جهت رسیدن به ثروت و وصول به تیسار و استکثار و ذخیره نهادن ضروریات مذکوره است و انفاق اموال در غیر ضروریات جایز ندانند و اکتساب این جماعت به هر وجهی که باشد نیکوست و رئیس ایشان کسی است که تدبیر او در تحصیل نمودن اموال بسیار و حفظ نمودن آنها و خرج نمودن از دیگران بیشتر باشد.

و مدنیت خست که آن را مدنیۀ لذت نیز گویند، عبارتست از اجتماع جماعتی که غرض از اجتماع و تعاون ایشان تمتع بردن از لذت محسوسه مانند مأكولات و مشروبات و منکوحات و انواع هزل و لهو و لعب و بازی باشد و رئیس ایشان کسی است که قدرت او بر لذات مذکوره از دیگران زیاده‌تر باشد و معاونت ایشان را در وصول به اغراضشان تواند نماید و این مدنیت را نسبت به انواع مدن جاهلیت سعیدتر و مغبوط و آرزومند شده‌تر شمرند، زیرا که وصول به اغراض ایشان بعد از تحصیل قدر ضرورت و پس از حصول ثروت و یسار است و شره و حرص اهل این مدنیت در تزاید باشد و به لین طبع و ضعف رأی منسوب و موسوم باشند و شاید که از غلبۀ این خصلت قوۀ غضبیۀ ایشان به‌کلی برطرف گردد و با قوت ناطقه خادم قوت شهویه گردند.

و مدنیت کرامت عبارتست از اجتماع جماعتی که سبب اجتماع و تعاون ایشان، طلب نمودن و رسیدن به کرامات قولی و فعلی است، یعنی افعال و اقوالی که موجب انتشار و اشتهاار یافتن اسم وصیت و آوازه و شایع شدن مدح و تعظیم و اجلال و یاد نمودن این کس را در زمان حیات و ممات بشود، خواه آن افعال و اقوال در نزد شرع و عقل و در حقیقت راجح و ممدوح یا مرجوح و مذموم باشد و خواه آنکه با یکدیگر و با اهل مدنیت خود باشد یا با غیر اهل مدنیت خود و بر طریق تساوی باشد یا بر تفاضیل، مثل این‌که به کسی نوعی از اکرام بکند تا این‌که او هم در وقتی به همان نوع یا به نوع دیگر و به همان‌قدر یا به اضعاف آن تکریم نماید و آن برحسب استحقاقی است که با یکدیگر مواضعه نهاده و قرار داده‌اند. مثلاً چون یکی از آنها دیگری را دیدن کند، باید که آن دیگر او را بازدید نماید یا آنکه اگر چیزی برای او بفرستد و بدهد، باید که به همان‌قدر یا بیشتر از آن او را

عوض دهد و الاّ او را در معرض ملامت درآورند و معاملات ایشان در کرامات مثل معاملات اهل بازار باشد و اهلّیت و استحقاق کرامت را در نزد ایشان کسی داراست که پنج چیز داشته باشد: یکی ثروت و یسار و دیگر قوت مساعدت نمودن بر اسباب لُهو و لعب، سه قدرت داشتن بر زیاد از قدر ضرورت بی‌تعب و مشقّت. و چهارم نافع بودن در طریق وصول به این سه چیز. و پنجم غلبه، مثل آنکه شخصی در یک کار یا کارهای بسیار بر اقران غالب آید، به نفس خود یا به واسطهٔ اعوان و انصار، از فرط قدرت یا از کثرت عدد و شهرت؛ و این نعمت و غبطت عظیمی است در نزد ایشان، حتی این‌که مغبوط‌ترین و آرزومندشده‌ترین همه، کسی را دانند که هیچ‌کس مکروهی به او نتواند رساند و او به هر که خواهد بتواند رساند. و یکی دیگر از خست آنکه پدران او به تیسار یا کفایت ضروریات یا نفع رسانیدن به غیر، یا استهانت موت و امثال اینها بر دیگران غالب بوده‌اند و رئیس این مدنیت و آنکه اهلّیت کرامت را بیشتر دارد، کسی است که در این پنج چیز بیشتر باشد و چنین رئیس در اکثر احوال به ثروت و یسار محتاج می‌باشد، به جهت آنکه رسانیدن منافع به اهل مدنیت بدون یسار ممکن نبود و چندانکه افعال این رئیس بزرگتر است، احتیاج او بیشتر است و شاید که با خود چنان پندارد که اتفاق او از آثار کرم و از روی خُریّت است، نه از جهت طلب کرامت، و مالی که خرج می‌نماید یا به رسم خراج از قوم و رعیت خود ستاند یا آنکه بر سبیل تغلب از جماعتی که در آراء و افعال با آنها متضاد یا با آنها کینه و حقد و عداوتی دارد بگیرد و در بیت‌المال گرد آورد و اتفاق کند تا آنکه او را وصیتی حاصل شود و به آن رسم وصیت، مالک رقباب عامه گردد و فرزندان او را بعد از آن صاحب حسب دانند و ملک و ریاست را بعد از خود به فرزند خویش دهد و شاید که خود را به اموال چندی تخصیص دهد که نفع آنها به دیگران نرسد تا آنکه آنها را سبب استحقاق کرامت او دانند و نیز شاید که با اقران و اکفای خود که ملوک اطرافند، کرامات را بر سبیل معاوضه یا مرابحه نماید تا آنکه تمام انواع کرامات را استیفاء نموده باشد و چنین کس خود را به تزیین و تجملی که مستدعی‌ها و جلالت و فخامت‌شان اوست، از اصناف ملبوسات و مفروشات و ندم و حشم و امثال آنها متحلّی و مزین گرداند تا آنکه وقع او در انظار بیشتر گردد و مردم را به حجاب و

بواب از خود بازدارد تا آنکه هیبت او بيفزايد و چون ریاست او ثابت آید و در قلوب مردم جای گیر شود و در عیش در خواطر که باید رؤسا و ملوک بدین منوال باشند افتد، پس مردم را در مراتب مختلفه مرتب گرداند و هر یکی را به نوعی از کرامت که اهلیت او اقتضا کند، مخصوص سازد. مثل یساری یا ثنایی یا لباسی یا مرکبی یا چیز دیگری تا آنکه به واسطه آن عظمت و جلالت امر او حاصل گردد. و مقرب ترین مردمان به او کسی است که او را بر عظمت و جلالت بیشتر معاونت نماید و به این وسیله جویندگان کرامت، تقرب به او جویند که شاید کرامت ایشان زیاد شود. و اهل این مدنیت، مدن دیگر را مدن جاهله بشمرند و خود را به فضیلت منسوب دانند و شبیه ترین مدن جاهله به مدنیت فاضله، همین مدنیت است. خصوصاً در وقتی که مراتب ریاست بر قلت و کثرت نفع مقدر دارند و چون کرامت در امثال این مدنیت به افراط رسد، مدنیت جبّاران شود، زیرا که جبّار محبّ و طالب کرامت است، با قهر و غلبه، و نزدیک است که با مدنیت تغلب یکی گردد.

و اما مدنیت تغلب عبارتست از اجتماع جماعتی که سبب اشتراک آنها در محبت داشتن غلبه اجتماع و تعاون یکدیگر را برای همین نمایند که از برای ایشان بر دیگران غلبه حاصل شود و غایت غلبه ایشان مختلف می باشد. پس غلبه بعضی به جهت خون ریختن و برخی برای مال بردن و برخی به جهت محض استیلاء یافتن بر مردم و به بندگی گرفتن ایشان است و لذت ایشان در محض قهر و غلبه و اذلال است و به این سبب گاه باشد که بعد از ظفریافتن بر مطلوب خود، التفات به آن ننمایند و از آن در گذرند و بعضی قهر و غلبه را به طریق مکر و فریب می خواهند و بعضی به طریق مکابره و مکاشفه دوست می دارند و بعضی هر دو را استعمال می کنند. و مجملأ آنست که طبیعت ایشان قهر و غلبه علی الاطلاق را مایل است، مگر آنکه از قهر مدنیت خود به سبب احتیاج به یکدیگر و معاونت بر قهر و غلبه امتناع می نمایند و رئیس این جماعت کسی است که در تدبیر قهر و غلبه بر ایشان افزون باشد و دفع تغلب دشمنان از ایشان بهتر بتواند. و سیرت جماعت، عداوت با همه خلق است و رسوم و سنن ایشان رسوم و سننی است که مداخلیت در امر غلبه بیشتر داشته باشد و تنافس و تفاخر ایشان به کثرت غلبه و به عظیم

دانستن امر آن است. پس هر که اعداد و نوبتهای غلبه او بیشتر است، فخر او شدیدتر باشد و از اخلاق این جماعت قساوت قلب و زودخشمی و تکبر و حقد و عجب و رعونت بر بسیاری اکل و شرب و افتخار و حرص و دوست داشتن مدح و جماع و طلب نمودن مطالب را بر وجه غلبه و اذلال است، و خود را القاب نیکو گذارند و خویش را مطبوع و ظریف شمارند و تمامت خلق را نسبت به خود احمق پندارند و چون نخوت و کبر و تسلط در دماغ ایشان جای گیرد، هرآینه در زمره جباران به حساب آیند. و هر که تغلبش به جهت تحصیل ضروریات یا یسار بالذات یا کرامات باشد، که مطالب مدن مسطوره است، در حقیقت از اهل آن مدن خواهد بود و بعضی آنها را نیز از مدنیت تغلب شمرده‌اند. شاید که غرض اهل مدینه، مرگب از غلبه و یکی از آن مطالب دیگر باشد و آنکه نفع را مقارن قهر و غلبه خواهد و چون بدون قهر و غلبه باشد، التفات به او نکند، آن را بزرگ همت و صاحب مردانگی دانند.

و اما مدنیت حریت که آن را مدینه احرار و مدینه جماعت نیز گویند، پس عبارتست از اجتماع جماعتی که هر شخص در آن مطلق العنان و مخلی به نفس و به طبع خود باشد، تا آنچه خواهد بکند و همگی متساویند و از برای یکی بردیگری مزیت و فضیلتی نمی‌باشد؛ و در این مدنیت همت‌ها مختلفه و شهوات متفرقه چندانکه از حد و حصر بیرون باشد حادث می‌شود. و از جمله صنفی در بین ایشان می‌باشد و در میان ایشان رئیس و مرئوس نیست، مگر این که محمودتر و مکرم و مطاع و افضل در نزد ایشان کسی است در حریت ایشان کوشد و ایشان را به خودشان واگذارد و از اعدا نگه‌دارد و در شهوات خود به قدر ضرورت اقتصاد نماید و هر چند که او به منزله رئیس ایشانست، او را با خود مساوی بینند و انتفاعی از او نبرند و لیکن به انواع کرامات و بذل اموال او را مخصوص می‌دارند، به جهت جلالتی که از برای او در نزد خود تصور کرده‌اند. به سبب معاونت و موافقت نمودن او با ایشان یا به سبب ریاستی که از آباء و اجداد او به طریق ارث به او رسیده باشد. و تمامت مطالب و اغراض انواع مدن جاهلیت را در این مدنیت به تمام‌ترین وجهی و بسیارترین مقداری حاصل توان نمود، و این مدنیت عجب‌ترین مدن جاهله و با انواع رنگها متلون می‌باشد و همه کس مقام را در آنجا

دوست می‌دارد، زیرا کسی را با کسی کاری نیست؛ و از این سبب امم و طوایف بسیار از اطراف روی به آن نهند و در اندک زمانی انبوه گردیده، توالد و تناسل زیاد که همه در فطرت و تربیت و استعداد مختلفند به دید آید و در حقیقت مدینیتی است که مشتمل بر مدینه‌های بسیار است که تمییز آنها را از یکدیگر نتوان داد و در این مدنیت در بین غریب و متوطن فرقی نیست و چون قرنی و روزگاری بگذرد و افاضل و حکما و شعرا و هر صنفی از اصناف اهل کمال این قدر به روی روز آیند که اگر آنها را جدا و جمع نمایند، هرآینه اجزاء و اشخاص مدنیت فاضله خواهند بود. و هم‌چنین از اشرار و نقصه و هیچ مدنیت از مدن جاهله بزرگتر از این مدنیت نیست. این بود انموذج نمونه اصناف مدن جاهله که شش مدنیت‌اند و ریاست رؤسای آنها منسوب و متعلق به این شش چیز است که: ضرورت و یسار و لذت و کرامت و غلبه و حریت است.

و اما شعب و انواع مدنیت فاسقه و مدنیت ضالّه بسیار و بلاانحصار است و از تصور انواع مدنیت جاهله و اطلاع یافتن بر قواعد ایشان استنباط انواع این دو مدنیت را می‌توان کرد و استیناف استکتاب در آنها موجب طوالت و ملالت است انتهی.» و چون اجتماع و تمدن ملل و نحل از تاریخ هر یک نیک شناخته می‌شود، لاجرم مجملی از مدنیت غیر فاضله را برنگاشت که از قرائت و مطالعه واقعات این کتاب مستطاب، بر شعب آن خوانندگان را بصیرت حاصل آید.

و در روز بیست و هشتم جمادی‌الاولی کتاب پادشاه‌نامه شاه‌جهان که محرر این اوراق به استنساخ آن در ایام حبس خود مأمور گردیده و آنرا تمام نموده بود به ذریعه محمدولی‌خان سر جماعه غلام‌بچه‌گان خاص، در قصر استور، تقدیم حضور والا شده از حبس رها و به خدمت و ملازمت خود برحال گشت و با کمال تشکر منت‌پذیر این احسان محمدولی‌خان گردید، زیرا اگر او کتاب مذکور را تقدیم نمی‌نمود، به مثابه دیگرانی که به اتهام مشروطه‌خواهی محبوس شده بودند، از عدم توجه حضرت والا به امور حکومت، یازده سال دیگر در زندان، روز ذلت به سر برده، در عهد امیر امان‌الله‌خان غازی با آنها رهایی می‌یافت و برعلاوه این احسان او، از فضل خداوند به تسوید این کتاب مأمور آمده، با ذات شاهانه‌شان هم قلم شد.

وقایع ماه جمادی الاخرای سنه هزار و سه صد و بیست و هشت هجری

از عریضه مورخه روز پنجشنبه غره این ماه میرزا محمدیوسف خان نویسنده مزروعی باغات هرات از قزلباشیه سکنه قلعه حیدرخان کابل، که بردن مادر خود را به نام حج در مکه معظمه استدعا کرده، عزم زیارت مزار حضرت سیدالشهداء امام حسین و مزارات واقع نجف اشرف و کاظمین و سرمن رأی جزم کرده بود، اجازت یافته از راه ایران، مرحله پیمای عتبات عالیات و اماکن مقدسه شد.

شرح حال روضه خوانان در کابل

و چون پس از تمرّد و طغیان مردم هزاره، حکم کفر بر مردم شیعه افغانستان، از پیشگاه سریر امارت به فتوای علماء صادر گردید، هزاران جلد کتاب اخلاقیه و فقهیه و احادیث و تواریخ مذهب امامیه در معرض خرق و حرق و غرق و ضبط رفته حسینه‌ها، مسجد و روضه‌خوانی و به زیارت در مشهد و کربلا رفتن عموم شیعه‌گان افغان ممنوع و قدغن گشت. بعضی به مثابه میرزا محمدیوسف خان، به بهانه حج، در کربلا و مشهد همی رفتند و این امر از اتّحاد و اتفاق اسلام‌خواهی امیر امان‌الله خان غازی از میان برداشته شده، باب روضه‌خوانی و زیارت رفتن به روی شیعیان مفتوح گردیده، قرار سابق آزاد و دلشاد شدند. و لیکن از عدم علم و دانش روضه‌خوانان که از فهم و فراست عاری و از فقاقت خالی‌اند و از وهم مهلک، فهم مدرک ندارند، تعصب و عناد برادران اهل سنت خود را نسبت به اهل مذهب خویش بیش از پیش به روی روز آورده، اخبار و احادیث و آیاتی را که باعث و مورث تمدّن و اجتماع و اتّفاق بیضه اسلامند، بر زیر منبر ذکر نمی‌کنند و از حالات و پیش‌آمدهای کنونیّه عالم آگاه نیستند و تذکار امر به معروف و نهی از منکر را بر سبیلی که بایست بنمایند نمی‌توانند در محل بیان آرند، پس هم‌چنان که

خود ایشان ملاً نمایند، اهل مجلس را نیز اسلام‌نما ساخته و می‌سازند و همت و سعی خود را در امور و مسایلی که در اجتماع و گرد آمدن مردم بر ایشان مدخلیت بیشتر دارد، صرف کرده، از دیگر فنون که اعظم ارکان دین می‌باشد، از قبیل اصول دین و معارف الهیه و مبدئیه و معادیه و معرفت دنیا و آخرت که دار سفر و حضر ایشان است و علم تفسیر و حدیث و علم تأویل و علم اخلاق و تزکیه و تربیه نفوس و مجاهدت و محاربت با شیطان اعراض می‌نمایند، و به واسطه لباس و صورت علم با مردم و با یکدیگر در منازعه و مناقشه می‌گیرند و بر یکدیگر افتراءات بسته تکفیر و تفسیق همدیگر می‌کنند و نقل محافل و میوه مجالس ایشان، غیبت و اظهار نمودن فضیلت و مفاخرت و رعونت و ابراز عظمت است و با شدت تباغض و تناکری که با هم دارند، اگر عالمی که نیز از جنس خود ایشان باشد و بر ایشان وارد گردد، با هم متفق گردیده با او محاربه و مجادله می‌آغازند و مانند کلاب و طلبه جیف و مردار حمله نموده، او را زحمت می‌رسانند. و اگر از غیر جنس ایشان بوده کاری به ایشان نداشته مسافر و رهگذر باشد و سر در آخور و توبره ایشان نکند، نیز به محض توهّم و سوء تفهّم عالم حیوانات بر او جمع آمده، لگدکوب و ایذا و دندان گزش می‌نمایند و هر قدر بگویند که از جنس شما نیستیم و راه گم کرده در وادی شما افتاده‌ام، سخن او را باور نکرده گوش ندهند و به مثابه جفدها و بومها در عداوت و اذیت او می‌کوشند.

مع‌القصه در روز چهارشنبه بیست و یکم جمادی‌الآخری، حضرت والا با تمامت شهزادگان و خدام و حشم خاص و اهل حرم عصمت و عفت توأم، از شهر در بیلاق‌گاه پمقان تشریف برده، رحل اقامت و بسط استراحت گسترد و در هفته یک یا دو روز، به سواری موتر، برای بعض امور در شهر تشریف آورده به قرب غروب آفتاب ایاب می‌فرمود و از این مراجعت و ذهاب خویش رفع تشویش و اضطراب اهالی شهر، از خوف دزد و جور و ستم می‌فرمود و در روز یکشنبه بیست و پنجم جمادی‌الآخری که مطابق با روز دوازدهم سرطان ماه شمسی آمد، مراسم جشن ملتّی لقب سراج‌الملّة والدین از صرف انواع اطعمه و حلویات و رخصتی عام و سور و سرور آیین‌بندان در شب بیست و ششم ماه مذکور به پای رفته، خواص و عوام شادخاطر و متلذّ و شهدکام آمد.

وقایع ماه رجب سنه هزار و سه صد و بیست و هشت هجری

در خلال احوالی که به شرح رفت، ملا محمدغوث خان، مأمور فروش پوست قره گلی در بخارا، پنجاه و یک هزار و چهارصد و هفتاد و سه دانه طلای پنج سومی، از مسکوک دولت روس که هر واحدی از آن در این زمان پانزده روپیه کابلی در معاملات داد و ستد محسوب بود، و هفت لک و هفتاد و دو هزار و نود و پنج روپیه کابلی به شمار آید، مصحوب محمدیوسف خان نایب خود و محمد اکبر خان تحویلدار پوست مذکور و میرزا نجم الدین خان ارسال مزارشریف نموده، در روز دوشنبه، سوم واصل و عاید خزانه مزارشریف شده، سردار عبدالله خان حکمران ترکستان آن را گسیل کابل فرمود.

حدوث مرض وبا در کابل

و در روز پنجشنبه ششم رجب از حرارت و رداث هوا که در این سال هوای گرمای کابل از درجه اعتدال در گذشته درجه گرماتر به نود و پنج درجه رسیده و به عقیده حکماء باعث تعفن هوا گردیده مرض وبا در کابل حادث آمد و تا غره شعبان در هر شب و روزی افزون از دو سه نفر گرفتار آن نگردیده، اغلب صحت یاب همی شدند.

و مقارن این حال در روز جمعه هفتم رجب، نظر به صداقت و حسن خدمت و اخلاص و لیاقت میرزا غلام محمد خان منشی خارجه و سردفتر بولک اول اداره تحریرات حضور یک هزار روپیه به او عطا و موهبت گردیده قرین فخر و مباهات شد. و در روز جمعه چهاردهم رجب، احمال نقره یامو، که از بخارا به هجده لک و چهل و هشت هزار و ششصد و شصت و سه تنگه و بیست و نه فلوس از بهای ابتیاع پوست قره گلی خریده و گسیل کابل آمده بود واصل خزانه عامره گشت.

و در خلال این حال از حدوث مرض وبا که گذشت، حضرت والا ترک آمد و شد در شهر فرموده، در پمقان اقامت بلا تردد اختیار کرد و تا روز چهارشنبه بیست و هشتم رجب، مرض مذکور قراری که مسطور شد، از دو سه نفر زیاده تر را عارض نیامده، از این روز به بعد رو به ترقی نهاده تا سلخ این ماه سرایتش به ده الی بیست نفر رسیده، باعث خوف و رعب عامه و مورث صرف خیرات و صدقات عاری از اعتقاد جازمه گشت.

وقایع ماه شعبان سنه هزار و سه صد و بیست و هشت هجری

در روز یکشنبه غره شعبان، از رو به ازدیاد نهادن مرض وبا، سی و هفت نفر در شهر کابل بدون اطراف گرفتار این مرض آدمخوار آمده تا بیستم رمضان به اختلاف قلت و کثرت به سر رفته، در بعض ایام کمتر و در برخی هفت الی هشت نفر رهسپار آخرت همی شدند.

عزم مردم هرات بر تسخیر مشهد مقدس

و هم در خلال احوال مذکور، میرعثمان خان مستوفی مزار فیض آثار واقع گازرگاه هرات، که در ظاهر عازم طوف کعبه امانی و آمال چنانچه گذشت شده و در باطن از شورش و التهاب آتش فتنه در ایران، که مجادله و مقاتله در بین مشروطه خواهان و استبدادیان روی داده، هرج و مرج بزرگی به روی روز افتاده بود، محمدسرورخان حکمران هرات و علماء و سادات و رؤسای احشام و قبایل نواح آن، به عزم تسخیر مشهد مقدس و توابع آن با هم کنگاش کرده، او را با عریضه ای مشتمل بر این مقصد و مدعا، گسیل پایه سریر سلطنت داشته، استدعای حرکت حضرت والا را از کابل جانب هرات کرده بودند. میرعثمان مذکور در خلوت با حضرت والا در این خصوص سخنان رانده و از اتفاق و اتحاد مردم ولایت و

محال هرات و معاونت وامداد ایشان به دولت در تسخیر مشهد مقدس، حضرت والا را اطمینان خاطر داده، حضرت والا که از امور سیاسی و حقوق بین دول و ملل آگاه بود و از امتناع و استدفاع دولّین روس و انگلیس این امر را دشوار می‌شمرد و باعث اختلال در آسیا و شرق می‌دانست، عریضه آنان را حمل بر کوتاه‌نظری و عاقبت‌نیندیشی کرده، در روز شنبه بیست‌ویکم شعبان در پاسخ ایشان با خامه مغالطه که مبدا ایرانیان و کارکنان دولت روس آگاه شوند و موجب اخلاقی گردد برنگاشت و از منویات ایشان هیچ یاد نفرموده رقم نمود که: «بعد مسافت مانع از حرکت موکب همایونی است، نمی‌توان» رایات عالیات را بدان صوب شقه‌کشا ساخت. آری هر وقت سرکها ساخته و طرق و شوارع از خس و خاک و خاشاک پرداخته گشت و آمد و رفت موتر به روی کار آمد، البته در بعض اوقات از راه سیر و سیاحت، رونق‌افزای آن ولایت خواهم شد.»

و از دیگر سوی در خلال وقایعی که رقم شد، سه تن از فوج پیاده نظام دولت روس که قوت مکفی به ایشان نمی‌رسید و شب و روز را گرسنه به سر برده به قدر سدّ رمق رزق مأکول می‌یافتند، و هر یکی از ایشان بیست الی بیست و پنج سال از مراحل حیات درنور دیده بودند، از نهر جیحون عبور کرده گرفتار دست حرسه محافظ‌خانه واقع بندر صوربیتل شدند و نادرشاه‌خان حواله‌دار با سیدال نام سپاهی هر سه تن را نزد سیدحسن خان کرنیل، از مردم افشار و مقیم حضرت امام احضار کردند و ایشان باعث فرار خود را از گرسنگی اظهار کرده، مشرف به دین اسلام شدند. و چون لباس رسمی نظامی خود را در آب انداخته به سواری زورق و قاجاق از نهر عبور کرده و برهنه بودند و بجز یک میل تفنگ پنج‌تیر و هفت‌دانه فشنگ دیگر چیزی و پیشیزی با خود نداشتند، کرنیل مذکور هر یکی را یک ثوب چوخای تیک و یک طاقه دستار ململ و یک طاقه کلاه از خود داده، ایشان را با سه تن از سواران نظام نزد غلام‌محمی‌الدین‌خان، سابق سارجن میجر دربارشاهی، حال نایب‌الحکومه قطغن و بدخشان و جنرال حاجی گل‌خان در فیض‌آباد فرستاده، ماجرا معروض داشت و حضرت والا در روز دوشنبه سلخ شعبان رقم فرموده کرنیل مذکور را بر احترامی که نسبت به جدیدالاسلامان روس تقدیم رسانیده بود، مرحبا و لله درک حمایه لاسلام گفت.

ثابت و قایم داشتن حضرت والا قدغن دولت را

و هم در خلال این حال ملا فضل احمد، قاضی محکمه شرعیّه فیض آباد، که پسر و خلفی نداشت، به ذریعۀ عریضه استدعای اجازت مزاجت نموده برنگاشت که: «زوجه اش عقیقه و نازا است و پس از فوت خود وارثی ندارد که بازماندگان اناثیه او را سرپرستی کرده، متروکاتش را تصاحب نماید و از طرف دولت، زن خواستن بر مأمورین خدمت از علاقۀ محکومۀ خود ممنوع و قدغن است، استرحام می نماید که رخصت زن گرفتن در فیض آباد به او عنایت گردد.» و چون تمر مخصوص امور دولت را بر لفافۀ عریضۀ خود چفسانیده، محصول مرسوم پست خانه را نداده و هم التماس نقض حکم دولت را کرده خواهش زن به عقد مزاجت در آوردن خویشتن کرده بود، اجازت مناکحت نیافته، پنجاه روپیه جرم شد و تحویل خزانه دار آنجا نموده رسیدش را به حضور والا فرستاد.

و هم در شب سلخ مذکور ماه شعبان، دزد در خانۀ غلام قادرخان، از مردم قراباغ کوهدامن که در خانۀ عامره ملازمت خدمت داشت و خودش به خزانه داری مبالغ هم رکاب سردار عبدالوهاب خان امین المکاتیب که مأمور تصفیۀ تنازعات سرحدیه چنانچه گذشت شده نامزد گردیده بود، درآمده دو هزار روپیه نقد و جنس مال خود و دختر او را به سرقت ببرد و بامداد آن سی نفر از اهل قریه اثر پای دزد را در قراباغ ساریانان، که محل اقامت محمد آصف خان علاقه دار بود برده و تعلقات غلام قادرخان ماجرا نزد علاقه دار بازداشته داد خواستند و او گوش به فریاد ایشان نداده در عین حال ملک خواجه محمدخان و نوراحمدخان و بازمحمد نامان خودسرانه بدون جلب، نزد علاقه دار حاضر آمده اظهار کردند که اثر قدم دزدان را دیدیم، مگر تاج محمد و کریم خان نامان که در سابق به سبب سرقت مال و متاع خانۀ غلام قادرخان گرفتار آمده بودند، یحتمل که باز ایشان از عناد زجر و توبیخی که از حکومت دیده اند، مرتکب این سرقت شده باشند، و این را اظهار کرده چون در خانۀ تاج محمد و کریم خان شدند، ایشان را ندیدند و پس از تفحص و تجسس زیاد چیزی از مال مسروق، از خانۀ تاج محمد به دست آمده، علاقه دار از بازپرس و حصول متاع مسروق اغماض نمود و بازماندگان غلام قادرخان ماجرا به خود او در

سرحد نوشته، او معروض داشته، از عدم بازپرس علاقه‌دار او را شریک دزد قرار داده، چنانچه حکم والا در روز چهارم ربیع‌الاول سنه ۱۳۲۹ هجری به حق‌رسانی او اصدار یافت و از ترک کار حکومت و سیاست کردن حضرت والا بود که پس از شش ماه و سه روز صدور این حکم فرمود.

وقایع ماه رمضان سنه هزار و سه صد و بیست و هشت هجری

در شب دوم رمضان، حضرت والا به ذریعه تلیفون محرر اوراق را از شهر در پمقان طلب فرموده، در روز دوم رمضان، با عریضه سعدالدین خان قاضی القضاة که استدعای مأموریت قاضی عبدالشکورخان، پسر خود را در محکمه شرعی به عوض مفتی میرفضل‌الله که در دریا به سفر مکه معظمه زاده‌الله شرفاً به اجل موعود راه آخرت برگرفته پدرود حیات نموده بود کرد. در پمقان شده در شام شب سوم رمضان، محمدولی‌خان به وقت افطار از ورود او به حضور آگهی داده، به امر حضرت والا یک دوری طعام از مایحضر سفره خاص برداشته، از نجابت ذاتی و ارومت خاندانی و شرافت نژاد که در نهادش بود، خود به درب خیمه آورده به روی خوان احسان گذاشت و محمدعلی خادم خود را امر و سفارش بر تقدیم اعزاز و احترام کرده، بنده عاجز را شاکر و ممنون کردار و رفتار آدمیانه خود ساخت و طعام و چای و شمع و رخت خواب و غیره لوازمات بر طبق اجازت و دستوری که از حضور داشت معین و مقرر فرموده او را قرین رفاهت و راحت فوق‌العاده نمود و عریضه قاضی القضاة را پس از ادای نماز تراویح، تقدیم حضور کرده، حضرت والا حاجت او را مقرون به انجاح و اجابت داشته، نظر به ذمائم افعال و قبایح اعمال قاضی عبدالشکورخان، که در احیان قضاوت قندهار خود از قوه به فعل آورده و به امر حضرت ضیاء‌الملة والدین مرحوم، گرفتار سلاسل و اغلال جزای کردار ناهنجار خویش آمده و به امر والا چنانچه گذشت از زندان رها

و مأمور سرپرستی مهاجرین و ناقلین افغان شده، در این مأموریت خود نیز نسبت به مردم هزاره رهنورد خلاف دستورالعمل پادشاهی گردیده، مباشر اعتساف و مرتکب اجحاف و طلب کابل شده، از تغییر او سردار گل محمدخان مأمور حکومت و سرپرستی مهاجر و ناقل گشت و از صلاح و فلاح حال او حضرت والا نیک آگاه بود و می دانست برنگاشت که: «منظور است، او تا تشریف آوردن و رونق افزای کابل شدن موکب همایونی مواظب و مشغول کار مرجوع و محول مفتی میر فضل الله متوفی بوده، بعد حاضر حضور و مستقلاً مأمور خواهد شد مشروط به این که هم حاضر حضور گردد و هم خود سعدالدین خان امور قضاوت را به او وا گذاشته ترک کار نکند.» و این را به جهت آن نوشت که در وقت حاضر حضور شدن او خطئیات و سیئات او را به او وانگذارد که مبدا با وجود توبت و انابت، به موجب:

خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا به وقت مرگ از دست

باز مرتکب افعال ذمیمه نشود و با این شرط قرار داد که حضرت والا نگار داد به وسایط و وسایل شرفیاب حضور والا نشده، به ذرایع از حضور سردار نصرالله خان، در سالی دو هزار روپیه تنخواه قضاوت قندهار خود را با خلعت بالتو ابرۀ کشمیری و شال حاصل کرده بر مرام نایل آمد و کار نیک و بدی که در امور شرعیه به روی [روز] آورد یا نیاورد، موکول و مرجوع به عفو باز پرس خداوند است. و از این روز به بعد در محکمه شرعیه عرض اندام بر دوام کرده، در عهد امیرامان الله خان غازی، از فوت پدر خود به منصب قاضی القضاتی رسیده در پایان کار معزول و خانه نشین شد.

و محرر اوراق در روز سوم رمضان، با محمودبیگ طرزی که با سردار عنایت الله خان داماد خود در یک حجره اقامت چاکری شهزاده ممدوح داشت مأمور گردید که جلد اول و دوم این کتاب مستطاب را که در حیّز تلفیق و تنسیق در آمده و حضرت والا آن را به سفر سیر و سیاحت اطراف مملکت از قندهار چنانچه گذشت، طلب حضور فرموده و سراپا مطالعه نموده بود، به اتفاق، قرائت و حک و اصلاح عبارات و تنقید و تصحیح واقعات را بنماید. و چون در شهر مرض وبا قایم و برپا و نگارنده در تشویش حالت بازماندگان خویش بود، پس از دو سه

شب از محمودبیگ اجازت مراجعت حاصل کرده، قرار داد که خود او اصلاح عبارات و تصحیح واقعات نموده، بعد محرّر بی‌بضاعت بر اصلاحات و تنقیدات و تنقیحات او معترض نیامده امضاء خواهد کرد چنانچه او هردو جلد را سرپا مطالعه و ملاحظه کرده، افزون از یکسال نزد او می‌بودند، چنانچه در سنه ۱۳۳۰ هجری نگارنده طلب جلال‌آباد شده و باز معطل مانده چنانچه بیاید در سنه ۱۳۳۱ مأمور نگارش آن گردیده، با ذات شاهانه در تحریر هم قلم آمد و نبود تا که حضرت والا به درجه و فوز شهادت نایل گشت و کتاب ناتمام بماند. بالجمله مرض وبا تا روز بیستم رمضان چنانچه از پیش اشارت شد دوام نموده، پس از آن رو به رفع و تنزّل نهاده تا روز غره شوال به کلی دفع و زایل گشت.

وقایع ماه شوال سنه هزار و سه صد و بیست و هشت

هجری

در روز پنج‌شنبه غره شوال، مراسم عید سعید فطر از تشریف آوردن حضرت والا در شهر برای ادای نماز عید و شلیک توپ تبریک و صرف شیلان عام و حلویات به عادت مستمره مرسومه به پای رفت.

و در خلال احوال مذکور، امیر محمدخان پسر شادمحمدخان مرحوم، که در زمان شهزادگی حضرت والا به منصب کبتانی شرف چاکری حضور داشت و در عهد امارت با سعادتش چندی به منصب ایشک‌آقاسی حضور نایل گردیده، بعد از فوت سردار غلام حیدرخان، مأمور حکومت غزنین شده بود، عریضه خوش عبارت مسجع و مقفایی مشتمل بر تشکر صحت ذات معدلت‌سمات حضرت والا و رو به تنزّل نهادن مرض وبا و سلامت وجود شهزادگان و خاندان و خدمه خاص و اعیان بار شاهی که از مرض مذکور برکنار مانده، قرین صحت و عافیت بودند، باجیزی از اشیای نفیسه و پوستین به نام تحفه، مصحوب فتح‌محمد نام خادم و ملازم خود ارسال حضور داشته، حضرت والا که بسی معارف‌خواه و علم‌دوست و

ترقی طلب ملت بود، نظر به تشویق عامه تحسین و آفرین نگارنده عریضه فرموده بر تنخواه او بیفزود با خامه ستایش، اوصاف چندی نسبت به قابلیت و استعداد او در ادبیات رقم فرموده، مفاخر و مباهی ساخت و نیکش بنواخت.

نوازش فرمودن حضرت والا بر اهل معارف

و هم چنین میرزا محمد قاسم نامی، از قزلباشیه کابل را، که خدمت نویسندگی والدۀ ماجدۀ حضرت والا را بر ذمت چاکری داشت، در زمانی که ذات شاهانه در شکارگاه چناری تشریف فرما شده و مهد علیا جناب والدۀ ماجدۀ ایشان، چیزی از حلویات و ماکولات ناشتائی و عصریۀ با عریضۀ که با خامۀ ادبیت ختامۀ نویسنده خود نگار داده به شکارگاه فرستاد، مورد تحسین و آفرین و نوازش را قرین آمده، سه پوند برای نویسنده مذکور جهت تشویق امثال و اقرا و موهبت و عطا فرمود. و هم چنین از معارف جویی و تشویق و ترقی و ترفیع خواهی ذات شاهانه ایشان بود که در شبی از شبها نگارنده بی بضاعت قلیل الاستطاعت را با میرزا عبداللطیف خان منشی حضور خود، امر بر تسوید نامه ای در گوشه ای از محفل بار کرده و هر یکی فرمایش والا را جداگانه در حیّز تحریر آورده و پس از اختتام هر یکی مسوده خود را به دیگری برای قرائت داده و میرزا عبداللطیف نگاشته خود را برداشته، نگارنده معدوم الاستعداد را تکلیف بر پاک نویسی خود او کرد و نگارنده از در آدمیت و شیوۀ بشریت مسودۀ خود را به او داده عاجزانه عرض کرد که آن را با خامۀ خود نقل کند إن شاء الله فایده خواهد برد. چنانچه از روی آن نقل نموده چون با هم تقدیم حضور کردند از ملاحظت عبارت و محسنت مضامین که در حیّز تسطیر آمده بود، دوهزار روپیۀ به میرزا عبداللطیف خان در حال بخشود و با این معارف و ادبیات خواهی در سالی چهار الی پنج لک روپیۀ جهت صرف مکاتب و تحصیل علوم و معارف معین فرموده، اساس کسب علوم و فنون نهاد؛ اما بنام همت مردانه و خیرخواهانه شاهانه امیرامان الله خان غازی را که در سالی سه ملیان روپیۀ از خزانه فتوت خود برای حصول معارف معین فرمود و از این همت عظیم المثل ملوکانه ملت نیز در هیجان آمده، دست اعانه به وزارت معارف بگشودند و در عرصۀ چهار پنج سال، مراحل ترقی چهل ساله را بپیمودند و

نونهالان وطنخواه و پادشاه دوست ملت در این عرصه اندک، به معراج تعالی عروج نموده، عموم در پی تحصیل علوم و فنون افتادند که إن شاء الله سوانح نگار عهد سعادت مهد ایشان نتایج اقداماتش را در تأسیسات و اجراآت و خیرات و مبرآت نگار داده به یادگار خواهد نهاد.

الغرض حضرت والا در روز یکشنبه هجدهم شوال، رایات عالیات را از ییلاق گاه پمقان در اهتزاز آورده در ارگ شاهی کابل نزول اجلال فرمود و در روز بیستم رمضان از این حرکت خجسته و محمود و ورود فرخنده و مسعود و صحت و سلامت وجود معدلت نمود، به ذریعه اشتهار تمامت اهالی مملکت را آگهی داد.

تشریف بردن حضرت والا در جبل السّراج

و در روز پنجشنبه بیست و نهم شوال از دارالسلطنه به سواری موتر، راه جبل السراج که از کابل تا آنجا چهل و هشت میل انگلیسی مسافت است، برگرفته و ارگ جدید را که در آنجا احداث فرموده بود عزم مشاهدت کرده در عرصت یک ساعت و چهل و دو دقیقه طی مسافت مذکور نموده و پنج روز در ارگ شاهی آنجا با کمال فرحت و نهایت بشاشت به سر برده، تعمیر مخزن برق را در آنجا به ذریعه آب، در ضمیر منیر جای داده چنانچه بیاید اساس کارخانه برق را در آنجا نهاده تا که به شهادت رسید پایه های سیم برق را نصب فرموده، اجرای آن را حضرت امیر امان الله خان غازی نمود.

وقایع ماه ذیقعه سنه هزار و سه صد و بیست و هشت

هجری

حضرت والا پس از درنگ پنج روز در جبل السّراج، سابق معروف به پروان، آهنگ مراجعت کابل نموده در روز یکشنبه سوم ذیقعه هنگام عصر، در قصر استور پرتو وصول افکنده نزول اجلال نمود و از این ذهاب و ایاب میمنت انتساب به حکام

ولایات و محال و حاجی شاه‌بیگ خان سفیر این دولت در هند، به ذریعۀ انتشار اشتهار آگهی داد.

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، چند تن از سپاهیان نظام دولت روس بر علاوه سه تنی که از پیش داخل خاک این دولت چنانچه رقم گشت شده به شرف دین اسلام نایل آمده بودند، از عسرت و مضیقت معیشت و فقر و مسکنت و جوع و ذلت و فشار و شدت سلوک افسران خود، پیهم پا نهاده خاک این دولت شده و پذیرای آئین اسلامیّت آمده وارد مزارشریف شدند. و هم حسن افندی نامی از خاک مملکت دولت عثمانی وارد مزارشریف گردیده، حضرت والا از عریضۀ جنرال محمد عمرخان بر ورود ایشان در آنجا آگاه گشته، در روز چهارشنبه بیستم ذیقعدۀ از دیگران یاد نکرده از کویف حال و آمدن افندی حسن در این مملکت بپرسید و در پایان کار همه ایشان به امر و فرمان سردار نصرالله خان نایب السلطنه، رجعت قهقری داده شده، نایل به مرام خویش که در دل و باطن جای داده بودند نیامدند.

وقایع ماه ذیحجۀ سنۀ هزار و سه صد و بیست و هشت

هجری

در این ماه شدت سرما برخلاف دیگر سنوات رو به ازدیاد نهاده، درجه فارن هیت، در شب‌ها پنج درجه از صفر بالا رفته به ساعت هشت از صبح و چهار قبل از ظهر دوازده درجه از صفر بالا همی رفت و در جلال آباد نیز به همین درجه رسیده، تا این ایام مرض وبا از کابل چنانچه گذشت دفع و رفع گردیده بود، در کوهستانات جلال آباد هنوز دوام داشت.

و در روز دهم ذیحجۀ مراسم عید سعید اضحی به عادت مستمرۀ شرعیّه و مرسومه به پای رفته و به عمل ساعت سه پس از نصف روز بیست و نهم ذیحجۀ زلزله شدیدی در ترکستان به روی روز آمده، اکثر خانه‌ها خراب گردیده، بالا

حصار بلدۀ سرپل برشکست و هم در آقچه خرابی و خسارت زیاد به اهالی شهر و اطراف رسانیده موجب هلاکت نفسی از نفوس آدمیان نگشت و به خیریت و عافیت ذوی الارواح گذشت.

وقایع ماه محرم سنۀ هزار و سه صد و بیست و نه هجری

در روز چهارشنبه نهم محرم، حضرت والا باتمامت خدم و حشم رهگرا و مرحله پیمای ییلاق گاه جلال آباد شده، سردار حیات الله خان نایب الحکومه قطعن و بدخشان دویمین فرزند ارجمند خود را که طلب حضور شده بود، به نیابت و قائم مقامی ذات شاهانه در کابل امر اقامت کرده، سائرین خاندان شاهی با سرادق و پرده نشینان حرمهای خویش در جلال آباد رفتند.

اغماض و لحاظ مأمورین دولت نسبت به مردم هزاره

و در این ایام میرزادگان و اربابان هزاره دایزنگی از جور و ستم و مصادرت جان محمدخان حاکم خود، از راه دادخواهی در کابل آمده و قبل از نهضت فرما شدن حضرت والا جانب جلال آباد، تحقیق و تفتیش محق و مبطل بودن ادّعا و دعوای هزارگان محوّل و مرجوع به محفل اجلاس تصفیۀ امور متفرّفه گردیده و چون هزارگان دو حصّه شده بعضی از جهله و فرومایگان بی نام و نشان ایشان که جان محمدخان ایشان را از در جلب منفعت و کسب مصادرت خود برای اخذ رشوت و اکل و شرب مال و خون ضعفای رعیت به کدخدایی و اربابی برآورده با خود شریک و انباز ایذا و اذلال بیچارگان ساخته و خانه و مال و منال ناتوانان را تاخته در کیسه حرص و آز خویش انداخته و اندوخته بود، جانب دار و هواخواه او شده، طریق تکذیب گفتار و تردید ادعای برخی را که دادخواه آمده بودند کرده، با هم در منازعت افتادند. چنانچه خادم حسین بیگ، پسر میر محمد محسن بیگ، ساکن و متوطن سرخ جوی، که از عقب پیش آمدگان مکتوبی به نام دادخواهان

فرستاده و نگار داده بود، که چون من با شما در باب گفتگو با جانمحمدخان متعاهد و متحالفم از قفا می‌رسم که متحدانه با او مخاصمه نماییم و این مکتوب او به دست هواداران جانمحمدخان افتاده و ایشان آن را حجت الزام دادخواهان قرار داده، به محضر اهالی اجلاس تقدیم و اظهار کردند که ایشان قرار این رقیمه برخلاف حقیقت، اساس کذب و فریت و تهمت نهاده، با هم متحد و متعهد گردیده‌اند که با جانمحمدخان دعوی آغاز نموده او را از حکومت براندازند و در حالت عدم وجود او در محکمه حکومت، خانمان رعیت را بتازند و از این مکتوب سردار محمدیوسف‌خان بن امیرکبیر مرحوم دوست‌محمدخان، که او سرکرده مجلس و برادر علاتی زوجه جانمحمدخان بود، حجت ضعیفی به دست آورده، خادم‌حسین‌بیگ را که از قفا در رسیده شامل مجلس مخاصمه و مذاکره آمده بود، امر زجر و توبیخ نموده از صدمه مشت و لگد و سیلی او را سخت بخت و فرمود که فردا به کوتوال بنویسند که دادخواهان را در توقیف‌خانه سیاست حبس نماید و هزارگان به مضمون فرموده شیخ سعدی رحمة الله علیه:

که چون گربه عاجز برآید ز جنگ برآرد به چنگال چشم پلنگ

مأیوسانه از مجلس برخاسته و دل از جان شسته، با [هم] قرار دادند که اهالی اجلاس را از علم آوردن و امضای حق و باطل نمودن ایشان در دعوی خود، جواب داده سر باز زنند و به ایشان بگویند که شما اغماض عین از احیای حق و امانت باطل کرده، جانب‌داری و لحاظ می‌کنید. اگر نه سزاوار نیست که کسی عارض و دادخواه را قبل از الزام، لت و کوب نکرده است به جز شما که کردید، چنانچه همه یکدل و یک جهت شده، خادم‌حسین‌بیگ را با عریضه متضرعانه به ایوار و شبگیر، در جلال‌آباد فرستاده از رفتن در محفل اجلاس سرباز زدند و چون به اجبار نزد اهالی اجلاس احضار شدند، اظهار کردند که خادم‌حسین‌بیگ از جور و زجر شما با عریضه مشعر بر ابراز تظلم در جلال‌آباد رفته تا او نیاید ما حاضر مذاکره نخواهیم کرد و ایشان حسب فرموده شیخ مذکور:

گر کسی از خدا بترسیدی آن‌چنان کز ملک، ملک بودی

از بازپرس حضرت والا که مبدا ایشان را مسئول فرماید، در یأس و هراس افتاده، دست از اجبار به احضار هزارگان نزد خود بازداشتند و چون جانمحمدخان با ذات شاهانه در جلالآباد رفته بود، خادمحسینبیگ به امیر اسپوران هزاره هر چند به درب بار نایب السلطنه و معین السلطنه تکاپو نمود، چیزی حاصل نتوانسته بر مرام نایل نیامد و چندی در آنجا در رنگ کرده، آهنگ مراجعت کرد و تا که او بازگشت، سخن از یاد اهالی اجلاس رفته، هیچ به روی روز نیفتاد. و پس از مراجعت حضرت والا در کابل، محمداکرمخان نواده سردار محمدحسن و پسر دختر جانمحمدخان به نیابت جدّ خود، مأمور دای زنگی شده و یکسال در آنجا به سر برده، بعد کرنیل ولی احمدخان مأمور حکومت آنجا شده، جانمحمدخان از قضا و قدر یزدان، دیگر آب و نان هزاره را نخورد تا که بمرد و با آنکه از طرف حکومت بازپرسی به روی روز نیامد، از جانب او تعالی نیست و نابود گردیده، ثروت و مکتش هبا و فنا گشت. از این گونه جور و اعتساف و تعدی و اجحاف از رؤسای خلق آزار، بر اهل هر دیار بسیار به روی کار آمده، باعث استحلال و اضمحلال تمدن و اجتماع گردیده، بازپرسش در روز جزا به خدا افتاده است.

وقایع ماه صفر سنه هزار و سه صد و بیست و نه هجری نبوی (صلعم)

در این ماه از وقوع اختلال و قتال و جدال دولت و ملت ایران که به واسطه مشروطیت خواهی گروه اراجیف و استبدادجویی انبوه لهیف، به روی روز افتاده، یکی خانمان دیگری را بر باد فنا و هبا داده، هرج و مرج بزرگی بر ایشان روی نهاده بود، سه صد و هشتاد و یک خانوار که یک هزار و نه صد و چهار نفر در شمار می آمدند، از راه فرار، وارد چخانسور گردیده، در ظل حمایت این دولت پناه و قرار گزیدند و پذیرای اطاعت و متابعت سلطنت افغانی گشته، در قلعه فتح و

موضع سیادک و جوی نومسکن و چنانچه بیاید ماوی داده شدند، و از جانب دولت جیره و تقاوی و مزرعه یافته، قرین راحت و رفاهت آمدند.

و در خلال این حال برگد فتح محمدخان مقیم هرات، که سرایی را برای اقامت اهل و عیال خود به دو هزار و پنجمصد روپیه کابلی به قرض خریده و از ادای بهای آن عاجز آمده بود، به ذریعۀ عریضه از حضور والا استدعای ادای بهای آن را که از سراهای ضبطیۀ دولت بود نموده، از حضور والا در روز هشتم صفر ارقام رفت که: «مبلغ پنج هزار قران از خزانه هرات به او به عنوان عطا و موهبت دهد که ادای بهای سرای خویش بنماید.» و بجز او دیگر افسران نظامی که به این رتبه و درجه ترفیع یافته و می یابند همه دارای اقطاع و قلاع شده و می شوند و از این عجز و ناتوانی معلوم خوانندگان این کتاب می شود که همه از وجوه مصادرت تحصیل مکنت و ثروت کرده و می کنند و اگر چنین نباشد، پس او از کجا بر ادای این مبلغ قلیل عاجز آمد.

وقایع ماه ربیع الاول سنۀ هزار و سیصد و بیست و نه هجری

صدور حکم والا از عریضۀ غلام قادر خان

در روز چهارم ربیع الاول، حضرت والا از عریضۀ غلام قادرخان، که خانه او را دزد غارت کرده و چیزی از مال مسروقه از خانۀ تاج محمد به دست آمده و محمد آصف خان علاقه دار باز پرس ننموده و عده ذکر صدور حکم والا از پیش داده آمد، از حضور ارقام رفت که: «قرار قاعدۀ کتابچۀ حکومتی که نمونۀ مال مسروق از خانۀ تاج محمد به دست افتاده است، باید تاوان تمامت نقد و جنس مسروق را اهل هر دو قریه و تاج [محمد] و کریم خان بدهند و هم تحقیق شریک و انباز دزد بودن علاقه دار را نموده معروض دارند.» و احمدجان خان، قایم مقام حاکم کوهدامن به تعمیل امر پرداخته از شریک دزد بودن علاقه داران و بزرگان مردم

کوهدامن و کوهستان، معروض داشته، از گرفتاری حضرت والا به سیر و شکار و تفریح دماغ و استراحت و استرفاه که در گاه و بیگاه مواظب بود و طریق عدم مداخلت در استقصاء و حصول استحضار سپاه و رعیت می‌پیمود، مراسم بازپرس به روی روز نیفتاده و رفته رفته عموم کوهستان و غیره محال، مشغول سرقت و قتال و جدال آمدند و معابر صورت مقابر گرفته، مسالک هیئت مهالک پذیرفت.

غدر و خیانت عمال و ضبّاط بنادر

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، و تجّار قوم ناصر[ی] از افغانان خانه به دوش بادیه‌نشین و ییلاق‌گزین، با حارس بندر و معبر واقع علاقه معروف، از توابع قندهار، در ساخته، و همه‌ساله هزاران بار اشتر مویز آبجوش و غیره فواکه از راه قاجاق در خاک مقبوضه و مستعمره دولت انگلیس برای فروش برده، و از بیست بار اشتر، دوصد روپیه قرار هر باری ده روپیه به حارس بندر مذکور داده، مبالغ زیادی در کیسه غدر و خیانت خود نهاده، خسارت به دولت وارد همی‌کرد تا که در سنه ۱۳۲۸ هجری محمدنور نامی از حکومت قندهار و دفتر آن دیار، به وسایل و وسایط ضابطی آن بندر را برای خود حاصل کرده، هر قافله را از مردم ناصری بدون تعیین تعداد رواحل به هفتصد روپیه به اعانت و معاونت حاکم و اهالی متوطنه معروف و کرنیل نظامی و نایب تحصیلدار بولک لک روپیه، بر سبیل اجاره بر عهده خود گرفته، به عمل و دخل پرداخت و از این اجاره او نویسنده بندر مذکور، که هزاران روپیه را با حارس سابق حیف و میل کرده چیزی و پیشیزی به دولت نمی‌داد و مشاخره و مواجب را به رایگان از دولت می‌برد، به دو معنی یکی این‌که مسئول و در تحت اعتراض نیاید و دیگر این‌که مبالغ هنگفتی از دست تصرف خسارت و خیانت پیوست او بیرون نرود و عاید دولت نگردد، با محمد مستاجر، طریق عناد برداشت و خواست که به واسطه میزرا محمدخان عامل مرکزی عموم بنادر قندهار، که با هم شریک و سهم بودند، به سخنان جعلی او را دوچار و گرفتار دیوان سیاست حکومت کند و او از کید نویسنده بندر مزبور آگاه شده، ماجرا سراپا معروض داشت و برنگاشته استخلاص از استحلال او و تأمین خود کرد و حضرت والا در روز نوزدهم ربیع‌الاول که آفتاب از برج حوت به

حمل منتقل گردیده، سال تنگوزئیل مجدّد گشت، به سردار محمدعثمان، حکمران قندهار، رقم فرمود که: «اگر واقعاً تا این وقت تجّار ناصری محصول از مال تجارت خود در بندر معروف به دولت و به قاچاق عبور می‌داده‌اند و محمد نور غدر و خیانت حارس سابق را ابراز داده باشد، هرآینه خدمت و صداقت کرده، طریق اخلاص نسبت به دولت سپرده است، باید نوازش یافته به ترفیع خدمت نایل گردد، نه این‌که به دسیسه حرام‌خوران و خیانتکاران گرفتار یأس و هراس باشد و نیز اگر نویسنده بندر معروف، رسید مبالغ گرفتگی خود را به تجّار ناصری و غیره داده و داخل کتاب علم و دخل خود نکرده باشد، بایست از عهده غداری و خیانت‌کاری خود برآید تا دیگری مرتکب خسارت دولت نشده از کیفر دادن او عبرت گیرد و اندرز پذیر شود.»

و با وجود صدور این حکم چون حراس و ضباط و عمّال عموم بنادر با دفتری مرکز و ولایات شریک و انباز و او با حاکم و سردفتر سهیم و دمساز حیف و میل کردن عایدات دولت است، مراسم بازپرس از قوه به فعل نیامده، سدّ این رخنه تاکنون روز پنج‌شنبه نوزدهم ربیع‌الاول سنه ۱۳۴۴ هجری نشده و هم‌چنان ایشان به سرقت و غارت عادیّه خود مشغول و مواظبانند و دست از خیانت و خسارت بر نداشته، تجّار نیز ترک قاچاق نکرده و نمی‌کنند.

وقایع ماه ربیع‌الآخر سنه هزار و سه‌صد و بیست و نه هجری

در این ماه شیردل‌خان، حاکم چخان‌سور، فراریان و پناه آوردندگان تبعه دولت ایران را که سه صد و هشتاد و یک خانوار و یک‌هزار و نه‌صد و چهار نفر از ذکور و اناث بودند، به فرمان حضرت والا که به نام او چنانچه گذشت و وعده ذکر جا و ماوی دادن به ایشان داده آمد، تفریق کرده یکصد و دو خانوار را که چهارصد و چهل و نه نفر به شمار آمدند، در قلعه فتح و پانزده خانوار را که با خلیفه خیر

محمد نام، از علاقهٔ مرکان بودند و دوصد و دوازده نفر به حساب می‌آمدند، نیز در قلعه فتح و بیست‌وهفت خانوار را که با کدخدا امیر نام گورکین که از سیستان بودند و نود و نه نفر به شمار می‌آمدند، با هجده خانوار تعلق کدخدا محمد که یکصد و هشتاد و سه نفر بودند، در موضع سیادک و دوصد و نوزده خانوار متعلق به کدخدا ارباب‌زایی نام که نهصد و هشتاد یک نفر می‌شدند، در جوی نو جا داده، از این کارروایی خود معروض داشته منظور نظر رأفت منظر والا گشت؛ برخلاف دولت ایران که هزاران خانه از مردم هزاره که مزارع و مراتع ایشان را مردم افغان به حکم و بدون حکم پادشاهی متصرف شدند و در مملکت ایران رفته تا کنون که سی‌وشش سال از ابتدای ورود ایشان در خاک آن مملکت منصرم و منقضی گشته با وجود اتحاد مذهب، احدی را یک جریب زمین و یک من جیره و یک روپیه تقاوی نداده و اغلب به کدّ یمین و عرق جبین تحصیل امر معاش نموده، دارای مکنت و قرین راحت شده‌اند، و دیگران با این‌که دولت ایران ایشان را از تبعهٔ خود می‌پندارد، قافله قافله و دسته دسته در افغانستان مراجعت کرده و دوچار ذلت آمده معاودت می‌نمایند و به دریوزه عمر خود را به ذهاب و ایاب به سر می‌برند و خوار و زبون و یاهو شده و می‌شوند و این دولت علیه که خدایش پاینده بدارد، با وجود اختلاف مذهب که باید به زنده بودن هزاره رضا نباشد، در لطف و مرحمت را به روی ایشان گشوده جد و جهد می‌نماید که ایشان در افغانستان مراجعت کنند، چنانچه زاد و توشهٔ راه و جیره و بذر و تقاوی و مزرعه در اطراف مملکت به ایشان عطا و موهبت می‌کند.

و هم در خلال احوال مسطور، حضرت والا که در جلال‌آباد اقامت ییلاق داشت، تأسیس عمارات عدیدهٔ جدیده نهاده، گاهی در درهٔ نور و گاهی در لمقان و گاهی در باغ نمله و تنگ وزیر و هم‌چنین در مواضع متعدده سیر و گردش کرده، روز به تفریح به سر می‌برد تا که تشریف‌فرما و رونق‌افزای کابل چنانچه بیاید شده، انجمن آرای بزم راحت و رفاهت گشت. و هم در روز بیست‌وپنجم ربیع‌الآخر جشن میلاد سعادت‌بنیاد ذات شاهانه خود را به کمال فرحت و مسرت در جلال‌آباد به پای برد.

وقایع ماه جمادی الاولی سنه هزار و سه صد و بیست و نه هجری

در روز سوم جمادی الاولی، حضرت والا به سواری موتر، از جلال آباد تشریف فرمای کابل شده و به ساعت پنج و بیست و پنج دقیقه از شش، بر موتر جلوس نموده به طی مسافت پرداخت و دو ساعت و نه دقیقه در عرض راه جهت صرف چای و ناشتا درنگ فرموده، به ساعت دو و پانزده دقیقه پس از نصف روز مذکور وارد کابل شده، بعضی از اهل بار و خدمه کار که قبل از حرکت موکب همایونی رهسپار کابل آمده و به امر والا در موضع بگرامی واقع سه گروهی کابل منتظر وصول نواب علیا حضرت سراج الخواتین فروکش کرده و سه روز به سر برده، با آن بانوی مشکوی حرم احترام وارد شهر شده بودند، در قصر استور وارد خدمت گردیده، با اعیان بار و اشراف شهر، جبین ضراعت بر زمین اعزاز و احترام مقدم شاهانه سودند و گویا مسافت شصت و یک کروه راه منحنی و معوج را از جلال آباد تا کابل به شش ساعت و چهل و یک دقیقه در نوشته، در روز پنجشنبه پنجم جمادی الاولی از حرکت مسعود ورود محمود به ذریعه انتشار اشتها در تمامت محال و بلدان و امصار خبر و استحضار داد.

شرح حال محمدعظیم خان، نبیره سردار محمداسحق خان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، محمدعظیم خان، پسر محمد اسمعیل خان ابن سردار محمداسحق خان، پسر امیر محمداعظم خان مرحوم که جدش چنانچه در جلد سوم گذشت، تمرّد و طغیان ورزید و مغلوب و مقهور گردیده از راه فرار در سمرقند شده جای خسارت و ذلت گزیده و در آنجا پدرود جهان نموده بود، از پدر خود روی اطاعت فرزندی برتافته، بدون آنکه اجازت حاصل کند، وارد مزارشریف شد. و سردار عبدالله خان حکمران ترکستان او را نظر به خاندان شاهی بودن و قرابت صله ارحامی و نسبت عمزادگی باحضرت والا

داشتنش، گرامی داشته مقدمش را اعزاز و احترام نمود و ماکولات و مشروبات و ملبوسات و مفروشات شاهانه و خدمه برای او معین کرده معروض داشت. و حضرت والا در روز پنجشنبه دوازدهم جمادی‌الاولی در پاسخ عریضه او و عریضه خود محمدعظیم‌خان رقم فرمود که: «به کمال راحت استراحت نموده، پس از رفع رنج سفر عازم کابل شود.» و او در کابل آمده و مشمول الطاف شاهانه گردیده، با اهل و عیال خود قرین رفاهت گشت و در پایان کار چنانچه بیاید، مأمور خدمتی شده و به سبب امری از غرور و پنداری که در کاخ دماغ می‌پرورانید و خود را از خاندان سلطانی و نبیرگان امیرکبیر دوست‌محمدخان خلدآشیانی و ذارری پاینده‌خانی می‌دانست، اطاعت امر میرزا محمدحسین‌خان مستوفی‌الممالک، قوم صافی کوهستانی را ننموده او را تشنیه کرد و سقط گفته سخنش را وقع نهاد، و او که در فن دساست و مکیدت استاد ابلیس بود و هزاران خانمان را ویران ساخته و به تاراج حادثات انداخته، مظالم زیاد بر ذمت خیانت خود داشت، او را متهم به آن کرد که در خفا مردم را اغوا می‌نماید و به آهنگ حدوث فتنه در التهاب آتش مفسده می‌گشاید و در شبها مجلس آراسته در تخریب حصار سلطنت سخنان رانده، تأسیسات خیانت‌کارانه می‌نهد و در قتل حضرت والا کنگاش کرده رأی می‌زند و به این‌گونه مفتریات او را گرفتار سلاسل و اغلال قهر و غضب پادشاهی ساخته و گواهان بر امور متهمه مذکوره ترتیب داده، باعث قتل او شد. چنانچه حضرت والا بزرگان قوم محمدزایی و خاندان شاهی را در قصر استور دعوت بر امضای کیفر کار و کردار او فرموده، همگنان از حجج و براهین فراهم آورده میرزا محمدحسین‌خان، بر قتل او رأی داده، به دست خود از ضرب حرب به قتل رسانیدند و پس از آن حضرت والا زوجه او را در سلک اهالی حرم توأم نموده، بعد از قتل ذات قدسی سمات شاهانه، جان‌محمد غلام شهزاده امین‌الله خان او را به زنی خواست و این کیفر دیدن محمدعظیم خان و ریختن خون او از همان ایذا و آزاری بود که نسبت به پدر خویش از قوه به فعل آورد.

و در روز دوشنبه شانزدهم جمادی‌الاولی، از عریضه دعائیه ناقلین تبعه دولت ایران که در چخانسور چنانچه گذشت آمده و از طرف دولت مسکن و مزرع و بذر و جیره و تقاوی یافته قرین راحت و رفاهت گشته با خامه تشکر و امتنان

نگاشته بودند، از حضور والا ارقام و تاکید رفت که: «ایشان را به نظر احترام دیده، اعزاز و اکرام نمایند که متنفر نگردیده، باعث ترغیب و تشویق عموم تبعه دولت ایران شوند و از این رو رفته رفته نفوذ این دولت در آن مملکت جاری و ساری گردد.»

عزل فتح‌الله خان و میرزا محمدامین خان

و هم در این ایام، از تغییر فتح‌الله خان، که جور و اعتساف و ستم و اجحاف و مصادرت و اخذ رشوت او از پیش به شرح رفت، عبدالرحمن خان به حکومت فراه و میرزا علی خان قزلباش، سابق سردفتر غزنین و مزار شریف، از تغییر میرزا محمدامین خان جلال‌آبادی، که غدر و خیانت زیاد نسبت به دولت و رعیت به روی روز آورده بروز داده بود، به سر دفتری پشت‌رود مأمور گشت. و میرزا محمد مهدی خان پسر این میرزا علی جان خان، در عهد سعادت‌مهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، در سال بغی و طغیان قبایل متوطنه جبال سمت جنوبی، در اداره لوازمات وزارت حربیه، خدمات شایسته ابراز داده از حسن خدمت و کشف اخلاص و صداقت، در سلک منشیان حضور سالک چاکری شد، که شرح حال او را وقایع‌نگار عصر میمنت‌حصر این پادشاه مملکت‌آرای ترقیخواه دولت و ملت، رقم زد کلک بیان کرده ثبت و ضبط خواهد نمود.

وقایع ماه جمادی‌الآخرای سنه هزار و سه صد و بیست و

نه هجری

در اوایل این ماه، شیردل خان حاکم چخانسور، به ذریعه عریضه، رخصت و اجازت رفتن در مکه معظمه و ادای مناسک حج خواسته و رخصت یافته، در میان رمضان، غلام حیدرخان برادرش، قائم مقام او مأمور شده، خود او از راه سند و بحر هند رهگرایی سفر طوف خانه خدای شد.

شرح حال ناقلین هزاره در ترکستان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که ثبت و رقم گشت، یکهزار خانه‌وار، که قرب پنج هزار و هفتصد و شصت نفر از ذکور و اناث کبیر و صغیر در شمار بودند، از مردم هزارهٔ ارزگان ودای چوپان و غیره که اراضی و عقار و مزارع و مراتع ایشان را چنانچه گذشت، افغان ناقل و مهاجر متصرف و متصاحب گردیده، اغلب ایشان از راه فرار رهسپار ممالک خارجه گردیده، اینان به امید غوررسی و عدالت حکومت در گوشه و کنار و بیغوله اودیه و قفار، روز ذلت و انکسار به سر می‌بردند، از عدم بازپرس دولت مأیوس آمده و در ترکستان رفته بودند، که قرار وعدهٔ نوازش حضرت والا و انتشار اشتها که در بخارا شده، مزرعه و جیره و تقاوی و کلاته بگیرند، در ترکستان شده و سردار عبدالله‌خان از عناد و تعصب مذهبی، ترک ترحم و تعاون ایشان کرده و عمل به فرمان پادشاهی ننموده، مزرع و مسکن و معاش و تقاوی به ایشان نداده، عزم فرار جانب ماوراءالنهر و اقامت در خاک دولت روس جزم کردند و با اهل و عیال و اطفال خود وارد آقچه گشته، محمدشاه‌خان حاکم، به لحاظ این‌که دولت به دروغ‌گویی و ظلم منسوب نیامده نامش پست نشود، ایشان را تسلیت و دلجویی و پنجاه من بخار گندم به اتیاع داده و بهایش را نقد از هزارگان گرفته، کدخدایان و اربابان ایشان را با یکی از نوکران خود در مزارشریف نزد سردار عبدالله‌خان و میرزا محمد عمرخان، که با عیال و اطفال و برادران خود چنانچه گذشت از کابل تخرج و در هرات تبعید شده و در سفر سیرو سیاحت حضرت والا نظر به قدمت ملازمت و صداقت و حسن خدمت خود، به سردفتری مزارشریف مأمور آمده بود فرستاد، که قرار حکم پادشاهی و مضمون اشتها قراری به مدار روزگار ایشان نهند، که در ممالک خارجه نرفته دولت به بدنامی سمر و مشتهر نگردد. و پس از گسیل داشتن ایشان در مزار، ماجرا معروض داشته، حضرت والا سردار عبدالله‌خان و میرزا محمد عمرخان را در روز شنبه دوازدهم جمادی‌الآخری رقم و حکم مبرم فرمود که: «هزارگان را قرار ناقلین افغان از عطای جیره و مسکن و مزرع و تقاوی قرین راحت و رهین رفاهت نمایند.» و ایشان که به بودن هزاره در ترکستان راضی نبودند و نمی‌خواستند که ایشان در افغانستان

بمانند، به تعمیل امر والا نپرداخته و حاجی میرزا غلام حسین خان، پسر میرزا یحیی خان قزلباش از در اتحاد مذهبی به معاونت هزارگان برخاسته، نزاع در بین او و سردار عبدالله خان و میرزا محمد عمر خان دایر گشت و اگر چه حاجی مذکور حق به دست بود و حکم پادشاهی را حجت قرار داده به ایشان مباحثه نمود؛ اما ایشان دست از استبداد و جوری که در نهاد داشتند برنداشته، در پایان کار مخاصمت و عداوت در بین هر سه تن پایه دار و استوار و برقرار مانده، هزارگان ناچار شدند فرار اختیار کرده و از جانب داری حاجی غلام حسین خان زیاده تر هزارگان مورد ذلت و عسرت گردیده، از خوف جور و ستم حاکم و دفتری مذکور، از دولت اسلام مأیوس و به خدمت اختیار کردن دولت روس مأنوس شده، اکثر در مشهد مقدس و ایسر در ماوراءالنهر رفته، به کسب تحصیل معاش مشغول و مواظب شدند و دیگر روی مراجعت به سوی افغانستان ننهادند تا که در عهد امیر امان الله خان غازی، از حسن تمدن و اجتماع و اتفاق و اتحاد اسلام خواهانه او جوق جوق و دسته دسته از ماوراءالنهر و خراسان و شالکوت و غیره مواضع، رهسپار مراجعت جانب افغانستان آمدند که إن شاء الله سوانح نگار عهد سلطنت قویم الشکیمت او از حسن نیت و صیت عدالتش نگار خواهد داد.

وقایع ماه رجب سنه هزار و سه صد و بیست و نه هجری

در خلال احوال مذکور، عبدالله خان، خانه سامان که از عهد صباوت حضرت والا عهده خدمت و چاکری بر ذمت صداقت داشت و در حین توقف حضرت والا در ییلاق گاه جلال آباد، به سرپرستی تعمیر پلهای جدید التاسیس مأمور شده بود و در وقت حرکت رایات عالیات با اردوی اول رهگرا و مرحله پیمای کابل آمده و از منزل بهاولی با حضرت والا باز گردیده، مجبورانه مأمور اتمام کار پلها شده بود، کار را به انجام رسانیده و از حرارت هوا، زحمت و مشقت کشیده، بعد به اجازت حضرت والا در کابل آمده، پس از چندی نظر به قدمت خدمت و اخلاص و صداقت خود، مأمور فروش بوت و موزه و کشمیره و غیره اشیای ساخت کارخانه

دولتی شده و پس از اندی پنجمصد روپیه بر تنخواه او افزود گشته، اصل و اضافه آن در سالی نهصد روپیه به شمار آمد و در پایان کار و اواخر عمر، در عهد اعلیحضرت امیر امانالله خان غازی، از خدمت دولت محروم و مایوس گردیده، به حرفت دکانداری مواظب کسب معیشت گشت.

جشن ملتّی لقب سراج الملّة والدّین

و روز هفتم رجب با روز دوازدهم سرطان مطابق آمده، مراسم جشن ملتّی لقب سراج الملّة والدّین از شیلان و صرف حلویات عام و آیین بندگان و چراغان به کمال خرمی به پای رفت. و دیگر واقعه که رویداد و ثبت آن در اداره اوراق می بود و به دست آمده ثبت می شد در این ماه به روی روز نیفتاد و اگر روی داد، هم اطلاع آن را حکام ولایات به سردار نصرالله خان نایب السلطنه و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه و شهزاده امان الله خان و ایشک آقاسیان حضوری و ملکی و نظامی و خارجه داده، از قید اجاره بر تحدید واقعات، ترک به دست آوردن کتب ثبت آنها را نموده به ذکرش نپرداخت.

وقایع ماه شعبان سنّه هزار و سه صد و بیست و نه هجری

در روز جمعه نهم شعبان حضرت والا از عاداتی که در سیر و گردش و حصول تفریح داشت، رایات عالیات را جانب استالف شقه کشا فرموده و یک هفته در آنجا به عیش و عشرت به سر برده، در روز جمعه شانزدهم شعبان با کمال فرحت در شهر مراجعت نمود.

شرح تکفیر غلام رضا و محمدرضا پسر او

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، محمدرضا پسر غلام رضا نام، قوم بیات از قاطنین قریه بینی سنگ غزنین، زنی از مردم هزاره ناقلین ترکستان

خواسته و از آنجا با خود در غزنین آورده و زوجه دیگرش، که از قوم بیات بود، دست جور به او گشوده به انواع ستم آزار و اذیت نموده، او را از شوهر خود آزرده دل و رنجه خاطر ساخت، زیرا که محمدرضا شوهرش به منع او نپرداخته، نظر لطف زناشویی جانب او نینداخت و ترک اعتدال کرده، به ادای حقوق شرعیه‌اش از قبیل نفقه و سکنی و مضاجعت نپرداخت و او هر چند نزد شوهر و پدر شوهر خود نالید و زارید و از ایشان طالب دفع جور و اعتساف زوجه دیگر شوهر خود شد، ایشان گوش به داد و فریاد او نداده تا که ناچار گردیده سه جلد کتاب از کتب فقهیه فارسی چون صراط‌النجات حاجی محمدعلی یزدی و سرورالعباد او را با نخبه حاجی ابراهیم کلایسی، که در مذهب امامیه اثنا عشریه مؤلف و مرتب بودند، نزد یکی از اهل سنت و جماعت در قلعه‌ای که نزدیک قریه بینی‌سنگ بوده برده و خود را از قوم اوزبک و اهل سنت و جماعت اظهار کرده، کتابها را به او داد و او آنها را نزد امیرمحمدخان حاکم غزنین رسانیده، او نظر به آنکه حضرت ضیاء‌الملّة والدین، در سال تمرّد و طغیان هزاره به فتوای جمعی از علماء چنانچه در جلد سوم گذشت، حکم کفر بر فرقه شیعه کرده و کتب مذهبیّه ایشان را به ذریعه میرزا محمدحسین‌خان کوتوال، حال مستوفی‌الممالک و میرزا عبدالرؤف‌خان نایب او، از خانه‌های مردم قزلباشیه برآورده و هزاران نفوس را به واسطه کتاب دوچار فشار حکومت و انزجار سیاست نموده، خانمان‌ها را از مردم شیعه بر باد حادثات داد؛ و اکثر کتب خود را پنهان از خانه در شب برآورده و در قبرستانها دفن کرده و در نهر انداخته نیست و نابود ساختند، بر سر این سه کتاب هنگامه برپای کرده، مردم شیعه اطراف و نواح غزنین را در تشویش و اضطراب انداخت و بزرگان ایشان به هر وسیله و ذریعه که دانستند و توانستند او را بدانسر راضی نمودند که آنها را ابراز نداده مخفی دارد، و او در ظاهر ایشان را به ابراز ندادن کتابها مطمئن ساخته، یک جلد را ارسال حضور والا داشته، دو جلد را نزد نایب‌السلطنه فرستاد و آن دوتن پدر و فرزند، از غزنین محبوس طلب کابل شده، چون چندی قبل سید عبدالوهاب نامی که معلم پسران مسجدی‌خان بیات و به واسطه کتابی که از خانه او به دست آمده رجم و سنگسار شده بود، میرزا غلام‌محمدخان منشی خارجه رجوع امضای تکفیر هر دو تن را در روز هجدهم

شعبان، به محل اجلاس امور متفرقه و جد و جهد نموده به امضای اهالی اجلاس حضرت والا ایشان را در زندان هرات حبس دائمی فرمود، و از کابل گسیل آنجا شده به مساعی منشی مذکور، از منزل قلعه قاضی مراجعت داده و به دار کشیده هلاک شدند.

وقایع ماه رمضان سنه هزار و سه صد و بیست و نه

هجری

در این ماه عبدالرحیم خان جنرال، از قرقه جلیله محمدزایی، از فوت برگد عبدالاحدخان که از پیش گذشت، مأمور اقامت هرات شده و از کابل رهنورد آنجا گردیده، در روز بیست و پنجم ماه رمضان وارد باد آسیاب هزاره بهسود شده و از ورود خود در آنجا به حضور آگهی داده، بعد منزل به منزل طی مسافت کرده وارد هرات شد و پس از چندی ایشک آقاسی محمدسرورخان، حکمران هرات، که به جز خود کسی از سران و سرکردگان فعال لشکری را رضا نمی داد که در هرات مواظب خدمت دولت باشد و به جز آنان که طریق اطاعت و چاکری او را سپرده روز چاپلوسی نزد او به سر می برد، دیگری را نمی گذاشت که اقدام در ادای وظایف متحتمه زشت خود نماید، با او سر عناد و عدالت برداشت و با هم طریق خصومت در نوردیده، فوج نظام را بر او بشورانید و شنورشی برانگیخته او را متهم و بد نام ساخت، و چنانچه بیاید او طلب کابل شده، محمد نعیم خان نایب سالار مأمور هرات گشت و با او نیز سالک مسلک خلاف گردیده، دستش را از انتظام سپاه بازداشت تا که محمد سلیمان خان، پسر سردار محمد آصف خان پسر سردار یحیی خان مرحوم به حکومت و محمد هاشم خان سراوس به نایب سالاری فوج نظام هرات مأمور شده، ایشک آقاسی محمدسرورخان و محمد نعیم خان از راه طلب، در کابل آمدند که ان شاء الله هر یک در موضع و مقام خود ارقام خواهد گشت.

وقایع ماه شوال سال هزار و سه صد و بیست نه هجری

در روز دوشنبه غره شوال، مراسم عید سعید فطر به کمال اجلال از ادای نماز و شلیک توپ تبریک و صرف شیلان و حلویات به پای رفته، در روز دوازدهم این ماه حضرت والا با خدم و حشم نهضت فرما و رونق افزای جبل السراج شده، دوازده روز در آنجا درنگ فرموده، در ایام توقف تحقیق و تفتیش سرقت و خیانت محمدحسن خان، برادر محمدحسین خان مستوفی الممالک را که از رتبه رذالت و پستی به درجه منصب برگد نظامی و استعداد جاه و هستی رسیده، و از عدم نجابت ذاتی اسباب و اشیای دولتی حتی حلویاتی را که حضرت والا برای کار آمد روزی فرستاده و آن نانجیب را به منصب مذکور ترفیع و به سرپرستی قلعه السراج، که جدید احداث و آباد شده مأمور نموده ترقی داده بود، به تقدیم رسانیده، او را از سرقت و خیانتش که محقق گشت عزل و کوچه گشت، رذالت کرده، در روز پنجشنبه بیست و پنجم مراجعت کرده رونق افزای کابل شده، پس از وصول به مرکز سلطنت و نزول در عمارت امارت، به عیش و عشرت و حصول تن آسانی و راحت گرائید.

و هم در خلال احوال مذکور، سردار عبدالوهاب خان امین المکاتیب، از فوت سردار عبدالله خان مأمور حکومت ترکستان شده، در روز جمعه بیست و هشتم شوال، از حضور والا رخصت حرکت حاصل کرده از کابل رهگرا و مرحله پیمای مزارشریف گشت و ملابابا مراد قاضی آنجا که نماز جنازه سردار عبدالله خان را از مباشر شدن او در امور خلاف شریعت جایز نشمرده حاضر ادای آن نشده بود، طلب کابل شد.

وقایع ماه ذی قعدة سنه هزار و سه صد و بیست و نه

هجری

رواج یافتن فنّ عکاسی در کابل

در خلال واقعات مسطوره، بر علاوه شغل حضرت والا در لهو و لعب و سیر و شکار و ترک کار، که از پیش اشارت رفت، در ابتدای سال ۱۳۲۷ هجری اساس صنعت عکس گیری نهاده و چند حجره از حجره های فوقانیّه حجرات خدمه نشین ضلع شمالی اندرون ارگ شاهی را، که پس از ارتحال حضرت ضیاء المله والذین مرحوم، به امر حضرت والا حجره های زیرین مذکوره ساخته و پرداخته آمده بود، مخصوص ذات شاهانه و نهادن اسباب و آلات و ادوات عکاسی قرار داده، و میر حسام الدین رسام، از سادات ترگن غزنین را با میر عبدالرؤف وسید جواد برادرانش، که در فن نقاشی و صورت کشی فرید عصر خود بودند، و امان بیگ شغنائی و محمدایوب خان، نواده محمد امیر بیگ ایلخانی هزاره، هردو تن از غلام بچه گان حضوری به کار شستن و آراستن عکس و گرفتن تمثال مأمور فرموده، یک حجره را مخصوص خویشتن معین نمود و ترک همه امور و مهام نزدیک و دور نموده، مواظب و مشغول عکس گرفتن شده بود، هزاران روپیه را اسباب والات و اشیای کار آمد عکاسی از قبیل کمره و آینه و تیش و قطعه بزرگ و کوچک کاغذین و تیش و قرابه و غیره و غیره از هندوستان خواسته، چون صنعت عکاسی را تکمیل داد، به عزم انتشار آثار خیر، امر به گرفتن عکس شهزاده گان و سرداران و اعیان بار و بزرگان اهل کار مشاهر و تنخواه خوار کرده، عواید آن برای صرف یتیم خانه معین و مقرر فرمود؛ و بهای تمثال هر یکی از ایشان را به افزونی شش یک بر مخارج آن تعیین کرده، یعنی ده را دوازده قرار داد، و از این ممر هفتاد هزار روپیه از بهای عکس و تمثال کسانی که استدعای عکس گرفتن خود کرده بودند در شمار آمد؛ و از جمله محمد اکبر خان محمدزایی، حاکم هزاره بهسود و جاغوری و مالستان، که پس فوت میر محمد حسین خان از سادات

قزلباش، به حکومت مأمور شده و مبالغ هنگفتی به مصادرت و رشوت حاصل کرده، دارای مکنت و ثروت شده بود، از شغل حضرت والا در عکاسی آگاه گردیده یک هزار روپیه به اسم محمد کریم خان پیشخدمت‌باشی ارسال حضور نموده، استدعای تمثال مهر مثال حضرت والا کرد، و حضرت والا این مبلغ او را تسلیم محمدرولی خان سر جماعه غلام‌بچه‌گان خاص و خزانه دار عین‌المال فرموده، به محمداکبرخان در روز چهارشنبه پنجم ذیقعدہ رقم نمود که: «وجه شما امانت نهاده شده اگر همه آن را برای اشتراک عکس فرستاده‌اید، از اجر و ثواب یتیم‌خانه به شما چیزی نمی‌رسد، زیرا چنین نیست که عکسی را که یک روپیه صرف آن شده باشد و اجر نود و نه روپیه حاصل و عاید شما گردد، بلکه هر عکس واحدی که ده شاهی صرف آن شده باشد، یک روپیه معین گردیده است که فروخته بهای آن صرف و خرج یتیم‌خانه شود و در این صورت اجر آن عاید حال ذات شاهانه ما خواهد بود، نه برای شما و اکنون چنین تجویز فرموده قرار دادیم که یک قاب عکس دوازده در پانزده انچ در عرض و طول که بهای آن با قاب و آبگینه چهل و چهار روپیه کابلی به‌شمار می‌آید و از جمله چهل روپیه مصارف و چهار روپیه مزد کار کردن آنست، برای شما فرستاده، بقیه وجه شما که نهصد و پنجاه و شش باشد امانت است، اگر میل شرکت در اجر و ثواب یتیم‌خانه داشته باشید، معروض دارید، تا از مشاهده تمثال والا محظوظ و از شرکت در مصارف ایتم مثوب آید و الا وجه شما پس فرستاده شود.» و او اگر چه این مبلغ در حقیقت و نفس الامر از فقرای هزاره بود، قبول شرکت در تحصیل ثواب نمود.

ابراز فسق قاضی چخانسور

و مقارن این حال از عریضه شیردل‌خان، حاکم چخانسور، که قبل از رفتن خود در مکه معظمه چنانچه گذشت معروض داشته و هفت فقره از اقدام ملا عبدالباقی قاضی آنجا در امور خلاف شرع نگاشته و از جمله رقم کرده بود که جناب قاضی مذکور، از راه عمل و دخل وجوه صکوکات و نکاحانه و ترکه موارث اموات، در قلعه فتح شده مسماة خیال بی‌بی را که شوهرش از هفت سال فرار است و در خانه خلیفه فقیر محمد نامی روز به سر می‌برد، به جور و اکراه نزد خود خواسته

نگاهداشت و با او مخالطت و مباشرت مفاصقت کرده تا که حمل برداشت و آن زن نزد حاکم شده، به زبان استغاثت اظهار حامله شدن خود را از قاضی کرده دادخواست و حاکم به واسطهٔ قابله، بر حمل او علم حاصل کرده، مجله‌ای به مواهیر مفتی و اهالی محکمهٔ شرعیّه از اظهار زن و حمل او به دست آورده با عریضهٔ خود ارسال داشته بود، در روز دوشنبه دهم ذیقعه فرمان عزل قاضی اصدار یافت و بجز معزول شدن مورد دیگر زجر و توبیخ نیامده، از این‌گونه قضات بسی چون قاضی عبدالرحمن‌خان که در پایان کار از تغییر ملأً بابامراد مأمور قضاوت مزارشریف شد و مثل ملأً عبدالباقی در وقت قضاوت خود در چخان‌سور، مباشر فعل فسق شده معزول گشت و هم قاضی میر عمادالدین که شرح حالش از پیش گذشت و قاضی شاه ملوک که در قطغن مرتکب چنین امر شده در پایان کار مأمور افتا در محکمهٔ شرعیّه کابل شده و قاضی عبدالشکور خان که زوجهٔ پسر رستم نام هزاره را از شوهرش به جور گرفته متصرّف شد و از خوف بازپرس شهزاده امان‌الله‌خان که سخن به دربار او رسید، پس از دیری که آن زن را در خانه خود داشت تسلیم شوهرش کرد، بسی به‌روی روز آمده و قضاوت کرده که شرح حال هر یک جابه‌جا ثبت این کتاب شده است.

و از آن سوی سردار عبدالوهاب‌خان، که در روز بیست‌وششم شوال راه حکومت ترکستان چنانچه گذشت برگرفته بود، در روز یکشنبه شانزدهم ذیقعه وارد آبیگ شده و از آنجا رهنورد منزل مقصود گردیده، در روز بیست‌وچهارم ذیقعه از منزل گورمار برخاسته و مردم کشوری و لشکری در موضع تکیهٔ حبش مراسم پذیره و احترام مقدم او را به پای برده، به کمال اجلال داخل مزارشریف، در عمارت حکومتی فرو گشت و به کار حکومت و نظم و نسق سپاه و رعیت پرداخته، همه را از حسن سلوک بنواخت و بدواًً روش عادلانه اختیار کرده اهالی ترکستان را به خود مایل و راغب ساخت. و در ماه ذیحجه بدون از مراسم عید سعید اضحی که به پای رفت، امری که حضرت والا به‌عمل اجرا آورده و قابل ذکر تاریخ باشد، به دست نیامد که ثبت می‌شد.

وقایع ماه محرم و صفر سنه هزار و سه صد و سی هجری نبوی

در ماه محرم بدون از روضه خوانی اهالی قزلباشیه و هزاره نجفیه و نذر دادن ایشان و سیر و سیاحت حضرت والا در نواح و توابع جلال آباد و لمقان، دیگر امری اگر چه روی داد، به دست نیفتاد که نگار داده می شد.

تمرد و طغیان قوم منگل

اما از دیگر سوی سردار محمد اکبر خان بارکزایی، برادر ایشک آقاسی محمد سرورخان، حکمران هرات که از رتبه اسم ایشک آقاسی به درجه سرداری رسیده، از تغییر حاکم خوست و دوست محمدخان ایشک آقاسی، مأمور حکومت سمت جنوبی شده و دوست محمدخان به لقب ناظم ترفیع یافته به ریاست دارالعدالت مأمور آمده بود، به فرمان حضرت والا که وجهه همت به تعمیر عمارات عالیه و ساختن و پرداختن طرق و شوارع محال و اودیه و جبال تمامت مملکت مصروف داشت، به عزم ساختن سرک که از کابل تا لهوگرد ساخته شده بود، روسای قبایل سمت جنوبی را احضار فرموده با ایشان اظهار ساختن سرک از لهوگرد تا خوست و توابع آن و از آنجا تا ارگون و نواح آن کرده، ایشان را تکلیف نمود که از خوست جانب خط و نقاط سرحد سرک ساخته، با محافظ خانه های سرحدیه متصل و پرداخته کنند که عبور و مرور قوافل و مال التجاره و مسافرین و متردین از خس و خاشاک و سنگ و خاک پاک بوده، معابر و مسالک غیر معروف مسدود باشد که منحرف از محافظ خانه ها، کسی از خارج در داخل و از داخل در خارج مال التجاره را به قاچاق حمل و نقل نداده زیان به دولت نرسانند، و هم مجرمین سیاست از راه فرار در خارج مملکت رفته قرار نگیرند و این را با ایشان گفته قرار داد که به مثابه دیگر طرق که به یاری و مددکاری رعیت ساخته شده، پس از برخاستن برف شروع در تسطیح راه نمایند و شوارع را مانند سرک های انگلیس

که در کوهستان مستعمره و حصه خود ساخته و پرداخته‌اند بسازند، و از جمله مردم قوم منگل که سالها از کار سرک ساختن دولت انگلیس در روزی یک الی دو و ده روپیه گرفته بودند، مفت و رایگان کار کردن و راه ساختن در طبیعت ایشان ناگوار و دشوار افتاده، بلکه ساختن سرک را در بطن جبال متوطنه قبایل سرحدیه حمل به اشاره و ایمای دولت انگلیس کرده، تصور نمودند که ذات شاهانه از آن دولت مبلغ هنگفتی برای صرف این کار گرفته و به ایشان نداده، رایگان و به اجبار ایشان را به سرک ساختن امر می‌کند، از گفتار سردار محمداکبر خان در ماه صفر سرباز زده، قبل از شروع در کار، که هنوز برف برنخاسته بود، تکالیف حکومتی را جواب دادند و او از راه بی تدبیری، طریق خشونت و بی‌صبری برگرفته، به مضمون این بیت:

به غیر از بگیر و ببند و بیار حکومت ندارد دگر هیچ کار

دست جور و ستم به ایشان بگشود و رفته رفته سخن منجر به پیکار توپ و تفنگ و استعمال تیغ و سنان و فشنگ چنانچه بیاید گشت، و از ماه صفر تا ماه ربیع‌الآخر کار به مذاکره و مظلومه و مناقشه به پای رفته تا که آتش قتال و جدال افروخته آمد.

وقایع ماه ربیع‌الاول و ربیع‌الآخر سنه هزار و سه صد و سی

در خلال احوالی که به شرح رفت، محمودبیگ طرزی مدیر جریده سراج‌الاکبار، که جدید به ذریعه او به روی کار انتشار آمده بود، جلد اول و دوم این کتاب را که از استکتاب چنانچه گذشت برآمده، حضرت [والا] آن را در سفر خیریت اثر اطراف مملکت از کابل در قندهار طلبید و به ذریعه سوار چاپار در هرات به حضور رسیده و در لیالی سفر مذکور، سراپا ملاحظه فرموده با خامه خاص محو و اثباتی در واقعات مندرجه آن نموده و تمامت سلاطین ذکر شده در آن، هدایت و ارشاد به نوشتن اعلیحضرت در اول نام‌شان کرده و در ماه رمضان گذشته، پس از

مطالعه حضور چنانچه رقم گشت، به محمودبیگ سپرده او را به اتفاق نگارنده امر به تصحیح عبارات و تنقیح کلمات و واقعات کرده و نگارنده به او محوّل داشته بود، حک و اصلاح مندرجات آن را کرده در این هنگام از به انجام رسانیدن در جلال آباد به عرض حضور رسانید و حضرت والا اصلاحات او را آلوده به غرض دانسته، از قلعة السراج لمقان که از جلال آباد در آنجا تشریف فرما و رونق افزای تفریح شده بود: به ذریعه تیلفون امر فرستادن محرّر از کابل به حضور و افراسرور نمود و شهزاده حیات الله خان اسپ سواری و یابوی بارگیر بر وفق امر والا عنایت فرموده، در روز بیست و ششم ربیع الاول رهسپار جلال آبادش نمود و عصر روز بیست و نهم در باغ نمله، که حضرت والا با سردار نصرالله خان نایب السلطنه و خدمه خاص از راه تفرج تشریف آورده بود، نگارنده به شرف قدم بوس نایل گردیده و ذات شاهانه قرب غروب آفتاب به سواری موتر باخدمه خاص، نهضت فرمای مراجعت در جلال آباد شده، نگارنده به ساعت دوازده از روز سلخ ربیع الاول وارد جلال آباد گردیده، به امر محمدولی خان سرجماعه غلام بچه گان خاص، در حجره میرحسام رسام فرود شد و در شب غره ربیع الآخر، نیک محمد خان ایشک آقاسی حضوری به امر والا طعام و قند و چای و شمع به قدر سه نفر دو هفته، از کارخانه طبّاحی برای او معین و مقرر فرمود و چون خبر بغاوت و شرارت قوم منگل در افواه سمر و مشتهر آمده و هنوز نایره قتال افروخته نیامده بود. یک ماه در جلال آباد به سر برده امری در باب کتاب مذکور صادر نگشت و در روز دوم ماه ربیع الآخر، سال سیچقان ثیل مجدّد شده، آفتاب از برج حوت به حمل نقل و تحویل کرد.

و در این ماه عده ای از دزدان تبعه این دولت، مال و منال تبعه دولت ایران را از سیستان به سرقت برداشته، خدا دادخان بلوچ با چهارصد سوار و یکصد جمازه دار، بر قریه دیه کدیله، واقع چخان سور از خاک این دولت تاخته، یکصد خانوار را غارت کرد و زوجه محمدخان کدیله ای [را] به اسارت برد و نیز قافله ای از تجار را که جانب خاک این دولت رهسپار بود، بچاپید و برگد غلام احمدخان جدو جهدی کرده نتوانست اموال منهوبه را به دست آورده مظفر آید و متجاسرین بلوچیه را کیفر داده انتقام کشد.

وقایع ماه جمادی‌الاولی و اخرای سنه هزار و سیصد و سی هجری

در خلال احوالی که رقم شد، برگد غلام‌احمدخان و حاجی شیردل‌خان، که از مقابله و مقاتله با بلوچان تبعه ایران عاجز و ناتوان آمدند، صد تن پیاده نظام با یک عراده توپ از راه استحکام و انسداد حمله بلوچان مأمور اقامت دشت خوابگاه کرده ماجرا در روز دوم جمادی‌الاولی معروض داشتند.

به شدت انجامیدن بغاوت قوم منگل

و در خلال این حال تَمَرَد و طغیان قوم منگل به حد کمال و اشتعال نایره قتال انجامیده، محمداکبرخان سردار درجه اول و حاکم خوست که از عدم تدبیر و وجود سوء سلوک او، قوم منگل بغاوت ورزیده به قتل و غارت ضعفای رعیت که با ایشان در شرارت و وحشیت همدست و همدستان نشدند گرائیدند، معروض داشته، حضرت والا ایشک‌آقاسی دوست‌محمدخان را، که مدتی در ارگون و خوست و توابع و نواح آنها، روز حکومت و حسن سلوک چنانچه گذشت با قبایل سرحدیه به سر برده، و این وقت به ناظمی دارالعدالت قیام و اقدام داشت و در کنار دوکوهه بارگاه افراخته، به داد دهی ضعفای رعیت جلال‌آباد و توابع آن، روز خدمت می‌گذاشت با ملاً محمدخان عرض‌بیگی و افغانی‌نویس عهد ضیاء‌الملّه والدین مرحوم، که از ابتدای ملازمت خود تا این وقت طریق خدمت به صداقت سپرده، در بین قبایل سرحد شرقی و جنوبی رتبه و مقام و احترامی داشت، از جلال‌آباد به ایوار و شبگیر مأمور خوست و علاقه منگل فرموده، امر نصیحت و اندرز و موعظت قوم منگل کرد که ایشان را هدایت و ارشاد نمایند که به خون ریختن و ضایع و تلف شدن واسر عیال و اطفال خود مایل نشده ترک بغاوت کنند ربه اطاعت به ربه انقیاد نهاده، باعث دمار روزگار خویش نشوند. و هم کپتان

عبدالقادرخان احمدزایی را مأمور کرد که به ممانعت و مجاهدت و موعظت او قوم احمدزایی، که در شرارت معروفند، معاون و معاضد قوم منگل نشوند و ایشان را مستظهر و پشتیبان نگردیده نیرومند نسازند و به اغوای جهانادخان احمدزایی، که بارها رهنورد طریق گمراهی شده و دولت عفوش نموده، شریک و انباز قتال و جدال نیایند، و هر سه تن از جلال آباد به شتاب سحاب و سرعت باد، طی فراز و وهاد کرده پانهاد آنجا شدند و مردم منگل که آتش فتنه را مشتعل ساخته بودند، قبل از وصل اینان محافظ خانه واقع بندر زنبر را آتش زده و سوخته، حرسه آن را از مال و متاع و سلاح تهی دست ساختند و هم خانه قاضی را غارت نموده بتاختند.

و در خلال این حال آوازه آشوب و شورش منگل بلند گردیده، حضرت والا، نواب علیا حضرت سراج الخواتین را در اوایل جمادی الاولی با پاره‌ای از اردوی معلی، از جلال آباد جانب کابل حرکت داده، محرر اوراق با این اردو در کابل آمد و حضرت والا با بقیه اردو [و] شهزادگان و سردار نصرالله خان از قفای اردوی علیا حضرت وارد دارالسلطنه شده، میرزا عبدالاحمدخان، نایب دیوان استیفاء را که از تاجکیه غزنین بود، مأمور آنجا و گرد آوردن لشکر کشور اقوام تاجیک و هزاره و افغان تبعه غزنین و علوفه درخوست رسانیدن نمود و میرزا محمدحسین خان مستوفی را امر به احضار لشکر ایل کوهدامن و کوهستان کابل، که خود را از قوم و مردم آنجا می گفت و هم از طرف دولت ریاست قومی آن مردم را داشت نمود.

و در خلال این حال دوست محمدخان ناظم و ملا محمدخان و کپتان عبدالقادر خان در بین مردم منگل رسیده و از جمله ملا محمدخان سر به کف دست گرفته دلیرانه در بین اشرار درآمد و فرمان موعظت توأمان حضرت والا را گشوده و قرائت نموده، زبان هدایت ترجمان به گفتار آورده، لختی ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر کرد و منگلیان، که با جهالت و ضلالت و وحشیت توأمان بودند، فرمان پادشاه و اندرز و موعظت او را واقعی ننهاد و ایذا و آزارش نموده خواستند که فرمان را به دست آورده پاره کنند و ملا محمدخان به نوعی [که] دانست و توانست، فرمان [را] مخفی و محفوظ داشته، چون زبان از نصیحت باز نداشت اسیر گردیده، منگلیان او را پس از حبس در معرض قتل کشیدند. و او چون شخص جرّار و با علما و فضلا و رؤسای عموم قبایل آشنا و روشناس بود، از قتل نجات

یافت، سخت محبوس گشت و به مساعی بعضی از آشنایان خود از حبس رها گردیده راه خوست برگرفت و با تن و سر و پای برهنه وارد خوست گشت. و از قفای او اشرار منگل قرب پنج هزار مرد مسلح، به سرکردگی ملک اصیل خان روی محاربت به سوی موضع متون، واقع فاصله یک کروه از اقامتگاه فوج نظام خوست نهادند.

مقابله هواخواهان دولت با اشرار منگل

و قبل از حمله منگلیان بر موضع متون، پنجصد مرد نبرد از قوم سلیمان خیل متوطنه زرمّت و پنجصد نفر از دلیران قوم خروتی سکنه گومل، که سردار محمداکبرخان حاکم خوست از ایشان کمک خواسته بود، به سالاری مهتر یعقوب و احمدشاه خان و ملک پایندی و خواجه محمدخان سلیمان خیل و آقاجان و سیف الدین خان خروتی و شیرمحمدخان علاقه دار و شاه دوله خان سرتیپ وارد خوست شدند. و دو روز پس از وصول اینان، اشرار منگل که عزم تاختن بر موضع متون جزم کرده بودند، حمله ور گردیده هنگام عصر به محاربت اقدام نمودند و حاجی عبدالعزیز خان نایب تحصیلدار بولک لک رویه گی را در تنگنای محاصره انداخته، قلاع متون را در ایام عشره ثانیه جمادی الاولی متصرف شدند و سردار محمداکبرخان با اعداد لشکر نظام و جمعیت کشور، از ایلات و احشام و سلیمان خیلان و خروتیان به معاونت متونیان و مدافعت باغیان برخاسته و کاری از پیش بردن نتوانسته خائبانه بازگشتند و لشکر تحت رایت خود را از نظامی و ملکی مأمور حراست خود و بازار خوست نمود، و از عصر تا طلوع آفتاب آتش حرب در متون در التهاب مانده، پنج نفر از مردم متون و خروتی به قتل رسیده، از مردم منگل جریح و قتیلی دیده نشد. و پس از طلوع آفتاب، عبدالرؤف خان جبار خیل با چند تن و ملا غلام محمد و طلبه تعلیم او و هشتاد تن از دلیران سلیمان خیل که به حراست بازار خوست قیام داشتند، با شیرمحمدخان علاقه دار طریق معاونت متونیان و مدافعت منگلیان برگرفته، شریک جنگ و انباز ترک تاز گردیدند. و هم چنین مردم گریز و تنی، از توابع خوست، به سرکردگی زکیم شاه وزیری علاقه دار خود، دمساز و انباز هواخواهان دولت شدند. و مقارن این حال گل احمدخان کرنیل

با صد نفر پیاده نظام و یک عراده توپ راه معاونت لشکر خروتی و سلیمان خیل و متونی و گربزی و تنی برگرفت و قرب صد گلوله توپ بر قلعه حاجی عبدالعزیز که منگلیان آنرا متصرف شده و می‌جنگیدند انداخته، دیوار قلعه را از صدمه تیر توپ پست و با خاک یکسان کرد. و در این روز پنج نفر از سپاه نظام و اعداد لشکر کشته گشته، از گروه بغاۀ چون عاده در عین گیرودار پیکار، مقتول و مجروح خود را از معرکه کارزار بر می‌دارند و مطروح نمی‌گذارند، بلکه با تبر قطعه قطعه نموده، از حرب‌گاه بیرون می‌کشند، به مشاهدت نیفتاد که چند تن، تن به مرگ داد. به هر حال اشتعال نائرة قتال تا عصر بر حال مانده، در پایان کار منگلیان تاب نیاورده مغلوب و منهزم شدند و دلیران لشکری و کشوری دیهات متون را که پس از دخول اشرار با ایشان معاون و مددگار شده بودند غارت کردند، و قرب چهل نفر از اشرار منگل را به قتل رسانیده، به امتناع سردار محمداکبرخان دست از قتل منهزمین و پا از تعاقب ایشان بازکشیدند. و از این جنگ به بعد تا هفت روز، منگلیان به دفن کشتگان و فراهم آوردن دلیران خود، طریق تردد سپرده و قرب ده هزار تن از قوم منگل و احمدزایی و غیره، به سرکردگی ملک ابریشم خان جانی‌خیل، بر موضع بهاک تاخته مردم آنجا و موضع صبری را درتاب و تب اضطراب قتل و غارت انداختند و همه را به اجبار در بغاوت و شقاوت با خود یار و مددگار ساخته و به استحکام مواضع مستعد پرداخته، به عزم رزم مستحکم و استوار نشستند.

جنگ موضع بهاک و مغلوب شدن اشرار

و از این دستبرد اشرار، عبدالرؤف‌خان جبارخیل، که به امر سردار محمداکبرخان طریق حصول معلومات و نظریات از حالات بغاۀ برگرفته بود، در ماه جمادی‌الآخری به عساکر پادشاهی آگاهی داده و سه صد تن از سپاهیان خون‌آشام نظام، با سه ضرب توپ عدوکوب و ببرک‌خان جدرانی و هزار و دوصد تن از دلیران پرخاش‌خر قوم سلیمان‌خیل و خروتی، در وقت طلوع فجر، از خوست جانب بهاک [ظ: سَهاک] واقع شش کروهی فروکش‌گاه خود، روی جنبش نهادند و از گرد راه رسیده با اشرار بازار کارزار گرم ساخته، آلات گیرودار به کار

انداختند و تا نصف روز جنگ برپا و استوار مانده، در پایان کار، اشرار مغلوب گردیده رو به هزیمت و فرار آوردند و دو نفر از لشکر پادشاهی رهسپر هلاکت شده، چهل تن از بغا به خاک افتاده جان به قابض ارواح سپردند و پنج نفر گرفتار دست سپاهیان شیر شکار آمده، بقیه السیف از در فرار، در توی درخت زار کوه پناهیده دست از کار کشیدند.

و از این سوی در خلال این هیاهوی، میرزا محمدحسین خان مستوفی، هزار نفر از ایلجاری مردم کوهستانی را لباس رسمی نظامی از جین دبل خاکی از خود داده، به کمال انتظام، جلو از فوج پادشاهی گسیل خوست کرده، در رباط سراجیه واقع بالادیه جای گزیدند. و از آن سوی میرزا عبدالاحمدخان، هزار نفر از مردم تاجیک و هزاره غزنین را رهنورد خوست ساخته، چهارصد خروار جو و گندم، مردم هزاره و تاجیک و اندر به نام معاونت دولت بر عهده گرفتند که در خوست برسانند و لشکر غزنین نیز به سر وقت دوست محمدخان ناظم و جانبازخان کرنیل که محصور اشرار بودند رسیدند. و مقارن این حال، افواج پادشاهی عزم استیصال و تباهی منهزمین و پناه به کوه و جنگل گزین اشرار منگل، جزم کرده خواستند که از راه دره زنبور عبور نموده، قطع ریشه خلاف کنند و تیغ دمار از غلاف برآورده، روز اهل خلاف را شب تار سازند و منگلیان با وحشت و جهالت که در نهاد دارند و همواره راه خدیعت و مکیدت مضلانه می سپارند، طریق معذرت برگرفته، ملانمایان خود را از راه حیلت نزد قائدین سپاه فرستاده به زبان ضراعت پیام دادند که از در اطاعت پیش آمده، رشته انقیاد به گردن نهند به شرط آنکه هفت هشت روز ایشان را مهلت دهند و ترک تعاقب ایشان کرده، دست از تحارب باز دارند و ایشان را به حال خود گذارند تا بزرگان و سرکردگان شان انجمن گردیده در لشکرگاه آیند و امر و نهی پادشاهی را قبول نمایند.

و روسای لشکر دولت از این پیام اشرار ترک تعاقب و اندمار ایشان نموده، بر گفتار خدیعت آثار ایشان اعتماد و اعتبار کردند و اشرار خود را از تعاقب و حمله و یورش سپاه دولت مطمئن ساخته و ایشان را فریب داده، از دیگر راه با جهان دادخان ضلالت بنیان و اعداد کج نهاد قوم احمدزایی، روی به سوی دوست محمد خان ناظم و جانباز خان کرنیل و لشکر مردم کوهستان کابل، که در

رباط سراجیه چنانچه گذشت محصورانه فروکش کرده بودند، نهادند و در نزدیک رباط رسیده از راه حیل و مکیدت کس نزد دوست محمدخان ناظم فرستاده پیام دادند که ایشان از در اطاعت پیش آمده و لیکن نظر به کردار ناهنجار خود از کرنیل جانبازخان و اعداد سپاه نظام، که از حمله و یورش ایشان محصور و دچار زحمت و ذلت گردیده در تنگنای محاصره روز مشقت و عسرت به سر برده‌اند، خایف‌اند که مبادا ایشان را از دم تیغ انتقام بگذرانند و اگر ایشان از رباط برآمده راه خوست بگیرند، البته از قفای ایشان هم‌چنین که حاضر آمده‌اند، از راه اطاعت وارد آنجا شده، پذیرای انقیاد آیند. و دوست محمدخان و همراهان، او را مسلمان و سخنان ایشان را راست پنداشته، چون بغایت سختی و زحمت در محاصره کشیده و عرصه بیست‌وپنج روز [در] مشقت بلانهایت بودند، با جانبازخان و اعداد محصوره سپاه نظام از رباط بیرون شده راه گردیز برگرفتند.

وقایع ماه رجب و شعبان سنه هزار و سه صد و سی هجری

در اوایل ماه رجب از رباط خارج شده چون قدری دور شدند، جهان‌دادخان با همراهان و گمراهان خود، بر ایشان تاخته چهارصد نفر از اعداد لشکری و کشوری مردم کوهستان و هزاره و تاجیک غزنین را به خاک هلاک انداختند و از مردم کوهستان زیاده‌تر به قتل رسیده، سلیح و سلیب ایشان تمام به غارت رفت و بقیة السیف با حالت تباه وارد خوست گردیده محصور شدند. و چندی به سختی روز انحصار به سر برده تا که محمدنادر خان جنرال با داودشاه خان و سید یاقوت‌شاه خان و عبدالرشید خان، هر سه تن کرنیلان، با سپاه گران و توپخانه آتشفشان چنانچه بیاید، از کابل به راه افتاده در کوتل تیره غنیم را از پیش برداشته پس از قتل و جرح، کار را به مصالحت خاتمه دادند.

و از دیگر سوی در خلال این حال، از عریضه برگد غلام احمدخان مقیم و حاجی شیردلخان چخانسور، که در باب نهب و غارت خدادخان بلوچ در روز دوم جمادی الاولی چنانچه گذشت معروض داشته نگاشته بودند، سردار نصرالله خان نایب السّلطنه را ارقام رفت که: «امور سرحدیه چخانسور را منتظم و مستحکم فرموده، دست تاخت و تاز بلوچیه تبعه دولت ایران را از غارت و تاراج تبعه این دولت بازدارد» و کاروایی های او که در انسداد حمله و غارت ایرانیان از قوه به فعل آورده به مکاتبه و مفاوضه قطع و فصل کرد، کتب ثبت نگارشات و اجراءات مهماتش به دست نیامد که ثبت و ضبط می شد.

و هم مقارن این حال، روز چهارشنبه هفدهم رجب با روز دوازدهم سرطان مطابق آمده، مراسم جشن ملّتی لقب سراج المله والدین، از شیلان و صرف الوان حلویات و آیین بندان و چراغان به پای رفت.

و هم در خلال احوال مسطور، کرنیل ولی احمدخان که در اسمار با فوج نظام رهسپار خدمت دولت بود، از تغییر جان محمدخان، مأمور حکومت هزاره دایزنگی و دایکندی شد. و هم شیر احمدخان بیات، حاکم مالستان، از تغییر سید علی نقی پسر شاه علی اکبر مرحوم، که جور و ستم زیاد نسبت به مردم هزاره کرده و از جمله سید حسن خان پسرش، دختر شش ساله از هزاره را به مجامعت اجباری کشته بود، به حکومت هزاره جاغوری مأمور گشت و هم به حکومت مالستان برحال مانده، هردو حکومت یکی معین گردید.

شرح حال ناقلین سیستانی

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، شوکه الملک، حاکم قاین و سیستان، کدخدا مسکین نامی را از تغییر کربلایی نامی به حراست و حفاظت بندر و معبر نهبندان مأمور و منصوب داشته و کربلایی حارس سابق آن بندر با کدخدا مسکین، که از قوم بلوچ کرکج و برادر کدخدا جهانگیر نامی از قاطنین شهر سیستان بود، طریق عداوت و عناد برداشته، با عده ای از ایل و الوس خود برخانه کدخدا مسکین تاخته، رجم و سنگسارش کرد و محمدعظیم پسر کدخدای مرحوم مظلوم، نزد حکمران قاین شده از تظلم کربلایی دادخواست و او کربلایی را با

عده‌ای که در رجم معاونت او کرده بودند، در برجند طلب کرد و کربلایی با دوازده از اعوان خود محبوس گشت. و پس از چندی به دادن رشوت از زندان برآمده، خون کدخدا مسکین به هدر رفت و محمدعظیم از بازپرس حکومت ناامید گردیده، خود به قتل کربلایی اقدام نموده از دم تیغ خون آشامش گذرانیده و حاکم قاین برآشفته، محمدعظیم و جهانگیر عم او را از شهر سیستان تبعید و اخراج چخانسور فرموده، امر کرد که با ایل و الوس خود در سرحد بلوچیه و چخانسور، از خاک ایران اقامت نماید و او با ده خانوار از قوم خود، روی به سوی ظلّ حمایت این دولت نهاده در چخانسور آمد و در قریه خوابگاه با دیگر اقوام خود که از پیش آمده و از این دولت جا و ماوی یافته بودند، ملحق و مسکن گزین شد و ماجرا از عریضه برگد غلام احمد خان و شیردل خان، حاکم به مسمع فیض مجمع حضرت والا رسیده، در روز یکشنبه بیست و هشتم رجب از مراجعت میر جعفرخان سرابندی و غلام حیدرخان و غلام حسن خان پسران او و رضاقلی خان و کدخداجان محمدخان، پسران کدخدا علی اصغر، و کدخدا علی خان برادر او که از سیستان در چخانسور نقل مکان کرده و از این دولت تنخواه و سوار کشاده و مسکن و مزرع یافته و کفران نعمت کرده، ظلم شیرمحمد حواله‌دار را که بر اهل خانه میر جعفرخان چنانچه گذشت کرده بود حجت معاودت خود قرار داده و از کابل فرار کرده، از چخانسور اهل و عیال خود را برداشته در سیستان معاودت کرده بودند، ارقام رفت که: «این گونه اشخاص همواره آمده و دروغی گفته و روز خود را گذرانیده به محض آنکه کفه میزان معاش خود را سبک دیده پس رفته‌اند، بنابر آن ایشان باید درخاک ایران بروند و اگر به راستی آمده و پناه گزیدن در ظل حمایت این دولت را از در یقین به خاطر داشته باشند. در قندهار بیایند تا نایب‌الحکومه آنجا با ایشان جا و ماوی و مزرع و جیره و تقاوی داده، رفتار آدمیانه حامیانه کند و الا پس بروند، زیرا که از این قبیل اشخاص را چون به دروغ گفتن ایشان این دولت مسبوق است، در سرحد و قرب آن مسکن و مزرع نمی دهد».

شرح ناقلین هزاره

و مقارن این حال، قرب چهارهزار نفر از مردم هزارهٔ توابع قندهار، که اراضی و عمارت ایشان را افغانان مهاجر و ناقلین متصرف گردیده و ایشان راه تمکن و تمسکن، جانب بلخ و نواح آن برگرفته و قرار اشتها پادشاهی در آنجا جا و ماوی نیافته، رهسپار فرار جانب ماوراءالنهر شدند و در بندر آلتی چناق، تابع شبرغان، هر واحدی دو رویه مجموع قرب هشت هزار رویه، از ذکور و اناث و طفل رضیع و شیخ فانی به حارس بندر و سرحددار داده، بدون مزاحمت و مخاطرت وارد کرکی، از توابع بخارا و از آنجا جانب چارجوی شدند، که در مشهد رفته جای غربت و ذلت بگزینند. و در اندرون جنگلستان واقع میان چارجوی و بخارا و اورگنج سقناق گزیدند و روزانه از راه تحصیل معاش در شهر شده، قوت لایموت حاصل کردن اختیار نمودند و دولت روس ایشان را پنجاه هزار نفر درج جریده اخبار کرده، شرحی از جور و ستم و عدم تمدن و وجود وحشیت دولت و ملت افغانستان را نگار و انتشار داده، در افواه سمر و مشهد ساخت. و حضرت والا از این نشر و توزیع اخبار، در روز بیست و هشتم مذکور ماه رجب به سردار عبدالوهاب خان حکمران ترکستان رقم فرمود که: «مردم هزاره را تسلیت و جیره و تقاوی به مثابه ناقلین افغان داده نگذارد که از راه فرار در خارج مملکت روند.» و او نیز مانند دیگر مأمورین دولت، دست به راحت و رفاهت ناقلین هزاره نکشوده، بلکه جعفرخان مالستانی سرپرست ایشان را از ضرب چوب ظلم و اعتساف پشت و پهلو سوده در بستر رنج و تعب کشید، چنانچه از ضرب چوب او بمرد و راه آخرت سپرد.

فتح منگل و اطاعت قوم احمدزایی

و مقارن این حال جنرال محمدنادر خان با هر سه تن کرنیل و افواجی که در تحت ریاست شجاعت داشت، در کوتل تیره با اشرار اقوام احمدزایی دوچار پیکار گردید و پنجاه نفر از ایشان را هدف گلولهٔ توپ و تفنگ ساخته، کوتل را از لوٲ وجود ایشان برداخت و مظفرانه وارد خوست شده، تا روز ششم شعبان محاربات عدیده متتابعهٔ نموده فتحاب گشت. و اشرار منگل و احمدزایی طالب امان و صلح

آمده، جهان‌دادخان که مباشر این فتنه بود، با عیال و اطفال و فرزندان و برادرزادگان خود گرفتار گردیده و رؤسای قوم منگل و احمدزایی قرب دویست تن، پسران خوردسال خود را به امر جنرال محمدنادرخان به کروگان داده، ربقه اطاعت به رقبه انقیاد نهادند؛ و حمل بغاوت و طغیان خود را بر جور و ستم سردار محمداکبرخان کرده او طلب کابل شده، ایشک‌آقاسی دوست محمدخان در عوض او به حکومت خوست و سمت جنوبی مأمور گشت، و محمدنادرخان به جایزه این خدمت به ترفیع منصب نایل و از رتبه جنرالی به نایب سالاری واصل گردید. و ملک اصیل خان پس از مسالمت و مصالحت و اطاعت و متابعت، از ضربت لگد اسپ که بدو اصابت نمود، راه آخرت پیمود و محمداکبرخان که در حقیقت و نفس‌الامر جور و ستمی بر قوم منگل نکرده، ایشان را چنانچه گذشت به فرمان حضرت والا تکلیف تسطیح و تعمیر راه کرده و دیات و جرایم مقتولین و تاوان اموال مسروقه و منهوبه را بر ایشان حواله و امر حصول نموده، و ایشان ترمّد و طغیان ورزیده به تحریک و تحریض جهان‌دادخان احمدزایی، راه ضلالت و گمراهی برگرفته بودند، در عوض ایشک‌آقاسی دوست محمدخان، به ریاست دارالعدالت و استماع عرض و داد رعیت و احیای حقوق و امانت بواطن مأمور گشت. و محمدنادرخان در اواخر ماه شعبان، پسران بزرگان قوم منگل را که به گروگان گرفته بود، با جهان‌دادخان و زنان و فرزندان و برادرزادگان او با خود در کابل آورده، در پایان کار جهان‌داد با دو سه تن پسر و برادرزاده خود به توپ بسته و استخوانهایش شکسته، اعضا و جوارح و اعصاب و عروقش گسسته هلاک شد. و زنان و فرزندان کوچک ایشان به اقامت کابل و تبعید مأمور گردید. و برای پسران منگلیان مشاهره و معلّم از دولت معین و مقرر آمده، در کابل و جلال‌آباد با رکاب سعادت انتساب شاهی در ذهاب و ایاب ممتاز و سرافراز آمدند که از تحصیل علم شاید مستبصر آمده و مهذب شده ترک جهالت و غوایت کنند، اما ایشان به خلاف پندار دولت به مضمون صدق مشحون:

به بدرگ اگر خون شارگ دهی نیاید ز بدرگ بجز بدرگی

چشم از احسان دولت پوشیده و در سنه ۱۳۴۳ هجری از اغوا و القای ملا عبدالله نام، تیغ ترمّد از نیام برآورده، باعث خونریزی زیادی از اعداد لشکری و

کشوری اسلام شدند و خسارت بی حدّ و عدّ به دولت و ملّت وارد آوردند که إنّ شاء الله وقایع نگار عصر میامن حصر امیر امان الله غازی، از شرارت و قتل و غارت ایشان و غیره متمرّدین سمت جنوبی که افزون از چهارده هزار تن به قتل رسید و زیان و خسارتی که به خزانه و قورخانه دولت روی داد، مفصّل ثبت و ضبط خواهد آمد.

وقایع ماه رمضان و شوال سال هزار و سه صد و سی

از شب چهارشنبه غره ماه رمضان، حضرت والا، نایب السّلطنه و سایر شهزادگان با خدمه و عملّه خاصه به عادت مستمرّه که از زمان صباوت، طریق عبادت رب العزّت می سپرد، اقدام در ادای نماز تراویح کرده و تا دهم، ختم قرآن مجید را در رکعات بیست گانه هر شب تراویح ختم نموده، هر یک از موذن و امام جماعت را از عطای خلعت و انعام پول نقد بر سر و دوش مزین کرده و دامن برآموده، به عادت دایمه مفاخر و مباهی ساخته در شب ختم، حضار را از انواع و الوان حلویات و افره متلذّ و شیرین [کام] ساخته، ده شب را به عبادت به سر برد.

و در خلال این اعمال حسنه، از عریضه حاکم چخانسور، که شرحی از مفاسقت ملّا عبدالباقی قاضی آنجا با مسماء خیال بی بی، چنانچه گذشت نگاشته، و رجوع بازپرس آن به سردار نصرالله خان نایب السّلطنه شده و او از حاکم ماجرا پرسیده و حاکم مجله شرعیّه در صدق مباشر فعل زنا شدن قاضی ارسال داشته، و قاضی آگاه گردیده، مسئله خصومت را حجّت دفع فسق خویش قرار داده، شرحی از عدالت و معاندت حاکم را نسبت به خود معروض داشت. و حاجی شیردل خان حاکم و غلام حیدرخان برادر او را خصم و معاند خود گفته، حضرت والا [را] در اشتباه انداخت. چنانچه در روز پنجشنبه دوم رمضان رجوع تحقیق صدق و کذب امر مفاسقت قاضی و عداوت حاکم را با او، به عبدالرحمن خان حاکم فراه فرموده، در پایان کار فعل قبیح قاضی به روی روز افتاده دوچار درّه تعزیر آمد.

مراجعت ناقلین تبعه دولت ایران

و در خلال این حال، سه صد و هشتاد و یک خانواری که از تبعه دولت ایران روی حصول حمایت به سوی ظل عنایت این دولت نهاده و چنانچه گذشت یک هزار و نه صد و چهار نفر از ذکور و اناث و صغیر و کبیر در شمار آمده، به فرمان حضرت والا در مواضع قلعه فتح و سیادک و جوی نو، از توابع چخانسور، مزرع و مسکن و تقاوی و جیره از دولت یافته قرین راحت و رفاهت آمده بودند، به مثابه میرجعفر خان و کدخدا علی اصغر خان، که از پیش رقم گشت، از مأمورین و کارکنان دولت جور و ستم و زجر و توییح دیده و کسی از داد و فریاد ایشان به غور و بازپرس نرسیده و ناچار گردیده، راه مراجعت جانب موطن اصلی خود درنور دیده، مرکب جا و ماوای وطن خود را برشتم و جور و ظلم افغان ترجیح دادند. و ذات شاهانه از عدم مدارا و مواسای خدمه دولت خود نسبت به آنان آگاه نگردید. و همواره کارکنان متعصب رخنه انداز حصار تمدن و اجتماع شده، این گونه تنفر و افتراق در بین ملت انداخته و می اندازند و اگر چنین نباشد هیچ انسانی از مدنی بالطبع بودن خود، از راحت و رفاهت و جمعیت و اتفاق و اتحاد روی برنرفته، رهگرای نفاق و افتراق نشده و نخواهد شد زیرا:

مرغ جایی رود که چینه بود نه به جایی رود که چی نه بود

و روز جمعه غره شوال، مراسم عید سعید فطر به عادت مستمره دایمه از ادای نماز و شلیک توپ تبریک و صرف شیلان و حلویات به پای رفته، از وقایعی که در این ماه وقوع یافته، از عرایض حکام و مأمورین دولت حالی آرای نایب السلطنه و معین السلطنه و عین الدوله و ایشک آقاسیان ملکی و نظامی و خارجه و حضوری شدند، از تحدید و تقیید تعداد صحایف این کتاب در نگارش، کتب ثبت اجراءات امور نزدیک و دور آنها را به دست نیاورده، ترک ترقیم واقعات نمود به جز تشریف فرما و رونق افزای غزنین شدن حضرت والا دیگر قصه و قضیه ای به دست نیاورده ترک ترقیم واقعات نمود. و آن این بود که:

نهیضت‌فرمای غزنین شدن حضرت والا

ذات شاهانه به ساعت هفت و سی دقیقه قبل از نصف روز پنج‌شنبه بیست‌وهشتم شوال، از قصر سعادت‌حصر استور، واقع اندرون باغ بیرون ارگ شاهی، به سواری موتر نهیضت‌فرمای غزنین شده، سه ساعت و سی دقیقه قرب مسافت پنجاه گروه راه بین کابل و غزنین را در نوردید، در شهر غزنین پرتو وصول افکنده نزول اجلال فرمود. و پنج روز به سیر مزارات آنجا به سر برده، شیخ محمدرضا خان خراسانی را که در درک و فهم خطوط کوفی و مقلی و غیره دانا و توانا و بر امثال خود فائق و از همه ماهر تر بود، از کابل طلب فرموده، امر بر استنساخ ارقام الواح مزارات اولیاء و اکابر باستانیّه مدفونّه آنجا که در وقتی پایتخت سلاطین قویه و غنیه و مرجع فضلاء و علما و حکماء بوده است نمود. و او کتابی بسی زیبا مشتمل بر تاریخ فوت و زندگانی هر یک در هر عصر ترتیب، اشکال مقابر و الواح و خطوط منقره در احجار را عیناً به شکل خودش ترسیم کرد که الحق شایان تمجید است، ولی افسوس که متاع هنر فاسد و کالای کمال در بازار خریدار کاسد آمده، کسی آن را طبع و نشر نفرموده به نام حضرت والا به یادگار در روزگار نگذاشت.

شرح حال و سرقت مال ملاً منهاج‌الدین

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، ملاً منهاج‌الدین نام، معلم شهزاده محمدکبیر خان، که با داکتر عبدالغنی‌خان و عده‌ای از بزرگان متعاهد و متحالف شده آهنگ اساس حریت و اتحاد و اتفاق اسلامیّت و تمدن و اجتماعیت نهاده و او با استاد عظیمو نام آهنگر نکث عهد و حنث سوگند اختیار کرده، چنانچه گذشت، به تحریک میرزا محمدحسین مستوفی، از شروط و قیود مجلس و اعداد حریت‌خواهان آگهی داده باعث قتل چندی و حبس و ضبط مال و منال جمعی شده، به ازای این خدمت که خود را مشغول‌الدّمّت ریختن خون ناحق ساخت، در سالی هزار رویه مستمری یافته، دین را به این مبلغ بفروخت، با عیال و اطفال خود از کابل راه جلال‌آباد برگرفت و قطع منازل و طی مراحل کرده، شام

هنگامی وارد قریه گندمک شده در قرب قلعه سلطان و سعید محمود نامان و پل هاشم خیل فرود گشت و پس از نیم شب، دزد خیمه او را از عقب گشوده یک زوج یخدان او را که قرار اظهار خودش مملو از مال و اسباب خانه و زوجه اش بود، و شش هزار و هفتصد روپیه از امانت و مال خود او در شمار می آمد به سرقت برداشته، و او به ساعت دو پس از نصف شب بیدار و از خواب غفلت هوشیار گردیده و یخدان را ندیده کف حسرت به هم سایید و دست ندامت به رو مالید و بامدادان یخدان را به فاصله دوصد گام از خیمه خود، دریده دیده، ملک محمدایوب خان، رئیس دیه را طلبیده، تخویف و تحذیر کرد که مال خود را قرار نظام نامه حکومتی، از اهل قریه می خواهم ملک در پاسخش گفت که تمامت دارائیت به دو الی سیصد روپیه نمی رسید و قرار معلوم همواره قرین فقر بوده روز مسکنت می سپردی و شب و روز خود را به ذلت و عسرت به سر می بردی، پس این قدر مبلغ را از کجا کردی که دزد آن را برد؟ بالجمله با ولی محمدخان معمارباشی قندهاری، که مأمور ساختن و پرداختن پل هاشم خیل بود، اثر قدم دزد را در قلعه سعید محمود، که چند خیمه از فوج پیاده سفرمینا در زیر قلعه افراشته بود برده، قطعه صحن سپیدی که در بین آن نخ و سوزن و رفاده زوجه اش بود، از بین راه بیافتند. و در اثنای این حال محمدحکیم خان، پسر سردار محمدعظیم خان، حاکم جلال آباد، از منزل سرخ پل وارد آنجا شده، ملا منہاج الدین نزد او اظهار احوال کرد و او معروض داشته، از التجا و الحاح ملا منہاج الدین برنگاشت که: «اثبات مال خود را که در یخدان داشته است، قرار نظام نامه حکومتی می تواند نماید.» و حضرت والا از این نوشته او به سردار محمدعظیم خان رقم کرد که: «از اهل قریه تاوان مال و دزد را طلبیده در صورت به دست ندادن دزد، مال را با جریمه قرار نظام حکومتی حاصل نموده و ملا منہاج الدین را به حق برساند.» و ملا منہاج الدین در پایان کار برخلاف شریعت سید ابرار، که «البینه علی المدعی و الیمین علی مدعی علیه» است، گواه حاضر نتوانسته و سوگند یاد کرده، شش هزار و هفتصد روپیه از اهل قریه، اگر بود و اگر نبود، بگرفت.

سقوط اعتبار از طومار ممیزین مأموره دولت در باب املاک هزاره جات

و هم در این ایام، از تمیز و تفتیش ناظر محمدصفر خان، امین الاطلاعات، و عبدالکریم خان پسر سعدالدین خان قاضی القضاة و محمد عمرخان عرض بیگی، که مأمور معلوم کردن زیاد و افزون گرفتن مزارع و مساقات مهاجرین و ناقلین افغان در هزاره جات شده و به نویسندگی میرزا عبدالشکور خان سرپرست مهاجر و ناقل پنج هزار و هفتاد و شش نفر، چنانچه گذشت معروض داشته و نوشته بود، اندک و بسیار مزارع را در قید تفتیش و با خود در کابل آورده بودند، گروه مهاجرین و ناقلین که خود را زیاد اظهار داشته و نود و شش لک روپیه از قندهار جیره برده و املاک قرب چهارصد هزار خانوار هزاره را متصرف شده بودند، در خوف و هراس بازپرس دولت و به روی روز افتادن غدر و خیانت خود افتاده، محمدزمان نامی از قوم کاکر را که در حجرستان جای گزیده بود، وکیل خویش قرار داده در کابل فرستادند. و او به اسم میرزا غلام محمدخان منشی خارجه، که شخص با دیانت و پارسایی بود و همواره طریق مستقیم مذهب مهذب حضرت ابی حنیفه رحمة الله علیه می پیمود، عریضه نگار حضور شده، به تعلیم و تلقین او با خامه اتهام رقم کرد که: «میرزا عبدالعلی نام در سنوات ماضیه به محرّری محکمه شرعیّه ارزگان مشغول و مواظّب بوده و با مردم مهاجر و ناقل طریق عناد پیموده و مهاجرین از جور و ستم او به سردار عنایت الله خان معین السلطنه عرض و استدعای تبعید او را با اهل و عیالش از ارزگان کرد، چنانچه سردار معزّی الیه به سردار گل محمدخان حاکم و سرپرست مهاجرین و ناقلین رقم فرمود که میرزا عبدالعلی را از ارزگان باعیال و اطفالش کشیده در لهوگرد به خانه و مقام اصلی اش گسیل بدارد، که مردم مهاجر و ناقل را نیازارد و سردار گل محمدخان او را از ارزگان کشیده و او در لهوگرد نرفته و در ارغنداب، تابع قلات، مخفیانه جا و ماوا گرفته در حین مأمور تفتیش شدن ناظر محمدصفر خان و عبدالکریم خان و محمد عمرخان، خود را بلد ملک گفته، با ایشان راه نویسندگی برگرفته، از عنادی که سابق با مهاجرین و ناقلین به واسطه تبعید شدن خود از ارزگان به عریضه ایشان که در دل داشت، نفوس ایشان را اندک و اراضی و مزارع گرفتگی ایشان را

زیاد، درج طومار ممیزی هر سه تن مأمورین دولت کرده، گروه مهاجر و ناقل را قرین تشویش و اضطراب ساخته است که مزارع و مساقاتی که گرفته‌اند از قرار نوشته او پس به مردم هزاره داده خواهد شد و از این عریضه مدسّانه تعلیمی محمدزمان نام وکیل مهاجر و ناقل، تفتیش و تحصیل معلومات و نظریات ممیزین مذکوره را از اعتبار ساقط ساخته، فرمان تحقیق کردن به نام سردار گل محمد خان نگار داده و خاتم بر نهاده به مهر مهرآثار پادشاهی رسانیده، به محمدزمان وکیل سپرد، و تیشه بر ریشه تمدن و اجتماع زده، باعث تشتت و تنفر طبایع مردم هزاره شد. چنانچه هزارگانی که قرار اشتها مراجعت آثار معدلت‌دثار، که از پیش گذشت و متتابعاً و متوالیاً انتشار یافته، موجب فراهم شدن و گرد آمدن ایشان از داخل و خارج مملکت گشت، از امید و آرزویی که در دل داشتند و تصوّر می‌کردند که املاک اضافه و افزون از دستورالعمل حکومت گرفتن مهاجر و ناقل به ایشان مسترد خواهد شد، از عدم محقق داشتن سردار گل محمدخان، محروم و مأیوس گردیده، منتشر و پراکنده گشتند و تا هند و برما و تبت و چین و سند و بلوچستان و سیستان و خراسان و ترکستان رفته، مسکن گزین غربت و جلای وطن شدند. و از جمله از هشت الی دوازده هزار خانه در ترکستان افغانی و از شصت الی نود هزار خانه در خراسان ایران و از پنج الی ده هزار خانه در شالکوت و بلوچستان در شمار می‌آمدند، و در دیگر مواضع بدون جمعیت در حالت تفرقه به سر می‌بردند و در موطن و مسکن این تعداد، همان پنج هزار و هفتاد و شش نفر، که قاضی عبدالشکورخان به پایه سریر سلطنت که از پیش گذشت برنگاشت، ساکن و متوطن شدند. چنانچه در عهد سعادت‌مهد اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی که متمرّدین سمت جنوبی سر از جیب تنمّر و تکبر برآوردند، از تمامت گروه مهاجر و ناقل، یکصد و بیست نفر به نام ایلجاری رهنورد معاونت دولت آمده و برعلاوه این قلت، خدایداد خوازگ که املاک تمام هزاره قلندر را متصرف و در لوی جرگه شامل مجلس کنگاش گردیده و از الطاف شاهانه امیر جاهد غازی به بر حالی تنخواه نایل و عطای دوهزار روپیه نقد و اصل آمده، چون در خانه خود رسید، نظر به شرارت سلیمان خیل قوم خود، که با دولت می‌جنگید بغاوت ورزیده در زندان

قندهار محبوس و پس از چندی به جانب‌داری دوست محمدخان ناظم که او را دست نشانیده خود می‌دانست رها گشت.

رفتار سارقین قوم وزیری با برادران اسلامی و مذهبی خود

و از دیگر سوی در خلال احوالی که ثبت شد، ملک شیخ میر نامی، از متوطنین کتواز، غله ذمگی خود را حمل و جانب انبار ارگون نقل داده و در قرب قلعه هشت رخ رسیده فرود گشت. و در شب دو نفر اشتر او را دزد برداشته و او سراغ اشتران خود را در علاقه پرمّل از موطن قوم وزیری یافته، هر چند جد و جهد کرد نتوانست به دست آورد و هم‌چنین سه نفر برادر و برادرزادگان حاجی محمد و علی محمدخان نامان را با سه رأس الاغ پانزده تن از دزدان قوم وزیری، متوطن علاقه مرغه، از آسیاب که گندم برای آرد کردن برده بودند، به سرقت و اسارت برداشتند و از جمله یک نفر را که پیر و ضعیف بود رها داده دیگران [را] در محبس نگاهداشتند. و نیز پسر ملک کلاخان نام را اسیر برده به زندان جور انداختند، که در عوض پول گرفته او را رها دهند و کلاخان سه نفر از قوم دزدان وزیری را که در ارگون برای امری نزد حکومت شده بودند، گرفتار و پسر خود را به معاوضه و مبادله آنان خلاص کرده به دست آورد.

شرارت سارقین قوم سلیمان خیل

و هم‌چنین سارقین قوم سلیمان خیل، که از ابتدا به تحریک و القاء تعلیم میرزا عبدالاحمدخان نایب مستوفی الممالک و میرزا پاینده محمدخان جلال‌آبادی سردفتر غزنین، دست سرقت و غارت مردم هزاره قره‌باغ و جیغتو و چهاردسته گشوده، به عزم این‌که قوم هزاره را ذلیل و پامال و جلای وطن کنند، تاخت و تاز آغاز نمودند و رفته رفته، آتش فتنه به ترغیبات و تحریکات این دو تن مأمور مدسّس و متعصّب دولت، آتش قتل و غارت و سرقت افروخته گشته و دولت آگاه گردیده، از تغییر میرزا پاینده محمدخان، میرزا غلام حسین خان قاینی، از مردم قزلباش را به سر دفتری غزنین مأمور فرموده، فی‌الجمله مردم هزاره را از خطر حمله یورش دزدان سلیمان خیل مأمون و محفوظ نمود. با آن چون جسور گردیده بودند و میرزا

عبدالاحمدخان را مربی و ظهیر خود می‌دانستند، دست از شرارت و جهالت و ضلالت برنداشته، از دادن مالیات به دولت سر باز زدند و حکومت و شریعت را وقع نهاده، تمرّد و طغیان ورزیدند. و از جمله طایفه سلطان خیل فرع سلیمان خیل، که در سرقت و قتل و غارت مسلمانان معروفند و با بعضی از مردم سلیمان خیل سکنه کتواز، مالیات دیوانی را از عرصه دو سال نداده بودند، از ادای آن عدول نموده، نکول اختیار کردند. و دوست محمدخان ناظم، که از تغییر سردار محمد اکبر خان چنانچه گذشت، به حکومت سمت جنوبی مأمور شده بود، از سرقت و قتل و غارت و بغاوت آنان معروض داشته، فرمان رفت که: «ملکان و کدخدایان ایشان را نزد خود احضار فرموده، از ندادن مالیات و سرقت و تارات ایشان با ایشان سخن رانده، اگر چنانچه سرباز زده، پذیرای اطاعت و رهگرایی انقیاد نشدند، معروض دارد تا سر رشته کافی در باب تنبیه و تهدید آنان فرموده آید و یحتمل که این امور خلاف دستور، از تعدی و بی‌اعتدالی احاد و افراد اعداد سپاه نظام که اقدام در ایذا و آزار رعیت نموده و می‌نمایند، به منصّه ظهور آمده باشد، که رعیت از دولت متنفر گردیده، رهگرای طریق خلاف شده و می‌شوند و إن شاء الله انتظام سپاه نظام نیز، به روی کار خواهد آمد که ترک اقدام در مناهی کنند.» و دوست محمدخان به تدبیر و عاملی ایشان را به دادن مالیه راضی ساخت و از سرقت و غارت که عادت ایشان است نتوانست بازداشت، چنانچه کار به جایی رسید که در اواخر عهد امارت حضرت والا و اوایل عصر سلطنت امیر امان‌الله خان غازی، مردم هزاره و افغان و تاجیک غزنین از دستبرد و قتل و غارت قوم سلیمان خیل ستوهیده گردیده، خونها ریخته و دواب و مواشی منهوب گشت و عبدالرشیدخان حاکم غزنین، به مثابه دیگر حکام و کارپردازان آنجا امر را مخفی نداشته با خامه صدق، به پایه سریر امارت نگاشت و اجازت دفع سرقت و به دست آوردن دزدان سلیمان خیل را حاصل کرد و با فوج در کتواز شده، سی و دو تن از رؤسای دزدان را گرفتار ساخته و با خود آورده در زندان سیاست انداخت و مردم هزاره و افغان، قرب دو لک روپیه بهای دواب خود را با یکصد و شصت نفر مقتول در محکمه شرعیه به امضای قاضی برایشان ثابت کردند. و از جمله شصت و چهار هزار روپیه را حجت گرفته، از مابقی به لحاظ این که خصومت و عداوت دایمی در بین نماند، ابراء

کردند و حضرت امیرامان‌الله‌خان غازی، به تدبیر حسن سیاست، در وقت طغیان و بغاوت قوم منگل، ایشان [را] امر رها دادن و خلعت عطا کردن نموده و ایشان از خباثت و جهالتی که دارند، احسان او را در زاویهٔ نسیان نهاده و با کوهیان منگل یار و یاور تمرّد شده و با دولت جنگیده خونها ریختند که ان شاء الله تاریخ نگار عهد میامن مهد او، واقعات شرارت آیات این قوم شریر و سایر اشرار را مفصل نگار خواهد داد.

وقایع ماه ذیقعدہ و ذیحجّہ سنّہ هزار و سه صد و سی هجری نبوی صلعم

از آن سوی حضرت والا که تشریف‌فرمای غزنین چنانچه گذشت شده بود، پنج روز در آنجا به سر برده و نظم و نسقی فرموده، به ساعت یک و چهل و پنج دقیقه پس از نصف روز، به سواری موتر رهگرا و مرحله‌پیمای کابل گردید و در عرصه سه ساعت و چهل و سه دقیقه طی مسافت بین کابل و غزنین نموده، در قصر استور نزول اجلال فرمود. و در این سفر حمایت اثر، مردان و زنان هزارهٔ چهاردسته که در قلعهٔ بهسود ساکن و متوطن بودند و میرزا عبدالاحمدخان آن قلعه را با کاریز و مزارعش به سی و پنج هزار روپیه از هشت نفر مرد و زن که با چهارصد نفر از اهالی قلعه شریک و سهیم بالمشاع بودند، خریده و قبالة گرفته و بهای آن را نداده، عوض قرض افغانان کوچی که یک توب صحن و یک جفت پا افزار و هم‌چنین دیگر اجناس به صاحبان قلعه داده و سال به سال سود و ربح آنها را بر اصل قرض خود افزوده به این مبلغ رسانیده بودند، محسوب کرده، قبول حواله نمود که به افغانان بدهد، سر راه موتر حضرت والا را گرفته و به عرض رسانیده داد خواستند که حق و ملک همان هشت نفر بایع را که میرزا عبدالاحمدخان خریده و تمامت ملک همه قاطنین قلعه را درج قبالة کرده است، حق خود دانسته املاک ایشان را واگذارد، و هم قرار شفعه پول خود را اخذ نموده،

دست تصرف از قلعه و ملک ایشان کوتاه کند. و حضرت والا که در این سفر احترامات فایقه از میرزا عبدالاحمدخان دیده و از وی خرسند شده بود، یازده نفر از رؤسای هزارگان عارض را محبوس فرموده، هفت سال در کابل در زندان روز به سر بردند. و در پایان کار گل احمد خان، پسر میرزا عبدالاحمدخان، آن قلعه را با مزارع اش به افغان کوچی از قوم دفتانی، به یک لک و شصت هزار روپیه فروخته، هزارگان پراکنده شدند.

و هم از عداوت و نفاق محمداکبر خان و فیض محمد خان، هر دو تن رئیس و سرکرده قوم هزاره جغتو، که بر ریاست قومی با هم طریق مخاصمت پیموده، ضعفای رعیت را اذیت می نمودند، از عرض و استغاثت اعداد رعیت که در غزنین به حضور والا نمودند، هردو تن از موطن خود تبعید و فیض محمدخان مأمور اقامت... و محمداکبرخان مأمور اقامت ترکستان شدند، که از شرارت و عداوت ایشان اعداد رعیت بیاسایند و در پایان کار، جان علی خان برادر فیض محمدخان، که با اعداد و قوم خود رهنورد خدمت دولت شده بود، به دست بغاۃ قوم منگل گرفتار و کشته گشت.

و از دیگر سوی در خلال واقعات مسطوره، محمدکریم خان، ضابط وجوه گمرک کوتل پیوار، شرحی از تغلب مردم جاجی را نسبت به عامل گمرک، به دوست محمدخان ناظم، حاکم خوست نگاشته، از جمله رقم کرد که: «مردم جاجی از ابتدای سال تا حال، احمال و اثقال و اموال تجارتی را در خارج مملکت برده و از آن طرف شکر بوزه و قند و چای و صابون و اشیاء و اجناس ملبوس آورده، یک فلوس به گمرک نمی دهند، چنانچه درمی و درهمی حاصل و عاید نیامده است و از طرق غیر معروف به قاچاق، ذهاب و ایاب نموده، اگر کسی سدّ راه و اخذ خراج ایشان شود، آهنگ جنگ کرده، او را از تیرتفنگ مقتول و مطروح و مجروح می سازند، و اکنون که قبایل منگل مضمحل و مستأصل گردیده، سر اطاعت فرود آورده اند، تجّار قوم جاجی نیز مستمال گشته می گویند از یک بار قاطر مال تجارتی، سه روپیه داده افزون از آن نمی دهیم. و با این اظهار مخالفانه و متغلبانه آنان در معابر و بنادر و نقاط مستعده، محافظ خانه و حاکم نیست که ضبط و ربط باج و خراج را نموده، نظم و نسق طبیعت و مزاج این قوم لجاج را به روی

روز آورد.» و دوست محمدخان ناظم ازاین نگارش او معروض داشته، استدعای نظم و ترتیب و تسدید و تشیید مواضع مستعدۀ سرحد کرد. و حضرت والا بدو رقم فرمود که: «عده‌ای از اهل کار با مهندس مأمور خواهد آمد که مواضع شایستۀ احداث محافظ‌خانه‌ها را مشاهده، نقشه کرده به حضور بیاورند تا بر وفق صواب و قدر لازم محافظ‌خانه‌ها در معابر طرق غیر معروف ساخته و پرداخته گردد.»

و با صدور این حکم والا و حکمی که از پیش چنانچه گذشت به نام نایب‌السلطنه صادر گشت، تا کنون کسی در استحکام معابر و مسالک سرحدیه اقدام ننمود.

و هم در خلال احوالی که در تحیز تسوید در آمد، بزرگان و سرکردگان قوم منگل که با نایب‌سالار محمدنادرخان و پسران گروگان خود، چنانچه رقم گشت در کابل آمده، از ترک سفک دماء واسر عبید و اماء و قتل و غارت و سرقت، عهدنامه به دولت داده، مراجعت کرده بودند، نقض عهد و میثاق کرده، از راه شقاوت و شقاق، به نفاق و افتراق گراییده، یک به دیگر دست قتل و غارت و اسارت و سرقت بکشودند و از به دست دادن قاتلین و جارحین و سارقین، سر باز زده، گردن تنمر بر افراختند و علاقه‌دار موطن ایشان، از شرارت و ضلالت و عدم اطاعت ایشان، به دوست محمدخان ناظم نوشته. او در روز بیست و پنجم ذیحجه، ماجرا معروض داشت و از حضور استدعای دستورالعمل سیر و سلوک با ایشان کرد. و حضرت والا در پاسخ او ارقام فرمود که:

نقل عهدنامه قبایل متوطنۀ سرحد و قوم منگل

در هنگام شرفیاب حضور شدن ملکان قوم منگل و جاجی و جدران و غیره توابع و نواح خوست، ذکر خونریزی و سرقت و غارت، در میان و محلّ بیان آمده، ایشان عهدنامه از اقرار و اعتراف خود به امضای قاضی‌القضات و اهالی محکمه شرعیۀ کابل به دولت دادند که در باب بعضی که در بین خود، عداوت و خصومت خانگی و قتل و جرح قومی دارند، ایشان به قدر سعی بشریت خود، جدّ و جهد نموده، اگر قاتل و سارق به دست آید او را به دست مأمور دولت و حکومت بسپارند و اگر فرار اختیار کرده گرفتار نیاید، مال و اسباب هستی و استعداد او را

در معرض اشتراء در آورده، بهای آن را با مزرعه و کلاته‌ای که از خود داشته باشد، داخل ضبط نموده، رسید وجه بهای مال و مقدار مساحت زمین او را تسلیم کارکنان دولت نمایند، و اگر تا مدت چهار ماه، خود قاتل و جانی و جارج و سارق یا رسید ثمن خانه و مال و اثاث‌الیت و اسباب و زمین او را به مأمورین دولت نرسانیدند، جوابده و ملزم باشند. و در باب معابر و طرق غیر معروفه و طنیه که محل عبور و مرور مسافرین می‌باشند، در هر علاقه و هر سمت که سرک و راه پادشاهی متعلق قوم و قبایل متوطنه آنست، حراست و حفاظت طرق مذکوره را برعهده خود داشته، ذمه برار باشند که کسی بدون پاسپرد و ادای باج و خراج مال‌التجاره عبور نکند و خود آن قوم و قبایل مشغول و مواظب حراست و پاسداری آن مسالک و معابر بوده، اهمال و اغفال نکنند. و هرگاه در راهی از راهای مزبوره زیان و نقصانی به شخص راه‌گذری به مال و جان برسد، نخست قرار قاعده مندرجه نظامنامه حکومتی، اثبات مقدار و عدد مال او شده، بعد همان مال یا دزد را به حاکم وقت بدهند و اگر تا یک ماه دزد مال یا تاوان آن را ندادند، جریمه‌گزار دولت باشند، و اگر دزد از علاقه خارجه آمده سرقت کند، او را دستگیر کرده تفویض حاکم وقت نمایند، و اگر دزد از مردم داخله و موطن خود ایشان باشد، و از راه فرار در خاک خارج رفته سکنی و قرار اختیار کند، در هیچ صورت با او مراودت و مودت و مکاتبت نکنند و اگر بکنند در جزا و مجازات مثل خود آن دزد بوده، مورد بازپرس حکومت و سلطنت باشند. فقط.»

و نقل این عهدنامه را به دوست‌محمدخان ناظم فرستاده نگار داد که: «خوب و نیکو شروط و قیودی است که آنان درج عهدنامه خود کرده و عهده‌برار شده‌اند. اگر این مواد اجرا شده باشد، فهوالمطلوب و الا بنگارد که از ملکان متعهده در خصوص اجرا نیافتن قواعد و شروط مندرجه عهدنامه ایشان پرسیده شود.» و نیز دوست‌محمدخان ناظم معروض داشته و نگاشته بود که: «قبل از مراجعت نایب‌سالار محمدنادر خان، از کشتگان بین قومی مردم جدران که به چهل نفر رسیده بود به او گفته شده او پاسخ داد که حالا تمامت ملکان و بزرگان ایشان در کابل برده می‌شوند که نظم و نسق و سر رشته مکفی به حضور والا از قوه به فعل آید و از گذشته بازپرس و برای آینده سدّ رخنه شود و تاکنون از گفته و وعده او

دستورالعملی نرسید که بازخواست مقتولین زمان گذشته به چه نوع کرده و برای آینده به چه قسم اقدام شود؟» و حضرت والا در پاسخ این رقیمه او از نایب‌سالار محمدنادرخان پرسیده رقم فرمود که: «او می‌گوید من در باب قاتل در آنجا با ایشان گفته و ایشان بر عهده گرفته بودند که قاتل را به دست بدهند و الا جواب بگویند، پس در این صورت باید قرار عهدنامه خود جواب غرامت خویش را بگویند، اما سخت گرفتن لزومی ندارد، زیرا پس از انتظام مهام و ترتب نظام و استحکام آن موضع و مقام، البته دیگر مرتکب شورش و فسادى نخواهند شد و اگر بشوند سزا و جزا و کیفر خواهند دید.» چنانچه مطابق این فرموده حضرت والا در عهد امیر امان‌الله‌خان غازی شوریدند و دیدند هر چه دیدند.

شرارت و جهالت و وحشیّت قوم منگل و غیره

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، محمدعثمان خان، حاکم منگل، دو تن از پیادگان ساخلو را امر کرد که اسپ جان نثار نام سواره نظام را که با ملا محمدخان افغانی‌نویس، از جلال‌آباد چنانچه گذشت راه اندرز و نصیحت قوم شریر منگل برگرفته و گرفتار گردیده و منگلیان پذیرفتار گفتار محاسن آثار ملای مذکور نشده، او را محبوس و اسپ جان نثار را به ایما و زور، قیمت نام، ساکن کوتگی گرفته بودند، از نزد ایشان به دست آورده به صاحبش مسترد کنند. و کنجک و توشی نامان، هر دو تن فرستادگان حاکم را به درشتی و زشتی بازگردانیده، قیمت را پنهان کردند و حاکم، کنجک و توشی را بهانه تجویز اخذ مالیات و وجوه زکوة و چهل یک دواب و مواشی نزد خود دعوت نموده، ایشان سر باززده نیامدند. و محمدعثمان‌خان از ترمذ ایشان تغافل کرده خود از راه حصول مالیات و چهل یک و زکوة، روی به سوی میدان خوله و کوتگی نهاد و کنجک و توشی اعداد رجال قریه خود را با سلاح بر سر راه او گماشته، عزم کردند که او را پیش نگذاشته مانع از عبور شوند و او به وسیله‌ای که دانست و حيله‌ای که توانست با ملا پاینده محمدخان مفتی و ملک قجر و ملک گلدین و قنبرخان و سر میر نامان، از جلو ایشان عبور کرده و از قریه ایشان گذشته، از دیگر راه بی نیل مرام به مقام خویش باز آمد. و از این امر و مخاصمت و منازعت اهالی قریه لجه در بین خود و ندادن

ایشان مالیه و چهل یک دیوانی را سرپای به دوست محمدخان ناظم نوشت. و هم‌چنین فقیرمحمدخان علاقه‌دار جاجی میدان، راه حصول مالیه و چهل یک جانب [جاجی] میدان برگرفته، شب به جای و خانه ملک مهرعلی نام، قبیله ونی خیل فرود گشت و شب را نزد او به سر برده، بامداد آن اشرار قوم مغل خیل تحت امر خیرالله و سعید امیر و ملک غند نامان کدخدایان خود، تن به سلاح آراسته و کمر نزاع بر بسته نخست در قریه ونی خیل شدند و اشرار قوم عطاخیل را با خود همدست و همدستان ساخته، بعد قرب یکصد و سی نفر روی مناقشت به سوی فرودگاه علاقه‌دار نهادند و ملک گلاب که نزد علاقه‌دار بود، نزد ایشان شده با اندرز و نصیحت مانع از افروختن آتش مفسدت ایشان گشت و ایشان گفتار او را وقع نهاده و علاقه‌دار را دشنام گفتند که نه اجاره ملکان را می‌پذیریم و نه دواب و مواشی خود را در قید سیاهه و تعداد می‌آوریم و تا اجاره خطهای ملکان را گرفته و پاره نکنیم هرگز مالیه و چهل یک را نمی‌دهیم و پس از خرق اجاره نامه، هرکس قرار هست و بود موجود، در دادن چهل یک اقدام می‌نماییم و این را گفته ملک خیرالله و ملک سعید امیر مغل خیل و ملک شادی‌خان و نی خیل، نزد فقیر محمدخان علاقه‌دار آمده او به ایشان گفت که چه فتنه را رعایای تبعه شما به روی کار آورده‌اند و می‌خواهند که با دولت جنگیده از اطاعت روی برتابند؟ و ایشان که همواره رفیق دزد و شریک قافله‌اند و همیشه به حیلت و خدیعت روز به سر برده و می‌برند و این عادت فطرت و جبلت ایشان است، در پاسخ علاقه‌دار گفتند که سخن ما به این مردم اثر نمی‌کند و زور ما بر ایشان کارگر نمی‌افتد. و فقیر محمدخان از ناصیه حال ایشان اثر فتنه مشاهده نموده، از آنجا فسخ عزمی که جزم داشت کرده، راه آکاخیل برگرفت و شب را در آنجا به سر برده روز دیگر از راه مراجعت وارد موضع بهاک شد و ماجرا به دوست محمدخان ناظم نوشت و او مکتوب محمدعثمان‌خان حاکم منگل و فقیر محمدخان علاقه‌دار جاجی میدان [را] ارسال حضور والا داشته، چون آن دو تن نگاشته بودند که: «مردم جاجی، میدان خوله و غیره خیال اطاعت دولت و میل دادن مالیات ندارند و با خود تصور کرده‌اند که اگر لشکر از طرف خوست رهسپر تنبیه و تهدید ایشان شود به کوه جهالت بر شوند.» حضرت والا به دوست محمدخان ناظم رقم فرمود که: «کش

بی‌جا لازم نیست، زیرا کشتنده را عاقبت رسوا می‌سازد. چرا می‌شود که حاکم و مأمورین دولت از خست طبیعت که عادت فطریهٔ ایشان و به سرکار ما نیک معلوم است که به مصادرت و رشوت از احاد و افراد و اعداد رعیت چون بخواهند که پول و مال بگیرند و در خزینهٔ حرص و آز خود انداخته حیف و میل و هزینه خود کنند و ایشان را آمادهٔ فتنه و فساد یا فرار سازند که خورد و برد و اخذ و قبض ایشان پامال گردد. پس نبایست که به نگارش حاکم اکتفا نموده عزم سرزنش رعیت را جزم کرد، بلکه باید با احاد و افراد رعیت از راه مناسب و عادلانه رفتار اختیار نمود و ایشان را آزار نباید داد و نه سخت باید گرفت که به ستوه آیند و نه نرم با ایشان گفت که به کوه جسارت برآیند چه؟

درشتی و نرمی به هم در، به است

چو رگ زن که جراح و مرهم نه است

و نیز محمدرفیق‌خان علاقه‌دار قوم جدران، در خصوص دیه و جریمه کشتگان قریه راضو، کدخدایان ایشان را دیده ایشان با او قرار دادند که با اعداد رعیت کنگاش و موامرت نموده، جواب با صواب خواهند گفت. و پس از مواضعه خود چندی بعد نزد علاقه‌دار شده اظهار کردند که در قوم بازی‌خیل، چهارنفر مقتول و قتلهٔ آنها از خودمانند و دو نفر از طرف ملک فاضل و دو نفر از جانب ملک عبدالله می‌باشد و دو نفر تعلق عبدالله را نمی‌توانیم به دست آورده، به مأمور دولت بسپاریم و اگر محصل را ببینند می‌گریزد و بیست و نه نفر از طرفین قاتل و معین همنده که باندک کس نمی‌توان ایشان را دست گیر کرد، زیرا از ایشان به ما ضرر و آسیب می‌رسد و ملک و مال ایشان را نیز نمی‌توانیم در قید ضبط و تصرف بیاوریم و بر علاوه از ملک‌ان یکصد و هشتاد و پنج نفر در شماریم و به قدر وسع و طاقت و توان خود در جد و جهد مضایقه و دریغ را جایز نمی‌دانیم و هر واحدی سه روپیه جریمه داده، بقیه را خود قاتلین باید ادا کنند؛ و با همه موانع بدون فوج نظام وجه جریمه امکان حصول ندارد و کسی نمی‌دهد و زیاده از سه روپیه توان دادن نداریم و اگر به ما امر شود که موطن و مسکن خود را بگذاریم، حاضریم که طریق فرار بسپاریم. و محمد رفیق‌خان علاقه‌دار اظهار و گفتار ایشان را به دوست محمدخان ناظم نوشت و نیز محراب‌خان علاقه‌دار درهٔ شمل جدران، از راه گرد

آوردن اعداد غایبه سپاه نظام که در هنگام تمرّد و طغیان قوم منگل از کابل گریخته با بغاۀ متحد و همدست شده بودند، در قریۀ غندی قوم زنی خیل شد، کس به عقب نفری غایب خدمت گماشت که ایشان را گرد و حاضر آورد. روز دیگر مأمور گماشته با کدخدایان و جمعی از احاد و افراد رعیت حاضر آمده التماس نمودند که محصل نگمارد که متفقاً جواب داده رو به فرار خواهیم نهاد، و این را گفته پس از آن یومیہ یکصد الی صد و بیست نفر مرد مسلح در قریۀ مذکوره حاضر آمده و آتش افروخته تا هنگام عصر روز آماج زدن به سر بردن آغاز نهادند و در قرب غروب آفتاب یا چهاریار گویان و پای کوبان، غزل افغانی خوانان و جست و خیز زنان، به رسم و روش خود که در میان دارند باز همی گشتند. و در روز چهارم از ورود علاقه دار در آنجا، او را جواب دادند که تا احوال حوالۀ جریمه از طرف دوست محمدخان ناظم نرسد، ایشان چیزی و پشیزی نمی دهند و نه پیادگان ساخلو را خرج قوت می رسانند و نه دیگر در اینجا حاضر و فراهم می آیند و غایبین خدمت فوج نظام را مکتوب دادند که در خوست نزد ناظم فرستاده اند و علاقه دار نیز از این روداد، به دوست محمدخان ناظم نگار داد و او مکتوب هر دو تن را به حضور والا فرستاد و نیز معراب خان علاقه دار با ملک دوستک نام و برادر او از قوم دری خیل و عده ای از دیگر ملکان به عزم حصول وجوه چهل یکه و طرق پولی در خانۀ ملک دوست نام ساکن بادگی شده فرود گشت و در شب یکی از اشرار به هر قریه دویده خبر داد که علاقه دار آمده تکالیف دولتی را می خواهد اجرا کند. و از این آگهی دادن او به ساعت هشت قبل از نصف شب روز شب مذکور، لشکری با سلاح حرب در نزدیک فرودگاه علاقه دار حاضر آمده، استوار ایستادند و او هراسیده با ملکانی که همراه داشت در حالت وحشت و دهشت از ایشان سبب لشکر کشیدن پیرسید و ملکان رفته خبر باز آوردند که ایشان سوگند در میان نهاده و قرار داده اند که نه اجرای تکالیف دولت کنند و نه علاقه دار را در بین خود بگذارند و جای اقامت و درنگ دهند. و از جمله ملک دوستک را در بند دست با سنگ بختستند و گفتند که چرا با علاقه دار روباه وار رهسپار جلو گرگ است؟ و در این اثنا بر حجرۀ نشیمن علاقه دار هجوم آورده، روزن حجره او را سنگ باران کردند و او را تا ساعت چهار پس از نصف روز

محصور بداشتند. بعد برگشته، علاقه‌دار ماجرا به دوست محمدخان نوشته، او این رقیمة او را نیز به حضور فرستاد و شرحی از مطیع و منقاد بودن و مالیه و چهل یکه دادن متجاسرین نگارد داد و حضرت والا از مکاتیب متضاده ایشان که برخلاف هم نوشتند، حقیقت حال به دیگر منوال تصور کرده رقم فرمود که: «اکثر این فقرات جال‌سازی و خود تراشی علاقه‌داران و مستاجران چهل یکه و نکاحانه و متروکانه اموات و غیره خواهد بود، زیرا می‌خواهند آب را لای نموده ماهی بگیرند؛ و اگر راست باشد خود به تدبیر و عاملی سر رشته مهمان نموده مرام حاصل کند که حرف منجر به جنگ و جدال نشود.»

و روز دیگر در خلال این حال، قوم خروتی و تاجیک سکنه و تبعه ارگون با هم در نزاع افتاده و قتلها به روی روز آمده، آخر الامر دوست محمدخان ناظم از حسن کاردانی نزاع ایشان به گاز اصلاح قطع کرده، هفتاد هزار رویه جریمه دولت را از ایشان به قسط سه ساله حجت گرفت که برسانند. و هم از حالت سرقت و قتل و غارت قوم سلیمان خیل که به تحریک میرزا عبدالاحمدخان و میرزا پاینده محمدخان سردفتر غزنین چنانچه گذشت، نسبت به مردم هزاره از قوه به فعل آورده و می‌آورند رقم کرد که ایشان را از اقدام در قتل و غارت و سرقت مردم هزاره با اندرز و نصیحت و ارشاد و هدایت بازداشته، آرام و پدرام و پذیرای احکام خداوند علام ساختم که خون ناحق نریزند و دست جور و تعدی به مال و منال هزارگان نیاویزند و برخلاف امر خدا و رسول با کسی نستیزند و این نگارش دوست محمدخان که در باب اشرار قوم سلیمان خیل با خامه نیایش و رعونت و ستایش خویش بنگاشت بجز این که حضرت والا را از تنبیه و تهدید و سرزنش آن قوم نکوهیده منش باز دارد و خاطر همایونی را از رفتار ناهنجار آنان مطمئن سازد، حقیقتی نداشت؛ زیرا که ایشان بیشتر از پیشتر بر هزاره و افغان و تاجیک توابع و نواح غزنین متوالیاً و متتابعاً تاخته، دست از قتل و غارت و پا از تاخت و تاز باز نکشیده نیارمیدند، بلکه به تحریک و تحریض او، افزون‌تر در سفک دماء و نهب اموال و اسر عبید و اماء کوشیده، اکثر از مردم هزاره را بی‌خانمان و جلای وطن نمودند و از طرف حکومت منع و زجری ندیدند.

وقایع ماه محرم و صفر سنه هزار و سه صد و سی و یک هجری

چون در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، محمدنادرخان نایب‌سالار در حین توقف خود بعد از گوشمالی دادن قوم منگل در خوست، شش فقره دستورالعمل به دوست‌محمدخان ناظم داده، روی مراجعت به سوی کابل نهاده، شرف دست بوسی و سعادت تقبیل سدهٔ علیا حاصل نموده بود، دوست‌محمدخان ناظم در این هنگام به ذریعهٔ عریضه استدعای برحالی آن را برای خود به امضای ذات شاهانه کرده، هر شش ماده را رقم کرد.

اول، در باب سلام سپاه نظام با نواختن موزیکان برای خود او نایب‌سالار محمدنادرخان قرار و به منصب‌داران نظام اخبار داده است که تا وقتی که سر رشته از حضور والا حاصل شود، سلام رتبهٔ جنرالی به موزیکان نسبت به دوست‌محمدخان به تقدیم رسانند. دوم، در خصوص سیر و گردش که از موضعی در موقعی و از علاقه‌ای در ناحیه‌ای عزم حرکت و فرود کند، مراسم نظامی و شلیک توپ تبریک و هبوط به جای آرند. سوم، در باب راپورت و ارادت و پیش آمدهای خیریت و مضرت سپاه نظام قرار قاعدهٔ معینهٔ مقررّه در هر پانزده روز که بگذرد، از طرف افسران و قائدین افواج به او برسد. چهارم، در خصوص تبدیل اعداد نظامی از یک بندر در دیگر معبر، به اقتضای وقت که لازم تبدیل مقام بداند، به منصب‌داران نظامی آگهی داده شد که به امر او تبدیل مقام کنند و از حکمش سر نتابند. پنجم، در باب اختیار به اجرای امور سیاسی، قرار اختیاری که محمدنادرخان از حضور والا داشت، او نیز مختار است تا که برای او سر رشتهٔ جدید حاصل و گسیل شود و در باب عطای خلعت اجازت دارد که در هر جا لازم بداند خلعت بدهد. ششم، در باب کمبود و غایب خدمت بودن احاد و افراد افواج مقیمهٔ ارگون و جاجی و چمکنی که ملاحظه و عرض دیده نشده است،

خود دوست محمدخان عرض و سان آنها را دیده، از حواله‌دار تا کپتان هر که را شایان بداند مورد عطای منصب نماید و بالاتر از کپتان را به حضور آگهی داده، به امر والا ترفیع منصب و رتبه دهد. انتهی.» و از کسانی که قرار دستورالعمل مذکور نایب‌سالار محمدنادرخان، ایشان را منصب داده بود، نیز نوشت که خان محمدخان را در فوج پیاده چهار یاری و گلزارخان را در فوج پیاده تکابی و محمدعظیم خان [را] در فوج پیاده لهوگردی، منصب کپتان داده است.

و حضرت والا در اوایل ماه محرم، فقرات اول و دوم و سوم و چهارم را قرار نگارش نایب‌سالار محمدنادرخان که از حضور به او دستورالعمل داده بود، منظور فرموده، در باب فقره پنجم سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه را رقم فرمود که: «قرار اختیارات سردار محمداکبرخان حاکم سابق خوست، به دوست محمدخان دستورالعمل بدهد.» و در فقره ششم که سه تن را منصب داده بود، ارقام نمود که: «این عطای منصب او منظور است ولیکن در آتی از حواله‌دار بالاتر کسی را منصب ندهد.» و از این حکم والا گویا چنان مفهوم می‌شود که در عهد ضیاء‌الملّة والدّین مرحوم که داخل فوج نظام نمودن سایر سپاهی متعلّق به ذات والا بود و اختیار منصب حواله‌داری دادن را نداشت، در عهد حضرت والا سالک مسلک خدمت دولت ساختن سپاهیان نظام، به شهزاده اعظم سردار عنایت‌الله خان معین‌السلطنه مفوض آمده، بالاتر از منصب حواله‌داری دادن را که هفت نفر سپاهی در تحت امر اوست کسی اختیار نداشت.

گرفتار امراض صعب‌العلاج شدن سردار گل محمدخان

از دیگر سوی در خلال احوالی که رقم شد، سردار گل محمدخان، نایب‌سالار افتخاری و حاکم و سرپرست افغان مهاجر و ناقل، به مرض ذات‌الجنب و ذات‌الصدر و استرخاء و ضیق‌النفس گرفتار و دوچار گردیده تن در بستر علل مذکوره بسود و چنان روزگارش صعب و سخت گشت که دمی نیاسود تا که از چاره عاجز گردیده در روز بیست‌ونهم محرم، عریضه‌نگار حضور شده استدعای اجازت رفتن در قندهار و معالجت امراض خود نمودن کرد، و از کثرت گرفتاری والا حضرت در گردش سیرگاه‌ها و شکار مرغ و ماهی که هفته‌ای در یکجا درنگ

نمی‌فرمود، این عریضه او چنانچه بیاید پس از هفت ماه و سه روز در دوم رمضان از شرف مطالعه ساطعه گزارش یافته، از راه علاج طلب کابل شد.

و مقارن این حال، امیر محمدخان حاکم غزنین قرار رسم و عادت مستمره حکام وقت آنجا، بیست و چهار قدید لاندی از گوسپند و بیست و چهار سیر به وزن کابل آلوبخارا و دو جلد پوستین اعلی، از ساخت آنجا از خود، و ده قاق لاندی از گوسپند با ده سیر آلوبخارا را و یک صندوق آرد رشته معروف به سیمیان از طرف علاقه‌داران محال توابع حکومت خویش به صاحب فتح محمد نام نوکر خود، ارسال حضور داشته منظور نظر ملاطفت گستر گشت. و در ماه صفر به نام او ارقام رفت که: «بلادرنگ آهنگ تقبیل عتبه علیا کرده، هم‌کاب سعادت انتساب والا در بیلاق‌گاه جلال‌آباد شده، روز فرحت و راحت به گل گشت در آنجا به سر برده و تفرج نموده، تفریح حاصل کند.

وقایع ماه ربیع‌الاول و ربیع‌الآخر سنه هزار و سه صد و سی و یک هجری

در ماه ربیع‌الاول از حضور والا منشور تسلیت دستور، به نام تاراج‌شدگان سکنه ده بالای گردیز شرف صدور یافته، موجب تسکین خواطر کربت‌مآثر ایشان گشت. و مجملی از قرین اندوه و ماتم‌شدن اهالی آن قلعه این‌که زوجه یکی از سپاهیان که از قاطنین آن قلعه و در موضع چمکنی به اتفاق دیگر سپاهیان دسته خود با اشار منگل سرکرم پیکار و جدل بود، در حین ورود افواج کابل به سالاری نایب‌سالار، محمدنادر خان در گردیز، از فراز قلعه، خوشبختانه آواز برآورده گفت خداوند به شما فتح و ظفر دهد که به یاری ما بیچارگان که شوهرهای ما با اشار سرگرم کارزاراند و ما محصور بودیم، شما رسیده ما را از تنگنای انحصار برآوردید، و فوج اردل که با نوای موزیکان در تکاپوی عبور بودند، از ندای آن زن بی‌خیال آنکه او را اهل قلعه اسیر کرده و شوهر او سپاهی و با متجاسرین رهنورد کین

است، دفعتاً آواز یا چهاریار برآورده در قلعه ریختند و از غارت و هتک عصمت و هرچه خواستند کردند و محمدنادرخان نایب‌سالار، هر چند مخالفت نمود، سودی نبخشود تا که فوج گردیزی و جدرانی از جمله افواج کابل، به امر محمدنادرخان اقدام برادرانه در ممانعت کرد تا که به عذر و سماجت آنان دست از غارت بازکشیدند، در قلعه چیزی نمانده تمام به تاراج رفته اهالی قلعه در حالت خرق پرده عصمت از اوضاع و اسباب روزگار خود تهی‌دستانه زاویه گزین عجز بودند، که این منشور پس از چندی برایشان پرتو وصول افکنده از الطاف شاهانه اگر چه مال و منال ایشان به دست نیامد، شادخاطر شدند.

و هم در ماه ربیع‌الاول محمودبیگ طرزی، هر دو جلد اول و دوم سراج‌التواریخ را که از تسوید نگارنده به امضای قاضی سعدالدین خان و غیره که از پیش گذشت برآمده و حضرت والا هر دو جلد را سراپا مطالعه فرموده برای اصلاح واقعات آن چنانچه رقم گشت، به او و محرر اوراق مقفوض داشته بود، در غیاب عاجز عاثر، در صفحه هشت رخ تقدیم حضور نموده، استدعای استنساخ و تنفیذ و تصحیح آن را کرد که خودش تاریخ‌نگار افغانستان گردد، و حضرت والا به ذریعه محمدولی‌خان، سرجماعه غلام‌بچه‌گان، محرر را که در اندرون ارگ شاهی به حجره معینه خود، مواظب تسوید جلد سوم بود و از کتب ثبت فرامین و عرایض واقعات را اخذ و ثبت می‌نمود، طلب حضور فرموده اعتراضاتی را که در بعضی از عبارات وارد آورده بود، به مواجهه محمودبیگ از محرر استفسار نموده از تقریری که به عزّ عرض رسید، او از جواب عاجز آمده ساکت بایستاد، بعد رجوع پاک‌نویس آن به خود محرر شده و مولوی عبدالرؤف‌خان مأمور تصحیح عبارات لغات و کلمات عربی و میرزا عبداللطیف‌خان منشی حضور به تصحیح عبارات فارسی آن مقرر گردیده، جای شایسته باطعام و چای و میوه از خوان حضور معین گردیده به کار پرداخته آمد و پس از نگارش محرر، آن دو تن به دقت جزو جزو ملاحظه و امضای صحت کرده، بعد خود حضرت والا آن را مطالعه و با خامه خاص امضاء و امر طبع کردن آغاز نمود و تا اواخر سلطنت حضرت ضیاء‌الملک والدین به انجام رسیده و تا ماه ربیع‌الآخر سنه ۱۳۱۴ از طبع برآمده، ذات شاهانه به شهادت رسیده، بقیه آن معوق و معطل بماند تا که از عرض فیض محمدخان

وزیر معارف و هاشم شایق بخارایی معاون دارالتالیف قراری که در صدر این جلد رقم شد، مرّة بعد اولی و کرّة بعد آخری، به تکمیل آن پرداخته آمد.

و همین ایام، مسمّاء بی‌بی، از باشندگان بلادت علیا، از توابع اده خیل قوم جاجی، به ذریعۀ عریضه به گوش راست نیوش حضرت والا رسانید که ملک محمدامین برادر او، به امر حکومت در بندر پتان اقامت خدمت اختیار کرده و قنبرعلی و سعید نامان از اهالی قریه شنگک علاقه کرم قوم طوری که با او عداوت سابقه داشتند و ظاهراً آسیبی به او نتوانستند رسانیده، در خفا عزم قتل او را جزم نموده، لندی و خازو و لالا نامان را از قاطنین بلادت سفلائی جاجی یکهزار و دوصد روپیه داده به قتل او برانگیختند. چنانچه هر سه تن او را در محافظ‌خانه بندر پتان بکشتند و تاکنون بازپرس قتل او از قوه به فعل نیامده، ورثۀ او از حق خود محروم مانده‌اند. و حضرت والا در روز سوم ربیع‌الآخر، دوست محمدخان ناظم را ارقام بازپرس و حق‌رسانی فرموده، چون از این‌گونه قتل و خون‌ریزی از جهالت و وحشیت قبایل سرحدیه، بسی به روی روز افتاده و می‌افتد، مراسم بازپرس به روی کار نیامد.

عزم سفر گردیز کردن حضرت والا

و هم در خلال این حال، محمدنادرخان نایب‌سالار، شرحی از جودت هوا و صفات علاقه گردیز به حضور والا بیان کرده، حضرت والا تصمیم عزم تماشای آنجا جزم نموده، در روز دهم ربیع‌الآخر به دوست محمدخان ناظم رقم فرمود که: «نایب‌سالار معزّی‌الیه موضع گردیز را برای اقامت سپاه نظام نکو دانسته و پسندیده، به عرض حضور رسانیده و از عرض و بیان او، رای مملکت‌آرا اقتضا نموده است که موکب همایونی بدان‌سوی رهگرا و مرحله‌پیما آمده، آنجا را مشاهده و امر احداث قلعه نظامی کند و اگر خدا بخواهد از جلال‌آباد که در کابل پرتو افکن وصول شدیم، به مصلحت وقت اگر مناسب دیدیم، از آنجا پیشتر نیز خواهیم رفت و اکنون از این عزم و اراده محض آنکه آگاه باشید به شمار رقم شد که به علاقه‌داران تحت حکومت خود و بزرگان قبایل آن تا خط سرحد آگهی بدهید که خبر و مستحضر شوند و در باب گردآوردن و فراهم نمودن علوفه و

آذوقه و تسطیح راه و تصفیه و تنظیف رباطات منازل برای خدمه رکاب در آینده اگر آمدنی شدیم، مفصل ارقام خواهیم فرمود.»

شرارت قبایل سرحد

و هم در این ایام، دوست محمدخان ناظم، که از خیرسگالی و نیکوافتالی خود تردید و تکذیب نگارش محمدعثمانخان علاقه‌دار منگل و فقیرمحمدخان علاقه‌دار جاجی و محمدرفیعخان علاقه‌دار جدران و وقایع‌نگاران زرمت و کتواز را کرده، از مطیع و منقاد و آرام و آسوده بودن قبایل مذکوره و اشرار سلیمان معروض داشته چنانچه گذشت، حضرت والا را اطمینان خاطر داده بود، بر سر حقیقت و راستی آمده معروض داشته و شرحی از شرارت و جهالت و تمرّد و طغیان قبایل منگل و جدران و تنی و سلیمان‌خیل را برنگاشت و از عریضه او سردار نصراللهخان نایب‌السّلطنه را ارقام و تاکید رفت که: «در ایام همین زمستان که پیش می‌آید، دو هزار نفر از فوج نظام از راه سرزنش قبایل مذکوره و حصول عبرت دیگر طوایف متجاسره، مأمور رفتن در گردیز خواهیم کرد. بایست علوفه چهار ماه این تعداد را که چهارصد خروار گندم خواهد شد مهیا کند و افزون از آن جو و کاه چهار ماه دواب و رواحل این اردو را آماده نماید و از غله مالیاتی گردیز علم حاصل کرده، اگر کفایت می‌کرد فهوالمطلوب و الاّ از علاقه لهوگرد به دادن کرایه حمل و نقل دهد.» و او به دوست محمدخان ناظم رقم نموده او این مقدار را بر مردم هزاره غزنین که در سال گذشته به اسم معاونت دولت، به اتفاق مردم افغان چنانچه رقم گشت داده بودند، حواله و امر رسانیدن به گردیز کرده و هزارگان از خوف این که در عرض راه از دست افغان سلیمان‌خیل و غیره به قتل و غارت می‌رفتند مبالغی، رشوت داده در شهر غزنین رسانیدن این مقدار از غله را بر عهده گرفته این حواله دائمی بر ذمت ایشان قرار یافته، از دولت دو و نیم سیر گندم را به یک روپیه مجرای حاصل کرده، بر خود ایشان نیم سیر گندم به یک روپیه از بابت کرایه گردیز و غیره تمام همی شد، تا که در عهد امیر امان‌اللهخان غازی بهای، آن بر مالیات نقدینه مردم هزاره افزوده آمد.

و هم در این ایام، از عریضه و استدعای دوست محمدخان ناظم، سه نفر برادر و یک نفر برادرزاده و یک نفر خال غلام رسول نام زرمتمی که منصب اسلحه‌داری حضور داشت و روی از سعادت و دولت برتافته فرار کرده و ایشان محبوس زندان کابل شده بودند، از زندان رها گشتند.

و در روز جمعه دوازدهم ربیع‌الآخر، سال اودی‌ئیل مجدّد شده آفتاب از برج حوت در حمل نقل نمود.

آمدن محمد اکبر خان پسر سردار محمد اسحق خان در کابل

و در خلال احوالی که به شرح رفت، عبدالعزیز خان پسر جنرال نجم‌الدین خان که نسبت بررداری با زوجۀ سردار محمد اسحق خان داشت و از عریضه و استدعای خود چنانچه گذشت، اجازت آمدن از ماوراءالنهر در کابل یافته و به مرام نایل آمده بود، از نزد شهزاده امان‌الله خان عین‌الدوله، فرمان اجازت آمدن در افغانستان به نام پسران سردار محمد اسحق خان که بعضی از ایشان عریضه و عهدنامه فرستاده بودند حاصل کرده، و در ماوراءالنهر رفته، از جمله پسران سردار مرحوم محمد ابراهیم خان که عریضه‌نگار نشده بود، معطل به اجازت حضرت والا شده، محمد اسمعیل خان از موانست و مصاحبت روسیان که با ایشان هم پیاله شرب مدام شده بود، از آمدن در افغانستان ابا نموده و محمد اکبر خان پسر سردار محمد اسحق خان با بیست نفر اهل و عیال و مادر و عبدالعزیز خان خالوی خود و خواهران خویش از سمرقند راه مراجعت کابل پیش گرفته، بر مقصد نایل و واصل آمد. ولیکن قبل از ورود در کابل چون وارد بندر پتکی سر شدند، جنرال محمد عمر خان مقیم قلعه نظام دهادی، از نوشته سرحداران که از سواران نظام بودند آگاه گردیده، به سردار عبدالوهاب خان حکمران ترکستان آگهی داد و چون راحله و اسب سواری نداشتند، چند رأس سواری و یابوی بارگیر و یک نفر جماعه‌دار و چهار تن سوار نظام مأمور رفتن در پتکی سر کرده، ایشان را به اعزاز و احترام در مزار شریف آورده تسلیم سردار عبدالوهاب خان کرد و او مقدم ایشان را گرامی داشته، مصارف از دولت به نام مهمانی معین و مقرر فرموده، از ورود ایشان به حضور والا معروض داشت و چنانچه بیاید، حضرت والا در روز سوم رجب

فرمان گسیل کابل شدن ایشان را اصدار فرمود. و پس از وصول در کابل، از مجرم سیاسی آمدن محمدعظیم خان پسر محمداسمعیل خان بن سردار محمداسحق خان و به قتل رسیدن او، با عیال و اطفال خود از راه تبعید در هندوستان رفت.

وقایع ماه جمادی الاولی و اخرای سنه هزار و سیصد و سی و یک هجری

در خلال احوالی که به شرح و از پیش اشارت رفت، محمدسرورخان حکمران هرات که به جز خود کسی را از خدمه و مأمورین و قائدین لشکری و کشوری دولت، در مهمات مرجوعه و خدمات محوله اش کارفرما و مقتضی الاجرا نمی خواست، و احدی را وقع نهاده، از سوء سلوک آزرده دل و رنجه خاطر ساخته و می ساخت، با جنرال عبدالرحیم خان محمدزایی، قائد سپاه نظام هرات، طریق عناد برگرفته و جنرال مذکور با محمداسمعیل خان کوتوال و محمدموسی خان کمیدان پسر او، که هر دو تن نیز از فرقه جلیله محمدزایی بودند، متحد و متفق و با محمدسرورخان مخالف شدند.

شورش فوج هرات

و افواج نظام در ماه جمادی الاولی به تحریک محمدسرورخان بر عبدالرحیم خان شوریده، هر سه تن را گرفتار ساخته، از جمله جنرال عبدالرحیم خان را سه روز در خانه خودش به اندرون ارگ مقید و محصور داشتند و عزم تخریب دروازه ارگ جزم کرده آتش زدند، که دروازه را سوخته داخل ارگ شوند و او را از خانه اش برآورده در معرض اخفاف و تحقیر، با غل و زنجیر و قتل و جرح کشانند؛ و فتح محمدخان برگد به مدافعت شورشیان سپاه و اطفای نایره غوغا برخاسته به اتفاق میرمحمدعثمان گازرگاهی قرآن را شفیع قرار دادند و به عذر و الحاح ایشان را برگردانیده، آتش افروخته را خاموش نمودند.

و مقارن این حال، حضرت والا اردوی معلای همکاب شاهی را از جلال‌آباد، قبل از حرکت موکب همایونی، جانب کابل کوچ داده، ذات شاهانه هشت روز پس از حرکت اردو و در روز شنبه نوزدهم جمادی‌الاولی، به سواری موتر رهگرا و مرحله‌پیمای کابل شده و مسافت بین هر دو بلد جلال‌آباد و دارلسلطنه را که شصت کروه در شمار است، به عرصه شش ساعت و هجده دقیقه درنور دیده، در قصر استور نزول اجلال فرمود. و اعیان بار و بزرگان شهر و منصب‌داران لشکری و افتخاری که صف پذیره آراسته بودند، مراسم پذیره و تبریک ورود به تقدیم رسانیده، پس از صرف چای در جای خود رفتند.

طلب کابل شدن جنرال عبدالرحیم‌خان و کوتوال و پسر او

و مقارن این حال در روز چهارشنبه هفتم جمادی‌الآخری، برگد فتح‌محمدخان و میر گازرگاه و غیره خدمه و مأمورین دولت و محمدسرورخان حکمران هرات، شرحی از سوء سلوک جنرال عبدالرحیم‌خان و شورش سپاه هرات را معروض داشته، حضرت والا در روز پنج‌شنبه پانزدهم جمادی‌الآخری با خامه خاص رقم کرد که: «جنرال عبدالرحیم‌خان و محمداسمعیل‌خان کوتوال و محمدموسی‌خان کمیدان پسر او را گسیل درگاه رعیت پناه نمایند که به حضور تحقیق و تفتیش امور مختلفه ایشان از قوه به فعل آمده، اگر مرتکب فتنه و مباشر مفسده شده باشند، کیفر داده آیند.» و هم از صدور این منشور به افواج نظام ارقام فرموده با خامه انباه در ذیل آن نگار داد که: «اگر ایشان طریق خلاف قانون نظام سپرده دست به اسباب شورش برده باشند، البته بلوایی و انقلابی به شمار آمده، آن سه تن را بهانه اشتعال ناثره فتنه ساخته خواهند بود و در نزد عموم افواج منصوره به تمرّد و طغیان سمر و مشتهر خواهند شد.» و در پایان کار چون لشکر نظام هرات به اغواء و القا و تحریک و تحریض محمدسرورخان نایب‌الحکومه به فتنه برخاسته و شور و آشوب انداخته بودند، عبدالرحیم‌خان به منصب جنرالی برحال گردیده و محمدسرورخان معامله طعن و قدح مذهب شیعه را به روی کار آورده منابر حسینیه‌های قزلباشیه هرات را به ترغیب حافظ‌جی حبیب‌الله و میر گازرگاه شکسته و سوخته همه را ضبط کرده مسجد قرار داد و جمعی از شیعیان پناه به مزار

خواجه عبدالله انصاری برده و چندی محبوس و طلب کابل شده، چنانچه بیاید محمد سلیمان ایشک آقاسی نظامی، مأمور حکومت و محمد هاشم خان به نایب سالاری سپاه هرات نامزد گردید، ایشک آقاسی محمد سرور خان، از سوء سلوک خود که نسبت به مردم شیعه طریق نکوهیده می پیمود، طلب کابل شد.

شرح تعمیر سدّ غزنین

و در خلال احوال مسطور، میرزا عبدالاحد خان نایب دیوان استیفاء که ادعای تعمیر بند سلطان آبگیر غزنین را کرده و مبلغ هنگفتی از دولت به نام صرف آن گرفته و کار آن را بدون دادن مزد، به رایگان به ذریعۀ حشر از ضعفای رعیت تابعۀ غزنین تا جایی رسانیده، مبلغی را که از دولت گرفته بود اقطاع و املاک خریده و قلعه معقلی برای خود احداث و آباد نموده بود، از تمام و انجام شدن آن سدّ سدید به عرض رسانید و حضرت والا از هلوئی که در تعمیر عمارات و سدود خصوص در ساختن و افراختن سدّ غزنین و تنگی خورد کابل داشت، مشوقانه به سواری موتر، تشریف فرمای مشاهدت و تماشای سدّ غزنین شد و یک هفته در آنجا درنگ نموده، چون میرزا عبدالاحمد به زبان فریت به عرض رسانید که سه صد هزار جریب زمین قابل الزّراعت در تحت آب این سدّ آمده معمور می گردد، حضرت والا آهنگ احداث و اساس نهادن شهر جدید در حدود نانی و قراباغی که دشت وسیع و هموار است کرد و با روساء و بزرگان طوایف هزاره و افغان و تاجیک به تبعۀ حکومت غزنین در خصوص وسعت شهر و مصارف تعمیر و عملۀ کار آن از مهندس و بنا و معمار و نجار و حجار و آجرپز و مردکار سخن رانده و ایشان به شرکت و اجرت عملۀ کار را بر عهده گرفته، قرار دادند که حشری قرار تعداد نفوس ذکور قومی، ماه به ماه داده اجرت از دولت بگیرند و هر که خیال شرکت و جای گزیدن در اندرون شهر داشته باشد، از خود سرای و خانه و جای تعمیر کند و اگر دولت آباد نماید به اقساط معینه پول مخارج خانه و سرای و دکان خویش را بدهد. و میرزا عبدالاحمد وعدۀ ساخته و پرداخته شدن سد را در سال آینده به حضرت والا داده، تأسیس و تحدیث شهر را معطل به سال آینده و اجرای آب سدّ داشت که پس از وفور جریان آب، اساس باره و بروج و حصار شهر و بازار نهاده

آید. و حضرت والا از پاکی طینت و صادقی نیت و عزیمت که در طبیعت داشت، گفتار او را پسندیده داشت. و میرزا عبدالاحمد که همواره به دسیسه و حیلت منویات و مستدعیات شخصیه و اغراض نفسیه خود را از پیش می‌برد، حضرت والا را فریب داده امور مکتونه خاطر خویش را حاصل کرده و می‌کرد، سد مذکور به اجبار و مصارف بسیار به ذریعه ضعیفای رعیت افراخته و چیزی و چیزی از مبلغ سه لک روپیه که برای مصارف تعمیر آن از دولت گرفته بود به کسی نداده، همه را حیف و میل و صرف مقصد و نیل خود کرد و قلعه ساخت و مزرعه اقطاع خریده، اساس تجارت نهاد، چنانچه نه شهر احداث و آباد گشت و نه سه لک جریب زمین موات زنده و شایان زرع و ریع و دخل آمد، تا که پس از قتل او و شهادت حضرت والا، اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان غازی تکمیل تعمیر آن سد سدید کرده، دژمحمدخان عکاس را مأمور عکس گرفتن آن نموده، پس از وصول عکس آن به حضور، بازمحمدخان را مأمور ساختن و پرداختن آن فرمود. الغرض حضرت والا به وعده و نوید میرزا عبدالاحمدخان خرسند گردیده، در روز شنبه هفدهم جمادی‌الآخری به سواری موتر تشریف‌فرمای مراجعت به دارالسلطنه شد.

و هم در خلال احوال مسطور، پنجاه هزار و نهصد و پنجاه و شش روپیه قران که فوج نظام هرات در وقت ورود موکب همایونی در آنجا، به نام نذرانه تقدیم کرده و حضرت والا امر لباس رسمی ساختن آن را برای خود سپاه نظام نموده و تفویض محمدامین تاجر شده بود که لباس رسمی نظامی اشترا نماید و او اهمال و اغفال نموده تا این ایام لباس برای نظام نخریده و از جمله دوازده هزار قران را جنرال عبدالرحیم‌خان از تاجر مذکور برای صرف خود گرفته، از این جهت خریدن لباس در عهده تعویق افتاده و محمدرسورخان حکمران هرات، آن دوازده هزار روپیه را در وقت معاندت ورزیدن خود با جنرال عبدالرحیم‌خان از او گرفته، معروض داشت و حضرت والا در روز چهارشنبه بیست‌وهشتم جمادی‌الآخری فرمان کرد که همه را پس به سپاه بدهد و او تمامت مبلغ مذکور را به نام موهبت از طرف حضرت والا به اعداد لشکر سپرد.

وقایع ماه رجب و شعبان سنه هزار و سه صد و سی و یک هجری

در خلال احوالی که رقم شد، معاون جنرال قونسل دولت انگلیس در مشهد مقدس، به میرزا محمداسلم خان خادم و ملازم دولت متبوعه خود، که رسمیت وقایع نگاری در هرات داشت بنگاشت که: «به حکمران هرات آگهی دهد که: «داود نام یهودی از هرات، به اسم یعقوب نام یهودی ساکن مشهد و حاجی سر لرزان در کرکی بخارا و حاکم یوسف دگه، نزدیک سنگچارک ترکستان افغانی، از حالات و واقعات و صادرات و واردات افغانستان به قونسل دولت روس معلومات و آگهی می دهند، بایست مراقب حال ایشان شده، سدّ این رخنه جاسوسیّت کند تا در مآل وخامتی به روی روز نیاورند.» و حکمران هرات نقل مکتوب جنرال قونسل انگلیس را که به میرزا محمداسلم خان رقم کرده بود، ارسال حضور نموده، خود در پی گرفتار کردن هر سه تن افتاد و نیز در خلال این حال، کارکنان دولت روس اقدام در ساختن و پرداختن استحکام در موقع پشت قلعه نظامیه خود، به مقابل موضع چهل دختران از خاک این دولت کرده، مخفیانه مستحکمه معقله بیفراختند و یارمحمدخان رساله دار، حارس بندر سرحد این دولت استحضار حاصل نموده به کپتان روس که به حراست سرحد مقیم و مأنوس بود پیام داده دعوت حاضر آمدن کرد که به اتفاق و بالمواجهه استحکام مذکور برداشته و از خاک و سنگ انباشته گردد و او که از این کار خجالت بار شرمسار بود حاضر نیامده، یارمحمدخان آن را خراب کرده، اخشابش را در اندرون آن لانه مدسّانه در زیر خاک نمود. و ماجرا به حکمران هرات نوشته و او به حضور رقم کرد و حضرت والا در روز یکشنبه سوم رجب رقم فرمود که: «اینک مواظب و مجاهد باشند که از احاد و افراد اعداد تبعه دولت روس در خاک افغانستان مرتکب این گونه اقدامات نشوند و استحکامات مخفیه نسازند.»

منع نمودن حاکم پنجاه عبور تبعه این دولت را از راه غیر معروف

و هم در این هنگام، حاکم پنجاه مکتوبی نزد یارمحمدخان رساله‌دار مقیم چهل‌دختران فرستاده نگار داد که: «سواره و پیاده، از تبعه دولت افغانستان را آگهی دهد که بجز از مواضع قراولخانه و ماروچاق و هلنگ‌خوالی و رباط قاشان عبور و مرور نکرده، از دیگر معابر و مسالک در خاک روسیه رفت و آمد نکنند و اگر کردند از هر واحدی پانزده منات جرم گرفته می‌شود.» و حضرت والا از نوشته یارمحمدخان رساله‌دار و عریضه حکمران هرات بدین رقیمه حاکم پنجاه آگاه شده در روز یکشنبه مذکور رقم فرمود که: «از قراولخانه و ماروچاق که در سابق عبور می‌کردند خبر بدهند که مرور نمایند و خود را مجرم نسازند.»

و هم در روز سوم مزبور رجب، نایب‌الحکومه ترکستان را ارقام رفت که: «محمد اکبرخان پسر سردار محمداسحق‌خان را که با بیست نفر از اهل و عیال و منسوبان خود چنانچه گذشت از ماوراءالنهر در مزارشریف آمده بود، و عبدالعزیزخان خالوی او گسیل کابل نماید.» و پس از وصول او در کابل، به سبب قتل محمدعظیم‌خان پسر سردار محمداسمعیل‌خان بن محمداسحق‌خان که از پیش تمهیداً اشارت رفت، هنوز راحتی حاصل نکرده، از راه تبعید مأمور رفتن و اقامت نمودن در هندوستان شد.

موهبت حکمران هرات نصف بهای لباس افسران نظام را

و از دیگری سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، یکصد و هشتاد و یک دست لباس رسمی نظامی به امر و ارشاد جنرال عبدالرحیم‌خان، از جین معروف به جیم، برای افسران و منصب‌داران سپاه نظام از وجه تنخواه خود ایشان ساخته و هر دستی به بیست و نیم روپیه کابلی پرداخته شده، چون وجه نذرانه ایشان چنانچه گذشت به خود ایشان موهبت و مسترد شده بود، محمدسرورخان حکمران هرات که سپاه نظام آنجا را چنانچه رقم گشت اغوا کرده برخلاف جنرال عبدالرحیم‌خان برانگیخته و او طلب کابل شده بود، از واهمه این که مبدا افواج منصوره از حقیقت و نفس‌الامر، به حضور والا معروض داشته او را خجل و منفعل سازند، در روز نوزدهم رجب به هر واحدی از منصب‌داران که قرار قاعده و عادت مستمره حاضر

بار شده بودند، ده روپیه که نصف بهای یکدست لباس مذکور در شمار بود، از خود به نام عطا و موهبت بذل فرموده، مجموع همه یکهزار و هشتصد و ده روپیه کابلی به حساب آمد.

نقل منشور والا که در پاسخ توبه نامه سپاه هرات رقم فرمود

و مقارن این حال از عریضه عساکر هرات، که در پاسخ منشور هدایت دستور تنبیه و تهدید نشود حضرت والا که از شورش ایشان بر جنرال عبدالرحیم خان چنانچه رقم شد صدور یافته بود، با خامه توبت و انابت نگار داده اظهار اطاعت و متابعت دولت و صداقت در خدمت و رعایت حقوق اخوت ملت و حمایت اعداد رعیت کرده به حضور فرستاده از عزل و طلب کابل شدن جنرال مذکور و محمد اسماعیل خان کوتوال و محمد موسی خان کمیدان متشکر آمده و دعای دوام عمر و بقای امارت حضور والا کرده بودند، در روز بیست و سوم رجب ارقام رفت که: «البتة و بالیقین از مخالفت مصدوقه «لَا تَنْقُضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا» و احادیث شریفه «لَا إِيْمَانُ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ وَمَنْ أَطَاعَ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ يَعْصِ الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي» مجتنب و محترز بوده، کمر همت و شجاعت در سپردن شاهراه خدمت دین و دولت محکم و استوار بسته، از اطاعت و متابعت خدا و رسول و پادشاه سرباز زنده تقاعد نخواهید ورزید، زیرا حراست نام و ننگ، بالاتر از رعایت حصول راحت برای چند روزه زندگی و آشامیدن ساغر محنت و مشقت بهتر از کسوت عار و شرمندگیست و مرگ و هلاک را گوارا دانستن و رسوایی و خجالت را به خود نبستن، کار مردان و دلیرانست و مسلمانان کامل الایمان راسخ العقیدت، مردن با نام و ننگ را حیات ابدی و سالکین مسلک هدی و رشاد، ذکر جمیل و نام نیک را بقای سرمدی شمرده و می شمارند و شهسواران میدان دین و ایمان، در حفظ شریعت و حرس وطن و مملکت و اعلاى کلمة الله العلیا، روی از دم شمشیر تیز و دشنه خون ریز نگردانیده، در حمایت ملت و حفاظت کتاب و سنت، گرزگران و تیغ برآن را بر تارک خود، از کلاه و مفغر بهتر و پسندیده تر دیده اند. پس آن اخلاص کیشان دیندار، البته ثمره شجره بقای نام را در

صحایف ایام و شهور و اعوام بر دوام می دانند و پاداش و جزای اعمال را در دارالقرار یقین می پندارند و فنای دنیا و به سر رسیدن عمر آن را نیک می فهمند. پس ضرور، نعیم باقی و جاوید را بر حیات فانی مزیت نهاده، در حمایت دین و شریعت و حفظ عرض و ناموس ملت، سینه خود را سپر ناوک جانستان ساخته، از تیغ زبان و طعن سنان بنان ابنای زمان خود را کنار خواهند نمود.» و در ذیل این عبارات و کلمات که میرزا عبداللطیف خان، منشی حضور نوشت، با خامه خاص رقم و امضا کرد که: «من همه افواج دولت افغانستان را مثل فرزند خود می دانم، باید ایشان در امور موظفه نظامیه خود به طور خوب و شیوه مرغوب، ساعی و جاهد و سالک باشند، تا نام نیکی دنیا و رستگاری آخرت بهره و نصیب ایشان گردد.»

جشن ملتّی لقب سراج الملة والذین

و روز پنجشنبه بیست و هشتم رجب با روز دوازدهم سرطان مطابق آمده، جشن ملتّی لقب میمون سراج الملة والذین، از شیلان و صرف حلویات و چراغان و آیین بندان در تمامت امصار و بلدان و محلات و قصبات به پای رفته، عموم ملتّ شادکام و مدام آشام مرام شدند.

شرح حال ملا عبدالقیوم وردک

و هم در تضاعیف واقعاتی که ثبت و ضبط شد، ملا عبدالقیوم نام وردک، با پسر و عبدالمنان عمزاده و دو نفر قوم خود از علاقه وردک، در آقچه ترکستان، نزد ملا عبدالمجید قاضی آنجا رفته و چندی در پهلوی او روز مهمانی به سر برده و با چهار رأس اسب و یک رأس الاغ و مبلغی از نقد و جنس راه مراجعت از آنجا جانب خانه و جای خود برگرفت و در عرض راه مفقودالاثّر گردیده، نزدیکان و منسوبان او پس از دیری از مکتوب قاضی آقچه بر راه مراجعت جانب خانه خود برگرفتن او آگاه شده، منزل به منزل از سرچشمه کابل تا آقچه، تفتیش حرکت و فرود او را نموده، محقق داشتند که از رباط سراجیه واقع زردسنگ دایزننگی

برخاسته، در عرض راه رباط مذکور و رباط مارخانه واقع ابتدای خاک هزاره بهسود، در حدود درازقول مفقود شده‌اند. و ورثه ایشان پس از حصول علم به مفقود آن حدود شدن ایشان، به دفعات نزد محمداکبر خان محمدزایی، حاکم هزاره بهسود و حاکم هزاره دایزنگی، فریاد و عرض کرده، داد خواستند که مردهای ایشان را با مال و متاعی که با خود داشته‌اند، از مردم هزاره دایزنگی و دایکندی و بهسود بازپرس نموده، حق‌رسی نمایند. و حاکم هر دو علاقه که مباشر این‌گونه قتل و غارت و سرقت، افغان کوچی را می‌دانستند و هزاره را مرتکب این‌گونه جسارت و جرأت نمی‌پنداشتند، اقدام در بازپرسی نکرده تا که مایوس شده نزد محمداسمعیل خان حاکم وردک عارض آمده داد خواستند. و از حاکم دایزنگی و بهسود شکایت نموده اظهار داشتند که چند تن از اشرار سرقت‌شعار هزاره را که همواره رهسپار ایذا و آزاراند، خود مردم هزاره به ایشان نام به نام نشان داده‌اند که اگر چنانچه آنان در تحت محاکمه و استنطاق کشیده شوند، مفقودها به روی روز و منصفه بروز خواهند افتاد. و محمداسمعیل خان از این اظهار ورثه مفقودین معروض داشته، حضرت والا، جلال‌الدین خان پسر خدای‌نظرخان وردک را که از طلب کابل شدن محمداکبر خان حاکم هزاره بهسود، که یکصد و بیست نفر از اربابان و احاد و افراد مردم هزاره در کابل دادخواه آمده و به درب باغ متصل قصر استور، از جور و ستم و مصادرت اخذ رشوت او فریاد برآورده نالان و گریان به عرض رسانیدند، حضرت والا از هزارگان التزام‌نامه گرفته، مأمور قایم مقامی او کرد و با هزارگان قرارداد که اگر مصادرات محمداکبرخان را ثابت نکردند، مبالغی را که بر او ادعا کرده‌اند، از خود جرم زبان بدهند، ارقام فرمود که: «به اتفاق ولی احمد خان کرنیل نظامی که او نیز به مثابه محمداکبرخان، از تغییر جان محمدخان، مأمور حکومت دایزنگی چنانچه گذشت شده بود، تفتیش و تحقیق و علم حاصل نموده، معروض دارند که بازپرس ثار ملا عبدالقیوم و مال و همراهان او فرموده، دمار از روزگار هزارگان برآورده شود.» و از این روز به بعد تا سنه ۱۳۴۰ هجری در هر سال ورثه ملا عبدالقیوم و رفقای او، گاهی نزد سردار نصرالله خان نایب‌السّلطنه و وقتی نزد سردار عنایت‌الله خان معین‌السّلطنه و هنگامی به شهزاده امان‌الله خان عین‌الدوله عرض کرده، جمعی از هزارگان را به ذریعه فرمان

احضار نموده و زیان و خسارت زیاد به ایشان رسانیده، چون ثبوتی نداشتند به مضمون «اذا ترک المدعی ترک» دعوی خود را به بهانه امری ترک کرده تا که در پایان کار و فرار شدن اکثر هزارگان، تازه گل نام وردک که نزد عبدالعزیزخان وزیر داخله که منصب یآوری حضور داشت، طریق ملازمت می سپرد، پنجاه نفر از هزارگان را احضار کابل نموده و هزارگان محرر اوراق را که وکیل عموم ایشان بود، به دفع دعوی گماشته در محکمه اجلاس امور متفرقه، تازه گل مذکور پس از ده سال که سراسر به دعوی و منقضی گشته بود، دعوی قتل و مفقودیت ملا عبدالقیوم را دایر کرده، ادعا نمود که ملای مذکور از آقچه تا رباط مارخانه و اقع ابتدای خاک هزاره بهسود سالمأ رسیده و در شب از آنجا مفقود شده، باید هزارگان دیه خون و تاوان مال مفقودین را بدهند و نگارنده در ذیل رقم این ادعای بی سر و پای با خامه دفع نبشت که پس از ثبوت وصول ملا عبدالقیوم و رفقای او در رباط مارخانه به گذراندن شهود دعوی به حضرت والا که مالک رباطست و کرایه از مسافرین که شب خود را در آن به روز می رسانند می گیرد و هم انبار و ذخیره دولتی را در آن می نهد می شود، پس بعد از ثبوت با ذات شاهانه، دعوی خود را دایر کنند و از این مدافعت چون ثبوتی نداشتند، عاجز آمده ایشک آقاسی، محمودخان، فرمان ترک مزاحمت هزارگان را داده، از کشاکش و آزار و اذیت وردکان خلاص شده بیارمیدند.

اعانه دادن حضرت والا و ملت افغان به مردم طرابلس غرب

و هم در تضاعیف واقعات مسطوره، دولت یونان و غیره دول اروپاییه با اهالی اسلامیة بلغار و مراکش محاربه مذهبی آغازیده، عزم استیصال و اضمحلال اسلامیان غرب را جزم کردند و در قتل و غارت و اسارت و انواع افعال و اعمال و حیثیت مضایقه و دریغ نکرده، از شکم دریدن زنان و اطفال و جنین را از رحم برآوردن و مسلمانان [را] به اجبار و فشار، داخل کیش نصرانیت کردن اقدام نمودند. و حضرت والا با ملت غیور افغان و افغانیان از جراید و روزنامه‌ها، بر حالت آنها آگاه گردیده و اعیان ملت را در سلامخانه عام دعوت فرموده، نطق بلیغی در محل بیان آورده، عموم مردم را تکلیف بر دادن اعانه نمود و یک هزار پوند

خود حضرت والا داده و سایرین نیز به قدر توان به دادن اعانه گرائیده، از این امر به ذریعۀ اشتهار در تمامت بلدان و امصار و قری و قصبات و محالات آگهی داده شده، مبلغی گرد آمد و از جمله یکهزار و سه صد و بیست و هشت روپیه از هرات رسیده، از راه معاونت همه مبالغ گردآمده به امر حضرت والا در آن مملکت فرستاده شد، که گویا در این ایام و ازمه و هنگام، عموم اهل اسلام را به سیاق فرمودۀ حضرت خیرالانام که در کتب احادیث این کلام خجسته آغاز فرخنده فرجام آن جناب مستطاب ثبت و ضبط است «الْمُسْلِمُونَ يَدُّ وَاحِدَةً عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ» رمق حمایت در تن بود و همگان به این فرمایش خالق کون و مکان «فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ» طریق معاضدت و معاونت هم می‌پیمود، به خلاف زمان محاربت و مزاجرت دولت فرانس و هسپانیا با امیر عبدالکریم خان در ریف به سنۀ ۱۳۴۴ هجری که تمامت اهل صلیب با ادعای مدنیت و احساس شئون بشریت و ادراک حقوق انسانیت، دولت آمریکا و غیره طریق وحشیت و استحلال و استعمار برگرفته، به معاونت آن دو دولت برخاسته، بر مثنی از اسلام که در محافظت حقوق مستحقۀ خود اقدام کردند تاخته، از زمین و هوا تگرگ مرگ انداخته، ایشان را دوچار فشار هلاک و دمار ساختند، و از عموم اهالی اسلامیۀ کرۀ ارض صدا و ندای عالم رسا برنخاست، و کسی اعتراض نکرده حجتی در باب احیای حق و امانۀ باطل اقامه ننمود و بجز این که زبان استغاثت به مهدی موعود گشوده در حالت عجز و انکسار به عرض رسانند و بگویند.

چه شود به چهرۀ زرد ما نظری برای خدا کنی

که اگر کنی همه درد ما به یکی نظاره دوا کنی

تو مہی و ملک جهان ترا، تو شہی و کشورجان ترا

چه شود اگر ز روی وفا نظری به سوی گدا کنی

دیگر جرأت و جسارتی نمی‌توانند و همه خود را مسؤل خدا و رسول داشته طریق اغفال و اہمال سپرده و می‌سپارند. و ہم‌چنین در حملۀ ابن سعود و ہابی بر مکہ معظمہ و مدینہ منورہ و ہتک حرمت و احترام او بر قباب مقدّسہ، حتی بر

مسجد که مسلمانان آن را در همه جا خانه خدا می‌شمارند، احدی بانگ انسداد تخریب او را بر نیاورده، مهر سکوت بر دهان نهادند.

تجاوز کارکنان دولت روس به خاک این دولت

الغرض کارکنان دولت روس در عصر روز دوشنبه دوم ماه شعبان، سیم تلگراف خود را در حدود قره‌تپه از نهر آب، که خط فاصل است، عبره داده در خاک این دولت کشیدند و استوانه‌های آن را نصب کرده، رشته سیم را استوار نمودند و سرتیب و صدباشی مقیم و حارس قره‌تپه، به یارمحمدخان رساله‌دار، مقیم موضع چهل‌دختران، از تعدی و تجاوز روسیان نگار و آگهی دادند. و او در روز سوم شعبان با هفت سوار نظام و شش تن پیاده ساخلو وارد قره‌تپه شده و در دهن چب‌قول رسیده، دید که بدانسوی نهر آب، نوزده باب خیمه در خاک روسیه افراخته و قرب یکصد و بیست تن از سپاهیان نظام در آنجا مقام گزیده‌اند و از آنجا گذشته و به سیم تلگراف رسیده بایستاد و یک نفر منصب‌دار با یک نفر سپاهی روسی به تعجیل و شتاب نزد او حاضر آمده، او ایشان را از نصب ستونهای تلگراف در خاک این دولت مسئول داشته، چون ایشان حجتی در تعدیت خود نداشتند، منفعلانه گفتند ما سیم را نیاورده و از حد خود نگذرانیده، دو تن کپتان دیگر آورده‌اند و این را گفته بازگشتند. بعد کپتان مأمور سیم‌کشی با دوازده نفر سپاهی پیش آمده و از اقدام در کار بی‌مبالا تانۀ خود مسئول یارمحمدخان رساله‌دار گردیده، به زبان معذرت حکایت کرد که ما از مرو آمده در این حدود نابلد می‌باشیم و رساله‌دار به زبان الزام گفت اگر چنانچه نابلد هم باشید، نهر را که حد فاصل طبیعی است ندیدید که سیم را عبور داده بدین سوی کشیدید؟ و اکنون سیم خود را پیچیده و برداشته در خاک خویش مراجعت کنید و ایشان که نقشه در دست داشتند و خود را متجاوز از حد فاصل می‌پنداشتند، تلگراف را برداشته بازگشتند و در خاک مستعمره و مقبوضۀ خود ستونهای سیم تلگراف را تا نقطۀ مقابل چهل‌دختران نصب کرده، سیم را برافراختند. و یار محمدخان رساله‌دار در جای خود معاودت نموده، ملاً مصلی نامی را نزد کرنیلی که در این روز وارد محافظ‌خانه واقع مقابل قره‌تپه شده بود، فرستاده پیام داد که قبل از این مأمورین

دولت متبوعه شما علایم و نشانها از خاک در حدود دولت متبوعه ما افراخته، چون از ایشان پرسیده شد در جواب گفتند ما نابلد بودیم، و اکنون نیز سیم تلگراف را در حدود ما آورده گفتند نابلد بودیم و اگر ایشان علم نداشتند و حد خود و ما را نمی دانستند، شما که سرحددار و بلد بودید چرا آنان را معرفی نکردید؟ او پاسخ داد که پس از این چنین نمی شود، خلاصه کارکنان دولت روس از این گونه اقدامات مغالطت آیات بسیار کرده و بر مرام مدسّانه خود کامیاب نشدند.

وقایع ماه رمضان و شوال سال هزار و سه صد و سی و یک هجری

در خلال احوال مسطور، ابراهیم نام علی زایی، با عظیم شافلانی، از طرف چنکورک داخل خاک روسیه شده و پنج تفنگ پنج تیر از نزد سپاهیان نظام آن دولت به سرقت برداشته با خود آوردند و محمدسرورخان حکمران هرات، از تقاضای کارکنان دولت روس در پی تفتیش افتاده و تفحص و تجسس فوق العاده به روی روز آورده، هر دو تن دزد و تفنگها را دستیاب و دزدان را در زندان حبس کرد و به حضور والا معروض داشته، در روز چهارشنبه دوم رمضان ارقام رفت که: «تفنگها را به روسها مسترد نموده، دزدان را محبوساً گسیل کابل کند که دست سرقت ایشان کوتاه گردد.»

شرح اراضی خالصه بالامرغاب

و هم در این روز از عریضه حکمران هرات، که معروض داشته و نگاشته بود که: «اراضی و مزارع و مراتع بالامرغاب که از مردم جمشیدی بودند و از تمرّد و طغیان ورزیدن آنان در عهد ضیاءالملّه والذین مرحوم، به قبایل کوچی و بادیه نشین قوم درانی عطا شده و مردم کوچی ترک اقامت نموده، از آنجا در کشک نقل مقام

کرده‌اند و مردم عامه متفرقه دکان و کاروانسرا و خانه برای خود در آنجا ساخته و می‌سازند و هم در بین خود مزارع و مساقات را در معرض بیع و شراء آورده و می‌آورند. رقم شد که: «اصل زمین از دولت است، فروخته نمی‌شود و عماراتی را که مردم آباد کرده در بین خود خرید و فروش نمایند، مختار و مجازند، زیرا از ویرانی، آبادانی مرجح و برتر است؛ اما محصول و خراج اندک که موجب تنفر طبایع و سبب فرار کسی نشود، بر دکانین و کاروان سرای و غیره قرار داده و نهاده ثبت دفتر کند تا از قید و ضبط دوسیه دولت بیرون نبوده در زمانی به کار خواهد آمد.»

مأمور شدن عبدالکریم خان به حکومت افغان مهاجر و هزاره

و هم در روز دوم مذکور ماه رمضان، از عریضه سردار گل محمدخان سرپرست و حاکم افغان مهاجر و ناقل، که هفت ماه قبل بر این چنانچه گذشت استدعای اجازت آمدن و معالجت مرض خود را کرده بود اصدار یافته، و او پس از وصول در کابل، که وعده ذکرش از پیش داده آمد، در خانه سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله افتخاری، که از مداخلت در امور دولت برکنار و عاری بود، بار سفر گشوده پدرود زندگانی نمود و از فوت او عبدالکریم خان پسر سعدالدین قاضی القضاة به حکومت مهاجرین و ناقلین و مالستان و جاغوری مأمور شد.

شرح عدالت مأمورین منصف دولت

و هم در خلال واقعاتی که به شرح و از پیش اشارت رفت، یکصد و بیست و نفر از اربابان و رعایای هزاره بهسود از جور و ستم محمد اکبرخان عارض آمده و چهارده هزار رویه به نام جرم زبان در صورت عدم اثبات بر او به دولت تمسک داده، و حضرت والا در جلال آباد تشریف برده، ایشان از جور زیادی که دیده بودند نیز در آنجا شده و مدتی روز ناکامی و ذلت به سر برده، در پایان کار به وقت مراجعت موکب همایونی از سیر و سیاحت دره نور، به کنار معبر نهر به پای دادخواهی ایستاده و حضرت والا در حین عبور از نهر ایشان را دیده از در ترحم،

سردار محمد اکبر خان رئیس دار عدالت، سابق حاکم خوست و سردار محمد یونس خان امین الوجوهات را با ایشک آقاسی علی احمد خان و قاضی بابا مراد خان و قاضی نظام الدین خان و مولوی عبدالرؤف خان، که برای تصحیح عبارات سراج التواریخ در این سفر رهسپر خدمت موکب همایونی بود، و میرزا عبداللطیف خان منشی حضور و میرزا غلام محمد خان، منشی خارجه، و میرزا سعید محمد خان، محرر حضور، مأمور تحقیق و تفتیش و امضای حق و باطل عرض هزارگان و جور و ستم محمد اکبر خان فرموده، در مجلس اوّل چهارده فقره را در کتاب از هزارگان، مشعر بر اثبات عرض ایشان سوال کرده، و ایشان مهلت جواب به فردا خواسته، نگارنده اوراق را که وکالت عموم هزاره را بر عهده داشت، در شب در خانه‌ای که به کرایه گرفته بودند، دعوت کرده، جواب همه فقرات چهارده گانه را که به فکر متین و رأی رزین خویش باعث الزام هزاره‌ها دانسته، ارقام و امر کرده بودند که هر فقره را در ذیل خودش جواب کافی بنویسید، یک جواب نوشته و فردا در مجلس برده، از جمله ایشک آقاسی، علیم احمد خان، که منفعتی از محمد اکبر خان حاصل کرده و زیاده‌تر جانب‌دار او بود، هزارگان را از این که در ذیل چهارده فقره سؤال، یک جواب نوشته و خاتم امضا بر نهاده بودند، معاتب ساخته به شدت و خشونت فرمود که ملامت و ملزمت و دیگران به دقت و امعان نظر، نگارش ایشان را ملاحظه نموده امضا کردند که این یک جواب مشتمل تردید تمامت اسوله و معقول و مصوب است، و پس از امضا بر صحت جواب هزارگان، هجده فقره دیگر که هر یک موجب الزام ایشان بود، سوال کرده ایشان را امر نمودند که جواب هر ماده را در ذیل خودش بنویسید و اگر خلاف کردند ملزم و مجرم و ملامت خواهند بود، و این را امر کرده کتاب سوال و جواب را به ایشان تفویض کردند که در شب جواب بنویسند، و در این بار نیز نگارنده بی بضاعت جواب هر هجده فقره را در ذیل همه، یکی رقم کرده نوشت که نیک ملاحظه فرمایند اگر جواب هر هجده فقره نباشد و همه را کفایت نکند، هزارگان ملامتند. و روز دیگر باز از یک جواب نوشتن، هزاره‌ها قهر و عتاب کرده، چون نیک نظر نمودند، آن را کافی دیده، بر الزام محمد اکبر خان امضا کردند و منازعه را به لحاظ و جانب‌داری محمد اکبر خان، به مصالحه قطع نموده، همان چهارده هزار رویه را

که هزارگان به نام جرم زبان در صورت ملزم شدن خود به دولت حجت داده بودند، برعهده محمد اکبرخان نهادند که عوض هزاره‌ها او به دولت بدهد و از این امضای منصفین، محمد اکبرخان از حکومت معزول شده، جلال‌الدین خان وردک، که از پیش اشارت رفت، به نام قایم مقام مأمور حکومت هزاره بهسود شد. و در پایان کار، پسر محمد اکبرخان با عده‌ای از اشرار، عزم اضرار امیر امان‌الله خان غازی جزم کرده و همه گرفتار گردیده، بعضی به یاسا رسیده و برخی نجات یافته، محمد اکبرخان محبوس و از کابل در غزنین تبعید شده، جزا کیفر کردار جور و ستم خود را دریافت که *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* وقایع نگار عهد سعادت مهد علیحضرت او، آن وقعه فجیعۀ اسفناک را ثبت و ضبط خواهد کرد و مفصل نگار خواهد داد.

و نیز در تضاعیف واقعات مسطورۀ، سردار گل محمدخان، حاکم و سرپرست مهاجرین، قبل از راه معالجت جانب کابل گرفتن خود که از پیش اشارت شد، محمد یعقوب نام غلام هزارگی خود را با محمد ایوب و یار محمد نامان نوکران خود از هزاره‌جات مأمور سرپرستی مزرعه و کلاته تحت قنایه حیدرقلی، از توابع قندهار و واقع پشت‌رود خود کرده، و دوهزار و پنجصد روپیه نقد به محمد یعقوب جهت اشتراک بعضی اشیای لازمه سپرده، و هر دو تن نوکران او محمد یعقوب را در عرض راه به قتل رسانیده آن مبلغ را برداشته در قنایه مذکور شدند و ریع و دخل مزارع آن را نیز فروخته، با اهل و عیال خود و اسب سواری و سلاح محمد یعقوب، که در دست داشتند، راه فرار برداشتند. و پس از دیری استخوان و پیرهن محمد یعقوب و عرقچین او در نهر مهمند بدید آمده، چون هر دو تن قاتلان او در چخان‌سور نزد سعیدخان پسر حاجی کلان نامی، از قوم بلوچ کرکج، اقامت ورزیده و پناه گزیده بودند، و سردار گل محمدخان از بودن هر دو تن در چخان‌سور آگاه شده، قبل از آنکه اجازت بخواهد و در کابل از راه معالجت بیماری خود بیاید، معروض داشته دادخواست. و حضرت والا چنانچه بیاید، در روز دوازدهم ذیقعدۀ از صید و شکار و سیر مزارع و گلزار، برای کار یک روز فراغت یافته، فرمان کرد که: «فیصله دعوی سردار گل محمدخان و ورثه مقتول را با هر دو تن قاتل در محکمه شرعیۀ پشت‌رود بنمایند.» و سردار گل محمدخان از قفای این عریضه خود، قراری که از پیش اشارت شد اجازت آمدن در کابل حاصل کرده و

عید سعید فطر را در ارزگان به پای برده، در روز سوم شوال راه دارالسلطنه برگرفت و پس از وصول در کابل، به خانه سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله افتخاری فرود گشته، به علاج مرضی که عارض حالش شده بود مواظب آمد و از مداومت در مداوا سودی و از معالجت اطبا بهبودی ندیده، راه سرای جاوید در نوردید.

وقایع ماه ذیقعدہ و ذیحجہ سنہ ہزار و سہ صد و سی و یک ہجری

در خلال احوالی که رقم شد، سردار امیرمحمدخان بلوچ شیروانی، از متوطنین علاقہ خاران، روی از اطاعت استعماریت دولت انگلیس بر تافته، با اهل و عیال و اطفال خود ترک وطن گفته، راه ہجرت جانب ظل حمایت این دولت برگرفت و در روز جمعہ دوم ماه ذیقعدہ وارد قلعہ چاربرجک، از توابع فراه شد، و پس از چندی حضرت والا از عریضہ عظامحمدخان سرحددار مقیم آنجا، بر ہجرت اختیار کردن او آگاہ شدہ بہ سردار نصرالله خان نایب السلطنہ، رقم فرمود کہ: «بہ قدر کفایت تعیین زیست و امر معیشت او را نمودہ، قرار دیگر مہاجرین از عطای جیرہ و بذر و تقاوی و مسکن و مزرع، قرین راحت و رفاهتش سازد.»

و ہم چنین در خلال این حال، نواب خان و شیرمحمدخان نامان از تبعہ دولت ایران، نظر بہ احسان و فیروہ این دولت، کہ نسبت بہ عموم اہل اسلام جاری و ساری بود، روی از اطاعت دولت متبوعہ خود برتافته، از راه نقل مقام بہ سوی ظل رأفت این دولت نہادند و از راه چاربرجک داخل خاک این مملکت شدہ قرین راحت و رفاهت آمدند، و از دولت بسی مرحمت و عنایت و مہبت دیدند.

و مقارن این حال در روز دوشنبہ دوازدم ذیقعدہ، از عریضہ سردار محمدگل خان کہ در باب قتل محمدیعقوب غلام خود و بودن قاتلان او در چخانسور، چنانچہ گذشت و وعدہ ذکر صدور حکم والا دادہ آمد، ارقام رفت کہ:

«اگر محمدیعقوب وارث داشته باشد، وکیل یا وصی ورثه او را گسیل پشت‌رود نماید که انفصال دعوی خون او و حق‌رسی سردار معزی‌الیه شرعاً و عرفاً از قوه به فعل آید.» و هم حکام چخان‌سور و فراه و پشت‌رود را رقم شد که: «هر دو تن قاتل را گسیل پشت‌رود نمایند که حق‌رسی سردار گل‌محمدخان و دعوی خون محمدیعقوب قطع و فیصل شود.» و چون سردار گل‌محمدخان در کابل آمده و پدرود جهان کرده و محمدیعقوب بدون او که خود را مولای او می‌دانست وارثی نداشت و همه نیست و نابود شده، جلای وطن گردیده بودند، خون او به هدر رفته، دوهزار و پنجصد رویه سردار گل‌محمدخان را ورثه او از محمد و یارمحمد نامان قاتلان محمدیعقوب گرفتند.

و در ماه ذیحجه، سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه، که حضرت والا از عریضه و استدعای دوست محمدخان ناظم و حاکم کلان‌خوست، که از پیش رقم شد، ارقام فرموده بود، چهارصد میل تفنگ جاغوردار هفت تیر آلمانی و برای هر میلی پنجصد دانه فشنگ، از قورخانه دولت برای فوج مقیم خوست و سرکوبی اشرار قبایل منگل و جاجی و جدران و غیره، که از اطاعت سرباززده زیر بار تکلیف حکومت در نمی‌آمدند، و ایشک‌آقاسی دوست محمدخان ناظم، اسلحه خواسته بود، گسیل خوست فرمود و هم محافظ‌خانه واقع میرزکه را که اشرار منگل در وقت تمرّد و طغیان چنانچه گذشت، آتش زده و سوخته و خراب کرده بودند، قلعه‌ای به اندازه و گنجایش دوصد تن پیاده نظام، با باره تیرکش‌دار و شش دایره بروج و حصار استوار در آن موضع و مقام امر بنیاد و آباد کرده بنا و نجار و معمار از کابل رهسپار آنجا نمودند.

شورش اهالی قندهار

و هم در خلال این حال، سردار محمدعثمان حکمران قندهار، به فرمان حضرت والا، از دوشیزگان و مغنیه‌گان آن دیار خواست عده‌ای را برگزیده گسیل کابل جهت محافل بزم حضور نماید؛ و اهل قندهار را این عزم و اراده او که به فرمان حضرت والا در ظاهر به نام سور و سرود و نوای رود عروسی شهزاده امان‌الله‌خان عین‌الدوله، که دختر محمودبیگ طرزی را نامزد فرموده بود، و آتن افغانی، و در

باطن برای خدمت محفل خلوت حضور جزم کرد، به غایت ناگوار افتاده، در خفا به خانه‌های همدیگر شده، به زبان شکایت از مفاسقت ذات شاهانه سخنان راندند و گفتند که در اوایل جلوس خود بر اریکهٔ امارت، عده‌ای از دختران مردم هزاره را که در کابل مقید بودند از جاریه خانه، داخل حرم شاهی کرده و از چشیدن لذت مخالطت آنان چندی دیگر را از هزاره‌جات طلب نمود و با آنها اکتفا نکرده، اکنون دختران و دوشیزگان ما را می‌خواهد که در آغوش عشرت و بزم هتک عصمت کشیده با ایشان روز و شب نای و نوش به سر برد، و این خال ننگ و عار را بر ناصیهٔ حال ما به یادگار گذارد و از این‌گونه کلمات به هم گفته و مرگ را بر زندگی ترجیح داده، آهنگ شورش کردند و به حشر و ازدحام عام، رو به ارگ حکومت نهاده، موثر سردار محمدعثمان‌خان حکمران قندهار را برشکسته، لوای بلوا اعتلا دادند. و او قاضی میر امرالله‌خان کنری و پسرش را که قضاوت قندهار و در ورع و پارسایی اشتها داشت، به اطفای نایرهٔ شور و غوغای بلوایان گماشت و ایشان او را با پسرش از ضرب چوب و سنگ هلاک ساخته به سنگباران در و دیوار ارگ پرداختند. و در پایان کار به جدّ و جهد علماء و سادات خاموش گردیده، موجب اضطراب و تشویش خاطر مَهرمظاهر والا شدند. و پس از وصول این خبر دهشت‌آثر، حضرت والا سردار محمدیونس‌خان امین‌الوجوهات را که شخص حلیم و پرهیزگار و متعبّد پروردگار و دانای رموز کار و در امور دینداری استوار بود، فوراً مأمور حکومت قندهار فرموده، سردار محمدعثمان‌خان را عزل و طلب کابل نمود. و از این عزل و نصب در حقیقت مردم قندهار را تسلیت داده، چنان ابراز کرد که گویا دوشیزگان را سردار محمدعثمان‌خان به خیال خود و بدون امر والا ادعای فرستادن در کابل نموده است. چنانچه از شورشیان بازپرسی نکرده ایشان را بر صواب و سردار محمدعثمان‌خان را به خطا حمل کرد. و مردم شهر و اطراف قندهار که خود را از قوم درانی و با خاندان شاهی هم عرق و نژاد می‌دانند و هم پس از ارتحال حضرت ضیاء‌الملّة والدین که ذات کامل‌الصفاتش مجسمهٔ سیاست و دارای خشونت مقدّسه بود، بازپرسی از جنحه و جنایات ایشان به روی روز نیامده و جسور گردیده، بسی از این‌گونه امور را به منظور ظهور و بروز آورده و می‌آوردند، که از جمله قتل عام مردم قزلباشیه قندهار در وقت اعلان استقلال

اعلیحضرت امیر امانالله خان غازی و جنگ حصول استقلال با دولت انگلیس و بر عهده نگرفتن و نپذیرفتن تکالیف دولتی از قبیل افزونی مالیات و قرعۀ هشت نفری و وجوه سرخانهٔ بلدیۀ و غیره و غیره که برخلاف عموم ملت سکنة افغانستان است، مرتکب شده و می‌شوند و از اوامر و نواهی حکومت سرباززده و می‌زنند که همه را وقایع‌نگار عهد سعادت‌مهد اعلیحضرت شهریار غازی امیر امانالله خان ثبت و ضبط تاریخ خواهد کرد. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.**

وقایع ماه محرم و صفر سنۀ هزار و سه صد و سی و دوی هجری

مأمور حکومت قندهار شدن محمد یونس خان

در خلال احوال مسطور، سردار محمدیونس خان که از تغییر سردار محمدعثمان خان، چنانچه آنفاً گذشت مأمور حکومت قندهار شده بود، از کابل راه آن دیار برگرفته و میرزا عبدالرزاق خان پسر میرزا عبدالخالق خان مرحوم را، که در عهد شهزادگی حضرت والا به زیر دستی میرزا عبداللطیف خان منشی حضور، روز خدمت در استکتاب مکاتیب و فرامین و احکام به سر می‌برد و در اوایل جلوس میامن مأنوس به امر والا، مأمور تحریر مراسلات و مکاتبات حضور شهزادۀ اعظم سردار عنایت‌الله خان معین‌السلطنه شده و از معاندت هوشیارخان چتراری، لالۀ شهزادۀ ممدوح، که از تعصب مذهبی با او راه عداوت برگرفته، سعایتس نمود، به امر والا نزد سردار محمد یونس خان، مقدم خدمت مکاتبت شده بود، با خود برداشته روز یکشنبه غرۀ محرم، وارد غزنین گردیده در روز دوشنبه دوم محرم از آنجا رهنورد قندهار شد.

مأمور حکومت قندهار شدن محمدیونس خان

و در روز چهارشنبه چهارم محرم از حضور والا به نام او ارقام رفت که: «به مجرد وصول در قندهار محمدعثمان خان را از کار حکومت سبکدوش ساخته و تمامت دستورالعملات متعلقه حکومت آن دولت را از نزد او گرفته، خود او به اختیار و عزم و اراده خود رهسپار کابل و به شرف دست بوس نایل و واصل خواهد آمد.» و او پس از وصول سردار محمدیونس خان در قندهار، عازم و رهسپار دارالسلطنه شده، چون در حفر و اجرای نهرسراج، که جدید آن را کشیده و جور و ستم زیاد نسبت به ضعفای رعیت از قوه به فعل آورده و مبالغ هنگفتی از احاد و افراد اعداد رعیت گرفته بود، عبدالعلی نام نویسنده اش که واسطه اخذ و جلب رشوت و مصادرت او و از مردم قزلباش بود، از خوف بازپرس دولت خودکشی کرده، خویشتن [را] قرار این فرموده شیخ سعدی رحمه الله، مسئول خدا و رسول ساخت.

دانی که چه کرد مردک خر؟ او مظلّمه برد و دیگری زر

و نیز خود او در کابل رسیده و هنوز از اخذ و قبض مال و منال اهالی قندهار که حجت های رشوت از ایشان گرفته بود نیارامیده و کسی از او نپرسیده، از معرفت و حسن نیتی که سردار نصرالله خان نایب السلطنه نسبت به او داشت، چنانچه بیاید از تغییر سردار عبدالوهاب خان پسر سردار میرافضل خان مرحوم، به حکومت ترکستان مأمور گشت. و در آنجا نیز از اخذ مال و متاع ناس دریغ نکرده، ذلت و عسرتهای خویش را که از فقر و مسکنت در احیان مبادت خود دز ماوراءالنهر، چنانچه جابه جا از پیش رقم شد، رفع و دفع کرده، از حصول ثروت و مکنت قرین راحت و رفاهت گردید.

شرارت و جهالت قوم گرک نورزایی

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، عده ای از اشرار قبیله گرک قوم نورزایی، که از پیش نیز مرتکب سرقت و قتل و غارت شده روز جهالت و وحشیت و بدویت به سر می بردند و از افعال نکوهیده خود در زندان فراه محبوس

بودند، از محبس برآمده جانب سیستان گریختند و بعضی در موضع خواجه احمد، نزد خداداد خان بلوچ و برخی در موقع غرغری و تخت شاه پناه و جاگزیده و سه تن از گرگان سکنه و هزک فراه، که فتح‌الله خان حاکم آنجا چنانچه گذشت ایشان را از در تبعید در آنجا مأوی و مسکن داده بود، برای امری وارد فراه شده، حاکم فراه هر سه تن را از سبب آنانی که از زندان جانب سیستان گریخته بودند گرفتار ساخته در زندان عقاب انداخت. و ایشان نیز فرار اختیار کرده، چون وارد تخت شاه و غرغری شدند، دوچار اهالی خیل و قبیله کبیر نام گرگ، که در آنجا اقامت داشتند گردیده، از عناد و عداوت قدیمی که داشتند با هم به محاربه و مجادلت گراییدند و کبیر نام با دو نفر از تبعه خود مقتول و مطروح و هفت تن مجروح گشته، از گرگان سکنه دهزک فراه دو نفر زن که بر اشتری مرادف سوار بودند، با دو نفر مرد و یک نفر طفل کوچک نیز مقتول و ده نفر مجروح شدند و در پایان کار گرگان فراه طریق سرشيله برگرفته و گرگان مقيم شاه جانب قاین رهسپار فرار گردیدند. و حضرت والا از عريضه برگد غلام احمدخان مقيم چخانسور آگاه گشته، حاکم فراه را در روز غره صفر فرمان کرد که: «حقیقت ماجرا را معروض داشته، بعد هر امری که شرف صدور یابد معمول دارد و به محل اجرا آرد.» و چون ایشان پراکنده و منتشر شده هر کدام رهسپر مقامی و مستتر گردیده بودند، به دست حاکم فراه نیامدند که سرزنش یافته از شرارت و جهالت و ضلالت روی برتافته، مهدی به شاهراه اطاعت می‌آمدند.

شرح حال ناقلین سیستانی و لونی خان کاکر

و هم در خلال احوالی که رقم شد، اهالی شهر سیستان از ضعف دولت ایران، که از اساس نهادن و روی کار آمدن حکومت مشروطه ناتوان گردیده و به اغوا و القای روسیان و انگلیسان هرج و مرج به روی روز افتاده، ادارات دولت و محالات مملکت صورت ملک الطوائفی گرفته بود، بر سر مزارع و مساقات در نزاع افتاده طایفه ضمیر و طوایف فارسی و بلوچ گرکج با هم به مجادله و مقاتله گراییدند و شور و غوغای بزرگی حادث آمد و طایفه ضمیر غالب گشته، املاک دیگران را به قهر و قسر متصرف شدند و در پایان کار، کارکنان دولت مشروطه ایران املاک

شیرمحمدخان و نوابخان نامان را که محرک فتنه بودند، با سه صد خانه از قوم ایشان به میربیگ نامی سپردند و آن دوتن با سه صد خانه قوم خود، چنانچه از پیش رقم شد، فرار اختیار کرده، به امید پناه در ظلّ حمایت این دولت، به چخانسور آمده قرار گرفتند. و حضرت والا از عریضه برگد غلام احمدخان که شرحی از حرکات مخالفان آنان و دست سرقت و غارت به مال و منال سیستانیان دراز کردن ایشان نگاشت، بر ماجرا آگاه گشته ارقام کرد که: «ایشان را در علاقه چخانسور که به سیستان نزدیک است، جا و ماوی نداده اگر از صمیم قلب و در صدق پذیرای اطاعت و انقیاد این دولت باشند، ایشان را در قندهار گسیل نماید که مسکن و مزرع بر طبق دیگر ناقلین از دولت به ایشان عطا و موهبت شود، والا همه را رجعت دهد که در آنجا، نبوده، محرک و مرتکب فتنه نشوند و دولّین اسلامیّه افغانستان و ایران را در مذاکرات و مفاوضات معترضانه نیندازد.»

شرح حال خداداد خان، پسر محمدسعید خان

و هم دراین ایام، لونیخان بن شاهیار خان قوم کاکر، از سکنه علاقه ژوب کاکرستان، با سی و دو نفر از منسوبان و نزدیکان خود از اطاعت دولت انگلیس سر برتافته، هجرت اختیار کرد و وارد ارزگان شده، املاک کزک و تنها چوب و ارغنداب قوم مسکه، از سه دسته هزاره جاغوری را، که سرگرم کسب غریبی و مالیه‌دهی و ادای تکالیف رعیتی خود بودند، به تغلب تصاحب کردند و از حاکم هزاره جاغوری طالب تقاوی و جیره شدند و او معروض داشته، حضرت والا چنانچه بیاید در شب جمعه بیست و نهم ربیع الآخر رقم فرموده لونیخان را طلب حضور نموده.

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطور، سردار خدادادخان پسر سردار محمدسعیدخان، بن سردار شریفخان بلوچ سیستانی، که شرح حال پدر و جدش از عهد ضیاءالملّه والذین مرحوم تا این عصر سعادت‌حصر، جابه‌جا رقم شده آمد، عریضه نگار پایه سریر امارت شده استدعای اجازت آمدن در علاقه چخانسور کرد و رقم نمود که: «با دو هزار و یکصد خانوار از ایل و اولوس و منسوبان خود در علاقه چخانسور و قلعه فتح که موطن اصلی و مسکن بودوباش قوم او بوده است

می‌آید، زیرا از آباء و اجداد و نیاکان خود، خادم دولت افغانستان بوده و هم پدرش سردار سعیدخان در سنوات ماضیه به قلعه فتح اقامت معیشت داشته و از آنجا در سیستان نقل مقام کرده جای گزیده است، و اکنون که دولت ایران دوچار اغتشاش آمده و محصور روس و انگلیس گردیده، از اندیشه این که عیال و اطفال و نفوس جمعی از ضعفای اسلامیة در حول و حوش اویند، التجا و تمنا دارند که اسیر دست روس و انگلیس نگردیده، در خاک پاک دولت افغانستان به علاقه چخان‌سور، برای ایشان جا و پناه مرحمت و عطا گردد و اگر پادشاه اسلام ترک حمایت نموده غمخواری نفرمایند، در روز اقامه حساب دست به دامن اعلیحضرت همایونی خواهیم انداخت و آنوقت ذات شاهانه‌شان از ترک حمایت، مسؤل رب‌العزت خواهد آمد.» و حضرت والا در روز غره مذکور ماه صفر در پاسخ او رقم فرمود که: «اگر هجرت شما از برای حصول رضای خدا بود، مقید به شرطی نباشد، در هر موضعی که به شما جا و ماوی داده شود باید قبول کنید و ما نیز آمدن شما را در خاک این مملکت و جای و مقام گزیدن شما را در ظل حمایت این دولت منظور نموده، لیکن در چخان‌سور و قلعه فتح و توابع قندهار به شما مسکن و مزرع داده نمی‌شود، زیرا که سرحد و قریب به خاک دولت ایران و انگلیس است، اگر در آنجا مسکن داده شوید، نفری نکوهیده کار و بدکردار سکنه علاقه چخان‌سور و قلعه فتح با احاد و افراد شما دخیل و شریک و یار و مددگار گردیده، به مردم خارجه ایذا و آزار می‌رسانند و شما را با حکومت مورد اعتراض می‌سازند و هم مردم خارجه نزد شما آمد و رفت کرده، اقدام در زحمت و اذیت احاد رعیت این دولت می‌کنند و یا ایشان را اغوا و القا به فرار از خاک داخله در خارجه می‌نمایند، پس بدین ملاحظات به شما در توابع و نواح بلخ مسکن و مزرع و مقام داده می‌شود، اگر قبول دارید عریضه و جزو تعداد نفری خود را از ذکور و اناث و کبیر و صغیر، که با شما هجرت می‌نمایند، ارسال حضور بدارید که به نایب‌الحکومت قندهار دستوری و سررشته کافیہ داده شود و اگر قبول ندارید، جواب مسئولیت ما در روز جزا همین خواهد بود که رقم شد، و اگر معروض داشتید، به ذریعه حکمران قندهار بفرستید.» و او که در دل عزم انتقام کشیدن از

معاندین سکنه سیستان خود داشت و از بلخ نمی‌توانست بر مرام خویش نایل گردد، مایوس شده در این مملکت نیامد.

افزودن حضرت والا بر تنخواه سپاه

و هم در خلال واقعات مسطورۀ این سال فرخ فال، حضرت والا نظر به ثقات اسعار ارزاق و مضیقت معاش اعداد افواج منصورۀ نظام، که در ماهی دو روپیه در وقت جلوس میمنت مانوس خود بر مشاهرۀ ایشان افزوده، ماهانه دو روپیه معین فرموده بود، دو روپیه بر مشاهرۀ عموم سپاه افزون نموده، در ماهی دوازده روپیه از سپاهی و همچنین قرار ده را دوازده، از قوّاد لشکر را قرار داده، همه را قرین راحت و رفاهت ساخت.

و هم در خلال احوال مذکور، حضرت والا که با زنان ماه سیمه سیمین ساق، در مخاطلت و مباشرت هم مذاق آمده، طرح مجالست و وفاق انداخته و همواره با ایشان بزم عیش و عشرت ساخته داشت و از البسۀ زنانه اروپاییه و اسباب زینت از کلاه و کمر و زیور و پیرهن و غیره، که در نظر جلوه‌گر و نعوظ‌آور بودند، از هند و لندن و پاریس و غیره به صرف مبالغ گزافی خواسته و اهالی حرم را که یک صد و بیست نفر در شمار بودند، با آنها آراسته، داد عیش و نشاط می‌داد، به اسم عظیم‌الله‌خان ترجمان لغات انگلیسیه، منشوری به امضای خامۀ خاص به نام حاجی غلام‌نبی‌خان مقیم بخارا رقم فرمود که: «سفوف سپیدآب که به لفظ و لغت فرانسوی آن را پودر می‌گویند و زنان به رو مالیده خود را می‌آرایند، دوازده قطعی از پودری که در کارخانه کابری لور تکنو کامیک، مقیم شهر سنت پترزبرگ پایتخت دولت روس ساخته شده و در بخارا خواهد بود، خریده به ذریعۀ صالح‌محمدخان آبدارباشی ارسال نماید که پس از وصول نزد او تقدیم حضور کند.» و از قفای اصدار این فرمان، ساز سفر بیلاقگاه جلال‌آباد ساز کرده، به سواری موتر از عقب اردوهای مترتبه، که پیهم رهگرا و مرحله‌پیمای آنجا شده و همه وارد گردیده بودند، در عرصۀ شش ساعت مسافت شصت کروه را طی نموده، در باغ شاهی که نام آن را ارگ نهاده و به فراز قبه دروازه آن جای نصب بیرق دولتی مخصوص ذات شاهانه را قرار داده بود، پرتو نزول افکنده.

نامزدی اخت‌الستراج به محمدیونس خان

پس از ادای نماز شام، محمدیونس خان، پسر سردار محمدیوسف خان، بن امیر کبیر دوست محمدخان مرحوم را در آینه خانه اندرون باغ طلب حضور کرد و مسمّاء بی بی هاجر، خواهر خود را به او نامزد زناشویی فرموده به ترفیع منصب جنرالی ارتقا داده، کلاه و کمر مخصوص این منصب را به وی بخشود.

سعایت قونسل روس از عبدالله خان

و از دیگر سوی در خلال واقعاتی که به شرح رفت، مشیرالدوله والی خراسان، از اظهار سرکرده پست‌خانه مشهد مقدس، که قونسل دولت روس به رغم قونسل دولت انگلیس به او تعلیم و القا کرده بود، عبدالله خان کارگزار این دولت در مشهد را که به مساعی دولت انگلیس در عهد ضیاء‌الملّة والدین مرحوم در ظاهر به نام سرپرست تجار افغانستان و در باطن به اسم کارگزار و وقایع‌نگار، در مشهد اجازت اقامت از طرف ناصرالدین شاه داده شده بود، و عده‌ای را در طهران و اصفهان و شیراز و غیره بلدان و امصار مملکت ایران، به جاسوسی و مخبری مأمور کرده، معلومات سیاست و حکومت آن دولت و حالات ملّت و رعیتش را در ماهی دوبار به حضور نگار می‌دارد و در خفا اجرای بسی امور سیاسیّه این دولت را در آن مملکت نموده، نفوذ حکومت سلطنت را در قلوب عامه جای می‌داد، از فرستادن مکاتیب که در ظاهر به نام مراسلات تجارتی ارسال می‌داشت، و در باطن وقایع و حوادث دربار ایران و معلومات حاصله از مملکت را می‌نگاشت، از فرستادن به ذریعۀ پست‌خانه دولت ایران در هرات منع کرده، فرمود که پست‌خانه جداگانه از خود برقرار داشته مکتوبات بازرگانان را از مشهد در هرات بفرستند و عبدالله خان پاسخ داد که سوار مخصوص برای حمل و نقل بعض اشیاء و اجناس فرمایشی و سفارشی حضرت والا و شهزاده‌ها و حکمران هرات که از مملکت ایران به اشتراء می‌خواهند، مأمور و مقررّ است نه برای بردن و آوردن مکاتیبی تجارتی و از این پاسخ او تیرالدوله فرمود که اگر چنین باشد رئیس پست‌خانه حق

مقاله و مذاکره با او ندارد، زیرا که سواران مأموره مخصوصه امور متعلقه خود اوست و اگر حال به دیگر منوال باشد، التزامنامه بدهد که اگر واقعه‌نگاری از حصول معلومات و نظریات خود بنماید، مسؤل باشد، چه از طرف دولت ایران بالمقابل در هرات مأمور سیاسی نیست که معلومات از واقعات مملکت افغانستان حاصل کرده آگهی دهد. و عبدالله‌خان ماجرا معروض داشته، حضرت والا برنگاشت که: «اگر چیزی در این باب به روی روز آید، به حضور استکتاب نماید.» ولیکن عبدالله‌خان که مزاج و عادت مأمورین دولت ایران را نیک دانسته بود، یک توب کرک و یک میل تفگنچه شش تیر به نام تعارف و رشوت نزد رئیس پست‌خانه فرستاده از گفتار باز داشت و زبانش را از مذاکره ببست، چنانچه والی خراسان دیگر یاد نکرد و التزامنامه که گفته بود از عبدالله‌خان نگرفت.

مذاکره کارکنان دولت روس در باب بندجوی قریش

و هم در خلال واقعات مسطوره، کارکنان دولت روس از دیر باز در خصوص بندجوی قریش زبان مذاکره با سرحدداران و مأمورین این دولت باز کرده، محمدسرورخان حکمران هرات، نقشه تصفیه یافته و امضا شده سرحد را از حضور والا استدعا کرد و حضرت والا که مدام با زنان سیم اندام و صید مرغ و ماهی قیام و اقدام داشت منشی حضور دستور نیافت که عریضه حکمران هرات را تقدیم حضور کرده نقشه آن حدود را بفرستد، لاجرم رقم نموده به مهرآثار که در دست ناظر محمدصفرخان بود، به ذریعه مهر و امضای امین‌المقابله رسانید که از طرف خود به کارکنان روسیه بنویسد که: «یک نفر را مأمور تعمیر و ترمیم نشانها و وجم سرحد نمایند و از نوشته حکمران هرات که از پرتو وصول افکندن این منشور به افسر مقیم شیخ جنید نوشت او رقیمه حکمران هرات را نزد حاکم مرو فرستاده، او نزد حاکم عشق‌آباد روان کرد و او نامه به حکمران هرات نوشته، فرستوی مقیم پنجاه را با افسران سرحدیه مأمور تعمیر و ترمیم علایم فاصله نموده بنوشت که باید به اتفاق کمیسیون مرکبه جانین، نصب بروج و علایم فاصله آغاز و انجام گردد و ثبت و امضاء یابد، و لیکن یارمحمدخان رساله‌دار و حاکم مرغاب که حاضر نقطه متنازع‌فیه‌اند اظهار کرده‌اند که اختیار تام در باب قطع و

فصل کار و امضای وثیقه به ایشان داده نشده است، اما بایست به زودی نماینده مخصوصی که دارای اختیارات تامه در قطع و فصل مسایل متنازع فیها و امضای وثیقه پروتکل باشد، برای هیئت کمیسیون مرکبه مشترکه معین و مأمور نموده، در قراولخانه واقع سرحد تنورسنگی روانه دارند که متفقاً امر تصفیة سرحدیه را فیصله نمایند. و حکمران هرات از وصول و مطالعه این نامه حاکم عشق آباد در حیرت افتاده، اصل مکتوب او را در کابل فرستاد و به کارکنان حضور نگار داد که: «فداییان دولت در ششدر حیرت فرو مانده اند زیرا در صورتی که نقشه سرحد در دست نباشد، مأموری که از طرف این دولت مقرر شود، با کمیسیون دولت روس از روی کدام نقشه موهوم و معدوم می تواند سؤال و جواب کند و چیزی که برای مأمور و رئیس کمیسیون این دولت واجب و اهم است نقشه سرحدات و آن حاضر و موجود نیست، دیگر این که حاکم عشق آباد شخصی را که خواهش کرده است که دارای اختیارات تامه باشد و پروتکل وثیقه را امضا و دستخط نماید. فدویان از این خواهش او متحیر گردیده از حضور تجویز و دستور و سررشته کامل در دست ندارند که به چه قرار اجرا نمایند؟ پس در ورطه حیرت فرو مانده اند که اگر کارکنان روسیه را بعد از خواهشی که خود از ایشان کرده ایم آگهی بدهیم که تا رسیدن نقشه از کابل معطل باشند، بس بدنما و شرم آور است که خود ما خواهش کنیم که آدم مقرر کنند و باز خود ما آدم ایشان را معطل به وصول نقشه کنیم و هم چنین در باب نداشتن اختیارات تامه در حیرت اند که عزم و اراده حضور چه گونه خواهد بود؟ و چون تحدید حدود و نصب علایم فاصله سرحد به استصواب رأی و امضای کمیسیون دولت انگلیس به پای رفته است، حضرت والا اختیار دارند که به هر گونه اجرایی که صواب باشد بفرمایند.» و حضرت والا در روز شنبه سیزدهم صفر به حکمران هرات رقم فرمود و با خامه خاص امضا نمود که: «از کارکنان حضور در فرستادن نقشه غفلت و اهمال نشده، زیرا که اصل آن فرستاده نمی شود و رسام ها مأمور شده اند که نقل آن را به دقت رسم کرده و اندکی از کار آن باقی مانده است که در همین روزها ساخته و پرداخته و فرستاده می شود و پس از وصول آن اشخاص فهیمه معتمده مأمور و با نقل نقشه گسیل بدارند که با مأمورین دولت روس در ترمیم و تعمیر و افراختن علایم فاصله

مخروبه و بستن بند جوی قریش پرداخته، انجام و تمام نمایند، لیکن به مأمورین خود بفهمانند که علایم فاصله را در مواضع اصلیّه آنها برآورده، از جای اصل آنها تجاوز نکنند و اگر از بروج معدوم الاثر باشد، از روی نقشه در موضع معین که از خط فاصل منحرف نگردد آباد کرده برافرازند و هم‌چنین بندجوی قریش را که آب خراب کرده است، اگر در موقع اصل آن امکان بستن و ساختن نباشد از روی نقشه در جای دیگر که تعدی و تجاوز به روی روز نیاید، بند را برافرازند که در حدود خاک افغانستان واقع نگردیده، حاجت به شخص ثالث در قطع و فصل منازعت نشود و اگر مأمور روس مقاوله و منازعه و خیال و عزم تجاوز در خاک افغانستان داشته باشد، اجرای امر را معطل گذاشته به حکمران هرات آگهی بدهند و او به حضور معروض دارد که به باعث و واسطه شخص ثالث قطع و فصل رشته نزاع شود.» و تا اینجا رقم فرموده نگار داد که: «ملاً عزیزخان لهوگردی را که در حین تحدید حدود حاضر بوده با مأمورین داخل و شامل باشد.»

سواد پاسخ نامه حاکم عشق آباد

و نیز پاسخ مکتوب حاکم عشق آباد را مسوده فرموده برای حکمران هرات فرستاد که از طرف خود به او بنویسد: «دوست مکرم جناب جلالتمآب گیزال لیطن نظرلیش، حاکم ولایت ماورای بحر خزر به دولت روسیه، به کمال عزت و احترام باشند رقیمه مودت شمیمه مورخه بیست و پنجم ماه ذیحجه الحرام سنه ۱۳۳۱ هجری مطابق یازدهم ماه نوامبر سنه ۱۹۱۳ میلادی (نمره) ۱۱۸۰، ارسالی آن دوست مکرم را ملاحظه نمودم، شرحی که از وصول رقیمه مورخه بیست و پنجم شوال سنه ۱۳۳۱ هجری دوستدار در باب تعمیر و تجدید نشان و میلهای سرحدیه واقع کنار رود مرغاب به نام پریستا و کوشکی و خبر دادن نایب الحکومت مرو، از تعیین شدن یارمحمدخان رساله دار حارس و سرحددار چهل دختران، از طرف دولت علیه افغانستان به رسمیت و سمت نمایندگی و شرکت او در کمیسیون مرکبه جهت تعمیر و تجدید امیال و نشانهای سرحدیه و تعیین نمودن و روانه داشتن آن دوست مکرم از طرف خود پریستا و پنجاه را با صاحب منصبان سرحدیه به سمت نمایندگی به اتفاق نمایندگان افغانستان در اقدام به تجدید و

تشخیص میل‌های سرحدیه در محلّ مذکور و ثبت و امضا نمودن طرفین در پروتکل و وثیقه و ورود یار محمدخان با حاکم بالامرغاب در محلّ معهود و ملاحظه محلّ و اظهار او از عدم اختیار تامه در قطع و فصل کار و امضای وثیقه و پروتکل و خواهش تعیین نماینده مخصوص که دارای اختیارات تامه در قطع و فصل مسایل متنازع‌فیها و امضای پروتکل و وثیقه باشد، از طرف دوستدار به زودی جهت کمیسیون مرگبه و روانه کردن در محلّ تنورسنگی، واقع درش و پرستی از قراولخانه که پس از ملاقات با نمایندگان آن دوست مکرم متفقانه امور مذکوره را در موقع اجرا آورده انجام نمایند و اطلاع از زمان حرکت‌شان به آن دوست مکرم مرقوم داشته بودند، حالی خاطر دوستدار گردید. چون تعیین حدود و تعمیر امیال و نشان‌های فاصله سرحد، در سنوات ماضیه به امضای مأمورین دولّین علیّین روس و انگلیس و دولت علیه افغانستان به پای رفته و انجام پذیرفته، چنانچه نقشه آن در دست امنای دولت افغانستان موجود است که مطلقاً محلی در معرض تنازع باقی نمانده و حال از نو تعیین حدود نمی‌شود تا نماینده مخصوص که دارای اختیارات تامه در قطع و فصل مسایل متنازع‌فیها و امضای وثیقه باشد، از طرف دوستدار مأمور و مقررّ آید و نقل نقشه سرحدیه از روی اصل آن در همین روزها از جانب کارکنان دولت افغانستان از دارالسلطنه کابل به دوستدار می‌رسد، بعد از آن مأمور بخرد و معتمد با نقشه مزبوره از طرف دوستدار مقررّ و رهسپر می‌شود که با مأمورین آن دوست مکرم، امیال و نشانهای مخروبه فاصله سرحد را ترمیم و تعمیر و تنصیب نموده برافرازند؛ و اگر بعضی از میله‌ها و نشانها معدوم‌الاثّر شده باشد، که اثر و علامت آن نیست و نابود گردیده مشهود نباشد، مأمورین دوستدار با مأمورین آن دوست محترم نقشه را ملاحظه کرده، بنا به روابط و رعایت حسن همجواری، خالی از مراتب مناقشه و منازعه در نقاط خط فاصل سرحد دولّین میل و نشان جدید را برافراخته بپردازند. و اگر از روی نقشه رضایت جانبین حاصل نیاید پس ضرور خواهد شد که از طرف دولت علیه برتانیه شخص ثالثی از راه منصفی دعوت و حاضر سرحد شود، زیرا که در ابتدا برای تعیین و تحدید حدود، از طرف آن دولت کمیسیون معین و مأمور بوده و تصفیه نموده است و امید است که باعث بر دعوت شخص ثالث نگردیده خواستش

ضرور نخواهد شد. و همچنین بندجوی قریش را در موضع اصل آن ببندند، و اگر موقع اصل آن را آب برده باشد، در جایی که اقدام متجاوزانه در خاک دولت علیه افغانستان نشود، آن بند را برافرازند. تا تجاوزات متعدّیانه در هیچ صورت به حدود خاک دولّین علیّین به روی روز نیامده موجب گفتگو و نزاع و ذات بین نگردد و باعث دعوت شخص ثالث برای تصفیّه واقعه و تزییل غائله مناقشه نشود و البته آن دوست مکرم نیز در انجام و اتمام این امر مساعی مجدّانه به تقدیم خواهند رسانید، تا بدون تجاوزات متعدّیانه اختتام امر به روی کار آمده، مأمورین طرفین در تصدیق نامه اتمام میلهای نشان دستخط و امضا نموده تفویض همدیگر نمایند.» و نقشه قرار این مسوده که برای حکمران هرات نگار داد که از طرف خود به حاکم عشق آباد بنگارد و در آن نام برد که در این روزها ساخته و پرداخته گردیده فرستاده می شود، تکمیل یافته، در روز دوشنبه بیست و دوم صفر آن را شهزاده اعظم، سردار عنایت الله خان معین السّلطنه، به امر حضرت والا مصحوب حاجی محمد اکرم خان الکوزی، که منصب رساله داری در فوج سواره نظام داشت، ارسال فرموده رقم نمود که: «اصل نقشه تعیین و تحدید حدود سرحد هرات تا موقع خواجه سالار، پنج قطعه بود که سه قطعه آن در دفعه اول که تحدید حدود به روی کار آمده کشیده و ساخته شده و دو قطعه آن در دفعه دوم که ترمیم بروج فاصله داخله همان سه قطعه اولیه به روی روز آمده است پرداخته گردیده است.» و در پایان کار، قرار نقل نقشه، بند جوی قریش و نصب علایم فاصله در مواضع معینه ساخته و افراخته آمده، قطع رشته مقاوله اولیای دولّین شد.

وقایع ماه ربیع الاول و ربیع الاخر سنه هزار و سه صد و سی و دوی هجری

و از آن سوی یار محمدخان رساله دار، که با هیئت کمیسیون دولت روس، امر تحدید حدود و ترمیم و تنصیب بروج فاصله سرحد و بستن سدّ جوی قریش را

به پای برده حسن خدمت به روی روز آورده و مخارجی در آمد و رفت مهمانان دولتی از خود کرده قرض‌دار شده بود، محمدسرورخان، حاکم هرات هشت هزار قران، که چهارهزار روپیه کابلی در شمار آید، از جمله ده هزار روپیه که از جانب دولت، در عطا و موهبت اجازت داشت، به او بخشوده شادخاطر و آسوده دل نمود، و از این جود و بخشش خود معروض داشته، حضرت والا عطای او را زیبا و برجا دانسته، در روز سیزدهم ربیع‌الاول فرمان مجرای آن را امضا و ارسال فرمود. و هم در سالی یک هزار روپیه بر تنخواه معینه او افزوده رقم نمود که: «این یک هزار روپیه برای صرف و خرج مهمان سرحددار مقیم چهل دختران، بر سیل دوام، خواه یار محمدخان رساله دار و خواه دیگری باشد داده شود که در وقت ورود مهمان دولتی در سرحد به مصرف رسیده، نام دولت پست نگردد و هم مأمور خادم سلطنت، خجل و منفعل نگردد.»

شورش فوج نظام فراهی

و مقارن این حال در روز بیست و دوم ربیع‌الاول، سپاهیان فوج پیاده نظام مزاری و توپخانه مقیمه فراه، بر محمدابراهیم خان کمیدان، که از اخذ پول زیاد باعث کینه و عناد نسبت به خود شده بود، شوریده او را با منصب دارانی که هواخواه و جانبدارش بودند، گرفتار ساخته در زندان انداخته و بند بر پا و گردنش نهاده، پس از یک شب معلومات صحیحه حاصل کردند که کپتانان و صوبه داران و سارجن در خوردن مال سپاهیان با او شرکت نداشته‌اند، پس ایشان را از زندان برآورده رها دادند و از خوف بازپرس و سیاست پادشاهی ماجر معروض داشتند. و حضرت والا از کمال درایت در روز هفدهم ربیع‌الآخر وکیل سپاهیان را با کمیدان محمدابراهیم خان محبوساً طلب کابل فرموده نگار داد که: «خوب شد رها دادید، باید چند نفر وکلای شما در کابل بیایند و کمیدان را حاجی عبدالرحمن خان هم چنان محبوس گسیل کابل کند، که حق رسانی سپاهیان از قوه به فعل آید.»

و در روز شنبه بیست و سوم ربیع‌الآخر، میر محمدعثمان خان گازرگاهی، پدرود جهان کرده، امر تولیت مزار فیض آثار خواجه عبدالله انصاری علیه رحمة الله الباری

را به میر غلام‌نبی خان پسر خود به موجب وصیت مفوض نمود، چنانچه در پایان کار، رقم و خلعت تولیت، از حضور والا برای او رفت. و در روز یکشنبه بیست و چهارم ربیع‌الآخر سال پارس‌نیل ترکی مجدّد شده، آفتاب از برج حوت در حمل نقل و تحویل کرد.

شرح حال و هجرت مرادبای ترکمان

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، نیاز مرادبای نامی، از قوم ترکمان سکنه پنجاه، از جور و ستم قوم و برادرزاده خود و تهمت قتل نفس بستن بر او و عدم بازپرس عادلانه و محقّانه کارکنان دولت روس، در یأس و هراس افتاده با چهار هزار رأس گوسپند قره‌گلی‌زا، پشت بر عناد و خصومت آنها نهاد و روی اقامت و بیلامیشی در خاک و ظلّ حمایت این دولت آورده، بقیه گوسپندان و معاملات نقدینه و مزارع و هشت در بندخانه و سرای و عیال و اطفال خود را از بیم هلاک جان به‌جا گذاشته، و چون وارد آقچه شده در نواح و توابع آن مأمنانه راه بیلامیشی برداشته نظر اقامت گماشت، عبدالکریم‌خان و سیون‌بای و غوشیدبای قوم، و آته گلدی‌بای برادرزاده او با عده‌ای از منسوبان و نزدیکان خود، از عقب او در آقچه آمده، از عداوت و خصومتی که با او داشتند، به زبان کذب و فریت نزد حاکم آنجا اظهار کردند که شش هزار رأس گوسپند زاینده قره‌گلی مال برادرزاده خود را که از مرادبای نمی باشد، از راه عدم استحقاق با خود آورده است، و این را گفته از حاکم آقچه خواستار خود مراد بای و گوسپندانی که با او بودند شدند. و مرادبای تکذیب اظهار و تردید استدعای ایشان را نموده از مراجعت در پنجاه سرباز زد و با عبدالکریم‌خان گوسپندان را که با خود داشت و چندی از آنها را فروخته بود شماریده، سه هزار و هشتصد و شصت رأس در حساب آمد، و حاکم آقچه دعوی طرفین را راجع به محکمه شرعیّه نموده، چون ایشان حجّت و گواه اثبات نداشتند، در نزد قاضی ملوم و ملزوم گردیده، پس از چندی مکتوب پنجاه را به نام یارمحمدخان رساله‌دار، حارس و سرحددار چهل دختران، نزد او مشعر بر استرداد گوسپندان و مراد بای حاصل کرده، وارد چهل دختران شدند. و یارمحمدخان رساله‌دار نامه حاکم پنجاه را نزد محمدسرورخان حکمران هرات

فرستاده، چون نوشته بود که: «نیاز مراد بای، پسر مقصودبای از رعایای سکنه پنجاه و تبعه دولت روس، شش هزار و چهارصد و هفده رأس گوسپند و یکصد و شصت و نه رأس قوچ و شش نفر اشتر و دو رأس اسب و ده رأس حمار، مال قوم و برادرزاده خود را برداشته در آقچه و شبرغان برده و من عبدالکریم خان و سیون و غوشید و آته گلدی بایان را که مالک مال و مذکورند، گسیل نمودم که نیاز مراد و مال های بردگی او را بیاورند.» و حاکم آقچه جواب داده و گفته است که به حضور والا عریضه کرده ام، قرار حقوق بین الدولی بلااجازت دولت نمی توانم پس بدهم، و نیاز مراد را نگذاشته است که با آنها بیاید، و از گوسپندان و غیره اموال بردگی او در آقچه نزد حیدر نام موجود و مشهود است و چندی را از آنها در دولت فروخته که از جمله دوصد و چهل و سه رأس گوسپند را قرار واحدی، هفده رویه، ملا ویردی و خداداد نامان، در دولت آباد خریده اند و بعضی از گوسپندان را از نزد نیاز مراد اشخاص متفرقه متصرف شده، از جمله چهارصد و چهل و نه رأس میش و چهل و سه رأس قوچ معلوم نیست و درک ندارد که در دست کیست؟ و نیاز مراد مغرور، بای مراد نام قوم خود را کشته و دعوی او با ورثه مقتول در نزد قاضی و سوت دایر بوده و هنوز قطع و فیصل نشده که او گریخته است. این نوشته مرا نزد نایب الحکومه رسانیده ساعی شوید که نیاز مراد و مالهای مذکوره را ارسال دارند حکمران هرات این نوشته حاکم پنجاه را ارسال کابل نموده از اختلاف اظهار معاندین نیاز مراد بای و نگارش حاکم پنجاه و حاکم آقچه که نیز به حضور رسیده بود، حضرت والا نیاز مرادبای را محق و ادعای خصمای او را مبطل دانسته، و هم از پناه آوردن در ظل حمایت این دولت قرار حقوق بین الدول که پناه گزیده و ملتجی را حمایت کرده پس نمی دهند، در روز بیست و چهارم مذکور ربیع الآخر به حکمران هرات رقم فرمود که: «به سردار عبدالوهاب خان، حکمران ترکستان ارقام رفته است که دعوی و خصومت جانبین را شرعاً فیصل نماید و حق را به من له الحق برساند. بایست بر طبقی که به سردار معزی الیه رقم شده است، در پاسخ حاکم پنجاه بنویسد.» چنانچه نگار داده حاکم پنجاه را از مذاکره ساکت و از مکاتبه عاطل ساخت.

و در شب دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر، جشن میلاد سعادت بنیاد سال چهل و سوم تولد حضرت والا، در جلال آباد از چراغان و آیین بندگان به پای رفته، اهالی حرم و زنان اهل بار در قصر سراج العمارت، این شب را به سور و سرور در بزم حضور شاهانه به روز رسانیدند.

و در روز بیست و پنجم ربیع الآخر، از عریضه حکمران هرات و استدعای تجار، از حضور والا فرمان رفت که یک عدد کشتی کوچک را به پنجصد الی هزار روپیه قران، که دوصد و پنجاه الی پنجصد روپیه کابلی در شمار آید، اشتراء نموده در نهر مرغاب برای عبره دادن مال التجاره بازرگانان مأمور کار کند، که تجار از اضرار و زیان مامون و به راحت و رفاهت مقرون شوند.

تائب و نادم گردیدن سعید محمد بیگ جمشیدی

و هم در تضاعیف واقعات مسطور، محمد اسماعیل برادر سعید محمد بیگ جمشیدی که با سعید احمد بیگ و عبدالرحمن خان، پسر یلنگ توش خان از کابل چنانچه گذشت گریخته و عبدالرحمن خان در وقت فرار کردن، اسپ یدک سردار نصرالله خان نایب السلطنه را با زین و لجام و ستام شاهانه از درب بار او از دست شاطرش به حيله گرفته به کمال جرأت و شجاعت برآن برنشسته راه گریز در نوشته، و هر سه تن چنانچه جابه جا رقم شده آمد، فتنه ها کرده و غارتها و سرقتها نموده و سعید احمد بیگ مرده و عبدالرحمن خان جدا شده، سعید محمد بیگ از عسرت و ذلت تائب و نادم گردیده، او را نزد یار محمد خان رساله دار فرستاده، وی به امر برادر خود، در چهل دختران، نزد یار محمد خان آمده عریضه سعید محمد بیگ را که مشعر بر استدعای عفو تقصیر و اجازت مراجعت در افغانستان بود به او بنمود، و او به محمد سرور خان حکمران هرات از توبه و انابه سعید محمد بیگ خبر داده، عریضه اش را نیز فرستاد و او محمد اسماعیل بیگ را نظر به انتشار اشتها رات مراجعت آیات فراریان و جلاوطنان رعایای دولت افغانستان که به امر حضرت والا، چنانچه از پیش رقم و مرتسم گشت، متابعاً توزیع یافته بود، با اهل و عیال و اطفال ایشان اجازت مراجعت و در بین قوم جمشیدی جای اقامت داد و عریضه سعید محمد بیگ را به پایه سریر امارت فرستاده، حضرت والا در شب جمعه

بیست و نهم ربیع الآخر رقم فرمود که: «اگر سعید محمد بیگ و برادر او آمدن خود را در کابل عزم و آرزو داشته باشند، منظور است که از راه معاودت در افغانستان بیایند و در صورتی که آمدن خود را در کابل قبول نمایند، اسمعیل بیگ را با اهل و عیالش فعلاً گسیل قندهار کند و سعید محمد بیگ نیز بنویسد که اگر در کابل می‌آید، او را خواسته گسیل درگاه نماید والا در نواح هرات نیاید و اگر محمد اسمعیل بیگ نیز از آمدن در کابل ابا کند، او را با عیال و اطفالش از بین قوم جمشیدی که جا داده است، اخراج و در خاک روس و ایران تبعید نماید.»

و سعید محمد بیگ از خوف شرارت و قتل و غارتی که از قوه به فعل آورده و مرتکب فتنه‌ها و تاخت و تازها شده بود، از آمدن در کابل سرباز زده و در عهد امیر امان‌الله خان غازی در کابل آمده، مورد الطاف شاهانه گشت و هم عبدالرحمن خان در عصر میامن حصر این پادشاه در کابل آمده، چون زبان ترکی و روسی را در هنگام غربت خود یاد گرفته بود، در وزارت خارجه به دلماجی و ترجمانی مستخدم گشت که إن شاء الله وقایع نگار عهد امارت او، شرح آمدن و مورد احسان شاهانه شدن هر دو تن را که از رجال نام‌دار قوم جمشیدی‌اند، رقم خواهد کرد.

انتشار اشتهار افزونی تنخواه سپاه نظام

و هم در این ایام از افزودن دو روپیه در هر ماه به مشاهره سپاه نظام، که از پیش اشارت رفت، بر سبیل اشتهار در تمامت بلدان و محال و امصار آگهی داده شد و عموم افواج منصوره از این اعطای خسروانه مشکور آمد و به نگار رفت که: «این افزونی را با اصل مشاهره احاد و افراد اعداد عساکر فیروزی مآثر از سر سال پارس‌نیل ۱۳۳۲ هجری قرار ماهی دوازده روپیه بدهند، که عموم لشکر قرین راحت و رفاهت گردیده و آسوده حال رهسپار خدمت دولت و حراست مملکت و عرض و ناموس ملت شوند.»

شرح حال لونی خان مهاجر قوم کاکر

و هم در شب بیست و نهم مذکور ماه ربیع الآخر، از استدعای جیره و تقاوی لونی خان مهاجر قوم کاکر، که املاک قوم مسکه از چهارده‌هزاره جاغوری را به

تغلب چنانچه گذشت تصاحب کرده و وعده ذکر جواب عریضه و خواهش داده آمد، از حضور والا به امضای خاص ارقام رفت که: «هزاران نفر از این گونه اشخاص بی پا و سر، به نام مهاجر آمده و تقاوی و جیره و حاصلات مزارع و املاکی را که به ایشان داده شد، چندی صرف معاش خود کرده، و از راه فرار پس رفته، رعایای دولت را بی موطن و مسکن و گم و جلائی وطن ساخته اند، بنابر آن لونی خان را باید که راه کابل برگرفته و در جلال آباد به ذریعه سردار نصرالله خان نایب السلطنه شرفیاب حضور شود، تا با او سخن گفته شرایطی را که منظور داریم بفرماییم، اگر چنانچه کرد و پذیرفت سر رشته و انتظامی در باب مسکن و مقامش نهاده خواهد شد والا رخصت داده پس رجعت خواهد کرد و تا به حضور نیاید، مزرعه و ماوی به او داده نشود.» و با صدور این منشور، او املاک قوم مسکه هزاره جاغوری را که متصرف گردیده بود، از دست نداده و در کابل و جلال آباد نیامده و در اواخر ماه جمادی الآخر، چنانچه بیاید، عبدالکریم خان از فوت سردار گل محمد خان، که از پیش به شرح رفت، مأمور سرپرستی حکومت افغان مهاجر و ناقل شده، به نام او نیز ارقام رفت که لونی خان را رهسپار درب بار معدلت آثار نماید، باز هم نیامده و املاک هزاره فرو نگذاشت.

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطور، یک نفر یوهان نام، از مردم المان معروف به جرمن، از راه سیر و سیاحت و حصول معلومات و نظریات در مملکت ایران آمده و از آنجا مکنونات ضمیر خود را حاصل کرده وارد چخانسور شد، و حاجی شیردل خان حاکم آنجا، او را جاسوس روس پنداشته گرفتار و محبوس کرد و او خود را [از] آلمان و یوهان نام گفته، شش ورق کتابچه ای که به خط و لغت لاتینی با خود داشت و پاسپردش بود به حاجی شیردل خان بنمود؛ و چون تا این هنگام خدمه و مأمورین دولت و عموم ملت افغان و افغانیان پاس پورد مقننه و معینه دول خارجه را ندیده بودند، نمی شناختند، و مقیدانه در تحت حمایت دولت انگلیس به موجب عهدنامه ای که به امضای دولتین افغانستان و برتانیه در بین مرتبط و منعقد شده بود به سر می بردند و از نعمت استقلال محروم بودند؛ و هم لغات خارجه را از روسی و انگلیسی و لاتینی و فرانسوی و غیره نمی دانستند و به خطوط ایشان نمی فهمیدند، حاجی شیردل خان پاس پورت او را

ارسال کابل داشته ماجرا و اظهار و استدعای او را برنگاشت که عزم وارد قندهار و کابل [شدن] را جزم دارد. و از حضور والا جواب نگار دادن عریضه او مفوض به سردار نصرالله خان، نایب السلطنه شده، کتاب ثبت فرامین و احکام او از حیث تقیید تسوید واقعات به اجرت به دست آورده و دیده نشد که او در باب یوهان چه فرمان کرد؛ و لیکن از قراین داله که تا این روز سیاحان خارجه در مملکت افغانستان اجازت دخول و سیر و گردش نداشت، یحتمل که او را راه عبور جانب قندهار و کابل نداده، از چخانسور رجعت داده باشد.

قرارداد دولت ایران در حق المرور تبعه افغانستان

و هم در خلال احوال مذکور، دولت ایران بر تبعه دولت افغانستان، که برای اجرای امور ضروریه خود از قبیل تجارت و داد و ستد و غیره معاملت، داخل خاک مملکتش می شدند، از هر واحدی پانزده قران که هفت و نیم روپیه کابلی در شمار است گرفتن آغاز کرده، چون این امر از دخالت اروپاییان در گمرکات ایران بر سبیل اجاره به روی روز آمده بود، پس از چندی اولیای امور دولت ایران این حق المرور را موجب دل گزیدگی و تنفر برادران افغانی و مخلل اتحاد اسلامی دانسته، قرار دادند که هر کسی از تبعه دولت افغانستان که محل و مقام سکنايش مسافت پنج فرسنگ از خط فاصل سرحد دور باشد و داخل خاک ایران شود و مسافت هفت و نیم فرسنگ در خاک ایران در طول مستقیماً طی طریق کند و سند و نوشته از حکام و سرحدداران دولت متبوعه خود داشته باشد، حق المرور از او اخذ نشود و اگر مسکن و ماوای او، زیاده از پنج فرسنگ از خط فاصل در خاک افغانستان دور باشد و افزون از هفت و نیم فرسنگ در خاک ایران در طول طی مسافت کند حق المرور را بدهد. و از این امر حاجی شیردل خان حاکم و برگد غلام احمد خان مقیم چخانسور، معروض داشته، در روز بیست و نهم مذکور ماه ربیع الآخر جواب حصول استحضار از قرار داد دولت ایران برای هر دو تن اصدار یافته به نگار رفت که: «دولت و مکت افغانستان نیز به لحاظ اخوت ایمانی و رعایت موحدات مسلمانی دستور دولت ایران را نسبت به تبعه اش در باب حق المرور، اگر در خاک این مملکت آمد و رفت کنند از قوه به فعل آورده،

بالمقابل با ایشان رفتار خواهند کرد و ایذا و آزار متعصّبانه جاهلانه را به کنار خواهند گذاشت.»

مامور اقامت فراه شدن کرنیل دوست محمد خان

و هم در این ایام، کرنیل دوست محمد خان از محبوس و طلب کابل شدن کمیدان محمد ابراهیم خان و وکلای شورشیان سپاه نظام، که از پیش رقم شد، مأمور اقامت فراه شده از دارالسلطنه رهنورد آنجا گشت و واقعاتی که در ماه جمادی الاولی و جمادی الاخری به روی روز افتاده، چون حضرت والا ترک نظم و نسق امور کرده عرایض حکام و مأمورین و خدمه دولت، از ولایات و ادارات مملکت مشعر بر وقوع حاثات، به سردار نصرالله خان نایب السلطنه و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه و شهزاده امان الله خان عین الدوله و ایشک آقاسیان کشوری و خارجه و حضوری و مستوفی الممالک می رسید و اگر در دارالانشاء اداره تحریرات حضور واصل می گشت، نیز نزد آنها فرستاده و به کتاب رسید گرفته می شد و ذات شاهانه روز و شب عیش و عشرت به صید مرغ و ماهی و گردش راغ و سیر باغ به سر می برد، کتب ثبت اجراءات امور و پاداش و مکافات واقعات موقعه نزدیک و دور آنها را به دست نیاورده ضبط نکرد، زیرا که تسوید واقعات عهد راحت مهد همایونی با نگارنده، به قرارداد اجرت و قلت مسودت مواضعه نهاده شده بود، که پول زیاد از نگارش جزئیات و کلیات واقعات صرف نگردد، الا این که عبدالکریم خان پسر سعدالدین خان قاضی القضاة در عشره ثانیه ماه جمادی الاخری، به ذریعه سردار نصرالله خان نایب السلطنه که شب و روز اخلاص نزد او می سپرد و به صداقت در درب بارش می بود، از فوت سردار گل محمد خان به سرپرستی و حکومت گروه مهاجر و ناقل مأمور گردیده و از حضور سردار مذکور حکومت هزاره مالستان و جاغوری و پشه ای و شیرداغ را ضمیمه علاقه جات محکومه خود کرده، از کابل راه اقامتگاه حکومت خویش پیش گرفت.

وقایع ماه رجب و شعبان هزار و سه صد و سی و دوی هجری

و عبدالکریم خان در روز ششم رجب وارد ارزگان که مرکز حکومت مهاجرین و ناقلین افغان و از علاقه‌جات عمده هزاره‌جات و دارای افزون از دوازده هزار خانوار هزاره بود شده، از وصول خود در آنجا به حضور آگهی داد. و بعد به گردش علاقه‌های محکومه خود از راه حصول معلومات و نظریات و مشاهدت حالات احاد و افراد اعداد ضعفای رعیت پرداخته، دختران زیاد و مال و منال کثیر از هزاره مالستان و جاغوری و پشه‌ای و شیرداغ و غیره به وعده و مژده این‌که املاک و مزارع و مساکن هزاره را که افغانان بدون حکم و فرمان پادشاهی به تغلب تصرف کرده‌اند، قرار دستورالعملی که از دولت جهت راحت و رفاهت هزارگان حاصل کرده است، به مالکانش مسترد می‌کند گرفته، پس از تحصیل مرام خود به وعده که به زبان کذب به هزارگان داده بود، وفا نکرده بلکه فرمان پادشاهی را در باب املاک مردم مسکه جاغوری چنانچه بیاید صادر شد که به مردم هزاره مسترد کند، رد نکرد. و از جمله دخترانی که به نام کنیزی گرفته بود چهارده تن را به عزیزان و دوستان کابل و جلال‌آباد خود به نام هدیه و سوغات فرستاد.

به پای رفتن جشن ملتّی سراج‌الملة والدّین

و مقارن این حال روز جمعه نهم شعبان، با روز دوازدهم سرطان مطابق آمده، مراسم جشن ملتّی، لقب میمون سراج‌الملة والدّین از صرف شیلان عام و حلویات و آیین‌بندان و چراغان شب دهم شعبان و تعطیل ادارات دولتی در تمامت محالات و قصبات و قریه‌جات و ولایات و امصار و بلدان به عادت مستمره به پای رفت.

ورود محمدنعیم خان در هرات

و هم در خلال احوالی که به شرح رفت، از نزاع و پرخاش جنرال عبدالرحیم خان که با محمدسرورخان حکمران هرات چنانچه گذشت، طریق عداوت و عناد برگرفته و افواج هرات به تحریک محمدسرورخان بر عبدالرحیم خان شوریده طلب کابل شد، محمدنعیم خان، نایب سالار، مأمور هرات شده در روز دوشنبه بیست و هشتم شعبان وارد و واصل آنجا گردیده، سپاه نظام مراسم احترام مقدم او را از پذیره و اخذ سلامی به قاعده و قانون نظامی به جای آوردند و مراتب تبریک ورودش را چنانچه باید به تقدیم رسانیده ادای تعظیم و تکریمش به پای بردند.

سفارش تنخواه محمود خان در جزینی

و هم در این روز، حضرت والا در باب سالی پانزده هزار روپیه قران، تنخواه دایمی محمودخان دره گزی، که حضرت ضیاءالملّة والذّین مرحوم در وقت مغلوب شدن و طریق غربت و مسافرت سپردن خود، که در جلد دوم گذشت، در دره گز، از او احترامات فایقه آدمیانه دیده و از بدو جلوس میامن مانوس خویش بر اریکه امارت افغانستان، که از پیش رقم گشت، در ازای اعزاز و اکرامی که در حالت ذلّت و عسرت از او دیده بود در سالی هفت هزار و پنجصد روپیه کابلی، بر سبیل تابید برای او تعیین فرموده، بر اخلاف سلطنت خویش تاکید کرده و همه ساله، به ذریعه سپهسالار فرامرزخان مرحوم بدو می‌رسانید، و حضرت والا تأکید و توصیه والد ماجد خود را به معرض تعمیل آورده، آن را برحال داشته بود، برگرد فتح محمدخان را رقم کرد که: «محمدنعیم خان نایب سالار را بفهماند که همه ساله به او برساند.» و پسران او تا عهد امیر امان‌الله خان غازی از وصول متوالیه این عطیت کامیاب و شاکر موهبت این دولت بوده همواره می‌گرفتند و در عصر میامن حصر این پادشاه مقطوع گردیده. پسر محمودخان در کابل آمده و از تلثیم سده علیا مستعد گشت و از برحال شدن آن، وقایع‌نگار عهد سلطنت او إنّ شاء الله رقم خواهد کرد.

شرح حال اراضی و عقار قوم مسکه

و هم در روز بیست و ششم مذکور ماه شعبان در باب لونی خان کاکر، که املاک و اراضی و قلاع قوم مسکه، از هزاره جاغوری را به تغلب تصاحب کرده، در روز بیست و نهم ربیع الآخر، او را چنانچه گذشت، حضرت والا طلب حضور فرموده بود و او تا این وقت نیامده، عبدالکریم خان سرپرست و حاکم گروه مهاجر و ناقل افغان را رقم فرموده عیناً حکم و عبارات فرمان روز مذکور را نگار داد که او را گسیل حضور نماید؛ و او حاضر نیامده و املاک متصرفه خود را از دست نداده، در پایان کار هزارگان با عبدالکریم خان شرفیاب حضور والا شده، حضرت والا به سردار نصرالله نایب السلطنه امر کرد که: «املاک پل جنگلی و علی داد و ترگانک و الوم لالا و خاک ایران و گزک و تنهاچوب و ارغنداب هزاره را، از دست خدایداد خازک، قوم سلیمان خیل و علی خیلان سکنه مقر و قبیله بزدار قوم خروتی و کاکر و اندر و وردک کشیده، به ملاک اصلیه اش که هزاره اند تفویض کند، که اعداد سپاه نظام انگلیس از پس دادن املاک خویش آگاه گردیده، راه مراجعت جانب موطن خود پیش گرفته، ترک ملازمت سپاه انگلیس کنند.» چنانچه از سمر و مشتهر شدن این خبر، یکصد و شصت نفر از سپاهیان قوم مسکه ترک نوکری نظام انگلیس کرده، از شالکوت نزد عبدالکریم خان آمدند؛ و عبدالکریم خان بیست هزار روپیه به نام شیرینی از ایشان خواهان شده و ایشان از عدم توان عاجز آمده، افغانان متصرفه املاک قلاع مذکوره، دوازده هزار روپیه در خفا به او دادند. هزارگان محروم و مأیوس شده پس در شالکوت رفتند، و حکم پادشاهی در محل اجرا نیامده و نیز محمدابراهیم خان وزیر عدلیه در عهد امیر امان الله خان غازی به امر شاهانه غلام حسین نامی را مأمور کرده، ملاّ ابراهیم هزاره از تک و هشت نفر از کدخدایان قوم مسکه را با شانزده نفر سپاهی که از شالکوت آمده بودند، طلب کابل نمود که املاک خود را متصرف شوند و چون هزارگان وارد کابل آمدند، محمدابراهیم خان از بدبختی آنان مأمور نظم و نسق ترکستان شده، امر ایشان محول با ایشک آقاسی محمودخان، برادرزاده ایشک آقاسی دوست محمدخان، دشمن ذاتی هزارگان گشت، و به ذریعه محمودبیگ طرزی، وزیر امور خارجه، در روزی چهل و چهارو نیم روپیه، برای هزارگان مذکوره از دولت معین شده و محمودبیگ

از سردار عبدالقدوس خان صدراعظم، که از حالات اقوام و قبایل هزاره و مهاجرین و ناقلین افغان متصرفهٔ املاک و اراضی و مزارع و مساکن هزارگان آگاه بود، پرسیده او نگار داد که بر علاوهٔ موطن مردم هزاره، که عدهٔ قلیلی از افغان آنها را قابض و متصرف گردیده‌اند، نود و شش لک روپیه از دولت به نام جیره، که نفوس اندک خود را به ذریعهٔ دوست محمدخان بسیار گفته، به غدر و خیانت از دولت برده و یک نفر ملک و زمین پنجمصد الی هزار خانوار را متصرف شده‌اند. و محمودبیگ پس از حصول این حقیقت، مأمور سفارت و وزیر مختاریت در پاریس شده، از وزارت خارجه صورت سوال و جواب مذکور، نزد ایشک آقاسی محمودخان مزبور فرستاده و به کتاب رسید گرفته شد، که تقدیم حضور نماید. و در این اثنا عریضهٔ ایشک آقاسی دوست محمدخان، که حکومت و سرپرستی گروه مهاجر و ناقل افغان به ذریعهٔ ایشک آقاسی محمودخان به حضور اعلیحضرت امیرامان الله خان غازی رسیده چون نگاشته بود که: «دولت انگلیس بیست و پنج هزار پوند به این سپاهیان هزاره که طلب کابل شده‌اند داده که به بزرگان مردم هزاره رسانیده ایشان را برخلاف دولت و به فتنه برانگیزند.» و از این عریضه و نگارش دروغین او هزارگان از اعطای موطن و مسکن خود مأیوس گردیده، محرومانه بازگشتند و از راه ملازمت در فوج نظام انگلیس در شالکوت رفتند که إن شاء الله وقایع نگار عهد امارت پادشاه غازی تشریح و تصریح خواهد داد و ضبط تاریخ خواهد نمود.

وقایع ماه رمضان و شوال سال هزار و سه صد و سی و دوی هجری

از آن سوی محمدنعیم خان نایب سالار، که از عزل و طلب کابل شدن جنرال عبدالرحیم خان محمدزایی مأمور هرات و چنانچه گذشت وارد آنجا گشت، در روز سوم ماه رمضان فرمان مأموریت خود را در مشق‌گاه سپاه نظام به آواز رسا

قرائت کرده، از قائد لشکر نظام هرات بودن خود عموم افواج منصوره آنجا را آگاه کرده، مضمون منشور سعادت دستور والا را به گوش قبول همه رسانید و به زبان شیوا مراسم شکر و امتنان نوازشات سابقه و حالیه دولت را نسبت به خود ادا نمود و ضمناً محمدرسورخان نایبالحکومه را که با جنرال عبدالرحیم خان طریق عداوت سپرده و فوج را بر او شورانیده معزولش کرده بود، تقدیر و تمجید کرده بدون آنکه نام او را ببرد و خود را مطیع و چاکرش شمارد، گفت مهر حکومت نزد هر کس که باشد مطیع و متقاد او بوده، از امر و نهیش سرباز نخواهم زد و گفتار غمّاز و نَمّام را به گوش هوش جای نخواهم داد و به جز ادای وظایف نظامیه خود، مداخلت در امور کشوری را نخواهم نمود و طریق گردن‌کشی و عدم فروتنی با کسی که مهر پادشاهی در مشّت و خاتم حکومت در انگشتش باشد، نخواهم پیمود. و محمدرسورخان نایبالحکومه از این نطق آذمانه او معروض داشته، شرحی از حسن سلوک او با سپاه نظام و جمهور انام برنگاشت و رضایت خاطر مَهرمظاهر والا را نسبت به خود و او حاصل کرد. و در پایان کار چنانچه بیاید با او نیز سالک مسلک عداوت و خصومت شده، با خامه شکایت از او به حضور والا سعایت نمود تا که او طلب کابل [و] محمدرسلیمان خان به حکومت و محمدهاشم خان سرسراوس به نایب‌سالاری سپاه هرات مأمور گردیده، محمدرسورخان با محمدنعیم خان در کابل آمد.

و هم در این ایام، از حضور والا خلعت و رقم تولّیت مزار فیض‌آثار خواجه عبدالله انصاری، از فوت محمدعثمان خان میر گازرگاه، که از پیش رقم شد به نام میرغلام نبی خان پسر او، گسیل هرات گردیده، محمدرسورخان حکمران هرات در ایام رمضان خلعت و رقم پادشاهی را به اتفاق جمعی از سادات و علماء و اعیان و اهالی محکمه شرعیّه و عده‌ای از منصب‌داران بزرگ نظامیه و دفتریان و عموم خوانین و بزرگان شهر و اطراف هرات، در گازرگاه برده و رقم مفاخرت مرتسم را به حضور جمهور قرائت کرده، محترمانه تفویض میر غلام‌نبی خان نمود، و خلعت گرانمایه را به او پوشانیده بر فخر و مباهاتش بیفزود؛ و او دعای دوام دولت و طول عمر و بقای سلطنت حضرت والا به تقدیم رسانیده ختم به آمین حضار کرد.

شرح حال محمدرضا نام، جاسوس قونسل روس

و هم در خلال احوالی که رقم شد، محمدرضا نامی از قوم افغان، که در فوج نظام ترکستان به خدمت دولت قیام و اقدام داشت، روی از سعادت برتافته راه فرار جانب مشهد مقدس برداشت و در آنجا ملازمت و خدمت دولت روس اختیار کرده و نام خود را تغییر داده محمدیوسف نهاد و روی جاسوسی به سوی هرات آورده، خواست از حالات حکومت و مملکت و ملت معلومات و نظریات حاصل کرده، به قونسل دولت مذکوره آگهی دهد. و مبارک علی نام نوکر قونسل دولت انگلیس، از مشهد به میرزا محمداسلم خان وقایع نگار دولت انگلیس در هرات، به امر آقای آمده، آگهی داد که او را دستگیر نماید و او به حکمران هرات گفته، چهره و شکل او را که با خود آورده بود نیز به حکمران هرات سپرد؛ و او نقل مکتوب قونسل دولت انگلیس را ارسال حضور نموده، چهره و صورت و رخسار و قامت و سن او را از روی نوشته قونسل دولت انگلیس به سرحدداران و حرسه معابر و مسالک نگار داده تاکید کرد که او را حین ورودش دستگیر نموده، با غل و زنجیر در هرات احضار نمایند. و حضرت والا چنانچه بیاید در غره ماه ذیحجه در باب گرفتار ساختن او ارقام فرمود. و از دیگر سوی در غره شوال، مراسم عید سعید فطر از ادای نماز و شلیک توپ و صرف شیلان و حلویات و تعطیل امور ادارات دولتی و ملتی و عطای خلّاع مرسومه به اهالی محکمه شرعیّه و قضاة به پای رفته.

فوت داکتر عبدالقادر خان

در این ماه داکتر عبدالقادر خان هندی، که از فوت عبدالرحمن خان اورسیر، چنانچه گذشت به سرپرستی تعمیرات و عمارات دولتی واقعه ترکستان مأمور گشته، روز خدمت به صداقت به سر می برده، پدرود زندگی کرده، چون به سردار عبدالوهاب خان نایب الحکومت آنجا وصیت کرده بود که محمدابراهیم پسر او را که در فن معماری و مهندسی ماهر و در تعمیر عمارت قادر است، به جای او مأمور کار کند و سردار معزّی الیه به تصور این که پدر او خسارت و مال دولت و

مصارف عمارت ابنیه سلطنت به روی کار آورده و حیف و میل بسیار نموده، از خوف بازپرس محاسب که مبادا غدر و خیانت او به روی روز افتد، این وصیت را کرده خواهد بود، و هم از جایی که هیچ یک از حکام و رجال دولت اجازت بر حالی و موقوفی و عزل و نصب مأمورین امور را نداشتند، عریضه‌نگار حضور شده اجازت و دستور خواست. و حضرت والا چنانچه بیاید، اجاز به ماموریت پسر داکتر متوفی نداد.

مفاسقت و بد اخلاقیّت رحیم ساخلو

و مقارن این حال، رحیم نامی از پیادگان ساخلو، مقیم لاش و جوین، در ساعت یک پس از نصف روز چهارشنبه سیزدهم شوال، مسمّاء امیر بیگم از قوم نورزایی، زوجهٔ دهباشی نظرمحمدخان را که شوهرش در کنگدژ، جهت ادای خدمتی از خدمات دولت رفته در خانهٔ خود حاضر نبود، از در معاشرت و مفاسقت در گاوخانه‌ای برده، با او به مخالطت آویخت، و مردم قریه آگاه شده هر دو را به حالت مشالفت و مباشرت سرگرم دیدند، و زیر جامهٔ هر دو را زنی از زنان اهل قریه برداشته، مردان قریه هر دو تن را در گاوخانه محصور داشتند و زانیه برآمده و زیر جامهٔ خود را از زنی که برداشته بود گرفته در خانهٔ خود شد، و دهباشی نورمحمدخان ماجرا نزد سرتیب قطب‌الدین‌خان بازداشته، او حاضر درب گاوخانه گشته، عده‌ای از حضره را امر بیرون برآوردن رحیم کرد. چنانچه او را بدون زیرجامه کشیده تا درب قلعه برهنه آوردند و در درب دروازه قلعه، نزد پیادگان ساخلو حبسش کردند. و دهباشی نظرمحمدخان شوهر زن زانیه، در روز شنبه شانزدهم شوال حاضر آمده، خواستار قتل زانی و زانیه شد، و سرتیب قطب‌الدین خان بدون اجازت والا اقدام در اتیان خواهش شوهر زن نتوانسته، معروض داشت و حضرت والا رجوع فصل و قطع معامله را به شرع اطهر فرمود. و رحیم زانی دعوی قذف بر شوهر زن کرد و او از عدم گواهی شهود ملزم گردید به سیاق کریمه «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ وَلَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعِ شَهَادَاتٍ فَلَجِلْدُهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» هشتاد دره خورده تغریز شد. و قاضی صورت حال الزام او را ارسال کابل نمود. و حضرت والا ارقام فرمود که: «شوهر زن در وقت زنا زانی و زانیه حاضر

نبوده که ایشان را در صورت عدم مخالطت قذف کرده باشد و حال این که قرار عریضه و رقیمه سرتیب قطب‌الدین‌خان، شوهر زن پس از حاضر آمدن به اظهار جمهور و خبر شیاع، ادعای اجرای تعزیر نموده، پس چگونه قاضی این حکم را بر شوهر زن کرده است؟ و از این حکم خلاف مَا أَنْزَلَ اللَّهُ او معلوم می‌شود که یا قاضی به مثابه اکثر قضاة به اخذ رشوت، دین را به باد داده، راه خلاف شرع می‌پوید، حکم خلاف کرده است و یا سرتیب به غرض معروض داشته و نگاشته است. و چون از خلاف ورزیدن قاضی و سرتیب امر اشتباه به روی روز آمده، جلوه بروز نموده است، باید حقیقت و نفس‌الامر را نیک محقق داشته و معروض دارند که مراسم بازپرس شرعیه از قوه به فعل آید تا دیگری به اتیان چنین امور قبیحه نگراید.» و در پایان کار، قاضی عزل و جرم و زجر شده، زانی و زانیه رجم گشت.

وقایع ماه ذیقعد و ذیحجه سنه هزار و سه صد و سی و

دوی هجری

در روز سیزدهم ذیقعد، از عریضه سردار عبدالوهاب‌خان، حاکم ترکستان، که در باب توصیه داکتر عبدالقادرخان، سرپرست تعمیرات عمارات ترکستان و مأموریت محمدابراهیم پسر او به جای پدر خود نگاشته و اجازت خواسته، وعده ذکر جواب داده آمد، از حضور والا ارقام رفت که: «دیگری مأمور سرپرستی و اهتمام کار تعمیرات آن صفحه و سامان می‌شود تا اگر داکتر متوفی، غدر و خیانتی در مال دولت و رعیت ورزیده باشد، مستور نمانده به منصه بروز و ظهور آید.»

و هم در روز چهارشنبه غره ذیحجه حضرت والا از عریضه محمدسرورخان نایب‌السلطنه حکومت هرات، که در خصوص محمدرضا نام جاسوس روس که نام خود را تغییر داده و محمدیوسف نهاده، راه هرات و توابع آن برگرفته نگار داده بود و وعده ذکر جوابش داده شد، رقم فرمود که: «این گونه فقرات اطلاع‌دهی میرزا محمداسلم‌خان خادم دولت انگلیس، که از خود و یا از نگارش قونسل آن دولت

که در مشهد است و یا غیره، که مأمور هرات و مشهد شود و از عداوت و معاندت ذاتی که دولت انگلیس با دولت روس دارد، و نظر به مستعمرات و مقبوضات همدیگر که در ممالک اسلامیة از قوه به فعل آورده‌اند، یک نسبت به دیگر، رهسپر مدافعت و ممانعت می‌باشند و نمی‌خواهند که تنها یکی از هر دو دولت مداخلت و نفوذ سیاست در افغانستان داشته دیگری مقارنت کند، خصوص دولت انگلیس که به عزم انسداد طریق حمله و یورش دولت روس بر کشور هند، افغانستان را حصار استوار آهنین می‌پندارد، بر طبق سیاست پلتیکیه خود، همواره از این‌گونه سخنان راست یا دروغ را انتشار داده به گوش اولیاء و خدمه این دولت می‌رساند. پس مناسب چنانست که تفحص و تجسس و تدقیق و تحقیق این نوع فقرات به قسمی بنمایید که آنها هیچ ندانند و نفهمند که قرار گفته و نوشته ما فلان امر تکمیل یافته است، تا روزی تعطیل و عدم تعمیل آن را بر دولت افغانستان حجت گرفته، بر خطا تحمیل نکنند و ضرور است که ملاحظه خیالات و مکنونات استعماریه ایشان را مد نظر دقت داشته باشید، که دولت افغانستان مورد اعتراضی نگردد.»

نصب علایم فاصله و تعطیل و تتمیم آن

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، نصب علایم فاصله سرحد که از پیش رقم شد، به اتفاق مأمورین دولتین افغانستان و روس، از نشان بیست و سوم، واقع موضع چهل دختران تا نشان بیست و هشتم، واقع چنکورک، صورت ترمیم و تنصیب پذیرفته، بقیه امیال تا برج سی و پنجم واقع تنورسنگی، از مشاجره و مقاوله کارکنان دولت روس، که می‌خواستند بروج فاصله را از مواضع معینه تغیر داده در خاک افغانستان برافروزند، معطل بماند. و چون جانبین وارد بندجوی قریش شدند، در باب نشان مفقودالآثر که جای انتصابش معلوم نبود و غیره امور سرحدیه، مذاکره و مقاوله رخ داده، کارکنان دولت روس گفتند تا حکمران هرات به حاکم عشق‌آباد نویسد و برای ما اجازت حاصل نکند، اجازت و قدرت تعمیر و افراختن بروج فاصله را در غیر مواضعی که در نظر داریم نداریم، و این را گفته و کار را ناتمام گذاشته راه مراجعت جانب پنجاه برداشتند. و

مأمورین این دولت ماجرا به نایب‌الحکومت هرات نگاشتند که به حاکم عشق‌آباد یا حکمران ماورای بحر خزر، بنگارد که ایشان مأمورین دولت متبوعه خود را امر کنند که در ترمیم و تنصیب علایم فاصله سرحدیه با ما همراهی کرده، ترک منازعه نا مستحقه نمایند. و هنوز حکمران هرات به حاکم عشق‌آباد و حکمران ماورای بحر خزر نوشته بود، که حاکم پنجاه از مراجعت کمیسیون دولت متبوعه خود از سرحد در پنجاه، به یارمحمدخان سرحددار و مقیم چهل‌دختران نوشت که یک نفر انجنیر روسی در تنورسنگی، از راه تحدید و تعیین خط و حد فاصل می‌آید. هیئت کمیسیون افغانی معطل و متوقف بوده مراجعت نکنند که کار به انجام رسیده اختتام یابد. و حکمران هرات از نوشته کمیسیون این دولت که آنفاً گذشت، نامه به حکمران ماورای بحر خزر نگار داده، نزد ایشان فرستاد. و مقارن این حال نوشته حاکم پنجاه را یارمحمدخان رساله‌دار نزد حکمران هرات ارسال داشته، او به یارمحمدخان برنگاشت که: «صحیفه مرقومه به نام حکمران ماورای بحر خزر را نزد خود نگاهداشته، اگر قرار رقیمه حاکم پنجاه، انجنیر روسی حاضر آمده، ترمیم و تعمیر و تنصیب علایم فاصله را به اتفاق کمیسیون افغانی به محل تمیم نهاد، فهوالمطلوب و نامه اسمی حکمران ماورای بحر خزر را باید پس در هرات فرستاد و الا بایست به حکمران مزبور ارسال داشت.» و هم ماجرا سراپا به پایه سریر امارت برنگاشته به حضور والا آگهی داد.

و در خلال این حال، در روز دهم ذیحجه مراسم عید سعید اضحی به عادات مرسومه به پای رفته، امر تحدید حدود و تنصیب بروج فاصله سرحدیه از مکاتبات و مفاوضات مذکوره و مذاکرات مخالفانه کارکنان روسیه در عهده تعویق افتاد.

وقایع ماه محرم و صفر سنه هزار و سه صد و سی و سه هجری نبوی صلعم

از وصول عریضه حکمران هرات به پایه سریر سلطنت و گزارش آن از مطالعه ساطعه حضرت والا، چون در آن رقم کرده بود: «حاجی ملا عزیزخان می گوید که در هنگام تحدید و تعیین حدود سرحد مکتوبی از هیئت کمیسیون دولت انگلیس که به منصفی مأموریت داشت در دست بود، که بعضی از امیال فاصله سرحدیه را به خط و لغت فارسی نوشته بودند که فلان علامه و نشان فاصله واقع فلان موضع مقابل و مساوی فلان نشانه و موقع می باشد و دیگر علایم لازمه فاصله نیز در آن مندرج و مرتسم بود که در صورت مفقود بودن هر یک از علامات فاصله دلیل واضح بود و مواضع را روشن معلوم می نمود و به خوبی از آن مفهوم می شد و آن مکتوب به امر حضرت ضیاءالملک والذین مرحوم نزد قاضی سعدالدین خان قاضی القضاة که در آن آوان حکومت هرات داشت فرستاده شده بود، و او آن را در احیان تحدید و تعیین ثانیة حدود سرحدیه به ملا عزیز داده و بعد از انجام فراغ کار پس گرفته محفوظ داشته است، اکنون اصل یا نقل آن نزد قاضی القضاة یا در دوسیه دولت در بین نقشه های تعیین حدود خواهد بود، اگر از کابل ارسال فرموده شود، جایهای نشانهای محو شده از آن به درستی معلوم و تحدید حدود بلامناقشه انجام خواهد شد.» حضرت والا از این نوشته حکمران هرات، از قاضی سعدالدین خان پرسیده و او از وجود آن در نزد خود انکار نموده، بعد حضرت والا در روز چهارشنبه سیزدهم محرم رقم فرمود که: «اگر در جایی که قریب همان موضع سابق و رضای کمیسیون طرفین باشد، البته بروج فاصله افراخته و پرداخته خواهد گشت و الا معطل باشد تا که منصف از طرف دولت انگلیس خواسته و به اتمام کار پرداخته شود.» و در پایان کار هیئت کمیسیون این دولت، از حاضر نیامدن انجنیر روسی که حاکم پنجاه نوشته و خلف وعده نمود، نامه حکمران هرات را که از پیش رقم شد، نزد حکمران ماورای بحر خزر ارسال داشتند و او به

ذریعۀ صحیفه، تعطیل کار تعیین حدود و منصب بروج فاصله را در ایام زمستان که پیش آمده، از حکمران هرات التماس کرده، ملتمس او پذیرفته آمد. و در ایام بهار شروع در کار، به روی روز آمده، چنانچه بیاید انجام یافت.

ضبط شدن تفنگ تجارتنی بازرگانان افغان

و از دیگر سوی در خلال احوالی که به شرح رفت، قافلۀ بزرگی از تجّار سکنۀ چخانصور و لاش و جوین، به راه قاینات در یزد رفته و مالالتجاره‌ای که در خور و شایستۀ ابتیاع و اشتراک موطن و مسکن ایشان بود نیافته در اصفهان شدند و به هدایت دلالتان بازار آنجا تفنگ و فشنگ را که از تمامت اشیاء ارزانتر و در خور مردم کشور افغانستان و دلیران پرخاش خر یافته، مبالغی را که با خود داشتند، تمام تفنگ و فشنگ خریده، چون عزم حمل و نقل دادن کردند در دروازه شهر گمرکچیان دولت ایران، که از مردم بلجیک و گمرکات آن دولت را اجازه گرفته بودند، تمامت تفنگهای تجّار افغانی و سیستانی را ضبط نمودند و خود ایشان را در محبس توقیف کرده، پس از یک ماه به تجّار سیستان گفتند که کسان ایشان مکتوب حاکم سیستان را آورده مال خود را متصرّف شوند و تجّار افغانی که از هر طرف راه چاره به روی ایشان مسدود بود، یک ماه پس از رها شدن تجّار سیستان، به استشفاع تجّار سیستان از زندان برآمدند و به ذریعۀ تلگراف به آشنایان خود در سیستان آگهی داده ایشان به غلام احمدخان برگد نظامی افواج مقیمۀ چخانصور و فراه و پشت‌رود خبر دادند و او معروض حضور والا داشته، در روز دوشنبه دهم صفر، به عبدالله‌خان کارگزار این دولت در مشهد، ارقام رفت که: «معلومات صحیحۀ حاصل نموده اگر راست باشد، در استرداد اموال و استطلاق آنها جد و جهد کند و ماجرا معروض دارد.»

شورش فوج مقیم گنگ دژ

و هم در این روز، افواج مقیمۀ گنگ‌دژ، از توابع چخانصور، که مرکب و مرتب از چهارصد تن پیادۀ ساخلو و صد تن پیادۀ نظامی بودند، پس از مشق قواعد نظامی و دیدن حاضری به تحریک و اغوای دهباشی علاءالدین‌خان و برادران و منسوبان

و نزدیکان او، که رضانامه و تصدیق ترفیع منصب پنجاه‌باشی حاصل کرده و به مقصد و مرام نایل نیامده، شیرجان‌خان نامی به منصب مذکور ممتاز و سرافراز آمده بود و او رشک برده و اعداد فوجی را به دیگر اسم و رسم، به فتنه برانگیخته، منصب‌داران خود را بجز برگد غلام‌احمدخان گرفتار ساخته، در غل و زنجیر انداختند. و به ساعت ده قبل از نصف روز مذکور محمدحسن‌خان خزانه‌دار به حاجی شیردل خان حاکم چخانسور آگهی داد و او به لباس معمول و کمر گشاده نزد برگد احمدخان شده، تمامت اعداد و فوج را نزد او حاضر و ایستاده دیده، چون نیک نظر کرد و مشاهدت نمود که خود برگد غلام احمدخان تنها در حجره خود تفنگچه در دست و مضطربانه به پا ایستاده آمادهٔ هلاکت است که سپاهیان در دم برآویخته هلاکش خواهند کرد و دید که اعداد سپاهیان اطراف حجره او را دایره‌سان گرفته محصور کرده‌اند، چنانچه سپاهیان او را در نزد برگد محصور راه عبور ندادند تا که با سر برهنه قرآن را به روی دست التجا گرفته و آن را نزد سپاهیان شفیع ساخته، هر چند ضراعت و اندرز و نصیحت نمود که آتش فتنه نفروزند و خانمان از خود و بیگانه را نسوزند، سودی نبخشوده گفتار موعظت آثار او را وقعی ننهادند و به ساعت یک پس از نصف روز، پیادگان ساخلو از کرداز ناهنجار خود نادم و بیقرار گشته، منصب‌داران خویش را از حبس رها دادند و سپاهیان نظام نیز متأسی و پشیمان شده بند از منصب‌داران خود برداشتند و سر انفعال نزد برگد غلام احمدخان فرود آورده، به زبان معذرت عفو تقصیر خواسته گفتند که محرک این فتنه دهباشی علاءالدین خان و برادران و نزدیکان او بودند. و از این اظهار سپاهیان دهباشی علاءالدین خان با برادران و منسوبان خود، که یازده نفر بودند، از خوف بازپرس در یأس و وسواس افتاده، فرار اختیار کردند، و به دست نیامده گمنام وادی ادبار شدند. و حضرت والا از عریضه برگد غلام احمدخان و حاجی شیردل خان حاکم، از ماجرای آنها آگاه گشته، ارقام فرمود که: «اگر در خارج مملکت رفته باشند، مراقب و مواظب [بوده] هر وقت داخل خاک این مملکت شوند، همه را گرفتار ساخته به غل و زنجیر اندازند؛ و لیکن ایشان باز نگردیده گرفتار نیامدند.

جنگ عمومی و دعوت سلطان معظم عموم اسلام را به جهاد

و هم در خلال واقعاتی که رقم شده آمد، محاربه بین الدولی به روی روز آمده، دولت ترک عثمانی با دولت آلمان که ویلهلم قیصرش به عزم اثبات شاهنشاهی خود بر دول قارات پنجگانه دنیا، اقدام در جنگ عمومی کرد، شرکت و معاضدت اختیار نموده، به تصوّر سازجه و خیال بعید از فهم اثر و نتیجه، به سفر کبیر خود، عاصم‌بیگ که در طهران سمت و رسمیت سفارت و وزیر مختاری داشت، از راه خفاء آگهی داده امر کرد که به اتفاق سفیر دولتین آلمان و اتریش، که با عموم دول طریق مبارزت پیش گرفته و با دولت اسلامی ترک طرح سازش ریخته‌اند، از مردان بخرد و معتمد عده‌ای را برگزیده به هر ذریعه که بداند و وسیله که بتواند، مبعوثانه جانب افغانستان و بخارا و اورگنج و یارکند و سمرقند و تبت و کاشغر و هندوستان گسیل نماید، و عموم اهالی اسلام را برانگیزد که دولتین روس و انگلیس را در وسط آسیا مشغول محاربت با خود ساخته، از قوت و سوق‌الجیش ایشان جانب آفریقا و اروپا و شامات و غیره بازدارند که نتوانند لشکر بدان سرزمین برسانند، تا شاید دست استعمار ایشان به ذریعه قوت و مکت دول آلمان و اتریش و ترک، قطع گردیده، از تصرف ممالک اسلامی و غیره ممالک آسیائی کوتاه گردد، و دول و حکومت ضعیفه اسلامی قوی آمده از اسارت اجانب آزاد و دلشاد شوند و از نو، عظمی در انظار و وقعی در اقطار حاصل کنند، و دین محمدی را رونق تازه و شوکت و حشمتی به اندازه نهند و او از این امر و اشاره سلطان معظم، به موجب آیات قرآنی و احادیث نبوی و فرمایشات اکابر دین مبین خیرالمرسلین، مصمم اجرای کار شده، به اتفاق سفیر دولت آلمان و اتریش از اشخاص دانا و فاعل امر و دارای علم، چندی را برانگیختند و اکثر گرفتار دست کارکنان دولت روس و انگلیس که با هم متحد و در ایران دارای اقتدار تامه بودند آمده از وصول به مأمول بازماندند؛ و از جمله شیخ محمدحسین نامی وارد علاقه خواف، از توابع خراسان گردیده، عبدالحکیم خان پسر عبدالرحمن خان نامی، از قاطنین قلعه روی خواف [را] با نامه‌ای از طرف خود گسیل هرات نمود، و چون مواضع مستعده و معابر و مسالک سرحدیه را سواران نظامیه روس و انگلیس استحکام داده، کسی را بدون تفحص و تجسس راه عبور طرف افغانستان و غیره

نمی‌دادند او به تکالیف شاقه و زحمات فوق‌الطافه، از راه غیر معروف خود را در هرات نزد محمدسرورخان نایب‌الحکومت آنجا رسانیده، صحیفه شیخ محمدحسین را گزارش داد و چون نوشته بود که: «از مقام رفیع حضرت خلافت‌پناهی، اعنی دولت علیه عثمانی، برای اجرای مطالب و مآرب مهمه حتمیه با دستورالعملی حسب‌الامر خلافت مأمورم که فوراً به مقام محترم دولت خداداد حضرت امیر افغانستان مشرف شوم و عرایض خود را به محل ابراز و اظهار آرم تا آنچه رأی مبارک اقتضای اجرا فرماید، آن را بلادرنگ به پایه اورنگ خلافت و دولت علیه عثمانیه آگهی دهم، بنابر این مدعا برایم اجازت عنایت خواهد گشت که وارد هرات گردیده اظهار مطالب نمایم. و چون موقع بسیار نازک و تنگ است و امر مکنون ضمیرم نیز بسی اهم و ضرور می‌باشد، امید که اجازت ورود در هرات برایم صادر آید.» و حکمران هرات این رسیده او را ارسال حضور والا داشته برنگاشت که: «چون او را نمی‌شناختم و علم حاصل نداشتیم، که واقعاً از جانب دولت علیه عثمانیه مأمور آمده است، یا این‌که در زیر پرده این مسئله و مرسله خدیعت و فریب است، پس به عبدالحکیم فرستاده و حامل نامه او را گفتم که به او بگوید از مستدعیات به ذریعه پست و داک ضروری، معروض حضور شد، فعلاً به جای خود متوقف و مقیم باشید و هر وقت که هدایت و ارشادی از حضور واصل هرات گشت، اطلاع و آگهی به شما داده خواهد شد.» و حضرت والا از پیام زبانی حکمران هرات به شیخ محمدحسین نظر به سیاست موجوده خرسند گردیده، در روز چهارشنبه دوازدهم صفر رقم فرمود که: «نخست از عبدالله‌خان کارگزار این دولت معلومات به خود حاصل کنید که این شخص در اصل و نژاد و تبعیت از ایران است یا از قسطنطنیه و تبعه دولت عثمانیه؟ و در پاسخ نامه خود او بنویسید که مکاتیب مندرجه مطالب خود را سربسته در مشهد به عبدالله‌خان تفویض نماید که او ارسال هرات داشته، از آنجا به حضور فرستاده آید تا قراری که رأی والا اقتضا فرماید پاسخ آنها را رقم نماید.» و هم ارقام و امضاء کرد که: «به عبدالله‌خان نیز آگهی بدهد که کیفیت و حقیقت حالت رسالت او را معلوم کرده، مکاتیب او را بگیرد و در هرات فرستاده، شما بلادرنگ ارسال کابل نمایید، و اگر یک نفر از خوانین هوشیار هرات را که قابل کار باشد با یک نفر از پیشخدمتان بار،

در خواف گسیل داشته به او بنگارید که مصحوب ایشان مکاتیب خود را که در دست دارد در هرات بفرستد و از آنجا ارسال کابل آید و خود او تا صدور و وصول جواب آنها معطل و مقیم خواف باشد نیکوتر است که از مشهد نیز در این بین کشف احوال مصرح تر گردد، زیرا محتمل است که این شخص از جانب سفیر کبیر دولت عثمانی که دولت متبوعه او قرار مندرجات و انتشارات جراید سیاسیّه، عزم شرکت در محاربت با دول اروپا و معاضدت با دولت آلمان و آستریه کرده خواهد بود باشد و برای آن آمده است که وارد کابل گردیده قرار نگارش و فرمایش حضرت سلطان معظم افغانستان را از در اتحاد اسلامیت با خود متفق ساخته، از طرف غرب و شمال هندوستان، دولت انگلیس را دوچار و گرفتار پیکار کند، تا از قوت جامعه خود بازمانده، نتواند که حسب المرام به سوق الجیش جانب اروپا اقدام نماید.» و حکمران هرات از پرتو وصول افکندن منشور مذکور و این نگارش حضرت والا، بابا جان خان نامی از مردم هرات را، که ظاهرالصلاح و دانا و به قدر کفایت در اجرای امور رسالت و ادای پیام دانا بود و در نظر بخرد و هوشمند می نمود، به بهانه سر رشته و تهیه ادوات آبادی املاک و اراضی مخروبه و لم یزرع میر محمد صدیق خان تیموری، واقع متصل خط فاصل سرحد مأمور کرده، بر طبق هدایت و مسودت حضرت والا صحیفه به شیخ محمد حسین رقم و به او تفویض کرده، تعلیم و تلقینش نمود که از ناصیه حال او کشف سرائر احوال حال و استقبال نموده، از آرزو و آمالش معلومات حاصل کند، و مکتوبات سلطانیه را که با خود دارد و سربسته مشاهدت کرده از عنوان ترقیم روی لفافه آنها درک معانی ملفوفه نماید، و اگر به وی تفویض کند با خود در هرات بیاورد که گسیل کابل شوند. و این مأمور و فرستاده حکمران هرات، در جای و خانه محمدرضا خان، شجاع الملک هزاره، که اباعن جدّ به واسطه اتحاد و مذهب، خادم اخلاص شعار و ملازم راستکار این دولت و راتبه خوار دولت ایران بود و چنانچه از پیش رقم گشت، در کابل آمده و اعزاز و احترام دیده، به صواب دید رأی والا برای اجرای امور سرّیه این دولت بازگشت، با شیخ محمد حسین ملاقات کرد و مکاتیب دولت علیه عثمانیه را سربسته مشاهدت کرده، چون از وی خواست که آنها را با خود در هرات آورد، او ابا و امتناع آورده گفت پاره ای از مطالب ضروریّه و مآرب مهمّه

دارم که بایست به حضور والا یا حکمران هرات محرمانه در محل اظهار و ابراز آرم و نیز گفت که مخفیانه از طرق غیر معروف در اینجا خود را رسانیده‌ام چنانچه اگر کارکنان و حرسه معابر و مسالک روس و انگلیس که برهم زن جمعیت و اتحاد و اتفاق اهالی اسلامند، آگاه شوند هلاک و تباهم می‌کنند، الغرض مکاتیب را نداده سخنانی را که می‌بایست رقم کند به حکمران هرات نوشت و او رقیمه وی را با معلومات و نظریاتی که باباخان از وجنات حال و مقال شیخ محمدحسین حاصل کرده بود، درج عریضه خود کرد و با مکتوب او ارسال کابل نمود.

وقایع ماه ربیع‌الاول و ربیع‌الآخر سنه هزار و سه صد و سی و سه هجری

چنانچه رقم شد، حکمران هرات از حالت و رسالت مخفیانه شیخ محمدحسین، فرستاده سفیر کبیر دولت عثمانی و سفیر آلمانی و آستریه، در روز هفدهم ربیع‌الاول نگار داده، در روز هجدهم به ذریعه پست ضروری رهسپار حضور والا فرمود. و حضرت والا چنانچه بیاید در روز هشتم ربیع‌الآخر پاسخ او را رقم و در روز نهم امضا و ارسال نمود.

شرح حال رفیع‌الممالک، فرستاده دیگر عاصم‌بیگ

و نیز در خلال این حال، از وقوع قتال و جدال و ضیق عرصه و مجال، در بین دول عثمانی و آلمانی و آستریه و بلژیک و ایتالی و فرانس و انگلیس و روس و غیره که به نام جنگ عمومی ثبت و ضبط تاریخ امم آمد، عاصم‌بیگ سفیر کبیر دولت علیه عثمانی، با سفیر آلمانی و آستریه که این سه دولت در مقابل تمامت دول اروپا و روس به حرب برخاسته بودند و چنانچه رقم شده آمد، هر سه تن به امر دول متبوعه خود از طهران که در آنجا اقامت سفارت داشتند، در بخارا و خیوا و جانب افغانستان و غیره ممالک اسلامی، عده ای را مبلغ و مبعوث قرار داده و از

طرق غیر معروفه و خفیه ایشان را به هر سوی فرستادند، که عموم اسلام را به جهاد برانگیخته، روس و انگلیس را در مملکت خود ایشان به جنگ مشغول و محدود داشته، نگذارند که توان حرکت از بحر و بر، جانب اروپا به دست آرزو آرند و سفیر دولّین روس و انگلیس، از این امر و عزم خصمای دولت متبوعه خود آگاه گردیده، چون از ضعف و ناتوانی دولت ایران و جنگ دولت و ملت بر سر استقرار حکومت مشروطیت، دولت روس و انگلیس به نام حفاظت و حراست سفارت و قونسل‌ها و ارباب تجارت خود و غیره اسم و رسم و بهانه دخالت در آن مملکت کرده و افواج زیاد در اندرون ملک سوق داده، دارای نفوذ کامله و حکمران مستقله شده بودند، اکثر از فرستادگان آن سه تن را گرفتار هلاک و دمار ساختند و ایشان که در برانگیختن عامه مسلمین رأی صائب و فکر واصب داشتند به شیخ محمدحسین که وارد خواف چنانچه گذشت شده بود، اکتفا نکرده میرزا محمدرفیع‌خان ملقب به رفیع‌الممالک، پسر میرزا محمدباقرخان، از قزلباشیه قندهار را که با پدر خود سختی و زحمات بسیار را از دست سردار عبدالقدوس‌خان اعتمادالدوله در وقت تصرّف و حکومت هرات او، از سبب قتل مفتی آنجا که سردار محمدایوب‌خان او را به یاسا رسانیده کیفر داده بود، به نام این که محمدباقر خان آن مفتی را از عرض راه به دست آورده و در هرات برده به قتل رسیده بود دیده، و با سردار محمدایوب‌خان که ولی نعمت او بود فرار گردیده و در طهران اقامت و مسکن گزیده، خطاب رفیع‌الممالک از طرف دولت ایران یافته و تحصیل علم کرده، دارای فضل و کمال شده بود، مأمور کابل کردند و شمشیر گران بهایی از طرف سلطان معظم با مکاتیب مندرجه از امور مکنونه خواطر خود مصحوب او، به نام نامی حضرت والا فرستادند و او از غیرت و حمیت اسلامیّت با خوف و وحشتی که بر هلاکت خود از مأمورین دولت روس و انگلیس در دل داشت، سر بر کف گرفته، همّت به طی منازل و مراحل گماشت و وارد مشهد مقدس آمده، نامه‌ای که از طرف محمدعاصم‌بیگ، سفیر دولت عثمانی، به نام عبدالله‌خان کارگزار این دولت داشت، که او را به سهل‌ترین وجهی که مایل و مانعی سدّ راه عبورش نشود، گسیل هرات و کابل نماید، به عبدالله‌خان رسانید و عبدالله‌خان او را تکلیف توقف تا وصول اجازت حکمران هرات در مشهد کرده، او از درنگ

خویش در آنجا سرباززده گفت خدمت و مأموریتم فوریت و نمی شود در مشهد توقف ورزم، از این گفته او عبدالله خان یک تن از سواران چاپار افغانیه و تبعه خود را با او همراه و امر کرد که تا کهسان رسانیده خود بازگردد، و پس از حرکت او به ذریعه پوسته به حکمران هرات آگهی داد و حکمران هرات به حاکم کهسان رقم کرد که او را به نام فراری از مردم افغانستان با دو تن سوار رهسپار شهر کند تا رسالتش از طرف دولت عثمانی و آلمانی مخفی و مستور مانده کسی نداند، چنانچه او در قلعه‌ای از قلاع جلگه هرات که برادر و خانواده پدر زوجه‌اش در آن مسکن و مقام داشتند و زنش پیشتر در آنجا از راه دیدار دوستان و برادر و برادرزادگان خود آمده بود فرود شد. حکمران هرات روز دیگر منشی و نگارنده دربار و حکومت خویش را فرستاده او را در شهر دعوت کرد و در خلوت با هم دیده و دوهزار قران به نام پول حمام بدو عطا فرموده به صواب دید همدیگر در همان قلعه بیرون شهرش تا وصول اجازت والا جای و مصارف پانزده سوار را، اگر چه با او این قدر نبود، از جو و کاه و تمامت تشهتی‌الانفس و قند و چای به رسم مهمانی معین نمود، و چنانچه بیاید ماجرا در روز دوشنبه سلخ ربیع‌الاول معروض داشت. و دو هزار قران دیگر باز موهبت فرموده تا وصول اجازت کابل آمدنش از حضور والا معطل داشت.

مکاتبه کارکنان این دولت در باب علاءالدین با کارکنان دولت ایران

از دیگر سوی در خلال این حال، دهباشی علاءالدین، که در روز دوشنبه دهم صفر چنانچه گذشت، پیادگان ساخلو و نظام را به فتنه برانگیخته بود و با ده تن از برادران و قوم خویش طریق فرار پیش گرفته و گریخته بود، در خاک سرحد سیستان ایران به قرب خط فاصل جا و پناه گزید. برگد غلام احمد خان مقیم و حاجی شیردل خان حاکم چخان‌سور، به کارگزار سیستان و شوکه‌الملک حاکم آنجا نگاشتند که: «ایشان را از قرب سرحد تبعید کنند که باعث فتنه در بین اعداد رعیت دولتین نشوند و اقدام در سرقت و غارت مال و منال جانین نمایند.» و آن دو تن در پاسخ اینان رقم کردند که نظر به روابط مناسبات صمیمانه و رعایت حقوق هم جواریت در تصویب این امر چنین اندیشیده و پسندیده‌ایم که ایشان را رجعت

دهیم به شرط این که ایشان را پناهنده دولت ایران دانسته، از تقصیر ایشان درگذرند و از ذمایم افعال و قبایح اعمال سابقه ایشان که از جهالت مرتکب و مباشر شده‌اند صرف نظر سیاست و اذیت فرمایند.» و اینان در پاسخ این رقیمة آنان نگار دادند که: «فتنه‌جویی و مفسده‌خویی دهباشی علاءالدین و تبعه او را به حضور والا معروض داشته، بدون حصول اجازت اذن مراجعت به ایشان داده نمی‌توانیم و از حضور والا حکمی که با ایشان چه معامله و کار اختیار شود، تاکنون پرتو افکن وصول نگردیده است. پس فعلاً باید ایشان از قرب سرحد دور و در متهای خاک سیستان مأمور اقامت شوند.» و نقل این نوشته خود و صحیفه حاکم و کارگزار سیستان را ارسال حضور والا نمودند. و حضرت والا در روز جمعه بیست و هفتم ربیع‌الاول امر و رقم کرد که: «دهباشی علاءالدین و هر یکی از برادران و یاران او اگر به دست آید، محبوس و مغلول گسیل کابل کنند و به شرط عدم مجازات و ترک کیفر تقصیرات که حاکم و کارگزار سیستان استدعا کرده‌اند، ایشان را راه عودت در خاک مملکت این دولت ندهند.»

تسوید پاسخ شیخ محمدحسین که حضرت والا رقم کرد

و مقارن این حال در روز دوشنبه سلخ ربیع‌الاول محمدسرورخان نایب‌الحکومت هرات، در باب صدور اجازت حاضر کابل شدن میرزا محمدرفیع‌خان، رفیع‌الممالک فرستاده سفیر کبیر دولت عثمانی و آلمانی، که وعده ذکرش داده آمد، معروض داشته، جواب شیخ محمدحسین فرستاده دیگر ایشان را که از پیش رقم شد، نیز خواستار گشت و حضرت والا در روز هشتم ربیع‌الآخر قبل از وصول این عریضه حکمران هرات، چنانچه وعده ذکرش از پیش داده شده، در باب شیخ محمدحسین رقم فرمود که: «حکمران آنجا از طرف خود به شیخ مذکور بنگارد که خود شما از اوضاع زمان حاضر و فتنه و آشوبی که در عالم برپا و ظاهر است، نیک می‌دانید و از تمهیدات استعماریه مدسّانه اروپاییان خصوص روس و انگلیس می‌فهمید، که یکی به کثرت قشون خود مغرور و دیگری به حیل و خدیعت در عالم بشریت مشهورند و می‌خواهند که تمامت بحر و بر دنیا و عموم خلق خدا را از حرص و آز در حلقوم خویش فرو برند، و هنوز هم اکتفا و اقناع را

مذموم شمرده، نمرود و فرعون آسا ادعای الوهیت کنند و آهنگ جنگ با خالق ارض و سما نمایند، تا چه رسد به دول ضعیفه ناتوان اسلامیه، که امروز از نفاق و شقاق، بجز راه عداوت و عناد همدیگر طریقی نمی پیمایند و دندان خصومت و بغضاء یک نسبت به دیگر همی خایند و کف تأسف و تحسّر از محو و فانی و معدوم نشدن یکدیگر که چرا زنده است و به روی زمین سیر می کند همی ساینند؛ و با این همه باباخان که شخص معتمد و بخرد و فرستاده ما بود، نزد شما گسیل داشتیم که مکنونات خاطر و مستدعیات باطن و ظاهر شما را دانسته، مقصد و مرام شما را به مقام منیع حکومت هرات محرمانه برساند تا به حضور والا معروض داشته، به خواست و توفیق خداوند، اگر رأی والا اقتضا فرماید به محلّ اجرا آید و شما به او اعتماد و اعتبار نکرديد و به ملحوظاتی که ما شرح دادیم شما نیز خوف نمودید و مکاتیب محموله خود را بر سبیل محرمانه و سر بسته و پنهان ندادید که به ما می رسانید و ما هم چنان ملفوف و محفوظ در کابل فرستاده، جواب آنها بر وفق صواب حاصل می نمودیم. پس ما چگونه اعتماد و اطمینان کنیم که شما فرستاده دولت علیه عثمانیه هستید و مکاتیب و صحایف آن اعلیحضرت را با خود دارید یا به تحریک دیگر دول اقدام به این مرام نموده اید؟ و می خواهید که به این ذریعه و نام، داخل افغانستان شوید و از دخالت شما امر مخوفی به روی روز افتد. باری تا صحافی را که با خود دارید سر بسته مصحوب باباجان خان نفرستید که به حضور والا ارسال نموده جواب آنها را حاصل نماییم و قرار امر و نگارش حضور، به تعمیل گراییم، اجازت داده نمی شود که داخل خاک افغانستان شده در هرات بیایید و در کابل بروید. و اگر واقعاً مأمور فرستاده سلطان معظم باشید، مکاتیبی را که می گوئید در دست دارم، سر بسته نزد ما بفرستید که ارسال حضور بشوند و هر امری که صدور یابد، آن را اجرا نماییم والا خود می دانید.» و شیخ محمدحسین از این نوشته حکمران هرات، مکاتیبی را که با خود داشت نداده، مایوسانه بازگشت و از مراجعت او چنانچه بیاید، کاظم بیگ نامی از طرف دولت عثمانیه و فرستاده دولت آلمان و اطریش در کابل آمده، بی نیل مرام و ناکام بازگشتند.

پاسخ مقتضیات رفیع الممالک

و مقارن این حال، در روز چهارشنبه بیست و سوم ربیع الآخر، در پاسخ عریضه مورخه سلخ ربیع الاول حکمران هرات، که در باب رفیع الممالک فرستاده سفیر کبیر دولت عثمانی و سفیر دولت آلمانی، چنانچه گذشت معروض داشته، و پاسخ شیخ محمدحسین را خواسته وعده ذکرش داده آمد، در پاسخ آن از حضور والا ارقام رفت که: «جواب شیخ محمدحسین را البته قرار هدایت و تسوید مورخه هشتم ربیع الآخر رقم کرده باشید و در باب رفیع الممالک اگر تا حال در هرات نرسیده و در سرحد معطل باشد، برطبق رقمی که برای شیخ محمدحسین مأمور شده‌اید بنویسید که مکاتیب خود را بفرستد و اگر وارد هرات شده باشد، خود او را به طور مخفیانه و پنهان در هرات نگاهداشته، مکاتیبی را که با خود دارد از او گرفته درکابل بفرستد که جواب باصواب استکتاب شود.» و در پایان کار رفیع الممالک از اعزاز و احترامی که حکمران هرات نسبت بدو به تقدیم رسانید، اگر چه اجازت مراجعت از ایران در افغانستان خواست و حضرت والا در باب رسالت و عدم اجازت وارد کابل شدن او رقم فرموده برنگاشت که: «این منشور را نزد او قرائت کرده، پس ارسال حضور نماید.» و هم رقم فرمود که: «پنج هزار روپیه قران از طرف دولت به او عطا کرده بگویند که اکنون بازگشته و از دولت ایران قطع رشته مناسبت کرده، با اهل و عیال و اطفال خود در افغانستان بیاید.» و او با زوجه خود که قبل از مأموریتش نزد برادر و خانواده پدر خود آمده بود از راه غیر معروف مراجعت نمود و دیگر یادی از آمدن در افغانستان ننمود و در عهد امارت اعلیحضرت امیرامان‌الله خان غازی، به سمت و رسمیت نیابت سفارت دولت ایران در کابل آمده، و امیر ممدوح او را بار بار و به تکرار تکلیف اقامت در حضور شاهانه و خواستن اهل و عیالش از ایران در افغانستان کرده، چون میرزا محمدعلی خان پسرش شخص جرار و کار[ی] بود و در خدمات بزرگ آن دولت مأموریت و استخدام داشت، ابا نموده قبول این معنی نکرد که إن شاء الله وقایع نگار عهد این پادشاه، ثبت تاریخ خواهد کرد و شرح خواهد داد.

و مقارن این حال، حکمران هرات چند تخته قالینچه از نسج و ساخته دست زوجه قاضی دلاورخان و غیره منسوبان و خاندان او، ارسال حضور داشته، مطبوع

طبع ظرافت پسند والا افتاد. و در روز شنبه بیست و ششم ربیع الآخر ارقام رفت که: «دو تن از مردان خاندان قاضی دلاورخان اسفزاری را که زنان ایشان در صنعت قالین بافی مهارت داشته باشند، ششصد روپیۀ قران به نام زاد و راحله راه از دولت داده گسیل کابل نماید که ذات شاهانه با ایشان سخن رانده و مبلغی داده امر قالین بافتن نماید، تا باعث تشویق دیگر زنان گردیده، پیشۀ قالین بافی عام و موجب وسعت معاش خواص و عوام شود.» و او ملا عبدالرحمن پسر قاضی دلاورخان و ملا سعدالدین را، که خود ایشان نیز در صنعت قالین بافی ماهر و قادر بودند، رهسپار کابل نمود و ایشان مبلغی از دولت گرفته و مراجعت کرده در تعمیم امر والا پرداختند.

و هم چنین از توجهات جهان در جات شاهانه در تعمیر بلاد و ترفیه عباد بود که بند غزنین را تعمیر جدید فرمود، برای سد بستن در تنگی خورد کابل، عده ای از نلهای بزرگ چودنی از هند طلب فرمود و کارخانه برق را در جبل السراج تأسیس کرده پایه های آهنین از کابل تا آنجا نصب و استوار فرمود، و هم در تمامت طرق و شوارع رباطات کثیره در منازل برافراخته، عمارات عالیه و پلهای متینۀ مستحکمه بساخت. که تمامت مستحذات کنونیۀ افغانستان که جالب انظارند، از ابنیۀ اوست که به یادگار گذاشت و دولت و مملکت و ملت افغان را وقعی در انظار و عظمی در اقطار نهاد.

وقایع ماه جمادی الاولی و جمادی الآخری سنۀ ۱۳۳۳

هجری

و در خلال این حال، از تقاضا و استدعای رفیع الممالک که آنفاً رقم شد، حکمران هرات قبل از وصول منشور مذکور، عریضه نگار حضور شد که: «مشارالیه چهل سال قبل براین از قندهار فرار خاک ایران شده و در طهران سکونت و اقامت اختیار کرده و از دولت ایران در ازای خدمت و حسن رویت خود، خطاب

رفیع‌الممالک یافته، چندی قبل زوجه او با پسر خود، از راه ترکستان وارد کابل شده و به حضور شهزاده امان‌الله‌خان عین‌الدوله عارض گردیده و استدعا کرده است که شوهر و اولاد و تعلقاتش عزم و اراده مراجعت در موطن و مسکن اصلی خود جزم دارند و یک ماه پیشتر فرمان نور چشم عین‌الدوله را به نام حکمران هرات حاصل کرده، که آنها را از ایران خواسته گسیل دارالسلطنه نماید و اکنون خود او جریده وارد هرات آمده، آرزوی مراجعت دارد.» و حضرت والا از این عریضه محمدسرورخان حکمران هرات، در روز هفتم جمادی‌الاولی رقم فرمود که: «جریده آمدن او را چنانچه رقم نموده‌ایم منظور داریم و حالا پنج هزار قران به عنوان بخشش قراری که امر و رقم کرده‌ایم، به او داده رخصت کنید که در جایی که بوده است برود و هرگاه خیال آمدن در افغانستان و موطن و مسکن آبایی خود داشته باشد، از دولت ایران قطع رشته مناسبت و ترک خدمت کرده، با تمام اهل و عیال خود به ذریعه عریضه جداگانه استدعای مراجعت نماید، و پس از حصول راه معاودت برگرفته در این مملکت آید.» و حکمران هرات برعلاوه چهارهزار قرانی که به دو بار چنانچه گذشت داده بود، پنج هزار قران دیگر عطا فرموده رخصتش نمود و مکاتیب دولت عثمانی و آلمانی که دولت افغانستان را تکلیف شرکت در جنگ عمومی کرده و مصحوب رفیع‌الممالک فرستاده و او به ذریعه حکمران هرات ارسال داشته بود، از دوسیه محفوظه شورای خاص، به دست نگارنده نیامد که عیناً درج و ثبت می‌شد.

تشکیل جدید سپاه نظام

و هم در خلال احوال مسطور، محمدنادر خان نایب‌سالار و شهزاده عنایت‌الله‌خان معین‌السلطنه، که ترتیبات و تشکیلات و انتظامات امور سپاه نظام به او مفوض بود، به امر و اقتضای رأی والا، عموم افواج منصوره را در تحت‌الویه متعدده و برگد بست، و برای اعداد سپاه تحت امر برگدی که منصبش فوق منصب کرنیل بود، بیرق جداگانه و مخصوصی معین کردند و از این تشکیل جدید که در هر یک فوج پیاده چهار الی ششصدی و فوج سواره چهارصدی یک کرنیل و در تحت امر یک کرنیل، یک نفر حواله‌دار و یک نفر کپتان و یک نفر صوبه‌دار و یک نفر برگد؛ و

سه نفر برگد در تحت امر یک نفر جنرال؛ و سه نفر جنرال در تحت سردار سپهسالار، که شهزاده اعظم عنایت‌الله خان معین‌السلطنه بود، صورت تقرر پذیرفت. جنرال عبدالعزیزخان با کرنیل عبدالغنی خان و کرنیل نورمحمدخان بر علاوه یک نفر کرنیل مقیم قندهار و اعداد کم بود سپاه آن دیار، از کابل مأمور اقامت قندهار شدند و در روز دوشنبه دوم جمادی‌الاولی وارد آنجا گردیده، سردار محمدیونس خان نایب‌الحکومه با اعیان و اشراف کشوری و تمامت اعداد لشکر به عادت مرسومه تا منزل باغ، طریق پذیره در نوردیده و به موزیکان نظامی آداب و رسوم سلامی و تبریکی ورود، به پای برده، به اعزاز و احترام داخل شهر و عسکرگاه کردند و عبدالوکیل خان برگد، که طلب کابل شده بود، راه دارالسلطنه برگرفته، پس از ورود، به افسری سه فوج پیاده و سواره کوتوالی مأمور گشت. و نیز از این تشکیل محمدنادرخان به منصب سپهسالاری ترفیع یافته، بر مرامی که مکنون خاطر داشت نایل و واصل آمد.

شرارت و سرقت و غارت قوم زرکزایی

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت و قبل از روز اول سال شمسی توشقان‌نیل ترکی که در روز سوم ماه جمادی‌الاولی مجدّد شد، مردم قوم زرکزایی، از طایفه بلوچ تبعه دولت ایران، که خانه ضعیفای رعیت سکنه سرحد از سرقت و غارت ایشان ویران بود، و از ضعف و عدم توجه حکومت که نمی‌توانست ایشان را از شرارت و جسارت بازداشته ممانعت نمود، عده‌ای از اشتران هوتک و سعید میرکلان و خان محمد نامان و غیره را در وقت اقامت ییلامیشی خود به کنار رود هاروت، واقع خط فاصل سرحد، به سرقت و غارت برداشتند و حاکم سیستان و قایمات، عده‌ای از سوار به تعاقب ایشان گماشته، امر استرداد اشتران مسروقه کرد و ایشان قبل از نزدیک رسیدن سواران مأموره، شش هزار رأس گوسپند را که پیشتر به سرقت تصاحب و تصّرف نموده بودند، با محبت و شاه‌میر نامان که هر دو تن را رمیار و گله‌ران قرار دادند، جانب قلعه کاه و فراه فرستادند و بقیه ایشان در حین وصول سواران مأموره حاکم سیستان، به جنگ برخاسته، هفده تن از جانبین مجروح و مقتول و مطروح گشتند. و از جمله

کشتگان خان محمد و پسر او در شمار آمدند. و در پایان کار اشرار سرقت شعار، تاب پیکار نیاورده فرار اختیار کردند و سواران مأموره بی نیل مرام به مقام خویش بازگشته قونسل دولت انگلیس که در سیستان اقامت خدمت داشت، از آنجا که دولت افغانستان را در تحت حمایت دولت متبوعه خود می پنداشت، مسئول و مورد اعتراض گردیده، از تقاضای حاکم سیستان به غلام احمدخان برگد نظامی مقیم و حاجی شیردل خان حاکم چخانسور، رقم و التماس رد اموال منهوبه نمود و ایشان ماجرا معروض داشته، چون مقتل و حرب گاه ایرانیان و دزدان از توابع هرات بود، حضرت والا در روز شنبه یازدهم جمادی الاولی به حکمران آنجا رقم فرمود که: «به تحقیقات محققانه معلومات صحیحه از تجاوز سواران ایرانیه در خاک این دولت و محاربت ایشان با دزدان زرکزایی حاصل نموده، معروض دارد که از جسارت و اقدام مخالفان ایرانیان به ذریعه مکاتبه و مفاوضه پرسیده، از حرکات خویش ممنوع شوند.» و از این امر والا استرداد اموال مسروقه و سرزنش دزدان در عهده تعویق افتاده، مراسم بازپرس و مجازات به روی روز نیفتاد.

مکاتبه در باب دهباشی علاءالدین شریر مغرور

و هم در روز یازدهم مذکور ماه جمادی الاولی، از عریضه حاجی شیردل خان حاکم و برگد غلام احمدخان مقیم چخانسور، که در باب دهباشی علاءالدین خان چنانچه گذشت، در روز چهاردهم ربیع الاول معروض داشته بودند، از حضور والا تکرار ارقام رفت که: «به هیچ صورت مراجعت علاءالدین و برادران و یاوران او را در افغانستان منظور ندارم و نمی خواهم که چنین اشخاص شریر در این مملکت باشند، در همان مملکت ایران که از ضعف حکومت، سراسر جای اشرار و دزدان و جهال است بوده، روز ضلالت به سر برند و هرگاه پانهاد خاک افغانستان شوند، محبوس و گسیل کابل نمایند.» و هم رقم فرمود که: «هر دو تن از طرف خود به حاکم و کارگزار سیستان بنویسند که مکشوف رأی موافقت اقتضای جنابان فحامت نصابان مجدّت و مجدّت انتسابان شوکه الملک، حاکم سیستان و رکن الوزارت کارگزار امور و مهام خارجه آنجا و قائنات می دارند و با خامه مودّت و موالات متینه اتّحاد و وداد اسلامیّت می نگارند که رقیمه مواخات شمیمه آن جنابان به نام

دوستانداران واصل و شرحی که از مراتب روابط مواحدت در بین اولیای دولتین و شفاعت عفو تقصیر و جنایت و استیذان مراجعت دهباشی علاءالدین مفسد و بی‌دین، که در امور لشکر این سرحد، نایره فتنه و فساد را افروخته و از عنایات و تفضلات کامله ایزد یگانه و میامن اقبال عدومال خودی و بیگانه پادشاه دل آگاه ما، نایره‌ای ملتهب ساخته بود، شعله‌زن بر خرمن هستی خود او گردیده، با برادران و منسوبان خویش خاسرانه راه فرار جانب صحرای ادبار پیش گرفته، پناه‌گزین سرحد آن دیار آمد، مرقوم داشته بودید، اطلاع حاصل گشت و به حمدالله تعالی از ارتباط رشته مقدسه جامعیت اسلامیّت و انعقاد محبت و مودّت در بین هواخواهان و خدمه دولتین علیتین محکم و مبرم بوده، هیچ‌گونه مغایرت و مخالفتی منظور و مقتضی صدور نیست، و چون از علاءالدین بری از دین، و تبعه او، جنحه عسکری صادر شده و از حضور اعلیحضرت پادشاه افغانستان حکم صادر گردیده که به هیچ صورت داخل افغانستان شده نمی‌توانند، پس بنابر تقرّر ضوابط اتحاد که در بین دولتین استوار است امید که او را با برادران و یاورانش از سرحد تبعید فرمایند تا مرتکب و مباشر فتنه و حادثه نشوند.»

غرق شدن کشتی در نهر فراه

و هم در خلال این حال، بیست و پنج نفر تاجر و مسافر در کنار فراه رود به کشتی نشسته به عزم آب عبور، زورق در آب انداختند و از طوفان باد، کشتی ایشان غرق لجه فنا گردید. بعضی از ایشان با ناخدا خود را به شنا در ساحل کشیده، دو نفر با مال‌التجاره خود که در کشتی حمل کرده بودند معدوم و نامعلوم گشتند. و حاجی عبدالرحمن خان حاکم فراه آگاه گردیده با اهالی محکمه شرعیّه و سردفتر به کنار نهر شده، معلومات حاصل کردند که ششصد روپیه نقد و یکهزار قطی پتاقی، از مال سیدحسن تاجر هراتی و بیست و پنج میل تفنگ پناه‌پر، با برخی از البسه و اشیای سوغاتی از مال فتح‌محمد و آقامحمد و غیاث الدین و روشن نامان، قوم اندر غلزایی، و بستره و رخت‌های دیگران مفقود شده‌اند. بعد شناوران را امر به برآوردن اسباب و اشیای مغروقه کرده، از جمله نه میل تفنگ با پاره‌ای از رخت‌ها را از ته آب به دست آورده، در یافتن بقیه قادر نیامدند. و از وقوع این قضیه

مستنبط می‌گردد که دولت افغانستان که تازه پا در صفحه ترقی و تعمیر بلاد و ترفیه عباد نهاده است و روز کوشش در اصلاحات و حفر انهار و ربط اسداد به سر می‌برد، هنوز نتوانسته که سدّ این‌گونه حادثات نماید، و امید که پس از این تاریخ اگر خدا بخواهد و استعداد حاصل نموده در کشف معادن و رواج صنایع و بدایع و زراعت و تجارت مظفر گردد، البته آثار خیریه زیاد بنیاد کرده به یادگار خواهد نهاد و فعلاً به جز اسم و حرف، فعلی به جز قلبی، به روی روز نیفتاده است و امید که به توجهات جهان درجات امیر امان‌الله‌خان غازی، رفته رفته امور اقتصادی این مملکت اصلاح پذیرفته مملکت آباد و رعیت مرفه و دلشاد گردد.

وقایع ماه رجب و شعبان سنه هزار و سه صد و سی و سه هجری

در خلال احوالی که به شرح رفت، کارکنان دولت انگلیس از فرستادگان خفیه دول عثمانی و آلمانی و اتریش، که در افغانستان و خیوا و بخارا و ماورالنهر چنانچه گذشت، از طرق غیر معروفه مأمور کرده تمامت اهالی اسلام را دعوت بر معاونت خویش و تکلیف شرکت در محاربت عمومی کردند، آگاه شده از راه حصول استمزاج، ویسرای کشور هند، به ذریعه نامه دوستانه از حضرت والا استفسار دخالت در حرب و بی طرفی نمود، و میرزا شاه‌محمدخان قندهاری محرّر و کاتب امور خارجه، که به زیر دستی میرزا غلام‌محمدخان سرکرده بولک اول اداره تحریرات حضور و مکاتبات و مفاوضات دولتی مأمور بود، و طریق خدمت می‌پیمود، به امر میرزا غلام‌محمدخان، که حضرت والا به او فرمود مسوده مکتوب پاسخ ویسرای را مندرج به اظهار بی طرفی و عدم شرکت دولت افغانستان در جنگ، در حیز نگارش آورده مقید به این شرط رقم و مرتسم کرد که: «تا وقتی که از دولت هم جوار حمایت کار انگلیس یا روس بر مملکت افغانستان تجاوز روی ندهد و حرمت و عزّت افغانستان بر حالت خود باقی بماند و خلل در امور

داخله‌اش از اقدامات مخالفانۀ آنان به روی کار نیاید، دولت افغانستان اظهار بی‌طرفی ابراز داده، مواظب حفاظت حقوق خود خواهد بود والا در صورت مداخلت اجنبی ابراز تبرا کرده، با هر که رعایت و پاس حرمتش نکند، آهنگ نبرد و مدافعت خواهد نمود.» و حضرت والا از حسن تسوید و ترقیم این پاسخ، میرزا غلام محمدخان را تحسین و آفرین گفته او از خیرسگالی و ستوده‌افعالی که در نهاد داشت و مدایح دیگران را بر قبایح خویش پرده و پوشش نمی‌ساخت و به مثابۀ بعضی از بی‌دانشان نکوهیده‌منشان، افعال نیک غیری را از اعمال خود نمی‌شمرد و روز سرقّت به نامه‌نگاری به سر نمی‌برد، با خامۀ صداقت عریضه نگار حضور والا شده رقم کرد که: «هزار جان غلام فدای رضامندی حضور انور باد، ذره‌نوازی دیروز والا که در تحت مسودۀ نامه دولتی در حق این غلام گمنام، شرف ارزانی فرموده‌اند، نمی‌دانم که شکریه آن را به کدام زبان و چه‌گونه اظهار و بیان ادا نمایم؟ بلی:

از دست و زبان که برآید کز عهدۀ شکرش بدر آید

به جز این که مرا حضرت حق جل‌جلاله توفیق دهد که جان خود را فدای رضاجویی حضور انور نمایم، فدایت شوم، کم کسی خواهد بود که عیب خود را اقرار دارد، لهذا این غلام بنابر نمک حلالی و انتظام کار دولت خود، عیب خود را اقرار دارم که انتظام کتابت دولتی تنها از دست غلام نشده، تا حال به اتفاق برادران دین، میرزا شاه‌محمدخان قندهاری و میرزا بازمحمدخان فوغل‌زایی نموده‌ایم که هر دو نفرشان به وجه اتم، کوشش و تحریر و راستی خودها را به کار برده‌اند، علی‌الخصوص میرزا شاه محمدخان که در تحریر مسوده و پاک‌نویسی مهارت تام دارد، هر دو نفرشان به این مدت نه سال که مقررند و فی نفری دوهزار رویه تنخواه دارند. این غلام از حسن رفتار و راستی و صداقت‌شان خرسندی زیاد داشته، از کمی تنخواه‌شان به عرض اقدس رسانیده، به زبان دُریشان سرافرازی حاصل کرده بودم که به ذریعۀ نوشته به عرض برسانید، آنچه نصیبشان بود مرحمت خواهد شد. حسب‌الهدایت به عرض رسانیده شد که به افزودی تنخواه آن دو نفر زیاده بر زیاده غلام است. انتهی.» زهی سعادت و نیکو منشی و خیراندیشی و خهی حسن نیت و راست‌روشی که محاسن کردار و رفتار و محامد

گفتارش به خوبی ثبت تاریخ می‌شود، برخلاف آنانی که به جز راه اغراض خویش نمی‌پویند و اعمال و افعال دیگران را به دساست و حیلّت به نام خود ابراز داده اظهار حقیقت نمی‌کنند و چشم از حقوق پوشیده، بدون دروغ سخن راستی نمی‌گویند و از این در، تحصیل مرام و معاش و کام نموده، بر سایرین فخر و مباهات می‌نمایند و ضعفای ملّت را به نظر تحقیر دیده، ایشان را از آنچه مستحقّاند محروم و مأیوس می‌سازند، و عمران بلدان را اگر چه خراب و بیاب ساخته، جدّ و جهدی در تعمیر بلاد و ترفیه عباد نمی‌کنند. سراسر به حصول راحت و وفور نعمت و وسعت معیشت خود منوط و مربوط می‌پندارند.

نقل رقمی که به میرزا غلام‌محمدخان اعطا شد

الغرض حضرت والا از این عرض و استدعای میرزا غلام‌محمدخان، در روز دوم ماه رجب به نام شهزاده امان‌الله‌خان عین‌الدوله ارقام و با خامه خاص امضاء فرمود که: «در سالی هشتصد روپیه بر تنخواه میرزا شاه‌محمدخان افزوده، اصل و اضافه آن را دو هزار و هشتصد روپیه معین و مقررّ کند و ششصد روپیه بر تنخواه میرزا بازمحمدخان مزیت نهاده، اصل و اضافه‌اش را در سالی دوهزار و هشتصد روپیه ثبت دفتر فرماید.» و هم نشان صداقت از طلا به میرزا غلام‌محمدخان با رقمی عطا گردید که عیناً نقل رقم مفاخرت مرتسم اینست:

«غرض از اعطای رقم مرحمت شیّم، ابراز حسن خدمت‌گزاری و صداقت‌شعاری عالیجاه میرزا غلام‌محمدخان، منشی خارجه دولت علیه خداداد افغانستان است که به دولت متبوعه خودش منظوری یافته این است: که بنابر حصول سرفرازی مشارالیه یک دانه نشان تعلیق از طلا که به لفظ صداقت مضروب است، از دولت ممدوحه افغانستان برایش مرحمت گردیده، اجازت داده شد که به جانب چپ سینه خود آویخته، در بین امثال و اقران خویش سرافراز و ممتاز باشد.»

و هم در این ایام، طوامیر مصارف جشن ملّتی لقب همایون سراج‌الملّة والدین که در تمامت ولایات و بلدان و امصار و علاقه‌جات حاکم‌نشین از دولت به خرج می‌رفت و حکام آن را در کیسه حرص و آز خود اندوخته از رعیت اشیای مصرفه جشن را گرد آورده و از آن نیز اکثر را متصرّف شده اندکی را صرف می‌نمود، از

مطالعه ساطعه حضرت والا شرف گزارش یافته، در روز نوزدهم رجب به نگارش رفت که: «معلوم افتاد که مخارج جشن روز فیروز لقب سراج المله والذین نهادن ملت ذی دیانت افغان و افغانیان بر ذات شاهانه، به کمال اسراف و تبذیر و نهایت بی انتظامی در مواضعی که مناسب نبوده، از مال دولت و رعیت صرف و تقدیر کرده اند، از این رو لازم آمد که اشتهاً اخبار و نگار داده آید که پس از این در مواضعی که لزوم جشن نباشد، صرف بی جا ننمایند و در جایی که مراسم آن حتمی الاجرا و رسمی الانقضا بود، مصارف آن معین گردد تا افزون از آنچه مقرر باشد، به خرج نرسد و اگر برسد به حکام و عمال مجری داده نشود».

تعیین مصارف جشن ملتی

و تا اینجا رقم فرموده تعیین مبلغ صرف جشن و مواضع نمود و نگار داد که: «چاریکار پنجصد روپیه، گردیز چهارصد روپیه، قلات هفتصد روپیه، جاجی و چمکنی دوصد روپیه، غوربند دوصد روپیه، نجراب یکصد و پنجاه روپیه، ریزه کوهستان سه صد روپیه، لهوگرد چهارصد روپیه، مقر چهارصد روپیه، قراباغ چهارصد روپیه، غزنین یکهزار روپیه، کنر علیا چهارصد روپیه، کنر سفلی دوصد روپیه، میدان کابل سه صد روپیه، تکاب دوصد روپیه، ترکمان و پارسا دوصد روپیه، وردک چهارصد روپیه، پنجشیر یکصد و پنجاه روپیه، حاکم کلان سمت جنوبی ششصد روپیه، لمقان ششصد روپیه، قندهار چهارهزار روپیه، ارگون چهارصد روپیه جلال آباد یکهزار و دوصد روپیه، کوهدامن سه صد روپیه، دارالسلطنه دوازده هزار روپیه، هرات چهارهزار روپیه، مزار چهارهزار روپیه، فیض آباد و خان آباد چهارهزار روپیه، هم چنان حکام توابع ولایات چارگانه کابل و قندهار و هرات و ترکستان و قطغن زمین و بدخشان بر وفق مراتب علاقه از دولت به خرج رسانیده از رعیت چیزی و پشیزی نستانند» و از این تعیینات قرب سه لک روپیه در سالی برای جشن ملتی معین و مقرر گشت و هم از سنه ۱۳۲۷ هجری به بعد در سالی بیست و یک هزار روپیه برای افطاری روزه ماه رمضان، که عموم مردم کابل تا دهم ماه دعوت می شد معین گردیده، در هر یک از عیدین از دوازده الی پانزده هزار روپیه در کابل صرف شیلان و حلویات شده، در ولایات نیز

این رسم جاری بود و در هفته دو روز، شنبه و عموم منصب‌داران لشکری و کشوری، دعوت طعام در سلام‌خانهٔ عام می‌شد، چنانچه تقریباً در سالی ده لک روپیه به این مصارف رسیده خلقی متلذّ و شیرین کام می‌آمد.

و در خلال این حال پاسخ نامه ویسرای را که اظهار بی‌طرفی و عدم مداخلت و شرکت دولت افغانستان در جنگ بود و آنفاً گذشت، به نگار پیوسته اعیان بار و بزرگان شهر را در دربار عام دعوت کرده، آن نامه را خود والا قرائت نمود و از این بی‌طرفی اختیار کردن حضرت والا، دولت افغانستان از فتنه و آشوب مأمون مانده زیانی ندیدند و به کمال راحت و رفاهت از حسن سیاست شاهانه روز به سر بردند.

و در این سال، روز دوازدهم سرطان با یکشنبه بیست‌ویکم شعبان مطابق آمده، جشن ملّتی لقب سراج‌الملّة والدّین به پای رفت و شب بیست‌ودوم مراسم چراغان و آیین‌بندان به تقدیم رسید.

سوء تفهّم و تصورات ساذجهٔ دولت انگلیس

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعاتی که به شرح رفت، سالم نام آهنگر، از تبعهٔ رعایای دولت افغانستان، پنج نفر هندو از تبعهٔ دولت انگلیس را به دفعات دستگیر و اسیر کرده، در سرحد قوم گریز آورده مقید بداشت، که در بدل و عوض ایشان پول از کسان آنان اخذ نماید. چنانچه یک نفر از ایشان به کسان خویش نوشت که اگر مبلغی به نام مبادله بفرستند، ایشان را رها و الاّ به مثابهٔ هندویی که سابق گرفتار آمده دوچار دمار گشت، هلاک و تباه خواهند شد و منسوبان نگارندهٔ مکتوب رقیمهٔ او را نزد حاکم علاقه توجی از حکام سرحدیهٔ دولت انگلیس برده دادخواستند. و او به دوست محمدخان ناظم و حاکم سمت جنوبی، نگار داده، خواستار اطلاق گرفتاران آمد، و دوست محمدخان در پاسخ او از لا و نعم هیچ نگفته، پس از دیری کارکنان دولت انگلیس از سوء تفاهم این‌که دولت افغانستان در ظاهر اظهار بی‌طرفی از شرکت و مداخلت در جنگ عمومی کرده و در باطن به بهانه‌جویی اقدام در طرف شدن با دولت انگلیس خواهد نمود و طریق قتال خواهد پیمود و او را به جدال مشغول ساخته، مغلوب دول عثمانی و آستریه و

آلمانی خواهد کرد، که یکی از حکام بزرگش، که دوست محمدخان است، ترک پاسخ گفتن کرده، اهمال و اغفال را مناسب حال خویش پنداشته جوابی ننگاشت. پس بدین تصورات سازجۀ سیاسیه، اقدام در گرفتار کردن احاد و افراد تبعۀ این دولت نموده، یکی را از پی دیگری مأخوذ نموده، نام مردم سکنه خوست و توابع آن بر آنها آغاز نهادند تا بالمثل به مخالفت پرداخته، مکنونات خاطر و پیشنهادات سریۀ دولت افغانستان را که در تصوّر غلطفهمی داشتند، ظاهر نمایند. و دوست محمدخان از رفتار و کردار ناهنجار کارکنان دولت انگلیس معروض داشته، حضرت والا، از گرفتاری در سیر و صید مرغ و ماهی پاسخ عریضۀ او را پس از دیری چنانچه بیاید، در روز بیست و یکم ذیقعدۀ رقم فرمود.

عجز و ناتوانی دولت ایران

و هم در خلال این حال از استفسار حضرت والا، وقوع محاربه در بین دزدان زرکزایی و سواران ایرانی را که از پیش گذشت، محمدسرورخان حکمران هرات معروض داشته برنگاشت که: «در حدود سرحد لاش و جوین، محاربه در بین جانبین روی داده و دزدان زرکزایی از دوسال است که در علاقه لاش و جوین اقامت سرقت و غارت گزیده، تاخت و تاراج ورزیده، مواظب جسارت و شرارتند، و خان محمد و محبت نامان از جمله صاحبان مال مسروقه در چخانسور فرستاده شده‌اند که شرعاً دعوی خود را قطع کنند.» و حضرت والا از فیصل شدن و نشدن دعوی پرسیده، چون دولت ایران از دخالت و فشار وارد آوردن دول ترک عثمانی و روس و انگلیس، عاجز و ناتوان شده نمی‌توانست که احیای حقوق رعیت و تبعۀ دولت خود را به محلّ اجرا آرد این دعوی و بسی دعاوی دیگر اجرا و انجام نیافته، حقوق رعیتش ضایع و تلف گشت و تمام به هدر رفت.

نزاع و عناد حکمران هرات با محمدنعیم خان

و هم در خلال این حال، احاد و افراد اعداد فوج نظام هرات در مشق و قواعدگاه نزد محمدنعیم خان نایب‌سالار عارض گردیده، اظهار کردند که احاد و افراد اعداد عسکر، از مساکن خود دور و مواظب و مشغول خدمت دولت‌اند و قرار قاعده و

انتظام، باید همه در حصول راحت و رفاهت و حمل زحمت و مشقت با هم برابر و مساوی بوده، یکی قرین راحت و دیگری رهین زحمت و ذلت نباشد و ما می‌بینیم که برخلاف مساوات، دوصدو پنجاه نفر سواره و پیادهٔ مأمور اجرای خدمات حکومت کشوری و حاضر درب بارند و از عرصهٔ دوازده سال است که نزد نایب‌الحکومت طریق خدمت سپرده، هر یکی دارای ثروت و مکنت فوق‌العاده شده‌اند و از خدمات و وظایف لشکری خود فارغ و برکنار می‌باشند، و از این رو عموم سپاه از مشاهدت حالت راحت آنها رشکین و به کدورت قرین گردیده، توقع مساوات و اخوت را دارند که نسبت به ایشان از قوه به فعل آمده، قرار ترتیب و نوبت، آنان در عسکرگاه آمده، دیگران مأمور خدمات کشوری شوند تا رفع تنقّر به روی کار آمده، همه یکسان و برادروار شریک راحت و زحمت باشند. و محمدنعم‌خان از این عرض و استدعای سپاهیان، دوصد تن را از دسته‌های عسکریه برآورده با برگد فتح‌محمدخان نزد محمدسرورخان نایب‌الحکومه فرستاده پیام داد که سپاهیان سابقه را در لشکرگاه مأمور اقامت و اجرای وظایف نظامیه‌شان فرموده، اینان [را] در تحت امر خود مشغول و مواظب خدمت کند و او از خوی بد و سرشت ردی که داشت و عموم خدمهٔ دولت را به هیچ نمی‌پنداشت و بجز رأی خویش طریقی را که هرچند نیکو و پسندیده بود، پیش نمی‌گرفت، به منازعت برخاسته گفت: اگر چنانچه همان نفری سابقه را برحال می‌گذارد و فهوالمطلوب و الاً سپاهیان سابقه و جدید هر دو را نمی‌پذیرم.» و از این گفتار معاندت آثار او در روز دیگر محمدنعم‌خان که به زیر دست حضرت ضیاءالملّة والدین تربیت و نشو و نمو یافته وظایف فرضیهٔ خود را نیک می‌دانست، با برگد فتح‌محمدخان نزد نایب‌الحکومه شد که او را به اصلاح آورده، حسن نظام‌داری را ابراز دهد و نایب‌الحکومه اظهار رنجش خاطر خود را از او کرده، محمدنعم‌خان گفت بسی مذموم و مقبوح است که چندی قبل از حسن سلوک و کردار آدمیان‌ام معروض داشتید و منشور والا مشعر به رضایت نسبت به طرفین صدور یافته پرتوافکن وصول آمد؛ و اکنون از این اوضاع شما اگر سخنان متلونه به گوش راست‌نیوش والا برسد، خجسته و پسندیده نخواهد بود و جهت خدمت دولت و حاضر بودن درب بار حکومت، نفری جدید و سابقهٔ نظام با هم فرق و ماینتی

ندارد. و محمدسرورخان سخنان معقول و آدمیانه محمدنعم خان را در گوش قبول جای داده، سپاهیان جدید را برای اجرای خدمات کشوری بپذیرفت و محمدنعم خان ماجرا سراپا معروض داشته، حضرت والا با خامه انباه هردو تن را پاره‌ای از اندرز و موعظت نگار داده رقم فرمود که: «می‌شنویم در فقرات جزئیّه به هیچ میّرزیه در بین شما دو تن سالار و حاکم بزرگ لشکری و کشوری نقار خاطر روی داده رفع و دفع می‌شود و از وقوع این‌گونه حوادث و عوارض موعظه ارقام می‌فرماییم که در چنین موقع نازک‌زای فتنه‌افزا، که آتش فساد و انقلاب در اطراف و اکناف قارات خمسه دنیا در اشتعال و التهاب است و دشمنان دین و تمکین دولت و ملت اسلام، از هر گوشه و کنار در ربودن و از میان دور نمودن مراسم شعائر اسلامیّه و آئین متین محمدیه کوشانند و در تصرف مال و ملک و ناموس مسلمین کمین بسته می‌خواهند که فرصت به دست آورده، این دین مبین را با گردن نهادگان و پیروانش از صفحه روزگار برانداخته نیست و نابود کنند و به مطالب و مآربی که در دل و پیشنهاد خاطر دارند کامیاب آیند؛ و در عین این حال اقدامات جاهلانّه عاقبت‌نیندیشانه امثال شما رجال دولت و ملت بسی حزن‌آور و افسانگیز حسرت‌آمیز است که در سرحد مملکت و ولایت بزرگی مأمور خدمت بوده حارس ملک و ملت باشید، از وخامت کار نیندیشیده، به سخنان جزئیّه بعید از صورت و معنی و تهی از اخلاق و آداب، با هم پیچیده، مطرح مقاوله و مذاکره سازید و باعث رنجش و کدورت خاطر یکدیگر شوید. باید که شما و امثال شما در خیر و بهبود و امور دولت و ملت و حراست و تعمیر مملکت، مانند پدر و فرزند، اتفاق ورزیده به گاز و فاق قطع رشته نفاق کنید و خیر و شر و نفع و ضرر امور جمهور و سرحد و ثغور را راجع به خود دانسته، از مقاولت و منازعت نفسانی و دسایس شیطانی، که در حقیقت و نفس‌الامر، به جز خسارت دینا و عقبی نتیجه‌ای ندارد و ثمره‌ای بار نمی‌آورد مجتنب و محترز بوده، از خواب غفلت بیدار و از مستی جهالت هوشیار شوید و به اوضاع زمانه حاضر نگاه کنید که چه شور و غوغا و فتنه برپاست، بایست همواره جدّ و جهد شما در آن باشد که به هر حيله و وسیله‌ای که بدانید و بتوانید و میسر شود، دفع فتنه خارجی را از دولت و ملت و مملکت خود نمایید، نه این‌که در اندرون خانه خویش طریق جدال و مراء با هم

پیش گرفته، اوقات عزیز و ایام عمر گرانمایه را، صرف خیالات باطله کرده، خسران و زیان دنیا و آخرت حاصل نمایید و اخلاف خود را قرین اسف و آه ساخته، از افعال و اعمالی که انسان را نبایست کرد، ایشان را نزد اقران و امثال خجل و منفعل بدارید که یاد از روزگار شما نموده، زبان به نفرین کشایند. باری این کلمات را محض آن رقم فرمودیم که حرکات خلاف قاعده، از شما صادر نشود، که باعث بدنامی شما گردد.» و با این اندرز و نصیحت حضرت والا محمدرسورخان رهگرای توقیر نشده، دست از تحقیر و توهین محمدنعم خان باز نداشت تا که هر دو تن چنانچه بیاید طلب کابل شده، محمدسلیمان خان ایشک آقاسی نظامی به حکومت و محمدهاشم خان سرسراوس به سالاری افواج منصوره هرات مأمور شدند.

خرابی نمودن سیل در حدود مرغاب

و هم در خلال این حال، از کثرت باریدن باران و تکرگ سیل برخاسته در حدود موضع پنیرک از نواح مرغاب، یک نفر رهگذر و پانزده نفر مرد و زن را هلاک کرده، عده‌ای از گاو و مقدرای از مال و مبلغی از نقد بعضی از قاطنین قشلاق ارباب ولی محمد نامی را با قشلاق ارباب حاتم از قوم موسی‌زایی هبا و فنا ساخت، و موازی پنج و نیم خروار بذر افشان از مزارع نواح و توابع مرغاب بایر و بیاب گردیده، از صلاحیت زراعت ساقط شد.

و هم در خلال احوالی که ثبت و رقم گشت، یک نفر روسی در چهل‌دختران، نزد یارمحمدخان رساله‌دار و حارس سرحد آمده، از جور و ستمی که از روسیان در کیش نصرانیت خود دیده و زحمت و مشقت کشیده بود، به دین مبین اسلام گراییده گردن‌نهاد آئین محمدی گردید. و یارمحمدخان او را دین محمد نام کرده در هرات فرستاد و محمدرسورخان حکمران هرات از اندیشه این که عموم نصرانیان چون ابلیس، مدرس مدرسه تدلیس و تلبیس‌اند و به انواع خدیعت و حیل و دساست از راه سیر و سیاحت، به عزم استعماریت در ممالک اسلامیّه داخل شده و نام ملاّ و طبیب و تاجر و درویش بر خود نهاده، حتی دین اسلام اختیار کرده و تغییر لباس نموده معلومات و نظریات حاصل کرده، بر مرام خویش

نایل و واصل می‌شوند، او را در تحت حفاظت نظر داشت که از مکنونات ضمیرش اگر بتواند استحضار حاصل کند و او در ماه شعبان از تب محرقه پدروود جهان کرد.

وقایع ماه رمضان و شوال سنه هزار و سه صد و سی و سه هجری

ماه رمضان، در شام شب چهارشنبه، از گوشه افق غربی نمودار گردیده، عموم اهالی اسلام روزه دار آمد و از شام شب پنجشنبه دوم، عموم مردم کابل در چمن حضوری دعوت بر افطار که حضرت والا در سنه ۱۳۲۷ این امر خیر را اساس نهاده و ده روز، بیست و یک هزار برای صرف افطار قرار داده بود و همه ساله به عمل اجرا آمده جمه‌ورا نام متلذ و شیرین کام می‌شد گردیده، تا شب یازدهم رمضان این شیلان و ختم قرآن شریف در رکعات بیست گانه نماز تراویح به پای رفت و امامان و مؤذنان جماعات صلوٰۃ تراویح به عادت مستمره که در ارگ شاهی و جای سردار نصرالله خان نایب السلطنه و شهزاده عنایت‌الله خان معین السلطنه و شهزاده امان‌الله خان عین‌الدوله مشغول نماز بودند، از عطای خلّاع فاخره و مبلغی نقدینه سرافراز و ممتاز آمده، تمامت جماعات، از حلویات ختم، کام شیرین کردند. و در خلال احوال مسطور، میر غلام‌نبی خان، پسر میر عثمان خان مرحوم گازرگاهی، به ذریعه عریضه استدعای تقبیل عتبه علیا کرده و اجازت یافته، در روز چهارشنبه پانزدهم رمضان از هرات رهگرای کابل شده پس از وصول به مأمول نایل آمده، از عطای خلعت و اظهار مرحمت شاهانه شاد خاطر، رخصت مراجعت یافته بازگشت.

حدوث وبا در کابل

و در خلال این حال مرض وبا در کابل و نواح و اطرافش حادث گردیده، حضرت والا با خدم و حشم و شهزادگان و اهالی حرم در بیلاق‌گاه پمقان تشریف برده و در روز جمعه غره شوال عید سعید فطر، از خوف و هراس این مرض مهلک مسری، به کمال مرارت به سر رفته و در روز دوشنبه چهارم شوال در پمقان نیز سرایت کرده در شهر رو به شدت نهاد. چنانچه حدوث آن تا اواخر ماه رمضان اندک اندک و تک تک از اهالی شهر گرفتار و بعضی صحت یاب و برخی رهسپار آخرت گشته، از روز مذکور به شدت مقارنت نمود و در روزی یکصد نفر و کم و زیاد روی به سوی قبرستان همی نهاد.

فوت مولوی عبدالرؤف خان

و در روز چهاردهم شوال مولوی عبدالرؤف کاکری که یکی از علماء و فضلاء شهر عهد و عصر خویش و متهم به طریقه و هابیت و مأمور تصحیح کلمات و عبارات عربیه این نامه میمنت مشحون بود، در پمقان گرفتار مرض هیضه شده به امر والا او را از آنجا به سواری موتر در شهر آوردند و در شب پانزدهم شوال به استعجال هر چه تمامتر رهگرای سرای جاوید گردیده، مولوی عبدالواسع خان پسرش که از قندهار برای ملاقات و دیدار او آمده بود، در مسجد جامع اندرون شهر، که حجره زیست آن مرحوم در مدرسه متصل آن بود، مراسم فاتحه خوانی و تغریت او را به پای برد و تا روز بیست و یکم شوال به یک حالت و منوال مرض وبا در شهر و اطراف دوام نموده، تا سلخ شوال کم کم رو به تنزل نهاده، در روز هفتم ذیحجه چنانچه بیاید، از فضل و مرحمت خداوند بی مانند، دفع و رفع شد.

و از دیگر سوی در تضاعیف واقعات مسطور، دولت انگلیس از وقوع جنگ عمومی با دولت روس از جانب شمال و شرق و جنوب مملکت ایران، به عزم تصرف بر قوه استعماریه خود افزوده، از طریق غیر متسحقه داخل آن مملکت شدند، که از مداخلت در ایران رشته اتصال مسلمانان را قطع کرده نگذارند که دولت قوی الشکیمت عثمانی و دولتین اطریش و آلمانی که با او متحد و متفق آمده، آتش افروز فتنه و قتال عامه شده بودند، با دولت ایران و افغانستان و

حکومت خیاو و بخارا تا کنار چین و هند و مسلمان کشور هند و سند و غیره که همه با هم اتصال بلافاصله دارند، معاضد گردیده خللی در هند و غیره ممالک متصرفه و مقبوضه استعماریه انگلیس اندازند و دست استیلای ایشان را از آفریقا و آسیا و بعضی ممالک اروپا که قابض و متصرفند کوتاه سازند، و بدین خیالات تلگراف خود را به قونسل‌خانه واقع سیستان وصل کردند و کارکنان دولت ایران با ضعف و ناتوانی که داشت و از طرف غرب مملکتش دولت عثمانی به عزم تصرف قفقاز روسیه و ارمنستان و آذربایجان ایران پای مداخلت پیش نهاده بود، بر دولت انگلیس اعتراض کرده مستدعی شدند که سیم تلگراف دولت انگلیس، به سیم اداره حکومت سیستان نیز باید وصل شود، و انگلیسان این خواهش ایرانیان را علاوه‌تر موافق مقتضیات خود دیده پذیرا شدند و با هم قرار دادند که نخست ایرانیان تلگراف خانه سیستان را احداث و آباد نموده، بعد در اجرای آن پردازند، و از این قرارداد تلگراف انگلیس از شالکوت و طرف بلوچستان با تلگراف دولت ایران متصل و ملتصق گردیده، منتج حصول نتایج سریعه و مثمر ثمرات بدیعه معلومات و نظریات متنوعه و اجرای مرام آن دولت عمیه‌السیاست گشت و اضرار کثیره عاید دولت ایران گردیده فواید و منافع و فیره به دولت انگلیس رسید، که تاریخ دولت ایران ذکر آن را به سکنه اقطار عالم نشان خواهد داد.

هلاک شدن سپاهیان نظام انگلیس

و هم در خلال واقعات ماه شوال، دو تن حواله‌دار و بیست و دو نفر از سپاهیان نظام انگلیس، که مجموع بیست و چهار نفر در شمار و از مردم توابع و نواح پشاور بودند و از شالکوت بلوچستان طریق خدمت جانب سیستان برگرفته، مسافت دشت و بیابان می‌پیمودند، با بیست و چهار نفر اشتر بارگیر خود، راه را گم کرده از محافظ‌خانه واقع موضع کچو، از نواح کوه ملک سیاه، بیابانی شدند و در هامون واقع دامن کوه رسیده و راه را نیافته، شش نفر اشتر ایشان از عطش سقط و هلاک گردیده، احوال ایشان در بیابان بماند. و از جمله یک نفر حواله‌دار با چهار نفر سپاهی و پنج نفر اشتر و پنج میل تفنگ که بر دوش ملازمت و با خود داشتند، از دیگران جدا افتاده، از ایشان یک نفر هلاک و باقی داخل خاک افغانستان شده نیز

هلاک گشتند؛ و برخی را که نیم‌جان بودند سپاهیان بلوچیه از نظام دولت انگلیس به تفحص و تجسس در دست آورده در آبادانی بردند. و حضرت والا از عریضه حاکم چخان‌سور بر این قضیت آگاه گشته رقم فرمود که: «از این‌گونه فدیۀ جان و مال، اهالی اسلام در بیابانها و جبال بسی به دولت انگلیس داده و همواره بازوی قوت و نیروی استعماریت آن دولت از مردم اسلام بوده که جان داده و کوه شکافته و راه آهن ساخته و بر ممالک اسلامیۀ تاخته و خود را هدف تیر و نیزه کرده و او را کامیاب نموده‌اند؛ و از این رو اسلام زار و زبون و اسیر و نصرانیان قوی و بر ایشان حاکم و امیر آمده‌اند، که چاره آن را به جز خدا کسی نتواند کرد که به سیاق «والله یَهْدِ مَنْ یَّشَاءُ» اسلامیان را هدایت و ارشاد می‌فرماید تا به دین متین خود تمسک جسته و عمل به قرآن کریم کرده خویش را از هلاک و دمار نجات دهند، دیگر علاجی نیست.»

وقایع ماه ذیقعدۀ و ذیحجۀ سنۀ هزار و سه‌صد و سی و

سه هجری

در روز شنبه هفتم ذیقعدۀ، مرض وبا که وعدۀ ذکر قطع و رفع آن داده آمد، از فضل خداوند دفع گردیده به ذریعۀ اشتهار در تمامت بلدان و امصار و محال از صحّت ذات قدسی سمات والا و نیست شدن و با آگهی داده شد.

شرح حال سالم دزد

و در شنبه بیست‌ویکم ذیقعدۀ، در باب سالم نام آهنگر، که در سرحد موطن قوم گریز، مقر گزیده و پنج نفر هندو از تبعه دولت انگلیس را چنانچه گذشت اسیر آورده و حاکم دره توچی به دوست‌محمدخان ناظم سمت جنوبی نوشته و او پاسخ نداده به حضور والا نگاشته و انگلیسان از پاسخ ندادن او احاد و افراد رعایای این دولت را از سکنۀ خوست و توابع آن گفته، مقید همی‌کردند، از حضور، به

دوست محمدخان ارقام رفت که: «سالم آهنگر و تبعه او را که رهسپر شرارت و مخالفت و در کوه و کمر واقع سرحد اقامت گزیده‌اند، با اندرز و نصیحت از جهالت و ضلالت به سوی هدایت دلالت کند که ترک سرقت و غارت نماید و با همراهان خود از جایی که مسکن اختیار کرده است برخاسته، در منزل و مأوای خود آید و هندوان را که اسیر آورده است مسترد کرده، در عوض آنها از کسان ایشان پول مبادله نخواهد والا ایشان را به نیروی بازو و قوت قهریه عسکر نظام، از مقر ایشان در داخل مملکت حمل و نقل دهد و یا از سرحد و خاک افغانستان ایشان را براند و اگر کداهی از ایشان از فشار و انزجار اعداد سپاه نظام، پا نهاد خاک تابع خوست شود، محبوس و گسیل کابل کند؛ و اگر حاکم دره توجی باز اقدام در ارقام نامه نماید، از طرف خود در پاسخ او بنگارد: هندوهای گرفتار آمده را به دست آورده می‌فرستد، یا دزد آنها از نقطه سرحد رانده، نیست و نابود می‌سازد تا دیگر آسیب و ضرری به کسی نرسد.» و چون قبل از صدور و پرتو وصول افکندن این [منشور] که پس از دیری ارقام یافت، کسان هندوان از خوف هلاک گرفتاران مبلغی داده آنان را رها کرده و برده بودند.

دوست محمدخان ناظم از متوهم و خایف بودن و به ذلت و خفیه روز به سر بردن سیزده نفر برادران و برادرزادگان جهان‌دادخان احمدزایی که خود او در سنه ۱۳۳۰ هجری چنانچه گذشت قوم منگل را به طغیان برانگیخته و گرفتار آمده با دو سه تن برادر و پسرش از ضرب توپ مسلوب گشته بود، معروض داشته شرحی خیرخواهانه برنگاشت. و حضرت والا فرمان کرد که: «بلاياس و هراس در کابل بیایند و در ترکستان رفته از دولت مزرعه گرفته، روز معیشت به فلاحت به سر برند، که اگر در نواح و توابع خوست باشند باز مرتکب فتنه می‌شوند.»

مقتول شدن ابوالقاسم سراج

و هم در اثنای این حال رحمت‌الله نامی، از پیادگان سپاه نظام قندهاری، به درب دکان ابوالقاسم نام سراج، از قوم قزلباش، که در دروازه کاروان سرای حاجی رسول مشغول حرفه سراجی بود، شده تعویذی را که از میر گازرگاه گرفته بود، به او داده امر غلاف دوختن از چرم کرد و او که چرخ دوختن نداشت بهانه کرد و

عذر آورد که چرم خوب در خور تعویذ ندارم که غلاف بدوزم، اگر صبر کنی چرم خوب و مرغوب به دست آورده غلاف می‌دوزم والا به دیگر سراج بده که بدوزد. و او برآشفته با سرنیزه تفنگ بر چشم آن عاجز مظلوم زده و یک ساعت بیهوش انداخت، و چون از پایان دکان در حالتی که ایستاده بود، سر نیزه را به چشمش از زیر به بالا جانب مغز سرش حواله کرده بود، مغز سرش از دهن و دماغش فروریخته جان بداد. و محمد نام برآز از عدم بازپرس محمدرور خان نایب‌الحکومت هرات، ماجرا معروض داشته، حضرت والا در روز دوشنبه بیست و سوم ذیقعد رجوع قطع و فیصل دیت و قصاص را به محکمه شرعیه فرمود و در پایان کار کسان مقتول که از مردم قزلباش و شیعه بودند و اجرای امر شریعت را نسبت به خود بر طبق واقع مشاهدت نمی‌نمودند و از خوف جان و فشار تعصب سپاهیان افغان طریق یاس و هراس می‌پیمودند، و هم قاضی را مبطل حقوق شرعیه خود می‌دیدند و گاهی در مخاصمات و مراعات با آنکه حق به دست می‌بودند، بر افغانان و غیره سنیان مظفر نمی‌گردیدند، پا از رفتن در محکمه شرعیه بازکشیده، نزد قاضی نشدند و ترک دعوی کرده پس زانوی صبر و خاموشی نشستند.

وصول وفد و فرستادگان دول ترک و آلمان و آستریه در کابل

و هم در این هنگام، فرستادگان دول عثمانی و اطریش و آلمانی، که سفرای ایشان از طهران شیخ محمدحسین و میرزا محمدرفعی خان رفیع‌الممالک را چنانچه گذشت به راه خفا مأمور کابل کرده و ایشان بی‌نیل مرام بازگشتند، از تدابیری که اندیشیده بودند که دولت و مملکت افغانستان را با دولت انگلیس به جنگ برانگیخته و هم‌چنان امیر بخارا و خان خوارزم و اهالی اسلام ماورای نهر جیحون و بحر خزر را با دولت روس به محاربت بیاویزند. و این دو دولت بزرگ را در وسط آسیا، اشغال به اشتعال نایره قتال نموده، از جیش جانب اروپا جنبش دادن باز داشته، بر دول متّحده در حرب عمومی ظفر یابند، از راه هرات وارد کابل شدند. و ایشان کاظم‌بیگ و فنن تک و مولوی قدرت‌الله هندی و راجه مهنرپرتاب و وانکفوق و چاوش و لندی نامان بودند، که از جمله دو نفر مسلمان و هندو از طرف اهالی اسلام و هندوان سکنه کشور هند، که برخلاف دولت انگلیس برخاسته

و اقدام در حقوق و آزادیخواهی کرده، آن دونفر را در اروپا و نزد خلیفه‌المسلمین فرستاده بودند، با ایشان همراه وارد کابل گردیده، در باغ بابرشاه از طرف دولت جا داده شدند و از شب بیست و سوم ذیقعه تمامت مصارف خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و غیره اسباب و سامان از طرف دولت به مهمانی برای ایشان به وضع و ترتیب شاهانه معین شده، حاجی محمودخان تایمنی به مهمانداری نامزد گشت و خیری افندی که در فوج نظام ترک عثمانی رتبه صوبه‌داری داشت و از چندی قبل در کابل آمده مواظب خدمت تعلیم دسته‌ای از فوج نظام بود، در روز ورود ایشان در شهر با دسته تحت تعلیم خود و موزیکان تا مهتاب‌قلعه ایشان را استقبال کرده دوچار عتاب آمد، زیرا که حضرت والا نمی‌خواست که اموری به روی کار آید و سمر و مشتهر گردد که برخلاف اظهار بیطرفی دولت افغانستان باشد و دولت انگلیس از آن بدگمان گردد و با این ملاحظات که حضرت والا مرعی می‌داشت، چون عموم ملت افغان و افغانیان از شاه تا وزیر و نقیر و قطمیر و کبیر و صغیر و علماء و فضلاء و اقوام و قبایل تا این هنگام سلطان معظم را برطبق احکام مذهبی خلیفه‌المسلمین و واجب‌الاطاعت می‌دانستند و به اجرای اوامر و ترک نواهی او عقیدت داشتند که امر و نهی تالی امر و نهی امر خدا و رسول است، از اندیشه این‌که مبدا از عدم مداخلت دولت افغانستان در محاربت عمومی، جمهور ملت، ذات شاهانه‌شان را تارک امر خدا و رسول و سلطان معظم و جهاد گفته تکفیرش نمایند و اختلالی در مملکت پدید آرند و خود و دولت را در معرض اضمحلال و استیصال قتال و جدال کشانند، پس به تدبیر رأی رزین و فکر متین دوربین رجوع امر و امضای اشتراک در جنگ عمومی را، مفوض به آراء و امضای رجال دولت که از اعیان ملت و خاندان سلطنت بودند: سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه و شهزاده عنایت‌الله‌خان معین‌السلطنه و شهزاده حیات‌الله‌خان و شهزاده امان‌الله‌خان عین‌الدوله و قاضی‌القضاة سعدالدین‌خان و ملا عبدالرزاق و خوش‌دل‌خان لوی‌ناب، حاکم کابل و سردار فتح‌محمدخان امین‌العسس، و ایشک‌آقاسی ملکی علی‌احمدخان و ایشک‌آقاسی نظامی محمدسلیمان‌خان و ایشک‌آقاسی خارجه و محمودبیگ طرزی مدیر سراج‌الانخبار و میرزا محمدحسین‌خان مستوفی و سپهسالار محمدنادرخان و غیره فرموده، اجرای امر را به مشورت افکند و خود را در مشاورت و امضای لا و

نعم، رئیس قرار داد، و پس از چند مجلس به استصواب رأی والا و امضای اهالی شورا اجرای منویات و مستدعیات دول سه‌گانه و پاسخ شرکت در حرب کردن و بیطرف بودن دولت افغانستان را دادن، بر عموم ملّت راجع و مرجع داشته، قرار داده شد که سرگردگان تمامت اقوام و قبایل سکنة این مملکت با دیانت از افغان و هزاره و ترک و تاجیک و ازبک و عرب و غیره، بر سبیل وکالت از راه کنگاش و مشورت، دعوت کابل شده، هر یک از دخالت و بیطرفی را به امضای آرای جمهور که به منصّة ظهور آید معمول گردد. چنانچه وکلای همه طوایف از خوست و جلال‌آباد و قطغن و بدخشان و میمنه و ترکستان و هرات و قندهار و قلات و غزنین و توابع و نواح، همه‌گان به ذریعۀ فرامین عدیده، همه به یک مضمون و عنوان طلب کابل شدند، که پس از نوروز وارد کابل آیند و اقامت‌گاه عسکر نظام واقع جنب شمال غربی علیای دولتی، که اکنون به امر امیر امان‌الله‌خان غازی، خراب و به میرزا مجتبی‌خان مستوفی ایالت موهبت و عطا شده و او در گوشۀ جنوبی آن عمارت مختصری به طرز عمارات جدید بنیاد و آباد کرده است، جای فرود شدن و اقامت نمودن ایشان معین گشت. و هم قرار داده آمد که پس از وصول در کابل، به هر یکی در روزی چهار رویه، که در ماهی یکصد و سی و شش رویه شود، به نام مهمانی از دولت داده شود و از این در قرب پنجصد هزار رویه، در عرصۀ یکسال که وکلای اقوام در کابل بودند، از خزانه دولت به خرج رفت و در پایان کار چنانچه بیاید، دولت افغانستان به همان اظهار بی‌طرفی که کرده بود برقرار مانده، فرستادگان دول عثمانی و آلمانی و اتریش، بی‌نیل مرام مراجعت کردند. اما در این وقت که سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه و شهزاده عنایت‌الله خان معین‌السلطنه، در هفته یک بار و دوبار، به تاریکی شب از راه احترام و اعزاز و اکرام آنان و رسم مهمان‌نوازی، مخفیانه در باغ مدفن بابر شاه می‌رفتند و هر دو تن مایل و راغب در شرکت به حرب بودند، از کیفیت مذاکرات شوری و این قرار داد و امضا به ایشان گفته، ایشان شادخاطر شدند، زیرا که تمامت عالم اسلامیت تا این هنگام از شنیدن نام خلیفۀ المسلمین نیایش کنان او را می‌ستودند و امر و نهیش را فرض شمرده، راه اطاعت می‌پیمودند، خصوص شجاعان غیور افغان که در این امر معروف و مشهود جهان بودند، ایشان خود را کام روا و مقضی‌المرام

پنداشته، مع القصه، حضرت والا که از حدوث مرض مهلک و مسری وبا چنانچه گذشت، در بیلاق گاه پمقان تشریف فرما شد و تا این هنگام در آنجا بود و در روزهای انعقاد مجلس شوری، محفل آرا و حاضر شهر می شد و به سواری موتر رفت و آمد می نمود، عید سعید اضحی را در پمقان به پای برده در روز شنبه بیست و هفتم ذیحجه از آنجا تشریف فرما و رونق افزای شهر گردیده، به ساعت سه پس از نصف روز، به دولت سرای شاهی نزول اجلال فرموده، از این حرکت محمود و هبوط مسعود و اقامت خجسته نمود، و به ذریعۀ اشتهار به تمامت ولایات آگهی داد.

وقایع ماه محرم و صفر سنۀ هزار و سه صد و سی و چهار هجری

در خلال احوال سال گذشته، حاجی میرزا محمد مهدی خان، پسر حاجی عبدالهادی خان قوم قزلباش، به تحریک و استظهار سردار نصرالله خان نایب السلطنه که با میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک در دل عداوت و رقابت مخاصمت داشت، و از اجاره داری او که وجوه سایر ترکستان را با اجاره از دولت گرفته، خودش مستأجر و حسابگر و عامل و ضابط بود، و مبالغ هنگفتی را به دست آورده بود، آحاد و افراد اعداد ضعفای رعیت جور و اعتساف را جایز شمرده، طریق انصاف نه می پیمود؛ و از میل خاطری که حضرت والا نسبت بدو مبذول داشت، نمی توانست که او را در تحت محاکمه و محاسبه در آورده، خیانات و خساراتش را ابراز دهد، لاجرم حاجی میرزا محمد مهدی را با اجاره گرفتن برانگیخته، در دل تصمیم داد که به ذریعۀ اجارۀ او غبن و خیانت میرزا محمد حسین خان را به روی روز آورده مورد عتاب حضرت والا سازد.

شرح اجاره‌داری حاجی مهدی

و او از عاقبت‌نیندیشی به گرم‌پشتی سردار معزّی‌الیه، مبلغی بر اجاره میرزا محمدحسین‌خان افزوده وجوه سایر ترکستان و قطغن و بدخشان را به اجاره گرفت و به مدهانت، علی‌احمدخان ایشک‌آقاسی ملکی را نیز با خود شریک نفع و ضرر ساخت و چون مقرّر بود که مستأجر به قدر مبلغ و مقدار اجاره خود ضامن به دولت می‌داد حاجی مذکور که حرفه تجارت داشت و هم در سایه احترام برادر خود، میرزا عبدالحسین‌خان که منشی حضور سردار نصرالله‌خان و شخص باکفایتی بود و عموم مردم از او رضایت خاطر داشتند، مکانتی در بین جمهور انام حاصل کرده بود، جمعی را ضامن داد و هر که از دوستان و منسوبانش که از این اجاره گرفتن او را منع و از وخامت عاقبتش تحذیر و تخویف می‌کرد، پاسخ می‌داد که میرزا محمدحسین‌خان از تعصّب مذهبی دست قزلباشیه را از کار و خدمت دولت کشیده، من این اجاره را محض حمایت و حصول راحت و رفاهت قومی بر عهده گرفته‌ام که ایشان را دخیل کار نمایم و بدین ترهات و واهیات گروهی از هزاره و قزلباش را فریفته و ضامن قرار داده، در پایان کار از وقوع جنگ بین‌المللی و نزاع عمومی دولی، آمدن مال‌التجاره از مملکت روسیه در ترکستان افغانی و کابل و رفتن در هندوستان ممنوع گردیده، بیست‌وپنج لک روپیه در عمل و دخل حاجی میرزا محمد مهدی‌خان کسر واقع گردیده، و میرزا محمدحسین‌خان که اجاره او را بر ضد و موجب ورود اعتراض بر اغماض خود می‌دانست، حاجی محمد مهدی را از راه قطع حسابش در جلال‌آباد با خود و اردوی معلّی امر رفتن کرده، عزم نمود که او را در آنجا تقدیم حضور والا کرده، اجازت حواله و امر حصول این مبلغ را حاصل نموده او را در زیر فشار و انزجار آورد و با ضمانتش منکر و خاکسار سازد و چند بار به حضور والا عرض کرده، عرض او از سبب عذر معقول حاجی محمد مهدی‌خان که نیامدن مال‌التجاره بود پذیرفته نگردیده، پس از قتل حضرت والا، میرزا محمودخان بیرون نویس، میرزا محمدحسین‌خان را که از جزای خود کشته شده بود، از حضور امیر امان‌الله‌خان اجازت حواله و حوصله حاصل کرده، حاجی مذکور و ضمانتش را با ضمانان علی‌احمدخان، دوچار انزجار ساخت و

بنیاد خان و مان همگان را برانداخت، و از جمله مبلغی را ذات شاهانه ممدوح بخشیده خود حاجی با اهل و عیال خود از راه ترکستان فرار مشهد مقدس شد. و در روز دهم محرم شهزاده عیدالله خان متوگد شده، به امر والا ده ضرب توپ به تبریک کشاد داده آمد و هم در این روز مولوی عبدالرب خان، از فوت مولوی عبدالرؤف خان پدر خود، که رقم گشت، مأمور تصحیح عبارات عربیه سراج التواریخ گردید.

شرح روضه خوانی مخفیانه قزلباشیه کابل

و در ایام ده گانه اوایل این ماه میرزا محمدحسین خان مستوفی که از سالها عزم نیست و نابود کردن قزلباشیه کابل با عموم مردم شیعه افغانستان را جزم داشت و به انواع حیل و دسیست به حبس و قتل و ضبط و زجر می رساند، از روضه خوانی این مردم که شبها در زیرخانه ها به خفیه مشغول ذکر مصائب سیدالشهدا می شدند و در نصف شبها که مردم از گردش بر بستر آرامش می غنودند، شروع در خواندن و گریستن می کردند و شب را به نوحه و مناحت به روز می رسانیدند؛ و این امر از سنه ۱۳۰۹ هجری به بعد، از بغی و تمرّد طوایف هزاره و اعلان کفر شیعه، چنانچه در جلد سوم به شرح رفت، شده و روضه خوانی منع و قدغن گردیده، مرسوم قزلباشیه گشته بود، و قبل از آن ممنوع نبود، معروض داشت که قزلباشان در شبها پنهان تغریب داری و گریه و بیقراری می کنند و حضرت والا، به علی احمدخان ایشک آقاسی امر کرد که به سردار فتح محمدخان امین العسس آگهی دهد که در تاریکی شب عده ای از فوج پیاده نظام کوتوالی را مخفیانه مأمور کرده و در هر خانه ای که روضه خوانی می کنند رفته و از بیرون در گوش به آواز خواندن داده، پس از ابراز راز، اهل مجلس عزا و روضه خوانان را از زن و مرد و صغیر و کبیر دستگیر و محبوس کند. و او به امین العسس از امر والا آگهی داده چون در زمان غربت خود در هندوستان، ایام عاشورا و شور و غوغا و اویلای هند و مسلمان را دیده و روضه خوانی ها شنیده و نیز از تعصّب برکنار بود، پس از آنکه به فتح محمدخان آگهی داد، به دو سه تن از قزلباشیه از صدور این امر خبر داد که متوجه حال خود باشند که گرفتار نیایند و ایشان عموم قزلباشیه را آگاه کرده ایشان

به وضعی که دانستند و توانستند، اشتغال در امر روضه‌خوانی را چنان مخفیانه به پای بردند که کسی بر ایشان ظفر نیافت، و از این کردار خیرخواهانه علی‌احمدخان عموم شیعه افغانستان روی دل به سوی او نهاده، اقدام در دعای بقا و وصول به مأمولش کردند.

و هم در این هنگام، فرستادگان امیر بخارا با تحف و هدایای شاهانه، به همان عزم و اراده که فرستادگان دول عثمانی و اطیش و آلمانی در کابل آمده بودند، وارد دارالسلطنه شده و تحایف و هدایایی را که آورده بودند، در قصر دلکشا تقدیم حضور نموده، مذاکرات و مقاولاتی که در باب شرکت به محاربه عمومی در شوری به روی روز آمده به ایشان گفته شد. همان بود که ایشان را نیز به رسیدن وکلای عموم ملّت افغانستان و افغانیان مژده و نوید و وعده داده، رخصت انصراف داده شد که بخارا و توابع آن قریب و متصل افغانستان و ترکستان افغانی است، البته از امضای روسای ملّت آگاه شده، اقدام به حصول مرام و اتفاق اسلام خواهند کرد.

وقایع ماه شعبان و رمضان سنه هزار و سه صد و سی و چهار هجری

از ماه صفر تا ماه شعبان این سال واقعاتی که وقوع یافته و اموری که به روی روز افتاده و از عرایض حکام و ضباط و عمّال و قضاة و مأمورین و خدمه دولت قرار مقرر به دوایر مرکزیه معروض داشته، از واردات و حوادث برنگاشتند، از گرفتاری حضرت والا در امر شوری و امضای رؤسا و وکلاء و رجال دولت به اشتراک در جنگ عمومی و برپای داشتن اظهار بی‌طرفی گذشته، مأمورین دوایر فرصت تقدیم عرایض را به حضور نیافتند که احکام صادره والا و اجمال عرایض آنها ثبت و از روی ثبت آنها ضبط تاریخ می‌شد. چنانچه وکلای عموم ملّت و جمهور رعیت، از فرامینی که شرف صدور یافت پیهم در کابل آمده، انجمن بزرگی تشکیل پذیرفت

و عده‌ای از سپاهیان نظام دولت آستریه که اسیر دست روسیه آمده و رها گشته در افغانستان آمدند، در بعضی از عمارات دولتی و غیره امور مستخدم گردیدند و از جمله دو تن مجسمه از گچ بر فراز قاعدهٔ مربعی به درب قصر دلگشا به هیئت ساخته پرداختند که از تیغ برهنه که در دست داشتند و بر سر توپ ایستاده بودند، بینندگان را تشویق به عزم رزم می‌نمودند، و آثار شجاعت و حمله و تیغ آختن را مؤثرانه نشان می‌دادند و این دو مجسمه در پایان کار از آنجا به امر امیر امان‌الله‌خان در کنار منار یادگار حصول استقلال، واقع وسط خیابان جنب جنوب وزارتخانهٔ حریه نقل و نصب گردیده، از دست بعضی که آنها را بت می‌پنداشتند در شب شکسته گشت، و هم عمارت عینه به معماری و دست‌کاری سپاهیان مذکوره اتمام و انجام یافته در عاقبت الامر این عمارت شاهانه با تمامت اسباب و لوازماتش برای اقامت سفارت دولت ایران عطا و موهبت شد. و در زمستان این سال از پیش‌آمد کنگاش ملّتی، حضرت والا ترک تشریف بردن در ییلاق‌گاه جلال‌آباد کرده، در امور مشورت و ملاحظات عاقبت کار و فکر پیش‌آمدها، از شرکت ورزیدن در جنگ عمومی به سر برد، و اگر چه اعیان ملّت و رجال دولت عموماً میل در شرکت داشتند، اما ذات اقدس والا از دوربینی و عاقبت‌اندیشی به دلایل متین و براهین مبین، که از فکر و رأی رزین خویش به روی روز می‌آورد، همه را تسکین داده، اقدام در شرکت حرب ننمود. و فرستادگان امیر بخارا و دول عثمانی و آستریه و آلمانی را پس از یکسال رخصت انصراف داد. و شجاع‌الدوله‌خان از غلام‌بچه‌گان خاص را به بدرقگی جرمنیان و آستریان مأمور کرده، ایشان را به راحت و رفاهت از سرحد خاک افغانستان بیرون فرمود، و ملّت و مملکت را به کمال امن و امان حراست و حفاظت کرده، هیچ حادثه‌ای عاید حال دولت و رعیت نشد.

و در خلال این احوال، مدد نامی از قوم جهان‌دادخان احمدزایی، که خود او از شرارت و تمرّد طغیان خویش چنانچه از پیش گذشت، کیفر دیده مقتول گشت، از راه دره خیر به امر کارکنان دولت انگلیس راه جاسوسی و حصول معلومات و نظریات جانب کابل برگرفت، که از حالات شوری و وکلاء و ذات والا و فرستادگان دول عثمانی و آستریه و بخارا و آلمانی علم حاصل نموده، به انگلیسان

آگهی دهد. و همچنین در هر هفته یکی دو نفر از افغانان را که در ظاهر از اهل اسلام و ایمان و گرویدگان اوامر و نواهی قرآنند و در باطن از بی‌علمی در امور دینی و مذهبی طریق تغافل می‌سپارند و خدمت دولت انگلیس را از صمیم دل و اخلاص کامل به تقدیم می‌رسانند، کارکنان آن دولت از اقامت فرستادگان دول مذکوره در کابل مأمور جاسوسی و حصول معلومات کرده، از حوادث یومیه آگاهی حاصل می‌کردند. و از عرایض وقایع‌نگاران هند و پیشاور و کرم و غیره موضع، به سمع فیض مجمع حضرت والا رسیده، در روز نهم شعبان حکام سمت مشرقی و جنوبی و سرحدداران را فرمان کرد که: «مواظب استحکام و حراست معابر و مسالک سرحد بوده، احدی را که مظنون بر جاسوس باشد نگذارند که داخل خاک افغانستان شوند.» و هم رقم فرمود که: «اکثر از اهالی اسلام از تکالیف شرعیّه و اوامر و نواهی دینیّه و مذهبیّه و شعایر اسلامیّه خود آگاه نمی‌باشند، چنانچه از عدم دانش اندک پولی گرفته، تیشه به ریشه درخت پربار و برکت دین و آئین خود می‌زنند و از یاری و مددگاری و دین به دنیا فروشی ایشان نصرانیان و غیره دشمنان آئین محمدی به کام و مرام خود رسیده و می‌رسند و مسلمانان در قید اسارت بیگانگان درآمده، به قوّت و قدرت استعماریت و تسلط و استیلای ایشان افزوده و می‌افزایند و ایشان را بر خود غالب و حاکم ساخته، خود را مغلوب و محکوم ساخته و می‌سازند.»

شرح حال و انقلاب احوال مردم عصر حاضر

و این نیست مگر مصداق فرمایشات معجزات آیات حضرت سرور و سالار کائنات که مفسرین در تفسیر آیه کریمه «فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» از آن حضرت روایت کرده و نوشته‌اند که آن جناب به سلمان پارسی فرمود که آیا خبر بدهم به شما از شروط و علامات ساعت و قیامت؟ و سلمان عرض کرد که بلی یا رسول‌الله. پس فرمود که از جمله شروط و علامات آن ضایع نمودن صلوات و تابع شدن به شهوات و میل نمودن به هواها و تعظیم کردن اموال و فروختن دین به دنیاست. پس در آن وقت آب می‌شود دل مؤمن در اندرون سینه او چنانکه آب می‌شود نمک در آب به سبب آنچه می‌بیند از منکر و نمی‌تواند که آن را تغییر بدهد، و در

آن وقت والی و حاکم می‌شوند بر مردم امراء جوهره و وزراء فسقه و عارفان و هوشیاران ظلمه و امنای خسته و می‌گردد در آن وقت معروف منکر و منکر معروف، و امین شناخته می‌شود خائن و خائن دانسته می‌شود امین، و تصدیق کرده می‌شود کاذب و تکذیب کرده می‌شود صادق، و در آن وقت امارت نمودن زنان و مشاورت کردن با کنیزان و نشستن اطفال بر منابر به روی کار آید و کذب صحبت و ظرافت و زکوة دادن غرامت، و سهم خدا و رسول در بین مردم غنیمت باشد و جفا می‌نمایند پسران به پدران و مادران خود و طلوع می‌کند ستاره دنباله‌دار و در آن وقت شریک می‌شود زن با شوهر خود در تجارت و می‌بارد باران در تابستان و غیر موقع و موسم، و پامال کرده می‌شوند خوبان و ذلیل و خوار می‌باشند متعبدان، و مقارب و متصل می‌شود بازارها و یکی می‌گوید که چیزی نفروختم و دیگری می‌گوید که امروز پیشیزی نفع نکردم، و دیده نمی‌شود احدی مگر آنکه شکایت می‌نماید از خدا و سعایت می‌کند از احباء و رفقای خود، و در آن وقت والی می‌شوند بر ایشان قومی که اگر سخن بگویند بکشند ایشان را، و اگر سکوت نمایند مباح بدانند مال ایشان را و از آن خود بدانند اشیای ایشان را و بریزند خون ایشان را و پر نمایند قلوب ایشان را از خوف، پس کسی نبیند ایشان را مگر ترسیده و لرزنده و گریزنده و می‌آیند از شرق و مغرب و متوجّه امر امت من می‌شود. پس وای بر ضعفای امت من از جور و اعتساف ایشان و ویل جهنم باد بر ایشان که رحم نمی‌کنند کوچکی را و اکرام نمی‌نمایند هیچ بزرگی را و در نمی‌گذرند از گناهکاری، و جثّه و صورت‌شان صورت آدمیست و دل‌های ایشان دل شیاطین، و در آن وقت اکتفا می‌نمایند مردان به مردان و سوار می‌شوند زنان بر زین‌ها، پس لعنت باد بر آن زنان و در آن وقت نقاشی و زخرفه کرده می‌شود مساجد، به مثابه که زخرفه کرده شده و می‌شوند معابد یهود و نصاری و زینت داده می‌شود مصحف‌ها و بلند کرده می‌شود منارها و اکتفا می‌کنند زنان به زنان و غیرت و رشک می‌برند بر پسران، هم‌چنان که غیرت می‌ورزند بر دختران در خانه‌های اهل‌شان و شبیه می‌شوند مردان به زنان و زنان به مردان و بسیار می‌شود صفوف بغض‌دار و زبان‌های مختلف و در آن وقت زینت می‌نمایند مردان امت من به طلا و می‌پوشند حریر و دیبا و استعمال می‌نمایند پوست سمور را بسیار، و در

آن وقت ظاهر می‌شود ربا و معامله می‌نمایند به زیادتی و رشوت گرفتن در وضع، و پست می‌شمارند دین را و رفیع و بلند می‌پندارند دنیا را و در آن وقت به روی روز می‌آیند زنان خواننده و آلات لهو و لعب و والی می‌گردد بر آنها اشرار امت من و در آن وقت حج می‌نمایند بزرگان امت من برای تفنن نمودن و اغنیا برای تجارت کردن و فقراء برای ریا و سمعه نمودن، و در آن وقت می‌باشد اقوامی که تعلیم می‌نمایند قرآن را برای غیر خدا و می‌گیرند قرآن را مزمار و آلت خوانندگی و می‌باشد اقوامی که فقیه می‌شوند برای غیر خدا و بسیار می‌شود اولاد زنا و غنا می‌نمایند به قرآن و می‌اندازند خود را بر روی دنیا، و هتک حرمت می‌شود به محارم و کسب کرده می‌شود گناهان و مآثم و مسلط می‌شود اشرار بر اخیار و فاش می‌شود دروغ و ظاهر می‌گردد حاجت و فاش می‌شود فاقت و مباحات می‌نمایند به لباس و پوشاک و داده می‌شوند باران در غیر آوان آن، و استادی بنمایند در زدن طبل و غیره آلات لهو و لعب و انکار نمایند امر معروف و نهی منکر را، حتی این‌که بوده باشد مؤمن ذلیل‌ترین امت من و ملامت بنمایند تبعه قرآن و عبّاد را، پس ایشان خواننده و نام برده می‌شوند در ملکوت سماوات به اسم اوجاس و انجاس، و در آن وقت نمی‌ترسد غنی و چیزدار مگر فقر را، حتی این‌که سایل به کف سوال می‌نماید در میان دو جمعه و بر نمی‌خورد به احدی که بگذارد در دست او چیزی را، و در آن وقت تکلم می‌نماید در امر عامه امت من کسی که قادر به تکلم نبوده باشد، پس درنگ نمی‌نمایند مگر زمان اندکی که صدا می‌نماید زمین به صوت شدیدی پس گمان می‌کند هر وقتی که این صدا در ناحیه و نزد ایشان بوده است. پس بعد از این مکث می‌نماید هر قدر که خداوند خواسته باشد. و نظر به این فرمایشات سرور و مهتر و بهتر کائنات گویا ما اهالی اسلام به واسطه کردار و گفتار و رفتار خویش، سزاوار مضمون کریمه «فَمَنْ يَرِدَاللهُ اَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صدره للاسلام وَمَنْ يَرِدْ اَنْ يَضْلُهُ يَجْعَلْ صدره ضيقاً حرجاً كأنما يصعدُ في السماءِ كذلک يجعلُ الله الرَّجْسَ على الذین لایؤمنون» از جمله مضائق الصدور به شمار آمده، در خور «وَمَآئِنِ نِّعْمَةٍ يُغَيِّرُ بَقَوْمٍ حَتّٰی يُغَيِّرُوْا مَا بَاْنَفْسِهِمْ» شده موجب تغییر نعمای آلهی خواهیم گشت و طریق ذلّت و ضلالت خواهیم سپرد.

مأمور حکومت ترکستان شدن سردار محمدعثمان خان

و در این سال روز دوشنبه دوم رمضان، با دوازدهم سرطان مطابق آمده، صرف شیلان و حلویات در وقت افطار قرار یافته به پای رفت. و هم در خلال احوال مذکوره این سال، سردار محمدعثمان خان که از حکومت قندهار معزول شدن او از پیش گذشت، از تغییر سردار عبدالوهاب خان، مأمور حکومت ترکستان گشت و چون در قندهار مرتکب اضرار زیادی شده، مبالغ هنگفتی از مال دولت و رعیت را حیف و میل کرده و میرزا عبدالوهاب نام قزلباش، نویسنده او که واسطه اخذ و جلب منفعتش بود، از خوف بازپرس خودکشی نمود و خود او در کابل آمده، بدون آنکه در تحت محاکمه و محاسبه آید، از میل خاطری که سردار نصرالله خان نایب السلطنه نسبت بدو داشت، مأمور حکومت ترکستان شد و از وصول عریضه او به حضور حضرت والا فرمود که: «عجب تغییر و تبدیل سریعه به روی کار می آید که هنوز از طلب کابل شدن حکام و رسیدن ایشان به حضور آگاه نمی شوم، ناگهان از مأمور حکومت وصول ایشان به دارالایالتی از عریضه ایشان مستحضر می آیم؟» و هم خوش دل خان لوی ناب، که از هنگام آمدن خود از لاهورپندی در کابل، به حکومت دارالسلطنه قیام و اقدام داشت، از تغییر سردار محمدیونس خان، به حکومت قندهار مأمور گردید.

خلوت و مذاکره والا با وفد دول ثلاثه

و در اواخر این سال سردار نصرالله خان نایب السلطنه، اوراق امضا یافته هیئت شورای خاص را که امضا به شرکت دولت افغانستان در جنگ عمومی کرده بودند، تقدیم حضور والا نموده، حضرت والا شرکت حرب را باعث خرابی و بربادی دولت و ملت و مملکت افغانستان می دانست، عذر آورده فرمود که اوراق زیاد است در شب تنها مطالعه کرده امضا خواهم نمود. و در شب کاظم بیگ فرستاده دولت عثمانی و رئیس هیئت وفد آستریه و آلمانی را در قصر دلگشا به خلوت دعوت فرموده، مکتوباً از ایشان سوال کرد که دول ثلاثه با دولت افغانستان معاضدند یا معاند؟ ایشان با خامه اظهار دوستی و اتحاد نگار دادند که اگر مراتب مودت و موافقت در میان مربوط نمی بود، از اروپا در آسیا نمی آمدیم همانا جذبه

محبت و موالاتست که ما را جلب و شرفیاب حضور کرده است. پس از این نگارش ایشان، حضرت والا سوال فرمود که عساکر و قوّه جدالیّه شما در چه مدّت از اره معاونت در افغانستان رسیده و دولت انگلیس و روس را مدافعت می‌توانند؟ ایشان نوشتند که از راه ایران تا عرصه شش ماه الی یک سال، آن هم اگر دولت حایل و مانع نشوند والا در مدت سه سال می‌توانند که به قتال و جدال خود را خسارت‌ها داده و مصارف زیادی کرده در افغانستان برسانند، و حضرت والا سوال نمود که دولت روس و انگلیس که خط تحدید حدود متصلانه با مملکت افغانستان دارند، در چه مدت داخل خاک این دولت می‌توانند شوند ایشان نوشتند که از یک ساعت تا ده ساعت با قوّه هر چه تمامتر پا نهاد و داخل این کشور شده چپ و راست را زیر و زیر می‌توانند. بعد حضرت والا بی اوضاعی و عدم استطاعت دولت افغانستان را ابراز داده، فرمود با این ملّت افغان و افغانیان در مقابل حمله و یورش روس یا انگلیس با نیروی غیرت و شجاعت خویش که در جَبَلت دارند، افزون از یک ماه می‌توانند اقامت و استقامت کنند و با ایشان مبارزت نمایند؟ ایشان عرض کردند که نمی‌توانند. و حضرت والا خود ایشان را منصف قرار داده صلاح کار جست و ایشان در ذیل تحریرات و تقریرات خود بی‌طرف بودن و عدم مداخلت در جنگ کردن دولت افغانستان را اصول و احسن امضا کرده، عزم مراجعت نمودند. و در روز این شب، سردار نصرالله‌خان از شوق و شعبی که با دیگران در حرب داشتند، به امید امضای حضرت والا برخلاف عادت پیشتر از ساعت موظفه خود شرفیاب حضور گردیده و عرض و استدعای اوراق امضا شده خود و اهالی شوری کرد و حضرت والا آنها را از بکس خاص برآورده به او سپرد و فرمود که تمام و امضا کردم و او از مشاهدت سوال و جواب والا و فرستادگان دول سه‌گانه و امضای ایشان، آتش عشق خود را به آب یأس منطقی یافته بسی مکدّر گشت و به امر والا به تهیه سفر معاودت و بدرقه آنان پرداخته و شجاع‌الدوله ایشان را با بعضی از در و پنجره چوبین ساخت کابل، که برای موزیم خریده بودند، به سرحد خاک هرات رسانید و ملّت و مملکت و دولت افغانستان را از حسن تدبیر حضرت والا در حالت راحت و رفاهت مانده، در جنگ عمومی که تمامت دول بی‌طرف و با طرف شریک مضرت و منفعت آمدند، افغانستان هیچ

آسیبی ندیده به همان حالتی که داشت روز عیش و عشرت به تعمیر عمارت به سر برد.

و در ماه ذیقعدہ محمد سلیمان خان ایشک آقاسی نظامی، از تغییر محمد سرور خان و محمد هاشم خان سرسراوس، پسران محمد آصف خان و محمد یوسف خان صاحبان خاص حضرت والا و بنان سردار یحیی خان مرحوم، از تغییر محمد نعیم خان نایب سالار نظامی که از بدسلوکی محمد سرور خان نزاع در بین هر دو تن واقع شده، و هم محمد سرور خان منابر حسینیہ های قزلباشیہ شیعہ ہرات را به آتش سوخته و خانہ ها را ضبط و چند تن از حجّاج و عبّاد و ملاّی آنها را محبوس و جور زیاد کرده بود، مأمور حکومت و نظام داری ہرات شدہ، آن دو تن طلب کابل آمدند.

و ہم در این ماه، مرض وبا در مشهد حادث گردیدہ و از آنجا در ہرات سرایت کردہ، در روز چهارشنبہ بیست و چہارم ذیقعدہ، نہ نفر گرفتار گشت و چہار نفر از گرفتاران فوتیدہ نہ نفر دیگر در در روز بیست و پنجم ماه مذکور دوچار آمدند و از جملہ سہ نفر فوت شدہ و از روز بیست و ششم این ماه تا ساعت ہشت شب جمعہ غرہ ذیحجہ، شصت و شش نفر مریض و از جملہ سی و نہ نفر فوت گردیدہ، تا روز ہجدهم ذیحجہ در شدت ادامت نمودہ و بسیار تن ہلاک گشتہ، بعد از آن رو بہ تخفیف و تنزل نہادہ، اندک اندک دفع و رفع گشت. و حضرت والا در اواخر ماه محرم بہ عادت ہمہ سالہ شکار کوه چناری را بہ پای برد.

وقایع ماہ محرم و صفر سنہ ہزار و سہ صد و سی و پنج

ہجری

حضرت والا پس از رخصت انصراف دادن فرستادگان و بہ پای بردن شکار چناری، عزم ییلاق گاہ جلال آباد جزم کردہ و از روز ہشتم صفر، اردوہای ہمرکاب سعادت انتساب را بہ ترتیب از پی ہم جانب جلال آباد کوچ دادہ، ذات

شاهانه‌شان به روز یکشنبه بیست و یکم صفر، با جمعی از خدمه و مصاحبان خاص به سواری موتر رهسپر گشت و به دو ساعت و بیست و شش دقیقه، مسافت بین کابل و منزل باریکاب را درنوردیده و شب را در آنجا به سر برده، در روز دوشنبه بیست و دوم صفر، از باریکاب به راه افتاده در عرصه سه ساعت و بیست و شش دقیقه، مسافت منازل جگدک و سرخ‌پل و نمله را طی کرده، شب در باغ نمله که از مستحدثات شهاب‌الدین شاهجهان، از سلاطین مغولیه کشور هند است، به روز رسانیده، در روز بیست و سوم صفر رهنورد گردیده، در یک ساعت و پنج دقیقه مسافت بین منزل نمله و بهاولی و بهاولی و جلال‌آباد را در نوشته، در حقیقت مسافت شصت و یک کروه از کابل تا جلال‌آباد را در شش ساعت و پنجاه و هفت دقیقه قطع نموده، در سراج‌العمارت نزول اجلال فرمود و در این زمستان عمارت هفت کوکب را در اندرون باغ وزیر محمداکبرخان مرحوم بنیاد و آباد فرموده تا سال دیگر در خور نشیمن و زیستن ذات شاهانه و اهالی حرم شده ساخته و پرداخته آمد.

و هم در خلال احوال مذکور، گل‌محمدخان از تغییر حاجی شیردل‌خان، به حکومت چخان‌سور و میرزا محمدعلی‌خان از تغییر رامچند به عمل و دخل مالیات هزاره دایزنگی و دای‌کندی مأمور گشتند و میرزا محمدعلی که در روز چهاردهم محرم وارد آنجا شده به کار پرداخته بود تا ماه شعبان سنه ۱۳۳۷ هجری در آنجا روز خدمت به سر برده، به امر و فرمان امیر امان‌الله‌خان غازی از راه عزل در کابل آمد.

و از آن سوی حضرت والا که شب و روز در تعمیر بلاد و ترفیه عباد و تأسیس عمارات عالیه و تشکیل باغ و بوستان و حفر انهار کبار صرف همت می‌فرمود، اشجار نارنج باغ سردار غلام‌حیدرخان مرحوم را که قبل از این به جز عمارت محقر و مختصر اندرون آن و عمارت چهل‌ستون جنب شمال شرقی آن، دیگر عمارتی در جلال‌آباد نبود و حضرت ضیاء‌الملک والدین باغ شاهی و عمارت دولتی اندرون آن را احداث و آباد فرموده بود، قطع فرموده، به طرز جدید خیابانها و فواره‌ها و غرس اشجار آن را تغییر و تشکیل داده، هر دو طرف نهر شاهی، واقع کنار بیت‌الخدم سراج‌العمارت را، از غرس نهال سرو ترتیب و تزئین داده، در ماه

حمل از درد نقرس به درد پا گرفتار گشت و در هفت کوب بر بستر دردناکی پهلوی سوده، چندی زحمت درد کشید و در حالت دردناکی ذات شاهانه، محرر اوراق از بثره دمل، به ذریعه عریضه رخصت و اجازت حرکت خود را جانب کابل خواسته، از نظر مرحمتی که داشت رخصت و دوصد رویه بر علاوه مشاھر که گرفته بود، به نام زاد و توشه راه عطا و موهبت فرموده، به ذریعه بارگیر مقیمه منازل، جانب کابل رخصت حرکت داد و ذات شاهانه، پس از حصول صحت، در ماه ثور از جلال آباد تشریف فرما و رونق افزای کابل گردیده، شروع در نصب ستونهای آهنین اجرای برق از کابل تا جبل السراج نمود و هم آب پمقان را در حوض انبار، واقع گردنه ده افغانان که ساخته و پرداخته آمده بود، امر آوردن به ذریعه نلهای چودنی و اجرا دادن در شهر کرد. چنانچه تا سال دیگر آب مذکور در بعضی عمارات دولتی در جریان آمده هنوز قرار خیالات حضرت والا که در ضمیر منیر داشت، در تمامت شهر چراغ برق و آب پمقان را جاری نساخته و متوجه اجرای آن بود که به قتل رسید و امیر امان الله خان غازی اقدام در جریان آن کرده جاری و ساری ساخت.

ظهور امر غریب در لمقان

و هم در هنگام توقف موکب همایونی در ییلاق گاه جلال آباد، مسماء فاطمه دختر یکی از اهالی لمقان، آلت رجولیت از خرقة پارها ساخته و آن را رفاده آسا برعانه و زیر ناف خویش بربسته ابراز داد که در شب، پیر صاحب حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه الله را در خواب دیده، از او به زبان ضراعت و استکانت خواستار شدم که مرا به کرامت و خرق عادت مرد بسازد و آنجناب به دست مبارک قبل مرا مس کرده فرمود برخیز و خود را مرد مشاهدت کن. چون از خواب بشتاب برخاستم و دست به شرمگاه خویش بردم خودم را مرد یافتم و در بامداد این خواب و مرد شدن خود را سمر و مشتھر کرده، هر که از مردان بدیدن و زیارت کردنش می آمدند، از روی زیر جامه آماسیدگی آن را نشان همی داد و مردم از اطراف به زیارت او گرد آمده و خیرات صرف کرده، تحفه و هدیه برای او همی آوردن گرفتند. و هنگامه ای به روی کار آمده، پدر ریش سفیدش عواید و مداخل

تحایف و هدایا و نذر آنها را همی اندوخته، گردن مفاخرت برافراخت و خود او پس از چندی که زنان مردش دانسته نزدیکش نمی شد و مردان به مشاهدت همان برخاسته گی روی زیر جامه اکتفا کرده عریانش کرده نمی دیدند، لباس مردانه در بر و دستار بر سر کرده با جوانان در خلوت و جلوت و مجالس مسرت مصاحب و دمساز آمد و در صحرا و کوه و بیابان با ایشان راه سیر و گردش برگرفت. تا که از عریضه حاکم لمقان حضرت والا بر ماجرا آگاه گردیده او را با پدرش طلب جلال آباد فرمود و به ذریعه داکتر علم حاصل نموده از کیدش مستحضر شد و پدرش را از حواله جرم مجازات فرموده خود او را به حالت زنانه اش برگردانیده معجز بر سر انداخت.

وقایع ماه ربیع الاول، ربیع الآخر، جمادی الاولی و

جمادی الآخری سنه ۱۳۳۵ هجری

در ماه ربیع الاول، قوم مسعود وزیری، عزم قتال با دولت انگلیس جزم کرده، عده ای از هنگامه جویان ایشان به سالاری ملا فضل الدین نامی بر محافظ خانه واقع آن حدود انگلیس بتاختند و یک نفر افسر را با چند تن از تبعه اش کشته، عده ای را با خود اسیر آوردند و کارکنان دولت انگلیس از سوء تفاهم حمله و دستبرد آنان را حمل به تحریک این دولت کرده، ویسرای کشور هند با خامه استمزاج در ماه ربیع الآخر به حضرت والا رقم کرده آگهی داد که: «دولت برتانیه آهنگ سوق جیش جانب جبال سرحد و موطن قوم وزیری کرده، به کمال استعجال لشکر خواهد گماشت.» و این را به عزم آن نوشت که اگر دولت افغانستان عزم رزم با دولت انگلیس جزم کرده باشد، البته حضرت والا خواهد نگاشت، ولیکن حضرت والا برخلاف تصورات ساذجه کارکنان دولت انگلیس که سوء تفاهم نظر به مکنونات ضمائر خود ایشان عادت دیرینه ایشانست، در روز نوزدهم جمادی الاولی به دوست محمدخان ناظم حاکم بزرگ سمت جنوبی رقم فرمود که: «اگر دولت انگلیس جیش جانب سرحد در جنبش آرد، متوجه و مواظب حالت

رعیت این دولت بوده نگذارد که از راه جهالت با مردم وزیری معاونت اختیار کرده، در محاربت با دولت انگلیس مشارکت و مداخلت نمایند و خود را در معرض خطر و ضرر اندازند، بایست قرار سابق آرام و آسوده و سرگرم کسب و تحصیل معاش خود باشند.»

و هم در خلال این حال، میزرا عبدالاحمدخان، نایب دیوان استیفاء، در شب از دست دزدان به قتل رسیده، مسجدی خان بیات، که بر سر ریاست قومی مردم توابع غزنین با او معاندت داشت، با غلام جیلانی خان و غیره پسران سپهسالار غلامحیدرخان، به اتهام قتل او محبوس شده، در پایان کار پسران غلامحیدرخان رها گشته مسجدی خان چنانچه بیاید با رفقای خود، به امضای هواخواهان دولت به دهن توپ بسته و کشته شد.

آهنگ فتنه کردن عبدالکریم خان، پسر امیر محمد یعقوب خان

و هم در خلال این ایام، از عرایض وقایع نگاران دیره دون و لاهور و پشاور به گوش راست نیوش حضرت والا رسید که عبدالکریم خان، پسر محمد یعقوب خان امیر شش ماه سابق افغانستان، از پدر خود روی اطاعت برتافته و پدر را نسبت به خود ناراض ساخته، از دیره دون در لاهور و از آنجا در پشاور و از پشاور در دره قوم آدم خیل شده و نزد ملک قیام الدین اقامت گزیده که به پیش راهی او جانب علاقه کرم و موطن قوم جاجی راه برگرفته و با اعداد رجال قوم احمدزایی و منسوبان جهان دادخان رئیس قوم مذکور، که خود او از شرارت خویش به یاسا رسیده است، شمولیت حاصل نموده، فتنه در بین قبایل سرحدیه برانگیزد. و حضرت والا در روز بیستم جمادی الاولی به ایشک آقاسی دوست محمدخان ناظم نوشت که: «مواظب حرکت و سکون او بوده و جد و جهد نموده، اگر چنانچه وارد آن حدود شود، گرفتار و رهسپار کابلش کند.» و از صدور این فرمان حرسه سرحد، سید علی عباس نامی از اهالی پنجاب را که جوان رعنائی بود و در سرحد آمده راه خلاف انگلیسان می پیمود و قبایل سرحدیه را تشویق و ترغیب به جهاد می کرد، پسر امیر محمد یعقوب خان پنداشته و گرفتار ساخته در کابل فرستادند و او را خدمه دولت در زیر حفاظت نظر داشته، میز و کرسی و اسباب بیداری و خواب

شایسته از دولت با مصارف احتیاجیه برای او معین و در خانه صفرعلی خان، برادر سپهسالار حسین علی خان مرحوم مقید بداشتند و پس از مدتی که پسر امیر محمد یعقوب خان نبودن او محقق گشت، از قید رها یافته آزادانه در کابل اقامت گزید و تا حال که روز جمعه شانزدهم ماه جمادی الاولی سنه ۱۳۴۴ هجری مطابق دهم جدی و زمان تحریر این وقایع است، درویشانه روز حیات در کابل به سر می برد. و از دیگر سوی حضرت والا که از مرض نقرس به درد پا چنانچه اشارت رفت گرفتار آمده بود، صحت یاب گردید و از بستر درد برخاست.

وقایع ماه رجب و شعبان و رمضان سنه هزار و سه صد و سی و پنج هجری

چون حضرت والا از مرض نقرس صحت یافت، عزم حرکت از جلال آباد که از پیش مجملّاً اشارت رفت جانب کابل جزم کرده، در روز هفدهم رجب از صحت ذات با برکات به ذریعۀ اشتهارات عدیده به تمامت ولایات آگهی داد و در روز نوزدهم رجب به سواری موتر رهگرای کابل شد و در عرصه سه ساعت از جلال آباد پانهاد منزل جگدלק گردیده، شب را در آنجا به سر برد و روز شنبه بیستم رجب از آنجا راه برگرفته به سه ساعت و ده دقیقه وارد قصر استور کابل شده، تمامت راه جلال آباد و کابل به شش ساعت و ده دقیقه نوردریده گشت. و ماه شعبان را به راحت به سر برده، در شام پنجشنبه غره ماه رمضان در کابل اتفاق نیفتاده، چون فرضیت روزه شرعاً به رویت هلال مشروط است، اکثر اهالی شهر و اطراف روزه نگرفته، از روز جمعه اقدام در عبادت و صیام نمودند و تا دهم ماه که ختم تراویح و قرآن مجید مقرر بود بیست و یک هزار روپیه معین در چمن حضوری صرف افطار اهالی شهر گشت و روز سیزدهم رمضان با دوازدهم سرطان مطابق آمده شب چهاردهم مراسم جشن ملّتی از شیلان و چراغان و آیین بندگان به پای رفت و چون از عرایض حکام ولایات و محالات غره ماه رمضان در شام پنجشنبه

مکشوف افتاد در روز چهارشنبه بیست و هشتم رمضان اشتهار متحدالمال انتشار یافت که: «اگر در روز پنجشنبه روزه نگرفته باشند، قضای آن را بگیرند و مردمی که روزه نگرفته بودند، از انتشار اشتهار، قضای یک روز را در ماه شوال گرفتند. و پس از عید سعید فطر، شجاع الدوله خان از غلام بچه گان خاص، از تغییر سکندر خان پسر ایشک آقاسی شیردل خان مرحوم به منصب فراش باشی مفاخر و مباحی آمد و سکندر خان که در جلال آباد به امر سردار نصرالله خان نایب السلطنه از ضرب چوب عتاب خسته گشته و دوهزار رویه حضرت والا به رغم نایب السلطنه و لحاظ علیاحضرت سراج الخواتین که خواهر او بود، بخشوده، پس از آنکه در کابل آمد، از تغییر محمداکبر خان حاکم سابق هزاره بهسود، که جور و ظلم بر ضعیفای رعیت نموده و چنانچه از حکومت بهسود موقوف و به حکومت میمنه مأمور گردیده بود، به حکومت آنجا مأمور گشت. و ماه شوال و ذیقعد و دیحجه به راحت و رفاهت و اجرای تعمیر عمارات و غیره و امضای قتل میرزا عبدالاحمدخان و غیره امور منصرم و منقضی گشت.

وقایع ماه محرم و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر سنه ۱۳۳۶ هجری

در اواخر ماه محرم، حضرت والا جشن زنانه را که هر سال ترتیب داده و زنان اعیان بار و رؤسای خدمه و اهل کار را در قصر عشرت حصر استور، دعوت کرده و استوانهای اندرون و بیرون عمارت را به الوان خرقه های نفیسه ابریشمین زیب و زینت و آرایش داده و هزاران چراغ برق به اشکال گوناگون بر بسته در دعوت نامه های زنان به اسم شوهران ایشان رقم فرمود که اگر مریض و مرضعه بوده، عذری داشته باشد و نیاید معاف خواهد بود، و الا محمدعلی خواجه سرا، با سردار و مأمور گردیده، تحقیق تمارض و عذر نیامدن ایشان را خواهند کرد و شوهران ایشان مجرم و در خورد مجازات خواهد گشت. خلاصه تمامت زنان اکابر و

اشراف و نام‌آوران در شب، به قصر استور تشریف برده، به نای و نوش با ذات شاهانه که پدر معنوی خود می‌دانستند بی‌باکانه به سر بردند و هر که تمارض کرده حاضر نشده بود، فردای آن خواجه محمدعلی با سردار، که از عهد ضیاءالملّة والدّین مرحوم لباس مردانه در برکرده، نزد مادر عفت سیر شهزاده محمدعمرخان به شکل و هیئت مردانه رهسپر خدمت بود و در این هنگام به خدمت علیاحضرت سراج‌الخواتین و اهالی حرم، روز خدمت به سر می‌برد، در خانه او شده و شوهر وی از خوف سیاست و مجازات انواع تملّقات به پای برده، تصدیق عذر زوجه خود را حاصل کرد. و بعضی که تصدیق این دوتن را نتوانست به دست آورد، در معرض زجر و توبیخ افتاد. و پس از طی بساط جشن و بزم زنانه، قرار همه‌ساله در اوایل ماه صفر در شکارگاه چناری تشریف برده، عده‌ای از نخجیر صید کرده و عکس ذات شاهانه را تفنگ در دست با آهوان صید شده برداشته، به شادکامی بازگشت و در روز پنج‌شنبه بیستم ماه صفر برخلاف دیگر ساله که به سواری موتر رهسپر ییلاق‌گاه جلال‌آباد می‌شد و همروزه پرتو نزول می‌افکند، به سواری موتر، لیکن عزم منزل به منزل فرود شدن و برخاستن جزم کرده و عده‌ای از علماء به دروازه ارگ شاهی به عادت مستمره دعای سفر خوانده و هر یک حصه‌ای از خیرات مرسومه که نقد می‌گرفتند گرفته، و یازده ضرب توپ اعلان موکب همایونی که مرسوم بود کشاد داده شده از کابل راه جلال‌آباد برگرفت و با اهالی حرم و خدم و حشم خاص منزل به منزل سیرکنان و صیدافگان به عشرت طی مراحل کرده، روز بیست و هفتم ماه صفر در قصر میامن حصر سراج‌العمارت نزول اجلال فرموده و ماه ربیع‌الاول را در صیدگاه ثمرخیل و سیرگاه درّه نور و غیره مواضع به سیر و تفرّج گذرانیده، در روز چهارشنبه نهم ربیع‌الآخر نهضت‌فرمای سیر و تماشای لمقان شده قلعه‌السراج را مهبط موکب سعادت کوکب گردانید.

فرار اختیار کردن شهزاده محمدکبیر خان

و از جمله خاصان رکاب عشرت‌انتساب، شهزاده محمدکبیرخان، فرزند چهارم همایونی که از قلّت مشاهرت و تنخواه و مضیقت امر معیشت و کثرت نان‌خواه در خورد اوضاع شهزادگی مصارف معاشیه خود را نداشت، و به حضور شهزاده

عنایت‌الله‌خان معین‌السلطنه، روز خدمت و زیر دستی به سر می‌برد، و او از غرور و پنداری که در نهاد داشت، تحقیر و توهینش نموده برادرانه رفتار نمی‌کرد، رنجیده‌خاطر و آزرده‌دل گردیده، به عزم فرار تمارض نموده بود، از رفتن در لمقان خود را بازداشته و از راه مغالطت خیمه و سامان سفر خود را جانب لمقان با اردوی معلی حمل و نقل داد و به خدمه خود تعلیم نمود که سمر و مشتهر سازند که هر وقت صحت‌یاب شود از عقب خواهد آمد و از این امر حضرت والا را از حالت خویش غافل ساخته، در روز پنج‌شنبه دهم ربیع‌الآخر بر موتری که از خود داشت برنشسته، روی از سعادت و اطاعت برتافته راه فرار جانب پشاور برداشت و به حیل و وسیلتی که دانست و توانست و فرمانی که از معین‌السلطنه به بهانه حاصل کرده بود که موتر خود را در پشاور فرستاده و رنگ کرده بعضی از اموری دیگر را که ضرور دارد به محلّ اجرا می‌آرد، از بندر دکه بی‌حایل و مانعی عبور کرد و در پشاور رسیده، بدون آنکه اظهاری کند و خدمه این دولت و غیره از حالش آگاه شوند از خوف مستحضر و باخبر گردیدن هواخواهان و خدمه این دولت، که در پشاور خدمت داشتند، مخفیانه و بی‌خبرانه به سواری ریل راه دهلی برداشت. و در حد جهلم کارکنان دولت انگلیس که پاسپرد ریل را مشاهده می‌کردند در ایستگاه ریل از حالت تباه او آگاه گشته، از راه تهدید و انتباه در تحت حراست بداشتند و حضرت والا در لمقان از فرار اختیار کردن و رو به وادی ادبار نهادن او از عرایض کارکنان مقیمه جلال‌آباد اطلاع یافته، چون از راه مراجعت رونق‌افزای قصر سراج‌العمارت شد، در روز هجدهم ربیع‌الآخر بر سیل اشتهار نگار و در تمامت ولایات انتشار داد که: «محمدکبیر از نادانی و جهالت بی‌سبب و بدون آرایش رنج و تعب، خود را گمراه و به مضمون «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» از اهلیت و فرزندیت ما خارج ساخته، در تیه غوایت و پریشانی انداخت، و مضمون این بیت را بر خود صادق آورد.

پسر نوح با بدان بنشست	خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند	بی‌نیکان گرفت و مردم شد

و خود را خسرالدنیا و الآخرت گردانیده، از این رو اسم اولاد بودن من درباره او برده نخواهد شد و گفتار و سخنان او در همه باب، وقع و اعتباری نخواهد داشت

و ندارد و بنابر تبریّ خود او از کیفیت آن مردود گمراه را تا جایی که معلوم و مفهوم گردیده است، به عموم آگهی داده شد.» و او پس از قتل پدر تاجور خود، به فرمان اعلیحضرت امیر امان‌الله خان غازی، از هند بازآمده چندی مأمور و مواظب ریاست پوسته‌خانه و پس از آن به ریاست طبّیه نایل و واصل گشت. و مسمّاه شاهی‌جان، خواهر او را، حضرت امیر ممدوح به سعدالدین خان، پسر جنرال غوث‌الدین خان، از مردم لهوگرد به زناشویی داده، از این کردار شاهانه و مسلمانانه، ایشان گروه متکبران و گردن‌کشان مغرور، که جهالت و مکنت را دارا بودند و از کفو اسلامیّت ابا و تبراّ نموده، از وصلت با فرومایگان و بی‌ثروتان انکار و امتناع می‌آوردند، به خود رسیده در قلوب عموم تولید کفویّت جمهور اسلام به روی روز آمد که إنّ شاء الله از رفتار آدمیانه و اسلام‌خواهانه این پادشاه، وقایع‌نگار عهد معدلت‌مهدش، صرف نظر و خامه‌رانی نکرده، همه را درج و ضبط تاریخ عصر امارتش خواهد کرد.

نقل رقم سید اکرم‌شاه هروی

و در ماه ربیع‌الآخر ملاً سید اکرم‌شاه از سادات هرات، که راه تقبیل سده علیا برگرفته بود، وارد جلال‌آباد گردیده شرفیاب بار گشت. و در روز یکشنبه بیست‌وهفتم ماه مذکور حضرت والا نظر لطف به رویش انداخته نیک بناوخت و سه خروار به وزن هرات غله و یک هزار قران نقد بر وظیفه مستمره او افزوده، اصل و اضافه آن شش خروار غله و پنجصد روپیه کابلی ثبت دفتر تأیید فرمود، و از عطای خلعت گرانها گردن افتخارش را برافراخته، این رقم مرحمت مرتسم را به خط خاص امضاء و نگار داده در کف آرزویش جاودانه نهاد که: «در این زمان میمنت توأمان و روان سعادت اقتران که موکب مسعود زینت‌پیرا و رونق‌افزای ییلاق‌گاه جلال‌آباد بود، سیادت و سعادت‌انتساب، حاجی ملاً سید اکرم‌شاه ابن‌المغفور، خلد آرامگاه، میر سیدمرتضی‌شاه ابن‌المرحوم والمبرور سیدعثمان‌شاه هروی، که سلسله نسب نجابت حسب شرافت مکتسب او به اجداد جناب غفران‌مآب رضوان‌مآب جنت‌ایاب شاه‌آقاسی، متوطن قلعه قاضی، از مضافات دارالسلطنه کابل، متصل و منتهی می‌گردد، شرف‌اندوز محفل حضور باهرالتّور

آمده، از تصدیق نامه‌ای که به مواهیر و امضای میرصاحب گازرگاه و اهالی محکمه شرعیّه و علما و مدرس و اشخاص معروفه دارالنصرت هرات در دست داشت، مکشوف افتاد که مشارالیه شخص سید و عالم با صلاح و فلاح و دارای علم حدیث و گوشه نشین مدرسه و مشغول تدریس طلبه و خداجویی و طریق راست پویی و سید صحیح النسب و به دودمان سادات و خاندان شاه ذی‌جاه منتسب می‌باشد، و مقدار سه خروار جنس به وزن هرات وظیفه مقررہ مستمره دارد و از آنجا که رعایت حال و تفقد احوال عموم اهل‌الله و جمهور سالکین طریق هدی خاصه که از فرقه نبیله سادات رفیع‌الدرجات باشند، همواره منظور نظر ملاطفت‌اثر و مکنون خاطر عنایت‌گستر است. از تاریخ یوم یکشنبه بیست و هفتم ربیع‌الآخر ثیلان ثیل سنه ۱۳۳۶ هجری مقدار سه خروار به وزن هرات جنس و یک هزار قران نقد بر وظیفه سابقه او افزوده، مجموع اصل و اضافه آن را که شش خروار به وزن هرات جنس و مبلغ یک هزار قران نقد باشد، ثبت دفتر جاوید فرمودیم و نیز به خلعت فاخره سرافراز و ممتازش نمودیم که در موطن اصلی خود بازگشته به مراسم احکام حلال و حرام دین و اجرای اوامر و نواهی شریعت خاتم‌المرسلین، بر سبیل تدریس و تعلیم متعلمین و توظیف دعای دوام دولت قاهره اشتغال داشته آسوده حال و فارغ‌بال باشد و حکام و دفتریان حال و استقبال دارالنصرت هرات، مضمون رقم ملاطفت شیم را ثبت دفتر نموده، اصل و اضافه وظیفه او را از نقد و جنس که در فوق ذکر شد، همه ساله از بابت معاملات و مالیات دارالنصرت هرات، قرار سر رشته دفتر برات، حواله داده، طالب سند مجدد نشوند و اصل رقم را ضبط دفتر ننموده، در دست او جهت تمسک خودش بگذارند، و البته از این حکم تجاوز ننموده انحراف نورزند.» و در خاتمه امضا کرد که مهر و دستخط کردم امیر حبیب‌الله.

شکار دشت و تلال بهاولی

و هم در خلال این حال، صید آهوی دشتی در ضمیر شاهانه جای‌گیر آمده، محمداسلم خان میرشکار را مأمور گرد آوردن اعداد رجال سکنه سرخرود و نمله و اشپان و رود خوگیانی و چپرهار و غیره فرموده امر نمود که اطراف دشت و تلال

واقع جنب جنوب و مغرب بهاولی و فتح آباد را دایره آسا فرا گیرد و ایشان را یک یک به فاصله ده گام از هم دور مقام انسداد راه عبور آهوان بدهد که بیرون شدن از میدان تاخت و تاز صید افکندن نتوانند نمایند و او قرب بیست و پنج هزار نفر را فراهم و به دور دشت و تپه ها پیهم داشته به حضور نگاشت و حضرت والا با غلام بچه گان خاص و حضوری و خدمه رکاب، آهنگ شکار کرده، بیست و دو رأس آهو و عده ای از خرگوش و روباه به دست آورد و شاد خاطر بازگشت نمود.

و هم در اثنای سیر و شکار و نور دیدن بیابان و کوهسار، مولوی عبدالرب و میرزا عبداللطیف خان منشی حضور را، که هر دو تن به تصحیح عبارات و لغات عربی و فارسی سراج التّواریخ مأمور بودند و پس از تحریر و تالیف محرر اوراق، جزو جزو تصحیح و امضا بر صحت آن کرده، به ذریعه محمدولی خان سرجماعه غلام بچه گان خاص تقدیم حضور گردیده، پس از مطالعه ساطعه و امضای والا به مطبع فرستاده طبع می گشت، مأمور لقب نهادن به اهالی حرم کرد و ایشان یک یک را لقبی نهاده منظور افتاد.

اعطای القاب و تعیین خدمت اهالی حرم

و شیخ محمدرضا ایشان را با القابی که به امضای والا حاصل کردند، نام به نام داخل جدول و خدمت هر کدام و رتبه و مقام ایشان را معین نمود و حضرت والا همه را که به یکصد و بیست نفر منتهی می شدند، چهار جماعه و در هر جماعه یک تن سرجماعه و یک تن نایبه و دو و سه تن نگران و چند تن زیر دستان قرار داد، چنانچه بنفشه، دختر محمدرضای هزاره، مادر عبدالله و عبدالواحد و عبدالصمد را نجم الحرم لقب و منصب سرجماعه اول داد و میمونه، خواهرزاده محمدنعیم خان نایب سالار، دختر محمدعلی بدخشانی را لقب سراج الحرم و منصب نیابت جماعه او عطا کرد و مسمیات سلطنت ملقبه به عفت الحرم و شببو، ملقبه به ریحانه الحرم و فیروزه ملقبه به بدرالسّرائی را نگران این جماعه تعیین فرمود و یازده نفر چون ارغوان و پردخت ملقبه بدو حه السّرائی و جهان سلطان ملقبه به عابده السّرائی و سنبل خورد ملقبه به جمیله السّرائی و شکوفه، ملقبه به

قمرالسراری و صدیقه ملقبه به صباحه السراری و عقیق ملقبه به نخبة السراری و لعل، ملقبه به عصمة السراری و گلرخ و نیک قدم و نور جهان و سرجماعه دوم مهر جهان، ملقبه به شریفة الحرم، دختر آدینه خان، برادر محمدنعیم خان نایب سالار را که دو پسر محمدفاروق و محمدعزیز نامان از حضرت والا داشت قرار داده شمشاد، ملقبه به زین الحرم را به نیابت او گماشته، آستانی ملقبه به وردالحرم و پریدخت، ملقبه به نخل السراری دختر علی رضاییگ هزاره دایزنگی و رایلی خورد، ملقبه به وجیهة السراری و رایلی کلان، ملقبه به نظیفة السراری و گل بادم، ملقبه به کریمه الحرم و نیلم، ملقبه به جلیلة السراری و وصی خورد، ملقبه به جمیلة السراری و یاقوت کلان، ملقبه به سترالسراری و یاقوت خورد، ملقبه به درة السراری و رایلی ملقبه به حسن السراری و گل پری و نارنج را به زیر دست تعیین نموده، خدمات معینه هر دو جماعت اول و دوم را در شب نوبت نوکری ایشان در تحت نظارت سرجماعه و نایبه نگرانها قرار داده، شب نوکری ایشان به پنج شعبه منقسم کرده: شعبه اول خدمت آب و جای حضور و مجلس و پطنوس سگرت را بر عهده رایلی خورد، وجیهة السراری و صدیقه صباحه السراری و گل بادم کریمه الحرم و لعل عصمة الحرم و نیلم جلیلة السراری و رایلی احسن السراری به ماتحتی و نگرانی آستانی وردالحرم و خدمت غسل خانه را بر ذمه پری دخت، دوحه السراری و جهان سلطان عابدة السراری و خیربانوی نجم السراری و وصی خورد، جمیلة الحرم و گلرخ و نور جهان به نگرانی سلطنت عفة الحرم از شعبه دوم و خدمت آب دستشویی و دستمال و صابون و آفتابه و لگن را بر عهده یاقوت کلان سترالسراری و ارغوان و گل پری و نارنج و نیک قدم به نگرانی پری دخت نخل السراری و سنبل خورد جمیلة السراری و شکوفه، قمرالسراری و عقیق، نخبة السراری و یاقوت خورد، درة السراری به نگرانی فیروزه بدرالسراری و امور خانه سامانی را بر ذمه شعبه پنجم چون زرافشان و زیورخانه سامان و گل بهار والده شهزاده محمدامین جان و نرگس و یاسمن کلان به نگرانی شب بو ریحانة الحرم تعیین نموده، مسئول امور خانه سامانی والده شهزاده محمدامین جان را قرار داد و همه را به ترتیبی که رقم شد، قرار جدول تقسیم

کرده و به چوکات و آینه گرفته، به دست سر جماعه داد که هر یک از ایشان بر طبق هدایات مندرجه جدول، مواظب خدمت خود به نوبت بوده، غفلت نورزد. و هم‌چنین در جماعه سوم، زیور ملقبه به دوحه‌الحرم قرار داده، فاطمه به کریمه‌السّراری، دختر محمدنبی‌خان، پسر محمدشفیع مالستانی را به نیابت او گماشت و بلبل ملقبه به نخل‌الحرم و مریم ملقبه به نیره‌الحرم، دختر نوروزخان شغنی و کاوک ملقبه به نیره‌السّراری خواهرزاده عبدالوکیل‌خان جنرال را نگران قرار داده و نفری ما تحت هر سه تن نگران، تاجور خورد ملقبه به دره‌الحرم و دختر آدینه شغنی ملقبه به نفسه‌الحرم و جهان‌آرا و حوا ملقبه به نزهه‌السّراری، دختر پروانه‌خان و فخراج و گلچهره و گلنار و لیلی و خیربیگم را معین نمود و در جماعه چهارم، حکیمه ملقبه به عزت‌الحرم دختر صفدرعلی‌خان پسر خدای‌نظر خان مالستانی را که هر یک پسر، شهزاده عبدالکریم و یک دختر عذرا بیگم از حضرت والا داشت، سرجماعه گماشت. مملکت ملقبه به نفیسه‌السّراری دختر تبارک‌شاه چتاری را به نیابت او تعیین کرده و وصی کلان ملقبه به وجاهه‌الحرم، مادر فاطمه و صنوبر ملقبه به نخبة‌الحرم دره‌نوری، مادر شهزاده عبدالسمیع را نگران قرار داده، پنج نگران دیگر بر سر پنج شعبه از زیردستان بلبل و کاوک و مریم و وصی خورد و صنوبر را تعیین کرده بسو ملقبه به قیمة‌السّراری مادر عاقله و تاجور کلان، دختر نوروز عطار قندهاری و جهان بیگم و ریحان و زمرد خورد ملقبه به وجاهه‌السّراری، دختر قاسم‌علی‌خان پسر بازعلی‌خان جاغوری و صدف ملقبه به نورالسّراری و غنچو ملقبه به ریحانة‌السّراری دختر دولت چتراری غلام‌بیچه سپهسالار غلام‌حیدرخان اروک و گلاب و مرجان ملقبه به صباحه‌الحرم و نسترن مادر صدیقه و مهرنگار را به زیردستی نگرانها، قرار تقسیم و نوبت پنج شعبه و هر شعبه را به خدمتی از قبیل آب و چای و پطنوس سگرت و باخبری رخت و جامه خواب و غیره و غسل‌خانه و آب دستشویی و دستمال و صابون و آفتابه لگن و خانه سامانی قرار داده، مادر محمدامین را مسؤول و جواب‌ده امور خانه‌سامانی معین فرمود و قبل از این جدول و تعیین سرجماعه‌ها و نگرانها و شعب خدمت از القابی که به ایشان عطا شده و از وفور میل خاطری که حضرت

والا به ایشان داشت و شب و روز خود را در خلوت و جلوت به ایشان می‌گذاشت، بانوی مشکوی حرم احترام، علیاحضرت سراج‌الخواتین، مادر شهزاده آزاده سردار امان‌الله‌خان عین‌الدوله، به عادت زنانه رشک برده، با ذات شاهانه بد اخلاقی آغاز کرد و سخن منجر به سقط گفتن و دشنام دادن شده، حضرت والا عزم طلاق دادن او را جزم نمود و خیرخواهان دولت و نیکاندیشان مراتب اعزاز و احترام شئون سلطنت، در بین شده و از در صلاحیت سخن رانده، امر را به عهد و میثاق انجام دادند و مهد علیاحضرت سراج‌الخواتین عهدنامه‌ای متضمن بر چهارده ماده، به حضرت والا داده مناقشت به مصالحت اختتام پذیرفت. و حضرت والا پس از ترتیبات مذکوره که اهالی حرم را منتظم نمود از جلال‌آباد آهنگ کابل کرده، قرار همه‌ساله اردوها را پیهم کوچ داد.

وقایع چهار ماه دوم سال هزار و سه‌صد و سی و شش هجری

پس از وصول اردوی معلی در کابل، که در اواخر ماه جمادی‌الاولی راهگرا شده بودند، ذات شاهانه در اوایل جمادی‌الآخری از جلال‌آباد تشریف‌فرمای کابل شد و بقیه ایام و شهور این سال را به سیر و شکار به‌سر برده برای هریک از اهالی حرم که شصت و هشت نفر بودند، هم‌چنان که اسپی سواری و شاطری مخصوصی با زین و لجام و غیره ساز و برگ تعیین کرده و موزه و لباس سواری ساخته و پرداخته بود، یک یک قبضه‌کارد میان موزه‌ای در ماشین‌خانه امر ساختن نمود. چنانچه آنها را در هنگام سواری به هر موضع و مقام که هم‌کاب عشرت‌انتساب والا در شکار و سیرگاه چون پمقان و فرزه و جبل‌السراج و هندکی حال موسوم به چهل‌ستون و مهتاب‌قلعه و شکار قلعه‌لهوگرد و غزنین و غیره می‌رفتند، سپاهیان در میان موزه‌های خود می‌داشتند و غیر از این، عده‌ای دیگر نیز به نام سریتی نزد

والده ماجده و نواب اخت السراج داشت که در اوقات ملاقات با ایشان، آنان مقدم و مشغول خدمات لازمه ذات شاهانه می شدند.

و هم در این سال در خلال این حال، مهین بانوی مشکوی عزت و عفت، علیاحضرت سراج الخواتین که از ابنیه خیریه او مسجد شوربازار است که آن را از وضع و شکل اولش تغییر داده، به اسلوب مرغوبی که هست بساخت و پرداخته آهنپوش فرموده بود، قبه مزار معروف به شاه مردان را که برای وصول به مرام و حصول کام نذر کرده بود از وضع نخستش تغییر داده به شکل موجود حال برافراخت و به نام عصمت ارتسام خویش پرداخته به یادگار گذاشت و در شب پانزدهم شعبان به عادت مستمره، اهالی کابل، مراسم آتش بازی که آن را بر عهده خود امر وجوب مروّجی می دانند به پای رفته و حضرت والا نیز مراتب آتش بازی را به اعلی درجه به روی کار آورده این شب را به کمال عشرت چنانکه بایست به پای برد.

وقایع ماه شعبان و رمضان و ذیقعه و ذیحجه سنه هزار و سه صد و سی و شش هجری

ده شب اول ماه رمضان به ادای نماز تراویح و ختم کلام مجید در مسجد اندرون ارگ شاهی با عمله و خدمه خاص و افطار با اهالی شهر در چمن حضوری به سر رفته مراسم عید سعید فطر، قرار رسم و رواج استمرار معمول آمد.

و هم از عریضه مورخه سیزدهم ماه ذیقعه سنه گذشته، میر غلامنبی خان گازرگاهی که استدعای اجازت شرفیاب شدن حضور کرده و از گرفتاری حضرت والا، به سیر و صید تاکنون از مطالعه ساطعه شرف گزارش نیافته بود، در ماه رمضان به ملاحظه رسیده، ارقام رفت که: «پس از عید سعید فطر احرام بند کعبه امانی و آمال آمده، از هرات جانب کابل حرکت کند و درک شرف دست بوس نموده به مأمول موصول گردد.»

قتل مسجدی خان بیات و یارانش

و در روز بیست و هشتم ماه ذیقعد، در قصر استور، مسجدی خان بیات و همراهانش را که از سبب قتل میرزا عبدالاحمدخان محبوس شده بودند و به امضای اراکین دولت به دلایل عرقیه، برایشان ثابت گردیده بود، به درب بار به امر والا احضار فرموده شده، حکم به توپ بستن و قطعه قطعه کردن ایشان صادر گردیده به یاسا رسیدند. و مال و ملک و خانه مسجدی خان که در وقت حبشش ضبط شده و اکثر ضیاع و متاعش را امیر محمدخان حاکم غزنین، پسر سردار شادمحمدخان مرحوم، حیف و میل و تصاحب کرده بود به فروش رفت. و مسجدی خان در وقت به دهن توپ بستن خود، پس از ادای نماز ظهر، دست دعا به درگاه قادر یکتا برداشته، به تماشاییان گفت: برادران اسلامی، خداوند آگاهست که من مرتکب قتل میرزا عبدالاحمدخان نشده به دساست میرزا محمدحسین خان مستوفی الممالک متهم آمده و از مساعی او اینک وداع حیات می کنم. و این را گفته به زبان تضرع به درگاه قاضی الحاجات مناجات کرد که: خداوندا میرزا محمدحسین خان و عیال و اطفال و مال و منال او را به مثابه خود دوچار و گرفتار قتل واسر و غارت می خواهم. بعد پشت به دهن توپ داده، توپچیان را امر بر بستن و هلاکت خویشتن نمود. و پس از قتل او، شیراحمدخان برادرش که در زندان بود، با میرزا محمدشریف خان قومش و عبدالهادی خان، پسر ملا عبدالاحدخان طیب قندهاری و عبدالرحمن خان پسر سعید احمدخان لودی که هر سه تن در شب جشن ملّتی به ماه رمضان سال گذشته به اتهام تفنگچه در شوربازار جانب حضرت والا کشاد دادن گرفتار آمده بودند، هم چنان در حبس بماندند. و در عهد اعلیحضرت امیر امان الله خان غازی از زندان رها شده، عبدالهادی خان به رتبه وزارت و عبدالرحمن خان به منصب ریاست بلدیة قندهار رسیدند و میرزا محمدشریف خان مأمور تحصیلداری شده در قندهار می بود تا که بمرد و شیراحمدخان با محمدابراهیم خان پسر مسجدی خان با سواران قومی خود در هنگام محاربت این دولت با دولت انگلیس، همکاب سردار عبدالقدوس خان صدراعظم در قندهار رفته پس از انجام خدمت در آنجا وداع زندگی گفت که

إن شاء الله وقایع نگار عصر سعادت حصر غازی ممدوح، از ایشان که خدمه دولت بودند نام خواهد برد.

و در ماه ذیحجه مراسم عید سعید اضحی، قراری که مرسوم بود به پای رفته و واقعاتی که از ابتدای این سال تا این حال، به روی روز افتاده، عرایض مأمورین و خدمه دولت به دوایر مرکزی نزد سردار نصرالله خان نایب السلطنه و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه و شهزاده امان الله خان عین الدوله و غیره مندرج از صدور حوادث و واقعات رسیده بودند، ثبت فرامین ایشان به دست نیامده از نگارش آنها معذور آمد.

وقایع ماه محرم و صفر و ربیع الاول و آخر و جمادی الاولای سنه ۱۳۳۷ هجری

ماه محرم به سیر و شکار و تماشای گلزار باغ و بوستان و نشیب و فراز کوهسار، بر ذات شاهانه گذشته، در روز هفتم ماه صفر به قصر سعادت حصر دلگشا، چاکر دربار و نگارنده بی مقدار را که در اطاق زیرین آن جای کار تعیین کرده بود مبذول الطاف شاهانه فرموده هشتصد روپیه بر مشاهره معینه سالانه اش بیفزود و به امضای خامه خاص شهزاده آزاده، سردار امان الله خان عین الدوله را فرمان کرد که قرار دستور العملی که دارد، میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک را فرمان کند که از تاریخ مذکور ثبت دفتر نماید و از این افزایش معاشیه او با جیره مقررّه اش از قبیل روغن و برنج و گوشت و قند و چای و ناشتا و میوه که در روزی سه پاو میوه و نیم پاو کلچه با مصارف پختن آن معین بود، در سالی به پنج هزار روپیه رسید.

به آتش سوختن نایب السلطنه کتب امامیه را

و هم در این ماه سردار نصرالله خان نایب السلطنه، عزم فروش کتب مکرره خود را جزم کرده، از هر کتابی که دو سه جلد در کتابخانه خویش موجود داشت، یکی را نگاه کرده مکرراتش را به اسم ملا محمد صدیق خان هروی که شخص فاضل و متعصبی بود و در نزد سردار معزیه احترامی داشت و شیخ محمدرضای خراسانی جدا فرمود و در حین تفریق کردن، کتبی که از مذهب شیعه امامیه اثنا عشریه بودند چون: کافی کلینی و زادالمعاد و عین الحیوة و ابواب الجنان و معراج السعاده و غیره را ملا محمد صدیق خان یک یک جدا و سعایت کرده، آتش غضب سردار عالی را در التهاب آورده تا که آتش افروخته و یک یک را به پای پوشیده به زیر پافزار خویش مالیده و در آتش انداخته بسوخت و از شکستن وقایه یکی از آنها به پایش جراحت خفیف رسیده خون آلود گشت. و از این کردار او بسی آیات و احادیث و نامهای پیغمبران و بزرگان دین و خطبه و دیباچه‌های آنها که همه معنون به بسمله و حمد و نعت بود، سوخته گردید.

و در اواخر ماه صفر حضرت والا مراسم جشن زنانه را در قصر استور به پای برده در اوایل ماه ربیع الاول قرار همه ساله آهنگ شکار در کوه چناری نمود و در حین ورود موکب مسعود به معجل مقصود، شجاع الدوله خان از غلام بچه‌گان خاص را که از تغییر سکندر خان پسر ایشک آقاسی شیردل خان مرحوم چنانچه گذشت به منصب فراش‌باشی برداشته بود، از کج و معوج افراختن سرا پرده شاهی که فراشان ما تحت او سهواً طناب آن را منحرف از خط مستقیم بر میخ بسته و اندک ستون آن مایل افراخته گردیده بود، از ضرب چوب و سلی سخت ادب فرمود، چنانچه پشت و پهلوی و رویش کبود و نیلی گشت، و شجاع الدوله از این لطمه و ضرب چوب خسته و در دل بسی افسرده شده، قرین غصه و الم و با کینه و اندوه توأم آمد. و حضرت والا عده‌ای از آهوان را صید کرده، منبسط خاطر مراجعت نمود و از دفع و رفع گردیدن مرض عالمگیری که در قارات خمره دنیا سرایت پذیر شده، در روز هفتم محرم در کابل حادث و گریبان گیر حیات صغیر و کبیر اهالی شهر و اطراف آمده بود، آهنگ تشریف بردن در ییلاق گاه جلال آباد کرد و مرض مذکور چنانچه بود که به مثابه زکام آب از دماغ ریخته و کسی آن را به

جز زکام دیگر نامی نبرده، بعضی را به یک و برخی را به دو نبذی را تا سه و چهار روز رشته حیات قطع می‌کرد و به مجرد گرفتار شدن به سرفه و درد پهلوی دوچار گردیده و خون قی کرده وداع زندگی می‌گفت و کسی نماند که به این مرض گرفتار نیامد مگر بعضی، و در خانه‌ای نبود که از یک تا سه و پنج نفر هلاک نگشت و در اطراف و هزاره‌جات از کثرت مردگان، کفن به دست نیامده با همان لباسی که در تن داشتند دفن می شدند. و این مرض از اروپا برخاسته در امریکا و استرالیا و آفریقا و آسیا سرایت کرد و علی‌التفاوت در صدی از ده الی بیست و کم و زیاد از اعداد مردم را زهر مرگ چشانید و این نبود مگر از خونریزی و سیلان دماء و تعفن اجساد کشتگان در جنگ عمومی اروپا، که از قهر خدا به روی روز افتاده.

الغرض در روز پانزدهم ربیع‌الاول، اردوی نخست به سالاری برگد محمدانور خان نورزایی از کابل به امر والا جانب جلال‌آباد به راه افتاده، شب را از عدم آب که یخ بسته بود، بتخاک گذشته به دهن تنگی خورد کابل، برسر برف خیمه زن گردید و شب را به آب کردن برف به ذریعه آتش که محرر اوراق نیز در این اردو به سر برده و شب شانزدهم ربیع‌الاول، در منزل خاک جبار، یک‌چارک کابل که یک فوت باشد برف باریده، به کمال صعوبت از آنجا حرکت کرده، در منزل باریک‌آب فرود گشت. و از اینجا به بعد تا جلال‌آباد، از اعتدال هوا و نباریدن برف به کمال راحت و رفاهت طی طریق نموده، در روز بیست و یکم ربیع‌الاول وارد جلال‌آباد گشته، هر کدام به مقام معینی که همه‌ساله داشت جای گزید.

حرکت موکب همایونی از کابل جانب جلال‌آباد

و ذات شاهانه با خدمه خاص و اهالی حرم عفت توأم در روز بیست‌وهشتم ربیع‌الاول، به سواری موتر از ارگ شاهی و قصر استور حرکت فرمود، و در حین سواری اعیان بار رؤسای اهل کار در قصر استور، برای وداع حاضر حضور گردیده، از جمله میر زمان‌الدین خان پسر شهزاده حسن بدخشی، که زوجه خود را از غیرت در شب جشن زنانه که دعوت شده بود، از شمولیت بزم عشرت عزم

بازداشته، سخنان نامناسب نسبت به ذات ملوکانه بر زبان رانده بود، به بهانه سگرت کشیدن در محفل وداع به امر والا از ضرب سَلّی و مشّت و لگد تادیب یافته محبوس گشت. و حضرت والا، که از شهادت خود آگاه نبود، در وقت حبس فرمودن او بر زبان راند که: «تا مراجعت موکب همایونی از جلال‌آباد، محبوس بوده، بعد من می‌دانم که با او چه معامله می‌کنم.» مع‌القصه ماه ربیع‌الآخر به عیش و عشرت به سر رفته، در روز ششم جمادی‌الاولی با اردوی کیهان‌پوی و سپهسالار محمدنادرخان و اعیان و غلام‌بچه‌گان خاص و خدمه سیر و گردش اختصاصی، به عزم شکار آهوی دشتی راه بیابان غنی‌خیل، متصل جبال سرحد شرقی برگرفت و قریه باساول را فروکش‌گاه سپاه قرار داده، دو روز به شکار نخجیر به سر برد. و در این شکارگاه از بیباک اسپ تاختن و صید انداختن حضرت والا بعضی از هواخواهان اخلاص‌کیش صداقت‌اندیش، از سوء قصد برخی از خیانت‌اندیش، که همواره زبان شکایت از ذات شاهانه در خلوت و جلوت کشاده داشتند، روز خوف و خطر به شب رسانیده، به غایت بیم و هراس و نهایت وسواس شام را به بام رسانیدند، که مبادا کدامی از خائنین شقاوت‌ارتسام تفنگی به جانب حضرت والا به بهانه آهو کشاد داده، آسیبی به وجود مسعود برساند، و ذات قدسی سمات را هدف تیر قضا نماید. چنانچه از این حالت پس از مراجعت ایشان در جلال‌آباد خود ایشان یاد کردند و به دوستان و رفیقان خویش حکایت نمودند که با تصوّر از قوه به فعل آمدن این معاملت از ترس عتاب ملوکانه نمی‌توانستند که به عرض رسانند. الغرض یکصد و بیست آهوی دشتی به تیرشکار افکنده و در روز هشتم جمادی‌الاولی به سواری موتر راه عودت درنوشته، در سراج‌العمارت پرتو نزول افگند و اردو روز دیگر وارد جلال‌آباد شده، گوشت‌های اهوان را به خدمه خاص و بزرگان بار قسمت فرمود و نام هر یکی را به کارت مخصوص رقم نموده و بر گوشت آهو نصب کرده در حجره‌اش امر رسانیدن کرد و از جمله یک ران را سراپا برای محرر اوراق مرحمت فرمود.

و مقارن این حال محمدابراهیم‌خان پیشخدمت‌باشی را مأمور پشاور نمود که یک کروور و شصت لک کله‌دار را که از چند سال نزد دولت انگلیس از عطیه سالانه خود آن دولت مانده و ویسرای کشور هند نوشته بود که کسی را فرستاده

آن را اخذ و قبض نموده در جلال آباد حمل و نقل دهد، گرفته با خود حاضر حضور آورد. و برای این امر رفتن و اقامت کردن نمود که از آنجا تا جلال آباد برسانند و محمدابراهیم خان آماده رفتن شده، ناگاه از مقدرات حضرت إله که نخواست این مبلغ هنگفت واصل خزانه دولت شود، حضرت والا فسخ عزم و امر کرد که محمدابراهیم خان تا مراجعت همایونی از لمقان متوقف بوده، این صد عراده نهال گل از پشاور جهت غرس نمودن در باغ سراج العمارت آورده، بعد که موکب سعادت کوکب باز گردید، با محمدابراهیم خان همراه رفته، مبلغ مذکور را بیاورند. چنانچه سپاهیان مأمره در دکه رسیده درنگ کردند و عراده ها و اصل پشاور شده به حمل و نقل نهال گل پرداختند و حضرت والا در روز دوشنبه پانزدهم جمادی الاولی، شهزاده حیات الله خان عضدالدوله را که در سال گذشته بدین لقب سعادت منتسب مفتخر آمده بود، قرار معمول مأمور کابل فرمود که او به دارالسلطنه شده، شهزاده امان الله خان عین الدوله که در روز حرکت موکب همایونی از کابل جانب جلال آباد، به نیابت ذات شاهانه در کابل اقامت ورزیده بود، در جلال آباد بیاید، که از تفریح و تفرّج باز نماند.

حرکت والا از جلال آباد جانب لمقان

و در روز شانزدهم حضرت والا به سواری موتر از قفای اردوی کوه و بیابان پوی، که در روز چهاردهم ماه جمادی الاولی راه برگرفته بود، نخست از راه تودیع نزد مادر عصمت سیر خود که در اندرون و ضلع جنوبی شهر اقامت داشت شده بعد به موادعت خواهر خجسته اختر خویش، جناب نواب اخت السراج تشریف فرما گردید و پس از ملاقات و وداع باز پسین و دیدار آخرین، نهضت فرمای لمقان گشت و در موضع کله گوش که اردوی معلی فروکش کرده خیمه افراز گردیده بود، به سرپرده شاهی نزول اجلال فرمود و در روز چهارشنبه هفدهم جمادی الاولی از هلوع شوق در شکار به صید ماهی پرداخته تا قرب عصر روز به بریان کردن ماهی به سر برد. و پس از فراغ به کرسی راحت جلوس نموده، از ندای پیک اجل که در گوش راست نیوشش رسید، با اهل مجلس و مصاحبان خاص، متکلم این سخن گردید که آواز تفنگ به گوشم می رسد، بایست تفحص

کرد که از کدام جانب و مقام این آواز به مسامع خاص و عام اصابت می‌کند و چون به جز قوه سامعه شاهانه دیگر از آواز تفنگ هیچ نشنیده و نمی‌شنیدند، به عرض از عدم آواز رسانیده، هر یک به زبان تملق سخنی گفتند تا آنکه خورشید اقبال ملوکانه افول نموده و نماز مغرب را به جماعت ادا فرموده، به عادت دایمه تا ساعت یک پس از نصف شب با اهالی خدمه خاص به حکایت و صحبت رفیقانه به سر برد و به ساعت دو، در اندرون خیمه کوچکی که در اندرون خیمه بزرگ برای خواب معین و افراخته بود، به تخت راحت غنوده پهلوی بسود.

قتل حضرت والا به دست قاتل نامعلوم گمراه

و به ساعت سه پس از نصف شب پنجشنبه هجدهم جمادی الاولی، مطابق اول حوت سنه ۱۲۹۷ شمسی هجری، در حالتی که ماهتاب از پرتو نور خویش کوه و دشت را روشن ساخته و پرده در بین خیمه خواب انداخته، در بین ذات همایونی و دو تن از غلام‌بچه‌گان که نوبت کشیک و خدمت داشتند حایل بود، و در هفده موضع از اندرون و بیرون سراپرده بزرگ که محیط خیمه خواب بود و ابواب و اطراف آن از کشیک‌چیان و منصب‌داران نوبتی به امر کشیک و پاسداری قیام و به بیداری در وظیفه خود اقدام داشتند، خائنی غافل از خدا و بازپرس روز جزا، تفنگچه حواله بناگوش داد نبوش والا کرده، گلوله کارگر افتاده در پیشانی و قرب رستن‌گاه موی سر همایونی به قدر هسته بادامی پوست رخسارش را آماسیده و متورم‌گون نمود که گویا ضارب در حالت نشستن از زیر رو به بالا تفنگچه خویش را حواله کرده، حضرت والا را هم‌چنان که بر پشت خوابیده دست راست بر روی سینه بی‌کینه و روی به خدا داشت، هلاک کرد. و آواز تفنگچه به ساعت دو و چهل و دو دقیقه که بیست دقیقه از تکمیل ساعت بازمانده بود، به گوش بعضی از اعیان اردو و خدمه خاص که در خواب بودند رسیده، از خواب بیدار شدند و خیال کردند که البته کدام دزدی به سراپرده شاهی نزدیک آمده و پاسبانان و کشیک‌چیان آگاه گشته، تفنگ جانب او کشاد داده‌اند. و در این حال سپهسالار محمدنادر خان و عبدالاحدخان و سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه و شهزاده عنایت‌الله‌خان معین‌السلطنه و نیک‌محمدخان ایشک‌آقاسی حضور و محمدعزیزخان

ایشک آقاسی خارجه و محمّدولی خان سرجماعه غلامبچه گان خاص و شاه ولی خان رکاب باشی و احمد شاه خان سر میراسپور و سردار محمدیوسف خان مصاحب خاص و غیره خدمه حضور از غلامبچه گان خاص و حضوری و پیشخدمتان و منصب داران نظامی و ایشک آقاسی شیر احمدخان از آواز تفنگچه و ولوله و آشوب و گفتار بگیر و نمان کشیک چیان، از خواب بیدار و جانب خیمه شاهی رهسپار شدند و از کشف حال و فرورفتن اختر حیات حضرت والا در حضيض وبال آگاه گشته، همه در ورطه حیرت رفتند و یکی از آن میان از قاتل پرسیده، چون قاتل از خدا غافل معلوم نبود، سردار نصرالله خان در پاسخ او فرمود که کشنده معدوم و نامعلوم است، نمی توان کسی را به تصوّر و گمان مأخوذ کرد و دیگری از این اظهار سردار معزّی الیه گفت: قاتل از ممالک خارجه نبوده و بجز از اهل اردوی معلّی و خدمه خاص حضرت والا، مرتکب این فعل ننگین و نازیبا نشده است، زیرا که دزد از خارج فرودگاه اردو با کثرت کشیک چیان که به فاصله چند گام از هم دور به پا ایستاده باشند رسانیده، اقدام در چنین کار دشوار خجلت آثار نماید. پس بایست که خدمه را که در شب اذن دخول و خروج در سرپرده دارند و کشیک چیان ایشان را مأذون دانسته مانع نشده و نمی شوند، با منصب داران کشیک چیان و پاسداران نوبتی، که در حین کشاد دادن تفنگچه مواظب پاسداری و بیدار بوده اند مأخوذ شوند، تا پس از تحقیق و تدقیق کشف راز گردیده و قاتل به دست آمده و کیفر دیده، دیگرانی که از آرایش این کار ناهنجار برکنارند و به خود خجل و شرمسار می باشند، از اتهام و زبان طعن و لعن خواص و عوام مأمون آیند. و سردار نصرالله خان در پاسخ این اظهار و گفتار او فرمود که در این وقت نازک فرصت اقدام کردن در امر موهم و نامعلوم نیست و نبایست که جمعی را به خیال و گمان گرفتار ساخته، از خود بری و بیزار نمود و هر کار آسان و دشوار به خود وقت اجرایی دارد و در این حال، شیخ عبدالله از غلامبچه گان خاص، کلیده های صندوقچه مواهیر شاهی را که به بند ساعت ظلّ اللّهی آویخته بودند، با تفنگچه خاصه که در زیر سر امیر شهید سعید بود. با تفنگ و قطار فشنگ شاهی حاضر حضور سردار نصرالله خان نمود و او کلیدها را برگردن خود آویخته، تفنگچه را بر کمر خویش بست و تفنگ و قطار فشنگ را به عبدالله خان که بدو میل خاطر و

اعتماد داشت، تفویض نمود. و او تفنگ ولی نعم خود را به کمال خوشی در دست گرفته، قطار فشنگ را مفاخرانه به گردن آویخت و از این جا سردار معزّی الیه خود را در دل پادشاه پنداشت.

و مقارن این حال، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه، که پدر تاجدارش او را مهین فرزند ارجمند دانسته، به غایت دوست و میل خاطر به او داشت، به عزم دیدار نعلش پدر والاتبار خویش با حاضرین اظهار یک بار دیدن نعلش پدر بزرگوار کرد و سردار نصرالله خان که از اشتیاق رسیدن خود به پادشاهی امور چندی در خیال داشت، سرباز زده گفت: من شخص مرده را که جماد صرف است نمی خواهم ببینم و اگر مشاهده کنم از غصه و المی که در ضمیرم جای گیر آید از کار می مانم و نمی توانم شکیبایی و خودداری نمایم، و از این گونه امور بسی در جهان به منصّه صدور پیوسته، بازماندگان هر متوفی دامن از حیات برچیده، در پی زیست و تحصیل امور معاشیه خود شده اند. پس ما و شما راست که طریق تدبیر و تمهید کار پوییم و صبر اختیار کرده، امری را که سبب استحکام حصار منویات ما باشد بجویم و از از این واقعه که از قضا و قدر الهی به روی روز افتاده پیش آمده است، فعلاً هیچ نگوییم و فکر اصل نموده ترک فرع کنیم، زیرا اصابت اجل موعود بدهی الوجود است و پیک اجل ضروری الورد و این را گفته حضار را امر کرد که در خیام خود شده و کمر عزم بسته، در خیمه بار شاه شهید حاضر و انجمن شوند، تا رشته کار به دست اختیار آورده، بر سبیل موامرت اقدام در حمل و نقل جنازه کنیم و سردار نصرالله خان پس از اصدار این امر رهسپار خیمه خود شده و شهزاده عنایت الله خان از فرط محبت پسرانه و بی تابانه نزدیک تخت خواب و مقتل پدر بزرگوار خود شده، گریه شدیدی نموده، اشک ماتم به هر رخ و دامن همی ریخت و ناله و ندبه کنان بر بالین پدر مقتول خود به پا ایستاده، آه حسرتناک از جگر همی کشید و از درد و غم به خود همی پیچید و روی پدر بزرگوار خود را با هزاران حسرت و افسوس دیده، بعد با سردار نصرالله خان و غیره چاکران درگاه و خدمت گزاران گاه و بیگاه، در خیمه بارگاه همایونی که به جنب جنوبی خیمه گاه شاه شهید برپا بود، پیهم گرد آمده انجمن شدند. و سردار نصرالله خان بر کرسی صدر که مخصوص ذات شاهانه بود نشسته: شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه،

بر کرسی دست راست او جای گزید و دیگران نیز بر کرسی‌های خود مبهوتانه قرار گرفته، با دل‌های پر از خوف و بیم خاموش و متفکر سر در جیب حیرت فرو برده نشستند و هر یک با خود همی‌گفت که از این حادثه فجیعۀ ننگین چه امور پیش خواهد آمد و چه کسان کشته و کیفر داده خواهند شد؟ و بدین فکر و اندیشه بودند که بامداد گشت و مؤذن اذان اعلامی خوانده، سردار نصرالله‌خان بر مصلاهی امامت ایستاد و شهزاده عنایت‌الله‌خان امر اقامت به پای برده، سردار نصرالله‌خان در رکعت اول و دوم به قرائت معوذتین اکتفا و نماز را ادا کرد و تعقیب موجزی خوانده همگنان بر کرسی‌ها قرار گرفتند. بعد سردار نصرالله‌خان شروع به ابراز مطلب نموده فرمود که بایست نعش خاقان شهید را در همین کله‌گوش که متصل اوست، دفن کرده رهگرایی جلال‌آباد شده و غرض از این اظهار او حصول استمزاج از حاضرین و شهزاده عنایت‌الله‌خان معین‌السلطنه بود، که امضا بر امارت کدام یک از او و شهزاده ممدوح خواهند کرد، زیرا بدون تعیین پادشاه و امام، در مذهب مهذب ابی‌حنیفه رحمه‌الله، دفن پادشاه متوفی جایز نیست و اگر چنین بود، پس دفن چنان پادشاه مهربانی را که در عهد امارتش بهار عالم راحت و رفاهت بود و هم نسبت برادری نیز با او داشت، چگونه رضا داده اظهار می‌کرد که نعش او را در دره کوهی که بجز طیور و وحوش کسی در آنجا راه عبور و مرور ندارند، دفن کند؟ باری از این‌جا می‌خواست که زمام مهام امارت را به دست آرزو آرد و این را گفته بلادرنگ تردید گفته خویشتن نموده فرمود که یا نعش را با اردو عقب گذاشته، بزرگان و اعیان و منصب‌داران با او و شهزاده عنایت‌الله‌خان به سواری موتر، رهسپار جلال‌آباد شوند و اردو با نعش از قفا منزل به منزل، طی مراحل کنند و یا نعش همایونی را از کله‌گوش در لمقان حمل و نقل داده، در مزار مهتر لمک که افاغنه آنجا او را پدر حضرت نوح می‌پندارند، دفن کرده بعد در جلال‌آباد شوند. و از این گفتار و اظهار بعضی از خدمه شاه شهید که ابن‌الوقت بودند و عقب کار و وخامت روزگار را ملاحظه نمی‌نمودند، زبان تملق کشوده، تصدیق مقوله او نمودند و گفتند مواضع کله‌گوش و لمقان و جلال‌آباد و کابل و قندهار همه خاک و ملک و دیار اسلامند، حاجت حمل و نقل نعش و دفن آن در لمقان و جلال‌آباد نیست در همین کله‌گوش دفن کردنش جایز است، و برخی گفتند

هم‌چنان که جناب نایب‌السلطنه فرمودند، بایست ما به سواری موتر مقدم و پیش رفته، تابوت را شاه علی‌رضاخان کرنیل، با اردو منزل به منزل، در جلال‌آباد از عقب حمل و نقل دهد، و نبذی سرباززده اظهار کردند که عده‌ای از اعیان را برگزیده قرار فرموده حضرت نایب‌السلطنه، نعش را با خود برداشته در لمقان به جوار مزار مهتر لمک دفن کنند و ما در جلال‌آباد رفته متشایعین جنازه پس از دفن کردن آن، متعاقب ما بیایند و پاره‌ای گفتند که جنازه را بر موتر حمل و جانب کابل نقل داده، در جنب مصجع حضرت ضیاء‌الملّة والدّین مرحوم، که ساخته و افراخته خود این پادشاه شهید است باید دفن نمود و جناب معین‌السلطنه با محمدنادرخان سپهسالار در جلال‌آباد شده، اهالی حرم عفت‌توأم و عمله و خدمه را جانب کابل کوچ و حرکت دهند. و این رأی که از دیگر آرا پسندیده‌تر و با خیالات صداقت‌آیات برابر و منتج اثرات خیر بود، از رفتن معین‌السلطنه و سپهسالار در جلال‌آباد در طبیعت نایب‌السلطنه که خود را امیر فرض کرده بود، پسندیده نیفتاد که مبدا ایشان در جلال‌آباد مانده مرتکب امر خلاف اندیشه او شوند. خلاصه پس از قیل و قال زیاد امر را بر آن قرار داده متفق‌الرأی شدند که تمامت اعیان و منصب‌داران حاضر، نعش پادشاه شهید را به ذریعه موتر در جلال‌آباد با خود حمل و نقل داده، اردو از قفا به راه افتاده، منزل به منزل در جلال‌آباد بیایند، و پس از تقرّر این رأی سردار نصرالله‌خان نایب‌السلطنه، سپهسالار محمدنادرخان و ایشک‌آقاسی نیک‌محمدخان را برای استحضار خاطر اردوی هم‌رکاب از این قرار داد، امر کرد که یکی اعداد نظام و دیگری خدمه حضور شاه شهید را به درب خیمه بار احضار کنند و مقابل هم بر صف بدارند و بعد از ترتیب و تصفیف مرا آگاه نمایند و عبدالاحدخان را مأمور تجهیز حمل و نقل جنازه نموده فرمود که بر همان چارپایه خواب، نعش اعلیحضرت شهید را تا ایستگاه موترها که به فاصله سه کروه از جای فرود آمده و مقتل شاه و سپاه، به سبب سنگلاخ و تنگی و صعوبت راه دور بود، رسانیده و بر موتر سواری خود مرحوم حملش نموده، و بعد با هم رهنورد جلال‌آباد شوند و هم محمدامان‌خان غلام‌بچه خاص پسر بای‌محمدخان را به سواری اسپ تندرفتار، رهسپار قلعه‌السراج لمقان فرموده، امر کرد و تعلیم نمود که به نوعی تلفون را از جلال‌آباد و کابل بند نماید که کسی

پیشتر از وقعه قتل شهید سعید خبر ندهد و هم لشکری که در قلعه السراج مقر دارد خبر نگردد که مبادا شور و شری به روی روز آمده، فتنه حادث شود و قبل از آنکه تیلفون را قید می‌کند، این قدر در جلال‌آباد آگهی دهد که غذا و طعام نهار را خوان سالاران برای اعلیحضرت والا بپزند و بعضی از اعیان بار در باغ شاهی حاضر شوند و زائد از این نه خودش تکلم کند و نه دیگری را بگذارد که دهن سخن گفتن به تیلفون برد. و این وقت سپهسالار محمدنادرخان و ایشک‌آقاسی نیک‌محمدخان که مأمور احضار عمله و خدمه نظامی و فعله حضوری به درب خیمه‌بار شده بودند، داخل خیمه شده از حاضر گردیدن و رده برکشیدن فوج نظامی و عمله رکاب شاهی آگهی دادند. و سردار نصرالله‌خان و شهزاده عنایت‌الله خان با خدمه خاص شاه شهید، که در محفل بودند بیرون شده، سردار معزی‌الیه به سر صف عمله شاهی در مقابل رده نظامی به پا ایستاده، زبان به نطق اسفناک حسرت‌آمیز کشود و به حضار گفت که در شب به ساعت دو و بیست و پنج دقیقه، شخصی نامعلوم با تفنگچه در گوش امیر زده مقتولش کرده است و حاضرین که هنوز خبر نداشتند از شنیدن این کلام سردار نصرالله‌خان، آوای شیون و ناله و صدای وای پادشاه قدردان و پدر مهربان برآورده، به جوش و خروش در گریه و زاری و ندبه و بی‌قراری افتادند. و سردار نصرالله‌خان زبان تسلیت کشوده فرمود که این امر غریب و عجیبی نیست که نو به روی روز افتاده باشد، بلکه عالم پر از این گونه واقعات بوده و هست و شده و می‌شود و به روی کار آمده و می‌آید، اما اصل مقصد اسلام است که از دست نرود و خوار و ذلیل نشود، بودن و نبودن امیر حرفی نیست، خداوند اسلام را نیست و نابود نکند و کوشش و جانفشانی ما و شما برای حفظ و صیانت اسلام است و اینک وقوع این امر لوحه عبرتیست که برای ما حاصل آمد که چنین پادشاه بزرگی شب و روز خود را صرف شکار و کوه‌گردی و صحرا نوردی و عیش و عشرت و بی‌خبری کند، بایست نتیجه و ثمره یله‌گردی خویش را ببیند چنانچه دید و این نیست مگر نتیجه نفس‌پرستی و رعونت و خودپسندی خودش که به روی روز آمد و دید. و از این گفتار او سپهسالار محمدنادرخان برآشفته گفت: بلی، برای پادشاه آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذاشته شد که هر که خودپسندی و نفس‌پرستی و یله‌گردی کند حالش

همین خواهد بود و از این اظهار سپهسالار، شهزاده عنایت‌الله خان معین‌السلطنه که با او رقابت داشت گفت بلی پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی‌لیاقت باشد، از اولاد امیر عبدالرحمن‌خان خواهد بود، دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سریر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروایی کند. و سردار نصرالله‌خان گفتار هر دو را کینه‌ور و فتنه‌بار فهمیده، به عزم آنکه نگذارد هر دو تن به سخنانی که دل را آزار نماید بیفزایند و تکرار کنند، سخن هر دو را بریده فرمود، سر رشته داده و امر کرده‌ام که نعش امیر را تا جایی که موثر است، بر دوش برداشته و از آنجا به بعد در موثر گذاشته، با هم در جلال‌آباد حمل و نقل دهیم و عمله با اعداد سپاه نظام، به سرکردگی شاه علی‌رضاخان منزل به منزل، از عقب وارد جلال‌آباد خواهند شد و این را ادا کرده و شما را به خدا می‌سپارم گفته و معطل به جواب گفتن و عرض کردن عمله و خدمه نظامی و رکابی که ایشان را احضار و صف‌آرا فرموده بود ننموده، روبه سوی خیمه بار نهاد و عبدالاحدخان که در برداشتن تابوت چالاکي و جدّ و جهد داشت، عرض کرد که اسباب حمل و نقل جنازه مهیا و آماده شده است، سبب مکث و درنگ چیست؟ باید آهنگ رفتن کرد و سردار معزّی‌الیه آن را امر برداشتن نموده، خود با معین‌السلطنه از قفای تابوت به سواری اسب راه برگرفت و از موضع تا موقع نندراج، که ایستگاه موترها و سه گروه مسافت و به وسعت سه فیت راه کج و سراپا نشیب و فراز بود و سنگهای بزرگ و کوچک از این راه سنگ برداشته و به دو کنار آن ریخته‌اند، نعش شاه شهید را که بر همان چارپایه و بستر خوابش به لنگوته‌های کرباسین و شوخگین فراشها و محفّه بردارها به امر عبدالاحدخان بسته بودند، بر دوش محفه برداران به راه انداخت «فاعتبروا یا اولی‌البصار» از این‌که در روز گذشته، ذات شاهانه به چه هیئت وعظمت و حشمت و شوکت بر خنگ خاصه سوار و به چه دبدبه از این‌جا رهسپار و عازم شکار و سیر کهسار بود و امروز با لباس خواب و خون‌آلود، با طناب‌های چرکین، بر چارپایه راحت خویش بسته، رهنورد تنگنای لحد است:

جهانا چه بی‌مهر و بد گوهری
در آخر کشی هر که را پروری
دهی پرورش زانکه باید درود
چو می بدروی پروریدن چه سود؟

کسی کز چرخ لطفی دید، جوری در قضا دارد

چو آن خوشه که سرسبزی ز آب آسیا دارد

الغرض سردار محمدیوسف خان مصاحب خاص و محمدنادر خان سپهسالار پسر او و شیراحمد خان ایشک آقاسی نظامی و محمدعزیز خان ایشک آقاسی خارجه و نیک محمد خان ایشک آقاسی حضور و شاه ولی خان رکاب باشی و احمد شاه خان سر میر اسپور و جنرال محمدیونس خان پسر سردار محمدیوسف خان بن امیر کبیر دوست محمد خان مغفور و محمدولی خان سرجماعه غلام بیچه گان خاصه و عبدالاحد خان و میر عبدالواحد خان و میر غلام محی الدین خان پسر میراحمد شاه خان و عبدالرحمن خان و عبدالعزیز خان محمدزایی و احمد علی خان غلام بیچه خاص، مأمور خرید اسباب کار آمد دولت از هند و غیره غلامان خاصه و حضوری که همگان در بام و شام و گاه و بیگاه و خلوت و جلوت، شریک محفل حضور و محرم اسرار نزدیک و دور بودند، بر اسپان خویش که در کمند شاهی معین داشتند، سوار و به تبعیت سردار نصرالله خان و شهزاده عنایت الله خان که در قفای تابوت روان بودند، راه نندراج برداشتند. و پس از وصول در نندراج، نعل پادشاه شهید سعید را در موتر خاص سواری خودش حمل نموده و سخت با ململ بر بستند و سرپوش آن را کشوده، محمدولی خان سرجماعه غلام بیچه گان خاص و شجاع الدوله خان فراش باشی با محمدشریف خان موتران باشی نیز، به امر سردار نصرالله خان در یمین و یسار و جلو نعل جای گزیده، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که سردار نصرالله خان از او خایف بود و موجب اختلال کار امارت خویشش می پنداشت و نمی خواست که او و سپهسالار محمدنادر خان از مد نظرش دور باشد، به امر او هر دو تن با سردار محمدیوسف خان و عبدالاحد خان که معتمدش بود و او را از خود می دانست، در یک موتر سوار شدند. و شیراحمد خان و محمدعزیز خان و میر غلام محی الدین خان و جنرال محمدیونس خان و احمد شاه خان به فرموده سردار نصرالله خان در موتر جداگانه بر نشسته مأمور گشتند که با جنازه تا پل شکسته سرخ رود طی مسافت کرده، معطل به وصول سردار نصرالله خان باشند که او در قلعه السراج لمقان شده، فوج نظام و جمعی از عمله و

خدمه را که در آنجا مقام گزیده، در کله‌گوش نرفته بودند، از وقوع این قضیه مکروهه آگاه ساخته، بعد راه برگرفته به ایشان برسد. آنگاه یکجا رهگرای ورود در جلال‌آباد شوند. چنانچه مأمورین مذکوره در قرب پل مذکور رسیده، درنگ کردند و عمله و خدمه‌ای که در جلال‌آباد بودند، از خبری که محمد امان‌الله‌خان غلام‌بچه خاص به امر سردار نصرالله‌خان که مأمور شدنش از پیش رقم شد، به ذریعه تیلیفون به خوان‌سالاران آگهی داد که اعلیحضرت صرف نهار را در جلال‌آباد می‌فرماید، باید طعام طبخ کرده و اعیان بار در باغ شاهی با نوکری‌داران نظامی حاضر شوند، مستحضر ورود موکب همایونی گردیده و اعداد فوج سراوس و رکابی و خان اسپور، که در جلال‌آباد بوده در لمقان نرفته بودند، مشغول کمر بستن و در درب باغ شاهی رفتن و مترصد وصول شهریاری به پا ایستادن و صف بستن شدند. و از این خبر معاودت حضرت والا که چند روزه سفر لمقان و سیر و شکار خود را فرموده بود، خدمه حاضره جلال‌آباد در خیال حدوث حادثه‌ای افتاده، هر یک دلیل و برهانی آوردن آغاز نهادند و یکی-همی گفت که البته درد نقرس عارض پای والا شده باعث مراجعتش به این زودی گردیده است و دیگری سخن همی‌راند که در گردش کهسار و مضایق و مزالقی قفار، از اسب افتاده آسیبی به ذات شاهانه رسیده خواهد بود؛ و دیگری که از اکثر خدمه و عمله خاص شکایت‌ها از کثرت گردش و شکار و اسفار پی‌درپی ذات والا که از حرکت و هبوط و صعود روزی آرامی نداشتند و نفس راحت نمی‌کشیدند شنیده بود، همی‌سرایید که کدامی از رنجه‌خاطران در وقت تفنگ جانب صید کشاد دادن، وجود مسعود را هدف گلوله ساخته جراحت رسانیده است؛ و دیگری که از شوهران زنانی که در جشن زنانه، زنان ایشان دعوت می‌شدند و ایشان راضی نبوده، شکایت و سعایت و اظهار مخالفانه می‌کردند شنیده بود، حمل بر آن کرد که کدام غیرتمندی از سبب دعوت زوجه خود در محفل جشن زنانه، فرصت یافته به ذات شاهانه آسیبی رسانیده خواهد بود؛ و هنوز این‌گونه سخنان در میان و در زبان و محل بیان بود که سردار نصرالله‌خان اردوی مقیم قلعه‌السراج را از نظامی و عمله تسلیت داده و بیم و امید از خود در قلوب ایشان نهاده و خویش را از ایشان در ظاهر و باطن مطمئن خاطر ساخته، از قفای تابوت و مشایعین جنازه راه برگرفته در رسید، و امر نمود که چون

موقع وصول در جلال آباد و دخول در باغ شاهی است، من جلو افتاده موتر جنازه باید در عقب و قفای موتر من بوده، دیگر موترها در عقب آن روان شوند. و این را گفته موتر خود را حرکت داد و دیگر موترها قرار فرموده او یکی از پی دیگر به راه افتاده، چون داخل باغ شاهی شده فرود گشت و دیگران نیز فرود آمده روی گام زدن به سوی او نهادند و سردار نصرالله خان در عمارت چهار در، بر کرسی صدر مقرر جسته، شهزاده عنایت الله خان بر کرسی دست چپ او قرار گرفت و این وقت میرزا محمدحسین مستوفی که با اعیان بار و منصب داران نوکری از لشکری و کشوری، از خبری که محمدامان الله خان غلام بچه خاص به امر سردار نصرالله خان چنانچه گذشت به ذریعه تلیفون حسب الامر امیر مرحوم داده و گرد آمده بودند، از سر پوشیده مشاهده کردن موتر شاهی هر یک به خیالی افتاده، جانب عمارت چهار در، پیهم رهسپر شدند و محرر اوراق که در حجره مخصوص خود مواظب و سرگرم تسوید و تحریر واقعات سنه ۱۳۱۷ هجری از جلد سوم سراج التواریخ بود، از یکی از نوکری داران شنید که موتر ذات شاهانه سرپوشیده داخل باغ گردیده و به امر سردار نصرالله خان در ساحه شمالی قصر اندرون باغ، هم چنان سر پوشیده ایستاده و کسی از خدمه به دور آن نیست یحتمل که حضرت والا کشته گشته خواهد بود؛ و نیازمند از شنیدن این خبر کربت اثر اوراق مسوده را هم چنان پراکنده گذاشته، به تعجیل و شتاب در باغ شد و این وقت سردار نصرالله خان حکایت شب و قتل ذات سعادت مکتسب والا را به میرزا محمدحسین خان گفته، او خود را از زبر کرسی بر زمین زده دو سه پهلوی به خاک بغلطید و ندبه و ناله آغاز کرد و سردار نصرالله خان از دیدن بی طاقتی و جزع و فزع او فرمود که ای مستوفی، این کار طفلانه و زنانه شما در چنین وقت از بیخردی و عاقبت نیندیشی است، باید در چنین وقت همه تن استوار بوده، عاقلانه مشغول اجرای کار شد، نه که خود را از دست داده، گریه و زاری و ناله و بیقراری کرد، باشد که چه به روی کار می آید و حالت اسلام دوچار چه آلام و مصیبت و اسقام می شود؟ باری وقت کار است هوشیار و استوار بایست بود و میرزا محمدحسین خان از این فرمایش و گفتار سردار نصرالله خان از خاک برخاسته و دست به سر لباس خود کشیده ایستاده پا گفت: بلی وقت کار است نه زمان ندبه و ناله، هر چه امر شود اینک

حاضر و به سر و چشم پذیرا و ناظرم که اقدام در اجرای کار نمایم. و چون در خلال این حال محمدنادرخان سپهسالار را در اقامتگاه سپاه نظام جلال‌آباد به سواری موتر فرستاده و امر کرده بود که به اعداد لشکر نظام از این قضیت آگهی دهد، از این عرض میرزا محمدحسین‌خان شادخاطر گردیده فرمود که محمدنادر خان نزد افواج رفته که اعداد لشکر را از عسکرگاه در مشق‌گاه برآورده بر صف بدارد تا من رفته از این قضیت ایشان را آگاه کنم که به دیگر گونه مستحضر نگردند و مرتکب فتنه و شر نشوند و نیز باید علماء و ملأ بابا مراد قاضی لشکر و قاضی شهر و مفتی‌ها احضار شوند که تجهیز و تغسیل و تکفین را انجام نمایند. این را به میرزا محمدحسین‌خان گفته، بعد نیک‌محمدخان ایشک‌آقاسی حضور را امر نمود که نزد والدۀ ماجدۀ والا شده، او را در باغ کوکب نزد اهالی حرم آورده به علیاحضرت سراج‌الخواتین آگهی دهد که در باغ مذکور برود و عبدالاحدخان را مأمور فرمود که تلیفون جلال‌آباد و کابل را قید کند که کسی از وقوع این واقعه به دارالسلطنه خبر ندهد و هم امر کرد که شهزاده حیات‌الله خان عضدالدوله که در روز چهارشنبه هفدهم جمادی‌الاولی از امر حضرت والای مرحوم که در وقت تشریف‌فرمای لمقان شدن خود، او را مأمور رفتن در کابل نموده، شهزاده امان‌الله‌خان عین‌الدوله را طلب جلال‌آباد فرموده او راه کابل به سواری موتر برگرفته، از قضا و قدر الهی در باغ نمله تب عارض حال او شده از رفتن کابل بازمانده بود، اگر نه امروز بایست در کابل می‌رسید و عین‌الدوله در روز جمعه نوزدهم جمادی‌الاولی راه جلال‌آباد برداشته، از امارت محروم می‌آمد، از نمله در جلال‌آبادش پس خواست و در این وقت که سردار نصرالله‌خان سرگرم این فرمایشات و انتظامات بود، ناگهان علی‌احمدخان ایشک‌آقاسی ملکی به سواری موتر داخل باغ شده و در مقابل پیشگاه عمارت بزرگ شاهی از موتر فرود گشته، حاضر حضور سردار نصرالله‌خان شد و او احوالپرسی نموده امر نشستن کرد و از وقوع واقعه متألّمه سراپا با او حکایت نمود و علی‌احمدخان پس از شنیدن قضیۀ جانکاه و اظهار تأسف و ابراز اندوه و ملال به عرض رسانید که کار شدنی و امر پیش آمدنی بود شد و پیش آمد، اکنون عزم چه جزم دارید و چه می‌خواهید بکنید و چرا جنازه را دفن نمی‌فرماید؟ و سردار نصرالله‌خان در پاسخ این گفتار او گفت

معطل به حاضر آمدن علماء و قاضی جلال آباد و قاضی عسکر و حاجی ملا عبدالرزاق و مفتیان محکمه شرعیّه هستیم و ایشان حاضر نیامده اند که قرار فتوای آنها مطابق امر شریعت و حقّ اقدام در تغسیل و تکفین و تدفین شود. و علی احمدخان بلادرنگ و تأمل عرض کرد که این مسئله را خدمتگاران نیز می دانند که شرعاً تا تعیین پادشاه نشود، اقدام در دفن پادشاه متوفی نمی توان نمود و چون مسئله شرعیّه ایست، اینک پسر بزرگ ایشان حاضر است و از این سخن او سردار نصرالله خان مهموم و شهزاده عنایت الله خان مسرور گردید و لیکن علی احمدخان از قفای این که گفت پسر کلان ایشان حاضر است، بلا قطع و فصل گفت و شما که نایب السّلطنه افغانستان و برادر عینی اعلی حضرت سعید شهید و عم بزرگ و مهتر معین السّلطنه و عضدالدوله و عین الدوله می باشید کسی از شما بهتر و سزاوارتر در خاندان شاهی نیست که در خور و شایسته نیست که لیاقت امارت و خلافت را باشد و من در این امر از بقیه خدمه دولت اسبقم، زیرا اولین شخص می باشم و دست بیعت به شما می دهم و این را گفته از کرسی برخاست و به سوی کرسی سردار نصرالله خان روی گام زدن نهاد و از این گفتار و حرکت و رفتار علی احمدخان، شهزاده عنایت الله خان معین السّلطنه که در شروع تکلم او خود را امیر تصور کرده خرسند شده بود، قرین یأس و هراس گردیده اعضایش به لرزه درآمده، متحیرانه و وحشتزده برخاسته به آواز مؤثرانه و حسرتناک علی احمدخان را مخاطب نموده فرمود که شما نخستین شخص نیستید که به عم محترم نایب السّلطنه بیعت نمایید من چیزی گفتنی دارم و بشنوید که بگویم و از این سخن او سردار نصرالله خان نیز برخاسته حصار مجلس برای احترام هر دو تن همه بر پا ایستادند. بعد معین السّلطنه زبان به کلمات گفتنی خویش که در دل داشت کشوده و روی نیاز به سوی عم محترم خود نموده گفت من از کردار و رفتار ناهنجاری که در حیات پدر خویش نسبت به شما کرده طریق خلاف می سپردم، عفو می خواهم و امیدوارم که کینه و کدورتی در مقابل آن جسارت هایم در دل خود راه نخواهید داد و سوگند به خدا یاد می کنم که آن حرکات مخالفت آیات از خودم نبوده، لکن مجبور بودم و به اشاره پدر و مولای خود مرتکب امر خلاف و رقابت می شدم و چون هر شخص از اختلاف طبایع به خود مشرب و مسلکی

دارد، شرب و مسلک من توحید و یک رنگیست و همواره به یک مرکز به خط مستقیم می‌گردم و مدام مقصد و مطلبم به دست آوردن یک دل و یک میل خاطر بوده و هست، بنابراین تا که پدرم حیات داشت بیرون از رضاجویی و طریق حصول خوشنودی پویی راهی نمی‌سپردم و به‌کاری خلاف رأی او اقدام نمی‌نمودم و اکنون که خدای تبارک و تعالی پدرم را از من گرفته، ظل مرحمتش از سرم برداشت، شما را که به منزله پدر منید از من نگیرد و شما را بر من سایه‌گستر و مهربان بدارد و به من توفیق نیک رفیق کند که تا جان در تن و رمق در بدن داشته باشم راه اطاعت در تحصیل رضای شما بپویم. این را بر زبان رانده گفت من از دل و جان به شما بیعت و متابعت نمودم و امارت و خلافت شما را به جای پدر خود قبول دارم و خدای تبارک و تعالی مبارک کند و باز تکرار عرض می‌نمایم و خدا را گواه قرار می‌دهم که آن بی‌اعتنایی‌ها و تحقیرها نسبت به شما از طرف من نبود و به میل خاطر خویش گاهی مرتکب آنها نشده‌ام و مجبور بودم، اینک امید عفو دارم. سخن را به زبان استکانت بدین‌جا رسانیده بعد سر ضراعت به خاک پای خود فرود آورد و سردار نصرالله‌خان به دست ملاطفت سر او را از پای خود برداشته جبین اندوه‌گین او را بوسه داده فرمود من از دل و جان شما را عفو کردم و از شما هیچ کدورت و کینه ندارم و سردار عنایت‌الله خان دست بیعت به سردار نصرالله‌خان داده گفت امارت بر شما مبارک و میمون باد و سردار معزّی‌الیه او را در برکشیده به سر و رویش از لب مهر و حفاوت بوسه زد و بعد علی‌احمدخان ایشک‌آقاسی ملکی که به عزم بیعت از جا چنانچه گذشت برخاسته و منتظر قطع مکالمه آن دو تن به پا ایستاده بود، دست بیعت داد و نصرالله‌خان سر بوسه دادن جانب شقیقه او پیش برده، کلاه از سرش بر زمین افتاد و به دایره خود سوار شده به قدرت، هفت گام عراده‌آسا بغلطید و هر چند خدمه حاضره بار جد و جهد کردند تا کلاه از حرکت بازماند، نتوانستند بگیرند و آنگاه که از غلطیدن باز ایستاد و یکی از چاکران درگاه آن را برداشته و پیش آورده بر سر نهاد و حاضرین کلاه افتادن از سر او را به فال و شگون بد و وخامت‌آور تعبیر کرده و یک به گوشه چشم، جانب دیگری دیده در زیر لب از خداوند حسن پیش‌آمد و خیر عاقبت خواستند و پس از بیعت معین‌السلطنه و ایشک‌آقاسی، جمعیت حاضره بار، از

شهزادگان و اعیان و منصب داران و غلام بچه گان و رؤسای اهل کار و غیره و علمایی که حاضر آمده بودند. چون شهزاده امین الله خان سردار مدافع و شهزاده محمد عمر خان سردار صنایع و شهزاده غلام علی خان و سردار محمد آصف خان و سردار محمد یوسف خان مصاحبان خاص و سردار محمد یونس خان سابق امین الوجوهات و سردار فتح محمد خان امین العسس و ایشک آقاسی شیر احمد خان و ایشک آقاسی محمد عزیز خان و ایشک آقاسی نیک محمد خان و میر احمد شاه خان و محمد ولی خان و شجاع الدوله خان و سکندر خان و یعقوب جان و حاجی ملک خان و شاه ولی خان رکاب باشی و محمود خان سرسراوس و میر محمد حسین خان حاکم جلال آباد و قاضی بابا مراد قاضی و مفتیان محکمه شرعیه جلال آباد و حاجی ملا عبدالرزاق خان و میرزا عبداللطیف خان منشی حضور و میرزا عبدالرشید خان و غیره جمع کثیر و جم غفیر، از نقیر و قطمیر در بیعت اقدام کرده، پیهم هجوم آور دست بیعت دادن شدند و سردار نصرالله خان گرفتار این امر مهم و بزرگ گردیده، از رفتن در اقامتگاه سپاه که سپهسالار محمدنادر خان را چنانچه گذشت از راه آگهی دادن به اعداد لشکر فرستاده و خود نیز عزم کرده بود که نزد عسکر برود و ایشان را مایل به اطاعت و امارت خود کند باز مانده نتوانست برود.

ذکر امارت شش روز و چند ساعت امیر نصرالله خان

چون امر بیعت که مراد و مطلب سردار نصرالله خان بود حاصل آمده بر مرام دل واصل گشت، خود را امیر و در خور تقریر ما فی الضمیر دانسته، روی اظهار به وضع و شریف و قوی و ضعیف بار که جمعیت عام و ازدحام تامی بود نهاده، فرمود که از پیش آمد قتل امیر برای بازماندگان و خدام جان نثارش یک عالم اندوه و غم سنگین بار و به روی کار آمده است که اظهار آن به جز اثر درد و الم و ندبه و ماتم دیگر چیزی ابراز نمی دهد. باری چون چاره و علاج آن به جز صبر، به دیگر امور اقدام کردن میسر نیست و بلکه این واقعه از غفلت و بیبایی و عیاشی

خودش برایش دست داده، نتیجه بخش وخامت آمد؛ و اگر چنانچه که در خور شغل خطیر امارت و مملکت داری و عدالت و رعیت پروری است، ساعات خود را مصروف مهمات مملکت و مملکت و داد دادن ستم رسیدگان رعیت و احیای حق و امانت باطل می کرد و ایام و هفته ها و ماه های زندگانی بی عوض و بیش بهای خویش را به شکار مرغ و ماهی و سیر کهسار و بیابان و گلزار به سر نمی برد، چرا در دره تنگ کله گوش کشته گشته داغ ننگ و عار را بر جبین افغان و افغانیان غیور می نهاد؟ و مقصد من از این اظهار و بیان آنست که خود را از غفلت و بیبایی به دست خود به کشتن داد و بر نفس و جان خود جور و ظلم نمود، کسی در پیش آمد این امر عیب ناک ملزم و مسئول نیست. اینک واقعات بسی به روی روز افتاده و می افتد چنانچه اگر به تاریخ رجوع شود دانسته می گردد که پادشاهان بی خبر و عیاش نفس پرست، بسی بوده اند که مملکت و سلطنت خود را خراب کرده اند و یا بدین گونه به قتل رسیده اند و اکنون که عموم شما از روی رغبت و میل خاطر مرا به امارت برداشته به پادشاهی خود پذیرا شدید، به شکریه این امر من از خداوند می خواهم و پیش نهاد دارم که راه راست پیموده، اوقات خود را صرف حراست مملکت و مملکت و غوررسی عجزه و بازپرسی ظلمه و حراست عرض و ناموس و جان رعیت افغانستان نمایم.

و در این حال از عرض حاجی ملا عبدالرزاق خان، که اظهار ابطال امور مجریه و برحال نبودن مأمورین و خدمه دولت کرد، فرمود که عموم خدام و ارباب مناصب لشکری و کشوری و جمهور مأمورین از حکام و قضاة و ضباط و عمال برحالند و خود را به درجات و مراتبی که دارند برجا شمارند و من از کردار و رفتار ناهنجاری که در عهد امیر شهید نسبت به من کرده اند و یا گفت و شنفتی در بین شده، از همه معلومات حاصل دارم، صرف نظر بازپرس نموده، همه را عفو فرمودم و پس از این گویا لوحه ای از کاغذ و سپید در دست همگان است که باید در آن چیزی بنویسند، پس هرکه اگر خوب نوشت خوب خواهد توانست خواند و اگر بد رقم کرد بد خواهد خواند و آن را نامه اعمال حیات خویش خواهد دانست و من از خود غرض و مدعایی نخواهم داشت و چیزی که بر ما و شما لازم و متحتم می نماید آنست که وجوباً ما و شما همدست و یکدل بوده در امور سلطنت

و راحت رعیت و حراست مملکت و حفظ ناموس شریعت کوشیده، چنگ آرزو به حبل‌المتین دین سیدالمرسلین محکم بداریم.

الغرض قرب یک ساعت از ابتدای ورود در باغ شاهی تا این وقت در قیل و قال مسطور به سر رفته و نعلش پادشاه شهید به همان حالتی که در موترش بسته بودند، در جای خویش یکه و تنها، در حال اسفناکی که هیچ یک از چاکران و خدام در نزدش نبود مهمل بماند، و همه از راه حصول مرام به دور امیر نصرالله‌خان به ازدحام گرد آمده بودند، که خود را در خدمت و اخلاص به او معرفی کنند و به مضمون فرموده شیخ سعدی مصداق حالت سراپا خدیعت خود قرار دهند که:

این دغل دوستان که می‌بینی مگس‌اند دور شیرینی

و پس از آنکه نصرالله‌خان بر مرام فایق گردیده به امارت برداشته آمد، به حضار فرمود که از رفتن سپهسالار در اقامتگاه سپاه دیری گذشته و اعداد لشکر در میدان مشق چشم به راه ورود من خواهند بود، پس باید در آنجا شده به لشکریان اظهار واقعه و ابراز امارت خویش بنمایم و این را گفته روی استفتا جانب علماء و سؤال کرد که جسد امیر را شهید قرار داده بی‌غسل دفن فرماییم یا غسل داده در خاک سپاریم؟ و از میان حاجی عبدالرزاق‌خان که پیش‌آهنگ ایشان بود، عرض کرد که چون قاتل معلوم نیست می‌شود که خودکشی کرده باشد، باری بایست غسل داده و کفن پوشانیده دفن کرده شود که شهید گفته نمی‌شود و امیر نصرالله‌خان از این عرض و بیان حاجی عبدالرزاق‌خان، محدودلی‌خان سرجماعه غلام‌بچه‌گان خاص را با بعض دیگر از خدمه امر کرد که تا بازگشتن من از نزد سپاه جسد امیر را غسل داده کفن بپوشانید و در این حال سخن از مدفن در میان آمده، بعضی باغ شاهی و برخی جانب قبله و بیرون مسجد جامع که خود پادشاه مرحوم در مقابل حجره‌های خدمه عمله حضور احداث و آباد فرموده است و نبذی در قریه هده به جنب مضجع ملاّ نجم‌الدین مغفور را یاد کرده، امیر نصرالله‌خان پاسخ داد که باغ شاهی جای و عمارت خویست، نبایست مدفن مردگان شود و این را بدین خیال نمی‌گویم که حال سلطنت از آن من گردیده و تمامت عمارات و قصور دولتی از من گردیده و مالک همه شده‌ام، لیکن فکری در ضمیرم جای‌گیر آمد که اگر خدا

نخواسته در وقتی دولت بیگانه مملکت افغانستان را تصاحب کند و ما نباشیم، مقبره را از باغ شاهی که محل بزرگ و وسیع و آبادی است متصرف گردیده، جسد شاهانه را از خاک کشیده در دیگر موضع حمل و نقل داده دفن نماید، پس در این صورت بایست مآل اندیشی اختیار کرده او را در موضعی دفن کرد که از برآوردنش ایمن و مطمئن بود. و پاره‌ای عرض کردند که همین باغ شاهی بهتر و مناسب‌تر است و تصور اعلیحضرت بعید از تصدیق می‌باشد، زیرا هیچ دولت نظر خست به تصرف مدفن هر چند عمارت عالیه باشد نمی‌گمارد و در این حال شهزاده عنایت‌الله‌خان که اظهار کرده بود که بیرون از متابعت خیالات عم محترم و اطاعت او طریقی نخواهید پوید به عزم این که تأیید استحکام اظهار خویش کند و خود را در نظر امیر مستعد و معتمد قرار دهد و ابراز نماید که بدون از اشارت اولی‌الامر قول و فعل احدی را تأیید نمی‌کند عرض نمود که اگر در میدان گلف «گوی و چوگان» بازی که جای حصول فرح و فرج خاطر امیر مرحوم بود دفن گردد به خیالم خویتر و مناسب‌تر می‌نماید و امیر نصرالله‌خان از این عرض او خرسند و شاد خاطر آمد که باغ شاهی بر وفق مرادش قبرستان قرار داده نشد و از استعمالش خارج نیفتاده، مقصدی که در دل داشت حاصل گشت. پس گفته او را منظور و قبول فرموده از اظهاراتی که دیگران کردند و عیوب میدان گلف را برای دفن پادشاه شمردند، سرباززده عدول و نکول نمود. بعد خود امیر نصرالله‌خان با شهزاده عنایت‌الله‌خان و سردار محمدیوسف‌خان مصاحب خاص و عبدالاحدخان در یک موتر جای گزیده دیگران را امر نمود که پنج پنج و شش شش در یک موتر قرار گرفته در عقب موتر او راه اقامتگاه سپاه بگیرند. چنانچه وارد عسکرگاه شد، مشاهده کرد که محمدنادر خان سپهسالار سواره و پیاده نظام را در میدان مشق واقع جنب غربی جنوب اقامتگاه لشکر، بر صف داشته و خودش بر اسب کرنگی سوار و چشم در راه انتظار ورود او ایستاده است. پس در قرب سپاه از موتر فرود گشته با شهزاده عنایت‌الله‌خان هر یک بر اسب یکی از منصب‌داران نظامی سوار شده و دیگران به سرعت و شتاب از موتر پیاده گشته در جلو اسب هر دو تن جانب صفوف لشکر گام زن آمدند و سپهسالار که از امارت او و بیعت مردم خبر نداشت، سپاه را به همان درجه و رتبه نایب‌السلطنه‌گی او امر سلام دادن به شیپور

و نواختن موزیکان نموده، پس از تقدیم مراسم سلام، به امر امیر نصرالله خان اعداد افواج را دایره سان امر به پا ایستادن کرد. امیر نصرالله خان در حالتی که اسپش چموشی و ناآرامی می کرد، پیش رانده از قتل امیر مرحوم سخن بر زبان راند و تمام سپاه نظام از شنیدن کلام کربت اثر او به ناله و شیون درآمده، امیر ایشان را امر سکوت نمود و گفت ما و شما خادم اسلامیم، نه چاکر یک تنی که از بیهوده گردی و طریق هوا و هوس نوردی خودش کشته دست تقدیر آمد، اکنون شماراست که در حمایت اسلام بکوشید و چشم از حقوقی که دارید و مکلف به آن هستید نپوشید و مردانه وار کمر همت به خدمت دین سیدالمرسیلین و حراست ملک و مال و جان و ناموس مسلمین چست بربندید، این ناله و گریه کار مردان نیست و پس از این نطق امیر نصرالله خان شهزاده عنایت الله خان پای تنطق پیش نهاده گفت منکه فرزند بزرگ امیر شهید و معین السلطنه و سردار عموم سپاه نظام افغانستانم، به رضا و رغبت به عم محترم که نایب السلطنه بود، بیعت کردم و خود را به منزله فرزندش شمرده به پادشاهی و پدری خویش قبولش نمودم، شما نیز تآسی به من نموده به هر سرعت و تعجیل که بتوانید بیعت کنید و اگر چنانچه عم محترم که به منزله پدر حقیقی من و اکنون امیر افغانستان است، امر نماید فوراً کلاه و کمر سرداری لشکر را از سر و کمر برداشته و می کشایم و نظر به صدور حکمش دارم که هرچه بفرماید به جان و دل بپذیرم و از این گفتار او سپهسالار و اعداد سپاه که از بیعت اعیان و بزرگان بار و جمهور عمله و خدمه شاهی و شهزادگان و غیره به نصرالله خان و به امارت برداشتن او آگاه نبودند، در حیرت افتاده نخست سپهسالار و از قفای آن افراد و منصب داران به ترتیب دست بیعت داده، بعد همه لشکر رهسپر بیعت و اطاعت شده، گردن متابعت به امارت نصرالله خان نهادند، و نصرالله خان از بیعت و اطاعت سپهسالار و عموم لشکر که هیچ یک از خونخواهی ولینعم و پادشاه معظم خود یادی نکرده، ربه انقیاد به ربه خدمت نهادند، گوهر مقصود را بی مانعی در کف آرزو و حصول دیده، خرامان خرامان سوار موتر شده با همراهان در باغ شاهی بازگشت و چون هنوز کار غسل و کفن نعش شاه شهید به انجام نرسیده بود، برکرسی امارت جای گزیده، بهاء الدین خان غلام بیچه پسر میر بیچه خان کوهستانی را امر کرد که به ذریعه تلفون به شاه علی رضا خان کرنیل

سرکرده اردوی عقب مانده لمقان آگهی دهد که از فضل خداوند بی‌مانند، زمام مهام بر طبق مرام، بدون اعراض و اعتراض به دست آمده، معین‌السلطنه و تمامت شهزادگان و رجال دولت و جمهور بزرگان اردوی حاضره جلال‌آباد بیعت نموده، تن به امارتم در دادند، بایست اردوی تحت رایت خود را به راحت و رفاهت جانب جلال‌آباد حرکت داده، منزل به منزل طی مسافت کرده، حاضر حضور شود. بعد یک ورق کاغذ را برداشته و با خامه خاص خود در آن نگاشته به معین‌السلطنه فرمود هر که را نام گرفتم و این کلام مجمل غیر مفید را بر زبان رانده و از کرسی خویش برخاسته در اندرون خانه بزرگ عمارت شاهی راه دخول پیش گرفت و شروع به نام بردن کرده، بنان نگارش در تسوید به جنبش درآورد و معین‌السلطنه که از قفای او درآمد به پا ایستاده امیر نصرالله‌خان نخست اسم معین‌السلطنه را رسم کرده در تالی آن نام سردار امین‌الله‌خان را رقم نمود و همچنین به ترتیب نامهای سردار محمدعمرخان و سردار غلام‌علی‌خان برادران خود و سردار محمدآصف‌خان و سردار محمدیوسف‌خان مصاحبان و سپهسالار محمدنادرخان و علی‌احمدخان ایشک‌آقاسی ملکی و میرزا محمدحسین‌خان مستوفی و میراحمدشاه‌خان و فتح‌محمدخان امین‌العسس و سردار محمدیونس‌خان و عبدالاحدخان را نوشته به معین‌السلطنه داد و ایشان با شیراحمد خان ایشک‌آقاسی نظامی و معین‌السلطنه داخل اطاق بزرگ شده، مسوده او را قرائت کردند. نوشته بود که ایشان به نور چشم عین‌الدوله به ذریعه تلیفون یا مکتوب یا شخصی که حامل مکتوب باشد از ماجرای جان گزا آگهی دهند و یا به دیگر نوعی که صلاح و صواب بدانند معروض دارند و بر سر این رأی جستن در بین آنان قال و قیل زیاد به روی کار آمده، بعضی گفتند که به ذریعه تلیفون و بعضی بر زبان راندند که خود معین‌السلطنه که بیعت کرده است در کابل شده ماجرا نزد اعیان و بزرگان و رجال دولت و خدمه سلطنت و عین‌الدوله باز داشته و از همه بیعت‌نامه گرفته ارسال حضور بدارد و تا وصول موکب والا در کابل، به وکالت اقدام در نظم و نسق امور سلطنت و مهام مملکت کند؛ و نبذی اظهار کردند که حاجت به این قدر گفتار نیست، بایست به ذریعه مکتوب و یک نفر مأمور که حامل آن بوده و ماجرا را به چشم و سر دیده باشد، در کابل رفته به عین‌الدوله آگهی بدهد و همگنان این

رأی را نیکو و صواب پنداشته امضا کردند و از خانه بزرگ برآمده، رقم و امضای خود را تقدیم حضور نمودند. و امیرنصرالله خان رقیمة ایشان را در جیب خود نهاده امر به برداشتن نعل که تجهیزش انجام یافته بود کرد و خود او با تمام خدم و حشم و علماء با تابوت رهنورد مشایعت شده، جسد امیر شهید را در گوشه غربی ضلع غرب و جنوب میدان کلف، که امیر مرحوم مزارع چندی از اعراب را به سی هزار روپیه خریده و آن را میدان گلف ساخته و پرداخته، در اضلاع چارگانه اش دیوار آسا غرس اشجار فرموده بود، دفن کرده، هنگام شام در باغ شاهی مراجعت نمود و به میرزا محمد عمر خان کشمیری منشی حضور خود که از فوت میرزا عبدالحسین خان قزلباش به این رتبه نایل و واصل آمده بود، امر کرد که نامه ای مشعر بر قتل امیر مرحوم و بر حال و برقرار بودن معاهده او که در بین دولتین افغانستان و انگلیس مرتبط و منعقد است، به نام ویسرای کشور هند مبنی بر بیعت خاندان شاهی و معین السلطنه و عامه رجال دولت و علماء و اعیان ملت بر امارت او رقم کند و این را امر نموده خودش در ورنده عمارت بزرگ بر کرسی امارت نشسته، زبان گفتار به تذکار سفر لندن خود که در سنه ۱۳۱۳ هجری به امر ضیاء الملة والدین چنانچه در جلد سوم گذشت رفته بود پرداخته، ساخته بیان سرگذشت و حصول معلومات و نظریات خویش گشت و از آنچه که در لندن و پاریس و ایتالیا به وی روی داده و دیده و شنیده بود، حکایت کردن آغاز نمود و پس از ساعتی میرزا محمد عمر خان نامه ای را که به نام ویسرای، مأمور رقم کردن شده بود، نوشته حاضر آورد و به امضای خاص رسانیده، پس از آن تا ساعت دو پس از نصف شب به همان قصه و افسانه اروپا به سر رفته، در بین حکایت چند بار به تکرار به زبان تذکار همی راند که سبحان الله از کار و عجایب روزگار دنیای غدار که بجز وجود امیر خلد میسر که در میان نیست، باقی همه بر حال و برقرارند و هر که به کار و وظیفه مستمره خود از خور و خواب و راحت گرفتار. و چون قصه اروپا تمام شد و شب به نزدیک بام رسید اهل مجلس شاهانه به فراغ بال در خانه و لانه خود شده، امیر نصرالله خان با خدمه خاص و غلام بچه گان خاص امیر مرحوم سر به بالین راحت نهاده، از جمله خدمه او علی احمد پسر امیر محمد داکی که یکی از فرومایه گان شهر و بی عرضه گان دهر بود و نزد امیر نصرالله خان که

اراذل نواز بود، رتبه و مقامی یافته عزت و احترامی داشت، از اندازه ناشناسی خود بر تخت خاصه خواب امیر شهید خوابیده در وقت خوابیدن بسی سخنان فضولانه سرایید.

نقل نامه امیر نصرالله خان که به شهزاده امان الله خان رقم کرد

به ساعت دو پس از نصف شب جمعه نوزدهم جمادی الاولی، قبل از آنکه امیر نصرالله خان به جامه خواب درآید و پهلوی بر بستر راحت ساید، به موامرت اهل محفل راز که با او در امارتش دمساز آمده، بیعت کرده بودند، به شهزاده غیور و جوان جوان بخت امان الله خان عین الدوله، که از جانب پدر تاجورش بر سبیل نیابت در کابل به تخت سلطنت مقرر داشت، رقم و امضا فرمود که: «نور چشم کار برخوردار عین الدوله قرین صبر و رهین شکیب باد. چون اعلیحضرت خلد آرامگاه سراج المله والذین پدر معظم شما و برادر مهربان و پادشاه محترم من، در لمقان رفته شب پنجشنبه هجدهم ماه حال، که منزل خیمه گاه ایشان در کله گوش بوده به آرامگاه خود تن بر بستر راحت داشتند، به وقت سه بجه شب به فیر تفنگچه کدام شخص کافر بی دین و شریر نامعلوم، به شهادت رسیدند. انا لله و انا الیه راجعون و روز پنجشنبه نعش شهید سعید خلد آرامگاه را به آرامی و حمل موتر، در باغ شاهی جلال آباد آورده، سران و سرکردگان حاضره جلال آباد را از واقعه جانکاه آگاه نمودیم و ارجمند عزیزالوجود به جان برابریم معین السلطنه و غیره خاندان جلیل الشان شاهی و اولاد جد امجد و سادات و علماء و منصب داران نظامی و ملکی و معتبرین و عمله و اهالی کار و سایر رعایای نظامی و ملکی به حضور حاضر و مسئله شرعیّه فقهیه را که مأخوذ از کلام ملک علام جل ذکره و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم است، از راه دین و ناموس به حضورم عرض نمودند که تا نصب امیر نشود، نعش شهید سعید خلد آرامگاه به خاک سپرده نمی شود، و همه

متفق‌الرای به امارت من بیعت نمودند و اگر چه این ماتم جانکاه بسیار صعب بود و شاق گذشت، امّا حمایت ناموس اکبر که دین متین است و حفظ ناموس اهالی ملّت و دولت علیه را بالاتر دانسته، بیعت جمهوری را قبول فرمودیم و نعلش شهید سعید به روز مذکور به خاک سپرده شد. اینک از واقعه مذکوره و امر امارت خود به قرار بیعت فوق‌الذکر، شما را آگاه نمودیم و شما نیز باید غم و الم و اندوه و ماتم این واقعه را به امر دین متین سیدالمرسلین تکیه داده، برای آن وجودی که سبب حفظ ناموس و پدر حقیقی شما و برادر عینی من بود، طلب آمرزش نموده و خود را فدایی و پیرو دین رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم دانسته، خاطر خود را به فضل خداوند جمع دارید که خداوند به فضل خود حفظ امور دین و دنیای شما و اهالی ملّت و دولت را می‌نماید و از خداوند تبارک و تعالی مسئلت می‌نمایم که دین مبین حضرت سیدالمرسلین صلی‌الله علیه و سلم را از چشم زخم زمانه نگاه داشته و مرا از روی مرحمت خداوندی خویش توفیق عنایت فرماید که خدمت دین اسلام را که برای پادشاه مسلمان واجب و لازم است که بیاورد آورده، دست تسلط دشمنان دین را حتی‌الوسع کوتاه دارم و خود و شما را با جمیع اهالی اسلام، خصوصاً اهالی افغانستان به خداوند قادر توانا سپرده، یاری از درگاه حضرت الهی می‌خواهم و امید اجابت خواهش خود را از او تعالی دارم و چون لازم بود به شما اطلاع دادم که سه روز به تعزیت‌داری و سوگواری قیام و اقدام نموده و صرف نان و چای را قراری که از حضور اعلیحضرت مرحوم منع شده بود، اکنون نیز ممنوع دانید و در هر سه روز از طلوع آفتاب تا ساعت دوازده نصف‌النهار بر بساط تعزیت و قرائت فاتحت متقاعد بوده، از افراد اعداد لشکری و کشوری که گروه گروه و جماعت جماعت حاضر مجلس قرائت فاتحه می‌شوند، ایشان را از کیفیت بیعت ارجمندان سعادتمندان و خدمه حضور و منصب‌داران لشکری و افتخاری به زبان درست دانسته کرده، بیعت نامه‌های موثق و مبرم به امضا و مواهیر همگنان حاصل و ارسال حضور نمایند و شجاع‌الدوله به ساعت یازده قبل از نصف روز جمعه نوزدهم جمادی‌الاولی مطابق دوم حوت ماه شمسی در حالتی که شهزاده آزاده امان‌الله خان عین‌الدوله در عین‌العماره به حرم سرای حرم احترام تشریف راحت داشته و هنوز سر و تن به لباس دربار نیاراسته و کمر نبسته بود، به درب

عین‌العماره واصل گردیده و از وصول به پیشگاه دولت‌سرا، آگهی داده، چون کمر شجاعت و غیرت بر بسته بیرون خرامید، شجاع‌الدوله نامه‌ی امیر نصرالله‌خان [را] در حال راه پیمودن جانب ارگ شاهی، به دو دست تعظیم تقدیم کرده و در عرض راه آن را قرائت نموده، دود غیرت از دماغ شجاعتش متصاعد گشت و چون داخل ارگ شده در گلخانه بر کرسی غم و الم نشست، سردار عبدالقدوس‌خان اعتمادالدوله و ایشک‌آقاسی محمدسرورخان و سعدالدین‌خان قاضی‌القضاة را دعوت حضور فرموده و ایشان و غیره خدمتگاران چون افندی جنرال محمود سامی و نایب‌سالار محمدنعیم‌خان و جنرال عبدالوکیل‌خان و نایب‌سالار صالح‌محمدخان و سایرین پیهم حاضر آمده انجمن شدند و شهزاده ابراز راز کرده، با چشم اشکبار و دل سوگوار و زبان حزین و خاطر غمین و نطق مؤثر از همگنان طالب یاری به خونخواهی پدر تاجدار خود شده و ایشان پس از دیری که به قیل و قال به سر بردند، امضا بر امارتش کرده او را به سلطنت برداشتند و بیرق امارتش را برافراخته، ساخته یاری و مددگاری او آمدند. و از تقدیر حی‌قدیر به دو روز دو امیر در جلال‌آباد و کابل جالس سریر آمد، که پیشنهادات و اجراات امیر کابل را با استحکامات و انسدادی که در معابر و مواضع مستعدۀ راه جلال‌آباد از قوه به فعل آورد و به کمال شجاعت و شهامت زینبندۀ اریکه فرمانروایی گشته امیر جلال‌آباد را مطیع و منقاد ساخت. وقایع‌نگار عهد سعادت‌مهد خودش ثبت و ضبط تاریخ خواهد نمود.

و از جانب جلال‌آباد امیر نصرالله‌خان به ساعت هشت از روز مذکور، عزم فاتحه خوانی و تعزیه‌داری را در قصرالعمارت قرار داده، میرزا محمدعمرخان منشی حضور خود را امر به نگارش اشتهاار متحدالمال از روی مکتوبی که به امیر امان‌الله‌خان رقم فرموده بود نمود و او که خود را به مقتضای حال دبیر بالاستقلال پنداشته موصول به آمال می‌دانست، از نظامیان نوکری حضور دو سه تن را به احضار منشیان و نویسندگان حضور شهریار مغفور که از جمله میرزا عبدالرؤف‌خان و میرزا محمدناصرخان با اردوی کله‌گوش در لمقان عقب مانده بودند نمود. که آمده به نگارش اشتهاار اقدام نمایند و ایشان چون میرزا غلام‌محمدخان سردفتر بولک اول اداره تحریرات و منشی خارجه با نویسندگان

زیر دست خود و میرزا عبداللطیف‌خان منشی حضور با کاتبان خود و میرزا عبدالواحدخان و میرزا عبدالرشیدخان و میرزا غلام‌قادرخان و میرزا شادمحمدخان و غیره که از قتل ولینعم و مخدوم خود رهین هم و غم بودند پیهم حاضر این محفل آمده، از دیرتر شدن برخی، یکی از پیش آمدگان به زبان سعایت به میرزا محمدعمرخان گفت که از رشک و حسد شما که نایل به منصب دبارت شده‌اید، آمدن و به امر شما اشتها نوشتن در طبیعت ایشان ناگوار می‌آید و از این سخن او میرزا محمدعمرخان گفت چوب به کون ایشان زده، بر سر ایشان کار خواهم کرد و از این گفته که از عدم نجابت و وجود رذالت خود بر زبان چنین سخن ریک رانده *إن شاء الله* نگفت در پایان کار مال و منالش به امر امیر امان‌الله‌خان ضبط و با اهل و عیال خویش راه تبعید از کابل به دیگر سوی پیش گرفت.

الغرض به نام هر یک از نایب‌الحکومت‌های قطغن و بدخشان و ترکستان و هرات و قندهار و غزنین و غیره محال حاکم‌نشین تمامت ایالات، چون ناظر محمدصفرخان و سردار محمدعثمان و سکندرخان و محمدسلیمان‌خان و لوی‌ناب خوش‌دل‌خان و محمد عزیز پسر سردار محمدعظیم‌خان و دفتریان و اهالی محکمه شرعیّه و بزرگان عموم رعایای تبعه هر ولایت و ایالت کابل چون میدان وردک و منصب‌داران سپاهیان نظام هر موضع و مقام، چون مقر و قلات و لهوگرد و خوست و ارگون و کوهدامن و چاریکار و ریزه‌کوهستان و جبل‌السراج و نجراب و تکاب و پنجشیر و غوربند و ترکمان و پارسا و کنر پایان و کنر بالا و لمقان و اسمار و دکه و هرات و توابع آن و ترکستان و توابع آن و قطغن و بدخشان و لواحق آن و کارکنان پشاور و عبدالعزیزخان سفیر در هند و عبدالله‌خان کارگزار در مشهد و عبدالغنی‌خان حاکم هزاره بهسود و صاحبزاده عبدالغفور حاکم هزاره دایزنگی و دایکندی و غیره رقم و تاکید کرد که سه روز از طلوع آفتاب تا ساعت دوازده مشغول قرائت فاتحه و ادای مراسم تعزیه بوده و بیعت‌نامه‌ها از جماعات حاضر آینده حاصل نموده، بیعت‌نامه محل حکومتی خود و محالات تحت هر ایالت را از لشکری و کشوری هر یک باشند، به ذریعه فوجداران هر علاقه به دست آورده ارسال حضور نمایند، که به زودی برسند و از این اشتها تا هنگام

عصر، به اندازه تعداد و شمار حکام و قضاة و رؤسای قومی و ایلاتی نگار همی داد.

و از آن سوی چنانچه رقم شد اعیان کشوری و منصبداران لشکری و عموم رعیتی از وضع و شریف و قوی و ضعیف، به همان ساعت هشت از روز مسطور، دسته دسته و جوق جوق، پیهم روی فاتحه خوانی به سوی سراج‌العمارت نهادند. و در این حال، شهزاده حیات‌الله خان که به امر پدر تاجور مرحوم خود چنانچه گذشت، راه کابل برگرفته و در باغ و منزل نمله بیمار و متوقف و در روز گذشته به بهانه امری که از قتل والد ماجد خود آگاه نشود، طلب جلال‌آباد گردیده بود، به سواری موتر داخل باغ شاهی شد و حال را به دیگر منوال دیده و نیز از اثر روحیه که اعضا و جوارحش متأثر شده بود، چشمش اشکبار و اعضایش متزلزل و خاطرش سوگوار، به دیدار حاضرین آمد و به ساعت نه امیر نصرالله‌خان از خلوتگاه خاص راحت‌اختصاص امارت اساس، با عبدالاحدخان و میرزا محمدعمرخان منشی، که نویسندگان حضور شاه شهید و کاتبان متعلقه خود به تحریر اشتهار گماشته، خودش در خلوتخانه حضور شده بود برآمد و نوکری‌داران خاصه شاهی از سراوس و رکابی و میراسپور و پروانه و خان اسپور و اعداد سپاهیان فوج پیاده اردل که به درب باغ رده برکشیده به پای انتظار ایستاده بودند، مراسم سلام نظامی به تقدیم رسانیده، بعد امیر نصرالله‌خان به ازدحام خدام جانب سراج‌العمارت خرامیده و داخل عمارت بزرگ واقع مغرب قصر میمنت حصر که برای عام ساخته و پرداخته شده است گردیده، بر تخت اعلیحضرت شهید و زبر نعلین چه مخمل نشسته، شهزاده عنایت‌الله‌خان معین‌السلطنه، در گوشه شمال مغربی بارگاه به مقابل او جای‌گزید و دیگران عموماً با علی‌احمدخان ایشک‌آقاسی ملکی به طرف راست و چپ به روی منظر و صحن ساحت بنشستند؛ و امر فاتحه‌خوانی و بیعت کردن به روی کار آمده، علی‌احمدخان اعداد حاضرآمدگان را دسته دسته به حضور تقدیم نموده و سلامی داده و علیکی از امیر شنیده، به عرض همی‌رسانید و معرفی همی‌کرد که این جماعه از فلان خیل و قبیله‌اند و از راه قرائت فاتحه و عقد بیعت حاضر آمده‌اند. و امیر نصرالله‌خان در پاسخ اظهار او پس از دست ختم فاتحه به جانب رو و دهن بردن همی‌گفت: بیعت اینان را قبول

کردیم و از خداوند در خدمت دین و اسلام، همت و توفیق خواسته، همه شما را هدایت می‌کنم که به حبل‌المتین آئین مبین محکم و استوار چنگ زده، جان و تن مواظب و مشغول خدمات و کار بار مکلفه خود، که خداوند تکلیف کرده است باشید، و این دسته این را شنیده و از حضور برگشته، دسته دیگر به ترتیب شرفیاب حضور شده، به همان منوال ادای فاتحه و استماع اظهار امیر نصرالله‌خان نموده، باز همی‌گشتند. و بعضی از اهالی بار از ازدحام عام و کثرت جمعیت قبایل، که علی‌احمدخان ایشک‌آقاسی نام قوم مهمند و شنوار و خوگیانی و دره نوری و کنری و اسماری و کامه‌ای و چپرهای و غیره، بر هر دسته نهاده، جوق جوق، داخل و خارج می‌کرد در تعجب و حیرت افتاده از بار بیرون شدند، که ببینند در این زودی، این قدر مردم بسیار، از مسافتات بعیده چگونه حاضر گردیده‌اند؟ و چون نیک نظر کردند که به جز مردم دیهات قریه جلال‌آباد که از بهسود و سرخرود باشند، کسی از قبایل و طوایفی که علی‌احمدخان نام می‌برد، هنوز آگاه نشده و حاضر نیامده است. پس خیلی به چستی و چالاکی علی‌احمدخان تحسین و آفرین نموده به خود گفتند که به دربار پادشاه بایست چنین اشخاص چالاک و حیل‌باز بود که کار را به خدیعت و حیل از پیش برده، جلب خاطر و میل باطن و ظاهر پادشاه را جانب خود کرده رضایتش را حاصل کرد، زیرا که دیدند که سه چهار دسته که از مردم حاضر آمده قرار داده و به درب بار ایستاده کرده است، بر سبیل دور و تسلسل دسته چهارم را که از حضور بر می‌گرداند همان دسته اول را که تقدیم کرده و بازگردانیده است، داخل بار نموده، نام قوم و قبیله‌ای را برایشان می‌نهد و اظهار حسن خدمت و ابراز درایت و کفایت می‌کند و تا ساعت دوازده از نصف روز جمعه بدین روش امر قرائت فاتحت و اخذ بیعت دوام نموده، در ضمن آن میرزا عبدالرشیدخان منشی حضور امیر شهید سعید لوحه بزرگی از کاغذ احمدآبادی را برداشته و بیعت‌نامه از طرف شهزادگان و اعیان بار و رجال دولت از لشکری و کشوری بر آن نگاشته به امضا و مهر هر یک رسانیدن اقدام کرد. و آنگاه که نوبت امضا به سردار محمدآصف‌خان مصاحب خاص رسید، قطره بزرگی از رنگ اندورن خامه او بر بیعت‌نامه ریخته روی آن را کثیف و سیاه ساخت، و این امر مثل کلاه افتادن از سر امیر نصرالله‌خان که در ابتدای کار در وقت بیعت کردن

علی‌احمد خان، چنانچه گذشت واقع گشت، شگون و فال بد دیگر برای امارت او در قلوب حاضرین پدید آورد. و به ساعت دوازده امیر نصرالله‌خان از بساط تغریت و قرائت فاتحت برخاسته، با خدمه حاضر و ارکان بار از راه ادای نماز جمعه در مسجد جامع شده، به خطیب تلقین شد که در خطبه نام امیر نصرالله‌خان را درج و یاد کند و با وجود القا و تعلیم، خطیب نخست نام سراج‌الملّة والدین امیر حبیب‌الله‌خان را بر زبان رانده بعد تذکار امیر نصرالله‌خان نمود. و برخی این سهو خطیب متعلم را شگون سوم بر وخامت عاقبت امارت او در دل قرار داده، لاجول‌گویان از خداوند حسن عاقبت و پیش آمد خواست. باری پس از ادای نماز امیر نصرالله‌خان با شهزادگان و بزرگان بار و خاصان اهل کار، در باغ شاهی شده چون به درب قصر شاهی رسید از عبدالاحدخان ندیم راز خود و مصاحب محفل حضور امیر مغفور، جویای حال و احوال کابل گردیده و او را امر کرد که از تلیفون آگهی حاصل کند که شجاع‌الدوله خان فراش در کابل واصل شده و عین‌الدوله از قید واقعه آگاه آمده، اقدام در بسط بساط تغریت و خواندن فاتحت و اخذ بیعت کرده است یا نه؟ و چرا شجاع‌الدوله‌خان از وصول و عدم وصول خود در کابل، تا کنون آگهی نداده است که اگر نرسیده باشد در کدام منزل یا عرض راه هست؟ یا موترش خراب شده و یا در رفتار بطائت نموده است؟ باید احوال را مفصل حاصل و به حضور عرض نماید. و عبدالاحد خان که از شوق و شغف زیادی که در امارت او داشت و پیشتر از این امر او پرسیده بود، عرض کرد که: شجاع‌الدوله‌خان [به ساعت] یازده در کابل رسیده و عین‌الدوله در وقت وصول او در عین‌العماره تشریف راحت داشته و از وصول او به حضورش، عین‌الدوله تشریف‌فرمای ارگ شاهی شده و محمدابراهیم‌خان آقا لاله در تلیفون‌خانه ارگ رفته برایم این قدر گفت که عین‌الدوله تشریف آوردند و پس از شنیدن این کلام تلیفون خراب گردیده هرچند زنگ زدم از بتخاک پیشتر احوال نمی‌رود و نمی‌آید. و امیر نصرالله‌خان از استماع این اظهار عبدالاحدخان با آنکه آگاه نبود که شهزاده سپهرمکان، شجاع‌الدوله‌خان را در حجره‌ای از حجرات ارگ شاهی متوقف و درب آن را مقفل و تلیفون را قید فرموده، در صدد خون‌خواهی پدر و امارت خود افتاده و کام روا گشته است، مضطرب حال و پریشان احوال شده خودداری نمود. و

به لحاظ این که کسی از ناصیهٔ حال تشویش نداشت و درک اضطرابش را نکند فرمود یحتمل که امان‌الله‌خان در قرائت فاتحت و اخذ بیعت گرفتار است و یا تیلفون خراب شده خواهد بود و این را گفته سپهسالار محمدنادرخان [را] امر کرد که فوراً عده‌ای سوار در هر منزل مأمور کند که بر علاوه افراد اعداد خدمهٔ تیلفون از جلال‌آباد تا کابل رفته، در هر یک مسافت یک گروه یک نفر مقرر نماید که حاضر بوده، به مجرد قید و خراب شدن تیلفون یا افتادن کدام ستون و یا قطع سیم، ایشان در درست و جاری کردن آن اقدام کنند. این را به سپهسالار امر کرده بعد صرف نهار نمود و پس از فراغ صرف، میرزا محمدعمرخان اشتها راتی که در حیز تحریر درآمده بودند حاضر آورده تا عصر به امضای خاص رسانید که در روز شنبه بیستم جمادی‌الاولی به ذریعهٔ پست استمراری ارسال و جاری نماید. و میرزا عبدالرشیدخان تا پس از نماز شام همان لایحهٔ بیعت‌نامه را، از در ابراز حسن خدمت، اطاق به اطاق خدمه و عملهٔ امیر مرحوم برده و به امضاء رسانیده، حتی در حجرهٔ نگارنده که مشغول ادای نماز مغرب بود آمده، چون از نماز فارغ شد او را تکلیف بر امضا کرده او و میرحسام‌الدین نقاش و میرزا محمدعزیزخان نویسندهٔ خزانهٔ عین‌المال ابا نموده گفتند که حاجت به بیعت و امضای ما ضعفا و فقراء که هیچ در شماریم نیست و نمی‌باشد و هرچند میرزا عبدالرشیدخان اصرار کرد کارگر نیفتاده ایشان امضا نکردند و پس از ادای نماز شام امیر نصرالله‌خان به همان قصه و حکایت سرگذشت سفر اروپای خود اقدام نموده و بعد از دیری چون خودش چند جزوی از قرآن شریف را حفظ کرده، به زبان رعونت قصهٔ اروپا را به حکایت از تاریخ و سلاطین اسلام که حافظ قرآن و پارسا بوده راجع نموده، چنان سخنان راندن آغاز کرد که گویا من هم یکی از ایشانم و عزم و ارادهٔ نیک نسبت به اسلام و اسلامیان دارم، و یکی از درباریان که از تاریخ و حالات سلاطین سالفهٔ اسلامیّه مستحضر بود، عرض کرد که آری، در اسلام بسی پادشاهان پرهیزگار عدالت‌شعار گذشته و یادگارهای نیک گذاشته اندوهم پادشاهان جورپیشهٔ ستم اندیشه بوده که تیشه بر ریشهٔ سلطنت و خاندان خود زده، مثل مبارک‌شاه دود از نهاد رعیت و هواخواهان حشمت و مکت دولّت برآورده، همه را برباد فنا داده‌اند. و امیر نصرالله‌خان که از حالت وخامت مبارک‌شاه آگاه بود، لب از گفتار بر بسته

صمت و سکوت اختیار نموده، به صرف طعام شام اقدام کرد و پس از اکل غذا اهالی بار جانب منازل خویش رهسپار شده بر بستر خواب رفتند.

واقعات روز شنبه بیستم جمادی الاولی

در این روز امیر نصرالله خان از عدم اطلاع به احوال کابل و بند شدن تیلیفون در تزلزل افتاده، پس از ادای نماز با عبدالاحد خان و میرزا محمد عمر خان منشی خود و علی احمد خان پسر امیر محمد خان داکو خلوت گزیده به موامرت گرایید و از این خلوت اختیار کردن و با آن سه تن مشورت نمودن او بعضی عقلای بار و دانای کار که حاضر آمده، ایشان را در خلوت سرگرم مشورت دیدند، چون ایشان را نیک می شناختند و از فعالیت و کفایت و درایت ایشان آگاه بودند، خصوص پسر داکو که وزیر و مشاور اعظم او و از نجابت ذاتی و اروم نژادی عاری بود، و به جز راه لجاجت و غرور و منیت نمی پیمود و جهالت در طینت مخمّر داشت، به دل همی گفتند که:

ز شاه و وزیری سفیهی چنین نبایست جست فکر و رای رزین

و برخی رشک برده، به زبان سعایت به دیگری همی سرانید که:

جز به خردمند مفرما عمل گرچه عمل کار خردمند نیست

و این را گفته کف تأسف بهم می سایید و بر زبان تحسر می سرانید که آیا از این قدر اعداد رجال بار، که همه عاقل و هوشیار و تجربه کارند، چگونه در امر مشورت با این سه تن که زانوی ادب نزد معلمی خم نکرده و سر مطالعت به فصل و بابی از کتاب علم اخلاق و آداب و غیره هرگز فرود نیاورده و دانشی حاصل نکرده اند، اکتفا نموده است؟ و اهالی بار مشغول این گونه گفتار بودند که امیر نصرالله خان پس از دیری، با هر سه تن مشاور دانای رموز و اسرار کار خود، از خلوتگاه بیرون خرامیده روی فاتحه خوانی به سوی سراج العماره نهاد و برجای روز گذشته خویش قرار گرفته، فاتحه خوانان و بیعت کنندگان را پیش خوانده و

معین السّلطنه و عضدالدوله هر دو تن پسران با کفایت و درایت امیر مغفور، نیز بر جای دیروز خود نشسته، ایشک آقاسی علی احمدخان، به مثابه روز نخست اقدام در تقدیم دسته جات فاتحت و امر بیعت دوام نموده، بعد امیر نصرالله خان از جا برخاسته در باغ شاهی بازگشت و در پیشگاه قصر سلطنتی ایستاده پا، سخن از قید تلیفون کابل آغاز کرده فرمود که نمی دانم چرا از کابل به ذریعۀ تلیفون احوال نمی آید و عجب تر این که اکنون تلیفون جلال آباد از منزل جگدلک پیش نمی رود و این را که گفت، از حالت امارت امیر امان الله خان و تسدید شوارع و طرق و مأمور انسداد راه جلال آباد شدن، جنرال عبدالوکیل خان با فوج نظام و رسیدنش در جگدلک، هنوز خبر نداشت و چشم انتظار در راه وصول بیعت نامه و عریضۀ اطاعت امیر امان الله خان که در خیال او عین الدوله بود داشت؛ و از این گفته بعضی از اهالی بار عرض کردند که البته حضرت عالی عین الدوله از غم و اندوه قتل پدر تاجور خود و گرفتاری در امر بیعت و قرائت فاتحت توجه به جانب تلیفون ندارد و برخی گفتند که از غفلت و عدم پرداخت تلیفونیان خواهد بود. الغرض هر کدام کلامی تسلی بخش گفته او را مطمئن خاطر ساختند؛ و با این گونه گفتار اهالی بار، امیر نصرالله خان از ناصیۀ حال همگان آثار اضطراب مشاهده و تغافل کرده گفت: سبحان الله دنیا عجب عبرت کده ایست که در شباروز نهضت فرمای لمقان و شکارگاه آن سامان شدن امیر مرحوم، به دست خود آچار زردک و شلغم جلال آبادی را در ظروف ترشی به آهنگ آن همی انداخت که پس از مراجعت از شکار صرف خواهد کرد و با خود در کابل خواهد بُرد و از این بی خبر بود که نصیبش نمی شود، و این را گفته به میرزا عبدالحکیم خان میوه دارباشی امر کرد که تا وقت رفتن در کابل، یومیۀ از آن آچارها در هنگام صرف نهار و شام بیاورد. و در خلال این حال میرزا محمد عمرخان، اشتها متحداً مال را که از پیش رقم شد، به ذریعۀ پست رسمی و استمراری، گسیل کابل نمود که از پست خانه مرکزیه به ولایات و محالات توزیع و منقسم گردد و همه پس از وصول در کابل ضبط کارکنان حضور امیر امان الله خان شده به کسی نرسید.

و در هنگام عصر امیر نصرالله خان از عدم وصول خبر از کابل و بند شدن تلیفون تا جگدلک، حال را به دیگر منوال فهمیده، محفل شوری از اعداد اعیان بار

چون شهزاده عنایت‌الله خان معین‌السلطنه، حیات‌الله‌خان عضدالدوله و شهزاده امین‌الله‌خان سردار مدافع و شهزاده محمدعمرخان سردار صنایع و شهزاده غلام‌علی‌خان و سردار محمدآصف‌خان و سردار محمدیوسف‌خان مصاحبان خاص امیر مرحوم و سردار سپهسالار محمدنادرخان و فتح محمدخان امین‌العسس و میر محمدحسین‌خان حاکم جلال‌آباد و حاجی ملا عبدالرازق‌خان و میرزا محمدحسین‌خان مستوفی و شاه‌ولی‌خان رکاب‌باشی و محمدولی‌خان سرجماعه غلام‌بچه‌گان خاص و میرزا محمدعمرخان منشی و ایشک‌آقاسی علی‌احمدخان و ایشک‌آقاسی محمدعزیزخان و ایشک‌آقاسی خواجه محمدخان و غیره تشکیل داده، امر کنگاش در میان نهاد که اگر عین‌الدوله طریق خلاف برگرفته مرتکب نزاع شده باشد چه باید کرد و از همگان سوگند عدم اظهار مذاکرات اهل شوری را در خارج بار گرفته، به عهد موثق داشت و از جمله شیراحمدخان ایشک‌آقاسی نظامی که مریضه در خانه داشت و حاضر نبود، شاه‌ولی‌خان را که مواظب خدمت ملازمت نوبتی نیز بود، به احضار او امر کرد و رقعۀ دعوت به نام او فرستاده، شیراحمدخان از سبب علاج مریضۀ خود که معطل به رسیدن داکتر بود، قدری درنگ کرده، چون کار شوری تشکیل تعجیل پذیرفته بود. پیادۀ نظام مأمور شده به او آگهی داد که امیرش فوری می‌خواهد. چون شام شده بود، شیراحمدخان به ادای نماز قیام نموده به امر امیر نصرالله‌خان که بسی شتاب داشت موتر عقب او رفته، پس از ادای نماز احضارش کرد و چون به درب خانۀ بزرگ بار که محفل شوری در آن قرار گرفته بود رسید ایشک‌آقاسی حضور امیر مغفور، نیک‌محمدخان گردیزی، که برای امری از شوری بیرون شده او را با خود داخل خانۀ شوری کرد و امیر نصرالله‌خان که هنوز شیر احمدخان ایستاده پا بود، به عبدالاحدخان امر نمود که به مثابه دیگران از او نیز عهد موکد به سوگند گرفته داخل محفل شوری کند. و عبدالاحدخان که خود را صدراعظم پنداشته بود، روی به سوی شیراحمدخان نموده به وی گفت چون کار قدری از طرف کابل پیچیده معلوم می‌شود، اعلیحضرت خدمۀ باکفایت ذی‌دیانت را امر به مشورت و کنگاش نموده، بنابر آن مقرر و معین گردیده است که احاد اعداد هیئت شوری متعهد و متحالف شوند که آنچه راست باشد در خود مجلس بلاصرفه اظهار کرده، در بیرون از مجلس ابراز

داده نشود. و شیر احمدخان گفت تا از حقیقت و نفس الامر تشکیل محفل شوری ندانم، هرگز سوگند یاد نکنم و اگر چنانچه به دیانتم اعتبار و اعتمادی باشد، حاجت به عهد و سوگند نیست. و امیر نصرالله خان از گفتار هر دو تن که بلند سخن می گفتند شنیده فرمود خوب است از حقیقت کار آگاه شوید و این را گفته فرمود که به جز از ساعت یازده دیروز رسیدن شجاع الدوله خان در کابل و رفتن عین الدوله در ارگ، دیگر احوالی به ذریعۀ تلفون نرسیده و از منزل جگد لک بدان سوی احوال نمی دهد و با آنکه دیروز عده ای از سوار بر علاوۀ اعداد تلفونیان مأمور کردم، سودی نبخشود و تاکنون از طرف عین الدوله و کابل احوالی به حضور واصل نیامد، بنابراین می خواهم که با شما مشوره کرده رأی بجویم که اگر حادثه ای در کابل روی داده باشد، چه بایست کرد؟ و إن شاء الله تعالی پس از این در هر امری باید موامرت نموده، قرار صلاح و صوابدید مجلس به اجرای آن اقدام خواهم کرد. و شیر احمدخان از حقیقت گاراگاه شده عهد و سوگند یاد کرده داخل مجلس شد و در بین علی احمدخان ایشک آقاسی ملکی و نیک محمدخان ایشک آقاسی حضوری جای گزید و از جمله میرزا محمدحسین خان مستوفی آغاز سخن نموده گفت: من سابق گفته بودم که جناب معین السلطنه در کابل برود و اکنون نیز می گویم که ایشان بلادرنگ به سواری موتر آهنگ کابل نموده، با عده ای از اعیان چون سپهسالار و ایشک آقاسی ملکی و غیره به سرعت هر چه تمامتر در کابل شوند، زیرا این خامشی و سکوت از طرف کابل خالی از چند صورت متصوره نخواهد بود، یا عین الدوله سرگرم و مشغول بیعت گرفتن از مردم کابل است و یا از استماع واقعه هوش ربای طاقت فرسای قتل پدر تاجور خود، دوچار تب همی شده پهلوی بر بستر درد سوده است و یا مردم کابل شور و آشوب انگیزی اختیار نموده، عین الدوله را با خود شریک فتنه قرار داده اند و یا او را که برخلاف ایشان شده باشد دستگیر کرده اند و یا از اقدام در فتنه و شرارت کردن مردم کابل، عین الدوله رهسپار فرار شده خواهد بود، و علاوه بر همه، یحتمل که خود عین الدوله هوای امارت در کاخ دماغ خویش جای داده، طریق مخالفت پیش گرفته است و یا سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله که همه شما او را نیک می شناسید، شاید او را بر علیه اعلیحضرت والا برانگیخته، طرح فتنه ریخته باشد. به هر حال

این صمت و سکوت که از جانب کابل پیش آمده است موجب اندیشه و خلل بوده، در نظر دقت اضطراب آور می‌نماید و شما غفلت و عطالت را اختیار کرده، به فراغت‌بال نگران‌حال و وصول احوال نشسته‌اید. و هر قدری که درنگ نموده آهنگ پیش برد کاری نکنید، بیشتر اضرار خواهید دید. و امیر نصرالله‌خان در پاسخ این مقوله میرزا محمدحسین فرمود که: «رفتن معین‌السلطنه در کابل، چند نقص و زیان دارد: اول این امور متصوره را که شما بر شمردید، اگر در واقع به روی کار آمده باشد، جناب او اطفای نایره فتنه نخواهد توانست و ممکن که به خود او نیز نقضی و نقصی روی دهد، دوم اگر از اموری که نام بردید هیچ یک واقع نگردیده، رنگی دیگر عارض شده باشد، من چرا بر عین‌الدوله اکراهی بعید از وجود را اثبات نمایم که او حمل ورود معین‌السلطنه را در کابل، به عدم اعتماد من نسبت به خود نماید. باری می‌خواهم که یک نفر دیگر باز نزد عین‌الدوله گسیل نمایم و در فرمانی که به نام او رقم و امضا و روان می‌کنم، از این صور و معانی هیچ نگار نداده، فرستادن آن و حامل آن را حمل بر درنگ شجاع‌الدوله خان و خرابی تلیفون کرده، تاکید بر اخذ بیعت‌نامه عمومی و به حضور فرستادن آن کنم و شخص فرستاده رفته ملاحظه کند اگر چنانچه عین‌الدوله مشغول بیعت گرفتن بود، فهوالمطلوب و در این صورت به او عرض خواهد نمود که اعلیحضرت امیر، در خیال و تصور آن افتاده مرا فرستاد که خدا نخواسته شما از استماع قضیه ناگوار امیر شهید، مکدر و مریض شده خواهید بود، پس مرا گسیل فرمود که به چشم سر دیده و مراجعت کرده، ذات شاهانه را آرمیده‌خاطر سازم. و اگر رنگی دیگر جلوه آمده باشد، به زبان اندرز و نصیحت، او را از وخامت عاقبت انباه و آگاه خواهد کرد که از حرکات طفلانه بعید از اساس مستحکمانه اجتناب نماید؛ و یحتمل که شخص مغرضی او را بدین کار کشیده تحریک و تحریض نموده به فتنه یار شده باشد، شاید از موعظت و نصیحتی که بشنود از در عاقبت‌اندیشی پشیمان گردیده، گراییده صلاح گردد.» و از این گفتار بخردانه امیر نصرالله‌خان، که متضمن معنی نجات و فلاح بود و به دو طرف اشارت خیر و نیکی می‌نمود، اکثر از اعضای هیئت محفل شوری به زبان تصدیق سخن رانده، کلماتش را پسندیده و در انتخاب شخصی که در خور رسالت باشد، سخن آغاز نموده، اکثر ایشک‌آقاسی

دوست محمدخان ناظم را، که شامل شوری بود، برگزیدند. و لیکن امیر نصرالله خان تبسمی نموده فرمود که من از روی بی اعتمادی و تحقیر و توهین او نمی گویم، اما او را امان الله خان به نظر بد دیده نیک نمی داند؛ زیرا روزی در نزد من از او سعایت و شکایت و بسی از افعالش را به بدی حکایت کرد. اگر سردار محمدیونس خان که شخص ریش سفید و با دیانت و راستکار است، در کابل برود خوب و مرغوب خواهد بود. و اهل مجلس همه به رسالت او امضا کرده و فرمانی قراری که فرموده بود و رقم شد، ارقام و امضا گردید به او تفویض و امر شد که در ساعت دو پس از نصف شب به سواری موتر، رهگرا و مرحله پیمای کابل شود و هم پاره از کلمات هدایت آیات به او تعلیم و تلقین نموده، امر شد که به عین الدوله اگر مرتکب امر خلافی گشته، اقدام در فتنه کرده باشد به او گفته بفهماند. بعد امیر نصرالله خان در خانه کلان شده به حکایات مختلفه زبان گفتار گشوده، صرف شام و میل طعام فرمود و هر یک در جا و خوابگاه خود رفته، پهلوی تشویش و اضطراب بر جامه خواب نهادند.

وقایع روز یکشنبه بیست و یک جمادی الاولی

سردار محمدیونس خان قراری که مأمور شده بود، به ساعت دو پس از نصف شب، رهسپار کابل گردیده در ساعت نه قبل از نصف روز یکشنبه بیست و یکم جمادی الاولی، اعداد مردم فاتحه خوان روی به سوی سراج العمارت نهاده، به حول و حوش آن مترصد تشریف آوردن امیر نصرالله خان انجمن شدن آغاز کردند و او پس از مکث و درنگ بسیار، در خلوتگاه اسرار، با عبدالاحدخان و میرزا محمد عمرخان و علی احمدخان پسر امیر محمد داگی مشیر و وزیر راز نهان خود، بیرون خرامیده، در سلام خانه قصر سراج العمارت شد و بر مسند هر روزه خویش قرار گرفته، فاتحه خوانان و بیعتیان را که خلق انبوهی گرد آمده بودند، پیش خواند و علی احمدخان ایشک آقاسی ملکی، اقدام در تقدیم دسته جات اقوام و قبایل نموده، پیهم ایشان را داخل و خارج سلام خانه کرده و بر هر دسته نام قوم و

قبیله‌ای را نهاده و فاتحه داده و از زبان ایشان اظهار بیعت در میان آورده و امیر نصرالله‌خان به همان عبارت دو روز گذشته، ادای جواب سلام و قرائت فاتحه و قبول بیعت کرده، بر علاوه آنچه در روز اول و دوم اظهار نموده بود و عیناً تکرار می‌کرد، این را نیز در کلام خویش بیفزود و با ایشان همی گفت که الحمدلله تعالی در حالت شئون سلطنت تغییری روی نداده، هر کسو رتبه و مقام و منصب خود برقرار و سرگرم خدمت و قرین راحت است و به جز از جود امیر شهید که در میان موجود نیست، دیگر همه بر حال و برقرارند و آنهم امر شدنی بود که به روی روز افتاده و چاره‌اش از دست کسی در حالت بی‌خبری برنیامد. و تا ساعت دوازده به همین منوال امرار حال نموده، در خلال آن سه چهار بار از عبدالاحدخان استفسار همی‌کرد که از وصول سردار محمدیونس‌خان در کابل احوالی رسیده و تلیفون مفتوح گردیده است یا نه؟ و در هر بار عبدالاحدخان جواب نفی داده ساکت همی‌شد؛ و از این آگاه نبود که او در کابل رسیده و اوضاع را دیگرگون و امان‌الله‌خان را جالس اریکه امارت دیده، با دیانت ذاتی و نجابت نژادی که داشت، نقض بیعت او را کرده، سر اطاعت نزد امیر امان‌الله‌خان فرود آورده است، که إن شاء الله رسیدن او را در کابل با بیعت نمودنش، و قایع‌نگار عهد میامن مهد امیر شجاع غیور، شرح خواهد داد و ثبت تاریخ خواهد کرد.

ورود شاه علیرضا خان در جلال‌آباد

و در خلال این حال، به ساعت یازده قبل از نصف‌النهار، که امیر نصرالله‌خان سرگرم کار مسطور بود، اردوی هم‌رکاب امیر شهید که به سالاری شاه علی‌رضاخان کرنیل پسر سیدشاه‌خان نایب‌سالار، از عقب چنانچه امر شده بود، از کله‌گوش برخاسته طی مسافت جلال‌آباد در پیش داشتند، وارد گردیده در حالت عبور از شارع عام واقع جنب جنوب باغ سراج‌العمارت دم در دم شیپور سلامی میدهند و مراسم ادای سلام نظامی به امیر نصرالله‌خان که از امارت خود و بیعت مردم به ذریعه تلیفون به شاه علی‌رضاخان آگهی داده، تسکین در خاطرش نهاده بود، ادا کرده در اقامتگاه سپاه رفتند. و خود شاه علی‌رضاخان با تمامت عمله امیر شهید و منصب‌داران نظامی شرفیاب حضور آمده و فاتحه خوانده، دست بیعت دادند و امیر نصرالله‌خان

به زبان ملاطفت با شاه علی رضاخان احوالپرسی نموده فرمود که من از طرف شما در تشویش پیش آمد حادثه بودم، الحمدلله که به خیر و عافیت بدون کدورت آمدید و شاه علی رضاخان در ازای ملاطفت و مرحمت او عرض کرد که پیام تیلفون اعلیحضرت، خاطر من را از تشویش و اضطرابی که بعد از تشریف آوردن همایونی در جلال آباد داشت، آرمیده و مطمئن ساخته بود و پس از این نطق شاه علی رضاخان به ساعت دوازده بساط عزا چیده و امیر نصرالله خان در باغ شاهی شده، در خلوت با بعضی از خاصان خود تا هنگام عصر مواظب مشورت گشت.

و در وقت عصر چون امیر شهید از تعدد موتر بر هر موتری نام موتران آن را جهت تمیز و فرق نهاده بود، فرمود موتر فتح علی را احضار نمایند که ساعتی رهسپار تفریح شوم و این را گفته فوراً در رد قول خود زبان گشود و گفت پس از این چون تمامت موترها از آن من شده اند به نام خودم یاد شده، نام فتح علی برده نشود و به سواری موتر تا قرب شام سیر کرده بازگشت و در شب دوشنبه بیست و دوم جمادی الاولی، در محفل شوری امیر نصرالله خان از عرض و استدعای سپهسالار محمدنادرخان که از در خیرخواهی، برای وسعت معاش افواج نظام، از افسر و سپاهی، اظهار افزودن مشاھرہ کرد، به مباحثه افتاده فرمود اگر در ماهی دو روپیه بر تنخواه عموم سپاه بیفزایم مبلغ هنگفتی در شمار آمده، دولت تاب تحمل این بار را ندارد تا اول برایم محلّ و ممر آن را نشان ندهید که از عواید معینۀ مستمرۀ بر ملّت و رعیت چیزی و پشیزی افزون گرفته نشود و خزانه دولت از ادای آن عاجز و تهی نگردد، من امری کرده نمی توانم و این فعل رسمی قرار داده می شود که هر که بر اریکۀ افغانستان جلوس نماید، باید دو روپیه بر مشاھرہ سپاه بیفزاید و رفته رفته از حیث قدرت خارج آید و سپهسالار چیزی بر ورقی نوشته عرض کرد که اگر بر تنخواه سپاهی، در ماهی روپیه و بر مشاھرہ منصبدار عشر یک ماه افزود گردد، در سالی مبلغ چهل و هشت لک روپیه به حساب می آید. و امیر نصرالله خان سکوت کرده هیچ نگفت تا که اهالی شوری دلایل و براهین واضحه آورده، عرض کردند که بر علاوه آنچه جناب ضیاءالملّة والدین مبرور نظر به تنگی معاش لشکر اضافه فرموده بود، امیر شهید دو روپیه بر اصل و اضافه آن بیفزود و امیر نصرالله خان اگر چه عزم افزودن تنخواه لشکر را جزم نداشت، لیکن

از اصرار گفتار اهل مجلس سرباز نزده امر کرد که فردا در میدان مشق تمامت سپاه موجود و حاضر جلال آباد را بر صف کرده به ایشان گفته شود که در ماهی دو روپیه بر مشاهره هر واحدی اضافه گردیده، اصل و اضافه آن در ماهی چهارده روپیه دولت به ایشان می پردازد. و در این وقت میزرا محمدحسین خان مستوفی فرصت یافته به عزم این که عموم مردم کشوری را از خود خرسند سازد عرض کرد که دو بازوی قوی دولت و سلطنت، لشکری و کشوری اند و اینک یک بازویش مشمول عواطف خسروانه آمده، نایست که بازوی دیگرش که کشوریست مأیوس و محروم از عطا و موهبت ملوکانه و دل شکسته شوند، اگر رأی گیتی آرا اقتضا نماید و بقایای چندساله را که معدوم الحصول و باقی دهندگان آن همه فوت و فرار و مجهولند، عفو و موهبت فرماید، بعید از مرحمت و عطوفت نخواهد بود و منسوبان آنها که در تشویش و اضطراب حواله و حصول آن از مایملک خودند، قرین راحت و رفاهت گردیده از صمیم دل و اخلاص کامل به دعای دوام سلطنت و استحکام اساس دولت، موظف و مشغول گردیده، متنفر از ذات شاهانه نخواهند شد. و امیر نصرالله خان پس از گفت و شنید بسیار که در گذشتن از بقایای بی محل و عديم الحصول، در نظرش بسی دشوار می نمود و نمی خواست که از مبالغ هنگفت موهوم که در دفاتر نام آن مرقوم و در حقیقت معدوم الوجود و نامعلوم بود در گذرد، و اعداد رعیت و مأمورین دولت را به موهبت زبان از خود منت پذیر و شاکر سازد و ناچار رضا داده قبول دار شده و اظهار کرد که بقایای شش سال را که چهار سال آن از اواخر عهد ضیاءالملّة والدّین و دوسالش از اوایل عصر سراج الملّة والدّین باشد، عفو کردم و این را نیز فردا به مواجهه صفوف لشکر که همه با باقی دهندگان شرکت نژاد دارند، اظهار نمایند و سخن بدین جا رسیده مجلس مشورت ختم گشت. و در خاتمه سخن از حاضر آمدن و بر صف شدن افواج در میان آمد که در کدام موضع احضار و برپا داشته شوند و امیر نصرالله خان میدان گلف را اختیار کرده بعضی از حضار نظر به پامال شدن قبر امیر شهید و هتک حرمت آن از آنجا ابا نموده گفتند که از انجمن شدن سپاه در آنجا تحقیر نسبت به قبر امیر شهید به روی کار آمده، پامال سنابک ستور و پا افزار می شود و امیر نصرالله خان نپذیرفته، آنجا را نزدیک گفته بر اختیار خود استوار آمد. و پس از آنکه میدان گلف

جای صف آراستن سپاه و اظهار افزونی تنخواه ایشان در آنجا قرار گرفت، امیر نصرالله خان سخن از تاج پوشی نیز در میان آورده فردا را قرار داد و پس از صرف غذای شام اهل مجلس را رخصت نموده فرمود که امشب پیشتر خواب می‌کنم، چنانچه اعیان بار رهسپار منازل خویش شده، از معلوم نشدن کابل پهلوی بر بستر تشویش و اضطراب سودند، و امیر نصرالله خان که به بهانه خواب ایشان را براند، خود نخواهیده تا ساعت دو پس از نصف [شب] با خاصان خویش در خلوت سخن راند که از سخنان ایشان چیزی به دست نیامده ثبت نگشت.

وقایع روز دوشنبه بیست و دوم جمادی الاولی

تاج پوشی امیر نصرالله خان

در روز دوشنبه بیست و دوم جمادی الاولی، قرار تعیین شب، اعیان بار از لشکری و کشوری از راه شمولیت در محفل تاج پوشی، به ساعت هشت قبل از نصف النهار آغاز گرد آمدن در قصر سراج العمارت نموده انجمن شدند. و امیر نصرالله خان به لباس رسمی از باغ شاهی به سواری اسب در سراج العمارت تشریف برده و منصب داران لشکری و کشوری و افتخاری به پای سلام دادن به درب بار ایستاده، مراسم سلام و احترام به جای آوردند. و امیر نصرالله خان به فراز تخت امارت ایستاده، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه و شهزاده حیات الله خان عضدالدوله و علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی و شیخ صاحب جان پادشاه و میرزا محمد حسین خان مستوفی و محمدیونس خان جنرال و عده ای از دیگر بزرگان، از سلام خانه سراج العمارت بیرون خرامیده، پس از چند دقیقه معین السلطنه و عضدالدوله و ایشک آقاسی ملکی به ترتیبی که نام برده شد، هر یک پطنوسی به روی دست ادب گرفته، در جلو و دیگران از عقب داخل سلام خانه شدند و در پطنوس نخست کلاه و نشان شاهی و دیگر نشانها و در پطنوس دوم شمشیر و کمر و در پطنوس سوم غیره اسباب سر و بر امیر شهید را که نهاده بودند، تقدیم

حضور امیر نصرالله خان نموده، همه به پای تعظیم ایستادند و جناب نقیب سعادت حسیب کلاه اوزبکی دوزی را از پطنوس برداشته بر سر امیر نصرالله خان گذاشت و دستار ململی را به دور سرش دو پیچ داده ناپیچیده بگذاشت و پس از او شیخ صاحب جان پادشاه، دست برده دو پیچ بر بست و بعد از او پسر حضرت چهارباغ که پدرش مریض و او را عوض خود فرستاده بود، تمام بیست. آنگاه شهزاده عنایت الله خان پا پیش گذاشته پطنوسی را که از دست خویش پیش امیر نصرالله خان نهاده بود برداشته به روی میز نهاد و نشانهای خاص پدر تاجور خود را یک یک از آن گرفته، بر سینه عم خود بیاویخت و از این امر بعضی از خدمه خاص امیر شهید را که نسبت به آن مرحوم محبت و اخلاص داشت اشک خونین از چشم حیرت و حسرت بین بریخت. و از قفای او شهزاده حیات الله خان عضدالدوله، کمر پدر نیکوسر والد ماجد خود را به دست اطاعت پیوست، بر میان عم محترم خود بر بست؛ و البسه خاصه ذات کامل الصفات پادشاه خلد آرامگاه را، یک یک به نهجی که به غایت مؤثر و حزن آور انتظار حضار بودند زینت بخش سر و بر و کمر امیر نصرالله خان ساختند. و پس از چند دقیقه امیر نصرالله خان عمامه شاهی مرسوم اسلامی را از سر برداشته، کلاه منصوب به نشان خاص امیر شهید را بر فرق تفاخر گذاشت و ایشک آقاسی ملکی و میرزا محمد حسین خان مستوفی را که مسبوق نموده بود، اشارت فرمود و هر دو تن در دهلیز سلام خانه شده، پس از چند دقیقه با پطنوسی داخل بار آمدند و امیر نصرالله خان عموم اعیان و حاضران بار را مخاطب ساخته فرمود که چون سردار عنایت الله خان، معین السلطنه، با من از در اتحاد و یکرنگی پیش آمده، سر اطاعت و انقیاد فرود آورده و دست بیعت داده، رقبه فرمانبرداری را به رقبه متابعت من نهاد، من در ازای آن، او را نایب السلطنه خود قرار داده، تمامت اموری را که بر عهده نیابت سلطنت من بود بر عهده او نهادم و نشانهای مخصوصه نایب السلطنه گی خود را به او اعطا می نمایم و این را گفته از جا برخاست و از پطنوسی که به روی دست ایشک آقاسی ملکی بود، کلاه نشان دار سر خود را برداشته بر سر شهزاده عنایت الله خان گذاشت و کمر خویش را بر میانش بست و مجلس تاج پوشی خاتمه یافته، به هیئت اجتماعی، روی به سوی میدان گلف که اعداد سپاه را محمدنادرخان سپهسالار، بر طبق قراردادی که در

شب به روی کار آمده و همه را احضار و بر صف نموده بود نهادند. و امیر نصرالله‌خان بر اسب فیروزه و خاص سواری امیر شهید بر نشسته و شهزاده عنایت‌الله خان نایب‌السلطنه و شهزاده حیات‌الله عضدالدوله بر اسپان خود سوار شده، دیگران پیاده به یمین و یسار ایشان گام برداشته، داخل میدان گلف گردیدند. و سپهسالار امر سلام دادن به قانون عسکری و نواختن موزیک و ارغنون نظامی به صفوف افواج نموده، بعد از ادای مراسم سلام، امیر نصرالله‌خان و عنایت‌الله‌خان نایب‌السلطنه و سپهسالار به جلو صفوف سپاه شده با همگان احوالپرسی نمودند. و نصرالله‌خان در جانب شمال رده لشکر اخذ مقام کرده، سپهسالار را امر نمود که از سه جانب دیگر اعداد لشکر را دیوار قلعه سان امر دایره بستن کند.

بخشش امیر نصرالله‌خان و افزودن به تنخواه سپاهیان

و پس از دایره شده عسکر امیر نصرالله‌خان به سپهسالار خطاب نموده به آواز رسا فرمود که واقعه قتل امیر شهید بر همه ما و شما معلوم است که حاجت به تذکار کوائف نیست و پس از آنکه شما به میل خاطر و رضا و رغبت خود مرا به پادشاهی برداشتید، من از شما خرم و خوشنود گردیده، در ماهی دو روپیه بر مشاھرۀ معینه شما که اصل و اضافه آن در ماهی چهارده روپیه از هر واحدی به شمار آید، افزون فرمودم و از احاد و افراد سپاه که کرنیل شاه علی‌رضاخان دیروز چنانچه گذشت وارد جلال‌آباد شده و افواهاً از کشیک‌چیان سرا پرده شاهی، که در کله‌گوش به سبب قتل امیر مرحوم پاسبان بودند، شنیده بود که احمدشاه‌خان سر میراسپور، امیر مغفور را به قتل رسانیده است و کسی اقدام در مواخذه و بازپرس قتل آن مرحوم ننموده، در شب بعد از صرف غذا و ادای نماز عشاء، عموم منصب‌داران سپاه را در خفاء به مشق‌گاه احضار نموده همه را به خون‌خواهی و بلوا متحد و متعهد و متحالف ساخته و طبل فتنه را وارون کوفته بود، صدای لا و نعم و دعا و ثنا نگشوده، سکوت اختیار کردند و از اسکات ایشان سپهسالار خجالت‌بار گردیده، اظهار کرد که افواج حاضره که به قرب پنج هزار تن منتهی می‌شوند، قبل از تشریف آوردن حضور والا، مرا وکیل خود قرار دادند و اینک من به وکالت همگان اظهار امتنان و تشکر می‌نمایم و پس از این گفتار سپهسالار، امیر

نصرالله خان لب به تکرار موهبت کشوده فرمود که بقایای شش سال را از اواخر عصر ضیاءالملّة والدّین مغفور و اوایل عهد امیر مبرور عفو و موهبت نموده، از دوش اعداد رعیت و مأمورین دولت برداشتم. و در محاذ این بخشش او، بعضی مأمورین و حاضرین کشوری دعاگویی و ثنا خوانی نموده، مراسم بخشش و نوازش به پای رفت و سپهسالار به امر امیر نصرالله خان صفوف سپاه را به ترتیب صد صد موزیک نوازان رخصت بازگشت در اقامتگاهشان داده و دسته دسته از حضور امیر ممدوح به دستور مرسوم عبور نموده، در منزل و مقام خود رفتند. و امیر نصرالله خان با جماعه اعیان از میدان گلف برآمده و بر موتر خود نشسته تشریف فرمای باغ شاهی شد.

و از دیگر سوی پس از ورود اردوی کله گوش و لمقان، در افواه جمهور انام سمر و مشتهر گشت که احمدشاه خان سر میراسپور، امیر مبرور را به قتل رسانیده است، چنانچه از افشای این خبر، شیر احمدخان ایشک آقاسی نظامی در ضمن حکایات سوانح عمری خود، که نگارنده آن را به امر امیر امان الله خان غازی مرتب نموده، اشارت کرده می نویسد که: «برادرم از لمقان که نزد سردار عبدالرحمن خان عم خود از راه حصول تفریح چند روزه رفته بود، هم عنان اردوی تحت امر کرنیل شاه علی رضاخان در خانه آمده، آهسته به من گفت که از قلعه السراج با اردو به راه افتاده، شب را با ایشان در چارباغ به سر برده، از احاد و افراد اعداد اردو شنیدم که در بین خود می گفتند که امیر را احمدشاه خان سر میراسپور کشته است. از شنیدن این سخن به برادرم گفتم که این امر بی اصل و خلاف واقع است، اما زینهار که از زبان شما به گوش کسی نرسد» انتهی تحریره.

باری امیر نصرالله خان در باغ شاهی شده، اعیان بار از در تبدیل لباس رسمی در منازل خویش رفتند و هنگام عصر این روز از سرخ پل به ذریعه تلیفون که هنوز مأمورین انسداد طرق اعلیحضرت امیر امان الله خان در آنجا نرسیده و بند نشده بود. خبر به حضور امیر رسید که دو عراده موتر از کابل جانب جلال آباد رهسپار آمده، در آنها دو نفر ریش سپید و شجاع الدوله خان فراش باشی حضور و چند نفر دیگر نشسته بودند. و از این خبر سخن از هر دو موتر و دو تن محاسن سفید و چند نفر در میان آمده، در مجلس امیر نصرالله خان مطرح بحث گشت که آیا کدام موتر و که

خواهد بود؟ و از موترها تعبیر به موتر سواری شجاع الدوله خان و سردار محمدیونس خان که از جلال آباد در کابل گسیل گردیده بودند شده، یک نفر ریش سفید سردار محمدیونس خان را قرار دادند و در باب ریش سپید دیگر و چند نفر، خیالات و تصوّرات اهل مجلس به هر جانب افتاده، هر یک سخنی گفتند و آخر الامر به گمان و پندار خویش تعبیر کردند که عین الدوله بیعت نامه مردم کابل و عریضه خود را که مشتمل بر بیعت و اجرای خدمت اوست، به صحابت سردار عبدالوهاب خان با سردار محمدیونس خان و شجاع الدوله خان فرستادگان حضور والا گسیل داشته خواهد بود، یا این که سردار محمدعباس خان و یا سردار عبدالقدوس خان حامل بیعت نامه او آمده خواهد بود، که ایشان عذر تأخیر کار را به حضور بخواهند و غیره نفری خدمه ایشان است و چون از عبور موترها از سرخ پل به شمار ساعات دیری گذشته و در جلال آباد نرسیدند، بعضی عرض کردند که خوبست آنها را در منزل نمله باز داشته، اعداد سواره آنها معلوم فرموده شود تا پس از حصول علم به احوال ایشان، اجازت آمدن در جلال آباد داده آیند. و امیر نصرالله خان که از عملیات مدبرانه اعلیحضرت امیر امان الله خان آگاه نبود، فرمود که پس از یک ساعت هر احوالی که باشد معلوم شده ایشان وارد و شرفیاب حضور می آیند؛ و از این بی خبر بود که اعلیحضرت او استمالت نامه های عیدیه متعدده، مشتمل بر اعلان ماهی بیست روپیه تنخواه عموم سپاه نظام، همدست چند نفر از قوم جدران و منگل و برادر ریش سپید، جنرال محمود سامی، برای در شب به جلال [آباد] انتشار دادن، به سواری موتر با ملا غلام محمدخان پنجات باشی، از قوم وردک، فرستاده و او ایشان را در باغ نمله فرود آورده، جاسوس آسا مأمور کار کرده و بدین واسطه در آنجا درنگ کرده است. الغرض هنگام عصر هر دو موتر داخل باغ شاهی گردیده در پیشگاه قصر اندرون باغ بایستادند. و عبدالاحدخان از جا برخاسته نزدیک موترها شده و خود امیر نصرالله خان با اعضای مجلس شوری داخل بیت المشوره گشته، پس از چند دقیقه انتظار عبدالاحدخان با چهره زرد و پای لرزان و لب خشکیده و چشم بی نور، از در درآمد، عیون اعیان جانب او نگران شدند. و امیر نصرالله خان از او جویای حال گردیده پرسید که چه احوال است؟ و عبدالاحدخان با زبان لکنت و دل شکسته و اعصاب و عروق از هم

گسسته و گردن کج فرورفته، عرض کرد که کار ما خراب و طناب آرزوی ما پریچ و تاب و لنگر کشتی امید ما غرق لَجَّةٔ سراب گشت، زیرا عین‌الدوله را در کابل به امارت برداشته و جمهور مردم نزدیک و دور آنجا دست بیعت به او داده، در اطاعت و انقیادش وجههٔ همت گماشته‌اند. از شنیدن خبر امیر نصرالله‌خان پریشان و رعشه در اندامش نمایان آمده، شهزاده عنایت‌الله‌خان نایب‌السلطنه دوچار انواع تفکر شد. و پس از فکر و اندیشهٔ بسیار امیر نصرالله‌خان از عبدالاحدخان استفسار موتر سواران کرده گفت چه آورده‌اند؟ او عرض کرد که شجاع‌الدوله‌خان فراش‌باشی با همان موتری که از جلال‌آباد رفته بود، مراجعت کرده در موتری که سردار محمدیونس‌خان برده بود، ملاً غلام‌محمدخان پنجات‌باشی، از طرف عین‌الدوله و مردم کابل آمده است و از برادر محمود سامی و چند نفر دیگر که اعلان‌های افزونی تنخواه نظام و استمالت هدایت خواص و عوام را در بر داشتند و در عرض راه نمله چنانچه گذشت، به عزم در شب پراکنده کردن اعلانات پیاده شده بودند، هیچ نگفت. و امیر نصرالله‌خان امر به احضار هر دو تن نموده چون حاضر شدند، ملاً غلام‌محمدخان به کمال شجاعت[به] آواز بلند سلام داده و از امیر نصرالله‌خان جواب علیک یافته، دست به قرائت فاتحه به ارواح امیر شهید برداشت و در خاتمه ادای طلب مغفرت او را از حضرت رب‌العزت کرده، مکتوب تنبیه و تهدید اسلوب مردم کابل را که با خود داشت برآورده نزد امیر نصرالله‌خان گذاشت و عرض نمود که این نامه را از طرف عموم بزرگان و سرکردگان لشکری و کشوری و اعیان بار و اهل کار کابل و اطراف قریبهٔ آن آورده‌ام. و امیر نصرالله‌خان آن را کشوده نزد حضار به جهر قرائت کرد.

نقل نامهٔ مردم کابل که به امر امیر امان‌الله‌خان نوشته بودند

نوشته بودند: حضرت نایب‌السلطنه و معین‌السلطنه و عضدالدوله و سردار صنایع و سردار مدافع و سردار غلام‌علی‌خان و سردار سپهسالار و همه عمله و خدمهٔ ملکی و نظامی مرحوم مغفور جنت‌مکان خلدآشیان پادشاه شهید بی‌موجب ما «السلام علیکم اِنْ کُنْتُمْ عَلٰی سَبِيلِ الْهُدٰی» چون خبر کربت اثر وحشت سیر مرحومی را به عنوان ارادهٔ جلوس بر تخت امارت اطلاع داده و دست خود را از بازخواست و

پیدا نمودن قاتل بازداشته، این امر بزرگ و ننگین را سهل و مهمل انگاشته و نعش امیر معظم محبوب القلوب ما را تحقیر و توهین نموده، در گوشه میدان گلف که بازچه‌گاهیست در خاک گذاشته و برعلاوه آن حق ولایت و امارت را که از آن پسران آن مرحوم بوده ضایع و تلف ساخته و به طمع جای‌گزینی او کمر تغصب بسته، اغماز آنکه فرزند و خلف‌الصدق مرحوم را که در حیات خود بر سر ما نصب و قایم اریکه سلطنت و مقر پای تخت فرموده بودند نموده‌اند، بنابراین تمامت خوانین کشوری و ارباب مناصب لشکری و مشایخ و علماء و سادات را رفتار و کردار شما در طبیعت و قریحه انصاف، ناگوار افتاده با شما طریق بیعت و متابعت پیش نگرفتند. و از آنجا که مسند جلیل سلطنت حق موروثی این شهزاده و نیز جنابش ذوالید و قابض دارالامارت، در حیات پدر تاجور خود بود و هست، به او بیعت کردند و اعلیحضرت امیرامان‌الله خلدالله ملکه و سلطانه‌اش خوانده، امیر خود قرار دادیم و محض شیوه و شیمه اسلامیت به شما آگهی داده و این رقیمه فرستاده شد که به کیفیت دانسته شوید إن شاء الله تعالی چنانچه اگر اراده حق سبحانه تعالی رفته بود، شما نیز از اندیشه و خیال سلطنت گذشته به بیعت عموم مسلمانان و منصب‌داران کشوری و لشکری و علماء و اشراف دارالسلطنه. امضای اطاعت و انقیاد خواهید نمود، زیرا که شرعاً به وجوه بسیار حق امارت از اوست. اول این‌که از حیات پدر خود امور امارت را در پای تخت قابض و متصرف و از طرف آن مرحوم قایم و منصوبند. دوم، این‌که شیخ الاسلام یعنی قاضی‌القضاة، که در تمامت امور دینیه از طرف پادشاه خود، رتبه تولا داشت بیعت کرده است. پس بیعت اهالی آنجا را به شما و عزم شما را در بیعت نسبت به خودها خلاف اصول طریقه موجوده مسلمانان دانسته‌ایم و در سواد اعظم اسلام به سلطنت اسلامیه ترک عثمانی نیز همین قاعده شرعیّه مرعی است که تا شیخ‌الاسلام بیعت نکند، صورت اثبات سلطنت تکوّن نمی‌پذیرد، و چون خون ریختن در بین اعداد اسلام به نزد خداوند جل جلاله عصیان بزرگ و بازپرس سترگی را موجب و جوراست، اگر چنانچه امارت امیر ما را که به او بیعت شرعی کرده‌ایم پذیرا نشوید و باعث خونریزی و هرج و مرج آیید، تمامت عصیان و طغیان بر عهده شما خواهد بود «و ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» فقط. و در خاتمه نام امضاءکنندگان هریک قاضی‌القضاة

سعدالدین خان و اعتمادالدوله سردار عبدالقدوس خان و هردو حضرت بزرگ و کوچک و ایشک آقاسی محمدسرورخان و نایب سالار صالح محمدخان و نایب سالار محمدنعیم خان و برگد عبدالوکیل خان و برگد غلام حیدرخان خزانه دار و سردار عبدالوهاب خان و سردار محمدعباس خان و محمود طرزی و خطیب عسکر و ملا عبدالشکور خان نایب قاضی القضاة و اهالی محکمه شرعیّه و جمعی کثیر و جم غفیری از منصب داران لشکری و کشوری و اهل دیوان و رؤسا و بزرگان و اشراف و مشایخ و علماء و سادات و غیره را برده، رنگ از چهره اش پرید و در عین حال رقیمه سردار محمدیونس خان فرستاده خود را نیز کشوده قرائت نمود.

نقل نوشته سردار محمدیونس خان

و او رقم کرده بود که: «به محض ورود در کابل جوش و خروش غریبی از افسران لشکری و بزرگان کشوری و مشایخ و سادات و عموم لشکر و جمهور مردم کشور را با اعلیحضرت امیر امان الله خان مشاهده کردم، در بحر حیرت فرورفته از دلایل زیادی که در دست دارند، حق را به جانب ایشان دانستم. پس از حصول نظریات و معلومات خود دوستانه و مخلصانه عرض می دارم که به مجرد وصول ملا غلام محمدخان پنجاب باشی خود را از امارت خلع و به امیر امان الله خان بیعت کنید و الا در اقدام به خونریزی گردن شما به رشته عصیان و طغیان در نزد خداوند بسته می شود، و من او را حق به دست دانسته بیعت کردم.» و بعد از خواندن صحیفه سردار محمدیونس خان اشتهاری را که متحدالمال به امر اعلیحضرت امیر امان الله خان انتشار یافته و یک قطعه از آن در لف نامه مردم کابل بود، برداشته شروع به خواندنش نمود.

نقل اشتهار امیر امان الله خان

و در آن مندرج و مندرج بود که: «ای ملت معظمه اسلامیة سرزمین افغانستان و ای رعایای صادقه و فرزندان حقیقیه پدر من و پدر خود شما، اعلیحضرت سراج الملة

والدین، در این هنگام از ضرب تفنگچه غدر و خیانت ارباب حیل و خدیعت شهید گردیده است بر همه شما اعلان و اعلام می‌شود که آن تاجدار بزرگوار که مسلمان و یک پادشاهی از قوم و ملت غیور این مملکت پاک و مقدس بود، در لیل پنج‌شنبه هجدهم ماه جمادی‌الاولی در موقع کله‌گوش لمقان، به ساعت سه از شب در بستر خواب شاهانه خویش به ضرب گلوله تفنگچه شهید گشته است «إِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ» و من این مصیبت و ماتم را مخصوص خودم نمی‌دانم، بلکه خود را با شما شریک غم و الم می‌شمارم زیرا که آن شهریار نیک کردار، پدر همه ما و شما بود و بنا به گفته شاعری که: «از سر خون پدر فرزند صالح نگذرد» بر ما و شما واجب است که بالاتفاق و برادروار، برای انتقام خون پدر تاجور خود که مظلومانه شهید دست خائنین دولت و دین اسلام گردیده است، حاضر شده کمر همت و غیرت ببندیم تا انتقام خون ناحق ریخته او را نگیریم بایست آسوده نشینیم و خودم که در حیات پدرم بر سبیل وکالت از طرف ذات ملوکانه‌اش به دارالسلطنه قایم و موظف اجرای امور سنگین سلطنت بودم و اکنون بالاصالت آن بار ثقیل و خطیر را متوکلاً و معتصماً بالله بر عهده خود نهادم و بر تخت امارت قویم‌الشکیمت افغانیه، بنابر دو مقصد بسیار مقدس و مهم با عزّ و اقبال جلوس نمودم: مقصد اول، خدمت دین مبین حضرت سیدالمرسلین محمد مصطفی صلی‌الله علیه و سلم است که برتر و نیکوتر مقاصد و مآرب است و آن در صورتی تکمیل‌پذیر می‌شود که شما امت ناجیه حضرت محمدرامین (ص) و ملت غیور با دین افغانستان‌نشین، در این مقصد نخستین با من یار و معین شوید و دست اتحاد و اتفاق را از یک آستین برآورده، در مقابل حملات و تهاجمات دشمنان دین و ملت حاضر و مهیا باشید؛ و در خصوص شرط اول مدّعا این است که ما و شما فرزندان آن پادشاه رحم‌دل، انتقام خون به ناحق ریخته بسیار عیان و آشکار او را بگیریم. و ای ملت و قوم عزیز من، این ریختن خون ناحق و ارتکاب غدر و خیانت مطلق از دو حال خالی نیست یا به تحریک مدسّسین خارجه به وقوع آمده و یا از اغراض خننه داخله که آنهم از طرف چنان کسی خواهد بود که مدعی سلطنت باشد، تا آن مرحوم را از میان برداشته خود به جایش بنشیند. پس در هر دو صورت خودم که فرزند صالح ایشانم، تا انتقام خون پدر خود را نگیرم،

حسام در نیام نخواهم آورد. و از همه شما برادران دینیه و وطنیه خود، همین امید و آرزو را دارم که مرا در این حق صریح برادروار مددگار شوید. باری به چشم انصاف باید دید و در دل اعتساف منزل نباید جای داد که چون پدر شخصی از شما رعایا به قتل رسد، نزد من حاضر آمده خود را به خاکها می‌مالد و زار زار می‌نالد و فریاد و واویلا نموده، داد می‌خواهد. اکنون قضیه منعکس و بر من وارد گردیده و من در این وقت به بیعتی که اهالی دارالسلطنه و نواح آن با مشایخ کرام و سادات عظام از صنوف کشوری و صفوف لشکری مردانه‌وار با کمال غیرت و شهامت کرده‌اند، بالاستحقاق پادشاه شما و در حقیقت و نفس الامر خادم و محافظ جان و مال و ناموس شما و پدر کشته شده می‌باشم، و از شما یاری و مددگاری و همدردی و ره‌نوردی در طریق خونخواهی پدرم می‌خواهم و مقصد اول همین است که گفته شد و بس. مقصد دوم غرض اصلی از پذیرش امر امارتم اینست که دز یک و دوباری که بر سیل و کالت به اقامت در امر سلطنت مأمور آمده‌ام، البته تا درجه‌ای خود را به شما برادران وطن و رعیت و ملت شناسانده و معرفی کرده خواهم بود که یگانه آرزویم به حق رسانیدن مستحقین و داد دادن مظلومین بوده و هست و نیت یگانه و صمیمانه همین می‌باشد که استعداد و قابلیت خدادادی که ذات اقدس خالق ما در خصوص اجرای امور عدالتیه و دفاع ظلم و بدعت، در دل و دماغم جای داده و القا فرموده است، آن را از قوه به فعل آورم و نخست جلوتر از همه این را بر همه شما رعایای صادقانه و ملت نجیب و شجیع خویشتن اعلان نموده بشارت می‌دهم که من تاج سلطنت افغانیه را به نام استقلال و حاکمیت آزادانه داخلی و خارجی افغانستان بر سر نهاده‌ام و معنی مختصر استقلال و آزادی داخلی و خارجی دولت این است که قبل از این دولت ما را بعضی از دشمنان خارجه ما محدود داشته، سلطنت متصل و آزاد داخل و خارج نمی‌پنداشتند، بل در بیرونها ما را آزاد نمی‌شناختند، حال آنکه مانند مردم افغانستان قوم غیور و جلیلی که آزادی و استقلال خود را قرار ثبت تاریخ در اطراف و اکناف دنیا باربار شناسانده باشد، چگونه می‌شود که نام حمایت یا آقایی کدام دولت خارجه و غیر دین و ملت خود را بر خود قبول کرده بپذیرد؟ حاشا و گلا، آگاه و دانا باشید ای ملت و قوم نجیب، که دولت افغانستان همه‌وقت آزاد و مستقل بوده و خواهد بود،

چنانچه من به همین نام مقدس حکمرانی آن را قبول کرده و به شما مژده دادن را ضرور دانستم که شما قوم و ملت مستقل و آزادید و حق حمایت و نگرانی هیچ دولت خارجه بر شما نیست. دیگر این که حضرت پروردگار ما و خالق یگانه و لاشریک و لانظیر ما، که پادشاه پادشاهانست، در کلام حق و صدق خود می فرماید «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» اینک من در همه امور کلام خدا و رسول او را رهبر تمام کارهای خود قرار داده و از آن اتخاذ می کنم. ای ملت عزیز و ای قوم با تمیز به دین استوار و در حفظ ناموس دین و دولت و ملت خود بیدار و به نگرهبانی و دوستی وطن خویش هشیار باشید و در انتقام خون پدر حقیقی من و پدر معنوی خود که در حقیقت پدر شما بود، با من دست اتحاد و پای اتفاق بیفشارید. باقی از درگاه حضرت اقدس لایزال برای خود و شما و تمام اهل اسلام و همه نوع بشر خیر و توفیق نیک می خواهم.»

و امیر نصرالله خان از خواندن نامه مردم کابل و صحیفه سردار محمدیونس خان و این اشتهاار متحدالمآل اعلیحضرت امیر امان الله خان در اضطراب و تزلزل افتاده، دل بر زوال کوکب اقبال خود نهاد و چنان خویش را در معرض استیصال و اضمحلال پنداشته از حال طبیعی بیرون رفت که بیخودانه اشتهاار از دستش بیفتاد و دیده حیرت به چهار جانب انداخته، در خاطر تمنای اظهار تدبیر و تسلیتی از اعضای هیئت شوری کرد که ایشان چه رأی خواهند داد و شورائیان نیز در لجه حیرت فرو رفته، هیچ نگفتند. الا یکی از ایشان زبان گشوده گفت که کار دنیا به هزاران سال تمام شدنی و انجام پذیرفتنی نیست و از کثرت تغیر اوضاع و احوالی که دم به دم رنگی می گیرد و نقشی می پذیرد، راهی به دست نمی آید که انسان آن را سپرده نایل به مقصود گردد. نماز عصر نزدیک است که از مشغولیت به کار دنیا فوت و قضا شود و حضار چون نظر کردند آفتاب را به غروب دیده، همه با امیر نصرالله خان در خیمه ای که به جنب غربی قصر شاهی برای ادای نماز افراخته بودند رفته، خود امیر نصرالله خان مقتدی شده نماز [را] به سرعت هر چه تمامتر ادا نموده، دقیقه ای چند نگذشته بود که مؤذن بانگ اذان اعلامی دخول وقت نماز مغرب شب سه شنبه بیست و سوم جمادی الاولی برآورد و نماز شام نیز ادا گردیده.

حکایت نمودن ملا غلام محمد خان از حالت کابل نزد امیر نصرالله خان

خود امیر نصرالله خان با مشاورین داخل بیت الشوری شد و به مجرد نشستن، از ملا غلام محمد خان جوایای حال و صدق مقال گشته فرمود که: «شما را شخص مسلمانی می دانم و می خواهم که احوال کابل را زبانی و راست بدون کم و کاست بیان کنید، تا آنچه را که از مکتوب مردم کابل و سردار محمدیونس خان و اشتها دانسته ام، از زبان شما نیز دانسته شوم.» و او عرض کرد که چون شیردل پسر در ایام جمعات به حضور اعلیحضرت امیر ما هنگام شهزادگی ایشان شرف اندوز می شد، در این روز جمعه قرار استمرار، صبح در عین العماره شده و چون ذات اقدس خسروانه، عزم به سر بردن در گلخانه زین العماره جزم فرموده بود، از وصل خبر جلال آباد فسخ عزم نموده به ذریعه شیردل مرا طلب حضور کرد. چنانچه او زود بازآمده به من ابلاغ کرد که شما را عین [الدوله] به حضور خواسته است و من به تعجیل کمر بسته راه درب پیش گرفتم و در عرض راه معلومات حاصل کردم که حضور عالی در ارگ تشریف برده است. من در گلخانه شاهی به اندرون ارگ شرفیاب حضورش گشتم و پیشتر از من صالح محمد خان نایب سالار و محمود بیگ طرزی و محمود سامی حاضر آمده موجود بودند و آدم فرستاده اعتمادالدوله و بابا محمد سرور خان و قاضی القضاة و غیره اعیان بار و اهل کار را امر حضار فرموده، آدم ها فرستاده بود و من از جمال و ناصیه حالش، درک کردم که مصیبت بزرگی به روی روز آمده خواهد بود، زیرا که هر چند خودداری می نمود خویش را ضبط نتوانسته اشک از دیده اش بی اختیار جاری و خودش در عالم بیقراری بود تا که اعداد رجال لشکری و کشوری گرد آمده انجمن شدند. بعد اعلیحضرت امیر ما صحیفه ای را برآورده به روی میز نهاد و فرمود که خانه ما خراب گردیده اعلیحضرت سراج الملة والدین پدر تاجورم را در کله گوش شهید کردند و این را گفته زار زار بگریست و اعتمادالدوله نامه را از زیر میز برداشته به خواندن شد. شما نوشته و امضا نموده بودید که به ساعت سه از شب پنجشنبه هجدهم جمادی الاولی اعلیحضرت سراج الملة والدین [را] در کله گوش لمقان، کدام شخص نامعلوم به ضرب گلوله تفنگچه کشته و نعش او را در جلال آباد آورده به

میدان گلف دفن نمودیم و ارجمندانم معین السلطنه و سردار مدافع و سردار صنایع و سردار غلام علی خان و سردار محمدنادرخان سپهسالار و غیره اعیان بار از لشکری و کشوری و بزرگان و سرکردگان ملی و قومی حاضره و سکنه جلال آباد و نواح آن به حضور نایب السلطنه ما را به امارت برداشته بیعت نمودند و چون فعلاً گرفتار امر تعزیت و قرائت فاتحیتیم شما نیز با خاطر جمع بدون صرف چای و طعام، مراسم تعزیت و ادای فاتحت را در کابل با خاندان شاهی و منصب داران و بزرگان به پای برده و بیعت نامه از خواص و عوام انام حاصل کرده، ارسال حضورم نمایید . از خواندن و به خاتمه رساندن اعتمادالدوله نمیده شما را، تمامت حضار اظهار اسف و آه نموده، سرشک هم و غم از چشم الم توأم فرو ریختند و دست طلب مغفرت آن مرحوم را به درگاه رب العزت برداشته، خواهش آمرزش کردند. بعد اکثر از حاضرین عرض کردند که حیف و افسوس که در قتل چنین پادشاه خلد آرامگاه هیچ یک از پسر و برادر و خدم و حشم در عقب تجسس و تفحص قاتل نیفتاده، همه در پی حصول کام و نام و مرام خود شدند. باری تا قاتل سنگدل به دست نیاید، هرگز به نایب السلطنه دست بیعت ندهیم و سر اطاعت خم نکنیم و نه او را مستحق و در خور امارت می دانیم، زیرا می دانست و متیقن بود که سلطنت از آن اولاد و فرزندان امیر شهید است و چون معین السلطنه فرزند بزرگ و رشیدش، بلا اکراه و اجبار از امارت دست کشیده و به عم خود که به هیچ وجه مستحق و شایسته سلطنت نبود واگذار آمده است و شما که وکیل و نایب امیر شهید و فرزند برومند شهریار تاجدار ما می باشید و از طرف آن مرحوم بر ما مأمور و مقرر هستید و امروز ارگ شاهی که مرکز و پای تخت سلطنت نام برده می شود در دست تصرف شماست، پس ما همه به طوع و رغبت ذات شما را به امارت خود قبول داریم. و از این عرض و اظهار حضار، اعلیحضرت امیر ما لحظه و لمحهای فکر نموده بعد فرمود که من از این ابراز همدردی و اظهار غم و الم وقوع قضیه پدرم که به چه بی انصافی به قتل رسانیده اند، نمودید و بر شما کاری و ساری گردیده است اظهار امتنان می کنم. چنانچه اگر ذات ملوکانه او پدر صوری من بود، البته پدر معنوی و بسیار مهربان شما نیز گفته و نام برده می شد، نیز از این اظهار اتحاد و اتفاق یک رنگ و با اخلاص شما ادای تشکر می نمایم و امید و

آرزو و اعتماد کلیه که از عم خود در دل داشتم و او را به مثابه پدر خود می‌پنداشتم نظر به وجوه چندی بغایت از او ناامید و مأیوس شده، قرین افسوس گشتم. وجه اول، از شجاع‌الدوله خان فراش‌باشی فرستاده و حامل نامه امارت او معلومات حاصل کردم که تا دفن خاک کردن پدرم، چهره و رخسار او را با آن مرحمت و ملاطفت زیاد برادرانه که نسبت به عم مبذول داشت اعتنا نکرده، به چشم ندید. وجه دوم، در پس تجسس و تفحص و به دست آوردن قاتل نیفتاده، هر چند برخی از خدمه پدرم اصرار به دریافت قاتل نمود او نشنید و اقدام در جستجو نکرد و این را نمی‌دانم که در این امر از چه اهمال و اغفال ورزیده در پی قاتل نیفتاد؟ وجه سوم، به لحاظ قبرستان نشدن باغ شاهی، که شایسته دفن او بود، او را متواری نساخته، از راه تحقیر در میدان گلف به خاکش سپرد تا به عالم معلوم و هویدا باشد که در حیات خود میل لهو و لعب زیاد داشت، بنابراین در بازیچه‌گاه دفن گردیده است. وجه چهارم، در پاره‌ای از بیانات خود الفاظ نامناسب و ناشایست نسبت به ذات ملوکانه یاد کرد، وجه پنجم، به محض اظهار علی‌احمدخان ایشک‌آقاسی ملکی، نظر به اطراف و جوانب و عواقب کار نکرده پذیرفتار امارت و به عزم تسلیت و خاطرجویی برادر بزرگم معین‌السلطنه و ما پسران اعلیحضرت شهید اندک مکث و انکار و ابایی نکرد. وجه ششم، مرا از خود بیگانه و مخالف دانسته فوراً تلفون جلال‌آباد و کابل را قید فرمود و با آنکه من از او امید و آرزو داشتم که در چنین واقعه طاق‌فرسا به مجرد وصول از لمقان در جلال‌آباد، به ذریعه تلفون آگاهم کرده، مرا شریک رأی و اقتضای خویش قرار می‌داد و من هرگز رضا نمی‌دادم که نعش پدرم را در جلال‌آباد و بر علاوه آن در میدان گلف دفن می‌نمود، بلکه عرض و استدعا می‌کردم که با خود در کابل بیاورد و یا بفرستد. و هنوز روزی از شهادت پدرم و بی سر و سامانی ما نگذشت، که اقدام در اجراءات امور مغرضه خود نسبت به ایزای ما فرزندان امیر مرحوم که برادر مهربان او بود نمود و ملحوظات زیادی دامنگیر خیالاتم شده‌اند که مرگ را از اطاعت و متابعت خود به او بسیار بهتر می‌دانم و از آنجا که پدرم در روز رهسپار شدن خود از کابل در جلال‌آباد، مرا در پایتخت خود وکیل قرار داده، امر اقامت در مرکز امارت نمود. خود را مسئول می‌دانم که اگر پسر بیوه زنی مقتول

گردد و من تحقیق و بازپرس آن را قرار امر شرع اقدس نکنم و به قصاص نرسانم، بنا بر همه آنچه گفتم عزم جزم دارم که تجسس و تفحص قاتل پدر خود را بنمایم و خواهش امارت ندارم، بلکه مقصدم بازپرس خون پدرم می باشد. پس هر که در این مقصد با من همراه و مستعد است بسم الله و الا خودم تنها با این عزم راسخ دم و ثابت قدم و از خداوند حمایت و نصرت می خواهم و بجز این مطلبی ندارم و برجای نمی نشینم و خواب راحت نمی کنم و نخواهم گذاشت که خون به ناحق ریخته پدرم به این غفلت و بی اعتنایی به هدر برود. باری تیغ از نیام برآورده فرمود: تا انتقام خون پدر خود را از قاتل نگیرم، این شمشیر را در غلاف در نخواهم کرد و این را گفته از شدت غیظ، غلاف آن را در هم شکست و شمشیر را برهنه بر کمر کین خواهی بربست و چون گفتار اثر بارش به این جا رسید، از چشمان او و حاضرین سرشک جوش و اشک خروش جاری گردیده، همگان در عالم زاری و بیقراری افتادند و عموماً زبان به عرض کشاده پاسخ دادند: جان و مال و اولاد ما به فدای این رأی رزین و عزم راسخ و متین باد، که در دل جزم کرده اید و اینک حاضریم که هستی و استعداد خود را صرف راه خون خواهی شهریار مظلوم کشته شده خود و نثار روح پاکش نماییم و در جستجوی قاتل، اگر چند در ممالک فرنگ و روس باشد، کوشیده تا دمار از روزگارش برنیاریم، تن بر بستر آرام و راحت نگذاریم و برای تاکید این اظهار خود سوگند غلیظ و شدید نیز یاد کردند و گفتند که چون این امر و پیشنهاد بزرگ، بدون رئیس و سالار سترگ صورت اجرا نپذیرد، ملتسمیم که ذات عالی را به ریاست خویش برداشته راه آرزو پیش گیریم، زیرا قرار امر شرع اقدس وارث تاج و تخت فرزند امیر شهید است و دیگری را نمی رسد که به مالک شدن آن اقدام نموده دارای نام شود و معین السّلطنه که فرزند رشید آن مرحوم است، خود از امارت ابا و چاکری را تمنا کرده است، ما را نمی سزد که او را از محل اقناع و امتناعش در مقام رضا کشیم، پس وارث بالصدق و ذی حق بالیقین شما را دانسته، به رضا و میل خاطر شما را بامارت خود قبول داریم و ذات شاهانه اش همان تذکار نخست را که کرده بود تکرار نموده فرمود که: «من امارت شما را به شرطی می پذیرم که نخست خونخواهی پدرم از قوه به فعل آید که تا انتقام نگیرم آرام نخواهم نشست و دیگر امر آزادی و استقلال

دولت افغانستان را بایست حاصل کنم، تا پس از این، نام در تحت حمایت دولت غیر، بر آن برده نشود و حامی خود دانستن یک دولت را بر خویشتن ننگ و عار شمرده، راه انعقاد شرایط اجرای امور سیاسی و تجارویه و اقتصادی و اتحادیه با دول معظمه متمدنه که خیر و فایده را در معاهده و قرارداد ببیند برگیرد و سفرایش به هر دولت شده، سفرای آنها را در مملکت راه آمد و جای اقامت دهد.» و حضار در محل اجرا آوردن هر دو شرط متعاهد و متحالف گردیده، پای اطاعت پیش نهادند و دست بیعت کردن کشاده از همه مقدم صالح محمدخان نایب سالار، در بیعت اقدام و سبقت کرد و آنگاه که امر بیعت حضار آغاز شده به انجام رسید، صالح محمدخان به لشکرگاه رفته، اعداد افسران سپاه را از حواله دار تا جنرال و نایب سالار احضار به بیعت او نمود. و پس از مطیع و منقاد آمدن لشکری و کشوری، بیرق امارت به نام نامی اعلیحضرتش افراخته گشت و سی و یک ضرب توپ تبریک شلیک پذیرفته، پس ذات ملوگانه از گلخانه اندرون ارگ، در سلامخانه عام تشریف برده، اهالی شهر و اطراف از صدای توپ تبریک در سلامخانه حاضر آمده پیهم بیعت نمودند. و این روز جمعه که قمر در عقرب و دوم حوت بود، تا شام به بیعت انام گذشت و هم در این روز خطبه نماز جمعه به نام اعلیحضرتش به فراز منابر در مساجد خوانده و به مسامع خواص و عوام شنونده و رسانده شد و بالمقابل چون شما تیلفون جلال آباد [از آن] و کابل را قید فرموده بودید، تیلفون کابل جلال آباد جانب نیز قید شد.

و در روز شنبه اعلیحضرتش در عسکرگاه تشریف فرما شده، عموم سپاه پس از ادای رسم فاتحه، بیعت و اطاعت نمودند و متعهدانه اظهار کردند که تا انتقام خون پدر معنوی خود را گرفتن، بازوی کین به زیر بار راحت در نیاورند، و این را گفته از شکستن اعلیحضرتش در روز گذشته، غلاف شمشیر خود را، همه سر نیزه خود را از غلاف برآورده، عرض کردند و وعده دادند که تا انتقام خون پادشاه خود را نگیرند، سر نیزه در غلاف نکنند. و اعلیحضرتشان پس از بیعت و اطاعت کردن افواج منصوره تشریف فرمای سلامخانه و بار عام گردیده، حضرات قاضی القضاة و اعتمادالدوله و صالح محمد خان نایب سالار و هر دو حضرت شوربازار، به میمنت و به مبارکی دعای جلوس نموده، ذات شاهانه را به فراز تخت امارت

صعود دادند و اعلیحضرتش بر زیر تخت، از قضیه نامرضیه پدر بزرگوار خود را به تکرار تذکار کرده فرمود که: «ای ملّت غیور، شما مرا به رضا و رغبت و میل خاطر خود به امارت برداشتید و من به دو شرط قبول نمودم. اول، انتقام گرفتن خون پدر خود از قاتل که در هرجا و هر که باشد. دوم، حصول استقلال و آزادی دولت افغانستان.» و تمامت حضار که به ازدحام عام شرفیاب بار بودند از لشکری و کشوری به جوش و خروش رسا عرض کردند که آنچه رأی صواب‌نمای والا اقتضا کند مستعد و آماده‌ایم که خون خود را نثار رکاب ظفرانتسابش بنماییم و تا عصر روز شنبه بدین‌منوال، پیهم مجالس بیعت و معاهدت منعقد و منتشر گردیده اعلیحضرتش در خلال حال، از طرف قرین‌الشرف، امر به قید پست‌خانه و ضبط مراسلات ولایات که به نام حکام و ضباط و عمال و قضاة و اشراف و اعیان از طرف جلال‌آباد آمده بود نموده، از قبل خود فرامین عدیده و اشتهاوات متعدده و مشعر بر قتل امیر شهید و امارت خویش در تمامت ولایات و محالات انتشار داده، یک دسته سوار را مأمور منازل کابل و جلال‌آباد تا جگدלק به ضبط تلیفون فرمود. و افواج قاهره و توپخانه مکفایی را امر حرکت جانب جلال‌آباد و با ایشان قرار داد که هر که به عزم مقابله پیش آید، بلا اندیش خویش را بریزند و از جمله امروز فوج زیادی به سالاری عبدالوکیل‌خان، در منزل شباک فرود گشت که به سرعت باد و شتاب سحاب، طی منزل کرده، به مجرد وصول در فتح‌آباد و منزل بهاولی، ذات شاهانه را واصل و شامل لشکر بداند و یقین کامل است که به کمال زودی اعلیحضرتش وارد جلال‌آباد آید.» و تا اینجا امیر نصرالله‌خان با هیئت شوری، همه تن و گوش به گفتار ملأ غلام‌خان و مات و حیران بودند، که ناگهان شهزاده امین‌الله‌خان، سردار مدافع، به او فرمود که ملأ ما را نترسانید، ما نیز به مقاتله عین‌الدوله مستعد و آماده‌ایم، خدا کند که در جلال‌آباد بیاید تا برایش معلوم گردد. و امیر نصرالله‌خان از این اظهار او از خواب حیرت بیدار و از عزم و پیشنهاد اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان سراپا خبردار شده، به ملأ غلام‌محمدخان فرمود که: «از سفر آمده‌اید و خسته‌اید، رفته قدری حصول راحت کنید و جرعه‌ای چای بیاشامید و ما قدری کار داریم، بعد هر چه گفتنی باشد به شما خواهیم گفت.» و پس از بیرون شدن ملأ غلام‌محمدخان، روی پرسش حالت کابل را به سوی

شجاع‌الدوله کرده فرمود که: «شما پس از وصول در کابل چرا از کویف‌حالاتی که به روی روز آمده، جلوه‌ای بروز نمودند، به من آگهی ندادید و کسی را به ایوار و شبگیر نفرستادید.» او عرض کرد که چیزی به ساعت یازده قبل از نصف روز مانده و هنوز کامل نشده بود، که وارد و واصل کابل گردیدم و علم حاصل کردم که عین‌الدوله در عین‌العماره به حرمرای خویش تشریف دارد و پس به درب حرمرای شده از وصول خود آگهی داد[م] و او سراسیمه بیرون شده، با من در عمارت بارگاه خویش آمد و از سبب وارد کابل شدنم پرسیده، نامه حضرت والا را تقدیم کردم و از قرائت آن اشک غم از دیده ریخته و پس از دیری حکایت قضیه کله‌گوش را تا جلال‌آباد و رفتن من در کابل پرسیده، از ابتدا تا انتها سراپا قصه بازداشتنم. سپس که نیک علم حاصل کرد، خودش برخاسته مرا امر کرد که شما در همین جا باشید من می‌آیم. چند دقیقه که گذشت محمود سامی آمده مرا با خود در ارگ برد و در تحت حفاظتم بداشت و در حجره در آورده دروازه آن را از بیرون قفل زده برویم بربست و نهار و شام با چای برایم آورده در را به رویم می‌بستند و هم‌چنان بودم تا که امروز صبح محمود سامی آمده، مرا اذن رهایی داد و گفت جواب نامه را که آورده اید گرفته به سواری موتر خود در جلال‌آباد بروید و آنگاه که در بتخاک رسیدم، عبدالوکیل خان برگد را با اردوی آراسته و جنگ جوی عازم و مرحله‌پیمای جلال‌آباد دیدم و محمدعمرخان کرنیل پسر غلام نبی جنرال را که پدرش در قندهار است، در قاسم جگدلوک مشاهده کردم که در مواضع مستعد سنگرها را برافراخته، ساخته تسدید راه عبور بودند. پس در چنین حالت من چگونه می‌توانستم به حضور آگهی دهم؟ و امیر نصرالله‌خان پس از استماع سرگذشت او فرمود که چیزی را که ملا غلام‌محمد گفت حقیقت دارد یا از روی دساست بیان نمود؟ شجاع‌الدوله عرض کرد که هنوز کم گفته است چیزی را که من دیده و دانسته‌ام از گفتار او ده چند افزونتر است و امیر نصرالله‌خان او را نیز امر کرد که رفته با ملا غلام‌محمدخان جای بیاشامد.

خلع کردن نصرالله خان خود را از امارت و مانع شدن میرزا محمدحسین خان او را

و چون هر دو تن پی هم بیرون شدند، امیر نصرالله خان دیری در تفکر و تدبّر فرو رفته، بعد در کتاب سپید بزرگی که بر سر میز در جلوش بود، به نگارش مشغول گشت و چند سطرى نوشته میرزا محمدحسین خان مستوفى را که بر کرسى جانب چپش نشسته مخاطب ساخته گفت: «تاکنون من در باب عین الدوله تصور نیک مى کردم، ولیکن از مضمون اشتهار و نامه مردم کابل و بیانات ملا غلام محمدخان مکشوف افتاد که او با من دعوى خون پدر خود را دارد و به امارتم رضا نشده، تن در نمى دهد و نیک مى دانم که مردم کابل با او یکدل و یکجهت شده اند و ارگ شاهی و خزانه و قورخانه تمام در تصرف اوست، نمى خواهم که به خاطر من اسلام کشی به روی کار آید و ما دو تن در سفک دماء اسلام قیام نموده، مخالف دین را داخل مملکت اسلامیه کنیم. پس نظر به این ملاحظات این چند سطر را نوشتم بشنوید و آنچه رأى شما اقتضا کند و صواب داند بگویید.» و این را گفته شروع به خواندن رقیمة خود کرد که: «من از دل و جان، بلا اکراه و اجبار و یأس و هراس، از سلطنت افغانستان دست کشیده، خود را خلع کردم و هر یک از فرزندان امیر مرحوم که خیال امارت را داشته باشد به او واگذار مى شوم.» و به خواندن کلمات مایوسیّت آیات، اشک از چشمش ریزان و عقده در گلویش افتان و بدنش لرزان شد.

سخنان تسلیت بنیان میرزا محمدحسین خان

و چون مخاطب میرزا محمدحسین خان بود، عرض نمود که در روز تشریف آوردن والا از کله گوش در جلال آباد، من از شنیدن قتل امیر شهید ناشکیبانه به خاک غلطیدم، حضرت والا فرمود که وقت کار است نه این کردار که شما مى کنید؛ و من از این فرمایش حضرت والا خود را استوار کردم و اکنون عرض مى کنم که وقت کار است نه این رفتار که شما اختیار مى کنید و خود را در انتظار حقیر و بی وقار مى سازید، تا جان در تن و رمق در بدن داشته باشیم، پای همت فشرده خون خود را به رکاب همایونی خواهیم ریخت و با عین الدوله خواهیم درآویخت و نخواهیم گذاشت که رایگان کامیاب شود، یا شما خود را به این زودی بی هیچ

پیش آمد زحمتی، خود را خلع نمایید ، اینک چند کلمه عرض دارم گوش فرا داشته بشنوید. بعد از اعضای هیئت شوری رأی صائب و امضای ثاقب می‌جویم و به تدبیر درست کار را از پیش می‌بریم، موضع یأس و اضطراب و موقع هراس و تشویش و شتاب نیست و ناامیدی و پریشانی را در دل نباید راه داد و اساس محکم و استوار باید نهاد و به سکنه و وقار، به کار پرداخت. و در خصوص امارت عین‌الدوله که مردم کابل به او بیعت و اطاعت کرده‌اند، از دو صورت بیرون نیست: اول، این‌که مرتکب و مباشر این امر یک کس و آن سردار عبدالقدوس‌خان اعتمادالدوله است و شما او را از من خوبتر می‌شناسید که از سالها خیال فتنه انگیختن و آتش فساد افروختن را در دل و کاخ دماغ دارد و در خلا و ملأ این آرزو را می‌پروراند و همواره جویای فرصت می‌باشد و اکنون موقع یافته این هنگامه را به روی کار آورده می‌خواهد منویات خویش را حاصل کند و ملک و ملت و دولت را به باد فنا دهد. دوم، اگر دیگران نیز تآسی به او کرده شرکت در مفسدت ورزیده باشند، از دو وجه خالی نیست: یا نمی‌دانند و نمی‌فهمند و مقلدند و یا می‌دانند و می‌فهمند و مخربند و انگلیس و روس خواه می‌باشند و دشمن والا و بدخواه عین‌الدوله‌اند، به هر صورت و هر نوع از این وجوه که باشد، عین‌الدوله را به روی کار کشیده در باطن مدعا و مقصد خود را حاصل می‌نمایند. و انگلیس خواهان پیشرفت و کشایش امور سیاسیة انگلیس را، و روس خواهان از روس را در افغانستان می‌خواهند و هواخواهان عین‌الدوله پی به وخامت پیش آمد عاقبت کار نبرده به طمع خود را دخیل کار و حصول رتبه اعتبار نموده‌اند و در حقیقت و نفس‌الامر، بدبینان والا و عین‌الدوله هر دو را می‌خواهند از میان بردارند. هزار حیف و افسوس که مغرضین و مدسّسین، عین‌الدوله را فریب داده اغواش نمودند و از بیان پنجات‌باشی مفهوم حضور والا شده خواهد بود، که عین‌الدوله دست اسراف و ابذار به خزانه و اسلحه و قورخانه دولت گشوده، دامن دامن و خروار خروار، بذل و ایثار می‌نماید. آیا این کردار او به کجا خواهد رسید و در عاقبت چه به دیدار خواهد آمد و از تقسیم خزانه و قورخانه چه نتیجه نمودار خواهد شد؟ و تا این‌جا سخن رانده سوگند یاد کرد که والله کار اعتمادالدوله است و وقت وصول به مقصد خود را یافته، اقدام در حصول مرام خویش نموده، راه ایقاد آتش فساد

پیش گرفته است، شما باید تدبیر علاج امور را به دستوری که او در محل اجرا می‌گذارد کرده، دفع دسایس او را بنمایید و وقع در گفتار و کردار و رفتار عین‌الدوله ننهد، محکم و استوارش ندانید که اعتماد و اعتبار ندارد و در عین این گفتار امر دیگر به خاطرش آمده، اظهار کرد که در هنگام ادای نماز شام، ملاّ غلام‌محمدخان فرستاده عین‌الدوله خود را به من نزدیک کرده گفت که از طرف او فرمانی به نام شما آورده‌ام که ارقام و امضا نموده است که هر یک از اهالی بار و خدمه و اهل کار از جلال‌آباد پیشتر از همه در کابل رفته، شرفیاب حضور او شود، شخص اول از اعیان و رجال دولت خواهد بود و از این اظهار ملاّ غلام‌محمدخان یحتمل که برای هر یک از بزرگان و سرکردگان لشکری و کشوری حاضره جلال‌آباد فرمان و برای عموم مردم از اشتهاار متحدالمالی که آورده و حضرت والا آن را قرائت کرد، عده‌ای با خود جهت متشر ساختن در شب خواهد داشت که پراکنده کرده افواج و غیره را در شورش اندازد.

جستجو کردن نصرالله‌خان ملاّ غلام‌محمدخان را

و امیر نصرالله‌خان از این اظهار او که به قوه مستدرکه فراست و کیاست نمود و در حقیقت هم‌چنان بود، زیرا که اشتهاار عدیده و فرمان متعدده متضمنه به افزونی تنخواه سپاه نظام و تعیین مشاھر ماهی بیست با عده‌ای از چابک‌دستان و شبگردان قوم منگل و جدران و سیداحمدخان برادر محاسن‌سپید محمود سامی را از کابل با خود و شجاع‌الدوله‌خان برداشته و در نمله ایشان را از موتر فرود آورده، امر بر انتشار آنها در چپرهار و خوگیانی و سرخ‌رود و شنوار و غیره مواضع چنانچه از پیش به اشارت رفت کرده بود، ملاّ غلام‌محمدخان را احضار فرموده به او گفت شما را مسلمان و با دیانت می‌دانم و با آن جستجویت نیز می‌کنم، و لیکن راست بگویید که اگر مکاتیب و اشتهاار از طرف امان‌الله‌خان با خود آورده باشید بنمایید، و ملاّ غلام‌محمدخان از شنیدن این سخن او چون کار را به محلّ اجرا نهاده و فرمان و اشتهااری با خود نداشت، مطمئن خاطرانه قرآن حمایل گردن خود را بلا تکلیف برآورده به روی فرش گذاشت و کمر خود را باز کرده دست به کشیدن البسه خود برد و همه را کشیده خواست که بند زیرجامه خود را کشوده

فرو هلد و چون کار افتضاح و استهزاء بدین جا رسید، شیر احمدخان ایشک آقاسی نظامی گفت: جناب ملاّ شما شخص ریش سپید و معمری می‌باشید و به مواجهه اعیان بار، صدور این کار ناهنجار از شما سزاوار نیست، کاغذ در زیر جامه و شلوار استتار نمی‌شود و امیر نصرالله‌خان از حرکت ملاّ غلام محمدخان قدری خجل و منفعل گردیده، گفت دانستم که مکتوبی در نزدت نیست، لباس خود را بپوشید و بطلون خویش به بالا کشید. و او پس از پوشیدن البسه خود عرض کرد که جناب نایب السلطنه عقل و دانش و تعصّب و دیانت شما در بین انام و خواص و عوام سمر و منتشر است، نبایست به گفته اهل غرض و مفسد و فتنه‌انگیز عمل کنید و باید از این خیال که هنوز اول وقت است در گذرید، زیرا که نفاق و خانه‌جنگی شما موجب تباهی عالم و رونق بازار استعماریه اهل کفر و ظلام است. در این وقت علی‌احمدخان ایشک آقاسی ملکی گفت جناب ملا، چرا امیر صاحب نمی‌گویی؟ ملاّ غلام محمدخان به کمال جرأت و شهامت افغانی پاسخ داد که چون به امیر امان‌الله‌خان بیعت کرده‌ام، نمی‌توانم در یک مملکت به دو امیر اطاعت نموده هر دو را به یک زبان و یک زمان امیر بگویم و البته اگر نخست به نایب السلطنه بیعت می‌کردم، هرگز به امیر امان‌الله‌خان بیعت نکرده او را امیر نمی‌گفتم؛ و اکنون به جز او به دیگری بیعت و اطاعت نخواهم کرد و امیر نصرالله‌خان بعد از این گفتار ملاّ غلام محمدخان، قدری تأمل نموده فرمود: «ملاّ شما در جای خود بروید، من همراه اعضای هیئت شوری موامرت کرده، آنچه صواب باشد، به شما دانسته می‌کنم.» و او در جای معین خود بازگشته. امیر نصرالله‌خان از حاجی ملاّ عبدالرازق خان استفتای شرعی در باب امارت خود و امیر امان‌الله‌خان کرد.

فتوای حاجی عبدالرازق خان در عدم صحت امارت امیر امان‌الله خان

و او در جواب عرض نمود که شما را یک روز قبل جمعی از اعیان و بزرگان آئین محمدی به اجماع امیر خوانده و بیعت کردند و عین‌الدوله را پس از یک روز، اهالی کابل. با این‌که از فرمان امارت شما و مکتوب عموم این جمع کثیر و جم غفیر بر حقیقت حال آگاه شده، از در بغاوت، به امارت برداشته‌اند، همه شرعاً باغی گفته می‌شوند و امارت او و بیعت آنان صورت صحت نمی‌پذیرد، دیگر این‌که

قاضی القضاة وکالت او را در امر حکومت وجه صحت دوام نیابت و ولایت در امر امارت دانسته، در امر شرع شریف خطب کرده است، زیرا که وکیل به قوت موکل حتی خود از وکالت عزل می‌شود و بر علاوه آن امیر شهید عضدالدوله را مأمور وکالت و اقامت در کابل کرده، عین‌الدوله را طلب جلال‌آباد فرموده، بعد آهنگ رفتن در لمقان و کله‌گوش نمود. پس در هر دو صورت امارت او صحت پذیر نیست و اگر [در] جنگ، هر که از تبعه [او] گشته گردد ضالّ و مضلّ و هر که از تبعه شما مقتول شود شهید گفته می‌شود. و امیر نصرالله‌خان از شنیدن این فتوی شرعی او قوی‌دل و استوار گردیده، به میرزا محمدحسین‌خان مستوفی فرمود که شما چیزی در زبان تذکار داشتید آن را تمام کنید. و میرزا محمدحسین خان عرض کرد که من این را می‌گفتم که این امور مفسدت دستور، از اعتمادالدوله است نه از عین‌الدوله، و در صورتی که شما در اول مرحله دل ما را شکسته از خود مأیوس سازید و به این آسانی دست از امارت بازدارید، عاقبت کار ما چه خواهد بود و چگونه خواهد شد؟ و امیر نصرالله‌خان فرمود: «اگر که شما به هیچ صورت، پذیرای خلع من از امارت نشوید و نگذارید که ترک منازعت کنم، پس باید راه چاره و تدبیر جست که به کدام یک از اموری که در خور دستور باشد از قبیل لشکر کشی و نامه اندرز نویسی و جنگ تعرضی یا دفاعی اقدام نموده شود؟ و میرزا محمدحسین‌خان مستوفی در خصوص اختیار کردن یکی از اموری که امیر نصرالله‌خان بر زبان راند عرض کرد که هر یک از اعضای هیئت شوری رأی خود را بنگارد، بعد هر امری که دارای کثرت آراء باشد در محل اجرا گذاشته و همت بر آن گماشته آید. و حضار که استعداد خود را در تحریر و تقریر و اظهار رأی نیک می‌دانستند و اقامت حجت و برهان بر گفتار خود نمی‌توانستند و در حقیقت همه دارای اسم بودند و از فعل و حرف متین و رأی رزین بهره نداشتند، یک زبان عرض کردند که آنچه را جناب مستوفی نیک پندارد و بنگارد همه ما به اجرای آن امضاء خواهیم نمود. و از جمله حاجی ملا عبدالرازق‌خان که در بین امثال سر فضل و دانش می‌جانباند، به همان اظهار میرزا محمدحسین‌خان پذیرای اظهار ارقام رأی گشت و او و میرزا محمدحسین‌خان، کلک تدبیر و خامه تحریر به جنبش آورده، هر دو تن مشغول نگارش شدند و میرزا محمدحسین‌خان در آغاز و

انجام تحریر خود سبقت به کار برده عرض کرد که گوش به خواندن رقیمة او دهند چنانچه به قرائت کتابت خویش پرداخته، به گوش حاضرین رسانید و چون در هنگام شام مأمورین اعلیحضرت امان‌الله‌خان که از پیش به شرح رفت، به نشر مکاتیب و استمالت نامه‌جات و افزونی تنخواه سپاه نظام قرار ماهی بیست رویه پرداخته و در تاریکی شب به شهر و بازار جلال‌آباد و اقامتگاه فوج و معابر و شوارع و اطراف از سرخورد تا بهسود و غیره مواضع ریخته یکی از آنها مخفیانه به میرزا محمدحسین‌خان رسیده بود، در نگارش و اظهار رأی خویش خواندن آغاز نمود، که:

موارد ده گانه رأی میرزا محمدحسین خان

اول، باید فوراً اعلان ماهی بیست و پنج رویه تنخواه هر واحدی از سرباز و قراق نظام انتشار داده شود. و دوم، به ویسرای کشور هند رقم گردد که مبلغ یکصد و شصت لک (شانزده ملیان) رویه کله‌دار که از عطیة مستمره چند ساله دولت انگلیس در پشارو آماده و موجود است، به زودی گسیل نماید و نیز قرار عهده‌ی که در بین دولتین منعقد و مرتبط است، از توپ و تفنگ و قورخانه به قدر کفایت اگر بتواند فرستاده، دریغ و مضایقه نکند. و پس از حصول فتح و انجام کار قرار شرایط مقررہ بین دولتین امضای امر مد نظر دوستانه خواهد آمد، و دولت افغانستان از قبول آن ابا و نکول نخواهد کرد. سوم، به هر زودی که ممکن شود لشکر بر بسته، از فوج در مقابل فوجی که عین‌الدوله از کابل جانب جلال‌آباد سوق داده است، مأمور تسدید و تشدید راه عبور آن گردیده، تا منزل نمله و سرخ‌پل رفته اقامت ممانعت و مدافعت ورزد. چهارم، اهم و ضرورت است که جناب نایب‌السلطنه شهزاده عنایت‌الله‌خان در علاقه تکاب و نجراب شده، با لشکر کشوری از قوم والدۀ ماجده خود، که قوم صافیست، به راه کوهستان روی حمله به سوی کابل نهد و جناب عضدالدوله شهزاده حیات‌الله‌خان با شیر احمدخان ایشک‌آقاسی نظامی روی استجماع به سوی کوهستان جنوبی نهاده، با لشکر قبایل منگل و جدران و غیره از راه لهوگرد طریق حمله و نبرد جانب کابل بگیرند. پنجم، اهم و ضرور است که بیست هزار تن مرد جنگ‌آور پرخاش‌خر، از قبایل

شنوار و افریدی و مهمند معاجلاً از نواح جلال‌آباد خواسته شود. ششم، ضرور است که نیک‌محمدخان ایشک‌آقاسی حضور امیر مغفور، باعلیا حضرت و عالیہ بیگم و الدۀ ماجدۀ حضرت والا و تمامت اهالی حرم و مستورات خاندان شاهی و اعیان و بزرگان که از کابل در جلال‌آباد آمده‌اند، در قلعة السراج لمقان رفته، از جمله علیاحضرت مادر و خواهران عینیۀ عین‌الدوله را در تحت حراست و حفاظت بدارد و نوعی ایشان را حراست نماید که محفوظیت خود را ندانند. هفتم، از تقریر ملاّ غلام‌محمدخان مکشوف گشت که عین‌الدوله پست جلال‌آباد را قید کرده است، از این امر مفهوم می‌شود که فرامین و احکام و اعلان‌های حضرت والا را که از امارت خود و بیعت مردم و فاتحه‌خوانی و تعزیه‌داری اشتهاً به ذریعه پست از کابل در ولایات و محالات فرستاده است نیز ضبط کرده خواهد بود، که کسی از امارت والا و حقیقت ماجرا آگاه نشود و یقین است که از پیش آمد امور درکابل و امارت خود و بیعت اهالی آنجا فرامین و اعلانات جداگانه ارسال داشته، عموم مردم تمامت مملکت را آگهی داده است. پس باید اشتهارات و مناشیر جدید از واقعات امارت والا و برخلاف شدن عین‌الدوله ارقام و با خامۀ خاص امضا گردیده از نایب‌الحکومت قندهار و هرات و حکام توابع هر دو ولایت را از راه پیشاور و شالکوت بلوچستان و از نایب‌الحکومت قطغن و بدخشان و ترکستان و حکام تبعۀ حکومت آنان را از راه لمقان و فراجغان و پنجشیر و کوتل خاواک، به صحابت آدمان فعال جرار و سوار، به شب گیر و ایوار، در همین شب باید ارسال داشت که به واسطه تعطیل کار از دست و تیر از شست نرود و مردم از فریب مردم کابل و اساس کار آگاه گشته، از بیعت و اطاعت عین‌الدوله روی ارادت برتابند. هشتم، زیاده بر این بودن ملاّ غلام‌محمدخان فرستادۀ عین‌الدوله در جلال‌آباد موجب ضرر و فساد است. بایست در همین شب رسید مکتوب مردم کابل را کتباً به او داده، فردا رخصت مراجعت کرده و فردا همه بار و بزرگان و ارکان و ارباب مناصب لشکری و کشوری [کشور] انجمن گردیده، از طرف [خود] برای مردم نگار دهند که از اقدام در امر غلطی که کرده‌اند، دست باز داشته فسخ عزم نمایند و مسلک منحرف از حق نسپرده، رهنورد طریق نجاج و فلاح شوند والا هر قدر خونی که ریخته و جانی که هلاک شود، آنان عاصی و طاغی و باغی

گردیده، مسؤول خداوند پاک خواهند شد. نهم، هر قدر جواهرات و اسکناس و پوند انگلیسی که در جلال آباد به خزانه همکاب و نزد اهالی و نزد محمدولی خان خزانه دار عین المال موجود و حاضر باشد، به صاحب شخص معتمد و بخردی در پشاور و هندوستان فرستاده و فروخته، هر قدر از لوازمات حرب چون خیمه و اسب و اشتر که ضرور و به کار باشد، خریده برای مصارف جنگ آورده شود. دهم، هر قدر مبلغی که در خزانه های جلال آباد و لمقان و کنرهاست شمرده در تعداد آن علم آورده شود تا از حاضر و موجودن مبالغ بیت المال علم حاصل آمده، در هنگام احتیاج صرف گردد و امیر نصرالله خان از استماع فقرات مواد ده گانه رأی میرزا محمد حسین خان که نوشت و خواند مطمئن خاطر گشته، خرمانه او را بستود و فرمود و سوگند یاد کرد که در خور و شایسته وزارتید، هزار آفرین بر قوه مدرکه شما و در عین حال حاجی ملا عبدالرازق خان، مقاله مستوفی را مختتم و مقوله اش را منصرم دیده بدون آنکه کسی از نوشته ای که شروع به آن کرده بود بپرسد رقیمه خویش را به خواندن شد و آن عیناً اینست:

عیناً نقل رقیمة جناب مستطاب، حاجی عبدالرزاق خان

بسم الله الرحمن الرحيم، ارجمندی عبدالحمید آخوندزاده طال عمره، در لیل پنجشنبه گذشته کدام شخص امیر صاحب سراج الملة والدين را به دره لمقان کشتند، حال در جلال آباد جناب نایب السلطنة صاحب قدیمی را به امارت قبول دار شدیم، چون حالا در کابل عین الدوله صاحب را مردم اهل غرض و فساد پیشه کابل، پادشاه خود گفته اند، برای امیر صاحب ما ضرور شد که بر اوشان فوج کشی بکنند، از یک طرف نایب السلطنة حالا و از یک طرف عضدالدوله صاحب بر کابل حمله می آورند. ارجمندا چون وقت کار ما و شماسست، برای شما می نگاریم که به رسیدن هذا خط، هشتاد هزار نفر از مردم کتواز و هشتاد هزار نفر از مردم زرمتم و چهل هزار از مردم خروتمی و چهل هزار از مردم تاجیک و چهل هزار از مردم یوسف خیل جمع آوری نموده، خود شما با اوشان از طرف غزنین و وردک و میدان برکابل حمله ببرید، زیاده کم نوشته را بسیار دانید و خود من با جناب اعلیحضرت امیر صاحب خود، در جلال آباد می باشم و در همین چند روز به طرف کابل حمله

می‌کنم هوش کنید که عین‌الدوله صاحب فرار نکند، زنده دستگیرش کنید.» و شیراحمدخان ایشک‌آقاسی نظامی نظر به دستار و شهرت فضل و علم بسیار حاجی عبدالرازق خان از این نگارش دولک و چهل هزار نفر مرد پیکار او که بسی غریب و تعجب‌آور می‌نمود و از هر جهت قابل باور کردن نبود، بی‌اختیار به قهقهه خنده نموده از او پرسید که این آخذزاده کدام جناب می‌باشد؟ و حاجی از خنده و سوال او به خشم شده سکوت نمود و هیچ نفرمود و امیر نصرالله‌خان به میرزا محمدحسین‌خان مستوفی به لحاظ این‌که حاجی عبدالرازق مرد بزرگ و سرآمد علمای افغانستان در شمار است، از این مبالغه و اغراق بی‌اساس و بی‌مأخذ خود که نوشته است، خجل و منفعل نگردد، فرمود که: «چون رقیمة حاجی خاص یک مکتوبی از طرف خود اوست و آنرا برای عبدالحمید آخذزاده می‌فرستد، از حضور امر است که به ذریعة آدم درست و چالاک به هر زودی که ممکن باشد نوشته خود را بفرستد؛ اما هر ماده از نوشته شما، سر رشته و انتظام جداگانه و برجسته به کار دارد که یک یک را پیهم امضا کرده به محلّ اجرا گذارده آید.» و در این حال شیراحمدخان ایشک‌آقاسی نظامی، از مجلس برخاسته، به بهانه امری در گوشه‌ای از بیت‌الشوری شد و به ایماء محمدولی‌خان سرجماعة غلام‌بچه‌گان خاص و خزانه‌دار عین‌المال را به سویی خواست.

مذاکره شیراحمدخان و محمد ولی خان

و چون او به نزدیک شیر احمدخان شد، به ایماء خنده زن گفت که می‌دانم برای چه اشارتم کردی، این‌که سراپا شنیدی امر عقل پسندانه نیست، اما اگر بتوانید حوصله و سکنه را پیشنهاد ساخته، دم فروبندید که به این امور از دستوراتی نیست که از قوه به فعل و در موقع اجرا آید، زیرا همه افسانه و نقش برآب و یخ در آفتابست و در یک امر خصوصی به شما سفارش و توصیه می‌کنم که با اعضای مجلس شوری جد و جهد نمایید که علیاحضرت و خواهران عین‌الدوله را اگر بتوانید در کابل گسیل نمایند و مرا نیز به خدمت همراهی ایشان بگمارند، زیرا در این وقت عقل مقتضی همین است و اگر شد، از حد بیرون و اندازه افزون متشکر و ممنون می‌شوم. و شیراحمدخان از این اظهار محمدولی‌خان در گمان افتاده گفت

مگر شجاع‌الدوله خان چیزی از امور نهفته به شما گفته که این عزم در ضمیر شما جای گرفته است؟ محمدولی خان خندیده هیچ نگفت. پس شیراحمدخان سوگند یاد نموده فرمود که به من ابراز راز داده است که امیر امان‌الله خان فرموده‌اند که هر که اول از جلال‌آباد در کابل بیاید شخص اول و دوم شخص و هم‌چنین به مراتب ترتیب آمدن خود دارای رتبه و مکانتی خواهند بود، من نیز خیال رفتن دارم. محمدولی خان خنده کرده گفت بسیار خوب من که رفتم از تصمیم عزم شما عرض می‌کنم که کسی که اول قصد آمدن داشت شما بودید، اما شما در این جا اقدام در کار و مرام کنید. و شیراحمدخان گفت از این که گفته‌اند نشنیده‌اید که:

ناجوانمردیست چون جانوسیار مازیار نزد دارا بودن و دل با سکندر داشتن

پس این امر حسن عاقبت ندارد و از شیوه بشریت و طریقه غیرت و صداقت بعید است. و محمدولی خان گفت اندوه مدار که کار قرار گرفته در همین دو روز پرگار به مدار و مرکز خود چرخیدن خواهد پذیرفت و تا اینجا هر دو تن سخن رانده بازگشتند. و بر کرسی خود نشستند.

و در خلال این حال شجاع‌الدوله خان که اختر اقبال امیر امان‌الله خان را قرین سعادت دیده، حالت امیر نصرالله خان را تباه فهمیده، از نشر اعلان استمالت و افزونی تنخواه سپاه آگاه بود و می‌دانست که تا طلوع مهر از افق سپهر، لوای بلوا افراخته گردیده، شور و غوغا برپا خواهد شد. در تاریکی شب بر اسپی که از خود داشت، راه فرار از جلال‌آباد جانب کابل برداشت و با شتاب باد و سرعت سحاب در کابل رسیده، شرفیاب اطاعت حضور امیر امان‌الله خان گردید.

امضاء کردن و رد نمودن اهل شوری، مواد رقیمة مستوفی را

مع‌القصة، میرزا محمدحسین خان مواد ده‌گانه رای خود را به عزم حصول امضا از امیر نصرالله خان شروع به تکرار تذکار کرده، خواستار امضا و اجرای آنها گشت. و از حضار تطابق را جست و اعضای هیئت شوری در فقره تعیین و تقرر ماهی بیست و پنج روپیه تنخواه سپاه ابا نموده، حجت آوردند که نظر به حالت موجوده دولت و ملت افغانستان، این بار بسی گران و بعید از توان برداشتن است، نباید از اموری که در سالها به دستوری که جاریست عدول کرد و به همین منوال که کار

به کمال انتظام و حصول مرام از پیش رفته و تا کنون دولت حبّه و دیناری مدیون و مقروض نگردیده رفتار بایست کرد، والا از کثرت خرج و قلت دخل مجبور به گرفتن قرض شده، از دادن تنزیل و بر عهده ماندن دین، تکمیل آلات و ادوات مسیر نیامده، روز به روز در حسیض و بال و سیاه چال آرزو و آمال گرفتار آمده، قرین اضمحلال و استیصال خواهیم شد و کمر همت راست نخواهیم توانست. پس بهتر آنست که اگر عین الدوله پای از بیدای مبارزت و دست تمنای خود را از مناقشت باز نکند، یک دو محاربت با او نموده، اگر ما غالب آمدیم و او مغلوب شد، چیزی بر مشاهره سپاه به نام حسن خدمت افزون شود نیکو خواهد بود، و از این ابا نمودن اهالی شوری، امیر نصرالله خان نیز همان ماهی دو روپیه را که افزوده بود، مکفی شمرده امضا بر نوشته میرزا محمدحسین خان نفرمود. و پس از خاتمه یافتن ماده اول، ماده دوم مطرح بحث آمده قرار داده شد که در باب شانزده ملیان روپیه کلّه دار که در پشاور است، به ویسرای کشور هند رقم شود که آن را بفرستد و محمدابراهیم خان پیشخدمت باشی که امیر شهید او را در هنگام رفتن در لمقان مأمور آوردن پول نموده و معطل به مراجعت موکب همایونی فرموده بود، با رقم مجدّد رفته آن را بیاورد و ماده توپ و تفنگ و آلات جنگ از دولت انگلیس خواستن، ممضی نگشته مطرود گردید؛ زیرا همه اظهار کردند که از خواستن توپ و تفنگ و امضا و قرار دادن ادای بهای آن را بعد از جنگ، کار در همین ابتدا خراب و منجر به فساد و پیچ و تاب می شود و پس از امحای این ماده، بحث لشکر تا نمله و سرخپل فرستادن و سدّ راه سپاه مأمور جلال آباد شده امیر امان الله خان در میان آمده، سپهسالار محمدنادر خان پس از پسندیده داشتن و امضا کردن همگان فرمود در حال من برگد محمدانور خان را با سه فوج پیاده و توپخانه و یک فوج سواره به راه می اندازم که إن شاء الله تعالی تا ساعت پنج قبل از طلوع آفتاب، که ملاغلام محمدخان فرستاده عین الدوله راه مراجعت جانب کابل برمی دارد، اعداد فوج را در منزل بهاولی بلکه در فتح آباد دیده، خبر حرکت لشکر را در کابل ببرد و خیمه به کار ندارند، زیرا که آماده جنگ باید باشند نه مستعد افراختن چادر؛ اما علوفه ده الی پانزده روز این لشکر را باید مستوفی آماده و مهیا کند و برای صرف لشکر در منزل نمله و سرخپل برساند و تهیه و تدارک آرد و

جو و کاه برعهده مستوفی قرار گرفته، ماده چهارم که حرکت شهزاده عنایت‌الله خان نایب‌السلطنه از راه تکاب و نجراب و کوهستان و کوهدامن و با مردم آن مواضع بر کابل یورش بردن و هم‌چنین شهزاده حیات‌الله خان عضدالدوله با دوست محمد خان در سمت جنوبی شدن و به همدستی قبایل منگل و جاجی و جدران و غیره از راه لهوگرد به دارالسلطنه حمله نمودن بود، شهزاده عنایت‌الله خان نوشته و رأی مستوفی را منظور و قبول نموده گفت به شرطی که مستوفی نیز با او همراه باشد و عضدالدوله از رفتن خود در خوست ابا کرده امتناع آورد و گفت من با مردم قبایل خوست و نواح و توابع آن معرفت و آشنایی ندارم و از سرباز زدن او امر بدان قرار گرفت که دوست محمدخان ناظم و شیراحمدخان ایشک‌آقاسی نظامی بروند، زیرا که دوست محمدخان حاکم عموم طوایف آن صوب بوده و سالها با ایشان روز به سربرده باهم معرفت تامه حاصل دارند؛ و دوست محمدخان که در نعمت لاف محبت و چاکری زدن و در نعمت دامن از زحمت برچیدن عادتش بود، عرض کرد که اگر من نزد قوم منگل شوم بلادرنگم می‌کشند و به خون و حاکم می‌کشند که هیچ در آن حدود رفتن ممکن نیست. و از این ابا نمودن و در روز حاجت دامن از خدمت برچیدن و پا از راه اخلاص و صداقت بازکشیدن او، حضار هیئت شوری تکلیف امضا شده را از عهده او برداشته رای دادند که او با ایشک‌آقاسی نظامی اگر نمی‌رود، محمدانورخان برگد با ایشک‌آقاسی برود و شیراحمدخان ایشک‌آقاسی که عزم رفتن نداشت عرض و اظهار کرد که اگر مرا به مناسبت رفتن در سنه ۱۳۳۰ که قوم منگل بغی و طغیان نموده بودند در آنجا امر رفتن کنید، فکر صائب و رأی ثاقب است و لیکن در آن وقت از راه گوشمالی دادن و سرکوبی نمودن آن قبایل رفته بودم و در این هنگام که امور خانه جنگی در افغانستان در پیش آمدن و به روی روز افتادن است، یحتمل که به جای امداد نمودن از خون ریختن و به اسر و تاراج رفتن‌های سابقه خود، که بار بار و به تکرار از دست دولت دیده‌اند، به یاد آورده طریق انتقام پیش گیرند و در پیش آمدن چنین امر متصور، من از هلاک خود نمی‌ترسم، اما از بدنامی انعکاس قضیه در هراسم که تاریخ مرا به بدی و نادانی یاد نکند و تنها رفتن برگد محمدانورخان که منصبدار بزرگ است کافیست و سخن سمت جنوبی تا این جا رسیده، معلق و معوق ماند

که کدام یک از اعیان بار مأمور شود. بعد ماده پنجم که بیست هزار مرد جنگ‌آور از قبایل مهمند و شنوار و افریدی و غیره در جلال‌آباد گرد آوردن بود، به زیر بحث امضا آمده بنابر آنکه امور و مهام سرحدیه عموماً متعلق به میرزا محمدحسین‌خان مستوفی بود و در بعضی از موارد و مواقع اجرای پلتیک سیاسی، به کدخدایان قبایل سرحدیه، مخفیانه پولهای هنگفت و خلاع فاخره از طرف دولت که اختیار تام داشت، به نام انعام می‌داد و همچنین علی‌احمدخان ایشک‌آقاسی ملکی به واسطه تسطیح راه جلال‌آباد و کابل و نهر سراج که از سرخورد کشیدن و آب جاری ساختن در دشت گمبیری و بشلاق اعلیحضرت امیر شهید تصمیم عزم کرده و متعلق به او بود به امضا رسید که این دوتن به اتفاق شیخ صاحب‌جان‌پادشاه، بیست هزار تن که هر سه تن نفوذ در میان قبایل سرحدیه دارند و هم ایشان از دریافتن نعمت و اجرای کار دولت و ارادت پیری و مریدی به اینان اعتماد و اخلاص دارند، از قبایل سرحدیه به کمال استعجال فراهم آورند و پس از امضای این، بر منهج مذکور ماده ششم که در تحت حراست داشتن علیاحضرت و دختران او و فرستادن اهل حرم و اهل و عیال اعیان و بزرگان در قلعه‌السراج لمقان بود، در میان آمده ورد زبان تذکار گشت و به محلّ امضا افتاد که مشارالیه و دخترانش به هیچ صورت شایسته نیست که در تحت نظر ذلّت حفاظت در قلعه‌السراج داشته آید، زیرا جناب او و نواب دخترانش، بانوی مشکوی حرم احترام شاهی و ذی‌حق تمام ملّت و دخترانش جگرگوشگان امیر مرحوم‌اند، پس ننگ و عار این امر، گونه تاریخ افغانستان را کلف‌دار می‌سازد و اصوب اینست که علیاحضرت با سردار محمدیوسف خان مصاحب خاص در کابل نزد عین‌الدوله پسر خود فرستاده شود و اگر چنین نشود، هتک حرمت نمک‌خوارگی به روی کار می‌آید و در باب عالیه بیگم حرم محترم حضرت والا و والده ماجده شهریار شهید، اختیار به ذات شاهانه است که در جلال‌آباد بدارند یا در لمقان بفرستند. و در باب عیال و اطفال سائرین از خود ایشان پرسیده قراری که رضا باشند به محلّ اجرا آورده، از تکلیف اجباری معاف شوند. و این ماده نیز در حالت تذبذب و عهده تعطیل بماند و ماده هفتم که نگار دادن و ارسال داشتن اعلانات و مناشیر جدیده از راه پشاور و فراجغان بود، مطرح بحث آمده، به میرزا

محمد عمرخان منشی حضور امر شد که فوراً نگار داده و به امضا رسانیده و بلاد رنگ ارسال بدارد، چنانچه پس از ساعتی به دست یاری نویسندگان بسیاری که از منشیان و محرران اداره تحریرات حضور امیر شهید و زیر دستان خود به کار نگارش گماشته بود، فرامین عدیده همه به یک مضمون بر سبیل اشتهاار متحدالمال نگاشته و آورده به امضای خاص امیر نصرالله خان رسانید که نقل آن عیناً این است که:

«در این ولا از کابل احوال به حضور رسیده است که ارجمند عزیزالوجودم، سردار امان الله خان عین الدوله به اغوای بعضی از مغرضین، از راه راست شرع شریف انحراف ورزیده، آهنگ خودسری نموده است و از بعضی اشخاص بیعت برای امارت خود حاصل می کند و این فعل و عمل او باعث خرابی ملت و دولت اسلام و مورث تولید نفاق و تسدید راه اتفاق خواهد شد و من از راه اسلام خواهی نمی خواهم که آن ارجمند عزیزالوجودم، موجب حدوث نفاق و خراب کردن ملک و ملت و دولت افغانستان گردد. چنانچه او را به ذریعه فرمان، از پیش آمد و خامت آگاه نمودم که هوش به سر خویش آورده، راه تخریب خانه خود را پیش نگیرد و اگر از هوای فاسد و خیال باطل خود دست کشیده ترک فتنه و فساد نماید، البته به منزله فرزند عزیز من است و به مناسبت درجه و رتبه خودش، عزت و احترام او برقرار و بر دوام مانده، مبذول مرحمت و مهربانی من علی الدوام خواهد بود. و الا [هرچه] برای او برسد، از نتایج اعمال و افعال قبیحه خود او خواهد بود. شما را از ارتکاب او به کار ناصواب آگاه نموده اطمینان خاطر می دهم که به راحت و رفاهت از رویداد احوال مستحضر باشید، که مردم آنجا را فریب ندهد، زیرا از اختیار این کردار او هر کس که داخل و شامل فساد شود، آن کس نیز بانی و محرک عناد خواهد بود و مکافات و مجازات خواهد دید. باری لازم آمد که شمار را از اصل قضیه آگاه نمایم و از خداوند جل جلاله خواهشمندم که به ملک و ملت و دولت و خاندان سلطنت افغانستان، نزاع و نفاق واقع نگردد.» و میرزا محمد عمرخان این مناشیر را از راه پیشاور و به ذریعه میرزا غلام حیدرخان مهتم پست خانه اسلامی آنجا به نام خوش دل خان لوی ناب، نایب الحکومه قندهار و جنرال غلام نبی خان و محمد علی خان حاکم پشت رود و عبدالرحمن خان حاکم

فراه و محمدسرورخان برگد فوج چخان‌سور و محمدسلیمان خان نایب‌الحکومه هرات و محمدهاشم خان نایب‌سالار سپاه نظام آنجا و عبدالله خان کارگزار در مشهد مقدس و غیره ارسال داشت و همچنین برای ناظر محمدصفرخان نایب، نایب‌الحکومه قطن و بدخشان و حکام نواح و مضافات آن و سردار محمدعثمان نایب‌الحکومت ترکستان و حکام توابع آن ارقام و از طریق غیر معروف فرستاد. و ایشک‌آقاسی علی‌احمدخان به لوی‌ناب خوش‌دل‌خان پدر خود که حکومت قندهار داشت و سردار محمدآصف‌خان و سردار محمدیوسف‌خان مصاحبان خاص امیر شهید، به محمدسلیمان خان و محمدهاشم خان نایب‌الحکومت و نایب‌سالار هرات پسران خود، سفارش نامه‌های متضمنه بر حوادث و واقعات روی داده رقم کرده، ملفوف فرامین امیر نصرالله‌خان بفرستادند و در خلال اجرای امور مسطور، ماده هشتم که رخصت مراجعت دادن ملاّ غلام‌محمدخان با رقیمه وصول تبرّانامه مردم کابل، از امارت نصرالله‌خان بود، در تحت مذاکره آمده و میرزا محمدعمرخان صرف رسید آن را به حضور رقم کرده و به امضا رسانیده، امیر نصرالله‌خان امر بر احضار ملاّ غلام‌محمدخان کرد که او را رخصت معاودت دهد. چنانچه از حاضر آمدن او، امر نصرالله‌خان صادر شد که به ساعت پنج پس از نصف شب راه کابل برگیرد و رسید نامه مردم کابل را به او تفویض نموده فرمود که این رسید مکتوب آورده شماست و جواب مفصل آن جداگانه ارقام و ارسال می‌شود و ملاّ غلام‌محمدخان وداع کرده، چون به قرب دروازه رسید که بیرون شده راه خویش پیش گیرد، حاجی ملاّ عبدالرازق‌خان به آواز جهر به او فرمود که: «شما مردم کابل بغی نموده طغیان ورزیده‌اید اگر کشته شوید مردار می‌شوید و مسلمان گفته نمی‌شوید و این قدر می‌گویم و می‌دانم که نه مردم کابل کافرند و نه مردم جلال‌آباد هر فتنه و فساد که هست به زیر پای شقاوت و جهالت شما مردم است.» و او در جواب گفت: این نامه ملّتی را که آورده‌ام، به فتوای علماء رقم و امضاء شده است و علمای کابل بر مردم جلال‌آباد حکم بغاوت را نموده‌اند و شما را غاصب حق می‌گویند، اکنون نایب‌السّلطنه علمای جلال‌آباد و اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان علمای کابل را گرد آورده جانبین با هم بحث رانند و ما شمشیر کشیده آماده به پا ایستاده می‌شویم هر طرف که ملامت و ملزم گردد و کافر باشد را خواهیم کشت. و

در این وقت سردار امین‌الله خان، ملا غلام‌محمدخان [را] مسئول داشته گفت راست بگو اگر جنگ در بین حضرت والا و عین‌الدوله واقع آید، کدام یک از تبعه جانبین مردار کشته خواهد گشت؟ و ملا غلام‌محمدخان جواب داد که چون تمامت تبعه هر دو جانب را اگر پدر در جلال‌آباد است پسر در کابل است، و اگر پسر در جلال‌آباد است پدر در کابل است در صورت وقوع جنگ من طرفین را بر صواب و نیکو نمی‌دانم، و این را گفته از خانه شوری بیرون شد و پس از خارج شدن او ماده نهم که اخذ جواهرات از اهالی حرم و فروختن آنها در پشاور و هند بود، در محل بحث آمده بعضی عرض کردند که جواهرات نزد اهالی حرم، بخشش امیر شهید است نباید از ایشان گرفته شوند و برخی اظهار کردند که ما بار بار و به تکرار از زبان امیر شهید شنیده‌ایم که می‌فرمود این جواهراتی که به اهالی حرم داده می‌شوند، بر سیل عاریت و امانت است، نه به طریق عطا و موهبت، در صندوق و خزانه مقید نبوده به سر و بر و ساعد و گردن ایشان بوده، هر وقت احتیاج روی دهد، از ایشان گرفته صرف حاجت می‌گردند و هر قدری را که به نام عطا و بخشش داده‌ام و بدهم فرمان آن را نیز داده و می‌دهم و چون حرف جواهرات معین گردید همه امضا کردند که فردا ایشک‌آقاسی نیک‌محمدخان قرار ثبت دفتر، تمامیت جواهرات را از نزد اهالی حرم بگیرند و هر قدر کاغذ و اسکناس نزد محمدولی‌خان یا در خزانه باشد، خود محمدولی‌خان فراهم نماید و هر قدر طلای پوند انگلیسی نزد او و در خزانه جلال‌آباد باشد، شمرده شود و وعده تعیین شخص معتمد برای ابتیاع آنها در پشاور و هند به فردا شب قرار داده شده، بحث ماده دهم در میان آمده موجودی کردن خزانه‌های جلال‌آباد و لمقان و کنرها بر عهده خود میرزا محمدحسین مستوفی قرار گرفت و تا ساعت سه پس از نصف شب، به رنج و تعب، امور مذکور به سر رفته، به وعده اجرای آنها در فردا اکتفا نموده، هر کدام از اعضای هیئت شوری از در حصول راحت در منزل و مقام خود شد. و ملا غلام‌محمدخان که رخصت مراجعت کابل یافته و وداع گفته بیرون رفته برای ادای کلمات دوستانه چندی در خلوت با امیر نصرالله‌خان در زاویه بیرون در جایی انتظار اختتام مجلس گرفته بود، به ذریعه ایشک‌آقاسی نیک‌محمدخان [محمدخان] اجازت باریاب شدن در خلوت از امیر نصرالله‌خان حاصل کرده، به قدر یک ساعت

اظهار ما فی الضمیر با او نمود و رخصت شده زاه مقصد برداشت و سخنانی که در بین هر دو تن رانده شد، به دست نگارنده نیامد که ثبت و ضبط تاریخ می شد.

وقایع روز سه شنبه بیست و سوم جمادی الاولی سنه

هزار و سه صد و سی و هفت

پس از طلوع آفتاب روز بیست و سوم جمادی الاولی، اعیان و بزرگان و منصب داران لشکر و افتخاری به درب باغ شاهی و اندرون آن به انتظار بیرون شدن امیر نصرالله خان از راحت گاه خاص، بعضی به پا ایستاده و برخی بر کرسیها نشستند و از جمله سرکردگان و شهزادگان، علی احمدخان ایشک آقاسی ملکی حاضر نیامده، دیگران تمام انجمن شده، علم از حرکت نمودن ملاً غلام محمدخان پنچات باشی به ساعت هشت از اول روز مذکور جانب کابل حاصل کردند و نزدیک ساعت یازده امیر نصرالله خان با مقربان و خاصان خود از راحت گاه بیرون خرامیده، همگنان سلام و احترام مرسوم به تقدیم رسانیدند و امیر نصرالله خان از نیامدن ایشک آقاسی ملکی که شخص جرار و قابل کار و در عهد و پیمان او را استوار و پایدار می دانست فهمیده، کس به احضار او مأمور فرمود و اندکی در حاضر شدن او تعطیل به روی کار آمده باعث توهمات گردید و اکثر از حاضرین مشوش گردیده، پس از چند دقیقه امیر نصرالله خان از دیر حاضر آمدن او جويا شده گفت که چرا تاکنون حاضر نیامد؟ و پاسخ شنید که در حال حاضر می شود. و امیر نصرالله خان دیر آمدن او را حمل بر فرار کردن و جانب کابل رهسپار شدن او نموده، مضطرب حال گشت و خودداری کرده به حضار شنواید که من پروای آمدن و نیامدن یک شخص را ندارم و به یک یا دو نفر کار سلطنت آباد و یا خراب نمی گردد، امیر که کشته گشت چه نقص و نقض در امر امارت پیش آمد که از دیگر پیش آمده موجب تشویش گردد و این را گفته فرمود که: «من باک ندارم هر که خواهش دارد از روی رغبت از طرف من رخصت است که در کابل نزد امان الله خان برود. اگر

چنانچه به مأمول نایل گردید فهوالمطلوب و الا عاقبت و وخامت کردار خود را خواهد دید و خواهد دانست؛ و آنگاه از پشیمانی سودی و بهبودی نخواهد مشاهدت کرد. و سرگرم این گفتار تهدیدانه بود که ایشک آقاسی ملکی حاضر آمده سلام داده و امیر نصرالله خان از توهّم و سوء ظنی که نسبت بدو حس کرده بود، اندکی خجل و منفعل گشت و به او فرمود: «من تا حال از شما حکایت می‌کردم و خیال می‌نمودم که در کابل رفته‌اید یا خواهید رفت.» و از این گفتار و اظهاری که امیر نصرالله خان قبل از ایصال ایشک آقاسی ملکی کرد اکثر حضار مکدرّ خاطر شده به زیر لب او را به بدی یاد کرده و جمعی زبان تملّق کشوده راه چاپلوسی سپردند و عرض کردند که تا خون خود را به رکاب والا به ریختن ندهیم، رهگرایی نمک حرامی نخواهیم شد که حضرت والا را گذاشته رهسپار کابل شویم. و از جمله یکی به جهر، هر[چه تمامتر] نام پسر خود را برده گفت که او در کابل است که اگر در حین مقابله و مقاتله با من مواجه آید سرش را خواهم برید و پس از قیل و قال زیاد که هر یک سخنی گفت عبدالاحدخان به ایماء و اشارت امیر نصرالله خان لایحه تسوید نامه مردم جلال آباد را برای اهالی کابل حاضر آورده و میرزا محمدحسین خان مستوفی که آن را خود مسوده کرده بود به خواندن شد. و هنوز سطری را قرائت نکرده بود که امیر نصرالله خان حضار را مخاطب ساخته و فرمود که: «من از دفن کردن نعش امیر در میدان گلف گناهی نکرده‌ام که حجّت بر الزامم گردد و این نیست که آن را بهانه قرار و نگار داده‌اند بلکه اشخاص مفسد و بدخواه دولت و ملّت این امر را باعث خونریزی بسازند و در بین خانه طرح قتال و جدال اندازند و از انقلاب و اختلال، ایشان به آرزو و آمال خویش برسند و نمی‌دانند که از انقلاب و اختلال در امور دولت و ملّت و مملکت، راه اضمحلال و استیصال کشوده و پیموده می‌گردد و سرها بی‌تن و خانه‌ها ویران و خاندان‌هایی بی‌خانمان می‌شوند و از رسیدن یک تن به رتبه عزت و جاه، عالمی برباد و تباه می‌گردد. باری اکنون هر چه خیر و صلاح و صواب برای اسلام می‌پندارید و در اندیشه دارید در پاسخ نامه مردم کابل بنگارید» و میرزا محمدحسین خان از سر به خواندن آن پرداخت و خواند که:

نامه مردم جلال آباد که به مردم کابل رقم شد

«برادران کوتاه فکر ناعاقبت اندیش کابل ما از معتبرین و سائرین، خداوند شما را هدایت کند و به راه راست دلالت نماید مکتوب شما را مطالعه نمودیم از حد زیاد موجب افسوس آمد که در این وقت آیا موقع این گونه گله و شکایتست که شما نگاشته و انگشت اعتراض بر ما گذاشته‌اید؟ و اگر یک یک ایراد شما به دلایل درست و متین حل شود ممکن است و اجوبه کافی و شافی از شرعی و عرفی موجود داریم که شما را به گفتن و نوشتن آنها قانع و ساکت سازیم ولیکن در این تنگی مجال و ضیق فرصت نشاید که وقت به ارقام جواب و ارسال سوال بگذرد إن شاء الله تعالی در زمانی که ما و شما با هم ملاقی شدیم، هر یک از ایراد و اعتراض شما را به دلایل عقلیه و شرعیّه و حجج قاصره و براهین قاطعه، که خود قبول کنید، تصفیه و حل می‌کنیم و اکنون بر شما لازم و متحتم است که به مجرد وصول این مکتوب خیراندیشانه ما، به جانب عالی عین الدوله عرض نمایید که از این وادی سخت و مشکل و از این راه بعید از رسیدن به منزل بگذرد و قطع نظر کند و به هر زودی که ممکن شود بیعت‌نامه به حضور والا در جلال آباد بفرستید و از خون ریختن مسلمانان دست کشیده، خود را خسرالدنیا و الآخره و مسئول خدا و رسول نسازید. تمامت ما خدمه صادقه اعلیحضرت امیر شهید ضامن شما و عین الدوله می‌باشیم که حضور مبارک والا از این حرکت ناپسندیده و به صلاح و صواب ناسنجیده شما، صرف نظر نموده عفو فرماید و به کیفر و مجازات دادن شما و عین الدوله نگراید و از کردار شما کینه و کدورتی در خاطر راه ندهد. و اگر شما به حالت جهالت خود قایم و استوار مانده ترک ضلالت نکنید در روز قیامت به حضور خداوند جوابده افعال خویش خواهید بود و مظلومه خون یک عالم اسلام بر گردن پندار و عتوت شما بار خواهد گشت و از مسلمان‌کشی و جنگ خانگی، ضعف بر اسلام و قوت به کفر عاید خواهد شد و ذخایر نقدی و جنس و قورخانه و فشنک و توپ و تفنگی که از سالهای دراز برای دفاع دشمن دین و ملک و ملت اسلام فراهم گردیده‌اند، صرف قتل و غارت مسلمین خواهد شد و در عاقبت بجز وخامت و ندامت هیچ حاصل نخواهید کرد، و هنوز وقت است و هیچ نرفته و فتنه شدت نپذیرفته است، باید بیدار و هوشیار شوید و نظر به خاتمه کار نمایید که

انفعال و شرمساری بار نیارد، اما اندرز و نصیحت بود که کردیم باقی اختیار به خود شماست که کدام طریق اختیار می‌کنید.» و از قرائت مکتوب تا این‌جا که خاتمه‌اش بود، امیر نصرالله‌خان نیک و بد عبارات و کلمات آن را حواله به پسند خاطر اهالی شوری فرموده، همه یک زبان امضا بر خوبی نگارش آن کرده، هر یک چون سردار محمدعظیم‌خان پسر امیرکبیر مرحوم دوست‌محمدخان و سردار محمدآصف‌خان و سردار محمدیوسف‌خان، پسران سردار یحیی‌خان مغفور، که شرف مصاحبت خاص امیر شهید حاصل داشتند، و جنرال محمدیونس‌خان پسر سردار محمدیوسف‌خان بن امیر کبیر دوست‌محمدخان خلدآشیان و میر صاحب جان‌پادشاه و میراحمدشاه‌خان و شهزاده عنایت‌الله‌خان نایب‌السلطنه و شهزاده امین‌الله‌خان و شهزاده غلام‌علی‌خان و شهزاده محمدعمرخان و شهزاده حیات‌الله‌خان عضدالدوله و سردار سپهسالار محمدنادرخان و ایشک‌آقاسی ملکی، علی‌احمدخان و ایشک‌آقاسی نظامی، شیراحمدخان و ایشک‌آقاسی خارجه، عبدالعزیزخان و ایشک‌آقاسی حضوری نیک‌محمدخان و ایشک‌آقاسی دوست‌محمدخان ناظم و میر محمدحسین‌خان حاکم جلال‌آباد و حاجی ملاعبدالرازق‌خان و میرزا محمدحسین‌خان مستوفی و برگد محمدانورخان و جنرال عبدالرحیم‌خان محمدزایی و غیره اعیان و اشراف لشکری و کشوری بدان خاتم برنهاد دستخط کردند، و در عین امضا کردن عبدالاحدخان که تا این وقت خود را صدراعظم امیر نصرالله‌خان پنداشته بود و حال را وارون و دیگرگون فهمیده و در دل داشت که اگر بتواند خود را در کابل بکشد و مضمون،

این دغل دوستان که می‌بینی مگسانند دور شیرینی

را بر خویشتن صادق آورد، عرض کرد که این مکتوب را به من تفویض کنی تا خودم نزد عین‌الدوله رسانیده و او را به درستی فهمانیده از خیال محالی که دارد مانع شوم که سفک دماء در افغانستان اجرا نیابد و به مسلمان گشتن نگراید. و امیر نصرالله‌خان که به او اعتماد داشت خواهش او را نیک گفته بپذیرفت و گفت: «إن شاء الله تعالی فردا خواهید رفت. و پس از امضای نامه، مجلس مشورت خاتمه یافته، امیر نصرالله‌خان با خاصان خویش در خلوت‌گاه تصوّر و اندیشه شده، دیگران به منازل خود رفتند و امیر معزّی‌الیه روز را در خلوت به سر برده، نزدیک

غروب آفتاب اهالی شوری پیهم گرد آمده، تا پس از نماز شام انجمن گردیدند و در شب چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی مواد رقیمه امضاء یافته میرزا محمدحسین خان مستوفی از قبیل مأمور شدن فوج در نمله و سرخپل و تهیه علوفه این فوج و راه تکاب و نجراب برگرفتن شهزاده عنایت الله خان نایب السلطنه رهنورد سمت جنوبی، بحث و اجرا گردیده امضا شد، که مکتوب مردم جلال آباد را برای مردم کابل فردا عبدالاحدخان ببرد و نواب علیاحضرت سراج الخواتین و خواهران عین الدوله با اهالی حرم و عالیه بیگم و غیره عموم اناثیه در قلعه السراج لمقان بروند و هم از بیست هزار تن از مردم سرحدی که امر احضار یافته بود، سخن در میان آمد که میرزا محمدحسین خان مستوفی و علی احمدخان ایشک آقاسی ملکی چه سر رشته کرده اند و معلوم شد که کدخدایان ایشان از مواضع قریبه حاضر آمده و تا دو سه روز همه واصل گردیده، اعداد و احاد و افراد این بیست هزار کس را در بین خود منقسم و معین نموده، به زودی وارد جلال آباد خواهند گشت. و مکشوف گردید که حاجی ملا عبدالرزاق خان هنوز مکتوبی را که به نام ملا عبدالحمید نوشته نفرستاده است، خلاصه تا ساعت یازده قبل از نصف شب سخنانی از قبیل آب در آوند سودن و باد در کیل پیمودن به پای رفته، ثمره و نتیجه ای از اجراءات به روی کار نیامد و مجلس شوری برخاسته هریک جانب منزل و جای خود رفتند. و قرار دادی که در این شب به محلّ امضا رسیده امر اجرا صادر گردید این بود که جیش جانب نمله در جنبش آوردن به فردا شب معطل ماند و رفتن شهزاده عنایت الله خان با میرزا محمدحسین خان مستوفی با ششصد سوار، از راه تکاب و نجراب، به پس فردا روز پنجشنبه قرار گرفته معین شد و نیز گفته شد که محمدانور خان برگد، به سمت جنوبی برود، اما وقت رفتنش معین نشد و امر اسکناس و جواهرات و پوند از روی سیاهه ای که میرزا محمدحسین خان و محمدولی خان و ایشک آقاسی نیک محمد حاضر کرده بودند، صدور یافت که در هندوستان فرستاده و فروخته شود، ولی تعیین روز فرستادن و شخصی که آن را ببرد نامعلوم بماند و بردن رقیمه مردم جلال آباد قرار داده شد که به ساعت پنج بامداد عبدالاحدخان برداشته راه کابل برگیرد و عین الدوله را موعظت کرده بفهماند و نیز قرار گرفت که علیاحضرت و دخترانش نظر به وجوه

چند در کابل فرستاده شوند: اول این که عین الدوله از این رفتار نصرالله خان متأثر و منته گردد. دوم، سمر و مشتهر شود که امیر نصرالله خان نسبت به عین الدوله عداوت و کینه در دل و رنجش و کدورت در خاطر ندارد، سوم، خود علیاحضرت که همواره در مناقشات خانگی و زناشویی که از سبب اهالی حرم واقع شده و امیر نصرالله خان جانبدار او و عین الدوله بوده، به او اندرز و نصیحت کرده از نیکی هایش یاد کند و او را از عزم خلاف باز دارد، زیرا که حوادث دنیا رنگها دارد و به او بگوید که اگر جنگ جاری شود، غالب از مغلوب معلوم نیست که کدام طرف خواهد بود، ولیکن احتمال که جلال آبادیان غالب و کابلیان مغلوب شوند. پس در صورت مقهور گردیدن عین الدوله فرار اختیار خواهند کرد و در صورت غربت به عالم مسافرت تکالیف و زحمات شاقه خواهند دید و از وطن و مسکن و اهل و عیال خویش دور و از ندیدن ایشان محروم و ناصبور خواهند گشت و یا فرار نتوانسته دستگیر خواهند آمد و در محاکمه عدالتیه احکام شرع شریف بر او اجرا خواهد یافت. پس بهتر آنست که از پیش آمد این امور علیاحضرت به فرزند خود بفهماند و او را به راه راست آرد و از جوش و خروش و اتحاد و اتفاق مردم جلال آباد آگاه کند، که ترک این امر صعب و سخت نماید. و پس از این قرارداد مذکور، نخست سردار محمدیوسف، خان به خدمت همربابی علیاحضرت معین گردیده، بعد محمدولی خان که هر یک اهالی شوری را جدا دیده و سفارش کرده بود، معین شد و چون میرزا محمدحسین خان مستوفی با شهزاده عنایت الله خان مأمور حرکت در روز پنجشنبه جانب تکاب و نجراب شدند، گرد آوردن لشکر ایلاتی مردم سرحدی بر عهده ایشک آقاسی ملکی نهاده آمد.

وقایع روز چهارشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی سنه ۱۳۳۷ هجری

در این شب که واقعاتش ثبت شد، اعداد فوجی از نشر اعلان استمالت و ماهی بیست رویه تنخواه که در شب گذشته و این شب در معابر پراکنده آمد و از اغوای شاه علی رضاخان کرنیل، که پیشتر ایشان را به خونخواهی القا کرده و همه را با هم متحد و متعهد و متحالف بر بلوا ساخته بود، به ساعت دو پس از نصف شب، آهنگ بلوا کرده شور و غوغا برداشتند و در پایان کار، برانگیختن فوج نظام با افروختن آتش شورش کرنیل شاه علی رضاخان، یکی از براهین قاتل امیر شهید بودن او گردیده به یاسا رسید که إن شاء الله تعالی اثبات قتل بر او را با شواهدش وقایع نگار عهد اعلیحضرت امیر امان الله خان مصرّح و مشروح خواهد داشت و مفصل خواهد نگاشت.

الغرض عبدالاحدخان از شور و فغان فوج نظام آگاه گردیده، قبل از طلوع آفتاب بر موتر تعجیل و شتاب نشسته، با نامه مردم جلال آباد، که برای اهالی کابل رقم و امضا و بدو سپرده شده بود، راه کابل برگرفت و علیاحضرت با محمدولی خان جهت حصول معلومات از شورش فوج و درک سبب آن که به ایشان معلوم نبود، تا طلوع آفتاب درنگ و ترک آهنگ حرکت جانب کابل کردند. و پس از طلوع آفتاب درباریان و شورائیان، اکثر از حالت بلوا و غوغای لشکر نظام آگاه و رهسپر بارگاه شدند و از جمله سپهسالار محمدنادرخان به بازدید شیخ صاحبان پادشاه که در جای علی احمدخان ایشک ملکی منزل و مأوی داشت رفته، و دیگران عموماً به درب و اندرون باغ شاهی که هنوز امیر نصرالله خان در خواب اضطراب بود، فراهم و گرد آمده، سردار محمدیوسف خان مصاحب خاص امیر شهید و سردار فتح محمدخان امین العسس و محمدعزیزخان ایشک آقاسی خارجه و احمدشاه خان سر میراسپور و احمدعلی خان سرخان اسپور، در حجره نشیمن شاه محمودخان سرسراوس، واقع جنب شرقی دروازه و بیرون باغ شده،

متفکرانه از پیش‌آمد وخامت با هم در حکایت شدند که چه کنند و چه چاره جویند؟ زیرا که سپهسالار از بلوای لشکر در نزد شیخ پادشاه آگاه شده، رهسپر اطفای نایره غوغا گردیده و به مجرد وصولش در اقامتگاه سپاه، اعداد عسکر او را با برادرانش و غلام بچه‌گان خاص و حضوری که در لمقان بودند، قاتل قرار داده به تحریک و ایمای شاه علی‌رضا خان کرنیل، با شاه‌محمودخان سراوس و محمدعلی‌خان برگد، که هردو تن با او همراه رفته و برادرانش بودند، از اسپ فرود آورده و گرفتار ساخته، احوال حبس و قید هر سه تن به اینان رسیده مشوش و مضطرب شده، با هم تدبیر چاره کار جستن آغاز کردند و در این حال امیر نصرالله‌خان از خواب بیدار و از بلوای فوج و حبس سپهسالار خبردار گردیده، دست از پا گم کرد و مضطربانه کس فرستاده شهزاده عنایت‌الله‌خان نایب‌السلطنه و میرزا محمدحسین‌خان مستوفی و علی‌احمدخان ایشک‌آقاسی ملکی را که دو تن نخستین مشغول تهیه اسباب حرکت خود جانب تکاب و نجراب و سویمین سرگرم و متوجه گرد و فراهم آوردن ابطال رجال قبایل اطراف و سکنه جبال بودند، امر احضار فوری به درب بار نمود که به صلاح و صواب‌دید ایشان، به سواری موتر نزد گروه عسکری به شفاعت مأمور رفتن فرمود که سپهسالار را از قید برهانند و از مقصد و مدعای بلوای ایشان علم حاصل کنند که از چه سپهسالار را حبس کرده‌اند و از دولت چه می‌خواهند؟ و ایشان در اقامتگاه سپاه که به قدر دو میل جانب جنوب از شهر جلال‌آباد دور واقع است شده، پس از چند دقیقه بازآمده از حصول معلومات و نظریات خود به عرض رسانیدند که تبلیغ فرمایشات اعلیحضرت را نموده، ایشان به گوش قبول کمتر شنیدند و سپهسالار و برادرانش را هر چند سماجت و معذرت و شفاعت به کار رفت رها ندادند و از حکومت و خود اعلیحضرت قتله امیر شهید را می‌خواهند، و سبب حبس سپهسالار را اظهار کردند که قرار وظیفه فرضیه عهده خود اقدام در تفحص و تجسس قاتل امیر شهید نکرده، ترک بالزمه نمک‌خواری و سپهسالاری نموده، او را قید کرده‌ایم و امیر نصرالله‌خان از شنیدن این بیان حال، زیاده‌تر اختر اقبال خود را در حسیض و فول دیده، دوباره هر دو تن سید را نزد سپاه فرستاد که ایشان هر که را قاتل می‌دانند بگویند که بدیشان تفویض شود و ایشان دست از فتنه بازکشند، زیرا این پیشنهاد

آنان از امور اسلامیت بعید است و ما و ایشان کمر همت به حمایت اسلام باید بسته داشته باشیم نه به ابراز فتنه و مفسدت، و ایشان که مرتکب چنین اقدامات مخربانه صولت اسلام شکنانه شوند، پس احوال حال و مآل اسلام چه خواهد شد؟ و هر دو تن دوباره رفته احوال آوردند که ایشان به جز قاتل امیر دیگر هیچ نمی‌خواهند و عزم تخریب حصار اسلامیت و نهب و غارت را جزم ندارند و می‌گویند که سر و جان و مال ما به قربان دین و ملت و دولت اسلام باد و این را گفته کسانی را که قاتل می‌دانند و دلایل بر اثبات قاتل بودن آنان اقامت می‌نمایند نام به نام نوشته داده‌اند که ایشان را فوراً در لشکرگاه بفرستید که تحقیق و بازپرس خون به ناحق ریخته امیر شهید شوند و هر که قاتل بود سزا دیده به جزای خود می‌رسد و چون نام‌نویس را که کرنیل شاه علی‌رضاخان به خط خود رقم کرده بود، به دست امیر نصرالله‌خان دادند، مکشوف افتاد که غلام‌بچه‌گان خاص و حضوری و برادران سپهسالار را که همه در کله‌گوش و محرم خلوت و جلوت با امیر شهید بودند و در شب و روز و گاه و بیگاه حایل و مانعی از دخول و خروج خود، در هنگام خواب و بیداری اعلیحضرتش نداشتند، رقم کرده بود که فرستاده شوند. و امیر نصرالله‌خان امر کرد که همه را قرار نام نویس فوجی به دست آورده، نزد فوجی گسیل نمایند و سپاهیان نوبتی خدمت، چپ و راست در پی اسامی افتاده و از جمله محمدولی‌خان سرجماعه غلام‌بچه‌گان خاص را که با علیاحضرت معلومات از بلوای فوج حاصل کرده به سواری موتر، راه کابل برگرفته و شجاع‌الدوله فراش‌باشی، که در شب چنانچه گذشت گریخته بود، نیافته دیگران را پیهم به دست آورده، محبوس و رهسپر لشکرگاه ساختن آغاز نهادند. و در عین این گیرودار، شخص مغرضی رمه گوسپندان را در تپه‌سار و بیابان نواح زیارتگاه شاه‌مردان، واقع فاصله سه میل جانب جنوب عسکرگاه دیده، به دسیسه آواز برداشت که لشکر مردم شنوار که طلب جلال‌آباد شده‌اند نمودار آمد. و البته بر لشکرگاه و شهر و بازار که ایشان را هنگامه‌آرای بلوا فهمیده‌اند حمله خواهند کرد، و از این آواز او اکثر رمه گوسپندان را دیده به کمر مدافعت بستن پرداختند و از سراسیمه کمر بستن اعداد لشکر شخص بی‌خبر دیگر، دوان و خیزان خود را در شهر جلال‌آباد رسانیده ندا داد که فوجی کمر غارت و تاراج شهر و بازار بر بسته،

اینک از پی رسیده و داخل شهر شده دست نهب و غارت می‌گشایند و از این ندای او، چون ماده موجود و طبیعت مستعد بود، و افشای این‌گونه آوازه کذب نمی‌نمود، فوراً دروب شهر بسته گردیده، شور و آشوب فتنه‌انگیزی برپا گشت و مردم بیرون و اندرون شهر و عمله و خدمهٔ امیر شهید از لشکری و کشوری در تکاپوی محیرالعقولی افتاده، چپ و راست در دویدن افتادند و حالت عموم دیگرگون گردیده، همه تن به قتل و غارت و حرب و قتال در دادند و از جمله شخصی سراسیمه و مدهوشانه خود را به حضور امیر نصرالله‌خان رسانیده با زبان لکنت زده و لب خشکیده به او عرض کرد که اعداد فوجی از عسکرگاه حرکت کرده و در شهر و بازار ریخته، روی حمله بر باغ شاهی دارند و از شنیدن خبر افواهی و بلامأخذ و حقیقت، رعشه و لرزه بر اندام امیر نصرالله‌خان عارض گردیده، به منشی محمدعمرخان امر کرد که فوراً از طرفش خلع‌نامه از امارت بنگارد که امضا کند که من از سلطنت استعفا کردم و منشی محمدعمرخان با سیداحمدخان مشغول خلع‌نامه نگارد دادن شده سرگرم نوشتن بودند، که ناگهان شخص دیگر از در درآمده اظهار عدم وقوع واقعه مدهشه و حدوث عارضه فجیعه و وجود دروغ بودن افواهاات و واهیات مسمره و مشتهره کرده، از آرام و آسوده بر حالت خود بودن لشکری و راحت و رفاهت عموم کشوری آگهی داد. و امیر نصرالله‌خان از شنیدن سخنان تسلیت‌اساس او از وسواس و یاس و هراس آرمیده و مطمئن‌خاطر گردیدند و خلع‌نامه‌های او را از امارت که در خلال اضطراب حال سیداحمدخان و میرزا محمدعمرخان ارقام کرده برای امضا به روی میز گذاشتند آنها را برداشته از هم بدرید و دیگر کس به احضار شهزاده عنایت‌الله‌خان نایب‌السلطنه و میرزا محمدحسین‌خان مستوفی و علی‌احمدخان ایشک‌آقاسی ملکی، از پی آنکه پیشتر فرستاده بود، مأمور نمود که به کمال استعجال حاضر آیند و خود از خانهٔ شوری برخاسته، داخل پست‌خانهٔ آن شد و امر و قدغن کرد که کسی به حضورش نرفته بلااجازت داخل نشود.

و مقارن این حال جمعی از سپاهیان نظام که از نشر اعلان ماهی بیست رویه تنخواه که اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان در مجامع و مساجد و معابر و شوارع چنانچه گذشت در تاریکی شب امر افکندن کرده و به دست ایشان افتاده، آهنگ

بلوا و خونخواهی امیر شهید را بهانه قرار داده بودند، نعره‌زنان و چهاریارگویان، از لشکرگاه به درب سرا و نشیمن‌گاه شهزاده عنایت‌الله‌خان شده، خواستار اجازت قتل سپهسالار محمدنادر خان آمدند و او در پاسخ استدعای ایشان فرمود که تنها از کشتن سپهسالار چه حاصل خواهید کرد و از قطع کردن شاخی از شجره خبیثه چه خواهید یافت و به کدام تمنا و آرزو نایل خواهید گشت؟ پس باید این‌گونه درخت بارآور تلخ را از بن قلع و قمع کرد و از ریشه بایست کشید و کار عقل نیست که به بریدن غصنی اکتفا بنمایید و او هر چند از این سخنان به سپاهیان فرمود، ایشان هیچ به گوش قبول نشنوده سخت ایستادند و اصرار کردند که در حال امر کنید و اجازت دهید که سپهسالار را بر خاک قبر ولینعم شهید خود بکشیم و بکشیم، بعد درخت را از ریشه برمی‌آوریم و هرقدر شهزاده تکرار کرد ایشان گفتار او را نشنیده در خواش اصرار کردند تا که شهزاده مجبور گردید فرمود خوبست شما مراجعت کنید، من نیز در عسکرگاه می‌آیم. بعد به حضورم او را از دم تیغ بگذرانید و از این مژده و نوید و وعده دادن شهزاده عنایت‌الله‌خان، سپاهیان نعره خوشی و خرسندی به جوش و خروش برکشیده و کلاهای خود را به دست شوق در هوا انداخته، دعاکنان و ثناخوانان از باغ شاهی برآمده، روی عودت به سوی لشکرگاه نهادند. و چون شهزاده عنایت‌الله‌خان از گرفتاری به حضور عم محترم خود و راه چاره جستن با او در عسکرگاه رفتن نتوانسته، تا که به ساعت چهار از روز چهارشنبه مذکور سپاهیان، سپهسالار و شاه‌محمودخان سرسراوس و محمدعلی‌خان برگد برادران او را غل و زنجیر به گردن انداخته و بر عراده شکسته حمل و جانب جای شهزاده عنایت‌الله‌خان از اقامتگاه سپاه نقل دادند که اجازت حاصل نموده، هر سه تن را بر تربت پاک امیر شهید هلاک سازند و در این وقت شهزاده که در جای خود نبود و با عم معظم خود خلوت داشت، عمش با او قرار داد که امارت به او مفوض گردیده، خود امیر نصرالله‌خان به بهانه سفر مکه و گزاردن افعال حج از خاک افغانستان بیرون شتابد و آنگاه که آتش فتنه خاموش گردد و جوش و خروش برداشته شود، از مکه معظمه زاده‌الله شرفاً بازگشته به اتفاق مواظب امور امارت شوند و یا به یک از دو تن خود واگذار آیند و بر این قرار در سجل عهد و سوگند نگار داده امضا کردند.

آهنگ فرار کردن مصاحبان خاص

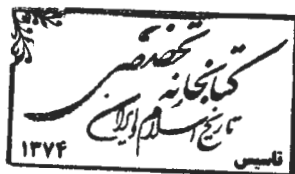
و هر دو تن هنوز در خلوت بودند و با هم راز بی‌انباز می‌سرودند، که از دیگر سوی شیراحمدخان ایشک‌آقاسی نظامی با سردار محمدآصف و سردار محمدیوسف‌خان و محمدعزیزخان ایشک‌آقاسی خارجه و شاه‌ولی‌خان رکاب‌باشی و احمدشاه‌خان سر میراسپور پسران سردار محمدیوسف، از محبوس دست سپاه شدن محمدنادرخان سپهسالار و شاه‌محمودخان سرسراوس و محمدعلی‌خان برگد، پسران و برادران و اتهام قتل امیر شهید بر خود و آنها متفکر و مضطربانه در خیابان اندرون باغ شاهی گام زن یأس و هراس و وسواس بودند ملاقی شده، به ایشان گفت من عزم رفتن در کابل جزم دارم شما چه پیشنهاد دارید؟ ایشان پاسخ دادند که ما نیز می‌رویم و از امیر نصرالله‌خان و شهزاده عنایت‌الله‌خان اگر بیعت کرده‌ایم، روی می‌تاییم و با هم به موامرت پرداخته و از هر در و پیش‌آمد کار سخن رانده، پس از فکر و رأی زدن بسیار قرار دادند، که سردار محمدآصف‌خان و فتح محمدخان امین‌العسس در جلال‌آباد جهت سرپرستی و حراست عیال و اطفال همگنان بوده و سردار محمدیوسف‌خان و شیراحمدخان و محمدعزیزخان و احمدشاه‌خان به ساعت هشت از شب از راه لمقان و کوتل ادرک بدرک و لته‌بند، خود را در کابل رسانیده، اگر بتوانند در خدمت اعلیحضرت امیر امان‌الله‌خان که از پیش با او دل یکی داشتند، خویش را پیوند دهند و ایشان در این توطئه و تمهید بودند که موترهای امیر نصرالله‌خان و شهزاده عنایت‌الله‌خان نایب‌السُلطنه، از درب باغ داخل شدند که هر دو تن به نام تفریح و تفرج عصر هنگام بر آنها نشسته و تا جایی راه گردش در نوشته و امیر نصرالله‌خان با صاحب‌جان پادشاه و بعضی از خاصان خود در یک موتر، شهزاده عنایت‌الله‌خان با دو سه تن خدمه معتمده خود بر دیگر موتر نشسته، از در مغالطت راه مغربی را که جانب کابل است برگرفتند، که تا جایی رفته و نزدیک شام برگشته، یک سر راه دکه و پشاور بردارد، ولیکن در ریگزار جنب مغرب و جنوب شهر و عمارات و شاه راه عامه جمعیت و ازدحام اعداد فوج نظام را دیده به تصور آنکه سد راه عبور او شده‌اند، جرأت رفتن

نتوانسته نزدیک شام بازگشتند که مبادا لشکریان بدظن گردیده، دستگیر و حبس کنند. و از آن خبر نداشت که عصر روز دیگر در تحت حراست نظر می‌افتند.

باری در این وقت به عزم فرصت به دست آوردن در باغ شاهی بازگردیده در خلوتگاه راز شدند. و از دیگر سوی شیراحمدخان و سردار محمدیوسف خان و شاه ولی خان و محمدعزیز خان و احمدشاه خان که آهنگ فرار کرده قرار داده بودند که به ساعت هشت از شب راه رنج و تعب جانب کابل بردارند، به تهیه کار فرار اقدام کردند چنانچه هشت تن از سواران دسته رکابی قوم جدیدالاسلام که در تحت امر شاه ولی خان بودند برگزیده، به هر یک تفنگ و به قدر حاجت فشنگ دادند.

فسخ عزم فرار کردن مصاحبان خاص

و به ساعت هفت از شب، سردار محمدآصف خان و سردار محمدیوسف خان به تصور این که اگر ایشان فرار کنند، مبادا به سپهسالار محمدنادرخان و شاه محمود خان و محمدعلی خان که گرفتار دست سپاهیان و در جای شهزاده، عنایت الله خان نایب السلطنه مقید و مغلولند، گزند برسد و خیانت بر ایشان ثابت گردد، فسخ عزم فرار نمودند. و از جمله شیراحمدخان مصمم فرار گردیده و دیگران نیز به او رأی گریختن دادند و او به قصد راه کابل برگرفتن جانب منزل خود شده، در ینوقت پنجاه الی شصت تن از سپاهیان نظام که تن به سلاح آراسته و در دست چراغهای اریکین داشتند، ایشان را رو به جانب خانه مصاحبان خاص دیده، دانست که ایشان را نیز گرفتار خواهند کرد. چنانچه سپاهیان داخل خانه ایشان شده و همه مردان را به دست قید و حبس آورده و شیراحمدخان را نیز از اسب فرار فروود کرده، همه را در جای عنایت الله خان برده در حجره های حبس و قید انداختند و مجموعه همه را که پانزده نفر در شمار بودند غل به گردن و بند بر پا کشیدند.



وقایع روز پنج‌شنبه بیست‌وپنجم جمادی الاولی

سنه هزار و سه صد و سی و هفت

در شب این روز، پانزده نفر از خاندان سپهسالار محمدنادرخان از قبیل پدر و برادر و عم و عم‌زاده و شوهر عمه و عمه‌زاده و چهارده نفر از غلام‌بچه‌گان خاص و حضور امیر شهید، گرفتار دست سپاهیان نظام و مغلول و محبوس گردیده، دوچار یأس و هراس آمدند و شب را بدون اکل نان و شرب آب به سر برده، دو تن از سپاهیان نیز با ایشان در حجره تنگی بر بستر حراست محبوسین خوابیدند و پس از طلوع آفتاب روز پنج‌شنبه بیست‌وپنجم جمادی‌الاولی، به ساعت هشت شخصی غلام‌رسول نام از غرفه حجره، جانب ایشان نگریسته و سپهسالار او را دیده شناخت و در اندرون محبشش خواسته به دیگران معرفی کرد که وکیل فوجی همین کس است و پس از دخول در محبس سپهسالار از کردار و رفتار نیک و پسندیده صغار و کبار خود، که نسبت به عموم افواج نظام و خصوص به او از قوه به فعل آورده بود، یک یک برشمرده به یادش داد و از رفتار ناهنجار او که نسبت به ایشان به روی روز آورده بود، نیز یاد کرد و او قتل امیر شهید را به همه گرفتاران نسبت داده گفت، که قاتل از شما خارج نیست، زیرا که از مدتها در افواه سمر بود که غلام‌بچه‌گان و خاصان بار، در قتل امیر کمر بسته و با هم در این امر سازگار آمده‌اند و اکنون که شما را لشکریان گرفتار ساخته‌اند، پس از تحقیق و تدقیق غامض مکشوف می‌شود که قاتل کیست و اگر شما و غیره گرفتاران قاتل یا معاون و متفق قاتل نبودید، البته بلامشاهدت آسیب و ایذا و ضرر رها می‌شوید.

نقل تبریک و بیعت‌نامه نصرالله خان

و از دیگر سوی امیر نصرالله‌خان از گرفتار و محبوس شدن آنان و عدم خزانة و علوفه و بلوای فوج نظام، دست از حصول مرام کشیده و خود را در امر امارت ناکام دانسته، در روز مذکور خویش را از سلطنت خلع کرده، به امضای خامه

خاص بیعت و تبریک نامه به نام اعلیحضرت امیر امان الله خان رقم و ارسال نمود، که: «حضرت الهی جل سلطانہ، وجود عزیز فرزند ارجمند کامکار و نور دیدہ برخوردار امیر امان الله خان را از حوادث روزگار برکنار داشته، به مقاصد دارین کامیاب گرداند و چون به موجب التجا و بیعت ارجمندان سعادت‌مندان معین السلطنہ و عضدالدولہ و باقی ارجمندان عزیزان و خدام حضور و صاحب منصبان نظامی و ملکی امارت افغانستان را قبول کرده، مشروحاً به حضور آن ارجمند عزیزالوجود اطلاع داده بودم. در ثانی اطلاع‌دهی آن فرزند ارجمند برای من رسید و معلوم شد کہ مردمان دارالسلطنہ کابل به حضور شما بیعت نموده و شما قبول امارت دولت افغانستان را برای خود کرده‌اید، لہذا چون خود من خواہش امارت را نداشتم و محض از برای سرپرستی شمایان و لحاظ حفظ دین و ملت افغانستان آن بار گران را بر دوش خود قبول نموده بودم و ہرگز به نفاق و آزدگی شما روادار نبودم و نیستم و شما را فرزند دل‌بند ارجمند خود، به قراری کہ می‌دانستم می‌دانم و امارت و دولت و حشمت آن فرزند ارجمند را از خود می‌شمارم، بنابراین خود من به رضا و رغبت خود، از امارت افغانستان استعفا نموده، از درگاہ حضرت الهی جل جلالہ، امامت و امارت آن فرزند ارجمند را نیک و مبارک و پایندہ و باقی می‌خواہم. إن شاء الله تعالی خود من ہم عازم دارالسلطنہ کابل گردیدہ و بہ دیدہ‌بوسی فرزند ارجمند خود کامیاب شدہ، دست بیعت برای آن فرزند ارجمند خود خواہم داد باقی ایام بہ کام باد.» و اعلیحضرت امیر امان الله خان این استعفانامہ عم محترم خود را از امارت کہ در روز شنبہ بیست و ہفتم ماہ مذکور بہ حضورش بہ ذریعہ پست واصل گردید، فوراً فوتوگرافی فرمودہ در ولایات و بلدان و امصار و محالات انتشار و بہ عموم ملت اخبار دادہ، آتش فتنہ و فساد را کہ نزدیک بہ اشتعال و التهاب آمدہ بود، خاموش نمود. و روز نہم حوت ماہ شمسی را کہ مطابق با این روز میمون و فیروز بود برای جشن استقلال امارت خود قرار داد.

خاتمه یافتن کار جلال آباد و فرار حاجی عبدالرزاق خان

و پس از وقوع این واقعه، ایشک آقاسی محمودخان و ملا عبدالشکورخان پسر سعدالدین خان قاضی القضاة که از وصول علیاحضرت سراج الخواتین، اعلیحضرت امیر امان الله خان را معلومات صحیحه از شور و غوغای سپاه نظام و راه خلاف برداشتن ایشان و بی اوضاعی نصرالله خان و عدم اسلحه و قورخانه و خزانه و علوفه و غیره اسباب امارت حاصل گردیده، هر دو تن را به سواری موتر برای هدایت و استمالت و تسلیت بیعت کنندگان به امیر نصرالله خان رهگرای جلال آباد فرموده بود، وارد گردیده تمامت شهزادگان و اعیان و منصب داران را در قصر سراج العمارت دعوت و تبلیغ فرمایشات تسلیت آیات امیر امان الله خان را که کتباً و اعلناً با خود آورده بودند، به وضع و شریف و قوی و ضعیف نموده، همه را از عفو عصیانی که به نصرالله خان بیعت کرده و به مردم کابل نامه تنبیه و تهدید فرستاده بودند، مطمئن خاطر ساختند. و پس از آن قریب هنگام عصر، بیرق امارت نصرالله خان را یکی از چاکران دولت که هنوز به فراز قبه دروازه باغ شاهی افراخته و پرچم کشا بود، فرود آورده خود او بر اسب سوار و به حالت سوگوار، از باغ شاهی خجلت زده و منفعلانه برآمده، با سه تن از خدمه خود چون منشی میرزا محمد عمرخان و علی احمد پسر امیر محمد داکی و محمد علی کتابدار که بجز ایشان در این وقت کسی در نزدش نمانده بود، درویش آسا روی به سوی جای خود نهاد و از قفایش ایشک آقاسی محمودخان عده ای از دسته میراسپور و رکابی را مأمور نمود که در اطراف جای او به حفاظت قیام نموده، ساعی و مواظب باشند که بر موتر نشسته راه فرار جانب پیشاور نسپارد که گویا در عصر روز پنجشنبه بیست و پنجم مذکور ماه جمادی الاولی، از تخت امارت برخاسته، اختر اقبالش در حضيض وبال فرود شد و در تحت حراست نظر گرفتار آمد. و در خلال این حال حاجی ملا عبدالرزاق خان که فتوی بر بغی و طغیان امیر امان الله خان و اهالی کابل داده بود، از وارون و دیگرگون گردیدن حالت نصرالله خان، به اندیشه هلاک جان خود، با پسر خویش راه فرار جانب کوهستان مهمند پیش گرفت و در آنجا همی بود تا که در محاربت دولت افغانستان با دولت انگلیس، خدمات شایسته در سرحد جنوبی و وزیرستان نسبت به دولت و ملت اسلام به تقدیم رسانیده، در

پایان کار معفو و از راه طلب در کابل آمده مورد و مبذول عطا و موهبت شاهانه و قرین راحت و رفاهت گشت. و ایشک آقاسی محمودخان پس از آنکه محافظ به دور نصرالله خان گماشته او را به زیر حراست بداشت، عموم عمله و خدمه امیر شهید را آگهی داد که فردا روز جمعه در اقامتگاه سپاه انجمن شده، بیعت نامه به نام اعلیحضرت امیر امان الله خان از لشکری و کشوری ارقام و امضا نموده، به پست روز شنبه و یا مصحوب کسی از طرف خود ارسال دارند.

وقایع روز جمعه بیست و ششم جمادی الاولی هزار و سه صد و سی و هفت

در شب این روز راحت و رفاهت اندوز، شهزاده عنایت الله خان معین السّلطنه و نایب السّلطنه چندروزه و شهزاده حیات الله خان عضدالدوله، تبریک نامه امارت و استدعای امان جان و حصول اطمینان خاطر به حضور امیر امان الله خان ارقام و با خامه خاص امضا کرده، ارسال حضور او نمودند که: «برادر عزیز ارجمند به دل و جان پیوند، چون که اراده ازلی بر این واقعه جانکاه قبله اعظم معظم ماها و شما رفته، چاره ای از آنکه دفع می شد نبود و شورش و عوارض که در همین یک هفته چه در بین خاندانی مان و چه در جلال آباد به نظامی پیش شد و دیده شد که اگر آتش این نفاق شعله خود را زیاد کند، بسا بربادی و خرابی یک عالم انسانیت و تباهی دودمان سلطنت را نشان می دهد، لهذا از آنجا که خلعت شاهی به وجود آن برادر عزیز زیبا افتاده، امامت و امارت نصییش شده، خوب شد که از برادران خود مبارکبادی به سمع شریف شان برسد و ابلاغ مبارکباد مبارکباد نمودیم و اطمینان خود را از آن برادر عزیز خود امیدواریم که حاصل طرفین باشد، بعد سر رشته آمدن را نموده ملاقات حاصل شود إن شاء الله، ای غایب از نظر به خدا می سپارمت، تحریر فی لیل جمعه ۲۶ ماه جمادی الاول.» و اعلیحضرت امیر امان الله خان مکتوب هر دو برادر مهتر خود را نیز به صنعت فوتوگراف نقل و

عکس برداشته، جهت تسکین خاطر عموم ملت که نظر به میل و رغبت زیاد امیر شهید به جانب شهزاده عنایت [الله] مترصد ادعای او مر امر امارت را بودند، در تمامت بلدان بر سبیل اشتهاار متحدالمال نشر فرمود که دل از او برکنده، یک جهت ربقه اطاعت و متابعت امارت با میمنتش را به ربقه طوع و رغبت نهند. و از تشویش حدوث انقلاب برهند. و هم نامه تسلیت ختامه به امضای خامه خاص اخوت اختصاص، به آن دو برادر با اخلاص خویش فرستاده، از تزلزل خاطر ایشان را تسکین و به کمال ملاطفت تأمین داد.

و از دیگر سوی در روز جمعه بیست و ششم، خدمه رکاب شفقت انتساب امیر شهید از بزرگ و کوچک، قرار دعوت و تکلیف ایشک آقاسی محمودخان، روی انجمن شده، به سوی لشکرگاه نظام نهاده به ساعت شش وقت طلوع آفتاب، سواره و پیاده در حالتی که ابر متراکم و دامن باریدن آویخته داشت، راه برداشتند و چون به قرب عسکرگاه رسیده، گروهی در جلو و انبوهی در عقب، سرگرم طی مسافت و وصول در معسکر بودند، که ناگهان ولوله و آشوب از بین افواج نظام برخاسته و عده‌ای به کشیدن توپ و جماعه‌ای به برداشتن صندوقهای قورخانه و فشنگ پرداخته، و باران نیز به کمال شدت در باریدن شده، خدمه بی سر و یاور، از مشاهدت این حالت، به خیال آن افتادند که ایشان را برای همین دعوت کرده‌اند که یک سر آماج توپ و هدف تفنگ سازند و نخل زندگی همه را به قصاص خون امیر مرحوم از بن براندازند. چنانچه بدین اندیشه و تصور از خوف هلاک جان به زیر باران وحشتزده ایستادند. تا که جنرال عبدالرحیم خان و برگد محمدانورخان آگاه شده، ایشان را با دیگران که از عقب رسیده بودند، در عسکرگاه طلبیدند.

گرفتار شدن میرزا محمدحسین خان

و چون داخل لشکرگاه شدند سپاهیان را به همان حالت کمر بستن و تفنگ برداشتن و توپ کشیدن و صندوق فشنگ بر دوش گرفتن و چپ و راست در جوش و خروش و دویدن دیده: معلومات حاصل کردند که عده‌ای با غلام رسول وکیل، فوجی در طلب و گرفتار ساختن ایشک آقاسی علی احمدخان و میرزا محمدحسین خان مستوفی رفته و علی احمد خان خود را به هر نوع تملق و حیلتی

که دانسته و توانسته، بر موتر سوار و جانب کابل فراراً رهسپار شده، خود را از چنگ ایشان رهانیده است، و میرزا محمدحسین خان در به روی ایشان بسته و تفنگچه نیز جانب ایشان کشاد داده و ایشان در معسکر کس فرستاده، عموم سپاه را با اتواب و قورخانه خواسته‌اند، که دیوار میرزا محمدحسین خان را به ضرب توپ پست کرده، او را به دست آرند. و در چنین حالت خدمهٔ امیر شهید با البسهٔ تر و پایهای در گل و لای فرورفته، در حجرات سپاهیان و مسجد و زیر باران، حیران ایستاده بودند که ناگهان میرزا محمدحسین خان را با سر برهنه و لای و لجن به رو مالیده و دست بر عقب بسته، پای پیاده به کمال ذلّت و فضحیت چون حیوان، قلاده به گردن انداخته، کشان کشان و سقط و دشنام‌گویان داخل لشکرگاه کردند. و سپاهیان با سرنیزهٔ تفنگ بر او تاخته، بلادرنگ آهنگ هلاک و به خاک انداختنش نمودند. و در عین هجوم و ازدحام، برگد محمدانورخان به عزم این‌که لک‌ها رویه از مال دولت و عجزهٔ ملت که سالها به جور و اکراه و رشوت اخذ و جمع نموده و هزاران نفر از اعیان و اشراف و مأمورین را به دسیسه و اعتساف، خانمان برباد دمار و هلاک داده است، اگر کشته شود، همه تلف و ضایع می‌گردد و پس خود را بر دوش او انداخته، بر گردنش سوار شد و پایهای خویش را از دو طرف بر سینه‌اش آویخته، هر دو دست بر سرش گرفت و در ظاهر چون حمارش سوار آمد و در باطن از هدف نوک سرنیزه شدنش نجات داد، زیرا که سپاهیان از بیم آسیب رسیدن به برگد محمدانورخان، ترک حمله کرده، سرنیزه حوالهٔ او نکردند. و هم‌چنان محمدانورخان بر دوش او سوار، از لای و لجن به کمال بدحالی در میرزش کشانیده و محمدانور خان از دوشش فرود گشته، به اندرون بیت‌الخلاء مقید داشتند و درب مکان را بر سرش قفل زدند.

در این حال عبدالرحیم خان جنرال، سر از اروسی عمارتی که اعیان و بزرگان عمله و خدمهٔ امیر شهید با قاضی ملا عبدالشکورخان و بابا مرادخان قاضی عسکر و منشیان حضور امیر مغفور، چون میرزا غلام محمدخان و میرزا عبداللطیف خان و میرزا عبدالرشیدخان و میرزا غلام حیدر خان و میرزا عبدالرؤف خان و میرزا محمدناصر خان و میرزا عبدالواحدخان و محرران ایشان و نگارندهٔ بی‌بضاعت قلیل الاستطاعت کثیرالمعصیت، برای نگاشتن و امضا نمودن بیعت‌نامه، به نام

اعلیحضرت اماناللهخان انجمن شده بودند برآورده، و سپاهیان را از قتل میزرا محمدحسینخان مانع آمده فرمود، که اگر خون ناپاک و نجس این خوک بی‌پاک را بریزید. گویا در حقیقت زیان بزرگی به دولت رسانیده و مبالغ هنگفتی را که در نزد اوست، ضایع و تلف خواهید نمود. پس بهتر آنست که او را زنده گسیل کابل نمایید. تا دولت پول و مال خود را از نزد او اخذ و قبض نموده، بعد هلاکش [سازد] و از این گفتار و ممانعت جنرال عبدالرحیمخان، سپاهیان پراکنده شده دست از قتل او برداشتند. و بیعتنامه متضمن به آیه و حدیث، که نگارنده اوراق آن را در قید تسوید در آورده مطبوع و پسندیده عموم گردید، به خط میرزا محمدناصرخان که از تمامت منشیان در کتابت و حسن خط برتر بود، رقم و امضاء کرده، مصحوب میر عبدالواحدخان به پایه سریر سلطنت و حضور اعلیحضرت امیر اماناللهخان فرستادند. و کار امارت یکسره و مستقل بر ذات شاهانه ایشان بدون ریختن خون و حدوث فتنه تقرر یافته، مردم جلالآباد و کابل و عموم ملت، آسوده حال و مرفه‌الاحوال گشت و در روز شنبه بیست و هفتم، نظامیان به امر ایشک آقاسی محمودخان، که از طرف اعلیحضرت امیر اماناللهخان وارد جلالآباد آمده بود، دست به کار فرستادن محبوسین در کابل اقدام نموده و گرفتاران دست خود را که به نام قتله امیر شهید در سلاسل و اغلال انداخته بودند، بر عراده‌های حمل اثقال برنشانیده به حفاظت دسته‌ای از سپاهیان و سالاری کرنیل شاه‌علی رضاخان رهگرای دارالسلطنه ساختند. و هم سردار نصراللهخان را به سواری موتر و حفاظت چند تن سپاهی، رهسپر نمودند. و او در کابل رسیده و محبوس سخت گردیده، در شب جمعه غره ماه رمضان سنه ۱۳۳۸ هجری، در محبس پدرود جهان کرده، به تاریکی شب به قبرستان غرباء به ذریعه چند تن سپاهی در کنار غربی ده‌افغانان، جسدش در خاک مدفون و پنهان گشت، که إن شاء الله شرح حالت حبس و فوت او و واقعات ایامی را که رقم شد، از روز نوزدهم جمادی‌الاولی که روز میمون و فیروز جلوس اعلیحضرت امیر اماناللهخان بر تخت امارت است، وقایع نگار عهد سعادت‌مهد سلطنت او، در قید تحریر و ضبط تاریخ خواهد آورد و امید که نگارش او با نگاشته مسود این اوراق که وقایع یکساله سلطنتش را از روی کتب ثبت احکام و فرامین و غیره مأخذ صحیحیه ثبت و رقم کرده، از وزارت

معارف مفقود گردید، مخالف واقع نگردد و از به روی روز افتادن نگاشته مفقوده در وقتی که به محل ابراز افتد منحرف نباشد، زیرا که هر نگارنده وقایع سلطنتی باید راه تملق و خلاف نیماید.

الغرض والده ماجده امیر شهید و اهالی حرم و سایر اردوی همرباب امیر مرحوم، پیهم به توسط کارفرمایی نیک محمدخان ایشک آقاسی حضوری، دسته دسته و فوج فوج از روز یکشنبه بیست و هشتم جمادی الاولی، روی مراجعت به کابل نهاده، تا روز بیستم جمادی الاخری وارد منزل و ماوای خود شدند.

الحمدالله که از برکت و اجابت دعای امیر شهید، که بار بار به تکرار بنده ذلیل خاکسار را دعای بقای حیات برای به پای بردن و به خاتمه رسانیدن این تاریخ، که ذات شاهانه اش بانی و مؤسس آن بود می نمود، منویات آن مرحوم به انجام رسید و به مساعی جمیله حضرتعالی، فیض محمدخان وزیر معارف، که صدر این نامه مبارک موشح و مزین به اقدامات او گشت، به پای رفت. و در روز چهارشنبه ششم حوت ماه شمسی سنه ۱۳۰۴ ش مطابق روز یازدهم ماه شعبان سنه هزار و سه صد و چهل و چهار هجری قمری، انجام پذیرفت و به خط بی نمط نگارنده، فیض محمد پسر سعید محمد، وکیل قوم محمدخواجه، از قاطنین ناهور غزنین صورت ترقیم و تسوید تشکیل داد.

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَاٰلِدَيْهِ وَاٰلِ كُلِّ مَنْ حَقَّ عَلَيْهِ

